

الی آخر القصیدہ محسوس طور و حین شنوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحمه مخلوق الراس گویا قصیده در نعت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشان می دهند و اتفاقاً علم نجاب فقیر دارند سید انعم که این خواب دلیل قبول این شرح است بشما الحمد للکون قات آن که شرح در شرح کتاب  
 کنیم و بزبان حال و ساقال کلمه الحمد لله تمام افراد حمد از هر جا مدبر هر محروم و یک باشد در برابر هر نعمت بر هر نعمت کمال بر معنی در هر وجه در هر وقت و هر مکان از  
 ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مرخصه الی را و راجع و آمل باو است و مخصوص است بذات اقدس و می ششهر حمد را با تو تسبیحی است درست  
 بر در هر که رفت بر در نعت و کین که بخشنده جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و مختص جمیع کمالات و فیض کل خیرات و خالق افعال جل  
 عباد و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگان دوست پس هم از دوست بلکه همه دوست ع الاکل شیء ما خلا الله باطل ششهر عقل در اثبات  
 وحدت خیر میگرد چو را به اینچیز تسبیح و اینچیز حق باطل است به تو با قطع نظر از وجود حمد گویمان و ستایش کنندگان حمد و کی بجایان بذات کامل الصفا  
 خود پس در کلام قدیم به نعت آیات و اظهار کمالات و افاضه الاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را بشناختن ذات تجید و  
 شکر نعم غیر محدود و واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت منصف علی نعمه الظاهره و الباطنه بر نعمت  
 او که آشکار و پنهان است و ما خود است از گردید و استسبح علیک کثر نعمه ظاهره و باطنه بهیچ در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم  
 ابن عباس ازین آیت گفت این آیت از کونذ علم من است پرسیدم آنحضرت را صلعم از آن پس فرمود نعمت ظاهر تسویه خلق است و باطن پوشیدن عیب  
 تو و اظهار کند ترا و شن گیرند ترا کسان تو و من سوا هم فرمود پس پرده بیند علمای به بدنه همون پرده پوشد بالاسر خود و نعم قلیل همسایه می بیند  
 و میخوشد خدای بیند و می پوشد و طبعی و این اخبار از ابن عباس این لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول الله صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر سلام است  
 و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسباب کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در لفظ موقوف آمده که ظاهر اسلام است و باطن آنچه پوشید از  
 ذنوب و عیوب و حدود و اخراج این مرد و بیعت و عبادت نعمت ظاهر لا اله الا الله است که بر زبان است و باطن در دل است اخراج عنه سعید بن منصور و این  
 جبر و تشریح تفسیر برای دیگرین کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر با عتقاد است قل یعصا و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم  
 و حدیث است چه نعمت های باری بر آبا گویا از انا است و در هر آن از انات با خصوص بن کس نام مشهور است آنچنین نفع در وی تا وقت تکلم و س  
 بدان بل تا بقایا حکایت در آید ان بل تا ابد بعد و دخل جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است کما قال تعالی و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها  
 علی از جمله نعم نعمت انفس است یعنی هر نفسی که فرو میرود و محتاجات و چون بر می آید و مفرج ذات هر نفس که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بهر  
 آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نفسی شکر می واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین  
 حساب هر روز و شب چهل هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهده شکر نعمت انفس اید و عقب این ظاهر است لیکن چون یکبار بگوید الحمد لله رب العالمین  
 علی جمیع نعم الله امید است که این غرض حاصل شود و از آنچه نعمت وجود است که از ظلمت عدم ظهور وجود آورد و بتجدد ایجاد و بتجدد عقل آفرید تا لایق محبت  
 و معرفت وی شودیم و بلذات از خدای از دیدار و غیر ذلک سختی کردیم و از جمله حیوانات و جمادات که مال آنها بشنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر را به نعمت  
 سلام ممتاز کرد و از جمله انکار بالکین و مبتدعه ضالین نگردانید الحمد مد علی نعمه الاسلام باز از جمله مردان گردانید از زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت  
 و امامت کبری و صغری و تنویر میراث محروم اگر چه در باقی نعم شرکت دارند و سببی عظیم اند از برای عمارت عالم و تکثیر آدم و نسل بنی آدم باز از جمله آزادان که از اهل  
 تصرف حکومت اند گردانید از جمله مملوکان که مستور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله کور گردانید فحول گردانید از جمله عتیدان و مخنثان و غشی و عواجر و لایا  
 باز چشمه سلامت از نایبائی و احوالی و شب کوری و گوشه سلامت از کثری و زبانی سلامت از گنگی و فساد حاسته و ذوق و پائی سلامت از لنگی و دولتی سلامت

از شغل و عهده و خرد و بدنی سلامت از بخل و دین و دگر امرها و دوستی سلامت از جنون و باطن و دنیا و عین سلامت از خشونت لطف فرموده باز از فقرای عاجز و مظلوم گردانیده نه از جهل و اغیار و نظایر و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بظلم و کجایند و شکر این نعمت گذارم که زور مردم از یاری ندارم و چون حال اعوان ایشان را مشاهده نمود خود حال آن ظلمه چنانچه بود احسن و الّذین ظلموا و انّا لاجهم در قضا و حمیدی کتب خفیه آورده که حکامک حجام و دباغ و کفاس یکدیگر را کفواند اما جنس خاصست که کمترین ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بظلم نمایند و در ظلم صفت خاصست که ظالم مال خون مسلمان بخورد و پاک ندارد و فرقتم اهل تم چه طائفه اند؟ گفت گرگ و سگ شغالی چند به باز مار از رزق داد و تجنّص توکل یا بسوی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و حیاطت و قصارت و مانند آن تا کسب پاک و محقر چون دباغت و حجامت و کنایه و قصابی و تکیب شنب که در وی شقت بسیار باشد چون آهنگری و جابره کوبی و میزیم کشی و سنگ تراشی و در و درگی و گلابی و جز آن باجهار نعمت است و در شمار نیست قدیم باشد یا حدیث قطعه اگر نذول و آخر تمام جمع آیند که راه شکار خاخر می بیند با اتفاق و برستی آن بر نهند و باجماع و رنگی آن جویند به صد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کمین نعمت خدا گویند و الصلوة والسلام علی نبیّه و رسولّه و رحمت خدا و سلامت او و انزال باد بر پیغمبر و فرستاده او که اسم ساجی و نام نامی او محمد مصطفی است صلوات الله علیه و آله و سلم شتق از تجد جمل شد و بعین یعنی کثیر انحصال الّتی یجده علیها اما محمد و غیره من البشر پس این ابلغست از محمود زیرا که این با خودست از مزید و آن با خودست از کمالاتی و ابلغست از احمد که افعّل تفصیلت از محمد و در معنی احمد و قول ست یکی آنکه معنی احمد الحامدین است دیگر آنکه معنی اکثر الحمدین من الله است و در مسئله خلاف و جدالت و مختار همانست که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رحمہ در ادب العلم و المعاد در بیان و اطاعت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب شرف و عظمه و کالت است از طرف خدا عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقه خدمت و کسب می بخشد و باین شریف شریفش بر بی نوع وی می تواند تا بواسطه این تکریم از انانیت علی بطل و از انانیت خلک نخل نموده با صلاح معاش و معاد جمله عباد کوشد و ایشان را از اوادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت داری و فلاح کونین فائز گرداند و کمند استی شدن این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملک عالم و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که ذروی ذکر نکنند خدا را و در دفتر مستند بر پیغمبر آن کلام قطع و محقق البرکت است اخبره الدیلمی و حافظ عبد القادر الراوی فی الاربعین عن ابی هریره رضی الله عنه و آله و صحبه و رحمت و سلام خدا باد بر او و او یاران او و مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است خصوصاً بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل آمده مراد بدان همین ایشانند عامه صلوات است چنانکه بعضی گمان کرده و حدیثی که درین باب حجت آرند زوایل معرفت بحدیث و رحمت و بی سخن است و به نبوت نرسیده و آوردن آل در اینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم است چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان بما مورد حاصل نیست فرد الخی یحیی بنی فاطمه که بر قول بیان کنم خاتمه و در مراد بصحب که اسم جمع صاحب است اقوال است مختار مصنف و در نتیجه فکر آنست که صحابی کسی است که ملاقات کرد آنحضرت را و مؤمن بود و مرد بر اسلام و وجه شمار ایشان بودن ایشان است و در مراد ببالغ شریع بسوی عباد الذین ساروا فی نمسرة دینه سبب احشیتا آنا که فتنه داری و ادب دین و اوفتن شتاب آیین صفت آل صحاب بر و راست و مراد بر سر جد و اجتهاد و بنصر عون است و درین نام وضع آئی است که داعی اصحاب عقول است قبول ما جابر الرسول است و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت است باینکه استحقاق ایشان بزرگ و دعا ازینجا است و علی اتباعهم الذین و رثوا العلم و رحمت و سلام خدا باد بر سر و ان ایشان آنا که وارث شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت است مراد باتباع تابعین اند بلکه جماع علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم و العلماء و رثة الانبیاء و عالمان ایشان پیغمبران اند اقتباس است از حدیث شریف که علما و رثة انبیاء اند و تحقیق انبیاء اند داشتند و دریم و دینار را بر زمین است که گذاشتند علم را پس هر که





کرد و از خارج و قناعت نکرد و بعضی تا ثابت شود که این حدیث در دو اوین اسلام ثابت است سوم آنکه نام هر کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف می کرده  
از این حدیث تا ثابت شود که اولی که آنرا ایمنه اعلام چهارم آنکه متبع هر طرف حدیث را و بیان هر صحت و علت و در هر طریق بیجم آنکه از این حدیث  
را از معادن و کوفت و بر صحاح سته تنها ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که صحیح و اثباتی حادث بود و در این باب ترک ادب و بیاد حدیث را  
که حکم کرده بودند اهل حدیث در این و احادیث غیر صحیحین است از مسانید و سنن و جوامع و غیره با نیز اگر احادیث بخاری و مسلم جمع علیه صحت است و نیست  
شرط عمل کردن بر این بحث از احوال احادیث آن به قیاس آنکه احادیث طریقه الدلیل را بر نمی خیزد اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی نرود و تقدیمی و تاخیری  
در آن او نیافته بلکه من حیث هو هو باقی مانده هفتم آنکه بنای کتاب بر طریقه کتب فقه نموده و ابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث  
ست و هم کتاب فقه تمام آنکه بعضی احادیث را در بعضی مواضع مکرر آورده و در ایرادش نفقه دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع پس قلیل است از دوسه جا  
بیش نیست بیجم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یک از آن دلیل علمی تواند شد با بیان تخریج و ترجیح و تعدیل ایراد نمود  
و گفته را و فلان کذا و فیه کذا یا نیز هم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده و طالب راغب از الفاظ هر دو احوال اطلاق هم محروم نموده و او را هم  
آنکه اولی از هر دو بهیچان از ادب را بهیچان که بصحت و ثبوت رسیده بود و بهیچان بهیچان که ایراد کرده میزدیم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و بیجا بلائی بکار برده  
و معانی کثیر را در الفاظ سیر آورده و این همه اول دلیل است بر غایت فضل کمال و درین علم و اگر کسی اسعان توجه نماید و وجه دیگر هم پیدا می تواند کرد  
و باشد التوفیق کیصیر من یحفظه من یبین اقرانه نابغا تا شود هر یک را دیگر دین مختصر را در بیان همسران خود و عظیم الشان آقران جمع قرن  
تفاوت و کون را بمعنی کفوف و مثل و قنایع بنون موصود و بهیچان از بیخ بالفتح بمعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسی است آنکه در اصل شعر بوده باشد و بهیچان بیخ  
باشم و رقاعوس گفته نابغه و بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر سبب آنکه ادوات احکام باید دارد بزرگ عصر و ممتاز و هر هست چه مدار و قبول فروع احکام بر  
در یافت و حفظ اصول اسلام است اما درین زمان هم تنها بعدی کوتاهی کرده که این مختصر را هم باید گیند تا بکتاب مبسوطه علم حدیث چه رسد و یستعین  
به الطالب المبسوط و مع وجود بدان طالب ادوات احکام شرعی حدیثیه ابتدا کنند و در علم حدیث قریب که مصنف قریب کرد برای وی اولی را و معذب  
ساخت آنها را درین مختصر اهل حدیث را مرتبه یاست بیکه از ان طالب است که عبارت است از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که تحمل و طریقت و معنی  
درایت است و شیخ و امام و معنی او است سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن میسند یا در داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سده لک حدیث را با متن و سنده  
و جرح و تعدیل روایات و تاریخ و وفات آنها بیجم حاکم که علم و محیط جمله احادیث مرویه باشد بر صفت مذکور شیخ ابوالهمیم بیخجوری رح و در برابر مذنی شرح شامی محدث  
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الحج و استیذان از نهی نقل نموده که پیدا میشد و حکم کرد در هر چهل سال انتمی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مکرور زان نهی  
و پیش از وی بوده باشد ورنه استقر شایسته که در هر چهل سال حافظی هم بر نخاسته تا بحکم چه رسد بلکه درین زمان محدث هم مفقود شده تا بحافظ چه رسد  
الا ماشاء الله بلکه درین وقت که مادرانیم طالب راغب هم عزیز الوجود است تا به حدیث چه رسد اگر چه در صد و دوازدهم از هجرت و او اهل این حد و در اقطار  
عرب ازین مخرجین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علم الله امر و در عرب مردم محدث کسی است که مشکو  
للسانج و شارح الاوار و البطلن متجی خوانده و در وجه ضبط و اتقان و از علم و کثرت و نحو جز آن محروم تحت افتاده و هر که تسلیح سسته را خوانده اگر چه بی نقص  
نبرده باشد وی گویا بدرجه حجه رسیده و اگر یکی از صد هزار چنان بر آید که این هر شش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود  
و این علم را بر طریقه اهل این علم استعمال کند او را حکم وقت باید تصور کرد و لیس از ابواب قاصد کثرت فی الاسلام و لا یستغنی عنه الراغب الملتحی  
ولی نیاز نشود از ان راغب معلوم منتهی بالغ بطلون بر که رغبت می باعث خواهد شد و از علم استغنا ازین مختصر متدب چنانچه وی بعد که و حجت تمام و صرفه وقت و مطالعه و اوین بهیچان و در باب

تصحیح و تصحیحات شیخ آن حاصل خواهد کرد و درین مختصر نقد و ثمت و دولت مفت است و ازینجا است که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار  
استفاد ازین مختصر در کتب خود می نمایند و بر تحسین اعلال می اعتماد کنند و قل بدینت عقب کل حدیث من اخرجه من الایمة و تحقیق بیان  
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرده آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب است و چه جز ایشان زیرا که اعتبار بیش از تخریج است و حدیث  
سلب تخریج چون شرب ما را بشد خطیب دریاچه مشکوه گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این الیمره گویند که اسناد کردم و بدو داشتیم آنرا بسوسه  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیرا که ایشان تحقیق آورده اند اسناد را و فاسخ شده اند از ان و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و انتهی کلا دایره  
نصف الایمة این بیان تخریج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت امت است تا تخیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون است و در وی وی کیست  
و تخریج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حدیثی فخر خواهی است گفتند براس کلام فرمود براس  
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و الیمره مسلمانان و عامه ایشان را واه مسلم عن تمیم الداری و جری گفته بیعت کردم بر رسول خدا بر اقامت نماز و ایتا زکوة  
و کردن خیر خواهی هر مسلمان متقی علیه شجر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند و جوانان سعادتمند بند پیروان را به مصطفی را  
را می بایست که بعد قول خود من اخرجه من الایمة این هم گفته و ماقبل حدیث من تصحیح و تحسین و تصحیف زیرا که وی بعد ذکر تخریج حدیث در  
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصیحت است بهر دو امر متعلق است فالمراد پس مراد من نه مراد مبرصفت زیرا که لام عوض مضان الیمره است بالشعبه  
بلفظ سبعه که بمعنی هفت است بطریق رمز کنایه بغرض اختصار عبارت و افاده اشارت هفت کس از الیمره علم حدیث اند که از آنها که سر طبقه و مقدمه  
الجمیش اهل حدیث است امام همام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ربیع  
بن زکریا بن معد بن عدنان است که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت و تقوی عالم بوده و ولادت عری در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت  
و چهار هجری است و در او ان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد و رفته از مشایخ آنجا سند حدیث گرفته  
و ساعه و قراره نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان سفیان بن عیینه و امثال ایشان اسانده وی بوده اند و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج  
قشیری و ابو داود سجستانی و ابو زرع رازی و غیر ایشان تلامذه او ویند و بر و سنها کرده سندش ام الکتاب احادیث است و طبقه اول معدود در  
حجه الله بالکفایت که مسند احمد یکنون من جمله هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحیح  
و التسقیم و قال مالیس فیہ فلا تقبلوه انتهی و شاه عبدالغفور دهلوی گفته حدیث ضعیف که در مسند احمد است بهتر است از بسیاری  
از ان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران گردانیده اند علی فقه و حدیث مسند او را آسوه خود و درین علم و فنی تحقیق مسندش بکن عظیم است و درین  
فن انتهی گویم سی هزار حدیث در ان فراهم نموده و باز یادت پسرش عبداللہ بن احمد قریب بچهل هزار میرسد و امر عز این مسند حکم کیمیا و عقاد دارد  
ابوزرع گفته کتب احمد بار و دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برام از بغداد و نکند اشتم آنجا متقی تر  
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل بر این و علو مقام و رفعت مکان قوت مذهب  
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیع و قدوده اولیا و قطب قطاب فرد اجاب غوث عظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه  
و ارضاه حامل مذهب تابع اقوال اوست و در رجه الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان جنبل  
مذهب اند و ذکر ایشان در خابله واقع است انتهی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تیمیة قرطبی و حافظ محمد بن ابی بکر  
بن القیم جزیری رضی الله عنهم از اتباع و حاکم علوم وی اول دلیل است بر ترجیح مذهب شی بر دیگر مذاهب اگر چه مذهب شی امر و نسبت بمذاهب دیگر

عزیز الوجود و قلیل تن عبادی الشکور و وفات وی رخ در بغداد در سنه د و صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر  
مدفون شد این ملکمان در وفیات الاعیان گفته اند از که در نه حاضران جنازه او را از مردان پس پشت لگ برآمدند و از زمان شصت هزار گفته اند  
که اسلام آورد و در روزی که بیست هزار از نصاری می بود و جو س انتی و در ترجمه وی کتب مستقله بسیطه تالیف کرده اند بارة ازان در خطه و اتحاد النبلاء  
و کرده ایم و البخاری دوم ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن منیره بن ابراهیم بن برونیه جعفی و او را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاک  
مبشر علم وی و کتاب می شده و کتاب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن است و عشیقه وی هنوز بسادات بخاری مشهورست و هم کتاب بخاری را تمامه  
مسند کرده حق تعالی از فیض این نسبت با محروم نگرداند شجر فی الجمله نسبت به تو کافی بود مراد ببلبل همین که قافیه کل شود پس است به با جمله بخاری  
مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر الموارث الحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث  
لقب است و علما ازان درج و تعظیم او می کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذر تا هر دو پاسه ترا بوسم ای طیب الاحادیث  
و ای استاذ الاساذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقائش و فهم کتاب سنت و حدیث و همین وجودت قریه وقت اجتهاد  
و استنباط غرر از اصول و وفور فقه و کمال زهد و عایب و روع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علی آن وقت نظر فطریه خود داشت و مستجاب الدعوه  
بود و در شان قاری صحیح خود و عاسه خیر کرده افاض الله علینا من رجات عاتره و ابنت حدیث از اصحاب تالک طبقه ایشان ارد و برای سعادت  
و قرات حدیث رحلات متعدده نموده و کتابها به متعدده تصنیف کرده و این کتاب صحیح اوضح الکتاب بعد کتاب ابدست و متواترست تا مصنف ح  
در حقه الله البالله گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیها من متصل المرفوع صحیح بالقطع و انها متواتران الی مصنفها و انه کل من یؤمن امرنا بمسند  
متمم غیر سبیل المومنین انتی احادیث مرفوعه این کتاب باسقاط مکرر و هزار و شش صد و بیست و سه حدیث است اقوال احادیث او آنست که میان  
او و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه و سده و سطر باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل است تحریر بطور ترجمه آن با خواند و در او سه  
ریخته نوشته و ترجمه حافظ وی روح و زهدی الساری و ارشاد الساری رساله خطه و اتحاد النبلاء و غیره یادگوست و سید علامه محمد بن اسماعیل انیر  
یعنی روح ترجمه وی در تالیف مفرد و جمع نموده و ولادت وی و ترجمه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات  
شب شنبه غره شوال سنه د و صد و بیجاه و شش در قریه خرننگ اتفاق افتاده چون ویراد فن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شجر هر جا که  
تولید می و بوزاری لیاچکل رویه و دلاله رویه اندر نه وی به گویند بینه این آنچه از تربت او ششام میگرد و خاک آنجا را به تبرک می بردند شجر جمال  
همچنین در سن اثر کرده و اگر من همان خاکم که هستم به و صسمه سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن گوشتا و القشیری النیشابوری  
و طنائیکی از اعلام است و حفاظ ملت و مقتدا مسلم فن حدیث است و طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود و ابوحاتم رازی و موسی بن هارون  
و احمد بن سلمه و ترمذی این خزینه و غیر هم روایت دارند از وی و تلقی کرده اند صحیح او را بقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در وجودت وضع کن  
سبیان و قلت مکرر و مناسبت تلخیص و زانیت تمذیب نو وی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان ثم یوجد لهما تلخیص فی  
المؤلفات انتی و باجمعه کتابی کمالی کتاب بخاری است و مسلم شاگرد بخاری است و اعلی اسانید و س انت که میان او و آنحضرت چهار واسطه  
و ششاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار است که ذکر آن در اتحاد النبلاء و خطه کرده ایم و ولادتش در سنه د و بیست  
چهار و یقینا د و بیست و شش هجری بوده و وفات در غره پور شب یکشنبه بیست چهارم رجب سنه د و بیست و یک و دفن او در ظاهر بلده واقع شده که  
و ابوداود چهارم سلیمان بن شعث بن یحیی بن بشریجتانی و طلب علم حدیث حلتها کرد و اطراف عالم را قدم سیر نمود و شش علق و شش هزاران و صفر خیره را در ایشا تمل حدیث کرده



شاگرد امام احمد و یحیی بن سعید و سلیمان بن حرب است و ترمذی و نسائی شاگرد او و نیز امام احمد کتاب در البیاری پسندید و تفسیر آن نمود و سکونت در بصره داشت خطابی گفته در علم دین کتابی مثل کتابی نویخته نشده و بواسطه مضاعف و اکثر فقهاء بن یحیی بن ابوداؤد گفته نیار و در کتاب خود حدیثی که اجماع کرده باشند علی حدیث برتر گران و در احکام مجرب و جزوی کسی تصنیف نکرده و خالی گفته اند کیفی المجتهد فی الاحکام و ابن الاعرابی گفته اگر نزد یکی جز مصحف و سنن او هیچ نباشد حاجت فی افتد او را پیچیدی دیگر ابوحاتم گوید و سید و رفقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ذریع و اتقان مقتدایان بود و لاؤتش در سنه دویست و دو و هجری است و وفات در سنه دویست و هفتاد و پنج بوده و نسائی پنجم ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از اجداد علم حدیث و حفاظش بود و در جرح و تعدیل روایات مقدم بود بر اهل عصر خود و با اهل بیت محبت تمام داشت سلک مصر بود و مصنف بغایت دیر و در کتاب خود جوابی که از حارث بن مسکین روایت میکند میگوید قری علی و انما اسمع و نسک گوید شدشت او را جزا زیرا که میان و سید و حارث خشونت واقع شده بود و بعد و در مجلس و سید ظاهر شدن نتوانست در گوشه نشاند و نهان شده استماع حدیث میکرد و بخوبی که حارث او را نمی دید و وی آواز حارث می شنید قتیبه بن سعید و اسحق بن راهب و یحیی بن خشرم و محمود بن غیلان و غیر هم مشایخ او و نیز و لاؤتش در سنه دویست و پانزده و وفات در سنه سیصد و سه و هجری بوده و آل الترمذی ششم ابو یحیی بن سوره بن یحیی بن خثاک سلمی از ثقات حفاظ جمع علیه بود و رفقه حدیث ید صالحه دارد و کتاب جامع او دلالت از بزرگوار قدر و السماع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و دین فخر گفته اند این کتابی کافی است مجتهد را و نسائی مقتدر را شاگرد بخاری و سفیان بن عیینه و محمود بن غیلان غیر هم است و خطابی بسیار از و سید اخذ روایت کرده در کتاب و یک حدیث ثلاثی است یاقی علی الناس مان الصابر فیهم علی دین کاغذ البیاض علی البحر علی سب عراق و خراسان کتاب او را بسیار پسندیدند و ثابا گفته اند و لاؤتش در سنه دویست و نه و هجری و وفات در سنه دویست و هفتاد و نه بوده و ابن ماجه هفتم ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الریمی القزوی از حفاظ معتدین صحیح بهم بوده شاگرد بخاری است سماع حدیث از اصحاب مالک و لیث دارد و در طلب حدیث بیلا در و در دست رفته کتاب او نزد ابو الفضل بن طاهر و حافظ عبد الغنی مصری داخل صحاح سته است چون گویند راه انجاء و سید نیز را و با شد او را چند حدیث ثلاثی است و نیز و بعضی ششم صحاح سته موطا سید امام مالک است یا مسند دارمی و سنن ابن ماجه زیرا که در وی احادیث ضعیف و منکر است بلکه موضوع چنانکه حدیث فضیلت قزوین و جز آن حافظ قزوی گفته غالب ما انفرده بالضعیف و لاؤتش در سنه دویست و نه و هجری و وفاتش در سنه دویست و هفتاد و نه و هجری است و ابوالستة من عبد الله و مراد بن بلفظه سته جز احمد اند یعنی بخاری و سلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و کتاب خطه فی ذکر الصحاح سته تالیف محرم طور مخصوص است بذکر احوال ایشان و تراجم کتب ایشان با ذکر فروع علم حدیث و مایه متصل بملک و آیین پرورش کتاب را اصول سته و صحاح سته و کتب سته و اممات سته خوانند شیخ عبد الحق محدث دهلوی هم در شجرة اللغات گفته کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند صحیح بخاری صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و سنن نسائی و سنن ابن ماجه است و نیز و بعضی موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند و سید و سلمی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و سید حدیثی نیار و درم که موطا و بعضی بوضع یا اتفاق حدیثین متروک و در و بود و الله اعلم ان حق محرم طور کتابی نویخته و خطی جلد از حدیثین از ترمذی و حارث و ابن ماجه و حارث و ابی داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و در سنین کتب اینچ اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف و هر چه هست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را احسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب لایمی مراد از درست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف کتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکور است مشاهیر کتب اند

و بعضی صحاح صح است از بعضی پس مقرر نزد جمهور آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و درین فن تا آنکه گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب  
الله صحیح البخاری و بعضی منابع ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وجود و ترتیب  
ست و عدم اختلاف بفرق حدیث از آثار صحابه و تابعین و اقوال علما و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثلاً صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب نیست  
و حافظ ابوالطی شیخ حاکم گفته است تحت ادب السامع من کتاب مسلم غرض که حاصل اقوال درین باب سه قول است ترجیح مسلم بر بخاری یا بالعکس و تساوی سخاوی گفته  
قول رابع توقف است و مشهور نزد اهل حدیث قول اول است بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در حدیثی که یکتا بیرون او غرض شاه ولی الله حدیث دلهوی و سنن فان قول  
اصح کتب و حدیث و فقه موافق است پسر بخاری پسر مسلم و در اول مصنفی شرح موطا در ترجیح وی بر سایر کتب روی زمین اطاعت بسیار کرده و بهر الصواب  
و دیگر صحاح مختصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیجاب نکرده اند از آنکه بعضی صحاح که نزد ایشان بر شرط ایشان بود آنرا اهم ندیده و بخاری گفته ترک کردم  
بسی از صحاح را بخون اطالت کتاب و مسلم گفته تنگنیم آنچه نیاوردم درین کتاب ضعیف است و توفی گفته فائت از بخاری و مسلم بسیار است اما از نزدی  
و ابوداؤد و نسائی کم است و حاکم صحیحین مستدک نوشته و آنچه از احادیث در آنها فوت شده بود استدراکش کرده بعضی از آنها بر شرط شیخین است و بعضی  
بر شرط یکه و بعضی بر غیر شرط ایشان گویند درین کتاب از وی شایسته در تصحیح رفته و گفته اند متفرقات حاکم در حدیث از مرتبه حسن خود نازل نیست و این خبر  
که او را امام الایم لقب است نیز صحیح دارد و این جهان گفته اندیم بر هر دو زمین یکچس که نیک اند صناعت سنن را و ابوداؤد و الفاظ صحیح را و زیادات آنها را  
غیر وی گویند سنن اخبار پیش چشم است و همچنین صحیح ابن حبان شاکر ابن خزیمه حاکم گفته بود از او عیله علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و ابوداؤد و عطاء  
رجال ثقة شت فاضل و این هر دو امکان قوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از وی اسناد او متنا و مختاره حافظ ضحیا مقدسی می وی نیز صحاحی که در صحیحین  
نبود آورده و این احسن است از مستدک و کذا صحیح ابی عوانه و ابن السکن منتقی ابن جبار و و این همه کتب مخصوص است باخبار صحاح و جماعه دیگر برینها  
انقاد کرده اند تعصبا و انضا و با الحسنة من عد البخاری و مسلم و مراد بلفظ خمسة جزء بخاری و مسلم اند یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی  
و ابن ماجه و قد اقول الاربعة واحمد و گاهی بیگویم اربعه واحد و این لغتن بطریق تعضن عبارت است و الا مال هر دو عبارت یک است و مراد  
با لاسر بعه من عد الثلثة الاول باربعه جزء کس اول اند یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بالثلثة من عد اهم و الا خبر  
و مراد بثلثة جزء سه اول و اخیر است یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و بالمستفق البخاری و مسلم و مراد بفق علیه بخاری و مسلم اند زیرا  
که حدیثی که جمع شوند بخاری و مسلم بخرم و بی آنرا متفق علیه خوانند و اخیر خبر شیخان گویند تا وقت که متن را از یک صحابی روایت کرده باشند  
سخاوی از مصنف آورده و در اطلاق متفق علیه بر طبق حدیثی برشته که هر یک از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده باشند نظرت انتی و جمیع احادیث متفق علیه و هر هر  
و سه ضد است و شش است و اصل این صحیح نزد جمهور اهل حدیث متفق علیه است پسر تافه و بخاری پسر تافه و مسلم پسر ماکان علی شرطها جمیعاً پسر انچه بر شرط حاکم بود پسر  
انچه بر شرط مسلم بود پسر انچه بر شرط غیر بخاری و مسلم باشد از ایله حدیث که الزام کرده اند محبت را پس جمیع اقسام باین ترتیب هفت آمد و مراد بشرط بخاری و مسلم آنست  
که رجال حدیث متصف باشند بصفا که رعایت کرده اند از ایشان از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و کثارت و علت و تفصیل معنی شرط در اصول حدیث مذکور است  
و قد لا ذکر معهما غیرها و گاهی ذکر کنیم همراه این هر دو بزرگ که بخاری و مسلم اند غیر این هر دو را با وجودیکه آنها نیز روایت آنحدیث کرده اند از  
الصباح یعنی عن الصباح و ما عدا ذلک تفصیل مبین و حدیثی که روایت کرده اند از ابرار کسان مذکور پس آن بیان کرده شده است باضافت  
بسوی تخریج وی بصراحت مثل ابن ابی شیبه و ابن خزیمه و ابوجاتم و بهقی و ابن حبان حاکم و دارقطنی و ابن المذنبی و مالک و طبرانی و بزار و ابن السکون  
ابن القطن و شافعی و غیرهم و وجه بیان نام ایشان را در جزم نیست که مشایخ صحیحین است اینها نقلی مقرر است که حدیثی که از اینها نقل شده که در حدیثی که از اینها نقل شده

و عجبت ان کشفتم که زمین جامعہ مذکورہ خارج حدیث کردہ و نام داری با وجودیکہ در جنب اصحاب صحیح ستم است و غالب مین رویایات شریک جز  
 ایجا بر زبان ظہر نبوده و محبت و تمام نهادم این مختصرا بلوغ المرام مشتق است از بلغ المکان بلوغای وصل الیه کما فی القاموس و مراد معنی  
 طلب است پس معنی اضافی وی و موصولی الطلب باشد بمعنی مطلوب یعنی رسیدن من مطلوب مراد من از جمع ادله الاحکام و سلبا حکما و این با  
 نام مختصر قرار کرده و محتمل که اضافت بسوی مفعول مصدر باشد بمعنی بلوغ الطالب مطلوب پس ادله الاحکام و الله اسأل ان لا یجعل جماعنا کما  
 علینا و کما لا و میخوام از خدا اینکہ نکرده اند چیزے را کہ و البتہ اجم با آنرا و بال بر تقدیم مفعول بر فعل بر آناده حضرت امی از غیری سوال  
 حکیم و وبال یعنی شدت و ثقل است کما فی القاموس یعنی نکرده اند آنرا شدت و حساب و بار بخیال او زار چه اعمال صالحه اگر خالص برکات و ایت  
 خدا باشد منقلب میشوند با و زار و اکثام و ان یسر ذقنا العمل بما یرضاه سبحانہ و تعالی و اینکه روزی کند ما را عمل کردن بخیر می که  
 می پسندد آنرا آن پاک برتر معنی سبحانہ و تعالی اینست که تنزیه میکنم او را از هر قبیح و ثابت میکنم او را علو بر هر عالی و در جمیع صفات و سعه و مقاربت شیخ  
 با علو بسیار آید کسبان ربی الاعلی و سبح اسم ربک الاعلی و تنزیه وی سبحانہ از انانیت و علو و تعالی بر خلق چیزی است که اجماع کرده اند بران  
 سلب صلی و ناطق است بدان کتاب او سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در تحقیق آن تالیفهای مستقل نوشته اند و نیزه حافظ ابن قیم رحم درین  
 باب مشهور است و تحریر بطور رساله دارد در رد و رد و سوم با حواله علی مسئلہ الاستوار و در الانقضاء الرجح فی شرح الاعتقاد الصحیح نیز سخن درین سر کرده و باشد  
 التوفیق لاین است ترجمه و بیاج کتاب و درین جا فصل چند بقلم می آید که دانستن آن پیش از شروع در کتاب ناظر لاین ترجمه را ضرور  
 است و در وی بعیرت است براسے دریافت **فصل** علم حدیث علمی است که شناخته میشود بدان اقوال افعال احوال آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم و داخل است درین تعریف موضوع آن که ذات کامل الصفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غایت و سعه فوز است سعادت دارین  
 و و امتیاز آن اصحاب رسول اند و فی الله عنهم که متعدی شدند ضبط قول و فعل و تقریر و صفت نبوی را و شاملش آن قضایاست که مذکور میشود و ضمن و  
 کتو کمالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما الاعمال الدنیا و النبوت و هی انست که بمجمل علم شریع است و نقاش آن است که معلوم میشود و از سعه  
 کیفیت اقتدا با آنحضرت و دست میدزد مزاو و او را معنی صحابیت کما قال قائل شاعر اهل الحدیث اجم اهل النبی و ان یتلم یضجوا لنفسه انفسا حجو ان  
 و شرح این فعل از رساله خطه باید جست و کمش و جوب عینی است بر منفرد و کفائے برسد و استداوش از قول و فعل و تقریر و صفت و برسم آنحضرت  
 است و خاصیت مجرب و وی طول عمر مشغول باین علم است **فصل** حدیث در اصطلاح مشهور قول و فعل و تقریر رسول است علیه الصلوٰه و السلام قول  
 فعل ظاهر است و تقریر آنکه سیک و حضرت و سعه کاربے کرد یا بخی گفت و وی بران آگاه شد و نمی نکرده بلکه خاموش ماند و آنرا مقرر داشت و نزد بعض  
 حدیث عامر است از قول فعل و تقریر صحابه تابعین مواب ال است و بعضی فرق کنند و هر دو و اول را خبر و ثانی را اثر نامند پس هر چه منتهی است با آنحضرت آنرا  
 مرفوع گویند چنانکه گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت یا از ابن عباس آمده مرفوعا یا رفع کرد آنرا و سعه مثلا و آنچه منتهی است بصحاب آنرا موقوف نه اند چنانکه  
 کرد یا گفت یا تقریر نمود فلان صحابی یا از سعه موقوف آمده یا موقوف است بروی و آنچه منتهی است بتابعین آنرا منقطع گویند و مشهور است که منقطع  
 و موقوف اثر است و رفع گاهی صریح بود چون شنیدم رسول خدا را که چنین گفت یا حدیث کرد ما را یا قال رسول الله یا نحن رسول الله و این رفع قولی است و چنانکه  
 رأیت رسول الله فعل که او کان لرفع فعلی است و گاهی در حکم صریح بود چنانکه صحابی سخنی گوید که دخل اجتهاد در ان نبود یا فعلی کند که جز از سماع  
 پیغمبر یا روایت از آنحضرت نتوان کرد یا گفت در زمان و سعه الله علیه و سلم چنین میگردد و در جمیع ظاهر درین همه اطلاع آنحضرت است بران و قول صحابی که سنت چنین  
 یا امر کرده شدیم باین مانی کرده شدیم ازین نیز در حکم مرفوع است که لکلم کردن صحابی بر فعل یا بقلایا معینا مرفوع است حکم نقل قول را که در روز دارد و یوم شکر می عینا که در اقامه را و تقصیر صحابی

و حکم بر توفیق مگر آنچه مستطیع است بشان و رو بخاک گوید بود چنان کردند بگفتند پس تا شد این **فصل** سنا و حدیث اگر چه بیست و چهار لوی زیر این است  
 متخلص خوانند و این هم مقبول الاتصال گویند و اگر چه بیست و چهار است متخلص نموند و این مقبول الاتصال خوانند و سقوط اگر از مبادی حدیث متخلص باشد  
 و این اسقاط تعلیق بود خواه شاکه یک باشد یا زیاده و گاهی تمام سند هم حذف کنند و گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این قسم تعلیق در ترجم صحیح بخار  
 بسیار است و تعلیقات بخاری هم صحیح متصل است و اگر اسقاط در آخر سند است بعد از تابعی آنرا مسلخ خوانند و این فعل ارسال گویند کقول التابعی قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعضی مسل مراد منقطع است و حکم مسل توقف است ترجمه جمهور و نزد امام ابو حنیفه و امام مالک مقبول است مطلقا و نزد امام شافعی  
 بر تقدیر مستند بودن بوجه دیگر مقبول است و نزد امام احمد و قول است توقف مقبول و این همه بر تقدیر ارسال تابعی از ثقات است و اگر از ثقه و غیره ثقه  
 هر دو ارسال میکند حکمش توقف بالاتفاق و اگر سقوط از انشای سند است و اسقاط و کس اندی هم متخلص نامند و اگر چه بیست و چهار بود و جایاسته جاند  
 منقطع نامند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آنرا مسند گویند و گاهی اعم گویند از منقطع و موقوف و المعتمد هو الاول و قسمی از منقطع است که اگر از مدلس  
 خوانند بفتح لام و فاعلش را مدلس گویند بلکه از مدلس آن چنان باشد که راوی نام شیخ خود نبوده و از شیخی که فوق او است روایت کند و لفظ بیستم سماع بیار و حال آنکه  
 از وی سماع نیست کقولک سمعت عن فلان قال فلان و مدلس کرده و مدبر هم است مگر آنکه از ثقه باشد **فصل** در سند یا متن حدیث اگر از راوی اختلافی  
 رود بر تقدیم یا تاخیر یا زیاد یا نقصان یا ابدال ادوی راوی یا متنی یا معنی و امثال آن مضطر بش گویند و اگر راوی کلام خود با حدیث بیامیزد و براس  
 غرض یا مصلحتی آن ترجیح باشد و روایت بلفظ فلان عن فلان و بکذا اعتضد بهت و معتضد از مدلس مستبر نیست بحسب التباس اشتباه و تشابه حدیثی است  
 مخالف مروی ثقات پس اگر راوی غیر ثقه است حدیث مرود باشد و اگر ثقه است ترجیح بر مدینه حفظ و ضبط و کثرت عدد و جز آن از وجود ترجیح کنند و ارجح  
 را محفوظ گویند و مرجح را شاذ و منکر حدیثی است که راوی ضعیف آنرا مخالف روایت قلیل الضعف روایت کند و مقابل منکر معروف است اگر چه راوی هر دو  
 ضعیف است اما یکی ضعیف و دیگری شاذ و محفوظ و قوی است اما یکی قوی و شاذ و منکر مرجح اند و محفوظ و معروف ترجیح و محصل حدیثی باشد که در وی  
 قوایح صحت باشند و اهل حق و عمارت آنرا دریابند و حدیثی را که راوی بکثیر موافق آن روایت کند یا مرجح خوانند که بسوخته کقولهم تابعه فلان و له سماع او تایید  
 و قاعده این متابعت تقویت تأیید است و شرط نیست مساوات متابع با اصل و مرتبه بلکه اگر از وی سماع متابعت است اگر لفظ و معنی متابع مساوی اصل است مثلاً گویند  
 و اگر صرف معنی است لفظ نحوه خوانند و در متابعت کثیر و حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی است شاهدین اند کقولهم له شاهد و شاهد حدیث فلان متابع  
 طرق اسانید انقص معرفت متابع و شاهدان گویند **فصل** راوی حدیث اگر یکی است یا چندین غریب است و اگر دو یا چندین است اگر همه از مدلس و سستیض است  
 و اگر آنقدر اند که اتفاق آنها بر کذب محمول نتواند شد متواتر است و غریب را فرد گویند و هم معنی شاذ آید و حدیثی که بنقل عدل نام الضبط متصل است  
 رسیده است صحیح است این صفات در دو اگر بر وجه کمال تمام پیدا است صحیح لذاته است و اگر نرسد از تصور در آن راه یافته است و کثرت طرق جبر آن نقصان  
 نموده صحیح بغیره است و اگر جبر نقصان نشده است حسن لذاته است و حدیث ضعیف که نقصان نشن بعد طرق منجر گردیده حسن بغیره است و در تبا این چهار  
 متفاوت است و ظاهر کلام قوم آنست که در حسن نقصان در همه صفتها بوده است اما تحقیق آنست که در حسن لذاته خفت و ضبط است صرف نه در باقی  
 صفات و در حسن بغیره هم صفات ناقص اند و حدیثی که در وی شرط صحیح حسن نیست و راویش متهم است بعدم عدالت یا ضبط  
 یا افتطاع ضعیف است و اقسام و نیز بسیار است پس مرتبه اعلی صحیح است و مرتبه متوسط حسن و مرتبه ادنی ضعیف و جمیع ترندی میان صحیح حسن  
 مشکل نیست بجهت آنکه حسن لذاته صحیح بغیره باشد و همچنین اجتماع غوث و حسن باعتبار تعدد طرق است که در طریق غریب و در طریق حسن **فصل**  
 ارفع مراتب تعدیل صفت است بصینه سهال فیه یجوز لثبات الناس آتیت الناس الیه المنتهی فی التثبت و مکرر یجوز ثبوت او ثقه حافظ او ثقه حجت او ثقه



مقتضی و نحو ذلک نزدیک باوست لیکن باس لایس بر صدوق نامون بخیار و نزدیک باوست عمده الصدوق روضی عنه شیخ میرزا محمد تقی حیدر بن یحیی بن محمد باقر  
الحديث بمقاربه الحديث جيد الحديث حسن الحديث ونزدیک باوست صدوق انشاء الله تعالی ارجوانه لایس و اسود مراتب ترجیح لیکن الکذب کذب  
و ضاع و قال لیکن یضع ونزدیک باوست مستم بالکذب و بالوضع ساقط باک از باب موقوف ترک و فی نظر مسکوت عنه لا یعبر به لیکن شق و لا نامون و  
مستعمل باوست مردود الحديث ضعیف جدا و او بمرور مطروح از باب لیکن لایساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحديث مضطرب الحديث مضطرب  
لا یجوز به ونزدیک باوست فیه مقال لیکن ذلک لیکن بالقوی لیکن بعد فیه ظلمون فیه شیء الحفظ لیکن کما لایس فیه اونی مقال و ثبوت حج و تعدیل بر قول احدیست علی  
و اگر در شخص بر وجهی شود بر وجهی باشد بشرطه اگر چه محال متحد باشند کذا فی ملتة الذریع مصطلح ان حلیب **فصل** احتجاج در احکام بهیچ لذاته و حسن لذاته جمیع طایفه  
اگر چه حسن در مرتبه کسرت از بهیچ و حدیث ضعیف که بعد طرق برتر بهیچ رسیدن ترجیح بهیچ خصوص شاد و رضائیل اعمال در صفات و الجمال و حرام و حلال  
شکوفا نیمی در شیئ لا و طار من اسرار شقی الاخبار گفته احادیث که در صحیحین باید را حدیث است جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم الترمذی  
کرده اند محبت را و امت تلقی کرده است آنرا بقبول این صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است با آنچه مسند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیرا که ظن معصوم  
نی کند و سبقة الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن کثیر و حکاه ابن خثیر فی التمهید عن اهل الحديث  
و السلف و الجماعة الکثیرة من الشافعية و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفية و غیرهم نووی گفته محققین اکثر علی خلاف کرده اند ابن الصلاح را و گفته اند  
که افاده میکند ظن را چیزیست که متواتر نشده است و حکایت کرد این را از ابن الدین از محققین گفت نووی و هشتم کرده است ابن الصلاح حرفی چند  
را که حکم کردند بر این بعضی اهل نقیض و اقطعی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج با آنچه صحیح کرده اند از  
معصومین با غیر صحیحین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بخیر و چه عمل بر حسن جائز است نزد جمهور خلافا للبخاری و ابن العربی و قوی مذاهب است چه  
ادله موجب عمل بر آحاد و قبول وی شامل است مخرجین را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه الودود و نزد ابن صلاح و نووی زیرا که وی گفته بیان کردم که  
شدید را که در حدیث کتاب من است و حدیثی که بر این سکوت کردم صلاح است بعضی از بعضی اصح و آوردیم درین کتاب صحیح و شایع و مقاربا و معتز  
احادیث سنن او را نقد کرده بسیاری را از ان ضعیف گردانید پس آن خارج است از عمل حدیثی که مندرجی و ابوداود و هر دو از ان سکوت کردند شک نیست  
که آن صلاح احتجاج است مگر مواضع سیره و همچنین سکوت عنه امام احمد و مسند و صلاح است برای احتجاج و مسند وی منتفی است از بهیچ لکن هفتاد هزار  
حدیث و نیاورد و در ان مگر حدیثی که محج به است و بعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در دست مبالغه و ابن جوزی بسیاری از احادیث را در موضوعات  
شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در استقامت است از موطن و سنن اربعه که مصنف این بنا  
الترمذی کرده اند صحت همه احادیث آنها را و حدیثی که در مسند وی نماند از صحیحین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده الودود و نووی عراقی گفته  
در وی حدیث است و جواب او ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی  
موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل المند علی مسند احمد نام نهاد و از هر یک جواب گفت و آن چهارده حدیث است حافظ ابن حجر و تحویل المنفعة  
فی رجال الاربعة گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از آنجا که یکی در زوائد مسند است و یکی در صحیح ابن کثیر است و یکی  
بغیر خود و هیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هر چه در مسند است مقبول است و حدیث ضعیف و قوی بحسن است  
انتهی صاحبان این بهیچ فصل ممد شد لکن شروع در ترجمه کتاب میرود و بابت التوفیق گفت مصنف ص

کتاب مصدر کتب کتابا و کتابه است و استعمال کرده اند آنرا در چیزی که جمع کند البواب و فصول را و در وی دلالت است بر معنی ضم و جمع و منتهی الکتب و اطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقه است بنابر انضمام بعض حروف و کلمات مکتوبه بسوی بعض و معانی مجاز است و جمع وی کتب است یعنی متن و مکتوب و مشهور در زبان آنها اشتقاق کتابت از کتب است اما ابو حیان بر آن اعتراض کرده و گفته که مشتق نیست مصدر از مصدر و کلمات یا مصدر طهر لازم است پس بر آن وصف قائم با الفا عل باشد یا مصدر طهر که کتب پس برای اثر قائم بالفعل بود و جائز است که اسم مصدر طهر تطهر باشد همچو تکلم و کلام و طهارت و لغت بمعنی نظافت یا یکی از اوقات ضد نجاست و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدیث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا اجتناب خوانند و چون طهارت مفتاح صلو است که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان افتتاح کردند و درین کتاب ده باب است

## باب المیاء

باب حقیقه برای چیزی است که حسی باشد داخل شود از وی بسوی غیر وی و مجازا برای عنوان جمل از مسایل متناسب است و میاه جمع ماست بمعنی آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت است بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمای انواع آب چنانکه آب دریا و چاه و ستاده و روان قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و غیر اینها که روایت است از ابی هریره و وی صحابی جلیل حافظ کثر مجتهد است و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیار است قریب بی قوال ابن عبد البر گفته چیز که ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله است و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود و یا عبید و غالب مدبر وی کثرت بهجت نگا داشتن وی اگر بضعفه را از بلاد اندلس است اسلام آورد و رسال خیر که سال هفتم است از هجرت حاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مواظبت نمود و بر طلب علم و قائل شد بر سیری شکم و بود احتیاط صحابه و بود مثبت فقهی متین صاحب قیام و صیام و ذکر و تسبیح و تهلیل محمد بن یحیی و حاکم ابوالاحد گفته اند که او را پنج هزار و سصد و هفتاد و چهار حدیث است در مسند او و بود اکثر صحابه از وی حدیث و نیست هیچ یکی را از صحابه یا بنقد حدیث و نه قریب باین مرد در مدینه در سنه پنجاه و نه بجز هفتاد و هشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند که مرد و عقیق و غاز گذارد بر او و لید بن عقبه بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینه بود قال ابن عبد البر رحمه الله عنه قال گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و نام این مرد و بعضی طرق این حدیث نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع شده و همچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصغمانی در کتاب معرقه الصحابه با سند خود روایت این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد است و تبعه ابو موسی و گفت عبد الوزمه البیلوی کسی است که پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت این منبع رسیده است مرا که نامش عبد بود و گفته عبید بود و تصغیر و جمعانی در کتاب الانساب نام وی عمر کی باشد و را آورده و غلط کرده زیرا که عمر کی نام او نیست بلکه وصف او است چه عمر کی ملحق سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا این سنده و ذکر کسانیکه نام آنها عمر کی است و عمر کی ملحق را گویند و نام نیست و در ثمال گفته عمر کی شکار کننده ماهی را گویند و معنی هر دو قریب یکدیگر است و باینکه پس گفت آن مردی رسول خدا را دستیکه ماسواری شویم در بار و بر سریداریم با خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که بر داشته ایم نشسته می مانیم آیا پس بگیریم از آن آب پس وضو کنیم یا نه یا گویند استبعاد ایشان تو منی باب دریا ناشی از قسم تخصیص بود از کریمه و آنرا قلنا من السماء ماء اظهو یا یا مخالفی می آب آسمان را در اوصاف و قال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی البحر در باره آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او طهور بضم طاء مصدر و یفتح طاء هم مصدر آمده و بهم معنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک بکذا نقلد ابن الانباری جماعات من اهل اللقه عن الجمهور و جمیع طهره نایب ویر قال احمد و الشافعی و حکی است از امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه که طهر بمعنی طاهر است در جیه این مخالفی است که در لغات شرح مشکوٰه ذکر کرده و خلیل و معنی ابو حاتم سجستانی و ابی هریره و جاسعه و سیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی که بدان وضو کنند با بقیع است و قال صاحب المطالع

وکی فیما الضم والحل مستند وطلال است خود مرده او بنیت بفتح سیم خیر که او را فرج نکنند و او را نجاسی است و فرج مایه عین شکار کردن  
و بر آوردن اوست از آب و نزد خفته خود مرده در آب حلال نیست و ظاهر حدیث حل هر حیوان است که مرد و روی اگر چه بگشوک باشد که با نجی می  
در خیل الا و طار گفته و از نواید این حدیث است مشروعت زیادت و جواب بر سوال سائل بقصد فائده و عدم لزوم اقتضای نجاسی برای آن مانی  
عقد کرده و گفته باب بن اجاب السائل با کثر مسائل و ذکر کرد حدیث ابن عمر که رسیده شد آنحضرت علی الله علیه و سلم یلبس الحرم پس گفت لا یلبس  
ولا العمامة الحدیث و این حدیث در کتاب الحج بیاید پس گویند سائل از حالت اختیار رسیده بود و آنحضرت و جوابی حالت اضطرار هم میفرمود و خطابی  
گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه مفتی چون رسیده شود از چیزی و بداند که سائل را عیبت است بسوی ذکر چیزی که متصل است بمسئله مستحب است او را عظیم  
آن چیز سائل بر نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلیف لایقنی زیرا که سوال آنها از آب بود و آنحضرت و است که ایشان را حاجت بر آورد و در حجریم  
می افتد پس حکم طعام نمی بینان کرد و آنکه در کلام اصولیین آمده که واجب است مطابقت جواب با سوال پس مردان عدم زیادت جواب نیست بلکه مردان است  
که جواب مفید حکم مسئول باشد انتهای و حافظ بن القیم هم در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان ذکر ساخته و حدیث یلبس الحرم  
و غیره استدلال کرده و اطاعت بیان نموده و این حدیث را فرمود دیگر بسیار است که در کتب مبسوط از شرح حدیث ذکر کرده اند این مثنی گفت این حدیث عظیم  
اصلی است از اصول طهارت مشتمل بر احکام کشیده و قواعد مهمه اخراجه الا در بعضی بر آورده اند و روایت کرده اند این حدیث را بود و در نزدی نسائی و ابن ماجه  
و در راه مالک و الشافعی و ابن خزيمة و ابن حبان فی صحیحها و ابن الجارود فی المستدرک للحاکم فی المستدرک الدارقطنی و البیهقی فی منتهی و ابن ابی شیبہ گفت  
روی ابو بکر است و نام عبد الله بن محمد بن ابی شیبہ بن محمد بن ابی شیبہ بن محمد بن عثمان العنسی مولی بنی عباس از اهل کوفه صاحب مسند و مصنف شیخ بخاری و مسلم و ابوداود  
و ابن ماجه و ترمذی و ابن ابی شیبہ و ابن مبارک و سفیان بن عیینة و اقران اینها و فائش و در سند و حد و سی و بیست و پنج بود و ترمذی  
در حین وی گفته که حافظ العظیم النخیری انتهای بقیه ترجمه او در تحف النبلاء ذکر کرده ایم و اللفظ الله و لفظ این حدیث در ابن ابی شیبہ است  
مخرجان و دیگر معنی وی روایت کرده اند و صحیح و صحیح گفت این حدیث را بهیقی و ابن منده و ابن منده و ابن عبد البر و ابو محمد البغوی و گفت بغوی هذا  
الحديث صحیح متفق علی صحته و گفت ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور اخراجه الایمة فی کتبهم و احتجوا به و رجاله ثقات این خبر بهیقه بضم قافی  
و زانی حنین و تحفیه کنیت فی ابو عبد الله است و نام محمد بن یحیی بن خزيمة نسیابوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه صد و یازده هجری و بهی در حین  
وی گفته که حافظ الکبیر امام الایمة شیخ الاسلام انتم الایامه و احتفظ فی عصره سخر اسان انتی و الترمذی و گفت ترمذی بعد سردوی هذا حدیث  
حسن صحیح و گفت بر سعید بن محمد بن سمیع بخاری از این حدیث پس گفت هذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی است که فی مختصر لسنن الجاوی المندری و مصنف و مختصر  
این حدیث را بهی طریق از صحابی روایت کرده و بیج طریق از آنها خالی از انتقال نیست لیکن باید مذکور بن تصحیح وی کرده اند مصنف گوید و حکم کرده اند  
بصحیح بسیاری از حدیث کفری زیند بدرجه این حدیث و نه قریب بوی و در رقانی و در شرح موطا گفته این حدیث اصلی است از اصول اسلام تلقی کرده است  
از است بقبول تداول کرده اند از آنها اقتضا و مصادر و سائر اقسام و در جمیع اقطار و روایت کرده اند از ائمه کبار بعد نام رویان و صحاح بخاری و در آورده  
در کتاب حاوی از حمید بن زین العابدی آورده که این حدیث نصف علم طهارت است و عن ابی سعید بن سعد بن مالک بن سنان النخیری صحابی مشهور است  
از اصحاب شیخه اول مشاهیر و خندق است و زاده غزه و آنحضرت کرد مشهور است بکثرت خود و دید روی نیز صحابی است از حفاظ کثرین و عقلا و علما  
و علماء بود و جماعتی از صحابه تابعین از وی روایت دادر و بهی گفته روی حدیثا کثیرا و افاضی مدته و عاشر ستاد ثمانین سنه و فی صحیح ابن ابی شیبہ و مالون حدیث است  
فی اول سنه رابع و سنین انتی مدفن وی بفتح مست الحلی و بی بضم فاصح و حجه و وال حمایه که از حدیث است بسو خبره که می است از انصار کما فی القاموس

قال گفت ابو سعید سرگاه پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت کنیم از چاه و بنامه که در مدینه است و آن چاهی است که انداخته میشد و در آن کتشیامی خرن  
آلوده و گوشت سنگی که قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الماء طهر و لا ینجسه شیء بدرستیکه آب  
پاک است بپد نیگرواند و از او چیزه نیر که بسیار است و چشمه دار است و آشتة الیحات گفته این چاه در آنوقت جاری بود و راه بسیارین داشت مثل  
جوسه روان اگر چه در دوده نبود و آنقدر نبود که آب و سه بخار یک منفصل گردد و انتهی و در حجة الله البالغه نوشته حدیث بیهضاعه اگر چه بحسب  
ظاهر مطلق است در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن بدالات حال ناظر است در کثرت بلکه مخصوص است بکثیر و بدالات احادیث دیگر خاص است  
بغیر متغیر و چه قسم گمان کرده شود که نجاست در وی مستقر می ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری است بر اجتناب از پنجو امور و چه قسم می نوشید آنحضرت  
از آن چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست در آن چاه سبب قصد می افتاد و بر میرفت چنانچه امروز حال چاهها دایر است پس گفته که اسلام آمد  
مردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقرر شده نزدشان باشد پس فرمود که آب پاک است نجس نمی کند و او را  
چیزی یعنی نجاست که نزد شما مقررست علاوه آن پنجیز دیگر نجس نمی شود و اینست قول فصل درین مسئله انتهی گویم در حکم میاه چند حدیث آمده سیکه همین  
حدیث باب دیگر حدیث قلین و دیگر حدیث بول اعرابی و دیگر حدیث استیقاظ و دیگر حدیث های دائم و دیگر حدیث ولوغ کلیت این همه احادیث ثابت است  
چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و از اینجا اختلاف پیدا شد در علم درباره آنی که نجاست افتاد در وی و یکی از سنده صفت او که رنگ بود و مزه باشد و اگر گون  
نشده مالک ظاهره متسک کردند حدیث باب و گفتند که آب پاک است قلیل باشد یا کثیر مذنب مشهور مالک همین است اما این خلاف قول مالک است  
در موطا کما فی المصنف و تحقیق و شافعیه گفتند که اگر قلیل است نجس شد و اگر کثیر است نجس نشود مگر وقتی که بعضی اوصاف وی متغیر شود باز آن خلاف شد در حدیث  
قلین و کثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یک طرف دی بجای آن طرف دیگر بچسبد و مانند این قلیل است اما بغوی گفته که این نهایت در جهالت است بجهت  
اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت جمیع کذا فی المصنف و بعضی تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جز آن از مساحت آب بغوی گفته این تحدیدی  
است که باصله از اصل شرع رجوع نمیکند انتهی و شافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قلیه باشد از قلیل آنحد و آن بالنسبه در طل است و ماعدای او قلیل است  
آمار مصنف گفته این تقدیر نیز تخمینی است زیرا که فله گاسه کلان می باشد و گاسه خرد پس اصح اقوال همان قول اول است آن شبهه است بذهاب  
سلف و تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلین تقریب آن مفهوم است باذمان نه تحدید زیرا که هر چه درون قلین باشد در حد او انی  
و حفره داخل است و هر چه فوق قلین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیه میتوان گفت انتهی و نیز گفته بیقین معلوم است که حیاض کجاز  
غیر کبیری باشد و نه عشر در عشر و نیز معلوم است که حفره و سورا حوض نمی گویند و نیز معلوم است که وقوع نجاست که تغیر کند طعم یا بوی یا رنگ را با حکم دانند  
حکم دخول قواغم سبع است پس حاصل شد این حدیث که وقوع نجاست غیره احد الاوصاف در آب نجس نمی گرداند آن آب را انتهی و وجه این اختلاف  
تعارض احادیث مذکور است زیرا که حدیث استیقاظ و حدیث های دائم مقتضی تخفیف نجاست است مرقیل آب را و پنجین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی  
معارض است زیرا که مقتضی عدم تخفیف آب قلیل است نجاست قلیل و پنجین حدیث باب تیس اهل مذنب اهل جمع کردند میان این احادیث با این طریق که حدیث  
استیقاظ و های دائم و ولوغ براسه حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجنباب از آن تعبدی است بضر نجاست و گفته اند که کنی درین احادیث برای کثرت  
است زنه آن ظاهر طهر است و شافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب حجر است بر قلین و بر آنچه فوق او باشد که آن کثیر است حدیث استیقاظ و حد  
های دائم محمول است بر قلیل و حفره گویند که را و بالا چنانچه شی کثیر است که تحدیدش گذشته و در حدیث قلین قبح کرده اند با منظر اب و بقیه احادیث در قلیل است  
لیکن حدیث بول اعرابی و وار دست بر ایشان نیز که در وی میل است بر سیکه قلیل نجاست مرقیل نیست زیرا که آن موضع که اعرابی بول کرده بیک لوب آب پاک شد

عده ای و قریحاً است غیر نیز اعداد و صفات در باب غیر مشکوک و لذت آن آسب را انتقادی از اسامی و تظلم



و شافعی این را دفع کرده اند بفرق کردن در میان در و آب بر نجاست و در و نجاست بر آب و گفتند که نجاست چون بر آب افتد آب را نجس سازد کما فی حدیث الاستیقاظه و چون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی و در نجاست است که سید علانته رحمته حسیل امیر محمد در شرح عمده و حواشی صورتها تحقیقش نموده و کمال می نیست که شافعی در و در و علی النجاست را علت عدم نجفیس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست که علت در عدم نجفیس آب کثرت آب است که خفایا بنابر روی میگذرد و بین او را منفی میسازد تا آنکه فانی میشود نجاست قبل فانی می شود و آن بر نجاست چه تفرقه میان هر دو و در و در و معتول نیست از اینجا معلوم شد که در حدیث قلیل و کثیر آب بلی نامضی نیست پس اقرب آقاویل نظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام گفته همان قول مالک است و این قین العید گفته و قولی است مراد را و بعضی اتباع او از متاخرین نصرت می کرده اند درین قول ترجیح داده اند از اصحاب شافعی قاضی ابوالحسن و ابیانی صاحب بحر المذاهب است که فی الامام و آبن حرم و محلی گفته همین است مروی از عالیته و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی بن ابی طالب و سیمونه و ابی هریره و محمد بن یحیی و ابن ابی عمیر و ابن ابی لیلی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و جابر و عکرمه و قاسم بن محمد و حسن بصری و غیره و از استی و الله اعلم اخبرجه الثالثه رواه کرده اند این حدیث را ابو داود و ترمذی و نسائی و لغت ترمذی و ابن ماجه حسن غریب و جدید گفت آنرا ابو اسامه و مروی شد حدیث ابی سعید در بریر بضاعه بهتر از روایت ابو اسامه و مروی است از ابو سعید بچند طریق و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی هم آنرا روایت کرده اند و صحیح است اصح و صحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و بیهقی بن معین و ابو محمد بن حزم و مشهوری و مختصر سنن گفته حکما فی بعضهم انتهی گویم ابن القطان در بریر حکم کرده و گفته که روایت در نام راوی می از ابو سعید و نام پدر وی اختلاف کرده اند پس حدیث معلول شد باین اختلاف و شوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت تفاوت نیست زیرا که در اسماء بسیاری از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست با آنکه خود ابن القطان بعد از این علل گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن این طریق اما از ابو سعید بلکه از دیگری و قاسم بن اصبح گفته که از ابن احسن شئی فی بریر بضاعه و ایضا مذکور بن تصحیح می نموده اند و صحیح ایشان تحت است انتهی و این حدیث را شواهد است که در شرح فارسی در بریر بهیتم ذکر کرده ایم و بالله التوفیق و عن ابی امامه نام او صدیقی است بضم صاد مملو و فتح وال محله و تشدید یاء و تحتیه صحابی است اختلاف کرده اند در نسب و با اتفاق بر کثرت و کما کن شد مصر را بعد از آن نقل کرد بحسن و وفات یافت در آن کثیر الروایات است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است مات سنه ست و ثمانین و او حاکم و ثمانین و له احد و تسعون سنه و هو آخر من مات من الصحابه بالشام علی قول اکثر و ابو دکر در روایت از آن حضرت صلی الله علیه و آله الباهلی بوده نسبت است بسو کما به در قاسم و گفته با به قومی است و نام پدرش عجلان است ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین معنی و نام وی و پدر وی قال گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الماء لا ینجسه شیء بعد سیکه آب پلینی گرداند او را هیچ چیز الا ما غلب علی وجهه و طعمه و لونه مگر آنچه غالب شد بر بوی و مزه و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریج یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل است و اگر تغیر نیاید پس آن کثیر است پس نزد وی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت است و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو فقه کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس گردد و الا قلیل است و نجس گردد و حقیقه گویند اگر آب بحالی است که بعضی خلص جدا گردد و از بعضی قلیل است و اگر خلص نگیرد کثیر و همین حدیث دلیل مالک است شوکانی گفته این مذهب ارجح و اقوی بداهت است از روی دلیل و رفته اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل می حدیث ابی سعید و درستی است نه اخراج این ماحجه روایت کرد این را ابن ماجه و آبن رافعه گفته رواه ابو داود و ابن خلط است چه در سنن می موجود نیست و ضحفه ابو حاتم و تصنیف کرده اند ابو حاتم زیرا که در اسنادش ابو سفیان طریف بن شهاب است و اضعیف و مترک است و اختلاف کرده اند در و سه بر شریک که راوی است از و سه و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت رشد بن سعد است که راوی حدیث است و او مترک است

و نام ابو حاتم محمد بن ادريس بن منذر خطابی رازی است ذہبی گفته و سے امام حافظ کبیریکه ازا اعلام ست منقول شد در سنه یکصد و نود و پنج هجری و وفات یافت در ماه شعبان سنه ۲۸۰ و صد و هشتاد و دو ساله نشانی گفت ثقه است و لکن کجی قتی و در روایت بیعتی است و نام وی احمد بن حسین است کثرت ابو بکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه ۲۸۰ و صد و هشتاد و چهار هجری است و بعد از او و کوفه و حجاز و جزائر و بره عالم حدیث سماع کرد و عالم و ابو طاهر و ابن فورک ساند و اویندر علم حدیث و فقه و تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجه نزد وی نبود و بر احادیث این سه کتاب و را اطلاع کما میبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی بابر وی من است مگر بیعتی که من است او بر شافعی است زیرا که وی انصرت مذہب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب بی تمیزش راجع و بالا گرفته از وی نصایب عمده یادگار است ذہبی گفته تالیف تعاریف الف جزء انتہی و قات وی دهم مجادنی الاولی سنه چهارصد و پنجاه و شست هجری و در نیشاپور اتفاق آمده مبنی بیعت لمبوحده مفتوحه و مثانه تحت سکنه بلده البیت قریب نیشاپور و گفته اند که نام چند قصید است که نسبت بهر یک بیعتی گویند چنانکه بارہم در ہندوستان و کبود جامع در میان فقه و حدیث و زہد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فہم و سے برکت عظیم شنیده بود از اشعار اوست **نظم من اعتر بالمولی فذاک جلیل و من رام عزاً عن سواہ ذلیل و لو ان نفسی مذبراها صلیکھا و مضی عمرها فی اجدۃ لقلیل و احب منکاجاۃ الحبيب با وجہ و لکن لسان المذنبین کلیل و با بکل لفظ وی رحم درین حدیث اینست ان الماء طهور بدستیکہ آب پاک ست ناپاک کنی کند اورا هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء اطہور پس چنانکہ سنت و کتاب باین معانی مطلق است و دلیل ال اجماع قائم بچنین دلالت میکند اصل و ظاہر و روایت نیز باین اصل عنصر آب طاهر و مطہر است بے نزاع و ظهور ہم افادہ ہمین معنی میکند و بر اکت اصلیہ از انحطاط نجاست مستحب اوست **الا ان تغیر ریجۃ او طعمۃ او لکنۃ بنجاستۃ بحدت فیہ مگر آنکہ برگردد و بویا نمرہ یا رنگ او بجا ستے** کہ حادث شود و در شوکانی و در درازی توضیح گفته در سند این حدیث کسی است کہ احتجاج کرده نمیشود بدو یعنی رشد بن سعد و ہونتر و کہ و متفق اند اہل حدیث بر ضعف این زیادت و لکن اجماع واقع ست بر ضمیمش چنانکہ ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کرده اند پس ہر کہ قائل ست بچیت اجماع نزد وی انچرا باین زیادت مفاد شدہ ہمان اجماع ست و ہر کہ اجماع را بحت نمی گویند نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا کہ بر معنی این زیادت اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بزیادت ست نہ باجماع انتہی و واقطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست از آنحضرت از وجہی کہ ثابت نمی کنند اہل حدیث مثل آنرا و تو وی گفته اتفاق کردند محمد ثمان بر تضعیف و مراد بدان تضعیف روایت استثنائست نہ اصل حدیث کہ ثابت در حدیث بہر نصاعہ و لکن اجماع کردند علی بر قول حکم این زیادت آہن منذر گفته اجماع کرده اند علی بر سیکہ قلیل کہ کثیر چون واقع شد و مروی بجا ست و متغیر گردد اند طعم یا لون یا رایج اورا پس آن نجس ست و ہمین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی کہ متغیرست یکے از اوصاف شمشاد و نہ این زیادت انتہی و عن عبد اللہ و لادۃ و پیش از وجہ یک سال بود اسلام آورد ہمراہ پدر بزرگوار خود و صفر سن کہ ہفت سالہ بود و بعضے گفته اند پیش از وی و این صحیح شدہ حاضر نشدند بر را از بہت صفر سن و در حضور وی سے مراد اختلاف ست و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل اربع و زہد و احتیاط و تحریر و تقوی و در قوی و تقوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گویند نبود و هیچ یکے از ما مگر آنکہ میل کرد بدنیایا میل کرد دنیا بوسے الا ابن عمر و عائشہ گفت ندیم لازم گیرندہ تر اہل اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد اللہ بن عمر و محمد بن حنفیہ گفته کان ابن عمر خیر ہذہ الامۃ و سعد بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو ہریرہ و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینہا کہ نیست هیچ کس از ایشان را بخال کہ مفارقت کردہ بود آنحضرت را بران غیر ابن عمر و گفت نافع روایت ابن عمر بترتیب آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقلت ہذا مجموعہ در اول مصنفی شرح منوط آثار**

بسیار از صحابه و تابعین و غیر اہم در ثناء و مدح بروئے نقل کرده و ثابت وی در مکہ و مدینہ و ہفتاد و ستہ ہجری اتفاق افتاد و در مقبرہ ہماجرین مدفون شد  
 سیکہ اذ او علیہ السلام بود و خلافت بسیار از وی روایت دارد بن عسمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال گفت عبد اللہ رضی اللہ عنہ در ہند پیغمبر خدا از آسبے  
 کرمی باشد در میان ما از زمین و در ہند چہ چار پایا و در ہند اناجیا و اوراد میشود بر ان آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلت ہن ہر گاہ باشد آب دو قلدہ بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرہ و عطیہ یعنی کوزہ  
 کتان سفالین کہ در وی آب اندازند و تسبیح وی بقلندہ بجمت علو و ارتقا است یا بجمت آنکہ مروی عظیم اورا بریدار و در مرتفع میکرد و اندو قلدہ نام ہر چیز  
 کہ عالی و مرتفع باشد و از اینجا است قلدہ جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلدہ سبے ہجرت بفتح ہاء جمع چنانکہ در روایات تصریح آمد و  
 نیز معروف در الوقت ہمین قلدہ سبے ہجرت بود پس ظاہر وقوع تخدیر یوست باشد و ہجرت نام قرۃ است قرۃ بدینہ کہ نسبت کردہ میشود بوی قلدہ و نام شکر  
 از شہر سبے ہمین نیز است و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و تقدیر قلندہ قول مشہور و نویم قرۃ بہ است و بعضی و قرۃ بنو انہ ابن جریج گفتہ  
 قلال ہجرت ہر قلدہ از دو و قرۃ بہ بود و چیزی و شافعی گفتہ آن چیز مبہم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعضی و قرۃ و نث آن دہشتہ اند و بقول مختار و  
 قرۃ باشد و قرۃ بحساب شرع پنجاہ من آب است پس قلتین دو نیست و پنجاہ من آب بود و نیز گفتہ اند کہ مقدار قلدہ صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و ست  
 و ہشت درہم و شافعی گفتہ شافعی تقدیر کردہ است پنج قرۃ و یاران او گفتند پنج قرۃ بہ باشد صد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست کہ نصف  
 قرۃ بہ اخذ کردہ شود مگر بنا بر احتیاط و قرۃ بہ نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از احتیاطی نیست انتہی کہ بحمل الحث بہ بنسبت و پلیدی  
 را یعنی پلیدی دیگر دو دفع میکند پلیدی را از خود و ترجمہ اللہ البالدہ گفتہ معنی وی آنست کہ حامل میشود و حث بمعنی آن کہ حکم میکند آن شرع نہ عرف و عادت  
 و ہر گاہ یکی از اوصاف ثلثہ او متغیر گردد و پنجاہ است کیفاً و کمفاً شش شود ازین باب نباشد و قلتین را کہ حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کردہ اند بنا بر امر ضرورت  
 کہ چارہ نیست ازان نہ آنکہ حکم و میزان است و ہمین است حال جمع مقادیر شرعیہ و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالباً ہفت شیر در پنج شہر  
 بود و آنقدر از نا محض است و اعلی در اوانی قلدہ است و بہرچہ آوند اعلی تر از قلدہ نزد ایشان معروف نبود و قلال ہجرت ہم غالباً برابر بنسبت پس این حدیث فاصل  
 میان قلیل و کثیر و ہر کہ قائل شدہ بقلبتین مضطر گردیدہ است بسوئے مثل می در ضبط نامی کثیر ہجرت مالکیہ یا بسوئی رخصت در ابابجر یا مانند پشک یا شتران و  
 یا بجر درین باب آنچه معتبرہ تواند شد و عمل بر ان واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بلی شہ انتہی لخصاً گویم ترمذی گفتہ کہ  
 مذہب شافعی واحد و اسحق ہمین است کہ چون آب مقدار قلتین بود بوقوع پنجاہ در وی نجس نمیکرد و نادام کہ تغیر نہ در رنگ یا بوی یا مزہ اورا آہستہ ہمین  
 حدیث دلیل ایشانست و شافعی گفتہ تحقیق درین مسئلہ آنست کہ درین باب حدیث مروی شدہ یکے حدیث قلتین کہ در مسئلہ حیاض فلو ان وارو شدہ است  
 و این حدیث بمعنوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکہ مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثی کہ در بر لبضاع وارو شدہ است و آن بمعنوم خود دلالت میکند  
 بر طہارت جمیع میاء اگرچہ مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث مای دالم و این حدیث دلالت میکند باقتضای آنکہ مای الکبحن بشو بمول و لند از غسل ان  
 منع کردہ اند و بمعنوم مخالف بر آنکہ حکم جاری خلاف حکم مای را کہ مست پس مالک قول مشہور قائل است با نیکای قلیل نجس نہ شود بوقوع نجاست در وی  
 تا وقتی کہ متغیر نشدہ است بجمت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بقوسے گفتہ کہ حدیث بر لبضاع مخالف حدیث قلتین  
 نیست زیرا کہ بر لبضاع مای کثیر بود کہ وقوع این اشیا اورا متغیر نمی ساخت مترجم گوید قیہ نظر زیرا کہ استدلال بمعنوم لفظ  
 نہ مخصوص واقعہ و اگر گویند این عموم خاص است بقلبتین و ما فوق آن گوئیم قدریکہ بمعنوم مخالف بران دلالت می کند آنست کہ حکم  
 مادون قلتین غیر حکم قلتین است اگرچہ آن مختار بکراہت یکی و عدم کراہت آخر باشد یا بقید بودن سیکہ بقید سہ و در ان الآخر ابو حلیفہ

می جاری را خاصیتی می ماند که نمی طاعت نجس نجس نمی شود مترجم گوید بنای فهم آن از حدیث مایه که بر آنست که علت نمی نجسین باشد بقدر شتم نیست مگر  
 و نمی متعلق باشد بجمع این دو فعل درین هر دو مقدر بحث است بلکه حق آنست که علت ایندای می آدم و استحفاظ لعن است بسبب نجسین بالفعل اگر فی  
 الحال متغیر گردد بسبب نجسین بعدی اگر فی الحال متغیر نگردد زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتضا کند و او را فرجه گردد و تغییر و نجس  
 و تحقیق نمی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابو داود و لایون احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فی من الجنابة و در روایت  
 دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نمی تکدی بر ما است و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق می نماید آنست که اینجا دو علت است  
 و هر دو مؤثر تغییر نجاست و نماط نجاست پس تخریب او را نجس بسیار و قطعا و نماط مکروه بسیار دیگر است شددیده که جز بضرورت نباید مرکب  
 آن شدن آب قلیل را بمخلاف کثیر و هو قول ابن حابس یعنی قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذمت آب آنست که مکروه است و بعضی  
 گفته اند نجس است و اینجا مفهومی است حدیث قلین و مفهومی مخالف قول لاک با عموم حدیث ان الماء ملوئاً شتی پیدا کرده و الله اعلم انتهى کلام المصنف  
 و فی لفظ و در روایتی از ابو داود و ابن حبان و غیره بجای لم یحل الخبث لکن نجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار و قله پلیدی گردد و در لفظ  
 بجای لم یحل الخبث نیز آمده و نجس بفتح جیم و ضم هاء و دست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دهلوی ح گفته و باین دایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که  
 تاویل لم یحل خبثا بلکه بنی و در خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلیدی میکرد و از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعضی کرده اند  
 صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلین خالی از نجاست نیست اگر چه تخریب آن کرده اند که بلوغ گاهی از جانب قلت بکثرت معتبر بود و  
 از کثرت بقلیت مراد اینجا ثانوی است انتهى الخرجه الاربعه روایت کرد ابن را ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوٰۃ گفته رواه احمد  
 و الدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان و الحاکم و البیهقی عن ابن عمر و جابر و ابی هریره انتهى و رواه الشافعی و ابن خزمه و معتمد و صحت  
 این حدیث اختلاف است ابو داود و تضعیف می کرده و همچنین ابن عبد البر و قاضی اسماعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیرهم و بهیچ گفته غیر قوی است  
 و ترک کرده آنرا غرالی و رویانی بنا بر ضعف وی با وجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در بعضی السعادت گفته در باب اذ بلغ الماء قلین الخ  
 جمیع میگویند حدیث صحیح شده و جمعی نمیگویند این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند از شیخ و شرح و گفته باین  
 حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه است و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ  
 بخاری و امام ایمنه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته که هیچ یکی از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحمید  
 آب از آنحضرت صحیح نشده و لیکن در شرح خرقی که در مذمت امام احمد است گفته که صحیح کرده است آنرا ابن خزمه و ابن حبان و داود طنی و حاکم گفته  
 بر شرط نجس است انتهى گویم این منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و نیز جماعتی دیگر تصحیح کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف و منظور  
 غیر است و این حدیث اگر چه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بحدیث زوات و کس بر شرط ایشان باشد و در مقدر معلوم شد که ایشان  
 احتیاج نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح است که بر شرط ایشان بود و معذرا خارج آن نگردد و کمند ابن قتیب العید گفته که این حدیثی است که تصحیح  
 کرده اند از بعضی ایشان و صحیح است بر طریق فقهاء نیز اگر چه در سندش اضطرابی و در بعضی الفاظی اختلافی هست اما جواب داده اند از آن بوجهی که  
 ممکن است جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب عدم ثبوت وی نزد طریق انتقال که موجب جمع شود بسوی تعیین مقدار قلین شرعا انتهى  
 و بهیچ گفته این اسناد صحیح موصول است و طی و می گفته خبر قلین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داود گفته اما صحت سند او  
 پس یافته شد زیرا که روایت وی ثقات اند نیست در ایشان کسی مجروح و مستهم و بعضی ایشان آنرا از بعضی شنیده اند انتهى و تمام بحث در نجس است



وصحی بن خزیمه و صحیح گفت آنرا بن خزیمه دشوکاری گفته این حدیثی است که واقع شده است اضطراب در سئوین وی چنانکه در سوابق  
آن بسین است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و در هر حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون برسد آب بقلیتین برنیدارد و پلیدی را  
و چون باشد کمتر از قلین پس حاصل میشود و بحث را گاهی اما چنانکه حدیث الما ظهور لا بخسبه شیء مقید است بر زیادت جمع علیها همچنان این حدیث  
نیز مقید است بآن یعنی مقدار قلین حاصل بحث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغییر بعض اوصاف بنجاست که در وقت البتة بضرورت حسن و مشا به  
حاصل بحث است پس نیست هیچ منافات در میان حدیث قلین و در میان این زیادت جمع علیها و مادون قلین منقطع حمل است اما در آن قطعا و بشا ولا  
بر حمل بحث نیست و نیز بر آنکه اگر بحث حل کرده آن بحث ادرا از ظهوریت بر آورده چه بحث تخرج از ظهوریت بحث خاص است که موجب تغییر جملة بعض  
اوصاف ثلثة است نه بحث غیر متغیر حاصل آنکه از حدیث قلین دلالت برین مفهوم که مادون وی حاصل بحث نیست مقید است مگر بقدر که گاهی  
درین مقدار اگر بنجاست افتد حاصل بحث می تواند شد اما این دعوی که آن آب بخس و خارج شد از ظهوریت پس خود روی ازین مفهوم چیزی نیست  
و نه هیچ مناسبت است در میان بحث و در میان بنجاست تخریج از ظهوریت چه شارع چنانکه نفی بنجاست از آب مطلق کرده و در حدیث البوسید خبری گشت  
همچنین نفی بنجاست از آب مقید قلین است هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت آن نفی مطلق کرده که اعم صیغ عام است یعنی در اول گفت لا بخسبه شیء  
و در ثانی لم بخسبه شیء پس تفاسد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آنی که وارد شد در آن تصریح مخصوص این عام باینطور که این آب نجس  
چنانکه واقع شد در زیادت جمع علیه با زیر که وارد است بصیغه استثنای پس این زیادت از خصوصیات متفصله است نسبت بحدیث ابی سعید و از خصوصیات  
متفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بقول راجع در اصول که بهی میشود عام بر خاص مطلقا و این خاص در میان مفهوم حدیث قلین دیگر احادیث ثابت  
شد بلکه گفته میشود که مادون قلین حاصل بحث شود بر وجهی که مستلزم تغییر بیاون یا طعم باشد درین صورت البتة موجب بنجاست تخرج از ظهوریت  
و اگر بر وجهی حاصل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم بنجاست نیست و در حق است بقدر تعلیل مادون قلین و کثیر قلین شافعی و اصحاب  
او و بقدر تعلیل آنچه در آن گمان استعمال بنجاست باشد باستعمال آب و کثیر آنچه در آن این گمان نباشد این هم و نیز مروی است از شافعی و حنفی و احمد  
اما معلوم نیست که این و این صحیح است یا نه و اهل این مذاهب احتجاج کرده اند مثل قوله تعالی و الذی یخرجکم و الذی یخلفکم و الذی یخلفکم و الذی یخلفکم  
از بول و ادرامی و این همه احادیث اگر چه در هیچ اندام ادالات بر مطلوب ندارند و اگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد  
با آنچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد و هیچ عاقل گمان استعمال بنجاست نمیکند مگر عاقل وقت که مخلوط شود با آب جرم یا برنج یا لادن  
و سه در ظاهر و تنگ نیست که همچو آب مخلوط بنجاست نجس است زیرا که اگر جرم است پس متوضی است یعنی نجس است و اگر برنج یا لادن یا طعم است پس  
خود هیچ مخالفت در میان این مذهب مذمت راجع نیست مگر همین جهت که ایشان اعتبار منقطع کرده اند و اهل مذمت اول اعتبار منقطع و لیکن مخفی نیست  
که صدور این منقطع از غیر اهل مذمت و شکوک است پس این خود مخالف منقطع نشد و اگر مراد استعمال عین بنجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس  
این مذهب تفصل است غیر مذمت مذکور و لیکن ظاهر همین است که مراد سخن اول است و دلالت و ادبران و قریع اجماع بر تجنیس آب که بنجاست یکی از احادیث  
او را بر گردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز بجهت قائلین اند باین قول سبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول است اعم از عین  
و ریح و لون و طعم ثبوت و اختلاف و درین حال هیچ مخالفت نشد در میان هر دو مذمت زیرا که اصحاب مذمت اول خلاف منقطعند درین که استعمال مستطهر  
بالکسر عین بنجاست را بهر آب موجب خروج آب است از ظهوریت زائد بر آن خروج که نزد استعمال آب غیر واحد الاوصاف بود و این مجموع چیزی است که  
مبحث آب بر آن مشتمل بوده است و جمیع بین المذاهب المختلفة و بین ادله و داله بر آن و بعض اهل علم است لال کرده اند برین مذهب مثل حدیث استغنت

فلیک حدیث روئے کثیر و مستفاد نیست و ازین احادیث بزرگترین که ترویج نزد من اولی است از آنکه امیران و اهل این مذهب عمل برین من و جماعت و آنچه  
میگویند حال آنکه دلالت او بر آنکه مذهب اول بر حق است تخصیصی است بر مذهب ثانی است پس اینها و آنچه بمشال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود استدلال تنهاست لال بر مجروح  
عمل باطن است و نظر بر خصوص این مسئله گوئیم اولاً عمل باطن هر چند در کتاب سنت بسیار است اما دلالت اکثر از آنها بر این را عمل باطن است و همچنین تعویض حدیث  
استیقاظ و دلوع و امثال این غیر مفید است و در حدیث آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستحی باشد یا آنکه اگر تحریک یک طرف وی طرف دیگر  
متحرک نشود و یا آنکه در ساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه اقوال اثبات از علم نیست بلکه خارج است از باب روایت مقبول و درایت معقول و حق اینست که  
مسئله آب از مضامین است تحقیق و در ساحتش متغیر میشود و در حق نیز تشبیه طرق و سبب متبذل میگردد و بر صورتی که تا تخصیص کردیم هیچ یک را از اهل علم واقف  
نشدیم انتهای کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین که نظر بادله مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله است و الله اعلم و  
صحیح گفت حدیث قلین این جتان بکسر حای جمله و تشدید موصوده نام دوسه محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید است نسب او بنید مائة بن نیم  
میرسد پس و نبی است و نبی نیز گویند نسبت بر نسبت که شهرت در میان دوی آنجا ساکن بود شاگرد و نشانی است و ابو یعلی موصلی و حسن بن بغیان  
و ابو بکر بن خزیمه هم تمذکره و از خراسان نامصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلمذه اوست و می در کتاب الانواع گفته گفتنا کتبنا عن الفی شیخ  
صاحب تصانیف عذیده مفیده است و نبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین حافظ الاثار عالماً بالطب و النجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح  
والتاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسم قدر و کتاب اللغته و الوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من أوعية العلم توفي سنة اربع و خمسين  
و ثلث مائة و هو فی الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم نضی الطمانی النیسابوری المکنی بابی عبد الله  
المعروف بابن الوثق و صحیح بیو پاری را گویند چه یک از اجداد او صحیح بود و تولدش در سنه صد و بیست و یک ماه ربیع الآخر است و صغر سن طلب علم حدیث نمود  
و خراسان و ماوراءالنهر و دیگر بلاد را طواف کرد و از دهر را شیخ روایت نمود پدرش منسل صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد و ارقطی و ابو ذر هروی  
و ابو یعلی و بیهقی و ابوالقاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از و س روایت دارند و مستحکم و تا بیخ نسیابور و غیر ذلک تالیف اوست صحیح گذارده و قاضی شده  
باین جهت او را حاکم گویند روز سه شنبه در آمد و غسل آورد چون از آنجا برآمد آسپه کشید و جان داد و هنوز از آنکس بسته بود و جانها نپرسیده و این ماجرا  
در سنه چهار صد و بیست و پنج زود آمد و فاشش بآب دیدند میگفت نجات یافتیم پرسیدند چه چیز گفت در نوشتن حدیث و الله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر  
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن کتب الحدیث و اشانه جللنا الله تعالی ستم امین و عن ابی هريرة رضي الله عنه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل احدكم في الماء الدائثر وهو جنبت و هو جنبت گفت ابو هريره فرمود و انحضرت صل  
الله علیه وسلم غسل کند که از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب است گفتند چون در آن غسل نکنند چگونه کند ای ابو هريره گفت بکبر و آب را گرفتنی  
یعنی آب را بدست بردارد و بیرون آب غسل کند از اینجا معلوم شد که اگر جنب است در آب در و آب بگیرد و غسل کند آب مستعملی گردد اما اگر دست  
در آب برآید شستن دست از جنابت در آن مستعمل گردد و قال اثنی عشر حجة ابن ماجة و مسلکهم هذا اللفظ و للبخاري ملفظ لا يبولن احدكم  
في الماء الدائثر الذي لا يجري ببول كند که از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد  
و جنس نمیکرد و غسل و در کجا ببول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم ببول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغییر یابد و قید  
لای جری برآید آنست که آب جاری بوقوع نجاست پدید نمیکردد و نزد بعضی شافعیه آب اگر قلیل باشد هر چند جاری رسد بود مکره است  
و گفته اند که این همه تفصیل در روز است و در شرب قضا بر حاجت در آب مطلقاً مکره و ممنوع است از جهت

نرسد بذا سبب جن که مسکریند یا سبب ایشان در شب هر جا که آب است می باشد شستن بغسل قبله پیش غسل کنند و آن آب و این گویا علت  
 نمی از بول کردن است یعنی و درست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل می کند در و سبب و قید غسل اتفاق است در وضو نیز حکم بول  
 همین است بلکه سخت تر و بدتر از آن است در یک روایت مسلمة مضمون آنکه بجای قی و مفاد قی عدم غسل است در آن بالغاس مثلاً و مفاد مذکور  
 عدم تناول است از وی غسل کردن خارج آن و نزد مردمی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده و لای داکود و در لفظ نزد ابو داود و احمد  
 عوض شستن بغسل و لا یغسل قبله آمده یعنی غسل نکند در آن آب و محض و هو حیث من الجنابة آمده یعنی از جنابت و در این روایات  
 دیگر نیز آمده و مجموع آن ثلاث میکند برنی از بول در آب دائم بالا نفرد و برنی از غسل بالا نفرد و برنی از مجموع غسل بول در آب شستن گفتم منینوا  
 گفت که هر دو روایت انفرادی عقید اند یا جماع چه بول بالا نفرد و هم در آب جائز نیست پس اغتسال با وضو هم در آب استاده بدون بول جائز نباشد  
 و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که همین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیل نماید و آب را حرکت دهد تا از وضو سکون بر آید آنوقت وضو کند  
 و ابو هریره می را بر بالغاس حل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حل در وضو تمام نیست زیرا که در وی بالغاس نمی باشد بلکه آب است  
 گرفته بکار می برند پس اولی آنست که پیش از طهارت آب را بجایانند و جمهور بر طهارت این مدلول فرق نکرده اند در استاده در و آن و بعضی گفتند این  
 روایات محمول است بر کره است فقط حال آنکه هیچ وجهی بر آن پیدا نیست و گفته اند که مستحضر این اجماع مخصوص است و باجماع راجع همین است که  
 طهارت با آب ساکن مایه که استاده است روایت و چون او را بجایانند و وضو صلیش که مطهر بودن است خود گردانستی و در حجة الله الباقی  
 گفته اند که مستحضر باشد یا جاری و عفات در هر حال افضل است انتهی و عن رجل صحیح الشیخ روایت است از مردی که صحبت داشته به غیر  
 خدا صلی الله علیه و سلم که چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را با بویه و در غرضه خیمه که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورده و محمدی  
 حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین و قدما تابعین است از او را ویست قال نهی گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بر زیادتی و بقیه آب که غسل کرده است بدان مرد یا  
 غسل کند مرد بقیه آب که غسل کرده است بدان زن و زیاده کرد و سبب در وزن محکم که اگر کار اتباع تابعین است در مرتبه احمد بن حنبل این عبارت را  
 و لیغتر فاجمعا و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو و از زن مزد یکبارگی نه نبوت اگر چه در اکثران جمیعاً نیز در کثرت دوم غسل هر یک از فضل دیگر  
 لازم می آید اما اینقدر غرض است و نهی عنه غسل است بفضل که بعد از غسل در ظرف بگذارد و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمر  
 آمده که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اینکه وضو کند مرد زیادتی ظهور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و از اینجا معلوم کرد که وضو و غسل  
 هر دو از فضل زن و انیت اخرجه ابو داود و الترمذی شیخ در ترجمه مشکوئیه گفته نزد اهل حدیث و طرق اسانید این هر دو حدیث سخن است اگر چه نزد  
 آنرا حسن صحیح گفته و لیکن بعضی تضعیف آن نموده و زهری گفته که خطای اهل حدیث رومی نیستند بطرق اسانید می از اغتسال با فضل مرأة و اغتسال  
 مرأة بفضل رجل اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و نسخ این چه گفته که هیچ یک از امت بان رفته و حال است که صحیح باشد و هیچ کس بان عمل نکرده و بسبب  
 آن نهی و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذهب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهی  
 گویم مراد شیخ لغات است و مراد بان خبری نیستی است نه مصنف این کتاب را که وی تصحیح این روایت کرده و گفته است سنده صحیح که تضعیف می  
 و در فتح الباری گفته رجاله ثقات ولم نقف له علی علة انتهی و بهیقی در سنن گفته هذا الحدیث رواه ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدثه هو عنه الا انه مرسل  
 جمیعاً لولا مخالفة لاحادیث الموصولة و داود بن عبد الله الاودی لم یصحح به الشیخان البخاری و مسلم انتهی و در سبب گفته قول مصنف استاده صحیح اشارت است بسبب

قول یحییٰ یا قول ابن خرقم کہ یکی از روایان سے ضعیف است اما اول پس مابین جست کہ ایہام صحابی ہر نہایت سبب آنکہ صاحب ہر عدول اندو آمانانی پس  
 مابین جست کہ مراد ابن خرقم بضعیف و او را وہی است و موثقہ آری این حدیث معارض است بحديث آئینہ انتہی و آن ایست کہ روایت است عیسیٰ  
 ابن عباس رضی اللہ عنہ کہ ساقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد و سبب پیش از ہجرت بہ سال بود و در وقت حمل آنحضرت سیزدہ سالہ  
 یا پانزدہ سالہ بود یا اختلافی کہ در آن است جبریل علیہ السلام را دیدار دیدہ و در صورت اجل الناس در گفتار افصح الناس و در حدیث حکم الناس بود لقب و ترجمان  
 القرآن و سلطان المفسرین است و وہی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و بود عاقل حلیم صبور طویل القامتہ در دم چنان می نمود کہ گوید ہر  
 مرکب سوار است و عباس ازو سے دراز تر بود و عبد المطلب ازو دراز تر بود و امیر شرب جیم و جیم صبح الوجہ وافر العلمات بالاطراف کستہ ثمان و تین  
 و بود عمر وی ہفتاد و یکسال از او بگذرانی نہ گوید قطعی ای بسیار و عمر از پسر عم نبی نہ خاک آن بقعہ کم از غیر تر نشانی نہ کردہ ام خوب تماشا چمن طائفہ را  
 نہ رسید هیچ گل او بگل عباسی نہ آن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یغتسل بفضیل مہوۃ بدرستیکہ بود رسول خدا غسل میکرد بہقیہ  
 آبی کہ از غسل نمونہ می ماند و در حدیث متفق علیہ از عایشہ آمدہ کہ بودم من کہ غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از یک آوند کہ میان ما و او بود  
 چنانکہ ہر سیکہ از ما دروئی دست می انداخت و آب می گرفت پس بادت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکہ میگفتم بگذار براس من بگذار براس  
 من یعنی مگر میگفتم تا من ہم آب بگیرم متعاضدہ کہ راوی ابن ابی حدیث است گفت و آن ہر دو یعنی عایشہ و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند آنحضرت  
 مسکرم و وجہ جمع میان این احادیث آنست کہ احادیث نمی محمول است بر آنکہ ساقط شود از اعضا و اجادیت جواز دخول است بر آنچہ باقی ماندہ است از آب  
 و ہمین جو جمع کردہ است خطائی یا اجل کردہ شود نہی بر تنزیہ جمعیان لادلہ و شیخ در ترجمہ حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نہی را بر غریبت نہی و نہی  
 آوردہ و لا صحابہ الثمن و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کہما اخرجه البیہقی فی السنن و البیہقی فی السنن و ابی داؤد و نیز روایت کرد از آنحضرت  
 و ابن ماجہ و روی الدارمی نحوہ اغتسل بعض الزواجر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جفۃ غل کردن بعض زنان آنحضرت در کاسہ بزرگ  
 کہ آنرا آنرا گویند فی آء النبی پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل منہا تا غل کند از آن آوندی کہ کہ فاضل ماندہ بود از غسل می فقالت  
 انی کنت جنتا پس گفت بدستی کہ بودم من جنب این آب بقیہ آب است کہ از غسل جنابت من ماندہ فقال ان الماء لا یجنب فرمود آب جنب  
 نمیشود یعنی نجس نمیکرد و بغسل کردن جنب بان رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفر نہ و گرم کذا فی القاموس و در بعضی امام محمد است کہ بودند زنان  
 و زنان بزنا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند و آن در دست خواہ مرد بیشتر آب گیر و دایز و نیست قول ابی حنیفہ انتہی و صحیحہ الترمذی  
 و ابن خزیمہ و صحیح گفت آنرا از نزدی و ابن خزیمہ در سبیل گفته اند جواز ہر دو امر است یعنی غسل مرد و بغسل زن و بالعکس نہی محمول بر تنزیہ است و عن  
 ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طہور انساء احد کما اذا ولغ فیہ الکلب یا ک  
 شدن طرف یکی از شاہچون آب خورد و سنگ در آن و تلخ خوردن سگ آب را با طراش زبان و در آوردن زبان خود در کند کہ فی القاموس و ابن محض  
 بدرنگان ان یغسلہ سبع مراتب شستن آن طرف است ہفت بار و ہمین است نہ ہب اکثر حدیثین و امیرہ ثبوتہ و نزد ابو حنیفہ حکم سائر نجاسات  
 دارد و این حدیث محمول است بر احتیاط نہ وجوب یا این حکم در ابتدا سبب اسلام بود پس انہا منسوخ گشت کہ ہم نسخ و انحلال سبب ہند لال منظور فیہ  
 است و بعضی استدلال کردہ اند کہ گفت ابو ہریرہ راوی این حدیث کہ بشوید از ولوغ وی سہ بار کہما اخرجه الطحاوی و الدارقطنی و جواب دادہ اند ازین کہ  
 عمل مروی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باید نہ بر لمی فتوای راوی و نیز معارض است بفتوای خودش کہ بغسل ہفت بار دادہ و ہوا رجح سند او نیز  
 این فتوای او موافق روایت مرفوع است و حدیث بغسل ثلاثا و جمعا اوسبغا ضعیف است لایقوم بہ الحجۃ نیز کہ راوی ذی عبد الوہاب بن جنتان

یکی از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث مستغرق علیه اینست که چون آب خورد و سگ در آلودگی که از شما پس باید که بشوید اگر اینست بار اول لجهت یا التراب بار نخستین از آن هفت بار شستن سبک است و در روایتی نزد مسلم آمده که بار ششم سبک است و این متیقن العید گفته قائل است باین حسن بصری و قائل است بدان غیر او یعنی از مقدسین و حدیث قوی است و هر که قائل است باین حدیث بان حقیق است بسوخته تا و این بوجهی که در وی با شستن است انتهی گویم مردی با اول نووی است که گفت هفت بار بشوید یک بار از آن سبک است آب می باشد پس سبک را قاعده مقام آب دشت و آنرا بار ششم نام نهاد و مشد قال الدیمی فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز است و آنچه در حدیث دلیل است بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب آخر سبک مسکله گویند روایت تراب مضطرب نیست زیرا که در لفظ اولهین آمده و در لفظ آخر نهی و در لفظ احدهین و در لفظ سابعه و در لفظ سابعه و اضطراب قاضی است پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب قاضی قاضی است که همه روایات برابر باشند و در تعفیر روایت اولهین ارجح است بنا بر کثرت روایات و اخرج احدی از این از ارجح خود و این از وجه ترجیح است نزد فاضل الفقاها ان روایات که معارض اولهین بوده اند مقارن این لفظ نیستند و بیان عدم مقارنت اینست که روایت آخر نهی منفرست یافته نیست و در هیچ کتاب حدیث نیست و روایت سابعه بالتراب مختلف فیست و روایت احدهین در امهات نیست و فی لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فلیقه پس باید که بریزد آنرا و این عام است از آب طعام و در وی دلیل است بر نجاست کعب سگ و این اقوای اولهین است بر نجاست زیرا که اگر طاهر است بود حکم بارتقاعی فرمود مگر مصنف و فتح الباری عدم محتمل این لفظ از حفاظ نقل کرده این عبد البر گفت نقل نکرد و این ارجح است از حفاظ از اصحاب اعلمش و این منده گفته شناخته نیست و از آنحضرت بوجهی از وجه انتهی در سبک السلام گفته این حدیث نجاست هم حکم معلوم شد و ملحوظ کرده شد بتمسک بر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست کعب ثابت شد و کعب جزوی از قسم است زیرا که عرق اوست و قسم او نجاست پس تعیین بدن او نیز تعیین بدن باشد و این دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدیث یا نجس اما در نجاست بیان گفت که این حصر ممنوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در نجاست نیست پس متیقن شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل است که نجاست در قمع و کلبان باشد زیرا که این محل احتمال نجاست است بحسب اغلب نظر غالب احوال او که نجاست را می خورد و مباشر آن می ماند حکم دادند نجاست وی و این دل نیست بر نجاست عین او و چه سبب قائل اند نجاست ممالک و او و دوزخ هر خلاف جمهور اند و دلیل کسانیکه می گویند غسل بر تعبد است نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود حکم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عدله نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بنسب است معقول المعنی ممکن التعلیل یعنی بر سبب نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر اعم اغلب تعبد صرف در حدیث است نه در غسل و این ما خود است از شرح عمده و در روایتی وی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام جزئی نیست و راجح در وسع طهارت اوست و غسل تعبد است انتهی کلام اسهل و التزم مذی و بر ترمذی راست این لفظ آخر نهی است او و لجهت یا التراب و او در نجاست برای شک است از بعض روایات و گفته اند صحیح آنست که برای تنویر است و احسن در روایت بزرگ آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر تعبد و آخر همین روایت ابو داود است و الثامنة بالتراب روایت احمد است و راجح از همه همان روایت اولهین است که نزد احدی از این است که تقدم و الله اعلم تو وی گفته تخیر بر در مذی شافعی حکم سبک دارد و از هر نوع و سبب نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول است مر شافعی را و عن ابی قتادة یفتح قافنا من عمارت بن یحیی الضماری است بکسر او سکون با فارس آنحضرت است و احد و باید او حاضر شده و فائش بر مدینه سینه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرد و در جمیع حروب همراه او بود و عمرش بمقدار پنج سال و سبب نیز از آنهاست که گفت بر آنها غالب شده





گفته بود درین حدیث دلالت مستبر نجاست بول آدمی و هوا جماع و تبریکه زمین ناپاک پاک میشود و ریختن آب بچوب سائری نجاست و تبریکه غساله نجاست  
و رشاشه پاک است اگر بر جایی دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر زمین چنانکه عذاره نجاست نجاست است و نجاست کجای که بعد از پاک شدن محل  
جد گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جد گردد و پدیدست و اگر جد گردد و رنگ و بو سه آن متغیر باشد پدید میگردد و باقی جمیع البحار طیبی  
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پدید گردد و خشک شدن پاک گردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفه  
زمین خشک شدن پاک گردد و اگر خشک شدن نگذارند زمین می باید کجند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب  
مادر جواب این سخن چه گفته اند و من گفتیم بخدا توفیق که حدیث دلالت نکند بر آن که قورم در اینجا نگردد و نه پیش از خشک شدن شاید کندن آب بالفعل بر آس آن  
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و سبک بول بجهت غلبه آب بر طین شود پاک و خشک شدن شده باشد و حدیث ازین مساک است و الله اعلم انتهی گویم  
و دلیل خفیه در تفسیر ارض شمس در این حدیث است ذکا الارض میسها و ذکره ابن ابی شیبته و لیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف است بر محمد  
بن علی با قرونیت از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نیز این حدیث است بحرف الماده و ما ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف است بر ابن قلاب پس  
حجت بدان قائم نمیشود و حدیث ظاهر است در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند یا چوب و دیگر نجاسات و زمین سجده آنحضرت  
نرم بود و ریختن آب بر آن کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک را باید با کفند چه آب شامل اعلی و اسفل سه نمیشود و در بعضی طرق این حدیث  
آمده خدا و اما بال علی بن الراب فالتقوه و اهریقوا اعلی مکان ما تمصف و در تفسیر گفته این حدیث را دو سه نام موصول است یکی از این سه و دیگر از آنکه  
من الاستغفر و در هر دو مقال است و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین سجده آنحضرت نرم بود و طلال گرد و انتهی اشوکانی و شرح در ترجمه گفته این حدیث  
ممکن نیست و چوب زمین و چاه پاک کردن آن بر ریختن آب است بر آن پاک شدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند بعد از آب نجاست  
هم باقی ماند و این در نجاست است که جرم ولون دارد اما بول بر و ارد است از شراب و آن که تطهیرش بر ریختن و لوسه از آب است بر آن و زمین نجس بول پاک  
می شود و این حدیث انتهی مصنف علیه و درین حدیث فائده است از آنکه احرام ساجدست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از قراخ بول طلبید و فرمود این  
سجده با صلیح خبری ازین بول و قد زیت جزی نیست که بر آس و ذکر خدا و خواندن قرآن است و چون صحابہ مبارک کردند با نثار بروی مقرر داشت  
آنحضرت ایشان را و امر کرد بر فرق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما یستتم میسرین و لم یجسوا معسرین و از آنکه فست بجال و حرم تعین و از آنکه  
حسن خلق و لطف آنحضرت است در تعلیم و از آنکه انکه انبعاذ وقت قصا حاجت برای کسی است که غافل گردان میخاند بر آس بول چه عرف عرب همین  
بود و بول کرد آنحضرت و یک را بر پشت خود استاده کرد تا شستند او را و از آنکه دفع کردن عظم المشرقتین است باخت آنها زیرا که در قطع کردن بول بروی  
اندیشه ضرر و تمحیض اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامه وی بود و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم احلت لنا میتان فمروءة آنحضرت حلال کرده شده است بر آس ما و چیز مرده سب و میج و دو و خون فاما المیتتان  
فالجاء و الحوت پس دو مرده ماهی و طی اند و دو تخمین غیر است از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردم هم را رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت  
غزوات و یخز و میج را و اما الدمان فالطیال و الکبد و اما دو خون پس جگر و سپر است که نشانه اند و خون در رنگ گویا خون بسته اند  
و درین حدیث دلیل بر طهت میج بر هر حال که یافته شود خواهد بود خود مرده یا سبب آدمی و مالک گفته و قتی حلال است که سبب آدمی یا قطع راس میسیر و  
و زنه حرام و درین حدیث حجت است بر سوسه و همچنین حلال است ماهی هر چه که یافته شود و طانی بود یا غیر آن یا نجس و حدیث الحل سببه و باین گفته اند  
چون که حیثه بحر حلال است بر آب است که نفس خود مرده یا بسید و زنده اند و گفته اند که حرام است که چیزی که مرده سبب آدمی یا با کندن دریا یا جزروی

و اما چیزیست که مرد یا گشت او را حیوانی غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر است نزد ابو داود و احمد و لفظ وی اینست که هر چیزی را  
 انداخت در مایا جز کره و انیسون آب پس بخورد آنرا و آنچه در دنیا بطریق مجزیه آنرا حدیث خاص است پس مخصوص شود بان عموم شیخ در ترجمه گفته این  
 حدیث تحت مرایای ضعیف را و ترجمه طائی و همچنین منقول است از جماعتی از اصحاب انتہی گویم در مشکوٰۃ است روایت که ابن ماجه و گفت محی پسند اکثر  
 بر آنند که این حدیث موقوف است بر جابر یعنی قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفته ضعیف با اتفاق ابنته الحدیث انتہی  
 نووی گوید حدیث جابر ضعیف است با اتفاق امامان حدیث جابر نیست احتیاج بدان اگر معارض نشود او را چیزیست تکلیف که حدیث دیگر معارض است  
 انتہی پس مخصوص نشود عام با و بخورد آنحضرت از غیر که انداخت در یارب اسے اصحاب سریر و غیر سید که کدام سبب مرده بود و تصحیف حدیث جابر  
 از یحیی بن سلیم است و او ضعیف است موقوف است حدیث بغیر و در و سے نیز ضعیف است و حدیث جابر و همچنین باین لفظ است که انداخت در مایا  
 مایا مرده را پس بخورد از وی لشکر و چون آمدند گفتند رسول خدا فرمود بخوردید روزی را که بیرون آورده است خدا تعالی بسوی شما و بخورید از آنرا اگر با  
 باشا پس داود آنحضرت را بعضی ایشان چیزیست یعنی ابو عبیدہ قدسی از ان مایا بخورد حضرت قرطاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری است از عمر در قوله  
 اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ كَمَا كُنْتُمْ تَأْكُلُونَ صید دریا چیزیست که شکار کرده شد و طعام دریا چیزیست که انداخت آنرا و در وی است از ابن عباس که گفت طعام  
 دریا سینه است مگر چیزیست که قادر شد از ان و در وی است که گفت ابن عباس بخور از شکار دریا که صید یهودی یا نصرانی است انتہی و همین است در باب  
 جمهور و در هدایه گفته مالک شافعی گفته اند لا باس سینه از جهت اطلاق احل کلم المیتان پس سینه بحر موصوف است محل و ما میگویم که سینه بحر آنست که  
 بیندازد آنرا در مایا مضاف باشد موت بر مایا آنچه خورده است در وی سے آفت و نزد امام احمد نیز حلال است طافی و گفته طافی خورده شود و آنکه منتسب  
 شده آنروی آب یک تر است بعضی از اصحاب احمد کرده پنداشته اند انتہی گویم و حی که در مایا برای عدم حلت طافی ذکر کرده مدخل است بآنکه اضافت موت  
 بسوی دریا عام تر است از بیکه یا بناختن دریا میزد یا بطول کث در ان بلکه لفظ بالغ است از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد و در نص عام بعضی  
 باشد برای تخصیص اللہ اعلم اخرجه احمد و ابن ماجه و الدارقطني و الشافعي و البيهقي و فيه ضعف زیرا که در سندش عبدالرحمن بن زید بن اسلم است  
 و او ضعیف است امام احمد گفته حدیث منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آورده و گفته هو اصح و هم تصحیح کرده اند  
 وقت او را ابو زرعه و ابو حاتم و گفت بیہقی که رفع کرده اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبداللہ و عبدالرحمن و اسامہ و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر  
 و احمد بن حنبل و ثنین و میکرو و عبداللہ و اصنف در تخصیص گفت بلی روایت موقوف اینجا در حکم رفع است زیرا کہ قول صحابی اصل بنا که او حرم علیہا گذاشت  
 قول او است اگر بنا بکذا و نینا عن کذا پس حاصل میشود عند لال بوی محبت بودش در حکم رفع انتہی و سخن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الذباب في شراب احمر فمعه لحم فليس يمس منه شيئا و در روایتی دیگر از شام و در روایتی دیگر از شام و در روایتی دیگر از شام  
 یکی از شام قلینمسه پس باید که غوطه دهد گس و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داود و فامقلوه و در لفظ ابن السکین قلینمسه شمس کیمنزه پشور و در  
 کند و میندازد و بکشد آنرا از ان طعام و شراب فان فی احد جناحیه داء و فی الاخر شفاء زیرا که در سیک از و با زوی او علت و عیار  
 و در دیگر صحت مند است اخرجه البخاري و ابو داود و ابن خزيمة و ابن حبان و ابن ماجه و الدارمي و ابن السكينة و احمد بن حنبل و البيهقي و فيه ضعف  
 نحوه و زاد و زیاد کرد ابو داود و در روایت خود انکه یفتی بجناحه الذي فيه داء و البته پر نیز میکند وی بان بازوی خود که در و سے بیجا است  
 بخون لحق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجه این است که وی مقدم میکند سم را و نیز میکند شفا را و درین حدیث دلیل بر مجاز قتل گس است دفع ضرر  
 و بر افکندن و بخوردن آن و بر یک اگر در چیزی سائل اند بخند بکند آنرا زیرا که امر کرد آنحضرت بملوہ دادن وی و طعام و شراب معلوم است که گس شمس در چرخ



بهین قدرت و دعوی است و این از مشوم تبدیل لفظ منجوسی است بخبروی زیرا که آنچه در حدیث وارد شده همین تحریم اکل  
 و شرب است نه چیز دیگر پس از آن عدول کرده و عبارت نویرا گذاشته لفظ استحال که عبارت عام است از پیش نفس خود تراشیدن و نظائر این  
 تبدیل در عبارات قوم بسیارست مصنف این حدیث را اگر بغرض تحریم و خود راوند زروسم آورده و نه محل فکری باب الاطعمه و الاشراب بود و در اینجا  
 اینجا نفی مثل یواقیت و غیره بذهب و فضا اختلاف است و ظاهر عدم الحاق است و ابقا که آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند از اباحت  
 ذکر کور انتهی فانها لصحرفی الدنیا و لکم فی الاخرة ذیکر این اشیا و امثال آن مر که افرازان راست در دنیا و مر شراست در آخرت و ذکر کافران  
 اگر چه در اینجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم است و گفت بر این عازب نمی کرد مارا رسول خدا از آب خوردن در چیم پس که نوشید در و سه در دنیا نوشید  
 در و سه در آخرت متفق علیه این سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث و محسن ام المومنین آخر سلسله نامش مندبت ابی اسید است  
 از مهاجرات بود و هجرت کرد بسوی حبشه باز چ خود پسر مدینه آمد چون زویش ابو سلمه بن عبدالاسد بمصر و در همان سال آخر ماه شوال سنده یا چهار روزی  
 آنحضرت درآمد و فاش در سینه چهل و شش هجری است و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از و سه زینب عمر دختر و پسر وی این حدیث  
 و عایشه و ابن السبیت خلقی از مهاجرات بهین رضی الله عنهما قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی یشرک  
 فی اناء الفضله انما یخرج جریفی بطنه نار جهنم آنکس که می نوشد در آن و نه فقره گویا کمی نوشد جرعه به جرعه و باز در شکم خود آتش و دوزخ را بر جرحه  
 در اصل بخت آواز شیر را گویند که میگردد اندک از جرعه خود و به حال میبندد در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از آن خوردن آب جرعه جرعه باین  
 صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب است و برض نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میبندد در بطن او آتش و دوزخ و چون آب خوردن باین  
 سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ است گویا آتش می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش است و هجر جرعه بر تقدیر اول یعنی یشرک است باین  
 ثانی یعنی بصوت و جیغ و مختار نزد جمهور نصب است در روایات دیگر معاصداست و در بخشی فاعل بنفس است و لفظ مسلم درین حدیث اینست که هر که می خورد  
 می نوشد در آن و سیم در زراعه متفق علیه و درین باب است از عایشه رواه الدارقطنی فی المجلد من طریق شعبه و الثوری عن سعد بن ابراهیم خنیف  
 عن امرأة ابن عمر سماء الثوری صفیه عنه و محسن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دبع الاهاب  
 فقد ظهر لرجل چون دباغت داده شد چرم را پس تحقیق پاک شد و باغت بر استن پوست باغی کندگی و تپایی از آب بر دخواه با دویه و خواه با خاب دادن  
 بجر و خشک شدن و در باز گذاشتن و آداب بکسر نموده بر وزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت او بگویند و بکسر بفتح با و کسر و ضم آن هر  
 لغت است حکایه ابن کلب فی مشقه و یفیده القاموس و طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ایضا اربعه خواه میده باشد خواه بدلیج ماکول اللحم و یا غیره  
 الا انک بعض اصحاب امام احمد را در آداب میده کلام است و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت  
 و خنزیر بسبب اباحت و در کتب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و زروا نام محمد فیل حکم خنزیر دارد و زروا بوضیفه و ابو جحیف  
 و دیگر ایضا چنین است و از سلف منقول است که با سخنان نمونی مانند فیل و جز آن اطفال میگردند و او دان می نمودند و شانه میگردند و بهی از آنس آورده  
 که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها و دوشانه خرید از عاج و مشهور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی میخوانند  
 گفته اند که نام حیوانی دیگر است و دریائی که آنرا فیل خوانند و بعضی گویند نام سلقه است که ذاقی اشعه اللمعات رواه مسلم و هذا اللفظ و عند  
 الا ربعه و زروا بود و در شی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ است ایضا اهاب دبع هر که نام چرم که دباغت داده شد پس تحقیق پاک شد و رواه ابی  
 و ابن جهمان و رواه الدارقطنی باینش و علی شرط الصحه و قال حسن و حسن گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب تلخیص القشایرین حدیث جابر و محسن سلسله بن



الحقیق بضم حیم وفتح حای محله و تشدید باء موحدة مکسورة و قاف و اهل حدیث باز امتنع خوانند نام محبت صحابین مرتبة النبلی تحت بعد دست  
در بصرین و کنیت سلمه ابوسنان است روایت کرد از وی پسرش سنان و غیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دباغ جلود  
المیتة طهور لها و باغت مطهر این استهای مرور پاک کننده است و لفظا احمد و ابو داود اینست که آمد آنحضرت در عروه بزرگ بر اهل خانه پس  
نگاه و دید شکسته او بخت پس طهیر پاک کننده که این مشک از پوست میوه است که دباغت داده شده است فرمود دباغت دادن او پاک کننده است و در  
و در حدیث ابن عباس است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی خمره پس گفت چرا انتفاع نگرفتید یا اباب او گفتند مراد است فرموده خمرین  
نیست که حرام است خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان و غیره و نیز از روایت  
کرده با لفظا چند نزد احمد و ابی داود و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الاویم و کاکه و در لفظ دباغها و کاکه و در لفظ  
دباغها مطهرها و در لفظ ذکوة الاویم دباغ و فی الباب احادیث بمنه و درین حدیث دلالت است بر آنکه دباغ مطهر جلد میوه هر حیوان است که طاهر  
میشود و بآن ظاهر دباغ و درین مسئله هفت قول است اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مراد است و ظاهر و باطن خاص نیست بجزری ازان موافق  
ظاهر حدیث ابن عباس است که مراد است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو ظاهر الاقوال و لیس الاویم آنکه دباغ مطهر هیچ شیئی نیست مالم مراد است از جماعتی  
از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبد الله بن عکیم است که روایت کرد از اشافعی و احمد و بخاری و ترمذی و ابی داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی  
و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از موت و سه که سودمند نشود از خود مرده پوست و نه پنی و ترمذی گفته  
حسن است و مذنب امام احمد همین بود و میگفت که آخر الامرین همین است بعد از این مذنب را ترک و او این حدیث را ناخ حدیث ابن عباس گویند  
و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب است و در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ بخیمه و گاهی از کسی که آن کتاب را خوانده و روا  
کرده و هم در متن که مروی است بغير تفصیل و این روایت اگر مست و مروی است بشیء یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم و نیز محلل است با رسال را که علیکم از آنحضرت نشینده و تنیغ بانقطاع زیر که عبد الرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ثماره و آنکه امام احمد ترک  
کرده قول بآن که قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث دباغ اصح است از آن و راوی وی مسلم است و مروی است بطرق مستند و  
از جماعته از صحابه و آباء است که نسخ مناخر باشد و نیست دلیل بر ناخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکیم و حدیث ابن  
عباس من نسخ و وقت تعارض رجوع به ترجیح کنند یا قیون نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض حکام است و میباید مساوات اول  
در اینجا مفقود است بسبب آنکه این حدیث ضعیف است و حدیث ابن عباس صحیح و باین عباسی را و باین دیگر بسیار اند سوم آنکه اباب نام چرم غیر بدو بخ  
کما فی القاموس النهایة و بعد دباغ نامش قریبش باشد و چرم انجوهی و چون هر دو امر متصل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شدند پس جمع کرده  
میان هر دو باین طریق کنی از انتفاع با اباب تا وقتی است که بدو بخ نشده است و چون دباغت داده شد نامش اباب مانند پس داخل تحت نمی هم نخواهد  
و هو بخ حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میوه و کاکه است الا غیر و عجم ایما اباب مرغ را دوست چهارم آنکه دباغ مطهر جلد جلود  
جز خمرین را که او را جلد نیست و این مذنب خمرین است عجم آنکه مطهر است الا حوک را لقوله تعالی فانما کذب و خمرین زیرا که خمرین راجع است بسوی حوک و در آیه حکم  
است بر حبسیت تمام و سه و وی مقیس علیه است در نجاست و این قول اشافعی است ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل  
شود در ریاسات نه نباتات و نماز گذاردن بروی نه و روی آیین قل مروی است از مالک جماعین الاحادیث عند التعارض به هم آنکه جائز است انتفاع  
بجلود و میوه اگر چه بدو بخ باشد ظاهر و باطن یا بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگو سفندی مراد و فرمود چرا منتفع نشد



آوند با پس نشوید آنرا و بخورید در آن ظاهر حدیث در آنست که اگر ظرفی دیگر ظرف ایشان یا بد در ظرف ایشان بفعل نیز خورد و از جهت عدم ضرورت  
 لیکن قهراً گفته اند که جائزست استعمال آئینه ایشان بعد از غسل نه که اوست خواه ظرف دیگر یافته شود یا خیر پس محل کرده شود که اوست و حدیث بر آنکه مراد  
 ظرفی است که می پرند و در سب که شتهای خوک می نوشند در آن شراب و مستاد اند برای نجاست از جهت استنفاط طبعی پس شسته شود و مراد فقها  
 آن ابوابی است که مستعمل در سبک است غایب ذکره ابو داود و فی سنده صحیح القله البرادی و لفظ ابو داود اینست که او شان می پرند در دیگرها سب خود گوشت  
 خوک می نوشند در آوند سب خود شراب را و رواه احمد و یحیی بن عقیق علیه السلام در سب گفته این حدیث مطلق است و حدیث ابو داود و مقید بائینه مطبوعه فی  
 پس محمول شود بر مقید و بخورید وقت تنقذ و آن عام است از معنی شرعی و قبل مناه و دو بخش نیز که اهل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزله نجاست است چه  
 طهارت نمی کشند و نه غسل و نه اجتناب از نجاست پس گویا نجاست ملائس ایشان است و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیثی  
 که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح است در مراد انتی و سخن عمران بن حصین بضم حا و فتح صا و مطلقین و سکون تحتیه از جایزه مشهور است  
 اسلام آورد و در غیر همراه ابو هریره و تاسی سال بر بستر بخاری افتاده ماند ملائک سلام میکردند بر او و یکبار دایع کرد باز ملائک را ندید چون بر شد باز آمدند  
 ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم اقامه فاضل از وی کنیت عمران ابانجید خزاعی کعبی است مرد در بصره سینه  
 پناه و دیار است روایت کرد از وی ابو جابر و مطرف و زراره بن ابی اوفی رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم و اصحابه تواضعا  
 من مراد اصحابه مشرب که بر سبک آنحضرت و یاران او وضو کردند از کجالت زن مشرک و در نجاست دلیل است بر طهارت آوند سب مشرکان و بر  
 طهور و بعد از تنبیه بر آنکه کجالت وی از طهور و باغ مشرکین بود و ذیابح ایشان سبب شبهه مراد است و نیز دلیل است بر طهارت طهور مشرک زیرا که  
 زن مشرک مذکور سب مشرب مذکور بود و آن کمتر بود از دو و قلند زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقداره و قلنی بر دارد و هر که میگوید که طهور ایشان  
 نجس است این حدیث و دلیل است بر وی متفق علیه فی حدیث طویطیل نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو که از کجالت زن مشرک  
 زیرا که صحابه بر سب را با دو و کجالت آب نزد آنحضرت آورده اند آنحضرت آب از آن هر دو در آوند نا گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز و پس را پس مردم  
 از آن نوشیدند و آوند های خود پر کردند و هر که جنب بود بکم آنحضرت از آن آب غسل نمود و زن که مراد ما سب خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر  
 بر آب گردیدند انتی پس درین حدیث اگر چه تصریح بوضو نیست لیکن کافی است در دلالت عطا نمودن آنحضرت بپ آب او تا غسل کنند بدان فاهم و حق  
 انس بن مالک رضی الله عنه ان قدح النبي صلی الله علیه و سلم انکسر بهر عرقه ساغر آب لواء آنحضرت بشکست فالتفت مکان  
 الشعب سلسله من فضله پس گرفت بجای شکست می بخیزی از فقر و شعب بفتح شین میجو و سکون حمله لفظ است مشرک و چند معنی مراد  
 در اینجا صریح و شوق اوست و سلسله بفتح سین اول سکون لا و فتح سین ثانی یعنی رسانیدن چیزی بچیزی است یا بکسر اول یعنی بجزیه آمیخته و مانند آن در  
 سب گفته ظاهر آنست که مراد او این شد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل است بر جواز تصبیب انا بفضله نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف  
 کرده اند در اش سلسله بهیقه از موسی بن یارون یا غیری حکایت کرده که جاعل سلسله انس است آنحضرت و جز نم بر این الصالح زیرا که لفظ رواست و  
 جعلت است اما مصنف در تحلیف گفت که در وی نظرت زیرا که در بخاری از حدیث عاصم اخول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک که  
 شوق شده بود پس نسبت آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زریا بسیم گرداند ابو یطیغ گفت متغیر کن  
 چیز را که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذاشت انس این لفظ بخاری است و حتمی که متغیر در قول می بست آنرا بسیم عامه باشد  
 بطرف آنحضرت و حتمی که بسوی انس که قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل است مراد اول را و قدح متغیر شد از حال اول خود که بر عهد آنحضرت بود انتی

در سبیل گفته این سلسله که انس تغییر دی خواست غیر حلقه نکوست پس ظاهر آنست که خیر عائدست بسوی آنحضرت و به وجهی که مذکور است منتهی اخراجش از نجاری و از اقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخورد آب و در ظرفی از طلا و نقره و در ظرفی از چینی از طلا و نقره است پس به نوشند و به جرعه جرعه در شکم خود آتش و در مزج را یا آواز می کند و در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در دوسه چیز است از طلا و نقره است ظرفی است که در وی به چغای طلا و نقره زده باشد نه طینی از نووی نقل کرده که اگر می چن به خرد باشد بجز بجهت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و غریض بود حرام است منتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در آن مفضض است از دست و تنگه و موضع و آن نبود و همچنین در آن مضیق بهیض فصد زکریا بن الضباب فیقه برای نذر ایست نه برای نیت اگر موضع ضعیف باشد و موضع قوی باشد و این بر تقدیر است که از کاستن خور و اما اگر طعم از کاستن گیر و بر جای دیگر نیت بخورد و اما این است منتهی

### باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظا سفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تشدید جمع است یا انتبا جنس نموده و پنجس از باب جمع جمع و کرم و کرم هر دو آمده سخن انس بن مالک رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عن المخمر گفت انس پسیده شد رسول خدا از مخمر به تخم می تخم خلا که ساخته میشود سرکه که قال فرموده یعنی جائز و حلال نیست سرکه ساختن شراب با نداشتن نمک یا پیاز یا زرد آن از آنچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک است در تحریم و تبخیر سرکه مخمر و نیز در حقیقه جائز و حلال است این حدیث بحث است برایشان و نیز در سند آمده از حدیث انس که گفت آدم مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در کنار او بیتان بودند و مرد آن مرد و مردی که حرام شد مخمر پس گفت ای رسول خدا انسانم این مخمر را سرکه فرمود مساز پس بخت آن مرد مخمر را تا آنکه مردان شد وادی و لفظ حاکم و بهیضی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه بیتان پس خرید کرد برای آنها مخمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابی طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود پس بر خشت آنرا و لفظ احمد و ابوداؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابی طلحه آنحضرت را از حال بیتانی که وارث شد مخمر را فرمود پس آنرا گفت ابی طلحه آیا انسانم آنرا سرکه فرموده و در مختصر همین این حدیث را ثبت کرده است مسلم و ابوداؤد حدیث دیگر است مانند آن از ابی الدرداء اقطنی و احمد من حدیث ابی سعید خدری و درین باب است از جابر و صحیح عن عمر بن الخطاب و استعمل نمی شود برای وی مخاصی از صحابه شیخ در ترجمه گفته و دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم نعم الا دام اخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است و نمی ازان اگر بود در ابتدا به امر بود و بجهت قبح آنرا خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت میکنند که خیر خلم کل خمر حکم یعنی بهترین سرکه شامی سرکه خمر شام است منتهی گفت کاتب جروف عفا الله عنه استلال حدیث نعم الا دام اخل تا تمام است زیرا که اصل حدیث بر روایت جابر رضی الله عنه اینست که بدستیک آنحضرت درخواست کرد الا اهل خود آدم یعنی ناخوش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش ناخوش سرکه است خوش ناخوش سرکه است رواه مسلم پس و روایت این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن آن و عوض ناخوش و دیگر اگر موجود نباشد در آنکه سرکه خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل زوال وصف مفسد منقوله همین است زیرا که حرمت خمر قطع است و صفت سرکه در وی موجود باشد یا نباشد حکم و تحریم است و لهذا تصریح فرمود بهیضی از سرکه ساختن خمر با وجود علم زوال وصف مفسد و کتب و بی دوا و امر و تامل آن بعد طول عهد محتاج سند است احتمال صرف در علت و حرمت چیز است کافی نیست و روایت خیر خلم کل خمر حدیث و ابی است از روایت غیره بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که در او هشام مکتوف خوانند و وی صاحب مناکیر است نزد اهل حدیث گویند مناکیر بسیار از عطار بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباد بن رستم حدیث مغیره مرفوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضال است از یحیی بن سعید



از عمره از ام سلمه و در وی ایست که با بخل خل نمیزد چنانکه گفته است فروست بدان فرج از یحیی و وی از کسان است که حجت گرفته نمی شود حدیث وی و صحیح  
 نشده است تخیل فرمایید و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود و غیره و سر که گرد پس حلال شود و مرتفع میشود و خلالت باین تفسیر در اقطبی گفته است  
 عبد الرحمن بن حمادی که حدیث سنیک را از فرج بن فضاله و میگفت که و سر روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری صاحب حدیث و گفته است  
 بخاری فرج بن فضاله را سنیک را حدیث حسن حافظ ابن القیم شرح در اعلام الموقعین بعد از اداین روایتها گفته که این مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم  
 از قتیبه بن سعید آورده که گفت آدم مدینه بایام امام مالک رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سر که خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت  
 آدم بعد موت مالک ذکر کردم این معنی را با بطل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ سکه و آنچه مروی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سر که  
 خمر و از عایشه که لباس است پس آن خل خمری است که خود بخود بی اختیار سر که گردید پس وایت متغیر و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیح  
 محفوظ از هر بل خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هر یک گفته چون خمر سر که گرد و حلال است خواه بجز سر که انداختن در وی یا نه آن بخت میرانی و در اقطبی  
 نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال است اگر بجز سر که انداختن شود و در یک قول اگر بانداختن شود در یک قول انتهی گویم آنرا در حدیث تفسیر کرده  
 بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سر که سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگر چه بمقتل می از سایه با قناب بود یا علس آن و اما  
 شراب که بمقتل سر که گرد و بدون علاج پس آن طاهر حلال است و در سبیل گفته که علما را در خل خمر سر که است یک آنکه چون خمر به قصد سر که گرد و حلال  
 و چون بقصد گرد و حرام و دوم آنکه حرام است هر سر که که در دست خمر مطلقاً سوم آنکه سر که سر که است اگر چه بمقتل باشد از خمر بقصد بود یا نه آن مگر آنکه فاعل  
 آنست نیز که اگر چه گذشت آنرا تا آنجا که خمر شد پس سر که گردانید آنرا و اما دلیل بر حاکم خل خمر پس اینست که این خل خل است شرعاً و لغتاً و گفته اند  
 که چون شراب را سر که گردن خواهد آب از انگور افشاده پیش از خمر شدن وی و در برابر آن سر که خالص و سر که بیندازد که در صورت آب مذکور سر که شود  
 و هرگز خمر نگردد و انتهی گویم این قسم سر که را سر که خمر نتوان گفت بلکه سر که انگور است سر که خمر نیست که خمر اگر گفته بعلاج یا بغیر آن سر که سازند و هر چند لغتاً و  
 شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع است از اجزای حکم خل بر آن سر که شراب که بقصد سر که شود و جوی برای حلت وارد و الله اعلم  
 اخوجه مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم از اداین حدیث و باب ازالة النجاسات مشعر است باینکه خمر نجس است اما علما را اختلاف  
 در نجاست طهارت می شود کافی زخم در مختصر گفته نجاست غلط آدمی و بول اوست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و مرغین و خون حیض و گوشت خوک  
 و آنچه سنوای اینست در آن خلاف است و اصل طهارت است بر بنی آرد از طهارت مگر ناقص صحیح که معارض نشود و او را مساوی یا مقدم بر سر که انتهی و در  
 شرح مختصر گفته نیز که اصل بودن طهارت معلوم است از کلیات و جزئیات شریعت و شک نیست که حکم نجاست چیز است مستلزم تکلیف عبادت و اصل در  
 است خاصه در امور عامه البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت و آنچه سکوت کرد و از آن خدا و فرمود که آن عفو است پس در شیا که آنچه دلیل بر نجاست  
 وارد نیست هیچ یکی را از اعباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم نجاست وی کند و بجز در آن فاسد یا بخلط و استلال چنانکه بعضی اهل علم کرده اند که هر چه را  
 حق تعالی حرام فرمود نجس است گمان کردند تلامذ هم حرمت و نجاست با هم و این نعم شان البطل باطلات است زیرا که هرگز تخیر چیز است دلالت بر نجاست آن چیز  
 بنیاد و نه بطلان و در بعضی از اینها پس تحریم خمر و مین و دوم سفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و آن نجاست که چون شارع دانست که نجس است درین  
 بخلط کنند فرمود حرام نیست از مین مگر خوردن او بر اے دفع ظن مذکور و اگر مجز و تخیریم مستلزم نجس باشد باید که مثل قوله تعالی حرمت علیکم اقمه آنکه آنکه  
 دان باشد بر نجس بودن این زمان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده است و همین است حکم  
 اعیان خمر و غیره از اقام و انصاف و نبات و ضربت مسکونه با صل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح نجاست و نجسیت و رکنیت شیء و آن بر نجس بودن

او صحت نجاست منکرین و لم یفرق بین در قوله تعالى انما الحصر والمیتة والکفایت والا فلا کم رجس من عمل الشیطان جسدا  
کم نجاست منکرین که در کتب معتبرین کریم مقتدران بالکتاب و از لایم واقع شده و این فریضه مبارک است معنی رجسیت را بسوسه غیر نجاست شرعی و بلکه  
تولد تعالی انما المشرکون رجس زیرا که اوله یحیی مقتضی عدم نجاست ذات منکرین اند چنانکه وارد شده است الا فی ما عدا طهره ایشان و قوی  
از آیه ایشان و غورون دران و فرو آمدن ایشان به سجده پس این دلیل است بر آنکه مراد بنجاست درین آیه غیر نجاست شرعی است بلکه از شارع بیان این معنی  
بر وجهی وارد است که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق و قد ثقیق وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از نجاست قوم خیر که بلکه نجاست  
ایشان بر نفس ایشان است و در نجاست دلالت است بر یکدلی این نجاست حکمی نه حسی و تفسیر نجاسات جریسته است نه تکلیفی و آنچه وارد است در نجاست معاصرت  
یا رجح از وسه و شک نیست که عمل متعین است بر راجح بان اگر تعارض مساوی است پس محسبان اصل عدم اعتبار شد تا در مورد و فاصل از شرب معاصرت  
یا راجح بر حاض بر حال واجب است مصنف را قیام مقام منع و عدم تخرج از ان اگر بجهت شرعی انتهی و عده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله  
عنه قال قلت انما کان یومر شیخرا رسول الله صلی الله علیه و سلم اباطلة هرگاه بود روز خیر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا  
کنند فنادی ان الله ورسوله یهیئانکم یسیرا لکم و بدستی که خدا و رسول او نمایی می کنند شما را به نیایان بصبیبه تشبیه است ثابت شده که آن حضرت  
خطیب است که در خطبه خود و من بعضها گفته بود من خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه ما سواها پس تعارض شد میان روایات  
و جواب داده اند که نمی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط و ایضاح است می بایست که بجای تنمیه اسم ظاهر می آورد و نه جمع بین التمهید و دیگر آنکه  
آنحضرت را جمع بین التمهید و غیر وی را بنا بر علم و سس سلم بکالات و عظمت فی تعالی عن حکومت و حکم لاهلیة فانها رجس از غورون  
گشت خزان خانگی و در حدیث ابو نعیمه شنی است که گفت حکم کرد انیده است رسول خدا گوشتهای خزان خانگی را و در نجاست از خزان شنی که آلوده و گدازد و آن حالات  
باعتناق و هم در حدیث است از حدیث جابر که فرمود آنحضرت روز خیر از لحوم حرامیه و اذن داد در لحوم حرام و در نجاست و در حدیثی که در حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است  
و حدیثی که در حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است از حدیث جابر است  
یعنی انسان و گفت را هر سلی که من بین حال که می افزودم افسوس میرسد که گوشتهای خزان که ناگاه آورده او آورده و نه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم له بیج  
رسول خدا نمی سفیر باید شمار از خوردن گوشتهای خزان رواه البخاری و فی الباب غیر ذلک متفق علیه و درین احادیث دلیل است بر تحریم لحوم حرامیه  
و باین قائل اند بسوی حاکمین و من بعدهم و ابن عباس رضی الله عنه بعد تحریم رفتن در نجاستی از وسه آورده که گفت انیدانم که نمی کرد آنحضرت از ان بسبب  
یا برادر محرم یا حرام کرده شدند در سبب گفته ضعف این قول غیر مخفی است زیرا که اصل در نجاستی است اگر چه علت می دارد معلوم نباشد که سبب دل کرد ابن عباس  
بقوله تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی من حرما من لحم و قد حدیث غالب بن الحجاج که نزد ابوداؤد است و در حدیثی است که از طهره آنجا که  
من بین منحرک و جواب داده از ان با منظر حدیث بیعتی در سنن مجیه گفته که این حدیث مخالفت الاسناد است و مثل می معارض حدیث صحیح بنحو آنکه  
انتهی و نیز در سبب گفته ذکر کردن مصنف این خبر و حدیث را در باب نجاسات یعنی برین است که تحریم را تخفیف لازم است و هر قول الا کثر و در وسه خلاف است  
و حق آنست که اصل در اعیان طهارت است و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشة محرم است و طاهر و همچنین جمله عذرات و مسمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست  
آنکه نجاست را تحریم لازم است و لا تفسیر بر آنکه حکم نجاست منع ملاست اوست و در هر حال پس حکم نجاست عین حکم تحریم اوست بخلاف حکم تحریم که  
پس حریر و ذهب حرام است و حال آنکه این هر دو طاهر اند بفرورت شرعی و باجماع و چون ایمنی معلوم شد پس تحریم غر و محرک مخصوص علیه است مستلزم  
نیست بر آنکه نجاست آنها بلکه لابد است از دلیل دیگر بدان و در بر اصل طهارت که مستفاد علیه است باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلاف این باشد درستی

که دلیل بر باره و تحمیل آوردن مصنف حدیث ابن خباب را دلیل بر طهارت لعاب است و اگر دماغ الادم ظهور دارد نمی شد قائل میشدیم بظاهر  
 مردان زیرا که دارد در قرآن تحریم لعل است و لیکن حکم کریم نجاست و سبب نجاست و دلیل بر نجاست و بی غیر دلیل تحریم است و چون عسرو بن  
 بخاریه الضاری است و علی بن ابراهیم و ابو سعید بن ابی سنیان بن حریب و روایت کرده است از عیسی بن عبد الرحمن بن عثم بن حدیث را که وی شنید  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل فی حق حقه فلا وصیة لوارث لرضی الله عنه قال خطبت کرسول الله صلی الله  
 علیه و سلم یعنی و هو علی راحلتی و لعابها یسبیل علی کتفی گفت عمر و خطبه را را رسول خدا و منی موزاخی و بود و آنحضرت  
 بر سوار بود خود که نام وی عصبایا صنها بود و لب دهن آن ناله روان میگردد بر و گوش من پس در اینجا دلالت است بر طهارت لعاب ماکول الا لیس  
 و هم و اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم ببلان لعاب و پس تقریر آنحضرت باشد اخرجه احمد و الترمذی صححه و حسن  
 عایشه رضی الله عنها ام المؤمنین بنت ابی بکر صدیق ماکولش آن زمان است بنت عامر خطبه کرد و او را آنحضرت بکرم و ترویج نمود و در شوال  
 سنه عشر و وی و تشرش سال یا زیاد بود و در آمد بروی در مدینه و در شوال سنه انین و قبل غیر ذلک ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت  
 آنحضرت و و سه هیزده سال بود بدون اعتبار کسر سال و فاش و ترویج نکرد آنحضرت هیچ بکر اجزوی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود  
 کنیت کن بخواب زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیهنا فی فقهنا فاشک شیره اکید عادت پایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعته  
 از صحابه و تابعین و نازل شد در برات وی و ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت و خانه و و دفن کرده شد در اینجا و مرور مدینه سنه سبع و عین  
 و قبل ثمان و خمین شب شنبه هفتم رمضان و دفن شد در بقیع و نماز گذارد بروی ابوهریره و ابوخلیفه مروان از طرف معاویه قالت کان رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم یغسل المني گفت عایشه بود آنحضرت که می شست منی را بآب شرب میخرج الى الصلوة في ذلك المشروب بستر می  
 براس نماز در آن جامه از منی شسته و انا انظر الى اثر الغسل فيه و من میدیدم اثر غسل را در آن جامه و این حدیث دلیل مالک ابوخلیفه و احمد  
 در قولی باز و و بر بخار منی و زود شافی و احمد طاهر است متفق علیه و بخاری این حدیث را از عایشه شریفها بالفاظ مختلفه آورده و در لفظ بقیع  
 در سطح ان بقیع المار فی ثوبه و در لفظ فی بقیع الماء و در لفظ شمر اراه فیه و بقیع است مکرر در گفته که مدار این حدیث عایشه بر سلمان  
 بن عیسیار است و وی از عایشه شماعت ندارد و بقیع المني هذا الشاعی فی الام حکایه عن غیره و جواب داده اند از آن که قتیح بخاری این حدیث را و صواب  
 مسلم را و بر این تصحیح فقیه صحیح سمع سلمان از عایشه و صحت رفع است و مسلم و مسلم راست از حدیث عایشه لقد كنت افر که صریح  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرما بدستیکه بودم من که سیالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت مالیدنی سخت قبضی فیله پس نماز  
 میگذاورد و در آن نصف در تخمیش گشت و آورده است امر بفرک منی بطرق صحیح روایت کرده است آن را ابن کبار و در منتهی از حدیث جام بن حارث که  
 گفت بود نزد عایشه شمعانی پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود و او را منی پس گفت عایشه بود آنحضرت که حکم میکرد ماراحت منی و اما امر  
 بغسل منی پس لا اصل له است انتی تخفی و غیره گویند مراد مالیدن مکرر الغسل است و شافعی گویند حدیث غسل محمول بر ندب است و نیست دلیل نجاست  
 چه غسل براسه لطافت و از اول آن و بخار منی باشد و فی لفظ که و در لفظ مسلم راست لقد كنت احكه بظفري من ثوبه بودم  
 من که حکم کردم منی را در حالیکه خشک می بود و ناخن خود را از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد است بر طهارت منی و نزد ابن خباب و در قطعی بود  
 و این جهان باین لفظ آمده که بودم من که می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذاورد و خودی و شرح مذهب استغراب این روایت کرد و و  
 هیچ یک نسبت ننموده اند و سبیل گفته رجاء جلال السیاح و در قطعی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از منی که میرسد

جامع را پس فرمود بمشایب بنی است و آب ملین کفایت میکند کفایا آنرا بحرقه یا از خر و این حدیث را بهی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرقوما آورده و از ابن عباس مرقوما و گفت الموقوف هر آنچه و نیز دلیل شافعی اینست که منی اصل ماده و پیدایش و مستان قدمت پس چه قسم نجس باشد و ضعف ابن لیل عقلی نجس نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل احدی از اینها نیست پس چه قسم پاک باشد و تحقیق گویند غسل نمی باشد بلکه از نجس می قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متقدّمه بدن از بول غایط بنا بر انصباب این همه بقدر خود و استعمال آنها از غذا و بنابر آنکه اخباری تمویجی طهارت نجس منی موی مجامع است و جاری است مجرای بول پس مستعین باشد غسل منی بآب همچو غیره و سبب از نجاسات و فرک آن چرا تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا بدان و تحمل غسل بر زنب و نظافت خلایط ظاهر حدیث است و در هر ای حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غایط و خون و منی و قوی و شیخ در ترجمه گفته این تمام دلیل است که منی را با آب شستنی نجس جمع کرده اند انتهی گوئیم این حدیث را ابو یعلیٰ موصی و برادر در مسند خود و ابن عدی در کمال و در قطنی و بهی و عقیلی و وضعفا و ابو نعیم و معروف از حدیث عامر بن ماسر آورده اند و در سندش ثابت بن جاد است و جماعه مذکوره او را الضعیف کرده مگر ابو یعلیٰ و بعضی او را مستم بوضع کرده اند الا کما فی گفته اجماع است بر ترک حدیث و سبب آنکه گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و بطرفی گفت متقدّم است بدان ثابت و روایت نمیکند از جماعه مگر همین اسناد و بهی گفته این حدیث باطل است روایت نکرده است او را مگر ثابت بن جاد و او مستم است بوضع و گفت ابن ملجن حلال نیست احتجاج کردن بوسه پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعی گویند محل فرک بفرک منی غسل بعدیست و تشبیه آن با فضلات قیاس منی است و نیز گفته اند که این احادیث در حدیث و فرک منی آنحضرت است و فضلات وی صلعم پاک است فلا ملحق به غیره و خود داده اند که اخبار علیّه از فرک منی از بول آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با و بی غلبه با و پس مستعین نشود که تنها منی آنحضرت بود و معلوم بر اینها جابزه نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود و غیر غلط منی دیگر تا هم تحمل است و نیست دلیل با احتمال گاهی میگویند که احتمال مشترک است پس استدلال بدان بر طهارت منی تمام نیست و با جماعه میان فریقین درین سلسله مجادلات و مناظرات و استدلال طویل است صاحب سبل السلام در حاشی شرح عمده اینها گفته اند که در حدیث حق اینست که اصل طهارت است و بر قائل بنجاست دلیل آوردن منی باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست و رفته اند مثل غیر خود و مکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل با فرک یا از خر و محرقه یا از خر و علما بالحدیثین انتهی گوئیم و بانه التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا حدیث آمده است چیز است یک غسل و دم فرک سوم حک و حجت و معنی اینها و است این همه بر چیز امارت بنجاست است بے شبهه چه اگر طاهر است بوسه باید که در بعض اوقات آنرا بے غسل فرک و حک میگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آوردن قایت مافی الباب آنکه طهارت این بنجاست از شارع بود طریق یا سه طریق آمده و این در اصل بنجاست قاطع نیست چه از شریعت حق معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت محل نجس مسح بارض است و طهارت بول رضیع برض است و طهارت ارض نجسه ببول نجس یک و لوب است و علی هذا القیاس نجسین طهارت منی اگر قیاس است غسل است و اگر غلبه است حک و فرک و حجت است مقصود و در هر نوع از آنکه جرم اوست و انلیل جرم جایست که آن جرم نجس نشد گاهی شنبه یا ویده که در از آنکه طاهر این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بے از آنکه داشته پس محل غسل مغرب و نظافت احتمال است در برابر استدلال آن پس نیست پس هر که قائل است بطهارت آوردن دلیل بوسه لازم است بر قائل بنجاست و اخباریکه دلالت میکنند بر طهارت که حدیث ابن عباس صغیره اول از صحیح نیستند و دیگر هم ضعیف پس معارض حدیث صحیحین نمایند تا بر هر چه رسد و اطاعت کلام در تدقیق این مسئله و دور و دور رفتن در آن از باب تعمق است و دل از آن در نهایت قانع و اگر فرض کنیم که طاهر است پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معاملة باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک و نیز آنکه طاهر فمیده علی حاله بگذارند و اعتنا بخلوت جامه و جز آن بدان ننمایند و همدان جامه نماز که از آن و چون هیچ سبکی باین قائل نیست نال منزاع بنزاع لفظی میان





را سبک میگردد و آنچه از رطوبت حاصل میشود و بجا بسبب حرارت میگردد و این معانی مؤثره است و اعتبارش در فرق مستحسن است و همین سه فرق را در شرح مصابیح و لمعات شرح میشود و وجهه الباطنه ذکر کرده اند و نیز حافظ ابن القیم هم در مثال پنجاه و چهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه و چهارم بر سه سنت مجرب و صحیح حکم است در انعقاد بول غلام که چیز خنجر زده بپنجه بپوشانند و در احادیث صحیحین غیر نه است و صحیح شده است افتاد از علی و ام سلمه و میاد از هیچ صحابی خلافت فتوی این هر دو پس رد کردند این همه سنن را بقیاس متشابه ببول شیخ و بجموع کرده نمیشود بدان این حکم خاص و هر قولی انما یفعل الذوب من خمس من البول الفلانی و المني و الدم و القی حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زید بن جرعان از ثابت بن حماد است و احادیثی بنابر مملوالات است و اگر صحیح شود واجب کرده علی بن زید و حدیث و نه حدیث دیگر و باشد بول در آن حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه مخصوص شده است در موهل ماکول اثم با حدیثی که کثرت است از این احادیث در صحت و شریعت انتهی استخراج ابو داود و النسائی و ابن ماجه و البزار و الترمذی و ابن خزيمة و صحیح البخاری و درین باب حدیثی است از ابن ماجه حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام خنجر زده آب پاشیده شود و شاشه و نقر را شسته آید و اما احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن خزيمة و الحاکم و ابن حبان و مسند این حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری و دارقطنی صحت او را از قناده و قفا و وصلاً و ارسالاً و حدیث اثم لعل لباب بخت حارث که گفت شاید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس نفسم بیرون آید بهمید این جاست خود بمن و بپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده شود و از شاشه بشوید و از بول و نقر مرده و احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابن خزيمة و ابن حبان الطبرانی و الحاکم حدیثی است از حدیث ام قیس بنت محسن و هاشم آمدن یا چه نام است که در سه آورید پس فرمود سال را که چیز خنجر زده بود نزد یک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه و سه پس طلبید آب و پاشید بر آن و در شست آن را و در هیچ بخاری از عایشه است که گفت آورده شد طفلی نزد یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آب تخنیک پس بول کرد و بر سه پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید بر سه و در صحیح مسلم است از حدیث عایشه که آورده میشدند که و کان نزد آنحضرت پس نماز کرد و در حق ایشان و تخنیک میکرد پس آورده شد طفلی که شاشید بر سه پس طلبید آب را و در پس بول کرد یعنی نه شست آن را و این تصریح است بعدم غسل بول و مراد از تابع کردن آب ببول یا مجرد آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل و بیقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام و جابیه چون منضم گردد و میشود بعضی و بعضی میباشند و گویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد بول جابیه و صبی از سنت ثابت تفرقه ثابت نشده انتهی گویم این ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده و اشاره کرده است در ام بسوسه آن و با اینکه تصریح فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواجب دین باب بقول خود و بولی بالاتباع است زیرا که این کلام با ائمت است بحارض نشود و او را فعل و سه بر تقدیر وقوع آن مخالف قول باشد التوفیق

و عن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما ما در عبد الله بن الزبیر است بحقیق ان النفاقین اسلام آورد و بلکه بعد بپندگس و کلان است از خوام خود عایشه صدقه ده سال و مراد بول قبل پس خورده روز و گفته اند بپست روز و عمرش حدیثی بود در سنه هجری و در وفات یافت در آخر عمر نباشد بود اما تغیری در عقل و در دنیا فتنه و در آن می یافتند و خلقه کثیر از سه روایت دارد ذات النفاقین از آن گویند که بپندگس و در او پاش کرده بود شب و هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک بار سفره بست و یک بار قربه آن النبی صلی الله علیه و سلم قال فی در الحیض یصیب النقیب تحت ثیابه بر سینه که فرمود آنحضرت در بابه خون حیض و قتی که رسید او از سه که خبره مارا که یک را از آن چون برسد جامه و را خون حیض چکاند و چگونه پاک کند جامه را از آن گفت چون برسد یک از شمار خون حیض پس باید که پاک کند آنرا یعنی بشوید مراد از آن عین است تحت بختی تابی فوقیه و تخم حاسه حمل یعنی شکم است شتر تقرصه بالماء پست باید که بمالد آنرا بر انگشتان و ناخن باب تقرص بفتح فیه و اسکان قات و صحیح است

وصاد مملکتین یعنی تذکیر است شتر متخذه پسته باشد آنرا آب یا بشوید آنرا آب نفع در وقت بجنه یا شستن آب است ولیکن نزد حنفیه محمول بر شستن است زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل و کراهیده بشوید تعبیر نصیحه پسته نماز گذارد و در آن جامه و درین حدیث دلیل است بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و مبالغه در آن آن بحث و قرص و نفع بر آب از باب اثر و سوسه و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگر چه از عین خبر باقی ماند و حکم شستن خون حیض و آنرا با استحوان یا ناخن افاده نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض است و در بقیه خونها اختلاف است و روایات مضطرب آمده و بر این اصلیه مستحب است تا آنکه دلیل خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت کافی است بر رجوع ضمیر طرف مینه و دوم مسفوح و طم خنزیر افاده نجاست کند ولیکن دلیل مفید این معنی دارد نیست بلکه نزاع باقی است در اینکه ضمیر عائد بکلمه چیز یا مذکور است یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین است که راجع با قرب است یعنی بطریق خبر بر زیر اگر ضمیر مفرد است نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا اینجا است که گوشت خوک جرم کرده شده نجاست ندارد و خون غیر حیض با آنکه در حیض با آنکه حرام نیست در سینه مگر خوردن او و هر که طالب نزد تحقیق باشد و رجوع کند باصول فقه و در یاد که این اصول درباره آن قید که بعد از اشتباه را مورد تعدیه آید چه گفته اند متفق علیهم و روایت کرده است آن را ابن ماجه باین لفظ اقر صید و غسلیه و صلیه و ابن ابی شیبہ باین لفظ اقر صیه بالمار و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محض باین لفظ آورده اند که در کن آنرا البنگ بشوید آنرا آب و کنار آن القطان گنشته است و این حدیث در غایت صحت است و در این باب براسه او عاتقی و سخن ابی هریره قال قالت خلی که گفت ابوهریره گفت غول نجاستی بجز بفتوحه و سکون و او بنت یسار کما افاده ابن عبد البر فی الاستیعاب یا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فرو نمود چون ظاهر شود موضع خون را بشوید و در آن نماز بگذارد گفت فان لم یجدین هب الیها اگر نزد و اثر خون قال یکفیک الماء فرو نمود و کفایت میکند ترا شستن باب و یکم فیضی و شاشه و ضرر نمی کنند تا باقی ماندن اثر آن آخر جبهه الترمذی و احمد و ابو داؤد و البیهقی و مسند که ضعیف است زیرا که در روایت این سید است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر است از سند اول و در امی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس زلفت باید که تفسیر دهد آنرا بصفت یا زعفران و زواه ابو داؤد عنهما موقوفاً ایضاً در سبل گفته تفسیر بصفت و زعفران براسه قلع عین نیست بلکه براسه پوشیدن رنگ می ترانعه انتی تصنف درین باب احادیثی آورده که شستن نجاست ضرر ندارد و نموی بول جاریه علامه و دوم حیض و اگر بول عربی در مسجد و باغ اویم و نحوه را نیز درین باب و غل سکر و اجود و

### باب الوضوء

بضم و او بفتح مصدر و بفتح بفتح آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنکه بفتح معنی مصدر نیز آید و وضو از عظم شرط غایت است و اصل در روئے غسل اطراف است و ضبط بر کوه و دو دست تا آنچه زیر که در آن او اثر محسوس می شود و هر دو پا تا شستگان که در آن او عضوئی تمام است در حدیث ابوهریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نمازیک را از شما چون حدیث کرد تا آنکه وضو کند زواه ایشان و آمده که وضو نصف ایمان است و فرضیت وی در قرآن نازل شده اِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ و این آیه منیه است لهذا تحقیق بر آنکه فرضیت وی در مینه است و نیست نصی نامضی بر خلاف آن و در فیه وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف است در آنکه وضو از خصائص این امت است یا نه تحقیق بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آرسه غره و تحجیل از خصائص این امت است سخن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال لو لا ان اشیء علی امتی لا می تهم بالسواک مع کل وضوءه فرمود اگر نمی بودم آنکه در شقیق امت لازم من امت خود را بر این واجب

میگردانیدم بر ایشان و امر میکردم مسواک کردن نزد هر وضو در روایتی نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز وضو کلام و ال است  
 بر آنکه مقصود از نفی این است تا کسی احتیاج به مسواک در نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که براسه هر نماز مسواک مستحب و این حدیثی که فی تفسیر  
 مسواک در استحباب وضو ذکر کرده و گفته بابر و رواحدیث صحیح متواتره درین باب از قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلاف انتهی گویم  
 در حدیث آمده که مسواک از سنن مسلمین است و از خضال فطرت و از ظواهرات و فضل نمازی که در و سه مسواک نمایند بر نماز که برای وی مسواک  
 نکنند هفتاد و چند است از حیه احمد و ابن خزمیه و الحاکم و الدارقطنی و غیرهم و لفظ مسواک یکسر سنن است در لغت به فعل و بر آنکه هر دو اطلاق کنند و بنوش  
 و دیگر در و سه یکسان است و جمع وی مسوک است چون کتاب کتب و مراد بدان در اصطلاح علماء استعمالی است که از اراک گویند و در آن  
 در دندان برای اذنان صفت و غیره و نزد رفتن دندان هم مشروع است بحدیث عایشه که گفت ای رسول خدا مرا در سه که بر دندان و دندان وی  
 مسواک کند فرمود آری گفت چگونه گفت در از انگشت خود در دندان آخره الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف است اما در صنفی گفته تنقیح کرده اند  
 مسواک را بر خشکی که از اذنه و در آن کند اگر چه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب او با وجود اصبع  
 مسواک میکردند و بهتر مسواک مسواک اراک است از جهت اتباع انتهی گویم اصبع بر اسه بی دندان است نه برای صاحب دندان فافهم و حکم و سه سنت  
 است نزد جمهور علماء مخصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در حجر و ظهر و کتف و دست و منافع وی در بدن و دهن بسیار است و استعمال وی در هر حال  
 مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرأت قرآن و در وی دندان و تغییر دمان بسبب بی خوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بد بوی و مانند  
 آن مستحب تر است و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر است احادیث نیز در آن واقع شده و در سطحی همچو خضر باید و در دانی مقدار شیر  
 و بر عرض گفته بود که موجب سوره گشتن گوشت دندان است در بعضی روایات عرشاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال ستمنه باشد و اگر مسواک  
 پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند و بهیچ از این درین باب حدیثی نیز آورده و بجا آنکه در شست باشد نیز در سنت است گویند چهل حدیث  
 در فضائل مسواک آمده و در بدین معنی گفته قد ذکر فی المسواک زیاده علی ما نه حدیث فوا عجبا لثبته یاتی فیها الاحادیث الکثیره ثم یملأ کثیر من الناس بالکثیر  
 من الفقهاء و من ذلک عظیمه انتهی أخرجه ما لک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الانجلی الحمیری از اتباع تابعین  
 است و مقتدر است فقهای محدثین امام دارالبحر یحیی بن سعید و زهری با آنکه از تابعین اند و از شیخ وی از و سه روایت دارند و شافعی و اوزاعی  
 و سفیان ثوری و ابن المنبارک و غیرهم از و سه سماعت دارند کتاب وی موطا کتاب مبارک قدیم است و در شهرت و صحت و قبول بدرجه علیا رسیده  
 شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دفتر مجرا و عمل کردن بر موطا و بیکار ساختن تحریکات و اکتفا نمودن بآنچه از ظاهر حدیث  
 نزدیک عالم لغت عربی تراود انتهی و آنکه از و سه روح و شرح بر موطا نوشته یک معنی و این فارسی است و در وی مدح امام مالک و کتاب وی بسیار کرده  
 و به ترجیح و سه برای نه ثلثه و ترجیح کتاب و سه بر کتب روی زمین رفته و حق با و سه است زیرا که امروز از تصانیف ائمه اربع هیچ کتابی در دست مردم  
 غیر از کتاب موطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند به ائمه ایشان خود تألیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرایات آنها را کتباً التقی فراهم نموده منسوب  
 بایشان نموده اند و قوم سونی و این عربی است و در و سه اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعیه کرده اما سنن ابن ابی شیبه بر ترتیب کتب فقه است نه بر ترتیب  
 کتاب موطا و آنچه فضائل مناقب امام مالک که تعلق دارد و بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و خضوع نزد قرائت و سماع حدیث و بیعت مجلال  
 صورت و تهذیب مجلس خلوص نیست در تألیف موطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث پیش از آن است که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب تصنیف  
 کرده اند نه در آن حظه و احوال و ریاض الخیر فی ترجمه اهل السنه ذکر کرده ایم و نیز ترجمه ایشان در احیاء العلوم و لبستان الحدیث غیر بهما مفصل

سطورت از احکام ایشان است لاشعنی للعالم ان یحکم بالعلم عندهم لا یطیقه فانه ذل و امانة قرأت علی الشیخ را از وجوه نقل حدیث می دانستند و معارضه  
از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تا به قول و وفات و مدت عمر ایشان مذکور است **نظم** فخر الایمة مالک + نفع الامام السالک + مولده  
بیم هدی + وفاته فان مالک + احمد والنسائی و صحیح ابن خزيمة و ذکره البزار تعلیقاً این حدیث متفق علیه است نزد شیخین  
بهمین لفظ ابن مسعود گفته است و جمع علیه صحت است نوعی گفته بعضی کبار نقل کرده و درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و تو میری از دیگر  
منهاج گفته آخر جابجاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا سند و او هم فیر عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و صفت و رفیع الباری گفته این حدیث در صحیحین است  
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در سبیل گفته ظاهر صیغ مصنف متضنی آنست که سبک از شیخین این حدیث را اخرج نکرده چه اگر آنست  
بسیار شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از ائمه محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخرج میکنند آن حدیث را بسوسه  
ایشان نسبت می نمایند و بر وایت غیر این هر دو گفتگانی کنند مگر وقت عدم اخرج ایشان آن حدیث را و این حدیث را احادیث احکام است که در  
جزئی از شیخین ذکر نیاید که در لفظ عند کل مسلوته است و در معنی وی چند حدیث دیگر است از جابجاری انتہی مصنف در تخریص گفته و درین باب است از زمین  
خالد بن زید و ابو داود و ابی بن ابی طالب نزد احمد و از احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و جابر و انس نزد ابو نعیم در کتاب السواک و سند او  
در حسن است و از ابن الزبیر نزد طبری و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب نزد طبری و از ابن ابی یوسف و از ابن عباس و عایشه نزد مسلم و حسن  
محسن ان یضم حاکم و مسکون میم و را به حاکم ابن ابان یفتح و حمزه و شعیب و موحده مولا س عثمان بن عفان است خالد بن الولید و از بعضی سیای  
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را از او فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه کرده  
خواهد آمد عابوضوء فغسل کفیه ثلث مراتب طلبید آب را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار و این از  
سنن و وضوء است با اتفاق علماء شریعه منضم است بر آب در دهن انداخت و قاسوس گفته مضطرب جنبانیدن آب است در دهن پس پست انداختن آن  
و استنشاق و آب در بینی کرد و استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بغسل تا انصاف یعنی و استنشاق و پیشانی بینی را  
استنشاق و یک چهارم اهل لغت و محدثین و فقهاء اخرج ما است از ائمه محدثین شریعت و غسل و وجهه ثلث مراتب بر شست روی خود را  
سه بار شست غسل پدید الیهی بر شست دست راست خود را الی المی فث لث مراتب شست سه بار و درین بیان چیزی است که محمل  
ماند و رای و آیین دیگر الی المسرافین و تقدیم بینی است بر ستری مرقق کبیر میم و فتح قلوب و فتح هر دو دست و الی بر آب است و گاهی معنی مع  
آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی است چنانکه حدیث جابر آمده که بود حضرت لیکر و انید آب را بر هر دو آرنج خود و از هر دو دایره قطعی بسجده  
و بسجده حسن و وضو عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفیق تا آنکه مسح کرده و وضو را و نزه جبار و طبرانی و دارقطنی از حدیث ذال بن حجر  
در وضو وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد و مرفیق را و در طحاوی و طبرانی است از حدیث ثمال بن عباد عن ابی هریره شست  
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق و سس پس بعضی این احادیث مقوی بعضی است اسحق بن راهویه گفته الی در آیت جمعی است که  
ببینی غایت باشد یا معنی مع و سنت بیان کرده که بمعنی مع است شافعی گفته نمیدانم خلائی در وجوب دخول مرفقین و وضو و باین شافعی  
که دلیل قائم است بر دخول مرفق و مرفق شریک گوید لفظ الی مفید معنی غایت است مطلقاً و دخول و خروج مرفقین امری است و امری الدلیل بعد از شانه  
آن فکر کرده و لیکن در بیان دلیل بر دخول مرفق قائم است که عرف لغز الیسر مثل ذالک پست و دست چپ را همچنین یعنی است بار مع آرنج  
در معولات مظهر و در ذکر کیفیت وضو مرفقین را چنانکه از حدیث کاتب آورده است و در بعضی از جانب این است و ریخته و لایق سر انگشتان خود کشیدند

و من فرمود که حضرت شاذلی صاحب نیز فرین محامدا با فقیر مشارکت دارند انتهی التقریر مسیح بر اسماء پسر مسیح کرد پس خود و این موافقت آیه  
 است در اوردن بای جان مسیح متعبدی بنفسه و بپا هر دو آید قرطبی گفته با درینجا بر اسماء تعبدی است حذف و اثبات وی هر دو جائز و علی را  
 اختلاف است در مسیح را این که بر تمام سر کنند یا بر بعضی و آیت مشتبه بهیچ سیک از دو امر علی تعیین نیست چه و است و برینکه هر دو احتمال دارد مسیح  
 کل را من مسیح بعضی نیست در وی دلالت بر شعیب و نه بر عدم شعیب و لیکن هر که قائل است با بر اسماء بعضی مسیح میگوید که مقتضای آیت است که از دو  
 احتمال آیت است شمر غسل رجلاه الیغنی الی الکعبین ثلث مراتب پسر شست پای راست خود را تا شش انگشت بارش و شستن آن است  
 که کعبه آنونی است نا شش زده تقای ساق و هر قول الاثر و محکی است از ابوحنیفه که آن آنخوانی است در پشت قدم نزدیک معتقد شرک و درین مسئله مناظر است  
 و بنا بر این است و در شرح مغربی گفته از او مطلع او را بر قول ابو جعفر حدیث لغمان بن بشیر است و در صفت نماز که دیدیم مروی را از امام جعفر کلبی او کعبه صاحب  
 در سبیل گفته آنرا نافی جوشی خود النهار چه نزد سبیل الحمد و یاد الله مالک انتهی شمر الیغنی مثل ذلک پسر شست پای چپ را همچنین یعنی سه بار تا شش انگشت  
 و بر بعضی گفته و طبقه طین فل است نه مسیح چنانکه شیه میگوید بر سبیل آنکه و منرا اکثر الوضوء است بر مسلمانی از این پنج بار هر روز میکند و از امور حیه است که اجتهاد را  
 در اینستن آن غفل نیست پس صحابه از آنحضرت غسل بر طین آموختند و تابعین از صحابه و تابعین از تابعین و کهنه الی یومنا و الا تشکیک در مثل این امور  
 احکام ضروری است و در آیه و ارجلکم منسب به هر دو خوانده اند و در صورت لغصب ظاهر است و در صورت جرم جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است  
 مانند عذاب یوم الیم و جرم منسب به جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون خشلا و یکون سحا و فی مواهب الرحمن لوضوء غسل شقوق بر جلک یا بر جلک  
 علی ظاهر الدار قلت و با قول انتهی عرض آنکه غسل با در هیچ حالت ترک نمید و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیه احادیث صحیح دلائل از این برین  
 از این حدیث و دلیل الاعتقاد من انما است و این در حق کس فرمود که قصر کنند و غسل بر طین تا آنکه غسل مسح گردد و آب بر اعراب جاری نشود و این حدیث  
 مروی است در صحیحین در سنن مساند بطریق مختلفه کثیره و راویان آن بعد کثرت رسیده اند که افاده علم میکنند و یومی را و یان او را از صحابه زیاده براده کس شمرده  
 پس حقوق این حدیث که بکسی سیلان آب نکند بر اعراب معلوم شد و با قلمی که غسل بر طین بلا شبهه فرض است و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد و آنحضرت مرقه وضو  
 با ناما را نیز یک بار و فرمود و هذا وضو لا یقبل الله الصلوة الا به و این حدیث مشهور است در میان محدثین و مرویست و صحاح و هویدل لانه و آنحضرت علی ان الصلوة  
 لا تقبل بدون غسل بر طین پس اجماع و اتفاق است بر شستن هر دو پا و هرگز مروی نیست از آنحضرت مسح بر طین نه و در صورت در حضرت در بر نه و در هر دو پا و کان  
 مشروعا فله صلی الله علیه وسلم احیاناً با نه بطراز ما هو با الشریف و همچنین منقول و مشهور از هیچ یکی از صحابه مسح بر جل و شنباه می شد به البر و نیز و طحا و فی الغسل  
 بن سلمان آورده که آنه قال قلت لعطاء بن بلنک من احد من صحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مسح علی القدمین فقال لا انتهی لمخضا لخر قال رايت  
 پسر گفت عثمان و دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را نوضا وضوء وضوءی هذا وضوء و کرمی وضوءی من که اینست و تمام حدیث این است  
 که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مسح وضوءی من که اینست پسر بگزارد و در رکعت نکند و در آن حدیث نفس بخشیده شود و او را آنچه گذشت از گناه او و در کل گفته  
 مراد حدیث نفس حدیث با مورد نیاز و چیز نیست که تعلق نماز ندارد و اگر حدیثی غرض شد و بجز و عرض از آن اعراض کرد و غفوست و در حدیث نفس معدوم نیست  
 مستحق علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضا می معطوف و مکتون ثم و تثلیث می مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب تکرار این منفعت فعلی است که بر وی  
 فضیلت مرتب است و عدم اجزای صلوة بروی ترتیب نیست و نقلی که دلالت کند بر اجاب نیامده و باین رفته اند حنفیه و تثلیث بالا جماع واجب نیست  
 و در وی خلافی است شاذ و دلیل عدم وجوب بصح احادیث اینست که وضو کرد و آنحضرت و در و یکبار بار و بعضی اعضا را سه بار شست و بعضی را خلا و آن  
 و در وضو کرد و آن یکبار شست فرمود که این وضوءی است که قبول نیست نماز نگردد آن و اما مضمضه و استنشاق پس نزد بعضی واجب است باین دلیل که در حدیث یاد او





و روی را حاکمی و ضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه و سلم قائل میسر که آن است بشکرت و حشی بن حرب قتل یوم الحرة سنه ثلث و ثلثین حاضر شده احد را نه پذیرا  
روایت کرد از وی عباد بن تمیم و روی برادر زاده اوست و ثلثین مسیب فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پاره مقصود از آن در اینجا  
ذکر کرد و باقی را بوجیهی که در اوه قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آسه فاقبل بیدیه و ادب منسج کرد  
آنحضرت سر خود را پس بر دهر و دست خود را از جانب پیش بر دهر و از جانب پس متفق علیه و فی لفظی هم آ و در لفظی از بخاری و مسلم  
اینست بد آن مقدم بر آسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثمر در دها حتی رجع الی المکان الذی بد آمنه آغاز کرد مسح را پیش سر خود  
پس بر دهر و دست را بجانب تقای خود معنی اقبال اینست پس باز گردانید بر دهر و دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود و از اینجا ایمنی او بر سر  
در راه مالک النسائی ایضا و لابی داود و نحوه و این حدیث مفید نیست مسح راس است و علمای ادران سه قول است یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند  
بمؤخر راس و آورد دست را طرف وجهی بر سر بر دهر و بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث است که اقبل و آور بر زیر که اقبال بسوی مقدم و بر دست و ادب است  
ناحیه مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بد آن مؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات است سوم آنکه شروع کند بناصبیه و بر دهر و بسوی پیش  
پس بر دهر و بسوی مؤخر راس پس بر دهر و کند بناصبیه و درین نوع محافظت است بر لفظ حدیث بد آن مقدم راسه با قول وی آور بر و اقبل و آ و او در حدیث قدس  
آورده که چون رسید آنحضرت مسح سر نهاد بر دهر و گفت خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسیدند قطار را پس باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این  
عبارت واضح است در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال تمیز فیه است و مقصود از آن تمیز راس است مسح و عن عبد الله بن عمر و من العاصم بن ابل  
السهمی سب لیسیم بن عمر بطنی است از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر و زاده سال خرد تر بود و کاتب احادیث نبوی است ابو هریره گفت فرق  
میان ابن و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من بنی نوشت و محب ابل بیت بود اگر چه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بودند بدان در  
معاویه و پدر می بود تا مش در اصل نام جدوی بود قاص آنحضرت عبد الله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کعب بن لوی و اسلام آورد  
پیش از پدر و خلقی شیرازی برایت دارد علی بن عطاء از دروی روایت میکند که وی برای عبد الله سر می ساخت عبد الله شب هنگام بر خاسته چرخ می گشت  
و میگفت تا آنکه در درگاه وی فساد راه یافت در وفاتش اختلاف است که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حزه بنی حجه سه شخصت او سه و دو میل سنه  
سبعین و ثلث و قبل مات بکله سنه ثلثین و سبع و قبل الطائف سنه خمس و قبل بصر سنه ثلثین و خمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء و در صفت  
وضوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول است لیکن مصنف برای افاده مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد  
و بر قدر ماخذ اتفاق کرد و قال گفت عبد الله ثمر مسح بر سر مسح کرد صلی الله علیه و سلم بر آسه سر خود را در مصفی گفته اقل فرض مسح نزدیک  
شافعی مسامی مسح است بشهره راس را با شعله که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیر که المسح طلب مسح است و مسح بر صد است صادق می آید  
بر هر قبلی که اسم مسح بر آن جاری است و اما مسح تمام سر را فرض گفته است و نظیر بر مسامی راس کرده و تحقیق آن بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند  
و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط تفهیدن استیجاب حائط شهادت بر مالک قول حنفیان بدخل است که ثلاث اصابع  
تقدیر نیست برای آنکه یکویچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس در لفظنا صیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثوبت فعل مستلزم نفی جواز  
اقل نیست و حکایت اجمالی آیت و بیان حدیث مغیره آنرا بدخل است بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلبی نیست و عام باطلاق خود خاص است بخصوص  
نوع و خاص همین است احتیاج بیان ندارد و انتهی و ادخل اصبعیه السباحتین فی اذنیه و در او و سر بر دهر و انگشت خود را که نام آنها است  
در بر و گوش خود و مشهور مستحبت است بجهت اشارت بدان نزد شیعیه با حدیث عن سبانه و تعالی و آن انگشتی است که متصل انگشت زبر است و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سابه نام بود از سبب معنی پوشش نام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت می نمودند و ازین جهت هم فکر این نام کرده پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و صیغه یا یا صیغه ظاهر از نیه و صیغه بر دو انگشت نزد خود ظاهر بر دو گوش خود را مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدم برین حدیث که نزد ابو داود و طیحاوی باسناد حسن و دیگر حدیث در مسند اخرجه ابو داود و دیگر حدیث الشیخ نزد دارقطنی و حاکم و دیگر حدیث عبداللہ بن زبیر و در وی این است که مسح کرد بر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح کرده و چینی گفته اسناوش صحیح است و تعقب کرد و او را ابن قتیق العید و گفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه یارب غیر فضل یدیه و ذکر نکرد در آن هر دو گوش را و متعین گفته نزد ابن حبان و ترمذی و عیین بن است و اختلاف است در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا آب سرکنند و سبیل گفته احادیث در هر دو واقع شده اخرجه ابو داود و النسائی و صححه ابن خزيمة و مسح گوش سنت است نزد ائمه اربعه و نزد ابو یوسف و در روایتی نزد احمد بقیة آب مسح سر و نزد ابی ثلثة آب جدید و در سفسر اسعاوت گفته مسح گوش کردی ظاهر ادا طاعت یعنی هم بر دو گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون گوش سرانگشتان در سوسل گوش در او روی انشی و سخن ابی حنبله رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستغسل ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود بیدار شود باید که میفشاند یعنی خود را سه بار ظاهر حدیث عام است و در بیداری شب و روز و قنکر استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد با استنثار دفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث دلیل است بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا اگر آنکه در روایت بخاری تفصیلا مراد داده و ضو آمده و تفصیلا نوم بیشتر گفته اند که حدیث وارد است بر نجالب و در هیچ فرق در نوم میل و نوم نهان نیست و این حدیث و دلیل قائل وجوب استنثار است و بخضد و هون و هبیا حمد و جماعه و نزد جمیع برای نوب است و دلیل الشیخ حدیث اخرانی است که فرمود او را و فرمود کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی فان الشیطان یبیت علی خدش صم زیرا که شیطان شب میکند و می باشد در برین بینی و می کشوم بمعنی اعلای انگشت و قبل الاثنت کله گفته اند سخواتهای باریک در زم که میان بینی و دماغ است متعنه علیه قاضی عیاض گفته های با خن شیطان در بینی مختل است که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم است که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ جسم نیست که بر وی غلق نباشد جز بینی و در حدیث آمده که شیطان نمی کشاید غلق را و در شیاطین امر بکظم آمده بهمت و دخول شیطان در غم و کیفیت آن موقوف بر علم شارع است و اقام و عقول با از احاط و ادراک امثال این اسرار فاعلم طریق اسلام و امثال این امور که شارع بدان خبر داده است که ایان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و تخمیل که متعارفه باشد زیرا که آدمی را در خواب اختلاط و غیاط و غبار و اقدار و بینی که همسایه شجاولیت و دماغ و محل ایلع قوای را که است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فقرت و کسل از رعایت خشوع و خضوع و اینها همه ضیای شیطان اند پس گو یا شیطان در آنجا نشسته است چنانکه فرمود بزرگ تشبیه بطعام شیطان همراه بخورد و بترک کردن فکر نزد خواب می آید و در شب گفته و جاول غلظت و شیخ در ترجمه گفته طریقا اول سلم و احکم است و الله اعلم و عتقه و هم روایت است از ابو هریره رضى الله عنه نزد بخاری و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستغسل يده في الا ناء حتى يغسل ثلثا چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بیدار شود بر دو دست خود را و از آب تا آنکه بشوید دست راسته بار که دست شستن پیش از وضو سنت است و در و ن رفت از قیاد آوند بر کما و وضوها و حدیث دلیل است بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما قاله ابن قتیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر سقیق است اگر چه اراده وضو کنند و لیکن نزد ابو داود و ترمذی باین لفظ آمده که چون بر خیزد یکی از شما از شب انام و ریختن میتوان گفت که تحسین مقتضی الحاق نوم نهان نوم میل است و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای نوب است و نمی برای کراهت فائده که در

این باتت پیدا نیر که وی بی دریا بد که کجای شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد و دست و بی پس فرمود که نخست دستار از خود بپوشد باز تا پا را طاعت کرد  
پس از آن آب از طرف بگیرد و وضو سازد متفق علیة و هذا لفظ مسلم و این امر نزد جمهور مستنون و مستحب است که بطریق احتیاط با آن حکم کند  
نه فرض واجب و اگر نشسته است پاک است و آبی که در دست فرو برد و نیز پاک است زیرا که پدید شدن دست در وقت خواب بقیه منسوب است  
و مجز و توجیه و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در سجده اندازد آب نجس گردد و سخن  
لفیظ بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن حصيرة یفتح ضاد و کسر یاء یوضو العیسی صلی الله علیه و آله و سلم در این طائف کینت او ابو زرین است  
کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پس شش عاصم و ابن عمر و غیره ما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر دهید از وضو که حسن و کمال می باشد  
قال فرمود استیغ الوضوء تمام و کمال و ترو تازه کن وضو را چنانکه گفته اسباع وضو و نفع است فرض و سنت اسباع فرض استیغاب  
موضع غسل است و اسباع سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعضی با نقاد و نس یک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طالت غره و تجلیل  
بعضی بختلک و الله اعلم انتهى و خلیل بین اصابع و تجلیل کن میان انگشتان دست پهلوی و تجلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن  
و تجلیل اصل لغت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تجلیل انگشتان پای سنت است بخلاف و در تجلیل انگشتان دست از وی دور است  
مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریح آنها منی از تجلیل است و نزد مالک تجلیل خاص با انگشتان پا است و آنرا نیز اگر گفته  
بالک نه و لیکن گفته اند که تجلیل خوش آئیده ترست نفس را و این بر تقدیر نیست که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر یکدیگر چسبیده  
و متصل باشند شکایب کی تکلف آب در میان آنها اندر آید واجب است تجلیل و و غیره که بر تجلیل در حدیث و ارقطی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمود بن  
صورت است و نزد بعضی این حدیث ضعیف است و کیفیت تجلیل انگشتان پای آنست که مختصر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند مختصر پاسب چپ  
و تجلیل انگشتان دست بر آوردن بعضی در بعضی است امام الحرمین در هدایه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تجلیل اصابع که واقع شود تجلیل از  
اسفل اصابع و بدایت از مختصر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی مصنف در تخیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت  
صحیح است و بهما قال زیرا که روایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مسطور بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید  
انگشتان پای خود را مختصر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن غزال کردن آمده و در سنن او ای ابن لیهجه است و درین باب حدیث عثمان است که در  
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که گردن آنکه من کردم رواه الدارقطنی یکدا و حدیث ربیع بنت معوذ رواه الطبرانی  
فی الاوسط و سند وی ضعیف است و حدیث علی بن شیه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی سکر الحدیث است و حدیث وائل بن حجر رواه  
الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و القطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را رافع گفت  
رواه الترمذی گویم هر که ذک و کذا رواه احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالح مولی الترمذی است و او ضعیف است لکن بخاری تحسین می کرده  
نیز که از روایت موسی بن عقبه از صالح است و جامع موسی از وی قبل از اختلاف است انتهی و کایع فی الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق  
و در لفظی مضطرب آمده و وجه مضطرب کردن تمام دهن است مبالغه در آن آنست که آب با جلی برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن و حدیث  
استنشاق آنست که آب تا زردی بی برود و مبالغه در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بر نفس تا نهایت یعنی الا ان تكون صاعداً لکن  
یاشی روزه و اگر مبالغه در آن درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بحدیث توهم شکستن روزه و مضطرب استنشاق فرض است نزد امام احمد  
و در ترمذی مشهور غسل وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه از حجه الادب

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الداریمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزیمه و ابن حبان و الحاکم و البیهقی مطولاً و مختصراً  
و صححه الزندعلی البغوی و ابن القطان و ابن خزيمة و درین باب است از ابن عباس لفظی نیست استثنای ترمذی او عثمان صحیح ابن القطان  
و زواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و الحاکم و در حدیث باب دلیل است بر وجوب سبایح و تحلیل اصابع و مبالغه و تشنق برای غیر صائم  
و فی روایة لا بی داؤد و مستاده صحیح اذ اقوصات متضمنه هرگاه و شوکتی پس مضمضه کن زیر که وضو بدین مضمضه و تشنق نماید  
و حق تعالی امر کرد بشل و بطلقا و بینی و دهن و غل اندر آن و تفسیر کرد آنرا پس غیر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از حضرت  
که مضمضه و تشنق نکرد با وجود اقتضای بر قدر کفایت بغسل اعضا مرقه و فرمود که این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوسی و نیز آنکه در  
بدان چنانکه در حدیث ابوسریه نزد ارقطی است و در صحیحین است که فرمود چون وضو کنی یکی از شما باید که داخل کنای در بینی خود پست بر پیشانی آنرا  
و تیاورد و معتدل چیزی که قاض باشد در آن و رفته اند بوجوب این هر دو واحد و سخت و پهلقال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جامع ابی جوب آن در شل  
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو حکا اله نویدی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داؤد و انظار هری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی  
مثل آن از ابو حنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیع و یحیی بن سعید و قتاده و حکم  
بن عتیبه و محمد بن جریر طبری بعد از وجوب آن بدلیل حدیث عشرين سنن المرسلین و مثله آن مضمضه و تشنق است این حدیث صحیح است اما ابن  
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشرين الفطره وارد شده و اگر همین لفظ باشد گوئیم در دست طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث  
ابن عباس که مضمضه و تشنق سنت است رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف است و عن عثمان بن عفان کنیت ابوبعید الله است  
اسوی قریشی است یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است سلمان شده در اول اسلام بر دست ابوبکر صدیق قبل از غول آنحضرت بر آزار قم و هجرت کرد  
بسوی حبشه و هجرت و حاضر نشد بدر السبب مرض قوی بنت آنحضرت و حضرت بر وی سهم بر آورده و حاضر نشد و حدیثیه بیعت الرضوان السبب  
آنکه حضرت او را بکه در صلح فرستاده بود و چون بیعت کرد نزد مردم آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از  
طرف عثمان است و شمی شد بنی النخدرین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانه قد و گفته اند گندمگون  
رقیق البشره حسن الوجوه بیا بین المنکبین کثیر شعر الرأس عظیم اللحية و الحیدر القصیر میکرد در زاول از ماه حرم سینه بیست و چهار خلیفه شد و کشته شد و در جمعه  
و دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین از دست اسود و یحیی صری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل  
هشتاد و شش و مدت خلافت وی دوازده سال است چند در کم و چون وی شهادت شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تاقیامت بند شدنی  
نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف در اقربا اساعده نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل الحبيبة  
فی الوضوء بدرستیک بود آنحضرت تحلیل میکرد ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحيه شریف انبوه رواه ابوداؤد و هم نزد وی است  
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کتفی از آب زیر حنک و تحلیل میکرد بدین ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است امر برادر گاه  
من و مرد بجمیع چیزی است که شامل هر دو ریشار باشد و تحلیل لحيه در روایتی از احمد واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا بهر نزد او باشد و اگر عدا  
اگر دا عاده کند و نزد ابویوسف سنت است و نزد ابو حنیفه و محمد فضیل سنت است و ثعنی قول ابویوسف را صحیح گفته و در سبیل گفته حدیث عثمان دال بر  
مشروعیت اوست و احادیثی که در آن تحلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتهض بر لباب بخواند بود اتنی و کیفیت تحلیل این  
که در ارواگشتان را زیر لحيه و بر وجانب فوق تحلیل بعد از تثلیث غسل است بظاهر حدیث اخرجه الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح





ذکر کرده اند و در سبیل گفته که حدیث الاذان من الراس اگر چه در اسناد وی مقال است مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعضی می شناسند بعضی نیست و اخباریست  
صحیح شایسته است که در آن مسح بر دو گوش باراس مرة واحدة آمده و این را حدیث بسیار انداز می گویند و ابن عباس و عثمان و سید و همه ایشان  
متفق اند بر آنکه مسح بر دو گوش باراس یک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة است زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید بگیرند این لفظ مسح باراس  
و اذنیه مرة واحدة صادق نمی آید اگر چه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید است و تاویل قدش  
باب اینست که در دست تری نموده بود که کفایت میکرد بر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزیست که گفته میشود در آن  
انتهی و این ظاهر است در تائید مذکور بنسب حنفیه اما در جواب ایشان میتوان گفت که حدیث الاذان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داود از حدیث  
ابی امامه است و خود ابو داود و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از روایت این حدیث است گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که بانه خود گفته  
یا از قول آنحضرت است که ان فی مشکوٰۃ و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی است خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم است  
و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال است و در رفع و وقیع وی اختلاف نموده اند و گفته صواب و قنن است و نیز  
منقطع است و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است درین باب در وی عمرو بن حصین است و او متروک است و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی است  
معلول است و حدیث عایشه که نزد دارقطنی است در وی محمد بن ازهر است و احمد او را کاذب گفته و حدیث آنس که نزد دارقطنی است از طریق عبدالحکیم  
از انس و ضعیف است پس ثبت شد که حدیث الاذان من الراس بجمع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا بانی عقد کرده است مسح الاذنین  
باراس جدید و از ابن عمر آورده که کان یاخذ الماء باصبغیه لاذنیه و در مصنفی نیز آن گفته اما حدیث الاذان من الراس اگر صحیح می شد دلالت میکرد  
بر کفایت مسح اذنین بر مسح راس و این خلاف اجماع است انتهی و حدیث باب صحیح است چنانکه مصنف گفت أخرجه البیهقی و اسناد  
صحیح و صحیح الترمذی ایضا پس معارض نشود و در حدیث ضعیف و راجع نشود مای واحد برای جدید زیرا که ترجیح فرع معارض است  
کما تقر فی الاصول و اینجا خود معارض نیست و احادیثی که در آن مسح اذنین باراس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست  
و تاویل عدم بقای بل در دست بعید است زیرا که در حدیث چیزی که ایما کنند بفرقت تجدید ماء و شعر باشد باغسل بل سابق موجود نیست و اگر فرض  
کنند که گوشها از دست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت است از آنکه آب سر باید کرد یا آب  
جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که آب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو است بلکه دو  
عضو است و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند مسح هر دو یک آب بران بنامانند لازم آید که بپوشیند  
و دمان را که از دست و نسبت گوش از سر و غسل است بی شبهه در حکم و وجوب مضمضه و استنشاق با وجوب یک عضو گویند و هذا خلف و روایت این  
و غیره را دلالت بر اتحاد اذنین باراس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح است و مطلق محمول است بر مفید و روایات دیگر که در آن  
نقصی تجدید آب وارد شده اصح اند ازین و هو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم است در صحیح و بی این وجه که روایت  
عبد الله بن زید است بلفظ باین لفظ و مسح بر اسه بماء غیر فضل یک یقین و مسح کرد آنحضرت سر خود را با آبی که جز آب نیافتنی  
هر دو دست است و هو المحفوظ و همین لفظ محفوظ است نزد اهل معرفت حدیث چه مصنف در تلخیص ازین دقیق العید آورده که محفوظ در  
روایت مذکور همین لفظ است و همین است در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده  
و در سبیل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر است از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارد از احادیث و حدیث

بیستی دلیل احمد و شافعی است در اخذ آب جدید برای آؤین و بعد دلیل ظاهر کما سبق و اندک اعلم بالصلوب و عن ابی هريرة رضي الله عنه  
قال سمعت گفت ابوهريرة شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول می گفت ان امتي یأتون بی من القیامة  
غرا مجتلهین من اثر الوضوء بر سببیکه امت من می آید روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غر مجتله است از اثر وضوء که در وضو این اعضا را می شستند  
غیر بنظم غین سجع و تشدید را تسخیر و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و تجل بنظم بجم و فتح بجم مشدود اسپ که هر چهار دست  
و پای او سفید باشد و این است از روز قیامت رومی و دست و پای هر سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر مجتله حسن استطاع  
منکره ان یطیل غرته فلیفعل پس یکدیگر می تواند از شما که در از کندن غره خود را باید که بکنند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد تجلیل را  
زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن و دو سبب آن تقصیر دارند و خلای غسل اقدام که عادت بسیار است ریختن در آن است و در لفظی از سلم  
آمده فلیطل غرته و تجلیه متفق علیه و رواه احمد من حدیث نعیم و گفت نعیم شنیدم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوهريرة است و از حدیث  
و سبب گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث است آن ال است بر عدم وجوب زیر که در قوت من شاز رنگم است و اگر واجب می بود تقصیر با استطاعت نمی کرد  
زیرا که استطاعت متحقق است قطعا و تصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسی که این حدیث را روایت کرده اند و هم عَشْرَةً و نه در  
روایت وی از ابوهريرة غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیت اطالت غره و تجلیل و در قدس مستجاب از وی استکشاف است گفته اند در دستها تا دوش  
و در پاهای تا زانوین از ابوهريرة مروی است و ثابت است از فضل ابن عمر آخره این ابی شیبته و ابو عبید بن اسود حسن گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره  
در وجه غسل است تا صفی کردن و قول بعدم مشروعیت غره و تجلیل و تاویل حدیث ابوهريرة خلای ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که  
فوق جبهة تا پایان دقن و از گوش تا گوش دیگر بمالنه بشوید در متوضی مخصوص بوجه بود بلکه شامل تمام رعبا شد و لهذا التفسیر کرد و طیبی اغر با بیض الوجه اتقی  
و اللفظ المسکون و این لفظ که مذکور شد مسلم است و لفظی جاری بدعون است عوض قانون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هريرة باین لفظ آمده که سیر  
حلیه یعنی سیاه و نشان وضوء بر من یعنی در دست و پای متوضی که تجلیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضوء و در لفظی نیست سیما و لیست نعیم کم  
رواه مسلم و فروع باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت است چه وضوء را هم سابقه هم بود و عن عائشة قالت  
كان النبي صلى الله عليه وسلم یجبه التیمین گفت عائشة بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست فی تنعله  
و نعل پوشیدن که اول در آن پای راست در آوردی و قرجله و ریشانه کردن موسی سروریش که ابتدا در آن از جانب راست کردی و طه حوده  
و در طهارت کردن چنانکه در وضوء اول دست راست شسته و پای راست شسته اما ریشا را با گوشتها پس می شستند و فی ثلثها نه کله  
و در همه کارهای خود ابتدا بر راست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل است و در نه هر چه از جانب تشریف تشریف بکریمت هارین  
قبیل است چنانکه جابر پوشیدن پای در روزه در آوردن و مسجد و آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سر کشیدن و ناخن بریدن و مسواک  
بغل شوارب گرفتن موسی سر ترا کشیدن و در خلق راس بعضی باین مخلوق اعتبار کرده اند موضعی باین طایف و الاول اصح و اظهر و آنچه از این باب است  
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در وضوء استجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب ران آغاز بسیار است و این همه بکثرت سر  
و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرض که راستی را  
همه جا اعتبار است و حدیث دلیل بر استحباب باریت باین در همه امور شریفه چنانکه لفظا یجبه التیمین دلالت دارد بر آن و صاحب بل تحقیق آن در حوا  
شرح کرده متفق علیه و صحاح ابن حبان ابن مندة و له الفاظ ذکرها المصنف فی التخصیص و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال



مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و غار منها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت است و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه تمام فرمود پس چون رفتی که عبیر خود براف عمامه مستحب است اکمال مسح بر عمامه انتهی آن را در سفر اسما و گفته که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شایع گفته این در بعضی احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود بعد وضو شد انتهی گویم دعوی شیخ محتاج به سند مساوی با مقدم است مجروح جمال چیزی نیست تصحیح در ترجمه مشکوٰه گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون با دای فیضیه مسح و تقسیم آن اقتضای بر قدر ناصیه کرد و بخت تکمیل آن و این سنت است که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه و تقسیم و تفهیم فی الجمله و بر مذہب مالک از برای تقسیم و طیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توریشتی گفته تواند که و هم را وی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید را وی نوئم کرد که مگر مسح کرد و الله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا از و امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول که من بعد و الخفایین یعنی مسح کرد بر سر و موزه و ناظر درین معنی است و توریشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمیع از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بمجر دین خیر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتہار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام اشجی گویم بعد و در نص در مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن است بجز و حمل و انجبال هم که توریشتی کرده انکار از سنیت دی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدد و فرو و بناید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم

اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر کس نسبت اخراج بهر دو نموده و فهم کرده و عن جابر بن عبد الله بن عمر بن حزام السلمي الانصاري ان الشاهير صحابه واکا بر ایشان است کثیر الحمد بر او حاضر شد او پدر او عقبة ثانی را و بخاری گفته که بر دراهم حاضر شده اما اصح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در پی موزه مشهد هم راه آنحضرت بوده و ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود و امام محمد باقر رحمه الله علیه و علی آباءه الکرام از وی روایت دارد و قدوم آورده بود شام و مصر را از وی عنه خلق کثیر مات بالمدينة سنة اربع و ستين و قبل غیر ذلک و له اربع و ستون ستمه و بر آخر من مات بالمدينة من الصحابة فی قول کتبت او ابو عبد الله است از نقبای الفار بود رضي الله عنه میگوید فی صفة حج النبی و در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابد و اما بئذا الله به ابتدا کنید بجزی که ابتدا کرد و بدان خدا اخرجه النساء فی کلکذا بلفظ الاصل روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام الشاست و هو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغه خبر است یعنی شروع کنم بجزی که شروع کنو بدان خدا و تمام لفظ حدیث این است که بر اید آنحضرت از دروازه حرم بدر طواف که برای عمره کرده بود و بسوی صفاء چون نزدیک شد بدان خواند این کلمات الصفا و المروة من شعائر الله و گفت شروع میکنم بجزی که شروع کرد و بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع کرد و سعی از صفاء بسبب برایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد و مصیبت این پاره را از حدیث طویل جابر که در مصیبت حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در باب الحج خواب آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان برایت ذکر کرده آنحضرت بدان بابت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم است و وی ابتدا بذکر نکرده مگر بجزی که مستحق برایت است و فعل چه مقتضای بلاغت همین است سیبویه گفته عرب مقدم نمیکند مگر چیزی را که مہتمم باشند بدان باشد زیرا که لفظ عام است و عام مختص بر سبب خود نباشد اعمی بآباء الله زیرا که کلام با موصول است و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت و فعل بعینه قوله تعالی فاعسلوا و جوههکم و آید یکم الی المرافق و استسقا اید و استسقا و آید جککم الی الکعبین داخل است زیرا که فعله صلی الله علیه و سلم ابد و اما بئذا الله بئس واجب است برایت غسل و چه بیشتر بجزی که بعد از دست علی الترتیب اگر آیت تقدیم کردی بر بئس و نکره و این



و در بیان آن نمود و تنقیه و دیگران بعد از وجوب ترتیب در اعضای وضو فرستاده و مستدال ایشان بحديث ابن عباس است که فرمود که آنحضرت پیش شستن روی خود و سر و دست خود را پست بر دو پای خود را پست مسح کرد و سر خود را ببقیه آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان تمام است و اول آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحديث ابوهریره ذکر می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر است و الله اعلم بالصواب و در روایت دوم روایت است از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ اذالماء علی صفة فقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر سر و آنچه خود تمام روایت این است پست فرمود این وضوئی است که نبی پذیرد خدا نماز را مگر آن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روایتی از ادرقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شستن رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان چیزی است که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت داخل است در مقابل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم حتی الکرافیق و رسوی گفته مرفیق و کسین داخل اند در غسل انتهی و شواکافی در مختصر گفته بشود هر دو دست خود را با هر دو آنچه خود انتهی و دلیل بر آن همین آیت کتاب نص سنت است و این صریح است در دخول غایت در تنقیه و زیاده کرد و در مصنفی که غسل پنج تن تمام مرفیق فرض است بآن سخنی که مرفیقین داخل حکم غسل باشد و همچنین سنت حال در کسین باجماع جمهور است ظاهر لفظ شاهدانست و اگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کرده اند که فرض است غسل باقی اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پائی دیگر واجب زیرا که مقابل جمیع جمیع مقابل واحد واحد تقاضا میکند این سخن را بر روی او باید زد و که مخالف باجماع است انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت بسوی دارقطن که محله کلان است از بغداد و وی حافظ فقیه است بر مذکور شافعی عارف بود و باختلاف فقهاء این خلکان گفته ولادت وی در می قعده ستمه است و ثلث مانده شده و وفات یوم الاربعاء هشتم یوم ذی القعدة و قبل ذی الحجة سنه خمس و ثمانین و ثمان مائة فی بغداد شیخ ابو حامد سمرقانی بر وی نماز گذارد و قریب مزار معروف کرخی مدفون شد نسبت وی ابو الحسن است و نام علی بن عمر بن احمد بن حمدی انتهی ذی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العظیم نظمیه صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشأن و حاکم گفته دارقطنی او حدیث خود گردیده و حفظ و فهم و در مقام و خوار و او را مصنفاتی است که ذکرش در ازست و گواهی میدهم که پیدا نشد بر او حدیثی که در خطیب گفته وی فرمود و امام وقت خود بود و منتهی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علل و اسبابی حال با صدق و ثقت و محبت اعتقاد و آئید حدیث در کتاب و اطال بسیار کرده اند شاگرد ابو القاسم بغوی و ابو بکر بن ابی داود و ابن صاعد و محامی و غیر هم است بقصره و کوفه و شام و واسط و مصر را سیر کرده حاکم و عبد الغنی و منفردی و تمام را زمری و ابو نعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر آرزوی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت و این آیت بخواند لا تزککم انفسکم حسنین اواز کتب معتبره حدیث است و اعلی سند و خلاصی است و اول سنن او حدیث فلقین است و در تفسیر طرق و اسانیدش بسیار نموده چنانچه و چهار سند برای وی ذکر کرده ابو نصر بن ماکو لا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حالتی می برسم که در آخرت چون شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتی باسناد ضعیف و اخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطنی و در هر دو اسناد و قاسم بن محمد بن عبد الله بن محمد بن فضیل است و وی ضعیف است تصحیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیر هم ابو حامد گفت متروک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است و این جهان او را در ثقات شمرده و وی متفروض است باین توشیح لیکن تاریخ اولی است اگر چه معدل بسیار باشد و اینجا و خارج بسیار اند و تصریح کرده اند ضعیف این حدیث جماعتی از حفاظ مثل مندرجی ابن الصلاح و نووی و غیر هم و منعی است از این روایت مسلم از ابوهریره که ما تقدم و سخن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وضوء لمن لم یحیّد کما اسم الله علیه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست وضو کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را بخواند و درین باب حدیثیست و مشک نیست که آن همه احادیث منتهیست  
برای احتجاج بلکه تنها این یک حدیث نامست برای جت زیرا که حسن است و معتقد با حدیث دیگر و آورده درین باب و درین حدیث ولایت مستثنی و وضو  
غیر از تسمیه و منقید است و وضو کسی که اعلام وی موجب اعلام وضو است تا بوجوب که اقل مقادیرست چه رسد و تفسید و جوب بکر برای جمع است و درین  
این حدیث و حدیث دیگر که این عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن گوی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت  
پاک شد همان اعتدای و تنوی وی اخراج الدار قطنی و البیهقی و روایت کرده اند از اترندی و ابوداود و غیر از ابوهریره و دارقطنی از ابن مسعود و شمسک  
حنفیة همین حدیث است گویند که تسمیه در اول وضو است یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال است و این امارت سنیت و انتخاب است  
ولیکن در سنن این حدیث متروک است و در سنن روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک است و در روایت ابن هریره و از ابی هریره نیز دو کس  
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگر چه دلالت برین نیست که نیست و جوب تسمیه بکر بزرگتر لیکن احادیث عدم موافقه  
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و باجماعند بپ امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین است که تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضوست چنانکه  
در کثی در شرح شریفی گفته و دلیل ایشان همین حدیث است و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب است بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی  
که یاد اید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر بخواه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست  
که حق با اوست و در حجة الله الباقی گفته حدیث مشمول است بر تذکر قلب زیرا که عبادات بی نیت مقبول نمی شود و درین صورت خصیة لا وضو مقصور باشد  
بر ظاهر خود و محتمل است که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل سندیست زیرا که تاویل بعید است مخالف ظاهر است  
و شرح در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب است انتهی اخرجه احمد و ابوداود  
و ابن ماجه با سند ضعیف زیرا که در سندش یعقوب بن سلیمان عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف است بخاری گفته  
شناخته نمی شود برای می سماع از پدرش نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقه است که ذاتی التقرب للمصنف و مشک فی سنن البیهقی و در تخریص  
گفته او را طریقی دیگر است نزد دارقطنی و بیهقی ولیکن آن طریق نیز ضعیف است و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امرت اذا توضأت فقل  
بسم الله و الحمد لله فان حفظتک لا تزال تکتب لک الحسنات حتی تحت من فک الوضوء ولیکن سند این حدیث واهی است و للترمذی  
و لابن ماجه واحد و گفت و الترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت است و نیز  
این را از ابوهریره روایت نکرده بلکه عن از سنجید بن ذیل آورده کینت سعید ابواغور است عدوی است یکی از عشره مبشره مسلمان شد  
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت جز بزرگ در الوقت باطلی بن عبد الله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود آنحضرت برای او سهم بارور  
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و جده ابوداود اسلام علم بیست می سنت مردی الطول شعر بود و در عقیق بخود و بدینه آورده و حقن کردند در سینه بخواه و یک  
بهر رفتاد و چند سال حاجتی از وی را وی است سخو که مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد از ابن زید و زار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیر  
ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی است درین باب لیکن ضعیف است زیرا که در روایتش دو مجهول اند و سخن گفته این  
اصح احادیث است و ابن ماجه و دارقطنی از حدیث کثیر بن زید از ربیع بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند  
نیست نماز کسی را که وضو نیست و نیست وضو کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد و ابوداود و الترمذی فی المجلد و الدار قطنی  
ابن السکن و الحاکم و البیهقی نیست و در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریقی دیگر است از حدیثه نزدیک دارقطنی

و بهیچ و اخرج نحوه احمد و ابن ماجه من حديث سعيد بن زيد و ابی سعيد و اخرج نحوه آخرون من حديث عايشة و سهل بن سعد و ابی سيرة و ام سيرة  
و علی و انس انتهى و رسول گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ریح است و در هر دو قدح کرده اند و روایت درین باب از جماعه مذکوره و در هر دو قدح  
مگر آنکه بعضی این روایات تصریح میکنند پس خالی نیست از قوت و لهذا ابن ابی شیبہ گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه و سلم قاله و حدیث دال است  
بر مشروعیت تمیز در اول وضوء امام چه و ظاهر هر فرض گویند بزرگ و انسانی و حنفیه و شافعی سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هر که ذکر کرد  
خدا را در اول وضوء پاک شد جدا و همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضوء و اخرج به الدارقطنی و غیره و این حدیث ضعیف است بهیچ و درین  
بعد اخرج وی گفته در وی ابو بکر و ابهری است و او ضعیف است غیر ثقه نزد اهل علم حدیث و باین استدلال کرده است فاروق در بیان ذکر و نواکی  
و گفته که اول در حق عام است و این در حق ناسی است و این حدیث ابی هریره اگر چه ضعیف است لیکن حدیث توفیما امرک الله حاضر است و دلالت  
بر عدم وجوب و این دلیل است بر آنکه مراد نفی وضوی کامل است و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته تا باین لفظ ندیده ایم و اما اینکه  
آن مثبت و دال است بر ایجاب پس راجح باشد پس چون البش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف است و حدیث  
کل امری بال دال است بر سبب و حدیث باب بر مطلق شریعت و اقل وی مذکور است انتهی کلام سهل و لیکن قول وی صلی الله علیه و سلم لا وضوء  
ظاهرش عدم صحت وضوء است را سازد اگر اصل در نفی حقیقت است و تاویل بعدم کمال که تقدم بعید است پس راجح حمل بر حقیقت باشد و قال احمد  
لا یثبت فیہ شیء و گفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتدیه و سخن طایفه هو ابو عبد الله بن مصممت بن مصممت بن مصممت بن مصممت  
فما و کسر رای شده و فاعن امیه مصنف عن جد که کعب بن عمر و الهذلی و بعضی گویند این عمر است بنعم بنعم و ابن عبد البر گفته اشهر  
ابن عمر است بالفتح و او را تخمین است بعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العزیز در سبیل گفته نیست و به برای انکار آن گویم مسلم بطریق احتیاج  
کرده است و جدا و او را در صحابه مقرر کرده کافی اسد الغابہ و طایفه یکی از اعلام اثبات تابعین است وفات کرد و در سنه یکصد و دوازده قال گفت جد طایفه  
در اندم بر رسول خدا و وی وضوء میکرد و در وان بود آب از روی ریش می برسیند قزایت پس فریم و رسول الله صلی الله علیه و سلم را  
یفضل بین المضمضة و الاستنشاق فصل میگرد و مضمضة و استنشاق و فصل آنست که استنشاق را باید از قزاع از مضمضة  
یکبار یا دو بار یا سه بار یا چهار بار یا بیشتر باشد و احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بتره غرغره و در بعضی بیک غرغره و فصل و وصل و مشهور از سبب  
امام ابو حنیفه فصل است زیرا که دین و دینی هر کدام عینوی است جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه حقیقت براس  
ترجیح فصل است بموافقت می بر قیاس را نه تحلیل و مقابله نص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شبیهی از قضا و  
ظهور نه نقل کرده که وصل هم جائز است نزد ابو حنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضة و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن  
هر یک باب جدید و دستوارم پس خلافتی در میان ثمانه و تلیل حنفیه همین حدیث طایفه است و لفظ وی بر روایت طبرانی و ابو داود و ابن مسعود که طایفه از  
پرخود و از خود روایت کرده که وضوء را آنحضرت پس مضمضة کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعاده  
گفته که آنحضرت مضمضة و استنشاق را گاه بیک غرغره کردی و گاه بدو غرغره و گاه بتره غرغره چنانکه در غسل اعضا کردی و از نیک غرغره نیمه در مضمضة کار  
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل و از نیست انتهی این عبارت ناظر است و عدم ثبوت  
این حدیث نزد وی روح حال آنکه درین باب احادیث است از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضة و استنشاق را و گفته اند همچنین  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخرج ابو علی بن السکن فی صحاحه و این مؤید صحت حدیث طایفه است و اهل ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

واین سعد و طبقات در باب مسح از جبطه بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت سنت قائلان این است  
و نیز این امام این حدیث را بر اوایت ابو داود آورده و گفت سکت علیه هو و المندی بعده و در سبل گفته اقرب تخمیر است و همه سنت است یعنی  
و صل فصل اگر چه روایت جمع اکثر است واضح و جمع بدو طریق است یکی آنکه یک غرفه و ثلث وی باشد دیگر آنکه بسته غرض بود برای هر یکی از بسته بار  
یک غرفه اخرجه ابو داود با سند ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم است و او ضعیف است و این جهان گفته وی قلب میگردانید و اسانید را  
در رفع میگردانید و راوی آن از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کردند او را بجای القطان و ابن المدی و ابن مسین و احمد بن حنبل و نووی  
در ترمذی و لا سکت گفته اتفاق کرده اند علی بر ضعف می و تصریح و الله علیه بخول الحال است و حدیث را علی دیگر است که ذکر کرد آنرا ابو داود و از احمد گفته  
بود این عینیه که انکارش میکند و میگفت ایش نه اطلحه بن مصرف عن ابنه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان و ابنی بن المدی و زیاد کرد که رسید  
عبدالرحمن بن حماد را از جد وی گفت عمر بن کعب است یا کعب بن عمرو و ابو داود را صحبت و نقل کرد از ابن مسین که محدثان میگویند که جبطه دیده است  
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد من اجل حال مصرف بن عمرو و الله علیه است و تصریح کرد که  
وی طایفه بن مصرف است ابن السکن و ابن مرویه و کتابا و لاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خیمه و خلطه بسیار کنزانی انحصار چون  
اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت می مدعای ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال می قانع نبود و حق جواز هر دو است یا رجحان و صل فصل  
و الله اعلم و سخن علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تغمض يتراب و در وین کرد و صلی الله علیه و سلم و استنشاق  
و آب و درین کرد و ثلث است با ریعض و یدش من الکف الذي يأخذ منه الماء مضمضه و استنثار میگردانید از همان کف که سبک گرفت  
بان آب را و این حدیث از او جمع است و محتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابو داود و النسائی و مؤلف لدنیه از نووی  
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که هر دو بسته غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پستتر  
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحد مضمضه کند از آن غرفه بسته بار پستتر استنشاق کند از وی بسته بار سوم آنکه جمع کند بغرفه  
و لیکن مضمضه کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از هر یکی بسته بار پستتر استنشاق کند  
از دیگری بسته بار پنجم آنکه فصل کند پیش غرفه مضمضه کند بسته بار استنشاق کند بسته غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بآن  
احادیث انتهی آنحضرت بضم پری یکشت و بفتح یکبار برداشتن دست شیخ عبدالحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم  
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پستتر مضمضه کرد و استنشاق نمود پستتر و شست پستتر مضمضه و استنشاق  
کرد پستتر و شست پستتر و در دست این عبارت بسیار احادیث است و ظاهرش دلالت میکند بر حمل مضمضه و استنشاق اگر چه قطعی نیست و در  
بعض هر دو دست شست پستتر مضمضه کرد پستتر استنشاق پستتر و شست و این ظاهر است و فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضه و  
استنشاق و استنثار کرد بسته بار بسته غرفه از آب این نیز محتمل هر دو وجه است و صلا و فصلا و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و  
استنشاق یک غرفه کرد و در بعض مشهور امام شافعی همین است بر وجه اول از جوه مذکور و در بعض مشهور امام عظیم فصل است انتهی و سخن  
عبدالله بن زید في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه و سلم ثم ادخل يده فمضمض و استنشاق من کف  
واحدة ففعل ذلك ثلاثا پستتر در او و آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این بسته بار  
و این حدیث نیز از او جمع است مثل حدیث اول و هر دو باره آنرا از و حدیث طویل که در صفت وضوء آمده و عادت مصنف است اقتصار کردن

بر موضع حجت و حتی آنست که فعل آنحضرت و غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمر آنحضرت بدرین مستحبات و عمل مضغه و استنشاق و کثیف آن و مسلا و فصلانیز مختلف و لهذا هیچ یکی از اینها بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده صنفوق علیه و این حدیث نزد مرتب و ابو داود و ابن فضال است که گفت و دیدم رسول خدا را مضغه و استنشاق کرد و از یک گفت این را سدا بنمود انتمی و استنشاق آنحضرت بدست راست بود و استنشاق بدست چپ چنانکه در این حدیث خیر آورده بودیم باشد و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی که میگوید وضو میکرد و پس در دست راست خود آورده پس میکرد بآب این خود را پس مضغه کرد و استنشاق و پیشانندینی بدست چپ و کرد این را سدا بار بعد گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضو رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت و عن انس رضي الله عنه قال رأی النبي گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را و فی قدمه مثل الظفر لهر يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن شکست که نرسیده است آب آن وضو فرمود بر گرد پس نیک کن وضوی خود را نظرقیم ظاهرا و دروی اختهاست احواد آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و اظهار است و جمع الجمع اظهار این حدیث دلیل است بر وجوب استیعاب اعضای وضو آب بصدور یا قیاسا و غیره و تحقیق ثابت شد حدیث دلیل للاءقاب من انار داین و در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و این رفعة اندام و در سبل گفته و مردی است از ابو حنیفه که معاف است از نصف عضو یا ربع یا اقل از دهم بخی در کتب مقالات این روایات از وی برج حکمی است و تمکین حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه و هیچ یکی از اتباع او انتی در محمولات مظهر گفته و شستن هر دو پا بمالند تمام می نموند و میفرمودند غفقت رجل مثل غفقت اهل بیت یعنی بسیار کج و ناراست واقع شده که آب را باسانی بران جاری نمی توان کرد مگر در تکلف بمالند پس باین عبارت یاران را نیز اشارت بمالند و شستن این هر دو اعضا می نمودند و در قول جمیل است و نهانای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فی الوضوء والصلوة بان یری احد الایستوعب غسل فینادی فی اللعاقا من النار و لا یتم الطمانیة فیقول صل فانک لم تصل و فی اللباس الکلام و غیر ذلک انتی اخرجه ابو داود والنسائی و احمد و ابن ماجه و ابن خزيمة و الدارقطنی و گفت و دارقطنی متفرست بدان جبریز حازم از قتاده و او گفته است و روایت کرد از ابو داود و دارقطنی خالد بن محمدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است دید آنحضرت مردی را که میگذازد ظهر و در پای وی لخته بود و بقد در هم که نرسیده بود و آب پس امر کرد و او را با عاده وضو و نماز چنانچه گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و در وی بحث است آخر هم گوید احمد بن حنبل را گفته این اسناد جدید است گفت آری گفتیم اگر مردی از تابعین گوید حدیثی رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و نام نمرد و آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منندی و روی علما کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرد از منکر که روی بدست لیکن در سند و مستدرک تصحیح بقیه است بحديث و در وی از بعض از اراج آنحضرت است و نبوی قول مجمل گفته و در شرح حمزب نوشته که این حدیث ضعیف الاستاد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره که ذاتی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل است بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم با عاده وضو کرد و بر غسل موضع مشرک اقتضا فرمود و گفته اند نیست دلیل بران بلکه مراد تشدید در انکار است بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد و او را با عاده وضو فرمود و بدان غسل متروک است و تشدید وی با عاده باعتبار این متوضی است که وی بر گمان وضوی کامل نماز گذارد و تشدید وی بر وضو تشدید است و حدیث مال است بر آنکه حکم با عاده وضو است و حدیثی که در آنست که رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یوضا بالماء وضو میکرد و بعد بضمیم یک سطل و شستن رطل عراقی است و رطل است اسار و اسار چهار ذم شغال وزن یک پیمه است و بقولی در رطل است و دلالت ظاهر است بر این است که در بعضی احادیث وضو نموده چنانکه درین حدیث و در بعضی بر رطل و تطبیق و ران آنست که مصداق هر دو یکی باشد



ويفتسل بالاصابع وغسل ميكرويك صاع وصاع چنانكه دست الى خمسة امتداد وگواهی غسل ميكروزياده از اصابع پنج مدور در روایتی وضوء ميكرد  
و غسل بيسته مدو گفته اند مقصود از اين تعيين ميست كه زياده و كم از ان درست نباشد فضيلت در شستن بيستم شستن است بلي اسراف بهر قدر كه باشد  
و اگر بقدر كفایت كند و ان روايندن آب است بر عضو نيز دست مستحق تحريك و اين حديث را فقط است و لابي داود و النسائي و ابن ماجه  
من حديث عائشة كحديث الباب لابي داود و ابن ماجه و ابن خزيمة من حديث جابر بن محمد بن القطن كذا في التلخيص فظاهر حديث در ان است كه اين  
منتهای وضوء غسل آنحضرت بود و اين منتهای نيست بحدیث عائشة نزد بخاری كه در وی اين است كه وضوء كرد از يك آونكه او را فرق ميگفتند بفتح فا  
و روا ان آوندي است كه گنجایش نوزده رطل ميگردد زيرا كه درين حديث ذكر پربودن وی از آب نيست همين قدر است كه يك آونكه اينقدر گنجایش است  
از وی وضوء و پس از بعضی آب كرده باشد و اين حديث انس و حديثي كه از عبد الله بن زيد گذشت مشعر اندر تعجيل وضوء و التفاضل و ان ريسه از وی بخار  
گفته مكره و استند اهل علم در آن وضوء و ذكر در ان از فضل آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مصفى گفته فرق بختين آوندي است كه سه صاع را گنجایش كند و ان  
بحساب صاع مدينه شانه و رطل است مترجم گويد اين تقدير براي تعيين ميست نيز كه آندان بنى قوم متفاوت اند و حالات تصداز الله و وزن و تير و غير  
مختلف پس گواهی آنحضرت بيسته صاع غسل ميكرد و گواهی بكت از ان چنانكه در حديث متفق عليه آمده كه غسل ميكرد بريك صاع تا پنج مدو وضوء ميكرد و يك مدو  
صاع نزد يك اهل مدينه پنج رطل و ثلث رطل است و مديريه صاع را گویند و ان بحساب صاع مدينه يك رطل و ثلث رطل خواهد بود انتهي متصف اگر اين حديث  
مقدم ميكرد بر ان حديث يا اخي حديث را متخير ميكرد و اولی آنی بود بر این حسن ترتيب و سخن **عمر بن الخطاب** القشري كنيته و ابو جعفر  
جميع میشود با آنحضرت صلى الله عليه وسلم در كتب بن كوي اسلام آورده و سني پنجم پاشتم بعد چهل كس و حاضر شد جمله مشاهير او را در اسلام فتوحات  
و مشاهير بسيار است در عراق و شام و قاتش نمره حرم سته اربع و عشرين از دست ابو داود و غلام غير بن شعير شده مدت خلافت می ده سال  
و شش ماه است اين مسعود گفته گمان ارم كه اگر علم مرا در يك پايه نرازد و نمند و علم سائر احبابي ارض را در پايه ديگر علم عمر گران آيد و گفت برون عمر حضرت  
و بعضی علما فتاوی او را تاليف جدا گانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازاله الشك و او اول خليفه است كه امير المؤمنين خوانده شد  
و نو در اقامت اصلي گندم رنگ سبز چشم و خلافت وی بعد و تنصيص ابو بكر صديق رضی الله عنه بود و نماز گذار بروی هميب روايت كرده اند از وی شتر و شتر  
و فلفله كثير اصحاب تابعين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد يتوضأ فيسبغ الوضوء فيست اثنائه سبعين  
كه وضوء كند پس تمام و كامل ميكند وضوء را شتر يقول بستر ميكند و شتر ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا  
عبد و رسوله گواهی ميدهم كه نيست چيزي معبودي مگر خداي تنها نيست او را انباز و گواهی ميدهم كه محمد بنده و رسول است الا فحسنت  
له ابواب الجنة مگر آنكه كشته ميشود و مراد بر این است و در روايتي الثمانية يدخل من ابوابها يعني هشت در رايد از هر در كه خواهد  
اخرجه مسلم و ابو داود و ابن حبان و رواه الحميدي في كتاب المصحح بين الصحاح في الاثر في جامع الاصول و ذكر كرد  
از النوسي در آن حديث مسلم بروحي كه ذكر شد و رواه الترمذي و زاد و زياده كرد ترمذي بر شهادت ثنين مذكور تين اين عمارا الله  
ابن حنبله من التوابين و ابن حنبله من المتطهرين بار خدا يا گردان مرا از بسيار تو به كندگان و گردان مرا از ظلمات كندگان ترمذي  
گفت در سنادش اضطراب است و صحيح نمی شود و در وی شتر گوييم روايت مسلم سالم است از ابن خلد و اين زيادت كه نزد ترمذي است روايت كرد  
از بزار و طبرانی در اوسط از طريق ثوبان و لفظ وی اينست هر كه طيب آب وضوء را پس و وضوء را پس و ميكرد فارغ شد از وضوءي خود گويد اين شد  
و رواه ابن ماجه من حديث انس بن مالك في عمل اليوم والليالي و الحاكم في المستدرک عن حديث ابي سعيد و لفظ وی اين است كه وضوء ميكرد و گويد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نُوَشْتُهُ شَوْدُورِي بِسُتْرُكُمْ كَرْدَهُ شَوْدُورِي  
پس گشته نشود آن مهر تار و قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح است و گفت عازمی رفع وی شصت است  
زیر که طبرانی در او وسط گفته که رفع نکند و آنرا از شعبه مکرر می بیند و ارقطی در مثل ترجیح وقف کرده و بقیه کلام درین حدیث و تلخیص است و جزئی  
در حسن حسین بر بنابرین و ابن ابی شیبہ و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و نقل ابن فکری عتب و ضو است و توفی گفته اصحاب ماسک و عقیب  
غسل هم صحیح است و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر کرد مصنف از او کار درین باب مگر حدیث شمره در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر غسل  
هر وضو پس ذکر کرد و آنرا بسبب اتفاق از حدیث برضعت آن توفی گفته او عیبه که در اشخاص وضو است الاصل لباس است و ذکر کرده اند از متقدمین ابن الصلاح گفته  
لم یصح فی حدیث ذکر غسل گفته حسن بن خنیم مصنف باین حکایت تمام وضو گفته نشود غیر خفی است و تلخیص وضو مسح علی الخفین بابی است که از احکام وضو است پس گفت

### باب المسح على الخفين

باب در بیان اول شریع مسح بر سوز پا و تلخیص است بدان نقل جریر بن کعب بن راسع المخزومی بن شعبه قال گفت مغیره  
کننت مع النبی صلی الله علیه و سلم بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و یحیی بن سعید و یحیی بن  
غزوہ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و یحیی بن نماز که آن نماز صحیح است پس برآمد آنحضرت بصحرا برای قضای حاجت نسائی پس بر دوشتم  
با آنحضرت آب را و ظرفی که آنرا داده گویند پیش از نماز باید او پس هرگاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفت بر هر دو دست مبارک آنرا داده  
پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی تجیه بود از پیشتم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جیب پس برون آورد هر دو  
دست خود از زیر جعبه و انداخت جعبه بر هر دو دست و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فتوحا پس  
شروع کرد وضو کما تقدم و صحت به الاحادیث چه در لفظ التخصیص و استثنای ثلث مرات آمده و در لفظی مسح بر اسه پس مراد بقوله فتوحا اخذتیه باشد  
نه آنکه استحکال وضو کوچن آنکه ظاهر لفظ است فاهویت لا ینزع خفیه پس دست بر آوردیم و خواستیم تا بکشم سوزهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
قال دخی صما فانی اذ خلعت صما طاهر تبکی فرمود بگذارد و بکشد سوزهای ما را زیرا که در آوردیم پایها را و حالیکه پاک اند یعنی پوشیدیم آبدار بر طهارت  
و محضی گفته ظاهر از لفظ طاهر تبکی است که ظاهر شرعی که کمال وضو است اراده کرده اند پس مسح سوزده صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند  
و جعی گفته اند که اگر یک پای او وضو شست و سوزده پوشید بعد از آن پای دیگر شست سوزده دیگر پوشید مسح صحیح است این هم نقل است و الله اعلم  
فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو سوزده بعد از آن سوار شد و سوار شد من پس منتفی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه او شان استاده بودند  
بنماز و بیکندار نماز بقوم عبدالرحمن بن عوف و گذارده بود یک کت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شدن گرفت پس  
اشاره کرد و رسول خدا و یافت یک کت را با وی پس هرگاه سلام کرد بر خواست آنحضرت و بر خواست من با آنحضرت و گذاریم کت که سابق شده بود ما را  
و نگذارده بودیم بقوم رواه مسلم متفق علیها و لفظ بخاری راست برار گفته این حدیث مروی است از معیه و شصت طریق و این منده بخاری آن  
چهل صحیح طریق ذکر کرده و حدیث دلیل است بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در آن است کما عرفت و اما حضرت پس کلام در آن حدیث  
سوم کسی آید خواهد بود و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند و در سفر باین حدیث و در حضر با حدیث دیگر احمد بن حنبل گفته  
و اردست در آن چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته و روی از چهل و یک صحابی روایت است و حافظ ابن عبد البر در مسند کار گفته روایت  
کرده اند از آنحضرت مسح بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را بهفتاد و کس از اصحاب رسول خدا که مسح

میگردانند حضرت بر سر دو موزه و ابوالقاسم بن منته اسامی را و یا نشدند که خود ذکر کرده و شمار آن بهشتی و محرابی رسیده و قائل شدند مسح است  
بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و مالک و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بن عجل و غیره هم این المبارک گفته نیست و مسح علی الخفین بیان  
صحابه خلافتی زیر آنکه از انصار روایت انکار کرده هم از وی اثبات وی مروی شده و این عبد الله گفته اند ما هم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن  
مگر از مالک با آنکه روایت صحیح از وی صحیح است با ثبات آن و مگر از عایشه و ابن عباس و ابو هریره و قسیر و کرجانی از حفاظ و تواتر بودن حدیث مسح  
موزه و روایت کرده اند از عقیقه و بشروه کرجی گفت می ترسم که غرض از کسی که قبول ننماید مسح موزه را زیرا که آثار می که در وی وارد شده و نیز تواتر  
و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم مسح موزه تا آنکه آمد از انصار روایتی مانند آفتاب و به قال الشافعی مسح و مویست از بدو و امامیه و خوارج عدم جواز وی  
بدلیل قول تعالی و از جمل کفر الی الکفر بک گفته اند این آیت متعین که غسل جلیین را پس مسح وی روان باشد زیرا که جلیین مباشر جلیین اند و  
و غسل و همچنین احادیث تعلیم معین است و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ است بآیت مائده و دلیل منسوخ قول علی کرم الله وجهه است که سابق  
شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس است که مسح نکرد و آنحضرت بعد از آنست که نزول آیت و نمود در غزوه مدینه و مسح آنحضرت  
و غزوه تبوک بود و در مدینه قبل وی است با اتفاق پس متقدم نسخ استاخر چه قسم تواند شد و دیگر آنکه اگر تاخر مانده فرض کنیم تا هم منافاتی میان مسح  
و آیت نیست زیرا که قوله و ارجلکم مطلق است و احادیث مسح علی الخفین آنرا مقید کرده یا عام است و این احادیث مخصوص است و حدیث علی  
و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول المسح است که ثابت است از انصار و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود است که حدیث جریر بن عجل است  
چه وی هرگاه روایت کرد که آنحضرت را دید که مسح کرد بر هر دو خف خود و او را گفتند که آیا این پیش از مانده بود یا بعد وی گفت و بل اسلمت  
الابعد المائدة و این حدیث صحیح است و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافاتی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی و  
که خف نداشت پس اللات می بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مانده قراوت جرم ثابت شده بطریق عطف بر مسح  
که آن راس است پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و این وجهیست مسح از کتاب و سنت هر دو شده و بهما حسن الوجوه التي  
توجب بقرأة الجور و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط است یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدیثی رود  
بر آن مسح کند و این بر تقدیر رادیه طهارت کامل از ظاهر ترین است کما سبق و یجوز که آن هر دو ظاهر باشند از نجاست و این مروی است از داود  
و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسامی خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر از اطلاق همین است و آن این است که  
باشد سائر قوی مانع از نفوذ مای غیر حرق پس مسح کوده نشود بر موزه غیر سائر عقیبن و نه بر حرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوخ  
زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر معصوب و بر مصطفی گفته حدیث سائر موضع فرض است که ممکن باشد تبلیغ مشی در آن مسافر را و رجالات خود  
نزد یک خط و تر حال و غیر آن نه منسوخی که منع نفوذ آب نکند مانند پائتا به جامه و بنات و نه بر موق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس و در قدم  
چند قسم است خف و نعل و جوب و جرموق و هر یکی را بر دیگری احتمال کنند پس فعل سائر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این صفتی نفس  
پیدا شد در حدیث و سراسر بالای شتالنگ لغو است زیرا که فرضیت غسل ابرار موضع راه نیست پس در حدیث موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم  
و اعضای سائر ساق دلالت کند و جوب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و متقی آن صبی است که نفوذ آب را منع نکند پس اختر از رویم از آن  
و جرموق یعنی است که بالای خف پوشند پس از آن نیز اختر از رویم و چون در افراد اخفانی که در میان مسلمین شایع بوده است چه سلف و چه خلف  
نظر کردیم امکان مشی در آن صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در حال می بینیم که در نعل

مشرقیین طاعت مشی نیست کرده و نمی کرده که اهل بدوئی بودند کجا پس قدریکه اهل رفاهیت از آن منفک نیستند اخذ کردند پس این حدیث مرتب شد  
و ضعیفی که از غدا سارند و غسل او را بجز مسح کفایت گرفته باشند حکم خفت دارد و لا بد و در ترمذی و ابن ماجه است از میخیره و رواه احمد  
و البیهقی و الدارقطنی و ابن الجارود و البیضاوی و النسائی که می روایت این حدیث کرده باین لفظ ان النبی صلی الله علیه و سلم  
صباح اقبل الخفین و اسفله برستی که رسول خدا مسح کرد بالای هر دو میخیره که بر پشت قدم است و باین آنرا که جانب پایان قدم است  
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول است و در روی اسباب و علته است که قبح میکند و محبت وی و پر سپیدم ابازره و محمد یعنی بخاری را زین  
حدیث که آیا حجت دارد و گفتند این هر دو که صحیح نیست و لهذا ضعف ابو داود و فی اسناداه ضعف و در سندش ضعیفی هست بدو وجه یکی آنکه  
اتصال می ثابت نشده دیگر آنکه مروی است از طریق ثور بن یزید از جانب جیه و کاتب میخیره و ثور از جاسع اندارد و نیز در اکثر طرق بی ذکر  
اعلی و اسفل آمده و در لفظی علی ظاهر تا وارد شده و این موجب اضطراب است و تفصیل ضعف در تخیص باید جست و در ضعیفی گفته کفایت میکند بسیاری مسح  
بر اعلامی خفت تلبیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قیاد علی پس ما خود است از اتفاق مسلمین بر حجت اقتصاص مسح بر اعلامی دون الاصل انتهی  
و محسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه لو کان الدین بالرائی اگر می بود کار و بار دین بر پای حکم عقل و قیاس  
و ملاحظه رسائی لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه می بود باین میخیره بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن  
زیر آنکه جانب پایان محل تجسس و تلموث است پس تطهیر و تظلیف آن اولی و انساب باشد و قد زایت و تحقیق دیدیم رسول الله صلی الله علیه  
و سلم را مسح علی ظاهر خفیه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو میخیره خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده  
که در او روی از دست زیر خف و یکی را بالای خف بعد از آن کشید هر دو دست رواه مالک و در ضعیفی گفته در ضعف مسح دو روایت مختلف آمده و چه  
جائز است و واسع و حدیث مرتضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار با همان است آنچه ابو داود و مصنف و ترمذی گفته اسناد صحیح  
با اسناد حسن و روی الدارقطنی بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو دست لا غیر و علما را در آن دو قول است یکی بر حق  
حدیث میخیره که مسح کرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر میخیره راست و دست چپ بر میخیره چپ بتر مسح کرد اعلامی هر دو را یک  
گو یا بمن ینم انگشتان او را بر هر دو میخیره رواه البیهقی و هو منقطع و باین صفت رفیع است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو بر و بعد باطن  
بیسری زیر عقب خفت نهاد و گفت بمن بر اطراف اصابع نهاده بمن را بسوی ساق و بسوی اطراف اصابع بکشند و دم آنکه مسح بالای خف کند  
نزد روی و این موافق حدیث باب است و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت است بسته انگشت و گفته اند سه اگر چه بیک اصبع باشد و گفته اند  
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و میخیره هر دو از آن ساکت است آدمی از علی این قدر آمده که دیدیم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوط را  
نزد می گفت این حدیث ضعیف است و در روایتی از جابر آمده که گفت ویدا آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بودند بایشان مسح که مسح کرد دست  
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریح کرد میان انگشتان خود و مصنف گفته اسناد ضعیف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی مستح علیه  
در کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح است و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه از آن مسح بر خف نماند لغت  
کافی شود و از این حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و قیاس مقابل لغت باطل است و الله اعلم و محسن صفوان  
بصح صاب و سکون فاین غسل بفتح عین مملو و سین مملو شده صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و از زده غزوه  
همراه آنحضرت کرده گویند این سغوا و زوی روایت دارد و قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا من ناذا کنا سغوا

امریکه و مارا وقتی که می بودیم با مسافر سفر بفتح سین و سکون فامع سافرست چنانکه صحب جمع صاحب و تخر جمع تاجر و ركب جمع را کب  
 ان لا تنزع خفافکم عن ابدانکم و لا تنزع خفافکم عن ابدانکم و لا تنزع خفافکم عن ابدانکم و لا تنزع خفافکم عن ابدانکم  
 جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موز را با یکشید و لکن من غائط و بول و نفوس و غیره در وضو کردن از غائط و بول آن نوم  
 که درین چیز بانی با یکشید و هم بر آن مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در تشریح مبسوط مذکور است **الخروج للنساء**  
**والتزمذي والفظالة وابن خزيمة وصحاحه** و رواه الشافعي واحمد وابن ماجه وابن حبان والبيهقي والدارقطني ترمذي ابن خمارسه  
 نقل کرده این حدیث حسن است بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال ترمذی و صحیح الترمذی و الخطابی و حدیث  
 دلیل است بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و در وی دلالت است بر اختصاص فی یومونه غسل و هو جمع علی ذلک وظاهر  
 قولش که امریکه و مارا واجب است لیکن اجماع آنرا از نظام صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند و ائمه افضل علیت  
 مسح بر خفین یا غسل هر دو غسل قدین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و خودی گفته  
 اصحاب تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر تمام گفته اند و این حدیث  
 دلیل مالک است چه مشهور است که نزد وی مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبوده و مالک  
 اکثر احادیث و آثار مرویه مالک در مقیم است و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیح از مالک مصرح اند بجا و مطلقا و بعض گویند توقف مالک در مسح حال ایست  
 در خاصه نفس خورش بود اما قنوی بلو بر جواز است و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویند کتب فقه مالکیه مشحون است بجا و آن در سفر و حضر و غیره  
 گفته در اخبار صحیفات شده که سیغیر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضرت یک شب بار و فرمود مدت سفر سه شبانه روز است

**و عن ابی طالب کرم الله وجهه و رضي الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلاثة ايام و لیا لیمن للمسافر**  
 و یوما و لیا لة للقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گرانید رسول خداست مسح بر موزه سه روز و شبهای آنرا برای مسافر و یک روز  
 و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الی درج است از کلام علی یاغیر وی از روایات و حدیث و دلیل است بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف  
 و بر مشروعت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زبان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بخت  
 از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث حجت ظاهر است برای مذہب جمهور و همین است مذہب ابو صفیہ و شافعی و احمد و جامیر علما از صحابه و تابعین  
 و سن بعد هم و مالک گفته مسح کند و توقیت نیست و این قول قدیم شافعی است و حجت ایشان حدیث ابی عماره است که بیاید و هر شخص با اتفاق  
**الخروج مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن بانی و لفظ وی این است** گفت آدم عایشه را سوال کننده از مسح بر  
 خفین پس گفت بر تو یا بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرس مروی است این حدیث از بنی زه و عجمالی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی  
 و احمد از عوف بن مالک شجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوه تبوک سه شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد  
 که این اجمود احادیث مسح علی الخفین است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فعل او است و عن ثوبان  
 یفتح مثله تنذیر ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول الصحب است ابن بحد و یمن موحده و تکیون جیم و ضم دال حملا و  
 و قیل ابن بحد بفتح جیم و سکون جای جمله و در آخر الزا اهل سراه است که بعضی است میان مکه و مدینه و قیل من حمیر و رتدا فنادی بود آنحضرت او را  
 خریده آنرا کرد و همواره ملازم آنجناب بود و در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نزول آورد و بشام پست رفت ببنو حنیصله



ومروا بخالد بن برمجة وحمزة بن عمار بن كثير رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سريه فامرهم ان يمسحوا على الخفين  
 گفت نوایان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العمامه و ستارها و المشاخبین یعنی کلاه جمع تختان و کلاه سر  
 گفته تساخین یعنی مراد جل خفاف است و تفسیر کرد آنرا را وی بقبل غوی یعنی الخفاف موزن با جمع خف و ظاهر اینست که قولی یعنی العمامه و یعنی الخفاف  
 درج است از قول راوی و حدیث ظاهر است در جواز مسح بر عمامه بخمس بر خفین در سجده و اما اینکه در وی طهارت است و توقيت شرط است یا نه اینست  
 در وی کلامی برای علما پسر دوشاهی قاضی عبدالرحمن بر بلوغ الملام دیدیم که در جواز مسح بر عمامه شرط است که مسح بر طهارت باشد یا نه اینست  
 و گفت رفته اند بسوی مسح بر عمامه بعضی علما و لیکن دلیل این دعوی ذکر کرده و ظاهر وی اینست که نیست شرط مسح بر آن عذر بلکه کافی است مسح آن هر دو اگر چه  
 آب مس آن نکرده باشد اصلا حافظ ابن القيم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه و کامل کرد آنرا بر عمامه و گفته اند که نمی باشد مگر بعد از آنکه در سجده  
 واقطنی باین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را بر دوپس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب  
 و تساخین و این محمول است بر عذر و درین محل بعدی هست اگر چه در شرح میل بآن کرده زیرا که ثابت است مسح بر خفین و عمامه بغير عذر و سخن عمر

رضي الله عنه موقوفا والنس رضي الله عنه من فوجا اذا اقوضا احدكم فلبس خفيه فلبس عليه صما چون وضو کند یک  
 از شما و پوشد هر دو موزه خود را پس باید که مسح کند بر آن هر دو و تقييد لبس و مسح بعد وضو دلیل است بر آنکه مراد بظاهرین در حدیث مغیره و ما بنی سنا  
 طهارت محققه است از حدیث اصغر و لیصل فی صما و نماز گذارد در آن هر دو و لا یخلعهما ان شاء و بیرون نیندازد آن هر دو را از خود  
 و قید شدت برای دفع وجوب و تحریم است که ظاهر امر و نبی است الا من جنابة مگر از جنابت و این حدیث مفید بشرطیت طهارت و اطلاق آن  
 از توقيت است پس مفید باشد بآن که ما فی هذه حدیث صفوان و علی اخرجه الدارقطني و الحاکم و صححه نزد امام احمد مسح فضیلت است از  
 غسل و در روایتی هر دو برابر از جهت هر دو حدیث هر دو و نزد شافعی غسل فضیلت اگر عادت آن نکرده و در سفر السخاوت گفته اند آنحضرت را تخلیف بود  
 در هیچ جایی در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شویدی و اگر پایا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است  
 در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد انتهی و سخن ابی بکره بفتح موحده و سکون کاف نام او نفع بفتح نون و فتح فاعلین  
 جمله در آخر این مسرور و قبیل بن الحارث است میگفت که من مولای رسول خدا یم و از انساب ابیامیر و در وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را  
 و جماعت غلمان از حصن فرو داد و مسلمان شد و آزاد گردید و بود از فضلا سه صحابه کینت بر وی غلبه کرد این عبد البر گفته در عبادت مثل قتل بود  
 مرد در لهره سده احدی و اثنین و خمین و اولاد وی در لهره اشراف بودند بعلم و ولایات و له عقب کثیر و بر وی عنه خلق کثیر عن النبی

صلى الله عليه وسلم انه رخص للمساقر ثلاثة ايام و ليا ليهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین و للقيم  
 يوما و ليلة اذا طهر و برای مقیم یک شبانه روز و وقتی که طهارت کرد و از حدیث اصغر یعنی هر یکی از مقیم و مسافر فلین خفيه پس پوشید هر دو موزه  
 خود را مراد بفا تعقیب نیست بلکه تجرد عطف است زیرا که معلوم است که آن در مسح شرط نیست ان یمسح علیهما ای که مسح کند بر آن در وضو  
 که بعد ازین خواهد کرد و این حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار است مسح برای مسافر و مقیم و مثل حدیث عمر و انس است در شرطیت طهارت  
 و در وی ابانت است باینکه مسح رخصت است زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني و صححه ابن خزيمة و اللقطة  
 و ابن حبان و ابن الجارود و الشافعی و حقه و ابن ابی شیبة و البیهقی و الترمذی فی علل المفرد و صححه الخطابی و رواه الاثرم فی مسنده و سخن ابی  
 بصیرم نیز و گفته اند فی بن عماره بکسر عین محمله علی الاصح و هو المشهور و قبیل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی است ساکن شکر و در حدیث

و در سند این حدیث می‌آید که یار رسول الله است و علی الحنفی قال لغیرہ وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنیم بر سر و موزه فرمود آری قال یوسف قال لغیرہ گفت یک روز گفت آری قال ویومین قال لغیرہ گفت و دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال لغیرہ گفت و سه روز فرمود آری و ما شئت و تا زمانیکه خواهی و در اینجا دلیل است بر عدم توقیف مسح در حضور و سفر و این مروی از امامیه بر قول قدیم شافعی است و لیکن این حدیث متقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست و در نزد آئی آنها و اگر ثابت شود و اطلاق وی مقید باشد بآن اخبار و کذا فی السبل و در نسخ گفته امام مالک توقیف ذکر تکرار و تکرار که در حدیث وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیف و تقدیر نیست بلکه او را اینست که مسح موزه کن تا وقتی که غسل لازم نشد و تعقب کرده اند خطای حدیث و فقهاء اصحاب حدیث علی رضی الله عنه و جواب داده اند از جانب مالک که ختمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته او است و نه از او ذکر و در لغوی این جواب را که قول ختمه بن ثابت است از وی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صحیح یا بین ظن مترجم گوید محل کلام ختمه اینست که توقیف بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و اختیار افضل از وجوب و خیال دلالت میکرد که اگر کسی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم زیاد و طلب می نمود و البته زیاده امر میکرد پس ظن نباشد بلکه محل کلام آنحضرت بر ندب و زیاده فهم است نسبت سائر رواة و با سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر سنت مکرر باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصرست مثلاً تقدیر نماز حشا است بثلث شب و تقدیر صدقه الفطرت پیش از نماز عید تقهید از حدیث حدیث توقیف سجده زیاد کرد و جمیع توقیف رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابو حنیفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدیث است که بعد پس خفین حادث شود و احمد و اسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم انتهى الحوجه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم فی المستدرک و تصحیف کرد او را بخاری و گفت لا یصح و قال و گفت ابوداؤد اختلاف کرده اند در سناد وی و لیست بالقرائن و نیست سند وی قوی و گفت ابوزرعه و مشقی نقل از احمد رجال می شناخته نمی شوند و گفت ابوالفتح از وی این حدیثی است که قاضی نیست سند وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کند بر سناد وی و گفت دارقطنی لایثمت و اختلاف کرده اند درین حدیث بر یکی بن ایوب اختلاف بسیار و گفت ابن عبد البر ثابت نیست و نیست او را اسناد قاضی و مخالف کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را در موضوعات

### باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندگی وضو جمع ناقض است و نقض در اصل حل بهر دست پست مستعمل شد در ابطال وضو زیرا که شارع آنرا مجازاً مبطل معین کرد بر پست حقیقت عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم است زیرا که تیمم بدل وضو است در حجة الله البالغة گفته ناقض وضو بر سه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بر آن جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بر آن روایت و عمل شافعی و آن بول و غائط و ندی و نوم ثقیل و نافی منکحات دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند در آن و روایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مسکن فکر سوم آنکه در آن باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد و فقهای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضوء ما مشتمة النار انتهى عن النبی بن مالک رضی الله عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم علی عهد ینتظرون العشاء حتی یخفوا رؤسهم و یصلون و لا یقیضون گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه و سلم انتظار میکردند نماز عشاء را تا آنکه برآید و در پس او نماز گذارند تا آنکه اهل می شدند سرهای ایشان و خرومی افتادند از غلبه خواب بر سینه های ایشان پست نماز می گذارند و وضو می جدید نمیکردند و در بعضی از این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار الله پس غیر نوم مثل اغا

را که نیز ناقض شد و متقیح مسلم است که زوال عقل ناقض وضو است و متقیح نوم قاهر از دیگر شافعی است که تمکین مقدم بود و باشد پس کسی که  
جزیل باشد و در میان مقعد و زمین فرتی باشد تمکین حاصل نشد و متقیح نوم مضطرب است که تمکین مقدم نباشد پس کسی که بود و ذکر اضطرار و تنبیه  
و تصویر استرغای اعصاب و تزکیه ابو حنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد و در و مشکلی که زوال تمکین یافته حکم مضطرب دارد و جمعی متقیح آن خراب گران  
و خواب بیک نماوه اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث خانه اذا اضطرب استرخت مفاصله صحیح است در غلبه استرخا و چون انحراف و شهر و بیست نوم  
استرخا اضطرار و استلقاست آخر بر روی کار آوردند و حصرا بان متوجه ساختند انتهی اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطی و اصله فی  
مسلم و روایت کرد و آخر اثر رومی و در روی این است یقظون للصلاة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی است حتی انی لاسمع  
لاحد هم خلیطاً ثم یقومون فیصلون و لای توصلون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از ما آواز خفتن بستر بر می خاستند و نماز می گذاردند و وضو می کردند  
جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل در فروع است باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یسعون جنوهم می نمادند پس بگوید  
خود را و با یحیی القطان این دقیق العبید گفته محمول است بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غلیظ و ایقظا مناسب آن نیست زیرا که این  
هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و با جملة احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غلیظ و بر ایقظا و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو می کنند و از نماز  
و از اینجا اختلاف کردند علما و در این بر پشت قول اول آنکه نوم ناقض وضو است مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان  
بن عقیل که گذشت و در روی است برین بول غلیظ و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت باجموع غلیظ و بول و حدیث  
بر عبارت که مروی باشد در روی غیر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم بر آنها و این غفل صحابی بدری است بر قسم که واقع شد  
و حجت نیست بگرداغال و اقوال و تقرعات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذہب حسن بصری و حرانی و ابی حمزہ قاسم بن سلام و اسحق  
و قول غویب شافعی است و این مندر گفته باین قائم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره و قوم آنکه ناقض وضو نیست  
مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم درین باب پس آنکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بجزه بالا ولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن جسال بر ایشان  
وارد است و این مذہب ابی موسی اشجری و سعید بن السیب ابی جله و حمید راجع است سوم آنکه خواب ناقض است تمام روی و معاون و دو خفقه است  
اگر چه متوالی باشند یا خفقات مفرقات و تحقیق بمعنی میلان راس است از نفاس و حدودی آنست که چندان فروز و دو که صاحب خفقه بیدار گردد  
و هر که سر روی میل نکند و او را بقدر خفقه معاون است و آن میل راس است فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذہب حدیث  
انس را حمل بر نفاس میکنند که از آن تمیز نازل نمی شود و چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه متلفه و نقص است لا غیر پس چون خفتن نشسته  
بتمکن مقدم از ارض وضو شکست و رن بنگشت و این مذہب شافعی است و دلیل می حدیث علی است العین و کار الشکره من نام فلیتم وضو حسنه  
الترندی و لیکن در روی بقیه بن الولید است و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقدم کرده اند جمعا برین الاحادیث و حدیث صفوان مقید  
بهین حدیث علی و معنی حدیث علی این است که نوم ظاهر خروج چیزی است بنیه شعور مثل سحر و جز آن پس چون نوم کند غیر تمکن ظن خروج هیچ غالب بود  
و این غالب آنچه محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض است مگر بنفسه بجز آنکه چون بختند بر حیثی از حیثی است صلی چون راکع و ساجد قائم  
پس این ناقض وضو نیست برابر است که در نماز باشد با خارج آن و اگر خفتن مضطرب یا بر قفا بشکند و این مذہب ابو حنیفه و داؤد و قول غریب  
شافعی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجده یا ہی الله الملائکه یقول عبدي روحه عندی و سجده ساجدین یک

رواه البیهقی وغیره و این حدیث را تصحیث کرده اند گفته اند و این حدیث اورا ساجد نامیدند حال آنکه وی نائم است و سجود نیست مگر بپهارت و سجود ایش  
آنست که ساجد نامیدن او باعتبار اول مراد است و باعتبار هر دو است ششم آنکه ناقض است مگر نوم رکع و ساجد بحیث مذکور و اگر چه خاص است بسجود  
اما قیاس کردیم بر وی رکوع را نیز و این مروی است از احمد و حقه آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول  
ضعیف است مرشافی را و دلایلش حدیث مذکور است آهشتم آنکه نوم غیر ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذہب زہری و دیگر  
و از داعی و مالک احمد است و یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنة ناقض است پس کثیر مظنة او است بخلاف قلیل و حدیث  
النسائی که کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل است زیر اقوال یا نه این است اقوال علماء  
در نوم که مختلف شد نظر ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکور و درین باب احادیث دیگر است که خالی از قبح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض  
کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض است بحیث صدق و شناخته که این خرم و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث  
وی مطلق است و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون است ببول غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد  
و مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه و منوفیکر دند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قدر ایشان  
و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقاً حکایت کرده و معلوم است که در ایشان علما بودند عارف با موردین خصوصاً نماز  
که عظم ارکان اسلام است خصوصاً کسیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد  
پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صدق و نوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع  
جنوب و ایقاف بعد نوم مستغرق زیر که در مبادی نوم قبل از مستغرق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم مستغرق نیست زیرا که آنحضرت  
بعد در رکعت فجر بر بلوی قلیطید و نمی خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر ثخاست اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم مستغرق  
وی ناقض وضو نیست با آنکه ملازم است نوم بوضع جنب معلوم است و ایقاف هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و کثرت  
بنوم اغما و جنون و سکر و سکر که باشد بجامع زوال عقل در شرح مغیری ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز ناقض وضو است پس اگر صحیح شود  
و دلیلش اجماع خواهد بود و عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حنیس گفت آمد فاطمة دختر ابی حنیس  
بعضی های جمله و فتح موحده و سکون تنه و شین مجھے کی از صحابیات سبت قرشیہ اسدیہ زوجہ عبد الله بن محش الی النبی بسوی رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم و قالت یا رسول الله و لغت ای رسول خدا ابی امرأة استخاض فلا اطهر بستر تیکه من زنی ہستم  
که استخاض کرده میشوم دائم پس میرکز پاک نمی شوم و استخاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلو  
آیا این بایستم نماز را قیاس کنیم حیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استخاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود  
چنان نماز را ابتدا لا بکسر کاف زیرا که خطاب بمنوت است عن حق بکسر عین و سکون را نیست آن خون استخاضه مگر رگی از رگها و فرج الکبار  
گفته این رگ را عاذل نامند بعین جمله و ذال منجہ و يقال عاذر بر ابدل لام کما فی الفاموس و لیسن حیض و نیست حیض که از رحم آید و در حیض  
و بہر ماہ چند روز خون البیہ میفرود و از بہت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج مبرج بودند در قضای روزه  
قضای روزه واجب گردیدند قضای نماز بعد حکم استخاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک بفتح ج و جائز است کسر وی  
و مراد باقبال ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از عتقاد است همان ایام عاودہ خواہم بود و اگر میبستد است

اکثر حیض و در روز است و در شب خفیه و نزدیک و در سبأ عمل تمیز کند اگر خون سیاه و غلیظه است حیض است اگر نجس است استحاضه  
و چون تمیز مستر شد اعتبار حیض را هیچ کردنه و ظاهر این است که زین مذکور و متاوه بود و الله اعلم فی فی الصلوة پس بگذار و ترک ده نماز  
و این متضمن نمی باشد است از نماز و نماز بروی حرام است و نمازش فاسد و در جمیع احوال ادب است و چون بگذرد ایام حیض و برگرد و خون او قاعه عسلیه  
عنک الله حریم بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از آنکه دیگر متناوب است قدر صحتی پست نماز بگذار و این حدیث دلیل است بر وقوع  
استحاضه و بر آنکه استحاضه آنکه است بخلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا با کمال بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک کند نماز را یا جریان دم  
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در آن ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعضی طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعضی  
مثل روایت مصنف و در وی اقتصار است بر غسل دم و محال است که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعضی روایات بر آن و بعضی  
برین اقتصار کرده اند پست کر و او را آنحضرت بناز متفق علیه و للبخاری و در بخاری راست از حدیث نایسته این زیادت شریف و قوی  
لکل صلوة پست وضو کنی برای هر نماز و اشاره الی انه حق فیه اعمال و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را  
و بدیهه و دانسته و لفظ وی در صحیح این است و فی حدیث حاد حروف ترکنا ذکره بهیچ گفته آن قولی است توضیحی و این زیادتی است غیر محفوظ  
و متغیر و اند بر آن بعضی روایات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت است بطریق که متیقن است بآن قول مسلم انتهى و این حدیث مناسب  
باب نیست آنچه مناسب اوست زیادت مذکور است فقط اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت بحت است  
بر آنکه دم استحاضه صحتی است منجمه باخذات نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و این رفته اند جمهور و نزد خفیه خون وضو مخلوق  
بوقت است برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضر و فوافل هر چه خواهد بگذارد و در فریضه راجع کند بر وجهی که از نماز تمیز یا بهتر و گویند  
که مضام در حدیث مقدم است یعنی بوقت کل صلوة و عبارت از قبیل حذف مجاز است و لیکن برای تقدیر مضام لابد است از تقریر به موجب حذف  
و مالکی گویند که وضو صحیح است واجب نیست مگر حدیث دیگر و تحقیق در حدیث حمه یاید و عن علی بن الحسین طالع رضی الله عنه  
قال کنت رجلا مکذبا کففت بوم من مودی بسیار مذنی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را که ابا عبد البخاری و در لفظی نزد وی  
بسبب بودن دختر وی نزد من و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداؤد و نسائی و ابن خزيمة از علی بن ابی طالب لفظ است بوم مودی  
بنا پس غسل کردن گرفته از وی در کتابستان تا آنکه تفرقه ایشان من و تقارب و درین عبارت مبالغه است از مذنی و مذنی بفتح میم و سکون ذال معجم  
بر لغت واضح و اشهر و کسر ذال معجم و تشدید یا نیز گفته اند ابی است رفیق لزج که نزدیک شهنوت بر می آید بلا عبت بازن یا نیز که راجع و در خروج آن  
شهنوت و فقی بنی باشد و بعد از آن در فکر کسر و فتور نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت بر حال مذنی در نماز بسیار است باشد  
خاصیت المقلد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجای صحابه و قدیم الاسلام است و نسبت او با سود و بخت آن  
که حدیث یا در سبب او بود و در اصل بمقداد بن عمر و ثعلبه کندی است و علم تفسیری از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیث  
از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه است بر آنکه داماد احکایت شهنوت و آنچه بر آن متعلق است و ذکر سبب شهنوت زنان با اصدار مناسب نیست و در بعضی  
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعضی آنکه سائل غار بودند ان یسئل النبی ایکه پسر از حکم آن آنحضرت راضی الله علیه و سلم  
فسال الله پس بر سید او را فقال فیہ الوضوء پس فرمود و روی وضو است یعنی هر که مذنی را بیند آنکه بشوید وضو کند و این دلیل است  
بر آنکه مذنی ناقض وضو است و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در مصنفی گفته حکم مذنی عدم وجوب غسل است باجماع و وجوب وضو بآن





است و ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم از عایشه نقل ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول و معتبر است  
 اخرجه احمد و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و روایت ابو داود از طریق ابراهیم نمیست از عایشه پس مرسل باشد که تقدم و تسائی گفته  
 نیست درین باب حدیثی احسن از وی مگر آنکه مرسل است و گفت مصنف مروی است بده وجه از عایشه و بهیقی در خلافتیات و بهیقی تضعیف آن کرده  
 و ابن خرم گفته لایصح در سنن اسلام که این حدیث دلیل است بر آنکه لمس مرأه تقبیل اوست و نمی شکند وضوء او و بر اهل الاصل پس حدیث مقرر مرسل است  
 و برینست علی رضی الله عنه و مذاهب شافیه نقض وضوءت از لمس من لایحرم بدلیل قوله تعالی اَوْ لَا مَسَّكُمْ الْمَسَاءُ گویند لمس حقیقت است  
 در دست رسانیدن و مؤید بقای او و بهیقی قراوت اَوْ لَمْ تَسَّ الْمَسَاءُ است زیرا که ظاهرش در مجامع و لمس رجل است بدون آنکه با زن فعلی باشد  
 و این تحقق بقای لفظ است بر معنی حقیقی و بی تخمین قراوت اولاست چه اصل متفق بودن معنی هر دو قراوت است و جواب اده اندازان بعضی  
 لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن در اینجا عمل ملامت است بر جماع تخمین لمس و حدیث عایشه که در تخاری است و تقدیم  
 مؤید حدیث باب است و مؤید بقای اصل و دل است بر آنکه لمس ناقض وضوءت و اما اعتدال مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه و سه  
 حائل بود و این خاص است بوی یحیی و مخالف ظاهر است حال آنکه علی رضی الله عنه و غیر است ابن عباس که در حق وی دعای علیه السلام و ایل آورد  
 تفسیر کرده اند از آن جماع عید بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامت را بجماع بعد از آنکه نهاد انگشت بهر دو گوش خود و گفت  
 اَلَا هُوَ الذِّكْرُ تخمین سوال کرد او را نافع بن الازرق از ملامت پس تفسیر کرد و آنرا جماع یا آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوبی مشتبه اراده جماع  
 از ملامت زیرا که او تعالی از مقتضیات تبسم آمدن از غایت ظاهر شده برای تنبیه از حدیث اصغر و ملامت را برای تنبیه بر حدیث اکبر و آن مقابل  
 قولی تعالی است و امر بغسل آب و اِنْ كُنْتُمْ جُنُوبًا فَامْلَأْ مِنْ مَاءٍ و اگر حمل کنند ملامت را بر لمس ناقض وضوءت شود تنبیه بر آنکه تراب  
 قائم مقام آب است در رفع حدیث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه التفضیلها است که ناهض نیست بران دلیل انتهی و وضعفه  
 البیضا ریه ترمذی گفته شنیدیم محمد بن اسماعیل را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تخریص گفت این حدیث معلول است و ذکر  
 کرده اند علت او را ابو داود و ترمذی و دارقطنی و بهیقی و ابن خرم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول است بر آنچه  
 بود و بران امر پیش از نزول وضوء لمس انتهی و بهیقی گفته تحقیق آنست که منشا اختلاف درین سبب اختلاف ایشان است و تفسیر  
 قوله تعالی اَوْ لَا مَسَّكُمْ الْمَسَاءُ پس حضرت عثمان بن عفان و ابن مسعود و حل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنا بر غیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را  
 ناقض وضوء دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم در غسل اساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و محمد بن عبد الله بن عباس حل کرد بر جماع  
 پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس و وضوء اساکت باشد و دلالت کنیه بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذاهب  
 ثالث پیش گرفت که لمس اعظم است از جماع و پس حدیثی تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع تحقق گردد ناهض غسل خواهد بود  
 و اگر در صورت مسح تحقق گردد ناهض وضوء خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل و قائل بود بنقض مسح مرأه وضوء و آنچه در اینجا قول  
 ابن عباس است که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامت و مسح از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم است  
 اذ اجاز الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال اصحاب اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا مل در ماخذ باید کرد  
 تا رجحان بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین سبب مذهب ابن مسعود و ابراهیم نمیست و ابراهیم سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان  
 در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و مذهب حسن و

وغيان فوری عدم نقض است انتهى و نحوه ای هم برین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون یا بدی از شما در شکم خود چیزی از پیشش یا در جنبش آن پس شنبه شنبوی که اخراج منه شیء امر لا یا بیرون آمد از شکم چیزی از بادیانه فلا یسحرج من المسجد پس باید که بیرون نیاورد مسجد چون در وی باشد برای عاده وضو این کنایت است از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم است و اشارت است که ممکن باید که نماز وی و جای وی در مسجد باشد حتی بیسحرج صوتا و یجوز رجحا تا اگر بشنود آوازی را یا بیاید بوی را و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است بر این بادی از شکم اگر چه آوازی نشنود و بوی نیاید و از اینجا معلوم گردد که اگر کسی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضو بر جدید ساختن حاجت نبوی و یقین بشک آن نگردد و و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در عاده وضو خواهد بود و این حد شریعت اصلی است از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقیر که دلالت کرد بر اینکه اصل در شیا بقای آنهاست بر اصول دینی و ثبوتی که خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام است از سید در نماز است یا بیرون وی و هو قول المجاهیر و تالکیر با تفصیل و فروق است در داخل در نماز و خارج از وی که منتفی نیست بر آن لیل اخروجه مسلم و ابو داود و الترمذی و در روایتی باین لفظ است نیست وضو مگر از صوت یا رج اخروجه احمد و الترمذی و صحیح ابن ماجه و البیهقی من حدیث ابی هريرة و گفت بهیمن این حدیث ثابت است اتفاق کرده اند شیعین بر اخراج یعنی از هریش عبد الله بن زید بن عاصم مازنی و نحوه . طلق بفتح طاء و سکون لام بن علی الحنفی الباقی بن علی بن طلح ابن عبد البر گفته وی از اهل بیامه است کنیت او ابو علی است و اورا طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده است از وی پسرش قیس قال قال رجل مسسبت ذکرکي او قال الرجل یسب ذکرک في الصلوة علیه وضوءه گفت طلق گفت مردی ساس کردم و مسودم است آلت خود را یا گفت که مرد ساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی است و در روایتی باین لفظ است پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند اما هو بضعة منك جزین نیست که ذکر پا به گوشتی است از تو و در نقلی این است قال بل هو الا بضعة منه و در روایت ترمذی الا بضعة آبد و این حدیث حجت حنفیه است و در عدم انتقاض وضو از مس کردن و در سند ابی حنیفه از ابوب بن عیینة قاضی بامه از قیس بن علی مردی است دشمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشند بوضو از مس کردن مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در سند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند ما کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مردی است که گفت اگر بخشش میرانی تو ذکر خود را پس بر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن السبیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم عدم نقض نقل کرده اند و هم شمی از ذکر نقل می کنند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در سحر حقیقت که در پیشی است جمع شدند و در نقض وضو بر مس کردن اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس کردن و ابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو نکرد و از آن و میگفت که وی گوشت پاره از دست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح است ولیکن در سنا و این اثر ابو قیس است و احتجاج بحديث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

استنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر بر اینند که خوابیدن با نیت که خواهد بآن نیت  
 کند انتی شیخ عبدالحق و هروی صح در شرح سفر السعادة گفته توانند که وضو پس امرأه و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند با وضو نیت احتیاط و تکمیل  
 کردند شهور و تسویم نجاست است و الله اعلم انتهى و در ترجمه مشکوٰه فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت تسویم بعضی بعضی است و بعضی بعضی  
 و نیز در ترجمه گفته که انتفاض وضو پس فکر مختلف اند پس میان فلا کذب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام رضا  
 و مالک احمد با اتفاق وضو گرفته اند بلکه نزد امام احمد پس فرج مطلقا که شامل ذکر و ذکر و فرج امرأه است ناقض وضو است و در مذاهب امام مالک  
 و پس امرأه فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس فکر باطنی گفت بی غافل ناقض است و بر روایتی از امام وضو پس فکر مستحب است  
 نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحابی مطلقا ناقض نیست انتهى اخروجه الخمسة روایت کردند ابن حبان را ابو داود و نسائی و ترمذی  
 و ابن ماجه و احمد و نیز وارطانی و گفت یقوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام کرد  
 در سال پنجم است در غزوه خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود  
 از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود و حالیکه نیت  
 میان ذکر و دست می چیری حاصل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و الله اعلم و رواه النسائی عن مسروق عن صفوان مکرر آنکه ذکر نکرد و مسروق  
 این خبر را نیت میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی است و تحقیق بجوابش گفته اند که بجز تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره  
 جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد و وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا مسلم گردد و عدم قدوم طلق از طعن خود  
 بعد از رجوع وی بدان وثابت نشده هیچ یکی ازین و امام پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود  
 و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد  
 و این قسم و احادیث بسیار است و آنرا مرسل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تأخیر اسلام راوی را قریب ناسخ ساخته اند و بر ایشان  
 این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاهد ولی الله حدیث و هروی رح در مصنفی بحیاب  
 محی السنه گفته که این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم گرفته بود یا شبیه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجه وضو پس ظاهر این است که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است  
 و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد و باب ترک وضو حائسته النار که ابوهریره حدیث  
 و جوب وضو حائسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد و حال آنکه قدوم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و بسوید بن النخعمان روایت کرده که  
 را و خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا ستمه النار خوردند و نماز گزارند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و این  
 چنین نیست با اتفاق و جل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدار روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند نمیتواند بود که در حدیث  
 مرفوع مسر ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استیجابی از غلط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر تخاصص  
 نیست بلکه بیان مطلق است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و ولایت میکند برین در عا که وضو پس شهرت  
 کثیر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این اموارا اختلاف در فروع و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور بر خصص  
 میل میکردند انتهى و این نوعی از تطبیق بین الروایتین است و صححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم و عمر بن علی الفلاس و گفت که این حدیث نزد ما ثابت است از حدیث بسره و قال ابن الدبی و گفت علی بن عبد المذینی بفتح میم و دل  
 محله نسبت بسره جدوی قتیبی گفته وی حافظ عصر و قدوة اهل این شان است مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سده اولی  
 و شصت و نهم بخاری و ابو داود و از تلامذوی اند ابن حمزہ گفته وی اعلم الناس است بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم نسائي گفته وی مخلوق  
 برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف است که احسن من حدیث بسره که حدیث طلق بهتر است از حدیث  
 بسره و صحیح الطحاوی و گفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب است بخلاف حدیث بسره و صحیح الطبرانی و ابن حزم و ضعفه الشافعی و ابو حاتم  
 و ابو زرعة و الدارقطني و البیهقی و ابن الجوزی و توضیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن العزلی و حازمی و دیگران شیخ او را و گفت بهیچ کافی است  
 در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند و احتیاج ننموده اند بهیچ یکی از روایات او بخلاف حدیث بسره که  
 بهیچ روایات او احتیاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخراجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل  
 باشد از شرط شیخین و گفت اسمعیل لازم است بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او و همچنین کذا فی التلخیص و شیخو کافی گفته حدیث بسره  
 تنها راجع است از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو است فرمود نیست آن مگر  
 گوشت پاره از تو و منضم است بحديث بسره احادیث دیگر هر که مایل به ترجیح حدیث طلق شده طاعلی نیاورده انتقی و در سبل گفته مؤید حدیث  
 بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان است طلق بن علی را وی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول به ترجیح  
 احسن است از قول شیخ زیرا که حدیث بسره راجع است به کثرت ایمة و صحیحین کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در وارد المهاجرین و الانصار  
 و آنها بسیار بودند و بهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضی از آنها بهمان طرف رفتند چنان عروه که پیشتر رفع آن میکرد و بعد رجوع بسره  
 قول بسره نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از دست فک و حدیث میکرد بدان تا آنکه مرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلح است شافعی  
 سوال کردیم از قیس پسین یافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرعة گفته اند که قیس بن طلح نیست از آنها  
 که حجت با آنها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قابل شد بر وضو از مس فک و زبانه و جوابا انتهی و صحیح بسره نیست صحفوان  
 صحابه قمر شیه اسدی برادر زاده و زین بن نوفل است از جماعت گفتگان رسول خدا بود عبد الله بن عمر و غیره از سلف روایت کرده اند  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مس ذكره فليتبوضا بركتيك رسول خدا فرمود هر که مساس کند فک خود را  
 پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان و رواه مالک  
 و الشافعی و ابن خزيمة و الحاكم و ابن عارود و صحیح احمد و الدارقطني و یحیی بن معین و البیهقی و الحاکمی و ابن خزيمة ابو داود و گفته احمد اگر گفته حدیث  
 بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح است و گفت الدارقطني صحیح ثابت است و قبح در وی بآنکه بر روایت عروه از مروان و از مروی مجهول است  
 غیر صحیح است و سماعت عروه آنرا از بسره بغیر و اسنطه ثابت است که احزم باین خزيمة و غیره من ایمة الحدیث و همچنین قبح در آن بآنکه هشام  
 بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح است زیرا که سماعتش از پدر ثابت است نزد اهل این شان پس متروک شد  
 قبح و حدیث یحیی بن احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین است بر نقض وضو پس فک و مراد مس است بغیر حامل چنانکه در حدیث ابو هریره است  
 اذا قضی احد بیده الی فرجه لیس و نهما حجاب و لا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیح و صحیح الحاكم و ابن عبد البر ابن مسکین گفته  
 مولود ما روی فی هذا الباب و لکن شافعی آنست که افضا نمی باشد مگر باطن کف پس مس نظایر ناقض نیست و رد کرده اند محققین بر ایشان



که اعتقاد داشت یعنی سلطان و رسول است اعلم از اینکه بظاهر گفت باشد یا باطن وی این حرف گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و نه اجماع و نه قیاس و نه رای صحیح و درین باب است احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر و ام حبیب و ابن عمر و زید بن خالد و سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و عثمان بن بشیر و انس بن مالک و ابی بن کعب و مسعود بن ابی جندب و قبیصة و اردی بن سنان و غیره از حدیث بسنده از صحیح است از حدیث طلق و در حجة الله الیه گفته که این عمر و سالم و عروه و غیره هم قائل شدند بوضوء از مس فکر و عقل و ابن مسعود و فقهای کوفه رو کرده حدیث بل هو الباطن منة و غیامه تلخ بودن یکی ازین هر دو منسوخ و شبه نیست که مس فکر فعل شنیع است و کذبانی آمده است از مس فکر بیهین در استیجاب پس قبض آن لاجرم از افعال شیطانی باشد و چه عجب است اگر شارع در آن ترغیب بغير عزیمت فرمود انتهی گفتیم و بخدا التوفیق که چنانکه این عبارت ناظر است در ترجیح نقض وضوء بر مس فکر همچنین در مآلاید منة نیز بعد بیان نواقض وضوء که بجهت آن مس فکر است مع اختلاف فی گفته که احتیاطاً ازین هر دو اولی است انتهی فافهم و قال البخاری و گفت بخاری یعنی محمد بن حنفی در غیر صحیح خود که هو اصح شیء فی هذا الباب حدیث بسنده صحیح ترین چیزی است در باب انتقاض وضوء بر مس فکر و بیان رفته است جماعتی از صحابه و تابعین که تقدم بشو کانی در شرح مختصر گفته و حق انتقاض است و در اوست نقض وضوء بر مس فکر اعم از قبیل و دیر و خاندان این ماجرا از ام حبیب روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را سالی الله علیه و سلم میفرمود هر کس کرد فرج خود را وضوء کند و این عام تر است از پیش و پس و صحیح احمد و ابوزرعه و گفت ابن السکون فی شائهم او را علی و زید و داود و قطنی است از حدیث عایشه فرمود که چون دست رساندی که از شامی زن آن فرج خود را پس باید که وضوء کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمری است و در روایت مقال است و زید و احمد و ترمذی و بیهقی است از عمر بن شعیب عن ابیہ عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضوء کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضوء کند و در سندش یحیی بن الولید است **مسح** عایشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قي او رعا ف او قلنس او مذي فلينصه ف هر که برسد در ارقی یا رعات یا قلنس یا مزی پس باید که برگردد از نماز قلنس بفتح قاف و سکون لام خلیل گفت چیزی است که بپری دهن از خلق برای یا کمتر از آن و این قی نیست پس اگر وضوء کند قی باشد و نه باید گفته قلنس آنچه از جوف بیرون آید و رعات خونی که از بینی روان شود و قی معروف است فلیتوضأ پس باید که وضوء کند **شراب** بن علی صلوته بستر ناکند بر نماز خود و هو لا یحکم فی ذلك و حال آنکه وی کلام نمیکند در آن یعنی وقت انصراف و وضوء خود و نقض بقی مذهب ابو حنیفه و اصحاب شی و مذهب شافعی و اصحاب اوست و مذهب صادق و یا قزوینی بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض است بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض است پس خارج نشود از آن مگر بدلیل قوی یا مراد بوضوء از قی درین حدیث ششستن هر دو دست است پس پس با پوشیده نیست که تحقیق شرعی مقدم است بر آن و اما نقض برعات پس مذهب ابو حنیفه و ابوداود و محمد و احمد بن حنبل و اسحاق است و مقید کرده اند بسیلان و دلیل ایشان همین حدیث است و مذهب ابن عباس و مالک و شافعی و ابی اوفی و ابوهیر و جابر بن زید و ابن مسیب و کنول و ربیع عدم نقض است و گویند که اصل عدم نقض است و این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال است و معارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضوء کرد و وضوء بر غسل حجامت رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل است و وی ضعیف است و نیز حدیث عایشه مجموع طرق خود منقض است برای حجت و این حدیث غیر صالح الاحتیاج است زیرا که خون رعات غیر خون حجامت است و در نیست که فرج او را از اعماق تاخیری در نقض وضوء باشد و اما قلنس پس اکثر برانند که ناقض نیست بنا بر عدم وضوء و دلیل پس خارج نشود از اصل آمانی پس گذشت کلام در وی که ناقض است باجماع و حجة الله الیه گفته ابراهیم گفت می آید وضوء دوم سال و بی شکر



و ذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکر است و او را اصلی است ازین و جز از این علم لیکن موقوف است انتهى و بالجمله این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و این رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد از ابیهقی از اصحاب حدیث و جامع صحابه قال النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب از شافعی که گفت اگر هیچ نبود حدیث در لحوم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است در آن و حدیث یکی حدیث جابر بن عمر و دوم حدیث برابن عازب و رفته است بسوی خلاف وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی است از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ است حدیث عدم وضو از عمار شته النار اخیره الاربعه و این جهان بن حدیث جابر را درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از آن منسوخ باشد نووی گفته و علی بن نسخ باطل است زیرا که این اشهر عام است و آن خاص و خاص مقدم است بر عام و این کلام وی بمنی است بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا مخروم و چون در باب شافعی و درین مسئله خلافتی است در اصول و مراد وضو تنظیف است که شستن هر دو دست باشد از برای زیروست چنانکه در وضو از شیر آمده که آن کوه است و وارد درین مختصص است از شرب آن و مذنب بعضی اینست که امر بوضو از لحوم ابل برای استحباب است نه ایجاب و این خلافت ظاهر امر است زیرا که شکی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحوم ابل مگر از برای آن که مخلوق است از جن و لهذا امر کرد تسمیه زرد روکوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلا وی را ابل شود و انتهی گویم و از شده که ابل مخلوق است از شیاطین و بر هر شتر دیوی است که تقدیم و در حجه الله البالله گفته امر در آن اشده است زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست را بهی بسوی یکم نسخ آن و لهذا کسی که غالب است بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی و نزدیک آنست که لائق بادعی در آن احتیاط است انتهی یعنی وضو کردن و در بالا بدیده گفته احتیاط ازین هر دو اولی است انتهی و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل صبة فليغتسل به كل غسل وهديت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعضی گفته اند واجب است غسل بر غاسل میت و بعضی گفته اند وضو و مالک گفته مستحب است غسل واجب و شافعی نیز بهمین است و آنچه گفته امید وارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه غسل مستحب و وضو و در سفر السعاده گفته در باب امر بوضو از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این است که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی است چنانکه در حدیث منیره است نزد احمد که فرمود انحضرت من غسل ميتا فليغتسل يافى امر استحبابی است چنانکه در حدیث ابن عباس است نزد حاکم و در سند رک که یس علیکم فی غسل ميتكم غسل و در شرح سفر السعاده گفته نزد بعضی علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود و از عايشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد انحضرت صلى الله عليه وسلم از چهار چیز جنائین و تحجبه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سید بن زید را مرده بود و وضو کرد او را و بر داشت جنازه را بستر در اند در مسجد و نماز گذارد و سجده وضو نکرد و انتهی و اسحق گفته لابد من الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء و شوقانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث باب راجح آورده و من حمله فليست وضوءا و هر که بر وارد میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا نه بوضو از غسل میت و لیکن در سبل گفته نیست بانهوض حدیث عذر از عمل بر آن و مفسر است وضو بغسل بدین چنانکه حدیث ابن عباس فاده آن کرد و تخیل بانگمرده شما پاک است مفید مذنب است زیرا که لمس ظاهر موجب غسل بدین نیست پیش شستن هر دو دست در غسل میت مند و باشد تعبیر و امر آنست که بر داشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینه سیاق و قول و لموت طاهر از آنکه مناسب نیست وضو مگر مباشر

بدن را انتمی گوئیم چون مراد غسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد محل وضو بر غیر حقیقت شرعیه با وجود مقابله غسل و در می نماید پس احسن  
 الباقی اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل نیست واجب است وضو هم از غسل آن واجب و اگر مستحب است وضو هم مستحب و اگر هیچ نیست وضو هم  
 هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی چه اخرجه احمد والنسائی و الترمذی وحسنه  
 و صححه ابن القطان وابن حزم و قال احمد لا یصح فی هذا الباب تنجی و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی و گفت علی الاصح شیء  
 فی هذا الباب قال البخاری عن احمد و علی کما نقل الترمذی و تعلیق کرد شافعی قول بدان بر محبت خبر کذا فی البویطی و گفت ذری بنیدانم درین باب حدیث  
 ثابت و اگر ثابت باشد لازم می آید ما را عمل کردن بدان و گفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت نشود و گفت ابن ابی حاتم در عمل عن ابن  
 رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که موقوف است و گفت رافعی صحیح نکرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته  
 تحسین کرده است او را ترمذی و صحیح نموده است آنرا ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و فی الجمله این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسوده  
 احوال اولین است که حسن باشد پس انکار نمودی بر ترمذی تحسین او را مستعرض عنه است و گفت ذہبی و مختصر بهقی گفته طرق این حدیث اقوی است  
 از چند حدیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال کرده اند بوقت بلکه تقدیم کرده اند روایت و گفت را و درین باب است از عایشه روایت احمد  
 و ابو داود و البیهقی و در سنادش مصعب بن ابی شیبہ است و در وی مقال است و تضعیف کرده است او را ابو زرعه و احمد و بخاری و صححه ابن خثیمه  
 و درین باب است از علی بنی النعمان و از حذیفه و کرده ابن ابی حاتم و الدارقطنی فی الحلال و قال انه لا یثبت گوئیم نفی این هر دو ثبوت بر طریق حدیثین  
 و الا بر طریق فقها اقوی است زیرا که روایات ثقات اند و ما را ورودی ذکر کرده که بعضی اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این باب حدیث یکصد  
 و بست طریق مصنف گفته و این دو نیست و جواب داد احمد از ان باب که منسوخ است و همچنین حزم کرد بدان ابو داود و حدیث ابن عباس  
 که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یسئکم فی غسل یدیکم غسل اذا غسلتموه ان یدیکم میوت طاهر و لیسن یخمس فیکم ان تغسلوا یدیکم و لیکن  
 بهیقه تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبہ است و مصنف تحقیق کرده و گفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبہ احتجاج کرده است بدان شافعی  
 و توشیح کردند او را در دم و احتجاج به بخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن است و جمع میان بی باین طریق می تواند شد که امر برای ندب است  
 یا مراد بغسل یدیکم است و در حدیث ابن عمر است که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکرد و ندو بعضی نمیکرد و ندو راه الخطیب و استابوا  
 صحیح است و نه احسن با جمع بین این دو احادیث و سحره عبد الله بن ابی بکر در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق است مادر و س  
 و مادر اسحاق یکی است قدیم الاسلام است حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در طائف و رسید او را تیری که فرو بسبب آن بعد چند سال در سینه بازو  
 بهانه شوال و نماز گذارد بر وی پیروی انتمی و شیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم است و گفته که وی و پدر و جد وی همه تابعین اند  
 و جده طحان وی عمر بن حزم صحابی است و آنحضرت او را عامل بر ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند از انتمی و صواب همین است که ما هو  
 الظاهر خطیب تبریزی در اسما و الرجال مشکوفاً گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم الفزاری مدنی یکی از اعلام تابعین مدنین است روی  
 عن النس بن مالک عروه بن الزبیر و عنه الزهیری و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینة و کان کثیر الحرف رجل صدق قال احمد حدیثه شافعی و فی سینه  
 و له سنة انتهی و باجماله میگوید ان فی الکتاب الذی کتبه بید سعید که در کتابی که نوشت آنرا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لعمری بن حزم برای عمر بن حزم بن زید الخزرجی البخاری مکنی بابی الضحاک اول مشاهد او حدیث است عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 بر بخران و وی هفتده ساله بود تا بیا موزاند ایشان را قرآن شریف و فقه درین و بگوید از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی که در رو

فرائض برسن و مسافات و دیات بود و وفات کرد و عمر و بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در زمینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور است  
 پس در آن کتاب این هم نوشته بود آن لایس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک است یعنی از حد  
 رواه مالک و الدارقطنی مرسل بطریق ارسال و وصله النسائی و موصول کرد آنرا انسائی و ابن حبان و درین باب است حد  
 حکیم بن حزام باین لفظ لایس القرآن الا طاهر و در سنادش مقال است اما بیشتی در مجمع الزوائد انصبت عبد الله بن عمر فرعا آورده که فرمود من کلم  
 قرآن را بطاهر رواه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش لا بأس به است و بیشتی گفته رجاله موقوفون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتیاج کرده است  
 بدان احمد و درین باب است از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع است و در سند طبرانی  
 کسی است که شناخته نمی شود و اختلاف است در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر طاهر از حدت اکبر و بر طاهر از حدت اصغر  
 و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لابد است در حل می از قریه و اما قول تعالی لا یستطیع الا المظهر فون پس اصح در آن عود  
 ضمیر بسوی کتاب کنون است که ذکرش در صدایت بوده است و مراد مظهرین ملائکه اند و هو معلق و این حدیث معلول است زیرا که از حدت  
 سلیمان بن داود است و ترک وی متفق علیه است کما قاله ابن حزم و لیکن او را درینجا و هم رواه زیرا که امکان کرد که وی سلیمان بن داود یمنی است  
 حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود جلالی است و وی نقد است شاکر ده اند بر وی ابو زرعه و ابو عاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از  
 حفاظ و یمنی متفق علیه نیست و ضعیف است و او را شیخ حمی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد  
 در معنی از آن ضعیف گفته و لیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته است به استواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بقبول گفتند  
 یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تابعین بجمع میکنند بسوی وی و ترک میکنند  
 را بهای خود را از برای وی و گفت حاکم گوای دلو عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب و حسن عایشه رضی الله عنها  
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم ینکر ان الله علی کل احیان بود رسول خدا که با و میکرد خدا و نام می برد او را و هر وقت  
 چه در حالت حدت و نجاست و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت نجاست نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذكر در اینجا ذکر قلبی و تفکر  
 و صفات و افعال می سجاده است و اول است و غائط و بول و جمیع مخصوص است ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال لیکن  
 مراد بدان عظیم اوقات است کما قال تعالی ینکر فون الله قیاما و قعودا و علی جمیع شجر در زبان و نونس خان است نام یار و حکیم  
 نمیرود که مکر نمی شود و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا قوی کنیم که نواقض وضوء مانع اند از ذکر می غالی رواه مسلم و علقه البخاری  
 و حسن ابن مالک رضی الله عنه ان التبی صلی الله علیه و سلم اجمعه و صلی و لم یوضأ بمرستیکه حجامت کرد  
 آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و نه غرض غسل حجامت یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل است بر آنکه خروج و م از بدن غیر فزین  
 ناقض وضوء نیست و درین باب حدیثی است مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و ابن رفته است زید بن علی و شافعی مالک  
 و جماعتی از صحابه و تابعین بحديث باب و دیگر آثار که مؤید است و لقوله صلی الله علیه و سلم لا وضوء الا من صوبت او ریج اخرجه احمد و الترمذی  
 و صحیح احمد و الطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریج او جماع و بخت آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود و لیلی ارفع اصل حال آنکه دلیل بر آن قائم نیست  
 اخرجه البیهقی و الدارقطنی و لیست یعنی گفت بهو لیکن زیرا که در سنادش صالح بن مغافل است و او ضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد  
 او را نووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح می کرده و گفته صحیح الدارقطنی و لیکن مصنف در تخریص گفته نیست همچنین بلکه الدارقطنی بعد از ذکر









چه درین وزن شتم و سکون هر دو می آید چنانکه ملک و کتب و رسل و سبل و الخبائث و از خبائث جمیع خبیثه بمنظور است مگر او ذکر و انانیت  
شیاطین اند که از انبیا و می جوید آخرجه الشیبه یعنی احمد و نحاس و مسلم و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید  
بن منصور کان یقول بسم الله الرحمن الرحیم آمد و حضرت در فتح گفته روانه العمری و اسناد علی بن عمر و مسلم و فی زیاده الشیبه و لم یألف غیره و عن  
النس بن مالک رضي الله عنه ترك الضمائر لغی عنه برای بعد اسم ظاهر است بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ غنه هم باضمایر یافته است  
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحل انا و غلامه مخوي بود آنحضرت که در می آمد خلایا پس بر می شد  
من و پسری مانند من گفته اند مراد بان عبد الله بن مسعود است رضي الله عنه و اطلاق غلام بر وی مجاز است زیرا که وی کبیر بود پس مانند انش و غیر  
چگونه باشد و محتمل که مراد بخوی خدمت باشد یعنی ماهر و خادم آنحضرت بود و هم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود  
و فعل و سواک وی صلی الله علیه و سلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبد الله و حدیث دلیل است بر جواز استفاده  
از او و من صلاه او را بر اذن اب او و او که سر عمره ظروف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی و و لوی و عذرة  
و بر می شد شتم من و آن کودک عمره را بعین جمله و وزن و زاری مفتوحات چونی که در وی سنائی باشد از نیم نمره یا اندکی کلان تر و عادت  
شریعت آن بود که خادمان عمره را همراه آنحضرت بر می داشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجایا  
کنند در پیش نماز و دیگر اغراض فیه استنجی بالماء پس استنجایا کرد و آب تا تعلیم کند است را شستن آب بعد از استنجایا کلوخ و این احث  
و فضل است مراد بخلا درین حدیث فضاست بقدره عمره و این حدیث حجت است بر مالک زیرا که وی انکار کرده از آنکه استنجایا کرد باشد  
آنحضرت بآب و احادیث ثبت است پس انکار مالک غیر سمیع است و گفته اند که استنجایا بآب از نجاست است و استنجایا بگل و گویا که اخذ کرده اند  
این را از زیاده تکلف محال آب بدست غلام و اگر چه مساوی سنگ باشد یا ریح است بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که فضل جمیع  
میان آب و کلوخ و اگر اقتضایا کند بر یکی از این هر دو پس آب فضل است چنانکه از او و از نماز نباشد و در صورت اراده نماز خلاص است بعضی گویند  
کلوخ کافی است آب واجب نیست و هر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از او بآب استنجایا است مسح دست بآب بعد آن چنانکه نزد  
ابو داود است از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلایا می آورد و در آب و در توریار کوه پس استنجایا میکرد و آن پسر می آورد و دست  
خود بر زمین و نزد نسائی است از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلایا که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیا آب پاک را پس  
آورد و آب و استنجایا کرد و باید دست را بر زمین و مثل این در غسل باید و عن المغیر بن شعبه رضي الله عنه قال قال لي النبي  
صلى الله عليه وسلم خذ الاذوة لقلت فمرودم آنحضرت که بگیر از او و بر آبا من فاطمات حتى تواری عني پس رفت آنحضرت  
تا آنکه پنهان شد از من فقطنی حاجت پس قضا کرد حاجت خود را و در اینجا دلالت است بر آنکه تخلی پنهان شود از نظر مردم تا صورت او  
سمیع و ریح او مشموم و عورت او مرئی نگردد و واجب نیست زیرا که دلیل فعل است و آن مقتضی واجب نیست لیکن از او و در وجوب تنزه است  
از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر است تا واقع شده فرو و هر که بیاید غلط را باید که پنهان شود و آخره احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابن جابر و الحاکم  
و البیهقی و رجه الله البالغ گفته پنهان شود بجاایش نخل که سفلی من او را بپوشد و هر که حایش نباید کشی از رنگ فراهم سازد و پشت بجا نباشد نشیند  
زیر که شیطان بنا بر آنکه مجبول را فکار فاسده و اعمال شنیع است تلعب میکند بقاعه یعنی آدم انتمی و بسبب گفته این خبر تواری است و خاص است  
بقرب بقدره شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضائیا آنجا انسان نیست تسکین جمیع توده از رنگ و عن ابی هریره رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللعنين بغير ميز يدازو وکار که سبب لعنت و نفرین میشوند یعنی عادت مردم لعنت کردن است برکننده آن کار پس انتساب لعن بسوی آن هر دو مجاز عقلی است و بهم لاعم یعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند ای رسول خدا فرمود الذي يتخلف في طريق الناس انکه قضای حاجت میکند در راه مردم و مردارایی است که سلوک باشند بهر که بطریق ندرت کسی آنجا گذرد و نیز گفته اند مردار او مسلمانان است نه راه کافران که ذاتی جمیع البحار و سبب لعنت اینهاست مردم است بغش و استغذار که بگویند بنفرتن چنانکه در حدیث حذیفه بن اسید آمده که آنحضرت فرمود هر که ایذا دهد مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بر وی لعنت اینها را خراج الطبرانی فی الکبیر باسناده حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابو هریره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که کشد سنجید یعنی عذره بر راهی از راه مسلمانان پس بر وی است لعنت خدا و فرشتگان و بهم مردم را خراج الطبرانی فی الاوسط و البیهقی و غیره و رجال سندش ثقات اند الا ابن عمر و الصاری و قد وثقه یحیی بن معین و این احادیث دال اند بر استحقاق وی لعنت را او فی ظلم صحرا در سایه ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نه در سایه زیر که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلم مناسب اینجمنی است و نیز مؤید اوست حدیث احمد و تظلل لیتظلل به الحدیث رواه مسلم و بول و حکم غلط است قال المناوی زاد ابوداود عن معاذ الموائد و زیاده کرد ابوداود از حدیث معاذ لفظ مواز را یعنی آنجا که کردن جایمانی که مردم فرود می آیند یا جایمانی که آنجا آب است بشاخ چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود اینست پر بریزید طاعن غلبه را بر او مردار و قارعه الطریق یعنی راهبانی که جای پای کوب مردم است یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواه ابن ماجه ايضا و بران پیش موحد و بر او را در آخر جای کشاده و فراخ از زمین کنایت است از غلظ و لا حمل عن ابن عباس او تقع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ آمده باضافت تقع بسوی ماء وقع یعنی نون و سکون قاف یعنی جای فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع است کما فی النهایة و فهمه اضعف و درین هر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف است اما حدیث ابوداود و ابن ماجه آنکه ابوداود و عقبی وی گفته مرسل است زیرا که از روایت ابی سعید جمیری است و وی معاذ را ندیده پس منقطع باشد و ابن ماجه هم از روایت کرده همین طریق و لیکن حاکم و ابن السکین تصحیح وی کرده اند و اما حدیث احمد پس این جهت که در وی ابن ابی عمیر است و راوی از ابن عباس مبهم است و اخرج الطبرانی و روایت کرد طبرانی کنیت ابوداود القاسم و نام اولیمان بن احمد بن العرب و شهر عک از بلاد شام متولد شده در سنه دویصد و شصت باه صفر و در طلب علم اکثر شهرهای مین شام و مصر و بغداد و کوفه و بصره و صفهان و جزیره و حرین شهر بصره را طواف نموده و از هر شهر شیخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیره ایشان است پرورش تحریص بر علم حدیث مینمود و او اگر گفته شهر شمر میگشت و بحضور اساتذہ می رسانید تصانیف بسیار و او را از انجلیه هر سه معجم او مشهور است و در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیده سی سال بر بوی ریاضت ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه حدیث نوشته ام او را در آخر عمر محرک کردند بسبب رد کردن او بر فرق قریسطه از اساماعیلیه هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود و فاقش بست و ششم ذی قعد سنه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب حلیه بروی نماز گذارده عمرش صد سال و وفاته شد بقیه حالش در جهان الثقیین ذکر کرده ایم و بهی گفته هو الامام الحجة کان من فرسان هذا الشأن مع الصدق والامانة واثني عليه الامنة انتهى النهي عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المشمش قد نهي ان يركبوا من زير درخت میوه و اگر چه سایه دار نباشد وضقة النهر ذکر اند نه روان وضقة که ضا و تشدید فاجانب نه وضقتا جانبا کذا فی التصحاح و فی القاموس وضقة النهر جانبهم من حدیث ابن عمر پسند ضعیف از حدیث ابن عمر پسند ضعیف زیرا که در روایان و



متر وکی هست و ازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منعی عنه است یکی قارعة الطريق و مطلق طریق را مقید کند بقارعه  
و دوم ظل سوم و چهارم قطع مار و پنجم اشجار و ششم شش میان بر و زیاده کرد ابو داود و در مسایل خود از حدیث کحول که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
از انکه بول کند بر البواب مساجد و محکم جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تغوط الرجلان  
فلیستوا فرموده و قتی که فانی کفر و کس پس باید که نهان شود کل من جمیع صاحبیه هر یکی از ان هر دو از صاحب خود و لا یخون  
و با هم سخن نزنند فان الله یعقبت علی ذلک پس برستی که خدا سخت دشمن میدارد و برین عمل عقیقت یعنی اشد بغض است و در حدیث ابویوسف  
که فرمود آنحضرت نیز اینند و کس در حالیکه می زند غایط را یعنی بر از میکند کشت کرده اند عورت خود را و با هم سخن میکنند چه که حق تعالی دشمن نمیکند  
برین حرکت از خراج احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابن خزيمة فی صحیحهم لیکن این همه روایت کرده اند آنرا از عیاض بن مالک یا مالک بن عیاض حافظ مندر کفر  
نمی شناسیم او را با حرج و زید و ابی الدرداء و وی در شمار مجهولان است و حدیث دلیل است بر وجوب ستر عورت و منی از تحریث وقت قضای حاجت و اصل  
در ان تحریم است و تحلیل وی مقت خدا زیادت است در بیان تحریم و لیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالا جماع و منی برای کراهت است پس  
اگر اجماع صحیح شود فیما در بهر اصل تحریم است و لهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده را  
برین حرکت دشمن نمیکرد یعنی سخن کردن در بول از خراج الجماعة الا البیاضی عن ابن عمر رضی الله عنه رواه وصححه ابن المشکون کنیت او ابو علی  
و نام سعید بن عثمان بن اسکن البغدادی و فاش در سنه سه صد و پنجاه و سه بوده در حلال السلام گفته ابن السکون یفتح سین و کات نام حافظ حجة  
ابو علی است نزاع مصر و لا دتش در سنه اربع و سبعین مائتین بوده اعتقاد کرد این شان و جمع کرد و تصنیف نمود و در از شد نصیحت فضیلت او را  
کردن از وی ایله حدیث انتهى و ابن القطان یفتح قات و تشدید ط حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک القاسمی مشهور باین القطان  
از البصره دم بضاعت حدیث و حافظ ایشان بود و لا سیما رجال حدیث را و اشاد ایشان بود در اعتبار روایت تدریس کرد و حدیث و تابع نمود ابویوسف  
کتاب الوهم و الایهام و آنرا احکام عبد الحی وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی و لیکن گفت کرد در احوال حال و فاش در سیرج الاول سنه  
ثمان و عشرين و ست مائه اتفاق افتاد و هو محمول در شرح بیج علت وی ذکر کرده و لیکن علت وی اینست که ابو داود گفته مسند نیست  
بسوی عکرمه بن عمار علی یانی و لیکن مسلم صحیح خود بسوی احتیاج نموده و بعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تصنیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث و  
از یحیی مذکور روایت نموده بخاری حدیث وی از یحیی استشهاد آورده و **ع** ابی قتاده بن ثمان الانصاری از اهل عقبه و بدست و تدار  
مشاهد حاضر شده روزی بر یا احمد چشم او را چشم زخمی رسید که بر وی آمده بدست افتاد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس برین  
و چشم او بود مات سنه ثلث و عشرين و ابی قتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است شیخ در ترجمه گفته معلوم نشن که در حدیث مراد کدام است  
ازین دو کس است و این دیگر فارس سول خداست و در حضور وی در بر اختلاف است اما ائحد و مشاهدی که بعدا است و در ان حاضر شده رضی الله  
عنه قال گفت ابو قتاده و در سبل ترجمه وی ذکر کرده قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمس احدکم ذکرا  
یمسینه و هو یبول غیر و بیج یکی از شما اگر خود را بر دست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث  
که بر منوع از برای طیبات است و لا یتقسم من الحلاء یتیمینه و استیجاب کند از خلا بدست راست خود و در وی شرافت یمین است و در دست  
وی از افتاد و منی برای تحریم است در هر جا و باین رفته اند اهل ظاهر عمال با حدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استیجاب و نزد چه بر برای تنزه است  
و بخاری در ترجمه محل گفته باب النبی عن الاستیجاب و حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباب تعبیر کرده منی برای اشارت باینکه ظاهر نشد او را

که نمی برای تحریم است یا تخریم یا ظاهر نشد قریه صادره از تحریم و این جایی است که استنجا کنند آب و سنگ و اگر مبارک نشود بدست پس حرام است  
 بالاجماع و لا یقتضی فی الاغارة و دم نرند درون او نر آب بی جدا کردن وی از دیوان تا چیزی از دیوان و بینی در آب نیفتد و بگراحت طبعی نیز اندازد  
 و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد و میخواند آنست که کوزه را از دایمی مبارک خود جدا میکرد و آب به دستش  
 منتقل میکرد این سه گفته اجماع است بر صحبت این حدیث و اللفظ لمسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این است و از اثر  
 اصحکم فلا یتخلف فی الاغارة و الاغارة فلا یس فکرة یمینة و لا یمینة و یحیی بن یسلمان و ی ابو عبد الله فاریسی است و او را سلمان النخعی  
 گویند مولای آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اصلش از فارس است و طلبین از وطن برگشت و نصرانی شد و کتب نصر خواند و او را اخبار طایفه یمنیه است  
 پست نقل کرده اند نهی بزمی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس سلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیر انداز در مسلمانان و حضرت در حق و  
 فرموده سلمان من اهل البیت عمر بن الخطاب و اوالی مدین گردانید و بود از عمر بن گویند و صد و پنجاه سال زیست و گویند صد و پنجاه سال  
 و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد و عطیه یاد فاش در مدینه سنه خمس و قبل اثنین و ثلاثین روداد انس و ابو هریره و غیره از وی روایت کرده اند  
 و وی یکی از آنهاست که بخت شتاف ایشان است مناقب فضائل او بسیار است و آنحضرت شاد و میخ و وی بسیار کرده و گفته اند که اصل و س  
 از اصفهان است از قریه که آنرا جی گویند بطلب مدین برآمد و بود عرب او را گرفته بدست یهود و فرقتند یهود او را خریده و مکاتب ساختند آنحضرت آن  
 کتابت وی کرده وی در رقیه زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسید مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نجا نای  
 تحقیق نمی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول ازینکه رو کنیم بسوی قبله در وقت حاجت  
 حاجت و بول او ان نستنجی بالیمین یا ازینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بطلع از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست  
 راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلون نه کلون را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نمی از استنجا یمین همین در غائط است نه در بول این  
 قول ضعیف است و استنجا مستحب از بخوست بفتح نون و سکون چیم آنچه پیران آید از شکم و سیم برای طلب است و بخوبی برین درخت و پو است  
 کشیدن گویند نیز آید و چون می برد وی کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من خلقة اجماع و نهی کرد ما را از استنجا  
 کردن بکثر از سه سنگ و مذنب شافعی و احمد همین است و خفیة لطافت شرط کنند اگر چه بکثر از آن حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن  
 اقتصار کردن آنحضرت است بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبیل گفته رفته است شافعی باینکه وی خیر است در میان آب و سنگ هر چه کند کافی باشد  
 و چون التفات کند بر سنگ پس لابد است از سه مسحات اگر چه از آله عین بکثر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود اتقا بکثر از سه کافی است و اگر نه  
 هم چهل نشود لابد است از زیادت و مشدوب است ایثار و واجب است تثلیث در قبل و در پس شش سنگ باید چنانکه در حدیث آمده گوئیم در  
 احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیره همانند مکره همین سه حج و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مروی بود  
 آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تشر اگر چه در بعض حالات می بود پس اگر سنگ باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که التفات کند قائم مقام  
 حجر است بحال ظاهر هر چه که بوجوب اجماع رفته اند مسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج است بر غالب بنا بر تیسروی و اول است بر آن  
 نمی فرمودن آنحضرت از استنجا بر حج و استخوان و اگر حجاره متعین می بود و نهی میکرد از ما سوا می او و همچنین نمی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداؤد است  
 که امر کن است خود را باینکه استنجا نکنند بر گن و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را از زرق در آن پس نمی فرمود آنحضرت از آن انتی  
 و در بعضی گفته واجب است از آنکه نجاسته که لبیب قوط و اول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد است از حدیث غسل و جمیع

اما چنانچه مستفاد است از این حدیث یعنی حدیث ثلثة احوار و جمع میان هر دو مستحب است و ذکر حجر بجهت اعتبار است از آنکه کلوخ و جانه که در  
 دو حکم است پس تنقیح کردن در حجر را باید قانع آید اما چنانچه پس ماخذ آن استعمال تجارت است و در اول لفظ و در لفظین نزدیکی عاریت  
 و اما قول پس ماخذ آن فوای اولی و بعد از حدیث ثلثة احوار و ماخذ آنست که عارض لغت می نماید که غرض از آن ازالة نجاست است پس قصیدائش گفت  
 نکنند و واجب است که سنگ استنجای طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نمی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از رجح که بعضی از بزرگواران و بعضی  
 تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که یکبار بآن استنجاء کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نمی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از استنجاء با سخنان اجلت که  
 طعام جن است پس مطعوم النسل بطریق اولی و آنچه انتفاع مستند به آن است و در آن حکم داخل باشد و شرط انقاسی حجر آنست که  
 نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجاء که ازالة نجاست است مستحق نشود و انتقال نکند از محرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروط  
 فرموده است استنجاء در موضع معلوم نه در سایر بدن و طاری نشده باشد نجاست دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجاء برای خارج از سبیلین  
 نه برای غیر آن و از لفظ اولی و بعد از حدیث ثلثة احوار مفهوم میشود که اولی استنجاء ثلثة احوار است و حدیث سلمان نه انا ان استنجی باقل من ثلثة احوار  
 اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة احوار ثلث سحات است پس اگر حجر بکبر باشد و بدین طرف آن مسح کنند باز نباشد و شرط کفایت ثلثة احوار آنست  
 و آن مفهوم از فوای کلام است پس اگر ثلثة احوار انتقال کنند و انتقال حاصل نشود زیاده باید کرد و در ثلث انتهى او ان استنجی بر جمیع او عظیم  
 و از استنجاء کردن بهر گین و استخوان زیرا که طعام جن است چنانکه در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت جن را هرگاه سوال کرد از آنحضرت  
 زاده را برای شماست بهر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بر آن آید و هر چیزی که باشد از روی لحم و هر شک چاره است برای دواب شامانیه مسلم نیست  
 منافی آن تعلیل رویت برکت است در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلول علل کثیره میشود و نیست مانع از آنکه زکس باشد و اکل آن  
 حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابویوب تفسیر  
 کرده مرخصیت قدسیت نحو الکعبه و وارد است نهی از استنبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم و فوای چون بنشینند یکی از شما برای حاجت  
 خود بپس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف است و از آنکه این نهی برای تحریم است یا نه قول اول آنست  
 که نهی برای تنزیه است و نیست فرق در میان فضا و عمر آن پس مکرره باشد و احادیثی که درین جهت است برین تقریر حدیث جابر که دیدم آنحضرت را  
 قبل موت یک سال مستقبل قبله اخبره احد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس  
 مستند بر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه که برگردانیدند مقدمه ابوسوی قبله رواه احمد و ابن ماجه و سناده حسن و قوی درین از در ترجمه خالد  
 بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر است و در مصنفی بعد سر حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجنب بیت المقدس گفته  
 که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما اختلاف اند حنفیه گفته اند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح است نزدیکی  
 فقیر و شافیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصوص آنست در حجر پس اگر در میان باشد حرام نبود مترجم را درین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام  
 ابن عمر انکار بر مقاله ناس است مطلقا انکار بر تحریم در میان فقط و ظاهر از کلام ابویوب عموم نهی است در حجر و در میان و جمعی گفته اند نهی متعلق  
 بفعل و با جمله را با استقرار معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و استحباب اتفاق داشتند بلکه جمعی احتیاط را حکم گرفته بودند و جمعی بر خست میل  
 کرده و از جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذاشت و این سلسله نیز از فروع همین اصل است انتهى قول دوم تحریم است و در هر دو جا  
 بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که تقریر تنزیه است محمول اند بر عذر و بر آنکه کفایت فعل اند و لا عموم لهما سوم آنکه صباح است در هر دو جا گفته اند

که احادیثی منسوخ است بحديث اباحت زیر که در وی قید قبل موده بجام است و نحوه و در شرح مغربی همین مذهب را قوی گفته چهارم آنکه حرام است  
در صحابه ای نه در عمران زیر که احادیث وارده در اباحت محمول است بر اباحت واحادیت نهی عام است و بعد تنصیف عمران بفعل وی همین صحابه ای که گفتند  
این عمر جزین نیست که نهی از ان در فضاء چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که پوشد ترا پس لا باس است رواه ابو داود و غیره در سنن  
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی بر حال خود واحادیث اباحت بر حال خود انتهی بختم فرق نیست یعنی استقبال در هر دو حرام  
و مستند بر هر دو جائز و این مردودست زیرا که نهی در هر یکی از استقبال و مستند بر برابر وارودست در سبیل گفته اقرب اقوال قول رابع است ذکر  
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحابه ای آنست که صحرا خالی آنست از صلی تلک باشد یا انس حاجن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد که ما رواه بیست  
و چهر سیده شد بهیچ از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت راست بر قبله و حدیث ابو هریره در نهی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند  
اما قول ابو هریره در صحابه ای آنست که خدا را ندانگان اند از ملائکه و جن که نماز میکنند پس رو کنند بهیچ یکی بایشان ببول و نه بغائط  
و نه استند بار کنند ایشان را و اما گفت ثمالی پس خائفا بوده اند که بنا کرده شدند نیست قبله در آنها و این خاص است بکعبه و حجت المقدس طبعی باوست  
بنا بر حدیث ابو داود که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استقبال قبلین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف است قدرت ثمالی و هر شیخ  
اهل واضعفت از این قول بکراهت استقبال قهرین است و للاتباعه و مرآه و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را است  
من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر او و فرموده اند آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بخانه او وقت قدم مدینه مردود حالت غزا در روم ستمه نمسین قبل بغداد و آرواه مالک و النسائی من طریق اخری عن  
ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جرز نزد ابن ماجه و ابن حبان و ابن معقل بن ابی معقل نزد ابی داود  
و سهل بن ضیف نزدیک واریج و این حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ایتیم الغائط فلا تستقبلوا  
القبلة ولا تستدبروها باغائط او ببول و لکن شی قوا او غریبا و آخر وی این است که گفت ابو ایوب قد مرنا الشام فوجدنا  
مرفیض بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو کنند بسوی قبله و نه پشت و همدی بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این  
مخصوص است بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی که معظم است پس احتراز کنید از استقبال مستدبر  
بضرورت و نه پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو پشت بقبله افتد و اندازد  
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته  
این مسئله مختلف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و مستدبر آن در بول غائط حرام است مطلقا و نزد شافعی و مالک در صحابه خائفا  
و بر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد در مستدبر رخصتی هست نه استقبال و ششمی از امام ابو حنیفه  
نیز روایتی در عدم کراهت مستدبر آورده و گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله پشت غافل از ان باید که بگوید و بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیثی است  
که گذشت و در اینجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام  
جانب اوست و خانه و صحرا در اینجا برابر است چنانکه براق انداختن و پای دراز کردن بآن سر و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این چیز  
از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر آنرا در نیافته و بعضی نظر در ان نکرده  
و مقام تقاضا میکند که تعمیق تحقیق نتوان کرد انتهی که هم مردودست حدیث ابن عمر این حدیث است که گفت ابن عمر بر اندام بالا ای خانه محضه برای بعضی







اختصاص می یابان انتہی گویم سر به بسین حمل درانی منسوب به یا منسوب به یعنی چیزی حدیث است از بزرگان کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده  
وقال انما ركبت و فرمود این سرگین ناپاک است زیرا که سر را و سکون کاف بخی رجس است کما فی القاموس یعنی سرگین علت جابر بایان آن  
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حقیقه است أخرجه البخاری زاد احمد والدارقطنی انتہی بجهت ها و زیاده  
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت این مسعود را بعد از آنکه بیفکند سرگین را که بیار را غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورده اند اگر نیار و جوش  
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حقیقه تمام است و اگر آورد و بهر استعمال کرد تا تمام است و گذشت حدیث غایبه که فرمود چون بر دو کسی بر یک  
قضای حاجت پس باید که پاک کند بشوید سنگ شیخ در ترجمه گفته این نمک بر نقدیری است که نمی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید کنی  
برای که است بود و امر برای احتیاج و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث انتہی و سخن ابی هريرة رضي الله عنه قال ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فني ان نستنجي بقطعة او روث نهی کرد آنحضرت از آنکه استنجای کنیم با استخوان یا منبر گین  
شو کانی گفته اگر احرام هم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او کار بر نه جز روث و رجیح و عظم که استجرا یا منجا تر نیست و نه کانی است باز  
نجات انتہی وقال انما لا يطعمهم ان و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و در تجادیل است بر اینکه استجرا سنگ بهر است لازم است  
بالآن آب اگر چه مستحب باشد زیرا که تحلیل با آنکه این هر دو پاک نمی سازند منبذ آنست که غیر این هر دو طهر است رواه الدارقطنی و صحیح و أخرجه  
که در آن ابن خزيمة بهین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هريره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از  
طعام جن است و روایت کرد آنرا یعنی که فرمود آنحضرت ابو هريره را بجهت برای مسکنها که قضای حاجت کنیم بدان و بیار ما را استخوان و سرگین پس  
آوردیم او را سنگها و روث خود و نهادیم آنها را در پیلوی وی تا آنکه چون فارغ شد و استاد در پس او شدم و گفت ای سول خدا چیست حال استخوان  
و سرگین که استجرا یا منجا و اینست فرمود آمد مرا و فد فیضیبن یعنی جن و سوال کردند مرا از زود پس ما کردم خدا را برای ایشان که نذرند بر شیخ  
سرگین و استخوان مگر آنکه یا بند بران طعام را انتہی و درین باب است از بزمیر و جابر و سهل بن حنیف و غیر هم با ساندیدی که در وی مخالفت  
ابا بعضی می باشد بعضی است و در تجادیل بعد تمطیر کردند و با آنکه طعام جن است و با آنکه روث رگس است و عدم تمطیر عائد بر کس بودن است  
و عدم تمطیر عظم برای عدم تماس است زیرا که لزج است نفی نجاست و قطع نمیکند و الله اعلم و سخن ابی هريرة رضي الله عنه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزه من البول فرمود طلب نراست و پاک کنید از بول فان عاصت  
عذاب القبر صیغه زیرا که عامه عذاب گویا از بی احتیاطی در بول است رواه الدارقطنی و همچنین است که گذشت آنحضرت بر  
و دقیر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تنزه از آن یعنی میان خود و بول چیزی  
که ساتر و مانع باشد از ملائست و می نمیکرد و اندی یا استبرأ نمیکرد یا توقی نمی نمود و از آن و این همه الفاظ دارد است در روایات و همه مفیدند بحکم  
بول و عدم تحرر از روث و فقها مختلف اند و را آنکه از ازاله نجاست فرض است یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض است جواز چه  
ساقش کرده اند و استدلالش بحديث تغذیبت بر عدم تنزه از بول این و عید است و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک گفته اند که عذاب  
دی بهمت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بروی و نماز گذارد و غیر طهر زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و تحقیق نیست که احادیث  
امر بربا بسوی خروج یا حجار و امر بکست طایب دال است بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل است بر نجاست بول و نفس است در بول  
انسان زیرا که الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه است ای بول دلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان لا یستنزه عن بوله و بعضی

بر طبق بول محل کرده ابدال ابل هم در آن داخل کرده اند کما لم یصنف فی فتح الباری در سبل گفته فقده تصنف و قد بینا وجه تصنفه فی ہذا مبحث فی فتح الباری  
 انتہی و لکن اکثر فی لفظ من حدیث ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ اکثر عذاب القبر من البول بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاہت  
 از بول است و رواہ احمد بن ماجہ ایضا و هو صحیح الاستناد و این روایت صحیح الاستناد یعنی نسبت بر روایت اول تصنف در اینجا  
 چنین گفته و در تلخیص فرمودہ اعلال کرد و اورا در جامع گفت کہ رفع آن باطل است انتہی و تقب نکر و آنرا بحر می و در اینجا جزم بصحت وی کرده فائز  
 کلامہ کما تری و شراح مغربی سج ہم کلام اورا در اینجا مقرر داشت و متنبہ باین اختلاف کلام نشد و در سبل بیان تعرض نمودہ و مفاد این حدیث  
 نیز همان مفاد حدیث اول است و اختلاف کرده اند در عدم استنزاہ کہ از کبار است یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین است زیرا کہ در وی  
 مایعہ بانی من کبیر پس از صغائر باشد و رو کرده اند کہ قول می ملی اند کبیر بعد ذکر مذنب بودن یکی از آن ہر دو سبب عدم استنزاہ از بول  
 دلیل کبیرہ بودن اوست و گفته اند مراد آنست کہ در اعتقاد مخالف کبیر نیست و نزو خدا کبیر است و گفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز  
 و جزم ہذا البغوی و ترجمہ این دقیق العید و قیل غیر ذلک و درین باب است از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسندہ و الحکم والطبرانی و غیرہم  
 و اسنادش حسن است نیست در وی جزئی بجزئی قنات و در وی یلین است و لفظ وی این است کہ عامہ عذاب قبر سبب بول است پس تنزه کنی از آن  
 و توبہ و است روایت صحیحین در قصہ و صاحب قبر کہ و اما یکی از آن ہر دو پس بود کہ تنزه فکر از بول و درین باب است از انس نزد واظفی من طریق  
 ابی جعفر الرازی عن قتادہ عنہ و صحیح ارسالہ و نقل عن ابی زرۃ انہ الحفظ و گفت ابو حاتم رویاہ من حدیث ثمانیہ عن انس الصحیح ارسالہ و درین باب است  
 از عبادہ بن الصامت و مسند بزار و لفظ وی این است پرسیدیم یا آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کنند شما را چیزی پس بشوید آنرا و ہر تنگی  
 من گمان نکنم کہ از بول است عذاب قبر و اسناد وی حسن است و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از یونس بن عبید از حسن کہ گفت فرمود  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم طلب نزاہت کنی از بول پس ہر تنگی عامہ عذاب قبر از بول است و روایت وی ثقات اند از ارسالہ فی و عن  
 سراقۃ بضم سین ممل و بعد راقاف و ابی یوسفیان بن صالح بن جثم سمعت بضم جیم و سکون ممل و بضم شین مجیمہ و این سراقہ همان است  
 کہ پایہای اسب او وقت تعاقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہنگام ہجرت از مکہ مدینہ بر زمین فرو رفت و درین باب گوید بخاطری ابی جہل شاعر با کلام اللہ  
 لو کنت شاعر لآمر جلدی صین ساخت قوائمه علیہ و لم تشکک بان محمد اید رسول بہر ان فمن فی القیادہ و مدہ وفات وی در صدر خلافت  
 عثمان در سنہ اربع و عشرين اتفاق افتاد بر بی کنانی است نزہل قید بود و در اہل مدینہ معدود و جماعتی از وی روایت کردہ اند قال  
 علمنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الخلاء ان نقبل علی اللیسۃ گفت سراقہ آموخت ما را رسول خدا و قضای حاجت  
 کردن ایکہ بنشینیم با بر پای چپ و اعتماد کنیم بر آن و کمتر شود اشتغال یعنی از برای شرافت وی و ننصب الیہ و استادہ کنیم پای راست  
 زیرا کہ این طور نشستن او خل است و دفع فضلات شکم و اعون است بر خروج خارج زیرا کہ معدہ در جانب الیسر است رواہ البیہقی  
 والطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی تلح عن ابیہ جازمی گفته دانستہ نمی شود درین باب غیر این حدیث و در اسنادش کسی  
 کہ شناختہ نمی شود و او را عاکر و ابن الرقہ فی المطلب کہ درین باب است از انس مصنف گفته فلینظر فی انتہی و عجزہ عجزہ بن برداد یقع  
 بای موحده و سکون رای ممل و والین مملتین و میان وی الف است و ضبط کردہ اند شناہ تختہ و زای ہجیمہ عن ابیہ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا بال احدکم فلینہج بئای مشاہہ مثلتہ ذکرہ ثلاث مراتب چون بول کند یکی از شما پس باید کہ ہفتشانہ  
 آت خود را سہ بار بیشتر جذب کردن بقوت و جفا استنترہی بول یعنی جذب کرد و استخراج نمود بقیہ بول را از ذکر نزدیک استیجا بحر من تمام اہتمام

گفته بر آن کما فی الظاهر و حکمت در آن حصول ثلث است بآنکه باقی نماند در خارج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علماء واجب گویند  
استبراء را بحدیث صاحبی القبرین و آن شاه حدیث باب است و در شرع الاسلام گفته و لک کند عجان را با صبح و شطی و لک قیق تا مندر شود  
بول استی عجان با کسر یا بیدن القبل و الذبر را گویند و او را احمد فی مسنده و البیهقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفه و ابو داود فی المراسیل و البیهقی  
فی الضعفاء و کلهم من روایت عیسی بن مسعود کور ابن عباس است بحدیث ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی مرسول  
و گفته در علل نیست و در اصحبت و بعضی او را در سند نقل کرده اند و گفته ابن حبان در ثقات که یزید او را گویند صحبت است و ذکر کرد و او را  
بخاری و گفته ابی نعیم و ابن عدی او را در تابعین شمرده و گفته ابن حبان شناسخته نمی شود و عیسی و زید را و گفته عقیل و در حفا متابعت کرده نمی شود و در وثاقت  
نمی شود مگر باین حدیث و گفته نووی در شرح منہج اتفاق کرده اند زیرا که وی ضعیف است و در حدیث انتشار در بول و صحبت است از حدیث  
ابن عباس و رقصه صاحبی القبرین و محمد بن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم سأل اهل قبا عن بضع قاف  
میروده منصرف است و در وی لغتی است بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت است تذکیر و تانیث و مرد و قصر و صرف و عدم  
صرف و اصح و اظهر مرد و صرف و تذکیر است معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم از دست عثمان رضی الله عنه افتاد ان الله یثقی حبلکم من فرمودید برستی که خدا تنه میکند بر شما پس آن کدام امر است که  
بسبب و می سختی این ثقلی شدید یعنی درین کریمه فیه رجال یثقیون ان یثقیلکم و ا فقالوا اننا تبع الحجاره الماء گفتند بایر و  
سکینم سنگ را آب یعنی اول استخار سنگ میکنیم بعد باب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد الله بن  
و اضعیف است تضعیف کرد او را ابو حاتم و گفته نیست و در حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شیب است و او نیز ضعیف است و در  
کرد حاکم از حدیث مجاز از ابن عباس اصل این حدیث نیست و در وی مگر استخار باب فقط و لهذا نووی در شرح منہج گفته معروف از طریق حدیث  
آنست که استخار میکردند آنها باب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و بعد ابن الرفعه و گفته یافته نمی شود این در کتب حدیث  
و کذا قال المحب الطبري نحوه مصنف در تلخیص گفته و وارد است بر ایشان روایت بزار و اگر چه ضعیف است صاحب بیل گفته گویم بیل که مراد  
ایشان بعدم و بدانش در کتب حدیث و جزان بسند صحیح باشد و لیکن اولی روایت با آنچه در انعام است چه وی تصحیح آن کرده و در بزرگ گفته نووی  
معد و درست زیرا که این روایت غریب و در زوایای خبیاست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکبا و ابل البیهی گفته گویم چهل میشود از این همه  
اینکه استخار باب افضل است از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در انعام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد  
میان هر دو استی و اصله فی سنن ابی داود و الترمذی و صححه ابن خزمیه من حدیث ابی هريرة بدون ذکر  
الحجاره و اصل این حدیث در ابو داود و ترمذی است و ابن خزمیه تصحیح وی کرده از حدیث ابو هریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر  
آب کرده یعنی طهارت آب میکنیم و رواه ابن بایه الاصحاح ضعیف نیست و در وی ذکر اتباع احجار باب بلکه لفظ وی این است بودند که استخار میکردند  
باب و روی احمد و ابن خزمیه و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعده نحوه و اخرج الحاکم من طریق مجاز و لفظ وی این است که هرگاه نازل شد آیت  
فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعده و فرمود چه است این ظهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مرد و زن  
از قائل مگر آنکه می شنوید و بر خود را پس فرمود آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن بایه و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلحه بن نافع ان خبرنی  
ابو ایوب و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و اسنادش ضعیف است و رواه احمد و ابن ابی شیبه و ابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام

و حکایت کرد ابو نعیم در معرقة الصحابة خلافت از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و ذکر اشاقعی فی الامام بعینه استناد و لفظ وی این است گفت می شنود که قومی از انصار استیجا کردند بآب پس فرو دادند در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابو جاهد در تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور را تغییر بریکه جمع میان آب و اجزاء مروی از مفسرین و فقهاءست و در انوش از اهل قبا باطل است و در کرده بر ایشان و ظمام و غیره و عین صحیح است و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهودی هستند از یال خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

باب الفسل وحکم الجنب

باب در میان غسل و در میان حکم یکداور اجنابت رسیده است غسل پنجم شستن تمام اندام پنجم است از اغتسال و غسل بفتح میمه مطلق شستن و غسل پنجمین آب که بدان شستند و یکسومین چیزی که بدان سر شستند چنانکه گل و اشنان و در کسب گفته امام صدر پس جائز است در ان ضم و فتح و قبل مصدر بفتح است و اغتسال پنجم و قبل بفتح فصل مغتسل است و پنجم چیزی که اغتسال کنند بدان و با کسر آنچه جمع کنند بآب چون اشنان انتهی و غسل بفتح میمه آب و سر شستن هر دو باید و غسل پنجم آبی که بر اید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن و در غسل اعضا و جنب در مصفی گفته اوده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب یعنی جامع اطلاق کرده و ند و جمعی گفته که مرد قرب الجماع بعد است از عباوات تا آنکه غسل کند از این جهت جنب گفته و غسل جنابت شریعت قدیر است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حال آنکه حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی سخن

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از شروج منی بشهوت پس حکم این حدیث غسل بی انزال واجب نکرده و درین حدیث از اقسام طریح اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف است و تحقیق آنست که مسئله سهای اوست و اما غسل پس وار دست بلفظ لا یستحب و باقی فاطمه و ویرین لفظ زیادت بر عمر غسل و اقل وی دلک است و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک از سهای او زیرا که میگوید غسل العرق و غسل المطر پس باید است از دلیل خارجی بر شطیبت و دلک و در غسل اعضا و وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که در ان لفظ تطهیر وارد شده که سمعت و در حیض آمده اذا تطهرت و لیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که اتفاقا در آنحضرت در از ان نجاست بجز و افاضه آب بدون دلک و تعالی اعلم است بکنه که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضا و وضو بغسل و از از ان نجاست بظهور و اجز و کفایت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا نرسد و خطا کند یا نخطا کند پس نگویید که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو است بوجبی که نقاط پیدا شود زیر که ریش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با اسالت ما بر دست و در ریش و غسل نقاط و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و بعضی تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسل الشبک می فهمد در وضوی متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فاغض علی جلد الماء و اظهار مبالغه است در طهارت و مراد از ان اسالت آب است بر جمیع بدن با جماع و جمعی متسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل و در الوضو و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در شترط مضمضه و استنشاق انتهی و باجماع حدیث مفهوم حصر خود که مستقفاست از تعریف سنده الیه و وار و شد نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء و ال است بر آنکه نیست عمل مگر از انزال و نیست از التقای تانین و باین رفته است و او دو اندکی از صیبه و تانین



و در بخاری است که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مثله قال علی رضی الله عنه و الزهری و طیة و ابی بن کعب و ابوالیوب و رفعه الی النبی صلی الله علیه و سلم پیوسته گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ است بحديث ابی هريرة که می آید که انی اسئل کویم النجوى گفته این حدیث منسوخ است انتهی چنانکه مروی است از ابی بن کعب که این شخصی بود در اول اسلام بعد از آن نمی کرده شد از آن و در ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند یاری از صحابه که این در ابتدا می اسلام بود و بعد منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت و انتقای خفین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هريرة و ابی بن عباس گفت این حدیث در شان احکام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نیگردد و اگر چه خوابی که دیده و لذت کشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق است در احکام و غیر احکام و این حکم در اول اسلام بود پسترنخ پذیرفت این قول ابن العباس هم در ترمذی است و مصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم و مسلم ابن را در قصه عتبای بن مالک فر کرده و رواه ابو داؤد و ابن خزیمه و ابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث المار من المار نیاروده و لهذا مصنف گفته و اصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعتبان بن مالک اذا عجلت واقطعت فلیک الوضوء و حدیث را طریقه است رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج و من حدیث عتبای بن مالک و الطحاوی من حدیث ابی هريرة و ابن شاپه فی تاسخه من حدیث انس و حازمی و ابن شاپه بن جمع کرده اند طرق او را

**و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از میان معلوم میشود بین شجرین الا که ربع در میان چهار شجره زن شعبه یفهم شین معجمه و فتح عین مملکه یا موحده جمع شعبه است و شعبه یفهم شین باز از چیز و شاخ مراد ایجاد دست و دو پای زن است یا دوران و دو ساق یا دوران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج شجره ها پسترد و ثقب و مشقت اندازدن را یعنی جماع کند فقد و جب الغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو مستغرق علیه و در مسلم بجای عهد اجتهاد آمده و نزد ابو داؤد و الزرقانیان بالحنان بل شجره یا مصنفه در فتح گفته و این دلیل است بر آنکه عهد در اینجا کنایه است از مصالح ایجاب زاد مسلم و ان لم یزنی و زیاده که مسلم و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین است مذمب ایله ربعه و اکثر اصحاب خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را تاسخ حدیث اول گفته اند بلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان الفتیة التي كانوا يقولون المار من المار رخصه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم خصص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاعتسال بعد و ان نزد احمد و غیره است از طریق زهری از ابی و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و گفت اسمیله آن بر شرط بخاری است و آن صریح است در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگر چه انزال نکند و اگر چه اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق است در ایجاب غسل و آن مفهوم است و منطوق مقدم است بر مفهوم و اگر چه موافق باشد مفهوم بر احوال اصلیه و این مقتضد منطوق است در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود و ان کنتم حینا فاکملوا یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز ازین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت است بحقیقت بر جماع اگر چه در انزال باشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین محقول میشود که بوی جماع کرد اگر چه انزال نکرده باشد و نیست اختلاف در آنکه زنا موجب حد همان جماع است اگر چه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب و سنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ایللاج و در حدیث عایشه آمده که پرسیدم روی رسول خدا را از جماع وی که جماع میکند با زن خود پسترسا میسکند و عایشه نشسته بود و فرمود من و این همچنین میکنند پسترسا میسکند**

رواه مسلم واحمد والترمذي نحوه وصححه شوكاني لفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعد هم که آیا غسل بالتقای ختائین واجب بخروج منی است یا بی خروج و حق اول است انتهى و در حجة الله البالغة گفته روایت مختلف است در آنکه اسال یعنی جماع بی انزال مجبول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایت و بر آنند جمهور فقها همین است که هر که جماع کرد و غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند و اختلاف است در کیفیت جمع میان این حدیث و حدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام است و فیه ما فیه یعنی شان و در وجهی است مسلم ایما میکند از ان و ابی گفت در اول بود بعد نهی فرمود و از عثمان و علی و غیر هم وضو مروی است و تا آنحضرت رفع کرده و نزد من حمل او بر مباشرت فاشحه و در نیست زیرا که گاهی اطلاق جماع بروی هم آمده انتهى و حسن امر مسئله ام المؤمنین هند بنت اوسمه تقدم ذکر با و در سبب این حدیث را گفته و شرح و مکرر کرده رضي الله عنهما گفت ام سلمه ان امر سلیم وهي امرأة ابی طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است رضي الله عنهما قال قال رسول الله لفت ای رسول خدا ان الله لا یستخفی من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرد از حیاد شدن از پرسیدن امر حق و این توطئه اعتذار است ازین سوال که در فیهل علی المی آة اذا احتلمت آیا هست بر زن یعنی غسل و قیتکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال یخبر فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مروی نیز همین است در مصنفی گفته کسی که احتلم شد نیز در حکم جماع و غسل است با حدیث صحیح و اجماع و چون احتلام خواهم که منقطع کنیم قید نوم بر یخیزد زیرا که چون عادت بخاری است بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا ان نوم ناقض غسل نیست و شرطیست نوم غلبه را نیز مقبول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند و حدیثی و مذی و فارق در آنها چیست بیشتر گذشت و اگر منی از خرج غیر متعارف باشد مثل صلب شافعیان تصریح کرده اند و وجوب غسل را و نزد یک فقیه بعد می نماید و این بحث در تنقیح اکل و شرب و حمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند دل از ان در قلع است بلکه اظهار آن بنماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده و نادان الوقوع را علت نساخه و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تصریها را گنجایش تسلیم نیست انتهى الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم و گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچه فدا آب براید از روی فرمود آری حتی بیند و می براید خاک آلوده با دست تو یعنی عجب از توانای ام سلیم که این چنین میگوئی و بفرست خود در منی یا بی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و لفظ مخرجی راست و این حدیث را لفظا مست نزدیک این هر دو روایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم و از حدیث عائشة باین لفظ که زنی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد از حرج ابن ابی شیبة و از ابی هریره اخرجه الطبرانی فی الاوسط و از خول بنت حکیم رواه النسائی و در روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطر است و سفید و آب زن رنگ است و زرد پس هر کدام که از آب مرد و زن بالا براید و غالب گردد و بیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد بیشتر افتد و یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب باشد مانند مادر شود و حسن النس رضي الله عنه بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المی آة تری فی منامها ما یری الرجل فرمود در باره زنی که می بیند در خواب آنچه می بیند و قال لعنننننن فرمود و غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی هبن شقائون الرجال اخرجه الترمذی و در بخاری و لیل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر نسا همچو رجال و در روی ر دست بر کس

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود مستفق علیها و این سوال از چند صحابیات واقع شد خولانت حکیم نزد او و نسائی و ابن ماجه و مسلم بنت سہیل نزد طبرانی و بسیر بن عصفوان نزد ابن ابی شیبہ زاد مسلم زیاد کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت امر مسلم و هل یلکون هذا و آیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یلکون الشبهة و از کجا می باشد مانند شدن اولاد شبهه بکسر شبر و سجده و سکون موحده و بفتح وی و لغت است متفق اند بر اخراج آن شخص از طریق امر مسلم و عایشه و انس و این استقامت انکاری است و در وی تقریر نیست که و لک گاهی شبیدر باشد و گاهی شبیدر و احوال هر یک که غالب آمد شبهه بهمان غالب باشد

**و عن عائشة رضي الله عنها** قالت كان النبي ﷺ يغتسل من أربع غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیرا که حدیث دال است بر مشروعت غسل من الجنابة یکی از جنابت و وجوب وی ظاهر است و بعد از جمعة دویم روز جمعه و در یکم و وقت وی غلات است جمهور بر آنند که سنون است حدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه پس خوب کرد و هر غسل کرد پس غسل افضل است و داود و جماعتی گفته که واجب است و وجوب محمول است بر ناکید سنیت و شوکانی هم واجب گفته و اما وقت وی پس پیش از نماز است زیرا که شروع برای او است پس بعد از نماز شروع نباشد و حدیث من اتی الجمعة فليغتسل دلیل ایشان است و نزد ویه از فجر جمعة تا عصر است و این حدیث عایشه مناسب اوست و من الحجامة ستوم از خون کم کردن گفته اند این سنت است بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو کرد پس معلوم شد که سنت است گاهی باید کرد چنانکه در حدیث عایشه است و گاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس است و مروی است از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت است و اگر طهارت کردی کفایت است ترا و من غسل المیت چهارم از غسل میت و علما از دران سه قول است یکی آنکه سنت است و بعد از هر یک دیگر آنکه واجب است ستوم آنکه سبب نیست و ظاهر حدیث دران است که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده و در بعضی شروح از آن نقل کرده اند که اول آنست بعبارت و در عادی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده و هم اصحاب او و الله اعلم رواه ابو داود و الحاكم و صححه ابن خزيمة و رواه احمد و او را شافعی است نزد بهیقی از حدیث عبداللہ بن عمرو بن العاص و لیکن در کتاب او مصعب بن شیبہ است و فیه یقال و از جمع کردن این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند که تقدم بلکه حکم هر یک جداست و تعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشده و آنچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابو داود و طبرانی و ابن ماجه و دیگر آمده و نوی گفته ضعیف است و هم نزد ابن ماجه است از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف است ولیکن از ابن عمر آمده که منی برای هر عید غسل میکرد و شدت متابعت او مر آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم **و عن أبي هريرة رضي الله عنه** في قصة ثمامة بضم ثمانية و ثقیف

بن اثال بضم همزة و بعد وی ثمانية مفتوحة عدد ما مسلم نزد یک مسلمان شدن او و این غسل مندوب است بر کسی که مسلمان شود و طاهر باشد و واجب است اگر جنب بود و امره النبي ﷺ و حکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان یغتسل اینک غسل کند و این حدیث دلیل است بر مشروعت غسل بعد اسلام و امر دلالت میکند بر استحباب و علما در آن مختلف اند نزد حنفیه بروی غسل نیست اگر غسل کرده است در حالت کفر خود و نزد شافعیه و غیر هم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب نبود سبب باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقا واجب است لظاهر حدیث الکتاب و بدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم

بخوانم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار آن خربه ابو داود و الترمذی و النسائی تحفه و ابن خزيمة و ابن حبان و احمد و محمد بن السکن  
 شواکافی گفته و حق و جوب است رواه البیهقی و ابن خزيمة و ابن حبان مطولا و البزار و لفظ و ی این است مسلمان شد ثمانه پس فرمود آنحضرت  
 برید این را بسوی حائض فلان و بگوید که غسل کند بآب و برگ کنار انتهی و این ناظر در آن است که امر کرد و باقتسال بعد اسلام اما مردی که از آن نزد  
 اراده اسلام است چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین سبب است که شسته شود جای پا و او حلق کرده شود و اختنان نخوده  
 انتهی عبد الرزاق صاحب المصنف بن همام بن نافع حمیری صفائی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین است کثرت وی ابو بکر است استفاده علم از  
 ثوری و ابو داود و ابن جریر منووده و خلق بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و ذمه می از شاگردان او اند  
 یکی از او عیبه علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی است  
 و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته حدیثنا معمر بن ثابت عن النبی قال کان شعر رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم الى النصاب اذینیه و لنعم ما قال مولانا آزاد البدر امی رح شعر بکسوی رسول ما شمی از او قربانم که از دامان این شب  
 صبح ایمان میشود و بیاید و دیگری گوید شهر مر از زلف او موئی پسند است به فضولی میکنم بونی پسند است به ذمه می گفته و ثقه غیر حد  
 و حدیثه خرج فی الصحاح انتهی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت و محدثی گفت الزامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه متواتر  
 شده است که کفر القضا فی نهید بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از مروی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد  
 و پنج سال زیست و در نصف شوال سال د و صد و یازده انتقال کرد رحمه الله تعالی و اصله متفق علییه و اصلش در صحیحین است ولیکن  
 در آن حکم باغتسال نیست بلکه چنین است که وی غسل کرد ولیکن مؤید او است امر کردن آنحضرت و آنکه وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام  
 آوردن کما اخرجہ الطبرانی و عقیل بن ابی طالب را کما اخرجہ الحاکم فی تاریخ غیبیابور اما اسانیدش ضعیف است و حسن ابی سعید  
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال برب سیکه آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل محتلم  
 غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی عوض محتلم آمده و مراد بآن نیز بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این واجب نزد  
 جمهور محمول است بر تائید و مبالغه در احتیاط بر اصل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده و نزد ابن دبیج و جوب احتیاط است نه وجوب  
 الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم احتیاط غسل است در آن و پیش جمعه و جوب  
 و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب وتر و وضو از مس نما و وضو از تمهید و وضو از زفاف و حجامت و وجوب صلوة بر غیر مس  
 صلی الله علیه و سلم در شهر اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعضی حنابلہ و دلیل ایشان ورود صیغه امر است  
 و اصل در وی ایجاب است چنانکه بخین و ترمذی و موطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاورکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا است  
 از ابن اسحاق که فرمود ای کرده مسلمانان این روزی است که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحریث و گفت عمر گواهی میدهم که آن  
 واجب است کذا فی البخاری و در موطا است از ابی هریره که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصه آمده که لازم  
 بر هر روزی جمعه غسل و ترمذی گفت که درین باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و ابو الدردار و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و نوی گوید  
 و جوبش از طائفة از سلف محلی است و به قال اهل الظاهر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری  
 و ابن حزم از جاعلی از صحابه و من بعدیم انتهی سیوطی در نور المجمع فی خصائص یوم الجمعة در بیان خاصیت است و پنجم ثابت و نهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد عثمان بن ابی لفظ آورده که گفت ابو سعید گوید ای سیدم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب است بر هر مسلمانی که  
استئذان کند و مس غایط یا اگر با بدو این ابی شیبه در مصطفی از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سه چیز حق است بر مسلمان غسل روز جمعه  
و سواک مس طیب اگر باشد و حکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این هر دو پس غسل کنید و باید که بشوید  
یکی از شما غشبو تر از آنچه باید از طهر و دهن خود انتهی و این روایات صریح است در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع است باین حدیث  
که چون باید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابو القاسم روایت کرده اند  
این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر این عمر قریب بیست چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش  
بیک صد و بیست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتهی و همین است راجح نظر در آنکه صریح حکم اخوجه السبعة یعنی احمد و بخاری  
و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سه مکر ترمذی انتهی و حسن بن علی  
بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکترین است جماعتی از وی را وی است در بصره فرمود در آخر سنه ۵۹ من زیل کوفه و ابی بصیر بود  
صلی الله علیه و سلم من قضا یوم الجمعة فجاء و نعت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است معنی فیها آن است  
که با سنه اخذ و نعت اسنه قاله الاصحی و حکاه الخطابی ایضا و گفت طهوزنای تائیت برای اشیاء سنت است یا با رخصه اخذ و نعت الرخصة  
زیر که سنت غسل است قاله ابو حامد الشافعی یا بالخصلة اخذ و نعت الخصلة یا بالفریضة اخذ و نعت الفریضة زیرا که وضو فریضه است  
و این حجت جمهور است در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا خوب کردن چه رسد و گویند مردم در آن  
وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای سجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون وضو  
در حال شد و سجد کشاده گردید حکم وجوب بر خاست و انتهی حکم با نهی علت در شرع آمده چنانکه از قناع سهم مؤلفه القلوب از غنائم چین  
در اینجا نیز مرتفع شد و حجت دیگر این است که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شستند  
و شامش را نذبخشیده شد او را آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر احادیث و بعضی ادعای شیخ وجوب کرده اند و جواب از آن این است که در حدیث  
سمره مقال است زیرا که حسن از سمره جماعت ندارد پس مقاوم نشود با حدیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف است  
در برابر خصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت زائل شده بود و مردم غنی و با جا به شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در  
وضو بعد غسل است بقدر احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود شوکانی گفته و چه خواهند  
درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من است بر هر مسلمان که غسل کند در هر وقت ایام یک روز بشوید و در آن سر و بدن خود را و این حدیث  
در صحیحین غیر هاست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه و آن است بر آنکه این غسل برای نماز است نه برای جمعه انتهی  
و دعوی شیخ بحد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جمعا بین الاول و من اغتسل فالغسل  
افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و در اینجا گفته اند که غسل از وضو چه بیشتر افضل باشد زیرا که غسل سنت است و وضو فریضه  
و فریضه افضل است از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوی است که نیست غسل با او گویند فرمود  
هر که وضو کرد و غسل نمود افضل است از کسی که وضو فقط و با جمله بکی اقوال درین مسئله سه قول است استحباب و سنیت و وجوب و بهر طریقت



بشعر رفته و این حج آن وجوب است که ما عرفت اما در سبب گفته که دلیل ناهض حدیث صحیح است اگرچه حدیث ایجاب است زیرا که آنرا سببه روایت کرده اند و این را شیخین اخرج نموده پس احمد و برای یسین این است که ترک کند غسل جمعه را انتهی و حافظ ابن القیم شرح در نهی نبوی گفته ان الامر بالفسل يوم الجمعة منكم جدا و وجوب اقوی من وجوب الوتر و قراءة البسملة في الصلوة و وجوب الوضوء من غسل النساء و وجوب من غسل الذكر و وجوب الوضوء من الغتفة في الصلوة و من الرغاف و الحجامة و التقي انتهي و آنچه از سفر السعادة گذشته ما خونست از اینجا زیرا که صاحب سفر شاکر و صاحب هدی است و کتاب سفر السعادة را بخوبی و دلائل و عبارات از زاد المعاد فی بوی خیر العباد و باختصار تمام و اینجا زکات نام القاطع نموده عربی را صراط المستقیم و فارسی را سفر السعادة نام کرده و بالله التوفیق رواة الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابی و این ماجه و ترمذی و گفت ترمذی درین باب است از ابی هريرة و عایشة و انس رضی الله عنهم و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب شیخ خبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفت که بعد از ایشان انداخته اند کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی و انداخته انتهی و حسنه الترمذی و رواه ابن خزيمة ايضا و این حدیث بهفت طریق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از آنحضرت فرسالا آورده اند و در امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته و این مذہب علی بن مدینی است که نقله عنه البخاری و الترمذی و الحاکم و غیر هم و گفته اند که تشدید از وی مگر حدیث عقیقه و هو قول الزهراء و غیره و گفته اند که تشدید از وی هیچ حدیث و تحدیث نکرد مگر از کتاب وی و رواه ابو بکر المنذلی و هو ضعیف عن الحسن عن ابی هريرة و هم فيه اخرج الزهراء من طريقه و رواه عباد بن العوام عن سعيد عن قتادة عن انس و هم فيه قاله الدارقطني في الحبل و رواه العقیق و ابی الحسن ضعیف و الطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سبذان ماجه و رواه البیهقی بسناد و فيه نظر من حدیث ابن عباس و باسناد و فيه انقطاع من حدیث جابر و رواه عبد بن حمید و الزهرا فی مسنده بها و كذلك السخی بن ابي حنيفة من حدیثه باسناد و فيه ضعف و او را طریق دیگر است و در نهی و در سبب بن بزرگ است و در ضعیف است انتهی لخصا و عن عیسی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرئنا القرآن ما لم یکن جنباً یا بود آنحضرت قرات میکننا نید و تعلیم میکرد وی آموخت ما را قرآن را ما میگوید بوی بود و در حدیث ابن عمر است نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت بخواند حائض و نه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن و لیکن در سندش اسمعیل بن عیسی است و روایت وی از اهل حجاز ضعیف است و این روایت از یسین قبیل است رواة احمد و الخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین است و او را از ابو یوسف و بعض نسخ یافته هم شیخ یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روایت کرد و دارقطنی از علی رضی الله عنه سؤفا بخوانید قرآن را ما میگوید نزد یکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس بخواند و نه یک حرف و این معاضد حدیث باب است مگر ابن خزيمة گفته نیست حجت در و برای مانع جنب از قرات زیرا که در وی نیست بلکه حکایت فعل است و بیان فکر و آنحضرت که جزین نیست که باز ماند وی از قرات از برای جنابت و روایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید و در قرات برای جنابت باکی و اما آنکه در روایت آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قرات چیزی سواي جنابت اخرج احمد و اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و الزهراء و الدارقطني و البیهقی و گفته اند که این اصرح است و در روایت بر تخریم قرات بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر است زیرا که این همه الفاظ اخبار است از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن را در حال جنابت و نیست دلیل درین ترک بر حکمی متعین گذشته حدیث عایشة که بود و آنحضرت که ذکر میکرد و خدا را در هر حال خود و این مخصوص است باین حدیث علی رضی الله عنه و حق اینست که نیست ناهض بر تخریم بلکه محتمل است که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت و نحوها و لیکن ابو یعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده گفت و یدیم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم وضو کرد و پیوسته خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین است مگر کسی را که نیست جنب

و اما جنب پس بخواند و نه یک آیت پیش گفته رجال وی مؤثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیر که موصول است و معاضد ماسلف و اما حدیث ابن عباس  
مرفوعاً که لو ان احکم اذاتی اهل فقال بهم الله الحریث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرار است برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت بهم میگردد  
و نیز این گفتن پیش از غشیا ن اهل و جنب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبہ که بود آنحضرت چون غشیا ن میکرد اهل خود را میگفت اللهم  
لا تجعل للشیطان فی ما رزقنی نصیباً ازین باب نیست زیرا که در وی تشبیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حسنیه و صحیح ابن حبان  
مصنف در تخفیف گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه پسند خود از شعبه که وی میگفت  
این حدیث ثلث راس المال من است و حدیث نمیکند بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار که در تضعیف نموده اند و  
پس مصنف بجواب گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهى و چون این  
حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت  
قرآن بآلی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه از ذکر لا باس است و **عمر** ابی سعید بن الحدادی رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم اهلہ چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند شکر ادا  
ان یعوی د پستر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فلیستوضأ بینهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو و نوبت از جماع و بی وضو  
جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده اند استو که کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی است و در روایت  
ابن خزیمه و بیہقی باین لفظ آمده وضوء للصلوة اما شافعی گفته لا یثبت مثله بیہقی گوید شاید وی واقف نشد بر سناد حدیث ابی سعید و واقف شد  
بر سناد غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر با سناد ضعیف انتهى رواه مسلم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و ابی الکرم  
زاد الحاکم و زیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیہقی در سنن خود فانه انشط للعقد که این وضو کردن  
میان دو جماع نشاء آورده ترست برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروعبیت و وضو برای عائد و لیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد  
زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل این هم ثابت شده که بعد غشیا ن هر واحد غسل جدید برآورده فاکل جائز گویم الحمد لله الذی حل فی الامم  
و لا ربه عن حدیث عایشة رضی الله عنها یعنی ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت کان بود  
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یناظر و هو جنب خواب میکرد وی خفت و حال آنکه جنب می بود و من غیر ان یمسح  
بدون آنکه دست رساند آب و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عایشه که گفت بود آنحضرت  
چون نمی بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود و نماز را و این نیز مستحب است نه واجب و از این عمر آمده که ذکر کرد  
عمر بن خطاب رسول خدا را که میسر شد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن و بشوی عضو خود را پست خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت تو من جنب را  
چون این کرد بخواب رفت و باین رفتن جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر سبایک غسل است و لیکن مخفی نیست  
که در وی دلیل بر دعای نیست و داود و حاکمی بوجوب رفته بنا بر ورود امر بوضو و مسلم بوضو تا ششم و در بخاری است اغسل فرجک  
ثم توضأ و اصل امر بواجب است و جمهور تاویل آن به سجاب کرده اند جماع بین الاول و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر  
که انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم ایما من اعدنا و هو جنب قال نعم و یوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین است که تقدم مگر در ان لفظ  
ان شاء نیست و لیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است در عمل و مؤید حدیث بابی است و نیست محتاج است

تاویل ترمذی که بیاید و مسامحه است اصل که عدم وجوب وضوست بر کسی که جنب خفتن میخواند اما قال الجمهور و هو معطل و این حدیث معطل است زیرا که از روایت ابی اسحق از اسود از عائشه است و وی میگوید در قول می لایس ما قال ابو داود و گفت احمد لیس صحیح و گفت یزید بن هارون که آن خطاست زیرا که ابو اسحق از اسود نشنیده و لیکن بهیشتی تصحیح وی کرده و گفته که او را ساعت است از اسود در سبیل گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محمد ثانی بر آنکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این حدیث است از وی و بهیشتی گفته طعن کرده اند و احفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اند این قول را که ولایس ما روگوا وی عمر از آن حدیث کرده زیرا که تعلیل کرده است آنرا در کتاب التبیان و منها از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث که از ابی اسحق و ترمذی گفته بر تقدیر صحیحی محتمل است که مراد آن باشد که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کن و بشوید فرج خود را از برای نوم و اکل و شرب و جماع و غسل عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود میزد آغوش غسل یدیه آغاز میکرد و غسل را پس شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده و بار بار است بر شریف غیبی نه علی شامه فی غسل فرجه پستری ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل است پس شستن یکبار کافی باشد بشرط وضو است و وضو میگرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این متداخل و طهارت است و همین است برای یزید بن علی و شافعی و جماعتی و این بطل بران اجماع نقل کرده و میگویند که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و میگویند که وضو برای نماز کرده باشد پستربا بر بقیه بدن برای جنابت ریخته و لیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب است زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر است در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شود و طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیل بران ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذاشت و در نماز با وضو و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عائشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غسل و تمام نیست استدلال متداخل مگر آنکه جنابت شود که وی گذارد بعد آن گویم در حدیث سنن نماز وی همین وضوئی غسل ثابت شده مان در وضو مذکور مسح سر نموده و لیکن قول میمونه وضو و للصلاة شامل است شرب الماء فی داخل اصابعه فی اصول الشجر پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در چنای نوبی سر و در روایت بهیشتی آمده خلال میکرد و آن شق امین راس خود را پس پیرومی شست بآن اصول شعر را پستر میکرد و با شق البسر راس خود میچین شمر حفن علی راسه ثلاث حفنات پستری ریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار پیروی هر دو گفت حفنه بمهمل و فاولون پری گفت کافی نهایت و بکسر حاء و فتح وی کافی القاموس و پیروی هر دو گفت کافی الصحاح و در حدیث میمونه است پستری ریخت بر سر خود سه حفنه ملا هر دو گفت خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملا گفته است با فزاونه ثلثیه نشر افاض علی سائر جسمه پستری ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسلت بدل ثم افاض افاضه یعنی اسات است و در وی دلیل بر عدم وجوب دلك و بر آنکه غسل نیست در سبای غسل دلك زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عائشه با فاضه و معنی واحد است و در افاضه دلك نیست همچنین غسل نماز و در وی گفته این استدلال تمام نیست زیرا که افاض یعنی غسل است و در غسل خلاف قائم است و اما سائر پس معنی باقی است نه جمیع

چنانکه در تاسوس گفته اند سایر الباقي لا ینجی کما توهم جماعات انتهى شعر غسل بجهلیکه پسترسشت هر دو پای خود را در پاره گشته تا غیر غسل بجهلی  
 بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اندر آب و گل ولای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلاً پیشتر بشوید تا غیر  
 نگیرد و محل حدیثین این می تواند بود و استدلال در مصنفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اشنامی و غیره واقع شده و در بعض  
 روایات عقب غسل و هر یکی را و جبهی است متفق علیک و از آنجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن و دست است قبل ادخال انا و شستن فرج  
 و هر جا که نمی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی سویی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته و در میان پنج مورساند و بعضی سوراخ بعضی بمالد بعد از آن  
 جاری کند آب را تا تمام بدن باستیعاب و تنه با جاری کردن سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور نیست بلکه باستیعاب و تنه  
 بر هر دو چشم بمالد و نفع در سبب این عمر است فقط کذا فی المصنف و اللفظ لم یسل و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لیسما و عمر و حاکم  
 و مسلم راست فی حدیث جمیع مائة و در حدیث ميمونة و صفت غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است  
 شرافرخ علی فرجه و غسله بشماله شرفی ب یحی الارض پسترسخت آب بر فرج خود و شست آنرا بر بست چپ پسترسخت  
 زو دست برابر زمین و دوک ارض برای ازاله رانجه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را بکمر شست بعد از آن با آنکه چون رانجه در دست باشد و فرج  
 هم باقی است این است آنچه مضموم میشود و در حدیث و در وی دلالت است بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کند ظاهر هر طهر است و بر آنکه بقای رانجه  
 بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار است و بجهت که رانجه باقی نماند و دست را بر زمین برای ازاله از زوخت دست زده باشد  
 آفران و شستن و فی روایة فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بجا که بجهت مسالغ و در تطهیر و اتفاقاً و فی آخره تقریر شد  
 بالمسند بل فردة و در روایت دیگر است پسترسخت آوردم آنحضرت را مندی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچند آب را پس بر دکر آنرا و گرفت  
 و در روایتی این است فخالته ثوبا غلام یا خذ و مندی بکسر میم معروف است و در اینجا دلیل است بر عدم مشروعیست منشیف اعضا و در وی اقوال  
 اشتهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح است و ثقیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این است و جعل یقطن الماء بین  
 و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در اینجا دلیل است بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس است و حدیث لا تقطعوا ایدیکم فانها ملوحتان  
 معارض اوست مگر آنکه ضعیف است و مقام این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتعل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها و سخن  
 امر سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمة قلت یا رسول الله گفت امی رسول خدا فی امرأة اشد شعرا و انی من زنی  
 هستم که تحت میگویم منوی سر خود را لفظ حدیث شرفست نه شعر پس گوید که مصنف روایت بالمعنی کرده و متصرف بفتح ضاد و اسکان فاما من زنی  
 بر یکدیگر چنانکه عادت عرب است آفانضه لغسل الجنابة آیا پس شستن آنرا برای غسل جنابت و فی روایة و الحیضة و در روایت  
 بدل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرموده شستن سویی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل است بر آنکه واجب نیست  
 نفص شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در هیچ وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل  
 قول آنحضرت انقضی شعرك و اغتسل و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو باین وجه است که اگر نفص برای سبب  
 یا شعر ام سلمة ضعیف بود حضرت دانست که آب باصوّل می خواهد رسید و نزد بعضی واجب است اگر آب باصوّل شعر بر سر رسیده است و اگر رسیده  
 بجهت نفص شعر واجب نیست یا آنکه اگر شد و دست نفص کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر شد و خود برسد و اما حدیث بلو الشعر و انقلوا  
 البشیرین صلاحیت خارج حدیث ام سلمة ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت پس فعل است دلالت نمیکند

بر وجوب و در جن رجال است و حدیث ام سلمه در غسل نسائین داخل شرح مغربی است و لیکن مخفی نیست که حدیث عائشه در رج بود و چو وی احرام عمر بست و حائض شد قبل و غسل مکمل پس اگر داور آنحضرت بنقض راس و نشانه کردن غسل نمودن و ایصال نمودن هیچ و وی هنوز از حیض پاک نشده بود پس این غسل می برای تنظیف بود و نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل ریگ نیست زیرا که اخفت شعر سبک نه دیگری مقتدر دلیل است و همچنین مشدود و بدون آن نه این دعوی بلا دلیل است زیرا که لفظ راوی نقض است آنرا در سبک و دلیل است چه و اخطای در افراد و طبرانی و خطیب و طحطاوی و حاکم و غیره از حدیث انس مروفا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخلط و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا حدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیاء و ایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است افاده گمان عمل بر آن میکند و محمول بر ندب است بنا بر ذکر خطی مشنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث ام سلمه محمول است بر ایجاب چنانکه فرمود **أَنَا بِلَفْعِيكَ أَنْ تَحْتَجِي بِنَسْكَوْنِ يَابِسٍ** است زیرا که بریزی آب بهر دو دست علی راسک بر سر خود ثلاث حشیات سه بار و حشیه مانند غرغره در وزن و معنی پری دو کف دست و ولالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشه را که این عمر از یک زن را چون غسل کند باینکه نقض کند سر خود را گفت عجب است از این عمر امر میکند شما را بنقض شعر چه امر میکند باینکه حلق کند سر خود را بر این بودم که غسل میکردم من رسول خدا از یک آن پس نهی افزودم از یک بریزم بر سر خود سه بار و اگر چه این حدیث وی در غسل جنابت است و ظاهر امر این عمر آنست که امر وی زنان را بنقض و حیض و جنابت هر دو بود و رواه مسلم و زیاده کرد مسلم ثم نظف حسين عليك السلام بسترى ريزى و روان يكى بر تمام بدن خود آب را بقطعه رين پس پاک ميشوى آبن ملک گفته مراد از سه بار حضرت است بلکه رسانیدن آب است تمام پس اگر آب در یکبار برسد عد ثلاث سنت خواهد بود و نه زیادت بر سه واجب است تا آنکه بمو برسد و آنکه از این حدیث مستفاد میشود که فضا نکشاید محمول است بر آنکه آب در باطن نموی یا کلکیه رسیده باشد و نه شکستن موی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر دو جنابت و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف مخفی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه در حیض قاله علی القاری فی المرقاة و **عن عائشة رضي الله عنها قالت** گفت عائشه قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و بگوید این خانمار از جانب مسجد تاراه خانه بان سونور و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید آنی که احل المسجد لحائض و لا جنب بدستیکه من حلال ندارم و در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مر و باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور جائز است و مالک نیز هم برین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث ثعمومه و اطلاقه بموید ندب چنانکه در سبیل گفته قول جمهور عدم جواز است و نزد او و جائز بنا بر ابرار اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز است لقوله تعالى لا عار لى سبيل و رقی جنب و حیض بران نفیس است و مراد بدان مواضع صلوة است و جواب داده اند که آیت در جنس است که جنب شد در مسجد و او را بر آمدن برای غسل ضرورت و این خلاف ظاهر است و در روی تا و یلی دیگر نیز هست انتهى رواه ابو داود و حسن ابن القطان و صححه ابن خزيمة و رواه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه صحیح حدیث عائشه است و تصنیف کرده است آنرا این خرم باینکه راوی ابو اذلت بن خلیفه محمول الحال است و ابن رفیع گفته در روی راوی متروک است و در سبیل گفته قول ابن الرقعه غیر مستخرج است زیرا که بعضی امیه و وی کرده اند **و عنهما** و هم روایت است از عائشه رضی الله عنها که قالت گفت **كنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم**



من انا و احسن از يك آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید  
 مختلف این منافیه آمد و شد میکرد و دستهای مادران آوردند من اینجا به این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه  
 بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه و زاذابن حبان و تکتفی و زیاده کرد این حبان و ملاقی بیشتر و برینجور  
 دست یکدیگر در آن و در لفظی از همین این است که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من انا و واحدین و بدین قیاس در فی حتی اقول  
 مع لی و مع لی قالت و هما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث است و حال آنکه هر دو جنب می بودند و با یکدیگر درین حدیث دلیل است  
 بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوردن و اصل جواز است و کلام درین سلسله گذشت و سخن اینها بر حق رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تحت کل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر برستیکه زیر بر موئی که بر تن  
 آدمی است جنابتی است پس باینکه بشوید و نوران چنانکه زیر آنها شسته گردد و انقلوا البشرة و پاک بشوید آن جا باران از اندام که نه در زیر  
 پوست تابشین از عهده غسل برآمده باشد و شتر و شعره بسکون عین و رفع و بشرة بفتحات است و حدیث و دلیل است بر آنکه واجب است  
 غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی از آن گفته اند که این اجماع است مگر مضموعه است متشاق که در آن اختلاف است بعضی واجب  
 گویند حدیث باب و بعضی گویند واجب نیست حدیث عایشه و میمونه و حدیث ابی حباب آن هر دو غیر صحیح است مقایسه آن حدیث متواترند و اما  
 آنکه وضوی آنحضرت پنجه وضوی نماز بود پس فعل است نه عرض بر آنکه واجب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان محل است زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده  
 بیان وی کرده و او ابو داود و الترمذی و ضعفا که نیز که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن و جیه است بیعت و او و جیه بر  
 وزن عظیم مشهور این است و بیعت و او و سکون جیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابو داود گفت حدیث وی منکر است و او ضعیف  
 و گفت ترمذی غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هر حدیث شیخ یس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بهیچ الحاکم کرده اند  
 او را اهل علم حدیث بخاری و ابو داود و غیرها و لیکن درین باب است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعه که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و بشوید  
 آنرا کرده شود و بوی کذا و کذا و این جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح است ماکال المصنف و لیکن ابن کثیر در اشاد گفته این حدیث  
 علی از روایت عطای بن السائب است و وی سی الفظ است نووی گفته اند حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف اینها در تصحیح و تضعیف و  
 آنست که عطای بن السائب در آخر عمر هجرت که بر سر بر روی غفلة و نیسانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاف روایت کرده  
 روایتش از وی صحیح است و هر که بعد از اختلاف کرده روایتش ضعیف است و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی است قبل اختلاف یا بعد از آن اختلاف  
 در تصحیح و تضعیف وی و حق و قف است از تصحیح و تضعیف نمی تا آنکه عاقلش متعین گردد و گفته اند که صواب قف است بر علی رضی الله عنه و کلاجل  
 عن عائشة رضی الله عنها نحوه و فیه را و مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی است که  
 حالش معلوم نیست و سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهول باشد حجت بدان  
 قائم نشود و انتی خطابانی گفته ظاهر این حدیث و وجوب نقض ضغائر است بر این غسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود شستن تمام مو که نقض آن انتی و نووی گفته  
 اگر فرض کند وصول را بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعی و نیز فریب و شان این است که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند نقض خود انتی

## باب التيمم

تیمم در وقت یعنی قصد است و در صحنی گفته پس اگر بر رو افتد و عمر بخ کند و بعد از آن نیست نماید یا بقیع بوی رسد بعد از آن دست بمالد صحیح است

وحتى ان اية فيهم اوصيا الى الجبل انهم كرهوا وجوب ثيبت وتيمم است نيز كه نيت معتبر در شرع گردانیدن عمل است براي خدا و مفهوم از آيت قصص  
طيب است نذاكره و انيزدن عمل بشود قصد عمل از عامل جدا نمي شود اخلاص باشد يا روا آن قصد امر ضروري است تكليف شرع را بان حاجت نيست پس دين  
استدلال خطا ظاهر است بكمي مستند وجوب نيت حديث انما الاعمال بالنيات وآية وما امر ولا الا لكي عبد والله فخلصين كه الدين است  
انتق و در شرع عبارت است از قصد كردن خاك پاكي براي مسح كردن روي و دست بدان نيت تطهير و استراحت نماز و غيرهما و علماء اختلاف  
در انكه تيمم نيت يا عزيمت گفته اند وقت عدم ما عزيمت است و براي عذر نيت و با الجملة تيمم ثابت است بكتاب و سنت و اجماع است  
و علماء اختلاف است در انكه وضوء يا يك ضربة چنانكه بيايد و ابتدائي شرعيت دي در صحيح بخاري از عايشه رضي الله عنها چنين آمده كه گفت  
بيرون آديم يا بايعي خبر خدا صلي الله عليه وسلم در بعضي از سفرهاي دي تا بود و يم بيداي بذات الجيش پس گشت گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت  
صلي الله عليه وسلم براي جستن آن و توقف نمود مردم باوي و در آن منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبكر صديق و گفتند  
نبي يني كه عايشه چكر و نگاهداشت پيغمبر را و مردم را پس آيا ابوبكر و آنحضرت سر مبارك خود بر زانوي من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبكر  
نگاهداشتي تو پيغمبر خدا و مردم را و نيتند بر آب پس غتاب كرد مرا ابوبكر و گفت آنچه خدا خواست كه بگويد و طعن كرد درست خود و نگاه من و نيت تيمم  
بمكة خواب كردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح كرد و بي آب پس فرستاد خداي تعالي آيت تيمم پس گفت اسيد بن حضير نيت  
اين نخستين بركت شما در دين اي آل ابوبكر عايشه گفت پس برخيزانيد شتر مرا پس يافتم گردن بند را زير شتر و در حديث ديگر آمده كه عايشه نگاه  
گرفته بود قلاده را از اسماء بنت ابوبكر پس كم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا و دي را بچستن آن پس در يافت مردم را وقت نماز پس بگزارند  
نمازي وضوء و شكايهت بزدند حضرت پس فرستاد خداي تعالي آيت تيمم را پس گفت اسيد بن حضير بعايشه چراي خيرو بتر خداي تعالي اي عايشه  
بخدا اسوگند فرو نيا دتر امرى كه ناخوش دارى آنرا نگر گردانيد خداي تعالي براى تو و براى مسلمانان خير و سخن جابري وى چون مطلق آب  
جابر بن عبد الله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستيكه آنحضرت فرمود بطريق حديث نيت  
و اثبات احكام شرعية اعطيت خمساً داده شدم من پنج خصال فاضل اختصاص و آخر مناسب قول او است كه لم يعطهن احد قولي  
داده نشد آنها را پنج كمي پيش از من و معلوم است كه داده نشود آنها را همچو يكى بعد از وى پس خصائص وى باشد چه خاصه شئى بمان است كه در وى  
يافته شود و در غير وى يافته نشود و مفهوم همدو غير مراد است زيرا كه ثابت شده كه وى صلي الله عليه وسلم اكثر از خمس داده شد و سبوطي آنرا  
و خصائص كبرى شمرده و شمار وى زياده برد و بعد رسیده و اين اجمال قول او است نصيحت بالوعيب فيرو من شدم بر عيب يعني ترس  
و خوف و در دل دشمنان مسيرة شمس يكما هدايه را و لفظ طبراني اين است نصرت داده شدم بر عيب بر عيب من و ما به راه را و نيز روايت كند  
وى تفسير اين حديث از اساب بن يزيد باين لفظ كه يكما به غلظت من و يكما به امام من و جعلت لي الارض مسجداً و گرداننده شد  
براي من همه بين مسجد مرا و مسجد موضع سجود است و تواند كه مراد موضعي باشد كه بيني و ميتا ميگردانند براي نماز و چون جائز باشد در همه مكانها  
مسجد گشتند و اين بخلاف اجماع سابقه است كه ايشان را نماز درست نبود مگر در مصلح و كنائس ايشان و در غير آن درست نمكنا صرح به في رواية  
وكان من قبل انما كان يصلون في كنانهم و في آخر و لم يكن احد من الانبياء يصل في حى بلع محرابه و اين نص است در انكه نبود اين خاصه براي همچو يكى  
از انبيا قبل وى و طه و كذا و گرداننده شد براي من همه بين پاكي كنده كه مباح است بدان نماز و در بخا و دليل است بر انكه تراب رافع حديث  
همچو ما بر بنا بر شتر اك هر دو در طهوريت و گاهي منع كند از آن و گويند آنچه او را است از طهوريت استباحه صلوة است بدان همچو آب پس لبس

و نیز دلیل است بر آنکه تیمم بالغی است بجمع اجزای زمین و در روایتی این است جللت لی الارض کلها و لا متی سجدا و ظهورا و این از حدیث ابی امام  
 مزاحم و غیره و هر که مسح کرد این دو دست را لال کرد و باینکه در بعضی روایات صحیح آمده و جللت تریتها ظهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط  
 تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعضی افراد عام مخصوص او نیست و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند آری در آیه کریمه  
 که در سوره مائده است و دلیل است بر آنکه مراد از تراب است چه کلبه من برای تمیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل  
 مسحت براسه من الدین و التراب الا ستمی التبعیض انتهى و بعضی محقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از جاده و حران فایما دجل یاد کرده  
 الصلوة فلیصل پس هر کدام مرو که در یاد او را وقت نماز پس باید که نماز گذارد و در اینجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگر چه نیاید سجده  
 و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امام است فایما دجل من امتی او در کتب الصلوة فلم یجد او و جلا الارض سجدا و ظهورا و در لفظی این است فغده ظهوره  
 و سجده و در وی این است که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب و ذکر الحدیث و ذکر کرد جابر بقیه حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد  
 زیرا که سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود و لیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول او است و احلت لی الغنائم  
 و در حدیثی الغنائم خطابى گفته حال پیشیان و قسم بود بعضی را اذن نمود و در جاد پس او را غنائم نمود و بعضی را که اذن جهاد بود آنها چون  
 غنیمت بیکر و در چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتش می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن  
 اجازت تصرف شد و تشبیل و اصطفا و صرف و غنائم کما قال تعالی کلوا مما کسبوا و لا تأکلوا مما کسبوا و لا تأکلوا مما کسبوا و لا تأکلوا مما کسبوا  
 و در شرح مغربی و از ده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی انواع دی برای غیر آنحضرت هم باشد و مثل  
 که مراد آنحضرت بشفاعت عظمی باشد در راحت مردم از موقوف زیرا که فردا کمال همان است و از اینجا است که باین شفاعت فضل آنحضرت  
 بر هر که در موقوف باشد ظاهر گردد و پنجم قول او است و کان النبی یبعث فی قومه خاصته و یبعث الی الناس کافه پس این عموم  
 رسالت خاص است بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یبعث نوح علیه السلام اگر چه بعد غرق مکه دین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ  
 یکی جز ایمان آوردن بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت دی عموم نبود و قبل غیر ذلک و از اینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است  
 بحضرت دی اگر چه در اقوال و غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیه است که در کتب مطبوعه بیان کرده اند و مصنف را می بایست که بعد  
 قول خود و ذکر حدیث متفق علیه بگفت و بر آن قول خود و فی حدیث حذیفه مخطوط می نمود و تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی خرج باقی نمی ماند اگر چه  
 از عطف حدیث مفهوم می شود که این حدیث متفق علیه است و فی حدیث حذیفه عند مسلم و در حدیث حذیفه است نزد مسلم  
 و جللت تریتها لظهورها و اگر اندیده شد خاک زمین برای ایاک کنند و از این حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و در  
 شافعی و احمد در بقای روایتین و ابو یوسف این است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر یک نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک  
 و محمد در روایتی درست است بر هر چه از جنس زمین است و هر چه با آتش نگذارد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث  
 جابر است که مذکور شد یعنی و جللت لی الارض سجدا و ظهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل حدیث  
 حذیفه نیز است اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص تربت است مفقوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص تربت نیست  
 بلکه بر کان و هر چه در تربت از تراب و غیره اما در قاموس گفته که تربت یعنی و تراب و تربت همه یک معنی است اذ العرب فی الماء و قتی که  
 نیایم آب را در مسقی گفته و جللت ما مختلف است زیرا که در مسکن بنی آدم و مسکن ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد

یا قور اگر چه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان مایه در صورت جانی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود زیاد از آنچه مسافرا  
هر روز مقاسات میکنند پس غلبه راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله محرج تمام میسر آید یا قافله بیدار و ترسد نمیتوان گفت لم یجد ما رویه نازل  
تا جایی که اهل قافله از آنجا آب می آرند و خارج بلد تا جایی که متعارف آب آوردن است از آنجا واجد است و تجدید میل تقدیر برای است و دل با  
از تقدیر برای در غایت قن است زیرا که تشریف میدهد و قلم بخند و اما ظاهر آنست که متعلق بسفر است زیرا که وجدان مایه مرض مانع تنجیم  
و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان است و قفا از تاثیر عدم وجدان مایه در ترخص تنجیم و از تاثیر ضرر در ضرورت  
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان را بسبب فقدان استسقا از دلو و رشایا عدم امکان وصول بدارجعت عدد و سبع محل ترخص است و نظر بسبب  
حرکت بسوی مایه استحصال آن طبعی است بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهى **و حسن** عیله بن  
الی طاب علیه السلام مر عند احمد و از حدیث علی است نزد امام احمد و جمل التراب لی طهوها و گردانیده شد  
زین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل است بر آنکه کافی نیست مگر تراب و جوالبش گذشت  
که تنصیف بعضی افراد عام مخصوص می نمی باشد یا آنکه در آن عمل است بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیستند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان  
تواند شد که فکر کردیم **و حسن** عمار بفتح عین جمله و تشدید تیمم را در آخر وی ابوالیقظان است قدیم الاسلام معذب شد از  
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد و طرف جنبه بستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین  
و حاضرین بدر و جمله مشایخ است گفته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بمر فود و نه سال و گفته بود او را آنحضرت تفتلک الفئه البغیة  
روایت کرد از وی جاعتی از ایشان است علی و ابن عباس عمار عینی است مولای بنی خزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را با تش میخوانند آنحضرت  
بر وی گذشت و دعا کرد و یا ناکوئی بزدا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش ستمیه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه  
ستمیه را آزاد کرد و پس عمار مولی است و پدرش حلیف زیرا که یاسر در مکه با دو برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث  
و مالک بپن برشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت و ی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله  
عنه قال بعثنی النبي کنت عمار بر انگشت مرار رسول خدا صلی الله علیه و سلم فی حاجة در کاری فاجنبت فلم اجد الماء  
فتمسحت فی الصعید پس جنب گردیدم و نماستم آب پس غلطیدم در خاک کما تصغ الذابة چنانکه حی غلطه چار پایه بقیاس آنکه تیمم  
در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم شد که از صحابا  
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد واقع میشد و بر محمد ملامت نیست اگر چه جواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست برو  
ولذا آنحضرت عمار را مرعاة نکرد و شرا تبت النبي پسر آدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مذکرت ذلک لک  
و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تکفیک ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید  
بقولهم قال میده بکذا بید نک هکذا بهر دو دست خود همچنین تشو ضرب بید نه الارض پسر زرد هر دو دست خود را بر زمین  
ضربه واحد یکبار شمر مستقیم الشمال علی البین و ظاهر کفیه و وجهه پسر سحر کرد و دست چپ را بر دست راست  
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضربه واحد کفایت میکند مرتیمم را چنانکه مذکور است عطا و محول و او را  
و احمد و حق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان است و تو وی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان صورت ضرب است برای تعلیم عمار و نمودن او را که بدون دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلط  
چنانکه عمار کرد و بیان کیفیت تیمم هم و تمام آنچه حاصل گردید این تیمم پس وایت کرد عمار تعلیم کرد آنحضرت ضرب را و بعد از روایت دیگر از عمار  
در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نقل است در روایت تیمم و وضو و نیست در بعضی روایات این حدیث ضرب و واحد صریحا بلکه گفت  
ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضرر تین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمام  
نیست پس اقتضا کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین بامرفقین در احادیث دیگر در جایکه مقصود ذکر تیمم تمام  
بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا نیز تین است و چنانکه گاهی میگویند میگویند و گفت مراد میدارند مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا  
أَيْدِيَهُمَا پس اگر گفت ذکر کنند وید مراد دارند و در نباشد پس قول بعضی تین از حج و اقوی است این است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند  
و بجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که مخفوف ضرر تین است نه ضرب و واحد مرادش حفظ مذهب است نه حفظ روایت زیرا که اختلاف  
در شافیه که مذهب اول است یا ثانی و صحیح و مخفوف آنست که ثانی است انتهى و حدیث ضرب و واحد در صحیحین است و احادیث ضرر تین در صحاح نیست  
پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعضی روایات عمار مطلق ضرب آمده بی قید و احده محمول است بر مقید پس مخفوف ضرر تین نباشد و نه بهر جهت  
همین است که تیمم یک ضرب است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار است و گفته اند که آنچه ما عدلی این حدیث است ضعیف است یا بر وزن  
و همچنین مذهب علما و اهل حدیث گفتا است بر راجعین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان  
که در صحیحین است و عمار فتوی میداد بان بعد موت نبی صلی الله علیه و سلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف یا باشد و آنرا که وضو گویند و مسح بر  
بامرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر است که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف است پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و بعد از این روایات  
گفته و حدیث نیامده که دوبار دست مبارک بر خاک زد و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفته و آورده جمیع ضعیف  
انتہی و شواکافی گفته احضای تیمم رو و هر دو کف دست مسح کنند آن هر دو را یکبار یک ضرب در حالیکه ناوی و تسبیح است انتهى و در بعضی گفته  
در صفت تیمم اختلاف کرده اند چه رو گویند تیمم دو ضرب است یکی برای رو و یکی برای دست و دست تا آنچه احمد و سحنی گفته که تیمم یک ضرب است برای وجه  
و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضرب و در قدر مسح و مشک کرده است احمد و سحنی بحديث عمار و این دو حدیث نزدیک  
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت است در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم است چنانکه لفظ یکفیک بان اشاره میکند پس چنانکه اصل  
یک یک بار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین و مخفوف و استنشاغ را با او الحاق کردن است اینجا  
اصل تیمم یک ضرب و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضرب و مسح تا آنچه و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضرب تیمم کند کفین را بر رو و با  
و اصل را بر دو دست تا ثواب مستعمل تیمم واقع نشود حکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتهى متفق علیة برین چنین  
و در وی دلیل است بر کفایت ضرب و واحد و بر کفایت مسح کفین در بین و برینکه آیت مختل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بیان آنکه بجهت  
بر کفین و اناده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب است و اگر چه او مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارده است عطف و در روایت  
بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ سمعی و اوضح تر ازین است انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم ترفعها ثم مسح بیدک علی شاکلک ثم  
علی بیدک علی وجهک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی است که جنب شد و آب نیافت و رفیع است بعد از کفایت یک ضرب و مسح  
مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب ربیع و صاحبین و غیره



و در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل و لیکن حدیث عمار صحیح احادیث باب است و حدیث ضربتین معارض او متواتر شد و اختلاف کرده اند و در ترتیب میان وجه و پیرین و حدیث عمار قاضی است بعدم و جواب آن بلکه عطف ثم مقتضی وجوب تاخیر است از پیرین و باین فقه است قائل ضربت و گفت قائل ضربتین که لا بد است از ترتیب تقدیم وجه بر پیرین و ثانی بر تفسیری و در حدیث عمار دلالت است بر آنکه مشروع ضرب تراب است و شافعی گفته کافی است نهادن دست بر خاک زیر که در یکی از روایات تیمم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دیوار آورده که نهاد دست خود و لیکن در مصنفی در تفسیر قَامَسَحُوا اَبْوَهُمْ هَكَذَا وَاَيْدِيَهُمْ مَعَهُمْ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسکی بر تراب نهاد و بسکی بر دارد و با تراب زد و آیت از ضرب و ضربتان ساکت است نقل تراب و مسح باید خواهر ضرب باشد خواه ضربتان انتهی و اللفظ للمسلم در مصنفی زیر قول تعالی گفته قَامَسَحُوا اَبْوَهُمْ هَكَذَا وَاَيْدِيَهُمْ مَعَهُمْ ظاهر آیت استحباب وجه و پیرین است الا آنچه شاق باشد مانند تحت الحیه خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح پیرین تا مرفقتین باید زیر که در کلام عرب چون بچا تعین قیود کردند و ربای دیگر بران اعتقاد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس بی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول است انتهی گویم ابن سبیب و ابن سیرین سه ضرب گویند یک ضرب برای تراب و یک ضرب برای کفین و یک ضرب برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضرترین اربع و اقوی است والله اعلم انتهی گویم مراد شرح لمعات است و بر کلام که در آن است اطلاع دست بهم نداده تا در آن بحث میرفت اما آنچه شیخ در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی بیسط گذارش کرده ایم و از آن ثابت شده که آغاز در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما صحیح و اقوی نزد اهل حدیث روایتی بلکه در این همان ضربت واحد است والله اعلم و فی روایتی للبخاری و در روایت بخاری است از حدیث عمار و ضعیف بکفایت الارض و نفع فیها ما شمس بهما و جبهه و کفیه و زو بهر دو دست خود زمین را و وسید در هر دو کف دست پلتر مسح کرد و در دو دست روی خود را و در هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست و دست را بر دست چپ و پشت دست چپ را بر دست راست و در بعضی روایات بخواه بقدیم و وجه بر کفیه و بکس نیز آورده و در بعضی ثم آورده بقدیم کفیه و از اینجا معلوم شد که ترتیب ترتیب نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول است یکی در ترتیب دوم زیادت نفع و نفع تراب مندوب است و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد است در کفایت تیمم مرحب فاقد آب را و قیاس کرده اند بر وی حائض و نفسا را و خلا کرده اند و در ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب را دفع جنابت است یا نه پس برایش در حدیث ابوهریره می آید **ابن عمر** و **ابن عمر** و **عبد الله بن عمر** بن خطاب القریشی العدوی است اسلام آورد باید بر یکدوی میغیر بود و حاضر نشد بر را و در حضور وی با جدا اختلان است و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق است و بود از اهل دوع و علم و زهد شدید التحری و الاحتیاط بهمنون بن عمران گویند ندیم پر بهر گار از این عمر و نه عالم تر از ابن عباس گفت نافع عمرو این عمر تا آنکه از او کرد هر کس باز زیاده ولادت وی یک سال پیش از وی است و وفاتش در سن هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بسته ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در جبل لیکن بسبب حجاج صورت ندیست ناچار در ذی الحجه بمشقره مهاجر بن بخاک سپردند خلقی کثیر از وی را وی است در مصنفی فضائل بی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشیخ ضریبان ضربة للوجه وضربة للیدین الی المرفقیین فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای وی و یک ضربه برای هر دو دست تا آنچه و باین فقه اند اکثر علماء و ابوحنیفه و مالک و شافعی و غیر هم و دلیل ایشان همین حدیث است و نیز حدیث عمار بن یاسر که مسح کردند سجایا برای نماز و فرمودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس زدند بکفهای خود و صغیر را پس مسح کردند بر و با خود مسح کردند

بشر با نزدند بکفهای خود صغیر را بار دیگر پس مسح کردند بر ستمای خود تمام تا مسکات آب با شستن در مسح تا ابدا گفته این جهت آن بود که در ستمای  
 ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف تا ابدا انتهی و شستن ابدا که حاکم حدیث مرفقین را تصحیح نموده و گفته که  
 صحیح الاستاد است و لم یخرجها انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للموجع والکفین با شهرت خلاف از  
 جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث آورده در صفت تيمم صحیح نشده از آن جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدی این هر دو ضعیف است یا مختلف در رفع  
 و وقت و راجع عدم رفع است و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ مرفقین است مجمل و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است در صحیحین و بلفظ مرفقین است  
 در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا ابدا آمده و درین دو روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم پس هر تيمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد از آن پس این نسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت  
 در چیزی است که بدان امر کرده اند در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین است در اقتضای بر وجه و کفین اینکه عارف قوی میداد بان بعد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و راوی حدیث اعرف است بمراد حدیث از غیر خود لایما صحابی جهت و جواب نمودی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضربت  
 برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تيمم مستحب است بآنکه سیاق قصد دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع است چه ظاهر از قول آنحضرت اما کفیک  
 بیان جمیع چیزی است که کفایت کند دست را بر شتر اطمینان مرفقین بقیاس بر وضو فاسد است چنان قیاس است بمقابلت کف که دال است  
 بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس آن قیاس است بر حدیثی انتهی کلامه رواه الدارقطني فی سننه عقیب  
 روایت و وقفه یحیی القطان و بیستم و غیرهما و هو الصواب و رجاله کلم ثقات انتهی و اینها گفته مصنف و صحیح الامم و وقفه علی ابن عسیر  
 و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد را در آن مسح است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عمر قولا و فعلا و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعا  
 و در نهادن علی بن شعیب ان است و دارقطنی گفته توشیح کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مر  
 بطرفی که در همه آن مقال است ضعف این معین و غیره و در سبیل گفته و معنی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف فالمراد قد  
 عمار و جزم بخاری فی صحیح فقال اب التیمم للموجع والکفین انتهی گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضعیفین و در بعضی ضعیف و واحد و در  
 بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحديث تجد اند در ترجیح ضربه واحد و مسح کفین  
 و مقال دارند در احادیث مختلف آن و هو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ با حدیث ضعیفین و مرفقین اخذ است با عیاط و عمل است با حدیث طریقه  
 از جهت اشغال ضعیفین بر ضربه مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین و اول الکس و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد و ضوء المسك خاك پاک کننده مسلمان است صغیر یعنی خاک آید و بعضی گفته اند  
 یعنی روی زمین است و تصحیف گفته صغیر در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر محل ادراک میکند عدم اطلاق صغیر است بر زرنج و نوره و سحابة  
 خد و نفع و حجر و طبیب ظاهر را گویند پس شد شرط پیدا شد قصد و یودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی و ان لم یجد الماء عشرین  
 اگر چه نیابد آب را فضا تا ده سال درینجا مسالقه و تا کید است در طهر و بیت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مرآب را چنانکه مذهب حنفیه است  
 نه ضروری مثل وضوی و نه چنانکه مذهب شافعی است و تصحیف گفته اختلاف کرده اند که تيمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقا نزدیک  
 فقیر نزاع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعت آن نزدیک فقدان است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در اتمام  
 صلو و غیر آن بشرح مستأنف پس عامل تيمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تفریاتی که بر ضرورت تيمم کرده اند



و لفظ وی این است که قال ابو ذر اجتويت المدينة فامرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بابل فكنيت فيها فاتيته رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فقلت بلك ابو ذر فقال ما لك قال كنت اتعرض للجنابة وليس قربي ما قال الصعید لمورس لم يجد الماء ولو عشرين سنين وصححه  
و تصحيح كروندیش ابی ذر را نزدی و الحاکم را یضاه و گفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان و الدارقطنی و حسن ابی سعید  
و الخدی ری رضی الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فخصم من الصلوة گفت بیرون آمدند و مورد و سفری پس در آمد  
وقت نماز و لیس معهما ماء فتمسما صعبا اطیبا و نبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس گذارند  
نماز را و بعد و الماء فی الوقت پستریافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة و الموضوع  
پس باز گردانید یکی از آن دو مورد نماز و وضو را و در روایتی بجای وضو وضو آورده و تسمیه وی با عاده بطریق تغلیب است و الا نبود که وضو کرده باشد  
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت و کمر بعد از آخر و باز گردانید دیگری نماز و وضو خود را و از اینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم هم جایز بود بشرط اتیان رسول الله پستری آمدندان هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکر اذ لك پس بیان کردند  
این قصه را فقال للذي لم يجد اصببت المشقة پس فرمود مرا آنکس را که باز گردانید نماز را یا فتی تو طریقه مسلوک را در دین که  
بر تقدیر یا یا فتی آب تیمم کردی و چون یافتی آب را عاده نکردی حکم شریعت بمن است و اجزا تلك صلاتك و پس است ترا نمازی که کرده  
زیر که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تر آب است و در اینجا دلیل است بر آنکه واجب نیست اعاده نماز بر کسی که  
گذارد است آنرا تراب در وقت بعد فراغ از نماز و بمن است مذهب ابو حنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت  
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فليستی الله و لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا و خطاب بتوجهت بابقای وقت  
و ممکن است تأویله در وقت و جواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق است و کسی که یافت آب را بعد وقت و کسی که یافت آنرا قبل خروج وقت  
و در حال نماز و بعد آن و این صریح مقید است در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی است که یافت آب را در وقت و نیز  
در وی تخریص با عاده وضو نکرده بلکه اساس بشره ذکر کرده و اما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نموده و گفت  
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود و اجزا تلك صلوته و اجزا عبارات است از بودن فعل مسقط و وجوب اعاده عبادت در سبیل  
گفته و الحق انه قد اجزاه و قال لا اخر و فرمود مرد دیگری را آنکه وضو کرد و باز گردانیده بود نماز را لك لا اخر مرتبه است اجزا  
و ثواب عمل دوباره یکبار با دایمی فرض تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نقل نزول عذر رواه ابو داود و الدارمی و الحاکم  
و النسائی نحوه بكذا مسند او فی مختصر السنن للمذری انه اخرجه النسائی مسندا و مرسله انتمی و رواه الدارقطنی موصولا و ابن المبارک مرسله  
و گفت ابو داود و هم نسائی که مرسل است از عطابن لیسا که از تابعین است باسقاط ابی سعید و گفت ابو داود ذکر ابو سعید در این حدیث  
محفوظ نیست و حاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شافعی و مصنف گفته این روایت را ابن السکون در صحیح خود آورده و او را شاهی است از حدیث  
ابن عباس و اما اسحق فی مسنده و لفظ وی این است انه صلى الله عليه وسلم قال فلما قرب منك قال فاعلى الابلغة انت  
و در اینجا دلیل است بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد و اینست که دم دیگر دریایم یا خیر و نعم یا قیل شعر  
پرتو شعر چراغی است که در بنم وجوده بنسیم مژه بر هم زدنی خاموش است و حسن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله عن  
و جلی روایت است از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب بزرگ آن که منصرفی اگر باشید شما بیمار در مصنفی گفته مستعمل است

بما قبل يعني چون ارواۀ نماز كنيد واز وضوء و غسل مانعي پيدا شود بشرط صحت نماز تيمم است و مرضي جمع مريض است مثل جريح و جرحي و مريض و عرج  
 کسی است که مرضي که در عرف ازان حسابي بر دارند داشته باشد نه مثل خدشه و بشرة و الشقاق رجل و مانند آن و مريض را بجز اين مقدار تشخيص نکرند  
 و از اقتضای آيت معلوم میگردد که وجوب تيمم در حق مرضي ضرر است و اين را صاحب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نيست پس در حذر بخت افتاد  
 شافعيان گفتند مرضي نجاف معه من استعماله على منفعة العضو و كذا بطور البر و الشين الفاحش في عضو ظاهر و خفيان گفتند تيمم المرضي  
 اذا خان شدة المرض او بطور البر يستعمله كالمحموم و ذی الجذري و ظاهر آنست که ضرر نيز حواله بر عرف است او على سفی سفری که در قصر  
 صلوة و افطار صوم مقبر است آيا در تيمم شرط هست يانه در صفتي گفته ظاهر از احاديث و آثار آنست که در سفر قصور و تقرب ذهن است بعد  
 وجدان ما چنانکه در سفر در سهله رهن و مقتضای آيت نيز برهان است نيز که فم تجرد و لما اشعار است بانکه مدار حکم عدم وجدان آب است آيا داخل  
 بلد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع است فقير گويد و اين فرق نزديک اسفان فکر دخول است  
 نيز که علت ترخيص تيمم عدم وجدان ما با سفر هست يا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با برون خارج بلد مری است که علت آن از فراق  
 و سنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما باشد ندرت وقوع و کثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت بر با تحقق شد  
 پنج گندم با جوسد بوجهي که گندم را زياده از پنج بگیرد و آن از حوادث قليل الوقوع است يا بوجهي که جزياده شد و آن از حوادث كثير الوقوع است  
 با هم فرق نمیکند و همچنين چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قليل الوقوع مثل سير یک ميل در وقت شب و محفۀ در غایت  
 رفاهيت مانع علت اوست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر و چه کثیر حکم يافته شود يانه آرمي ندرت وقوع را در مشروط  
 علت اسباب نزديک شارع اثری هست بمانا محلی عدم قضای شهي که در بلد تيمم کرده باشد از هيمن سبب اختيار کرده است خلافاً للمنهاج انتهى قال  
 گفت ابن عباس در تفسير آيه مذکوره اذا كان بالرجل الجراحة في سبيل الله هرگاه باشد بجز جراحتی و ريشی در راه خدا نيست جهاد  
 و القروح جمع قرح يعني بهر آنکه در بدن مانند جري و غيره پيداي شود و مجنب فيخاف ان يموت ان اغتسل تيمم  
 پس جنب که در آن مرد ترسد از اين که بيسه و اگر غسل کند پس آن مرد تيمم کند و غسل نکند و در بجا و دليل است بر شريعت تيمم در حق جنب اگر ترسد  
 موت را و اگر ترسد مگر از ضرر پس آيت يعني قول وی ان كنتم مرضى دال است بر اباحت تيمم برابر است که ترسد از تلف يا از آنچه کمتر از موت  
 و تخصيص در کلام ابن عباس بر جراحت قروح و جرح مثال است و در نه حال هر مرض هيمن است و بجهل که ابن عباس اين دو چیز را بسملة امرض خاص کرده باشد  
 و همچنين بودن آن در راه خدا مثال محض است ورنه اگر از سقطت باشد نيز هيمن حکم دارد و چون اين برای مثال باشد جواز تيمم برای خوف ضرر  
 باقي ماند مگر آنکه قول وی ان يموت دال است و دال بر آنکه جاز نيست تيمم مگر برای مخافۀ موت و هو قول احمد و یکی از دو قول شافعي است  
 و مالک شافعي در قولی و حنفية جاز دارند تيمم را بنا بر خشيت ضرر گفته اند نيز که آيت مطلق است و داود باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه  
 خوف ضرر نباشد و هو ظاهر الآية و رواه الدارقطني موقوف قاعلي ابن عباس رضي الله عنه و رفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم البزار  
 و ابن خزيمة و الحاكم و البيهقي و صحيحه ابن خزيمة و الحاكم و گفت ابو زرع و ابو حاتم خطا را علی بن عاصم و گفت بزار لا يعلم رفعه عن عطامن  
 الثقات الاجير و گفت ابن عيينه و می شنیده است از عطام بعد اختلاف و درين وقت رفع وی تمام نيست و حسن عیلة بن ابی طاب  
 عليه السلام و كرم الله وجهه في الجنة قال انكسرت إحدى رجلي فتشيت تحت ثوبي فوجدت فيه دابة فمضيت فمضيت فمضيت  
 يعني گفت علی شکست یکی از دو پند دست من فسالته پس پرسيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را از حکم آن فامرني



آن اصمیه علی الجبار پس امر کرد که مسح کنم بر جبهه و جبهه چپری است که بر کتف بران استخوان شکسته را و همچنین آنرا بروی در تصوف  
گفته این آیت یعنی ما یرید الله لیجعل علیک کفر من یرید و لکن یرید لیطهر کفر و یرید لیثبت علیک کفر من است  
در مسح بر جبار و عصائب و در وادی که بر شقوق و جل ناله و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حدیث سلس البول انقلاب التریج  
والله اعلم انتهى رواه ابن ماجة بسند واه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی است زیرا که از حدیث عمر بن خالد  
و می کذاب است و بیستی و در ارتطبی آنرا بر و طریقت دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در آتم و مختصر که اگر می شناسم  
استاد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل است و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیستی ثابت نمی شود درین باب  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یک  
ثابت نه و گفت بیستی اصح چیزی که درین باب ثابت است حدیث جابر است که خواهد آمد جلد آلبسرتیم و تشدید و ال مملعه منسوب است به صدر  
ای جد ضعف جدا و بد معنی تحقیق است کما فی القاموس پس مراد آنست که حق ضعف تحقیقا یعنی سند این حدیث ضعیف است و زفته اند  
احمد و جمعی بر اینکه تیمم بعد از نماز است و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شواکی گفت ننیدانم که این روایت از کجاست  
زیر که قول وی تعالی انکم کنتم مفرطی الخ مؤید این حدیث است و همچنین حدیث عمرو بن العاص و قتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم در غزوة ذات السلاسل و محکم شد وی در شب سرد و نیم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هر گاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این  
قصه را فرمود وی عمر نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه توجنب بودی گفت قول حق تعالی رایا کردم و لا تقفوا انفسکم کفر ان  
الله کان یکنز رجما و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا  
انتهی و ترجمه الله البالغه گفته و همین است حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب است پس هر که آب در زیر چاه بیند  
و بوجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد و حکم عادم آب دارد و همچنین است حکم خوف طریقت و همین است حال کسی که محتاج است بشرب که او نیز حکم  
عادم آب دارد و نسبت وضو و آنکه گفته اند قوت نماز با استعمال آب و ادراک آن تیمم سببه از اسباب تیمم است دلیلی بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب  
بر وی واجب است زیرا که تراخی او در تأدیه صلوة تا اینوقت اگر بعد از این است که برای تأخیر مسوغ است مثل نوم و سهو و جز آن پس این که گفته است  
او تعالی مگر او اگر در نماز در همین وقت اگر تراخی بی عذر است یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو است و آنهم است  
بالمصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن جمعی نیزه بلکه از باب تخریجات است انقی و کلام  
درین مسئله پیشتر هم گذشته است و سخن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فی الرجل الذی شیخ در قصه مردی  
که جراحت رسید بر او از سنگ و آن این است که گفت جابر بر آدمیم مادر سفری پس رسیدم روی را از رفیقان اسگی پس جراحت کرد و آن سنگ  
در سر آن مرد پس محکم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من خصتی در تیمم گفتند نه یا بیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری  
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هر گاه که قدم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقع فرمود که شنیده است  
ایشان را خدا صلی تعالی چو رسول نکرده و علماء را و قتی که ندانستند حکم مسئله پس چنین نیست که شفا عی یعنی عجز و نادانی و ناهمیدی پس سیدن است  
انما کان یکفیه ان تیمم و یغضب علی سحره خرقة جزین نیست که پس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود  
جامه پاره را بر تیمم علیها و یفضل من اثر جسد او پستری میکرد و بر آن خرقة و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل است

بر جمع کردن میان تیمم مسح و غسل یعنی شستن باقی برین و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر آنکه اعضای وضو مجروح بود و اساس آن  
 باب معتذر شدن پس عدول کرد بسوی تیمم پستروان ساخت آب را بر رقیقه بدن خود و اما بشبه پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن معتذر شد  
 بسبب شیء و واجب غسل آن بود و مسح نمودن بر آن لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطاء از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پستروان مصنف حد  
 جابر را نهی سوق کرده که دلالت میکند بر اینکه قول می آید اما کان یکفیه غیر مرفوع است و جزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرده عباس  
 که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر ایدیم مادر سفری تا آخر قصه رواه ابو داؤد  
 بسند فیہ ضعف زیرا که متفرد است بدان زبیر بن خریق نفهم خای سحره و راوی مفتوحه و مثله تحتیه ساکنه و قان گفت و ارقطنی لیس بالقو  
 و گفت و همی انه صدوق و قد صححه ابن السکن و خلافت کرد اوزاعی و روایت نمود آنرا از عطاء از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف و تلخیص و روایت  
 کرده است آنرا ابو داؤد و نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسیدار از عطاء از ابن عباس و روایه الحاکم من حدیث بسیر بن بکر عن الاوزاعی و گفت و ارقطنی  
 اختلاف کرده اند و در آن بر اوزاعی و صواب این است که اوزاعی مرسل کرد آنرا و از عطاء گفت این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابوجهم  
 نقلشیده است آنرا اوزاعی از عطاء بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطاء بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از ابوداؤد  
 و نقل کرد و ابن السکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خریق اصح است از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسج مجبیه  
 و واقع نشد در روایت عطاء از ابن عباس که تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد است بسایق وی تنبیه کرده است بر ابن القطان  
 و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطای بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد  
 مروی پس امر کرده شد غسل پس فرمود پس ذکر کرده شد یا تحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چه شد ایشان را گفت متندار باشند ایشان را خدا  
 سه بار فرمود این که را تحقیق گردانیده است خدای تعالی سعید یا تیمم را ظهور و ولید بن عبد الله را ارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد و او را سبکه  
 تصحیح این حدیث آورده و او را شاهرخی ضعیف است از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطاء ذکر مسج مجبیه  
 نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خریق باشد انتمی و فیہ و درین حدیث اختلاف است علی راویه بر راوی او که عطای است  
 چه از وی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغا از عطاء از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطاء واقع شده که آیا اخبار  
 یا از ابن عباس فرد یکی از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت ما تقدم و این حدیث و حدیث علی متفاضلند بر وجوب مسح  
 بر جبهه و آب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند تا بر این نزد حدیث اگر چه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند قیاس مسح بر  
 خفین بر عامه و این قیاس مقوی نص است در سبب گفته و هو الظاهر و عمل ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة الا یصل

الرجل بالتیمم الا صلوۃ واحداً گفت از سنت است اینکه نماز نگذارد و بلکه زن نیز یک تیمم مگر یک نماز شتر تیمم للصلاه  
 الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد است آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و یتمم که مراد  
 طریقه مسلک فی الدین مشروع در سلکین باشد و در حدیث دلالت است بر اینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذاهب شافعی است زیرا که  
 نزد وی واجب است تیمم برای هر فریضه و مذاهب ابو حنیفه و اصحاب او حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز یا که خواهد یک تیمم بگذارد و هیچ وضو یا بر  
 عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این است که در صورت ارفع حدیث است و حکم نوافل بر تخفیف است چنانچه بر جمله مانند آن گذارد  
 میشوند و عموم مخصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که یک تیمم دو فریضه مجتبه رواست زیرا که جمیع هر دو را هیچ یک مسلک دارند و جواب داده اند

که این معنی مستحب نیست زیرا که اعتبار بخایر هر دو فریضه است و در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که مباح میشود تیمم آنچه مباح میشود بر وضو و غسل  
برای کسی که آب نیابد یا برسد ضرر از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفرایغ از نماز و باشتغال بغير نماز و نه خروج وقت علی السهو الحق و خلاف درین مسئله  
معروف است و در ترجمه الله الباقه گفته تیمم غلیظ وضو و غسل است پس آنچه متوضی را بوضوی خود و غسل را بغسل خود می بایست که در مثل گذاردن نماز  
و غیره آن همه تیمم را هم جایز است پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یافته شد  
انتهی رواه الدارقطني و البیهقي باسناده ضعیفه جدا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیرا که بروایت  
حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و باضعیفان و اثر ابن عمر و اصحاب  
مکره قوت و مسل است پس قائم نشود بدان حجت اصل اینست که او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم است که واجب نیست وضو آب مکرر از  
حدث فالتیمم مثله و باین رفته است جماعت از اهل حدیث و غیرهم و بهر حال تقدم دلیل و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض و سه نیز همان  
نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست که دلیل ما نیاقتیم  
و دلیل که حجت بآن قائم تواند شد این واجب اقتضاست بر نواقض وضو است

### باب الحيض

حيض بمعنی سیلان است میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از دست و در شرع عبارت است از خونگی که از رحم  
زن براید بی علت و ولادت و آنچه بعلت براید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آن نفاس گویند و حیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حاء  
که بران زن باشد و بفح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد است و ازین جهت است که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند  
از غذای که ویرون می آید آن خون نفاس است بعد آن خون را که ماده حیض بود خون میگردد و اندک باین سبب کم است که مرده حیض آرد و حاکم و غیره  
از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر او بود بعد از بیض از جنین و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر او فرستاد  
آدم و نیز آمده که مردان زنانه بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می شدند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض  
و منع کرد ایشان را از در آمدن و درون مسجد و در تطهیر این و در روایت گفته اند که بنات آدم منافات با نسای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم  
بی واسطه را نیست و الله اعلم و سخن عایشه رضی الله عنها ان قاطمة بنت ابی حیث بن برستیکه قاطمة دختر ابی حیث  
وضبط وی در اول باب نواقض گذشت که آنست که حیض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونگی است که روان میشود از فرج  
زن و غیره و بکلام وی پس آمد فاطمة زهرا آنحضرت و گفت من نمی دانم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود او را  
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان دم الحيض دم اسود لیصرف برستیکه خون حیض سیاه می باشد و شناخته  
میشود یا می شناسند آنرا زنان فاذا كان ذلك بکسر کاف فامسک عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را  
از نماز فاذا كان الاخر فرق ضعی و ضعیلی پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران است  
و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است و الا استحاضه است و قد قال الشافعی فی حق المبتدأة و در نواقض  
گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رگ است پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را  
و این حدیث منافی وی نیست زیرا که قول وی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود بیان وقت اقبال را و بار حیض است پس مستحاضه چون تیمم

کنند ایام حیض خود را بصفه دم یا بآمدن وی در وقت عادت اگر متعاده است عمل نماید بعبادت خود و تحمل است که فاطمه متعاده باشد و عمر او باین  
قول که پیش از حیض تو عادت وی بود یا بعد از متعاده است پس مراد اقبال حیض می بصفه بود و نیست مانع از اجتماع و معرفت و حق و حق  
غیر وی است متعاده را الحکم است آنکه جائز است طری او در حال حیض و دم است حاجت نزد جماع هر طاهره ای که وی آنچه طاهر است در حکم نماز و روزه  
و غیر مانع از اجتماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیل بخرم جماع نیامده ابن عباس فرمود بیاید او را زوجه وی وقتی که نماز ندارد و نماز اعظم  
یعنی چون او را با وجود و روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود و جماع هم جائز باشد و از آنکه اگر کرده شود با احتیاط و طهارت  
حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو قبل تیمم و اگر کفر فرج را بپوشد یا پاره جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون  
بند نشو و فرج را لگام کند بطریق که در کتاب مطهر معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت  
پس وضو کند و از آنکه وضو کردن می پیش از دخول وقت نماز حاجت نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری نیست است و تقدیم آن  
بر وقت حاجت رواه ابو داؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و استنکر ابو حاتم و ابن کثیر از حدیث عدی بن ثابت

عن ابیہ عن جده است و جد وی شناخته نمی شود که گشت و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و نیز و حسن اسماء بنت عقیس  
بضم حمله و فتح می و سکون تختیه اسماء دختر وی زن جعفر بن ابی طالب است بجزت کرد و همراه وی بحیثه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را  
و محمد و عون را پس بجزت آورد و بدین و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابو بکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون  
وفات کرد صدیق بنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اولاد نبوت رضی الله عنهم  
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری و عتد ابی داؤد نزد ابو داؤد و باین  
لفظ که گفت اسماء گفتتم ای رسول خدا بر ستم که فاطمه بنت ابی حبیب است متعاده کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روز پس نماز نگذاشته  
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان است و لتجلس فی حوزک می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکون را  
و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود و روی آب برای غسل و در نهایت گفته که شسته میشود در آن جامه و میم زائد است و این آوند  
خاص است مرزبان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت طهر است چه شجاع  
آفتاب و آخر وقت ظهر زرد گویا میشود بلکه در امتناعی وقت زوال تغییری بدان راه می باید اگر چه ظاهر نیست و این غیر صفر است که در آخر وقت عصر  
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آید قلتغتسل الظهم و العصر غسلا و احکما پس باید که غسل کند مرزبان عصر را یک غسل

و لتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشاء یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز و لغتسل  
للفجر غسلا واحدا و غسل کند مرزبان یک غسل و این غسل سوم است پس ازین حدیث و حدیث حسنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز  
و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بموجب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم و وجوب گفته اند که روات  
امر آنحضرت با غسل برای هر نماز ضعیف است و بین البیہمی ضعیفا و گفته اند منسوخ است حدیث فاطمه بنت ابی حبیب که وی وضو میکرد و برای  
هر نماز در سبیل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متأخر است مندری گفته حدیث اسما حسن است و جمع میان می و حدیث فاطمه باین طریق است  
که غسل کند و بگوید بقرینه عدم فاطمه را بدان واقعه را بر روی وضو پس وضو واجب باشد و قد یجوز الشافعی الی هذا انتهى و شنی جزا  
فما بین ذلک و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر و صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء و صورت غسل برای مغرب و عشاء

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حاشی آن نوشته که مراد نافل است و او قایتکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل گذارد و وضو کند و نیت کرده است این حدیث را احمد زکریا گفت ابو داود و ابی یوسف کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز حکم کرد و او آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهى سیدی و والدی قدس سره نوشته که در این فتنه خلاق است میان امیه بنایز انعاما احادیث مذکور ابن عمر بن زبیر عطا بن ابی رباح و جوب غسل است برای هر یک نماز و مروی است از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل ارد و بعد از این سبب و حسن آنست که غسل کند از نماز تا نماز ظهر همیشه و توبیخ کرده است ابو داود و در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را باین علی و ابی و رفته اند چنانکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال ظهر زیرا که اصل عدم وجوب است و صحیح شده است امر کردن بان جز یکبار درین حدیث که اذا اورت فاغسل عنک الدم و صلی انتهى و سخن حسن بفتح حانی جمله و سکون یم بدنت محض بتقدیم جیم مفتوحه بر حای جمله سانه و نیز معجزه خواهد آمد المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بنزد وج طلحه بن عبد الله آمد قالت کنت استخاض حیضه کثیره مثل هذا فقلت حمنه بودم من که استخاضه میکردم بسیار سخت استخاضه و در سنن ابو داود بیان کثرت آمده که گفت میرزوم بن حنفی فانی الشیخ پس آمدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم استغفیه تا طلب فتوی کنم او را و خبر بهم از حال خود پس باقم آنحضرت را و خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مراد حکم این استخاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مترابره بنیدر که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده از این است فرمود پس بجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بیک جامه را گفت ازین هم بیشتر نیست مگر آنکه میرزوم خون را از تختی سخت فرمود و این حکم میکنم ترا بدو چیزی بر که ام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو چیزی پس تو داناتری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علنی که رسیده است یعنی استخاضه باین بخط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضة از شیطان یعنی اضرا و فساد شیطان و تلبیس و تحلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز و تواتر که فراموش کنانید ترا عادت تو پس گو یا رکضة ایست از وی و اصل رکض دفع و چنانیدن پا و زدن بدان و بر آن محسن سبب برای دوا نیدن نیست این منافی آنچه گذشت که آن رکی هست که عاقلش خاندن زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لث زد تا آنکه روان گردید و انظر همین است که رکض وی حقیقه است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و از اینجا معلوم میشود که شیطان را و بر بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها اگر قناری گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز میگرداند بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فحقیض یفح تا و حایای می شده سبعة ایا حار و سبعة ایا حار پس حائض شو یعنی الزام احکام حیض کن در آن و ترک وظی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادات زنان که مماثل و مشارک اند و در سنن و قرابت و مزاج یا تخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبب گفته جمله و نه برای شک است و نه برای تخیر بلکه برای اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهى و در لائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم و ترجیح بلکه باعتبار حال زنان قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز را حیض کند و اشاره کرد بسوی این خطابی و گفته بتعلیل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی در یابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تحقیق یکی ازین دو عدد و انتهى غرض که فرمود و حائض شوم شش روز یا هفت روز و علم خدا شرا غنسله فاذا استنقأت فصلى یستغسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پاکیزه شدنی مقدر



پس گذار نماز اربعه و عتشی بن بست و چهار روز اگر در حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثه و عتشی بن یابست و سه روز بقدر  
ایام حیض هفت روز قرار دی و صلی و صلب و روزه دار و نماز گذار از فرضیه و تطوع هر چه خواهی فان دلتک بجز یاک و کذلک فافعل  
پس بدستیکه آن کفایت میکند ترا و همچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حالتش گس و احکام حیض بر خود جاری کن و بست و چهار  
روزی یا بست و سه روز تا اگر در روزه و اگر کما تحيض النساء چنانکه حیض می بیند زنان و در سن ابواب و زیاده کرده و چنانکه پاک می شوند  
ایشان در وقت حیض خود و طهر خود و در وی رتبه اوست بسوی غالب احوال زنان بعد از آن بیان امر ثانی ازین رو امر کرد و فرمود فان قویست  
على ان تؤخرین الظاهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن نماز وقت و در وی اشعارت  
بعدم و وجوب غسل بروی زیرا که واجب همان وضو است برای هر نماز بعد از غسل از حیض و بر شستن با هفت روز غسل مندوب است و تعجل العصر  
و شتابی کردن عصر و گذارون آن در اول وقت و این لفظ ابو داود است و مراد تاخیر ظهر است یعنی بگذار و آنرا در آخر وقت دی و جمع صورتی است  
میان هر دو نماز شمر لغتله احسن تطهر به پستریک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر و عصر است وقتی که پاک شوی و این لفظ در سن  
ابو داود نیست بلکه لفظ وی این است فقتلین فجمعین بین الصلواتین الظهر والعصر یعنی جمع صورتی که ما عرفت و فصل بین الظهر والعصر جمعاً  
و نماز گذاری نماز ظهر و عصر هر دو نیست این لفظ ابو داود و ما عرفت شمر تؤخرین المغرب والعشاء پستریک تاخیر کنی مغرب و عشاء را و این  
لفظ را در شریک گرفته کرده و نسخ بلوغ المرام موجود است و این تاخیر و احتمال دارد و یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و در وقت عصر و عشاء چنانکه  
جمع میکند مسافر و مذبح شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد و یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بران وجه که تحقیق تاویل میکنند  
جمع مسافر و آنرا جمع صورتی می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده و حال این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر و عصر  
و دیگر برای مغرب و عشاء و غسل دیگر برای فجر و دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قولی این قویست علی ان تؤخری الظاهر اما اشارت است بدان  
زیر که ازین عبارت چیزی باز غسل کردن برای هر نماز مفهومی میشود و این مذهب علی و ابن مسعود و ابن زبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته  
این مذهب شبیه دالین است و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلواتین بغسل و این شبهه است باین حدیث که در وی تیسر و تسهیل  
نسبت بغسل برای هر نماز تسهیل است و جمیع این بین الصلواتین پستریک تاخیر کنی مغرب و عشاء را پستریک غسل براری و جمع کنی میان  
دو نماز فافعل پس بکن این دو غسل را و این جمع را میان این دو نماز و غسلین مع الصبح و غسلین و اگر قوت داری  
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح و نماز گذاری پس بکن آنرا و بگذار نماز فجر را و روزه دار اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و سال فرمود  
هو اعجب لای صین علی این غسل کردن برویه مذکور خوش آینه ترست نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت است  
در تسهیل و تیسیر است ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابو داود گفته رواه عمر بن ثابت عن ابن عمر  
فقال فقالت حمنة هذا العجب الامر انی ثم فعله من قول النبی صلی الله علیه و سلم و درین صورت در حکم موقوف باشد رواه الحسنه الا النسائی  
یعنی احمد ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و حسن البخاری و مندرج در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علماء  
کردند قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل را وی اولین بنی است و ابو بکر بیقی گفته متفر دست بدان عبدالله محمد بن عقیل و او مختلف فیرست در احتجاج  
و روایت کرده است این را ابن ماجه و ترمذی گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح و گفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هود  
حسن و گفت احمد هود حدیث حسن صحیح و ازینجا معلوم شد که قول این که این حدیث صحیح نیست صحیح است زیرا که ایله مذکورین تشحیح وی کرده اند

و نیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابو داود آورده از الفاظ یکی از خمسة چنانکه تنبیه کردیم بر آن و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمیع دو نماز در وقت یکی از آن هر دو بعد از آنکه اگر می عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای می مباح نکرده اند بلکه امر متوعدند و را بتوقیت که ما عرفت و **عنه** عایشه رضی الله عنها ان ام حبیبه بدت تحيض بدستیکه ام حبیبه و منبر تحيض خواهر ام المومنین زینب بنت جهمه مشهورست بکینیت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کینیت وی ام حبیب است بغير ما قاله الواقدي و تبعه لم يزل في وجهه الدار فطنه و مشهور در روایات صحیحه ام حبیبه است با ثبات تا و بود زیر عبد الرحمن بن عوف که ذاتی الفتح و مصنف در تلخیص فتنه و از غرائب است آنچه سبیل از شیخ خود محمد بن صالح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کینیت و مردود ازین تصویر تصحیح چیزی است که در موطا وارد شده که زینب بنت جهمه زوجه عبد الرحمن بن عوف بود و آنکه در کجاست وی بود ام حبیبه بنت جهمه است خواهر زینب و در احادیث دیگر ذکر کرده اند که حبیبه بنت جهمه مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت پس بعضی گفته اند که ام حبیبه و جهمه هر دو مرض استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم انتهى گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل برده بودند زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند سبب آنکه خواهر وی مشهور بکینیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که حبش راسته دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر جهمه زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه مستحاضه می شدند و ذکر کرد بخاری آنچه دلالت دارد بر آنکه بعضی امات المومنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که سبب استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علیا شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سید شمار ایشان بدو زن و الله تعالی اعلم **شکست** الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم الذخر خون استحاضه را در مصحفی گفته تحقیق آنست که استحاضه حیض هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادت ناست و بر طریقه که خدا می تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوب و فساد او و عیبه و دم پس کنایت کرده شد از فساد او و عیبه تصدیق عروق انتهى که تا تقدم فقال امكی قدر ما كانت تحبساك حبضتك شرا غتسيلة فرمود و توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو بستر غسل را و نماز گذار و كانت لغتسل لكل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نمازی یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل گذاشتی شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره و لیکن بروی نیز واجب همان و وضو است گذاشتی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا همه روز واجب است بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمیز و غیره بقراین غسل کند چنانکه صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض یک کن نماز را در هر گاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و آنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار را پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق و ساء این بود که بقدر آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل بر او این دلیل است بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل است که بعد از او یا حیض بیاید و ثابت نمی شود و ازین عبارت غسل بر لبی هر نماز و در طریقی که غسل برای هر نماز آمده بشل آن حجت قائم نمی شود خصوصاً وقت معارض اقتادون با حدیث صحیح وارد درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ است بر زنان و اینها مکلف و الله اعلم و شریعت مطهره سمحه سهل است و حق تعالی گفته ما جعل علیکم فی الذین من حرج و اتقوا الله ما استطعتم انتهى

واین داخل حرج است و خارج از استطاعت رواء مسلم در سبیل گفته حدیث دلیل است بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفت که آن ایام عادت  
اوست چه عادت می که قبل از تخانه بود و وصف خون می که سیاه می باشد معروف است و همچنین عادت زنان از ایام معدوده و اقبال احوال برضی معروف  
و در احادیث استخاضه گذشت و مراد حصول ظن است نه یقین بر اینست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد  
مگر حصول ظن حیض و اگر استخاضه شود و ایارات اقوی تر باشد در حق وی بستر چون حامل شود ظن بر او واجب شود و بر وی غسل و وضو کند برای هر نماز یا چیزی که  
جمع صوری بوضو و اگر چه نفسی در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی است و اما گذاردن بی نوافل را بوضوی فریضه پس مکروه است  
و علماء را درین همه اختلاف است و **عنه** امر عطیة رضي الله عنه نام وی شعیب است یضم نون و فتح سین جمله و سکون مثناة تحتیه و فتح  
معدوده و خنجر کعب است و گفته اند دختر حارث انصاریه بجهت کرد و بار رسول خدا و غزای نمود همراه وی و دوامیکرد و مرضی و جرحی را و بود و از کبار صحابیا  
جماعتی از وی راوی است قالت کننا لا نعد الكدرة والصفرة بعد الظهر شيئا گفت بودیم ما که شمار میکردیم که رت و صفرت را  
بعد ظهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در سبیل گفته مراد بظهر قصه بیضا است و بیضی حیض و اختلاف کرده اند علماء در قولی گفتا و گفته اند که در حکم  
سقط است زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت و علم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این امی بخاری است از علمای حدیث پس حجت  
باشد و این حدیث دلیل است بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بیضی قاف و تشدید صداد  
و در وی خلافی معروف است و در میان علماء انتهی و در بعضی گفته قصه کرا گویند و آن کنایت است از سفید بریدن پارچه که در فرج نگا داشته باشد  
بی آمیزش خون و بعضی گفته اند که قصه چیزی است سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر این کلام وجه اول است پس چون  
از فرج زنان پارچه سفید خالص آید و آن بانقطاع دم و صفرت باشد حیض او منقطع میشود و همین است مذهب فقها که صفرت و کد رت در ایام  
حیض طبعی حیض است و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر آنکه حیض نیست و به قال احمد و نزو شافعی حیض است بشرطیکه از پانزده روز  
تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند و رواء البخاری و ابو داود و الحاکم و اللفظه و رواء المصنف  
فی مستخرج و الدارمی ولیکن بدل بعد الظهر بعد النسل گفته و بخط مصنف روح یافته شد که سناد بعد الظهر صحیح است بشرط بخاری و **عن**  
**النس بن مالك رضي الله عنه** ان اليهود كانوا اذا احاضت المرأة فبصرها بودند و آن زن و منی در او ریزد و زنان را و پیشینی نمیکردند با ایشان و در خانهها پس سیدند اصحاب رسول خدا ازین  
حال که حق است یا باطل پس فرمود و رو خدای تعالی این آیت و **وَلَيْسَ لَكَ مِنَ الْحَيْضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا الدِّسَاءَ فِي الْحَيْضِ**  
**وَكَلَّا تَقْرُبُوهَا** پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تفسیر این آیت اصنعوا کل شیء الا التکاح بکنید با زنان هر چه  
از ماکلت و مضاجعت جایز است و محالطت مگر جماع و تفسیر این حدیث در مشکوٰۃ مذکور است رواء مسلم گفته اند که سائل ازین ابوالدحداد  
بود و قال الواقدي و صواب آنست که اسید بن حصین و عباد بن بشر بودند مافی الصحیح و **عنه** عائشة رضي الله عنها قالت قلت عائشة  
بودم من که غسل میکردم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم از یک طرف و ما بر وجه بودیم و کان یا صر فی فانزود و بود آنحضرت که امر میکرد مرا  
که از ایندم و در غویش پس از امی بستم آنزربای مشدوده و بمقتضای قاعده صرف آنزرباید بمنزه پیش از تافیه با شمی و انا احاطت  
پس میرسانید بدن خود را بر بدن من و من حالش می بودم و این صریح نیست در استماع بلکه در وی حرف الصاق بشره بشره است پس معلوم  
شد که بمقتضای پیچیزی که در از است حرام است و خدا را رز و فقها از اناف تا زانوست و این مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی است و احادیث



پس بحديث ابن عمر بن حزم است و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت نیست این احادیث قاصر از آن است و اگر چه بر وجه تحریر محمد بن حسن زید که کمال نیست  
از مقال و لالت الفاظ آنها غیر صریح است و در تحریر متفق علیه تمام حدیث است و فلان من نقصان یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان  
وین زبان است و در این گفته است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یکش الی الی بالنقص و تفتقر فی شهر رمضان هذا نقصان یعنی اینها و حسن  
عائشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه ثمر گاه آمدیم یعنی و رسال جنة الوداع و وی احرام بجهت بود همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
سرفت سرفت که موضعی است میان مکه و مدینه و آنجا قبل از آنکه بمکه رسیدیم میمون است و سرفت بسین همراه خود بود و کسر را غیر متصرف است بنا بر علیت و تائید  
حضرت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افعی ما یفعل الحاج مکین آنچه می کنند حاجیان  
عمران لا تطوفی بالبيت حتى تطهری یعنی آنکه طواف نکنی بجهت کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را و از این سبب جائز  
نیست و هم در صحیحین است از حدیث عائشة از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حائض او کند جمیع مناسک را سوا طواف آخر چه احمد و روی خود ابن ابی شیبته  
باستناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و در بخاری و مسلم است بر آنکه صحیح است از حائض جمیع افعال حج جز طواف بیت و هو جمع علیه و احتمالات  
کرده اند و طاعت می نبرد یعنی منع دخول مسجد است که تقدم و نزول یعنی طهارت شرط است برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم است که صحیح نیستند  
زیر که مترتبان بر طواف و طهارت فی حدیث خود طواف است که در صفت حج است و معافی رضي الله عنه بضم هم و معین همراه ضیفه  
و در آخر ذال بحیره وی ابو عبد الرحمن بن جابر انصاری خزرجی است یکی از ابن هفثاد کس است که در عقیده انصار حاضر بود و در حاضر شد بر او دیگر مشایخ را  
فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی من قاضی و محکم آنچه گردانیده و فیض صدقات را از اعمال من بوی سپرده و بود و از اجل صحابه و علمای ایشان  
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود و بعد از عبیده پس فرمود طاعون عمواس در سنه عشره و قبل سبع عشره و ثمان و ثمانون سنه رعایت کرده اند از  
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعد از هزده سالگی انه سال النبي پسید معاذ رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم ما یحل للرجل من امراته و هي حائض چه چیز حلال است مرد از زن خود و خالتی که وی حائض است فقال صافق الا ذار  
فرمود حلال است چیزی که بالای از است این بودید بهربا مام ابو حنیفه است و در سبل گفته در وی دلیل است بر تحریم مباشرت محل از او و این سبب  
و اگر کیه است و حدیث اصنفوا کل شیء الا الکاح معارض این حدیث است و آن اصح است ازین مواردی منه و اگر ضم می نمود و صفت آنرا اولی تر است بود  
و گذشت کلام در وی و در حدیث عائشه که کان یامر فی فاتر انتهی دوا ابو داود و وضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در سند او شکی نیست  
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاطش در تلخیص کتب متابعت کرده شد بقیه باقی ماند به حالت حال سعید و نامی شناسیم هیچ یکی را که توشیح کرده باشد  
او را و نیز عبد الرحمن بن عائذ را وی این حدیث است از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت می از علی مرسل است و چون حالش این باشد روایت او از معاذ شد  
باشد در رسال فدرین باب است از حرام بن حکیم عن عمه زید ابو داود و انتهی و روایت درین مرسلین حدیث را باین لفظ است که ایحل من امراتی و بی حائض  
قال فافق الا ذار و المتفق عنی که افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادان از آن فاضل تر است از ترس آنکه مباد و حرام افتد اما آنحضرت ازین حکم  
ناموس است و نکین می پسند گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حرم گفته لایصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را ایحل است  
مر از زن خود و او حائض است فرمود استوار ندی بروی از او و استوار تو با غلای او است و له مالک الدار می رسلا و حسن و حسن  
رضی الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد النبي صلی الله علیه و سلم بعد نفاسها اربعین یوما  
بود زن نفاس گفته می نشست زاده رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهل روز و در وی دلیل است بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز است و باین گفته اند چه وقتها





که وی اول نمازی است که بجا می آید شده بآوردن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز و بیان جهت اورا صلوة الاول  
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این است که در مکان ظل الرجل کطولهم و بگردن سایه شخص مقدار درازی می وی درای فی زوال که عبارت  
از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس می رسد مقدار می از سایه می باشد و درای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز گردد  
وقت پیشین است و ذکر رجل درین حدیث تمییز است والا آخر وی همان مصیر ظل شی مثل اوست حاله محض ظل العظمی با و امیکه حاضر گردد و عصر  
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن بمقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست  
و این بابام مالک نسبت کرده اند پس بسیدن سایه باین حدیثی است که در ظاهر و باطنی وقت عصر است و در سبیل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر  
شد و لیکن مشارک اوست ظهر در قدر یک و سوت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند  
چون وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهر و زوال بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شی مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شی بیک  
گذارد و در وقتی که در آن نماز عصر گذارد و بعد زوال پس دلالت کرد بر آنکه این وقتی است که ظهر و عصر در آن شریک اند و در وی خلاف است  
بجست نسبت بهین است که شنیدی کسی که نفی آن کرده تا دلیل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین مصیر و در ظل شی بمثل آن و میگویی  
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت این بعید است و وقت العصر حاله نصف النهار الشمس و وقت نماز عصر که نماز دیگر است ابتدای تن  
سایه مثل در آنی شخص است ما و ام که زرد نشده است آفتاب این وقت اختیار است و وقت جواز تا وقت غروب است و او با صفر از شمس نزد بعضی تغییر قرص  
آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوار با افتاده است چنانکه باید و در سبیل گفته بعد از صفر وقت  
او انیست بلکه وقت تقناست کما قال ابو حنیفه و گفته اند وقت او است تا بقیة رکعت بدیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غاب  
شود و آفتاب پس تحقیق دریافت عصر او شیخ در ترجمه گفته مذہب ایه ثلثة و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص  
بمثل قامتی بعد از وی وقت عصر است این حدیث دلیل ایشان است بر روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذہب  
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بثلثین و دلیل ایشان در سایه آنکه حدیث ابرو و ابانظر و دلالت دارد بر ابرو و نظر و اشد حرارت در دیار ایشان  
وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل گذرد  
و عصر پیش از ثلثین کنند و الله اعلم انتهى گویم سند ثلثین در عصر از احادیث پیدانیت پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک  
مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب مذہب ایه ثلثة مع صاحبین و وقت صلوة المغرب  
حال یغیب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غاب نشده است شفق و این لفظ شفقین است و در لفظی اذا غربت امة ابن القیم  
در اعلام الموعین گفته درین حدیث دلالت است بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس همین است سنت ثابته صریحه حکم درین باب تنوید اوست روایت مسلم  
از حدیث ابن عمر و باین لفظ وقت المغرب تا لم یسقط ثورا الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق  
و این متأخر است از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول سنت و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز آن بر استجاب این در صحیح است و آن در سنن  
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وقت هر نماز ما و امی است که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و خصوصیت فجر ازین حکم باجماع  
پس نماز آنیکه سواى اوست داخل است در عموم وی نیست دلالت فعل مگر بر استجاب پس ساریض نشود و عام را و نه خاص را انتهى و در حجة الله العالیة گفته  
آخر وقت مغرب تا قبل غروب شفق آخر است و در وقت که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی تا خیره گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

پس زوی گمان کرد که نماز مغرب در هر روز در یک وقت گذارد و این گمان بازم عالم خطا را اجتهاد است یا بیان غایت قلت است و الله اعلم گویم  
این احتمال هر چند دور باشد اما محتمل و دلیل است و آنچه از سنت صریح ثابت شده استماع وقت مغرب است و قرآن و وقت صلوة العشاء الى نصف  
اللیل الا وسط و وقت نماز خفتن از غیریت شفع است تا نیم شب بی زیادت و نقصان و در سبب گفته مراد با وسط اول است و شبی گفته مراد مقدار  
نیم شب متوسط است یعنی مقدار مستغرق در روز و کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تا خیر باید کرد  
و این ثلث از کوتاه ترین شبها می شود و ثلث شب از ترترین شبها و عکس این اولی التبع است و بر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع  
فجر است انتهى لیکن تا صبح با کراهت تحریری است نزد امام عظم و مختار چه بقول اول است و در سبب گفته در حدیث صحیح بخاری از وقت عشاء ثلث لیل ثابت شده  
لیکن احادیث نصف شب صحیح است و عمل بر آن اجابتی و وقت الصبح من طلوع الفجر صالحو بطلع الشمس و وقت نماز بعد از برآمدن  
صبح صادق است آن زمان که برآمده است آفتاب ظاهر حدیث و آن است که وقت جمیع هر وقت اختیاری است و بعضی گفته اند وقت اختیاری تا اسفارت  
و بعد از وی وقت جواز است این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالباً و در وی دلیل است بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر است ازین  
حدیث معلوم شده که نیست وقت اول برای عصر بعد از صفر از شمس و برای عشاء بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر یک که وقت هم قبل غروب  
در یافت می تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر است بر آخری از وقت معروف بعد و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز  
عشاء نیامده اما در مسلم است که نیست تقریط و در نوم بلکه تقریط بر کسی است که گذارد نماز را تا آنکه در وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا آخر  
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص است بفجر چه آخر وقت و تا طلوع شمس است نیست وقت برای نمازی که بعد از است همچنین نماز عشاء که آخر وقت و  
تا نیم شب است بعد از وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بر آن وقت الیایچ و دلیل بر آن ناهض نیست  
و صاحب سنی تیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیث کرده دوام مسلک این است اوقات نماز پنجگانه بروی که می شناسد او را هر عالم  
جاهل قروی بدوی خرد و عبود و ذکر و انقیاد و تعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بامت مرمومه و اما توقیت آن بحساب نازل قرآنی پس بدعت است بالاتفاق  
است سید علامه محمد بن اسماعیل میربح در بعض فتاوی فرموده نیست ممکن که دعوی اندامی از علمای دنیا که بود این توقیت و عصر و صلی الله علیه و سلم  
یا عصر خلفای اشدین بلکه ظاهر شد این بدعت و عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن برآورده ترجمه کرده شد و بدان شغل انوده  
و این عالم کسانی است که حق تعالی در حق شان فرمود فکلتا حجة فیهم و منکر منکرات قرآن مجید عندهم من العجم پس اقل احوال  
مقرنین این حساب آن است که ابل بدعت باشند و بدعت ضلالت است و عظیم شد این بدعت در حریم شریفین چه در مکه معظمه اعتقاد می کنند که بر همین ایشا از  
درین باب انواع موالات است مثل ربح محبت مانند آن که تدریس می میکنند و آنرا می خوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بر آن است و این علم از آن  
علوم است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان آن فرموده علم لا یفصح و جل لا یضرب علم از علوم اهل کتاب است چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب و اثر  
نیباشد و بر مسلمانان از یونان اهل کتاب دخل شده انتهى و کلام من و مسلم است از حدیث بویده بضم موحده و ال جمله کنیت ابو عبد الله  
و ابو سهل و ابو الحصیب است و وی بریده بن الحصیب از سلمی است بنام حای جمله اسلام آورد قبل بدر یکبار حاضر نشد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بریده  
و تحول کرد بسوی بصره پست رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد و فرزند و بریده بن معاویه در سنه ثانی و ثلث و ستین روی عده جماعت  
فی العصر در میان وقت نماز عصر و الشمس بیضیاء نقدیة بنون قاف و تحمیر مشدود یعنی و آفتاب سفید و پاک است از آلودگی و روی میگرد  
و نزد بخاری و مسلم است از حدیث رافع بن خدیج که بودیم با مسکندر ویم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن که کرده میشد جزو یعنی شتر کشنه

و قسمت کرده میشد پست و تنه می شد پس بخوردیم گوشت بکفته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی و این حدیث ناظر است در تجلیل عصر چنانکه مذکور است از آنکه  
در تصحیفی گفته و جهان است مذہب ابو یوسف و امام محمد و علی قولها الفتوی عند الخفیة و ابو حنیفة در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و در اول وقت عصر آن را  
از بلوغ سایه هر چیز بمقدار آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر بعد از غروب است شفق امیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح و مشکین برای اول  
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبد اللہ بن رافع سوال کرد ابو ہریرہ را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز کن و وقتیکہ باشد سایہ تو مانند قامت  
تو بگذار نماز عصر و وقتیکہ باشد سایہ تو دو مانند قامت تو بگذار نماز مغرب را و وقتیکہ فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم صمد  
شب و بگذار نماز صبح را و غیش یعنی غلکس سایہی آخر شب است انتهی و در تصحیفی گفته ظاهر نزدیکی این بندہ ضعیف است کہ مراد ابو ہریرہ از مثل قامت مجرب  
فی زوال سایہ دیگر است پس بحساب اہل مدینہ در ایام شتائی زوال فرسید چهار و پنج قدم خواهد بود و بعد از آن چیزی تاخیر باید برای استعا و نماز پس بقامت  
آوی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایہ آدمی قریب مشکین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف است محاض نشود و با احادیث  
صحیحہ واردہ در یک مثل و همچنین حدیث اقدام کہ در سنن ابوداؤد و مستضعیت است حجت بر آن قائم نمی تواند شد چنانکہ باید و لهذا ہم در تصحیفی گفته کہ ابتدا  
وقت نماز زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت اولین است کہ باشد سایہ هر چیز مانند قامت آن چیز سولی فی زوال و بر همین مطلب است ابو داؤد و لفظ شای  
و از اینجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست کہ آفتاب نزو شود و تاخیر از آن حالت حرام است از علامت منافقان است از آنرویک ضرورت  
و اول وقت مغرب غروب آفتاب است آخر آن غیبیوت شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست کہ آخر مغرب اول و یکی است آنچه باخت است ذکر کردیم  
اقوی بآن است از وی دلیل و اول وقت عشا غیبیوت شفق است و آخر وقت اختیاض نصف یل است لیکن تالووع فجر اگر کسی بگذارد در حکم اوست  
نہ در حکم قضای آن عصر بعد از صفر و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفاز نام کہ بعد از آن طلوع شمس باشد فی فصل و الله اعلم  
انتهی و ازین عبارت ظاہر شد کہ اول وقت عصر یک مثل است و بہو المطلوب و من حدیث ابی موسی عبد اللہ بن قیس الاشعری اسلام آورد و بکوفہ  
و ہجرت کرد بسوی حبشہ و گفته اند کہ گشت بسوی ارض خود پستریا مدینہ و بود عامل البصر بعد عزل مغیرہ از طرف عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ و فتح کرد و اہل و از را  
و مالک ماند بصرد و تاصد خلافت عثمان و بہر گاہ کہ عزل کرد و اورا عثمان نقل کرد بسوی کوفہ و اقامت نمود در آنجا و مقرر داشت اورا عثمان عامل بر کوفہ تا آنکہ  
شہید شد عثمان نقل کرد ابو موسی بعد از حکیم بسوی یکہ و ماند در آنجا تا وفات و مرد و بعد رفتاد و چند سال در سنہ خمسین قبیل بعد از ابو الحسن شعری امام شاعر  
از اولاد اوست رضی اللہ عنہم اجمعین و بالجلہ اسلام راست از حدیث می و الشمس صر قنقہ یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکہ آفتاب بلند است مائل  
نشده است بسوی غروب این حدیث نیز تجلیل عصر معلوم میشود و آن در صورت گذاردن می بر یک مثل می باشد چنانکہ مذہب محدثین صاحبین است  
حافظ ابن القیم گفته صحابی نماز میگذازد با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از می رفت یکی از ایشان بسوی عوالی بریدہ چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث  
انس خمر جزو رطل قطع و طبع آن قبل غروب شمس آمدہ و محال است کہ این بعد مشکین باشد و در صحیح مسلم است کہ وقت نماز آدمی است کہ عصر حاضر نشده و است  
این معارض ملین سن را نہ رحمت نہ در صحت نہ در میان انتهی در سبیل گفته در احادیث دلالت است بر سرعت عصر و صریح احادیث در تحدید اول وقت  
عصر حدیث جبرئیل است کہ گذارد با آنحضرت و نقل نماز می بود و جز آن از احادیث مثل حدیث بریدہ و ابو موسی محمول است بر آن انتهی گویم در موطا مالک  
برایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد اللہ بن عمر مذکور کہ عمل بود و نصاری شہید وقت عصر واقع شد و امام محمد بعد از آن گفته کہ این حدیث دلالت میکند  
بر آنکہ تاخیر عصر افضل است از تجلیل می نمی بینی کہ گردانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما بین نماز عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و بہر تجلیل کرد  
عصر باشد ما بین نماز عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بہتر است از تجلیل می یا را می کہ کتاب سفید و پاک است مخالفت آنست

اور احصرت و هو قول ابی حنیفه و العاصمه من فقہائنا انتهى و باین قول امام محمد رو کرده اند سنت تعجل عصر و گذاردن می بر یک مثل را حفظ این القیم صحیح بود  
گفته اند که کلام دالت است درین حدیث مجمل یعنی حدیث علی بن ابی حمزہ و نصاری بر قیاط بریکه و دل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایه هر چیز و چندان او شود بنوعی از  
انواع دالت و جزین نیست که دالت است بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس انقضت از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهى گویم و قول امام محمد  
تاخیر عصر عقیدت است بدون آفتاب سفر و پاک این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر محضیست یا قدری کمتر از آن بعد و مثل خود آفتاب  
و بیضا و غیره خالصت نیست نمی باشد پس تحت در آن بر مثلین چنانکه باید نیست و نیز در وی تصریح نیست تاخیر عصر مثلین نیز و رو حدیث در بیان زیادت  
اجرایست سابقه و این است که در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیح و آورده و تعجل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گفته اند در وقت عصر باین حدیث بخیرتر  
الاجازة و احتجاج بر بعضیست که لا یخفی فی حدیثین بعد سر حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح است  
و مدلول حدیث همین قدر است که باین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از باین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه  
درست گرد و این معنی بدون تاخیر عصر تا اول وقت آن تحقق نمی شود و اما آنچه از بعضی فقہاء منقول است که باین حدیث شک کرده اند در آنکه وقت عصر از  
ما بعد المثلین شروع می شود و قبل از آن وقت ظهر است پس دالت حدیث بر آن ممنوع است آری اگر لفظ باین وقت العصر الی المغرب می بود گنجایش این است  
می شد لفظ باین صلوة العصر الی مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوة العصر و اول وقت تحقق نمی شود و تا معا حاصل گردد و در التبیان بر مقالہ باین تاخیر عصر  
بر وفق آنچه معمول آنجناب بود و تا وقت غروب آن کمتر از باین ظهر عصر میشد که از ابتدا می وقت عصر تا غروب و می آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسیدن تشبیه بر  
تفہیم است و درین صورت تحمیل لازم می آید زیرا که صلوة عصر التبیان نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینہ میخواند بخلاف وقت عصر که نفس متعین  
گویم تشبیه برای تفہیم غالبین است و غالبین وقت متعارف نماز آنجناب امی شناختند پس است بایشان بوجاه حسن تفہیم متحقق شد و دیگر از ارباب مع  
از ایشان این معنی واضح شد و تفہیم متحقق شد نظیر آنکه حضرت عایشه در وقت محمول نماز عصر آنحضرت فرموده است کان یصلی العصر و الشمس فی حجرها  
لم یظہر الفجر بعد و معلوم است که این بیان و تفسیر غیر از کسی که آن حجة مبارکه دیده باشند و بدون آفتاب را در آن حجره و نه و سایه را در آن مقایسه کرده باشند  
فائده نمیکند که تا هنوز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که درین مجمل العصر کان باین الظہر الی العصر اقل باین العصر الی المغرب بظاهر حدیث  
زیر که موافق قاعده ظلال انقضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند و زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد  
امام از باین الظہر باین وقت متعارف للصلوة است یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصاً در ایام صیف که ابرار آن مستحب است و الله اعلم انتهى و حسن  
ابی بزرگه الا سلی بفتح موحده و سکون زانامش فضل بن عبید است و قبل بن عبد الله سلمان قدیم است قاتل عبد الله بن خطل و همیشه  
غز کرد و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غز افنود بخراسان و مرد و مرد و قیل بغیر باینستین او غنیمتین  
قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رطله میگذارد نماز عصر الی بئر معونی  
یکبار از بسوی رخت می بود و بایش خود رطل بفتح را و سکون جای جمله فی اقصی الدینة در نهایت مدینه و این حال است از رطل یا صفت او است  
و الشمس حیات و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و تفتی و قوی الاثر از روی حرارت و لکون و انارت شافعیه گویند که این در وقت  
رسیدن سایه مثلین نمی باشد و راست میگویند و نیز حنفیه درین بحث است و بیجا است و از امام احمد مخفی است که افضل در وقت غیر روزا تاخیر است  
تا آخر وقت مختار و مشک نیست که ارجح درین باب فہمب مختار اهل حدیث و ایما ثلثه و زفر و صاحبین است که اکثر مرارا و کان یستحب من یؤخر  
من الصلوة و دوست میرداشت اینک تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل است چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت و رنگ که فریم ما



یک شبی در حالیکه انتظار می بریدیم آنحضرت را برای نماز عشاء پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از نوبت استحکام کرد و مؤذن را پس از آن گفت  
و بگذارد نماز را انتهى و در حدیث جابر بن سمرة است نزد مسلم و کان یؤخر العتمة بعد صلاة کتم شیئا و در حدیث ابی سعید رست شتی مضی نحو شطرنج الی الی و لا یؤا  
والنساء و کان یکره الحق مقبلا و بود که مکره میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشاء تا مبادا استغراق شود و نام و در آن و بر وقت نماز  
و الحدیث بعد ها سخن کردن با مردم بعد از نوبت استغراق نشود و حدیث از قیام آخر میل و در هر دو خصیصه است اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل  
و حصول نشاط و نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایق نباشد و چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمرا بود با ابو بکر در مسلمانان و کان  
یفصل من صلوٰة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر میگشت از نماز با و در غایت گشت از آن در هنگام شناختن مرد دشمن  
خود را مقصود آنست که شروع میکرد و در غلغل تمام میکرد و در اسفار نیز که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمصاحف نبود پس در وقت در آمدن بمجلس شناخته نمی شد  
همیشگی و این دلیل است بر تکبیر و تقشیر و تفویض و کسور به معنی یلغفت و یغفر است و کان یقرأ بالمستین الى المائة و بود که بخواند نماز  
با صد و شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گویا در صورت اختصار استین میخواند و در صورت طول تا صد متغی میگوید و درین حدیث ذکر وقت  
صلوة عصر و عشاء و فجر است بدون تجدید اوقات مدلول علیما و در آنچه از احادیث گذشت اصرح و اتم است از آن و عند هما من فوج و بخاری و مسلم  
حدیث جابر بن ابی نفطه و العشاء اخیلتا و میگذازد نماز عشاء را در بعض اوقات جلده در اول وقت و احیاناً و در بعض اوقات بدیر چنانکه  
تفصیل کرد از اقوال سی اذ اهر اجتمعوا عجل باین طریق که چون دیدند آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتابانی میکرد و میگذازد و در اول وقت  
براه میراننی برایشان و اذ اهر ابطعوا آخر و چون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد و نماز گذاردن و در بنجامرات ایشان است  
یا آنچه از نوع است بحال ایشان دلالت است بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکبیر جماعت جائز بلکه مستحب است گفته اند که امام ابو حنیفه و اصحاب کی التزام  
اول وقت میکردند و این جهت است از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل است لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میکرد و الصبح کان  
یصلیها بغلین و میگذازد نماز صبح را در تاریکی شب ظاهر آنست که این مخصوص جماعت کثیر بود زیرا که اصحاب بقیام نایل خود گردیدند و از خواب بیدار  
می شدند و در عشاء بهمت بعض حاجت نیاز گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذازد نماز با و پس بر میشتند  
زنان از نماز پیچیده و پوشیده و رویا و بدن را بچادر یا و کیمیا شناخته نمی شد و از جهت غلغل انتهی و غلغل بفتح تین تاریکی آخر شب کافی القاموس مخلوط  
بیاض صحیح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی السبل و مسلم و مسلم است منها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی  
جلیل القدر است و اشعری است یکی از اجداد او است و فتح خیر همراه اهل سفینه ملائمت آنحضرت آمده با نعام و کرام و مدح و شتای می مشرف شد مناقب او  
بسیار است و ترجمه وی گذشت فاقا هر الفجر حب بن النشوق الفجر پس قائم گرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شوق شد صبح و الذنا سر لایکاد  
یعرف بعض وجه بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان را بعض را و این ناظر است و آنکه در غلغل گذارد و تعجیل کرد در آن  
و مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود  
الصبح و التجم بادیه مشتبکه و ابو هریره گفت صلی الصبح بغلش و حضرت عایشه گفت فی حضرت النساء و تملقات بمروهن یا یعرقن من الغلش و این همه  
منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک آیت از حضرت عمر رضی الله عنهما الظرفا کان النبی ذرا عا آمده و در روایت دیگر صلی الظرفا اذا غابت الشمس و این  
هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که نزال شمس از وسط سما بخمر بودن فی یک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابو هریره گفت صلی الظرفا اذا کان الظلمة شلیک  
و این نیز نزدیک است با و ل نیز که فی نزال و فی آدمی چون هر دو مثل آدمی رسد و صیف حد را بر او خواهد بود نسبت اهل مدینه و در شتابانان در نصف اول

وقت خوابید و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر و الشمس بینا رقیة قدر یا سیر الکرکب فرمیدند او ثلث قبل غروب الشمس حضرت عائشة گفت که انصالی  
العصر الشمس فی حجر تا قبل ان ینظر و انشکرت کنا انصالی العصر ثم یذهب الذباب الی قباب فیا تیمم و الشمس تنقعه و ابوهریره گفت و انصرا و ان کان ثلثک شکیک  
و این همه قریب باشد بیکدیگر متطبق اندیز نماز گذاردن وقتی که سایه آدمی غیر فی زوال از یک مثل زیاده شود تا برسد پیش ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گردد  
مضایقه نیست و در وقت غروب حضرت عمر گفت المغرب المغرب و ان غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق  
الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت آخر العشاء ما لم تتم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود  
و العشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت تا بینک بین ثلث اللیل پس وقت سحر عشاء مست است از اول غروب شفق احمر تا سوم حضرت شب انتی و این  
تطبیق است در آثار صحابه رضی الله عنهم و **و عن** رافع بن خدیج الحارثی گفت ابو ابو عبد الله است و یقال ابو خدیج الحارثی الاوی از انابیل  
مدینه است حاضر شد بعد از جهت حضرت عمر و در آخر و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه تابعین از وی راوی است روزی احد او را  
تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشد ملک یوم القیامة و تازان عبد الملک بن مروان رننده بود بعد جراح وی شکست و هر دو رسته شد و این  
سبعین است و ثمانون سته و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مروی رضي الله عنه قال گفت رافع بن خدیج ان فصل المغرب مع النبي  
بودیم با که میگذاوریم نماز مغرب را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصص فاحدا و انا له لیبھی مواقع نبیله پس بر می گشت یکی  
از انا نماز و حال آنکه وی هرگز نمیدید جای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیر را که در روز هم نمی نمایه مقصود بیان تجلیل نماز مغرب است  
و آن مستحب است و قبل بفتح نون و سکون موحده بمعنی سهام عربیه نیست و در احادیث لفظی و گفته اند که واحدی نه است که ترمود و مستوفی علیه  
در سبیل گفته حدیث دلیل است بر بابت بصلوة مغرب بجهتینی که برگردد و اذان و ضو باقی باشد و قد کثر البحث علی الساعه بها انتی و **و عن** عائشة  
رضی الله عنها قال انکم التبی و تبارکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیل بالعیاء یک شیاء عشارا  
حتی ذهب عامه اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب آنهم بفتح همزه و سکون عین محله یعنی داخل شد و عثم و عثمه بفتح تین ثلث لیل اول را گویند  
بعد غیبت شفق کافی القاموس شرح خرج فصله و قال بستر بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انا لوقتج این است وقت نماز عشاء یعنی  
وقت مختار و افضل اول و لولا ان اشته علی امتی اگر نمی بود سخت پذیرا شدن بر امت من تاخیر عشاء را هر آینه امر میکردم ایشان را تاخیر کنند  
گذاردن نماز عشاء را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیر را ترمذی و ابن ماجه احمد و ابو داود و ابن حبان از حضرت ابوهریره و لفظ  
ترمذی الی ثلث اللیل و نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکرده ایشان رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر آنکه وقت  
عشاء مست است و آخر و افضل اوست آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت میکرد و اخف را بر امت اگر چه ترک کرد و افضل وقت را و این بخلاف مغرب است  
که افضل او اول است و همچنین غیری مگر ظهر را یام شدت حر چنانکه گفت **و عن** ابی هریره رضي الله عنه قال قال گفت ابوهریره  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابعدوا بهمه و مفتوحه منقطعه و کسر را بصلوة  
پس سردی کنید نماز تا ظهر تاخیر کنید از اول وقت تا باشد کندی سورت حرارت را گویند ابرو وقتی که داخل شد در وقت بر و بجزو و انجد و اتم وقتی که داخل شد  
در وقت ظهر و رسید و انجد و اتم و اول زمان است این هر دو مکان حدیث دلیل است بر وجوب ابرو بظهر نزدیک شدت حریر که اصل در هر دو وجوب  
و گفته اند که تجاری است باین فیه اندجه و ظاهر حدیث عام است بر منفر و جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قولهاست گفته اند که ابرو مست  
و تجلیل افضل است بنا بر عموم اول و اول و ثانی و اندک آن بلد عام است مخصوص شده با حدیث ابرو و بارض است این حدیث بحديث غباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سر برضاد را در جباه واکت خویش و در کمر و شکوه مارا و این حدیث صحیح است رواه مسلم و جواب از آن بچند وجه داده اند احسن آنها این است که شکوه ایشان از شدت رضا در اکت و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود صلوا الصلوة لوقتها را با این التذکره و این دال است بر آنکه ایشان طالب تاخیر از آن وقت ابرار بودند پس محاض نشود بخدیش ابرار و در مصنف گفته جمیع تخصیص کرده اند ابرار را ببلد حار و جماعت مسجد که از جایهای دور قصد کنند و صبح نزدیک فقیر عموم آنست و در حدیث شکوه نالی رسول الله صلی الله علیه و سلم سر برضاد را بکشتن محمول است بر ابرار که آن وقت بیرون کشند مترجم گوید معنی ابرار آنست که شدت گرمی بود با خطا آوردن آن قریب یک مثل می باشد بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنق رب سایه یک مثل گردد و سوا فی زوال پس مستحب تاخیر نماز است تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم الظفر فی الصیف ثلثة اقسام و فی اشتهاء خمسة اقسام الی سبعة اقسام اخرجه ابو داود و النسائی و شیخ بن عقیل گفته مراد از این تقدیر بعد از ظهر سایه زوال است و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم روایت کرده و مردی است از طبرستان اسود و مصنف آنرا در تخصیص آورده و در سندش عبیده بن حمید است شیخ موسی حدیث طارق و در سیر و خلاصه و در میزان در ترجمه عبیده گفته و قد ضعف عبد الحمز حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه و سلم فی اشتهاء و الصیف بالاقسام انتهی و در سبیل گفته و قد بیننا مافیة فی المواقیات و انه لا یمکن الاستدلال انتهی و هم صاحب سبیل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابرار کرده اند کما قاله ابن العزلی المالکی فی النقیس و تبعه الحافظ سیوطی و بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل فی برابر و در رساله خود یو اقیات فی المواقیات و بیان کردیم در آن که این حدیثی است که قبح کرده اند و در آن گفت عقیلی لای تابع علی حدیث فی القبول و احده این معین توفیق کرده اند سعد را و عجب است از حافظ ابن حجر و تلخیص کشم که در بلفظ این حدیث و نه بر سند و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یو اقیات آری در ایام شتاتانی بظلمت غروب است تا آنکه حاصل شود ظلم با آنکه آفتاب اگر در کعبه یا بود اکنون اهل شندیر که این معنی مدح می شود و محس و مشاهد و قتی که از جهت جنوب باشد چه سایه و بی بسیار می افتد در جهت شرف لیکن بآن حد که تقدیر کرده باقدام و غایت و بی آنست که نظر کنند در امارت که حاصل شود بدان ظن زوال و نیست باطل اقدام مگر بمن ظن لا غیر و نیست هیچ کی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود انتهی و مراد صاحب صفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابرار را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی است زیرا که وی گفته که ابرار در خلعت است و آن نیز بر کسیانیکه در طلب جماعت مسجد با می شتابند و مشت می کنند و هر که تنها بگذرد و یا در مسجد با قوم می گذارد دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه گفته این مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر نیز از سر میگرد و ابرار با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی گرفته است یسوی تاخیر نماز شدت حر اولی تر است باجماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابرار و میکروند تا آنکه سایه بر زمین افتاد و تلمبا چون نه سط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چرخهای در زمانند مناره و جز آن که سایه آنها در در نمایان گردد و در این سوره متابع قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوار نماز می فرستند و دیوار در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا سیانه وقت گفته اند حمل بر ابرار و بر وقت اهل بهجت بر وقت بی نسبت گرمی وقت است و چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعد است و بودن او سرد تر نسبت با ستوا و اختلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم ظهر بزرگتر و در هر چه آفتاب دیکتر می آید و در برای میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است مثل ابرار و تاخیر از آن باشد و بالجملة احادیث صحیح در مبالغه یا برادر وارده است و آنکه در حدیث جناب آمده محمول است که التماس تاخیر از تمام وقت باشد و الله اعلم انتهی مضافا و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یکنتم نزل شکوه انماست همزه برای سلب است کما عجت الکتاب می از لنت عجمه است و گفته اند بی اولم بحواله الشکوی بل خص لنا فی التاخیر است دال است بر اول روایت ابن منذر و بقی از حدیث سفید بن هرثم جناب شکوه نالی رسول الله صلی الله علیه و سلم

الرخصة فما اشكنا وقال اذا زالت الشمس فصلوا بمثل كبره اثم وطحاوي بسوی نسخ حدیث خواب گفت طحاوی دال است بران حدیث منکر وكنافله  
بالاجرة فقال لنا ابو الحسن بیان کرد که بود ابرو بعد خیر و حمل کرده اند بعض حدیث ابرو را بر گردن مثل فی حدیث خواب بر سر و نشاندن سنگریزه زیرا که  
آن سرخی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلما خضت کرد در باراد و نکر و در تانیة تفرج وقت انتهی فان شدت الحسرة فیه جمع خبری که سختی  
گرمی از پوشیدن و دروغ و بر آنگاه طهر گری اوست و در آخرین حدیث است که گاه که آتش و درخ بسوی سب خود و گشت خورد اجزای من یکدیگر را  
پس مستوری داد و ابرو و نفس را و من ندانم و در زمستان و در دیگر و تابستان پس سخت تر از چرمی یا بید شام اگر گرمی و سخت تر از چرمی یا بید شام  
از سردی از ان نفس است که تابستان و زمستان می زند متفق علیک و درین باب حدیث از ابو موسی و عایشه و غیره و ابو سعید و عمر بن خطاب  
و صفوان و الدقم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن عوف و عبد الرحمن بن جابر و احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با حرج و تعدیل ایراد کرده  
و عن رافع بن خدیج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصباح صبح کنید صبح و در  
روشنی بگذرید نماز با مدا و در و این بل اصبحوا الصبح و با الفجر آمده است که در فجر و محل هر دو عبارات یکی است و ظاهر و متبادر عبارات حدیث  
آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح انگشت و تود و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است این  
حدیث حجت حقیقه است و تراخیر نماز اسفار و این حدیث و در سنن است و حدیث غلغل و موطا و صحیحین پس محاض نشود و او را نیز در حدیث انس است  
نزد ابو داود و که گذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز صبح یکبار در غلغل است و نگار و بار دیگر و اسفار کرد و آن بعد بود نماز و بعد ازین در غلغل تا آنکه مرد و خود  
نکر و بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی است در تغلیس و شک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بود خوب فیصل میکند و مشعر است  
باینکه مراد با صبح او اسفار و غلغل ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر است و صیحه اعظم را بی تغلیس نیست و گفته اند که مراد بدان اطاعت قرأت  
در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان ایلی مقهر است زیرا که نو فجر و برین شبها بسبب غلبه نور فجر چنانکه باید و واضح و روشن  
نگردد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد و پستمر ممانند بر تغلیس و طحاوی گفته اند استغلیس کنند و ختم با اسفار و جمع کنند میان هر دو  
بخطوئیل قرأت و گفته اند که این تاویل احسن و اولی است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر نهیب غنی آنست که ابتدا و ختم هر دو  
با اسفار کنند و چندان تاخیر کنند که شک و طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بر حدیث غایب که نزد ابن ابی شیبه و غیره است رد کرده اند و نظر  
وی این است که نگذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد و او را وی تعالی اما این روایت نیست زیرا که اسفار آخر وقت  
صلوة فجر نیست بلکه آخر طلوع شمس است شیخ و در ترجمه گفته اند اسفار چنانکه از مشایخ فقهیه نقلست آنست که قرأت مسنون از قبل  
بهاشت یا زیاد تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا بسوی و طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده و وضو و نماز پیش از طلوع  
آفتاب گفته اند که ابو بکر و عمر این چنین کرده اند انتهی گویم و برین تقدیر نزاع لفظی است در اسفار و تغلیس زیرا که قائلین غلغل قائل اند که قرأت  
آنحضرت درین نماز استین آیت نامائت بود و قائلین اسفار هم بخدا میداد آن بقرات مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شده و بنی  
شیخ گفته اند که نهیب غنی تغلیس است یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد با اسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم  
مبادرت نزدن بطلوع و بی شک اجر و ادای نماز نزد یقین به دخول وقت اعظم و مفصل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آن است که  
اعظمت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که در می عام است اوقات نماز بار و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت سرستان  
مراد خبر اصلی الله علیه و سلم بمن فرمود در شما تغلیس کن و خطوئیل کن قرأت را آنقدر که طاقت ارند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان

و ضعیف است اگر کسی که شب کوتاه است و مردم خواب نال توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری است که همه حاضر آیند بعضی اگر بسیار  
تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و ایمنه دیگر که تعجل و صلوة مستحبی دارند گویند که در تقدیم مسأحت است و در ادای عبادت پس افضل شهر  
لقله تعالی و مسأحت علی مفسخرة مرتب که محمد و یا گویم که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و مسأحت  
بمغفرت در چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی فقہی درین باب آن است که تاخیر فخر تا آخر وقت مسأحت است باجماع بکراهت تقلیل  
جماعت امری مکره است انداختن مردم در مشقت نیز مکره است چنانکه خدا را منع کرد از تطویل قنارت و فرمود اکتان انت و حال آنکه تطویل قنارت در  
نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب سبب است در غایت تأکید و این اسفار میسر است و در تفلیس مختصر  
و اصحاب با سببند که ثابت و در روایات از فضل آنحضرت اسفار است و آنچه مردی است از تفلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت غرض و اینها  
چون آنحضرت در نزول تفلیس که گفتند که در غیر وقت محمود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه تقتصر النساء متلفعات معاصر  
باین حدیث و قول ارجح است نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مأمور بودند به بیرون آمدن نماز بعد از آن تسبیح گشت با منور گشتن  
ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیح و وارد در غلبه حق ثبوت هر دو است با رجحان غلبه بر اسفار فائده  
اعظم لا جورد که پس بدستیکه اسفار بهیچ بزرگتر است بر ای مزد و ثواب شمایر که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار  
زیاده می باشد از تفلیس غالباً و اوه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و این لفظ  
ابو داود است و صححه ابی هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة  
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که در یابد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را شوقاً  
گفته این حکم برای خود و دست یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت می گوید تا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بخود و برای آنست که شارع برای نماز اوقات  
مقرر کرده و او اهل او را بر این اوقات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات مجید  
نماز منافعی و نماز امری می میراند نماز را گردانیده پس همین حدیث دلیل است بر آنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضر و به مانند قوت  
طلوع و غروب و شمس است بخود و مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز را کند بعد شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت در یابد یا جانش یک  
شد و توانست که در یابد یک رکعت را انتهی گویم حدیث از مفهوم تقیید بخود و خالی است و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصودست بعموم خود  
و بعضی گفته هر یک رکعت از نماز در وقت خود بخوار و بواقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف  
کرده است و آن ضعیف است و جمیع تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور نائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم  
میشود آن نماز را بخود بشمارد همچون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد خالص مزایده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت  
لازم میشود قضاای آن نماز و نزد یک این فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و وجوب قضا مستقر بر وجوب ادای آنجا  
رکعات اخیر قضا است که شارع تمسیر و تفضلاً در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال در آن آنست که  
چون حال صلوة بر یک منزل است پس تخصیص فخر و عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را سبب  
اول آنکه این دو نماز و طرف روز واقع اند و صلوة بعضی نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرد و در بعضی معلوم میکنند که وقت بر آمد پس اگر این حکم را  
درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بهیقین می انجامید بخلاف او را اوقات نماز باقی دیگر که انتهای آن باین موضوع و ظهور معلوم میشود و دوم آنکه



و احادیث صحیحی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب غفلت این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم انتهى و من ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و کسی که در یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس تحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل میگردد باید که یک رکعت دیگر را وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول القرائل علم همین است که نماز فجر عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین است ارجح و اقوی اگر چه امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد و نماز عصر و این حدیث حجت است بر ایشان جواب داده اند که این حدیث معارض است با حدیث دیگر در آن نمی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نقل پس عمل کردیم بقیاس زیرا که در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض اوله رجوع بحديث یکنه و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد و بطلوع و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیثی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصان در آن نیست واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد او اکما و بجنب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص است پس موجب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و او اکما و بجنب باشد ولیکن نزد شافعی احادیثی نمی مخصوص است بنوافل و فرائض و هر سه وقت جائز است و مراد بقرائن فوائی است و ظاهر احادیث و رسوم است و شک نیست که توجیهات حنفیه درین سلسله و راز در اینست زیرا که بیان این حدیث و حدیثی نمی تعارض نیست چه در نمی مقصود بربایت نماز است در اوقات منتهی و درین حدیث اتمام نماز است در آن که شروع آن در آخر وقت بود و از بابت تا نماند فرق بسیار است و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از آنکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسدست و در برابر رض صحیح مروود و متفق علیها و درین باب حدیثهاست که نباید میکنند حدیث ابو هریره را و مراد و وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب است زیرا که اجماع است بریکه مراد آن نیست که هر یک یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد و وی این هر دو نماز را دریافت و درباره فجر بصراحت آمده در روایت یحیی بن ابی لیثی که در آن من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی است من ادرك من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها آخر او عصر آمده از حدیث ابو هریره باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی ما بقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد بر رکعت اتیان بآن رکعت است بواجبات آن از قیاسات فاحشه و استحکال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه اداست و اتیان بعض قبل خروج سجلب حکم اوست بر یا بعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را دریافت و مسلیه عن عائشة عن خولة و مرسل است از حدیث عائشة مانند حدیث ابو هریره در معنی نه و لفظ بلکه لفظ او دیگر است چنانکه میگوید و قال یحیی بن عبد الله رکعة و رکعت سجدة بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت نودی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بریکه این حکم ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت در یک تمام صلوة و نه حاصل می شود و در ارب او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متداول است و در وی اضرار است تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز را و جواب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح است بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پست بر برون رفت وقت نماز قبل سلام دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح است و این حکم در نماز عصر جمع علیه است و اما در صبح پس قائل است بآن مالک و شافعی و احمد و کافه علماء الا ابو حنیفه که وی قائل بطلان نماز صبح است بطلوع شمس در نماز زیرا که در ابد و وقت نمی از نماز انتهی شرعاً قال و المسجد انما هي الركعة پست گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یعنی که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی است پس می عرفت بمرویی خود خطاب می گفته مراد سجده رکعت است مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان است که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خوانند نه انتهی و اگر سجده را

درین حدیث رجال خود وارد مسجدی آن باشند که هر یک یک رکعت یا یک سجده یافت و منی نماز دریافت و لیکن این معنی مرویست بجهت ورود سایر احادیث بلطف رکعت پس وایت سجده محمول باشد بر آن و باقی ماند مفهوم من او رک رکعت سالم از مضاعفه و محتمل که مراد آن باشد که هر یک صرف یک سجده دریافت می تمام نماز دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافت است و این منافعی و رد و من او رک رکعت نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد است بدلیل من او رک سجده و حق تقاضا تفضل کرده باشد بگردانیدن رک سجده در رک یک رکعت و اخبار آنحضرت در ادراک رکعت پیش از آن باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن در رک سجده در رک نماز پس وارد نشود اینکه هر یک دریافت یک رکعت وی تحقیق دریافت نماز را بطریق اولی و **ع** ابی سعید الخدری

رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس قلت شنیم آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفی یعنی نفی است و اهل درو می تحریم است پس ملالت کرد و بخرجه نفل درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات السبب جائز است بچه نحو نیت مسجد مثلا و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بر آن نداشت و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد عصر و رختن خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد دو رکعت را بعد عصر نزد من و در نقلی نبود که ترک کند آن هر دو رکعت و سر و علانیه پس مرد بآن قضای نافله نیت است که چون فوت شد استعاز فرمود بر آن بیکر که عادت شریعت آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این ملالت کرد بر جواز قضای نافله در وقت کراهت یا این از خفتن نفس وی صلی الله علیه و سلم بود چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذاشت بعد عصر و منی میکرد از آن و بعد که وصال میفرمود و منی میکرد از آن و گوید وی از علما بدم کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر گفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عصر و تقریر کسیکه دیدار او را که نفل می خواند بعد فجر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخضر دلالت نمی کند بر نفی اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص افعال یا افعال است یا آنکه خواهد بود که هر یک را نافله عصر فوت شود و منی آنرا بعد عصر قضای کنند و چون متعارض شوند قول نفل قول مقدم باشد بر فعل پس هر یک آن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بسیار است متفق علییه و از ابی ذر آمده که بر امر بدرجه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس تحقیق شناخت و هر که نشناخت مرا پس منم جناب شنیدم رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر آنکه مگر یک رواه الشافعی و احمد و زرین و ابن سعد و رواه کرد سیوطی تخمین وی در جامع از ابن خزیمه و ابوالنعم در حلیه و دارقطنی و مطهرانی در اوسط و بیهقی در سنن کلیم عن ابی ذر که انفی جاسئیه السید عمر رحمه الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد الصلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصح است از لفظ اول که محتمل نماز و زمان هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد الصلوة العصر و این اشیر این را نسبت بشنیدن کرده و در روایتی لا صلوة بعد طلوع الفجر و این الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا ما دامیکه نگذاشته است عصر را نزد منی گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید و ابی هریره و عقبه بن عامر و ابن عمر و عمر بن خطاب و معاذ بن عفر و کعب بن عجرة و ابی امامه و عمر بن عوف و عیسی بن علی بن امیه و معاویه الضاحی انتهى و گفت در تخریص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه زوالی و در ابی قتاده و حنظله و ابی الدرداء و صفوان بن یسطل و غیره و **ع** عقیقه بن عامر از حدیث عقبه بن عامر یعنی بضم عین مسکون قاف کنیت او ابو عامر است و عقیقه بن عامر

معاویه بود بر مصر و به آنجا وفات یافت و در سنه ثمان و خمسين و عشرين نفر من الصحابة و خلق كثير من التابعين و گفته اند که شتر و زروان با علی کرم الله وجهه و غلامه ابن عبدالمطلب ثلاث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسجد بها انان یضل فی حق اواده نقیر فی حق صومانا سه ساعت است که نمی سیکرد و بار اسب از نماز گذاردن در آن ساعات و از گور کردن مردی یا در آن اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حد نماز خانه است حال آنکه نماز خانه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث است بجزئی که مخالفت حدیث است و صواب این است که معنی حد آنست که نماز را تا آخر دفن درین اوقات نکند که مکروه است و همچنین بعد از آنکه عصر تا عصر شمس بلا عذر بگذرد که این صلوة منافقین است چنانکه در حد آمده تمام فقر را و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا عذر مکروه نباشد چنانکه لطلع الشمس باز غرقه حتی تر تفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب تا بان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود و حدیث عمرو بن عبسہ باین لفظ آمده قیاس ریح اور حین قیاس یکسراف بمعنی قدر یک نیزه یا دوزیر یا خرجه ابوداود و النسائی و حین یقوم قائم الظهيرة حتی نزول الشمس و دیگره بایستد قائم غیر مؤثر تا آنکه میل کند آفتاب از مرکز سماج یا مغرب و حدیث بن عبیدہ آمده حتی یقبل الریح ظلمة یعنی تا آنکه بر این یک نیزه شود سایه و حین تنصیف الشمس لآخر ذوب و دیگره مایل شود آفتاب بری فرو رفتن و تنصیف یعنی مشاة فوقیه و مشاة بعد او و وقع ضاد صج و تشدید تجمیع و فایضی شیل پس این سه ساعت است که اگر آنرا بایر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص است بکراهت و دامن دفن موتی و نماز و غیره و وقت اول مختص اند یعنی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت و حدیث ابن عبسہ باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود و در قرن شیطان کافران برای وی نماز میگذارند و نزد قیام قائم طهر جهنم را می آفرزند و در ایامی که میکشایند و نزد غروب هم فرو میرود و در میان دو قرن شیطان و نمازی میگذارند برای آن کفار و نهی از فرض و نفل هر دو است و برای تحریم است اما فرض نماز را حدیث من تمام عن صلوة الذین حکم خارج کرد زیرا که در وی این است که فوقتها حین دیگر یا یعنی در هر وقت که بیا داید و بیدار شود از نوم بگذارد آنرا و همچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس قبل طلوع و حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب است بروی او اگر در آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد نوافل و گفته اند که حکم نماز از آن نیز بلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم خفت و روادی از نماز فجر بپستر بیدار شدند نماز نگذاشتند و در آن وقت بلکه تاخیر کرد آنرا تا آنکه خارج شد و وقت مکروه و حجاب داده اند که آنحضرت و اصحاب می بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را خبر شمس چنانکه ثابت است و حدیث پس بیدار ساخت ایشان را خبر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر و فرمود که درین آنکه شیطان خیز شده پس بیدار از آنجا و نماز گذارد و غیر آن آدمی و این تعلیل شعر است باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن است که حرام است نوافل در اوقات مجتنبه و جائز است قضای آنها بعد نماز فجر و عصر اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت است بعد عصر فایده نظر اگر خاص نباشد با آنحضرت و اما نماز فجر پس بنظر آنحضرت که در آن گذارد و نافله بعد نماز صبح و جائز است گذاردن قرأض در هر وقت ازین اوقات مجتنبه را می نامیم و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات اذان و اذانیکه خارج نشده است وقت جائز است این قضاست در حق وی و احوال است بترخیص وقت زوال و روز جمعه ازین اوقات بجز آن نفل در آن قبول و الحکم الشافی و حکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال و حکم اول نهی است از نماز نزد طلوع شمس و لیکن مصنف در نام نهادن می حکم تسامح کرده زیرا که حکم در هر سه وقت واحد است که نهی باشد از نماز زایلها و این ثانی یکی از مملات حکم است نه آنکه حکم ثانی است و شارح حکم ثانی را تفسیر کرده نهی از نماز در هر سه وقت که افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقیقه لیکن در وی این است که آن حکم اول است زیرا که ثانی قبل از آن است و هر دو ثانی است

حدیث معتبر و در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست  
 خلاف مگر در ساعت نزول الی روز جمعه مقابل عند الشافعی نزد امام همام محمد بن ادریس شافعی مطلبی کنی بابی عبد الله بن خلکان گفته علوم بسیار  
 از کتاب سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و حرآن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر و روای مجتبع گفته تا آنکه اصمعی با آن  
 جلالت شان اشعار نه گیس را که در غیر وی فراهم نشده بود بروی قرائت کرده و امام احمد گفته نشناخته تا سنج حدیث را از منسوخ تا آنکه نه نشین او شدم  
 و شافعی اول کسی است که تفسیر اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاکر ابو صفیه آن مقدار تعظیم که او را میکرد و هیچ کس از انازل علم نمیکرد و زعفرانی گفت اصحاب  
 حدیث را قوی بودند شافعی آن را و ایشان را بسیار ساخت پس تفرقه شدند و بود و مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه است و وفات در  
 جمعی سی و پنج ساله و در صد و چهار رجب بن سیلمان مروزی او را خوابید و گفت خدا با تو چه کرد و گفت مرا بر کسی و هب بپوشان و مرا وید تر بر من نثار  
 کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و اورد و البخاری بطریق آخری ترجیح دهبی بر سایر مذاهب مفهوم می شود  
 و از اینجا گویند گفته است لفظ امامت فاخته شافعی و یفخو من مخالفة و طیش به کنی قول النبی لنادیله علی ان الایمه من قریش و انتم قبل  
 لفظ ان المذاهب غیر او اصحاب و اما قال ابو الجراح الامام الشافعی و فاخته زهدیه و قلت بقوله و حمله یوم القیامة شافعی و باجماع مناقب و فضایل  
 وی پیش از حضرت ابن خلکان گویند بعضی مشایخ ناخبر و او را که در مناقب می ستیزه تصنیف بروی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف  
 مع الزیاده با نام مؤلفین آنها کشف الظنون مذکور است و در احوال النبلا مسطور من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه بسند  
 صحیح زید که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و باضعیفان و لیکن حدیث و کذا لابی داود و ابن ماجه و  
 و حدیث ابو هریره را بهی در کتاب المعرفه از حدیث عطاب بن عجلان عن ابی بصیر عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یمنی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا یوم الجمعة و زیاده ذکر این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز  
 جمعه مخصوصه کرده نیست و باین فتها اند بسیاری از اهل حدیث و از آن خاصا نص روز جمعه شمرده و بر قال الحافظ ابن القیم فی المدهی و کذا لابی داود  
 عن ابن قتادة صحیح و یحیی بن ابی داود است این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این است که روایت کرد  
 ابو یعلیٰ صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه و سلم که وی کرده گرفت نماز گذاردن و در غیر روز مگر روز جمعه و فرمود هر چه افروخته می شود  
 مگر یوم الجمعة بود و او گفت این حدیث مرسل است زیرا که ابو یعلیٰ از ابی قتاده جماعت ندارد و گویم در وی لیث بن سلیم نیز نیست و بهی و بهی  
 وی کرده اند و لیکن مؤید است بفضل اصحاب چه صحابه نماز میگذارند و غیر روز جمعه و یقول آنحضرت که تحت میفرمود بر تکبیر جمعه و ترغیب می نمود  
 در نماز تا خروج امام بشیر تخصیص و استثناء و احادیث نمی عام است هر محل را که نماز گذارند و روز مگر که خاص است از آن و صحیح بخاری و مسلم  
 بتصغیر و قطع بضم سیم و سکون طاء و کسره عین جمله کنیت بخیر ابو محمد است بن طلح بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو اسامیه است اسلام آورد  
 قبل فتح و نازل شد بر سر او و مرد آنجا در سنه اربع و سبع و اربع و تسع و خمسين و بود عالم با نساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود  
 روی عنه جماعت قال گفت بخیر قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد مناف لا تمسوا احد طواف لهذا  
 المیبت ای پسران عبد مناف مسنگ نکند هیچ کس را که طواف کرد و باین خانه مروی خانه تمام حرم است علی الصبح و صلی آیه ساعه شاء  
 و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بهی گفت بجهل که مراد نماز درین حدیث طواف باشد خاصه و درین است شبهه با ثار و بجهل  
 که هیچ نماز باشد و این دقیق العید را درینجا بحث است که تقویت کرده است در آن اختصاص بصلوة طواف آبرو اصلاح گفته او را و است

و توفی گفت مؤید اوست روایت ابی داود که منع نیکوید هیچ یکی را که طواف کرد یا بن خانه و نماز گذارد و در آن هر ساعت که خواست از شرق و از  
 انتی و با جمله درین حدیث دلالت است بر آنکه مکروه نیست طواف بخانه و نماز در وی و در هر ساعت که بکند از ساعات لیله و نهار و حدیث سابقین  
 اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیثی که در این باب است و در صحیحین و غیرهما و بی السج من غیرهما  
 و شافعی و غیره عمل باین حدیث کرده اند و گفته اند که در احادیثی که در این باب است تخصیص یافتنه آمده و نافله که مقتضی جانب عموم است تخصیص است باین حدیث  
 و مکروه نیست نافله و در مکروه فی ای ساعه من الساعات و نیست این حدیث خاص بر وقت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در  
 صحیح اوست و لفظ وی این است یا بنی عبدالمطلب یا بن کان کم من الامر شیء فلا اعرفن احدنا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایه ساعه شامین  
 لیل او نهار و ترجم و تاج شریح منہاج گفته و چون قائل شدیم بجواز فعل یعنی در مسجد حرام در اوقات که راکب است پس این مختص است بمسجد حرام  
 یا جائز است در بیوت حرم که در وی دو وجه است و صواب لغیر جمیع حرم است انتی رواه الشافعی و ابن خزمه و ابن حبان الدارقطنی  
 و الحاکم من حدیث جابر البزاز و رواه الطبرانی عن ابن عباس بن ابونعیم فی تاریخ اصغمان و الخطیب فی التلخیص عن ابن عباس و گفته معلول الحکمة  
 یعنی ابوداود و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان مصنف در تلخیص گفته ابن تیمیه این حدیث را بسوی  
 مسلم عز کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری این هم است از وی زیرا که مسلم آنرا وایت نموده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم  
 و تابع شد او را درین عز و محب طبری و گفته رواه السبعة الا البخاری ابن الزرقه و گفته رواه مسلم و لفظ لا تمنعوا احدا طواف بهذا البیت و صلی ایه  
 ساعه شامین لیل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجاعت نموده و در البخاری اقتطع کرد از میان جامعه مسلم را و اکتفا نمود  
 بروی از جامعه و متوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه و خطا کرد و ذکر انتی گویم مراد ابن تیمیه در اینجا صاحب منتهی الاخبار است که جدا نمیدارد شیخ الاسلام بین تمییز  
 شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح است و عن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال  
 الشفق الحمیة فرمود شفق سرخی است و تمام حدیث این است فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد  
 نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عامه اهل لغت و نزد امام اعظم و طائفة از علما سفیدی است که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از ابوحنیفه نیز سرخی  
 و تصغی گفته شفق نزدیک است و شافعی و ابویوسف و محمد بن مسهر و حنبل و نزدیک ابوحنیفه مفسر است به بیاضی که بعد از حمر ظاهر میشود و متاخر  
 اصحاب ابوحنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتی و بروایتی از امام احمد در سفر حمر معتبر است و در حضر بیاض حمرت حجج میان احادیث  
 باختلاف حالین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد و بیاض  
 یقین میگردد و غیبت آن پس شفق نزوی حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن فی لیل بر غیبت حمرت شیخ در ترجمه  
 گفته احتیاط در حق حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد و یقین و نزد شافعی در قول جدید وقت مغرب  
 مقدار وضو و اذان اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذہب شافعی است گوید که اگر مقدار چند لغت که بوی شدت جوع دفع توان کرد  
 نیز اعتبار کنند و در نباشد و دلیل این قول آنست که جبریل علیه السلام آنرا هر دور و در یک وقت گذارد و اگر وسیع و معتد بودی چنانکه وقتها  
 دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و توفی گفته که احادیث صحیحہ صریح است بقول قدیم و اختیار کرده اند  
 آنرا بسیار از شافعی مثل خطابی و بهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است انتی در سبب گفته این قول جدید شافعی است و قول قدیم وی آنست که مغرب  
 دو وقت است یکی معتد تا مغرب شفق و صحرا ائمه من اصحاب کابن خزمه و غیرهم و توفی در شرح منہج ادله الدال بر امتداد تا شفق آورده و احادیثی



صحیح معین بن قول اندر جزا را که شافعی نفس کرده است بران در قدیم انتهى گویم راجع همان قول اول است موافق حدیث باب ورجع امام ابوحنیفه از قول  
تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در الا بدنه گفته و جواب آن حدیث جبریل آنست که حدیث مذکور تقدم است و اول فرض صلوة است بلکه اتفاقاً و اتحاد  
آخریت وقت مغرب ناشفق تا آخر است واقع در روزی که اقوال و افعال این حکم برای وی باشد و نیز این صحیح است از روی سناد از حدیث توفیق جبریل  
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض ولیکن این جواب که این حدیث قول است و حدیث جبریل فعل غیر نامفهوم است زیرا که حدیث جبریل فعل و قول  
هر دو است چه جبریل بعد گذاردن نماز خمس آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آنست در نماز مغرب و عشا  
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود  
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان گردان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني و صحیح  
ابن خزيمة و غیره وقفه و اخره این خزيمة فی صحیح من حدیث ابن عمر فروعا و گفت بهنقی مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس  
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس ابی هريرة و الاصح منها شیء و در سبیل گفته این بحث لغوی است و مرجع دران بسوی اهل لغت است ابن عمر  
از اهل لغت و قضای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگر چه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محرکه الحرة فی الافق من الغروب الی العشاء  
اولی قرینها اولی قرین العتمة انتهى گویم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است  
و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت و صحیح  
یکه فجر صبح و الطعام و محل فيه الصلوة فجری است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و محال است در وی نماز گذاردن  
یعنی داخل میشود در وقت نماز فجر و فجر ظهر فيه الصلوة ای صلوة الصبح و محل فيه الطعام دیگر فجری است که حرام است در وی  
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و عشاء در وی خوردن چیزی محتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصل و تفسیر بر  
آن کرده تا قهقمر نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة و الحاکم و صححه چون فجر در لغت مشترک بود میان  
هر دو وقت مذکور در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر است لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری است که او را  
علامت ظاهر واضح است و لکن اکثر من حدیث جابر بن عبد الله یعنی مانند حدیث ابن عباس معنی نه در لغت و لفظ وی درستتر است  
الفجر فجران فاما الفجر الذی یکون کذب السحران فلا یحل الصلوة ولا یحرم الطعام و اما الذی یدب سبطیلا فی الافق فانه یحل الصلوة و یحرم  
الطعام انتهى و از اینجا معلوم شد معنی قول مصنف و زاد فی الذی یحرم الطعام انه یدب سبطیلا یعنی زیاد کرد حاکم  
در صحیح که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود و دراز فی الافق در کنار آسمان و در روایتی از بخاری آمده که در آنکه آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم دست خود را زمین بسیار و فی الاخر و زیاده کرد و دیگر که آن فجری است که روا نیست در وی نماز و نه حرام است در وی طعام  
کذب السحران بجهت هم که اگر سحران یکسر مملوک و سکون را بجد های جمله نداشت که این صبح دراز نمیرود و مشتبهی باشد بلکه ترفع میشود  
در آسمان بجهت عمود میان این هر دو بقدر یک ساعت حی باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور اینها و در وی  
بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک گشت دهم باشد که اعرفت و چون برای هر وقت اولی و آخری  
بود آنحضرت بیان افضل ازان هر دو فرمود صاحب سبیل السلام در بعض فتاوی خود گفته که وقت فجر ظهر و صبح مشترک باشد و آنحضرت آنرا بیان  
شافعی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در اقع و نیست آن که لایح می شود بیاختش بجهت هم که اگر و این چنینی است که دیدیم آنرا در بیان

وحی تعالی فرمود حتی یسبب یکن کثر الخیط الا بیکض من الخیط الا کسود من الفجر پس لفظ تنقل افاد کرد که نیست کافی مگر تبیین واضح و روشن  
 نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تابش خورشید طالع می شود بعد از آن سبحان و آن فجر است بعد از تنقیح می شود نور صبح بقدرت فانی الا صلیح  
 کما قال الشاعر شعر وارزق الصبح بید و قبل ایضه و اول النیث قطره من سكب نه انتی و حسن ابن مسعود رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوة فی اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز است در اول وقتش  
 نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر نجاعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تأخیر و در اول  
 حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال خانه ظاهر تعریف باللام است و این حدیث معارض حدیث دیگر است که در آن وارد شده  
 که افضل الاعمال ایمان بالله و حقنی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ماعدی ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لایزال ایمان بود پس مراد غیر  
 ایمان باشد آری و قیاس العید گفته اعمال درین حدیث مجمل اند برینیه پس مثلاً خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود و حدیث ابودرید فضل الاعمال  
 ایمان بالله عزوجل و لیکن احادیث دیگر وارد است در انوار از اعمال بزرگ آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث بابا بنده و ظاهر وجوبش  
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را با پنج لائق تر بود و بوی و هو به اقوم و الیه از غلبه کفر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد است  
 و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد بافضل اعمال با کلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل است و معارض تفصیل صلوة در اول وقت است  
 حدیث عشاء زیرا که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب است از آن اصباح و اسفار و تجر  
 و احادیث ابرار در نظر و جواب آنست که این تخصیص است مرعوم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی و الحاکم و صحاح  
 و رواه الدارقطنی و این خرمیه و این جهان و گفت که بر شرط شخین است و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیره و لفظ عام فرموده این است  
 که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذی و ابوداود و گفت ترمذی مروی  
 نیست این حدیث مگر از حدیث ابوعبید الله بن عمر العمری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتی و لیکن تصحیح کرده است ابوالابن السکون که از ابی الخضر  
 و این ام فروه خواهد بود بکر صدیق است و هر که گفت انصاریه است و هم که و قال الحافظ عبد العظیم المنذری رح و اصله فی الصحیحین بلفظ علی و قتها بیل  
 قول فی وقتها و قوی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف است و گفته اند که مستفرد است بزرگ اول وقتها علی بن جنس از صحابه و جمیع ایشان روایت  
 کرده اند بلفظ علی و قتها و لفظ اول وقتها و جواب اده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر ضررست زیرا که وی شیخ صدوق است از رجال مسلم و حکم کردن  
 تصحیح کرده اند این روایت را و آخر جواب این خرمیه فی صحیح و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی و قتها مفید معنی لفظ اول است زیرا که کلمه علی متضمنی است  
 علی جمیع الوقت و روایت او قتها بلام نیز مفید است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعی معلوم است که نماز پیش از درآمدن  
 وقت صحیح نیست پس تبیین شد که مراد لاستقبال الک اکثر من وقتها است و این بگذاردن نماز در اول وقت و می است و بنا بر قوله تعالی لا تتحرکوا  
 یسار عقیق فی الحزیر است و بنا بر آنکه ابی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان نماز در اول وقت وی بوده و تنبیه و مکرر فضل و حدیث علی که نزد  
 ابوداود است سه چیز است که تاخیر کرده نمی شود و از آنجمله ذکر کردن نماز چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل است و در تاخیر  
 بعد حضور وقت جائز است و دلالت میکند بر آن این حدیث و حسن ابی محمد و دقة بفتح میم و سکون حای جمله و ضم ذال میجه عبده و او و تمام  
 و می اختلاف است اصح آنست که نامش عمر بن حفص کبیر میم و سکون عین و فتح مخفی است و ابن عبد البر گفته متفق اند علی طریق انساب قریش  
 که نام او آنست و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت مکرر و بیکه مقیم شد و مراد سنه سبع و خمسين اذان سید الکبری

هر پنج نماز رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن بسبب رتبه  
 خداست جز آنچه در روی تأخیر سبب است بجز عشا و الاوسط رحمة الله واوسط وقت برای فریضه بسبب رحمت و جبرانی خداست و معلومست  
 که رتبه رضوان المبعی است و آخره عفو الله و آخر وقت بسبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذة متقبل بایزای و عفو و ظاهر است که نیست عفو  
 مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعیف جدا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید است و او کذاب است و در سندش ابراهیم  
 بن زکریاست و او شتم است و للترمذی و الدارقطني من حدیث ابن عمر بن الخطاب در ذکر اول وقت و آخر وی دون الاوسط بدون  
 ذکر الاوسط و لفظ وی این است که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست و وقت اخیر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث  
 سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و مشهود هر دو باید را متعال است چنانکه بیاید حق این حدیث ضعیف است و اینها نیز ضعیف است چه در بار و  
 بر یعقوب بن الولید مدعی است و احمد بن حنبل گفته کان من الکذابين الکبار و کذب ابن معین و ترک الانسانی و گفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث  
 و روایت نکرد این حدیث را غیر وی و گفت بیعتی نکذیب کرده اند و را سائر حفاظ و نسبت نموده اند و را بسوی وضع و درین باب است از جبر و رتبه  
 بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی مخزومه و ابی هریره لیکن اهل حدیث را در آن تکلم است و کما ضعیفه و در سبیل گفته حدیث علی  
 از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابيه عن جده عن علي كرم الله وجهه است بیعتی گفته است که شنیدم در میان من اصح چیزی است که مروی است  
 درین باب با آنکه معلول است زیرا که محفوظ از روایت وی از جعفر بن محمد عن ابيه است موقوفاً حاکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و از یکی از اصحاب او نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابيه موقوفاً گویم چون این موقوف صحیح شود و را حکم رفع  
 باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند و در وی احتمال است ولیکن این احادیث اگر چه صحیح باشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را در اول وقت  
 و می ال است بر فضیلت آن و غیر ذلک من الشواهد انتمی و عن ابيه عن جده عن علي كرم الله وجهه است بیعتی گفته است که شنیدم در میان من اصح چیزی است که مروی است

قال لا صلوة بعد الفجر الا بسجدتين نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت و این دلیل است بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز گزشت فجر زیرا که اگر چه  
 لفظ حدیث نفی است و لیکن این نفی یعنی نفی است و اصل نفی تحریم است ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آن است نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر  
 متصرف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر آن است عجیب است زیرا که خلاف در وی مشهور است حکامه ابن المنذر و غیره و گفت حسن بصری لا باس ما و را می  
 مالک است که بکند آنرا کسیکه فوت شد و را نماز شب و الطناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام بیل اتقی اخرجه الخمسة الا اللسانی یعنی  
 احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی و الدارقطني و الترمذی و در وی قصه است و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدانه  
 بن موسی و گفت ابن خزمه روایاتی که درین باب آمده همه ساقط و مکرره و کذب است و رواه ابو یعلی و الطبرانی بطریق آخر و مرد بعد فجر بعد طلوع است  
 كما دل له قوله و فی رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا رکعتی الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر  
 مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول می و مثله فی الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلای قریش و اهل بیت  
 رضی الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند مرد را بعد فجر و این وقت ششم است از اوقات که منی است در آن نماز و اوقات خمس بیشتر گذشت ولیکن  
 معارضه کرده است نهی از نماز عصر که یکی از اوقات ششم است و در سند الدارقطني افریقی است و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعيب عن ابيه  
 عن جده و در سندش زناد بن الجراح است و رواه البیهقی من حدیث سعید بن السیب مرسل و گفت مروی است از ابو هریره موصولاً و لا یصح و رواه  
 موصولاً الطبرانی و این حدیث ضعیف است و مرسل اصح است و عن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلی رسول الله

صلی الله علیه وسلم العصر ثم دخل بیته فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پیشتر و بعد از آن من و گذارد و در رکعت  
فصلی فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر است پس گفت  
آن هر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را که آمد و او را مردم از قبیلہ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پیش شغل کرد  
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت أفقتضی لهما إذا فتنا قل لا نسلم آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا کن و حدیث  
دلیل است بر اینکه قضای نماز درین وقت از ضامن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه بر آنکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و  
سبک و از آن و مثل می نمود و نمی سفر نمود از آن خارج البواد و لیکن بیعتی گفته خبری که مختص است آنحضرت بدان بدو است بر رکعتین بعد عصر  
نه اصل قضا انتهی اما مختص نیست که حدیث ام سلمه رو میکند این قول را و دلالت میکند بر آنکه قضا نیز خاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث  
تخیف گفته اکثر اهل علم بر آن است نماز بعد عصر اند تا بر آنکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نمی کرد از نماز بعد عصر حدیث ابن عباس صحیح است انتهی پس  
دوام آنحضرت از قبیل ضامن باشد و فیه ما ذکر آخر حجه احمد مصنف در اینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد بسوق این حدیث گفته انها  
بروایه متعینة لا تقوم بها حجة تیس عدم تبیین می و چه ضعف را در اینجا خوش نباید و لابی داود عن عائشة رضی الله عنها بمعناه و کلام درو گوشت  
و در می سلم من حدیث عایشه و احمد من حدیث یحیی بن زبیر انه داوم علیها بعد ذلك و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس فرمودی این است که لم یجد لهما

باب الاذان

آذان در وقت بمغی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن است قال التّحالی وَاَذَانُكَ مَرْجِعُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ودر شرح اعلام بدرامین وقت نماز اذان مخصوصه در وقت مخصوصه فرضیت می بزمین بود و سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث دالّه بر شریعت و بی یکم نیز و لیکن صحیح اول است و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب و بیدار شدن بن زید انصاری است و درین عمر بن الخطاب بعد از وی بیعت گویند ابو بکر وید و غزالی گفت بینندگان اذان در خواب ده سجای اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب بیدار صحابه و جمعی نیز آمده و بعضی گویند که با جهنم و آنحضرت ثابت شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در صرح شنیع اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در کمال نماز بی اذان میگردان و در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس جمعی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد این است آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده مخصوصا اما شیخ کافی گفته آنکه میگوید در شب اسیر بود و هیچ حدیثی صحیح درین باب مشهور نرسیده و صحیح آنست که شریعت آن در مدینه است و در سنه اولی یا ثانیه از هجرت و ثبوت آن ملاز قرآن باین آیت است اِذَا قَامَ نَحْمُكَ اللَّهُ اُتِخَذَ وَهَاهُ هُوَ اَوَّلُ عِبَادَةٍ واذان از شعائر اسلام است و بآن در الحرب و در الاسلام میگرد و در وجوب آن اختلاف است ظاهر و وجوب است بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان انتهی و حولانا رفع الدین بن شاه ولی الله محدث دهلوی نوشته که صیغه اذان باین ترتیب از امور توفیقیه است اولاً بواسطه تعلیم ملک در مقام عبداللّٰه بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً بواسطه افتخار مقام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته و ثالثاً بتقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بران ملازم است کرد و فرمود و اما لزوم حق مرتبه و حی یافته و ثالثاً باشارت قرآن حمید حکم تنزیل گفته و آنحضرت در دعای آخر اذان بدعوت ثابته صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از عکس و نکته معتبر نباشد انتهی و در صنفی گفته اذان و اقامت باجماع مسلمین از شعائر اسلام است پس اگر اهل شهری اصل گرفته اند بر ترک اذان و اقامت سلطان رومی باید که با آن جماعت قتال کند و در حدیث صحیح آمده که آن اذان را قبول نمائیم یا غیر علیهم حتی یصبح فینظرون سمع اذاناً گفت عنهم و ان لم یکن سمع اعاز علیهم و اگر شخصی بغیر اذان اقامت نماز گذارد و اعاده بروی

واجب نیست نزد یک جهو و علما و مذہب عظامین بسیار و مجاہد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادہ نماز لازم می شود و اللہ اعلم  
**و حکم** ابی محمد عبد اللہ بن زید بن عبد ربیع و ابی انصاری خزرجی است از شاہیہ صحابہ حاضر شد عقبہ و بدر و شاہد کہ بعد از  
 و مرو در مدینہ سنہ ثلثین و ثمانین و ہوا بن اربع و ستین و لولابو یحییٰ زوی عنہ ابنہ محمد و سعید بن المسیب ابن ابی الیاسی و ہوا الذی آری الاذان فی  
 السنہ ستہ احدی بن الهجرة یقال لہ صاحب الاذان عدوہ فی اہل المدینۃ قال گفت چون امر کرد رسول خدا بآن قوس کہ ساختہ شود و زودہ شود  
 برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا فاشہ رجل در خیال در آمدہ احوال آنکہ من در خواہم مروی یعنی دیدم مروی را در خواب کہ بر میدارد  
 ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندہ خدا آیا میفرموی این ناقوس را گفت آن مرد چہ بکنی آنرا گفتم چہ خواہم مردم را برون ناقوس بسوی نماز  
 فقال پس گفت آن مرد آیا راہہ نمایم ترا بچیزی کہ آن بہتر است از آن گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بکفایت مخصوصہ اللہ اکبر  
 اللہ اکبر فذلک الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر ہتر بیج الکلب ہر تکرار چار بار موی آید آنچہ حاضر است و معارض او است  
 بخبر ترجیع یعنی در شہادتین و در شرح مسلم گفتم ترجیع عودست بسوی شہادتین برفع صوت بعد گفتن آن و و یا بآنخفض صوت و یا ستہ قریباً  
 و الاقامۃ فراڈی و ذکر کرد اقامت را مفرد و بدون تکرار در چیزی از الفاظ و می الا قد قامت الصلوۃ مگر این لفظ کہ مکرر گوئی آنرا  
 قال فلما اصبحت آنبت گفت پس چون صبح کردم آنیم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و خود را و باخیز و خواب دیدم فقال  
 پس فرمود آنحضرت انہما لروایا حتی بدستی کہ این خواب کہ تو دیدی خواب راست است انشاء اللہ تعالیٰ الحدیث تا آخر حدیث و آن اینست  
 کہ فرمود پس بایست بالمال الفاکن بسوی چیزی را کہ دیدی در خواب پس باید کہ اذان گوید بلال باخیز و دیدہ قوزیر کہ بلال بلند تر و شیرین تر و بہتر است در آواز  
 از تو پس استادم بالمال الفاکنم آن کلمات را بسوی و اذان گوید موی بدان گفت عبد اللہ پس شنید این را عمر بن الخطاب مجال اکبر در خانہ خود بود پس  
 بیرون آمد و حالیکہ یکشہ چادر خود را و میگویی ای رسول خدا سگوند کسی کہ فرستاد ترا بختی ہر آیینہ دیدم من مانند آنچہ منوہ شدوی یعنی ابن زید پس  
 فرمود آنحضرت و اللہ الحمد یعنی حدیث خدا را بر تو افی این دور ویت رواہ ابو داؤد و الدارمی و ابن ماجہ و گفت تردی کہ این حدیث صحیح است  
 لیکن قصہ ناقوس را ذکر کردہ پس این اثبت باشد چنانکہ در کتاب است أخرجه احمد و ابوداؤد و صحیحہ الترمذی و ابن خزیمة  
 و حدیث دلیل است بر شریعت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اہتمام کرد آنحضرت در نظر در چیزی  
 کہ فراموش کنند ایشان را پس این اذان ہم خواندن است بسوی نماز و ہم اعلام است بہ دخول وقت دی و اختلاف است علما را در وجوب آن و شک  
 نیست کہ از شعار اہل اسلام است و از حاسن آنچہ مشروع کردہ است آنرا خدا تعالیٰ دادہ و محتمل اند در وجوب ہمچنین اختلاف است در بکیت الفاظ  
 و می دلالت این حدیث بر آنست کہ تکیہ گوید در اول وی چار بار و در روایت مختلف آمدہ در حدیث ابو مخذومہ در بعض روایات ہم ترجیع آمدہ و ہم  
 تشہیل پس یاری عمل کردند ترجیع بنا بر شہرت روایت زیرا کہ زیادہ عدل مقبول است و حدیث وال است بر عدم شریعت ترجیع و در وی نیز  
 اختلاف است پس ہر کہ آنرا غیر مشروع گفتمہ علی بن ربیع روایت کردہ و ہر کہ مشروع گفتمہ علی بن ربیع ابی مخذومہ منوہ و نیز دلالت کرد این حدیث بر  
 اذوال الفاظ اقامت الا لفظ اقامت کہ آنرا مکرر باید گفت و ظاہر حدیث آنست کہ تکیہ ہم در اول یکبار باید گفت لیکن چہوہر بر آنست کہ تکیہ در اول اقامت  
 متکرر است و بار می باید گفت و لیکن نظر بکریر آن در اذان چار بار گوید و اقامت غیر مکرر است و ہمچنین مکرر است در آخر وی و باقی الفاظ یکبار  
 باید گفت و روایت کردہ است بخاری حدیث امر بلال کہ تشہیل کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال  
 کردہ است ہر کہ گفت اذان در ہر کلمات خود مثنی مثنی است و الفاظ اقامت فراڈی است الا قد قامت الصلوۃ و جواب اودہ اندازان اہل ترجیع



که این روایت صحیح است دلالت میکند بر آنچه مذکور شد لیکن روایت ترمذی نیز صحیح است بلا مریه و این زیادت از عمل است و زیادت عمل مقبول  
پس قائل ترمذی در اول اذان عامل است به هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شافع اذان دلالت نمیکند بر ترمذی تکبیر و مخفی نیست که لفظ کبر و توحید  
در آخر اذان و اقامت مفروض است بالاتفاق پس خارج باشد از حکم شافع اذان و عمدا گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان  
برای اعلام غایبان است پس در آن حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و این تکبیر بر محل مرتفع باشد و خلالت اقامت که بر آن  
اعلام حاضران است پس حاجت نیست بکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله مقدمه قاست الصلوة برای آنست  
که مقصود اقامت همین کلمه است پس پس و زاد احمد فی آخره و زیاده که در احمد در آخر حدیث ابن زید که ما هر انما هر قصه قول  
بلال رافی اذان الفجر در اذان نماز صبح و آن این است که خواند بلال روزی صبحم بسوی نماز پس گفت شد که رسول خدا نامم است  
پس بلال زد بلال اعلای صوت خود الصلوة خبر من النعم نماز بهتر است از خواب گفت سعید بن السیب پس نقل کرده شد این کلمه در تادین  
نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیک ارباب فقه و اصحاب شوق و میگویند که از باب اصل احلی من الخل باشد انتهی  
ولیکن درین زیادت انقطاع است یا وجود وقت رجال می و ذکره ابن السکون من طریق اخری عن بلال و این در طریق دیگر  
از حفص بن عمر از بلال و آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرقه من ابوالوجه و روایت کرد و آنرا ابن ماجه از حدیث عبدالرحمن بن اسحق از زهره  
از سالم از پدرش پس فکر که قصه اتمام ایشان را پیگیری که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در نماز صبح  
صبح الصلوة خیر من النعم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصنف در تلخیص گفته است سناده ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث  
عبدالرحمن بن ابی السلی آوردند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تثنییه گوید در هیچ نماز مگر در نماز صبح و لیکن در سند وی ضعف  
و انقطاع است و بود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود و گفته اند که تثنییه و دوبار است کما فی سنن ابی داود و نیست الصلوة خیر  
من النعم در حدیث عبداللہ بن زید چنانکه قوم میدید عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد دیگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را  
پیشرو صل نموده بدان روایت بلال را و لا بن خزیمه عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنن ارسنت است یعنی طریق  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤذن فی الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حی علی الفلاح و آن مؤذن وقت یعنی برای  
بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خبر من النعم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صحه ابن السکون و در روایت نسائی  
الصلوة خیر من النعم در اذان اول است از صبح و در وی تثنییه روایات مطلقه است ابن دسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه  
و گفته که تشریح تثنییه جزین نیست که برای اذان اول نخب است زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نامم است و اما اذان ثانی پس برای اعلام دخول  
وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی حمزوه این است که گفت ابو حمزوه  
بود من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم در اذان فجر اول حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النعم  
این حرف گفته است صحیح انتهی من تخریج الزکشی لاحادیث الرافعی و نقل او است در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی حمزوه که وی تثنییه گفت و اذان  
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت پس نخست تثنییه از الفاظ اذان شروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار بیدار آمدن وقت و  
بلکه اذان الفاظ است که مشروع اند برای بیدار ساختن غصه پس گویند این تثنییه همچو الفاظ تسبیح اخیر است که مردم درین اعصار متاخر عادت آن  
گرفته اند عوض اذان اول و چون این را شنیدند آسان شد بر آنرا آنچه ذکر آن شده اند فقها از جدال در تثنییه که آیا از الفاظ اذان است یا نه و آیا



والله في ذكر التكبيرة في اقله مؤتين فقط ولكن ذكر كونه است مسلم كبير را در اول اذان دو بار فقط چهار بار چنانکه در حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو بار و اقامت یک یک بار بخواند بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة و یا ربی کبر رواء ابو داود و النسائی و الدارمی و متقی گفته اهل حرمین اهل شام و مین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک بار باید گفت الا لفظة قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو مخنف و کوفه است تثنية اقامت و آنچه معمول خاندان ابو بکر و از انان امام شافعی از اول اقامت است و الله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و متقیان نزدیک برنده آنست که اختلاف در این اذان مثل اختلاف در آیه قرآن است کلمات ثابت و لهذا مالک متعرض بر ترجیح و غیر آن نشد انتمی و ذوا و در روایت کرده اند حدیث ابی مخنف و را الحسنه یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ذکر کرده هر یک پس ذکر کرد تکبیر را در اول اذان چهار بار و روایت حدیث عبداللہ بن زید ابن عبد البر در سند کار گفته در اول اذان چهار تکبیر مخفف است از روایت ثقات از حدیث ابی مخنف و در حدیث عبداللہ بن زید و ابن تیمیہ و متقی نسبت کردند ترجیح را در حدیث ابی مخنف و در حدیث ابی موسیٰ بن جعفر بن یسویٰ نسبت نکرده بلکه گفته رواه النخعي و چون مراجعت کردم مسلم و شرح و بی معلوم شد که نویسی گفته که در اکثر اصول می یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعضی طرق فارسی که مسلم است ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرده و ابن تیمیہ اعتماد بر بعضی طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در بیان کلام مصنف و ابن تیمیہ منافات است و این الاثر در جامع بحسب سباق روایات و ذکر روایت ترجیح در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جميعها و من الروایة الاخره انتمی و آیین صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیح در اول می نیست کما قرئناه و ابن ماجه می نیست قبول آن کذا فی السبل گویم قائل است بر ترجیح شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علماء و قائل است بتثنية مالک احتجاج او باین حدیث است و اینکه دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثلثه مقبول است و عمل اهل کبر بر ترجیح است و مکه جمع مسلمانان است و در موسم و جزآن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم و **و عن النبي** رضی الله عنه قال آخر دلال گفت امر کرده شد بلا و امر آنحضرت بود و زیرا که در امور شرعیست جزوی کیست که امر کنند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق است و این مجمل را حدیث عبداللہ بن زید و ابی مخنف بیان کرده که تشفیج تکبیر چهار بار گفتن اوست و شفع غیر وی دو بار گفتن اوست و این نظر بالکثر است و نه کما بتلیل و آخر وی یکبار است بالاتفاق و بدو ستر الا قامه و یکبار گوید اقامت را در مشکوٰۃ است که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از روایات این حدیث است که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم آنرا یا یلوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ابوب الاقامه مکر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیہ و مذہب امام مالک شافعی و بعضی علماء این است که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذہب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دو گان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یکبار یکبار ساختند و گویند که مسلم الا استثناء و ذکر نکرد مسلم استثنای بعضی قول او را الا اقامه شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در وی استثناء مذکور است و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتمی و در سبل گفته علماء را در این سلسله سه قول است یکی تثنية تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو بار میگفت اذان و اقامت را و او را عبدالرزاق و الدارقطنی و الطحاوی

و لیکن کلم ادعای انقطاعش نموده و او را طریقتی است که در آن نسیف است و با کلمه تعارض نیست در میان نمی در وایت تریع در کبیر و روایت افراد  
 و اقامت بسبب صحیح می پس توان گفت که تشبیه در الفاظ اقامت زیادت عدل است پس قبولش واجب باشد زیرا که این زیادت غیر صحیح است که اکثر  
 دوم مذہب مالک است افراد الفاظ اقامت تا آنکه قنات الصلوة سوم مذہب جمهور است افراد الفاظش جز قنات الصلوة که مکرر گفته شود  
 علماء الاحادیث الثابتة بذلك و بکنسائی عن انس رضی اللہ عنہ و ابن حبان و الحاکم آخر الشیخ امر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 بلا لال را که این چنین گفته باشد ایتیان مصنف بصیغہ معروف برای افادہ این معنی است که حدیث اول متفق علیہ مرفوع است اگر چه بصیغہ  
 جہول وارد شدہ خطابی گفته سنا و تشبیه اذان افراد اقامت اصح روایات است و بر آنند اکثر علما استمار و جاری است بدان عمل در چنین مجاز  
 و شام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا اقصای جزایر بلاد اسلام بعد بر شمر و کسانی را که قائل اند بدان از ایمہ اعلام در حجتہ اللہ البالغہ گفته اصح طرق  
 اذان طریقہ بلال است که در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذان و دو بار و اقامت یک یک باری شد و قنات الصلوة قنات الصلوة  
 مکرر گفته میشد بعدہ طریقہ ابی مخدومہ است که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقہ اذان نونہ کلمہ است و اقامت ہفتہ کلمہ  
 و نزد این کلمات مانند احرن قرآن است کہ ہمہ شافی و کافی است انتہی و همچنین در مصنفی گفته کما سبق و شوکانی رح در شرح مختصر خویش افادہ کرد  
 کہ الفاظ اذان ثابت شدہ اند با حدیث کثیرہ و در بعض آن اختلاف است بزیادت و نقصان و مقرر شدہ است کہ عمل بر زیادت منافعی مزیدہ  
 نیست پس ترجیح بر وجہ صحیح ثابت است مقبول است بترجیح اذان و ترجیح شہادتین مان اگر اذ لہ اصل قومی تر باشد زیادت در آن  
 وقت مطرح کرد و نیز کہ آنجا تعارض نیست کہ ارجاع بترجیح شود و چنانکہ بسیاری را از اہل علم درین باب در ابواب دیگر پیش آمدہ بلکہ جمیع ممکن  
 بضم زیادت باصل مابین مقدم است بر ترجیح و واقع است اجماع بر قبول زیادت کہ غیر منافعی مزیدہ فیہ باشد کما تقر فی الاصول و ادلہ افراد اقامت  
 اقوی ہستند از ادلہ تشفیج آن لیکن تشفیج مشتمل است بر زیادت خارجہ بخارج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلہ تشفیج مستحبین باشد انتہی کلام  
 الشوکانی و پیہ خوش است انچہ قبیلہ در منار تجد بیان اختلاف علماء در الفاظ اذان کہ تکیہ بر اول می و دو بار است یا چهار بار و در وسع ترجیح  
 شہادتین است یا خبر و تعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کردہ و تلفظ وی این است کہ این مسئلہ از غرائب واقعات است و نظریہ و  
 در شریعت کمتر نیز کہ الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و یمن اند کہ در ہر روز و شب پنج بار بدان صلح میکنند بر کان بلند و ہر سال و  
 ماسورت کہ بگویشل انچہ نموزن بگوید و صحابہ خیر القرون بودند در غرۃ اسلام و شدید الحافظۃ بر فضائل و معجزات خویش و تا بعین امتلا  
 ایشان در آن مذکور و ما ثور نیست این ہمہ اختلاف شدیکہ است در متاخرین است و ہر یکی از فریقین تالی پیگیری صالح فی الجملہ کردہ اگرچہ  
 متفاوت بودہ باشد و نیست تنافی در میان روایات بنا بر عدم مانع از صحت بودن ہر یک و گفته اند کہ مثل وی است الفاظ تشہد و صوت  
 صلوة خوف انتہی و **الحی** بحقیقۃ بضم حیم و فتح حای حملہ نام وی محمد بن عبد اللہ است و قبل بن مسلم السوری العامری نزول کرد  
 بگوید و بود از صفار صحابہ وفات کرد آنحضرت و در سیدہ یزدوی حکم و لیکن سماعت دار و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والی گردانید او را علی بن ابی طالب  
 عنہ بریت المال و حاضر شد با وی در جملہ مشاہد وفات کرد و در کوفہ سہ سال و سبعین روی عتہ ابن عون و جماعۃ من التابعین قال رأیت  
 بلا لال یؤذن و انتبع فاذا گفت ابو یحییۃ دیدم بلال را کہ اذان میگید و متبع میکنم من ہن و اور یعنی می بگرم بسوی من ہن ابو یحییۃ  
 کردن او ہن را است و ہنہا و ہپ و اصبعہا و ہر دو انگشت اول یعنی سہ تا حین قائلہ انووی و قبل اہما ماہ و وار و نشد تبیین  
 اسبعین در حدیث فی ذلک و ہر دو گوش وی بودہ اند زیرا کہ انگشت در گوش نهادن اجماع است بر وی صوت و کسی کہ گرس است یا در دست

از اذان می بیند انگشت در گوش استلال میکند تا فرین و بجای انداختن اطلاق کردن مجازست رواه احمد و الترمذی و صححه  
ولابن ماجه من حدیث ابی حنیفه النشا و جعل اصبعیه فی اذنیه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوشش خود  
و هم در وی است از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این  
بلند گردانند ترست آواز ترا در مصطفی گفته جمهور اهل علم سبب داشته اند بلند کردن آواز را باینکه و شافعی گفته مگر در سجده که یکبار جماعت خوانده باشد  
و الحال بار دیگر جماعت می کنند پس از آن است اذان لیکن آواز بلند نکند و لایبی داود من حدیث ابی ثعلوبی عنقه لما بلغ یحیی  
بلال گردن خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوة عینا و شما لا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا و ههنا  
و که لیست در برنگردید و دور نکرد و تمام بدن خود و در اینجا دلالت است بر آداب مؤذن که آن التفات است بسوی بین و شمال محل آن  
حی علی الصلوة است چنانکه ابو داود ذکر کرده و صریح تر از آن حدیث مسلم است باین لفظ فجعلت اتبع فاه ههنا و ههنا و شما لا یقول  
حی علی الصلوة حی علی الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات جعلتین است و ابن خزیمه بر آن تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله  
حی علی الصلوة حی علی الفلاح بفرموده که گفته ممکن است انحراف بفرموده و روایت کرد از طریق و کعب باین لفظ فجعل بقول فی اذانه  
بکذا و حرف را سه بینا و شمالا و اما روایت است از بلال در اذان پس غیر صحیح است و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن  
انگشت در گوش ضعیف است و قد مر و مروی است از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اهل هر دو جهت و ظاهرا گفته اند  
که فائده التفات دو چیز است یکی بلند تر شدن آواز و دیگر آنکه علامت مؤذن است تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن است و این در  
اذان است و اما اقامت پس گفت ترمذی از استحسنه الازاعی و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است و لفظ سلم  
گذشت و عن ابی یحیی و رة رضي الله عنه ان الشیخ سلم الله علیه و سلم اعجبه صوته فعلمه الاذان  
برستیکه آنحضرت خوشش آمد و آواز می پنداشت و او را اذان گفتن و در وی دلالت است بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را  
و لبستگی با اذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن با اذان در آنکه رواه ابن خزیمه و صححه  
رواه الدارمی و ابو شیخ و غیره و احسن حدیث فی قصه و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تا فرین انسانی  
حسن الصوت و صحیح ابن لکهن و عن جابر بن سمرة العامری کینت ابو ابو عبد الله است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود مؤذن  
کرد بکوفه و مرد آنجا در گفته روی عنه جابر و غیره رضي الله عنه قال ضلیت مع الشیخ گفت جابر گذارم بار رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم العید بن غیر مائة ناز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتب و دوبار بلکه بارها بغیر اذان و اقامه بی اذان می آقا  
و این حدیث دلیل است بر آنکه مشروع نیست برای ناز عیدین اذان و نه اقامت و هرگاه اجتماع و مرویت خلافت این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن  
عبد العزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح است بلکه کردن آن بدعت است ما اثر نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی  
درین باب است از جابر بن عبد الله و ابن عباس حدیث جابر بن عمر حدیث حسن است و درین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
و غیر ایشان که گفته نشود اذان برای عیدین و نه برای هیچ یکی از فوافل انتهی رواه مسلم و هم نزد وی است از عطاء که گفت خبر دارم جابر بن عبد الله  
که نیست اذان در نماز را در فطر و نه اقامت و نه ندای چیزی و گفت امام مالک در شرط شنیدم بسیاری از علماء را که گفتند نبود در فطر و نه در انجی ندا  
و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا امروز و نزد انسانی است از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس بگذارد



نماز برای اذان واقامت و نحوه و مانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری و مسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه ولفظی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبد الله این است که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم النحر و غیره و جز ابن عباس از دیگر صحابا که سابق و بعضی گفته اند که در عید عیدین واقامت الصلوة جامعاً گویند در سبیل گفته و از شدت بدان در عیدین و در عید نبوی گفته آنحضرت چون بمسک میرسد شروع و نماز عید میکرد و بغیر اذان واقامت نبود و قول الصلوة جامعاً و سنت آنست که هیچ یکی از اینانکه و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در دعا گفتن الصلوة جامعاً جز در نماز عید و آنچه در آن اذان مشروع نیست مثل چنانچه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند ای و نماز کسوف ثابت است نه در غمی و نه زیرا که هر چه سبب بود در عصر وی صلی الله علیه و سلم یافته شد و بعد از آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره و انتی **و عن**

ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضي الله عنه في الحديث الطويل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبد البر گفته و هو الاصح ثم اذن بلال پسر اذان و ادبلال حکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در این ابو داود است ثم امر بلال ان ينادي بالصلوة فتودى بها فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم كما كان يصنع كل يوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و در اینجا دلالت است بر شریعت تا فین برای نماز فائمه منوم و ملحق است بدان منسبه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر روز در یک حکم جمع کرده است قال من نام عن صلاة او نسيها الحديث و نزد مسلم است از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت ذکر نکرد و اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز حذوق امر فرمود باقامت و ذکر نکرد و اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت است و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نقیاً و نه اثباتاً پس در اینجا معارضه نباشد چه عدم کبریا ذکر نیست و در مصنفی گفته بالجمله اقامت مؤکد تر است و اذان نیز و حتی فائمه بدعت نیست و الله اعلم و راه مسلک شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان و نماز قنای نیست و نه بپ شافعی این است در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هلیه گفته که آنحضرت قضا کرد و فجر را و در غده لیلته التقریس باذان واقامت و شیخ ابن العمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان را مؤلف آورده و گفته و آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد و چگونه منافات باشد و حال آنکه بعضی سید که باذان واقامت هر دو گذارده اند و منتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام است بمغول وقت و خواندن باجماع و در فائت هیچ از این دو امر احتیاج نه به ایش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بزرگ این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت گوید و منتهی و بالجمله ابو حنیفه رح قائل است بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی رح و گفته و سلم را

عن از حدیث جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى المزدلفة بركتيك آنحضرت آمد مزدلفه را وقت الفرات از عرفات فصل المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب و عشاء یعنی جمع کرد میان هر دو یا اذان واحد واقامتین یک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بعزوات گذارده بود و این نه بپ شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد ابو حنیفه و بروایتی ان امام احمد و بسیاری از علما یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در میان در وقت خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و نزد بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد و می یعنی در مزدلفه مغرب را باذان اقامت عشاء

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که بنین میکرد و حدیث آورده معارض این هر دو حدیث است و الله و مرسل است عن ابي عبد الله بن عمر  
رضی الله عنه جمیع الشیخ صلی الله علیه وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فرام کرد آنحضرت در میان نماز مغرب  
وعشاء دو رکعت یک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان در هر دو وقت و این موافق مذهب حنفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح است  
و زاد ابوداؤد و کمال صلوته و زیاده کرد ابوداؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت و بسبب گفته پس روایت مسلم مقید  
باشد باین روایت ابوداؤد و انتهی و فی روایة له امی لابی داؤد عن ابن عمر و لم یأت فی واحدة منهما و اندک کرده نشد و هیچ کی اذان هر دو  
یعنی مغرب عشاء و این صحیح است و نفی اذان و بسبب گفته روایات متعارض است در اینجا جابر یک اذان و واقامت ثابت کرده و این عمر و واقامت  
بانهی اذان و این مسعودیک اذان و واقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بنحی این مسعودی و ما تم و شایع گفته خبر جابر مقدم است زیرا که مثبت  
اذان است بر خبر این عمر که نافی اذان است و لیکن ماسکونیم که خبر این مسعودی مقدم است زیرا که اکثر است اغناها انتهی عن ابن عمر و عایشة  
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلاک لا یؤذن بلیل یستیک بلال اذان سید بهشت تمام می  
پیش از وقت بغسل و استنجاء و وضو مستعد و متبایا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد شب قبل صبح است زیرا که در وی است که بنو میان آن  
هر دو یعنی اذان و واقامت مگر آنکه بالارود و فرواید و لفظ طحاوی این است مگر آنکه صحیح و کند این را و نزول کند برین و آنکه بخام مسلم شد که برای نماز  
بآمد و در شب پیش از صبح اذان گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین است و دو چهره است ابن اذان خود آنحضرت  
بیان کرد و لیو قضا تا نیکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی است که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز به نشین اذان است  
و بسبب السلام گفته این اذان پنج تنبیخ آخر است که درین اعصار میگذشت غایتش آنکه با الفاظ اذان است و این مثل اذانی است که عثمان شریف و جمعه  
احداث کرده و در موضع نزول برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و نزد بلال با الفاظ اذان شروع میکرد و بعد بعد مرسوم تنبیخ بآیت و صلوته  
بر آنحضرت مقرر کردند و در مسند خلافت است و استدللال است بر این نافع و مجیز و انتفاک نمیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن است بر او نور  
ثابت استی فکلو او انشر و این بخورید و بنوشید در شهر رمضان ای روزه داران حجت ینادی ابن امر مکتوبه تا آنکه اذان هر دو  
پس ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب است تا اذان او و آنکه بخام مسلم شد که آنحضرت را در مؤذن بود  
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بود یکی برای سخن خوردن اذان میداد و دیگری برای نماز گذاردن و آنکه بخام مسلم  
گفته اند که یک مسجد را در مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و در اذان برای صبح سنت است یک پیش از فجر و نصف آخر از شب و دیگر  
بعد از فجر در اول وقت و اما در اذان مثالیس قومی از ما منع کرده و گفته که اول نوحه است و بنی امیه اند و گفته کرده نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گوئیم  
درین مآخذ نظر است زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود و این ام مکتوم و چون وی اعنی بود پس ثابت شد که تقلید  
مؤذن اعنی و بصیر هر دو جائز است و اکل و شرب باشک و طلوع فجر نیز جائز است چه اهل بقای لیل است و نیز در وی دلالت است بر جواز اختتام  
برصوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگر چه پیشتر نمیند و کان و بعد از این ام مکتوم رجل اعسلی مرزی نایبنا و در جواد لالت است بر  
جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بان و نام وی عمر و بود لا ینادی حجت  
الله اصحبت اصحبت ینادی داؤد آنکه گفته میشد و اصحبت کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعضی شروع گفته اند این تاویل  
برای آنست که اکل و شرب تا ندای وی جائز داشتند و چون وی را بعد از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونگی جائز باشد انتهی گوئیم و نزد جماعت

جائز است اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه و فی اخره ادراج و در آخرین حدیث ادراج است یعنی کلام را دوستی  
 نه کلام آنحضرت و به قول و کان رجل اعی الخ قال ابو البکر الخطیب فی کتابه الفصل لوصول المذبح فی النقل و لفظ بخاسی این است قال و کان رجلاً  
 اعی بزيادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهیری است و بعضی از قول سالم داشته اند و عمر بن عمر رضی الله عنه ان  
 بلا الاذان قبل الفجر بدستیک بلال اذان داد پیش از فجر و این تا فین و منی پیش از ان بود که ابن ام مکتوم مأمور باذان کرد چنانکه برگردانید  
 آنحضرت و او را بران وال است فامره الشیخ صلی الله علیه و سلم ان یرجع پس حکم کرد و او را رسول خدا اینکه برگردد و بنیادی و نکند  
 که الا ان العبد نامر آگاه باشد که بنده نخواست و در عالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه است یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند  
 فلانی از حاجت خود نخواست یعنی غفلت و ریزید و حاجت خود قیام نکرد و دوم آنکه عود کرد بخواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند  
 و از نوم و سکون خود منزع نگردد و تشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم اذان بشب میگفت و رفته اند بخوان آن مالک اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف و اهل قائل بقول ابو حنیفه بود و گفتی  
 که نیست جائز قبل دخول فجر یعنی رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لا باس است بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعضی اصحاب حدیث بجز از  
 آن وقت بودن و مؤذن برای سجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا بر این محال است  
 که نبوسجد آنحضرت را وقت نمی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعد از اذان ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابو داود  
 و الترمذی و ضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی از حدیث لم یروه عن ایوب الاحمد بن سلمه منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ  
 یعنی رفع او خطاست و صواب و وقف اوست بر این عمر و واقع شد و او را این ماجرا با مؤذن خودش و گفت بهیچ اذان برای صبح شب ناماست  
 نزدیک اهل علم حدیث حمل کرده اند از احتیاج بر بنا بر این غیر نماز و احتیاج کرده اند بر این منع بر روایت ابو داود و ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث  
 غیر محفوظ است و خطا کرده است و روی بخادمین سلمه انتهی و ستاج شده است و او را سعید بن زری از ایوب و وی ضعیف است و معروف از نافع از ابن عمر  
 که بود و او مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابو داود و هرواح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن حمید عن قتادة عن الن  
 گفت و ارقطنی متفق است بدان ابو یوسف و مسرسل کرد و او را غیر وی و مسرسل اصح است و روی ابو داود عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظه  
 این است که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود و ترا فجر گذانی الخیص و مسرسل گفته است لال کرد و حدیث ابن عمر کسی که گفت مشروح است  
 اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث متناوم حدیث متفق علیه خفی نمیتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل وی آن باشد  
 که این قبل شریعت اذان اول بود و مؤذن اول آنحضرت بلال است که عبد الله بن زید بروی القای الفاظ اذان با آنحضرت کرده بعد  
 ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد بهر بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعد چون فجر طلوع میکرد و ابن ام مکتوم اذان  
 می گفت و عمر بن سعید بن الحری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم النداء  
 فقولوا مثل ما يقول المؤذن چون شنیدید شما اذان را پس بگوید مانند آنچه میگوید مؤذن بر سر حال که باشید از طهارت و جزان اگرچه  
 جنب یا خائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنا بر کرامت ذکر درین هر دو حال و چون سماع و نماز باشد روی اقوال است اقرب آنها اینست  
 که دیگر کند و اجابت تا خروج از نماز و امر ولات میکند بر و جواب اجابت بر سماع دیگر کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی شنیده یا که بود و در  
 و جواب اجابت اختلاف است نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر واجب و نزد جمهور غیر واجب و مستدل کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم



و ابو داود و ابن فضال صحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بآل و اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه الله و اولها و در  
سائر اقامت مثل حدیث عمر از اذان گفتن انتهی گویم در روایتی زیاده کرده و جعلی من صلی اللهی علیها منقذت و تخفیف گفت امام و کلمه اقامت پس ابو داود و آنرا  
از حدیث ابو امام آورده و آن ضعیف است و زیاده ای که در دست الاصل ایماست و همچنین نیست اصل بر کسی چیزی که ذکر کرده اند از اداء الصلوة غیر این  
انتهی آنجا جواب شما دین انا انما آله و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت توکل است  
**و عن** ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور است عامل آنحضرت بود بر طاعت و بهر آن بود تا خلافت ابو بکر  
صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عثمان و سخنش در سبیل گفته بود از و اذین بر آنحضرت در وقت ثقیف  
و هجر ایشان در سن که سبع و عشترون ستمه و چون وفات کرد آنحضرت قبیله ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم و سران  
پس شاید اصل ایشان در ردت پس باز مانند از مردم شدن و مرد وی در سینه بجا و یک بحری در بصره روی عنه جماعه من التابعین انک قال  
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم  
پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در اینجا دلالت است بر جواز طلب امامت در امر خیر و واروده است در ادعیه که  
و اجعلناک للشیعین اماماً و نیست این از باب طلب امامت مگر همه چنان ریاستی است که متعلق باشد دنیا که نیست طالبی استحقاق و امانت  
و اقل باضعفهم و اقتد اکن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان مکن ضعیفا  
بر نشاند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و اتحد مؤذنه لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگوید مؤذنی را که بگیرد از اذان خود اجرت و در لفظی اینست  
بگیر مؤذنی که بگیرد از اذان خود اجرت را شافعی گویند اخذ اجرت جائز است مع الکراهیه و زود خفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث است و لیکن جمعی است  
که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز است بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر اقامت مکان و لیکن دلیل بر  
اوست آخرجه الخسنة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنه الترمذی و صححه الحاکم و **و عن** مالک  
بن الحنفی زین العلی کثیبت ابو ابوسلمیان است آمد و اقامت کرد و نزد آنحضرت بنیست شب و نزول کرد و بصره و اقامت سه راجع و شصتین  
عمر عبد الملك روی عنه ابنه عبد الله و ابو قتاده قال قال لنا النبی صلی الله علیه و سلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارد نماز از اینجا که  
دیدم مرا که میگذازم آقا حضرت بیت الصلوة فلیق ذن لکم احد کما چون در امر وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پسر باید که اذان  
کند شما بزرگتر شما احد بیت تا آخر حدیث و این مختصر است از حدیث تطویل نزد بخاری که با الفاظ است و مصنف ناره اذان که بموضع مرا متعلق و  
و دلالت میکرد بر حرمت علی الاذان و اینجا بمریدان آورد و باقی را ترک و آخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی  
و ابن ماجه و **و عن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیلال بدر ستم که آنحضرت فرمود بآل را  
اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فروخته گوشتابی کن بر تسبیح معنی تانی است و در سبیل گفته یعنی ترتیل کن با الفاظ را  
و شتابی کن و اذا اقامت فاحدد و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت کن در میان کلمات بلکه تیر گوید یعنی اسراع است  
و احذر بضمیمه دال و کسر زن و اجعل بین اذانک و اقامتک قدوما یفرغ الاکل من اکل و بگردان میان اذان خود و اقامت خود  
مقدار آنچه فارغ گرد و طعام خورده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب است بر آنکه مفعول فعل محذوف است ای اقرأ الحدیث  
او اتم او نحوه و جابر است رفع وی بر خبرت مبتدای محذوف و این عبارت را جابی می آرند که هیثمی لفظ حدیث نمی کنند و مثل او است قول ایشان



الآیه والبیة وسمعت این حدیث را مستیفاً مکرر و تمام می‌این است و تا آنکه فارغ شود آب نوشیده از نوشیدن خود و آنکه محتاج است بمیوه و قانطاریون در لید در آب خانه برای قضای حاجت خود و برنجیزید برای نماز بخیر و تکبیر را و در آن تا به نیستید در این بیرون آمده از درون خانه در قنطاریون است که چون می‌علی الصلوة گوید باید بر فراست شباید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می‌آمد و آه الترمذی وضعه گشت نمی‌شناختم این حدیث را مگر از حدیث عبدالنعم بن نعیم و حسن روی مجهول است انتهى و حکم نیز از روایت کرده و اورا شواهد است از حدیث ابوهریره و حدیث سلمان اخبره ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخبره عبداللہ بن احمد و کله و ابیہ و لیکن تقویت می‌میکند معنی شروع از زیر کمر برای غیر حاضرین است تا نماز را حاضر شوند پس لابد است از تقدیر یعنی شمس للتائب للصلوة و حضور یا و الا فانه نفاصل مع است و بخاری برای آن ترجمه کرده و گفته باب کم بین الاذان و الاقامه و لیکن تقدیر آن ثابت نگرفته این بطلان گفته این را حدیثی صحیح نیست جز ممکن وقت دخول و اجتماع مصلین و در حدیث دیلم است بر شریعت ترسل در اذان زیرا که عرض از ان اعلام بعید است و آن در ترسل زیاد تر حاصل است چه ابلغ است در اعلام مخلوقات اقامت که مقصود اذان صرف اعلام حاضرین است پس مناسبی اسراع است تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند و آه و هم ترمذی را هست عن از حدیث ابی هریره رضی اللہ عنہ ان الشیخ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یؤذن الا متوضی فرمود اذان نگویید مگر با وضو و وضعه ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث نهی از ابو هریره است و آن منقطع است و راوی از زهری ضعیف است و رواه ایضا من روایت یونس عن الزهری عن غیره و عا و هذا صح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ و در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل است بنماز پس اذان تعدی یکی از شما مگر آنکه وی ظاهراً است و این دلیل است بر شریک طهارت برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث اکبر پس اذان جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح است علماً بهذا الحدیث کذا فی المشرع گویم چون حدیثی ال باشد شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه برای تفرقه میان هر دو حدیث است لال بصحت اذان محدث بحديث اصغر بقیاس بر جواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر اصل لایعل بر غنای هم فی الاصول و در فتنه اند احمد و دیگران بعدم صحیحی علماً بهذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی و وقت او را بر ابو هریره و اما اقامت پس اکثر بر غیر طهارت وضو اند برای وی و گفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و لا یجفی مانیه و قومی گفته جائز است بلا وضو اگر چه بکرده باشد و دیگران گفته بل اگر است جائز است و آه و ترمذی راست عن زیاد بن الحارث الصدائقی یقیم با و جمله منسوب بصدا قبیلہ است از این صحابی است بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی و بعد دست در زیرین قال گفت زیاد و امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اینکه اذان گوید در نماز با وضو پس اذان گفت پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بپرستی که برادر صد یعنی زیاد صدای اذان گفته است و من اذن فحقو یعظیم و هر که اذان گوید پس همان کس اقامت گوید و در اینجا دلیل است بر آنکه اقامت حق مؤذن است پس صحیح نباشد از غیر وی و ضعیف و غیر هم گویند کافی است اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بران و وضعه ایضا و ترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده و گفته شناخته نمی‌شود مگر از حدیث عبدالرحمن بن زیاد بن النعم الافریقی و قد وضعه القطان و غیره و گفت بخاری هم مقارب الحدیث وضعه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عن برین است نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا سطواً و لابی داود فی حدیث عبداللہ بن زید بن عبد رب انه قال وی گفت انا را یث من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا گفتم اریه قال فافترانت و من یحواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گوئو و فیہ ضعف و در وی نیز ضعف است بر سبل گفته متعرض نشد شارح رجحان

و چه ضعف و نه بیان کرد آنرا ابو داود بلکه سکوت کرد و لیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرده یعنی که در سند و متن می اختلاف است و ابوبکر جانی  
گفت در سنا و شغال است و درین وقت استدلال باین تمام است آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهى  
گویم در سندش محمد بن یحیی است و وی ضعیف است اختلاف کرده اند بروی گویند راوی است از محمد بن عبد الله بن قریب عبد الله بن محمد بن عبد الله  
گفته سنا و شغال است از حدیث افریقی و یحیی کلام درین حدیث در تخیص مذکور است صاحب بل مگر رجعت بآن نکرده که چنین گفته و الله اعلم

**و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن املك بالاذان مؤذن**  
مالك ترست باذان یعنی وقت آن موقوف است بسوی وی چندی این است بران و الا ما امر املك بالاقامة و امام مالك است  
یا قامت پس اقامت نگویید مگر بعد از اقامت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد الله بن عدي الجرجاني معبروف  
باب النقصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام ابن بطریق بود در سنه سبع و سبعین مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار ساجد حدیث کرد  
و از وی آنها سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة علی بن فیسبه و حمزة بن یحیی فرمود که کان حافظ متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله غلیل گفت کان عدیم  
النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع و فاته وی در جمادی الآخره سنه خمس و ستین و ثلاث مائه بود  
رحمه الله تعالی و وضعفه و گفت ضعیف است زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفرد است بسوی و گفت بهیچ وجه  
رواه ابو الشیخ و روی نیز ضعف است زیرا که انظر لابی الحوراء عن ابن عمر است و روی محاکم بن عباد است و او ضعیف است و رواه البیهقی  
عن ثانی موقوفه اما قال و للبيهقي نحوه **عن عبيد بن ابي طالب عليه السلام من قولهم** یعنی موقوف و در بخاری است که چون اقامت  
گفته شود برای نماز پس خبر خیزد تا آنکه بهیچیدم او روی و دلالت است بر آنکه اقامت گوید مقیم اگر چه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت  
وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود و لیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام نماز سکند و این اذان بعد از آن گوید استیذان  
در اقامت بود و تصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم است از جابر بن سمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه  
و جمیع میان هر دو بیان در است که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکه مردم دیگر  
آنحضرت را بهیچند بستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخواستند انتهى و اما تعیین وقت قیام سویتین بسوی نماز پس امام مالك در ربط گفته  
نشدیم و قیام مردم وقت اقامت نماز صدی نحد و مگر آنکه می بینم بر طاقبت مردم چه در ایشان اند تقییل و ضعیف و ذهاب اکثر آنست که اگر امام  
در مسجد باشد نه بر خیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مروی است از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر  
و غیره و از ابن السیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت  
لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبیل گفته و لیکن این را می اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **و عن انس بن مالك رضي الله**  
**عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة** رد کرده نمی شود و عا در بیان  
اذان و اقامت مطالبه عبارت این حدیث عام تر است ازینکه متصل باذان گوید یا بفاصله و بهتر آنست که متصل گوید که موافق کرد و بعضی دیگر  
که در وی قید عند الله است و آن حدیث سهل بن سعد است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو چیز است که رد کرده نمی شود  
یا فرمود کم است که رد کرده بشود یکی دعاء و اذان و دیگر دعاء و باس یعنی جنگ با کافران و وقتی که بچسبند بعضی ایشان با بعضی دیگر بکشدند  
و در روایتی نزد باس نیز بیان آمده رواه ابو داود و الدارمی لیکن در می ذکر تحت المظهر نکرده و ظاهر آنست که زیر بیان باشد و باران بروی



اقصی المرأة فی درع و خمار یغیر از آن پرسیدیم که آنحضرت را آیا نماز میگذارد زن در پیرایه و خمار و زینت از آنکه بر تن می نباشد قال اذا كان  
 الدرع سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 از آنکه و کما بین بن و بین بن کما سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 زیرا که اگر زن عادت نیست اختلاف غیر آن و تنقیح خمار و درع سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 غیر وجه کفین بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم کشوف باشد جائز است نماز در پیرایه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سوائی وجه کفین کشوف باشد عاده لازم است  
 نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است کمتر از ربع حصو کشوف باشد عفو است و عاده لازم است و الله اعلم انتهى و حاشی دیگر گفته که در حدیث عام سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 لباسی که زن خمر و زاری باید که در آن نماز گذارد و خمار و کمره سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 و طهر و عاده و ستر و خمر و زاری و سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 او را که کون بشمر گردد و زیرا که در ستر بر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسیات العاریات پس کسیست  
 که مانع و یدین بشود و می ماند جامه رفیق جسدش یعنی جامه که در میان خطوط و فصل باشد جائز نیست پس بخردند که از اتقالت کرده شد و وطن و مالکی  
 تر و درست زیرا که آن لباس نمی توان گفت انتهی الخرجه ابو داود و الحاکم و صححه و وقفه و تنقیح کرده اند اندامی حدیث مثل عبد الحق و غیره و وقت  
 او را و هم مالک ابو داود و آنرا موقوفه و ایت کرده کفانی التلخیص و میکن در سبیل گفته که آنرا حکم فرج است اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این است که اجتهاد  
 در آن سبب نیست و لفظ مالک ابو داود این است روایت است از محمد بن زید بن محمد عن آنکه که وی پرسید اقم سله را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامه  
 گفت نماز گذارد و در خمار و درع یعنی دامن و کمره سائلا علی طهر و قد مضی فربما یکنه و قد فی کما باشد پیرایه ای تمام در دوازده پوشیده است هر دو پای او را که آن داخل عورت است در حقیقتی گفتند  
 و همچنین نماز میگذارد و نموده زوج آنحضرت در کمره و دامن و پیرایه و درع در سبیل گفته که آنرا حکم فرج است اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این است که اجتهاد  
 نماز گذارد در کمره و دامن گفت آنری و قتی که باشد کمره و دامن یعنی از کعب پایان تر و الله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب است بر حره  
 از پوشیدن بدن خود و قتی که نماز گذارد پس گفت او زاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر روی و کف خود و مردی است از این عباس  
 و عطا و مالک و احمد و حنفی و اصحاب او که اگر مشکشف شود چهارم موی سر یا شکم یا ران یا ثلث آن منتقض شود نماز و می و اگر مشکشف کمتر از این  
 نشود و میان ایشان اختلاف است در تخدیر و بعضی از ایشان نصف گفته اند و منید انیم از اینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد و انتهی و قد تقدم الکلام  
 و ما عورت و ستر و کفین بعضی گفته اند که آن باین سرور و کبریه است باین خبر که عورت مومن باین سرور و کبریه است و تقید مومن نظر بر کفین است پس این حدیث  
 حسن است اگر چه در روی مردی مختلف نیست لیکن او را شواهد دیگر است که جبر این نقصان می کند و آن چهار حدیث است در معنی او و گفته اند که عورت  
 هر دو سوات است فقط احدی حدیث مسلم که بود آنحضرت کشوف گفتند پس آمد ابو بکر و عمر و نبیره شید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بستر آمد عثمان پس پوشید  
 آنرا پس حاصل شد و مردم بخارا کشوف خند و بطریق منزل می توان گفت که این اقد حال تحمل است و روایت کرد و ترمذی و مسلمه طریق و هر یکی را حسن گفتند  
 که آنحضرت فرمود در هر چه پوشید خود بدستیک خند عورت است انتهی گویم در حدیث به بن حکیم عن ابیه عن جده است که گفت وی گفت من ای سوال را  
 کدام یک عورت خود را ظاهر کنم و کدام یک را پنهان فرمود و گاه در خود از زن خود و از ملک مین خود گفتند که بعضی قوم در بعضی باشند فرمود اگر می توانی که  
 هیچ یکی از آن نیست پس چنان کن که هیچ یک از آنها نباشد گفت که یکی از آنها بود و فرمود حق تعالی احق است که شرم کرده شود از وی خمر و جامه و ابو داود و الترمذی  
 و ابن ماجه و علی بن خاری و حنفی و حاکم و ترمذی و صحیح الحاکم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را که از آن خود و مین را آن هیچ زن زده و مرده آنحضرت ابو داود

و این بابت و الحاکم و البزار و در سنن منی مقال است و اعتضاد میکند اورا حدیث محمد بن حنفی که گذشت آنحضرت بر معمر و بود و هر دو فخر او بر من فرمود ای محمد بن حنفی  
 دوران خود که فخرین عورت اند از خیر احمد و البخاری فی صحیحہ العلیقا و اخره الیضا فی تاریخ و الحاکم فی المستدرک روایت کرد که ترمذی و احمد از ابن عباس  
 مروی است که فخر عورت است و اخرج صحیح خود مالک فی الموطا و احمد و ابو داود و الترمذی و حسن ابن حبان و علقة البخاری ایام شموکالی گفته اند و بعض  
 احادیث آمده که شود آنحضرت فخر خود و روز خیر یاد خانه خود آن صاحب تعارض باین احادیث نیست و آمد در باره رکیه آنچه فقیر تر است متقی و باجماع  
 بر صحت واجب است پوشیدن عورت خود در نماز و باشد یا زن بروی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب ابن است یا بنی آدم حجل و ازین گفت  
 بحثی که علی بن محمد مراد ازین است و مسجد نماز در مسجدی گفته مسجد صدیقی است یعنی سجود و سجود تعبیر میکند نماز و ازینجا معلوم  
 می شود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلال می کند بر آنکه اقل لباسی که مرد و از آن لباس نماز باید گذارد و از آن است و حتی از آنکه ساریت  
 باشد از زنان تا از این انتی و حسن **ابو عبد الله عامر بن ربيعة بن مالک العبزی یفتح الغنی المملیة و سکون النون و قبل یفتحها و از این**  
**الی عن ابن ابي و اورا عدوی هم کو بر خدا سلام آورد و دو و هجرت کرد و حاضر جمعه شد و مرد و در سنه اثنتین و ثلث و خمس و ثلثین و بی عن نفر**  
**قال کتاع النبی صلی الله علیه و سلم فی لیلة مظلة فاشکلت علینا القبلة** گفت بودیم با همراه آنحضرت در شب  
 تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فاضلک یا پس نماز گذاریم بخیری و ظاهر آنست که نماز گذاردن بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس  
 اذا نحن صلینا الی غیر القبلة پس هرگاه که بر انداختاب ناگاه نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فخر گفت پس فرود آمد این آیت  
 ایما تولوا فثم وجه الله در ترجمه اسد الباقه گفته که استقبال کعبه شرط است برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائده نماز بدون او  
 حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت بر خواندن این آیت را آیتنا تولوا فثم وجه الله درباره کسی که بخیری کرد در شب تاریک و نماز گذارد و غیر  
 قبله و این اشارت است بجزا صلوۃ ایشان در حالت ضرورت انتی و در بعضی گفته قبله چنانچه را گویند که در نماز و بآن جهت باید کرد و خدا می عزوجل  
 معین گردانید قبله برای بکبریا معلوم است که مشاهده آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیة یا قرائن ظنیة نمی توان بر روی  
 قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فمید شد که در حال غیم و احتیاط دلائل بقرائن ظنیة نمی توان نمود و از قصه اهل قبا معلوم شد که تا وقتی  
 که بنا بر حکمی از احکام شرعی رسیدند است مانع و نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بخیری مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن بخیری یقین معلوم شد خواه نماز  
 خواہ بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا یگمان آنکه حکم سابق باقی است و یک رکعت  
 استقبال است المقدس کردند و پس بعد خطای آن گمان یقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند و الله اعلم  
 و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جتی یا جهتا خود و بعد و دانست که بایقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین است قول اکثر اهل علم  
 و قولی از شافعی انتی گویم شافعی گفته مطلوب یا جهتا و عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود یا جانب راست یا چپ جهت واجب  
 بروی اعاده نیست و نیز از حنفیہ مطلوب یا جهتا و جهت کعبه است پس پس در سبل السلام گفته و حدیث دلیل است بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی  
 غیر قبله یا بر تاریکی یا بر آن نماز وی او اگر دید بر درست که همراه نظر باشد در امارت یا ند و بر درست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد و دالات  
 میکند برای این روایت طبرانی از حدیث مساذ بن جیل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و یوم عیم در سفر بسوی غیر قبله  
 پس چون گذارد نماز منجی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو سعید  
 و قد وثق ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول با جزای مذرب شیخی و حنفیہ و کوفیین است در ماجرای کسی که نماز گذارد بغیر بخیری



مؤمنین است و خطاچه و در حرکات که از اجماع بر وجه اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و نه بهیچ یک از اهل علم و جهل ماکور است  
بر روی چون بخیری گذارد و خطا مکلف شده و وقت بدر وقت و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی نیست اعاده بر روی واجب است زیرا که خطاب تنبیہ است  
با بقای وقت و اگر متیقن بشد و یقین متعذر گردید بخیری کند تا تواند و اگر نکند غیر متعذر است الا وقت یقین اصابت و شافی گفته واجب است بر او  
اعاده و در وقت و بعد از آن که واجب است استقبال قطعا و حدیث سید و روی ضعف است گویم از عمل است بخیر سیر زیرا که مقوی حدیث معاذ  
بن جبل است بلکه آن تنها حجت است و الا جماع قد عرف کثرة دعواهم له و لا یصح انتہی آخر حجة الزمذنی و ضحیة زیرا که در سندش اشعث بن سعید  
بن السنان است و روی ضعیف الحدیث است استدلال کرد بهت جمعی بکبر آیتنا قَوْلُنا اَقِمُّوْهُ وَجْهَ اللّٰهِ بِالْاِمْشَاقِ اَعَالیٰ بذا در هر مکان است بهیچ بر روی از اجزای عالم  
خالی از وی نیست و این استدلال است که نیست بر روی امارت از علم زیرا که این کبریز و الکرازل علم منسوخ است بآیه قَوْلُنا اَقِمُّوْهُ وَجْهَ اللّٰهِ بِالْاِمْشَاقِ اَعَالیٰ  
یا در آنجا که از سوی غیر قبله برنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افاده اشباح و ذکر در بیان حقیقتی تعالی و بدون وی در هر مکان مکذبات است آیات  
و احادیث و اقوال و قیوت که در آن حالات است بر علو و فوق و بی تعالی از عرش میسبان بودن وی از خلق و همین است مذہب جمیع صحابه تابعین من بعدهم و مختار مجتهدین و این  
اجماع جمیع اهل سنت مجامع علیک مستحیدین فقه و حدیث و هر کفلاف آن میگردید بخیری قدری جمعی است چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و اخبار ایشان ظاهر است و درین باب  
کتب رسائل مستقلة بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقالات و حکمای جلیل بر روی کار رسیده چنانکه بر عالم منظر مطلع بر شید نیست  
و حاصل همه اینست که بی تعالی مراتب خود فوق عرش است کما وصف به فاته و عظم قدرت و سلطان خود و هم بجا است هیچ ذره از قدرت عالم کعبه را از سوی ابدیت از وی  
پیش نیست از احاطه وی برین نه در اثبات آن از حدیث علی العرش استوی و الذی یصعد الیکم الطیبات کافی است و در فی القیاس کما یقال شیء و که لا یخفون  
لینتی من علی و فی ذلک التوفیق و حسن الخیرة رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما بین المشرق والمغرب عصابة  
میان المشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه منکره که واقع است جانب جنوب زیرا که وی شمال که منظر است یا مدوا است که هیچ جهت از جهت  
نست میان المشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مرقومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما کُنْتُمْ قَوْلُوا و یجوز حکم شطرنج المسجد الحرام  
در سوی گفته قبله آن جهت است که استقبال آن در نماز شرط است پس قوی که نازل شد این آیت فَلَنْوَلِّیَنَّکَ قِبْلَتَکَ تَرْضٰیها قَوْلٌ وَ جَعَلَکَ  
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حِثُّ مَا کُنْتُمْ قَوْلُوا و یجوز حکم شطرنج که استقبال کعبه شرط شد شکافی فرمود مسلمانان اجماع کرده اند  
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکة معظمه حاضر است یا در حکم حاضر است چه گاهی ممکن می شود و محصول یقین پس مدول بخند بطن و این مطلب است از قطع  
شرح و بعضی گفته اند که قبله عرصه و یا کعبه را گویند و یا را و یا را و این با دو بلاد هندوستان صیف و شت ما مغرب آفتاب است و در سبیل گفته حدیث و دلیل  
بر آنکه واجب استقبال جهت است نه عین در حق کسیکه متعذر شد بر وی عین و یا این فقه است جماعتی از علما بحديث باب و وجه استدلال بران اینست  
که مراد آنست که بین المشرق و مغرب است برای غیر نمایان و عین فی حکم زیرا که مختصر نیست قبله میان المشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر است  
و حتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از ان و در حدیث دلیل است بر آنکه میان همه و جهت قبله است و برین که جهت کافی است و در استقبال نیست  
در روی دلیل بر آنکه متعین است بر روی عین بل لا بد است از دلیل بران و قول می تعالی قَوْلٌ وَ جَعَلَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب است  
تا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حالیکه مدینه بود و استقبال عین در مدینه مشحور است یا متعذر مگر آنچه در حجاب وی صلی اللہ علیہ وسلم گفته اند و یک امر  
قَوْلٌ وَ جَعَلَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام است هر محل را که متعذر شود بر هر مکة و قول ایشان تقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود  
تعمیق است و او نشد دلیل بران و دیگر در آنجا صحابه و حال آنکه ایشان بهتر من قبل اند پس حق همین است که جهت کافی است او را و اگر چه در مکة باشد

رواه الترمذی و قال حسن صحیح کذا فی التلخیص و لیکن با چون مراجعت کردیم متفرقی معلوم شد که این حدیث را بر دو طریق آورده و یکی را حسن بن علی بن  
صحیح گفته و قال قد روی عن غیر واحد من اصحاب ابی بنی صلی الله علیه و سلم منهم عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب ابن عباس رضی الله عنهم و گفت این عمر چون گردانید  
مشرق را بهین خود مشرق را بر بسیار خود پس باین برود قبله است و وقتی که استقبال کنی قبله را و گفت این مبارک باین مشرق و مشرق قبله است باین مشرق را  
استی و گفت عمر بن الخطاب باین مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود تا جنب بیت گویم این حکم نسبت باین مینه است کما تقدم و روایت کرد که  
از سعید بن السیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد قدم مینه شانزده ماه بجا آمد بسمت المقدس بستر بخواب کرد و شد قبله قبل غروب و بر دو  
جانب کعبه و قواة البخاری و رواده الحاکم عن ابن عمر و ذکره الدارقطنی فی الحلی فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و ادست مثل آن از خلفای راشدین  
و استقبال کرد و آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشرق فرمود از برای مردم در خصیست طلب معرفت قبله بچند وجه باشد انصار و دلیل عقلی و اخذ  
تجاری که سلف به آن کرده اند و قول صدوق که ازین همه خبر دهد و اجتهاد به لای ظنی و تقلید کسی که با جتهاد قبله را شناخته باشد و تاسه وجه اول میسر باشد  
بنظر آن التفات نماید که و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدد یا جتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض  
شبهه که دلیل بر هر می زند و سبب سهل طریق معرفت قبله که در سفر کار آید آنست که در مساجد می که مسلمانان ثقة از برای قبله راست کرده باشند  
در وقت بجز در وقت عصر که آفتاب بر جبهه اخیر از فلک فرو رود و سایر را استخوان کنند که از قبله بکدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا در وقت آفتاب  
بایستند و جایگاه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشاء فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب  
و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله بکدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد واقعی می توان برد که مسافت بعید نشده است و چون  
دو منزل و دوازده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد دیگر را امتحان بایک در انتهی و عمل . عاصم بن ربيعة رضي الله عنه قال  
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجه به و دیم رسول خدا را نماز میگذارد بر سوارسی خود هر طریقی  
که رو کرده با و این حدیث دلیل بر حجت مملوۀ نافله بر راحله یعنی نافه اگر چنانچه قوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابرست در آنکه بر محل باشد یا نه  
و سفر دراز بود یا کوتاه گردید و روایت از حدیث جابر زیادت فی سفر انصر آمده و رفته اند بشرطیت و می جماعتی از علما و گفته اند که نیست شرط بلکه در حضور  
جامع است و هموزنی عن انس من قوله و فعله و ظاهر حدیث در حق راکب است و از ماشی پاکت لیکن جماعتی از علما بجواز روی قیاسا علی الرکب رفته الا آنکه  
گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود و بی و اتمام هر دو و شش نخند کردن قیام و تشهد خود و در جواز مشی و زواضع الازکوع و قول است  
و صلوات علی بن الحنفین مشی نکنند زیر که نیست مشی بقیام و حال آنکه واجب است بروی نمود میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از  
بن ربيعة باین لفظ است کان یسبح علی الراحلة و اخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یسبح علی ظهر الراحلة و شافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده روایت رسول الله صلی الله  
علیه و سلم یسبح و هو علی راحلته النوافل و ازینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نفل بودند و فرض زاد البخاری یؤتی براسه زیاده کرد بخاری که اشاره  
میفرمود بمر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد و این خرمه و لیکن نگاه نمیداشت هر دو سجده از رکعت و هر یک بیصنع و نبود که بکین  
این کار را که نماز است بر پشت سوارسی فی المكتوبة و نماز فرض و این صحیح است در گردانیدن نفل مگر در روایت ترمذی و نسائی است که آمد آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بسوی مضیق و آمدند اصحاب او و آسمان خرق ایشان است و بیک زیر ایشان و حایر شدند نماز پس امر کرد و مؤقرن را پس اذان داد و اقامت  
بستر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذارد و ایشان اشاره میکرد و اشاره کردنی میکرد و سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است  
و شست عن انس عن فعله و صحیح عبد الحق و حسن النووی و ضعفه البیهقی و رفته اند بعضی باینکه صحیح است فریضه بر راحله و وقتی که استقبال قبله باشد و در هر دو





بردار داشته شد در غزوه بجمع در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول لا تصلوا  
 الى القبور مکنار نماز بسوی گور یا گور هر کس باشد مومن یا غیر مومن و این نهی مثل نهی است از گذاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم است و ذکر نکرد مقدار آنچنینی  
 بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچنینی مقرر نشده بدان استقبال قبر و شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نهی یا مرد صالح بقصد تبرک منقطع حرام است  
 و هیچ کس از آن خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان سجده یا نکلند یا نمازی بکنند و توجع بجانب آن تا برکت تجاوت آن موضع که دفن جسد طهر ایشان است و باید  
 نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد و در اینجا محدثی لازم نیاید و باین نیست که افعال الشیخ ابن حجر المکی شرح انتهی گویم این متعجب است  
 بحديث صحيح صحيح متفق علیه از عائشه صدیقہ رضی الله عنہا که بر ستمیکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت در بیماری خود که برخاسته از آن گشت که خدا بود و نصاری  
 که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد یا شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت  
 آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند و دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجع بقبور ایشان در نماز عبادت حق موجب  
 قرب در مقامی او تعالی است و موقع و عظمیست نزوح از جهت شمال می بر عبادت و سابعه و تقطیع انبیا و این هر دو طریق نامحرمی و نامشروع است اول خود  
 شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگر چنانچه است و بر دو طریق احسن متوجع است انتهی و در روایت مسلم است  
 از حدیث جزیب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنکه بودند پیش از شما سیکه رفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید  
 پس نگیرد قبر یا را مسجد یا بر ستمیکه من نهی میکنم شما را از آن و این نهی برای تحریم است و لا تجلسوا و نشینید بر قبرهای برای تحریم است در این باب  
 حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در مدنی و حدیث ابی هریره که اگر نشینید یکی از شما بر افکار و بسوز و جامهای او و برسد پوست او بهتر است از آنیکه  
 نشیند بر قبر از هر مسلمانی از قبور بر نهی شافعی است و مالک در مسوط گفته مراد بقدر حدیث است نوی گفته این تا دلیل ضعیف است یا باطل و صحیح  
 آنست که مراد بقدر جلوس است و از نجاست که اصحاب گفته اند که جلوس بر قبر حرام است و هم تکیه زدن بر آن انتهی و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور  
 اصحاب و از آنکه اجماع آمده که است نیز در آنند زیرا که ابو هریره را وی حدیث تفسیر کرده است آنرا شستن برای بول یا غائط یا آنکه این مذهب در سند خود  
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین لفظ آورده که هرگز نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام است بالاتفاق و رواه مسلم و در مسوط  
 از علی کرم الله وجهه که تکیه می زد بقبر و در آن میشد بر آن و شافعی بخاری عن ابن عمر عن غیره و اصل در نهی تحریم است که اعرفت غیر مرده فعل صحابی سافقت شد  
 محدثی مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حل نهی است بر کراهت و لا یخفی بینه انتهی و عمر ابن سعید طبرانی رضي الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم السجید فلینظر چون باید یک از شما مسجد را پس باید تکیه کند بر دو فعل خود را  
 فان رأى فی غلبه اذی پس اگر باید در پایش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکرده که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقدورات هم  
 ازین جهت است او قد را یا قدر را شکر را وی است که ازین دو لفظ کدام یک فرموده قدر بمعنی نجاست است مراد نجاست خشک است که چیزی  
 از آن تعلق گرفته است بفعل یا غف است ملک آن زمین پاک کننده است فلیمسحه و لیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بر زمین نماز گذاردن و در آن و اما  
 پس بدست زائل نمیکردند بهب امام محمد و امام اعظم این است و نزد ابویوسف و شافعی در قول قییم مراد عام تر است و از رطب نیز پاک میکرد و بدست ایشان  
 میگویند این نهی بر تسبیح و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست نهی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و غیر غسل واجب است قاضی گفته هر خلاف  
 این میگوید قدر را حل میکند بر آنچه مستند است عرفا چو خطا و مانند او نقله الطیبه و خطایی در عالم السنن گفته اند از این حدیث را بنظر ظاهرش استعمال میکرد  
 و مردی است مثل آن از عروه بن الزبیر و نهی انتهی و شیخ در ترجمه گفته توبیختی این حدیث را تا دلیلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن فعل شراب آنست که منتقل





و مراد منی است که خطاب توان کرد بان ایشان را و توان طلبید از ایشان شش در ترجمه گفته در سائل آورده اند که اگر یکی در نماز است و دیگر سنان چنانست  
مال تو و بگوید الخیل و البغال و الخیر کلمات قرآنی است یا شخصی که پیش او استاده است مردی است یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی  
خیر الکتاب اگر اراده او افاده معنی است فاسد میگردد و نماز او اگر اراده قرات کند فاسد نمی شود و انتهی در سبیل گفته حدیث را سبب است جانش آنکه مردی  
خطئه زد و در نماز معاویه را روی این حدیث او را جواب عطف گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی سبب آنکه وی فهم کرد جواب او را  
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را نقلهاست و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام کامله و مخاطبه مردم  
کما هو صریح سبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز است برابر است که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه کما یأمر بالاطاعت و یمنع من النکار  
و وی منع و درست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاویه را امر با عاده نکرد و در خطاست که این عمر میگذشت بر مردی و او نماز بخواند پس سلام  
کرد بر وی پس جاب سلام داد آن مرد سخن گفتن یعنی بزبان گفت و علیکم السلام پس باز گشت بسوی او این عمر گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما  
و او نماز بگذارد پس باید که سخن نگویید و باید که اشاره نکند بر دست خود و تصحیف گفته این عمر با عاده نماز نکرد بلکه او را نمی کرد که دیگر در نماز سخن نگویید همچنین  
آنحضرت معاویه بن الحکام را منع فرمود از آنکه سخن نگویید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیه ترا حال مطلع نشده است بر دلیل از دلایل شرعیه که دلالت کند بر وجوب  
اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه  
مراد باین سخن تملات باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواهد نماز فرض باشد یا نفل و خواهد بعد قرات یا بخوبی  
الصلوة فتح کرد یا قبل از آن و در سنهاج مذکور است که اگر مصلی بر نظم قرآن کلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود و مثلاً شخصی که با یحیی  
خدا الکتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرات قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلی بر دو سلام کند نمازش باطل می شود و اگر  
بدست اشاره کند و در نهیب امام عظیم جائز نیست و نزد دیگری جائز است الله اعلم انتمی کلامه و انما هو و جزین نیست که کلامیکه در وی اذن است  
در نماز یا کلامی که با است و در ان التسمیة و التکبیر و قراءة القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام آدمیان  
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن بگویم و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حاشا نشد و منظم است باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این  
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰۃ و غیره مذکور است و رواه ابو داود و النسائی و ابن حبان البیهقی ایضا مختصراً ع  
مکتی بابی عن الانصاری الشریعی صدوست و در کوفین ساکن شد بکوفه و مراد آنجا در سینه شصت و شش روی عنه جماعه رضي الله عنه قال ان  
کنا لنشکر فی الصلوة علی عهد رسول الله برستی که ما نحن میگردیم در نماز بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و سلم یکبار احدا  
صاحب به حاجت سخن میگردد یکی از اصحاب خود را برای حاجت خود حتی منزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حاقظوا علی الصلوات  
حافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگارید آنها را و الصلوة الوسطی و تخصیص محافظت کنید بر نماز میانه و تصحیف گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز  
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه فراموش فرمودوا لله قانتین و قنوت طول قیام با قرات را گویند و نماز صبح مخصوص است بان  
لقوله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کأن مشحون قد اوجب انکالین وقت متوسط میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر  
زیرا که در میان روز را کرده میشود و جمعی گفته نماز عصر است و حدیث مرفوع آنرا رسانده اند و حدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف  
دلالت میکند بر غایت و آنچه حضرت عایشه و شخصه امال کرده اند حرفی بود از حرف قرآن و برخصت حاصل شده است در قرات جمیع احرف و قبیضه  
بن فوب گفته نماز مغرب است زیرا که محب مقدر وسط است و نماز عشاء را هیچ کس از سلف و شطی تلقیه است و بعضی متأخرین بآن قائل شده اند



دست بر هم نهادن لایق بحال زنان است ملائق برادر و گرانباری مردان و از بركات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایتی صحیح وارد نشده و الله تعالی و تصنیف برای زنان است و طریقی می آنست که بطن کعبه را بر نظر کنند ایستاده بر بطن کعبه زنانه بطریق محبت اگر بزرگوار فاسد گردند انافی شرح مسلم در حدیثی گفته اند که تصنیف بر ضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و از نماز با بشود این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث قلیصنف النساء واقع شده و تعیین بهیئت تصنیف نکردند و با وجود آنکه شالغ در تصنیف ضرب بطن دست راست است بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر همان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک است بیان عموم است والله اعلم و آنکه گفته اند که این بهیئت محبت است لکن آنکه مطلق محبت باشد و در حکم ذکر است نظم قرآن که منعم باشد مانند یا یحیی خذ الکتاب یا یحیی خذ الکتاب یا یحیی خذ الکتاب یا یحیی خذ الکتاب و بعد از آنکه تمام محبت آن کرده است انتهى متفق علیها و از حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از روی کاری هر دو دست و می نماید که در نماز است مشروع است بر کسی پس اگر نمازی مرد است سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در را علمی او مطلق است و اگر زن است دست بر هم زنند عیسی بن ایوب گفته و آنکه دست راست بر کعبه دست چپ بزنند در سبیل گفته و باین گفته اند جوهر علیا بعض ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل نامشخص یعنی اگر برای تمام این معنی است که وی در نماز است پس بطن نیست و در مبطل است اگر چه برای فتح بر امام باشد بر بطن علی الاصح علی الامام و این حدیث ضعیف است پس حدیث باب باقی است بر اطلاق خود و بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی که بر بطن است و این حدیث ولایت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصنیف زیرا که بلفظ امر وارد نشده گویم در روایتی آمده غلیصع الرجال و تصنیف النساء و از اینجا در میان علما اختلاف شده شافعی و رافعی گویند سنت است و حق انقسام است طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقام حال انتهى زاد مسلم فی الصلوة

نیاورد کرد مسلم فید فی الصلوة و روی نحوه من حدیث سبیل بن سعد فی حدیث طویل اتفاقا علیه و لفظ وی این است چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گویند زیرا که تسبیح برای مردان است و تصنیف برای زنان است لکن اگر دست رافعی در نماز فتح بر امام باین حدیث و بخدیجی که نزد ابو داود و ابن جابر است از ابن عمر که نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس پس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی راحا شدیدی با آنکه از فرموده پس چیزی منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثر من و غیره من حدیث المسور بن بزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم ماکه فتح میکردیم بر امام عهد آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق و مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش عاریت است و لو ضعیف است و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السبکی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخور آن و از این گفته اند که این حدیث و صحیح مطهر

بعض هم و فتح طاووش را می کسوره و فاراد آخر العام بر روی عن ابی ذر عثمان بن ابی العاص و مرفوعه عن الصحابة بن عبد الله بن الشحر بن کسره شین و کسره خای مجیه شده و سکون تخانیه و یاد آخر عن ابی هریرة روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشحر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت و روایت بنی عامر محدود است در بصیرت بن روی عنه ابنه مطرف و زید الشحر رضی الله عنه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي ویدم آنحضرت را که نماز میکند و روی صدد از یزید بن زید المرسل من البکاء و در پیته او آواز می است همچو آواز دیگرین از اگر بستم از نیز برای سجده کسور آواز کردن بعد و آواز جوش بیک و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی البرشیدی و سخت جوشانیدن و یک یا آوازی که می براید از آن و در جمل الکسور یک سببی یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مجمل و یک بعضی گویند از مسیحی سبکی سخا و هر روی از این عبارات اینها میگردانند آنحضرت با جوش درون و از این حدیث معلوم شد که اگر بستم در نماز مبطل نماز نیست و در هر یک گفته اگر بخالد یا که کشد یا بگوید یا آواز بلند اگر بگوید یا آواز بلند است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت است قطع میکند و در روایتی عوض من جمل لفظ راجی آمده یعنی مانند آواز آس که میگوید

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة يعني احمد وابوداود وترمذي و نسائي وصححه ابن حبان وصححه ابن خزيمه والحاكم وغيره كفت اخرجته مسلم ومي وهم كرو  
 وشمل ابن بنت ابي مريست كه عمر ناز صبح گذارد و سورة يوسف خواند چون برين آيت رسيد انما اسكوا باني و حزن في ذلك الله شنيد و شرا و از بار ترج  
 اخرج البخاري موقوفاً و سلمه سعيد بن النضر و رسل گفته اين حديث دليل بر آنكه مثل اين مبطل نماز است و قياس كرده اند بران انين را انتهى و حسن  
 علي عليه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مدخلان كفت بود بر لي من از آنحضرت و بجای درادن  
 مدخل يفتح يسمي و ال همله و خامي مجزى بر وزن مقتل يعني دو وقت كه مي در ادم دران و قتها بروي ف كنت اذا اتيتنه و هو يصلي يتخني لي  
 پس بودم من كه هرگاه مي آدم او را آنحضرت نماز ميگذار و تخني ميكرد براي من تا وقت شوم كه مي در نماز است حديث دليل بر آنكه تخني مبطل نماز است  
 برابر است كه بر لي اصلاح نماز باشد يانه و ماين گفته است شافعي علامه الحديث و بهر كه فاعل ابطال نماز بدان شده گفته كه اين حديث مضطرب است و صاحب  
 گفته دعوى اضطراب تا تمام است زيرا كه اضطراب نمي باشد مگر در بيان احاديث صحيحه كما علم في علوم الحديث و در روايتي عوض تخني سيج آمده بطريق ديگر نزد  
 ابن السكن و آن ضعيف است و اين حديث صحيح و اگر سر دو حديث ثابت شوند جمع ميآن هر دو باين وجه باشد كه گاهي تسبيح ميگفت گاهي تخني ميكرد  
 انتهى و در مصنف گفته تخني و تكبا و تحك انفس كلام نيست ليكن در حكم اوست پس اگر اكثر از اين چيز را كنند بوجهي كه عقلاً باقطع مجلس و ختم آن حكم كنند باطل شود  
 نماز انتهى تيمره صاحب مصنف محمد حميل شهيد رحمه الله تعالى در افتا لستان بزيانه غزوفي سبيل الله اتفاقاً در نماز تخني كرده بود و يكى از ائمه ايمان رايت حكم نفسا  
 نماز كرد و گفته در نماز كلام كه مي فرمود تعريف كلام حديث كفت ما تضمنت كلمتين بالاسناد فهو باجبا تضمن و وكلمة بالاسناد كجاست و از پنج معلوم شد  
 كه مي نيز موافق اين حديث است رواه النسائي و ابن ماجة و صحيح ابن السكن و حسن ابن عريضي الله عنه قال كفت ابن عمر  
 بيرون آمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بسوي قبا تا نماز گذارد و دران پس آمدند انصار و سلام كردند بر آنحضرت پس قلت لبلال كيف  
 دايت النبي صلى الله عليه وسلم يرد علي حركتهم بلال را كه چگونه و يده رسول خدا را كه رو ميكرد بر ايشان يعني انصار سلام حنين  
 يسلون عليه و هو يصلي هنگاميكه سلام ميدادند ايشان بروي و حاليكه آنحضرت نماز ميكرد و قال يقول هكذا كفت بلال اشاره  
 ميكرد آنحضرت اين چنين و بسط كفة و بسط كفة و گستر و بلال كه خود را براي نشان هي اشاره بنوي پس گردانيد بطن كه را اسفل و ظهر او را  
 فوق چنانكه در حديث ابى داود و ترمذي و نسائي از ابن عمر آمده و گاهي بسندگي ميكرد با اشاره انگشت و در سفر السعادة گفته و گاهي ايما ميكرد و سر  
 مبارك خود را انتهى و بعضي شرح نوشته اند كه جائز است رد سلام با اشاره چشم و سر مانند آنكه رد سلام باين طريق پيش از نسخ بود و يا بعد از نسخ و آنچه  
 منسوخ نشده رد سلام بكلام بود و بهر انظار و در حديث دلالت است بر احتمال فعل قليل در نماز و هو الصواب اخرج احمد ابو داود و الترمذي  
 و صحيحه و النسائي و ابن ماجه و رواه ابن حبان و الحاكم و احمد ايضا من حديث ابن عمر باين لفظ كه مي پرسيد صيب از اين حال بلال بلال و ذكر كه در ترمذي  
 كه اين هر دو حديث صحيح است در سبيل گفته حديث دليل است بر آنكه چون سلام كنند كسي بر صلي رو كنند بروي سلام را با اشاره نه بتخطي و مسلم از جابر آورده  
 كه آنحضرت فرستاد او را براي حاجتي كفت بستر در يافتم آنحضرت را و مي نماز ميگذار و پس سلام كردم بروي پس اشاره نمود بسوي من چون فارغ شد  
 خواند مرا و فرمود تو سلام كردي و اعتذار نمود و بعد را با اشاره و در حديث ابن مسعود است كه مي سلام كرد بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رو كرد  
 بروي و ذكر نمود و اشاره را بلكه كفت بعد فارغ از نماز كه هر آينه در نماز شغل است مگر آنكه به يقيني در حديث دي ذكر كرده كه آنحضرت اشارت بستر فرمود  
 و علما اختلاف كرده اند در رد سلام در نماز بر سلام كننده بر صلي جامعتي گفته رد بلفظ كنند و جامعتي گفته بعد نماز جواب گويد و قومي گفته در  
 دل ذكر كند و قومي بآن رفته كه رو كنند يا اشاره كما افتاده في الحديث و هذا هو اقرب الاقوال للديليل و ما عداه لم يأت به دليل و گفته اند كه اين روايات



مستحب است بدین آنکه در نماز بر لبین سجود بکشد گفت ان فی الصلوة شغلا کونیم از روایت برقی معلوم شد که اشارت بر لبین کردی بهتر است از نماز و از روایت دیگر  
 وی اول آنکه در نماز بر لبین کلام در نماز حرام شد و فرمود بروی بشماره پشتر خبر کرد و او را که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکند و نماز  
 پس عجب است از قول کسی که میگوید رو کند بلفظ آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتدال گفته و در سلام در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید سلم  
 بر صفتی مستحق جواب نیست یا بشماره و در بلفظ میگرداند آنحضرت بر انصار و بر جلیب یا بشماره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان و رد  
 نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث حسیب چنین آمده که گفت که شتم آنحضرت و وی نماز میکند و پس سلام کرد بروی پس در کرد  
 یا بشماره گفت بروی نیکویم او را که گفت با انگشت خود و در حدیث ابن عمر است در وصف آنحضرت بر انصار که پشتر و کتب خود را این چنین و بسط کرد  
 جعفر بن عون را وی از ابن عمر گفت خود و گردانید باطنی می غلظ و غلظت و غلظت پس حاصل شد از این احادیث که جواب گوید صلی یا بشماره خواهی یا بدست  
 یا با انگشت و ظاهر آنست که واجب است زیرا که بر و قبول واجب است و در نماز معتذر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و یا بشماره ممکن شد و شارع آنرا  
 رد کرد و انیده و صحاب آنرا سلام ناسیده و در تحت قوله تعالی آوَدُّوْهُمَا وَاَدْخُلْهُمَا دَارَ الْجَنَّةِ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّحِقُونَ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّحِقُونَ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّحِقُونَ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّحِقُونَ  
 کند و نماز که فمیده شود پس باید که برگرداند نماز را و ذکره الدار قطعی پس این حدیث باطل است زیرا که از روایت ابی غطفان است از ابوهریره و وی  
 مردی مجهول است انتهى کلام و عمر . ابی قتادة رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حاصل  
 أصامة بنت زهنب بود رسول خدا که نماز میکند و حال آنکه او بر دارنده امام بیهم نمزد و حتر زینب بود و زینب دختر آنحضرت است و شوهر  
 وی ابو العاص بن الربیع است و این امام در بعضی از اوقات نماز آمده با آنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشاند نماز میکرد و بر او  
 گفته اگر امام را بتئوین خوانند پس فتح آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تئوین خوانند نائب کسره باشد زیرا که غیر منصرف است و ظاهر  
 میشود از این عدم الفراق در صفت وی که بنت زینب است فاذا سجد و صمها پس چون سجده میکرد و در روایتی است که چون رکوع  
 میکرد می نهاد و او را بر زمین و تا سجده رکوع کرد و وی بر زمین افتاده می بود و اذا قام حثکها و چون می استاده از سجده و در روایتی  
 چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود و متفق علیه این حدیث و ال است بر نیکه بر داشتن مصلی در نماز حیوان را  
 آدمی باشد یا غیر او منصرف نیست نماز بر است که بغضورت باشد یا بی ضرورت و برابر است که در فرض باشد یا در فعل و برابر است که مصلی امام  
 بود یا منصرف و نیز دلالت است بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین است اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست  
 زیرا که آنحضرت امام را بر دوشی و نهادی و باین رفیق است شافعی و غیر وی منع میکنند از آن در سبیل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را تا ویلا  
 بعیده از آنجمله آنکه خاص است با آنحضرت و از آنجمله آنکه امامه متعلق می شد با آنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از آنجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی  
 گفته اند که این حدیث منسوخ است و کلام دعاوی بغیر بر آن واضح و قاطع این قیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا و زنده ایضا فی حاشیه ما اتی  
 گویم و بخلاف این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوٰۃ گفته اینجا کسی را توهم می شود که بر داشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام را  
 و نهادن بر زمین و باز بر داشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد کرده بود خطاب میگوید که بر داشتن امام بقصد و بعد از آنحضرت نبود بلکه و بی حاجت  
 غایت الفتن که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت و نماز آمده چسبیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد  
 و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس بر داشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نیستش با آنحضرت در صورت فعل مجاز نیست پس حاجت نیست که گویند  
 این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن است که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

پیش از تحریر فعل نموده یا مخصوص باحضرت باشد گفته اند که این از غایت رعایت ششوع آنحضرت بود که اگر نسیه داشت گریه میکرد و موجب شغل میکرد  
پیشتر از شغل سبغ و آفتاب کرده اند که این در نماز فرض بود یا نقل و مقام از قول او یوم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز  
ظاهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نقل بود و احیاناً نماز نقل بجاعت میگذاشتند و ظاهر هر دو اولی و الله اعلم انتهى کلام شیخ و آنست این تاویل از  
ظاهر حدیث و خافت آن غیر محتمل است و معروض نماز فرض در کلام شیخ نماز صبح است رواه الزبیری بن بکار و الطبرانی فی الکبیر خلاه البرادری و در روایتی آمده  
البود او دست و پا در صفی گفته اتفاق کرده اند علماء بلکه عمل بسیار بطل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکور است که اگر طفلی با جامه را بردوش خود برداشت  
نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بکلفت آنرا بردارد و نماز است و در سنن ج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلومی می شود مگر در کلام مایه  
ضرب قلیل است و ثلثا در حدیث و نقل می شود و همچنین جستن خلعت عادت عمل کثیر است و حرکات خفیه مستویه مثل تحریک انگشتان در سجده یا خاریدن  
بدن قلیل است و صحیح نزدیک فقیه در حدیث و نقل آن است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مانند حمل امامه و غیره یا شستن و  
باب چهره و نزول از منبر و صعود بر آن پس اینجا اهل عقل حکم کنند که کثرت از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد و حکم شود  
و آنچه گفته اند که کثرت را دانسته می شود و عرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف  
مختلف است در هر چیز پس قابل محایرت نباشد انتهى و مسلم و هو یوم الناس و در نظایر مسلم چنین است که آنحضرت بر میداشت امامه را  
و می نماز و حال آنکه وی امامت میکرد و مردم را در سجده و در روایتی است که امامه بنت ابی العاص علی غانقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود و کما تقدم  
در حجة الله التیاله گفته بیست چیز است که آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر از ان  
مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرار حاصل شد این است که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند التکلیف بضعه الله ثلثا ویر حکم الله و یا شکل امامه و یا شکل  
منظرون الی و یا شستن یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن چیزی بر دوش و برداشتن وی و غیره و در ان باب و کشادگی در رفتن اندکی آنچه فرمودند از  
پایه منبر بطرف مکان برای سجود و پنج منبر و تا نماز موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای نشودن وی و گریستن از خوب خدا  
و اشاره منفره و قتل خیره و عقرب و گریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن منفره نماز نیست همچنین اگر نجاسته در بدن یا پا بر چهره ملوث شود  
مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز منفسد صلو نیست و الله اعلم انتهى و تصنیف در تلخیص گفته او ماکروه اند بعضی که این حدیث منسوخ است  
و رد کرده شده و جعل بناش و تیار هیچ نه و بلکه این دقیق الصیحه جم کرده که این فعل متاخر است از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان فی الصلوة شغلا  
و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و روایت مسلم را رد است و همچنین لفظ الودا و که ما انتظار میکردیم آنحضرت را و ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد  
و امامه برداشت او بود پس استناد در صلی و ایستادیم پس اولا و عجب است از خطابی که میگوید تو هم نباید کرد که این وضع و حمل بود زیرا که این امری است  
که مستغنی نمیکند قلب را و چون امر خفیه و را مشغول سازد باین شغل چه رسد و نوبی و در رد وی شایع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر  
باحضرت شده اند زیرا که طفل از بول نامون نیست و در ان نظر است و کلام دلیل است بر خصوصیت و درین باب است از انس رواه ابن عبی بن طریق  
اشعث بن عبد الملك عن الحسن بن الحسن که گفت انس مدیم آنحضرت را و حسن بر پشت او است پس چون سجده میکرد یک طرف میکرد و او را برپا داشت حسن  
انتهی و حسن العی هیرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آنحضرت اقتلوا الا سودین  
فی الصلوة الحیة و العفرب یکشید و سیاه را در نماز که مار و کژدم است در سجده گفته اسود آن اسمی است که مطلق می شود بر مار و کژدم  
بر هر رنگی که باشد کما لقیه کلام ایمة اللغز پس تو هم نباید کرد که خاص است بر رنگ سیاه انتهى و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و مکرهم آمده

وحدیث دلیل است بر وجوب قتل حیة و عقرب در نماز زیرا که اصل در نماز بر آن است و گفته اند که برای ندب است و دلیل است بر آنکه باطل نمی شود نماز بفعلی که حیوان قتل این هر دو میسر نیاید برابر است که بفعل مسیر صورت بند و یا عمل کثیر و باین فضا است جماعتی از علما و تنزیه بعضی اگر سبب یا سبیم بزند نماز فاسد گردد و تاویل کرده اند حدیث را تاخر فرج از نماز قیاسا بر سایر افعال کثیره که حاجت یا نهادهای است و عارض می شوند و نماز مثل افتاد غریق و نحو آن که بیرون می آید سبب آن از نماز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلاست که قائم نیست بر آن دلیل و حدیثیست بر آن قول اول آخر جبهه الا رجعة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و راه احمد و النسائی بمحنة و سواه ابن حبان و الحاکم عن ابن عباس مرفوعا نحوه و سناد ضعیف و او را شامی همیست در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر یکی از نسائی آنحضرت که امر میکرد بکشتن سگ گزنده و پوش و کثوم و غراب و زغن و مار و گفت نماز و صحیح ابن حبان و ترمذی و ابوداؤد بسند قطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان چون بیاید یکی را از شما کثوم و حال آنکه وی نماز میکرد و پس باید که بکشد و او را بسند با چپ و کذا فی التلخیص

### باب ستره المصلی

ستره بضم سین مسکون تایی فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مرد او اینجا چیزیست که استاده کرده شود پیش مصلی تا تمیز شود از سجده و بزرگوار نشود و گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراع نباشد و وسطی را از پشت و احکام آن باید ستره **ابی حنبله** بضم حیم مصغر جمع نامش عبداللہ بن جیم است و قیل هو عبداللہ بن الحارث بن الصمة الانصاری بکسر حمله و تشدید سیم صحابی معروف است خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانند امارت معاویه و او را در حدیث است که شیخین آن هر دو را اخرج کرده اند یکی از آنما این حدیث است و دیگر در باب سلام بر بول کننده و گفت ابوداؤد و ابوالجهم بن الحارث بن الصمة و قیل راوی حدیث بول مرفی میگرد است عبداللہ بن الحارث نام و آنکه در اینجا است عبداللہ بن جیم است و این هر دو و کس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المارءین يدي المصلي اكره ان يذنبه ان يمشي مصليا يعني نماز گذار و اظهرا نیت که مصلی بفتح لام است یعنی روبروی مصلی از بطن ستره او و ما ذاعليه من الاستحسان يعني چه قدر است ببردی از گناه سبب گذشتن او از پیش نماز کننده و لفظ من الاثم از الفاظ بخاری و مسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ و بخاری مکرر در بعض روایات یعنی کشمینی و قبح کرد و روی که نیست وی از اهل علم و عیب کرده اند بر طبری در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام و همچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده و نسبت این لفظ بسوی شیخین انتہی پس عیب است از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را در اینجا بسوی بخاری و مسلم و واقع شد او را بر همان و نم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکن آن ایقتار بعین هر این باشد اینکه باید تا چهل ابو الفتح یکی از روایات این حدیث است گویند نم که مراد چهل چیل روز است یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیر الله بهتر است و او را نیز است و بنا بر آنکه خبر کان است در روایت ترمذی مرفوع است بنا بر آنکه اسم کان است و درین صورت خبر مرفوع و اسم نکره آمد و چهل و چیل که در کان ضمیرشان باشد من آن میترسین یدیه از اینکه بگذرد پیش او این حدیث دلیل است بر تحریم ترور و روبروی مصلی یعنی باین موضع چهره او در سجود و هر دو قدم وی و غیره را نیز گفته اند و آن عام است در هر مصلی فرض باشد یا نقل امام باشد یا مسافر و گفته اند که مختص است بامام و مسافر و نه ماموم زیرا که ضربت کند او را و در نماز ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست و لیکن وارد شده که ستره لایع حرج بر مصلی است نه بر ماز و ظاهر و عید مختص است بمارنه بکسی که ایستاد بعد روبروی مصلی یا نشست یا خفت و لیکن اگر علت در وی تشویش مصلی شد پس این نماز درین ماز است متفق علیہ بین شیخین و اللفظ للبخاری و نیست در وی فکر میزایعیر و وقع فی الزناد

من وجه اخر و واقع شده است در روایت بزار از محمد بن یحیی که روایتش غیر رجال متفق علیه اند از بعضی صحابۀ اهل سال الاطلاق خریف بر سال الزمیل الاطلاق جز بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر باند یکی از شما آنچه را درست از نگاه در گذشتن و سب از پیش برادر مسلمان و نماز برپا نکرده باشد هر آینه استادن او صد سال بهتر مراد از گاهی که بزرگوار را واه ابن ماجه طیحاوی گفته تقیید بعد مناخرست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثر گذرنده و در حدیث کعب احبار است که اگر باندی گذرنده از پیش مصلی آنچه درست از نگاه بر آینه باشد اینکه فرموده شود او در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک و عن عائشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزوة تبوک عن سترة المصلی فقال مثل موخرة الرجل یرسیده شد رسول خدا در غزوة تبوک از سترة مصلی که چه قدر می باید فرموده باشد چوب پسین پالان شتر مؤخره بصم سیم و سکون بعززه و کسر خای بجم و فتح آن و ضم سیم فتح بعززه و تشدید خاوری شده بعضی آخره بنحوات بی سر و بهر کسر خاچی که تاکید میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح است از مؤخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرجل باشد و راوی بنحوت خود مؤخره الرجل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است صلی الله علیه و سلم و درین حدیث مذنب است برای مصلی در اتخاذ سترة و کفایت بی مثل چوب پالان شتر و آن بقدر و ثلث ذراع باشد و محال میشود باقامت هر چیز بی روی بین اینجا اخذ کرده اند که کشیدن خطر بی روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داود آورده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تشبیه می کرده و قول کسی که مضطرب است گفته روایت میکند چوب پالان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لایق است که نزدیک شود و سترة و زیاده نکند میان خود و سترة برده و اگر عصاره و غیره نیاید رنگ یا خاک یا متاع خود را فراموش نماید و بی گشت سحر باشد از اهل علم و نوادر سترة و باین طور که میان وی میان سترة بقدر مکان سجود و همچنین میان صفوف و امر بدو و حکمت آن و حدیث ابو داود و نسائی از سبیل بن ابی جیمه مرفوعه چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی سترة پیش که نزدیک شود بدان قطع کند شیطان روی نماز او را و تصحیف گفته در احادیث امر کرده اند باقامت سترة در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانند و این امر بنابر استجاب است زیرا که عروه بن الزبیر غیر سترة در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که سبب است نزدیک بودن از سترة نبوی که در میان مصلی و سترة قدس سجود باشد تا مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترة کم از مؤخره رجل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند مؤخره رجل را باطل و طول بمقدار یک دست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم از این است از او ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصاره و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود شتر این معنی قدر مؤخره الرجل را تقیید می نمودند و این دلیل صریح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند و الله اعلم انتهى آخره مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحة بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت و قتی که بندگان یکی از شما پیش خود مثل مؤخره الرجل پس بایک نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش از آن سترة و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر ساری خود را بر پنا بچانه قبله پس نماز میکرد و بسوی راحله متفق علیه زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتیم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می فرستد شتران برای چیدن آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس است می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانب آخره او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا سترة می ساخت و بسوی آن نماز میکرد و عن سبرة بن جهمین عمل و سکون موحده کنیبت می ابو ثریه است بصم منگنه و فتح ترا و تشدید حتمیه بن معبد الجوهی ساکن مدینه بود شمار وی در مصرین روایت کرده از وی بر سرش سبغ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیستراحد کمر فی الصلوة ولو بهیم باید که ستر کند یکی از شما در نماز اگر چه یک تیر باشد قید امر بستره را بجا هر حال مذنب کرده اند و لو بهیم مفید اجزای سترة است خلیفه باشد یا دقیق و نیست اقل و

مثل مؤخره الرجل وختار آنست که ستره بریمین باشد مال دارد و بر وی چشم و لیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان نبود پیش وی هیچ شیئی رواه احمد و ابوداؤد و اخرجه الحاكم و در حدیث ابن عمر است که بود رسول خدا میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و خنجر پیش آنحضرت برداشته می شد و ستاده کرده می شد مصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذاشت و بسوی آن و خنجر بفتحات نام نیزه خردست که سنان دارد و مقدار ستره گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی حنیفه است که گذارد آنحضرت ستوجه بجانب خنجر و بامروم و دو رکعت و مردم و چهار پایان می گذشتند پیش خنجر متفق علیه از اینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آخر نمی شنوند و عموماً ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرأة المسلمة في برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند ثواب او را اذالم یکن بین یدیه مثل مؤخره الرجل و قتیکه نباشد پیش او مانند جوب پسین یا این ستره چیز المرأة کی زن و الحمار و دهم خروا الکلب لا سود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد و الحاد است ای اتم الحدیث و تمام وی این است که گفته شد ابودررج حال سگ سیاه را از سگ حمرا یعنی گفت ای پسر برادر من پرسیدی چرا آنکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس فرمود سگ سیاه شیطان و فیه و درین حدیث این است الکلب لا سود و شیطان و حدیث و دلیل است بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد بین چیزی یا ظاهر قطع الباطل است و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند خنجر حدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صفت بر خنجر و آنحضرت نماز میگذاشت و او عاده نکرد و نه امر کرد صحابه را با عاده آن اخرجه الشیخان پس این حدیث را تخصص حال کرد و اندیشه اند و امام احمد گفته سگ سیاه قاطع نماز است و از زن و خرد نفس من چیزی است اما خنجر پس حدیث ابن عباس و اما زن پس حدیث عائشه که در وی ذکر خنجر با وضطجاع او روبروی آنحضرت است پس اگر گذشتن زن منقطع شود با وضطجاع او با لاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی از اینها نمی شکند و تاویل میکنند حدیث را که مراد بقطع نقص اجزاست نه ابطال یا برباشغل قلب مصلی باین چیزی یا باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیز که واجب است از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشیء و در روایتی آمده که قطع میکنند نماز را بیهودی و نشرانی و مجوسی و خنجر و دایر ضعیف است اخرجه ابوداؤد و من حدیث ابن عباس ضعیفه اخرجه مسلم و اخرجه الترمذی و النسائی و ابن ماجه مختصراً و مطولاً و لا و مرسل است عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر سگ همچنین است در نسخ بلوغ المرام و لیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود است و لفظ وی این است که گفت ابوهیره فرمود آنحضرت قطع میکنند نماز را زن و خرد و سگ و نگاه میداد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخره الرجل رواه مسلم و لا یؤد و النسائی عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون آخره و مراد ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن زن آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی است و بقی من ذلك مثل مؤخره الرجل پس ضمیر در آخره راجع است باخر حدیث ابوهیره و لیکن مصنف لفظ حدیث وی ذکر کرده کما عرفت و اعاده ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب است در سبب گفته چون مراجعت کردیم بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض و الکلب انتهى پس تحمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی و در آن آخره آخر حدیث ابی ذر باشد و هو قول الکلب لا سود و شیطان یا آخر حدیث ابوهیره و هو ما ذکرنا و اقرب همین است زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهیره ذکر کرده و اگر چه اعاده ضمیر بسوی می صحیح باشد اما حاله علی الناظر و الله اعلم و قید المرأة بالحائض و معتید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق بر مقتضی حمل مطلق است و مگر حائض چنانکه ذکر کردیم مطلق بی قید است پس مقتضی قطع و زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقتضی این قول را



بیاضه و این عبارتست کرده اند باینکه سبک یا نه یعنی این هر دو قطع می کنند نماز را و چه بود علی از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند نماز را هر چه و هر که از پیش  
مصلی بگذرد و چه این ستره چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده در آن محمول است بر سلفه و تاکید در نصب ستره یا مردان است که نزدیک است که قطع شود  
به جهت شغل دل مصلی که تقدیم نماز زن پس خود ظاهر است و اما حاکم پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مردان را چنانکه دلالت دارد بر آن استحباب  
تقوای شیطان نزد نهی عمار و اما کلب پس از جهت غفلت نجاست و می و **و حقه** **ابن سعید** **الحندی** **رضی الله عنه** قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم الی شیء لیسترة من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بر پشت او را اندازد  
یعنی ستره بر آنکه حاصل کرده و میان وی و مردم و ادا احد ان بختنا و بین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره  
و این شامل است آدمی و جز او را از ستره فلیدفعه پس باید که بر اندود و در کند او را ظاهرش و بوجوب دفع است و لیکن فووی گفته اند اتم هیچ یکی را  
از فقها که فاسل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحابا باینکه مندوب است و مصنف گفته قد صرح بوجوب اهل الظاهر انتهی و گفته اند که دفع  
برای دفع اتم باز است و قبل برای دفع غل و اتم در صلو و هو الاربع زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود اتم است از دفع اتم از غیر خود و دلیل  
گفته اگر گویند که برای هر دو امر است و در نیست یعنی برای دفع اتم از گذرند بوجوب حدیث ابوعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجزای بدن این  
که اگر بگذرد مصلی چه کم می شود از نماز و بگذشتن از پیش وی نماز گذارد و بسوی چیزی که بر پشت او را اندازد مردم اخراج ابونعیم و حدیث ابن سعید است که مرد  
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را و اگر چه این شکیبه و این هر دو حدیث را حکم رفع است اگر چه متوقف اند بر یک اول درباره کسی است که ستره گرفت  
و ثانی مطلق است پس محمول شود بر عقیده نهی فان ابی فلیقرا بانه پس اگر سر کشی کند و در نگیرد پس باید که کشش کند یا وی و در روایتی فلیقتله که  
یعنی پس باید که بکشد او را و این به گفته است در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کند یا اشاره و منع لطیف پس اگر منع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید  
سخت تر از اول و گفت اجماع کرده اند بر آنکه لازم نیست او را قتال بسلایه زیرا که مخالفت قاعده نماز است که آن اقبال بران و مشتغال بران و شریعت  
و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقت و این ظاهر لفظ حدیث است و اما قول بآنکه دفع کند بجن و دشنام پس مردود است بلفظ حدیث و توبه است  
فعل ابوسعید را وی این حدیث که نزد بخاری است از ابی صالح همان گفت دیدم ابوسعید را روز جمعه نماز میکرد و بسوی چیزی که بر پشت او را اندازد مردم پس خواست  
جوانی از بنی سحیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابوسعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان نیافت راهی نگار از پیش وی پس عود کرد و بگذشت  
پس دفع کرد او را ابوسعید سخت تر از اول و گفته اند که در کند با سهل و جود پس اگر سر کشد پس سخت تر از آن و اگر چه بتو می شود بقتل وی پس اگر گشت او را  
پس نیست بروی چیزی زیرا که شایع قتل وی مسلح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد و چیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بمر و کشته شد واجب نیست بروی  
قصاص و در اخذ و یت ظان است فانما هو شیطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع است یا مرد شیطان  
انفس است چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردوم شر بر اشیا طین الانس گویند متفق علیها و در مشکو و گفته این لفظ بخاری است و مسلم  
معنی او است و فی رواية فان معه القرین و در روایتی است که همراه وی قرین است و قاموس گفت القرین شیطان المقرون بالانسان  
لایفارق و ظاهر کلام مصنف آن است که روایت فان معه القرین متفق علیها است میان شخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا از بخاری نیافتم  
و در صحیح مسلم از حدیث ابوهریره یافته شد مصنفی گفته اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه است و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد  
که با اشاره خفیه دفع کند و در اول امر اشاره و تسبیح زیاد بخندد و اگر از جانب گذرند ابواالحاج ظاهر شود پس این را میرسد که عفت نماید و همین است  
مرا از مقاتله و ظاهر است که حقیقت قتال را نمیبست و این حکم وقتی است که مصلی در مسجد نماز میکند یا در پیش ستره و این گذشته بخواند که در میان

مصلی ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این را مبالغه در دفع گزنده نمی رسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی است بر تقدیر ازین لحاظ است ستاده شد که عمل ستره  
 سبیل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و غنم عمل کثیر نیست و الله اعلم التی و ع. **ابن هريرة** رضي الله عنه ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا يكون نماز بگذارد و یکی از آنها پس باید که بگذراند در مقابل روی خود  
 چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم يجد فليصنع عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگذراند آنرا مقابل روی خود پس باید  
 که استاده کند چوب و تنی خود را و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنزد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خاندن دیوار و فان لم يكن فليخط خطا  
 پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین و حدیث دلیل است بر آنکه کافی است ستره هر چیزی که باشد و مختصر سنن است که گفت سفیان بن عیینه  
 و دیگر شریک را که نماز گذارد با مادر جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را روی خود و در صحیحین است از حدیث ابن عمر که پنا سبک در احاطه خود را نماز میگذارد بسوی  
 گذشته ای که اگر هیچ نیابد خاک سنگ فرازم نماید شعله لا یضهره من مریه یسید یه پسر زبان ندارد و او را کسی که بگذرد پیش او و قطع خشوع و در نظر  
 از ابو داود و ترمذی و در روایتی از ابو داود و انام ستره در سبیل گفته در قول می ثم لا یضرو دلیل است بر آنکه اگر این چنین بگذرد زبان دارد و او را انقضای  
 نماز یا بطلان آن و این وقتی است که مصلی ایستاده باشد یا منفرده وقتی که موقوف باشد زیرا که درین صورت امام ستره او است یا ستره امام ستره او است که ماسکت  
 و قد یؤتی له البخاری و ابو داود و طبرانی و در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که ستره الامام ستره لمن خلفه و اگر چه ضعیف است آخرجه الشافعی فی الفقهم  
 و ابن جابر البیهقی و احمد و ابن ماجه و ابو داود و حدیث عام است در امر با شافیه ستره در فضا و غیره و ثابت شد که آنحضرت چون نماز میگذارد  
 بسوی دیوار میگرداند و در میان خود و در میان می بقدر عمر گو سفند و دور نمی شد از آن بلکه امر کرد بقرب از ستره و بعد چون نماز میگذارد بسوی عمود  
 یا عمود یا شجر میگرداند آنرا از جانب راست یا چپ خود و می گرداند بر آنچه چشم بود که مرکز میگرد و در هر زاویه سفر یا عتره و نماز میگذارد بسوی می و قیاس کرده اند  
 شافیه بر آن گسترده و مصلی و غیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز است و هو صحیح و صححه ابن حبان و احمد و ابن المذنبی فیما نقله ابن عبد البر فی  
 الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و یغوی و غیر هم بسوی ضعیف وی و گفت شافعی و ربویلی و خطا بکشد مصلی رو بروی خود که آنکه  
 باشد و حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرمله و روایت کرد آنرا از من فی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم و گفت مصنف  
 و لم یضرب من زعمراه مضطرب بل هو حسن و صواب نکر و کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم  
 ابن الصلاح است چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت با وی تراغ نموده و در مختصر سنن است که گفت ابن عیینه نمی یابیم چیزی که برین دم  
 این حدیث را بدان و نیامده مگر همین چه بود و بعد بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت بل غنم شئی تشدد به و گفت بهیقی لا یابین فی مثل  
 هذا لکن ان شاء الله تعالی انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد است و بعضی از متأخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر  
 مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست امام محمد گفته الخطا پس شافعی و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابو داود و درین باب ضعیف و مضطرب  
 و نیز خط و حیولت اعتبار ندارد و از بعد تمیز و مرئی نه و مختار صاحب های نیز همین است و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی است با شافع و فی الجملة لا یجوز  
 و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار سبک و دانتی و بعد از آن اختلاف و صفت خط است نزد احمد و حمیدی بر کل هلال است و معتبر نزد  
 ابو داود و طول و لغت صاحب منذب طول بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض منبذ و شمالا بوجه جنازه و مختار قول بطل است و ع. **ابن سعید** یحیی بن  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شيئا يرد و باطل نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی را از آنچه بگذرد پیش  
 مصلی و ادرو اما استنطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاہ داشت خضوع و خشوع و در روایتی تا ناما یوشیطان زناده کرده

در تصنیف گفته اجماع مجتهدین است بر آنکه گذشتن پنج چیز نماز را قطع میکند و مهیب النفس بن مالک حسن بصری آن را بود که گذشتن زن جائز و گذشتن جنگ خصوصاً سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیح و دالالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عایشه از خود نقل کرد که در میان آنحضرت و در میان منی قلبی بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دالالت کرد که سواره بر ماده خراز پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس حدیثی است که و الله اعلم انتهى أخرجه ابوداود و فی سند صحیح و در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الحدادی الکوفی است حکم کرده اند در وی غیر واحد و خارج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغير وی از اصحاب شافعی و اخرج نحو البیضا الدارقطنی من حدیث ابن عباس و الدارقطنی من حدیث جابر و فی اسنادها ضعف و این حدیث معارض است بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن خر و سگ پس گفته اند که مراد قطع درین حدیث نقص صلو است پس بید شغل قلب گذشتن این چیز را و مراد بقطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان است اگر چه اثرش ناقص گرد و گفته اند که حدیث ابی سعید ناخ حدیث ابی ذر است این بر ضعیف است زیرا که نیست ناخ با امکان جمع و نیز ناخ نیست ناخ بغير خبرت ناخ و اینجا مستقدم و متأخر معلوم است حال آنکه اگر جمع معتقد باشد رجوع به ترجیح نماید و حدیث ابی ذر را رجحان است زیرا که مسلم اخرین وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف است که از ابی ابل

### باب الحش علی الخشوع فی الصلوة

در بر انگشتن بر خشوع و فروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع است یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع و دعوت و بصورت سکون و تنزل و فقر رازی و تفسیر غرر حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن و گاهی سكون گفته اند لابد است از اعتبار هر دو انتهى و دال است بر بودن از عل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الشیخ فی القلب اخرج الحاکم گویم و دال است برای او حدیث لخشع قلب هذا الخشوع جوارحه و حدیث و عاده مستعاده اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی و احیا سخن در از درین باب کرده و او که و بجز با ذکر نموده و نووی و عوی اجماع بر عدم وجوب کرده و الله اعلم عن . الجی هر هر رضي الله عنه قال فی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یصل الرجل یختصم من انمی کرد رسول خدا از یکدیگر نماز گذارد و مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین بن ابی هریره در صحاح اخبار از منی کرده و وی که مفید منی باشد نیارده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع است متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ بخاری این است منی عن المختصر فی الصلوة و مختصر بفتح خای سجد و سکون صادر است میان معروف خاص تهیگاه و تفسیر کرده اند و اختصار را نهادن است بر تهیگاه و ذکر اکثر روایات منی عن الاختصار آمده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را با اختصار سوره که تمام خواند و آن کرده است با اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا یک آیت سجده که بآن قنات رسیده است تا سجده کنند یا اختصار را و کذا یعنی قیام در رکوع سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکفر نفع مختصر یعنی عمار و است در نماز بر آن تکیه کرده یا است و این معنی از احتمالات لفظ است و در روایاتی اختصار و لرفع شده است تفسیری که مشهور است از اصحاب سلف همان معنی اول است و معناه آن بجهل ید و عمل خاص است و معنی اختصار این است که بگویند است راست یا چپ خود را بر کمر خود و تحارض این تفسیر است آنچه در قاموس است که فی الحدیث المختصر من یوم القیامة علی وجه جم النورانی المصلون فی اللیل تاذا اتبعوا و اتبعوا الیدهم علی خواصرهم انتهى و لیکن برای این حدیث خراج نیافیم پس اگر صحیح شود جمع میان منی و حدیث باب یابن و جمعی تواند شد که منی متوجه یکسب است که این کار نیز تعجب کند که ما فیضیه قوله فاذا اتبعوا لکن تفسیر نهاییه خلاف است که ما قال اراد انهم یاتون و معهم اعمال صلیت یتکون علیها فی القاموس الخاصه الشاکله و ما بین الحرقه و التفسیر و تفسیر کرده است حرقه را بظلم الحجبیه راس المورک و لیکن اکثر بهین تفسیر اند که مصنف ذکر کرده و فی البیاض کتبی عن عایشه رضي الله عنها ان ذلک فعل الیهود این است بر تهیگاه نهادن فعل یهود است در نماز شان و مانعی کرده شده ایم از تشبیه ایشان در جمیع احوال پس چه حکمت منی این باشد که آنکه فعل شیطان است یا آنکه ابلیس از جنت بهین خود را

یا فضل منکبرین است زیرا که این عمل بخوبی است و آنچه وارد شده منصرف است از ضحای دومی عارف ترست بسبب حدیث و احتمال دارد که مرفوع باشد نه المجهول  
و آنچه در صحیح وارد شده مقدم است بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل بیت رواه فی شرح استمه عن ابن عمر و مروان بن یزید و اشکال میکند که اهل بیت را  
راحت نمی باشد و جواب میدهند که رواه است که چون از طول قیام در وقت غیب کشند استراحت کنند با اختصار و الله اعلم بالصواب و ذکر کردن مصنفین  
حدیث را در باب خشوع و شمع است که نکات نمی از اختصار منافات است با وی و **و سخن** ابن ابی شیبہ رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
وسلم قال اذا قمن من العشاء فادعوا بیه چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنند بدان عشاء بعد و دست کسها بطعام نمی کشد  
القاموس یعنی پیشرباشگاه بی خوردن و تخصیص بدان محبت آنست که عادت عرب تغذی و تغشی است که در پاشگاه و شبانگاه بخورند و جز وقت نماز و عشاء  
و غیر نبود و ظاهر آنست که بعد از ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضعیف طعام یا غلبه گر سنگی است تا باعث بر شغل باطن نگردد و قبل از آن تصدوا المغرب  
پیش از آنکه بگذرد نماز مغرب را و بعضی روایات مطلق نماز آمده این دین العید گفت مطلق محمول است بر تنقید و وارد شده است باین لفظ چون نماز شود  
عشاء و یکی از شما سوره و است و مقید نشود باین چنانکه در اصول است که ذکر حکم خاص مقتضی تعلیق با تخصیص نیست و زیاده کرد و طریقی چون تأت کر شود  
نماز و یکی از شما صام است پس ابتدا کنیز و شاقبل نماز مغرب و شتابی نکست بعد از عشاء بخورد و اتفاقا علیه بن حدیث عایشه ثبته و درین باب است  
از ابن عباس نزد طبری و از ابوهریره نزد دومی و در اوسط هم رسانده حسن و حسن بن سلیمان بن الاکح عقیق مسلم و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه  
و آله چون نماز شود طعام یکی از شما و بر پا کرده شود نماز یعنی تکبیر را آورد و شود پس نماز کنید طعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن بود  
این عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر لغت می شد برای نماز پس نمی آورد نماز تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه دومی می شنید و ارباب امام را متفق علیه و این عمر  
مردود است بحال سنت و اتیان پس وجود این فعل از دومی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه حدیث دلالت کرد بر ايجاب تقدیم  
اکل عشاء چون حاضر شود بر صلوة مغرب و مجبور بر اکل کرده اند از ارباب عرب و ظاهر هرگز بکند بلکه واجب است تقدیم پس اگر مقدم کند نماز را باطل شود عملاً  
بظاهر الامر بر حدیث ظاهر است و در تقدیم عشاء مطلقاً بر ارباب است که محتاج باشد بمسوی طعام یا نه و برابر است که تیرسد از فساد طعام یا نه و برابر است  
که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلاً و دیگر است بغیر دلیل و متنی کرده اند علت امر تقدیم را و گفته اند که تشویش خاطر است بحفظ طعام و آن مقتضی ترک  
خشوع است در نماز و این عملی است که نیست بروی دلیل گر چه مفهوم میشود از کلام بعضی صحابه چون ابی شیبہ از ابوهریره و ابن عباس آورده که این هر دو  
طعام می خوردند و در تنور گذشت بر این است پس خواست نمودن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی کنی که بر پیش رخ و در نفس تأخیری باشد  
و در روایتی است که عارض تشویش را در نماز یا چیزی و نزد ابن ابی شیبہ است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة فی بیت النفس الاکب  
پس درین آثار اشارت است بتخلیل مغرور و این قوی است که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف است در وقت تنگ که اگر طعام مخور و وقت از دست  
میرود بعضی گفته اند تقدیم اکل کسند اگر چه وقت برود برای محافظت بر تحصیل خشوع و نماز و این بر قول کسی است که قائل است بوجوب خشوع و نماز  
و گفته اند که بدایت نماز کند برای محافظت بر عزیمت وقت و این قول مجبور است و در دومی این است که حفظ طعام عذر است در ترک جماعت نزد قائل و مجبور  
جماعت و **و سخن** ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم فی الصلوة فلا یمسح  
الخصه فان الرجعة قواحه چون بایستد یکی از شما نماز پس باید که هموار کند زمین را از سنگریزه زیرا که رخت زبر روی آید و صلی را و اقبال می کند  
و نماز را میگرد و بر روی پس این است که درین مقام سواهی ادب است شخصی نکند نماز در یافت افوا فصل و رخت محروم نگردد و بعضی گویند مرد آن است که رخت  
نماز را بشو و در چیزی می افتد که موانع مصلحت زمین باشد یا حصی پس باید که هم حصی بچد و نکند و تغییر ندهد و در روایتی محض میسج نیستوی آمده





فهرم الخضر بسوى ایشان واکر التفات میکردند نمیدانستند بر آمدن آنجناب و اشارت شریفی را و آنحضرت ایشان را برین اثبات مقرر داشت  
**و عن ابن عباس** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه ينادي ربه  
 چون باشد یکی از شما در نماز پس برستیکه روی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روی نماز بخاری است باین لفظ برستیکه رب وى در میان و در میان  
 قبله است و در ادبناجات اقبال او تعالی است بروی بر حث و رضوان فلا یبصق بین یدیه و لا عن یمنیه پس غوی نمیدانست  
 در جانب راست خود در حدیث ابو هریره علیه وى چنین آمده که جانب راست وى فرشته ایست و لکن عن شماله تحت قدمیه و لکن یزاره  
 جانب چپ خود بر پای خویش متفق علیه وى روایة او تحت قدمیه و در روی او با و حرف عطف یا ترویدست و در روی او تحت  
 قدمه الیسری و این در غیر سجده است و در مسجد در جای خود بگوید و بگوید و دال است بر نفی از نزاع بسوى قبله و یمن در نماز و در حدیث ابو هریره  
 و ابی سعید مطلق نمى آمده و لفظ وى این است که دید آنحضرت آنجا که در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حث کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما  
 پس باید که بنگذ بسوى روی خود و نه یمن و لکن بنگذ بر نزاع را ازینا خود یا بر پای چپ خود متفق علیه و ازینجا جزم کرد و روی بسجده حال  
 چه داخل نماز و چه خارج آن برابر است که در مسجد باشد یا غیره وى و حدیث انس در جن مصلی است و لکن غیره وى از احادیث سفید تحریم نزاع است بسجده  
 قبله مطلقا در سجده و غیره وى و بر لای مصلی غیره و این خرمیه و این جانب در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر کس غوی اندازد و بروی قبله بیاورد  
 روز قیامت و باشد تفل وى در میان هر دو چشم او و این خرمیه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا را لکن حدیث شود صاحب شمامه در قبله روز قیامت این  
 شمامه در روی اوست و همچنین است بصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وى بگروه داشت بصاق از زمین خود و حال آنکه  
 نیست در نماز و مروى است از معاذ بن جبل که بزاق نمیدانستم بجانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آمده که نمى کرد این را و آنحضرت  
 بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا بر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس است نزد احمد و مسلم که پسر گرفت  
 گوشه چادر خود و بزاق کرد و در آن روز و در بعض آنرا بر بعضى معنی بالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وى او تحت قدمیه و لکن یزاره  
 و اگر در مسجد باشد در جای که بگوید یا این حدیث که بصاق در مسجد خطی است و گفته اند این سفیدست بیزان انداختن بسوى قبله یا جانب راست چه شارع  
 و جانب بسیار و تحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته و در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که ابی بنیعی علیه  
 پیش هدی تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار است وى و این تعلیل منع است از شارع و نقل درین وقت بر قرین  
 می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته بسیار ازین وقت چیزی نمى رسد زیرا که وى در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر سبک رود  
 و نمیدانستن بجانب یمن برای تشریف آن فرشته است و نیست فعل کتاب سیمات را در اعمال نماز چنانکه بعضی متأخیر گفته اند و هم از بعض روایات ظاهر  
 و این ابی شیبه از حدیث حذیفه مرفوعا آورده و لکن یمنه فان عن مینه کتاب الحسنات و در طبرانی است از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه یقوم بین یدیه  
 و لکن عن مینه و فرشته عن یساره و تحت روایت است از انس معنی الله عنه قال گفت انس کان قرأه لعائشة بود قمری در عایشه را و قرآن  
 بکسوفات و تحفیف را برده بار یک سرخ و لکن منش از منقوش گفته اند چنانکه در روی تصاویر باشد مستحکم به جانب یمن تا پوشیده بود زبان  
 برده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل جمله معوس ساخته بود و بعضی گویند متاع وى خانه  
 داشته باین برده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با برده گرفتن آنرا نمى کرده اند پس عایشه چگونه آنرا کتاب نموده باشد مگر آنکه علم داشته باشد  
 و تواند که این حال پیش از نمى باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم امیطی عما قرأ صحت هذا و در کن آنرا پیش مالین برده خود را

فانه لا تزال تصاد به تعرض بفتح فوقیه و کسر الی فی صلوتی و در روایتی فی الصلوة پس بر سستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد برین در نماز من و در نماز دلیل است بر اذن الهی چیزی که صلی را مستوحش کند در نماز از آنچه در خانه یا در محل نماز اوست نیست و روی دلیل بر سلطان نماز زیرا که آنحضرت امیر عالمه و راه بخاری و مثل اوست حدیثی که اتفاقا علی حدیثها اتفاق کرده اند بران بخاری مسلم از حدیث عایشه فی قصه انجانیة و قصه انجانیة بکسر مکرر و فتح آن و سکون نون و کسر مکرر و فتح آن نیز آمده کلیم ششم که در روی علم نداشت منسوب بموضع انجان نام در قمارباز گفته منج مجلس موضع کسار منجانی و انجانی بفتح نسبت است بر غیر قیاس ابی جحجه و امش عامر است و دلیل عبد بن حذیفه صحابی مشهور و عمر است از بران قریش و لفظ حدیث این است که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خیمه که مردار را میبرد پس نگاه کرد بسوی علمهای آن خیمه که نگاه کرد فی پس چون رکعت از نماز فرمود برید این خیمه را پیش ابی جحجه و سایر مردان انجانیة ابی جحجه انتهی و این خیمه را روی بخند است آنحضرت بعد آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد و پس کرد و انجانیة طلبید و طلبیدن آن برای آن بود تا از او پس کردن خیمه ابی جحجه که خاطر نگردد و خیمه جانم از خرم که علم سیاه وارد اگر سیاه علم ندارد خیمه گویند و قیة و درین حدیث است فاتح ایس بدر سستی که آن خیمه و نظر انقادن بر نقش و اعلام آن الصلوة غی و صلوتی باز داشت مراد ذوق نماز من و حضور در روی و در لفظی آنغانیة است یعنی اکنون و در روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بود من نگاه میکردم بجانب علم آن خیمه حال آنکه در نماز من رسیدم که در فتنه بیندازد مرا یعنی باز وارد از نماز و حضور در آن خیمه فانما راجع است بخیمه چنانکه معلوم شد اگر چه در کلام مصنف ذکر آن نگذاشته و ظاهر عبارت موهم است که مرجع آن انجانیة باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قصه خیمه ابی جحجه و همچنین خیمه السنتی و در حدیث دلیل است بر کرامت انچه مشغول کند دل را در نماز آنقوش و غیر او و روی مبادرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی حیانت نماز از انلیات و اذات شغل از اقبال بران طبعی گفته درین حدیث از این است باینکه صورت و شایانی ظاهر را تاثیر می است در دلهای ظاهر و نفسهای زیر که تا مادون وی چرسد و در روی کرامت نماز بر فشارش و سجاده منقوشه و بر کرامت نقش مساجد و نحو آن انتهی و لفظ شیخ در ترجمه این است ازینجا معلوم میگردد که صورت و نقش ظاهر را در نفوس ظاهر و قلب صافیة تاثیراتی است با وجود علوم مقام و کمال نراست و نظر تحقق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفات غایت لطافت است چنانکه در جای دیگر سفید یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و پاکیزه تر و صاف تر نمایان شود و لو در گمان و تیره و دلان را از ان معنی آگاهی نبود و زود من این تعلیم است و از تنبیه است مرایشان را بر مثبت و احتیاط و احتیاس در سبب شرت و ملائمت تلاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقة الحال و عی جلاله عز و جل

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیسجدین بفتح لام و فتح شاة تحتیه و سکون نون و فتح فوقیه و کسر نا احواهر یزقیون ابصارهم الی السماء فی الصلوة البتة باز آیند گردای می مردم که بر سیدارند نظری خود را بسوی آسمان در نماز و سجد بکسر گفته یعنی مانع خود مطلقا و لا ترجع الی صخر یا لکه نکره و بسوی ایشان نظری ایشان نمودی و در شرح مسلم گفته در روی نمی کنید و وعید شد است درین باب یعنی رفع بصیرت عافون و نقل کرده اند اجماع بران و نهی مفید تحریم است و گفت این جزم باطل می شود بآن نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند و غیر نماز قومی نکره گفته و اکثر خاندان داشته اند دوام مسکون و در روایتی از مسلم باین لفظ است عن رفعم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة او تخلفن البصا بهنمی باید که باز آیند از برداشتن نظر باز و دعا در نماز و اگر باز آیند ربوده می شود بصیرت ایشان بروی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سیدار است بصیر خود در نماز بسوی آسمان و چون نماز شد قول حی سبحانه و الله یسبح فی صلاته یسبحه خاشعون است که در خود و محض رسوایان و عیفا الله عنهم این نمی برای آن کردند که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو فوق و جلال این جهت بجلال جات سبیه مخصوص آن بود صفتی از او صاف و بی لایبند



رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجه وصححه ارساله در سبیل گفته قطيب بن حوز و حوزان و امر بن ثمراني و بن بستان لقولنا انما ركعت  
الصلاة فصل اخر جزم سلم ونحوه عند غير دو گفته اند که براراده معنی اول در دو رکعت است و دلیل است بر آنکه ساجد شرط وی قصد سجده است چه اگر  
بتمتیه مسجد گردد می باید که این مالک که در ساکن ساخته شده است برای نماز از ملک ای بی بیرون رود و در شرح گفته اند که مراد محالی است که در وی است  
و منه سار نکند و ان الفاسقین زیرا که نه نماز کرده و در وی سجده جمع شود و در می نماید ز گفت سفیان بن عمار الساجد فی الله و ربی القابل و محقق

ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهودي المشرك و اقبلوا انبياء الله محمد صلي الله عليه وسلم  
قتل كند خدای تعالی یهود را ساختند و گرفتند گویای پیغمبر این خود را مسجد را و در حدیث متفق علیه است انما یثمة عوض قاتل الله نفس الله اليهود و انما  
لهم در توشیح گفته این در یهود واضح است و در نصاری شکل تری که پیغمبرشان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل هیچ جزواتان  
و مریم علیها السلام در یک قول جامع در قول آنحضرت انبیاء هم با ذی جمع از یهود و نصاری است یا مراد انبیاء و کبار اتباع شان اند پس اتفاقا ذکر انبیاء مقصود  
هر دو بوده اند و نویلین است روایت مسلم قبول انبیاء هم و صالح هم یا مراد از آنجا و اعم است از ابتداء و اتباع و یهود و ابتداء کردند و نصاری اتباع نمودند و شک  
نیست که نصاری بسیاری از قبور عظیمه یهود را بزرگتر و عظیمتر از قبور عظیمه یهود و در مسلم است از عایشه گفت ذکر کردند نام حیدر و ام سلمه آنحضرت را  
گفتند که دیده بودند آنرا در حبشه و در وی تصویر را بود آنحضرت فرمود در ایشان مزی صلح بود چون مرده گوردی مسجدی گرفتند و در وی این تصویر را ساختند  
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا و فرقی است و آنجا که قبور مسجد اعم است از یک برای نماز و در وی باشد یا بروی و در مسلم است لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا  
الیهما و لا علیها ایضا وی گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیای خود را برای عظیم شان ایشان و آنرا قبله توجیه و نماز میکردند و اینها را اوثان گفتند و فرمود  
لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و دستمالان را از ان منع فرمود و آنکسی که مسجدی در آنجا صالح گرفته و قصد تبرک بقریب از وی نموده نه برای عظیم و نه  
و توجیه میکند یسوی او پس داخل نیست درین عید انتمی صاحب سبیل گفته قول منی نه برای عظیم او و بخواهش گفته می آید که آنجا مسجد بقریب وی و قصد تبرک  
بدان عظیم است مراد او احادیث نمی مطلق است و دلیل نیست در آن بر تخیل مذکور و ظاهر این است که علت نهی سجد زرعیه و بعد از تشبیه عبده اوثان  
که عظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند و نمی بینند و نه ضرر میرسانند و نه نفع و در انفاق مالی در آن عبث و تبهیز است خالی از نفع بالکلیه و سبب است  
برای القادس بر آن که فاعل فی ملعون است و مفسد آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قباب خیر محصور اند و ابوداود و ترمذی و نسائی  
و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم من ازارت القبور و للتخذین علیها الساجد و السرج و قد اوضحنا ذلك فی سائرنا  
السماة قطيب الا اعتقاد عن اوزان الالحاد انتمی و زاد مسلم والنصاری چنانکه گذشت و لیسما من حدیث عایشه و بخاری و مسلم است  
از حدیث عایشه که قالوا اذا مات فیهم الرجل الصالح بنوا علی قدره ضحی که بودند که چون می فرود میان ایشان یعنی نصاری  
مروی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افراد یهود و در یخا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حدیث  
صالح آوردند که تخیل و حسن این است که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نه برای ما سرانند بایان بهر رسول و رسل یعنی اسرائیل انبیا اند  
در حق فرشتین و هم الملائکة علی بر انبیاء آمده و در حدیث جنزب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود آگاه باشید بر سر یک  
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید و بدانید پس نگید بد شما قبر را مسجد یا بر سر یک که من نمی میکنم  
شمار از ان وحیه و درین حدیث است اولشک شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق هم اشاره عایشه است یسوی هر دو در حق و کفی  
و ما مراد از آنجا و اعم است از یک ابتداء باشد یا اتباع چه یهود و ابتداء کردند و نصاری اتباع و عمل ابی هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم خيلاً كثر ابوتهم و فرستاد آنحضرت اسبان بی شمار بسوی نجد بجاءت برجل پس گرفته آورد آن لشکر مدی را از بنی ضیفه که نام قبیلۀ است گفته می شد آن مرد در تمام بن اثال و این مرد متراجل پانجه بود که نام بلدست و ببطون بسادیه من سواری المسجد پس بجهت آن در استونی از ستونهای مسجد نیست درین آنچه دلال کند بریکه بستان می بامر آنحضرت بود و چون آنحضرت مقرر داشت ربطا و از زیر که در قصه می این است که میگفت آنحضرت بروی تاسه روز و می فرمود ما عندک یا ثامنه الحمد یست تا آخر آنکه طویل است و در وی ذکر اسلام آوردن ثامنه مذکور است و مقصود در اینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستان مشرک است بستان مسجد خداوند می فرماید زیرا که نجاست مشرکان و کافران معنوی است نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق است علییه و این جمله مخصوص قول می است صلی الله علیه و سلم ان المسجد لله و الطاعة و آنحضرت و قد ثقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک است در مسجد وقتی که باشد او را در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضه در وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی می محاکمه می خواهد در مسجد است و کفار در مسجد آنحضرت می در آمد و قادیان می در آمد و ابو داود است از حدیث ابی هریره که پدر نستیکه می در آمد نزد آنحضرت را و وی در مسجد بود و لما قوله تعالی فلا یقرئ المسجد الحرام پس را عدم تمکین ایشان است مرجع و غیره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سوره برات بسوی مکه وارد است و قول می صلی الله علیه و سلم فلا یقرئ العام مشرک و کذلک قوله تعالی و ما کان لهم ان یدخلوها الا تخافون قاع می شود بدان دلیل به تحریم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول می در حق کسی است که مستولی شد بران و است او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و سبیلای ایشان بر پشت القدر و انداختن اومی و از بال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در عام حذیه بیه از عمره و اما دخول دران غیر استیلا و منع و تحریم پس آیه که بر افاده آن نکرده در سبیل گفته مسنن این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذہب امام است و در ما علی مسجد الحرام انتهى و حدیث در روایت است از ابی هریره رضی الله عنه ان عیسی بن الخطاب رضی الله عنه من یحسان بن ثابت بحای جعل یثرب مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه و سلم مکنی بابی عبد الرحمن ابن عبد البر در استیعاب و در ترجمه وی طالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین خلافت علی کرم الله وجهه قبل بل مات سنه ثمانین و هو ابن ثمان و عشرين سنة یکنش در بضم حروف مضارع و سکون نون و کسرتین محجره و المسجد بر نستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعری خواند در مسجد فلحق خط الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او و گوید که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت انشد و فیه من هو خیر منك پس گفت حسان شعری خواندم در مسجد کسی بود که بهتر است از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخارست در باب بدو الخلق و درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد آن مشرکان را از طرف می صلی الله علیه و سلم و در حدیث دلال است بر جواز انشاء شعر در مسجد و معارض است حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نمی کرد آنحضرت از تاشد اشعار در مساجد الا خرج من خزیره و صحه الترمذی و له شواهد و جمع میان هر دو باین وجه است که نمی محمول است بر تاشد اشعار جاهلیت اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد و آذون فیه شعری است که سالم باشد از بیز گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط است باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است و مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که نذر توحید باری سبحانه و تعالی گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای تابعان می و بما عظم و فضیله باشد بهر حال در حدیث جاشم و حسن است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای حسان که مروج وی و یحیی و عثمان می می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدر بنامید میکند حسان را و اما یکجا صمت مواضت نمیکند از پیغمبر خدا و انتهی متفق علییه قومی باین حدیث است لال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس سوله و انشاء شعر دران و این استبدال بجهت و چه صحیح نیست اول آنکه انشاء حسان بن قلیله بجهت گفتار بود و آنحضرت و اهل اسلام را درین علت در میان بود



دوم آنکه در این اشعار هیچ آنحضرت را هیچ کفار بودند حکایت ولادت و لوازم آن ستم آنکه تشنه نگذارای و جمع منکرات اکثر اهل مولد بود چهارم آنکه این تشنه  
در هر سال بر روز و وقت و ماه و عین نبود بلکه بهنگام ضرورت بحجاب کفار بود آری این حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص علی عام معلوم شد ولیکن بعد از امام با  
در موطا آورده که عمر بن خطاب را در حجة یعنی فضائی در ایامی سجده کنانیده می شد بطحا بضم با و فتح طحا بمعنی نیکین گزیده دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند  
در گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رجب و **عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا يمشي ضالة في المسجد يكره ان يمشي في المسجد يكره ان يمشي في المسجد يكره ان يمشي في المسجد يكره ان يمشي في المسجد  
مشاة تحتية وكون نون وضم شين مسجد از نشاندن اذاعتها فليقل لا ذكها الله عليها پس باید که بگوید باز نکر و اندک نم شده را خدای تعالی بسوی تو  
یعنی نیایی آنرا و غایب تر است که این را بزیان گوید بجز از برای نجر و منع از در آمدن در مسجد از برای عبادت و نه آنکه از قبول این دعا کند و نخواهد که مسلمان  
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدید نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز نکر و دین کار نکرود و در نباشد در سبیل گفته جهر قول این لفظ واجب است فان المساجد  
لهم دين طحا ایدر سبب مسجد یا بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا  
وصلوة و علم و ذکر و غیره و خوان است رواه مسلم حدیث دلیل است بر تحریم سوال از غایب حیوان و لحی است با و سوال از متاع و غیره که در مسجد گم شده است  
بنا بر علت مخصوص مذکور که آن المساجد لم یمن لهذا هر که متاع وی در مسجد و غیره می گم شده باشد و را باید که بر دروازه نشیند و از داخل دران و خارج از ان  
بپرد و جستجو نماید و اختتام کرده اند در قطع صبیان قرآن را در مسجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجتی این حدیث و آنکه است بجنبه اسما جدم  
چنانکه موصیایم و برفع اسواتکم آخر جبر عبدالرزاق و الطبرانی فی الکبیر و ابن ماجه **عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه أن رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال اذا رايت من يبيع او يبتاع في المسجد فرمود چون بر سینه کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوید  
یعنی بجز برای نجر هر یک از متاع و مشتری لا ابيع الله تجاراتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان است که مساجد برای  
این کار بنا کرده نشده اما اگر کس متاعی بخرید یا بفروشی مالک و موطا گفته بود عطاء بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع  
میکند در مسجدی طلبید او را وی پرسید چیست با تو چه میخوای اگر می گفت بیخی ام که این چیز را بفروشم می فرمود عليك بسوق الدنيا فانما اسوق الاخرة  
یعنی لازم گیر باز در دنیا را که این مسجد بازار آخرت است رواه النسائی و الترمذی و حسن و الدارمی **و حین** حکیم بن حزام بحاجی حله  
کسوره و زبانه را در آن قومین خدیجه است ولادت او پیش از عازم اهل بیت است پس در ده سال و غیره و در دست سال بود و شصت در جاهلیت و شصت در اسلام  
از اشرف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از فاضل قوم است رضی الله عنه وفات کرد در مدینه سده اربع و خمسين و او چهار پسر بود همه صحابی عبد الله  
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحجة في المساجد بر پا کرده نشوند حداد در مسجد یا شجره زینا  
و حشر و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضایان در مسجد زندان و کشتن بیرون مسجد کنند و لا يستقوا فيها و نه طلب کرده شود و قصاص  
در مسجد مازن سل گفته حدیث دلیل است بر تحریم اقامت حد و در مسجد و بر تحریم استقله و روی رواه احمد و ابوداؤد بسندی ضعیف و رواه الحاکم  
و ابن السکین و احمد بن حنبل و الدارقطنی و البیهقی گفت مصنف در تخیس الباب بسند ائمتی و این حدیث را در مشکوٰۃ از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که کنی در  
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار دران و از اقامت حد و دران و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث  
جابر روایت کرده **و حین** عایشه رضی الله عنها قالت احبب سبعة من محاذيهم بهم و بین جملة بعد الت و ذل سجدة و ابوهریره و ابی  
اسلام آورد در مدینه میان عقبه اولی و ثانیه و یا سلام می بنی عبد الله شمسلمان شدند و خانه او اول خانه اوست که اسلام آورد و از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرده و قوم خود مقدم و مطلع و شریف بود از کبار صحابه حاضر شدند و واحد را و رسید او تیری روز خندق در کل و بدنه نشد خون نهمی  
 تا آنکه بمردید یکماه قوتی نه شهر فی القعدة سنه خمس من الهجرة و هو ان سبع و ثلثین سنة و دفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة يوم الخندق فبرده  
 نغم را سعد روز خندق در درگاه حضرت علی علیه السلام فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمه فی المسجد پس در برنجی شدن او رسول خدا  
 خراگاهی در مسجد نبویه ده صبح قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت است بر جواز نوم در مسجد و بقای هر نفس در وی و اگر چه مجروح  
 باشد و ضرب خیمه در آن و اگر چه این باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن در آن از آنچه همیشه می ماند در وی و تجربه آنکه در حدیث آمده که  
 کثیره مسیه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته استین نیست که آن بنا بود بلکه از شعریاء و بر بود و **عنه** و هم روایت است از عایشه  
 رضی الله عنها قالت رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستتر فی وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند  
 وی پوشیده را یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان یا یحبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد در روایت بخاری آمده که لعب ایشان  
 بدین و حباب بود و در مسلم است که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری است که بود روز عید پس این دلیل است بر جواز مثل آن در مسجد روز  
 تشریف و گفته اند که این حکم منسوخ است بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرها فیهما الشک و اما سنت پس  
 این حدیث است و بنابر مساجد که صیادان و جانیان و مسلم سید و قلم و اقامه حدود و کم و خصم و مالک و اجماع و باقی اللحم و اجماع علی ابوابها المطاهره از جرایب  
 و اللالی فی الکبیر و البقی و این عساکر گویا قول فائل شیخ این است که چون نمی از خصوصیت و سل سیون کردند از لعب بحراب بالا و می باشد و در وی بجهت  
 و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف است نیست در وی و نه آیت تفسیر و دعوی قائل مذکور و نه تاریخ فی معلوم است که نسخ تمام شود و گفته اند که  
 لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این هر دو دست با نیز در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را  
 در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این نیست که فرمود عمر را بدان که در دین فحشه است و من مبعوث  
 شده ام بحضرتی و عمر بنابر اصل در تشریح مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه نعمت و تشدد و منافی قاعده شریعت است که آن تشبیه و تمسیر باشد  
 و از اینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود و همیشه را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد باینکه وارد است و نیز مدفوع شد قول کسی  
 که لعب بحراب مجرب و لعب نیست بلکه در وی تدریب شجاعت است بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت است عامه مسلمین را و احتیاج است  
 بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه بسوی حبشه یا آنکه وی جنبیه است در وی دلالت است بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی  
 جمله مردم باینکه تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود باید  
 و هم روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ولیده سوداء كانت لها خیمه فی المسجد فکانت تاتینی و تحدث عندي  
 بدینستیکه کثیره مسیه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا سخن میکرد و نزد من بشف در غم الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتی  
 و ولیده در اصل یعنی مولوده است و میکه متولد شد بستر اطلاق وی بر آمده آمده اگر چه کلان باشد اما حدیث و این حدیث بر ترمه در بخاری است از  
 عایشه و در وی دلیل است بر اباحه مقبل و بیعت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت اس از فتنه و بر جواز ضرب  
 خیمه در آن برای ماند و بود و مانند آن **و عن** انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد  
 خطیئته و من در مسجد افکندن گناه است در قاسوس گفته بصاق بر وزن غراب بصاق و بر آن آب هست که از دهان بیرون افکند و تا در دهان  
 آنرا رین گویند انتی و در روایت بخاری بر آن است و در مسلم نقل و کفار قیاد فیهما و کفاره آن و در کشته بزه آنرا گور کردن بر آن است

یعنی برین در مسجد نیاید کرد و اگر واقع شود گویا یک کرد که بخواهد آن برود و متصرف در فتح الباری گفته جمهور گویند دفن کنند از او خاک ریخت و سنگ بزد مسجد و در آن  
گفته مراد برین اخراج اوست از مسجد با کل انتمی در سبیل گفته و این بعید است و قطری گفته ثابت نمی شود حکم سبیه بجز نقل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن  
و وقت بگذرد آن و کذا قال عباس و ذهب الیه انه من اهل الحديث و شاهدواست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه فروما که هر که بنجاء کند در مسجد  
و دفن کند آنرا پس سبیه است پس اگر دفن کرد آنرا پس سبیه است پس نگردانید این را سبیه مگر بقید عدم دفن و مانند این است حدیث مسلم از ابی ذر  
رضی الله عنه یاقوم در مساوی امت خود بنجاء را که باشد در مسجد و گور کرده نشود و محتاجه و بنجاء آب بن که از سبیه یا سبیه برید و در سبیل گفته و بنجاء بنجاء و بنجاء  
سلف سنن سید بن منصور است از ابی عبیده بن الجراح که وی بنجاء را گفت در مسجد شی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد خانه خود و رفت بنجاء را از اثر  
و آمد و بنجاء آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که بنجاء مختص است بکسی که ترک کرد آن را  
و گذشته وجه جمع که خطیه آنجا است که بجانب راست یا قبله نقل اندازد و بجایی که جانب شمال یا زیر قدم افکند پس حدیث در بنجاء مختص و سبیه باوست  
و حدیث دلیل بر خطیه بودن بصادق در مسجد و بر یک کتفه وی دفن اوست و حاضر نیست با حدیث قطیه صیق عن سید ادره و تحت قدمه و بر یک کتفه  
وی آنست که بر ابر است در مسجد و غیر وی فتوی گفته این هر دو هم از یکین عموم ثانی مخصوص است بزانی که در مسجد نیاید و چون در مسجد باشد هم خطیه  
باقی است بلا تخصیص انتهى و هم روایت است از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة  
حتى يتباهى الناس في المساجد بر با بنجاء شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجد با و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو  
و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة این حدیث از علامه است  
و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اثر اطاعت و تباهی دین است آن عام است از قول که اعرفت و از فعل این طور که مبالغه کند هر یکی در زمین  
مسجد و رفع بنای می و در وی حالت مغنیمت بکراهت و اینکه خدا دوست نمی دارد و تشبیه مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی این است  
بدستیک از اثر اطاعت است که تفاخر کنند و بنام مردم مسجد یا انتهی یعنی بنا و تزوین تحسین و تفتیش آن بطریق رایحه باشد تا مردم مع و شنای  
ایشان گویند و عمر بن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امرت بتشیید المساجد  
امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد با تمام روایت این است که گفت ابن عباس هر آینه تزخرف  
می کشید شما مساجد را چنانکه تزخرف کردند یهود و نصاری این مرجع است از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این است را و بنی اسرائیل رعد  
و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشبیه یعنی رفع بنا و تزوین و تشبیه یعنی حصص که از فی الشرح و لفظ قاموس این است شاد و الحائط تشبیه و طلاء تشبیه  
و هو ما طلی به حائط من غیر انتهی پس رفع بنا را از مساوی می نگردانید و اما قول تعالی فی یُسُوْت اِذَنْ اَللهُ اَنْ تُرْفَعَ پس در کشف گفته رفع آن  
بنای اوست کفره تعالی بَنَاهَا رَفَعْتُمْ كَمَا قَسَوْنَهَا و اِذْ يُرْفَعُ اَبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدُ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفته امر نکرد خدا بر رفع بنا و لیکن بتخلیم  
انتهی و حدیث ظاهر است در کراهت و تحريم بقول ابن عباس کما زخرفت اليهود و النصاری چه تشبیه ایشان حرام است زیرا که مقصد از بنای مساجد  
جز ستر مردم از حر و بزد نیست و تزوین آن دلهل از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت است می برد آخر حجه ابو داود و شاکانی  
در رساله ارشاد اسائل الی دیل المسائل بجواب سوال عاشق که از عمارت مسجد در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت است نوشته  
عمارت مقامات بر عتبت با جماع مسلمین بدترین ملک چرا که فخر بن برفوق در و اعلی مائة تاسعه از هجرت احداث آن نموده و ابل علم آن عصر بروی الحار  
فرموده و در آن تالیف پراخته و این عمارت در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب است از ملوک مانعین الی الحیر که بعد از وی آمدند و برین بر عتبت که احداث کرده

شمر ملک مسلمین در خرقه ارض است غضب نموده با آنکه این مقامات سببی از سبب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدق از اختلاف و تفریق  
نمی فرموده و بیسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات بهم نمی کرده و با یکدیگر محکم عاقل مستشرق میلم از حدیث بسبب هذه المذاهب التي تفرقة  
الاسلام فرق منفردة اصيب بها الدين والملة وان من عظمها خطر واشد با على الاسلام ما يقع الآن في الحرم الشريف من تفریق الجماعات ووقوف  
كل طائفة في مقام من هذه المقامات كأنهم اهل اديان مختلفة وبشرائع غير متوافقة فاتا الله وانا اليه راجعون انتهى کلامه و صحیحه ابن حبان شيخ وزعيم  
گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا و گفته اند که مردم خانه ها مشید و منزخرف و مطالعی سازند اگر مسجد را خشفت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر  
عولم عوار نماید و حقیقه در این استهی فقیر گوید عفا الله عنه که در سبیل گفته قول بجواز ترین محراب باطل است انتهى و بیانی در بحث محراب بسیار مستند است  
و چون آرایش محراب تنها باطل باشد آرایش تمام مسجد چه رسد و که میگوید که خانه های مشید و منزخرف ساختن مشروع است که حشرات مسجد در برابر آن  
پسندنی آید این تعلیل فاسد و حقیقت قیاس است در برابر بعض نیست بروی اشارت از علم در سبیل اسلام از امام عسکری رضی الله عنه نقل کرده که در حجره خمار  
گفته ترین حرمین شریفین نه از برای فی حل عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جزین نیست که زمین گردند از اهل دولت جائزه بغیر اذن احدی  
از اهل فضل سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتهى و این کلام حسن است و در قول فی صلی الله علیه وسلم بالمرث اشارت است بآنکه این کار  
حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستی که مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
ساخته شده بود و از خشفت و حقیقت او از حجره بود و جستن او از جوب نخل پس نیز فرمود البکر و روی چیزی و نه عمر زیاد کرد و بلکه ساخت آنرا بر بنا  
عند آنحضرت بلین و مجرید و عمد خشب باز تعمیر کرد عثمان و بسیار زیادت نمود و در آن و ساخت دیوارهایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج  
ابن بطال گفته این آلات دارد و بر آنکه سنت در بنیان ساجد قصد و ترک غلو است در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی الله عنه با وجود کثرت فتوح و در ایام  
وی و کثرت مال بنای قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بهجت آن نمود که جریده نخل بوسیدن شدن بود و وقت عمارت وی گفت اکثر الناس من المطر و پاک  
ان تحر و تصفر فتقتل الناس لبعن و لیکن چون زمانه عثمان رضی الله عنه آمد مال بسیار شد و می تحسین مسجد کرد و چیزی که نه مقتضی زخرفت بود و اما سجد  
بعض صحابه بروی انکار کردند و اول کسی که بآراستگی مسجد با و زینت وی پرداخت و لید بن عبد الملک است و این در او اخر عصر صحابه بود و سکوت کردند  
بسیاری از اهل علم از انکار بران بخوف فتنه انتهى و این زخرفت درین دور آخر که همدوش زمانه فترت و هم آغوش روزگار قیامت است روز افزون  
خصوصا زینت و زیب اماکن مقدسه حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم با انواع تکلفات و ازخای سداقات و شکیان  
کناس مصواع یهود و نصاری است و خبر مندی موعود یا حضرت روح الله علیها السلام مجال کست که بران انکار کنند و سر خود نه در باز و عن

النس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي أجور امتي حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد  
ظاهر گردانیده شد بر من مزد کارهای امت من که بوجوه خواهد آید از ایشان تا آنکه خس و خاشاک که بیرون می افکند آنرا مرد و مسجد قذاة بر وزن حصاة  
مستعمل است در هر چیزی که میفتد در خانه و غیره و وقتی که اندک باشد و خشخ در ترجمه گفته قذی ایچ در چشم و آب افتد از خس و خاشاک چرک و درین جا  
اشارت است که مسجد را با چشم انسان است که آزاری کشد و جانیت دی از ان یا مانند آب زلال است از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد  
و هر که پاک دارد و آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شرب صفوت گرد و انتهى و در حدیث اخبار است باینکه هر چه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افکند اگرچه  
قلیل و حقیر باشد در وی با جود است زیرا که در ان تنظیف بیت الله و از آنکه چیزی است که مودی مسلمانان است و مفید است بهفوم خود باینکه ادخال  
فحرات در جسد نجله او را درست رواه ابوداود و الترمذی و استغفر به و صحیحه ابن خزيمة و در آخر این حدیث این است که عرض کرده

برین گناہان است پس ندیم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره انقرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پشتر فراموش کرد و انتهی و بعضی از علمای شیعه  
این را از کبار شمرده اند **ح** ابی فتاوة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در آید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت نیت مسجد است و ظاهر وی  
وجوب است و به قال الشافعية و حنفية و جمهوریان رفته اند که مندوب است و استبدال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند  
را جلوس فقط و نیت و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود وی ارکان خمس و گفت زیاد و کنتم برین اقلی آن حدیث و اول مرد و دست باید که  
نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت بگذارد و چه جائز است که در طرفی از مسجد بگذارد و باشد بعد تخطی را قیام نموده و ثانی باید که واجب است غیر ارکان خمس  
مثل نماز جنازه و مانند آن نیست یا نه از یک واجب شده باشد بعد قول می که زیاد و کنتم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث  
و این است که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگر چه وقت کراهت باشد و در وی خلل نیست و صاحب بیل در حاشی بنده ترجیح عدم گذاردن در آن  
مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر و وجوب این هر دو است بنا بر کثرت او و بار ده بان اثر بیسلم و احباب این در این خیزه و این حبان آورده اند که اگر  
و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده نشست و بگذارد و مشروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشرع است تدارک آن بعد از شالی و ز که وی را در  
مسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذارد از خبر این حبان فی صحیح و ترجمه علیه تحية المسجد لا تقوت بالجوس و چنین قصه  
سلیک خطفانی چنانکه باید و محب طبری گفته بختمی که این دو رکعت قبل جلوس وقت است و بعد جلوس وقت قضا و بخیل که تحمل شود شریعت می بعد از آن  
بریکه فضل طولی نباشد انتهی و قول می صلی الله علیه و سلم کثین نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متاعی نشود سنت تحیت  
بیک رکعت و در شرح گفته خارج است از عموم مسجد حرام که تحیت می همین طواف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی شروع بطواف نموده  
گویم حافظ ابن قیم رح در مدعی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که نمی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شریعت تحیت برای کسی است  
که نشست و در آینه مسجد حرام بدایت میکند بطواف پس بستر میگذارد و نماز تمام پس نمی نشیند بلکه اگر نماز گذارد آری اگر در مسجد حرام در آمده نشست چنانچه  
پیش از طواف تحیت مسجد بخواند یا بگوید دیگر مساجد و همچنین متنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل می گذارد و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت  
نشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بجز وصول بجهان یا مسجد نماز عید بگذارد و چه یکبار نماز عید در مسجد گذارد و جهان خود مسجد نیست که او را تحیت و کار  
باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت در آن داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت  
گذاردن تحیت منعی نیست بحديث اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة استخاره

### باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و از اینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه نماز چون از قبیل  
اعراض است اجزای آن صفات خواص بود و **ح** ابی هريرة رضي الله عنه رواية است از ابو هريرة که مردی وارد مسجد و حال آنکه بیخبر خدا  
صلی الله علیه و سلم نشسته بود و در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و در وی عیال ارکان قومه و جلس خوب نکرد و پشتر آن مرد و سلام کرد و بر آنحضرت پس گفت  
او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم علیک السلام باز کرد و بمصلای خود پس بگذارد نماز را بعد از استیجاب که تو گذارد نماز را پس بازگشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم  
بهمان طریقه که نخست گذارد و بعد پشتر بار آمد و سلام کرد و فرمود علیک السلام باز کرد و بگذارد نماز را که تو نماز گذارد پس گفت آن مرد در رکعت ثانی  
یا در رکعتی که پس از سوم است یعنی بار چهارم بنیامین را ای رسول خدا نماز را چگونه بگذردم ان التبی صلی الله علیه و سلم قال یسکت آنحضرت



و تعظیم کرد و در نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است اذا قمت الى الصلوة فاسبع الوضوء چون  
 خرابی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی لیل است بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمتم الى الصلوة وضوء و مراد  
 کسی است که محض باشد که اعرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبح الوضوء تکبیرا امره الله فی غسل وجهه و یدیه  
 الی المرفقین و یسبح براسه و رجا لیه الی اللعین و این تفصیل در آل است بر عدم وجوب وضوء و استثناء و قریب است بر عمل کردن آن و از شده بزرگ است بر وجوب آن  
 قبله قبل تکبیر حرام گذشت بیان وجوب وضوء و استقبال متفصل اگر یا استقبل القبلة فکذا یستبرأ و بجانب قبله پس تکبیر گویند تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر  
 و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعة بن رافع یقول الله اکبر و روایت ابن جابر از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استناد  
 بسوی نماز برابر ایستاد و بر داشت هر دو دست بستر گفت الله اکبر و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه با سند صحیح که بشرط  
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از بیجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرام همین لفظ است و ظاهر حدیث  
 وجوب اوست شرا قرأ ما تيسر معك من القرآن یستخوان ایچ آسان و آماده گرد و از قرآن که با شست و محفوظ است و در وی  
 دلیل است بر وجوب قرات قرآن در نماز برابر است که فاتیحه باشد یا غیر وی و نیز از بیجا معلوم شد که واجب نیست دعای افتتاح چه اگر واجب می بود  
 امر میکرد و بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتیحه و تحقیقش باید مقرر آید که حتی قطع شد **باب رکعت**  
 بستر رکوع کن تا آنکه قرار آید آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطمینان در رکعت کیفیت می در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان جسم و  
 کف دست خود را بر هر دو کتف خود و در از کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر فمکن حتی یطمئن مفاصله و تسترخی شرا دفع  
 حتی یقنع دل قائما بستر برادر از رکوع تا آنکه بنوار شود و در روایتی است تسوی است سجای تعادل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت است  
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انقباض قائما و بر وجوب الطمینان قائما شرا سجود حتی یطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام  
 گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطمینان در رکعت شرا دفع حتی یطمئن جالسا بستر برادر از سجده تا آنکه آرام گیری  
 در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلوسه است راحت گویند و نزد شافعی شست است که بعد از سجده نشستن بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزد  
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تسوی قائما بستر برادر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلوسه  
 است راحت نیست شرا سجود حتی یطمئن ساجدا بستر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یات کعبه است  
 از رکعات نماز قیاما تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینة و جلوسا بین السجدةین بستر سجده دیگر است همچو اولی با طمینان پس این صفت یات کعبه  
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طمانینت در آن و تفصیل وی در روایت نسائی از انس بن ابی طلحة یابن لفظ آمده ثم یکبر و یسبح حتی یکن  
 وجهه وجهته حتی یطمئن مفاصله و تسترخی و نیز در آل است بر وجوب قعود بین السجدةین و در روایت نسائی است ثم یکبر فیرفع راسه حتی یسوی قاعدا علی مقعد  
 و تعظیم صلوة و در روایتی است فاذا رفعت راسک فاجلس علی فخذک الیسری و از بیجا معلوم شد که همیشه قعود میان هر دو سجده گذردن یسری است  
 شرا افضل ذلك بستر کن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکت اولی است و معلوم شد است از شریع عدم تکرار  
 آن در رکعات فی صلاتک کلمات در همه نماز خود آخر حجه الشبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه با لفظ متقاربه و اللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده مترجاری است تنها و لا یمن حاجة و مر این ماجه را است از  
 حدیث ابوی هر بر و با سناد متصل بر سندی که مختبر است نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری است

روایت کرده فی علی شرط الشیخین حتی قطع من قاضیاً عرض لفظ بخاری حتی تعدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین لفظ هم فکر طسه استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع و مصفی گفته طسه استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است و مثله فی حدیث رفاعه و مانند روایت ابن ماجه است و حدیث رفاعه بکسر راء بنی رافع صحابی انصاری خریجی کنی بابی ما حاضر شد احد پدر و سائر مشاهیر ارباب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حاضر شد اعلی بنی انصاری جمل مصفین را و در اول امارت معاویه و بعد از انقباست دوی برادر مالک بن رافع و خلا دین رافع است و دوی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبه بن ابی رافع غنی ابنه حمید و معاویه بن اخیع بن خالد و عتد احمد و ابن جبران نزد یک امام احمد و ابن جبران بلفظ حتی قطع من قاضیاً و فی لفظ لاحمد و در لفظی مراجع است از حدیث رفاعه قاضیاً صلیک پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بحال اعتدال حتی ترجع العظام تا آنکه برگردد استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جامای خود چنانکه در مصابیح است الی مفاصلها و رواه ابوعلی بن سلیمان فی صحیحہ و ابو بکر بن ابی شیبہ فی مصنف من حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی قطع من قاضیاً گفت مصنف در تلخیص افاده کرده در مشیخ الاسلام جلال الدین و امام بقا که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هم کوما قال زاده الله عز و انتی و بالجلد و روی دلالت است بر طمانت در اعتدال و التماس الی و ابی داود من حدیث رفاعه بن رافع و نسائی و ابوداؤد و راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعاً و ترجمه می گذشت انتها امر تتم صلوة احد کمر حتی یسبح الوضوء بدرستی که شان این است که تمام نمی شود و نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند و وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است و در احادیثی تعالی بوضو در سوره مائده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا و وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین در مصفی گفته اصح آن است که تفسیر اقامتم اذا اقامتم است و این عرب اراده را بنفایم تعبیر می کنند خصوصاً وقتی که الی صلوة داشته باشد پس عرض اینجا بیان شرطیت وضو است صحبت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یوضا اوضح است درین معنی و از منطوق آیه چهار گون وضو مفیده شد و حدیث جمیع طاعات لا بدست لقوله تعالی و ما امرنا الا لیعبد الله مخلصین له الذین یعنی مخلصین له العبادۃ اخلاص خالص کردن عبادت از شرک و ریاء و عادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نمیزد و لقوله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات وضو عبادتی است از اعظم عبادات مکلف و نوب و مقرب بجانب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شراط امام شافعی از ترتیب ارکان را رتبه و در آوردن صح ما بین مشغولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکنند و اتباع خلفت سلف را و حکایات و ترویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلالت که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب مقبول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرغی است در صلوة و حج و هر چه در آن اجزای کثیره بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت باجلد با وجو و این همه مجتهد فیه است ابو حنیفه بسنیت آن قائل است انتمی شریک بکثر الله بترتیب احرار گوید و بنبرگی باو کند خدا را و میخواند و حمد گوید و اورا یعنی بقرارت فاتحه و لیکن قول می فایان کن معک چنانکه بیاید مشعر است باینکه مراد بقول و بحدیث غیر قرات است که آن دعای استفتاح است و از اینجا وجوب مطلق حدیثاً بعد تکبیر احرار گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و ینتی علیه و ثنا گوید بروی و فیها و در روایت نسائی و ابی داؤد و است از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ تو معتدلی از قرآن فاقر آن پس بخوان و لفظ ابی داؤد و ابن مسعود فاقر بآدم الکتاب و نزد احمد و ابن جبران باین لفظ است ثم اقر بآدم القرآن ثم اقر بما شئت و ترتیب این جبران باب فی من الصلوة فاتحه الکتاب فی کل رکعة پس یا تصریح روایت بآدم القرآن قول می یانیمه مشک محمول باشد بر فاتحه

برای فائز میسرست برای حفظ مسلمان یا محمول شود بر اینکه آنحضرت دانست از حال مخاطب که موی فاخته را یاد ندارد و هر کس این چنین باشد که ویرا  
 جز فاخته چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحديث تعیین فاخته یا مرد یا بیست و چیزی نیست که زیاده است بر فاخته و مؤید او  
 روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاخته کرده و با تیسرا بعد از او اگر در آینده پس محتمل است که راوی جایگزین فاخته گفت و ذکر فاخته نکرد آنجا از فاخته  
 و همول نمود و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاخته همراه فاخته لقوله بآتم الکتاب و بما شاء الله و بما شئت و لا فاحی الله و کبره و هکله  
 و اگر نباشد با توجیهی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی بیاو کن و او را تملیل و توحید کن و او را از بیجا معلوم شد که هر که شکر آن یاد  
 داشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تملیل بجان قرآن و تعیین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ دارد  
 شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یا در گذشتن قرآن شد  
 ذکر تسبیح و تملیل کند در روز و بعضی از شافعی هفت و ذکر کند بعد از آیات فاخته الکتاب که هفت آیت است و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام  
 و شرائع تمام نیاموخته و از بیجا معلوم بود و تقصیر وی در راوی نماز که این معنی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی  
 بسوی نماز پس منکر چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پیتر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان و در هر رکعت و تکبیر گوئی سر که آتی  
 و لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت ابو داود است از حدیث رفاعة که پیتر بخوان سوره فاخته را و آنچه خواهد بود  
 و در بیجا دلالت است بر وجوب قنوت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر با تیسرا با الفاظه معلوم شد و وجوب فاخته در هر رکعت و وجوب قنوت چیز  
 که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب بعد از فاخته در آخرین و رکعت سوم از خرب خواهد آمد و لا بن حبان بماشئت و در روایت  
 ابن حبان آنچه خدای تو گویم حدیث رفاعة بن رافع در صحیح بخاری باین لفظ است که گفت رفاعة آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پیتر آمد و سلام کرد بر رسول  
 صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذاشته پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون رو کرد  
 بجنب قبله تکبیر گو پیتر بخوان سوره فاخته را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاخته که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو  
 رکعت دست خود را بر هر دو رکوعی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و در از کن و بر لبه دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس  
 راست گردان استخوان پشت خود را و بر داسر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردد استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس الطمینان  
 برای سجده پس چون برداری سر خود را پس نشین بر ران خود یعنی قدم چپ پیستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی  
 در رکوع و قنوت و سجده و جمله این لفظ صحیح است و روایت کرده است از ابو داود و باندک تفسیر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث  
 همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طائفت در رکوع  
 و سجود و قنوت و جمله زیر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت است  
 که فعل بانتهای آن مستثنی و باطل گرد و الطمینان در رکوع و سجود و نماز امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قنوت و جمله است و ایشان توجیه این  
 حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخرین حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان موجب نیست  
 که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی گناهت و نقصان واقع نشود بجهت آنکه  
 بود و اگر چنین بودی هم از اول صبح کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی و اگر که بی قران نماز بگذار و این توجیه را حضرت شیخ

در روی نفرست زیرا که امر بکبر با عاده با صراحت تحمل نمی صل فانک لم تصل صحیح دلیل است بر نبودن نماز از سر مقصود و از نقصان عدم جواز است  
 نقصان کمال و یعنی بجملة نماز طائی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با دو نقصان ماند و در شمار نمازهای ادا کرده توفیر را نگویا از عمر روزی چند بی نماز ماند  
 و اندر سبب گفته که این حدیث جلیل معروف است بحديث المسی صلوة و مشتمل است بر تعلیم چیزی که واجب است کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست  
 نماز گردان بسیار است استدلال علماء بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد در آن و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ذکر غیر  
 باین طریق است که متوفی کرد و آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب نام ذکر غیر  
 باین طریق است که مقام مقام تعلیم واجبات است در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات در آن ترک نماید لازم آید تا خیر بر آن از وقت حاجت و بهو لایحی بالاجا  
 و چون الفاظ این حدیث صحیح مخصوص شد اندر نماز و پس اگر معارض شود و وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بر آن یا عدم وجوب را بطی  
 قوی تر از وی عمل نموده شود بر آن و اگر چیزی بصیغه امر آید در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قریب باشد بر حمل آن صیغه بر مذکور و محتمل باشد  
 بقای آن بر ظاهر احتیاج شود بوسیله مرجع للعل و جملة واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته بکی نیست که انافی الشرح و می توان گفت که قول  
 اذا قمت الی الصلوة و ال است بر ایجابی چیزی نیست مگر قصد کردن بتعل شئی و قوله فتوشا یعنی قاصداً لذلک گفت شارح از واجبات متفق علیهاست  
 فتوای درین حدیث مذکور نشده و جملة مختلفه فیهاست تشهد بآخر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام سبیل و گفت حافظ شوکانی فرج که اگر کان  
 نماز به فرض است مگر شستن در تشهد و وسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگر چه مقتدی باشد و تشهد و آخر و تسلیم  
 و آنچه جز این است همه سنی است و آن برداشتن دست راست و چهارها و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تائین و خواندن سورتی جز فاتحه یا فاتحه و تشهد و وسط  
 و اذکار و ازده در هر رکعت و انکار و عای خیر و این با آنچه وارد است و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی نوطا گفته اختلاف کرده اند در ترتیب ارکان  
 سنن پس مذکور شد شافعی آنست که در هر نماز بهم ارکان است و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز است و تکبیر احرام و قیام و قرائت فاتحه و رکوع  
 بطمانیت و اعتدال از رکوع بطمانیت و هر دو سجده بطمانیت و جلوس بین السجده بین بطمانیت و قعود در آخر صلوته و تشهد و در دو رکعت اول  
 علیه السلام و سلام ترتیب ارکان بروحی که مذکور شد و اما سنن پس این است برفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر برئسمی و قرائت سوره در دو رکعت اول  
 و تبرک در موضع چهار و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار و قیوم و قنوت و دعا بعد در دو قعود و تشهد و وسط و مذکور شد خفیه آنست  
 که در نماز بهم فرض است و هم واجبات و هم سنن اما فرض پس تحریمه است اگر چه تسبیح و تهلیل باشد و قیام است و قرائت است اگر چه یک آیت خرد بود  
 در هر دو رکعت هر کلام و در رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود است و قعود در آخر صلوته و اما واجبات پس یقین و در رکعت اول قرائت سوره و تسبیح  
 و گرداندن قرائت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ماعدا تحریمه و قعود آخر و الطینان در رکوع و سجود و بر مذکور شد و قعود اولی و تشهد در آن  
 و در ثانیه و جبر در موضع چهار و ستر در موضع ستر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزد یک تحریمه و تعوذ و تکبیرات و وضع یمنی بر برئسمی  
 و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قیوم و طمانیت در آن و در سجدتین انتهی و **عن ابی حمزید بصیرة النعمان بن عبد الرحمن بن المشاعة**  
**النعمانی خمری صحابی مشهور است از بنی ساعن و بهو ابو الخیر المذنبی حدیث می اخرج احادیث است در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور است**  
**بکثرت و در نامش اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در بیان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمر است در آخر ولایت معاویه**  
**انتقال کرد و وی عنه جماعه و ضعیف الله عنه قال گفت ابو حمزید در نقلی از اصحاب آنحضرت و نقلی از بنی ساعن از سینه توده را گویند که من یاد آورنده تر**  
**از بیان شما نماز نبی خدا صلی الله علیه و سلم رأیت رسول الله دیدم آنحضرت راضی الله علیه و سلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه**





در حالت اعتدال حتی یعود کل فغان میخانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود افتاد بفتح فاء مقدم بر تان بند و مهر را  
استخوان پشت واحد فغانه بفتح فاء و فقره کسر فاء سکون قاف و فتح آن نیز آمده و در سبیل گفته و در روی روایتی بتقدیم قاف بر فائده انتهی و فقر  
یعنی در ویشتی مشفق از دست که از گرسنگی و نا توانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تفسیر اوست روایتی هم یکث تا نما حتی بفتح  
کل عضو موضع فاذ استجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نمود دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر مفتوحش بگسترانیدن  
و دستها را بر زمین و لا قابضهما و نکر و آورنده آنها را بسوی پهلوی انگشتان و گنجا بر زمین نهاده و ذراعها باز و بازو ها را بر دارنده چنانکه اگر خواهند  
بر غلام خرد از میان آنها بدرزد و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رو و نخست زانو ها را بر زمین نهاده و دستها را بر دودست  
اول فاضل تر و مختار اکثر است و استقبیل باطراف اصابع و جلوه القبله و بجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود را  
در حالت سجده و بیان می در شرح حدیث اعرش ان استجد علی سبته اعظم خواهد آمد و اذ اجلس فی الركعتین و چون می نشست بعد از رکعت بر آن  
تشنه اوسط جلس علی رجليه اليسرى و نصب الیسری می نشست بر پای چپ خود و ستاده میکرد پای راست و اذ اجلس  
فی الركعة الاخيرة و چون می نشست در رکعت دیگر بر پای قعدۀ اخیر قدم رجليه اليسرى و نصب الاخری و قعد علی مقعد قدم  
پیش می آورد و پای چپ خود را و ستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر تشنگاه خود و در اینجا دلیل است بر تفایر هر دو جلوس  
که بر پای تشنه اوسط و اخیر باشد و علماء ادروی خلاف است در بعضی گفته شافعی خستیار کرده است در تشنه اول که نصب کند قدم نمینی و بنشیند بر نمینی  
و در تشنه آخر تورک یعنی قدم نمینی را بر آرد و از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر سرین واقع شود و مالک در هر دو قعدۀ بزرگ را اختیار کرده است و ابو حنیفه  
نصب نمینی و جلوس بر نمینی در هر دو قعدۀ اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز است مستثله بر صفت که تشنه از تربیع و تورک افترا  
جائز باشد و اختلاف این در سنن است و هشبه آن می نماید که موقوف بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت است اخروجه البخاریه  
و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و زیاده کرد ابو داود و ثمر سلم یعنی پیوسته سلام میداد و زیاده کرد و طحاوی و چون سلام میداد و سلام میداد  
از جانب راست خود و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود و همچنین زیاده کرد ابو داود که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی از تو چنین بود  
که نماز میگذاشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بالجمله این حدیث مروی است از ابو حمزه رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریقین و صحت و بیان نماز آن حضرت  
و در حجه الله الیه گفته که اصل در حدیث نماز حدیث ابی حمزه ساعدی است که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق  
تسلیم کسل کردند و حدیث عائشه است و حدیث وائل بن حجرست فی الجمله حدیث ابن عمرست در رفع یدین و غیره انتهی گویم در حجه الله الیه بطریقین  
نوشته و اسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسم از حرف نموده ترجمه طریقۀ نماز نوشته می آید که غالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر  
تخریم بر آرد هر دو دست خود را بر دو گوش یا بر دو دوش بر دارد و اکل سنته و دست راست بر دست چپ نهاده و هر دو پا را برابر کند و نظر را بر جای  
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح بخواند و صحیح شده است درین دعایها بعدة تعوذ کند و در تعوذ هم صیغه است  
بعده بسمله گوید یا هسته و احتیاط درین است زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسمه آیتی از فاتحه و صحیح سخن است از آنحضرت اقتضا  
کردن نماز بالجمله و عدم هر بسم الله بعدۀ سوره فاتحه و یک سوره دیگر از قرآن بترتیل و مدح و تعریف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در نظر و عصیان  
و امام هر کس در سجده و در رکعت اول مغرب و عشاء و منوم بشنود و خاموش ماند و در جهر امام مقتدی صبح بخواند و در وقت سکوت و اگر آهسته بخواند غفار  
و فاتحه بروی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اطلاق توالست نزد هم و باین جمع کرده می شود در میان احادیث این باب و بگوید آیه مبتدئ

که امام آمین بگوید و مزموی است و نکته از آنحضرت است که بی جایین تکبیر و قنوت و دیگر قیامین فاتحه و سوره بخواند و نماز هر شخصیت است و در عشا  
 سج اسم و الیل و مثل آن و محمول است ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و بخواند در مغرب بمغسل  
 و هرگاه اراده کند رکوع را ببرد و دست خود تا بهر دو دوش بیاورد و گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این برفع نکند  
 و این از آن بیات است که گنبد از آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سته و تکبیر گوید در هر خفض و برفع و از بیات رکوع این است که بکند  
 هر دو کف دست خود بر سر و در کعبه خود و انگشتان را زیر زانو و از رکبه مانند قابض و کناره کند و سر و آرنج خود را شکم و اعتدال کند و سر را  
 برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت است و از بیات سجود اینست که بکند هر دو رکبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و باز و پا  
 کشاده بخند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی اجلی ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از بیات باین بیجا نیست  
 اینکه نشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بکند هر دو کف دست بر سر و زانوئی خود و از بیات قنوت این است که نشیند بر پای چپ  
 و استاده کند پای راست را و مزموی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقدار آنحضرت و بکند عقده پنجاه و سه و استاده  
 بمسبه و مزموی شده است قبض و و اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت نمیباید حقیقه ترک اشاره بمسبحه است و بی خطا کرده آمده است و تشهد  
 صیغها واضح آن تشهد این مسعود است پسر تشهد ابن عباس و عمر و این تا نزد حرف قرآن تمامه آن کافی و شافی است و اصح صیغ صلوات این است  
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **و سخن** علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 انه کان اذا قام الی الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد نماز تکبیر میگفت و میگفت و تَجَهَّيْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ  
 وَ الْأَرْضِ رَوَّاءُ رُومٍ یسوی کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را رَحْمَتُهَا سَلَامٌ و راست دین نائل از باطل بحق  
 و ما انا من المشرکین و نیستیم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلواتی و مشکلی و محجایی و مما  
 تشرب العالمین بدستیک نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان است لا شریک  
 لهُ و بذلک امرت و انا من المسلمین نیست انباز مرا و از در بر بوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص و رو آوردن بسو  
 حق امر کرده شد هام من و من انباز اسلام آرند گانم الی قوله صل المسلمین تا قول او من المسلمین کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمین  
 اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربی و انا عبدک خداوند القوی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک ملکوت نیست هیچ  
 مبودی محی مگر تو قوی پروردگار من و من بنده تو ام الی اخره تا آخر این دعا و آن اینست ظلمت نفس و اعترفت بزدستی  
 ستم کردم بر ذات خود و بتقصیر و ستمگی و اقرار کردم بگناهای خود و توبه نموده هر بنده که گناه خود معترف آید هرگاه من می آمزم و او را فاغفر  
 لی و توبی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت **و سخن** پیامبر زلمه گناهای من را زیرا که نمی آمزد گناهای را هیچ کس مگر تو و او هرگز  
 لا حسن الا خلاق لا یهدی الا هدی لا یغفر الا انت و بر گردان از زمین خلقهای بد را و مگردان از من خلقهای بد را مگر تو بسبب  
 و اصرفت عتی سستیها لا یصرف عتی سستیها الا انت و باین و نصرت می دهم دین ترا و انعم و الخیر کلام بر یک و یکی همه در دست  
 است و کی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم و سفید یک و یار بی و نصرت می دهم دین ترا و انعم و الخیر کلام بر یک و یکی همه در دست  
 قدرت است و اکثر بیس الیک و بری نیست منسوب و مشات بتو از روی ادب و تعظیم اگر چه همه آخرتیش شست و حقیقت در آخرتیش  
 شتر نیست که حق سبحان را در پید کردن هم چیز حکمتها است شتر اگر هست در مخلوق شست چنانکه گفت من شتر را خلق و بعضی گویند معنی می شست  
 شتر را

که شریعت نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شمر سجود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول چنانکه  
فرموده **الیک یضعد الکلم الطیب** آنایک و الیک من یثوق کننده و سهولای کننده ام بتو و التی آرند ام بسوی تو می نرمی و می میرم بتو  
و بقدرت تو و باز میگردد بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللغات گفته شیخ رح می فرمود این حروف چون اندر بدنی  
بر فعلی که مناسب باشد تقدیر کند انتهی بحث رکعت ریتنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلند ی تو از رسیدن ادراک بکثرت ذات و صفات تو  
استغفرک و اتوب الیک از پیش میخوانم از تو و باز میگردد از گناهای بسوی تو و الا مسلم و آخرین حدیث است و اذا رکع قال  
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت **اللهم لک رکعت و لک استغث** خداوند برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع  
در پشت پشت خم و اذن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مرا السلام آوردم و کار خود را بتو سپردم  
خشوع لک سمعی و ابصری فروتنی کردم ترا شنوائی من و بینائی من و محبتی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پلای من  
و تقدیم مغز استخوان شاید که بخت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود و فساد برع راسه و قال  
پس چون بر می داشت سر خود را میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خدا وای پروردگار من مرا تراست ستودن ملائک السموات و الارض  
و ما به نمازی آسمان و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملائک است من شمس و بری چیزی که خواهی بوجود آوردنش  
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از ممکنات معرومه چون کمال قدرت و بی سجد آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین تمام  
مقدورات و ممکنات است در گرفته است همه سپاس من ستایش بر روی خواهد بود و اذا سجده قال و چون سجد میکرد میگفت **اللهم لک**  
**سجدة** و لک استغث و لک اسلمت خداوند مرا تسبیح کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مرا ترا السلام  
آوردم و سپردم تو کار خود را بسجده و جوی للذی خلقه سجده کرد و روی من با ذات من مکرسی را که پیدا کرد او را و صورت  
داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شوق سمعته و بصیرته و تنگنافت شنوائی و بینائی او را مرا و الت شنوائی  
و بینائی است که مرا پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت تنگنافت اندر تعبیر بشوق کرد **ربنا لک الحمد** حسن الخالقین  
بزرگ است خدا که نیکوترین پدید آنگذگان است بلکه پدید آنگذده همه اوست تنها و جزوی پدید آنگذده نیست و جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه  
مصوران می سازند چشم میگردن من است یا یقول بین التثبیت و التسلیم پستری بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التثبیت  
و سلام این دعا **اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت** خداوند ایام مرا گناهایان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت  
و ما اعلمت و آنچه گناهایان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسررت و آنچه اسرفت کرده ام و فزون کرده ام و از صلا عتدال  
در گذشته ام و اعمال و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهایان که تو دانایتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر  
توئی پیش گشته هر گز خواهی از بندگان خود در قدرت و در دنیا و آخرت و پس آنگذده هر گز خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بخیر تو  
رواه مسلم و فی دواب قهله و در روایتی از مسلم چنین است ان ذلک فی صلوۃ اللیل این دعا در نماز شب یعنی نهی خوانده  
مصنف در تخریص گفته از شافعی و ابن خزیمة آفرده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کرم الله وجهه و درست در آن پس احتمال تخصیص عموم هر دو را در وقت  
این هر برة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لیت للصلوة تسکنت بود آنحضرت چون تسکین  
می لغت برای نماز خاموش میشد هبنه ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ است کان یسکت بن التکبیر و بین الفارقة اسکا تا یعنی خاموش میشد

[illegible]







افتراش دهر و وقعه نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است چهار اتم  
درین مسئله قولی علیحد است و در قول امام ابوحنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته اند اینست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد  
اینست و شستن آنحضرت و تشهد این چنین بودی تفسیر باولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشقی است و در حدیث آمده که  
افضل الاعمال احزابی باشد و در بعضی احادیث تورک و وقعه اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کسرت است زیرا که قعود در وی طول است  
و مناسب است بآن آسانی انتهی گویم چون قضیه متحد است بر اصول خفیه هم محل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و نیت هر دو است و بدین قال فی الحجة الله العالی  
و تاویل اختیار است تاویل در برابر نقص صحیح است و محل رخصت با وجود نقص ضعیف است و معنی تورک بر سرین شستن است و در اینجا تورک را در صورت  
یکی آنکه استاده کند پای راست را و دیگر را اندای چپ را زیر پای راست و بگرداند و بر سرین را بر زمین دوم آنکه گستر اندای چپ را و استاده کند  
پای راست و بر آن آید و پاره از زیر رانها بجانب راست و نهد و بر سرین را بر زمین و کان یعنی عن عقبه بضم عین جمله و سکون تاف  
و در روایتی بفتح عین کسراف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن ننوده قال الله نادى الشیطان و بود  
آنحضرت که نهی میکرد از عقبه شیطان و مراد بآن اقرار است که با اتفاق در نماز مکرر است و آن برد و صورت است یکی آنکه بر سرین را بر زمین بچسباند  
و بر دو ساق و فخذ را استاده بکند و بر دو دست بر زمین بکشد چنانکه سنگ می نشیند دیگر آنکه بر دو قدم بکشد و بر دو سرین را بر پا نشاند که گفته  
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تخریص از ابوحنیفه آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر است و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول را معنی  
گفته تو دوی و خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اوقات حدیث صحیح مگر حدیث عایشه مصنف در تخریص گفته حدیث طاووس از ابن عباس است  
که اقامت است و جمیع کرده اند میان هر دو حدیث و معنی انتهی و جای دیگر از تخریص گفت که اختلاف کرده اند علما در جمیع میان این احادیث خطابی  
و بار و روی مائل شده اند بسوی اینکه اقامت است و این عباس را شاید نمی رسیده و بهیچ مائل شد بسوی جمع باینکه اقامه و گویست که اقامت بر  
و این عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استیجاب وی میان هر دو سجده نفس نموده لیکن صحیح است که افتراش  
افضل است از آن بنا بر کثرت روایات وی و بنا بر آنکه اعون است برای مصلی و احسن است در بیست نماز و بیکر است اول وارد شده است احادیث  
و بهیچ را درین جمع تابع این اصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی دعوی شیخ کرد و گفتند جلوه ثابت شد شیخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث  
عایشه که در آن نهی از عقبه و ذکر افتراش است پس محتمل است که وارد باشد درباره جلوس برای تشهد اخیر پس منافعی قعود بر عقین برین وجه تمیز خواهد بود  
انتهی و بهیچ مان یفتیش الرجل ذراعیکه و نهی میکرد از آنکه گستراند و بر دو سرین و دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر نهد و آنها را  
افتراش السبع مانند گسترانیدن در نهد و استمال بر زمین و قید مرد بجهت آنست که زن باید که افتراش کند که آن بسته نزدیک است نهی کرد  
از تشبه بچواتات بچروک مثل بروک شتر و التفات بچواتات رو باده و افتراش همچو افتراش درند با و افتراش همچو افتراش کلب و فقر همچو فقر نرغ و فرغ اید  
وقت سلام همچو و مای اسپان شوخ و شنگ و کان یشکر الصلوة بالمشک لیم و بود که ختم میکرد نماز را سلام و آن فرض است نزد امام حنابل  
و واجب است نزد ابوحنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث سلوا لکما را بهیچ و اشقی و اختلاف کرده اند در آن علما پس  
گفت مالک و شافعی و احمد و جمیع که سلام فرض است صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابوحنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت است اگر ترک کرد باطل نماز صحیح شد  
و گفت ابوحنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدیث و غیره و آخر وی بخودش صحیح است و احتیاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا با امر الی مسی در صلوة خود  
و حجت جمهور همانست که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی است که مفتاح صلوة له و درست و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی در حجة الله العالی

گفته که خبر تحلیل السلام مفید و خوب است اگر چه در حدیثی می گویند نیست انتهى و ذهب احمد و شافعی و جمهور آنست که شروع در تسبیح و تهلل  
 مالک در قولی یک تسبیح است و این قولی ضعیف است و شافعی را گفته اند که تسبیح ثانی نزد وی بخت است و تشدید کرده اند بعضی ظاهر به و مالکیت  
 و واجب گردانیده اند از این مخالفت اجماع کسانی است که پیش از آن بودند و در مصنفی گفته اختیارات امام مالک آنست که امام و منفرد یک تسبیح گوید  
 السلام علیکم قصد کند آن پیش روی خود بعد از آن بجانب راست سر خود را برگرداند و مقتدی یک تسبیح بهین اسلوب بگوید و دیگر بجانب امام پیش  
 روی خود قصد کند و اگر بجانب یسار کسی بروی سلام بکشد تسبیح سوم بجانب یسار بگوید و این اقل سلام است و اکمل آن بحديث ترمذی عن عبد الله  
 بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یسبح عن یمنه عن یساره السلام علیکم ورحمة الله وهداهم الصراط المستقیم و بعد از حمد و تهلل می خواند تسبیح  
 در حق امام و منفرد و مقتدی و بر زیادت و رحمة الله مستحب اقل سلام السلام علیکم یکبار است چنانکه ابن عمر میگوید و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله  
 بجانب چپ و راست التفات نموده مسئله ترتیب ارکان بودجهی که ذکر کرده شد فرض است زیرا که چون رجوع کنیم به مفهوم از فقه صلو و ظاهر آنکه  
 بغیر ترتیب کرده شود و اطلاق لفظ صلو بر آن راست نمی آید پس اگر خود پیش از رکوع کند نماز فاسد شود و اگر سهواً کند آنچه بعد از رکوع است لغویت  
 و از بیان متروکه نماز خود را تمام کند و سجده سهو کند انتهى اخراج مسلم و له علیه و آن این است که مسلم آنرا از روایت ابی الحجاز از عائشه آورده  
 ابن عبد البر گفته این حدیث مرسل ابی الحجاز است بالجیم و الترادوی از عائشه نقل شده و نیز معلول است باینکه مسلم آنرا از طریق ابی ذرعی مکتوبه اخراج کرده  
 و عن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه إذا افتتح الصلوة بود  
 آنحضرت که بر سید داشت هر دو دست خود را بر آید هر دو گوش خود چون شروع میکرد و نماز را بیان می کرد و می خواند تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح  
 للركوع و إذا رفع رأسه من الركوع و بر سید داشت هر دو دست خود را بر آید هر دو گوش خود چون شروع میکرد و نماز را بیان می کرد و می خواند تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح  
 از رکوع تمام این حدیث چنین است رفعهما كذلك بر می داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر بر دو شوا و قال سمع الله من حمده  
 و میگفت این کلمه یعنی شنید خدا کسی را که ستود او را برین الگ الحمد لله و الله امر تراست ستودن و کان لا یقبل فذلك في السجود  
 و بود که فکر این را در سجده یعنی در وقت رفعت سجده و سر برداشتن از آن و بعضی از شافعیه آنرا نیز گفته اند اما مختار آنست که بکشد و آنچه بصحت رسیده است  
 نزد شافعیه رفع یدین است نزد ائمتنا و در وقت بر کوع و سر برداشتن از آن و قیام بر کعب سوم و در غیر این چهار موضع ثبوت نه رسیده است و در هر چه گفته  
 بر داشتیم دستها و غیر تکبیر احرام مختلف فیست میان ما و شافعیه و اخبار و آثار در هر دو جانب آمده و قدر تحقیق در وی این است که یا سر برداشته است  
 گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم  
 بود بشرایع اسلام و احکام آن و متفقه بود باحوال رسول خدا و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر آنرا نمیکرد و ظاهر احتمال ثانی است و از امیر المؤمنین علی  
 رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح است بلکه وی از جنس سکون است که مناسب بحال صلو که خضوع و خشوع  
 و کلام درین مقام واضح است بخلاف از آن در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم انتهى و آنچه در شرح سفر السعاده ذکر کرده این است که بعضی از صحابه را چنین بیان کرده  
 و از حدیثی که از آنجا که لغت لا يزال بر می آید کفایت بود تا ازین جهان رحلت کرده اند تسبیح بر می ست و حق آن است که با قطع نظر از کثرت خلط طرق و روایات  
 اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس با رفع و عدم آن با اختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود و آخر منسوخ گشت اکنون لامل ترک رفع را ذکر  
 نموده تا حق ظاهر شود و بدانکه ترمذی و جانب خود و یاب وضع کرده اول باب برش الیدین عند الركوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده و بعد ازین حدیث چنانکه  
 است و است اشارت به چند طریق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از جهتین مثل ابی ذرعی و عبد الله و شافعی

وخاله و ابن ادریس از زید بن کثیر که چون سوره حفظ و احتیاطی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفق ماند درین حدیث  
و اما تاویل تصحیف ابو داؤد و ما یکنه را و از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس بایق عبارت ابو داؤد آنی است از آن چه مراد از قول محدثین این  
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نفی صفت خاص چنانکه بعالم شیخ یوسف غنیمت است اما  
حدیث محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب است و وی مختلف فیه است غیر واحد و تصحیف کرده اند علی بن المدینی گفته است هیچ به اذا انصرف و امام گفته  
لا باس به و ابو حاتم رازی گفته صالح مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن معین و تصحیف کرده و ابن جابر گفته در روایتی شک است و غیر  
معارض است بر روایت رفع که مروی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابو داؤد و احمد و غیر هم و آثار روایت طحاوی از جابر پس در سندش ابو بکر  
بن عیاش است و وی سبی الحفظ است و روایت وی معارض است بر روایت سالم و این هر دو مثبت اند و مجابا فی است و ثبت مقدم است و اگر ثبات  
شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز امره ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض است بر روایات صحیح  
دیگر که در آن از عمر بن خطاب منع مروی شده و اما حدیث جابر بن جابر پس فرموده است آنرا ابن الجوزی در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محدثین  
چیزه و حدیثی که اندازد مگر کسی که بدتر است از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبت فی المذهب حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهى و گفت  
ابن جابر و علی بن اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتهی و نیز ابن جابر گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن جابر  
که این حدیث موضوع است و اما مناظره از زاعمی و ابو حنیفه و احتیاج از زاعمی بسند عالی و احتیاج امام بفقہ را وی پس منظومه است زیرا که  
احادیث رفع را نه همین یک طریق است که از زاعمی ذکر کرده بلکه راویان وی عشره بشره اند و ایشان سبب شک و شبهه افتد اند از آنها  
راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدین منظره سفیان و عثمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظره طویل  
و حال این همه مناظرات ترجیح رفع است بر عدم رفع و در نهایت که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معجزه معارض است حدیث یحیی بن یسوی  
و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول وی است نه حدیث مرفوع و معارض است حدیث  
یسوی مذکور و ترمذی و ابن ارقم و تالمین رفع نموده بآنکه این قول وی منقوض است برفع و قنوت و عیدین و حدیث الاترفع الابهی را خود حضرت شیخ  
غیر صحیح گفته و فرموده که معنی حصر نیست و اما حدیث و اهل بن حجر و طعن کردن بر ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت حدیث جلیل شیخ ابوان  
سندی شایع صحیح است که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیرا که در جامع الاصول و ترجمه و اهل ذکر کرده که وی قبلی بود از اقبالی حضرموت و پدرش  
از ملوک ایشان بود و نوادیر پدر آنحضرت صلی الله علیه و سلم گویند که آنحضرت بشارت داد و اصحاب خود را قبل از قدم وی و فرمود بیاید شمارا و اهل بن حجر  
از زمین دور از حضرموت طائعات راغبانی الله عزوجل و فی رسول و بهول بقیة انبار الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و باخ و نزدیک نمود پس  
هرگز نمی شنود که در حق این چنین صحابی اعرابی را بدین چنین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقانک شایست و هر که پادشاه داده بود در  
شان و نمی باشد چه آمدن فی طاعت و اهل است بر شدت اعتنای وی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لاحاله اعتنای او و شیخ احوال رسول  
صلی الله علیه و سلم سخت تر و زیاده تر بود و مقتدی پیغمبر باشد و در فائده هجرت وی بسوی رسول حبیب و این ظاهر است بر هر که ادنی وایت می دارد اتقی  
و مؤید است روایت یحیی بن ابی انطفا که گفت و اهل اثبت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لا انظر ان کیف یصلی یا استقبل القبلة الحدیث اتقی کلام اسند  
گوئیم نیست روایت و اهل روایت متفقند که بطعن ابراهیم بر او در روایات صحیحین غیر بما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت و سب  
و مؤید و مثبت وی بوده اند و ثبوتی که لا محیط عنه است و انکار کنند آنرا مگر مصنف غیر مصنف و نیز حقیقه مشک کرده اند حدیث وی در سنین هر دو است

غیر ناف پس اگر از غایت ادقاج در تک برقع برین ست می باید که در اینجا هم قاج باشد و از نسی فلیس میتر در رویت رفع در غیر تکبیر اولی اهل اوقیه  
 برابرست زیرا که امری محسوس است نه مغوی معقول و در وی صحت عظمی کافی است و اما حدیث ابن مسعود و محارضا کردن این بهام بدان حدیث ابن عمر را  
 که متفق علیست پس بنا به نیست نزد اهل معرفت بحديث كما قال الشافعي و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که هر چه مقدم  
 بر نقل مصنف در تخیص گفت حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داود و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه  
 ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سیمان عن ابراهیم عن علقمه عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفتند و ابن خزم صحیح لما یروون  
 گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت در حدیث خطا و احمد بن حنبل و شیخ دیلمی بن آدم گفته به ضعیف نقله البخاری عنها و ابی  
 علی ذلک و گفت ابو داود و لیس بن یحیی صحیح و گفت و ارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این حسن چیزی است که روایت کرده اند از اهل کوفه و دلفی  
 برقع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن از آن و آن در حقیقت اصعب چیزی است که قویل کرده شود بدان زیرا که این حدیث را علتهاست که طالب  
 میکند و بر او این همه ایداع کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب از آن و در سبیل گفته که اگر ثابت شود حدیث  
 ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی غیر که این اثبات است و آن نفی و اثبات مقدم است انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در  
 شرح مستدام ابو حنیفه بر حدیث ابن مسعود که در آن ذکر برقع صرف در شروع نماز است گفته که بهیچ نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد  
 از آن چیزی را که اختلاف نموده اند در آن مسلمانان و بی المودت آن فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بر آن تمام علی از شیخ تطبیق نزد رکوع  
 و عدم قبض بیدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس را خلف امام و فراموش کرد اینجا اختلاف نکردند در آن علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صبح یوم  
 در وقت دی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند در آن اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در وجود و چون نسیان می درین چیز آمده جائز است که در  
 رفع الیدین هم بوده باشد انتهی و هر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا بهم محارضا حدیث ابن عمر می تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن است آن  
 در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتیاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین است اینست  
 کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بدان اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل  
 جز قول ابن سیر که در اول السلام بود شمع و جز قول ابن مسعود که ترک فزکنا منتهض بر کسی است که قائل است بوجوب دفع چه ترک یکبار هم منافی است بترک  
 که قائل است بترک فزکنا بود دی تا بکسی که آنرا سنت غیر نموده میگوید چه رسد چه سنت نموده را هم آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی ترک کرده و در  
 اصول مقرر شده که اتیان بفعل بغیر ترک می مرقه دلیل و وجوب آن فعل است پس لابد است از قائل شدن بترک سنت نموده نیز تا وجوب لازم نیاید  
 فلا تعارض بین احادیث ارفع و احادیث التک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم و در آن رفع نکرد پس  
 غیر قوی است زیرا که تشبیه فعل مشتق بصفات فعل دیگر بسیارست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما  
 الاعداد علی ما یشهد به الوجودان السلیم لکن ظاهر اشتراک جمیع است ما دامیکه دلیل بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد و در  
 رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بر آن پس قول می رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان  
 آن هر دو و نه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول می دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر همین طریق و نیز این قول در سنن مروی است احادیث  
 رفع و صحیح است و در تبه صحیح مقدم است از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح  
 بر رفع را باشد و نه بدلیل مساوی یا مقدم یا علم تاریخ تاخر یکی صورت نمیدود و بهیچین حدیث بر او بن عازب اگر فرض کنیم



صحبت قول می شوم لا یعود و اعراض غایم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار  
مضارع مستفاد از قول می لا یعود بصیغه مضارع دلالت نمی کند مگر بر یکبار بر این عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه و سلم مطلقا  
و حال آنکه مضارع یکبار هم ثابت میشود و بعضی ناظرین استیسا را فعین از صحابه و غیره حکایت کرده اند که بر این عازب نیز از رویان بر رفت دست و باقی هر که آنها صحابه  
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر هر صحابی از ابن مسعود التزم اما بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر یک  
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات مستعاره مثل  
که دال است بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرة کرده اند و مرة ترک نموده و هو عین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک نکردن این مستفاد از  
همین است که آنحضرت ترک کرده و از وی نسخ نفیدیم پس نسخ فسخ ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصاً وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد  
و اما فهم جماع بزرگ ازین قول می پس ظاهر آن در دلالت بر جماع است اما آثار محارضة او بخصوص اند پس محارض نشود بآن زیرا که در اصول مقرر شده که  
ظاهر محارض نص نمی شود و اما قول ابن الزبیر هم نسخ پس نص است در نسخ علی با تقرر فی الاصول و لیکن برای می صلی نزد محدثین یافته نمی شود و دلالت  
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد و در شهرت و دلالت کس احادیث صحیح مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه نسخ بقول ابن مسعود که قاصدست در  
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ توانند شد حال آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه  
و فعل عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها رفع را احیاناً و چون ضم نمایند بر آن احادیث و آثار دال بر رفع مفید عین مدعا باشد زیرا که ترک  
سنت غیر نموده نسخ وی نیست بلکه لابد است از حرکتی احیاناً تا آنکه غیر نموده بود این ثابت نشود و نیز بعضی صحابه بودند که حضرت وی صلی الله علیه و سلم سنن را  
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکند بر آن فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یسئلکم انکم تکتبتم قبل الفجر فیصل پس معلوم شد که همه صحابه  
این دو رکعت را نمی گذارند و حال آنکه این رکعتین او که سنن اند تا بغیر سنن نموده چه رسد و نیز بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لکن ادعای کردند و از عدم  
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابوسلمیان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر این مسعود و چنانکه پوشیده ماند بر وی گرفتن زانو در رکوع چه در  
تطبیق مدین سیکر و بنا بر امر اول و خلاف کرد و در آن یکی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضی ضعیف استدلال کرده اند بر منع رفع بحديث  
مالی از اکرم راضی ای یکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداود و نسائی است از رویایت جابر بن سمره و لیکن در آن نمی از رفع نزد اسلام است نه درین هر سه موضع  
چنانکه از رجوع اصل حدیث ثابت میشود پس دعوی حجت نباشد بخاری گفته من ارجع بحديث جابر بن سمره علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم به مشهور لا خلاف  
فیما انما کان فی حال التشدات و در سبیل گفته هر حدیث صحیح فی ان کان ذلک فی انما هم بایدیم عندهم سلام و الخروج من الصلوة و بعد خروج فی ذلک انتهی و چون  
امام حمدی که یکی از ائمه یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد و قبلی درنا گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد البعد و ان کان من معرفته  
حقیقه الامر فمما ادرع و ارفع من ذلک و الا کثاری فی هذا الجأجج و الی قوله و لکن لم یقع فی خلاف الاللهادی فخطأ من السنن و ادواتی تقع لافراد العلماء مثل مالک  
و الشافعی و غیره ما فاحضهم الله نادره منبغی ان تعمر فی جنب فضله و بحسب انتهی و اما استدلال بقوله الحسن فی الصلوة پس عائد است بایمانی که نزد هر یک  
در نماز میکرد و در چه نماز کم است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما امر و بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرجوع  
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه می از جنس سکون است پس رفع مناسب آن نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تعلیل در برابر بعضی صحیح فایده است  
و رای حجت است و نیز رفع باینکه نزد می از جنس سکون نیست و نماز فسخ موضع باقی است پس از جنس نماز نباشد و مخالفت آن مستوفی علی این حد  
ابن عمر ز بخاری و مسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد جماعت است بر خلق هر که شنید آنرا پس بر وی است اینکه عمل کند

زیر آنکه نیست در سخاوتش چیزی و زیاده کرد بخاری در جامی دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من عم انه بدعة فقد طعن فی الصحابة استنته  
واحاوین درین باب بسیار است تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و چهار صد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره مشهور  
روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین چیزی ثابت نشده انتقی در اینجا بعضی قاضین گفته اند که این اثر است از انصار  
سفر السعادة زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین برین اخبار و آثار هم بنیاده و این مسکین ندانست که دعوی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند  
و نه بخاری در آن کتاب او عامی استیجاب اخبار و آثار و آورده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سابق عبارت  
وی بران دلالت دارد و حدیث قال از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و بالجملة بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکور است و بعد  
آن گفته قد و روت فی هذا الباب روایات لایسع لذكرها المقام و آسامی بعضی روایات این است که روایت کرده اند از عشره مشهوره بحجت حاکم گفته نیست  
بیچ سستی که روایت کرده باشند از عشره مشهوره جز رفع یدین و روایت کرد و آثار ابو حمید ساعدی و رب روی ده کس از اصحاب همه با نفی گفتند و منهم حسن  
بن علی و سهل و زید و عقیبه و ابو مسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و جریر و عمار و ارم الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابو هریر  
و محمد بن سبله و ابو قتاده و ابو موسی و جابر و عیسى اللیثی و ابن عباس و ابن زبیر و از تابعین حسن بصری و عطاء و طاووس و حجاج و ثنایف و سالم  
بن عبد الله و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و کحول و غیرهم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اتقی و او را عی و مالک و جز ایشان  
متقیه در شمار گفته امر رفع اوضح من ان نورد له الاحادیث المفروقات و قد کثرت کثرة لا تعدی و صحت محبة لا تمنع و لم نلزم بقیه الخلاف انتقی و فی حدیث  
ابی حمید ساعدی عن ابی داؤد و الدارمی یرفع یدیه حتی یجاذی بجمعا منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر می داشت هر دو دست  
خود را تا آنکه بر یکدیگر و انید آنها را بهر دو ووش خود شتریکه بر بستر تکبیر می گفت و این صریح است در تأخیر تحریر از رفع یدین چنانکه مذکور غفیه است  
و این حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزذ تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابو داؤد که در وی اثبات رفع است در هر سه  
موضع کما افاده حدیث ابن عمر و لفظی در نزد ابو داؤد این است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یجاذی  
بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصب سدا و لم یقع و وضع یدیه علی رکبته قال سمع  
لمن حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس از اینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بگوید  
خود هم کبر لفظ الحدیث می یافت تا معلوم میشد که حدیث لال تمام حدیث است زیرا که ازین جمله توهم پیشو که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزذ تکبیر احرام حال آنکه  
از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علما و الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتقی و گفت ابن الجوزی و نیز نه تنها  
للمتقیم و المسافر فقلاعن الزنی ان قال سمعت الشافعی یقول لا یحل لاحد سماع حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رفع الیدین فی اقتیاح الصلوة عند  
الركوع و الرفع منه ان یشک الا معتدلا یفعله صلی الله علیه و سلم و هذا صریح فی وجوبه انتقی و بخاری از حسن حمید بن اهل آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک  
و گفت ابن المنذر اختلاف نکود لال علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری و جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا نوردیده تن از صحابه و سر کرد  
بهیچ در سنن و خلافت نام را و بیان رفع نزذ یک لبثی تن و گفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهور و اعم بالجمله  
و من بعد هم من الکثیر حجابی گفت بهیچ و هم کما قال و این عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمه ارج آورده که گفت در یافتیم هر مردم را که رفع یدین میکردند  
نزذ یک هر خفض و رفع و روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد و او را نرواه الجحار

فی جز کتاب رفع الیدین بلفظ رمله بالحس و باللیلہ اقول علما درین باب بیش از شصت و شصت و تلخیص درین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده  
و رفع را مع گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سندست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله و اثبات  
و نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق قنوت و عبادت بوده عادت و این ظاهرست زیرا که افعال نماز همه عبادت است که استیسا  
چون این فعل در غیر نماز بطریق عادت نرود و اگر عادت می بود صحابه و فقها اهتمام نمی کردند بر ولایت و اتباع وی و از روایت حاکم که ان الله امره بر قول  
صلی الله علیه و سلم ان رفع الیدین من الاستکانة مفہوم میشود که عبادت است و از رفع کردن آنها رو بروی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم منع آنها  
ایشان را ثابت است که این فعل مختص بآنحضرت نبود آری این قدر است که آنحضرت ملتزم وی نبود باری سیکرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت  
عدم وجوب و سنت نموده است و هر که دعای منع رفع دست وی در حقیقت مثبت نسخ است و متسک بظاهر مکرر است زیرا که ظاهر این است که آنچه  
از آنحضرت ثابت شده با اتباع آن لازم است تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس مکرر نسخ را حرج بر دلائل مانع کافی است و چون حرج تمام  
که تقدم بر عادت ثابت گردید و عدم اجماع بر ترک وی غنی از بیان است بلکه لائق آن است که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید سبالغہ و بعضی از علما بوجوب  
رفع درین مواضع رفتہ اند که مذکور صاحب الفقهیات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنت است و بعضی از آثار مجاز عرض آمده اند لیکن قوت خارج از اینهاست  
و مع ذلک منافی بدعای مانیستند این حاجب در مختصر گفته نمی شناسیم رفع یدین را و گفته اند که سنت است انتہی و مقوی سنیت اوست بر این معنی  
که بنا قول مالک فی آخر عمره انتہی ویدل علیه حدیث الموطا و اداست بر سنت غیر مذکور که مدوح است فاعل آن باجماع سلف و خلف متشاب است با آنکه مدیم  
بر نماز چاشت و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قرات طوال از فضل فضل است از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مذکور است و این مطلب از اثر آن  
که اشتغال با شایات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مذکور ملامت باجماع چنانکه تارک سنن مذکور ملامت است اما توهم این معنی که چون عدم  
سنت باشد تارک می باید که متشاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفای حبشی البتہ قطع وی بدعت باشد  
و نیست و در مفہوم بدعت الزالہ است تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفہومش فعلی است که کرده نشد در زمانه ایشان آری اگر او بدست  
طریق مسکوک و در حدیث آنحضرت و از ندب پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که اکتفا بعدم نیز سیکرد و شک نیست که فاعل  
مثل این سنت متشاب نیست زیرا که متصلی و در رکعت بعد جمعه ثواب برگزاردن این و در رکعت می باید بدنه بر ترک آن آری کفایت میکند برای می در اتباع  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم این و در رکعت و هر که چهار میگردد ثوابش اکمل است از ثواب اقل و الله اعلم و المسلسل عن مالک بن الحویرث  
رضی الله عنه نحو حدیث ابن عمر لکن قال حتی یحاذی بہما فروع اذ نیکہ و سلم راست از حدیث مالک با نند حدیث ابن عمر  
لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه حاذی میگردد و اندید هر دو دست بالای هر دو گوش را باین ملک گفته فرغ شری  
اعلامی اوست و گفته اند که فرغ گوش شجره اوست و تکبیر گفته مراد بفرغ عموالی اوست و بالجمله مراد بفرغ اطراف گوش است و این مخالفت روایت ابن عمر  
و این حمید است درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بر آنکه متفق علیہ است و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه هر دو رکعت  
حاذی میکنند و اطراف ناامل را حاذی از زمین دارد و تائید کرده اند این را بر روایت ابو داود و از دلائل باین لفظ حتی کانت حبال منکبیه حاذی  
بابا سیه از کتب در سبل گفته و در جمیع حسن انتہی و تصنف در بخانیة اختصار فعل و ایجاز مل کار برده زیرا که از وی نیز توهم میشود که مراد بفرغ در اینجا  
صرف رفع نیز و تکبیر تحریر است پس حال آنکه در حدیث ابی تلالی از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی است آمده که  
وی دید مالک را که چون نماز کرد و تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت هر

از کتب برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت همچنین میگردید پس ازین روایت هم ثبوت رفع یدین شد و هر چهار موضع مذکور باین رفته اند  
بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سبق ظاهرست و اعتراضاتی که بر رافعین منوجه کرده اند و گویند است یکی عام بر هر رافع و دیگر خاص یعنی بر خفی رافع اما اولی  
گفته اند که اقوامی روایات که بر آن رافعین استلال میکنند حدیث ابن عمرست که سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد باین عمروی دست نبرد داشت  
مگر بار اول و در حصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از جهت بیفتند و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر او وارد شود که این عمر را وای  
و جواب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل این عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی نگفته که این عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه گاهی  
نمازی مخصوص کرده بآنکه در حدیث سالم و نافع است که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهورست و حاصل میشود از جمیع این آثار رفع  
و ترک هر دو مرقه مرقه و بر المطلب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه ثبوت نداشت و بجا  
از صحابه آنرا نمیکردند و نیز نیست که بعضی از ایشان احیاناً میگردند چنانکه از قول یحیی بن عیسی بن جابر که دیدیم هیچ یکی را که نماز گذارد و چنانکه ابن زبیر گذارد  
والت میگردان پس اگر اینست منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن یحیی هیچ یکی را رفع  
کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندر یافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایه ما فی الباب آنکه غایت این فعل در قرن تابعین  
ثابت شود و در خلفای سنت دین قرن هیچ استصحاب نیست چنانکه تکبیر نزد هر شخص مرفوع هم درین قرن خفی مانع چنانکه از روایت بخاری  
از عمر که ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیدم روی را که نماز میگذارد و دست او بر سر تکبیر میگوید که وی امنست و عمر را علمست از یحیی  
و این قول سنن است از کلام یحیی و آن محارض روایات صریحه و آله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی غفیر از تابعین بر رفع دست و نیز نقلت اند  
که ابن مسعود و بلال هم بر سبوت علم و علا و قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد و سننیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه حکایت است پس  
اگر غیر منسوخ می بود و این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت برسی  
بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش ثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافای مطلوبست  
و بر تعدیه تسلیم می توان گفت که بروی خفی مانده چنانکه باطله صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه علی رضی الله عنه حرمت بیع اموال  
اولاد خفی مانده و در عمر بن خطاب تطهیر تنیم از جنابت و مثل این بسیارست با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیره هم و همچنین تابعین  
و فقهاء پیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابوحنیفه و صاحب سی ولوری و ابن ابی لیلی و ابی امامیم با وصفت علم خود و تخصص از روایات خصوصاً ثوری که از ابیه  
حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبحر اند که بر ایشان بعضی مسائل خفی مانده حال آنکه  
آن مسائل پیش از ایشان مشهور بود مثلاً آنکه امام مالک اعلم از ثوریست چنانکه اقوال علماء و فقهاء ه اوست معتمد بروی تمها و دست بر دست  
و دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال با آنکه وضع ید علی الاخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرن آخرین  
و اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بر و افض است زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیه موقوف است و فاعل آن جز شیعیه نیست و آنحضرت  
فرموده هر چه بریزد از من وضع کنم گوئیم این قصور شماست که رفع باز ترک کردید تا آنکه شمار شیعیه شد شمار باید که بر فعل آن اتفاق نمایند تا مختص بشیعیه  
و ترک سنت برای تحزب از تشبیه بفرقی ضاله غیر مشروعست ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرو و سید داشت موی سر را و شرکان فرق میگردند  
و حضرت موافقت اهل کتاب و غیره را موی بر دست میداشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفته که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که  
تفریق از سنن ابراهیم است پس در اینجا آنحضرت تشبیه اهل کتاب با وجود تفاوت در بدن آنها و دست داشت در آنچه گمان بودن آن از سنن انبیاء

سابقین که وصال آنکه امور نشد تقلید ایشان در جمیع افعال بالسنیة که سنیت آن از آنحضرت علی الشریعہ وسلم معلوم شد چه رسد بآنکه نادین بر رفع سحر  
تشبیه فرموده اند که نمی کشیم بلکه موافقت با ایشان اتفاق است بعد از آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده باشد مگر این موافقتی که با آنکه اینها بر تراز اول کتاب تا بر معلوم  
شدن این معنی که فرق از سنن ابراهیم است و بعضی قاصرین گفته اند که رفع منسوخ است بقول تعالی و قَوْمٌ مِّنْ آلِهِ قَانِتُونَ ای بپاکتین و السکوت و حرکت  
خلات سکون است پس هیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچه ثبوتش مشهور باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست ولیکن قضای و الحاق المقام بآن تعرض رفت  
پس میگویم که رفع پنجم شتر است و قنوت عبارت است از ترک حرکات عبادت و ربه باید که در نماز هیچ دعا و جز دعوات مشهوره که گفته اند حال آنکه  
بالاجماع طاعت و امانانی یعنی ایراد بر افعیل از خضیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد است یا تقلید پس بر تقدیر اول حقیقی نباشد  
بلکه خارج از مذهب و دیگر بود و جز از این مذاهب چه وی رفع میکنند و حقیقه من میکنند و قنوت نمی خوانند و غیر حقیقه منع می نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع  
و ترک قنوت مذاهب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم بکثرت اجراء در پس مدعی اجتهاد کاذب است  
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع بقلید از قول تقلید و این نیز خلاف اجماع است چنانکه در مسلم الثبوت است لایرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم  
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حقیقی باشد زیرا که بسیاری از مجتهدین بحدیث صحیحین و زفر و طحاوی و جصاص و غیر هم از حقیقه بودند و آنکه اجتهاد  
ایشان ظاهر بر شمس است و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعضی مسائل قول مجتهدی را در بعضی دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع است بلکه  
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذاهبی اختیار کنند که مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب است کما هو مذکور  
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحد مشتمل بر شرائط و ارکان که اختلاف کرده باشند در آن بسوی دو قول با ثبات شرطیت بعضی باینست و بعضی  
موافقة بقول الثبوت و بعضی موافقة بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشد بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح موافقت  
مذکور است آری ایتان یعنی مشتمل بر منافاتش بالاجماع و اگر چه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع است و اما بودن مجتهد کما یاب ترا از گوگرد و مسخ  
پس مراد بآن مجتهد مطلق است و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی است که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله  
با علم بطریق و دلائل لفظی و معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بقائش آن نیست مثل ابو حنیفه و شافعی بلکه بقدری که بر آن مرجحان ظن معینی شود  
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود و این قدر برای عمل ترک تقلید درین مسئله کافی است و مسلم نیست که عمل تقلید در بعضی مسائل  
بقول مجتهدی و در بعضی دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود است زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد در فعل  
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن معتبر باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن تفصیل مذکور  
و سخن در تحقیق این مسئله در ذرایع و ادوات یا معین رفع بسیار است و در مسوالات مذکور و آنچه در خوار این مقام است آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود  
یکی بطریق استدلال چنانکه گفته نموده از خرواری گذشته دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصاً مذاهب حنفیه و اندکی از بسیاری از آن اینست  
که در حجة الله البالغة گفته حق نزوم آنست که همه سنت است و نظیره شتر است بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند دوست ترست بسوی  
من از غیره رافع زیرا که احادیث رفع اکثر و اثبات انداخته و در ارکان اربعه گفته رفع احسن است و عدم رفع حسن و در مالابریه گفته رفع بدین نزد  
ابو حنیفه سنت نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتهی و در تکمیل مؤلفه مولانا رفیع الدین دهلوی رح است که سنیت رفع باقی است نیست  
مجتهدین اینها گفته و اصل سنیت وی فی الجمله و نه در جزای بقای او اگر چه بعضی متعصبه از آن منع کنند زیرا که رفع از آن چیز باینست که مخالف افعال  
صلوة باشد چه باقی است در تحریریه و قنوت و عیدین پس نگیه می نیست بر فاعل وی و بقای سنیت انتهی و در بعضی است در بیان رکوع که نزدیک می



یعنی بر کوع رفقین رفع یدین کنند و ذکر می ازاد کار مانور به مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهى و در تنویر العینین است که حق این است که رفع یدین نزد افتتاح و کوع و قیام از ان قیام بسوی رکعت سوم نیست غیر مگر آنکه است از سنن همی ثابت است فاعل او بقدر فعل اگر حدیث کند موافق آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب یابد و علام نیست تا رکب او را که چه بدست عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم حدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نیکم در او اگر در کسانیکه گفت خدای تعالی و در شان ایشان و من یشتاق الیه الرسول من بعد ما تبیت له الهدی و مراد است هر فعل غیر فرض است و غیر متحقق نیست صلی الله علیه و سلم که کرده باشد از رسول خدا و غلطی را شدین با او نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بدان بطریق قرین و متسلسل نشده و باجماع بر آن نگاشته و مراد غیر مگر آنکه چیزی است که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و برین رفت بقول فاعل عدم رفع زیرا که عدم فعل نیست و غیر فرض فاعل بدرفت و غیر متحقق است فاعل متحقق یا مختصرت آنچه وصال بقید عدم نسخ سنن مشهوره همچو قیام بر سر جنازه و تقید عدم ترک بالا جماع سنن متروکه باجماع همچو رفع یدین از سنن الی قول پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بر او ایات صحیحین و آثار بر سید را حجه و ما بهب حقه صادق و از کتب اربعی صحابه و عظامی علماء و فقها مجتهدین همچنین که شوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کرد بعضی ایشان تو اتر او از شهرت خود لا اقل نیست انتهى و دلائل مذکوره غالباً از مسان سال ما خود است اما بالاتر قب باضمیم بهما کتب مقام و این بهما حقی بلکه محققین حنفیه اند و کتب فتاوی ایشان کتب و فتاوی حنفیه است پس تحقیق برین نظر اولاً حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین نه بهب حنفی باشد و الله اعلم بالصواب و **حکم و فصل** بفتح و او و الف یعنی حمزه کفایت وی البرهینیه است بضم ما و فتح نون بن جعفر بن زبیه الحنفی بضم حای جمله و سکون جیم و بر پیرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معترضی است و فو و او بر آنحضرت و سلمان شد و چون در امر آنحضرت است و برای وی روای شریف و نشان او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی اهل و ولده و عامل کرد او را بر اقبال حضرموت جامعه اهل سنن از وی روایت وار و جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد با وی و وی عنه ابناة علقمه و عبد الجبار و غیر هما قال صلیت مع النبي صلی الله علیه و سلم فوضع یدیه الیمن علی یدیه الیسر ثم علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و آیین حدیث دلیل است بر مشروعت وضع مذکور و برینکه محل وی صدر است کوفه و در اینجا گفته جعل یدیه تحت صدره و در ترجمه و لاج گفته عبارت حجاب تحت صدره است یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت بسیار انگاشته اند انتهى و نهادن دست بر دست متفق علیه ائمه اربعه است اما نزد مالک ارسال است با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالاتر از ناف و نه بهب امام شافعی است و بر ولایتی از امام احمد غیر است خواه زیر ناف نهند یا بر سینه و نزد امام ابو حنیفه و روایتی از امام احمد زیر ناف نهند شیخ و در ترجمه گفته احادیث در بر و آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متفق علیه است نهادن دست راست بر دست چپ است و زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و مستاد است اختیار کرده و آن تحت سینه است انتهى گویم بعد از اقرار باینکه احادیث در بر و آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحیح حدیث باشد حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی روایت کرده که سنت وضع یدین است زیر سر و نماز و از ابی حنیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت وضع کف است بر کف در نماز و نه بدان هر دو را زیر ناف اخراج رزین و این حدیث صحیح است و زیر ناف و لیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف است زیرا که در سندش عبد الرحمن بن یحیی واسطی است و او ضعیف است بالاتفاق و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضاً من طریق و حدیث و اعل صریح است و نهاده بر سینه و سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه و صحیح ابن خزيمة همچنین ثابت شده انتهى و نزد شافعی است از قبیل صدقین از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را می نهاد دست بر سینه خود شکافی گفته ضم یدین یعنی کف بر کف نهادن ثابت شده است بر روایت بخیر که کس از صحابه

تا آنکه ابن عبد البر گفته که درین باب از آنحضرت نقلی نیامده است و در کتب سبل گفته و در قول جمهور الصحابة و التابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و ابن منبر  
 و غیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مردی است از وی ارسال و شمار الیه اکثر اصحاب ائمتی و در ترمذی و البیہقی است که وضع بر بر آخری اولی سید است  
 ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بجزت رسیده بر روایات صحیح تا به از آنحضرت و از اصحابی سی مالک در موطا  
 و بخاری و صحیح خود از سبل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکمی کردند باینکه بنده مردی است راست خود بر دست چپ و ریزا گفت  
 ابو جعفر نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصة بن اسیب که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد مرا  
 پس بگرفت شمال خود و بمن خود ترمذی گوید و درین باب است از وائل بن حجر و غطفان بن الحارث و ابن عباس بن مسعود و سبل بن سعد گفت  
 ابو عبید بن جریث حلب حدیث حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعد هم می بیند که بنده مردی خود بر شمال  
 و ریزا و بعضی بگردد که هر دو را بالایی ناف نهند و بعضی نیز ناف و این همه واسع است نزد ایشان ائمتی و همچنین روایت کرد و وائل بن حجر و مسعود  
 و نسائی عن اهل بن مسعود و بخاری و حکم از علی و ابن ابی شیبہ از غطفان بن الحارث و قبیصة بن اسیب و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء  
 که وی گفت از اخلاق پیغمبر این است نهادن بمنبر بر شمال و ریزا و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم اجار بنی اسرائیل را نهاده و ستمای راست  
 خود بر ستمای چپ و ریزا و همچنین اخرج کرد از ابی جهمز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الحارث و ابی کار و ابی اسحاق ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابی اسیم  
 و ابن سب و ابن خیر بن سعید بن جبیر که اخرج ابن ابی شیبہ پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول است بر آنکه وضع راست است  
 نه چپ شد بلکه عادت از احادیث انکشاف شد و مائل شد بسوی ارسال بنا بر اصلیت می با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان نرسیده پس ظاهر است  
 که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر شد بیکر و نذاچار عمل بر ارسال بناء علی الاصل نموده زیرا که وضع امری جدید است محتاج بر دلیل و چون دلیل  
 پیدا نشد مضطرب شد بسوی ارسال آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین پیشتر است قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که میگوید  
 بمنبر خود شمال خود را گفت این را از ابی زری روم کرده که اخرج ابن ابی شیبہ و انچه از یزید بن ابی اسیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت این بمنبر  
 چون نماز میگذازد هر دو دست خود می گذاشت اخرج ابوبکر بن ابی شیبہ پس این روایت شاذ و مخالف روایت ثقات است از وی چنانکه ابوداؤد  
 از زید بن عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صفت قدیم و وضع بر علی الیه از ثقات است و اگر آنکه گفته شود که این روایت صحیح  
 پس فعل او باشد و فعل الا عموم له و روایت وضع از وی مرفوع است زیرا که آنرا منسوب است و قول صحابی بن است و در حکم رفع است که احق فی کتاب  
 اصول الحدیث و معجزه شاید وی وضع را از سنن بری ندانست و فهم صحابی حجت نیست لایما و حتی که مخالف اجاب صحابه بچو ابوبکر صدیق و علی مرتضی  
 و ابن عباس بن مسعود و سبل بن سعد و خود هم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث بر فروع مشهوره و اعمال مستفیضة صحابه است و باب وضع  
 پس لائق عدم تعویل است بر آن و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم الثقات بسوی می و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب است اهل تدنه  
 از اصحابی مطلقا از وی روایت وضع می کنند بر این است که در فرض باشد یا نقل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکرم  
 بن الحارث بصری شایع است و اهل مصر از اصحابی ارسال روایت کرده اند و فرض و وضع و نقل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال  
 روایت نموده و اشب اباحت وضع نقل کرده و متاخرین مالکیه اگر چه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذ و مخالف روایت  
 جمهور اصحاب است پس خلق اجماع و اتفاق نتواند شد و صادم الطباخ خواهر بود و بنا بر شد و وی ابن حاجب تا و طیش کرده و مختصر خود را بعماد  
 بر ارض چون بر دار و سر خود از سجده و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سهره و فوق او متساوی است زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مردی است

شیخ ابن الهمام گفته ثابت نشد مدتی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف و هم در آن تخفیف زیر سر و از شافعی تحت مدرست  
 ابو زعید و ثریل است کانی همین تحقیق مساوات است میان هر دو و اشقی کلام التذویر و از نجاست که شکر کافی و مختصر هم بین گفته و مقید تحت سر و علی  
 الصدوق و دیگران در سمرقانات منظره یا نجایان خفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می ایستند و می فرمودند که این روایت ارجح است از  
 روایت زیر ناف استی اخروجه ابن خضر میخانه و اخرجه ابو داود و النسائی بلفظ ثم وضع ید الیمنى علی ظهر کفة الیسرى و الریخ من الساعد  
 و ریخ بضم راء و سکون سین جمله مفصل را گویند که در میان ساعد و کت بوده است **و سن** ابی الولید عبادة بن نعم بن حملة و تحقیق موجوده  
 و بعد الف مال جمله بن الصامت بن قیس الخزرجی الانصاری السامی است حاضر شد بر سر عقیده و بر وجه مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام  
 و معل کسان آنجا مستقر کردند و وی اول در محصل قامت نمود بر سر بسوی فلسطین آمد و در راه احتمال کرد و گفته اند که در بیت المقدس هم سینه اربع و ثلثین  
 و چهار و ثلثین سینه بن بست و می یکی از آنهاست که کعب بن اشرف یهودی را گفتند روی عنه النس بن مالک و عبد الرحمن بن ثابت وقتل يوم الیمامة  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بآیة القرآن نیست نماز کسی را که بخواند آیه القرآن  
 و این نیز نام سوره فاتحه است بجهت اشتغال می بر بر قاصد قرآن که شارب خدا عز اسمه و تعبد بامر و نهی و بیان و وعد و وعید است یا چون مبدأ و مفتح  
 قرآن است گویا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابو داود و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی را زیاد کند بر فاتحه هم در دست است لیکن  
 ابن حبان گفته که متفر دست باین زیادت سحر از نهی و اعطال کرده است آنرا بخاری در جزو القراءة و در روایتی باین لفظ است لم یقرأ بآیة یا لک  
 عوض لم یقرأ بآیه القرآن شیخ در ترجمه گفته متسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرأت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرده نماز را از آنکه کسی  
 که فاتحه بخواند و نزد ما مکرکالی است بیل قوله تعالی قَافِرٌ مَّا تَلَّیْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ و نیز فرمود آنحضرت امر لی را اقرأ ما تیسر متسک من القرآن  
 پس فرض که نمازی وی را نباشد و خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نمازی وی ناقص بود آنچه  
 گفت محمد بن سبطر عقی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که دارد و احمد درین باب و آن احادیث بیان تأیسر  
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد واحد و بعضی و ابن حبان این لفظ که لیکن این را در هر رکعت بعد قبولی و می که بخواند آیه القرآن را و امرک  
 در وجوب و صاحب غرر المنها این روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این دهم است و آنچه در عبادی است از حدیث و می این است  
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاخته الکتاب و امره یقول می افعل فک فی الصلوة کما ینیز هر رکعت نماز است نه مجبوع نماز زیرا که این را رسول خدا  
 صلی الله علیه سلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قرینه نواله است بر او در هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه سلم  
 به امر و قرات فاتحه از صفات رکوع وجود و اعتدال و خواندن ذکر کرده مامور است در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع وجود و اعتدال و اطمینان در رکعت  
 از نماز کافی است تا قرات فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیز را در هر رکعات واجب گفتن بغیر از نماز و دلیل بر آن  
 بلا دلیل و آنجا معلوم و متین شده که مراد از قول می لیکن این را در همه نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند مکرر واه مسلم فرمود  
 مکررا کما یترونی استی پس واجب شد که در هر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعی چون مضطی در آن فاتحه بخواند زیرا که نماز مرکب است از احوال  
 افعال مرکب متشقی میشود با تقاضای جمیع اجزا و بعضی اجزا را حاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تقدیر صدق نفی ذات می باشد  
 تقدیر پیش آمده معلوم می شود که نفی متوجه است بسوی کفایت و آن مانند نفی ذات است و کمال زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست و تحقیق نیز پیش  
 برین عبد الله بن علی رکعت لم یقرأ بآیه القرآن فلم یصل الا و لا الا امام گفته آیه صفة قرأت فاتحه را در هر رکعت از نقل در در رکعت از فرض واجب گفته

و تبرک واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا آنکه نماز در پیش می فاسد نمی شود و شافعی قائل است بآنکه همراه نقصان فاسد هم می شود  
مسئله جمعی گفته اند که وجوب سوره فاتحه منجری شود بسوی وجوب رعایت خارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوب فاتحه شامل  
این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته نشود که فلان کلمه میخواند درست است بحديث ابو داؤد که آنحضرت بر آمدند مسجد و آنجا اعراسه  
و عجمی و شیخ کبیر سه قرآن میخواندند آنحضرت فرمودند الحمد لله القرآن واحد و الا السنة شتی و مقصوب آنست و استیجاب قومی که تجوید قرات  
کستند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جانات نباشد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابیه ضبط خارج و غیر آن کرده باشند با وجود  
دخول انجین و اعراب در اسلام مسئله کلمه که از فاتحه اگر جدا کنند یوحی که دعوت آنرا قرات فاتحه گویند نماز درست نشود و از فصلی که هم قرات را  
نفی کند ضرر نمی رسد و همچنین تخطل سکوت اگر بوحی باشد که اسم قرات کل فاتحه را نفی کند قاطع قرات اوست بخلاف آنکه نفی کند انتهی متفق علیک  
و در متقی گفته رواد الجماعة ولیکن بلفظ فاتحه الکتاب و در ترمذی لا اوطار گفته و درین باب است از انس نزد مسلم و ترمذی و از قتاده ابو داؤد و شافعی

و از عبد الله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر بن عبد الله بن عمر و از علی بن ابی حمزه و از عایشه و ابو هریره و فی رواية لا بن حبان  
و الدارقطنی لا یجوز صلوۃ الا یقرأ فیها بآخر الکتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سوره فاتحه در متقی  
گفته و دارقطنی گفته اسنادش صحیح است و صحیح ابن القطان و رواد ابن خزيمة و ابن حبان و اورا شافعی است از حدیث ابو هریره باین لفظ که بفرموده  
نمی شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بآیه القرآن نودی در شرح مسلم مصنف در فتح قول بوجوب فاتحه در هر رکعت را نسبت بجهنم کرده و این سبب آنرا  
در شرح ترمذی گفته مروی است از علی و جابر و ابن عون و او را عی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داؤد و به قال مالک و دیگران گفته ظاهر حدیث با کسی است  
که باینجا پیش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیث ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز کسی را که بخواند در هر رکعت الحمد و سوره در فرض یا غیره  
ولیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف است و نیز حدیث ابی سعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحه الکتاب در هر رکعت رواد  
اسمعیل بن سعید الشافعی ابن الهادی و ترمذی گفته رواد اسمعیل بن ابراهیم صاحب الامام احمد بن حنبل و ابی سعید بن عباد و ابی سعید بن عباد و ابی سعید بن عباد  
و جوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام و ماموم و سر و جهر و مؤید اوست حدیث جابر که هر که گذارد یک رکعت و بخواند در آن  
فاتحه پس نگذارد و اگر پس پشت امام رواد مالک فی النوطا و الترمذی و صحیح و مذہب حسن بصری و اسحق و جوب خواندن فاتحه با قرآن است در نماز  
در هر رکعت که باشد یکبار و گذار اقال ابو حنیفه ولیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیغافی لائل طرفین و ترجیح حدیث باب نزل الاوطار  
و فی اشترای لا حمید و البخاری فی جزء القراءة و صحیح و ابی داؤد و الترمذی و ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و ابن ابی  
عبادة بن الصامت یعنی در روایت دیگر است از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز با ما پس قرات کرد آنحضرت  
پس گرانی کرد بروی قرات و بشواری شد پس هر گاه که فارغ شد از نماز فرمود لعنکم تقربون خلف ابا مکرم شاید که شما بخوانید پس امام خود  
و نفرمود و خواند پس من اشاره بآنکه مامومیت مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن است مرقرات امام را هر که باشد من یاد دیگری و سبب ثقل قرات  
بظاہر سماع صوت قاری من باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد و الله اعلم ولیکن قول می صلی الله علیه و سلم لعنکم تقربون  
منافی این معنی است زیرا که این نزد هر است و آن متیقن است پس لعنکم یعنی چه تواند که سبب ثقل کرامت این فعل و ناخوش داشتن آنحضرت این عمل را  
از ایشان باشد و سبب ثقل تاثر آنحضرت باشد و نقص که ناشی می شد از ایشان و از عدم انصاف و اجتماع قرات آنحضرت و کامل گاهی تاثر می شد  
بمنع ثقل قص چنانکه مروی است که آنحضرت روزی در نماز صبح افتتاح قرات بسته شد و بیان کرد که سبب این سنگی آنست که قومی پس من می استند

که در دفتر اخوان بنی کشتند و یا رعایت آداب بنی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنت لغیرکم فقیتم ما رسی مخو نیم ای رسول خدا قال فرمود لا تفعلوا وکنید این کار را و بخوانید خلف امام الا بقا حقه الکتاب بگو سوره فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون اینجاست بموتیمین است واجب آمد قرات فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذکور شد شافعی است و در سنن شافعی شرح مرطا گفته نزد شافعی قرات خلف امام واجب خواهد امام بجز خواندن یا بسیر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکنات امام فهماد الا بخواند بجز امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه بجز حجاب یا و ابوالحنیفه گفته اصلا بخواند و اگر خواند مکرر باشد انتی و در قولی از ابوحنیفه در نماز سر بر می گردانست جائز است و در کفایه از امام محمد و ابوحنیفه عدم کراهت قرات فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابوحنیفه و محمد لایس آورده و در تنویر العینی گفته و لا تل قرات فاتحه در جائزین قوی اند لیکن بعد اتمال ظاهر میشود که قرات اولی است از بزرگ تعویذ درین باب بر قول محمد است چنانکه در باب از وی نقل کرده انتی و باین رفته اند صاحب جبه الله البانی و والد ابو شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظفر حائمان در معنای و مرزا حسن علی حدیث لکهنوی روح را درین باب رساله مستقل است که در اثبات قرات فاتحه از کتب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار است از انجلیه این حدیث است که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام قرات می کند گفتند ما می کنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحه الکتاب را تصنف و تخفیف گفت اسنادش حسن است و نزد ابوداؤد دست اندر کار ابی سعید که گفت امر کرده ام را رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنکه بخوانیم فاتحه الکتاب و ما تیسرا و اسنادش صحیح است و در سبل السلام گفته این حدیث دلالت کرد بر حجاب قرات فاتحه خلف امام خصوصاً چنانکه دلالت کرد بر ای وی لفظی که نزد شافعیین است بنا بر عموم خود و این ظاهر است و عموم نماز جبر باشد یا سیریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعی و گفتند حنفیه بخواند از امام موم نه در سیریه و نه در جبریه و حدیث عباده حجت است برین ماست لال البانی بحديث من صلى خلف امام قراة الامام له قراة باوجود وضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفته مشهور است از حدیث جابر و او را طرفین است از جماعه از صحابه که ما معلوله انتی و در تنقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی بن طرق کما ضاف و الصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام است چه لفظ قرات امام هم جنس مضاف است شامل بر آنچه امام بخواند و همچنین قوله تعالى و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و حدیث اذا قرئ فالتصواتیر که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص است بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتی کلام سهل و در سبل الاوطار گفته و دارقطنی گوید این حدیث یعنی قراة الامام له قراة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری مسند نکرده و این هر دو وضعیف اند و مصنف حدیث الباری گفته اند وضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرق و علله الدارقطنی انتی فانه لا صلاوة لمن لم یقر ا بها زیرا که نیست نماز مگر کسی که بخواند فاتحه الکتاب و ظاهر حدیث در فرضیت قرات اوست خلفه امام و بهو الصواب خلفا للحنفیه و خلاف کرده اند و آنکه محل قرات او که امام است بعضی گفته اند میان سکنات امام بین آیات بخواند گفته اند بعد سکنات امام از قرات فاتحه بالتمام و در سبل برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده مال است بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست با یضاح حدیث عباده نزد ابوداؤد که وی نماز گذارد و خلف ابی نعیم و جبر که در ابو نعیم بقرات و خواندن گرفت عباده ام الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعضی سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم چه میگوید گفت آری گذارد و اما رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض نماز که در آن جبر کرده می شود بقرات پس ملتبس شد بر وی قرات و چون فارغ شد از نماز رو کرد بر او فرمود آیا میخوانید شما وقتیکه چه می کنیم بقرات بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود بخوانید من میگویم چیست مرا که نمازعت کرده می شوم قرآن را پس قرات نکنید هیچ چیز را و قتی که چه کنیم مگر اقم القرآن پس عباده که راوی این حدیث است در پس امام بجز قرات فاتحه که در زیر که از کلام آنحضرت خصیده قرات آن خلف امام بجز باید کرد اگر چه با امام نمازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فی خلج کرد و ابو السائب از وی پرسید که من احیاناً



در پس امام می بایست یعنی پس بیکر نه خوانم ابوهریره ذراع او را زد کرد و گفت اقرأها فی نفسک یا فارسی الحدیث و محول می گفت که در هر دو پیش  
و صبح در هر رکعت بسمر باید خواند بستر گفت در نمازی که امام چهر کن و نوز و سگته وی بخوان و اگر سگته نکند قبل از نوز و بعد از نوز و هر دو وی بخوان  
و ترک کن آنرا در هیچ حال رواه ابو داود و در صحیح الحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سگته طویله میکرد که ماموم در آن فاتحه می خواند  
فقی سگته قل من الایمة من استعملها ففی من استعمل الهجرة انتهى و نوزی در ذکر گفته مستحب است تطویل این سگته تا ماموم فاتحه بخواند از اتقی حافظان  
در کتاب الصلوة که در مسند فائز او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سنا و صحیح و نه ضعیف که سگته میکرد بعد از قرات فاتحه تا بخواند فاتحه را سگته که  
خلف است و اگر این سگته طویله که در آن ماموم قرات فاتحه را در یاد میکرد وی بر اصحاب وی خفی نمائی و معرفت و نقل ایشان آن سگته را هم تر  
می بود و از سگته اقتضای آنست و مصنف رح و در تخریج الاذکار برای قول نوزی و دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب بیته الحافل قولی عجیب است  
و اینکه احتیاج کرده اند خفیه بر مردم خفیه است فاتحه بخواند شسی زیر که در آن است بقرات تا تیسر من القرآن و شافعی ازین احتیاج چراست  
اقوامی با جوی این حدیث لاتجزی صلوة است دیگر آنکه در حدیث شسی نیز غلط قراتم القرآن وارد شده سله احمد و ابو داود و ابن حبان دیگر محل حدیث  
شسی است نیز عاجز از تعلیم آن و حال آنکه وی از اهل اداست و در نیل الاوطار گفته قول می تا تیسر مجمل همین است یا مطلق مقید یا بسمر مقید که تیسر  
برای حفظ مسلمین همین فاتحه بود و گفته اند که مراد ما تیسر ما زاد علی الفاتحه است جماعین الادلة زیرا که حدیث فاتحه زیادتی است که غیر مندرج واقع شده  
و این جمع حسن است و حسن ان الشیء الله عنه ان الشیء صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر ک انوا یستفتحون بکبریا  
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خوانند  
لیکن قرات آن جمع علیه است هیچ یکی را در آن خلاف نیست و با حدیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دانند  
چنانکه شافعی گویند یا ندانند چنانکه مذهب خفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نوا مام ایضیه که در افتتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در قرات  
از وی و مذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه افتتاح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را  
نه در میان فاتحه و سوره مگر نوا مام محمد در صلوة سمریه پس شافعی تاویل میکنند این حدیث را که مراد باحمد صدر رب العالمین سوره است و ما میگویم که مراد  
تقی جبر است بسملة نفی قرات آن در مصنفی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسملة را بجز در خفیه و همین است مذهب امام ناکل جمعی تاویل  
کرده اند بلکه خواند بوجهی که مسجع می شود پس لا لالت کند بر نفی جبر نه نفی قرات مطلقا و فقیه هیچ دلیل بر فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافته است  
که لا لالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در پیش شافعی خواندن بسملة فرض نیست زیرا که جزو فاتحه است و جبر بسملة در صلوة جبر نیست و در پیش  
ابوحنیفه مسنون است خواندن آن بطریق اختصار جبریه و سمریه و الله اعلم انتهى و حافظ ابن القیم در پی فرموده که آنحضرت گاهی جبر میکرد  
بسم الله الرحمن الرحیم و اختصار بیشتر بود از جبر و شک نیست که اگر همیشه جبر میکرد در هر روز و هیچ بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای و  
بر هر چه از اصحاب اهل بلد او در احصاء فاضله که این از اهل محال است و در ثبت وی احتیاج با الفاظ محمله و احادیث و ایهیه باشد نصیح تلک الاخبار  
غیر صحیح و غیر صحیح است و درین باب احادیث دیگر است و مستوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظ و علما اختلاف کرده اند و جبر  
بسملة در نماز از برای هر چه آمده که می نماز کند و جبر بسملة در قرات و گفت بعد از فراغ از ان انی لا شکیکم صلوة بسمول الله را راه انسانی و این خلیفه  
و این جریان فرجه ما و الحاکم فی المستدرک و صحیح الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیر جم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را بسم الله الرحمن الرحیم  
رواه ابو داود و اکثر ذی گفت تخریج بسمر سنا و بکاک و روایت کرده ام و مستدرک ابن عباس بن علفه که بود آنحضرت جبر میکرد بسم الله الرحمن الرحیم

ثم قال صحيح ودر بخاری است از انس که وی پرسیده شد از قنوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت بود قنوت او مدیست خواند بسم الله الرحمن الرحیم و حالیکه  
 دراز میکرد بسم الله را و دراز میکرد الرحمن را و از آن پس که گفت بود رسول خدا تقطیع نمیکرد قنوت را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
 رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابو داود فی السنن و ابن خزيمة فی صحیح و الحاكم فی مستدرک و دارقطنی گفته است که این  
 صحیح است این احادیث جفت کسی است که قائل است بجهنم و اما کسی که بگوید جهنم بسمله پس حجت و هیچ شکی نیست که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 شروع میکرد و نماز را بگوید و قنوت را با الحمد للرب العالمین اخرجه مسلم و قد تقدم فی کتاب دیگر همین حدیث را بنسبت و اهل سنن آنرا از حدیث عبد الله  
 بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای را بعد و دیگر ائمه از صحابه و تنوکانی در فتح القدر گفته احادیث ترک اگر چه صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح است با آنکه  
 خارج است بخرج صحیح پس از آنکه بدان اولی باشد لایسا با اسکان تا و ایل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی است یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی چیزی را  
 نزد هر بقرارت آن سو که شفع اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که متقی کلام و بحث را بر این طریق است لالا و رد و دو فقا و روایه و در این موضع  
 دیگر است گویم استیفای این بحث بر وجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش احوال بسیار بود و فرو گذاشته آمد زاد مسلم لا یدکن کردن  
 بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراءه و کافی اخرها زیاده که در مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابو بکر و عمر بسمله را در اول قنوت و نه در غیر  
 آن و هم در مسلم است از حدیث ابو هریره که چون بر نیخواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رکعت دوم آغاز می کرد قنوت را با الحمد للرب العالمین  
 سکوت میکرد یعنی برای دعای استفتاح شخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن است که ابتدا بسملانی کرد و شافعی که قائل اند بخرج نیست بسمله مر فاحته را تا قبل  
 میکنند که مراد الحمد تمام سوره است یا بسمله یا مراد است که جهنم بسملانی کرد انتهی و در سبل زیر زیاده است مسلم گفته که این زیادت مبالغه است و نفی و رد  
 در آخر وی بسمله نیست و محتمل که مراد باخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل است بر آنکه این هرست بزرگ بسمله معتقدان خود می شنوایشان  
 چرا با احتمال قنوت وی سر او عدم قنوت صلا و لیکن قول وی وفي رواية عن انس لا حمد والتسائي وابن خزيمة بهضم خود است  
 بر قنوت وی سر او لا یجوز من بسم الله الرحمن الرحیم جهنمی کردند بسمله وفي اخرى و در روایت دیگر است از انس که این خنچه  
 کانوا یسرفون بودند که نهان می گفتند بسمله را و جهنم میکردند بران و این صریح است در قنوت بسمله و لهذا گفت مصنف رح و علی هذا  
 و برین یعنی قنوت آنحضرت و ابو بکر و عمر بسمله را بر سبیل النفی حل کرده میشود نفی فی روایه مسلم و در روایت مسلم چنانکه گفت لایز کردن  
 یعنی ذکر نمی کردند بجز آنکه ترک میکردند و بی خوانند خلافاً من اعلمها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم علت  
 این است که از داعی این زیادت را از قنوت مکتوبه روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه از داعی منفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز از ائمه است  
 صحیح اخرجه کرده و باین حدیث استدلال کرده اند برینکه بسمله را نه بجز باید گفت و نه بسمله و نه در غیر وی بنا بر آنکه مراد بقول وی و لانی اخرها  
 اول سوره دوم است و هر که اثبات کرده گفته مراد بعد هم هرست حضرت غم چه حال است چه بغایت است و بسمله را بسمله میخوانند و مراد قنوت صفت  
 و سبیل السلام گفته علماء درین مسئله احوال کلام کرده اند و بعضی اعلام در ان تصنیف نموده و بنیای آن بر شرط حدیث انس نهاده و گفته که در وی  
 جفت نیست اصل این است که بسمله از قرآن است و در از شد جلال در میان علما از طوائف بنا بر اختلاف اند ایهب اقرب این است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم گاهی جهنم میکرد و گاهی اخفا و قد طعن النجاشی فی حواشی شرح لعمدة بالازیاده علیه جماعتی از تحقیق برین است که بسمله مثل سایر آیات  
 قرآن است و در جهنم بران جهنم کرد و در سریه سر غایب و اما استدلال بجهنم از آن آنحضرت بسمله را و فاتحه و جز آن در نماز خود و بر نبودن وی آیت با آنکه قنوت  
 دلالت میکند برینکه وی آیت است پس غیر منتقض است زیرا که ترک قنوت در نماز اگر ثابت شود دلیل بر نفی قنوت وی نباشد زیرا که جهنم قنوت آیه در نماز

در لیل بر قرآن نیست بلکه دلیل ماست از ان و دلیل عام بانتهای دلیل خاص منتهی نمی شود انتهی در حجت الله الباقی گفته بعمل آهسته گوید زیرا که مشروع  
 شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرات و نیز احتیاط بحدیث است انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت هر سبک و بمسکه و بچین ابو بکر و عمر  
 و این احادیث ضعیف است و در تخریص بر آن کلمه کرده شیخ در ترجمه فرموده تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین  
 و صحابه دیگر که بر چیزی کردند بمسکه اگر چه نماز جهری بود شیخ ابن المام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بمله  
 مگر آنکه در سنن ابی حنن است و هیچ یکی از اباب سانیان به مشهوره اخراج نکرد حدیثی در آن با وجودیکه کتاب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف  
 نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیر هم از این لایق و القه و الاخصی ذکر کرده اند که جهری کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا جهت  
 کمال قریب بعضی از مستطیلان آنرا شنید و ترندی و بای عقده کرده یکی برای جهر تنمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته  
 که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابو بکر و عثمان و عمر و علی و غیر هم من التابعین و من بعد هم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد  
 چنانکه ظاهر شده که مذهب امام عظیم اصح و ارجح است انتهی گویم احادیث جهر بمسکه بالا گذشت و بعضی از ان صحیح است و مشکوکی بترجیح جهر بر سر رفت  
 و باطله صحیح با ثباتش رسانیده بخبر و سخن ابی عبدالله نخعی بن عبدالله بن عوف بن ابی حمزه بن ابی سعید بن ابی حمزه بن ابی حمزه بن ابی حمزه بن ابی حمزه  
 کسره سیم ثانی وارد آمد و یقال یصحیح الجیم و تشدید الیم الثانیة ذکره الخلی فی شرح العمدة پسر و پدر و موصوف اند بجمه و این را قصه است که بخانی  
 مذکور است و در فتح گفته که وی مباشر جهری ماند این وجه ملقب شد این نام و جزم بر اینیم الجهری و در سبیل گفته که موسوم شد بجمه سبب آنکه با موسوم بود  
 بجمه سبب دیده در هر جمعه وقت نیمه عزت قال صلیت و راء ابی هريرة رضی الله عنه فقرا لبسم الله الرحمن الرحيم ثم قرأ بآء القرآن  
 حنة اذا بلغ ولا الضالین قال امین گفت یقیم نماز گذار و دم در پس ابوهریره پس خواند بمله پسر خواند سوره فاتحه تا آنکه رسید بلفظ  
 ولا الضالین گفت آمین و آمین گفت بعد فاتحه سنت است بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگر چه امام آمین نگوید و در تائین مستند  
 در صلوة سر بر تقدیر جماع خلاف است نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و جماع قال ابن المام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره  
 بجمه بود و چنانکه مذهب شافعی است و آمین تخفیف سیم است بدالت و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع و اجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصنف  
 و یقول کما سجد و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد و از جلوس الله اکبر  
 یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و بچین چون می استاد از سجده اولی و ثانیة و در اینجا دلیل است بر تکبیرات نقل در تصنیف گفته اتفاق کرده اند  
 ایمر برین تکبیر با و آن است و دو تکبیر است در چهار رکعت و همه آنها است است مگر تکبیر اولی که آن فرض است مستحبی شود نماز بدون آن انتهی  
 ثم یقول اذا سلم و الذي نفسي بيده اني لا شئكم صلوة برسول الله پسر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست  
 اوست یعنی قسم بخدا که من مانند تر شما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن خزيمة و ذكره  
 البخاری علیهما و اخرجه السراج و ابن حبان و غیر هم و بوب علیه النسائی البیهیم الله الرحمن الرحيم و این اصح حدیثی است که وارد شده است درین باب  
 و گوید است مرسل را که بودن حکم بمسکه است حکم سوره فاتحه در قرات جهر او شتر از این ظاهر است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بمله را  
 بقول ابی هریره انی لا شئکم صلوة برسول الله صلی الله علیه و سلم اگر چه محتمل است که مراد شایسته باشد و اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال  
 خلاف ظاهر است و بعد است از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که نکرده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پسر گوید و الذي نفسي بيده اني  
 لا شئکم الخ و در وی دلیل است بر شریعت تائین برای امام و از طرفی در سنن از حدیث و اهل بن حجر آورده گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غير المغضوب عليهم ولا الضالين میگفت آمین دراز میکرد بان آواز خود را و گفت که این حدیث صحیح است آخر جابر بن جابر والدارمی و ابن ماجة  
و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقروا بسم الله الرحمن الرحيم فاتيها احدى اياتها چون بخوانید شمسوره فاتحه پس بخوانید بسم را زیرا که بسم یکی از آیات فاتحه است چنانکه در مشهور شافعی است  
و در حدیث ابن عباس است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم شروع میکرد و نماز خود را یعنی قرات را بسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذی و لیکن  
ترمذی گفت که این حدیثی است که اسنادش قوی نیست و ظاهر آنست که هر دو جهت تسمیه و اولاد افتتاح بتسمیه خلافی نیست و در حجة الله الباقه  
گفته که روایات در بودن و نبودن بسم آیتی از فاتحه مختلف آمده و صحیح شده از آنحضرت افتتاح الحمد و عدم جهت تسمیه و در بعضی احیان  
برای تعلیم سنت صلوة بایشان باشد و ظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاص فی فرموده خاص صحابه را بچون او کار و آنچه ان نمی گردانید  
که عامه بران ناخود شوند و بر ترک آن کلام گردانندی و در سبیل گفته این حدیث دلالت نمی کند بر جرح و نه بر سبیل بلکه بر مطلق قرات و دارقطنی در سنن  
احادیث جرح بسم در نماز بر سنت تمام بطریق رفع از علی و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سلمه و جابر و انس بن مالک سوق کرده بوده  
گفته روی الجهر بسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم عن اصحابه و از واجه غیر من متینا کتابنا احادیثهم بذکر فی کتاب الجهر مفرد و مقتضی  
علم من کرنا هنا طلبا للاختصار و التخصیف انتهى و بلفظه انتهى و بالجمله حدیث دالست بر خواندن بسم پیش از قرات اگر چه بسم باشد و بر بودن و نه  
از آیات فاتحه رواه الدارقطنی و صواب وقفه روایت کرد این را دارقطنی و گفت صواب وقف است یعنی این قول ابوهریره است  
نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصف و تلخیص گشت رجال این اسناد ثقات اند و تصحیح کرده اند و از ائمه وقف او را بر رفع و آنکه در  
ابن القطان بعد التردد و لیکن این وقف در حکم رفع است زیرا که اجتهاد را در شمول آیات مدخلی نیست و رواه البیهقی بطریق آخری و عنه  
و از ابوهریره روایت است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من قراءة آخر القرآن رفع صوته  
وقال آمین بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سوره فاتحه بر میداشت آواز خود را و می گفت آمین یعنی بگو و آواز شده  
در جرح بتأیین احادیث صحیح و مذہب شافعی و احمد این است و در مذہب مالک خلاف است و در مذہب ابوحنیفه جرح و مطلقا و احادیث در جرح  
جرح بیشتر رجعت آمده و بعضی علما در عدم جرح نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در رو  
اختفا کند تعوذ و بسم و آمین و ثنا و از ابن مسعود نیز مثل این مروی است و تواند که جرح و اختفاء هر دو بوده باشند تا رة فتارة قاله الشيخ فی التجر  
گویم حدیث باب دلیل است بر شریعت تأیین برای امام بعد قرات فاتحه بجم و ظاهرش در جرح و مستر است و بشرعیت می قائل اند شافعی و  
و حنفیه گویند در جرح هم بسم گوید و مالک را دو قول است اول مانند حنفیه و دوم ننگفتن آن و حدیث حجت روشن است برای شافعی و نیست و حدیث  
تعرض برای تأیین مأموم و مفرد و بخاری شریعت وی برای مأموم از حدیث ابوهریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم چون آمین گوید یا امام پس آمین گوید زیرا که هر که موافق شد تأیین او تأیین ملائکه را بخشیده شد و او را آنچه مقوم شد از گناه و سی و نیز و  
از حدیث ابوهریره مفرد آورده که چون گوید یا امام و الاضالین بگوید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مفرد آورده که چون گفت یکی از شما آمین  
و گفتند ملائکه آمین در آسمان پس موافق شد یکی دیگر را بخشید و او را آنچه گذشت از گناه و سی پس این احادیث دلیل است بر شریعت  
آمین برای مأموم و اخیر عام است برای مفرد و جمیع و آنرا محل بر مذبح کرده اند و بعضی ظاهر بوجوب رفته علماء بظاهر الامر و واجب گردانیده اند بر هر  
و در جرح بتأیین در نماز جرحیه قریب به فیه حدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید و جوب است بر مأموم و مکرر است اعطایه بنو و در آن جهت آنکه

در حدیث عایشه مرفوعاً از واحد بن ابی حمزه و طبرانی است که حسد کرد و نذر بر شایه نمود آن قدر که حسد کرد و نذر گفتن آمین و ترمذی احادیث بر رفع صوت  
 بآمین و خفض سر و آوردن جهر را ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر اصحاب و تابعین بر این است و حق است  
 زیرا که روایت رفع صوت وید صوته ویرج ترجیح بها المسجود ویراوست و روایات خفض خالی از ضعف نیست و ترمذی العینین گفته بعد تمیق  
 در روایات و تحقیق ظاهر میشود که هر بتائین اولی است از خفض زیرا که روایات جهر اکثر و واضح است از خفض انتهى رواه الدارقطنی  
 و حسنه و الحاکم و صححه گفت حاکم اسناد صحیح علی شرطها و گفت بهیقی حسن صحیح و لا یخفی داود و الترمذی صحیح  
 مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در سنن این است چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین و بلند کرد و بدان آواز خود را و در لفظی این است  
 که وی نماز گذار پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس جهر کرد و بآمین در سجده گفت آمین بعد تخفیف است در جمیع روایات و از جمیع قرائن و کلمات  
 کرده اند در وی لغتها و معنی وی اللهم استجب است و قبل غیر ذلک انتهى گویم یکی از ان لغات آمین است بقصر و تخفیف میم گاه غلب و دیگر بعد و تشدید  
 میم است حکما الواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد الف باشد که فصیح است  
 و ظاهر معنی اولی است بقرینه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوت بر میسر است بآمین آواز خود را و آن صحیح است در جهر و در بعضی  
 روایات بر میسر است آواز را تا آنکه می شنوایید صفت اول را پس می لرزد بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود و در بعضی  
 اقل و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد خفض عدم عفت است یعنی  
 عدم مبالغه در جهر و نه جهر شامع کسی که قریب می بود و در صفت اول چنانکه در روایتی آمده است انتهى و شک نیست که ارجح همان اول است من  
 حدیث و اشل بن حجر و تقدیم جابر جیم و گاهی شنبه میگرد و تقدیم جیم بر حاشی در ترجمه گفته شیخ ما در شیخ خود نقل میکند که گفت  
 ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجر و رومی باید خواند انتهى و **ع** **الحی** **ابراهیم** یا ابی محمد یا ابی معاویه  
 عبد الله بن ابی اوفی نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی است حاضر شد حدیثه و خیر و ما بعد چهارا و همیشه ماند در پیشینه  
 تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برگشت بسوی کوفه و مرد آنجا و وی آخر کسی است که هر دو کوفه از صحابه سینه سینه  
 و ثمانین قیل سینه است و در آخر عمر نامینا شده بود و از اصحاب شجره است کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلی الله علیه  
 و سلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئا فخلعتنی ما یجزي منی منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت  
 رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که پسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن  
 بنشیند قال فکل فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم  
 متبادر بافهام بقرینه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد و بدان نماز و این  
 بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی بشکلم مثل این کلام از تعلیم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات  
 آیتی یا زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میکرد و می گویند که این مردی است که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در سیده و گنجشک  
 چیزی از حفظ قرآن نمیشد پس بیاموزت او را صلی الله علیه و سلم این کلمات و با وجود استبعاد و بطرف نمی گرد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی  
 از قرآن است که او را و خود سازد و بدان اوقات خود را سمع و وار و لا بد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در خواندن بود و بعضی فرمودم  
 که حفظ انقدر بر ایشان آسان نمیکرد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بر آن و در خود



سازد آنرا شب و روز کند اقل و اکبر و در سبیل استقام گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار قائم مقام قرائت فاتحه و غیره است برای کسی که قدرت نمی تواند کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی الاستطیع لا احتفظ الا ان میسر باشد پس اگر نماز را در احتفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود و احتفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت و حدیثی است که گویند ظاهر آنست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاساً علی الفاتحه که نافی البدر و در مصنفی است اگر فاتحه نمی دانند که گوید هر قدر که خواهد و تحسین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد انتهی الحدیث بصب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود است که گفت آن مرد ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی و ارحم فی و عافنی و اهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکن و اشاره کرد برست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس برگردد و درست خود از خیر انتهی لیکن در سنن ابی داود و لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاكم و الدارقطنی و اللفظه و در سنن وی برابریم سبک از رجال بخاری است لیکن عیب کرده اند بر بخاری بر اخرج حدیث وی وضعفه النسائی و گفت ابن قطن انضیف کرده اند او را قوی پس میاوردند حجتی و ذکر کرده است او را ترمذی و خلاصه و فصل ضعیف و گفت در شرح منزه رواه ابوداؤد و النسائی با سنا ضعیف و پیش کلام ایشان است در برابریم و گفت ابن سعد میافهم او را حدیثی مکرر المتن انتهی و متفرغ نیست وی باین حدیث بلکه وایت کرده اند این را بطریق و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طایفه روایت عن ابی اوفی لیکن در سنادش فضل بن موفی است و ابوجاهم او را ضعیف گفته که ذاقی التلخیص و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم

**و عن ابی قتادة رضي الله عنه** الفساری عقی بری است حاضر شد همه مشاهیر از مشاهیر صحابه است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذاشت و اما قیصر افي الظهر و العصر في الركعتين الاولى وليكن بين سجودين در نماز پیشین نماز دیگر دو رکعت نخستین بغایت کتاب و سورتین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام سوره که باشد از قرآن میخواند و یسبعنا الایة احیاناً و می شنواید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این خواندن بقصد بود تا باشد که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سوره یگان آیتی بخوانند مفسد نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جرحال می شد و ظاهر مفهوم استماع و قصد و اختیار است و تخصیص بطریق عصر اتفاقی است و یطول الركعة الاولى و درازی میکرد و قرائت رکعت نخستین و در روایتی آمده اند که درازی نمی کرد و رکعت پسین همچنین میکرد و در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی و در مذاهب ثلثه در همه نماز است و مذاهب امام محمد نیز همین است بعضی ظاهر عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق او را در آخرین حدیث زیاده کرده که ناگهان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی در بایند و ابوداؤد و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرائت برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخوانند در هر رکعت مقدار استی آیت و احوال و حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکثر است و در سبیل گفته ظاهر تطویل سورت است در رکعت او و او را که در ابن حبان که تطویل جزین نیست که بهر تیل قرائت است در آن با استوای مقرر و مسلم از حدیث حصه روایت کرده که کان یترتل السورة حتی یکون الطول من أطول منها و اما قرائت پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابویسعد که سیاه نظام است و بهیچ گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر کسی هست و در نماز میخواند در اولی که انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب است که ذاقی شرح ابن الهمام زیرا که اوفی نیست بصراحت نص و ان بعد

اند تاویل و احتمال قتل در برابر جنت نیزه و درین باب حدیثی میگردست که تقویت او میکند و یقیناً فی الاخرین بقاضیة الکتاب و میخواند  
 آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و بعد از قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتضای هر فاتحه جابر است و نیز حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز  
 جابر است و قنات افضل است و غنی و ثوی و تلمیذ علی گویند برین اند و در محیط گفته است که اگر عباد سکوت کنند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت  
 و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قنات در مابعد اولین واجب است و این ابی شعیب از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قنات کن  
 در اولین تسبیح گوید آخرین ذکر اشنی و نیز گفته است که اگر در آخرین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و الاصح نیز که قنات فاتحه و آخرین  
 هر دو نیست چه تحقیق آمده است از حضرت علی علیه السلام که گاه گاهی زیاد و میگرد بر فاتحه در آخرین تسبیح هر که سوره است کذا فی الترمذی  
 و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قنات سوره در آخرین مسنون نیست و هم با آنچه روایت کرده اند شیعین در نماز مغرب و شبانی باستان حسن  
 و گفته اند که مسنون است خواندن سوره در آخرین نیز برای اتباع روایت کردند از انجادی و مسلم و طبرانی و غیره و مالک در مغرب گفته و قیاس و بیشتر  
 بر آن عشا انتهی و در سبیل گفته در وی دلیل است بر آنکه زیاد بخند در آخرین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگر چه مالک در شرط از طریق شنباهی  
 روایت کرده که وی شنید ابابکر را میخواند در آن رَبَّنَا لَا تُخِجْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا اَللّٰهُمَّ وَ شَافِعِ رَاوِد و قول است در استحباب قنات سوره  
 در آخرین و نیز در حدیث دلیل است بر جواز اخبار انسان بطین زیرا که معرفت قنات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اجماع آیت احیاء اولاد  
 نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دل است بر اخبار از ان بطین و همچنین حدیث حباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناسید شما قنات است  
 آنحضرت را در فکر و عصر گفت با نظر بر پیش شریف وی پس اگر حال قنات شریف با خبر وی صلی الله علیه و سلم میدانستند هر آینه ذکر میکردند از آن  
 متفق است بیکه درین جاد دلیل است بر شرفیت قنات فاتحه در هر چهار رکعت در هر رکعت و خواندن سوره هم از آن در هر رکعت از اول و لیکن  
 در بیکه این عادت وی بود صلی الله علیه و سلم که بایل علیه کان بصلی زیر که این عبارت مفید است غالباً و اجماع آیت احیاء اولاد است بر عدم وجوب بار  
 در سوره و بیکه متفق بر سهو نیست و قول می آید تا دلیل است بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شبانی از حدیث بر او آورده که گفت بودیم با  
 که میگذاشتیم پس آنحضرت نماز ظهر و عصر شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخری این خبری است حدیث انس نحوه و لکن قال  
 سبحان الله ربک الاعلی و بل آنک حدیث الغاشیة و در مخرجه الغفار گفته حق این است که حدیث ظاهر است در استحباب هر آنچه دیده شد از نماز وی  
 صلی الله علیه و سلم زیرا که اصل در امر همین است و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر آنچه ثابت شده است از جبر و سر لازم است از حدیث و اما آنچه  
 پس منحل و مجمل است دلالت وی در اینجا تمام نیست انتهی گویم مراد حدیث صلوات الله علیها را بجموعی اصلی است و مراد بآیت و لا یخفف فیها کلاماً  
 تحافث بها و حسن . ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا لکنز قیام رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بودیم ماکه اندازه میکردیم پس بخند را از حریمهای حمله و زاور اندازن کردن کشت و میوه و بر درخت و تخم زیتون و سکونهای حمله و تخم ز  
 ای تخم ز و نقد و در قول وی کنا تخم ز دلالت است بریکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و این با چه روایت کرده که حاضرین می گوی بودند از آنجا  
 فی الظهر و العصر در نماز ظهر و عصر فخر زنا قیامه فی الركعتین الا ولیکن من الظاهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت  
 نخستین از نماز ظهر اولین بدوای ششم و همچنین آخرین ششمی و اولی و آخری است قدر مقدار سوره العنقریز السجدة را و مقدار  
 این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی است آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه  
 سوره مذکور شد و در آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالفت روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرور است

برسبیل علیت و منصوب است بتقدیر یعنی و مرفوع است بر خبر برتبتی محدث گویم این برتبت وجهی است بر رفع ترتیل حکایت و اما در صورت  
اعراب پس متعین است بر سجد باضافت و فی الاخر یکین قدر النصف من ذلک و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از ان و از اینجا معلوم شد  
که در رکعتین آخرین نهمین سوره میخوانند مختصر تر از آنچه در اولین میخوانند و فی الاولین من العصر علی قدر الاخرین من الظاهر  
و در دو رکعت اولی از عصر قدر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر و معلوم است که در دو رکعت اولی از عصر سوره جز فاتحه خوانده نمی شود  
و الاخرین علی النصف و در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از ان ای از اولین آن و قاعده مسلم احادیث در اینجا مختلف است  
در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پست می آمد  
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر طالت و می این رکعت را واحد مسلم از حدیث ابی سعید  
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میخوانند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر شتی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت  
نیمه آن و در عصر در دو رکعت اولی در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن بنا بر طالت مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه میخوانند در دو رکعت  
اخیر از عصر مگر فاتحه میخوانند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاسته و گذشت حدیث ابی قتاده که میخوانند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب  
و می شنواید ما را احیاء آیتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که  
بخاری و مسلم بر وی اتفاق کرده اند من حیث الروایة زیرا که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منفر دست بآن مسلم و نیز آن خبر است از خبر ثقیفه  
و تخمین و تخمین که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در آخرین غیر فاتحه همراه فاسته میخوانند و احیاء در آن بر فاسته اقتصار میکرد پس زیادت  
بر فاتحه در آن هر دو رکعت است خواهد بود بفعل احیاء و یتکرر احیاء و سخن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین جمله  
میوای ام المؤمنین میمونه از کبری تابعین و فقهای سینه مدینه است برادر عطاء بن یسار بود فاضل ثقة عابد و روح جت مرمود در سنه ۴۰ و ۴۱ و ۴۲  
است قال کان گفت بود فلان بغوی در شرح است گفته مراد از فلان شخصی است که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک نامش عمرو  
بن سلمه بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز است و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از وفات ابوهریره است  
بیک سال تور پشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه و نه  
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی بن رضی است و بهر حال حدیث مصرح است باینکه ابوهریره نماز گذارد در پس این فلان سلیمان گفت که نماز گذاریم  
من پس آن مرو که ابوهریره او را شبیه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود و یطیل الاولین من الظاهر و از میکرد آن فلان دو رکعت  
اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد و در رکعت پسین را از ظهر باینکه میخوانند در آخرین ظهر فاتحه یا سوره قصص و ذکر تطویل قرار است  
و یتحقق العصر و سبک میکرد و قرار است عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخوانند در مغرب سورتی کوتاه  
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن است علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبیل گفته از مسافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حرات یا صمت یا تبارک یا تسبیح یا تسبیح  
و اتفاق کرده اند بر اینکه منتهای او تا آخر قرآن است و توشیح در ترجمه گفته مراد مفصل بر قول مشهور از سوره مجلات تا آخر قرآن است و مفصل از ان جت گویند  
که در وی فصول یعنی فصلها بسیار است و بعضی گویند از جهت قلت نسخ و در وی در بعضی گفته سخت داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور که در سبیل  
طوال مفصل خوانند و در ظهر و عشا و وسط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبیل است از سبیل قرآن که صحابه اخرب خود را بر آن سبیل نهاده اند و آن  
گویم سوره قسم طول و اوساط و قصار طول از اول قاف تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا افعی یا سوره زلزله و افعی یا قضا و از آن تا آخر قرآن

وفي الغشاء بوسطه ويخاند در عشا بوسط مفصل که میانه اند در درازای کوتاهی و فی الصبح بطول اله و در نماز باید او سه رکعتی در رکعت اول  
 بیک رکعت در نماز ظهر طوال مفصل گفت بلکه محمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اواسط هیچ تلفت و محمول و مقرر الاثنی در وقت ظهر  
 قرأت طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر و ساطح چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ماصليته وراء احدنا شبه صلوة برسول الله  
 صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هريرة نگذارم پس هیچ یکی که باشد تر باشد نماز وی بنماز رسول خدا از این شخص هر سه رکعتی است که گفته  
 علماء گفته اند که سنت است که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح الطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح  
 و ظهر آن است که این هر دو وقت عقل است اندر نماز نوم در آخر میل و قائله پس در تطویل اگر یک تا آخرین بغفلت نوم و نوحی بهماست و در عصر این حال نیست بلکه  
 وقت اعمال است پس تخفیف مناسب است و در مغرب نیز وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بعدی عشا و روز و در وقت نماز  
 و در عشا غلبه نوم است لیکن وقت وی واجب است پس شایسته بود بصر و حواس شود و احتیاج نماز آنحضرت چنانکه مغرب باید بطریق که تمام نمی شود بآن  
 این تفصیل انتمی أخرجه النسائي باسناده صحيح و روایت کرد از ابن ماجه نیز تا قول می تخفیف العصر و عن جابر بن عبد الله  
 بصحهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل سلام بود که از فی الضحی و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب مختص نیست  
 بقصار مفصل و در حدیث امام فضل بنت الحارث که زوج عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 میخواند در مغرب سوره و الا رسالت را مستفاد علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب القصص و صافات و حم الزخرف و الحج هم ربك الا على  
 و تین و متحذتين و قصار مفصل و کما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند و آلات و از بر عدد تین  
 قرأت چنانکه ائمه فقها قرار داده اند از طوال مفصل در نوح و ظهر و اواسط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در وقت بر قصار مفصل در مغرب مختص  
 مروان ابن الحکم است و زید بن ثابت بر وی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که  
 میخواند در مغرب بطولی الطولین أخرجه البخاری و بی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در  
 عشاءین و توقیت کرد برای سعاد و دران بالشمس وضوحها وباللیل اذ یغشی و هیچ هم ربك الا على و نوحی با در حدیث عمرو بن شعيب عن ابيه  
 عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امانت میکرد و بدان مردم را در نماز  
 در سبیل گفته جن میان این روایات چنین است که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عباد و وجود استلحه  
 مستفاد علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سنور کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری که والی کوفه بود  
 از جانب می پس نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر بران و باجماع امر قرأت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در طول قصار  
 مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و مجاز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب امیر المؤمنین عمر و لابد او را دلیل و شاهد  
 از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال می صلی الله علیه و سلم همچنین و بر زمین هیچ خواهد بود و احیاناً بر خلاف آن  
 و پس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهى و حسن ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة يقرأ في صلاة الفجر يوم الجمعة يقرأ في صلاة الفجر يوم الجمعة  
 و يصل إلى على الانسان سوره مجده و در رکعت دوم سوره و هر مستفاد علیه و ابل سنن نیز از روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

این عباس را آورده و در بر وی ایستاد بر تنیکه اب انحضرت درین نماز متین بود و للطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه  
 بدست خود داشت و در حدیث ابن مسعودست نزدیک طبرانی که همیشه یک روزه در روایتی دیگر از طبرانی این است که بخواند این دو سوره  
 همیشه در جمعیست عادت و دائمی وی بود و سبب گفته شیخ الاسلام ابن تیمیة رح فرموده که سر در قنات این هر دو روز جمعه آنست که این هر دو روز  
 مستغنین چیری است که شد و خواهد شد و درین روز نیز که شغل اندر خلق آدم و برادر معاد و خضر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس در خواندن اینها  
 مذکر عباد است با کافیه و مکرر انتی گویم از ما کان عبرت باید گرفت و برای ما یکن مستغنی باید شد انتی کلام سبب بعضی گفته اند که ثابت  
 شده از انحضرت صلی الله علیه و سلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این هر دو  
 در فجر مستحارفت و سبب و مستحسنست نزد شیعی و برین است عمل ایشان در خرمن شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور است که مستغنین مکرر اند  
 چیزی از قرآن را بنامی معین همین را مثال آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این  
 سخن بعد از صحت حدیث و روز و عمل رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی از غرضی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی وی سبب جای نقل کرده  
 که این بر تقدیری است که آنرا لازم و محتمل دانند و جز آنرا که در پی ندارد اما اگر از جهت تیسر و تبرک بقنات حضرت صلی الله علیه و سلم بخواند باکی ندارد و بشرط  
 آنکه حیانا نماز آنرا نیز بخواند باشد تا جابل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق و واروده است در احادیث صحیح تعیین قنات و بعضی صلوة چنانکه  
 قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سجده هم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و نماز و ترا مثل آن  
 و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی جز گاه  
 بالماثور انتی گفت بنده ضعیف عن الله غنه شک نیست که بعد از صحت حدیث بحال اعتدال را بهام و جوب و عدم صحت غیر آن تنگ است بظواهر  
 آنست که نزد حنفیه و امام عمل از حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انداز و تشریف خوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو  
 سوره گفته اند که اینها شتمل اند بر ذکر سید آ و معاد و دخول جنت و نثار و این معانی در روز جمعه است و قیاست قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگوید  
 چنانکه در محافل جامع عظیمه سورۃ ق و اقتراب الساعه میخواند پس اگر احیا نماند بهتر و فاضلتر باشد و الله اعلم انتی کلام شیخ ترجمه الله  
 و در ترجمه الله البالله گفته اختیار کرده است انحضرت بعض سوره را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مگر پس هر که در آن پیروی کرد  
 وی بسیار خوب کرد و هر که نکرد نیست بروی حرج انتی تحریر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه و سلم تعیین بجهت رسیده  
 آنجا همان سوره بهمان کیفیت تعیین باید خواند و جائیکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا فعل آنجا هر چه از قرآن متیسر گردد و در وقت همان بخواند  
 نزدیک تر خواهد بود بظواهر احادیث و وجبی است برای تطبیق مذنب شافعی و حنفیه و الله اعلم و عن حذیفه رضی الله عنه

قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم فما ضربت به الیه رحمة الا وقف عندھا کسأل الایة  
 عذاب الا تعوذ منھا گفت جلیفه نماز گذارد و همراه رسول خدا پس گذشت باحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد و نزد یک آیت  
 و حالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بومی هیچ آیت عذاب مگر که پناه نیست بخدا از آن و این حدیث دلیل است بر آنکه قاری را در نماز  
 باید که تذکر کند در قنات و بخواند از خدا پناه جوید بوی از عذاب و می و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده  
 و در حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قتیبه آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند و نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بکر  
 جنت و نثار و گفت اعوذ بالله من النار و یل لابی النار رواه احمد و این مانع بمعناه و گفت عایشه نه استادم با رسول خدا در شب تمام پنجشنبه از سوره بقره



و نه او آل عمران یعنی گذشت باینکه در روی توبه نیست مگر آنکه پناه خواست از خدا و استعاذه کرد و نمی گذشت باینکه در روی استغاثه است مگر آنکه دعا کرد و خدا را در غیبت نمود و بسوی می رواد احمد پس این همه صریح است در نافله و قیام لیل نماید است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ سوابقی که است کرده باشد مردم را بسوره بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشهور است بآنکه در لیل بود و این با تعبیر و روش و اگر یکی در فریضه هم بخاند لا باقی باشد و خطی در نماز وی گفتند خصم و شما وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود و بر غیری اگر این پس ایام است و شش

ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا و انی یحیی ان اقرأ القرآن را کتا و سا جت اگاه با شنید که من نمی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی او تعالی تحسین کرد نماز را بر بیتی از هیات جزئی از انواع ذکر و مخصوصی که در هر قیام که اول هیات است و اعلم است و داخل در غیبت بقرآن که اعلی و اقدم و عظم و افضل از کار است پس بعد از تعیین و تخصیص می تعالی و تقدیر و کمالش ندارد که خلاف آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبیری است که عقل را ببرد آن را نیست و بعضی از مردم حکمتی و علمی در آن نیز نگذاشته اند و گویند رکوع و سجود و پشت خضوع و تذلل میخاری است پس نمی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان است درین هیات خوانده شود و از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه پیدا شد که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و بر لری داده شود میان هر دو و این نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان است که بندگان در اعتقاد امر و تعبد و حکم شارح است ششم زبان تازه کردن با قرائت و ناگفته شدن علت از کار توبه هر چه نماید که بکن آن بکن و آنچه بگوید که بکن آن بکن و باقی مانده ای که قرآن در رکوع و سجود خوانده نماز فاسد گرد و باینه صحیح است که نکرده و چون مسخ کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه و طینه عبادت است در آن فرمود فاما اگر کسی جمع قضا و اقیه الرب اما رکوع پس تعظیم کشید و بزرگی یاد نماید در سجود و در کعبه خود را تعالی شانه و مشا به کشید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل است و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از عذیبه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله علیه و سلم سبحان ربی عظیم و اما السجود فاجتهد و اقی الدعاء ففهم ان یسجد ابدا لکبر اما سجده پس کوشش کنیز در دعای پس سزاوار و عا در سجده که قبول کرده شود و شمار از جهت حصول قرب بموجب قول می شاکر انی قریب اجنب دعوة الداع اذا دعاه شیخ در ترجمه گفته اند که دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحد و ستایش درگاه عزت و جلال او و دعا طلب سوال است و دعای که امر فرمود و تکبیر آن در سجود و متداول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حقیقت اقتضای برادر گذشتند و از صریح دعا منع نمایند از استعمال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت خلص باشد و تعظیم و ذکر حق یا بحکم شغل ذکر می عن سالتی اعطیت فضل ما اعطی السائلین با فضل و اعظم از آنچه خواهم بکنند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در احوال بصریح دعا نیز منتهی گرد و در قرآن اقتضای ترسها است کنند چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث لیل است بر تحریم قرات قرآن و وقت رکوع و سجود زیرا که اصل درونی تحریم است و ظاهر وی موجب تسبیح رکوع و سجود و موجب عبادت و سجود بنا بر این هر دو و باین رفته است احمد و گوی از حدیثین و عجم و گویند مسح است بر پیشانی که او را آنحضرت تعلیم کرد و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول می عظیم ان فی الرب آنست که گفتن یکبار کافی است و بآن مثال امر حاصل میشود و ابو داود از حدیث این مسند آورده که چون رکوع کند یکی از شایس بگوید سبه یا سبحان ربی عظیم و این ادعای او است و روایت کرده اند این را در حدیث و این را چنین مگر آنکه ابو داود گفته در وی ارسال است و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول می که این ادعای او است و آل است بر مردم این امر را و احدی و حدیث دلیل است بر مشروعیت دعا در حال سجود و دعا که باشد از طلب خیر و نیا و آخرت و استعاذه از شر و وزیر که سجده محل اجابت دعا است و محقق عایشه رضی الله عنه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی رکوعه و سجوده بود آنحضرت شایسته گفت



مستحلف گفته بخم که ترک جهر بران کرده باشد و طریقی از ابهر نیز آورده که اقل کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو سعید روایت کرده که اول آن  
 ترک زیاد و این بنا فی ما قبل نیست زیرا که تیار ترک معاویه نمود و معاویه آنرا ترک عثمان ترک نموده بود و الله اعلم اما عمل است مستقر بآنند بر فعل آن چه شخص  
 و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در باب عینه و ثلاثیه تکبیر منقضی از تشدید و سطر زیاد کند پس در رکعتوات خمس مع تکبیر احرام  
 نمود و چهار تکبیر است و بدون او شتاب و دونه و اختلاف کرده اند علماء در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است از احمد بن حنبل را زیرا که آنحضرت  
 صلوات الله علیه وسلم در اوست کرد بران و فرمود صلوات الله علیه وسلم فی اصلی و چهار گویند و بمنت زیر که آنحضرت مسی را تعلیم نفرموده و آنچه او را آنحضرت  
 تکبیر آخر است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسی نزد ابوداود از حدیث  
 رفاعة بن رافع آمده و در وی گفته شد ثم يقول الله أكبر ثم يرفع و ذکر کرد و در قول سمع الله من حمده و بقیه تکبیرات نقل از خیرها الترمذی و النسائی و لهذا فی  
 احمد و داود و یحیی و ابویوسف و طاهر قول می یکبر عین کذا و عین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتداء رکعتی مشروع باشد  
 و اما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست و بجای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیاد بر او و نقصان از آن بگوید و ظاهر قول و  
 ثم يقول سمع الله من حمده ربنا الک الحمد شریعت اوست برای هر صلی از امام و امام زیر که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه وسلم  
 اگر چه احتمال حکایت و حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجب همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت با جماعت می بود و وی امام  
 آن جماعت بودی و برین تقدیر قول می صلوات الله علیه وسلم فی اصلی امرست هر صلی را باینکه بگذارد و مثل نمازی صلی الله علیه وسلم امام باشد یا منفرد  
 و باین رفته اند شافعی و ابوداود و اشعری آورده که گوید سوّم خلف امام سمع الله من حمده و لیکن بگوید ربنا و الک الحمد و این سوّم است بر شعبی  
 خلا بقوم به حجت و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد و در ابویوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و محمد گوید  
 سوّم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است و **عنه** ابی سعید و الحسن بن علی رضی الله عنه قال  
 کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بود رسول خدا چون بر سر برداشت سر خود  
 اذ رکع میگفت اللهم ربنا لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک من الهم والحزن و در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که  
 نزد مسلم است یافته شد هذا التسمیة التي یسبح بها ربنا و لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک من الهم والحزن و در روایت ابن عباس که  
 جواز رفع و نصب می از این خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و این خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الارب  
 و یصح نصب علی الحال ای مالیا و الا لارض و غیر زمین و در سنن ابوداود و غیره ملا الا ارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس اتمام  
 روایت نشان لفظ ابی سعید است و نه از لفظ ابن عباس زیرا که در اول می لفظ الله نیست و در ثانی لفظ ملا الا ارض است و ملا همان شستن من بعد  
 و چیزی پیروی که گفته اند اگر در آن بعد استخوان و زمین و آنچه در وی است بعد بنعم دال است باینکه قطع از اضافت و نیست مضاف الیه اهل الشام  
 و الحسن اسی سزاوارستایش و بزرگی نسب اهل بربریت است یا اختصاص و دفع بقدر ائمت اهل الشام احق صا قال العبد سزاوارترین  
 در است ترین چیزی که بگوید بنده اخی بر رفع خبر مبتدای محذوف است و ما بعد در است تقدیر قوله اللهم ربنا لا اله الا انت قول العبد و در شرح مذهب  
 از این صلاح آورده که اخی مبتدایست و خبر لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد احقر من سبایان مبتدای خبر یا اخی خبر باقیل خود است یعنی ربنا  
 لا اله الا انت اولی است قوی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او و تعالی اعتراف است بکمال قدرت و عظمت قهر و سلطان وی و افراد و  
 لوحانیت و تعبیر مخلوقات است و چون در بعضی روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا خبر یا اخی مگر باید که جمله استغناء الیه گفتیم تا وقت حذف وی

بم کلام تمام باشد و گفتنا لک عبد و حال آنکه ما بگفتن آن ترا بنده ایم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوند نیست هیچ کس بازدارنده چیزی را که تو میدی و لا معطي لما منعت و نیست هیچ کس دهنده چیزی را که تو باز داری و در بعضی روایات طاروا لما قضیت نیز آمده و نیست بازدارنده چیزی را که تو قضای کرده و لا یمنع ذا الجود منك المجتهد و سود نمی کند خداوند سخت مال و دولت را از قهر و عذاب تو بجهت بفتح جیم هر چه سخت و نیکوکاری و بی نیازی بود بعضی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و مروتی است چند بکسر جیم یعنی کوشش در حرص دنیا و اجتهاد و جمع اموال یا اگر به سختی از عذاب و این وایت ضعیف است رواه مسکنه اینها من حدیث ابن عباس تمامه و رواه ابن جابر من حدیث ابی حنیفه و فی قصه و حدیث دلیل است بر جمع امام میان التمسح و تحمید چنانکه مذکور شد شافعی است و بر سر و عیت این ذکر درین رکن برای متصلی

**و عمر** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجروا أن اسجد على سبعة أعظم امر کرده شدم که سجده کنم بر هفت استخوان و لا بد است از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قیود بجهت تعیین معنی وضع است و لا بد است از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قیود از لفظ سجود فهمیده می شود و الا انبطاح باشد نه سجود و اکمل آنست که تکبیر گوید بپایین رفتن و نخست رکعتین را بر زمین نهد بعد از آن بدین رابع از آن جبهه و انفتار و ذکر می از اذکار با ثوره بگوید و می باید که دو دست را نزدیک به تکبیر نخست و اصابع خود بجانب قبله نشکند و تفریق کند میان رکعتین بر طین از فخذین مرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبهه بر پیشانی و علی استنق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دو زانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک ابو حنیفه وضع بدین سنت است و اشارت بید الی انفسه و اشاره کرد بر دست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت و روایت نسائی چنین آمده که گفت این طائوس نهاد دست خود بر پیشانی خود و گذراند آنرا بر بینی خود که این واحد است قرطبی گفته این لالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی است و بینی خارج است این دقین الحیدر گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده و رتبه اعضا هشت خواهند شد انتهی و در روایتی جبهه الف آیه و در روایتی جوف جبهه وجه واقع شده و ازینجا است که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا باشد و در عذاب حنفیه سجده بچهره و انفتاد هر دو فضل است و اگر یکی ازین دو کند کفایت است طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفه یقول لو قصر علی الا جاز و عندنا و الثلثة لا بلا عذر انتهی و ازینجا معلوم شد که اجزای سجود بر انفتاد فقط مذاهب ابو حنیفه است و صاحبین و محمد بن حسن و ابو یوسف خلا و سنی اند پس اگر بجهت تنها کند نزد امام ابو حنیفه و صاحبینی که است جائز نیست اگر انفتاد تنها کند نزد صاحبیه و امام شافعی جائز نیست و در روایتی از امام اعظم نیز جائز نبود و در روایتی دیگر جائز بکراهت و الیس بن و دو دست مرا کفین اند و در روایتی همین لفظ واقع شده و در بعضی گفته متفق اند بر آنکه کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضرر نیست انتهی و الزکب تبین و دو زانو نهادن و دستها و زانوها سست است نزد حنفیه و شافیه و فقیه ابو الیث گوید که اگر زانو با بر زمین نهد جائز نبود و کذا فی شرح ابن الهمام و اطراف القدمین و کراهی هر دو پا که این همه اعضا همبگانه را از سجده بر زمین باید نهاد و اگر هر دو پا بر دارد نماز فاسد است و اگر یک پا بر دارد مکروه است و مراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را بر بطون اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرفق باشد و ظاهر قدیم استقبال قبله بگفتن چنانکه در حدیث ابو حمید در ضعف سجود وارد شده و گفته اند که ضم اصابع بدین مندوب است زیرا که در صورت انفرج رؤس بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود و اما اصابع رطین پس در حدیث ابی حمید در باب صفة الصلوة گذشت و استقبال با اصابع رطبه القبله و این حدیث دلیل است بر وجوب سجود حسب نحو که در اخبار ذکر کرده و امر رد نمی شود مگر بخیر صیغه افضل و این مفید و وجوب است و اختلاف است در سجود بر جبهه و انفتاد و الف ابو حنیفه بر تنها الف کافی گفته بدلیل اشارت رسیده الی الف که است

واین دقیق البیاض و الحیث ان مثل هذا لا یعارض التصحیح بالجہد وان لکن ان یعتقد انما یعضو واحد فذلک فی التسمیة والعبارة لافی الحکم الذی دل علیہ انہی  
و نیز دلیل البیاض حدیث سبی است کہ در آن صرف ذکر جہہ است و لکن جہتک و این قرینہ حل امرست در بخار غیر واجب و جوب البش است کہ این استدلال  
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث سبی تا قرینہ بر حل امر در حدیثی کہ در آن ذکر الف است بر ندب باشد و چون تاخیر او فرض کنند  
این زیادت مشرّع باشد و لکن است کہ شریعتی متأخر باشد و با جمل تاریخ علی موجب زیادت مرجع بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجوب  
کشف چیزی از این اعضاست زیرا کہ سہای سجود صادق است بر آن بنادون آن بر زمین بدون کشف و نیست خلافت در آن کشف کہ بستین  
غیر واجب است زیرا کہ در آن خوف کشف عورت است و در جہہ اختلاف است بعضی گویند واجب است کشف آن موافق روایت ابو داود و در اصل  
کہ وید آنحضرت مروی کہ سجده کرد پہلوی آنحضرت و عمامہ بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد و جہہ خود را و لیکن بخاری قطیقا آورده از حسن کہ اصحاب آنحضرت  
سجده میکردند و حال آنکہ دستہای ایشان و جہہای ایشان است و سجده میکرد مروی از ایشان بر عمامہ خود و صلہ البیہقی گفت ہذا صح ما فی السجود  
موقوف علیہ اصحابہ و مروی است احادیث کہ آنحضرت سجده میکرد و بر عمامہ از حدیث ابن عباس اخرجہ ابو نعیم فی الحلیۃ و در سنن شافعی است و در  
حدیث ابن ابی اوفی است اخرجہ الطبرانی فی الاوسط و فیہ ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متر و ک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم  
فی الصلوة و در وی ضعف است و بیہقی و غیرہ این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عمامتہ لایثبت فیہا شیء یعنی موقوفہ و احادیث  
جانبین غیر نامض اند بر ایجاب قول وی یسجد علی جہہ صادق است بر ہر دوام و اگرچہ با عدم حامل اظہار باشد پس اصل جواز امرین است و اما حدیث  
تخائب شکونالی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حرارہ منہا فی جہاہنا و گفتنا قلیم لیشکان الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا  
و نہ بر عدم ای بلکہ در حدیث دیگر است نزد مسلم کہ بود یکی از ایشان می گستر و جامہ خود را از شرتہ گری پستہ سجده میکرد بر آن و شاید کہ در امثال این خلافت  
نیست خلافی کہ است و رجوز بر محمول است کہ آن محل نزاع است و حدیث انس محتمل است متفق علیہ و فی روایت امرنا فی ایہا الامترو  
روایت امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و این ہر سہ روایت بخاری راست و تمام این حدیث این است و لایکف الثیاب و لا التسمیۃ یعنی  
و امر کرده شدہ ام کہ نگر دارم و غیر ہم بنیام جامہ را زدنہ و اگر داوران جامہ چنانکہ در حکام سجود رفتن جامہ را اگر دارند تا خاک آلودہ نشوند  
بالی این غرض ہمین طہر کردن زدنہ و این بر زنند و بعضی کہ بہترین عذہ دستار زدنند و دل آن دارند و مگر بہترین در نماز بعضی مستحب اند و بعضی مکروه و فرہام  
آوردن نموجع کردن آنماست و در زیر دستار و بعضی گویند مکروه آنست کہ بہند یا بچہتری بر سر دو و گردہ زدن اما اگر ولی آن جمیع باشند مکروه نیست  
و سہ ابن بکینہ روایت است از عبداللہ بن مالک ابن بکینہ یضم موحده و فتح عملہ نامہ و در عبداللہ است و مالک نامہ پراوست و لہذا مالک را  
بتنویں میخوانند و الن را بر سر این اثبات میکنند تا آنکہ مالک بن بکینہ است بلکہ عبداللہ را و وصفت است یکی ابن مالک دوم ابن بکینہ و در شیہ  
باب بکینہ و باب مالک مشہور نیست و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مرد و زارت سعادہ مابین ستہ تاریخ و حمیر  
یا ثمان و خمیس نووی در تمذیب گفتہ پسر و پدر وی صحابی اند و کاشغری ذکر کرده کہ بکینہ مادر وی از صحابیات است و مالک پسر قسب است کہ قات  
و سکون مجہدہ موحده و ہر حال میگوید عبداللہ بن بکینہ انما صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا صلی  
فخرج بہن ید بہ بود آنحضرت چون نماز میگذاشت و کشادہ میداشت و فرج می گذاشت میان ہر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجداہ فرج  
بفتح فاء و تشدید راء است و در آخر ہم یعنی ہر دست را از پہلو کہ نزدیک اوست و در سیداشت و ظاہر روایت آنست کہ تفرج در کعب و سجود ہر دو دست  
و لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و متعبد بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بر آن و حدیث دلیل است بر فعل این ہیئت در نماز و گفته اند کہ حکمت را





ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکعه خود بر دو دست بچو قابض بران و تفریح میکرد در میان انگشتان خود و هر از دست است در رکوع بخانی از پیر  
 بپلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داود و بهذا اللفظ و رواه ابن خزيمة بلفظ و تخایید عن حمیه و عن وائل بن حجر بن ربیعہ ذہبی گفته می  
 صحبت و روایت است رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکوع  
 میکرد می کشاد در میان انگشتان هر دو دست خود فرج را و اذا سجد وضع اصابعه و چون سجده میکرد وضع میکرد و با هم می نمود سر انگشتان خود را  
 علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجیه است قبل است رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم است و مقرر است  
 ابن باز ذہبی گفت یقیناً که اسنادش حسن است و عن عائشة رضي الله عنها قالت رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي  
 مستترقا گفت دیدم آنحضرت نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایت آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته  
 چهار زانو نمی نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة للمريض آورده و حدیث دلیل است بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد  
 زیرا که حدیث وارد است درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت است چون بیفتاد از سب و منتفک شد قدم می پس گذارد چهار زانو نشسته  
 و سبیل گفته هر دو پیمین قعد را اختیار کرده اند و قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر است و دلیل بر ایشان است که آن این حدیث  
 باشد اثنی عشر و او بنودیه ایتمه یمن اند که مذہب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي و صححه ابن خزيمة و رواه الدارقطني  
 و ابن حبان و الحاكم من حدیثی ثانی نمیدانم هیچ کی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابو داود و حفصی و گمان نمی کنم او را بگشاید انتہی تصنیف  
 در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزيمة و بیہقی از طریق محمد بن سعید بن الاصمغانی بتابع ابی داود پس ظاهر شد که خطای نیست و روایت  
 کرده است آنرا بیہقی از طریق بن عیینہ از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیہ کہ گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد و این چنین و نهاد هر دو  
 دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی مترجع جالس است و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این است دیدم انس را کہ نماز میگذارد چهار زانو نشسته  
 بر فراش خود و علقه البخاری انتہی و علما گفته اند که صفت تزییع این است کہ باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی  
 و حالیکہ مطمئن است و هر دو گفت را بر هر دو زانوی خود و حالیکہ مفرق انا مل خود دست بچو رکع و عن ابن عباس رضي الله  
 عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدين بود آنحضرت کہ می گفت در میان دو سجده و قی کہ سر  
 از سجده نخستین برداشته می نشست این عار الله خرا غفر لی و ارحمہنی و اهدنی و عافنی و ارزقنی ای خدا بخش مرا و مہر کن بر من  
 و راه نام مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در نزدی بجای ثاقفی و اجبرنی و در این ماجه بجای و اهدنی و ارزقنی و عاف  
 هر دو را جمع کرده مگر آنکہ و عافنی نگفته و در وارجی و ثانی بروایت حذیفہ صرف رب اغفر لی آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت کہ اصل و عمد  
 مطالب است و حذیفہ همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت ابن عباس آنرا روایت کرده با حذیفہ بنا بر شریعت  
 این عا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد چه است و حدیث دلیل است بر شریعت و عا و قعود بین السجدين و ظاهر شش گفتن آنحضرت است این را  
 و در درختار گفته نیست در میان هر دو یعنی جلسہ فکری سنون موافق مذہب و آنچه وارد شده است محمول است بر نقل انتہی و این حدیث و ائمه  
 آن وارد است بر صاحب در مختار و انداد الایمانہ و فصل طریق خواندن نماز بر وجهی است این ذکر را بین السجدين آورده و گفته بنشیند باطنین  
 و بخوان اللهم اغفر لی الی عشر تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتہی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و بیہقی  
 و اللفظ لا ی داود و صححه الحاكم و در سندش ابو العلام کامل است و دو مختلف نیست و عن مالك بن الحويرث رضي الله



چنانکه در باب است و تحت القنار گفته است که نصف گفته که وارد است و قنوت آنچه دال است بر یکله مختص است بنوازل اندر حدیث الشیخ ابن  
ابن خزیمة فی صحیح و من حدیث ابی هريرة اخبرنا ابن جابر بن عوف قال قال رسول الله ﷺ لا یقوت الا ان یعوذ بالله و علی احد و اصله فی البخاری من الوجه الذی اخبر به ابن جابر  
و اقتره فی المنار و انقضاء انتهى و زاد و زیاده کرد و فاما فی الصحیح فلم یزل یقوت حتی فارق الدنیا و اما در نماز ما با دو پس همیشه قنوت  
نیکو و تا آنکه جدا کرد و زیاده و نیاید پس قول ما در حدیث اول ثم ترک در ما علی فخرست و احادیث و قنوت فخر از الشیخ منطرب متعارض آمده و در هر دو  
جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث الشیخ هم صحیح است بعضی آن متصدق است و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که ذکر کرده است آنرا قبل  
کروج غیر آن قنوت است که بعد از کروج و ذکر نموده و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت است که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل کروج است طاعت قیام است پس  
قنوتی که در حق آن فرموده افضل لصلاة طول القیام و قنوتی که بعد کروج است آن طاعت قیام است پس اگر دعا که تا یکبار بر قنوی بر دعا و برای قنوی عاوده و تطویل  
این کلمات بنوعی که گفته است تا آنکه جدا کرد و زیاده و نیاید پس آنرا که ذکر کرد پس آن حدیث که الشیخ حسن برید داشت سر خود از کروج الیه تا و قنوت تا آنکه می گفت گویند که  
و امشوا و الشیخ بایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم است اخبر عنی فی الصحیحین پس این آن قنوت است که در حق می انگشته ما زال صلی الله علیه و سلم  
حتی فارق الدنیا و قنوتی که ذکر کرد آن دعا است اقامه عز و کبر بود بعد کروج و علاوه کرد الشیخ قنوت قبل کروج و بعد قنوتی را که ما زال بر آن بود و آن طاعت قیام است  
درین دو محل بقراست قرآن و دعا این است معنوی کلام هر دو و مخفی نیست که این غیر موافق است قول او را و اما فی الصحیح فلم یزل یقوت حتی فارق الدنیا  
زیر که دال است بر یکله این خاص است بخبر و طاعت قیام بعد کروج عام است هر نماز بار و اما حدیث ابو هريرة که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون برید  
سر خود از کروج از نماز صحیح و در رکعت دوم بر میداشت هر دو دست خود را پس میگردد این دعا اللهم اهدنی فیمن یدیش الخ اخبرنا الی کم و صحیح پس در سندش  
عبد الله بن سعید و مقبری است و لا تقوم به حجة و رفته است جماعتی از سلف و خلف و شافعی با یکدیگر و معتزب آخر کروج از نماز فخرست است اگر چه اختلاف  
کرده اند و الفاظی و از آنجا معلوم شد که قنوت مشروع است در نماز صحیح نووی در شرح مسلم گفته و برین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح  
واده است آنرا ابن قتیق العید و بیان کرده است درین حدیث محل قنوت را که آن بعد کروج است و برین اند خلفای اربعه و امام شافعی و مذاهب جمعی از  
صحابه که از ایشان اند ابو موسی و بر آن است که محل قنوت قبل کروج است و همین است مذاهب ابو حنیفه و مالک و رفته است جمعی بسوی ترک قنوت  
بالکل و سبب کرده است آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و معتزب کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلف است نقل از امام احمد درین باب که قال الله

و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يقنت الا اذا دعا لقوم او دعا  
على قوم بود و آنحضرت قنوت نیکو و مکر وقتی که دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی از جن جنیان و صحابه ابن خزیمه و اصله فی النار  
اما دعای وی برای قومی پس ثابت شد که دعا میکرد برای تضعیف از اهل مکّه و اما دعا بر قومی فکما عرقته قریبا و از اینجا گفته اند بعضی علما که مسنون است  
قنوت در نازل پس دعا کند یا آنچه مناسب باشد و سبب گفته پس قول بسنیت نبوی در نازل قولی حسن است تا استیما بفعله صلی الله علیه و آله و سلم و دعای  
علاء اولئک العرب لیکن میگویند که بخواند مثل حصار خندق و غیره بآن حضرت نازل شده و مروی نیست که در آن قنوت کرده باشد و این شاید که بر آن  
بیان جواز باشد انتهى در حجه الله الیه گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صحیح و نزد این است که قنوت و ترک هر دو سنت است  
و هر که قنوت نکند مگر نزدیک عظیمه یا بکلمات یسیر بطریق متروک کجوع وی دوست ترست بسوی من زیرا که احادیث شایه اند بر اینکه دعا بر رسول  
و کوان اول بود و آخر ترک شد و این اگر چه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایامی کند یا اینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گوئیم که وظیفه راتبه نبود  
و این قول صحاح است که ای بسیرک مره محدث است یعنی بر اظمت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفاء و پیغمبر که سرگاه مصیبت بر ایشان می رسید دعا میکردند

بر این مسلمانان و بر کافران بعد از کعبه یا قبل از آن و ترک نکردند آنرا باین معنی که آن نزدیکان نبی هم خوانده نمی شود انتهی و سخن اولی مالک  
 سعید بن طارق بن اشجیم برون اسیر الا شجعی و او را ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده و لیکن صحیح حدیث بغیر تحقیق  
 ابن عبد البر گفته طارق معروست و کوفین روایت کرده اند وی پس روی سعد قال گفت سعد قلت لابی انتم مرید خود را یا ابنت قد صلیت  
 خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بر ستمتیکه تو نماز نذاوده پس آنحضرت و هر چهار خلیفه  
 وی و در روایتی هاتوا لکوفه یعنی اینجا و کوفه و این متعلق بعلی است زیرا که نمازش بکوفه پس علی بودند خلفای ثلاثه بنحو اسن خمسین نزدیک پنج سال  
 افکاروا یقننون فی الجهر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صبح و جز آن از نمازهای دیگر گانه قال گفت ای یحیی محدث ای  
 پس که من اینک میخوانند و موافقت بر آن نمایند بدعت است نوید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خوانده بعد و ترک  
 داده چنانکه گذشت طبعی گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با ثبات آن داده  
 مثل حسن ابی هریره و انس و ابن عباس و غیر هم و در سبیل گفته و مروی است خلافت آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو بیان و به است که گاهی  
 قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو حنیفه و غیر منعی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون حدیث شد بدعت باشد و بدعت منعی عنه است مستثنی  
 نواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سنن او حسن است کذا فی التلخیص شیخ در ترجمه گفت این اول دلیل است  
 بر نهی حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از این اینها که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده  
 علماء و بسیارند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت میخوانند آنحضرت  
 در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از ام سلمه که نفی کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم انتهی گویم خالی است از تکلف زیرا که احادیث  
 نفی در سنن است و احادیث اثبات صحیح پس جارض نشود بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت مافی الباب آنکه فعل مره و ترک آخری و این معانی  
 ثبوت و بقای نیست فی الجمله و سخن ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام سبط رسول خدا و روحانته وی متولد شد در نصف رمضان  
 سنه سه هجری ابن عبد البر گفت این اصح اقوال است بود علیم سلیم و در فاضل و این فضل و درع او داعی شده بترک ملک دنیا بیعت کردند با و  
 بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و با ثبات وی در کوفه بیعت زیاد از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بمحاوره گذشت  
 در نصف جمادی الاولی سنه مائیه و ثمانه فیما عنده الله و زوال فی الدنیا الدنیه و به سعید شهاب اهل الجبهه و سبیل السلام گفته فضائله لا یحصى قد ذکرنا منها شطر اولها  
 فی الروضة النذیه انتهی و در کتاب استیجاب در غده فضائل او اطالت بسیار کرده پس شرح حسن بن حسن جماعتی کثیر از وی راوی است توفی رضی الله عنه  
 فی سنه احدى و ثمانین و المذخر سطره هم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیر می کرده که مثل امام حسن همه ملک مال پر بخور و عافیه و غلبه فیما عنده الله  
 بگذشت و تمام عمر بزم و توکل و تقوی بسر برد و هر چند از اولاد حسین بود اما کما حسن کردانی نجاست که او را اولاد حسن خوانند و کیفیت که حسن و حسین یکی  
 اول آن خورشیدی دار و حق تعالی ما را هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طریقه ایشان نغمه دارد و میر اندر آیین غم آیین قال حکمتی رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم کلمات اقواله فی قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا و عانی مشغول چند کلمه میگویم آنرا در قنوت و در ظاهر آنست که  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند و لیکن می گویند و بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود بگردان این را در و تر خود و این روایت غریب است و لهذا سبیل گفته و لیکن به بیان جمله انتهی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان



یعلنا الذی الدنا ونبیکه است ابن خزيمة وابن حبان بریکه قول می فی قنوت البوتر متفرست بدان البوتر حق بن مزید بن ابی مریم و تبعه ابان و البوتر  
 و البوتر گفت و روایت کرده است آنرا شعبه و وی احفظ است پس ذکر کرد و روی قنوت را و نه و ترا بیکه گفت کان یعلنا الذی الدنا و نبیکه متفرست  
 قول ابن حبان این را کرده تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن القیم در زبیری نبوی گفته زیاده که در حاکم در مستدرک قال علی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فی وتری اذا رخصت راسی و لم یبق الا السجود و رواه ابن حبان فی صحیح و لفظه سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یعدو انتی و باجمه قنوت شافعی است  
 در وتر خیر و تر و حقیقه اللهم اننا نستغینک است اما سندش از حدیث پیدا نیست ابن حجر مکی در تحفة المحتاج شرح المنهاج گفته لم یأت عنه صلواته شیء  
 انما اخرعه عمر و بنوه انتی و ابن علان در شرح او کار گفته قولم یات الحج الی مسجد صحیح موصول انتی گویم البکر بن شیبه اثر از ابن مسعود و ابو داود و آنرا  
 و غیره نقل آورده و تفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع است و گفته اند که افضل آنست که هر دو بخواند ابن حجر مکی در ایجاب شرح عیاب گفته  
 و لو اتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی الله عنه الذی صح عنه انه کان یقنت به فی الصبح لا البوتر که رواه البیهقی و غیره و فحسب و اذا جمع بینهما  
 قدم الاول و هو اللهم اه فی البیوتة عنه صلواته فی البوتر انتی اللهم اه فی فیهم هدیة خدا یا راه نامر و میان آن کسانی که راه راست  
 نموده ایشان را و عافنی فیهم عافیت و عافیت ده مراد من آن کسانی که عافیت داده ایشان را و عافیت سلامت است از جمیع  
 آفات دنیا و آخرت و قولی فین قولیت و دوست دارم و دوستی امرن باش و بر و در لطف کرم خود گیر همه کارهای مرا و بارک لی  
 فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مراد چیزی که داده از نعمتها و فنی شتر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر فروده  
 و طلبت قایت ازین با اعتبار ظاهر سباب آلات است و لا یرزال نحو و اثبات در آن جاری است فاذا نک تقضی و لا یقضی علیک پس  
 بدستیکه تو حکم میکنی بهر چه بخوای و حکم کرده نمی شود بر تو و آنه لا یدل من والیت بدستیکه شان این است که خوانی شود کسی که دوست  
 داری تو آنرا صح عزیز تو خواهی نه بدین ترس خ تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگار ما و بکنی رواه الخمسة بحیة احمد  
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و البیضا و حدیث بطل است بر شریعت قنوت  
 در صلوة و تر و این مجمع علیه است در نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی و البیهقی و لا یجوز من عادیة و گرامی و غالب نمی شود  
 کسی که دشمن داری تو آنرا یغفر بکسر جمله است علی الاصح و این زیادت بعد قول می است و لا یدل من والیت مصنف و تلخیص گفته و واقع شده  
 مار است این زیادت بطریق عالی متصل بسماع و قرأت بر ابی الفرج بن حماد انتی و گفت رافعی این زیادت ثابت است در حدیث مگر آنکه گفت تو و  
 در خلاصه که روایت کرده است آنرا بیهقی پس بد ضعیف انتی و گفت شیخ در ترجمه زیاده کرد شنبی این کلمات را نیز فلک الله علی ما قضیت  
 استغفرک اللهم و متوب الیک رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچه تقدیر کرده طلب مغفرت میکنم ترا خیر الیک  
 و توبه میکنم بسوی تو ای رب من سیاه مر و وجه را بی کن تو بهترین هر بانی گفت کافی انتی و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست و زاد النسائی  
 من وجه آخر فی آخره و زیاده کرد نسائی از وجه دیگر و آخر این قنوت این کلام را و صل الله علیه و سلم و رحمت کامله الی نازل باید بر  
 پیغمبر او علیه الصلوة و السلام مصنف در تخریج احادیث او کار نووی گفته این زیادت غریب است ثابت نمی شود زیرا که در وی عبد الله بن علی  
 و وی معروف نیست و برین قول که وی عبد الله بن علی بن جهمین بن علی شمسش منقطع باشد زیرا که وی جماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا  
 مبین شد که این حدیث بنا بر جهالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتی و الله بهی عونه ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله  
 یقول اذا حضرت صلی الله علیه و سلم یعلنا دعاء ندعوا به فی القنوت من صلوة الصبح می آموخت ما را دعای که بخوانیم

وکنیم از آن وقت از نماز صبح مصنف در اینجا جمال بکار برده و در تخریج او کار نموده و از روایت بهقی گفته اند که ابی الی آخره در مصنفی است ابو حنیفه گفت قنوت بخواند در چیزی از نمازهای فریضه بخواند و در تمام سال یعنی حدیث نزو یک و محمود بر همین است و نزو شافعی خواندن قنوت از نماز فریضه است و بن سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزد یک وی مگر در نصف آخر از رمضان و عمل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع است و عروه بن ازبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزد یک شافعی در قنوت چهار یا یک رکعت بود حدیث ابو هریره و مقتدیان تائید کننده حدیث ابن عباس و در قنوت و تشریح اختلاف علماء است مذہب ابن مسعود و و ام قنوت است و در وتر و همین است مختار سفیان ثوری و ابن المبارک و ایضاً حنفیه و جامع بان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذہب مالک شافعی و اقوی درین باب مذہب احمد و اسحق است که اگر ناله از نواز بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سائر صلوة عامه مستحب است و قنوت و وتر در آخر نصف رمضان تکلیف است و در تمام سال مستحب است و فی سبیلہ صحیفه و در سبیلہ این روایت منع است زیرا که مروی است بطریق عبد الرحمن بن هریر مصنف در تلخیص است احتیاج است بسوی کشف حال می انتهی پس ضعف می من حیث الجماله باشد و نیز مروی است از طریق برید بن ابی مرجم و در سندش نیز جمعی است اما بر این متن هر دو دست نزد یک خواندن دعای قنوت پس وایت کرده اند که از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین میکردند در آن نیست و یا من فیہ و لعلہ و یا من شرح مواهب الرحمن گفته و لم یقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع یدین و التکبیر و لا علی البقیه و وجوب القنوت و قول صاحب الهدایه بقوله صلیم الحسن بن عکرمه و غار القنوت اجل بذاتی و ترک لم یوجد فی بعض النسخه و علی تقدیر وجوده لا دلیل علی الوجوب لعدم بلوغ حسن سینہ فاذا لم یجب علی المأمور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یسجد الوتر منها الحدیث انتهی و سخن این مرد بوقه

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احدکم فلا یبهرک كما یبهرک البعبر چون بنی برود و یکس از شما پس باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و می خیزد از بار پیشتر و کیضع یدیه قبل رکبته و باید که بنشیند و دوست پایش از نوا بگفتند که وضع یدین پیش از رکعتین در اول امر بود و با ما مورد شد بدو وضع رکعتین قبل بدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت شش مرتبه بدان استخرج التلخیص یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت و ارقطنی می دانم که شنید از ابی الزناد و ترمذی گفته غریب است می شناسم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد و همین وجه و نسائی نیز از حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیضع یدیه قبل رکبته و ابو داود از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد و برایت میکرد و بر دوست خود پیش از نوا و یا و مثلاً اخرج الزناد و می من حدیث عمر و هو الشاهد الذی یسبیه المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم با که می نهادیم بر دو دست پیش از هر دو از نوا پس امر کرده شدیم بوضع زانوهایش از دستها و حدیث دلیل است بر تقدیم صلی دست را بر زانو وقت اضططاط بسوی سجده و ظاهر حدیث و وجوب سفت لقوله لا یبرکن و این نمی است و امر بتکبیر و لیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مشدوب است و اختلا کرده اند علماء و ان مذہب مالک از داعی علی بن رزین حدیث است تا آنکه از داعی گفته در یاقیم مردم اگر نمی نهند و تنها پیش از نوا گفت بن ابی او و هو یقول اصحاب الحدیث و شافعی و حنفیه مالک و زوایلی عمل کرده اند می رت اهل و حق و آن یعنی حدیث ابو هریره اقوی فی سند و قوی تر است و در سند خود من از حدیث و اهل بن سحر یضم حاکم بن حیم و این حدیث اهل دلیل خفیه و شافعی است و هر مروی عن عمر از حدیث عبد الرزاق و عن ابن مسعود از حدیث ابی داود و ابن قائل است احمد و جامع از علماء و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره است و آن جلالت مذہب عالم شافعی است و در وی گفته می شود ترجیح احمد از ابن بنی بر ابو هریره ترجیح ابو هریره از حدیث اهل زانو گفته اند حدیث ابو هریره مضطرب است زیرا که مروی است از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اظهار تسلیم کرده و گفته در حدیث



و دیگر عقد تسعین است و صورت این است که قبض کنند خضر و خضر را و بسط کنند مستحضر را و بپایان رسانند سر ایستاده و سر را بر سر و سطحی و حلقه کند و نمرود حقیقه و مختار و در رکعت  
امام احمد و یحیی بن سنان و شافعی در قول قدیم نیز نایب قائل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داود و ابی داود و ابی یوسف و ابی حنبله است  
و نمرود مالک قبض کند و همه انگشتان دست راست بسط کند سبابة را و شافعی در کیفیت تخلیق و جوی دیگر است و آن نهادن سر انگشت مسلم بن حیان  
و معتقد به ایهام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را مستقیماً قبل از آنکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز  
آمده و مختار بعضی حقیقه این است عاقلان علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مختلف بود گاهی چنین گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف  
آمده همین است در سبیل گفته الظاهر این تخمین الیهات و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهى و اشارت باصبعه السبابة و اشاره می کرد  
با انگشت سبابة که نام انگشتی است که سبابة انگشت خست و سبابة از سب است بمعنی و شناسم کردن و عادت عربان است که بآن در مقام دشنام اشاره  
کنند و در زبان شریع عام می گویند انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحده انیت حق تعالی و صورت اشارت آنست  
که بر دانه آنرا نمرود تلفظ بکلام لا اله الا الله یا نمرود حکام با نمرود میفرمود آنست که بر دانه این انگشت را نمرود نطقی و بپایان رسانند و از بعضی این شافعی منقول است  
که بر دانه اشاره دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بکند و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد باین انگشت خود پس دیدیم که حرکت سبابة و آنرا  
و و عاقلان بدان رواله این خریه و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد باین انگشت و حرکت نمی داد آنرا از غیر احمد و ابو داود و انسائی و ابن حبان فی صحیح  
بیسقی گفته بخیل ان کیون مراده بالتحریک الاشارة لانکما یحرکها حتی لا یابض حدیث ابن الزبیر یعنی حواله مسلم شیخ در ترجمه گفته ما نرا که از حقیقه ماوراء النهر  
و بپایان رساندن این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد معتقدین همان اول است و در متاخرین ایشان خلافت ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر  
از بلاد عرب عمل آن است و تحقیق حقیقه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شما دین بسط کند و در وقت تملیل عقد اشارت کند تا عمل هر دو طریق جمع  
گردد و گفته است قول منبع اشاره خلاف روایت و در روایت است و حضرت شیخ علی متقی بیج رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجع ساخته اند  
و در شرح سفر السعادت از ان نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابة یعنی نمرودی حقیقه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابو یوسف و نجم الدین زاهد  
گفته که متقی اندر آیات از اصحاب همه در بودن می است و چون مذاهب ایه از محدثین فقها و بسیاری از اصحاب و تابعین و علمای کوفه این است و بسیار  
اخبار و آثار دران عمل بدان ارجح باست و درین باب رساله ملا علی قاری و دران تشنیع کرده بر کیدانی بر منبع او ازین اشاره طعن  
بر بعضی نمیکند که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبود این قول او کامل الحدیث کافی بود بر لی تکفیری و درین باب است رساله فارسی از شاه ولی الله  
محمد بن بلوی و دکتر فی ازهر از مظهر حاجان قدس سره که دران از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده  
و عمل خود بران ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر اتم آبادی روح در فتوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوالد بزرگوارش شیخ فخر بختی حرم  
از شاه خوب الله روح و خواب گفته از شما عجیب است که اشارت بسبابة می کنید از ان بازوی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم  
قدیم و جدید بسیار است و عمل بران جاری می است لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد و فی روایة له و در روایتی مسلم را است  
و قبض اصابعه که کما و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را و اشارت بالی علی الایهام و اشاره کرد با انگشتی که نزدیک انگشت  
در حجة الله الیه وارد شدن است که گفته اند از نوری خود را بدست چپ خود و بند و عقد بپناه بسته و اشاره کند سبابة و مروی است قبض و اصابع و حلقه  
باقی و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن است بسبابة و خطا کرده و نیست روایت و درایت بمعتمد می چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا  
مسئل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و با تم قبض که نیز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول ظاهر مذهب این است

که نیست اشارت و مقاسد جمل و تعسب پیش از احصاست انتهى و در بالا هرگز گفته وقت شهادت اشارت کنایه از اشارت از ایدار اربعه مروجیست لیکن مشهور نیست امام عظم آنست که اشارت کند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهى و در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند لیست کردن رسول علیه الصلوة والسلام و بطرف امام محمد بلکه امام عظم نیز اشارت نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که مفتی بنزد اشارت است و این صحیح و در تحفه صحیح گفته و در طحاوی گوید نسبت غیر مذکور است و **ع** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال گفت ابن مسعود بودیم چون نماز میکردیم یا سید خیر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتیم یا السلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان می سبحانه می گفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر یزافان پس هرگاه که برگشت از نماز التفت علینا و ذکر و بسوی ما رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال پس منتهی بود مگوید سلام است بر خدا زیرا که خدا خود سلام است اذا صلی احدکم فلیقل بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید یا ایها السخیات الله همه عبادات و تحیات جمع تحیت است در سبب گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلاست از آفات یا همه انواع عظیم است و الصلوات و همه عبادات بنیه اعم از الفرض نقل یا دعوات یا رحمت یا نماز و حج گناه و الطیبات و همه عبادات مالمیزر که فاعله است که چون کسی در حضرت ملوک در اید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تزلزل نماید بعد از آن تحفه درگاه بگذارد تا مالان و سخی لطف و عنایت ایشان گردد و نوی گوشت لفظ جمع آور زیرا که هر ملوک را از غرب و محم تحیه تا بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه نماز است و دیگران را عاریتی بیش نیست شهر خدای راست بزرگی و ملک بی انباز و دیگر هر که به بی بی باریت دادست و غیر مراد بطیبات کلام طیب و حسن است که ثنا کند بدان خدا را و ذکر کند او را یا احوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم از این و طبیعت آن بودن او است خالص از شوائب ریا و غیره و تحیات مبتداست و خبرش مبتداست و صلوات و طیبات مغطوف است بر آن و خبر بر دو مخذول است و تفرقة تالیف آخر

**السلام** یعنی سلامی که هر واحد از اعمی شناسد علیک ایها السخی و رحمة الله و برکاته بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افر و تبهایی خیر و کرم می و شخصیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً السلام بنا بر عظم حق می است بر ایشان و لهذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم نفوس خود پیش سلام که در مذبح خود با و وجه خطاب با آنحضرت بجهت البقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب اسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اهل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه لقب العین مومنان قره العین عبادان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادات و نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی است و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سر بیان حقیقت محمدیست علیه الصلوة والسلام در ذرات موجودات و افر و کمالات پس آنحضرت در ذرات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین سعی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا بانوار قرب و انس از معرفت منور و فاضل گردد آری شهر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست و بی نیست عیان دعای فرستمت یا السلام علیه و سلم بر ما کرده حاضر بر آگاهان از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند و علی عباد الله الصالحین و بر نامه بندگان که نیکو کارند حاضر و غایب دور و نزدیک و بر زمین و بر آسمان و صلاح خداست بنده صلاح آن بود که ادای حق عبودیت بروی که فرموده اند چنانچه باید بجای آورد و تقاضای آن و زود و هیچ وجه خلل و فساد می در کارخانه حال ظاهر و باطن می راه نیاید و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بر حق تعالی انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مرتب بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلاست حاصل است و اقصی مرتب و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و قنای مطلق است و بودن بنده قائم



بر مرد حق و فعل او صالح فی التبتیه کسی است که باین مقام رسیده باشد و طاعت حق متولی امر وی شده و پیوسته ای الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافعه و مصالح و دفع مضار و مفاسد خود باز داشته و بدقت بر متولی ترقیب می گشته بی انگ اورا اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه ویت با غاسل و گوی پیش چوگان استی و چون بنده باین حال رسیده لازم از جمیع آفات نفسی و آفاقی سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کند سلامت مانند اسلام تسلیم این معالیه خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نوکر بعضی عبا و اشخاص علی تعیین چیز ذات کریم خود که منبع تمام برکات و خیرات است منع تخصیص کرد و اشارت کرد و بوجه آن فرمود بدستیکه وقتی که گوید بنده و این عمار میسر شد از آن هر بنده صالح را که در زمین آسمان سبب حاجت تخصیص چیست بعد از آن ختم بر شما دین کرد که خلاصه کار و اصل تمام اعمال است و فرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست ستمی برای عبادت بحق جز وی پس این قصار از دست نیر که شکر عبادت میکردند خدا را و شریک می ساختند با او غیر او را و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در جمیع روایات اصوات سسته همین لفظ عبده و رسول است و این تاثیر در جامع الاصول قلم کرده و حدیث ابن مسعود را بلفظ و ان محمدا رسول الله آورد و آنرا بسبب شیخین و غیره بنسبت کرد و تابع شده او را برین و نیم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در ضور النهار و زیاده کرد و این لفظ را که الله لفظ البخاری و لفظ البخاری همان است که مصنف ذکر کرده و فتنه و ابیجیه چون آدمی بحقیقت اسلام تصف شد و در مقام قرب و قبول استقامت نشانده اشاره کرد و دعا و سوال هر چه خواهد و فرمود شمع لیختر من الدعاء اعجبه فیدعی بستر اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خواست از بستی بسوی می پس عا کند و بخوابد از خدا که گفته اند شمع از خدا خواهم و از غیر نخواهم خدا بد که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و زیاده کرد و ابو داود و ابن جریر حدیث لفظه و نحوه للنسائی من وجه آخر بلفظ فلیدع و ظاهرش وجوب است بنا بر این بدان و داعی مجاز است هر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت بخواد و در وقت اندخفیه و خفی و طائوس باینکه دعا کند در نماز مگر بخیر می که یافته می شود و در قرآن و بعضی گفت اند دعا کنند مگر بخیری تا نور و هر دو قول مردوست بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیختر من الدعاء اعجبه فی لفظ ما احب و فی لفظ البخاری من الشار ما اشار و این اطلاق است مرداعی را دعا کند هر چه خواهد و این سیر بن گفته دعا کنند در نماز مگر بامر آخرت مستغرق کیجه و این تشهد مختار حنفیه است و حدیث دلیل است بر وجوب تشهد بقوله فلیقل رفته اند بسوی و جوشش عمر و ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و سجده گفته غیر واجب است بسبب تعلیم نکردن آنحضرت امری را و اختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قالان و وجوب و سنت هر دو مختار اکثر حدیث ابن مسعود است فموا لا راجع تصنف و در تحقیق گفته حدیث ابن مسعود و تشهد متفق علی الصلوة است و اکثر روایات در وی به تحریک السلام است و هر دو موضع واقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتکلیف در هر دو روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتکلیف از من ترمذی گفت و این اصح حدیثی است که روایت کرده شن است در تشهد و عمل بسوی است نزد یک اکثر اهل علم و مردی است بسند از خصیفه که وی دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جواب پس گفت یا رسول الله بدستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد تشهد ابن مسعود و گفت هزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من است حدیث ابن مسعود است که مردی است از وی رضی الله عنه بیست و چند طریق و منیر انتم که مردی باشد از آنحضرت را در تشهد نامت تر از وی و نه صحیح تر از وی پس او و نه مشهور تر از وی بحال و نه اشد از وی و نه افراطیتر است پس انید و طرق و گفت مسلم جز بنسبت ابیجیه کرد و مردم بر تشهد ابن مسعود و بر آنکه اصحاب بی خلافت نمی گذشتند بعضی ایشان در بعضی را و غیر وی اختلاف کرده اند اصحاب بی گفت محمد بن یحیی الذبلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی است که مردی شد در تشهد و روایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن بکر که بنی الحصب عن اسیه گفت

شنیدیم در تشهد حسن از حدیث ابن مسعود و انتهی و مختار امام احمد نیز همین تشهد است و گفته اند که باز بهر دو جائز است ولیکن سخن در اولی افضل است  
 واللفظ للحنان و این لفظ که مذکور شد من بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد فرمود  
 و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألك من الخیر کلمة اعلمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من ان یشرک ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی  
 اسألك من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون و اعوذ بك من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و  
 قنا عذاب النار و اللهم انی و الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث ابن مسعود و هم من ادله ما افاوه التشهد کتبت انقول قبل ان  
 یقرض علیما التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود و تشهد یعنی سلام بر وجه رحل و میگوید پس فرمود آنحضرت بگوید  
 این چنین و بگوید الثیبات الی آخره و مستدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد آنچه بقوله قبل ان یقرض و لقوله بگوید و ثویب کرده است نسائی  
 برای ایجاب تشهد ولیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینة ابن عبد البر در مستدرک گفته متفرض است ابن عیینة بقوله قبل ان یقرض و اخرج  
 مثله الدارقطنی و البیهقی و صحاح و لا احمد است از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله و جوب است ان النبی صلی الله علیه  
 وسلم علمه التشهد و امره ان یعلمه الناس بدرستی که آنحضرت تعلیم کرد و او تشهد و امر کرد که بیاورد و آنرا بر دامن او در حدیث احمد  
 عن ابی عبیده عن عبد الله قال علم رسول الله صلی الله علیه وسلم التشهد و امره ان یعلمه الناس النجاشی ثمة مذکوره و در لفظی این است که گفت ابن مسعود  
 گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حتی که  
 از آن مجعش باشد چون است که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بخرج صحیح اند کافی است برای مصلی واضح تشهدات تشهد ابن مسعود است که حضرت یونیا  
 آموخت و ثابت است در صحیحین غیرهما انتهی و المستدرک و مرسل است محرم از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال کان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی  
 بتاکید و سبأ و ضبط و ضبط آن پس بود که می گفت الثیبات المبارکات الصلوات الطیبات لله الی آخره تمام می این است  
 السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم  
 و ابوداود است و رواه الترمذی و صحیح کذا لکن منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجه بخیر مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند  
 آنرا احمد و شافعی باینکه سلام بلفظ و لن محمدا الی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات است و حذفت و او از صلوات و طیبات و محل اکثر شافعیه  
 برین تشهد است و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجملة تفاوت است و این تشهد از افراد مسلم است و خبر بخاری اصحاب کتب معتبره این روایت  
 کرده اند تصنف و در تخصیص گفته رواه مسلم و الشافعی و الترمذی و الدارقطنی و ابن ماجه و گفته شد شافعی چگونگی اختیار کرد و حدیث ابن عباس را تشهد  
 گفت و بریم تشهد را و اسع و شنیدیم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزوم اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سز و نشی که  
 غیر آن اختیار کرده اند از آنجی صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روایت در حرفی از آن بلکه نقل کرده اند آنرا فرما  
 بریک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی غرضنا و تشهد امام ما که تشهد حضرت عمر است الثیبات المبارکات الصلوات الطیبات لله  
 ایها النبی الی آخره رواه مالک و الشافعی و الحاکم و البیهقی بالفاظ الدارقطنی در علل گفته اختلاف نموده اند و آنکه این حدیث بوقوف است بر تشهد  
 و رویسته کرده اند آنرا بعضی متاخرین از ابن ابی اوئیس مرفوعا و آن و هم است و روایت تشهد جمله صحابه ابو موسی اشعری عایشه و عمر و بن هند  
 و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و خواص و سلمان و ابو حمید و اند و مروی است از ابو بکر مرفوعا که مروی عن عمر و اما ویش ایشان در تخصیص است السلام



انما حضرت شرف قال پسر فرمود قولا بگویند و این مفید و خوب است و بعضی گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوٰۃ گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 مستحب است و در تشدید اخیر غیر واجب و بسوی بدین حسن دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه در باب تشدید و اما تشدید اول پس محل صلوٰۃ نیست  
 و امام شافعی تنها قائل است بر وجوب صلوٰۃ و در تشدید اخیر پس اگر در دو نفر است نماز او صحیح نیست و در تشدید اول نزدیک شافعی مستحب است مستخرج گوید  
 اقل صلوٰۃ اللهم صل علی محمد و آله است و اکمل آن این بیسته است که مذکور شود و صلوٰۃ سنت است نزد جمهور و فرض است نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی  
 می نماید انتهى اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صليت علی آل ابراهيم و بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت  
 علی ابراهيم في العلمين انك حيثما شاء الله و در دو نفر است بر محمد و بر آل محمد چنانکه در دو نفر است و بر آل ابراهيم و برکت ده  
 و افزون کردن آن خیر و نعمت را بر محمد چنانکه برکت داده بر آل ابراهيم در هر دو جهان بدستیکه توبه و توبه تحمید بیست و نهم است بر وزن فضیل حسن  
 مشغول مذکور و نوشت در وی یکسان است یعنی توحید و بی حجابی که لائق عظمت شان تو باشد و این تحلیل است برای طلب صلوٰۃ زیرا که توحید و بی حجابی  
 انانیه انواع عنایات و زیارت برکات است بر پیغمبر که تقرب می جوید بسوی تو با مثال امر تو که ادای رسالت باشد و تحمید یعنی صانع باشد  
 یعنی توستایند کسی که مستحق حرمت و محمد صلی الله علیه و سلم از حق عبادت محمد در سبیل گفته و هذا النسب بالمقام جید مبالغه ما جید  
 و محمد یعنی شرف است یعنی بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهيم است تشبیه به آن آل ابراهيم کردند و آل ابراهيم اهل اعیال و اراکونند و بحسن  
 اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لفظ که کیف الصلوٰۃ علیکم اهل البیت و حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم است اتباع که خیال اند  
 در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد آل در اینجا ذات شریف است او است چنانکه آل داود گویند و مراد داود علیه السلام باشد گویند  
 این احتمال صحیح است و لیکن در اینجا قرینه صافه از این معنی موجود است که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت است واقع شده  
 پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و در تفسیر اهل بیت اختلاف است اصح اقوال این است که مراد آل کسانی اند که کوفه بر ایشان حرام است یا این  
 تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را صحابی اعرف است بر ادوی صلی الله علیه و سلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشرب  
 و قد فرسح بآل علی و آل حفص و آل عقیل و آل العباس و ابن القیم و در جلاء الاضمار و تحقیق آل کلام فائق نبوده و ما از وی در اخراجات النبلاء نقل کرده  
 و السالما هم کما علیک و سلام فرستادن به چنان است که اسوخته شد یا شام آنرا یعنی در تشدید و آن قول شافعی است السلام علیک ایها البی  
 و رحمة الله و برکاته و تکریم بصیحه جمول و تشدید لام و در روایتی است بجنبه استخفاف لام و مفهول ثانی محذوف است ای کما علیک و رحمة  
 رواه مسلم و رواه الحاکم و البیهقی من حدیث یحیی بن اسحاق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم و رجال اسنادش  
 ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیہ و اخرجه ایشخان عن کعب بن عجره عن ابی حمید الساعدی و النسائی عن طلحة و الطبرانی عن سهل بن سعد و احمد  
 و النسائی عن یزید بن خازمه و درین حدیث اشکال کرده اند که بقضیت تشبیه لازم می آید که صلوٰۃ و برکت بر ابراهيم و آل ابراهيم کامل تر و قوی تر باشد  
 و جواب داده شده است که شهرت ظهور کافی است در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند مگر تا این معنی که گفتیم اعتبار تشبیه تمام کرد  
 و شیخ حمید الحق و طبری و فرزندان ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقلة است که در آن تمامه اجوبه مع ما لا و ما علیها  
 ذکر کرده اند این موضع بسط نیست و زاد ابن خزیمه و ابن خزيمة و ابن مسعود و فکیف نصیحه علیک اذا  
 سخن صلیبنا علیک فی صلاتنا پس چگونه در دو نفر استیم بر تو ای رسول خدا و میگوید که ما بر تو و بر نیاز خود و از اینجا معلوم شد  
 که این پیغمبر را بر نیاز خود تشدید باین خواند و متروک گفت که مراد از صلوٰۃ درین زیادت دعاست پس و الی باشد بر ايجاب صلوٰۃ و نیاز زیرا که تبارک و تعالی

صالحی از نماز فی قراءاتنا صلوة مشرعیست نه تعویذ و تحقیق عرفیه مقدم است وقت تردد بین المعینین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد کماتر  
 من الامر به و در وقت آنحضرت پیش از دعا واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل نماز کمال  
 بر وجوب بالجملة این زیادت را نیز این خیال و وار قطنی و عالم روایت کرده اند و آخرها ابو جاعم و ابن خزیمة فی صحیحها و حدیث دلالت میکند بر وجوب  
 صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بظاهر امر یعنی قول او باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و احناف و دلیل ایشان همین حدیث است  
 باین زیادت مکتوبه در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث  
 در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که ما مورد و اجازت و دعوی نووی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل نموده است مسلم نیست بلکه منکر است که صلوة  
 بر آنحضرت تمام نمی شود و نه ممتثل آن نمی گردد و باین لفظ که در وی ذکر آن است صلوة نفرستد زیرا که سائل گفت بود کین فصله علیک و در جواب  
 فرمود که آن صلوة است بر وی و بر آل می پس هر که ذکر آن نکرد وی صلوة بکفایتی که بدان ما مورد بود و نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت  
 نگردید و همچنین بقیه حدیث از قول که ما صلیت الیه زیرا که این نیز از کیفیت ما مورد بها است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعضی الفاظ  
 و ندب بعضی پس نیست از او دلیل بر آن و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث تابعی و ثوری و عیالینی نیست و پرسیده شد  
 ازین بر زمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة بهم برین پنج یعنی بر آنحضرت و بر آل و ایشان  
 روایات آن اند و لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت اموی انکار میکردند و ذکر آل باز عمل مردم بر کما برقرار  
 گرفت بطریق متابعت یکی از دیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافعی این جواب در جوابی عمده کرده ایم انتهی و هم صریح در وجوب تشهد  
 فی شرح ابیات التثبیت دین ما سخن نفیس کرده غایر جمع الیه و یا حی حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی است  
 و در بعضی روایات و ارحم محمد اکما رحمت و ترجمت واقع شده و لیکن بصحت هر سیده و ترجمه الله الیا لگفته که اصح صیغ صلوات این است اللهم صل  
 علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و آل محمد و زیارة کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد  
 و علی آل و زیارة کما بارک علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و در و در بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 و صلوة از بندگان طلب با فاضل رحمت شایسته دنیا و آخرت است از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب است پس بعضی گفته اند  
 که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت و صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن سبب  
 و سنن آن اند و او که سنن اسلام و شعار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید رضا بر یونان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و نگردانند بر  
 آن وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و غفلت و زبده نشود در آن و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در  
 تشهد فرض گفت و گفته اند که این قول از وی شایسته هیچ یکی از علما در آن شریک اند نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجملة و در تشهد است  
 و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار است و همچنین صیغ وی چه مانور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستقیا ساخته  
 و شک نیست که آنچه با نور است اصح و بالغ است و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال اجازت است یا نه مختار جمهور آنست که آنحضرت  
 با نبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود و حضرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف آوست  
 و بعضی گفته اند که حرام است یا مکروه تحریمی یا تنزیهی شیع در ترجمه گفت استعاره و متقدمین تسلیم بود بر این بیت رسول از نبوت و از ولای  
 منزه و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهی گویم بکمال و عن ابی هريرة رضي الله عنه



قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شهد احدكم فليست عذ بالله من اربع چون تشهد خواند يك انشاء نماز خود پس بايد كه پناه جويد بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف بعد دست و اصل اربع چهار است و در حقیقت پنج چیز است لیکن گفته است چهار است یکی شمرند برای تقابل و چیز دیگر و لهذا عاده نکرند لفظ فتنه را در اول لفظ مائت يقول میگفت آنحضرت كه آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم خداوند پناه میجویم هم تو از عذاب و رخ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور و من فتنه المحكمات و الممات و پناه میجویم هم تو از ابتلائی حالت زندگی و مردن و مراد بفتنه محیا آنچه موجب زنج و زلل و میل و اخراج گردد و از راه راست و ثبات بر دین اسلام تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن اسباب ضلالت و بطالت كه در مدت حیات می عارض میگردد و افتنان دنیا و شهوات و جهالات و می و اعظم آن و العیاذ بالله مرگ است نزد موت و گفته اند كه فتنه محیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنه مائت و سوء شیطان در حالت نزع و مرگ منكر نكیر و اگر سوء شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه مائت را مخصوص بفتنه قیامت و رحی دارد و در بخاری است انكلم تقتنون فی قبركم مثل اول قبر یا من فتنه الدجال و من شرفتة المسيح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمائش مسیح و حال كه در آخر زمان براید و دعوی خدا می كنند و با استدراج غواصی عادات بردست می ظاهر گردد و مردم را گمراه گردانند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختیاست و بر قتل و اخراج و تهمت و غیره هم اطلاق كنند و مسیح پنج سیم و تخفیف سین جمله و حای جمله در آخر و فی ضبط آخر و هذا الاصح اهم مشترك است اطلاق كرده میشود بر دجال علیه الفتنه و بر عیسی علیه السلام و لیكن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و نزد اراده وی مقید این چنانكه در نجاست و دجال را مسیح گویند لیسحه الارض و قیل انه مسیح لعین و عیسی را مسیح گویند زیرا كه برادر از بطن مادر مسیح بهین قیل لان زكریا مسحه و گفته اند زیرا كه هر ذی عاقل را كسح میگرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته كه وی در وجه تمییز عیسی مسیح بجاه قول جمع نموده متفق علیكه و در نجاست است بر ثبوت عذاب قبر و فی رواية المسكندر و در روایت است مسلم از ابو هریره اذا فرغ احدكم من التشهد الاخير چون فراغ گردد يكی از شما از تشهد بسین باید كه پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده كردنائی پست و عاكند برای نفس خود بچیزی كه نمایان شود او را و این روایت اطلاق تشهد را كه در روایت اولی بود مقید كرد و ظاهر كرد كه استعاذه مأمور به در تشهد اخیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین مذنب ظاهر بر و این حزم گفته در تشهد اول هم واجب است نظر با اطلاق لفظ متفق علیه و امر كرد طائوس پس خود را با عاده نماز وقتی كه استعاذه نكرد و در آن گویا كه وی نیز قائل موجب و بطلان صلوة تارك است و جمهور آنرا حلال كرده اند بر وجوب و عن ابی بكر الصديق رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علكني دعاء اذ عؤيه في صلاتي يا سوزان مراد عالى كه دعاء بان در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخير و فهم این قيد بجهت آنست كه دعا كه متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و در نجاست بر طلب تعلیم از عالم سما در دعوات كه مطلوب در آن جوامع كلم است قال فكل فرموده گویان عار و خواندن آنرا در نماز اللهم انى ظلمت نفسي ظلمًا كثيرًا خداوند از تحقیق من گمراهام بنفس خود گمردنی بسیار در اكثر روایات لفظ كثیر بنامی شش است و در بعضی روایات مسكین یا مریضه آمده و انام نووی در ذكرا خود گفته كه اگر در خواندن هر دو را جمع كند بهتر باشد و در سبل این را رد كرده و گفته جم كنند میان هر دو زیرا كه وارد نشده كثری ازین هر دو و جزین نیست كه اختلاف و ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف است باینكه هیچ بشر خالی از ظلم بنفس خود نیست باز كتاب نهی عن یا تقصیر از او می مأمور به و لا یخفى الذنوب الا انت و فی امر زده كه نمایان هیچ كس مگر تو و در وی اقرار بوجدانیت است فاغفر لی پس یا مژمر را و این استجاب مغفرت است مغفرة آمرزیدنی بزرگ نكره برای تعظیم است من عندك خاص از نزد تو چه هر چه از خدا و تعالی

هیچ عبارتی مجرب آن نتواند شد و از حدیثی و رحمت و مهربانی کن مرا آنکه انت الغفور الرحیم بر ستم که توفی آمرزنده گناهای من است  
کننده بر بندگان و در وی توسل است بسوی می تعالی با بنامی او نزد طلب حاجات و دستدفاع مکروبات و هر یک که صحت مقام سفی مناسبت آن مقام و اگر کند  
مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت و نحو و از رقعات و انت خیر الازقین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعیه نبویه ملاست باین استغفار علیه  
حدیث دلیل است بر شریعت دعا و نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل و از محلات اوست بعد تشهد و در وقت استعاذه لقوله فلیتم من الدعاء ما شاء  
و وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنچه حدیث جابر است نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام تشهد  
واحسن الهمدی بهی محمد و ابوداود و از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم آلف علی الخیر قلوبنا و اصلح ذات بیننا  
و اهدنا سبیل السلام و نجنا من الظلمات الی النور و صبیحنا الفواش و الفیض ناکر منها و ما بطن و بارک لنا فی اسماعنا و ابصارنا و قلوبنا و از واجنا  
و قریبنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و جعلنا شاکرین بشین بها قالکما و اتمها علینا و هم نزد ابوداود است از بعض صحابه که گفت آنحضرت  
مردی را چون میگفتی در نماز گفت تشهد میخوانم پسر میگویم اللهم انی اسألك الجنة و اعوذ بک من النار و لیکن خوش نمیدارم و ندیده ترا و ندیده سعادت را  
پس سرود آنحضرت حول ذلك ندندن انا و معاذ توفی در اذکار گفته و ندیده کلامی است که معنی آن نصیحه نشود و معنی حولمانا ندندن آنست که حول  
الجنة و النار و حول سالتما که یکی سوال طلب است و دیگر سوال استعاذه و از اینجا معلوم شد که انسان مخیر است بهر لفظی عبارتی که خواهد از اذکار و غیر دعا

**و عن** وائل بن حجر رضی الله عنه قال ضلیت مع النبي صلی الله علیه وسلم فکان یسکرم عن یحیی بن  
گفت وائل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
و در روایتی از سعید آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمن و شمال خود گوید من می بینم بسوی منغیر رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما  
سفیدی رخسار وی اخراج بسلم و نسائی و عن شعالة و سلام میداد از چپای خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیدیم می شد سفیدی رخسار است و چپ وی از اینجا نصیحه شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود  
که بیاض خد مبارک مرئی می شد رواه ابوداود و ابوداود و ابن حدیث را از علقمه بن اعل عن ابیه روایت کرده و مصنف در تلخیص پیش بسوی علی بن ابی  
بن اعل کرده و گفته وی از پدر رجاعت ندارد پس معلوم شد با انقطاع و در اینجا گفته با سند صحیح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم  
که از علقمه بن اعل عن ابیه روایت کرده است و سماع علقمه از ابیه ثابت است پس حدیث سالم باشد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث را و در اینجا  
اولی باشد اگر چه مخالف چیزی است که در تلخیص گفته و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند با حدیثی مختلفه که در وی صحیح حسن  
و ضعیف و متروک همه است و همه این احادیث بدون زیادت و برکات است الا درین روایت وائل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است  
و نزد ابن حبان و با صحت حدیث و اعل چنانکه مصنف در اینجا گفته متعین است قبول زیادت زیرا که زیادت عدل است و عدم ذکر آن در روایت  
غیر وائل روایت عدم زیادت نیست متابع مغربی گفته که قائل در جواب زیادت و برکات دیده نشد در سبیل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده  
و بصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست و قال الشری و الروای فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف صحیح  
از ابن تعجب کرده و گفته ثابت است نزد ابن حبان در صحیح وی و نزد ابی داود و نزد ابن ماجه مگر آنکه این رسلان در شرح سنن گفته که نیافتم ما آنرا  
در این ماجه گویم چون نسخه صحیحی قرار گرفته شده این ماجه مراجعت نمودم و در وی این زیادت یافتم و لفظ وی این است باب التسلیم حدیثی بن حبان  
بن غیر حدیثی بن عیبه عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسکرم عن یحیی بن عیبه

بیا فرمود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهى بلفظه وصحت سحر در تلخیص الاحکام بتحریج الاذکار زیر قول نووی ان زیاده وبرکاته روایت فردة طرق  
 این زیادت سوق کرده فرمود و فده عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف ما یؤیسه کلام شیخ انما روایت فردة انتهى و چون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم ثابت شده و معلوم که اگر ایتمونی اصلی و حدیث تحریرها التکبیر و تحلیلهما التسلیم با سند صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده  
 و این رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم همین است و ترمذی باین عقده کرده برای دو تسلیم و بعد از حدیث  
 ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد بن ابی عمار و ابن عمر و جابر بن عمر و البراء و عمار بن یاسر و اهل بن حجر و عدی بن عمیر و جابر و حبیب بن مسعود و حکم بصحت حسن  
 حدیث کرده و گفته و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب بنی عمر و جابر بن عمر و البراء و عمار بن یاسر و اهل بن حجر و عدی بن عمیر و جابر و حبیب بن مسعود و حکم بصحت حسن  
 و حدیث و طلح بن علی و مغیره بن شعبه و واثقه بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی مرثه و غیرهم و از اینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز  
 دو تسلیم باید یکی جانب یمن و دوم جانب یسار و برین است مذہب ائمه ثلثه جز مالک و لیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت است بدلیل قول ابی  
 علیه و سلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده و نشست پست بر حدیث کرده و قبل تسلیم پس تحقیق تمام شد تا از او پس معلوم شد که تسلیم  
 نکردن واجب نیست و رنه واجب بشد عاده و دلیل دیگر حدیث مسی است که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف است  
 باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده و گفته و حدیث سند او یس بذاک القوی و قد اضطررنا فی استناخه و حدیث مسی منافی و عجوب است  
 زیرا که این زیادت است و آن مقبول است و استدلال بقوله تعالی اکرعوا و اسجدوا بر عدم وجوب سلام مستلزم غیر تمام است زیرا که آیت مجمل است  
 فعل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تمام آیت عمل نمایند فرات واجب باشد و غیر آن پس در حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بر یمن و یسار و این گفته  
 جماعتی و شافعی بوجوب یک تسلیم و سنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای مجتهدیم اجماع کرده اند بر یک و واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتضای بر یکی  
 کند سبب است که تلقای وجه کند و اگر هر دو کند اولی جانب یمن و ثانیه جانب یسار کند و شاید که حجت شافعی حدیث عایشه است که بود آنحضرت  
 چون و ترسیگذا و نه رکعت نمی نشست مگر در نماز پس حمد میکرد و خدا را وادی نمود و او دعا میکرد و پستری می بستاد و سلام نمی کرد و پستری میگذا و رکعت تمام می نشست  
 و ذکر میکرد و خدا را و دعا می نمود و پستری تسلیم میکرد و یک تسلیم آخر به این حیوان و در مستقی گفته اند خیر احمد و النسائی و فی روایت لاحد فی هذه القصة ثم تسلیم  
 تسلیم و واحدة السلام علیکم یرفع بها صوت حتى یوقظنا انتهى و اسناد این حدیث بر شهر طریقه مسلم است و جواب این است که این حدیث معارض این روایت  
 نیست زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول است و نزد مالک مسنون تسلیم و واحد است مقابل چه و دلیل ایشان حدیث عایشه و عدی بن عمیر است  
 که در این تسلیم واحد آمده و لیکن اهل حدیث در آن گفتگو نموده و اعلال و جرح کرده اند و بعضی تأویل کردند بجهت یکی و بر دیگری و مالکیه استدلال کرده اند بر  
 کفایت تسلیم واحد بعمل اهل یمین و هر عمل توارثه کابر اعراب و جواب این است که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و این عبد البر  
 ضعف جلادله این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم است و برین است محتاجا صاحب سفر السعاده و مستفاد فی نووی  
 و جواب آن از قول صاحب حجة بالغه چنانکه گفت واجب شد خروج بکافی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام است و لهذا فرمود و تحلیلهما السلام انتهى  
 گویم و روایه الترمذی عن علی کرم الله وجهه و عند الحاکم و غیره من حدیث دله علة ذکر ما برین عدی و الدارقطنی و من حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی  
 و هر ضعیف و من حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است رافعی در امالی محمد بن عایشه که صحیح است و بود آنحضرت که خم میکرد و نماز تسلیم  
 مع قول صلوات الله و علیکم و فی کذا فی التلخیص و حسن المصنف بن شعبه صحابی مشهور است و ترجمه وی گذشت ان التلخیص صلی الله  
 علیه و سلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبه یرسبیکم آنحضرت می گفت و پس هر نماز فرض در قاسم گفته و بر نعم الله











شکر است در آنچه بعد چیزی باشد و از آن چیز نبود و در میان آنکه از آن چیز باشد و محلی لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست  
 بر حسب آنکه میگوید که مراد به هر صلوته آن است که بعد تشهد باشد بر روی دلیل آوردن است و چون از دلیل تخصیص کردیم معلوم شد که در هیچ بخاری آمده است چون  
 و یخبرون و یکایه و آن خلف کس صلوته ثلثا و ثلثین پس لفظ خلف دلیل است بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هر یک صلوته خلف است و عقب خروج  
 از آن و پیش از آن است حدیث ابوداود و یلفظ اکثر کل صلوته ای بعد از و یزید و یسنا حدیث من سج و در صلوته الحمد یا تسبیح و یا تلهیه و غیره  
 و نوبه و لو کان مثل زید الی حکم مراد به در اینجا عقب صلوته است بعد خروج از آن بسلام و یزید و یسنا حدیث ابی و در آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 من قال و بر صلوته الفجر هو ثمان جلوس قبل ان یحکم لاله الا الله و حده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد به در اینجا  
 قبل خروج از نماز باشد حاجت تعقید بقول می توان رجحان نیست و نه بقول می قبل ان یحکم و از اینجا دلیلی که مراد به در حدیث باب حدیث  
 تسبیح و تحمید و تکیب بعد خروج از وضو است نه داخل در و کاین اراده صحیح نیست لکن منعه من دخول الجنة الا الموت باز نیاورد و او  
 از و این حدیث مگر موت این عبارت را مشکل میداند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن مگر موت است که گویند الا الحیوة  
 چه حیات مانع از دخول جنت است مجمل و وجود موت و بدون او شرط دخول جنت است که موصل است و شرط موت و شرط حیات و می بود بالفعل در  
 می در اندام او نیست که اگر وجوب موت بر نفس لازم بود و هر نفس را حکم کُل نفس ذائفة الموت نمی بود می در اندام و موت است الا ان  
 مجمل و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت و درشت و درشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تا جیل و تاخیر راه یافت و قطعی گفت  
 که موت حاکم است میان تالی آیت الکفری دخول جنت چون متحقق گردد و منقضاء شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده  
 در قبر پیش از نبش و چون مبعوث شود و در اید و درشت بی توقف در سبیل گفته الا الموت و حذف مضان است امی لا یمنعه الا عدم موت و درشت  
 برای الا لا معنی است و اختصاص آیه الکفری به موت آنست که شتمل است بر اصول اسما و صفات الیه و حدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت  
 و اراده و قتل و هوایه و محض است برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیه الکفری بعد از نماز و چه غیر آن در احادیث بسیار آمده و اذ الکسفا  
 و صحیح این حدیث و در مشکوٰۃ این حدیث را آنحضرت نقل کرده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیه الکفری را هنگام میگوید که در اینجا و خود را  
 این مردان را و از خدا تعالی بر سر ای او و سراسر ای و اهل چند سراسر ای که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بهیقی بنده  
 ضعیف است و زاد فی الطبرانی و قتل هو الله احدی و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیه الکفری  
 در پیش من فرض باشد و در مذبح خدا تا نماز دیگر و هر حال حدیث را اصلی است حدیث ضعیف در مجموعا با مقبول و معمول است و در فقر السعادت  
 گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر شامی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است  
 و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنحضرت  
 امیر المؤمنین علی است مجابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد خارج حدیث  
 اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و حسن مالک بن الجویث رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 عليه وسلم صلوا كما لا یبتغی فی اصلي نماز بکنز یا بچنانکه دیدید شما را که نماز میکنم لفظ استغنی علیه این است پس هر گاه که حاضر  
 شود نماز پس باید که از آن گویند این شما حدیث را لفظ مختلف است و لفظی که اینجا مذکور است روایت بخاری است چنانکه گفت  
 رواه البخاری ای فی کتاب الاذان و زیاده کرد و در اول می قصه و در آخر می این لفظ پستربا باید که امامت کند شما را اکثر کذا فی التلخیص



پس بنیامیداردی چیزی را که توانید پس چون تسلیم چیزی باشد از آنچه کرده می شود و نماز واجب باشد بروی ایستادنش زیرا که مستطیع است  
**و عن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرجى بها وقال صلى على الارض ان استطعت والا فاجامعاء** فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفتند آن وساده را و گفت نماز گذار  
 بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی و اجعل سجودك اخفض من ركوعك و بگردان سجده خود را بپست تر و کمتر از رکوع خود  
 رواه البیهقی بسند قوی فی المعرفة و لكن صحیح ابو حاتم و قفة و اخرجه الزاریطان من طریق سفیان الثوری و درین حدیث اینست  
 بیفتند وساده را و گفت چوبی را تا نماز گذاردی و پس گفت آن چوب را و بینداخت و گفت بر این شناخته می شود و هیچ کس که روایت کرده باشد از سفیان  
 ثوری جز اینکه حقیقی و بریده شد از ابو حاتم پس گفت حواله انجاء و وقت است بر رفع او خلاص است روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت  
 عاود رسول الله صلی الله علیه و سلم مذکره و در اسنادش ضعف است و حدیث دلیل است بر آنکه نیک و بیار چیز می باشد و کند بر آن قنای که متعذر باشد بروی سجده بر زمین و از شدت فرود  
 بفصل کردن در میان نوع وجود و پست کردن آن نسبت بر کعب و چون قیام و رکوع و شواگرد و نشسته باشد بر آنکه و ایستاد و اخفض از ایستادگی کعب کند یا اگر  
 قیام متعذر نیست ایستادگی برای کعب بحالت قیام و بر آن سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو قیام ایستادگی و نشسته برای نشسته گفته اند که بر آن  
 هر دو نشسته ایستادگی بر آن قیام متعذر شود و گفته اند که قیام در هر دو حالت نشسته نماز گذارد پس اگر استاده گذارد و نشسته و اگر متعذر نشود بر قعود ایستادگی بر آنکه و نشسته

### باب شیء السهو و غیره من شیء التلاوة و الشکر

سهو و سب و غفلت و بی خبری ادبی از چیزی یک در وقت بر رفتن دل جانب دیگر و نسبت سجده سهو برای تدارک تقصیر نماز است یا زیادت آن  
 و در روی شیء تقصیر و شبهه گفته است سهو و سب و غفلت بر رسول خدا و اقوال در آنچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جایز نیست و در افعال اختلاف است  
 و مختار و در این حق جواز است زیرا که احادیث صحیح در آن وارد شده پس جاریست از قائل شدن بدان مخدوری هم لازم نمی آید بلکه مستحب است  
 و تحقیق از جهل تمام نعمت بر است اقبال دین ایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن عبد الله بن مالك**  
**ابن محينة** ترجمه می بیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين  
 الا ولبين ولم يجلس بدريستيا اخضرته گذارد و صحابه نماز بشین پس ایستاد و در رکعت اولی و نشسته و قعد و رکعت ثانی  
 المناسن معاً پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضى الصلوة و انظر الناس لتسليمة ما انك چون تمام کرد نماز را  
 و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید و هو جالس تكبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل است بر شرف عیت  
 تكبیر احرام برای سجده سهو و برین که تكبیر مختص به دخول در نماز نیست بلکه بگوید تكبیر و اگر چه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام **فجاء بسند حسن**  
**قیل ان لیثم** پس سجده کرد و دو سجده پیش از آنکه سلام گوید **ثم تسلم** پست سلام داد و نماز نماز برآمد و در حدیث دلالت است بر آنکه  
 ترك تشهد اول را سهو و سجده سهو چه میکند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جای  
 از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد است ترجیح نماید بلکه دعوی است که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قیل از سلام میگرد و امام اعظم هر چه بعد از سلام گفت از جهت کثرت اخبار وارد درین باب و قوت آنها  
 و در کتب مستند از این مسند آمده که آنحضرت سجده کرد و بعد از سلام اگر چه در حدیث ثابتن بحمید پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده  
 بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آمده حنفیه تسک بقول کردند زیرا که نزد این حنفیه قول اقوی است از قول شافعی و گفته اند که اگر چه



از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید هرگاه که متضاجان  
سجده قبل سلام کنند و هر جا که زیادت است سجده بعد از سلام کنند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کنند و فرنی و ابونور از ائمه  
هم برین قول اند و ابن عبدالبر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل اصل صلوة باشد  
و در زیادت ترخیم شیطان است و درین صورت نظرت و ندب ما لم احمد است که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از سلام  
کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب است بصواب و تفصل  
کرده شده است از احمد که گفت اگر بنی بود و درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ  
در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در فضیلت اولویت است و در اصل جواز اختلاف فی صرح  
فی کتب الایمة الاربعة انتهی گویم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی  
و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب اربعه متعین افتاده  
پس هر دو جائز باشد و لهذا اشوکانی روح فرموده که در اینجا دلالت است بر جواز هر دو صورت و لیکن لائق بموارد تفصیل آنست که عمل پیش  
بارشاد شارع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از آن کند و جایکه بعد تسلیم کرده بعد از آن تسلیم کند و در مابقی آن مختار است و الکلی سنی  
و عین است اقرب بصواب جمعا بین الادلة و اتانها لظاهر سنی و هذا لفظ البخاری و اینکه مذکور شد لفظ بخاری است و سجده سهو  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند جا واقع شده یکی از آن دو قعده اولی است چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث  
ذوالبیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهد  
بر این قیاس که دند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب گردد و اصحاب ظاهر هم برین مواضع که آنحضرت  
سجده کرد اکتفا کردند و در غیر این مواضع سجده نکردند و فی دوایه المسلمین و در روایت مسلم است از عبداللہ بن یحیی که گفت فی کل  
سجدة و هو جالس و سجد الناس معه مکان مانسی من الجالوس تکیه میگفت آنحضرت در هر سجده سهو و حال آنکه آنحضرت  
نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کردند از جالوس و در دومی دلیل است بر شریعت تکیه نقل و قول و  
مکان مانسی الخ درج است از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گو یا که صحابی آنرا از قرینه حال دریافت و هم درین حدیث  
دلیل است بر وجوب متابعت امام اگر چه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت سفر را داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک  
ایشان تشهر را عذر او درین تامل است زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت و اینها ترک کردند آنرا بعد از آنکه بواجب دیگر و عین ابی هر بوق  
رضی الله عنه قال صلی النبی صلی الله علیه و سلم گفت نماز گذارد و آنحضرت یعنی امامت کرد و احدی صلواتی العنی  
یک از دو نماز شبانگاه ابوهریره در یک روایت مسلم آنرا استعین کرده که نظر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده اند میان هر دو و متعدد قصه  
و تحشی یعنی عین و کسر شین و تشدید تحتیه از هر گشته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند رکعتین و در رکعت ششم مسلم پیوسته سلام کرد  
یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست فقار الی خشبة فی مقدم المسجد پس استاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روا  
بجای مقدم محروضة فی المسجد آمده یعنی چوبی که بر عرض نماده شده بود و در مسجد فوضع یدیه علیها پس نهاد دست خود بر آن چوب  
و در روایتی پس تکیه کرد بر آن چوب گو یا که خشکین است و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر در آورد انگشتان با و نهاد

رخسار و راسته خود بر پشت کف دست خود و بر روی القوم ایوب ذکر و غیره قضا بآه ان یکله ما و در قیوم نماز گذار ابو بکر و عمر بن الخطاب  
 رسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه بهیبت می باشد و از در خوف که کلام کنند یا وی در سلام دادن بر دور گفت و خروج من من  
 التامن و بیرون آمدند از مسجد پیشتر و زودتر بر آیدگان مردم سران بفتح سین منله و را اول خاس که شتابی کنند بر رفتن و بسکون را  
 نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد و هر یکی اندک بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا وقت سختند و شتاب از همه پیشتر بر آیدند  
 و جماعت را که از مسجد که جنگ از همه پیشتر بر آید و بی صبری نمایند نیز گویند گفت که ای کس صلات الصلوة آیا کوتا باشد  
 نماز قصر بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد و در وایت است یعنی بصیغه معروف و مجول هر دو آمده و اول را نودی قوی گفته و علیه الاکثر مراد آنست که از  
 چهار رکعت بدو رکعت آمده و رجل یعنی الذی صلی الله علیه و سلم ذالیدین و مودی میخواند و آنحضرت صاحب دوست زید را که هر دو وقت خود  
 را یکبار و بعضی گویند که دو سپرداشت و منعمون حدیث بروایت دیگر صحیح است در آنکه وجه تسمیه آن در از بودن هر دو دست است و نامش عین بن عبدعزیز بود  
 و کنیت او ابو جری و بعضی گویند نامش خرباق یکسری صحیح بود و بعضی گویند خرباق نام مودی و دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند  
 خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قیل غیر ذلک و فهم کردند هر یکی که ذوالیدین و ذوالشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علمای این  
 این فهم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسیت امر قصی صلات الصلوة آیا فراموش کردی و سهوش ترا یا کوتا کرده شد نماز  
 فقال کما انسیت و لم تقصص فرموده فراموش کردم من و نه کوتا شد نماز و در روایتی باین لفظ است که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از آن  
 و قصر نموده و درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است برخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف و افعال  
 و جواب داده اند که عدم جواز این در اقوال و در اخباری است که متعلق باشد بتبلیغ شراعی و احکام و حجتی نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف  
 زیرا که اخبار خلاف واقع کذب است اگر چه نه عمد ابو دو واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازان و همین است  
 نه سب و تهور و ایشان میگویند که مراد بقول می هیچ نبوده و نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه و نفس الامر و این خبر صادق است  
 بی شبهه باین قول کثایت است از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق است قال بکله قد نسیت گفت او  
 بتحقیق فراموشش کردی و در روایتی چنین است که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین است که میگویند و الیدین گفتند آری همین است  
 فصل پس پیش رفت و بگذارد رکعت پنجم دور رکعت که مانده بود و نگذاشته بود و آنرا آنحضرت مسکون بشکر گفت بسم الله و ادب بترتیب  
 بر آورد و هیچ مثل سجود ۲ و احوال پس سجده کرد و مانند سجده خود که در نماز کرده بود یا در نماز از آن بجهت اعتذار و قیوم تقصیر  
 و مشاهده عظمت حق و تقاضای عفو و تقدیری سبانه و تعالی شفع در مرتبه گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول اندر آن قاصر است انتهى ثم دفع راسه  
 و کتف بر پشت برداشت سر خود را و تکبیر گفت و سجده کرد چنانکه در سهو و شروع است شرح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض  
 بمباحث اصولیه و بی کلام طویل است اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض است پسر محقق ابن دقیق العید و شرح عمده و سبب گفته  
 و قد وقفنا المقام حقیقی و کاشفها انتهى ای حواشی احمد و مصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر نامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد  
 لیکن در اینجا این قدر باید دانست که هم شری که از این حدیث ناخود شده آنست که حدیث دلالت میکند بر یک نیت خروج از نماز و قطع آن  
 بر یکان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگر چه هر دو سلام داده باشد و بریکه کلام ناسی باطل نیست که نماز را و چنین کلام کسی که نماز را از

واین قائل اند بهر علما از سلف و خلف و هم قول ابن عباس و ابن الزبیر و عروة و عطاء و الحسن و غیرهم و به قول الشافعی و احمد و جمیع ائمه اهل حدیث  
و حنفیه گفته اند که کلام و صلوة بنیان باشد یا جعل بسطل صلوة است و دلیل ایشان حدیث ابن مسعود و زبیر بن ارقم است و در فی از حکم و نماز و گفته اند که  
این هر دو حدیث ناسخ است برای این حدیث و جواز پیش آنست که حدیث ابن مسعود در یک بود متقدم بر حدیث ابی سالد اسل و مقدم ناسخ بر متاخر یعنی با  
و نیز آن هر دو حدیث عام اند و این حدیث خاص بشکلی که گمان تمام نماز خود و او را پس آن هر دو حدیث مخصوص شود و این حدیث و جمیع شود و ادله و در  
ابطال چیزی از آنها دین از این حدیث دلالت دارد بر اینکه کلام عمد برای اصلاح نماز بسطل نادر نیست کما فی کلام ذی البیضاء و مروی است از امام مالک  
که تکلم امام بخیر می که کلام کرد بدان رسول خدا از تفسار و سوال نزدیک شک و جواب دادن مأموم مفید صلوة نیست و جواب گفته اند که کلام آنحضرت  
با اعتقاد تمام نماز بود و تکلم صحابه با اعتقاد و نسخ و ظن تمام آن درین هنگام گویم جزم نبودن باینکه صحابه با اعتقاد تمام کردند محل نظر است زیرا که در حدیث  
مترودین بین القصر و النسیان هم بودند و آن ذوالبیرین است آدمی سرعان مردم اعتقاد قصر کردند و ازین لازم نمی آید اعتقاد بجهانان در حدیث گفته  
هیچ حدیث نیست از عمل کردن برین حدیث مگر کسی را که اتفاق افتاد و این چنین را الحسن با قال صاحب المنار انا اقول ارجو الله العبد الذی الله علیه  
بذلک ان یتنبه فی الجواب بقوله صح لی دلت عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان یجوز ذلک و یناب علی العین و اخاف علی المتکلفین و علی المجتهدین علی الخروج  
من الصلوة الاستیفاء ثمانية لمین احوط کما ترشح لان الخروج بغير دلیل منسوخ و ابطال العمل انتهى و در حدیث دلیل است بر اینکه افعال کثیره که از حدیث  
نیست چون سهوا یا باطل تمام واقع شوند مفید نماز نیست زیرا که در روایتی آمده که بر آراء آنحضرت صلی الله علیه و آله بسوی منزل خود و در روایت دیگر  
در حالیکه می کشید چادر خود را از غضب و همچنین بر آمدن سرعان مردم که با یقین این همه افعال کثیره اند و باین روایت است شافعی و در روایت دلیل است  
بر صحت بنا بر نماز اگر چه زمانه فصل دراز شود و مروی است این از زبیر و منسوب است بسوی مالک و لیکن مشهور نیست از زبیر و بعضی از علما گفته اند  
که جواز بنا مختص است بفضله که بزمانه قریب باشد و گفته اند بمقدار یک رکعت و گفته اند بمقدار نماز و نیز دال است بر اینکه جواز سهو بعد سلام  
خلافت حدیث اول است چنانکه بیاید و دال است بر اینکه سجده سهو جابر است و جواز بخیر حدیث سلوکا که را بتمومی احوط و نیز دال است بر اینکه  
مستعد و می شود و سهو و سهو متعدد و سبب سهو متفاوت و کلیه و اللفظ البخاری شیخ و در ترجمه گفته اختلاف است و تمام صلوة و استیفاء  
آن با وجود تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله پس بعضی گفته اند که تکلم و فعل که مفید نماز است بر تقدیری است که عمد باشد نه سهو  
مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول صلی الله علیه و آله اند و ایشان را حکمی نقل نیست و این جواب تا لی از ضعف نیست و جواب مذکور جابر است  
برند هیچ حنفیه چه نزد ایشان کلام عمد و سهو مطلق مفید نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است  
در نماز و نه بعد از آن و اگر آنست که کلام در نماز یا بعد از او سهوا یا مفید نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام و یا از مأموم چنانکه درین قضیه است  
انتهی و جواب ازین می آید و فی ردوایه المسلسله عوض قوله احدى صلوة العشی این است صلوة العصر یعنی این نماز که در وقت  
از آنحضرت سهو واقع شد نماز دیگر بود و این حدیث را الفاظ و طریقه های بسیار است و جمع کرده است طرق آنرا حافظ صلاح الدین علائی و کلام  
کرده است بران کلام شافعی و در جزئی مفرد و کذا فی التخصیص و در حقیقت گفته بغوی از عطاء و شعبی و از زاعی و مالک و شافعی نقل کرده است که کلام ناسی  
و جابل باطل نیست که نماز را و از او زاعی نقل کرده که اگر کسی کند قصد سختی که در وی مصلحت نماز است چنانکه امام استاده باشد و محل شستن  
پس او را بگوید شستن یا بچرخد در موضع اخفا پس گوید اخفا کن باطل نمی شود نماز این واجب گفته است و اما الکلام فمعه بغیر اصلا حیا بسطل



که احدی بوجوب دینی قائل نشده و لفظ تشهد دلالت میکند بر ایمان بشهادتین و به قول بعضی علماء گفته اند که تشهد واسطه کافی است و لفظ اول ظاهر ترست و نیز درین حدیث دلیل است بر شریعت تسلیم چنانکه دلالت میکند بر آن روایت عمران که ذکر کردیم و آن روایت که مرسل است آورد چه آن صریح نیست که تسلیم بر وسیره سهو بود زیرا که بحتم که آنحضرت سلام نماز نداشت و چه پسترسلام نماز داده است

**و عن ابی سعید** ان الحذر فی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شاك احدکم فی صلاته فليبدل رکعته صلى ثلثا امارا بعا فليطرح الشاك وليبين على ما استيقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندر یا بد که چند رکعت گذارده است یا چهار پس باید که بیند از دو شک را یعنی آن رکعت را که شک در دست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد و متیقن است و جود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار نماز نهد و نه فرود بشمار یسبی فی سجده است بن پس باید که سجده کند و بوی چنانکه به سهوی باشد قبل آن یکسکه پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قیاس است و از پنج است اختلاف این در بودن سجده سهو پیش از سلام بعد از آن فائده سجده میان فرمود بقول خود فان كان صلى خمساً پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرد در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلاته که شفع عیسا نزد این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت باین دو سجده سهو و یک شش رکعت می خورد و ان كان صلى ثلثاً و اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نماز نهد بنا بر سه از برای تمام کردن چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس باین چهار رکعت تمام شد کانتا قرعاً جماً للشيطان می باشد این دو سجده خواندند و بدینی برخاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجده تین نیست که شفع گردانند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائده سجده تین بر غم شیطان است که بخواهد شک اندازد و از عبادت باز دارد و مصلی بر غم او سجده کرد و در عبادت افزود و او مسکرم و راه ابن جان و الحاکم و البیهقی گفت این مندر حدیث ابی سعید اصح حدیث است درین باب و رواه مالک فی الموطا عن عطاء بن یسار مرسل و در روایت مالک بجای شفعن له صلاته چنین آمده شفعها بهائین سجده تین یعنی شفع میگردانند مصلی این پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه پیش معلوم شد و ظاهر حدیث در آن است که به سهو شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند و مذہب جمهور اینه از مالک و شافعی و احمد یقین است و جماعتی از ایشان بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفته اند که سه بار اعاده کند و چون شک کند در نیت چهارم اعاده نیست بروی وحدت باد و مذہب اقل است و حدیث قاهر است و آنکه این حکم برای مطلق شک است مبتدی باشد یا بتلاوة امام ابو حنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشن است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل خند و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرح چنانکه در قبله و مانند آن و در محبین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه باید و شمنی این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار آمده است و گفت اگر محبین کرده شود پس نجات از سهو و شک مستغرق در دو اعتبار حرج عظیم است انتی شیع در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صاده الله عنا که حامل مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول ادا شک احدکم فلیتلف او كما قال دوم من شک فی صلاته فلیتلف الصواب سهو این حدیث که مذکور شد که حاکم است بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابو حنیفه میان هر سه حدیث بحال اول بر عرض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری و این که اجماع است نهایت تحقیق است و مذہب امام احمد که رضی الله عنه و الله اعلم **و عن** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه



قال صلى الله عليه وسلم نماز گذار و آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاد کردی که در لغتی آمده که گذار و نماز را پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قیل له یا رسول الله احث فی الصلوة شیء گفتند ای رسول الله آیا ندیدی آمد و نماز چیزی و در روایتی اینست آیا زیاد کرد و شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود و حال پنج حکم شد قال و ما ذاك فرمود چیست این پرسیدن شما برای چیزی پرسید که زیاد از چهار رکعت گذار و قالوا اصلک لکنا و کذا گفتند گذار و چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای گذار هم آمده قال فثنی رجلاً و استقبل القبلة فیسجد سجدتین گفت ابن مسعود پس و تا کرد و آنحضرت هر دو پای خود را و دو رکوع و سجده کرد و دو سجده برای سهو سهو سهو سلام داد و ثم اقبل علینا بوجهه فقال ائتة لو حدثت فی الصلوة شیء انما تنکرم به پست رو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمودشان اینست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر بیکدم شمارا بآن چیز نوید شده و لکن انما انا البشر مثکم و لیکن نیستیم من مگر آدمی مانند شما در شریعت و بیان فرمود و چه مماثلت بقول خود انشی کما تلتسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند چه مورد جواز استیذان بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه است صلی الله علیه و سلم بر فراموشی متصل حادثه و واقع نمی شود در آن تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی از آن مماثلت حیات و صلی الله علیه و سلم و همینست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو در آن ممکن و مستحب است اجزاء و انا امور عاود و امور دنیوی پس راجع جواز سهو است و در افعال الشرائع کذا فی الدیاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للشیخ ابی رحمة کذا فی التنبیهات فاذا کرم فی پس چون فراموش کنیم من یاد و هید مرا و اذا شاک احدکم فی صلاته و چون شک کنی یکی از شما نماز خود که زیاد گذار و یا کم فلیستح الصحاب پس باید که تحرری و طلب کند صواب را بناب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بینه تقریر و در بیان شک در رکعت یا کون و تفسیرش در حدیث عبدالرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود چون شک کنی یکی از شما در نماز خود پس نراند که یک رکعت گذار و یاد و پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذار و یا سه رکعت پس بگرداند آنرا و چون نداند که سه رکعت گذار و یا چهار پس بگرداند آنرا سه پست سجده کند و قی که فارغ شود از نماز و حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد و دو سجده فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غلب ظن شریک سهو پست باید که سلام بگوید و شکر بگوید و بعد از آن پست باید که سجده کند و سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که جوابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی و دلیل است بر آنکه متابعت بودیم امام را و در ظن و می واجب است و فسد صلو نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر با عاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنابر تجویز ایشان تفسیر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد پنج گوید و او راسته بنماید پس اگر نشیند انتظار نمود و او نشد تا آنکه نشد خوانند و سلام دهند و هر چه از تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی و علی بن ابی طالب کرده و این دلیل است بر آنکه عمل سجده سهو بعد سلام است مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام و اذن از آن پس دلیل بر آنست و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ایما مختلف گشته بعضی از این حدیث گفته اند که احادیث باب سجده سهو مستند است از آنکه است حدیث ابو هریره در باره شک کسی که نماز گذار و ندانست که چند گذار و در وی امر است بر سجده اما موضع سجده ذکر شده و این حدیثی است که جماعتی از اصحاب آن کرده و در وی ذکر نکرده که محل این سجده قبل سلام است یا بعد از آن اگر می نرود از او و این را چه در وی نکرده است

قبل ان یسلم و از آنجمله است حدیث ابو سعید من شک الخ و در وی دو سجده است قبل تسلیم دیگر حدیث ابو هریره و در وی قیام است بسوی چوب  
و سجده بعد سلام و حدیث ابن عبیده است و در وی سجود است قبل سلام و از اینجا آرای علماء را مختلف شده و آؤد گفته تستعمل فی مواضعها  
علی ما جارت به و لایقاس علیها و مثله قال احمد و لیکن بالنصوص درین نمازها و در اعادی او خلاف کرده و گفته برای هر سه سجده قبل از سلام کند  
و دیگران گفتند و وی خیر است در هر سه سجده بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان مالک گفته اگر سجود برای زیادت است بعد سلام  
کند و اگر برای نقصان است قبل کند و خفیه گفتند که اصل در سجود سهو بعد سلام است و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شدن آنرا تاویل کنند  
و شافعی گفت اصل سجود قبل سلام است و رد کرده اند این را با احادیثی که مخالف است با دعای شیخ سجود بعد سلام و در وی است از زهری که سجده کرد  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامر بن سلام بود و مؤید او است روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت  
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه بنا بر خبر است و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریره و کحول و الزهری و غیر هم در شرح مغربی گفته طریقی است  
این است که در احادیث وارد درین باب قول او فلا نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بر او است صحیح بود و ثابت نیست که قول شیخ مستقیم شود  
پس اولی حل است بر توسیع در جواز هر دو امر انتهى متفق علیہ درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر  
اقل نهد و تمام کند و شافعی چون قائل نیست و تحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد خفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد  
از قعدۀ اخیر و برخاست برای رکعت خامسۀ رجوع کند بقعدۀ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسۀ اگر سجده کرد باطل کرد و فرض او و لغو کند  
خامسۀ اگر کرده است قعدۀ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدۀ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسۀ و اگر سجده کرد تمام گشت و رفت  
و ضم کند بسوی سادسۀ و خمس است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم نکرد سادسۀ را و گفتا  
نکرده سجده برای سهو چنانکه مذہب شافعی است و الله اعلم قاله الشیخ و فی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود و فلیتم تسبیحاً تسبیحاً  
پس باید که تمام کند تسبیح سلام گوید تسبیح سجده کند و تسبیح و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان الشیء صلے الله علیه و سلم یسجد  
یسجد فی الله هو بعد السلام و الکلام بدستیکه آنحضرت سجده کرد و سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان  
و جواب و او از آن و در اینجا دلیل است برای خفیه که قائل اند بحدیث سجده از سلام اما اختلاف است در اینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذہب جمهور  
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل و چه گوید و بنا بر آن حاجت نیست چه  
مجرد تحلیل است و خمس الایته و غیره بر آن اند که دو سلام دهد و مختار صاحب هابیه نیز همین است زیرا که محمود در نماز و سلام است پس آنچه مذکور شد  
منصرف بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام است زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس  
ضم ثانی بسوی عبت باشد و لاحمد و ابی داؤد و النسائی من حدیث عبد الله بن جعفر بن رفوعا من حدیثک فی صلواته  
فلیس فی سجدة بن بعد ما یسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند و سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک  
گویند که مطلقاً بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نزد خفیه در صورت شک همان تحری است پس  
و بیانش گذشت و خفیه گفت تنقیح کرده اند این را بالشک در رکعتی از اثنای صلوۀ پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجود آن کن را  
بکند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم رجوع کرد بقبول ذوالیدین قول حضرت ابو بکر و عمر پس نصیده شد که در صورت وقوع شک تخرج سده چیز است اخذ باقل و تحری صواب

در جمیع بقول ثقه و الله اعلم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اشتباهی مسلوه شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد و بدین گفته  
 و صحیح ابن خزيمة این آیه که کسی است که میگوید سجده بعد سلام کند طلاقا و لیکن عارض اوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بهی گفتی روایت  
 کرده شدیم که آنحضرت سجده سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجده مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح  
 و هر دو را شواهد است که طویل میشود کلام بزرگان بعد گفتن اشبه بصواب و از هر دو امر است جمیعا و گفتن این است مذهب بسیاری از اصحاب  
 اثنی در حدیث عبد الرحمن بن عوف است که گفت بشنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت کسی که بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان  
 چنانکه شک کرده در رباعی سه گزاده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتى رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور  
 سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج یا احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این معنی دارد  
 که فرموده بگذارد تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را مدته عمر خود شک در عدد رکعات واقع نشده صحت گاهی بجهت غلبه مستغفرت  
 و توجع جانب حق نمایان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیاورده و میفرمود که شک از شیطان است چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون  
 نماز بخند یکی از شما می آید و از شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیاید آنرا یکی از شما پس باید  
 که کند دو سجده و حالیکه و بی شسته است متفق علیه و عن المغيرة بن شعبه رضي الله عنه ان رسول الله صلى

الله علیه و سلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعة بن چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد و در دو رکعت و قعد نکرد و فرقی میان  
 شک سهو آنست که بسجود می کند در یک جانب و در شک در تردوست که این است آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت و حالت نشاء  
 قبله و لا یعود و لیسجد سجدتین پس باید که بگذرد و عود نکند بر ای تشهد اول و سجده کند دو سجده سهو و ذکر نماز و محل آن هر دو  
 فان لم یستتم قائما فلیجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در رباعی هر دو جای استتم  
 و لم یستتم استودی و استودی آمده و لا سهو علیه و نیست سجده سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هر دو سجده سهو  
 گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واضح آنست که نکند رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطني و اللفظ له بسنن ضعیف زیرا که  
 مداروی در جمیع طرق بر جابر جفی است و هم ضعیف جدا و گفت ابوداؤد و اخرج نکردم از روی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث  
 و لالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب  
 باشد برگردد و بنشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر بقصد هفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر بقعود  
 و بعضی گفته اند که معتبر بر داشتن زانو یا است شخ این الهام گفته اقربیت روایتی است از ابو یوسف که اختیار کرده اند از اشباح بخارا  
 اما ظاهر مذهب نزد مردم عدم استقامتی قیام عود است و هو الاصح اثنی و نیز درین حدیث دلیل است بر آنکه سجده سهو حکم دیگر برای فوات تشهد اول  
 نه برای فعل قیام بقوله و لا سهو علیه و باین رفته است جماعتی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بهی از حدیث انس که وی جنبید بر سر  
 قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس شیخ گفتند مقتدیان پیش نیست و سجده کرد برای سهو و اخرج الدارقطني و این همه فعل آنست  
 موقوف بر روی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس نه است و حدیث بخیره مرجح است بر آن بسبب فروع بودن و مؤید اوست  
 حدیث ابن عمر فروقا لا سهو الا فی قیام عن جلوس عن جلوس عن قیام اخرج الدارقطني و الحاکم و الیهقی و در روی ضعف است و لیکن مؤید اوست  
 اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قیام افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

در آن سجده سهو و نه خود سجده کرد و از عدد و رکن گویم شامی از حدیث ابن عبیدیه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس ایستاد و در رکعت پیشین سجده کرد و ندانست آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود و سجده کرد باز سلام داد و احد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد و با منافیه بن شعبه چون در رکعت خواند ایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند که سائیکه در پیش می بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز سلام داد و ایستاد و سجده کرد و پس گفت صنع بن رسول الله صلی الله علیه و سلم که اگر این روایت در حق کسی است که گذشت بعد از آنکه تسبیح کرد و ندانست آنحضرت و در سجده کرد و برای تشهد و هو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در سنن او عبد الرحمن بن عبد الله بن مهزیار بن عبد الله بن مسعود الکوفی المذلی است بخاری بوی استشهدا کرده و غیر واحد و در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عیسی احمدی است درین باب زیرا که احتجاج کرده اند ثقفین بای عیسی عتبه بن عبد الله و صحیحین و احتجاج کرده مسلم و صحیح به ثابت بن عبد الله و مراد بر روایت ابی عیسی و ابی

که ابو داود و ابن اشاره کرده بقول خود و رواه ابو عیسی عن ثابت بن عبد الله عن شعبی عن النخعی و مثل حدیث زیاد بن علاقه و عن عمر

بن الخطاب رضی الله عنه عن التیمی صلی الله علیه و سلم قال لیس علی من خلف الامام سهواً نیست بر کسی که پس از امام است سهو اگر چه وی را سهو واقع شود فان سهی الامام فعلیه و علی من خلفه التمهوی پس اگر سهو کند امام پس بر وی است سجده سهو کردن و بر کسی که در پیش است زیرا که سجده سهو از تمام نماز است و صحاب سجد میکردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و رواه الدار و البیهقی بسند ضعیف زیرا که در وی خارجی بن مصعب است و او ضعیف است و روایت کرد از ارقطی و زیاد کرد و در وی که اگر سهو کرد و در پیش امام نیست بر وی سهو و امام کافی است او را و درین همه روایات خارج است و درین باب است از ابن عباس در سندش متروکی است در حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مومنین سجده سهو چون سهو کنند در نماز خود بلکه وقتی واجب است که امام سهو کند و باین رفته است نیز بن علی حنفیه

و شافعیه و عن ثوبان رضی الله عنه عن التیمی صلی الله علیه و سلم قال لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم برای هر سهو و سجده است بعد سلام چنانکه مذکور است حنفیه است رواه ابو داود و ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش اسماعیل بن عیاض و در وی مقال خلاف است بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح است و این حدیث همچنین است که از روایت شامیین آورده پس در تصنیف این حدیث نظر است و حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجده سهو متعدد باشد برای هر سهو و سجده باید و تعدد حکم کن این ابی اعلی و جهو بعد از تعدد سجده گرفته اند اگر چه مویش متعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود تا آنکه زیاد بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی است بعل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت در آن بر تعدد سجده و تعدد مقتضی بلکه برای عموم است هر سهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع است او را و سجده و مختص نیست این هر دو سجده می باشد که در آن سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بالنزاع سهو وی و محل برین معنی اولی است از محل بر معنی اول و اگر چه ظاهر در آن همان معنی اول است برای جمع میان وی میان حدیث ذی الیدین با آنکه بنیوانی گفت که در حدیث ذی الیدین سهو نمودن و حال آنکه نماز واقع نشد و آن محل نزاع است پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله دیگر احتجاج است بدان بر سجده سهو بعد سلام و کلام در آن که گذشت و عن

ابی هریرة رضی الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اذان السماء انشقت و اقرأ انتم ربنا ان الینبی خلقی گفت ابو هریره سجده کردیم با آنحضرت درین دو سجده پس ثابت شد که درین دو سجده سجده تلاوت است و فی البخاری آمده و لم یکر سجده اقرأ و در روایتی از بخاری است که اگر نمی دیدیم آنحضرت را که سجده کرد در آن سجده میکردم و روایت کرده است بزار از حدیث عبد الله

بن عوف گفت ویدم رسول خدا را سجده کرد و از آسمان انشت ده بار و در حدیث ابن عباس است که سجده نکرد و انشت در چیزی از متصل از نماز  
 اگر چه بینه رواد ابو داود و ابو علی بن حسن فی صحیح من طریق ابی قحطه الحارث بن عبید عن مطر اللوات عن عکرمه و ابو قحطه و مطر از رجال مسلم اند و لیکن  
 هر دو ضعیف داشته شده اند و اعلم ابن حزم فی المحلی مصدق ابو هریره و دلالت میکند بر خلاف آن و دلالت بر شریعت سجده تلاوت و علمای اجماع  
 کرده از بران نیست اختلاف مگر در وجوب و منواضع سجود و منور گویند سنت است و ایمه خفیه بر آنند که واجب غیر فرض است پس سنت است  
 در حق تالی و مستحب خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک و در روایتی از امام نیز  
 واجب است اگر در نماز باشد و حجت و وجوب آیات و احادیث است که در نوم ترک آن واقع شده اند و تاکید و تاکید که در ادائی آن و در دیافیه  
 و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود  
 بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما منواضع پس شافعی در اعدادی مفصل گفت و آن یازده موضع است و خفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه خفیه در  
 سورة حج یک سجده شمارند و در سورة ص یک سجده دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و احمد گفتند در یازده موضع سجده باید کرد و مع سجده حج و ص و اخرجه  
 ابن ابی شیبة عنه و مسنده صحیح کذا فی البدور در مصنفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند حدیث ابی داود عن عمر بن العاص و در سورة حج و یک  
 در اعراف و یک در ص و یک در نخل و یک در بنی اسرائیل و یک در مريم و یک در فرقان و یک در نعل و یک در آل عمران و یک سجده و یک در ص و یک  
 در حج سجده و یک در ریح و یک در انشت و یک در اقراس و یک سجده مفصل را شمرده اند و گویند اما مالک آنست که استحباب سجدهات مفصل مذکور  
 نیست و لهذا گفته عزائم احو و احی عشره و منی تواند بود که خود حدیث انشت نقل کنند و بطلاق استحباب قائل نباشد و نزد شافعی سجده  
 ص نیست و نزد حنفیه سجده دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه شرط است برای سجده تلاوت آنچه شرط است برای نماز از طهارت و غیره یا نه  
 جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفتند شرط نیست بخارجی گویند این عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و مسنده صحیح و در سند ابن ابی شیبة  
 که فرومندی آن عمر از راه و می ریخت آب یعنی بول میکرد و پسر سوار می شد و سجده میکرد و وضو نمی ساخت و واقعه شخصی عارفی مالک  
 و عزیزی است از ابن عمر که سجده نکند مگر آنکه ظاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول فعل می بر طهارت از حدیث اکبر و رسول اسلام گفته اصل اینست  
 که طهارت شرط نیست مگر بیدل و ادله و وجوب طهارت دارد و اندر این نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن است  
 و همچنین نمی آمده از نماز و اوقات که است پس شامل باشد سجده مفر و بعده دیدم که ابن حزم رج در محلی نوشته سجود در قرات قرآن نه یک رکعت  
 و نه در رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز است بلا وضو و جائز است برای جنب و حائض و بسوی غیر قبایح سجده سائر ذکر و نیست فرق نمیکند  
 لازم نیست وضو مگر برای نماز و زیاده برای ایجاب می برای غیر نماز قرآن و سنت و اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز است بعض نماز نماز  
 گویند کبیر هم بعض نماز است و قرات قرآن هم بعض نماز است و جلوس و قیام هم بعض نماز است پس چه الزام نمی کنند که هیچ چیزی  
 از این افعال احوال کنند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتقی تشخیص انتهی و حسن ابن عباس  
 رضی الله عنه قال صل لیست من عزائم الصلوة سورة ص نیست از سجدهاتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنب است  
 که در روی امر یا تحریر یا تخصیص یا حث وارد شدن باشد بلکه بصیغه اخبار از ابو و عسزم وارد شده که وی سجده کرد و انشت با مقتضای و  
 سجده نمود و عزیمت در اصل قصد تلب بر شی است فی اصراع عزم بالفتح و الضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن احتمال  
 کرده شد در امر واجب و تحته و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالانسان است و مصنف و مرتج النباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت ذکر و آن



همچو صیغه مثلاً بنا بر آنکه بعضی منذوبات مکررند از بعضی نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است این مندرج در غیره از آن  
 بنیابی طالب کرم الله وجهه با سنا و حسن که عزائم هم و سجده و اقرار و اتمیز مل است در همین ثابت شده است از ابن عباس سکه سوره تیسر و گشت  
 که اعوان و سبحان الذی و سجده و اتمیز عزائم است از حدیث ابن ابی شیبہ و قد راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یسجد فیها و یسجد فیها و یسجد  
 و دیدم آنحضرت را که سجده میکرد و در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت در آن بهجت موفقت و او علیه السلام و شکر قبول توبه و وی بود فرمود این  
 سجده میکنید بشکر گذری آن و در سجده دلالت است بر آنکه بعضی منونات اگر انداز بعضی و بعضی گفته شافعی سجده پس را سجده شکر قرار داده اند  
 پس در غیره است و در مصلوة حرام حدیث نسائی سجده با توبه و شکر و اذقیه نظر بر آنکه ظاهر است که مقصود از این سجده اقتدا آنحضرت و او و  
 شکر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتہی و لا یخیر فیها و البود و او و التندی و النسائی و ابن ماجه و فی الباب علی بن ابی سعید از حدیث البود و او  
 و احیای کرم و ذکر البیاتی عن جماعة من اصحابه انهم سجده فی صحن و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفت من ابن عباس را که ایما سجده کنم در صحن پس خواند  
 ابن عباس بن ابی بکر را و من ذکر یقین که داود و مسلمانان تا آنکه سیدان بخاک فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 قیام الله اقتدا پس حدیث ابن بکر را که کور شد و اقتدا کن پس گفت ابن عباس بنی شرا از جمله کسانی است که کور شده اند  
 که اقتدا کنند بایشان رواه البخاری فی ابی بکر و تفسیر و از حدیثی که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموفقت می  
 سجده کرد و ما را نیز باید که در شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب است چنانکه سایر سجرات قرآنی و ابن حدیث نیز دلالت دارد بر آن  
 و جوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جنت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جنت شکر قبول سجده داود و موفقت دی بود  
 و سجده متابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادت از فرائض و واجبات بهجت شکر نعمت و امتثال  
 امر و متابعت پیغمبرست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم است باین معنی باشد که وجوب وی از ان قابل نیست که ابتدا بطریق تعبد بر آن کرده شده  
 باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و الله اعلم و امام احمد از ابو یزید بن عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره نوره صلی الله علیه  
 و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم عرض کرد بعد از آن سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر و طاعت بر آن مثل سایر عبادت شد و استقرار یافت بر آن اگر  
 در او اصل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود و گذاردن آن  
 ابن النعمان و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم یسجد بالجمعه تحقیق آنحضرت سجده کرد و در سجده  
 سجده رواه البخاری و این حدیث اول هم دلیل است برین و مخالف است برین مالک و گفت نیست سجده  
 تلاوت در مفصل و مروی است از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بعینه آمد از حدیث البود و او و لیکن سندش ضعیف  
 است زیرا که در وی ابو قتاده است و نام وی حارث بن عبد الله بن ابی بکر است و بخارج کرده نمی شود حدیث وی که ما قاله الحافظ المنذره  
 فی مختصر ابن سعد و عن زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت است در وقت قدم آنحضرت بعینه یا زوده ساله بود یکی از فقهای  
 صحابه و اجله ایشان قائم بقرائت است و وی یکی از آنهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرده  
 آن را از صفح در زمان عثمان روی عنه خلق کثیرات بالمذنبه سنه ۴۴ و ۴۵ سنه رضی الله عنه قال قرائت علی  
 النبی صلی الله علیه و سلم النعمان فیها گفت زید بن خنبل من را آنحضرت سوره و النعمان پس سجده نکرد و در

و این بعد از تحویل سوره یا بعد از این حدیث متسک است که ثلث است در عدم وجوب سجده تلاوت و جواز انشاز طرف حنفیه آنست که وجوب سجده تلاوت  
 علی القریه نیست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بحیث بیان جو از تأخیر یا مخصوص بسجده و آنچه باشد که در آن اختلاف است  
 متفق علیک من ذالوجه و اللفظ الذی روى و آخره اصحاب السنن و الدارقطنی و زیاده کرد و اقطانی و سجده نکرد از ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل مدینه است  
 و قرأت وی این سوره را در مدینه بود و مالک گفته پس مؤید حدیث ابن عباس باشد و جواز انشاز آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی دلیل نیست  
 باشد یا نکردن و زمان وقت بنا بر این باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نامی باشد و حدیث جریح و ثبوت مقدم است بر  
**و حسن** ابی عبد الله خالد بن معدان بن یفیع تمیم و سکون هین مهله و خفیف قال شامی کلامی بفتح کاف تا بحیث است انرا اهل حرم گفت  
 و درم هفت او کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و اوقات شامیین مرد در سنده اربع و مائه و فیصل سنته ثلاث در طوطی  
 قال فضیلت سورة الحج سید الدین گفت خالد فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده و نزد حنفیه یک سجده که سجده اول است حج واحد کرده اند  
 بقول ابن عباس زیرا که پیش از این است که درین سوره یک سجده است و اول فقط در مصنفی گفته حنفیه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند  
 و حدیث ابو داود و عن عمرو بن العاص عن فی الحج سیدان حج است بر ایشان آتی و اینه ابو داود فی المراسیل مصنف همچنین است که  
 این حدیث را بسوی مرسل ابو داود زیرا که خالد ذکر کرد آن کس را که حدیث کرده با وحی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن می موجود است  
 بطریق رفع از حدیث عقیده عام و لفظ وی این است ثلث یا رسول الله فی سورة الحج سیدان قال نعم و من لم یسجد بها فلا یقرأ بها پس عجب است  
 از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت به مرسل ابو داود کرده آری و روایت آورده آنرا موصول میگردد لیکن  
 نزد ابو داود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت نیست زیرا که حدیث مرسل نزد ایشان حجتست و لیکن گفته اند که این حدیث ابو داود ضعیف است  
 و رواه احمد و الترمذی موصوفاً من حدیث حنفیه بن عامر و زاد ای الترمذی فی روایتی که لیکن سیدانها فلا یقرأها  
 و هر که نکرده و دو سجده را پس گوید که بخواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرأها بضم فیه آمده یعنی بخواند هر دو آیت را خواندن کامل  
 معتبر در روایت اول باشد بیشتر زیرا که دلالت میکند بر هر دو سجده نکرده و گوید تمام سوره بخواند و ترک سجده معنوت ثواب قرات تمام سوره  
 است و سند ضعیف و سندش ضعیف است زیرا که در وی ابن سعید است گفته شد که وحی متفرد است بدان و تأکید کرده است  
 آنرا حاکم باینکه روایت درین باب بصحت رسیده است از قول عرو بن عمربن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوقی که روایتها  
 موقوف بر ایشان و متوکد کرد آنرا بیهقی یا بخرم روایت کرد و معروف از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی است که بنا برش قوی است  
 اگر چنانکه در وی است از ائمه حدیث است و لیکن در آخر غلط و غلطی حفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت  
 و در حدیث روایت بر ابی حنیفه و غیره آنانکه می گویند که نیست در سوره حج که یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجد یا فلا یقرأ یا تا که در غیرت سجده  
 در آن و انرا اول قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن قرأت  
 پس است تا بسنون الیق است و آنکه ترک نکند آنرا چون ترک کرد و حسن آنست که بخواند سورت را **و حسن** کح محض رضى الله عنه  
 قال یا لکھا الناس انما نصحوا بسجود اى مروان بدستیکه ما میگردد سجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیع بن  
 حیدر آنکه وی حاضر شد عین خطاب را و در جمع پس خواند عمر بن عمر سوره نمل تا آنکه آمد سجده را پس نشد و آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد  
 جمعه آئیده خواند آنرا تا آنکه رسید بآیه سجده پس گفت یا ایها الناس انکم فتن بجد فقد اصاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

سنت را خوب کرد و در باب نمودن من که سجده فلا انتم علیکم و هر کس سجده نکرد پس نیست بزد و بروی و سجده نکرد و عمر این بار و مردوم  
نیز گذاشت که سجده کند و اة البخاری و فیه و هم در بخاری است از عمر ان الله له فی فرض السجود بدستیکه خدای تعالی  
فرض نکرد و سجده تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم یا پس سجده کنیم و هو فی الموطا و این روایت در موطای امام مالک است  
از هشام از عروه عن ابیه ان عمر لم یرو این روایت در صحیح بخاری نیز هست و زعم کرد مرسى که متعلق است آن و هم است و مصنف این هم را  
و تعلیق بتعلیق بدلیل واضح کرده و لفظ بخاری این است ان المسلم یمکتهما علینا الا ان نشاء و رواه البیهقی من ذلک الوجه ایضا و هو لا و البیهقی  
فی مستخرج و از اینجا معلوم شد که سجده تلاوت سنت است چنانکه مذکور است حضرت عمر و مالک و شافعی است نه واجب چنانکه حنفیه گویند و نه فرض و نه مستحب  
کرده اند و قوله الا ان نشاء برینکه هر که شروع کرد درین سجده واجب است بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود است و جواب  
داده اند باینکه این استثناء منقطع است و مراد آنست که این موقوف است بسبب مشیت ما و عمر ابن عمر رضی الله عنه قال کان

النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ علیکنا القرآن فاذا امر بسجدة کثرت و یسجدنا معه بود آنحضرت که می خواند بر ما  
قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو واجب  
و بعضی از سلف برین هم گفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقا آیت سجده بی قصد بگوشتش رسیده واجب نکرد و بعضی گویند  
اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نکرد و گو یا قاری حکم امام دارد و نسبت به سامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند  
که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه قصد قصد و حکایت و خواند چنانکه قصه خوان می خواند و مذکور است حنفیه و هم بر این است  
که واجب است بر قاری و سامع مطلقا بشرط صلوة و در بعضی گفته سجده تلاوت مستنون است قاری و سميع را و تا که می شود بسجود و قاری مشروط  
صلوة مشروط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد و نماز بعض علماء تشبیه داده اند آنرا نماز و طریقی او این چنین تکبیر احرام تکبیر  
انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتی شیخ  
در ترجمه گفته طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر که وی بی وضو نیز می کرد  
و هیچ یکی از علماء درین حکم ما بوی موافقت نکرده الا شعبی و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی می رفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله می وضو  
میکرد و گفت کذا قال شیخ ابن المام انتی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل است زیرا که اصل  
در آن عدم شرط طهارت است و این حزم و دیگر اهل علم اذینا و حدیث ما بوی متفق اند و هو الاصح الارجح کما سبق و بر مدعی شرط طهارت  
که دلیل صریح بیارد و از نویسند و در حدیث دلیل است بر تکبیر و شریعت وی و بود و نویسی که خوش می آمد او را این حدیث ابو داود و گفت بعضی  
از جهت تکبیر و اختلاف است در آنکه این تکبیر افتتاح است یا نقل اول اقرب است لیکن کافی است از تکبیر نقل گفته اند که برای نقل هم تکبیر باید  
و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خواند و سلام دهد قیاسا للتخیل علی التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل  
بر آن نتواند بود و اة ابو داود بسند فیه لیکن زیرا که از روایت عبد الله المکبر العمری است و وی ضعیف است و حاکم آنرا از روایت  
عبد الله بن مسعود آورده و وی را بر کبر است و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی نقد است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین است مصنف در  
غنیة السلف است و صحیح است از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتی گویم و آن این است که گفت ابن عمر بخوان آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه  
نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما با وی پس از بی میگردیم تا آنکه می یافت یکی از ما مردی بیانی خود را چنانکه سجده کند بر آن

لیکن درین حدیث ذکر تکبیر نیست خفیه گویند این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود و این در تمام احوال برای چه بود گویند این از دحلیم برای محبت و استفادۀ علوم بود و نه بخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده کردند ایضا گفتند همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد و گفتند ما بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد و جی للذی خلقه و شق سمه و بصروا بحوله و قوته آخر چه احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و صحیح ابن اسکین گفتند و آخر وی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فقبارک الله اهلین گفتند و الترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود این عباس میگفت در سجود قرآن اللهم العجب لی بما اجد و ارجلها لی عندک ذخرا و صنع عنی بهما و زکرا و تقبلها منی کما تقبلتہما من عبیک و ائود و رواه الترمذی الحاکم و ابن حبان و ابن ماجه و در وی قصه است و ضعفه العقیلی بالجسن بن محمد بن عبید الله بن یزید و گفت در وی جالت است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و تصویب بکرد و ارقطنی در علل روایت حماد از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند ناظم شیخ در ترجمه گفته خوانند این عاتیر مروی است رب انی ظلمت نفسی فاعف لی و خوانند این شیخ نیز آمده سبحان ربنا ان کان و صدر بنا لقولا و ظاهر مذہب خفیه است که تسبیح مسنون و در سجده تلاوت و چه سجده صلواتی افضل است و چون در اینجا کفایت کند در اینجا بالاولی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شمس است روایت آن از ادعیه مخصوص در سجده تلاوت خوانند آن در وی اولی و النسب خواهد بود انتہی و هر کما قال فان لما تفر منه صلی الله علیه و سلم اثر الیس فیسرو و الله التوفیق و حسن بکری این کنیت او است که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فزاد آنحضرت او را ابو بکر و کنیت کرد و از موالی آنحضرت است نامش فصح بن الحارث و قیل عبد الحارث بن کلدة الثقفی است نزول کرد و در سجده و مر و آنجا در سنه تسع و اربعین روی عن خلق کثیر رضی الله عنه ان التثبیح صلی الله علیه و سلم کان اذا اجاء لک امر یسیر

خیر ساجد اگر بر سجد بود در رسول خدا چون می آمد و امری که شادان و خوشش میکرد و انید او را می افتاد و سجده کنان بر زمین برای خدا این حدیث دلیل است بر شریعت سجود شکر و بیان رفته است شافعی و احمد و ملائک ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است بر آن یا نه بعضی گفته اند شرط است قیاسا علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست و هو الاقرب کما قدمنا و حجت شافعی و احمد و درینست این سجده همین حدیث است و مافی معناه و در سفر السجادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که چون نعمتی میخورد و شدی یا نعمتی منفر گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتہی و ملائک ابو حنیفه گویند نعم الہی غیر متناہی است چه هر نفس کمی زیاد نعمتی است متضمن نعم کثیر و در آن نعمتهاست که در حضر و احصا نیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بر آن اگر چه بطریق سنت و استحباب بود و مؤدی بحکلیف مالایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن سجده کردند یا منسوخ است ولیکن این تعلیل و اراده نماز بخلاف ظاهر حدیث است و آنرا که قائل اند بر آن مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده را ثوابست قول شیخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی و در روایتی زیاده کرده شکر آنرا یعنی بجهت شکر گذاری کردن مرخدا را و تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه و چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و در روایت آنست که بدستیکه آنحضرت بشارت داده شد و حاجتی یعنی میراندن آن پیشکش او بسجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استحباب سنیت آنست





عز و زلی که بخوشی است بین الحرمین رسید از تاق فرو آمد دست بد عابد داشت و ساعتی دو عاگرد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده گذشت کرد پس بر پشت  
و بار دیگر دست بد عابد داشت و بسجده رفت ستر بار و فرمود که ایست خود را شفاعت کرد و حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کرد و چون ستر از سجده  
برداشتیم دیگر بار امت را شفاعت کرد و ثلث دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کرد و چون ستر برداشتیم سوم بار دو عاگرد ثلث دیگر  
بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذارد و در سند امام احمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خریدی نغاشی  
و نیم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العافیة و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابو جهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد  
و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد و انتی مخصوصا بنیج عبدالحی و دیو سی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه  
و امام مالک کرده انتی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد و زیرا که با حدیث دیگر سجده مفرد بهر  
شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شریعت نماز بهر برای شکر مفرد و لا باس بذاک و بحمد البراءة بن مالک و سایر صحابہ

عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليًا الى اليمن بدريه فاستبصر رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشره الهجرت وعقد کرد برای مسی لوالی و دوستان است بدریه مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابو داود آورده که  
و ترجمه می آید که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب یمن گفتن ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن سال بزرگتر از من اند  
و من فر سال ام و قضا و حکم را می برایشان چگونه کنم پس بخدادوست مبارک خود در پیغمبر من و گفت خداوند ثابت گردان زبان او را و هدایت کن  
قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که یکدیگر خصومت دارند و حکم کن میان ایشان ثالث شوی سخن از دیگری الحذر پیش  
سروان آمد علی بانه صدر سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بچنگ و شیر اندازی پیش آمدند پس بنفخ نفیس خود بر ایشان حمله آورد  
و دست کس را از روئ ساسی ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و نهایت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بردست

وی نمودند پس در یمن سال سالمانا غامنا بکه در موهج بجلازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند قصه آنرا نقل کرد که الحارث بن ابی  
پس فکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مستطورت و نهی از آن مذکور شد قال گفت برادر فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسو  
رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسلام صحیح اسلام آوردن شان یعنی قبیله یمدان که بلیده ایست بنام کرده یمدان بن قلوخ بن سام  
بن نوح گذافی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم الكتاب ختر ساجد انیس هرگاه خواند از آنحضرت  
این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکر فرمود و السلام علی یمدان السلام  
علی یمدان گذافی سفر السعاده رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری وچنانکه سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
بصحت رسید همچین از صحابه هم بافر گردید در سفر السعاده است کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد  
و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون خبر سیله گذان شنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون ذوالنذیر را که از یوسای خواج بود در میان  
افس بدید سجده شکر کرد انتی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و قصه ای کعب و قتل سیله و قتل ذوالنذیر و شرح سفر السعاده مذکور است

بَابُ صَلَاةِ التَّطَوُّعِ

تطوع مشتق از تطوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر مستفصل بخیر است تطوع خوانند و اکثر اطلاق آن بر غیر فرایند آید و صیغه تفعیل یا برای تکلف یا برای سبالتخیر است که بنده بی تکلیف شارع آنرا انجامی آورد و سبالتخیر و عبادت

فرمان برداری نمی نماید و مراد در اینجا از طلوع سنن رواتب است یعنی غیر فرض که در روز و شب بطریق راتب و توفیق میگذارد و عالم از هر یک  
و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ششی و جز آن **ع** و بیجهت بین کعب الاستیجابی بفتح را ذکر کرده با کسبت او  
ابو فراس است بکسر فاء و سین و از هر معد و دست در اهل مدینه و اصحاب صدقه صحابی قدیم است خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم درگاه  
در سفر و حضر و بود از قدما می صحابه ثبات سینه ثلث و سقین روی عنه جماعة رضی الله عنه قال گفت بودم من که شب یکم و یا بیتی خدای  
صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمت های دیگر آنحضرت مانند جامه و سواک و شانه و جز آن پس  
قال ربی الشیخی گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسئل بطلب هر چه بخوای از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که  
فرموده بخواه و تخصیص نکرد و بطولوی خاص معلوم میشود که کار همه بدست است کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر کار خواهد باذن  
پروردگار خود بد هر شعر فان من جودک الدنیا و خسرتهای من علو ملک علم اللوح و القلم شعر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو دارم  
بر درگاهش بیا و هر چه بخوای تمنا کن **ب** فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن  
و همیشه در بهشتانم است بر آنکه طالب صادق را باید که جز نفی آخرت که باقی و دائم است نخواهد و مخلوط و نپویذ فانیة الثقات نکند لایسما انهم  
و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن به تخصیص از خود رضی نباشد  
و مجرد هوس آرزو و اکتفا کند که یکبار شستن و آرزو داشتن آهین سر و کوفتن و باد و بشت پیروان است ع مرزد آن گرفت جان برادر که کار کرد  
خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بدان چنانکه می آید فقال  
او عنہ **ذ** لك پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که نزد بخوای بس عظیم است و این کلمه را بفتح و او و سکون آن در رفع غیر  
و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آخر تحقیق هست در مجلس مذکور فقلت هو ذالك پس گفتم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم  
دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا کنی **قال** گفت آنحضرت پس چون تو بجهتی در حصول این  
مطلب فاعیثی علی نفسک بکثرة السجود پس باری ده و مدو کن مراب نفس خود و حصول مطلب خود بسیار کردن سجده یعنی بنابر  
گذارون و دعا کردن در سجرات و قابل مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب ترا اما ترا هم باید که کوشش کنی و کار کنی  
و از پایه نشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفا می تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من بروی که بطریق میل  
شفاء و تدریج کار این است از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از طلوع است رواه مسیلم مصنف روح مجرد از که درین حدیث  
دارد و شد و حال که در بر نازل و حدیث را دلیل آورد و بر طلوع و گویا که اگر از آن حقیقت می برگردانید یعنی سجده های نماز غیر نیست علی القرا و سجود  
اگر چه صادق می آید بر فرض لیکن لا بد است از اتیان بفرض بر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص است بسوی یا دریا بد بدان آنچه  
مطلوب اوست و در روی دلالت است بر کمال ایمان و بی رضی الله عنه و بموجبی اشرف مطالب اعلامی راتب و نزع نفس از دنیا و شهادت  
و دلالت است بر آنکه نماز افضل اعمال است و در حق کسی که مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد فرموده او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بسوی نیل مطلبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالبات است و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن  
ایشان موجب نیل سعادت و حصول سوهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و جود و اکرم اهل عالم و خلاصه هر روز است  
صلی الله علیه و سلم **و** ع ابن عمر رضی الله عنه قال حفظت من التبی صلی الله علیه و سلم عشت رکعات

در کعبته قبل الظهر و رکعتین بعد ها و رکعتین بعد المغرب فی بیتہ و رکعتین بعد العشاء فی بیتہ  
و رکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر و گویند از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب و خانه خود  
و دو رکعت بعد عشاء و خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت و دو رکعت پیش از ظهر مذکور است و تنسک می رنج همین حدیث است  
که اصحاب کتب سه آزار با اختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث است چنانکه  
بیاید و مختار صاحب سفر السعاده نیز دو رکعت است قبل ظهر و بعد آن و حق این است که همه ثابت است و همه کافی و شافی متفق بر آنست  
و آنچه مسلم خود فی صحیح و احمد و الترمذی و صحیح من حدیث عبد الله بن شقیق و آنچه خود مسلم و اهل السنن من حدیث اُمّ حبیبه ایضا و قرآنخانه درین حدیث  
حجّه حقیقه است که خواهر این عمر بود و فی روایه کلمه ما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیکرد بعد از غرض  
نماز جمعه تا آنکه بر نیگشت از نماز صبحی آنروز و میگذارد و رکعتین بعد از جمعته فی بیتہ دو رکعت بعد جمعه و خانه خود و نزد ابی حنیفه  
بعد از جمعه چهار رکعت است و نزد ابی حنیفه شش رکعت چهار بعد از وی و در این حکم نماز بعد از جمعه است آنرا سنت قبل الجمعه پس در سفر السعاده گفته  
سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر نظر می کنند و اثبات سنن  
بقیاس جایز نیست و ایما و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت  
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز گذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و می فرمودن کان تکلم مصلیا  
بعد الجمعه فلیصل بعد نماز بجا انتی و در جماعت است که در نایب الجمعه خواهد آمد و مسلم کان اذا طلع الفجر لا یصل الا  
در کعبته خفیفه است و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گذارد مگر  
دو رکعت تسبیح چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر  
و بود این سنت که در نمی آیدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعضی احادیث آمده و این دو رکعت  
مستند و اندر وجه رکعات جزین نیست که روایت مسلم افاده خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و تخفیف این هر دو  
مذکور مالک شافعی و غیره است و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرآتم الکتاب حدیث دلیل است بر آنکه این نوافل برای نماز است و در  
حکمت مشهور و عینیت می گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه است و تا داخل شود و فصلی در فریضه و باشد صدور و منشر بنیان  
وی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اول چیزی که حساب کرد و شود بر آن  
بنده روز قیامت نماز است پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید یا صلا یا قی  
فترت لیگان خود را نظر کنید آیایی یا بنید برای بنده من از طلوع پس کامل کنید فریضه او را پست زکوة همچنین اخذ کرده میشود اعمال موافق آن آنچه  
ابن ماجه و الحاکم و احمد و ابو داود و این دلیل حکمت شریعت است و این زیاد مسلم استدلال کرده است کسیکه کرده میگویی بفضل را بطریق  
و تقدیرنا و فلک در الاید منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت است سوره کافرون و اخلاص در آن بخواند و پیش از نماز جمعه چهار رکعت است  
بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت است و بپنج جمعه چهار رکعت و نزد ابی یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام  
پیش از نماز ظهر و دو رکعت یا چهار رکعت مستحب است و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت است و بعد از آن شش رکعت و دیگر مستحب است که آنرا  
صلوة الا و این گویند و روایتی بعد نماز مغرب نیست رکعت آمده و پیش از عشاء چهار رکعت مستحب است و بعد و در رکعت ششم خواندن مستحب است

در رکعت اولی از رکعت الارض و غیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی و خواندن سوره تبارک الحمدی هم در دو رکعت بعد و برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی است و در حدیث نام وی منجیه آمد و این است سنن بر او است که بران موافقت باید کرد و واحدیست اینها خواند که

**و عن عایشة** رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعاً قبل الظهر وركعتين قبل العشاء وروي عن جده ترك نيكرو چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از عشاء و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابن عازب آورده که گفت برادر گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گوید توبه کرد و در شب و هر که بگذارد و مثل آن از عشا گوید که در شب قدر گذارد و بهیچ این را از قول عایشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقادیر ثواب جز بجماع از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بشیاس نتوان یافت محمول است بر جماع و در سند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیب بن زوجه رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند و از خدای تعالی برایش و فرخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح عربیست باین وجه و این چهار رکعت بدر سلام میگذازد شیخ و شرح سفر السعاده گفته و را ثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر و طریق است یکی اثبات آن بحديث ام حبیب و غیر آن که در اینجا ترغیب بگذارد و آنرا نموده اند و لیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت موافقت آنحضرت بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب استجاب است و طریق احکم و را ثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار رکعت شریف میگذازد و عایشه آنرا دیدن ابن عمر و رومی و کوفت که در مسجد آمده میگذازد و تحفه استخرد و ابن عمر آنرا سنیت نظر پیدا داشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در رومی دیگر است که در وقت زوال نفس میگذازد و از جهت فتح در پای آسمان دین وقت انتهی دواء البخاری و در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت عایشه آنرا دانست و ابن عمر ندانست و احتمال که این هر دو بخلاف آن چهار باشد و حضرت آنرا دود کرده میگذازد و ابن عمر همین دود را دید و احتمال که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگذازد و چهار رکعت و مؤید این حدیث ابوالیوب نزد ابی داود و ترمذی و در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر لیس فیمن تسلیم نفع لمن ابواب السموات و حدیث انس اربع قبل الظهر کعد لمن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و احتمال که گاهی چهار میگذازد و بران اقتضای نمود و عایشه از آن خبر داد و گاهی دو رکعت میگذازد و ابن عمر از آن اخبار گردانتهی **و عن عایشة** رضي الله عنها قالت گفت عایشه که یکن النبي صلى الله عليه وسلم نبوا آنحضرت علی شیء من التوافل بر هیچ چیزی از توافل اند نشد تعاهد گامنه سخت تر از روی خبر گیری از آن علی رکعتی الفجر بر دو رکعت بار و متفق علی عیه و ثبوت رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر و نه در حضر و محلی است و وجوب آن از حسن بصری و مسلم بن الحجاج و عایشه و سلم راست از حدیث عایشه مرفوعاً رکعتا الفجر خبر من الدنيا و ما فیهما دو رکعت صحیح بهتر است اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در دست و در دنیا دلیل است بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعال فقط **و عن** ائمة حنبلة ام المؤمنین رضي الله عنها ترجمه وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم ولي له كسبي بگذارد و دوازده رکعت در هر روز و شب تجبی له

بهن بیت که الحجة بنا کرده شود برای اوقات بسبب این دوازده رکعت و درشت و تفصیل آن در روایت ترمذی باید رواه مسلم  
 واحمد و ابو داود و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی وابن ماجه عن عایشه و فی زوایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبه تطوع  
 دوازده رکعت طلوع غیر فريضه آمده نصب تطوعا بر غیر است از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم است و لکن ترمذی صحیح  
 و ترمذی راست از حدیث ام حبیبه باند حدیث مسلم و زاد و زیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل است  
 اربعاً قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشه گذشته یعنی ظهر و رکعتی بعد ها و دو رکعت بعد  
 نمازی که در حدیث این عمر گذشته و رکعت بین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث این عمر آنرا مقید کرده  
 یعنی بینه و رکعت بین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید است یعنی بینه و رکعت بین قبل صلوة الفجر  
 و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر و عایشه و دیگر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب  
 من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال شیخ کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاید اصل  
 حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن سنن فخر است پس سنن مغرب و بعد از وی سنن ظهر و بعد از آن سنن عشا و بعد از همه سنن پیش  
 از ظهر و بعضی گفته اند که سنن پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در مرتبه ذکره ششمی و للمختص تصحیحها و مر احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش  
 از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در آنست که این یار کعبین سنت اند یا برای آنها و الظاهر الثاني حرّمه الله علی الناس  
 حرّم کرد اند و خدا می برایش دوزخ و بعضی روایات آمده که می گذارد آنرا بدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن خمره از ابی ایوب  
 علی رضی الله عنه آورده که می گفت می گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب است که  
 از عایشه و ام حبیبه و حدیث علی حسن است و هم برین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها که بعد از ایشان اند  
 و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک السخّی و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار و دو گان و دو گان است و مقصود ایشان آنست  
 که فصل کند میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی  
 می گذارد و این را طریقی است انتہی و مسلم و ابو داود از عبداللہ بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم گفت می گذارد و در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر وی می آمد و می گذارد نماز بمردم پستری در آمد بخانه و می گذارد و دو رکعت  
 و ابو داود و در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابی ایوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در انما تسلیم  
 بشا و میشود برای آنها و برای آسمان و در سوطی امام محمد نیز مثل این آورده و نزد شافعی نیز چهار است و لیکن بدو سلام و ترمذی و جبرائیل  
 برده که تقدیم و تخلف شواکافی نیز چهار است قبل ظهر و حدیث این عمر گفته که این منافعی نیست دلیلی را که گذشته بر مشروعت اربع قبل ظهر بعد  
 آن چنان زیادت مقبول است انتہی و برین است عمل حنفیه الیوم و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم رحمہم الله امرأ صلی اربعاً قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را  
 در این چهار رکعت و در نوافل گذشته گذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد از آن شانزده رکعت  
 شود و حسن روح گفته شیخ مشایخ ما این زیاد درج فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و بر او کسی که تقدیر کرد



بر دو رکعت لیکن بدرکعت هم بیرون میرود از حد این خبر که میان هر دو اذان نماز است پس باید که عینیت شمار بر الوطیت گفته برین چهار رکعت این دعا را اتمی رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسیه ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح و کذا لک ابن حبان و در سندش محمد بن حمران است و در وی مقال است لکن وثقه ابن حبان و ابن حبان و ابوداؤد و از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی و ابوجرمدان سجای کتین را روایت آورده و از جهت اختلاف این روایات است که در منب جفی تخمیر است میان چهار و دو و جاکانین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع است نه رکعتین و اما دو رکعت قبل عشا فقط پیش از شب است آنرا حدیث بین کل اذانین صلاوة و حسن بن ابی سعید عبد الله بن معقل المزنی بنی مسم و فتح غین مجیه و تشدید فای منفوت حین غم از اصحاب شیخه است ساکن مدینه بود بصره آمد و خانه بساخت و یکی از آن ده کس است که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردا بسوی بصره فرستاده بود و در سنه شصین و قیل قبلها بسنه روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری و قال با نزل البصرة اشرف منه رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال صلوا قبل المشرق صلوا قبل المغرب فاذکروا بعدین از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب و بار فرمود این را شد قال فی الثالثة لم یکن شیء پست گرفت در بار سوم این امر برای کسی است که خواهد بخنی این امر اجابی نیست بلکه تخمیر است مری که خواهد کرد اهیه ان یخذها الناس سنه از جهت ناخوشی داشتن اینکه مردم این نماز را سنت نموده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیه ان یخذا ما آتیه پس گذاردن آن میندوب و تحب باشد اما در وجه و است که بر آن موافقت بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و ابوجرمدان و ابن حبان و فی روایت لا بن حبان و در روایت ابن حبان است از حدیث عبد الله بن عمر که ان النبی صلی الله علیه و سلم قبل المغرب رکعتین بدرستیکه آنحضرت بگذارد و قبل مغرب دو رکعت و از اینجا شریعت این دو رکعت از فعل و قول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در اینجا دو رکعت پیش از مغرب طائفة بدان قائل شده و دیگرند از بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسلک آن طائفة با جادیشی است که در حدیث و غیره ما و روایات و جوا بلیش مبارضه آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از کتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذازد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و از جهت بخت عمل کابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگر چه صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحبت معتبر است با جتهاد و رای ایشان و در اینست امر و روایات برقرار و ادای ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعاده بعد از اداین نقل فرموده که این چنین گفت شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق مسیح و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فتم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده شد و الله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف و فقه السلام است ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عنا صادر است از غایت تعصب بهب علیة تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی ترجیح حدیث ابوداؤد و بخت عمل اکثر صحابه مرفوع است بعمل کابر صحابه موافق حدیث من چنانکه بیاید و حدیث صحیحین و چون اعتبار صحیح حدیث بخاری و مسلم اصح خواهد بود و از غیر خود اگر چه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام بر ترتیب محدثان و حدیث احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم غیر آنها گفته که این ترتیب حکم است و جائز نیست در وی تقلید است مردم و است بآنکه در وی سرق اجماع چه سوا اهل معرفت بعلم حدیث است بلکه اکثر امت کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

این قسم خوات کرد و باشد اگر ندی از علماء بود چون کیدانی همین یک کلمه برای تو بین و تبریح الکافی بود و جایز نیست هیچ کی را که ایمان دارد  
بخدا رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی پس عظیم است که از وی بوجود آمده و خطای فاحش است که در غشاده حایت زربت تقلید جنبه  
سرمه زده و تجاوز از حد نه در حجت الدالیه گفته و کل ای بیرون امرهای الهی و همین نمیشود متعجب غیر سبیل المؤمنین و رسولاننا معین الدین روح  
و کتاب و راست السبب فی الاسوة الحسنة بالجیب خبر این الهام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی مشیج مشیج عبدالحق دهلوی نموده و آنچه  
مسابقتی تحت بند درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه و لمسلم هر عن النبی رضی الله عنہ  
که است از حدیث اسلم بن سعید او را مختار بن ثفل که آیا میگذازد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت نیکو نگذازد لیکن  
اگر شبی رکعتی بعد غروب الشمس و کان النبی صلی الله علیه و سلم در انا فلهم یا مرننا و لم یجنا نا بودیم با  
که نماز میگذازدیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را پیش امر میکرد و مارا زنه نمی میفرمود ما را از آن و از اینجا معلوم شد که گذازد  
این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول ثفل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتاب صحیح  
مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لم یذکر فی السعاده و گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذازد و ندوشت نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی  
از اسلم آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه برخاستند و در دیوای ستونهای مسجد دو رکعت میگذازدند و آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می درآمدند و این جماعت را دوست از  
می دیدند از آن می پرسیدند که نماز مغرب گذازد و اندازد پس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسین برخط آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
ست بار و نسیه فرمود بین کل اذانین مهلوة و در مرتب ثالث فرمود بین شام و مزارید و اذان اذان و اقامت است و انس گفت با وجود آنکه میان اذان  
و اقامت فاصله کمتر است میگذازدند و از اینجا است که بعضی گفته اند که این را تیره مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی  
اگر خواهند بگذارد و همین است مختار شوکانی رح و از اینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعصب است باین اخبار و آثار صحیح و عمل جماعه از صحابه  
تخلف و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بالجمله نوافل باین حساب است رکعت می شوند و مضاف بفراتش که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب  
سی و هفت و یا شصت رکعت و ثر چهل رکعت می شود حافظ ابن قیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر روز و شب بر چهل رکعت محافظت میکرد  
هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت آمده و یا زده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که با  
فکر کردیم عدد نوافل غیر و ثر است و دو رکعت میرسد لکن چهار رکعت پیش از ظهر و بعد از آن می دخیل کنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر  
باز یاد آنچه در پیش آمده جمیع عدد رکعات است و چهار رکعت باشد جز و ثر و فرائض و عمن عایشه رضی الله  
منها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یحقق الکرکعتین اللتین قبل صلوة الصبح حثی انی اقول اقرأ آثم الکتاب  
بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض یا عداست یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحه یا نه منقول علیه  
و تخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرات در آن بیاید و تخفیف تطویل رفته اند و هم منقول است از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن  
درین باب آورده و در وی راوی است که نامش نموده پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود و عمن عایشه رضی الله  
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ فی رکعتی الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خواند  
آنحضرت در دو رکعت راتب فجر این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از همین جا است که این دو سوره قصیر میخواندند و مع اینها که این دو رکعت

ترک نکرده و گذشته حدیث عایشه که نمود آنحضرت اشرف قضا بر هیچ نوافل چنانکه بود بر رکعت فجر مقتضی علیه و در صحیح مسلم است و غیر او از حدیث عایشه  
که می فرمود دو رکعت صبح بهتر است از دنیا و اقیما و درین باب احادیث دیگر است و رواه مسلم در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت  
در دو رکعت فجر و آیت کی قُولُوا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ  
اَتَاكَ اَلْحَمْدُ که در آل عمران است یعنی عرض قل هو الله احد پس اینجا دلیل است بر جواز اقتصار بر یک از وسط سوره و عینه عایشه رضی الله  
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلے رکعتی الفجر اضطلع علی شقیه الا یمن بود آنحضرت چون می گذارد  
دو رکعت فجر در از می شد بر پهلوی راست خود و علمادرین سئله مابین مضطر و مضطر و متوسط اند جامعیتی از اهل ظاهر که این پنج رکعت صبح از ایشان است  
درین باب افراط کرده و گفته فرض است این اضطیاع برضی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علمای  
در نصرت این مذهب یک جمله تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند بنحو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیره و  
و دلیل برین چنین فعل آنحضرت است که درین حدیث مذکور شده و امرویان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطلع  
علی جنبه اللین نزد می گفت این حدیث حسن صحیح است و این تفسیر صحیح نیست زیرا که آنحضرت بآن عبد الرحمن بن زیاد و در خطبه وی مقال است  
و مصنف گفته حق آنست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه مضرف گردانید امر از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان و جماعتی  
تقریر کرده و گفته مکره است بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمر است که در جامع الاصول از تافع آورده که دید این عمر مردی که نماز  
و دو رکعت فجر بستر اضطیاع کرد و فرمود چه باعث شد ترا می مرو که چنین کردی آن مرد گفت خودم تا فصل نهم میان سنت و فرض فرمود که ام  
فصل بالاتر از اسلام باشد گفت فانه است نه فرمود بل ہی بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابوهریره حدیث اضطیاع را روایت کرد و این  
حدیث باین عمر رسید گفت اکثر ابوهریره اکثر را و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه می گوید  
گفت انکار نمی دارم و لیکن وی بخرات کرد و با انساک نمودیم و چون این حکایت باین هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ  
داشتیم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگبزه میزد و این عمر کسی را که اضطیاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذاشت و دو رکعت غلط  
چنانکه می غلط حمار و جاهی را طریقی مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستجاب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای بهتر است پس بدعت است  
یعنی برای رفع قتل و عقب که در تمام ایل و بهاری شب کشیده است و اگر بطریق استخوان است مکره است و قول امام ابوحنیفه نیز همین است و شیخ شاذلی  
که فعل آنحضرت نیز برای بهتر است بود و تقید و تنوید او است حدیث عایشه که گفت اضطیاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده می داشت شب بخواب  
پس اضطیاع میکرد برای بهتر است از جبره عبدالرزاق و فیه را ولم یسم و بالجمله حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعید است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب  
مگر آنکه داعی نسخ یا خصوصیت آن آنحضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتصای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک  
کند آنم کرد و اما فرضیت بروحی که شرط صحت نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف اند و بعضی احادیث بعد از نماز سجده آمده که اضطیاع کرد  
و بعد از اضطیاع بر خاکست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب یا یذلیس شب و وافق بصواب مختار جمهور علماء است یعنی احتیاج نبود که گفته مختاران  
که سنت است بظاهر حدیث ابوهریره در سبل گفته و هنوز الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت می اخبار باشد از فهم خوش عدم اقرار آنحضرت بر آن  
سنت است و سنن آنست که بر شوق این بنسب این خرم فرمود اگر چنین است بر سنت است تعذیر شود و باید که در بر سنت چنانکه اضطیاع بخواب یا نه ای رواه البخاری  
و عینه ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر

فلیضم طبع علی جنبه الايمن چون گذارد یکی از شاد و رکعت را پیش از نماز صبح پس اگر بخیس بر پهلوی راست و چون امر کرد با ضطباع ظاهر امر  
چون قریب بر خلاف آن نباشد و چوب فرضیت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و صحیح گفت ترمذی  
حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فی و سر در پیش بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا  
خواب غلبه کند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و نوری است در جانب چپ حلق است اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و در جهت و آسایش  
غلبه کند و جهت حصول سکون و آرامش در خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ است کند و در قیام و نوحی  
افتد و چون سکون آید در جهت و جو و طبیعت مانع و تعطل قوی است کمتر بود خواب ویراید و چون بیاید گران نبود و از جهت که بجانب راست خفتن باعث  
فائق و در بدن و سبک بودن خواب است البته خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که جهت توجه حرارت غریبی بر داخل بدن  
در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کنند طلب سبک خوابی و تسهیل  
قیام شب را و از اینجا عایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه مذکور است  
و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند و الله اعلم **و عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه**  
**وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی نهار شب دو گان دو گان است و باین رفته اند صاحبین و جمهور علماء و گویند نماز روز چهار گان چهار گان بود**  
**و مالک گفته جاز نیست زیادت بر دو گان زیرا که مفهوم حدیث حضرت چه در وقت ماصلوة اللیل الا مثنی مثنی است بجهت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید**  
**اوست و جمهور گویند حدیث بحوالی ائمه از نماز شب اقصی شده پس دلالت نمی کند بر حصر اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ایثار و اختیار**  
**آنحضرت است هیچ رکعت را چنانکه در حدیث عایشه است نه در حدیثین و فعل قریب به عدم اراده حضرت و نزد شافعی دو گان دو گان است در روز و شب**  
**هر دو افضل نزد ابی حنیفه و شب و روز چهار گان چهار گان است و بهما استسبک اند با حدیث که در روایان است در آن و بهمه آمده است و صحیح است**  
**فاذا اخشي احدكم الظلمة فليصل ركعة واحدة یوتر له ما قد صلى پس چون ترسد یکی از شما طلوع یا دود و انگار و یک رکعت**  
**که وتر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است و شب زیرا که نماز شب یعنی وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز یعنی نماز مغرب و تر میگردد و وارز**  
**شده است که نماز مغرب و تر روز است و تر یعنی طاق است مقابل جنت از عدد و چون دو رکعت دود و گذارده است همه جنت واقع می شود پس رکعت**  
**که با وی ختم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر يحب الوتر پس مشروعبیت و تر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگردد**  
**و ظاهر مفهوم حدیث همین است و قول او چون ترسد طلوع فجر را گویا اشارت است بتعطیل نماز شب و وقت صبح و الا ادای و تر موقوف خوف نیست**  
**و نیز در وی دلیل است بر اینکه وتر کند یک رکعت مگر خوف طلوع فجر و تر کند به پنج یا هفت و مانند آن نه بیک رکعت بنا بر این از آن در روایت**  
**دارقطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعاً و لفظ وی این است او تر بخمس اوسبع اوتسع او احدی عشرة و زیاده کرد و حاکم و لاوتر و اثلث**  
**لاشبه و انصلوة للغرب اصنف گفت رجال می ثقات اند و مضرت نمیکند از وقت کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض اوست حدیث**  
**ابو ایوب من احب ان یوتر بثلاث فلیفعل اخرجه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و غیرهم و جمع کرده اند میان اینها باینکه نمی باز ثلاث جانی است که بر آن**  
**تشریح و اوسط اندیشند که این مشایخ مغرب است و چون نمیشیند مگر در آخر وی پس نیست مانا مغرب یا و سهیل گفته این جمیع حسن است و بهر دو است**  
**حدیث عایشه نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت و تر میگردد بیک رکعت فضل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقصر است و اما مفهوم قول**  
**که وتر کند یک رکعت مگر خوف طلوع فجر پس معارض اوست حدیث ابو ایوب که در وی این است که هر که دو رکعت و تر دو رکعت پس باید که بیکند**

[illegible]





در صنفی نخستند مذکور بمهر غلام این است که در تشریح است مگر نزدیک ابو حنیفه واجب است خاص بنسب او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است  
 الا ان الله زادكم صلوة نبي خير لكم من خير النعم ولا بدست که از آنجا برض منبر علیه باشد تحقیقا معنی را زیاده و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز  
 منابع عشاءت و صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائی و الترمذی و حسن و دار الحاکم و صحیحته گذشت که این از ادله جمهور است  
 بر عاصم بن حذیرین حدیث علی عاصم بن خمره است حکم کرده اند در وی غیر واحد قاضی عبد الرحمن حمیری در حاشی بلوغ المرام گفته اند فتم این را تلخیص  
 بلکه یاد کنم که ذکر کرده اند در اینجا و گفت صحیح الحاکم و عقب نکرد آنرا پس حکم که قاضی از کجا نقل کرده و در کتب خود بدیدم نوشته است عاصم بن خمره  
 السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع و سبعین انتهى و حسن جابر رضی الله عنه که در حدیث صحیح است  
 و سلمه قاصم فی شهر رمضان لم يضره و قال اني خشيت ان يكتب عليكم الوتر بعد تكميل  
 رسول خدا ایستاد و راه رمضان یعنی نماز گذارد و شب پست انتظار کرد و ندید جواب آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برآمد و فرمود  
 بدرستی که من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو یا حق تعالی و می فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی  
 برین نماز فرض میگردد و آنرا بر ایشان یا افتاد و در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که بدو است کرد بر آن فرض گردانیده شد و بعضی گویند  
 عادت الهی جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن روایت  
 که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد در سبیل گفت تعلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هین خمس و هین  
 خمسون لا یتبدل القول کدی مشکل است زیرا که چون از تبدیل امن حاصل است وقوع خون از زیادت معنی چه و مصنف ازین استشکال جوابها  
 بسیار نقل کرده و هر را تزییف نموده و بعد از آن سه جواب داده و گفت که این اجوبه را باری تعالی برین فتح نموده و تسخیر این هر سه یکجا را  
 جتیه گفته و آن این است که خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تجمد در مسجد جماعت شهر عاصم و صحت نقل شب  
 و گفت ایما میگردان این قول می در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم و لو کتب علیکم باقیمه به فصلوا ایما الناس فی بیوتکم پس  
 منع کرد ایشان را از التجمیع در مسجد و شفق بر ایشان از اشتراط آن انتق گویم حکمی نیست که این غیر طایع است بقول می ان یفرض  
 علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهر است در آنکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در راه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث  
 عایشه که نزد ابو داود است بر اینکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر اینکه گذارد با ایشان یک شب  
 و در روایتی از احمد است که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود و در شب چهارم و در قول می خشیت ان یکتب علیکم  
 دلالت است بر اینکه و ترغیر واجب است انتهی و بالجمله او در درین حدیث نماز تراویح است که در آخرش و ترمیمی باشد چنانکه در روایات  
 مشهوره آمده است که این قصه تراویح بود و تسمیه تراویح گوید یا بخود است از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذازد چهار رکعت  
 در شب پست تراویح میکرد و حدیث اخرجه البیهقی و قال تفروء فی البیعة بن زیاد و لیس القوی فان ثبت فهو اصل فی ترویج الامام فی صلوة  
 التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و و تر کرد  
 پست انتظار کردند و او در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزيمة و ابن حبان فی صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت درین  
 تراویح از حدیث عایشه در صحیحین سیزده است لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس وفات کرد آنحضرت و الامام علی  
 ذاک انتهی و حدیث را القاطع است در سبیل السلام گفته هر که نماز تراویح سب ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان مستحلال کرده

ابن حبان یعنی حدیث باب نیست در وی  
 و میان هر دو رکعت ترویج میکند تا اجتماع پس از آن  
 که جمع کرد ایشان را بر امام معین گفت که این دعوت  
 مرغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه بعد از آن  
 اورا آنچه مقدم شد از گناه و بی اعتنائی  
 گفتی که هر چه در این حدیث است از این جهت است  
 مردی برای خود نماز میگذاشت مردی پس نماز میگذاشت و قومی بنماز او پس گفت عمر خدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد  
 پس ستم کرد عمر بر آنکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز  
 میکنند و بنماز وی پس گفت نعم البعده هذه خوب است این دعوت و بهیچ در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از اینجا ساختی که جاعل جات  
 بر معین نمکست و وی نام آن دعوت کرده و اما قول می نمود البعده پس نیست در دعوت آنچه مذکور شده شود بلکه هر دعوت ضلالت است و معین است  
 حمل قول می افتاد بعد از اجتماع ایشان بر معین الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد دعوت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 جماعت کرد و با ایشان و اما کیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی  
 از طریق ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان از حکم از قسم از ابن عباس که بدستیکه آنحضرت میگذاشت در رمضان بست رکعت و در ترجمه بل الرضا گفتند  
 ابو شیبہ ضعیف احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذب شیعہ ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکر است  
 شمرده و گفت افزونی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذاشت در آن شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر است و گفت  
 زکریا و خادم و عوی ایمنی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذاشت صحیح نشنیده بلکه ثابت و صحیح نماز نیست بغیر ذکر عدد و بهیچ از  
 ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذاشت در ماه رمضان بست رکعت و در زیادہ کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب و الترہیب و گفت ثقی  
 مستقر است باین ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان و وضعیف است در خطا و ابن ابی شیبہ و بهیچ نیست از معمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر آنی  
 بن کعب پس بود آنی که نماز میگذاشت با ایشان و در شهر رمضان بست رکعت ای بیست و سون کرد و با ایشان عمر را بی وقیم و رازی را بقیام با مردم بست رکعت  
 و در روایتی آمده که حاجب قیام میکرد و در زیادہ عمر بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت  
 بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت و در روایتی بست رکعت  
 حدیث نایب مرفوعا که زیادہ می کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی زیرا که گفته اند این همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاقا  
 کرده اند بروی اکثر مردم دعوت است کسی قیام رمضان بست رکعت و در تفاوت و جماعت و منافات آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره  
 ایام کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صلوة لیل و لیکن این کیفیت رکعت راست گفتن و بران محافظت نمودن بین را دعوت میگویم و این عمر  
 بن خطاب است که براند او را و مردم از راجع و متفرق بودند بعضی منفرد و بعضی با جماعت بروی آنی که بران زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند  
 و خیر الامور همان است که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و اما حدیث بنعلیکم یعنی رستنه الخلفاء الراشدین بعدی مستکبر ابا و عضو اعلیایا انوار  
 آخر محمد احمد و ابوداؤد و ابن ابی شیبہ و الترمذی و صحیح الحاکم گفت بر شرط شیعین است و مثل اوست حدیث افتد و بالذین سن بحدی ابو بکر و عمر و غیره از الترمذی













مختلف آمده هفت و نه و یازده و سواى در رکعت  
 عنها از حدیث عایشه که کان یصلی من اللیل  
 و طاهر است که این ده رکعت در منزل بود نیست  
 پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت  
 نماز شب آنحضرت یازده رکعت  
 در آن است که از این عباس آمده که در شب کرد در خانه خالد خود میبوید بخت الحارث پس قیام نمود آنحضرت یازده رکعت  
 پس گذار و شش بار و دو رکعت پست و تر کرد یک رکعت پست را شطیعی کرد تا آنکه آمد او را نمودن پس خواست و بگذارد و دو رکعت سبک پست را  
 مسجد و بگذارد و نماز فرض صحیح و در روایتی دیگر از این عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پست خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون نماز پست را در آخر  
 بگذارد و دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و باجمعه علمای متفق اند بر یازده رکعت  
 و مختلف اند و دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمردند چنانکه مختار اکثر علماء است و بعضی را رکعتین فجر دارند و می گویند که هر دو یازده رکعت  
 و ادعای فراموشی ازین در مطبق باطل است و این رفته صاحب حجة بالغه و تفسیر کوفی گفته اکثر آن سیزده رکعت است انتی و این وجاب یاد است  
 پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ و  
 بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب است حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول است بر اوقات متعده و مختلفه بحسب احوال و احوال و  
 جواز و همه جائز است و لیکن این بقول می و لانی غیر مناسب نیست پس احسن است که چنین گویند که عایشه خبر داد و از اغلب فعل آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نیست ثانی و این غیر خلاف می آمده زیرا که آن اخبار است از نوادر و شواهد امور و عندها و هم روایت است از عایشه  
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلاث عَشْرَ رُكُوعًا بود آنحضرت که میگذاشت از شب سیزده رکعت  
 و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول می و تر ثابت شده و یقیناً من ذلك و ترمذی  
 از میان این سیزده رکعت پنج رکعت متصل لا یجلس فی شیء الا فی الاخرها می نشست و در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این  
 یک از انواع ایستادوست صلی الله علیه و سلم و فقها را در اینجا اختلاف است که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه آنرا نمیکند کنند  
 این را مخصوص آنحضرت دارند یا از جمله مسلم خواهد شد اما بنای فاضل بر یک تحریف جائز است بی خلاف و در کمال اهمیت زیاده بر چهار رکعت  
 در روز و بر هشت رکعت در شب به سلام و این خلافت مشهور است و صحیح در مذاهب حنفیه آنست که مکره است و در نماز شب از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی شوعی گذارده و متعبد بخیر است در آن هر نوعی که تسک کند شرف اتباع در یاد و اگر اوقات متعده  
 هر نوعی از آن است نداننی و آنست که سیزده و یازده و نه و هفت هر کدام بعضی علماء میگویند گفته و از سیزده اکثرین بود یعنی با سنت فجر گفته و بعضی آن را این اصح و درست  
 و گاهی نیز یک رکعت کرده و گاهی یک رکعت در بعضی روایات عدد و تروخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده و شر را بر یک رکعت  
 و بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را و تر گفته که امر و چون تحقیق معلوم شده که نماز شب از آنحضرت بر دو رکعت  
 بوده است پس یک از آن وجوه این است که هشت رکعت میگذاشت و دو گان و دو گان چهار سلام و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت  
 یک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز است بیک سلام با اتفاق و نزد حنفیه جائز است تا هشت رکعت و عندها و هم از عایشه است









صلی الله علیه وسلم را و جماعت میکنند و نماز را خودم الشی خصلی الله علیه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب کل صلوة اللیل  
و جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا برساند که بر امجد پس تحقیق رفت هر نماز شب و دو تریس و ترکید پیش از طلوع فجر و این شخص ام  
و اگر چه او را عذر باشد زیرا که این اعنی ذکر کرد عذر را که کشید از این صلوة است و میر و دو وقت پس از آن شب در حدیث ابی سعید که  
لیکن او را امر فرمود با جابت ندبا لا وجو بانا جمعه که صلوة را در نماز شب که هر روز در وقت و ترست به پنج من شب بر کسی که بر نماز شب  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در حدیثی از عاصمه که بود رسول خدا چون نمی گذار و از شب بخم میگرد و از آن خواب یا غلبه  
نمیست پس آنکه از هر روز دو باره رکعت و گفت حسن صحیح و این ملاک یا قایت می باشد و او الهی مدنی قلت و قال علیه  
سلیمان بن یسوی قد تفرغ علی هذا اللفظ و روایت مسلم از ابن عمر بن الخطاب آمده است که میادیت کنید صبح را و در بعضی شبانی کنید و در یابید  
صبح را پس در وقت صبح بخواند و در وقت صبح بخواند و در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از فرمود  
پس باید که بگذارد آنرا و وقتی که صبح کند و او را التزمی هر چند و خود قضایا ترست و در هر وقت که باشد یا عایت ترست و محسن حاشیه  
رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوة بود رسول خدا میگذارد و نماز شبی فارسی می چاشت  
و گفته اند که خود بخود و بخیر و در این شبیه بعضی ارتفاع نماز و بلند شدن روز است و وقتی بضم و قصر فوق او است و بعضی شعاع آفتاب نیز  
که چنانکه قول دی سجاده و تعالی است و التمسک فی صلی و و صبحا یفتح و در وقت بلند شدن آفتاب تاریخ آسمان و متعارف میان  
مردم در اول روز و نماز است یکی در اول روز و در اول صبح آفتاب و بلند شدن دی قدر یک و دیگر و این را صلوة الاشراف گویند و دیگر  
بعد از بلند شدن دی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نماز که جنین تر بعضی الفضال در شان او است و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند  
و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده  
چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا ام المانی هذه صلوة الاشراف و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده  
که این از ام المانی که اولین اول النهار الفک آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده بر  
نماز اشراف عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پست نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پست بگذارد و در وقت  
باشد و او را پیش از حجه و عمره تا تیره رواه الترمذی عن انس و نماز یک آنحضرت در خانه ام المانی گذارده وقت چاشت بود و در حدیثی از تفسیر  
قول حق سبحانه و تعالی و الاشراف گفته که وقت اشراف وقتی است که روشن گردد آفتاب و صاف گردد و شعاع دی و آن وقت ضحی است  
و بالجمله نماز اول روز را اطلاق نماز ضحی آمده و هر نماز در وقت اشراف هم آمده پس در دو راجع نماز ضحی می توان گفت و هم نماز اشراف  
و بخت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر اسحباب فرموده است و در وقت  
یک وقت است و یک نماز که اول وقت دی اشراف است و آخر وی تا قبل انتصاف نماز و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز کرده  
از این گمان بردند که اگر ایجاد و دو وقت است و دو نماز و بعضی نحوه شعری نحوه کبری نیز گویند و الله اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار  
تا آنکه محمد بن یزید طبری گفته که اخبار درین باب و اهل درجه تواتر معنی است و رسیده است بعد یقین و قاضی ابوبکر عزلی مالکی گفته این صلوة  
سابقین است از انبیا و رسولین و سیوطی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة ما و در غیر است علیه السلام و از ابن ابی از  
از حدیث قزبان آورده که ضحی صلواتی است که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه الصلوة و السلام و اختلاف است



صلی اللہ علیہ وسلم راوند جماعت میکنند در منزل خود یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت عبد الله بن دینار که بود این عمر که نمی گذارد نماز چاشت را چون  
در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عیناً برسانید و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابه و تابعین که مکرود می برداشتند محافظت و مراعات  
و اگر چه او را عذر باشد زیرا که لعین اعلمی ذکر کرد عذر را که شکر ایام و ترک میکرد و در ایام دیگر و طواف آنجا میکرد و غیره و میگوید کسی از صحابه  
لیکن او را امر فرمود با جابت ندباً لا وجوباً تا آنجا که جماعت کند و گفت منسوب است که مواظبت بر آن مستحب است و خوف توهم فرضیت مرتفع شده اما او  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت و لیکن گفت منسوب است که مواظبت بر آن مستحب است و خوف توهم فرضیت مرتفع شده اما او  
مستحب است که در جماعت و اگر چه در جماعت و لیکن گفت منسوب است که مواظبت بر آن مستحب است و خوف توهم فرضیت مرتفع شده اما او  
گفته است که جماعت میان هر دو واجب است که کلمه کان فی فعل که اولاً لالت بر دوام نمی کند و اما بلکه غالباً و چون قرع بر خلاف آن قائم شد  
کلمه مذکور از معنی دوام برگردانید و مراد عایشه از قول خود الا ان بجای من مضیه نفی رویت خود است مصلوۃ شی را یعنی وی ندید که آنحضرت این را  
گزارده باشد مگر در وقت و لفظ اولی اخبار است از آنچه باور رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت مصلوۃ شی را و لیکن تضعیف می نموده قول منسوب  
وله عن جابر و مسلم راست از حدیث عایشه یعنی در نفی نماز چاشت ما روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی سجدة  
الضحی قطعاً ندیدم آنحضرت را که میگذاشت نماز چاشت را گاهی سجده و پنج مرتبه نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لانی حضرت و لانی سفید  
ذکره اسبطی می گویند مراد بعد از رویت نفی دوام است و مراد تسبیح خود را و است بر وی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علی شخبین  
مخرج است یعنی اثبات نه روایت نفی که مسلم متفق است بر آن گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست  
گویم و از متفق علیه است حدیث ابو هریره و صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا اینا بیکه ترک نکند و در کتب شیخی را و اتقی لا شیخها و بدستی که  
من میگذازم آنرا و ابن حریث را بخاری مالک ابو داود و هم روایت کرده اند و در آن این است که و تحقیق بود رسول خدا ترک میکرد و عمل را حال آنکه  
آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس این که عمل کند پشتر فرض کرده شود بر ایشان از  
جوان سنت الی برافترض عمل بر آنست نزد مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تأخیر  
کرده و این حدیث تحت ظانغه است که بکراهت آن قائل شده اند و میگویند که اگر در آن آن بدعت است که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین  
پیدا کرده اند و مستلالت می کنند این جامع با شری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که موقوف عجلی که از کبار تابعین طبقه ثانی است گفت  
گفتم مر این عمر را میگذازدی تو نماز شیخی را گفت لا گفتیم میگذازد و عمر آنرا گفت لا گفتیم میگذازد و ابو بکر گفت لا گفتیم میگذازد پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذازد آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد و اگر چه جزء بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرده اند  
ابن جریر مروی است که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جعی را وید که نماز چاشت میگذازد و اند ایشان را گفت بدستیکه شاهر آید میگذازد  
نمازی را که نگذاشته است آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نه عابراً اصحاب و یعنی اکثر صحابه و قیس بن عیسید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبد الله  
بن مسعود و میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر کسی بگوید و فضیلت داشت ترک وی چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی  
وارد شد که روایت لانی نارضی به این ام عبد و گفت مجاهد در آمد من و عروده بن الزبیر بن عوف را پس ناگاه دیدم که ابن عمر شسته است  
بر مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگذازند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما این عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت است یا بدعت گفت  
این عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت است و نیکو بدعتی است بدعت و نیز گفت این عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که این عمر





صلی الله علیه وسلم را و جماعت میکنند در نماز خود  
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عیناً برسانند  
و اگر چه او را عذر باشد زیرا که لعین اعلمی ذکر کرده عذر را که  
لیکن او را عذر فرمود باجابت ندباً لا وجوباً تا جماعت  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه عذر باشد که عذر او را  
پسین بر هر یک از جماعت عذر است  
نیز جمیع ائمه و در تفسیرات را در ابواب هر چه آمده مرفوعاً که مخالفت یک نفر با جماعت  
از حدیث ابوبکر ع که در پیشگاه نبی است که گفته میشود او را باب این پس چون باشد روز قیامت ندانند شادی گنجاند آن کسانی  
که مداومت یکبار در جماعت این است و در شاپس در آید آنرا بر حسب خدا و مروی است از ابن عمر که وی گفت ابو ذر را وصیت کن مرا ای عمر  
گفت پرسید پسر من را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواهم از آنحضرت پرسید مود هر یک بگذار و جماعت را در رکعت نوشته نشود  
از قافلان و هر یک بگذار و چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر یک بگذار و شش رکعت نرسد آن کس را در آن روز هیچ گناهی هر یک بگذار  
هشت نوشته ز قانتان یعنی از جمله خاشعان و مقربان و هر یک بگذار و ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار  
قدس مراد این حدیث را بهیچ وجه و ملا یونیم و بزار از ابو ذر با اختلاف بعضی الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت و لیکن در روایت  
بزار از ابی ذر بن عطاءست ضعفه ابو حاتم و غیره و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال حطی ویدکس و طبرانی از ابی الدرداء آورده  
و در سبب گفته باب احادیث لا تخلو عن بقال انتهى و بالجملة صالح احتجاج است بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه و فضائل  
اعمال معموله و حسن عایشه رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم بیته فصلی فیها

ثماني ركعتين و در اندر رسول خدا خانه مرا پس گذارد نماز جماعت هشت رکعت و از عایشه مروی است که می گفت اگر از این گفته شود  
یعنی زنده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بحال عادی است بقصد مبالغه یعنی  
این لذت بسیار است نمی فهم گفت حجاج که از طبقه ثنائیه تابعین است و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلده مسطیبت و این عصر  
وقت سواری و می گوید که گذارد و نیمه خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز جماعت را در رکعت پسر گذارد و روزی چهار رکعت پسر روزی گذارد  
شش رکعتی گذارد و هشت رکعت پسر ترک داد و گذاردن نماز جماعت مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة جماعت است و هشت رکعت و  
نه و دهم وی می خواهد بود و احاطه علم راوی بدان محسب است متعذر است و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت قوی  
نم ترک یون تا آید روز ترک کرد و به حال نماز جماعت هشت رکعت است چنانکه در بالا پست گفته و در حجت الله الباقیه نوشته که اقل و  
دو رکعت سبب رکعت و ثالث هشت رکعت و دو و از ده رکعت و در سفر السعاده گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چرا حدیث  
آن جمیع حسن جریر میگوید که احادیث صلوة جماعت که صحیح شده است بحسب ظاهر در آن اختلاف است اما چون تامل کنی مجموع صحیح  
و متوافقی آنرا تضاد مرفوع و اختلاف عده بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار گاه شش گاه هشت گاه  
ده گاه و بی نیست است در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل برین است یعنی که من علی النبی رکعتین لم یکتب



صلوة میخواند لها پسر عمر مدی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مرد را

را با امامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را بشر اختلف الی رجالی پسر پیام بسو  
صلی الله علیه و سلم او نه جماعت میکنند در نماز دل خود میخیزد آنست که نمی آید پیش و در معذور نماز است  
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عینا بر سالی و غیره و قوتی برده اند و یافتم برای چهار راوی هر یکی  
و اگر چه او را ندید باشد زیرا که عینا ذکر کرد و عذر را که شجره الدلیل فی الاطوال والنسایه است و یاری  
لیکن او را امر فرمود با جابت ندب لا وجوب بانا جنم که در این برای امامت است و در جماعت باشد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد

پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد

پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد

پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد

پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد

پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد و اگر چه در جماعت باشد











[illegible]

سبب نماز گذاردن اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس سبب بجانب چپ  
پس این ناسخ امر آنحضرت ایشان را بجلوس باشد تجمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بخاری آنحضرت  
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشت اسب یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پس می ایستاده بودند و این فکر و ایشان را  
بنشستن و گرفته نمی شود مگر تا خزان فعل آنحضرت که ناسخ است البته که اتفاقاً در بعضی وجوه و ابواب داده اند که احادیثی که در آن امر بجلوس  
ایشان است اختلاف نموده اند و صحت آن و در وقت نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلفه فیه است که آیا امام بود یا ماموم  
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و محتمل که امر بجلوس بطریق مذکور باشد و تقریر قیام قرینه است بر این جمع  
میان هر دو روایت بخارج از هر دو مذکور زیرا که مقتضی تخیر است برای مومتم در میان قیام و قعود و اگر آنکه فعل آن از اجابتی از صحابه بعد وفات  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منتهی رسید بن حضیر و جابر و فتوی داد  
بدان ابوهریره این مندرگفته محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه بخلاف آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است  
هیچ قوی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخراج البیهقی و الدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبي عن النبی صلی الله علیه و سلم و جابر  
ضعیف است چنانکه مع ذلک هر مسلم است شافعی گفت هر که احتجاج کرده باین میدانند که نیست حجت در وی زیرا که هر مسلم است و از روایت مرفوعی  
که اعراض می کنند ابل غلام از روایت دینی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرده میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته  
بجست مرضی که امید می آوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر است که طاری شود در آن آنچه مقتضی قعود امام باشد باین چنانکه در احادیث  
مرض موت اوست صلی الله علیه و سلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرت و بقیة نماز  
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هر جمع حسن کرد و او ابو داؤد و هکذا  
لفظه ذین لفظ ابو داؤد است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است  
بر بیکه شریعت امامت برای اقتدا کردن است بامام و از شان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با و مساوی  
و تقدم نکند بر موقت و می بایکد احوال او باشد و بکنند بر اثر وی مثل فعل و می مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند  
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذ اکثر کلک و الخ و آنچه در آن مذکور نیست مقیس است بر آن بچون تسلیم و از بجا معلوم شد که مخالف امام و چیز  
از احوال آنست امامت اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلاف وی کرده باشد و تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز و مساوی  
منقذ نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز تکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتداست با و  
و اتحاد اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلاف امام باینکه تو عدد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد و امام خود را و در روایت  
وجود باینکه بگرداند اسم او را بر سر چار و امر نفرمود با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نسبت شرط نکرده اند پس  
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگری نیت نقل یا یکی نیت ظن کند و دیگری نیت حضور نماز و هیچ جماعت و  
باین رفعت شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر یا دیگر صحیحین . ابی سعید بن الخدیج رضى الله عنه ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم قال فی اصحابه تاخرکم بدرستیکه آنحضرت دید و اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از  
قرب و در نماز آنحضرت تاخیر را خذله و طلب منزه و در درجه اول فقال تقفل موا پس فرمود پیشتر آید و در صف سابق ایستید



ویران سکوت کرد و آنرا سلم داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامرین دال است بچنین این هم از وی مستفاد است که یا نماز با من بگذارد  
و آنجا مطلقا امامت کن که مقتدیان از طول قرارت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم بگذرد میباری در قرارت یکی کن و این قدر  
قرارت دور و دراز که موجب خرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین ترویج اقتدای مقرر منتهی جانی داشت و هدایت وی مقصور بر  
قرارت مانده بر احد الامرین و چون اقتدا با آنحضرت در هر فرضی است که در آنجا فرض میگردد و دیگران را چه احتمال باید کرد که معاضد  
در پس آنحضرت نبوت نماز نفل میکرد بلکه او را کفایت اقتدا اقتضای آنرا که با فرض میگردد و آنجا نفل می گردد و متبادر از شان نبوت  
این حدیث نیز همین است و الله اعلم باقی مانده بحث نماز مستنفل بمقرر پس در آن خود خلافتی نیست و اما نماز مستنفل بمقتل پس چنانکه نماز گذارد  
عباس با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت بالنسب بتمیم و مجوز و غیر ذلک این همه ثابت است در صحیح

و عن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو يصلي  
روایت است از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بپایا بود و آن قصه این است که گفت عایشه هرگاه که آن  
رسول خدا یعنی سخت بپایا شد و نهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود اگر کنید ابو بکر را که نماز کند ببرد یعنی  
مامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر و در آن روزهای بیماری او پیتر یافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد و حالیکه  
میر و تکیه کرده بیان دوم روایتی دستهای دوش این دوم و نهاده و هر دو پای مبارک وی خطی کشید و در زمین یعنی بجهت بی فونی تا آنکه  
در مسجد را پس چون شنید آواز آمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پیش و پس اشاره کرد پس وی او آنحضرت که پس نزد و بر خاست خود  
استاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حش جلس عن يسار ابی بکر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ  
ابو بکر رضي الله عنه فكان يصلي بالناس جالساً و ابو بکر قائماً پس بود آنحضرت که نماز میکرد و با مردم نشسته و بود ابو بکر که نماز میکرد  
استاده بقتدی ابوبکر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر نماز آنحضرت بختل که این اقتدا  
بر وجه اتمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم مأموم و بختل که ابو بکر مبلغ باشند امام و رسول گفته اختلاف است در حدیث عایشه و دیگران  
که آیا آنحضرت امام بود یا مأموم و روایات مفید هر دو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین است که آنحضرت امام بود و بعضی علماء بر ترجیح روایات  
رفته اند و گفته راجح این است که آنحضرت امام بود و وجه ترجیح که در نسخ البخاری مستوفی است و گذشت در حدیث ابو هریره بعضی جزو  
ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علماء قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اما تا و گاهی مأموماً در مرتضی است  
و بقتدی الناس بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم و اقتدا میکرد مردم بجز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند و الا امام در آن نماز  
آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلى الله عليه وسلم داشتند لیکن آنکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکیهات نمی شنیدند  
افعال ابو بکر و تکیهات او را دیده و شنیده نماز میکردند و در سجده و احوال است بر جواز رفع صوت بکبیر برای ائمه مؤمنین و بر اینکه مقتدی را  
اتباع صوت کبیر جائز است و نه از هب الجمهور و فیه خلاف المالكیة قاضی عیاض گفته مذہب بعضی بطلان صلوة مقتدی است و بعضی  
عدم البطلان و بعضی گویند اگر امام اذن استماع داده اقتدا بوی صحیح است و الا فلا و ایشان را تفصیلاً است غیر ازین که نیست برانداختن  
و گویا که آنرا درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان آنحضرت در تخفیف حدیث  
عایشه از طریق کثیره است که در ذکرش تطویل است و بر او ایجا احتیاج است بر جواز صلوة قائم خلف قائم و این معنی است بر بودن آنحضرت

امام و ابو بکر مأموم و این پنجین است و در طریق مذکوره و الطاب کرده است ابن حبان و در تخریج طریق ابن حبان و در جمع میان الفاظ مختلفه در این  
 انتی و قد یلوب البخاری علی هذا فقال باب الرجل یتم بالامام و یتم الناس بالامام ابن بطال گفت این موافق قول مسروق و شعبی است که بعض صف  
 امام بعض باشد خلافاً للجمهور بصف گفته شعبی گوید هر که پیش از بر داشتن صفی که متصل است سر بر می خود را از رکعت پس دریافت  
 آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد و این دلیل است بر اینکه وی می بندد محل بعض ایشان  
 مریض را آنچه محل می کند آنرا امام و میگوید است قوله صلی الله علیه و سلم فاموالی و یأتم بکم من بعدکم انتی گویم و آنکه در حدیث ابو هریره که حضرتش  
 متفق علیه است آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارد یثامه نشسته و مثل است حدیث عائشه و انس در صحیحین و حدیث جابر در مسلم  
 پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است این را ابو حاتم و حریج خود و کلام بسوط در آن کرده و گذشت تمام  
 این بحث اولاً متفق است بر اینکه در روایاتی از صحیحین آمده که می شنوایند ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اول سنت و عجمت  
 و دلیل بر اختلاف ابو بکر همانند جوالش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابو بکر را امامت است و چندان ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد  
 اما امر و در آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف تشریف آورده و خود امامت کرده و اگر این نسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه قومی می کنند بقبول  
 نسخ منسک و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت با صلاح عمر و پیوسته  
 که سالکان قبا بود و در رفته بود چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید  
 ابو بکر خواست از نماز برگردد و آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که برخای خود باشد و امام باشد و خود واقعه کرد و پس ابو بکر  
 و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری در حدیث دلالت است بر جواز وقوف واحد همین امام و اگر چه با وی غیر وی حاضر باشد و محتمل آنحضرت  
 این را برای جمیع ابو بکر از وی کرده باشد و سبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صفت تنگ بود یا غیر وی از احتمالات و یا عدم دلیل بر فعل یکی  
 از این اظاهر جواز است علی الاطلاق و عمر ابی هریره رضی الله عنه ان الشبی صلی الله علیه و سلم قال اذا ام

احل کل الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شمار دان را پس باید که سبکی کند در عایت جانب ایشان نماید در مصفی گفت مراد  
 بتخفیف ادای ارکان و العاض است و اتیان با دو کار مستوفیه متوسطه طویل و قرارت سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه محصورین  
 که بتطویل راضی باشند انتی فان فیهم الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذا الحاجة زیرا که در میان ایشان خرد است و پیر است  
 و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد و فاذا صلی و صل و فلیصل کیف شکوه و چون نماز گذارد و تنها  
 یسه برای ذات خود پس باید که بگذارد و چنانکه خواهد و در روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده و مراد تخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند  
 سنت قرارت و تسبیحات را و تمام کند در رعایت شن و آداب چه جامی و اجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه خوانند  
 مفصل و اقتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قومه و جلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد تخفیف در نماز که وارد است در احادیث تخفیف قرارت  
 و این بخیر حقوق مقتدیان است بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق است بر اینکه در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و نماز  
 در جمیع ارکان او و اگر چه بتسبیح خروج وقت را و صحیح بعض الشافعیه و لیکن معارض است بحديث ابی قتاده که انما التفريط ان یؤخر الصلوة  
 حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل مفسده ایتناع صلوة در غیر وقت و می رعایت ترک  
 مفسده اولی باشد و محتمل که مراد مؤخر کسی باشد که دخل نشد در نماز اصلاً تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی در نماز

این نیست صادق بروی و عمر و بن سبطه الحری کسرام سجای ضعیفست گفت وی ابو زید است قاله البخاری و غیره  
و سلم و غیره گفته اند زید است بموده و فتح را آن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را در یافته و امام قوم خود بود بعد آنحضرت بسبب آنکه آنرا ایشان  
بود قرآن را و گفته اند که قدم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدم پدرش خود خلافتی نیست عمر و نازل بصره شد ابو قلابة و عامر نخول ابو الزبیر  
کلی الزوی روایت دارند و سلم همه جا بیعت نامست مگر عمر و بن سلمه که نام قبیل  
وی گفته اند بماسوران وی پسندیدم آنان را چیت حال مردم چیت است این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت است  
صلی الله علیه و سلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن است پس بودم من که یاد  
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خواندند که یا که می چسبید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار می بردند  
در اسلام خویش که را یعنی اگر فتح که شد ما هم می در ایم در اسلام پس گفتند عرب که بگذاردید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود  
پس وی صادق است پس هر گاه که شد و اقم فتح که یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم با سلام خود و شتابی کرد بدین قوم خود را  
در اسلام فتال گفت عمر و قال آبی پس هر گاه که آمد بدین سلمه بن اشج نزد قوم خود گفت جشت نکردم من عبد البقی صلی الله  
علیه و الله و سلمه حقا تحقیق آدم شمارا ندانم از نزد پیغمبر رحی نصب حقار صفت مصدر محذوف است ای نبوة حقا یا مصدر مذکور است  
بجای جمله متضمنه زیر که در قوت هر رسول الله حقا است پس صدر رو کردی غیر خود باشد فتال گفت و پیغمبر که بگذاردید نماز چنین روایت چنین  
فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم و لیؤمکم اکثرکم فترا نا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که از آن  
بگوید یکی از شما و امام است که بشمارا کسی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر بودی و اتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آدم قرآن را  
و باید بگویم که از آنرا سولان فقد مکتوبی پس پیش کردند و امام ساختند مرد رسیان خود و انا این است او سبع سنین و حال آن  
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بدین من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آید بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من  
پس گفت زنی از قبیله ای یابانی پوشید از او بر قرآن خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند بر می من پیرایه ای پس شادان نشدم من  
بچیزی بچو شادان شدن من بآن پیرایه عجب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتصای طبیعت و از جهت حصول  
فضل و کرامت الهی و اذ البخادی و در وی دلالت است بر آنکه احق با امامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عنقریب و در روایت  
این است که امامت افضل است از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده و ابوداؤد و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله  
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر محبت امامت صبی و عدم کرامت در امامت میسر و باین رفته است حسن بصره  
و شافعی و اسحق و لیکن بالغه اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بقیقه و قرات از جهت اختلاف علماء در آن و نزد مالک ثوری مکره است  
و از احمد ابو حنیفه و در روایت است و مشهور از ایشان اجزاست در نوافل و الفرائض و التسانی و در روایت وی آن که من هشت ساله  
بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذارم  
بر بخانه ایشان تا امر و در این اصرار است و جهت نماز و بعضی گفته اند که این با امر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جانش  
آنست که دلیل بر آن و قریح اوست بزمانه و می و تقریر امری غیر جائز در آن متصور نیست و یا در نماز که اعظم کاران اسلام است و تنبیه کرده شد

انحضرت صلی الله علیه و سلم بوسی بر قننی که در فعل بود پس اگر امامت صحیح می شد نازل می شد و حی بدیان دست لال کرده اند ابو سعید و جابر  
 باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند این حرم گفته معلوم نیست مخالفی بر  
 ایشان درین باب احتمال امامت او را ایشان را در تفصیل و در انسیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای قرآن کرده  
 و گفته بود هم قرآن را و روایت ابو داود و در باره حضرت علی علیه السلام است در فرائض و نوافل در سبل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض  
 و نفل می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض و می محتاج است بسوی دلیل و در حدیث دلیل است بر قول بصحت نماز مقرر ض خلف معتقل  
 که اونی الشرح و در وی تامل است انتهى و کلام در این گذشت **و عن** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم یؤقر القوم اقرؤهم لکتاب الله تعالی امامت میکند قوم را و کتاب خدا را یعنی بهتر است که  
 بخوانند قرآن را و رعایت کنند خارج جروت و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشند با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم باشند  
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و تولب که حادث میگردد در نماز در سبل گفته ظاهر است که مراد اکثر ایشان است از روی حفظ قرآن گفته اند  
 اعلم با حکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم اقرؤهم گفته و این مذہب ابو حنیفه و احمد است انتهى  
 گویم مذہب ابو حنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی و در روایتی آنست که اعلم وافقه مقدم است بر اقرؤهم زیرا که احتیاج بقراحت در یک رکن است  
 و بعلم در تمامه ارکان و محتاج بمن القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقر مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست  
 بر رعایت آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابو بکر را و وجود فرمودن اقرؤهم ابی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که قرآن را ایشان  
 اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ابن مسعود گفته بودیم که تجا و زنی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و منی  
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرؤهم حدیث و در زیاده ما همچنین است پس تقدیم کردیم افقه را در سبل گفته مخفی نیست که این درست از قول و

**فان کونوا فی الفیاءة سوا فاعلمکم فیما بالسننة** پس اگر باشند همه قوم برابر در قرات پس امامت کنند و انا ترین قوم هستند یعنی با حکام  
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب خوانند و خاند قرات مسنون را زیرا که این دلیل است بر تقدیم اقرؤهم مطلقا و اقرؤهم تفسیر کرده اند با علم باشند  
 پس اگر همین مراد و از آن حدیث و قسم یک قسم باشد انتهى و همین است مذہب امام احمد و اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوکانی و الیه ترجع  
 صاحب الحجة البالغة و در مصنفی گفتند حدیث مسلم دلالت میکند که اقرؤهم است با امامت از اعلم باشد بعد از آنکه هر دو با مجوزیه الصلوة می خوانند  
 و شافعی گفتند است ابل عصر اول فقها قرات قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قادی نبود الا فقه پس حدیث را اقرؤهم است از فقهای مستوفین  
 در فقه و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم باشند را مرتبه ناده اند بعد از اقرؤهم معلوم شد که گاهی در قرات مساوی می بودند و در علم باشند متفقا  
 پس تقدیم اقرؤهم اعلم اصح ظاهر میشود بحدیث و غرض در آن تشریف اقرؤهم است و تنوید بوسی و والی در محل و لایب خود احوال است از اقرؤهم و افقه  
 انتهى و شیخ ابن الهمام گفته بهترین آنچه استدلال کرده شود بدیان بر تقدیم اعلم بر اقرؤهم حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه  
 اقرؤهم از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرؤهم ابی است و دلیل ثانی قول صحابه کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر عمر بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 انتهى گویم این فعل آنحضرت است و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم است بر فعل و نیز از اقرؤهم بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جزوی دیگر می  
 اقرؤهم باشد چرا نتواند بود که ابو بکر هم اقرؤهم باشد و هم اعلم وی اول کسی است که قرآن را جمع کنانید و بود اکثر هم حفظا القرآن پس اقرؤهم باشد  
 بر اعلم و اند اعلم **فان کونوا فی السننة سوا فاعلمکم فیما بالسننة** پس اگر باشند در علم سنت و در قرات برابر پس امامت کند و برینه ترین

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه بیشتر آورد و درین فضیلت سابق مقدم شد یا امت و تقدم در نماز اولی واجب باشد و در فقه بعد از ساقا  
در عالم آفرین و اتفاق را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن متوقف گشت بجای نی هجرت از ذلالت و خطا که موطن طبیعت است اعتبار  
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من هجرته خطایا و الذلوت و در سبیل گفته این هجرت شامل هجرت زمانه آنحضرت و بعد از اوست مثل سبیل  
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد جماعی بر این ایشان است و تقدیم انتهی قانک اخاف  
الهجرة سواء فاقدم حرم سبیل یا کسر سین و سکون لام پس اگر باشد که حکم و امارت و هجرت برابر پس اامت کند دیرینه ترین ایشان  
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر سائر الاسلام و همچنین اگر بر اصغر چنانکه باید حدیث مالک بن حویرث یوم تکلم الکبیر کم  
وفي رواية يستأجر و در روایتی عوض سبیل است آمده یعنی اگر باشد در هجرت برابر پس اامت کند کثرت ترین ایشان در سبیل و سال و عمر  
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر درین هم برابر باشد هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمام این امور  
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر که خواهند از ایشان امام نمایند و گفته ابن الهمام در دعایوی که در نهیب شافعی است  
بعد ازین نسب تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی است  
یعنی برای پیمان و در سبیل گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند فرقی اند حدیث قدیم و اقربا مصنف گفته اند قدیم طریقی جز رکیه و از ایشان  
احسن الوجوه بنا بر حدیثی که وارد است در آن و در وی بکراوی ضعیف است انتهی گوئیم این حدیث نزد بعضی است از ابی زید انصاری ذکر کرده ابن الجوزی  
فی المصنوعات و گفت احمد حدیث سوادین صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عائشه مانند آن و گفت خواسته است عائشه حسن است  
واللهی کند فی ضوء النهار و لا یقین من یفزع یابی تحت سانیه و ضم حمزه و فتح یم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و اامت کند  
مردم در داخل ولایت و مقام حکم و سلطنت و بی و جای که مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده فی اهل پس تقدیم حکم دالی را در ولایت و  
مثل امام اعظم و خلفاء و حکام و ثواب و بی خصوصاً در اعیان و جماعات و نه بر امام حی و صاحب خانه که باذن ایشان زیرا که این بعضی میگردد و نسبت گزاید  
از سلطنت محترمت و نموده می شود به شافعش و تقاطع و نه در خلافت شرعیست جماعت مروی است که ابن عمر بیان فضل و شرف که سی داشت در بیان  
اجتناب نماز گذاردن که بی شبهه ظالم و فاسق بود کار و اه البخاری فی حدیث اثرم گفت منارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم را و نه انس زیرا که وی امام است هر کجا که باشد انتهی و محتمل که باذن انس باشد و سبیل گفته این حکم خاص است و اول حدیث عام بود  
و طحی است سلطان صاحب بیت بنابر و در حدیث مخصوصه در حق وی اخرج العلیانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة  
ان یقدم صاحب البیت مصنف گفت رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان یا بحال او باشد داخل است در حکم سلطان  
و اگر اتفاقاً اهل مسجد باشد محتمل که حق گرد و بیان جنت و این ولایت خاصه است و لا یعتقد بحرم و دال علیه و رفع آن فی بیست و  
عشر مکرر است و منشی من و در خانه مرد دیگر و تکرم وی مراد بیان فرشی و سجاده و رساله ایست که برای خود بخاده و انداخته و سلسله از تکرم  
و اگر اامت است و بعضی از مکرر نموده مراد داشته اند و اول اصوب است الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که ولایت و محترم و لا یعتقد  
و در روایتی بجای سلطانه فی اهل آمده یعنی در اهل خانه دینی و بیان جنت تفسیر کرده اند سلطان یا بچه در ملک و حکم از آنکه گفته است  
رواه مسلم و هم سلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند سه کس پس اامت کند ایشان را یکی از ایشان واجب  
ایشان یا اامت آفر ایشان است و ابو داود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذن گویند برای شما یکان شما و اامت کند



شمارا اقرار شد و این همه صحیح است و تقدیم اقرار غیر بر صریح مطلقا و لاین حاجه من حدیث جابر و ابن ماجه را نیست از حدیث جابر و حدیث  
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ مذکور است و تقلید است باین لفظ و لا یفقی من یفقی تالی خود انیر و فهمیم بمصرف و فتح میم شده و تشدید تون  
احرا که رجلا و امامت نکنند هیچ زن هیچ مرد را نیز اگر چه مست و ناقص است و در عقل و دین و مردان توأم اند بر زنان و در سنگار  
نشد قومی که والی گرد زن را بر کار خود گذارنی بخاری پس در حدیثی که در او یامی زن را بر امر مانع خود والی ساخت شوکانی گفته  
در نماز گردان زن پس مردان خود را زاعی نیست خلافی که است و در نماز از مردان مردان است فقط و نه که این را صحیح نمی دانند بر وی آوردن  
دلیل لازم است انتهی در سبیل گفت در اینجا دلیل است بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذہب حنفیه و شافعیه و غیر هم است و مرفی و ابو ثور  
بر این دو شته اند امامت زن و حاضر گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیثی است که در حدیث است  
و سیاقی و این خبر را محمد بن یحیی کشند بر تریه یا گویند حدیث ضعیف است انتهی و لا اخری می صاحب را و امامت نکنند یاد پشیمان صاحب را  
نیز که بجزت یکی از اسباب تقدیم است در نماز چنانکه معلوم شده و این بجزت عام است که تقدیم و خلاصه معنی آنست که امامت نکنند  
جابر بن عبد الله را چه غالب بر او پیشینان حمل بود و لا فاحر مرقع منک و امامت نکنند فاسقی هر مومنین صالح را و در روایتی آمده الا ان یقهر  
سلطان اگر آنکه قهر و غلبه و اگر او صاحب سلطنت بخاف سیف و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه و می باین طور که خود امامت کند  
یا دیگری را که نه شایسته آنست ایام گردانند چاره درین صورت حدیث گویم دلالت این حدیث بر تنی امامت فاجر است اما شافعی و حنفیه  
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحديث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است و ال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه به ضعیف اند  
و معارض اوست حدیث لا یؤتیکم ذوی قرابة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف است و چون احادیث جانشین ضعیف آمد رجوع بهل کردیم و آن  
اینست که هر که نمازش صحیح است امامتش صحیح و مؤید این اصل است فعل صحابه چنانکه بخاری در تاج خود از عبد الکرم البکاء آورده که  
گفت در تافهم که کن از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نماز میکردند در پس این جور و مؤید است حدیث مسلم چه باشد حال نو وقتی که باشند  
بر شما انکه که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بهر آنند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمایید مگر فرمود بگذار نماز را از وقت وی پس اگر در نای  
نماز را بهر ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترانافه است پس اذن داد آنحضرت بخانه گذاردن در پس ایشان و آنرا ناله گردانید زیرا که آنها نماز را  
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را از وقت می میگذاشتند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسخ و جوشان  
در سفر السعاده گفت در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشد انتهی گویم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسن گفته روایت  
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و قسطنطین و بیهقی از حدیث کحول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جابجاء واضح کل بر و فاجر  
و اسنادش منقطع است و ابو داود بی و دیگر است نزد ابن حبان و ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام بن ابی صالح و عبد الله  
مترک است و روایت کرده اند از دارقطنی از حدیث جابر عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث کحول از  
ابی داکل از حدیث ابی الدرداء و هم این طرق خیلی واهی است گفت عقیلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد این جزئی از احمد که و  
پرسیده شد ازین حدیث گفت اسامعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بهیقی را درین باب احادیث است جماعه ضعیف صحیح  
چیزی که درین باب است حدیث کحول است از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکست شیخ و شرح سفر السعاده گفته  
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت دانسته اند بخلاف آن فروع که حکمت



و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها  
 بهترين صفهاى مردان اندر وی کثرت نخستین آنهاست بسم الله صلوة فرستادن ملائکه بر وی و شش ها آخرها و بدترین صفها اندر وی قلت لجر  
 یسین آنهاست و خبر صفوف النساء الخ **مسئله** در این زمان و زمان پس و متاخر باشند از صف مردان ذوا اه منه سلم  
 نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف مقدم باشند **مسئله** در این زمان و زمان پس و متاخر باشند از صف مردان ذوا اه منه سلم  
 و رواه ايضا البزار و الطبرانی فی الكبير و الاوسط و احادیث در فضائل صف اول و سبع است احزاب حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت  
 خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتند ای رسول خدا بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم و رواه الطبرانی فی الكبير قال البیهقي رجاله موثقون  
 و در حدیث نعمان بن بشیر است گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودید بر ستیکه خدای تبارک و تعالی و فرست می گمان او در وی فرستند بر صف  
 اول یا صفوف اول اول اخرجه احمد و البزار قال البیهقي رجاله ثقات و بر ثانی از حدیث ابو هريره آورده که استخفا کرد و آنحضرت بر ای صف اول  
 سه بار و بر ای صف ثانی دو بار و بر ای ثالث یکبار پیش می گفت و در وی ابوب بن عبدیه است ضعف وی از قبل حفظ اوست و نیز وارد شده است  
 و بر صف اول و فضیلت او بر ایسرها حدیث بسیار بطبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم اگر توانی که باشی در ایسرها نام یعنی پس باش و الا پس جانب راست او پیش می گفته فیه من لم احمل و ذکر او نیز وی در اوسط و کبیر از حدیث  
 ابن عباس آورده بر شاست بر صف اول و بر شایست و دور و از دور از صف کردن و میان سواری پیش می گفته در وی صحیح بن مسلم  
 نقلی است و اخبر بصف اول او و الا صلوات و النبی اندر بر از حدیث عامر بن ربيعة آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم باید که نزدیک  
 شود و بر صاحبان بلوغ و عقل و دانش ثم الذین یلوون ثم الذین یلوون ثم الذین یلوون پیش می گفت و در وی عامر بن عبد الله عمری است و اکثر بضعیف می اند  
 و اختلاف است و رجحان گرفتن بوی و سلم و از بجا از حدیث ابن مسعود و رواه کرده مختلف نشود پس مختلف شود و دلنای شام و و در ای شام  
 خود از این حدیث اسواق و ورین باب حدیث است و در حدیث ثانی و ثالث است بر جواز اختلاف نساء از وی صفوف برابر است که نیاز  
 ایشان با مردان باشد یا باز نمان و محلل است غیرت آخر صفوف و زنان با اینکه آنها درین وقت و در ایستند از مردان و از رویست و  
 شنیدن کلام ایشان اگر این علی است که تمام نمی شود و ذکر وقتی که نماز زنان با مردان باشد و لیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و درین  
 صف گفته صفوف ایشان باشد صفوف مردان باشد و مثل صفوف صف اول باشد **مسئله** ابن عباس رضي الله عنه  
 قال صلیت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فمنازلنا روم را بجهل حاشی یعنی در خانه خالد بن ولید بودیم  
 یکی از اذن و از آنجا که ایستادم من جانب و منیت حب آنحضرت و در حدیث اینجا آنحضرت است و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوٰۃ شریف  
 و غیر آن ذکر است فاحذر رسول الله صلى الله عليه وسلم بر آبی من و رانی فجللته عن وجهه پس گفت آنحضرت  
 سر از این پشت من پس بگردانید و بر جانب دست راست خود و منتهی علیه حدیث دلیل است بر حجت صلوة مستقبل مستقبل  
 و بریکه مقتدی اگر یک پس بود موقوف از جانب دست راست امام است بدلیل ادارت زیرا که اگر بسیار موقوف می بود وی ادارت نمی کرد  
 و باین رفته اند جایزه بخلاف نمی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام باشد پس اگر کوچک کند امام قبل از آمدن دیگری  
 بایستد این کس از زمین او را بر جبهه زمین منظور و آنچه پیش از آنست که امام مظنه اجتماع است پس معتبر باشد در موقوف امام تا آنکه ظاهر شود  
 خلاف وی و گفته اند ثالث می کند بر حجت صلوة قائم بر ایسرها امام آنکه آنحضرت امر نکرد و این عباس را با عاده و جابر است که بر سر ایشان

که می خورد بود بنا بر جهل یا احرام منوطه نه بسته بود و قول می که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهرست در آنکه می برابری استاده شد  
در بعضی الفاظ حدیث است فمقت الی جنبه و از بعضی اصحاب شافعی آمده که مستحب است استادان ماموم اندکی در پس ابام مکر ابن جریج روایت کرده  
که گفتیم ما عطار را میگزارد یک مرد نماز بایک مرد پس گجا ایست گفت بسوی من بچرخیدیم آیا حاذی او شود تا آنکه نصف کشد همراه وی  
تا آنکه یکی از دیگر فوت نشود گفت چرمی گفتیم بطریق که دور نشود تا آنکه یکی از دیگر فوت نباشد گفت آری و متلفی الموطاعن عمر بن حنظله  
ابن یسعود انه صفت سعة فقر بختی جملک جدا از من بدینند و با جمله درین حدیث موقوف واحد از امام بیان کردند که بر همین مبنی بایستند  
و اگر زیاد باشد خلف امام بایستند امام شوکانی گفته و همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که  
واحد بر همین امام بایستند و دو وزیر اندازد و پس امام ایستند و جمهور گویند که این واجب است و سعید بن مسیب گفته که میندوب است  
و از شخصی مروی است که واحد خلف امام ایستند اما پیش پیدایست انتهی گویم و پیش گذشت و مصطفی است عادت مسلمین طبقه بعد طبقه  
آنست که ماموم بر امام مقدم نشود پس سادی می باشد یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و خلفا را شین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتضا  
باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی و را از الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر  
شیوخ سنت است و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مفهوم می شود مخدوف است بدلیل قیام مقدمی واحد بر جنب امام و بسا سنین  
مؤکده که شائع می شود و در افراشی همه ایشان یافته می شود لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه  
و ترک این نماز را باطل میگرداند و قیه نظر نیز که بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانید  
و در حدیث شیخین ثابت شده قوم ترک اقتدا بولیکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم انتهی و عن النبی صلی الله

عنه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقامت ويتيم خلفه نماز گزار و آنحضرت پس استاد من و یتیمی که در خانه نابود پس آنحضرت در اینجا عطف است بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح است بر مذہب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام یتیم ضمیر بود و هو جد عبد الله بن حسین بن ضمیر و بعضی گویند یتیم نام برادر انس است که نه صبی بود و ام سلمه سلیم خلفه و ام سلیم پس ما و این کیفیت مادر انس است و نامش ثلثه بود و تصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستاد این کودک با مرد در صفت شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست مگر این را بر ایستادین ضغیر نام دمی توان گفت که چون نماز نفل بود مسایل بر رفت باشد و آن احکام و نماز فرض است انتہی و قدیم تا مل و نیم و حد انس است نزد مسلم که نماز گزار دیا آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاد کرد مرا جانب یمن و زن را پس ما و دین حدیث ذکر یتیم نیست بشوکانی گفته مقدم کرده شود و صفات مردان پسر که دوکان پسر زنان محمدیث ابو مالک شعری که میگردد آنید آنحضرت رجال را پیش عثمان و عثمان را پس ایشان و نسوان را خلف عثمان اخرجه احمد و اخرجه ابو داود و دو سندش شهر بن حوشب است و نوید او است حدیث انس متفق علیہ

واللفظ البخاري في سبل گفته حدیث دلیل است بر صحت جماعت و در نقل و بر صحت مسلوقة برای تعلیم و تبرک کیا ایدل علیه تقصصه و برینکه  
مقام دو کس خلف امام است و برینکه و قوت صغیر هم معتد است چنانکه از لفظ یتیم ظاهر است زیرا که بعد از قتل امام ششم نیست و برینکه زن و صفت با  
نایست بلکه وضع علمیه بایستد و اگر زنی دیگر با وی منضم نشود و باین عند و صفت مرد بایستد تا زنی جایز است زیرا که نیست و حدیث اگر تقوی  
آن زن بر آن خیر که آن موقع اوست و نیست و روی لالت بر فساد نماز اگر بگذارد و در غیر موقع خود و رفتن اند خفیه نفسا و نماز مرد نه زن





مرغیر اور در جمیع سلوات است و تسبیح گفته است این است که گویند این سوارض حدیثی ابی بکر نیست بلکه موافق اوست و امر بکر در آن حضرت  
اورا با عاده بنابر عذر بود که جایبل بود از امر با عاده مرسلنی خلف صحت را منقرض و از این دیگر عالم بود بدان انتهی گویم و بعضی استثنای کرده اند نماز  
بخانه را وقتی که پنج کس باشد نماز بر آن تسبیح است که تسبیح است در آن اختلاف زن که پیش مردان نگذارند و نیز فساد صلوٰه بر تقدیر میست که تمام  
نماز خاتم است تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صفت ببرد و بعد از آن نصف در آن قلم بگذرد و و هم در مذہب امام احمد حکم نماز گذارد و بگوید ای امام  
بر دست چپ همین است روای احمد و ابو داؤد و الترمذی و غیره این حدیث و حاکم نیز تصحیح می کرده **و گفته**  
و مر این حدیث را است عن از حدیث طلق بن عیسی و ترجمه وی دوبار گذشته است لا صلوٰه للمنفرد خلف الصلوة نیست نماز  
مترتبه را پس صفت چه نفی ظاهر و نفی صحت است و نیز و الله دیگر محمول است بر نفی کمال و زاحا الطبرانی فی حدیث و ابی صبه و زیاده کرد  
طبرانی در حدیث و ابی صه این لفظ را لا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صفت بودند با تکیه  
مردی را از صفت و او را نزد خود ستاده میکردی تا نماز تو تمام نمی شد و تمام حدیث طبرانی این است اگر رنگ شود به تو مکان پس با عاده کن  
نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در جمیع الزوائد از روایت ابن عباس است که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صفت و حال آنکه صفت تمام شده است  
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و ستاده کند آنرا بر پهلوی خویش گفت روای طبرانی فی الاوسط و گفت مردی نیست از آن حضرت مگر همین  
استاد و در سندش سمری بن ابراهیم است و هر ضعیف جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و ابی صه هم سمری عن ابراهیم است  
و در ضعیف است و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طبرانی نیست که در وی زیاده است مگر آنکه  
ابوداؤد و در سمری از روایت مقاتل بن حبان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتیاج نماید بسوی خود مردی را  
از صفت و باید ستاده و می و چه بزرگ است ابر حنیف و طبرانی در الاوسط از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت سلی الله علیه و سلم امر کرد آئینه را داخل  
تمام شد نصفه اینک بکشد بسوی خود مردی را و ستاده کند او را بر پهلوی خود و اسنادش این است **و گفته** ابی حمز یق رضی الله عنه  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا سمعتم الاقامة فاحضروا الصلوة و علیکم التسکینة و الوقار چون  
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار محتاد و غالب است بر شما آرام و اگر انبار می بینی شتاب و در وان نیاید بلکه آهسته و تکیه بر تکیه  
نمودگی نیست بکشد یعنی تا آنی است در حرکات و اجتناب عجب و وقار و در حدیث باشد همچو خفض طرف و خفض صوت و عدم التفات و گفته اند  
معنی هر دو واحد است و ذکر ثانی برای تاکید است و در حدیث امرست بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بسیار شود و گاهها و در یاد فضیلت  
آن نهد که در مسلم است از حدیث جابر که هر خطوه که می بردار و بسوی نماز در جهه است و نزد ابوداؤد است مرفوعا چون وضو کرد یکی از شما پس  
نگو کرد وضو پیشتر برآمد بسوی مسجد نبرداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وحی حسنه و نهاد قدم کسری مگر آنکه خطا کرد و خدا از او  
سینه را پس هرگاه که آمد مسجد را و گذارد و در جماعت بخشیده شد و او را پس اگر آمد و بعضی نماز گذارد و ندانند آنها و بعضی باقی است پس گذارد و آنچه در یافت  
و تمام کرد آنچه باقی است باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارد و ندانند آنها باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید فساد دکنم  
فصاوا و عادات کفر فاعملوا پس آنچه در باب نماز با امام پس بگذارد و آنچه فوت کرد و شمارا و در نیاید پس تمام کند آنرا و بعد از فراغ  
امام بر ناسته بگذارد و این جواب شمر و محمد است ای اذان فعلکم الامر ترجمه من ترک الاسراع و نحوه فاما در کتم الخ و گفته اند که علامت کتم  
و غفلت و مراقبت و دیدن سرست برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی در یابند پیش از این می بایست مستعد و متنبهی شد

شش تا بی که غیر دست این است متفق علیہ و در روایتی مسلم راست زیرا که یکی از شیوا فتنی که قصد کند نماز را و میسر و دوسوی می پرسد و نماز است یعنی دوزخ و حق تعالی را حمد و دیکر و اند نماز و باید که در هر چه جا را بدوی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علماء مساعت تکبیر اولی مستول و باقر است و اللفظ المختار در حدیث و دلالت است بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز چهار امام اگر چه کمتر باشد از یک است و به قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت اگر چه در یافتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من أدرك ركعة من الصلوة فقد أدرك کتا و در باب الجمعة شرط ادراک رکعت بیاید و قیاس بر آنست که در غیر او را جواب داده اند که این در اول جماعت است نه در جماعه و جمعه مخصوص است بر دوی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحديث باب بر حجت و محل با امام در هر حالت که در یا بد او را و اخراج کرد بن این شیبہ مرفوعا که هر که در یا بد مرا رکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتقاد دیگری که در یافته است آنرا با امام و نه بر احرار مسلم در هر حالت بلکه در دوی امر است بهودن چهار امام و طبرانی در کبیر از علی ابن مسعود آورد که گفتند هر که در یافت رکعت را پس نشود سجده را همیشه گفتند بر حال موثقین و نیز دوی در کبیر روایت کرده اند حدیث زید بن وهب که گفت در ایام من و این مسعود در مسجد و امام را رکع بود پس رکوع کردیم پس بر مثنی نمودیم تا آنکه برابر استادیم بصفت پس چون فارغ شد امام استاد ما قضا کنیم گفت تحقیق تو در یافتی و او این گفتی گفت انحرجه بر حال موثقین و این چهار آثار موقوفه است و در آخر دلیل است بر ندب لب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعضی روایات حدیث باید با قضا آورد عوض الموت و اطلاق قضا بر ادای آید پس در معنی آنکه او باشد و لا سغیره و اختلاف کرده اند علماء در نمازی که در یافته است آنرا لاحق با امام خود که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است چه کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند و در غیر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو ذلك ما یلزم فی موضع و اگر آخر است عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبیل گفته حق این است که این اول نماز است و گفته حقیقته فی خواری صورت التمايز و اختلاف کرده اند در آنکه چون در یا بد امام را در رکوع و رکوع کند و بادی آیا سا قطعی شود و قرار این رکعت نزد کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتقاد کند بدان یا سا قطعی شود پس اعتقاد کند بدان پس گفت اند که آن معتقد به است زیرا که امام پیش از است کردن پشت در یافته است و گفته اند نیست مستند به آنکه که فاسخ از وی فوت شده و قد یسقط القول فی ذلك فی مستقلة و ارجح شد نزد اجزاء و لغایت و از ادله است حدیث الی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت و بنی نکرد مگر از عود و بسوی و دخول قبل او منتهی شدن بصفت کما عرفت انتهى و عن ابی بن کعب رضي الله عنه

گفت ابی بن کعب نماز گذارد و پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی نماز بابد و پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس یعنی نام شخصی را نبرد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر است فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء اگر آن نماز باست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذارد آن درین دو نماز است هر آینه می آمدند این دو نماز را برزخ و نماز و روزه یعنی اقتتان و خیران و بدستیکه صفت اول از نماز مانند صفت فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر دیگر باری الهی استاده می باشند و اگر می دانستند که حقیقت فضیلت صفت اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته و حقه بدستی نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و گوارانده تر و فاضل تر است از گذاردن وی تنها و صلاته مع الرجلین ازکی من صلاته مع الرجل و نماز دوی با یک مرد و فاضل تر است از نماز دوی با یک مرد و ما حکان اکثر فیه و احب الی الله تعالی و هر چه بسیار است از جماعت پس این فرمود است

بسمی خدای تعالی و بپشیمانی تو اب دواة احمد و ابوداؤد و التستاقی و ابن حبان و صححه ابن حبان و اخرجه  
ابن ابیة و صححه ابن اسکن و التستاقی و الحاكم و ذکر کرد اختلافی را که در وی سنت یعنی احمد و ابن ماجه و ابن اذکر و ابن اذکر و ابن اذکر  
و گفت نووی اشاره کرد علی بن المدیسی بسوی صحیحی و ابرج همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدیسی و ذیل و ابی حاتم راز  
قاله فی الارشاد و لفظه بزار و طبرانی ابن است صلوة الرجلین یوم احدیها صاحبہ انک <sup>بسمی</sup> من صلوة مائة تتبری و درین باب حدیث است بالفاظ  
و در حدیث دلیل است بریکه اقل صلوة الجماعة اقام و ماموم است و موافق <sup>ابن ماجه</sup> از حدیث ابو موسی اشان فافوقها جماعة  
و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید بپست اقامت گوید بپست باید که امامت کند شما را  
اکبر شما و روایت کرد احمد از خریشه ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارد بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس سرمود و او را آنحضرت  
چه چیز حبس کرد و ای فلان از نماز پس فرم کرد چیزی اعتدال نمود بدین گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز سیکندار و پس فرمود  
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد و با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بیقی گفت خاله رجال انهم  
**و عن** <sup>ابن حبان</sup> و توفیق بن عبد الله بن الحارث بن عوف <sup>ابن حبان</sup> آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شیره و نام نهاد و وی  
جمع کرده بود قرائن را و امامت میکرد و کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزو و امر کرد و او را آنحضرت  
با امامت اهل فاروی و مقرر فرمود بر وی و می مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را علامی و داهی بود که آنها را مدبر گردانیده بودند و در  
شبهه او را در جادش پنهان کشیده که جان واد صباح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهر سمانیده برداشته و این هر دو اول صلوة را در وقت  
ان التبی صلی الله علیه و سلم امرها ان توقرا اهل دارها بربطیکه آنحضرت حکم کرد و او را که امامت کند کسان خانه  
خود در حدیث دلیل است بر صحت امامت زن کسان خانه خود را و اگر چه در ایشان مرد هم باشند زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست  
که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و رفته اند بصحت این امامت ابو ثور و مزی و طبرانی و حلقا للجماعیه و اما امامت مرد صوف زنان را پس  
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده  
گفت و خانه من زنمان اندم گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و در این شب خوش ماندم  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت آبی پس دیدم سکوت آنحضرت را و رضا بهمی گوید در حدیثش کسی است که نام نبرد و آنرا و گفت روایت  
کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی و در وسط حدیثش حسن است شوکانی گفته امامت زنان در میان صفت است چنانکه مردی است از فعل  
عالیه که وی امامت کرد زنان را و استاد در وسط صفت اخریه عبد الرزاق و الدارقطنی و البیهقی و ابن ابی شیمه و الحاكم و مردی است  
مثل آن از امام سلمه اخرجه ثشافی و ابن ابی شیمه و عبد الرزاق و الدارقطنی و الحاكم و البیهقی و در حدیثش  
عبد الرحمن بن خلاوت و در وی جهالت است و لیکن صححه ابن خزيمة **و عن** <sup>ابن حبان</sup> الشافعی الله عنه ان التبی  
صلی الله علیه و سلم استخلف ابن اقر صلتو فیرقوم الناس و هو اعلم خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشایخ  
حقایق قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و بسبب نزول سوره عبس است که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند  
که آن سیزده بار بویکیار از ان وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال  
و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم بر ای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را شتغال مراعات تابع از قیام حضرت عیال نماید و راه امین و ابوداؤد

وشرح ای نحو حدیث انس لابن حبان فی صحیحہ ابویعلی و الطبرانی عن عائشہ رضی اللہ عنہا و در طبرانی است از حدیث عطاء الزاری عبا  
که خلیفہ کرد آنحضرت ابن ابیہم مکتوم را بر نماز و جز آن از کار و بار مدینه و مسندش حسن است و ذکر کرد ابن سعد و ابن جہنم آن منازعہ را که در وی آنحضرت  
او را خلیفہ کردند و در بعضی وی اختلاف است و درین باب است از عبد اللہ بن عمر الحطمی کہ دمی امامت میکرد و قوم خود را کہ بنی حطلہ اند و حال آنکہ نامیابی بود  
در عبد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آخرہ الحسن بن مسعود و ابن ابی حنیفہ و عنہ قاسم بن اصبغ فی مصنفہ در حاشیہ تلخیص گفتہ کہ قوی تر  
ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا کہ است حدیث محمود بن مریم است ثابت و صحیح کہ عثمان بن مالک امامت میکرد و قوم خود را و کہ  
اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت است بر جواز امامت اعمی بلا کہ است و بعضی گفتہ اند اگر اعلم باشد پس اعمی تر است کذا فی شرح الکفر نقلًا  
عن البیہقی و همچنین است در کتاب الشاہ و النظائر شیخ در ترجمہ گفتہ دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوہاب متقی را کہ رفتہ بود بصرہ و  
در آخر عمر امامت میکرد اصحاب خود را و در نفس من چیزی از ان و میسرنی شد مسائل و بحمت تأدب و اعتماد بر آنکہ ہر چہ ایشان  
گفتند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتیم در فقہ کہ حکم فی کشند بجز از ان و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول  
با وجود افضل کہ ما وجود علی رضی اللہ عنہ ابن ابیہم مکتوم را امامت فرمود بحمت عذری کہ مذکور شد انتہی شوکانی رح گفتہ صحیح است جماعت  
در پس مفضول زیرا کہ آنحضرت نماز گذار و عقب ابوبکر و غیر او از صحابہ و یافتہ نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکہ در بعضی روایات احادیث آمدہ  
کہ امامت کند شما را صاحب جزا و درین و مثل آن پس قائم نمی شود بحمت بمانند ان و بر فرض قیام بحمت ثابت از ان ہمین قدر است کہ امامت  
فوق جزا و درین ممنوع است نہ آنکہ امامت مفضول ممنوع است و محارکہ کردن ان را با احادیثی کہ مستثنی از احادیث گذارون است در پس  
ہر بر و فاجر و کسی کہ لا الہ الا اللہ گوید و ان اگر جمعی است لیکن نیست منہج از محارض خود و اصل ابن است کہ نماز عبادت است بحمت  
گذارون او پس ہر مصلی کہ ارکان و اذکار ان بر وہمی کہ نماز از صورت مجتزئہ خود نبرد بجا آید اگر مصلی بحمت از معاصی نبود و متبرک باشد  
از چیزی کہ از ان توسع می باید و لهذا شارع و روح و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرار و عظم کسبت و قدم بجز و کبر سن را  
اعتبار فرمودہ پس مفضول الاقن نیست کہ امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ماورای این امور اعتبار فضل نیست انتہی بلخصہ و ہمین  
است و اللہ اعلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا علی من قال  
لا الہ الا اللہ نماز جنازہ بگذارد بر کسی کہ گوید این کلمہ را و در روایت احمد و ابوداؤد از حدیث ابوہریرہ باین لفظ آمدہ نماز جنازہ واجب  
بر ہر مسلمان نیک باشد باید اگرچہ کبائر کردہ باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون کہ ہرچہ گذاشت کہ بدان دین او را ادا کردہ شود  
بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محمد و محمد زنا و غیرہ و الا ان اتفاق است علماء را بر وجوب آن و امام احمد گفتہ خلیفہ گذارد و دیگران  
بگذارند و این موافق ظاہر حدیث است و صلوا خلف من قال لا الہ الا اللہ و نماز بگذارد بر کسی کہ بگوید این کلمہ را  
و در روایت احمد و ابوداؤد از حدیث ابوہریرہ باین لفظ آمدہ واجب است بر جماعت پس ہر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچہ کردہ باشد  
کبائر یعنی جائز است کہ بوی اقتدا کنند گو کردہ باشد یا واجب است اعتقاد جواز ان و بعضی استدلال کردہ اند باین حدیث بر ایجاب حجج  
و این بر تقدیری است کہ فسق دمی محذوف نکشد و مصلح حاضر نباشد و درین حدیث دلیل است بر گذاردن نماز بر فاعلی لا الہ الا اللہ اگرچہ  
ایمان بواجبات نماز نکند و باین رفتہ است زید بن علی و ابو حنیفہ مکرر متنا کردہ است قاطع طریق و باغی را و شافعی را و قاطع طریق  
قول است وقتی کہ مصلوب شود و اصل ابن است کہ ہر کس شہادت میکند بر کسی کہ راست انچہ مسلمانان راست و از انجملہ است نماز جنازہ





نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضرت یعنی نماز سفر و در رکعت سقر ماند و نماز حضرت چهار رکعت گردید مستوفی علیه در جواز قصر صلوة رباعه  
در سفر هیچ کس اخلاقی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است  
و غریب همین است و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن رخصت مجاز است نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر کسی  
چهار رکعت گذارد و جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قصد آن را در حقیقت قعدۀ اخیر است اگر چه پیش سلام آنم کرده و اگر قصد آن را  
نماز جائز نباشد و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن زید است همین است زیرا که گفته است و من سافر اربعه بر دوای  
تثاؤن میلا فعليه ان یقصر لصلوة و یصلی رکعتین و از بعضی شروح معلوم می شود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که  
قصر رخصت است و یصلی خیر است که قصر کند یا تمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول بی تعالی است و إذا احسن بنیت فلا رخصه  
فلکیس علیک من جمیع ان تقصم من الصلوة و ظاهر اذا دلالت بر تخفیف و رخصت کننده بر ايجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را  
بر روزی چنانکه روزی در سفر غریب است و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد که در منزل دلیل آورد ولیکن در صحبت آن حدیث  
سخن است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول است که در ایام حج در مدینه چهار رکعت گذارد و صحابه در اینجا حاضر بودند و با وی گفتند  
و ان عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و ضحیه گویند که عبارت لاجتماع علیکم نفس نیست و تخفیف اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان  
کامل و نوح و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری در حرجی خیال میکردند پس مسجد بود هیچ حرجی و گناهی  
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعضی علماء که قائل اند بوجوب سخن بین الصفا و المروة در قول حق تعالی  
فلا جناح علیک ان یطوق من قبلک مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضای او لازم نیست و این غفلات و جرح  
و غریب بودن او است بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر فعال  
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزام مکان و جزآن در اینجا ساقط است و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی  
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذازدی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو گان در سفر رخصت نیست که بعد از  
فرضیت چهار گانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در سفر چیزی بر آن افزودنشائی و این ماجر نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند  
که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی الله علیه و سلم  
و همچنین روایت کرد این جهان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم و حضرت  
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد و طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت و در سفر چنانکه فرمود  
کرد در سفر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر  
صدقه است که تصدیق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را گویند تصدیق در آنچه قابل قبض نبود و اسقاط مختص نیست و نیز  
چون بولا تعالی که هر خود تخفیف و تسبیه کرد و اسقاط نمود و تشدید بر نفس اختیار شد جراتی بود که لائق بر مقام نبی نباشد و اختلاف صوم مسافر  
که در روزی بود افتت پس بر آنست چنانکه در افطار و مانند امام شافعی اجماع بود و نیز قصر را واجب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجه که مذکور  
شد و آنانکه گفتند که عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با او گفتند که در صحیح بخاری از ابن عمر رضی که گفت گذاردم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی دو رکعت  
و باین که در عمر دو رکعت با عثمان نیز در او اهل خلاف دو رکعت گذاردم بعد از آن تمام میکرد عثمان گفته اند که در قصر می بود اهل خلاف شش رکعت باشد یا بود علی خلاف فیما

وهم صحیح بخاری است که آنحضرت دو رکعت گزارد و در منی با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز ذکر است که چون عثمان چهار رکعت گزارد عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اشارت کرد و بوقوع مصیبت بفوات سنت در بنا پست گرفت گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در منی دو رکعت و گزاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکه ازین چهار رکعت دو رکعت منتقله نصیب من بودی تقریض بعثمان کردی **بیشتر** نمود از خالف عمل مقرر که قصر است و گفتند این حد پس توجیه کردی و روایت نمودی فرمود الخلفا شکر یعنی مخالفت با امام عظمی در آنچه بخوبی نیست و از اینجا احتمال جوازی برای اتمام طومر و چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انبوه اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجه گفته اند بعضی گویند که وی تا بی که در یک روز به گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگرد و مسافر نشود و بهر وضع که رود خانه او است یا وی عزم اقامت کرد بلکه ورود کرده شده است و چه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز و جابت خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد و آنانی بآنکه وی صلی الله علیه و سلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه اقامت بلکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت رسیده است که مساعتت میکرد و در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود و وی حال آنکه اکثر اینها حجه و احتمالات است غیر مقرون بر روایت و وجه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد بآنکه قصر چنانکه اظهار کردیم مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین وجه حدیث عمر که پسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کن سید اگر خبر پسید از کافران و ما امروز امین ایم از ایشان فرمود این حدیث است که تصدیق کرد خدا آن پس قبول کن سید صدقه خدا را و نیز آنحضرت امن تر از عثمان بود و منی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و منی بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف نیست و نیز گویند که گزاردن عثمان چهار رکعت بسیار آن بود که در آن سال آغراب اهل بدر که تفصل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گزاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعدا کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه و سلم و صاحبین او و لیکن درین سال آغراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضی گویند نه بهب عثمان آن بود که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در انشای سفر اقامت کند بکافی و چند روز در آنجا بماند اگر چندیت اقامت کند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عایشه نیز گاهی چهار رکعت میگذاشت و آنست که ایشان باین عقیده بودند که آنحضرت مخفی بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت قصر را از جهت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود و ایشان اندیشه داشت کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عایشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذاشت و پس گفت یا لم المؤمنین چرا دو رکعت نگذازدی گفت یا ابن اخی بر من چهار رکعت گزاردن مستحب نیست و شفقتی در آن نمی بینم از اینجا ظاهر میشود که سبب اتمام چنانچه آن بود که مذکور شد و قصر است بر تقدیر شفقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم بکذا ذکر شیخ فی شرح سفر السعاده غرض که مذکور شد بختی و جوب قصر است خواه شفقت باشد یا به سائر باشد یا نازل خالف باشد یا امن سفر طاعت بود یا محصنیت و همچنین است در سائر محسوس سفر و مذکور شد بختی آنست که قصر خجست است و متصلی خیر است میان قصر و اتمام و شک نیست که ارجح درین باب مذکور شد بختی است و لهذا در بیان آن اطالت کردیم و تلخیصی وحده که من حدیث عایشه شد هاجر فقیر حضرت اربعاً و اقرت صلوة السفر علی الاول پست هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر و مقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول که دو رکعت

ووصفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بان رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بان رفته است ازین حدیث لازم می آید که چهار رکعت گذاردن ظاهر مثلاً جائز نباشد بلکه اسکان دارد که دو رکعت و طیفه سفر بود و از غیر قصر و معنای چهار رکعت نیز موقوفی از قصر باشد چنانکه چون مسافر بنشیند اقتضای یک نماز او چهار گانه می باشد و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر تأیید ناقص و انیت بلکه اول رکعت بخواند و آن در سفر باقی مانده است و در حضور مشغول شده است و کما فی قصر است باین حدیث و بفعل مسافر حضرت صلی الله علیه و سلم و جمیع صحابه و اگر اتمام کند کسی است بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح است یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که نماز قصر بود و در منی و حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوائص مخصوص چنانکه مریض که استعمال آب و ارضاء میبرد مأمور است بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول بتیمم از جهت شفقت است برومی و همچنین اگر برومی نیت مخاض واجب شود و می نای چهار ساله بطیب نفس خود بیدار و باشد انتی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عائشه بعد قول وی اولاً فی حضرت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که در آن قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانجا و ترا النهار زیرا که آن و تر روز است اگر در آن قصر بود و رکعت کنند شفع کرد و الا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز باید از زیرا که در آن روز که می شود قنوت لهذا تعبیر کرده اند از آن بقرآن الفجر و آنکه که چه قنوت منظم ارکان او است بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از آن بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر است که گذارد آنحضرت نماز مغرب و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود و نماز مغرب و در سفر آن و در روز است رواه الترمذی و حسن عائشة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويبسفر ويصوم ويفطر بدريه سبكيه بود رسول خدا که قصر میکرد و نماز را دو رکعت میگذاشت و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذاشت و در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی سوزه میداشت و گاهی افطار میکرد این هر چهار فعل یا تحت سبب است حافظ ابن التيمم ح گفته مروی است يقصر بماي تخفيه و ثانی بتای فقيه و همچنین يفطر ويصوم یعنی عائشه بغیر نیت می گرفت در هر دو موضع گفت شيخ حافظ ابن تيمم ح این باطل است نبود اقم المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد و طواف نماز ایشان و کیفیت که در صحیح است از وی که فرض کرد خدا و دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد و در صلوة حضور و مقر شسته نماز سفر پس باین همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذاشت و گویم تمام گذارد عائشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد و مثل تاویل عثمان قال ابن عباس و غیره انتی رواه الدارقطني و رواه من طریق عطاء عن عائشة ثقات گفت دارقطني اسناد صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول است و دارقطني و بیهقی حدیثی دیگر نیز آورده اند حکم بحسن وی نموده و آن این است گفت عائشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد و آنحضرت من روزه داشتم و وی قصر کرد و من گفت بانی انت ای رسول الله تا افطار کردی من روزه داشتم و تو قصر کردی من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه و عیب نکرد و در یک و دو مشکوٰه جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام است از شرح اسننه نیز نقل کرده اند اما در هر حدیث گفته که در مجموع اسفار نماز فرض رباعی بقصر گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفر می تمام گذارد و در حدیث که مروی است از عائشه بصحت نبی است گویم امام احمد از انس گفته زیرا که عوده از عائشه روایت کرده که وقتی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان فی الصحیح پس که نزد وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت می بود و وی گفت و تاویل کرد و تحقیق ثابت شد در حدیث خلاف آن و ارتباط حدیث باطل مختلف است زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عائشه است و دارقطني گفته که وی دریافت عائشه را در حالیکه مریض بود و مصنف گوید که کمال چه در تاریخ بخارج و غیر او باشد و

موجود است و ابو حاتم گفته و نقل کرده شد بر عایشه و وی صیغی دو ساع نکره از عایشه و دعوی کرد این ابی شیبه و طحاوی تهرت سماع را از عایشه  
و قول دارقطنی در حدیث مختلف است در سنن گفت مسنده حسن و در علل گفت المرسل شیه این کلام صحت است و در سبیل السلام گفته برون  
رجوع کردم بسنن دارقطنی یافتیم که وی بعد ساق حدیث گفته اند صحیح و در  
از آنجا که روایت می کنند از ثقات چیزی را که مشابه حدیث اثبات است **در آن** اصل شد احتیاج بدان در آنچه موافق اثبات است و باطل شد  
باین حد دعوی این جنم جهالت را نیز که معروف برادر از وی عین و حال هر دو حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام  
شنیدم میگفت این دروغ است بر آنحضرت انتهى مراد روایت بقصر و تیمم است بمنشأه تخفیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
نیز که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکره در سفر و نه روزه فرض داشت در آن و قد حَقَّقْنَا فی البحث فی رساله مستقله اخبرنا فیها ان القصر خصه  
لا عنیمه انتهى و المحفوظ عن عایشه من فعلها و قالت انه لا یشق علی و محفوظ و مضبوط از عایشه آنست که اتمام رباعی  
در سفر از فعل او بود و گفته که آن برین شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد **و آخره البیهقی و اشکریه احمد و المجاهد و**  
**ایمه** آنست که قصر خصت است و اتمام غزیمت و نزدیک غفیه قصر واجب و تمام است و **هو الاصح و عمر** ابن عمر رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یتوکل فی رخصه کما یکره ان یتوکل فی معصیه  
برستیکه خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه تا خوش می دارد که آمده شود عصیان او را و او احد و صححه ابن خزيمة  
و ابن حبان و ابن حدیث ناظر است در آنکه قصر فضیلت است از اتمام کما قبل حال آنکه در وی دلیل برین مدعی نیست بلکه دلیل بر مساوات نخست  
بغزیمت است و حدیث موافق قول می توانست **یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و فی** روایت کما یحب ان یتوکل  
عمرانیه چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود غزیمتهای او را و سبیل گفته فیسرت حبه الله بر شاه و کریمه بخلاف او و از این اصل نخست  
چیزی است که مشروع شد از احکام بنابر عذر و غزیمت مقابل اوست و مراد در اینجا چیزی است که آسان گردانید آنرا برای بندگان خود  
و وسعت داد آنرا از دشواری از ترک بعضی اجبات یا اباحت محرمات آسان شوکانی گفته قصر واجب است و هر که آنرا تمام گذارد گویا در حضر  
و در اچار و جابر را پشت گذارد و عمر او بود آنحضرت که اقتضای میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهى و هو کما قال و الله اعلم بحقیقته الحال  
**و عمر** بن الخطاب رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خرج مسجداً ثلثه  
اصبالی بود رسول خدا چون بیرون آمد سیرت سه میل را بر او از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن است زیرا که مراد آنست که وی  
چون اراده سفر دراز میکرد قصر می بود دیگر بعد این مسافت و سبیل ارض منتهای **یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر** و فی زمین تا آنکه فانی می شود  
ادر که می و باین معنی جنم کرده است جوهری و بعضی گویند جدوی آنست که نظر کنند شخص در ارض مستوی و در نیابند که مرده است یا زنده  
آینده است یا زنده و گوی گفت شش هزار ذراع است و ذراع بست و چهار انگشت است و بنا بر این برد انگشت شش جوت و حالیکه  
بنا بر این بود و گفته اند که دوازده هزار قدیم انسان است و بعضی چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شش و بعضی هزار  
ذراع بزرگ با شمی و آن سی و سه انگشت باشد و این ذراع عمری است و در صنعا بلاد وی همین معمول است و او ثلثه فزاعیم یا فزاعیم  
و فزاعیم سه میل است و هر فارسی مغرب و قفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از زبانی بن زید نهائی آورده  
گفت پس سیدم انس را از قصر نماز می گفت انس بود آنحضرت الخ و سبیل گفته این شک از راوی است در اصل حدیث تخمین نیست انتهى

وشرح کانی گفته این احسن چیزی است که در تقدیر سفر وارد شده اخیر مسلم و غیره انتهی صلوات و رکعت بین میگذارد و رکعت در سبیل گفت  
 اختلاف کرده اند علماء و مسافقی که در آن قصر صلوة باید کرد و نیست قول حکما با این التذکر و رفته اند ظاهر بر بسوی عمل باین حدیث گفته اند  
 مسافت قصر سه میل است و جواب داده اند که این مسافت  فیه است پس بدان احتیاج بر تقدیر سه میل میتوان کرد و اگر احتیاج بر تقدیر  
 بسته فرسخ می توان نمود زیرا که امیال در آن داخل اند پس احتیاج بر یک دو احتیاطا و لیکن گفته اند که هیچ یکی بهتر نیست فرسخ زفته اگر چه  
 صحیح است احتیاج برای ظاهر و باطن روایت کرده است سعید بن منصور از حدیث ابی سعید که گفت بود رسول خدا چون سفر میکرد یک فرسخ  
 قصر میکرد و نماز را و فرسخ پان سه میل است و اقل آن یک گفته اند و مسافت قصر روایت بن ابی شیبہ است از حدیث ابن عمر موقوفه که گفتی  
 چون بیرون رفتی یک میل قصر کردی نماز را سه و شصت صحیح است انتهی دو راه مسلم و ابو داود و لفظ وی این است که قصر میکرد و نماز را  
 گفته اند این اصح حدیثی است که وارد است درین باب و گفته اند مراد باین مسافتی است که ابتدای قصر از آنجا است نه غایت سفر که ذاتی الفتح  
 اصحاب ظاهر گویند سفر خواه مستد بود یا قصر قصر صلوة و روی میاب است زیرا که درین قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر  
 شامل است قریب و بویعید را و نیز اختلاف است امت را و تعیین و تحدید آن تا آنکه گفته اند که قریب هشت قول درینجا است پس رجوع  
 بحکم ظاهر مخصوص آبی باشد و سفر سهاده گفته اند برای قصر جمیع مسافتی معین تقدیر نفرد و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در  
 مطلق سفر رخصت فرمود و همچنین در تمام سفری محدود مروی نیست انتهی حافظ ابن قیم رح در زاد المعاد گفته و لم یحد صلی الله علیه و سلم لآلئته  
 مسافه محدوده للقصر و لفظ بل المطلق لهم ذلک فی مطلق السفر و الضرب فی الارض کما اطلق لوم التیمم فی کل سفر و اما یروی عنہ من التحدید  
 بالیوم و الیومین او الثلاثة فلم یصح عنہا فیها شیء البتة و الله اعلم و جواز القصر و الجمع فی طویل السفر و قصره منہب کثیر من السنن انتهی و آنچه  
 که حضرت شیخ رح نیز در شرح سفر سهاده بآن اقرار کرده و گفته شک نیست که در کتاب سنت مسافتی معین درین باب مخصوص قطعی نیست  
 و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافت است و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز سفر بانی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب بعضی بویعید  
 چنانکه نظر در احادیث ظاهر میشود لیکن صحابه و تابعین در تحدید تعیین آن اختلاف بسیار است انتهی و صحیح و هم روایت است از انس  
 رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة الى مكة بیرون المدینة مسافتی مسافتی حتی رخصنا الى المدینة  
 و این در حجت الوداع بود و کان یصلی رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد و رکعت بجهت مسافت حتی رخصنا الى المدینة  
 تا آنکه برگشتیم بامدینه و در آخرین روایت چنین آمده که گفته شد مرأش را یا اقامت کردید شما یک چیزی یعنی منی گفت اقامت کردیم یک ده روز  
 زیرا که رسیدیم یک و صبح چهارم ذی حجه بود و برگشتن بامدینه در صبح چهارم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوید و نماز چهارگانه نمی گذارید  
 متنوع علیه و اللفظ للتخاریص در سبیل گفت بحکم که این در سفر عام الفتح باشد یا حجة الوداع و ابو داود و تصحیح کرده که اقامت یا نه و روز  
 در عام فتح بود و در روی ثلاث است برینکه نفس خروج از بلده نیست سفر مقتضی قصر است و اگر چه از شهر یک میل هم نرفته باشد و نه اقل آن و لایزال  
 قصر کند تا آنکه در ایام ببلد و اگر چه نماز گذارد و خانه های شهر در جای نظر او باشند و در مصنفی گفته ابتدای سفر کی متعلق شود پس نیست سفر فقط  
 کافی نیست چنانکه در سابق احوال الادراقات بشرط آنکه اگر آنجا دالت حال که نیت استلاشی میکرد و اند موجود نباشد چنانکه اقامت بر آنست  
 حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که درین صورت نیت فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد حج داشتند و سبب سفر آناده کردند  
 مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند و همچنان پس مسافران سفر معتبر نماز و نیت زیرا که آن نیز از آناده کردن سبب سفر است و تعیین سفر



پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این سخن تحقیق بشود بخروج از سوخته اگر در ای آن عادت نباشد و اگر باشد مخیر از  
 وقتی المشایخ فان كان وراءه يعني السور اماره اشتراط تجاوز ثمانی الاصح قلت الاصح لا اشتراط و درین تصحیح اخیر نظر است زیرا که آن سوره بمنزله دیو  
 فاصله بین المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر  
 مسئله چون خواهیم که صفاتی نفسیه سفر که اگر یکی از آنها نباشد شرط است که  
 از تنوع مشقت و شال استغراقی از سفر و تفتیش حال احتمالات این شرح هم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم است قسمی است که او را تنزه و  
 و خروج الی الحله و الفناء و البساتین و المزایع گویند و آن با سفر ماینت دارد و قسمی است که او را بهمان گویند و آن نیز در احوال حال بسیار  
 و وقتی که بعد طول رسیدن پس آنرا سفر گویند پس تا مل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در هر  
 روز یا در اول شبی که بعد از وی است نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گردش بسیار میکنند  
 که نیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بران جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه را می میکند و مسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا برادران  
 می روند و یک راه را به باین صفت قطع می کنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت  
 سفر شود فارق در میان همان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی بخیم و تبوک سفر بود و سفر عبداللہ بن عمر البسوی ریم و بجانب ایتان نصب سفر فرمود و قصد صلوة درین  
 می نمود ابن عباس مابین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جدہ قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله و مانند آن  
 مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی و احمد میل کردند با ربع برید و تقدیر  
 آنرا بدو حله یعنی سیر دور و روز معتدل با حمال انتقال از سالم بن عبداللہ مسیر یوم نام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعا و ثاب  
 نیز مذکور است بحسب صحیح است باعتبار اصول اگر کسی آن رود انکار نتوان کرد انتہی و محمل ابن عباس رضی الله عنه قال اقام  
 النبي صلى الله عليه وسلم تسعة عشر يوما يقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد و نماز را یعنی دو رکعت یک  
 و فی لفظ و در لفظی تعیین محل اقامت آمده بمکه تسعة عشر يوما بمکه معظمه نوزده روز مذکور حنفیه آنست که اگر نیت اقامت  
 پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر نیت سال ماه ایستد قصر کند و این تقدیر مروی است از ابن عباس  
 و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شش ماه یا ایستاد که امر و فرما بر او  
 مسافران میگذازد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان و بشام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذازد و مذکور است شافعی  
 آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذازد و اگر نیت بقصد بریدن امر و فرما زیاده از پانزده  
 یا ایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر با ربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت  
 که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود و با وجود قصر تلزم نفی این تقدیر است و ظاهر آنست که این اقامت بر نیت  
 زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافعی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد  
 و در حدیث ابن عباس نیز منافعی تقدیر پانزده روز است و گفته اند که شاید روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد  
 و این بعد است که از فی الرحمة رواه البخاری و احمد در مصنف گفته است چند قسم می باشد اقامت و مکه بسیار و مکه دیگر که نیت اقامت

و نه كذا يسير بس كذا يسير ان كنت مسافرا او مريضا في يوم من ايام يوم بعض المسلمين كذا كذا ان كان في مثل ذلك  
 و روز و سه روز و در سفر چنانست كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم و صحابه در بعضي اكثر يوم و نحو يوم و عا و عا و ثانی عشر و اكثر يوم ثالث عشر كذا و فرمود  
 و قصر كرد نماز را پس معلوم شد كه اين كذا هم سفر را بر نمی داشت و كذا شيخين آمده است كه يقيم المهاجر بقضاء و نسك ثلثا از بينا بطريق نحو  
 معلوم می شود كه اقامت را نه از ثلث را در احكام شرعيه است و ليس عيب بن المسيب كذا اربع ليال كذا و شافعي اقامت اربعه ايام كرد  
 و احمد ببيت نماز فرود آورد و نيت كذا اين قدر نيز شرط است بحدريش ابن عمر كذا نيت كذا در موضع معين نيز شرط است زيرا كه آنحضرت صلي الله  
 عليه وسلم داخل شدند بكمه بناريج بنج ذی جبر و اول نماز و ششم بسوي مني برآمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در دوش آمده و دين ببيت قصر می فرمودند پس  
 اگر كذا در موضع معين شرط نبود می بایست كه نماز اقامت ميكناروند و ابو حنيفه نظر خود را در آنراخت و گفت چون كذا يوم و يومين كذا  
 سفر را بر نسيار و بالاخر از ايام در تقدير اب شرعيه شهر است و بسا احكام كه نصف شي را در آن حكم تمام داده اند پس هر كس نيت اقامت پانزده روز  
 يا از او بران در شهري ياد رويي دارد و يقيم است و الا بكم سفر باقی است و شرط ديگر هم هست و آن صلاحيت مكان است براي اقامت پس اگر  
 در صحرا نيت اقامت پانزده روز متحقق نشود سفر منقطع نگردد و في رواية لابي داود سبع عشر و في اخرى خمس عشر  
 و در روايت مرابيه و او را از ابن عباس هفده روز و در روايتي پانزده روز آمده است و كذا و ابو داود و در است از حديث عثمان  
 بن حصين ثمانی عشره و همچو روز و راه الترمذي و البيهقي ايضا و كذا و هم ابو داود و است عن جابر اقامت بقية عشرين  
 يوما يقصر الصلوة اقامت كرد آنحضرت و در تبوك ببيت روز قصر ميگرد نماز را بهيقي گفت اصح روايات درين باب روايت  
 بخاري است نوزده روز و جمع كرد امام الحرمين و بهيقي درين روايات با احتمال آنكه در بعضي از اينها شمار نكرد روز و دخول و خروج را و آن  
 روايت غده روز است و بعضي شمار كرد و آنرا و آن روايت نوزده روز است و در روايتي هجده روز و دخول و ركزفته نيز يوم خروج را نصف  
 و تلخيص كذا اين جمع ميشود باقى ماند روايت پانزده روز و حكم شاذ بنابر مخالفتش و روايت ببيت روز صحيحه الاسناد است  
 اما اين نيز شاذ است اللهم مگر آنكه حمل كرده شود بر جبر كسر و روايت هجده روز من حيث الاسناد و غير صحيحه مست شوكانى گفته چون  
 اقامت كند در شهري در نوزده قصر كند تا ببيت روز زيرا كه هر كس كه رخت خود در خانه انداخت حكم سفر از وي برخاست و مشقت سير از وي جدا  
 و اگر شارع اين چنين يقيم اسافر نام نمی نهاد و نمی گفت اهل كذا تمام كند نماز خود را كه ما قوم مسافر انيم البته حكم سفر براي او ثابت نمی شد پس  
 و قصر اقتضاست با وجود اقامت بر مقداري كه شارع آنرا جائز داشته و بر زانندان مسافر احكام يقيم است و واجب است بروي اتمام نماز  
 زيرا كه وي يقيم است نه مسافر و اقامت كرد آنحضرت در كذا و غزوه فتح بيشه شب يا نوزده شب يا اكثر از آن پس واجب بر ما نيز قصر است  
 برين مقدار و اتمام نماز بعد از آن و خداي راست نيكي ابن عباس جبر است چه عجب فقه و انهم است مرمقاصد شرعيه را كه گفت فيا ربنا ايجز  
 چون فتح كرد آنحضرت كذا اقامت نمود نوزده روز و گذارد و در كذا پس هر گاه كه مسافر ميگرديم و نوزده روز اقامت نمی نموديم قصر ميگرديم  
 و اگر زياده می مانديم تمام ميگرديم من گفت تم كه اين است فقه دقيق و نظريه بني بر ابلغ تحقيق و اگر می گفت او را جابر كه ما نديم بلاب رسول خدا صلي  
 عليه وسلم ببيت شب در تبوك در جاي كه قصر ميگرديم نماز را البته ابن عباس او را نيز بخين می گفت و درين مسلك نيز بهاست ارجح آن  
 اين است انتهى و روايه ثقات كه لانه اختلف في وصله و روايان حديث جابر بن عبد الله انه اختلف في صلاة الله و الله  
 و رسول اين حديث زيرا كه در سندش معتبر است ابو داود و گفته غير او آورده است و رواه ابن حبان و البيهقي من حديث محضر

ووجه این حزم و التعمد و اعلاان کرده است آنرا از طغی در علل بایسال و القطاع میبایست علی بن سبار و غیره از حفاظ روایت کرده اند از انرجی  
بن کثیر از ثوبان در مسند و روایت کرد آنرا از زاعمی از نجی از انس گفت بضع عشرة دروی الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس شافیه و هو ضعيف  
و یحیی سماعت بن ابراهیم و ابی الجراح و ابی جری و ابی حزم آنرا صحیح گفتند فی شود تصحیح این ایامه صحیح پس قیاس باین زوده و زویرت  
طهر و دیگر احتمالات معارض این سخت نمی توانید شد گو حدیث موصول باشد بخود او و برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب بی تم المسافر  
بعده این حدیث را متفق کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقام سبعه عشر قصر من اقام الاثم و سبیل السلام گفته اختلاف کرده اند علما  
در قدرت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند در آن نماز بر اقرار ابن عباس گفت اقبل برب اقامت ده روز است لقول علی رضی الله  
عنه اذا اقمت عشر اقامت لصلوة لیکن در سندش ضراب بن صرست متصف و تقریب گفته اند غیر ثقة قال و هو توفیق و حنفیه باین زوده و زویرت  
مستدل یکی از روایات ابن عباس بقول می و قول ابن عمر از اقامت بلده و انت مسافر و فی فسخ ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل لصلوة و یابیه  
و شافیه بیان گفته اند که اقل آن چهار روز است و این مروی است از عثمان و مراد غیر یوم دخول و خروج است و مستدلال کرده اند بمعنی اخضر  
مواجیرین را بعد از مضی نسک از زیادت بر سه روز در که و این دلالت کرد بر اینکه باقامت چهار روز مقیم شود و ثمة اقوال اخر لا دلیل علیها و این  
در حق کسی است که داخل بلد شد بعزم اقامت و اما کسی که متردد است در اقامت و عزم نکرده است بر آن پس مروی اختلاف است ابو حنیفه  
و اصحاب می گفته اند و هو قول الشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر کشش ماه در آذربایجان ماند و قصر کرد  
و مروی است از انس بن مالک که یک سال یا دو سال در میابور اقامت نمود و نماز را بقصر میکرد و از جماعتی از صحابه مروی است که اقامت کردند  
در رامهرمز نه ماه و قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند باین زوده و همفاده و بهیتره حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مدینه و تبوک  
و بعد تجاوز مدت مذکور اقامت اوست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد و در آن بر نفی قصر و زائد بر آن و چون دلیل بر تقدیرت  
اقام نیست اقرب آنست که لایزال قصر کند کما فعله اصحابه زیرا که بقا با ترو در روزانه در اقامت و رحیل مقیم نامیده نمی شود اگر چه مدت بطول  
کشید و بموجب این است روایت یحیی در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد و نماز را پس گفت تفرد بجمین  
بن عماره و هو غیر صحیح به انتهی و مصنفی گفته اکثر علما مستفی اند بر آنکه چون مسافر رایت اقامت نباشد و با اتفاق در موضعی درنگ کند حکم  
سفر از وی زائد نگردد و گو تا آخر عمر مخیر شود شافعی را و قول است یکی موافق جمهور و دیگر مختار بغوی و آن آنست که در صورت زیادت مکتب بر چهار روز  
اتمام لازم است گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بحرب ابدین و غیره  
او ثانیة عشر یوما آنرا بصورت خوف و حرب فرد می آید و الله اعلم البقی و حسن . انس رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم اذا رحل قبل ان تریغ الشمس اخر الظهیر الی وقت العصر من غیر نزول فجمع بینهما کما بود آنحضرت چون کوچ  
میکرد و بر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد و تاخیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر پستر فرد می آمد و جمع میکرد و در میان ظهر و عصر  
و این را جمع تاخیر گویند متصف و رفع الباری گفته جمع بین اصلو تین نبود مگر در وقت ثانیة یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتیاج کرده است  
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که نگذارن عصر است در وقت ظهر نیست در وی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم انما یجمع  
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر حرم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه و سلم مخصوص احادیث توفیق است که گذشت و علما را درین مسئله اختلاف  
ندید ابن عباس و ابن عمر و جماعه از صحابه و مالک احمد و شافعی جواز جمع است در سفر برای مسافر تقدیم و تاخیر امر واجب این حدیث و تاخیر

وحدیث آمده در تقدیم و مروتی است از اوزاعی و ابن جریج تاخیر فقط علامه هذا الحدیث و هم مروی عن مالک و احمد و اختاره ابو محمد بن حزم و مذکور  
 شعی و حسن ابو حنیفه عدم جواز جمع است تقدیم و تاخیر اما در مسافر و تاویل کرده اند از مجموع صورتی یعنی تاخیر کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ظهر را تا آخر وقت و تقدیم بر مودعصر را در اول وقت و تاخیر بر مودعصر را در اول وقت و تاخیر بر مودعصر را در اول وقت و تاخیر بر مودعصر را در اول وقت  
 این تاویل در جمیع تقدیم که مفاد قول اوست و فی زیایه الحاکم الا فیما سبانی فان ذلغت الشمس قبل ان یرتحل حتی الظاهر لشکر کب  
 پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذرد نماز ظهر پسترسوار می شد و بعد از آن چون وقت عصر نزول کرد می عصر را گذارد می درین صورت  
 جمع واقع نشدی مستثنی بحکمیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن  
 وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و در ترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزو  
 تبوک چون ارتحال میکرد قبل از بیع آفتاب تاخیر میکرد و ظهر را تا آنکه جمع میکرد و او را میگذارد و هر دو نماز را مٹا و چون ارتحال میکرد بعد از بیع آفتاب  
 تعجیل میکرد و عصر را بمسوی ظهر میگذارد و عصر و ظهر هر دو مٹا پسترسوار می شد و همین است مختار حافظ شوکانی چنانکه در ترمذی گفته  
 و لجمیع التقدیم و التاخیر انتهى و در حجة الله البالذله گفته مشروع شد جمیع تقدیم و تاخیر و لیکن موالفت نکرد و آنحضرت بر آن و عزیم نفرمود  
 بر و بیعتی واجب نکرد و آنرا چنانکه درباره قصر فرمود انتهى در سفر سعاده گفته جمیع در سفر عادت و انجی نبود بلکه چون سیر تعجیل بود که  
 جمع کرد بی اما جمع در حالت نزول و قرار مروتی نیست انتهى و فی رواية الحاکم فی الاراد بعین باسناد الصحیح صلی الظاهر  
 و العصر لشکر کب و در روایت حاکم باسناد صحیح و در ابوعین آمده که بگذارد ظهر و عصر را پسترسوار شد یعنی چون آفتاب زایع شد قبل  
 از ارتحال این هر دو فریضه را با هم بگذارد و این مفید ثبوت جمیع تقدیم است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصور نیست در آن جمیع صورت  
 و زیاده کردیم علی که از روایات بخاری است لفظاً و العصر اتصفت و تلخیص گفت این زیادت غریب صحیح الاستاد است و قد صححه المنذری من هذا  
 الوجه و العلالی تعجب است از حاکم که آنرا درست گردانیده و او را طریق دیگر است نزد طبرانی و در او متوسط انتهى و باجملة و بعضی گفته نقیض  
 حقیقت جمیع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را تا آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت  
 جمع است نه حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بیهوده است که تخطی و تغلیط صحابی کشد و در بعض احادیث جمیع تقدیم آمده و آن صریح است  
 در جمع دو نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه پیاپی شده و آنکه از بعض صحابه جمیع صورتی روایت کرده اند یا این مسئله تباین ندارد زیرا که  
 استیصال که سبب ترخیص است و چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن شخصیت متنوع می شود پس این نیز شخصیت است و آن نیز شخصیت است و لفظ  
 جمع دلالت میکند بر موالات ترقا و قید عرفا بجهت آنست که فصل پس از آن ضرر نمی دهد و در بعض حدیث آمده که بین الصلواتین اناخت ابل و  
 احال آنها کرده اند و موالات از استقرا می افزاید جمیع نیز مستفادی شود حتی ترک روایت متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز  
 بعد از انقضای وقت او دیگر است و جمیع دیگر و لهذا اسم قضای جمیع مستعمل نشده پس فارقی می باید و آن فارقی بجهت ترخیص جمیع می تواند بود  
 پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمیع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم است و در جمیع تاخیر پیش از انقضای وقت اول  
 و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرا می افزاید مستنبط است و اگر رعایت ترتیب بخند جمیع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن  
 غیر جمیع است پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اولیست خلای پس این شرط مشروط به رعایت جمیع پیدا شده و آیا مشروط مشروعیت آن  
 سفر ظویل است یا مطلق سفر یا قصد سر عتبت سیر قنما را در سببی اقوال است و آنچه برین بنده قنما می شود آنست که سفر ظویل محال نیست

سائر باشد تا نازل بحديث معاذ و بسبب آنکه شارع و بسیاری از ابواب نفس سفر از منظره خرج ساخته ادارت قصصت بران فرموده است  
 بغير ملاحظه وجود تعجب و ضروری بودن سرعت سير و تحقق خون و مانند آنها و چون در سفر قصير مشروط است بخوف یا سرعت سير بحديث عبد الله  
 بن عباس که جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم الظلم والعصر زمانا جبراً - بشارت لاحق شده باجماع جمهور است و لهذا جمع في المظهر  
 وفي المرض مشروط شد و این جمع در عرفه اجابت سفر است یا بعلمت حج قول - کم باید احتمال اول میکند و علیه شافعی باقی ماند و غیره در آنکه  
 صلوات الله علیه و سلم صحابه و تابعین را و بگویم چرا اهل کبر از اوقات امام جمع میکنند دلیل جمع مقیمین اجابت حج می تواند شد انتی و کلامی بجمع  
 فی مستخرج ميسر که ای فی مستخرج علی صحیح مسلم کان ای لینی صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر فزال التمس صلوات  
 الظلم و العصر جميعاً ثم ارتحل بود انحضرت چون می بود در سفر پس زایل گردید اوقات بگذارد ظهر و عصر را همه و بخایبده کوچ  
 میکرد و در فتح الباری این لفظ از روایت اخق این را نهوی آورده و بالجمله روایت حاکم و ابونعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر  
 از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین اهلوتین ازین احادیث تقدیم و تاخیر هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف  
 مگر حافظ ابن قیم رح گفت اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفت و بعضی قریح کرده و موضوعش گردانیده اند و بگویم  
 حکم بوضع بهتر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعد ابن قیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر صحت  
 زیرا که جزم نموده که استنادش صحیح است و این دلالت نمیکند بر رد مصنف کلام حاکم را و بگوید صحت او است قوله و عن مسافر الخ کما سبجی  
 شیخ در ترجمه مشکوٰه و هم در شرح سفر السعاده گفته و آورده است احادیث صحیح و جمع بین اهلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی  
 مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد و سیر و تعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجمع از جمع علی الاطلاق و امام  
 از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد و سیر و تعجیل و فتح الباری گفته  
 مشهور از مذاهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر را در سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی  
 از امام و نیز نزد وی مقید نیست بحالت سیر و مشهور از مذاهب وی چهار است مطلقاً و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز بخوار  
 جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابوحنیفه جائز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ  
 بومی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبار شمرده میشود امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر  
 بن الخطاب که وی نوشت بحکم خود در افاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین اهلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع  
 اهلوتین در وقت واحد کبیره است از کبار مروی آرد که روایت کردند ما را باین خیر ثقات از عیال بن الحارث و وی روایت کرد از کحول و چون  
 تعیین اوقات قطعی است و بتواتر پس معارض نشود و در آنجا اختلاف افطار و قصر در سفر که نص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند  
 بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر در نماز  
 مغرب و عشاء را که جمع کرد میان آنها بمنزله و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مساسک حج بوده سفر  
 و نیز و ترجیح فعل جمع آنرا انحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت شد  
 که در وی نیز هر روز میکرد و تحقیق آنست که کلامه کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد و کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بر آنست  
 بود او و از این عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکبار و از این عمر نیز آورده



که در حق جمع نکرد و یک شب که خبر فوت زوجه و بی از جای رسید و آنجا رفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و ترندی آورد که سالم بن عبد الله  
 بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد و عبد الله در شبی از صلوٰه در سفر گفت لا مکر در مزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صلاح اقل قلیل است و در روایت  
 صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدار آنرا مستحسن پس ناچار الجمع تاخیر و بعضی احیاناً و تاویلش آنست که مراد مجمع بین الصلوات  
 آنست که تاخیر کرده شود صلوٰه اولی را و گذارده شود در وقت تقبیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را  
 جمع صورتی نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه حقیقه و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویب میکنند  
 در حدیث در باب آن متخاصمه آمده در حدیث حمزه بنت محش تقدیر و اگر چه لفظ حدیث و بعضی روایات این چنین است که جمع میکرد و در میان  
 ظهر و عصر میگذازد و در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و محقق تخفیف و دفع حج که در بعضی روایات واقع شده است  
 که جمع میکرد و تا دفع حج نمیند از وقت خود را آنست که در روی توسیع است که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال رحمت حمال در گذاردن نماز در اول  
 وقت باشد آنچنان است و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد با اول وقت نماز ثانیه و توسیع و تخفیف در رعایت  
 این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در همین نیز بحسب ظن تخمین میسر است خصوصاً در صورت وجود قافله  
 و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در عمل باین طریق حج تمام است و تعیین  
 آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جای عولم تقدیر و تحقیق در روایت کرده است ابو داود و از علی که چون مسافرت میکرد و میگذازد  
 غروب آفتاب تا آنکه نزدیک منی شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذازد مغرب را پس می طلبید طعام را و نقشی میکرد و پس میگذازد  
 عشاء را و در حال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بهما از ابن عمر که  
 می میگذازد مغرب را و وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق قود جمیع الاصول از ابو داود  
 از نافع و عبد بن و اقدمی آورد که گفت مؤذن ابن عمر صلوٰه گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس این  
 انتظار کرد تا غاب شد شفق پس بگذارد عشاء را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تقبیل می آورد او را می میگذازد و چنانکه  
 من کردم و در روایتی از انس آمده حتی اذ اکان آخر الشفق این روایات است که ناظر است در جمع بطریق مذکور و مذکور است و ظاهر  
 آنست که روایات در عدم جمع دفع در وقت واحد و جمع بعضی تاخیر تا آخر وقت و تقبیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ  
 بعدم جمع یا جمع بمعنی اختیار کرد احتیاطاً لمحا فظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعی گفته اند که ترک جمع افضل  
 و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم اینست آنچه  
 حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعد در ترجمه مشکوٰه گفته که اینست آنکه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک عالم و قلم  
 بیچ کی را از شارحین که تکلم کرده باشند این قدر حتی شیخ ابن العمام و الله اعلم انتهى لیکن حنفی میباید که اکثر اینست لالات که حضرت شیخ  
 در ترجمه مذکور حنفیه بایر اذ انار و در برابر اخبار کرده اند بعد اسماعان نظر خود برش می نماید و حجت بران قائم نمی شود بآنکه روایت  
 موطای امام محمد در حق از جمع ناظر و اقامت است نه در سفر پس از ما نحن فیها نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت  
 همچنان جمع بهم بفعل است که جائز نباشد اینست که جاز بذا من جاز بذاک فلا ینقض به الحججه و عدم روایت این مسعود و جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مفسر  
 انفسود نیست زیرا که این نقل عدم است نه عدم نقل و مثبت مقدم است بر نافی و این مسعود چیز نافی بسیار فراموش کرده بود سجتل که اینست

فراموش کرده باشد و بیان بعضی از این چیزها در ذیل مسئله رفع الیدین گذشت و همچنین واهی نبودن این فعل افاده نمی کند و نفی این امر  
حسب معلوم خودست یکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع و دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سندیاب  
که کثرت روایات پس مرفوع شد این قول که احادیث در جمیع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمیع صحیحی خلالت ظاهر احادیث این  
باب است که در آن صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود است پس در جمیع صحیحی مقبول نشود و کلام طلاق می بران جاری و دیگر گنجایش  
داشته باشد و شناخت اوقات صلوات و کلام شارع بنوعی واقع شده که جزوی و بدوی و جابل و عالم در آن برابر است چنانکه در باب ایتیه الطلوع  
گذشت پس قول بعضی شافیه در وجود حج بجای خود باشد و روایت مالک صحیح است از روایت امام محمد در قبلت شفق و بعدیت آن پس مفید  
جمع تاخیر باشد جمیع صحیحی و چون از شارع جمیع صلواتین تقدیم و تاخیر یافته شده جمیع از اهل معرفت بحدیث آن رفته اند و بطریق احکام سفر  
بر سر وقت است چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده از آن خبر می دهد و برابرش نمی آید جمیع مختص برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ نماز است  
و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضی از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان الامین ص ۲۸ ذکر  
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجمی حنفی بود اما در سفر جمیع میکرد در میان ظهر و عصر و غروب  
و عشا و در حالت اقتداء سورۃ فاتحه میخواند انتہی بعد و خود گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام ندرت معین در جمیع امور لازم  
نمی دانست و تلافیق جائز میباشست بی ملاحظه آنکه حقیقتی متمنع نزد یک فریقین تحقیق شود انتہی و الله اعلم بالصواب و محسن معاد

بن جیل رضی الله عنه قال خرجنا مع النبي را دیدیم ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلمه فی غزوة تبوک  
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و کان یصلی الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً این بود  
که میگذازد نماز ظهر و عصر را بهم و مغرب و عشا را بهم و او را مسسکماً و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند  
که بود رسول خدا در غزوة تبوک چون ارتحال میکرد بعد از پنج آفتاب تجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذازد عصر و ظهر را بهم و میخواست روان  
و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب و عشا را یعنی چون کعبه میگذشت قبل مغرب تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه میگذازد او را با عشا و چون کعبه  
میکرد بعد مغرب تجیل میکرد و عشا را پس میگذازد او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقی والدارقطنی و صحیح ابن العریطی استاده و لیکن تعقب کرده اند  
این را باینکه در سنادش کسی است که احتیاج کرده نمی شود بحديث وی و این هر قوه حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعضی از قوتیست بعضی میکنند  
و نیست در آن انچنان مقالی که احتیاج را مجموع آن باطل کند و جمیع میان مغرب و عشا بحديث ابن عمر است و صحیحین و غیره اما که بود رسول  
چون چه میکرد در سیه تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پست جمع میکرد در میان مغرب و عشا و بحديث ابن عباس است نزدیک  
بخانزی که بود آنحضرت که جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمیع  
تقدیم و جمع تاخیر هر دو است تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه نماز را در وقت عصر و مغرب را  
در وقت عشا بگذارد و اختلاف است در آنکه افضل برای مسافر چیست جمیع است یا توقیت شافیه ترک جمیع فضل گفت اند و مالک گفت  
غیر بکوه است و گفته اند مختص است بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در همین نبوی گفت نبود آنحضرت که جمع کند را شب را در سفر  
چنانکه بسیاری از مردم می کنند و جمیع وقت نزول خبرین نیست که جمع میکرد در وقت تیز روی و سیر شب مسکونه کما فی احادیث تبوک و اما جمیع  
آنحضرت در حالت نزول و غیر سفر پس نیست منقول کمر و عرفه و مزدلفه برای اتصال قوت کما قال الشافعی و شیعنا این تمیز سیر و البوصیته آنرا

از تمام شک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفت سبب جمع بعهده و موقوفه سفر است و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع  
در حضر پس تمام کلام در آن در رساله افاده اشیع بخم مقدار الناسخ و المنسوخ کرده ایم و در سبب ایسلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد از آنکه  
تأملین جواز گفته که اکثر ائمه باین رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنا بر احادیث معتبره اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت  که سلام که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر دو نماز که جمع کرد در میان  
مغرب عشا و در موقوفه و گذار و نماز صبح قبل از میقات وی و آنست که ابن عباس که نزد مسلم است که وی جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشا  
در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرده که حج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتیاج  
بدان زیرا که این غیر معین است برای جمع تقدیم و تاخیر کما هر ظاهر روایه مسلم و تبیین یکی از آنها حکم است پس واجب است عدول از آن بسوی خوب بقا  
بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصوص و بنا بر جواب ابی اسم و آنچه مروی است از آنها صحابه و تابعین آن حجت  
نیست زیرا که احمد و مالک و در آن مسرح است و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع منوری و تحسین القریطی و بر حجه و جزم به الما جشون الطحاوی  
و قواه ابن سید الناس بما اخرج الشیخان عن عمرو بن دینار را وی حدیث عن ابی الشعثار قال قلت یا ابا الشعثار ان الله اخرجنا من عجل العصر و اخر المغرب  
و عجل العشاء قال و انا اظنه ابن سید الناس گفت را وی حدیث اعلم است بمراحدیث از غیر وی و اگر چه ابو الشعثار بآن جزم نکرده و من میگویم  
که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلیت بی جانی است که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظریست زیرا که قول آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم قربت حامل فقه الی من هو اقل منه مدعی کند عموم او را آری این تاویل متعین نیست چه صحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس  
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالمدينة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء و عجلت  
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت و زبیده و مطلق در روایت حمل میشود بر تقدیر وقتی که در یک قصد باشد  
کما فی هذا و این قول که قولی می اراد آن لایحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حج در آن مرفوع است باینکه این الیسیر است  
از توقیت زیرا که برای دو نماز یک کتاب آمدگی و یک قصد بسوی مسجد و یک ضو کاف است بحسب اغلب خلاف و دو وقت پس حج درین جمع بی  
سبک تر است و آن اقیاس حاضر بر مسافر کما قبل پس هم است زیرا که علت در اصل سفر است و این در فرع موجود نیست در نه لازم آید مانند آن بود  
قصر و فطر انتهى و تقیم و هو کلام رصین و قد کنا و ذکرنا ما یلاقیه فی رسلنا البواقیت فی الواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی و جزاه  
خیر بعد گفته بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم است و جامع بجمع مصلی صلو است قبل دخول وقت وی پس حال غافل چنان باشد که حج مخا  
گفته وَ هُوَ یَحْتَسِبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعَهُمْ الْأَبَی و این صلو مقدمه نیست دلالت بروی بمشقوق و نه مفهوم و نه خصوص  
و عموم انتهى کلام اسبل و فیه تامل و حسن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا تقصر و الاصلوة فی اقل من اربعة برده قصر کنند نماز را در کمتر از چهار برده و برید شانه زده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل  
و میل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانه زده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رفته است شافعی چنانکه در او می که در مدینه ایشان  
تعیین کرده شانه زده فرسخ را دو دره بایه و شروح او گفته که ابام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم و لیلته و در قول دیگر بیومین و همین است  
قول مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث است و باین میل کرده است صاحب مجله بالغه چنانکه گفته تسبیر چهار برده بتیقین است یا دون  
مشکوک و تحت این اسم بخروج است از شهر بلد یا حمله قریه یا بیوت قریه بقصد منزهی که بر چهار برده باشد و زوال این اسم نیست ثابت



سفری است که واجب است و دعوی حرم نیست ملازم در میان قصر و در میان مسافت و جوب مجرم بنابر جواز توسع در احباب مجرم تخفیف است  
 الباء و تخفیف است و چهار فرسخ گفته اند لما اخرج البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس و لا تقصر و الاصل في اقل من اربعة برد و اخرج  
 البيهقي بسند صحيح من فعل ابن عباس ابن عمر و بانه روى البخاري عن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عن ابي جعفر عن ابي بصير عن ابي عبد الله  
 عن عروة قال لا ولكن الى عسافان والى جدّة والى الطائف واما ما ذكره ابن عمر و ابن عباس من مسافت و اقوال متعارضة است كما سمعت و اورد  
 متقاومه انتهى بعده از زاد المعاد عدم تحديد مسافت نقل کرده و در مقدم رواه الدارقطني و البيهقي و انما لا تقصر و لا تقصر و لا تقصر  
 عبد الوهاب بن مجاهد است و او متروک است نسبت کرد و او را قوری بسوی کذب و ترک کرد و او را دارقطني و نسبت دوی متر و نسبت از دوی  
 روایت و نشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از دوی اسمعيل بن عباس و روایت وی از جعفر بن محمد و نسبت است  
 و الصحيح انّه موقوف و صحيح انست که موقوف است بر ابن عباس و مسند و صحيح است و لیکن اجتماع و اوردان مسرج است  
 پس محمول شود بر اینکه این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده است و در تحديد حدیثی مرفوع کذا اخرج ابن خزيمة  
 شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که دوی پرسیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه و لیکن تا عسافان و تا جدّة و تا طائف و مسنادش  
 صحيح است و ذکره مالک فی الموطا عن ابن عباس بلانما شوکانی رح در دراری مضیقه گفته این است بحیث یعنی تعیین قدر مسافت سفر  
 و اقامت در تردد و اقامت نیست از ان مسر که است که باید میشود در ان فیه من و مضطرب میگردد در ان مذمبها باشد اضطراب  
 و متباین می شود در ان انظار باشد و تباین اینکه مذکور شد ارجح مذاهب است اگر چه درین مسئله مذمبها است انتهى ملخصا گویم محل ايراد  
 این حدیث قبل حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و حسن جابر رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خيرا متي الذ بن اذا ساء الاستغفروا و اذا سافروا ققصوا و اواظروا بهن و  
 است قن کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را و در سبیل گفته حدیث  
 دلیل است بر آنکه قصر و فطر افضل است برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعی گفته ترک جمع افضل است پس قیاس است که چنین  
 گویند که تمام افضل است و قد صرح جابر ايضا و گویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنابر ضعف وی انتهى گویم احادیث صحیح و در افطار  
 و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در ابحاث افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند و دوم تخفیر میان افطار  
 و صوم و آنرا اصحاب کتب بسته اند حدیث عایشه و انش روایت کرده اند سوم در ابحاث افطار و دوم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از  
 جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل  
 یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر  
 بواگر متضرر گردد افطار اولی است و فعل آنحضرت در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل می شود بدان بر لرت ذمه اگر چه در افطار تخفیف است  
 و نزد سعید بن السیب از داعی و احمد و حن و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل است مطلقا و صحیح قول اکثرین است در سفر السعادة  
 اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را بخیر میکردی میان افطار و روزه انتهى اخرج الطبرانی فی  
 الدعاء و الاوسط باسناد ضعیف زیرا که در سندش ابن لمیه است از ابی الزبیر از جابر رواه اسمعيل بن حنبل فی کتاب الاحکام  
 و هو فی مرسل سعید بن السیب و آن در مرسل ابن السیب است عند البيهقي بخفصه من نزولیه بهی بطن خفصه







دوارد شده است در صحیح از حدیث جابر که میگذازد آنحضرت نماز جمعه بستر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فرج میکردند آنرا و نمی که زائل  
 می شد آفتاب و در اینجا تصریح است بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگذازد آنحضرت نماز جمعه بستر  
 بر می نشستند مردم بسوی قائم پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح است و مثلاً است حدیث سهل بن سعد استقی و حافظ ابن قیم رح در بعضی گفته  
 نیست مکرر نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر ورود احادیث صحیح [ ] بی و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان  
 که گفت حاضر شدم با آنحضرت بود خطبه نماز او قبل نصف نماز بستر حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که  
 نیم روز شد پس بستر است که از آنجا عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد و پس ندیدم هیچ کس که عیب کرده باشد این را  
 یا انکار و روایت کرد از ابن را احمد بن حنبل و در روایت پس خود عبد الله و گفت گذاروی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویه تا این صلوا  
 قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذہب احمد واضح تر است و جمهور تا دلیل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس است و ثانی  
 در قول می پس شیطان ظل متوجہ بسوی قیامت یعنی قوله استظل یعنی نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گوئیم این تاویل مدفوع است  
 بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاروی و خطبه مسوره جمعه و منافقون در آن خواندی وقت ذیاب ایشان از جمعه ضرر و شیطان  
 سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب بل السلام در حواشی ضو النماز تحقیق کرده که اول وقت می زوال است و مؤید او است حدیث  
 سهل بن سعد چنانکه باید متفق علی کیکه و اللفظ للبخاری حدیث دلیل است بر سادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس  
 و نزد جمهور وقت می همان وقت ظهر است و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نه نماز و محبت ایشان ظاهر این حدیث است و هر چه در آن  
 روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر ان ابی صلی الله علیه وسلم کان فیصلی الجمعة ثم ندب الی جالنا فترجمنا صین ترول الشمس یعنی التوجه  
 و فی لفظ المسلم و در لفظی نزد مسلم است از حدیث سلمه کما یجمع معه اذا اذال الشمس الشمس ثم ترجع ثم یتبع الفی یوم  
 که جمعه میگذازدیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب بستر بر می نشستیم بستر بر می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این است  
 که بود آنحضرت میگذازد و جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این  
 بر تقدیر عموم اشتداد تر است و در شداد تبرید میکرد و چنانکه در بخاری است که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی  
 در اول وقت میگذازد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذازد و عن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک  
 الخرجی الا نصاری ایسا عدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل شمد که در وی عتبه ابی العباس و الزهیری و ابو حازم از مشاهیر صحابه  
 و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مودر سینه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کفا  
 نقیل و لا تنفدی الا بعد الجمعة گفت نبودیم مگر بعد از نماز جمعه قائم نصف نماز را گوئید  
 و قیلوله خواب نماز را گذافی القاموس و در بنای گفته مقیل و قیلوله اشراحت در نصف نماز خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین  
 متفق علی کیکه و اللفظ المسلم و حدیث دلیل است بر مدلول حدیث اول و این از اوله امام احمد و احسن است و فی روایه فی  
 عجیب رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی این قیلوله و تغوی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورده  
 تا گویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و نه معلوم است که جزوی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است  
 از نماز وی صلی الله علیه وسلم شرح در ترجمه گفت این حدیث فی الجملة تا باید مذہب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه است

و تکیه بر آن تا اول وقت بران برسند انتهى در سفر السعادة و خاصیت بازو هم جمع گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمع مکرر است چنانکه در  
سائر ایام مکرر است و این نذیب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکرر می داشت نماز نیمه روز الاربعه و نیمه  
و فرمود و ترجیح را درین وقت می افروزد هر روز الاربعه صحیح و آمده شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی با سائیدین  
روایت کرده که نبی رسولی صلی الله علیه و سلم عن الصلوة را حتی تنزل الشمس الیوم الجمعة و علما را این حدیث را قویا است یکی آنکه نیمه روز  
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز و این نذیب امام مالک است دوم آنکه وقت کراهت در هیچ وقت و در هیچ روز و این نذیب امام  
ابو حنیفه است و قوی از امام احمد است سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و مسلم و روایت امام شافعی است  
مخرج تحقیق آن انتهى گویم و همین است نذیب امام ابو یوسف نیز و باجماع وقت جمعه وقت ظهر است زیرا که جمعه بدل نماز ظهر است و بدل آن نیست  
دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال نیز که صحابه در مدینه و کوفه قبول و عدلی که در مدینه بعد از نماز ظهر که قال تعالی و حین تَضَعُونَ رِجْلَكُمْ مِثْلَ  
الطَّيْرِ تَذَكَّرُوا آنحضرت مسأرت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف آنکه که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فرایم آنرا مردان تنی  
و صحابہ بر حنی الله عنه ان المتبیح صلی الله علیه و سلم مکان یخطب قائما برستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده  
و قیام و در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک احمد است و نذر و شافعی در روایتی از مالک اجب و نذر باقی ایام قیام و در خطبه شرط است هر کس را  
که قدرت دارد چنانکه نماز را احسن در رفع البیاضی گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاذیه بود و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیش شکم بسیار  
شده بود و طاقت نشد آن خطبه خواندن نداشت لهذا خطبه او ای شسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود حکم ضرورت بود حجت  
نباشد در آن بر کسی که بخویم کسی که نشسته خواندن خطبه را اجزاء است غیر من الشامریس آمد کار وانی از شام و ایام قیام و خطبه دوم بر سر عین  
و بسکون تختیه در نمایه گفته الابل با جماعا فانفضل الناس الیها پس برگردیدند مردم بسوی آن قافله و بی طاقت شده برای دلش  
بیرون فرستند القتل عنون ساکنه و دفع فوقه یعنی انصرف است حنی الله عنه الا ان شاعشر رجلا تا آنکه نمادند در مسجد و گروا و از  
کس پس نازل شد این آیت و اذ اراد ان یخارجه او لیتقوا و انفضوا الیها و ترکوا فاما و از اینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود  
و این حدیث را نقل نمائست و صحیح ابو یوسف و جابر گفت بود من در کسانیکه با آنحضرت نهند و روایت کرد در اقطبی باین لفظ که نمادند که  
چهل کس اسنادش ضعیف است چه متصرف است بدان علی بن عاصم و وی متروک است قال الشافعی و یزید بن یارون گفته ما نزلنا عنده بالکوفه  
و روایت کرد عقیلی در ترجمه اسد بن عمر البجلی از حدیث جابر و زیاده کرد که بودند باقیان الیوم و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سمیة  
و ابوعبیده یا عمار شک از اسد بن عمر است و بلال و این مسعود و این یازده کس شدند و اشاره کرد عقیلی که این تعدید در هیچ است و خبر  
و گفت روایت کرد این را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از وی اسد بن عمر و پس فرنگه و نذر این هر دو تعدید را و گفت  
عقیلی که این قومی است که می آیند با حدیث آنچه از دست و دست لال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر متعین است زیرا که عدد متعین  
برای ایندای متعین است در دوام و جواب داده اند با احتمال اینکه ایشان عود کردند یا غیر ایشان آمده شریک شدند پس حضرت در اربعین  
اگر چه خطبه نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاضی آنها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بهیچانی راترجیح داد  
بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میکند و جمیع میان این مرده باین طریق است که هر که روایت کرد که نماز میکند و مراد وی خطبه است مجازا  
و قیل خطبه در آن وقت بعد نماز بود و کذا فی النسخ بعض النکاح کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر رواه مسلم

در سبیل گفته حدیث دلیل است بر شریعت خطبه قائما در یک شریعت برای وی مدعی حسین چنانکه گفته اند که تخیل کس باید و نه آنچه گفتند اند  
که اقل آنچه مستعد می شود بدان جمعه و از ده کس اند که ناری عن مالک زیرا که نیست دلیل بر یک مستعد می شود بکنه ازین و درین قصه نازل  
شده است آیه و افاروا التجارة فی عیاض لغتیه ابو داود و در اسماعیل **بسم الله الرحمن الرحیم** که در آن منقض شده و باینجا هم  
بود و گمان کردند که نیست **بسم الله الرحمن الرحیم** در انقضاض از خطبه و قبل ازین **بسم الله الرحمن الرحیم** پیش از خطبه بگذارد و قاضی عیاض گفته این اشبه است  
بحال صحابه که گمان کردند که نیست که از **بسم الله الرحمن الرحیم** بایستاد که ترک کنند نماز را با آنحضرت و لیکن گمان کردند بجز انصراف را بعد قضای نماز انتہی  
شوکانی گفته است مخالفت نمیکند نماز را مگر در مشروعت و خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات  
در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام عظم و مصر جامع و مقرر مخصوص به هیچ دلیل بر استحباب این شرط و دلالت  
نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جای نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آورده آنچه  
واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت است  
و اگر نبی بود حدیث طارق بن شهاب در تفسیر وجوب جمعه بر هر مسلمان بیرون وی یا جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را بزمانه خود و غیر جماعت  
البتة گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود بجز دیگر صلوات و لیکن لابد است جمعه را از جماعت الاقل دو کس انتہی **و حسن ابن عمر رضی الله**

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها قلصت بها أخرى  
وقد تمتت صلاته فرمود کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سایر صلوات پس یک که زیاده کند بسومی آن یک رکعت دیگر  
در جمعه و در غیر وی بقدر باقی یک رکعت یا زیاده و تحقیق تمام شد نماز او در هر یای گفته کسی که دریافت امام را در دو جمعه بگذارد و با وی آنچه در دست  
و بنا کند بر وی جمعه را بر پیل قول می صلی الله علیه و سلم ما در کتم فصلوا و انما فاکم فاقضوا هر چه در یادید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کند آنرا و اگر  
در یافت امام را در تشهد یا در سجده و سهو یا کند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کند بر وی ظهر را انتہی و آه النبی و در بخاری و سلم  
از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را و این حکم عام است شامل جمیع صلوات  
و تخصیص بجهت ندارد لیکن ایشان تفسیر کرده اند جمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی است و لفظ وی این است که فرمود آنچه  
هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ختم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند و این صلوة در سبیل گفته درین حدیث دلیل است  
بر آنکه جمعه صحیح است مراحق را و اگر چه خطبه را ندید و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصنفی گفته بغیر گفته است هر که یک رکعت کامل  
در یافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ختم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرد دو رکعت با او یک رکعت  
و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فیت شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیرا که وی نه است  
و همین است در هر مالک و ثوری و شافعی و حنبل و در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فقد ادرك للصلوة و از روایت دیگر حاکم  
من ادرك من الجمعة کتبه فلیصل الیها آخری و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر در دن یک رکعت دریافت جمعه را ندیده است پس نماز او کند  
استینافا و باین و نزدیک امام اعظم اگر تشهد را با امام را دریافت و دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتہی و الدارقطنی و اللفظ لک  
شکبانی گفته این حدیث را طریقی بسیار است و باعتبارش حسن لغیر است و در سبیل گفته اخراج کرده شده است این حدیث باین طریقی از  
ابی هریره و بسبب طریقی از ابن عمر و در هم با متقال است انتہی و اسناد ده صحیح و سندش صحیح است لکن قوی ابو حاتم را ساله لیکن





[illegible]

سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت شهرت یافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف  
بایشان شده و چون مغلنه آن بود که یکی از اهل بیت اضافت بایشان بدعت پندارند و رد کنند و منکر گرد و وصیت کرد با جماع آن پس هر چه  
خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگر چه با جهاد و قیاس ایشان باشد موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن عنوان کرد چنانچه فرموده اند  
کنند پس از آن بانه کرد و وصیت با جماع و فرمود جنگ  و من سنت خلفای راشدین بدعت بر ندید و بدعت منکر گردید و آنرا دور داشت  
خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت و خلفای راشدین بوده اند زیرا که هر خصالت که احداث کرده  بدعت است و هر بدعت ضلالت  
ایست و ضلالت است رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و التی و زید و حدیث تسک بسمه خیر من احداث است و وی منکر و منکر در ردن است  
اگر چه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت اگر چه حسن باشد زیرا که با جماع سنت پیدا میشود و نو و دیگر قیاس و حکم و بر این اید ظلمت است  
رعایت آداب خللا و استخار و بدعت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک رعایت آداب سنت ترقی کند که تمام قرب و تبرک او متزل  
کند از آن و این مؤدی میگرد و تبرک فضل از آن تا بر تبرک قنات قلب که آنرا زین و طبع و خشم گویند میرسد و نو بدعت است و درین عبادت  
دلالت است بر آنکه سنت حقیر فضل از بدعت حسن است و از اوست بر بدعت حسن موجب صدق قول او تعالی است بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ  
و طَمَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و اندا حضرت شیخ از آن استخاضه کرده و این تقدیر قول قسمت بدعت و الا پیش  
سکه قائل بدعت تقسیم است و هم الموفقون و قلیل ما هم بر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من اشرع بدعت ضلالت لا یرضاها الله و رسول الله  
رواه الترمذی و ابن ماجه و تفسیر بدعت نصیده اند دفع است بآنکه حدیث کل بدعت ضلالت لا یرضاها الله و رسول الله و این حدیث  
و حدیث من سنن سیده و نحو آن اقتضا است و درین است و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم است بر حسن و معتبر است بر اقضا  
پس مشی تقسیم خود را بر دو لفظ بدعت و محدث هر جا که بر زبان شارع گذشت که موصوف بر دو طرد و دم و قبح گشته نه بحسن و استحباب لهذا اصحاب  
طلو اهر از فقها و محدثین قدیما و حدیثا انکار کرده اند بسیاری از مستحبات علماء و آنرا داخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب ایشان  
و محاجلات و مطارحات و مقالات طول و تلویل متاخران از نفسانی نیست بلکه بعد از قرار این معنی که سنت حقیر بهتر از بدعت حسن است و پیش  
بر رعایت آداب خللا و بوجه ماثر بنای رباط و مدرسه نمود چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاسمی و در مرقات و غیره مفاقی غیر جانوشنه اند این نزاع منزع  
لفظی می ماند زیرا که مال هر دو فریق یکی است و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیری فی کتاب القواعد فمن اصر بعد من هذا التفریق علی الاقبال علی  
علی علم سید و کلام دقیق و علی تفسیر عن کتاب المستفیع بقول القائل لا یصلح الاقرار فی کل جمعة با و لکنه عن منیع الحق از کتب روایه مسلم  
و حدیث که در این حدیث را مسلم و در وی دلالت است بر سبب بودن رفع صوت بخطبه برای خطیب و جزالت کلام و آوردن جوامع کلام از ترغیب و ترهیب  
و گفتن کلام البعد و بخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده و در آن جمله صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعضی از حدیث روایاتی  
که در آن ذکر آمده و اضافت نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ  
بود و ذلک حمد الله و الثناء علیه و التثلیل و التقدیر و الروایة المشار الیه بقوله و فی روایة له و در روایتی از مسلم است از جابر بن عبد الله رضی الله  
عنه که گفت کانت خطبة النبی صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة بود خطبة آنحضرت روز جمعه قبل نماز محمد الله و ینبئ  
علیه باینکه حد میگفت خدا را و ثنای حسن میکرد بر وی و در روایتی زیاده کرده با هوایله یعنی بصفات کمالی که او تعالی سزاوار آنست  
و در حقیقت مستحق حمد و ثناء اوست پس شرع بقول علی اثر ذلک پست میگفت این کلمات را بعد حمد و ثناء و قد علل صحیفة و مال آنکه

بنده خدمت است آواز او بقول اما بعد فان خير الحديث الحديث منقول درین مقام بنابر اكمال بران تقدم است و ذکر نکردن شهادت را بر ایمی اختصار است  
 نبوتش در غیر این روایت نیز که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند هر چیز است و بقی  
 در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابوهریره رضی الله عنه مروی است که عذرو جمل و جعلت استک لا تجوز لکم خطبة حتی یشهدوا و انک عیدی و رسولی  
 یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تشهد نفس **بسم الله الرحمن الرحیم** شریف خویش ذکر می فرمود و فی رواية له و هم  
 در روایتی است نزد مسلم از **ابوهریره** رضی الله عنه که این کلمات می گفت **الحمد لله الذي جعل لنا هذا اليوم** و من یصله فلا هادیه له  
 و کسی که راه نابد او را نیست که از آن است که اگر کننده برای او کسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست را و نابد از او و ناسی نیز مثل  
 این حدیث مسند **ابوهریره** رضی الله عنه که در حدیث خود و تاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است و للنسائی و مرسائی راست در  
 روایت این زیادت بعد قول وی و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار و هر صاحب ضلالت در آتش و دروغ است مراد آنست که  
 اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد و امر و نهی می فرمود و ذکر میکرد دشت و نار و سعادت را و امر می نمود و بنوعی الله و تخریج می فرمود  
 از غضب او ترغیب میداد و در حیات رضای الهی و وار شده است خواندن آیتی در خطبه و حدیث مسلم که بود آنحضرت را در خطبه می نشست  
 میان هر دو و بخواند قرآن را و ذکر میکرد مردم را و تخریج می نمود و ظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه و آله وسلم بر آنچه مذکور شد و خطبه و جویا  
 زیرا که فعل می بیان اجمال آیه جمع است و قد قال صلوا انما را یتو فی اصلی و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته کافی است سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و ناک گفته کافی نیست مگر چیزی که ناسخ خطبه باشد که فی اسبیل و در سفر سعادت و فصل خطبه نبویه در روز تحفه  
 بعد از این روایت مسلم که مذکور شد گفته و گاه گفته الحمد لله حمداً و نستعین به و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من بعد الله  
 فلا مضل له و من یضلل فلا یادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ارسله بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة من  
 یطع الله و رسوله فله فی الله و فی رسوله و فی ما یطع الله و رسوله و فی ما یطع الله و رسوله و فی ما یطع الله و رسوله و فی ما یطع الله و رسوله و فی ما یطع الله و رسوله  
 ربنا ان یجعلننا من بطیحة و یطیع رسوله و یتبع رضوانه و یکتفب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود و عن ابن مسعود و الترمذی و النسائی و سیاقه  
**و عن عبد بن یاسر** رضی الله عنه از اکابر صحابه است و تقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 یقول ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته مثله من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدستیک درازی نماز مرد و کوتاهی  
 خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناسی است از ان و بعضی تفسیر مبنی بطنه کرده اند مثله بفتح میم و حمزة کسوره با نون مشدود و سبیل  
 گفته و کل شیء دل علی شیء فهو مبنی که انتمی و در آخرین روایت آمده فاطیلو الصلوة و اقصر و الخطبة پس در از کشید نماز را و کوتا و سخا و خطبه را  
 و مراد بطول نماز طولی است که داخل نشود فاعل می زیر نهی بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که میگذارد و جمعه را بسوره جمعه و منافقون و این طول  
 بنسبت خطبه نیست تطویل منعی عنه و طبقی در وجه بودن آن منطوقه فقه و فهم گفت که نماز مهل است و خطبه فرع و از حاکم قضایای فقهیه است  
 که مهل بر فرع ایثار کنند و اتمام بشأن آن بیشتر نمایند و در سبیل گفته قصر خطبه از ان جهت علامت فقه جعل شده که فقیه مطلق است بر حقائق  
 معانی و جوامع کلم و الفاظ و ممکن است از تعبیر بعبارت جز که سفیده و لهذا تمام این روایت این است فاطیلو الصلوة و اقصر و الخطبة  
 و ان من البیان لیسر البشیر که در کلام را که عمل میکند در ول و جذب میکند عقول را بعباد و بنابر شتمال می بر جزالت و ناسق دلائل الله  
 معانی کثیره و وقوع در محال می از ترغیب و ترغیب و نحو آن و قادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی و ناسق دلائل نبویه که وی می تواند











ووجهال اید بران مرادست می نمایند انتهی و در روایت مسلم و ترمذی است که تخلفی ساخت مروان ابوهریره و ابوهریره و خود بیکه آمد پس گذارد با ابوهریره  
جمعه و خواند بعد الحمد سورۀ جمعه و در رکعت اولی و اذانیا تک المثنی و فقول در ثانی و چون برگشت از نماز گفتند یا ابوهریره تو دو سورۀ خواندی که  
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میخواند این دو سورۀ را و همچنین روایت کرد ابو داود و دیگر  
استخلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم و در پیش مالک و در ثانیه سجده است قرأت سورۀ جمعه و مثنی و فقول  
و همچنین قرأت سبح اسم و غاشیه و تخفیه توقیت بعض قرآن را بعض صلوات مکرره داشتند و تفسیر کلام **و تخفیه** من حقیقان نوشتند  
آنست که این که است در صورتی است که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرأت بغیر آن مکرره ندارد و اگر بجهت است و ذی منکر است آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم الترام کند هیچ پاک نیست لیکن جی باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة شمارند انتهی **وله**  
ابی مسلم عن العجّان بن بشیر یفتح با و کثیرین صحابی است و اول مولودی است که در آنجا زاده بعد از هجرت و در زمان وفات  
آنحضرت هشت ساله بود رحی الله عنه گفت نعمان سکان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العید بن ذی الجمعه  
در نماز هر دو عید و نماز جمعه یسبح اسم و رکعت اولی و رکعت ثانی در رکعت اولی و رکعت ثانی در رکعت ثانی  
بعد از فاتحه و تمام حدیث این است و چون جمع می شد عید و جمعه در یک روز میخواند همین دو سورۀ را در نماز عید و نماز جمعه و از اینجا تا مکید حجاب قرأت  
این دو سورۀ در نماز جمعه و عید مرسوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سورۀ در جمعه دائمی نبود و لیکن در سفر السعاده گفته که بریکه  
ازین دو مورد اطلب می نمود انتهی و در سبیل گفته که یا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفت و در سورۀ سبح اسم و غاشیه  
تذکیر است باحوال آخرت و وعد و وعید است پس قرأت آن مناسب حال این نماز جامع است و دارد شده که در عیدین سورۀ ق و اقتربت  
میخواند انتهی **و عن** زید بن ارقم قال صلی الله علیه و سلم العید ثم رخص فی الجمعه ثم قال من شاء  
ان یصلی فلیصلی گذارد آنحضرت نماز عید را در جمعه پست رخصت داد و در نماز جمعه پست فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه را پس باید که بگذارد و این  
بیان رخصت است و اعلام است باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابو داود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت  
تحقیق جمیع شدند و درین روز نماز و عید پس همه که خواهد کافی است او را نماز عید را جمعه و ما جمعه کنند و ایم و این حدیث معلول است باسناد  
و درستندش یقین بن الولید است و تصحیح کرده است و ارقطی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینه  
عن عبد العزیز بن موصول مقید باهل العوالی و سنادش ضعیف است و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان  
و الحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثی است از ابن عباس و ابن الزبیر و غیره رواه الخمسة الا الترمذی  
یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز و صححه علی بن المدینی و ابن خزيمة حدیث و سبیل است بریکه نماز جمعه بعد نماز عید  
رخصت است و فعل و ترک و می هر دو جائز است و خاص است بکسی که نماز عید گذارده است نه کسی که آنرا نگذاشته و باین رفته است عجا  
مگر وجه امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام است مرسته ایام را  
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسنادش مقال است گویم حدیث زید بن ارقم را این خبر تصحیح کرده و غیره  
در آن طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذکور عطا سقوط فرض است از آنکه آن طعن ظاهر قول و سه  
من شار ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد و عطا گوید پست آیدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامدن الزمیر پس گذاردیم جمعه را تنها و بوزن عباس و طاقت چون از آنجا آمد این قصد بوی گفتیم گفت اصحاب من یعنی فعل او موافق سنت واقع شده و لیکن شکی کافی نیست در سبب او و شش مقال است و این مندر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که ایاس ابن اریط را وی فی الزمیر مجهول و نزد وی نیز ساقط می شود فرض ظهر گذارد و نمی شود مگر عصر و ابو داود و از ابن الزمیر روایت کرده که وی گفت دو وعید است که مجتمع شد در یک روز پس جمیع کرده و در او گذارد و در رکعت صبحم و زیاده نکرد و بر آن تا آنکه گذارد عصر و زمین اصل که جمعه اصل است در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی صحت این قول است زیرا که در حدیثی که در میان اهل امان او ساقط شد بدل با اولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر این که در جمعه رخصت داد و نماز ظهر امر نفی است که از جمعه از برای نماز کما قاله الشارح المخری و آید مذنب ابن الزمیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج ابن الزمیر برای نماز و خبری که نص قاطع نیست در نگذاشتن وی ظهر را بخانه خود پس خرم باینکه مذنب ابن الزمیر سقوط ظاهر است روز جمعه بر کسی که نماز عید نگذاشته است باین روایت غیر صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود نگذاشته باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم و جمعی ظهر را مشحور است بعد از قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی نگذاشتن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجماعت صحیح نیست بالا جماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح است بلکه فرض اصلی همان ظهر است که شب جمعه را سقوط شده و جمعه تا آخر است از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد و نماز ظهر اجماعا زیرا که این بدل است از وی و حقیقه صاحب سهل فی رساله

و عن ابي عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعد ما ارى ارجاءه چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث و لیصل است بر شریعت چهار رکعت بعد از جمعه و ظاهر امر اگر چه واجب است لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من كان مصليا بعد الجمعة فليصل ارجاءه از وی واجب بر آورده و رواه ابو داود و الترمذی ایضا و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذنب است که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل است از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن آن در بهی نبوی گفت و کان صلی الله علیه و سلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین منها و امر من صلاها بان یصلی بعد ما ارجاءه قال شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی ارجاءه و ان صلی فی بینه فصلی رکعتین در مسکن گفته و علی بن ابدال الا خادیت و ابو داود و از ابن عمر آورده که چون مسجد میگذاشت چهار رکعت میگذاشت و چون خانه خود میگذاشت دو رکعت میگذاشت و در مسجد و در جمعه دو رکعت و خانه خود دو رکعت و در مسجد و در جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است و تنبی گویم و نزد صاحبین شش اول چهار بستر و در شرح سفر السعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث مذکور شده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید بمنزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذاشت بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و باین قابل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذاشت روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر می گشت از جمعه میگذاشت دو رکعت و دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذاشت دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذاشت



این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطاء آورده که در این عمر را که گذارد بعد از جمعه هر سجده دو رکعت پست در گذارد و بعد از آن چهار رکعت در برد  
آمده که بود پس عمر چنان میگذاشت و بعد از آن یک رکعت پیش از نماز پس میگذاشت و دو رکعت پس بیشتر بزرگتر پیش میگذاشت و چهار رکعت و چون بدین می بود  
میگذاشت و جمعه را و رجوع میکرد و بسوی خانه خود میگذاشت و دو رکعت و نمیکذاشت و در سجده نشین پرسیده شد و از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم که میکرد و آنرا گفته اند این بیشتر رفتن این عمر از میان صلوة و رفیق بمنزل از مسجد بخت آنست که در هر مسجد آمده نمازی بعد از نمازی دیگر  
نگذاشت و اما حکم کند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری است و فصل کردن بجا که بمنزل خروج است یا که در مسجد است و در مدینه تقدیم  
نماز در اول و رفق بخانه در ثانی بجهت آن باشد و الله اعلم که خانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بود است و می نمود و در مدینه و غیره  
پس در حق بجا که راقم مقام رجوع به بیت سناخت و بعضی از شرح مشکوٰه گفته اند که گذاردن یک سجده بجهت عظیم ملک است که در نماز است در دو  
آنچه مکره است و جایز نیست و در غیر وی چنانچه نماز در اوقات که است در آنجا مکره نیست و در غیر آن مکره و ترمذی گوید روایت کرده شده است  
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد و گذاردن دو رکعت بعد جمعه پست چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی باری عصبه  
کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعد از آن گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذاشت و پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه  
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك بنده این مسعود در وقت اند و در جامع الاصول از نوط از زهری از ثعلبی بن ابی مالک  
القرطبی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکرد و در روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و آنرا می گفت  
مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که تم بخرج فلا یفرق بین اثنين ثم یصلی ما کتب الله ثم یختم  
و صحیح مسلم از ابی هریره که من غشش ثم آتی الجمعة فصلی ما قدر الله ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی در جمع جواب  
از ابی هریره آورده من کان یصلی ایوم الجمعة فلیصل قبلها اربعاً و بعد از اربعاً رواه ابن النجاشی و در منواله ب ذکر است بعضی گفته اند  
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابوسلیک غطفانی را امر کرد و گذاردن آن وقت خطبه و تجرد در آن همان سنت پیش از جمعه بود  
و هم در منواله ب ذکر است که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ابی یوسف از نافع که گفت بود این عمر که اطالت نمیکرد و در نماز پیش از جمعه  
و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود می گفت که همچنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی و خلاصه  
بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم راجع بفعل اخیر است  
که گذاردن دو رکعت بعد از نماز جمعه در خانه نه مجموع گذاردن قبل الجمعة و بعد از بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد  
بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن  
نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد و پس آن تغفل مطلق باشد سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعاده گفته حصول یقین بر اینست  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصل زوال و اثبات آن محدثی که پیش از وی در خانه نمازی کرده باشد مشکوک است و در شرح ابن الهمام می گوید  
که خروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد وی گوید واجب است حکم کردن بوجوب  
این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذاشت و بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این  
ساعتی است که گذارد می شود و در می در ماهی آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن و رقی صحابه زیرا که ایشان فی یافقه وقت زوال  
چنانکه مؤذن بلکه اعتقاد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام کثوم

آفته است که اعلام میکردند و در آن وقت تا اذان می گفت انتقم اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعة میکند نفی نمازی است که بر جمعه باشد گویند مقصود اصل اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مرد باین چهار رکعت سنت ظلم است پس چرا سنت جمعه نباشد و الله اعلم و در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد از آن حدیث آورده و در وقت بعد از جمعه و در صلوة قبل الجمعة حدیثی ذکر کرده و صریح الباری از این المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة و در استوای ظن و جمیع است تا دلیلی بر خلاف آن دالالت کند زیرا که جمعه بدل ظلم است و چون اهتمام و عناية بیشتری بر صلوة بعد از جمعه است و در صریح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد و ذکر بعد از قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت است و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر نظر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فرغ الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در نظر بود و کمالا یحقی با جمیع جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و سالن کرده اند و انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از این عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در صریح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروحات رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حضرت عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیه رکعتان قال عبد الله ضعيف اصله الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علی آید پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام شیخ الدهلوی رحمه الله تعالی گویند هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ است زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از آن صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از آن است آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکند بنا بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت است با خصوصیه و بویکاتری و اقوال و افعال صحابه را در تشریح چیزی دخل نیست اهل دین و در و در خصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً یا بخصوص پس الحاکم مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصه برجای خود و دلیل غایت استقرای اوست و الله اعلم بالصواب و حسن بلی برزید

المتأشب بن بزید اللندی صحابی صغیر است پیداشد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا بن عبد شمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر و بود هفت ساله روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث است عمر بن الخطاب و ابی هریره مدینه عامل کرده بود مات سنته ثمانین و قیل سنته و ثمانین و هراخر من مات من لم حایة بالمدينة علی قول رومی عن الزهیری و محمد بن یونس رضي الله عنه ان معاوية قال له اذا صليت الجمعة فلا تصليها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تنکلم او تخرج ثم یترک گفت او را معاویه چون گذاردی جمعه را پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا بر آئی از مسجد فان پس بترک رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك ان لا تفصل صلوة بصلوة حتی تنکلم او تخرج امر کردار ایا اینکه نیامیزیم نمازی را با نمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآیم و این حکم در جمیع نمازها جاری است و درین باب است از ابن عمر موقوفاً و از عسیر موقوفاً و راه الطبرانی بسند ضعیف رواه مسکن و درین حدیث مشهور فصل نافله است از فرض و وصل نکردن آن بدان و ظاهرش بر تحریم است و خاص نیست بجمعه اگر چه را و می تخصیص کند آنرا بیک نماز جمعه و حکمت در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بنا فله و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب است تحویل برای نافله از موضع فرضه و افضل تحویل است بسوی خانه خود زیرا که کردن نوافل در بیوت افضل است و رند در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود است با بود و

از حدیث ابودرهم آورده مر فوجا یا جاجی از شما آنکه مقدم شود یا تا خرازمین یا از شمال خود در نماز یعنی سجده و تضرع و گداز  
بود او و گفت بخاری و صحیح خود و دیگر عن ابی هریره رفعه لا یطرح الامام فی مکانه ولم یصلح انتی و عن ابی هریره رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم **اعنسل فی اقی الجمعة فصله ما قد دله** هر که غسل کند پیش از جمعه را  
پس بگذارد نمازی که تقدیر کرد و دشمن است بر او و در نماز نافل است و بعضی آنرا بر سنت جمعه حمل کرده اند **و من غسل قبل الجمعة**  
و تومی آنرا منکر شده و تضرع و تضرع سفر السعاده مذکور است **فما مضی** حتی یفرغ الامام من است و وی منکر نماز پیش بانه  
تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود **و انصت** از انصاف است و هو السکوت و این غیر شماع است زیرا که شماع است و هر که چیز  
و لهذا حق تعالی گفته **فانتعوا** و گذشت کلام و آنکه انصاف واجب است بانه و در وی دلالت است بر آنکه نبی از کلام  
در وقت خطبه است نه بعد فارغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما دلت علیه حتی تفرغ صلی الله علیه و آله  
جمعه با امام غفر له ما بینة و بین الجمعة الاخری و فضل ثلثة ايام امر زید شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه  
دیگر است از کتابان و زیاراتی سده روز و این زیادتی بجهت آنست که هر چند بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سده دیگر  
افزاییده می شود و او شود و مغفور کبارند یا صغائر جمهور بر آنند که صغائر اند زیرا که کبار بر دوای توبه بخشیده نمی شوند و فضل هر پنج  
هر روز و ایت است و او **مسلم** در وی دلالت است بر آنکه لا بد است در آخر از اجزای نماز که از اغسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم است  
**من توضأ فحسن الوضوء ثم أتى الجمعة** و این روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه در  
ابو حنيفة و شافعی است و مختار روز نیست امام احمد نیز احتیاج است و بر وی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در زیاتر  
و بعضی از حنابل و واجب است و باین روایت است شوکانی رح و بر آن ادله صحیح را جمع قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ احم  
در شرح سفر السعاده در آن کلام کرده اما در هفت حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصاف در آن بعد جمع مجموع احادیث و آورده و برین باب  
قول بوجوب است و تقریر مصطفی درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عایشه استجاب غسل جمعه را وایت کرده اند و علی  
صحابه و تابعین برین استجاب است پس قضا در حدیث وجوب و استجاب یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث وجوب منسوخ باشد  
بحدیث استجاب و همین است میل ابن عباس باین است که هر دو وجوب تأکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله اعلم **مسلم**  
غسل از سنن می است در حق کسی که حاضر شود و جمعه را از سنن آداب است در حق کسی که حضور یابد و او واجب باشد یا نه اما اول پس حدیث  
**اذا جاء أحدكم الجمعة فليغتسل** و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس حدیث شعیب بن جریج علی کل مسلم  
ان یغتسل بایمان سبعة ايام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق یعنی مامور باشد و باین تفصیل که گردیم خلافت در میان دو قول اتفاق  
بر خاست و دلیل هر یک را داخل نماید و همچنین است قضای این بنده ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند  
بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت او باشد و یا نه پس میگویم که سنت تطهیر حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد است  
و کلام درین سلسله در باب غسل گذشت **و** هم روایت است از ابودرهم رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
ذکر یوم الجمعة فقال فیہ ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسأل الله عز وجل شیئا الا اعطاه انا **و**  
درستیکه رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس هر موم در روز جمعه ساعتی است موافق نیفتد یعنی در نماز بدارد و بنده مسلمان در حالیکه بپایانده نماز

فرمود نماز عادت سوال میکند خدا را در آن ساعت چیزی را که حرام و نامحرمی باشد بگوید که خداوند تعالی آن بنده را آن چیز و اشارتین میفرماید که  
 و اشاره کرد آنحضرت برست خود که از آن یکی آن ساعت مفهم شد و درین حدیث از امام ساعت و تعیین آن بیاید یعنی قائم آنست که سقیم است  
 و ملتین با یکدیگر و در بعضی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از فضلاء و ساقط است در روایت دیگر آن محلی است از بعضی علمای امر  
 میگردند و حدیثی از حضرت عیسیٰ (علیه السلام) که در آن زمان درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که است نماز است و همچنین چون از وقت جلوس  
 خطیب منبر باشد که از اول کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة است و منتظر صلوة و صلوة است که ثابت است فی الحدیث و قول  
 قائم یصلی در بعضی بعضی نیز تفسیر شده است که انتظار کند نماز هر چه مصلی است یا از باب اطلاق مسبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة  
 سبب است برای ایقاع صلوة و غیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیه بعضی روایات اند و اما  
 بلیغیت اشاره پس این است که نهاد انگشت خود را بر لپتن وسطی و از حضرت بیان کرد قلت آن و سوال در اینجا مطلق وارد شده و در این مایه  
 مقید آمده مالم یسأل الله انما او قلیعة رحم متفق است که سیوطی در نور اللغه فی خصائص اللغه گفته اختلاف  
 کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعد این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید و فی رواية لمسلم  
 و هی مسکنة خفیفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است در سفر السعادة گفته علماء را یعنی از صحابه و تابعین  
 و من بعدهم درین ساعت خلافت است بر و قول بعضی میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد و هم و آن  
 صحیح است باقی است و در تعیین وقت آن خلافت است که در وقتی معین است از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت  
 آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گویم و در اینجا دو قول است یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند و در جمعه  
 بهجوش قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خرمیه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که  
 فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب احبار آورده که اگر یکی متمم کند جمعه را بر جمعه  
 متعدد هر آینه بیا بر آنرا یعنی در یک جمعه از ازل روز تا وقتی معین و عاکنند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوف  
 شود تمامه نماز را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل باشد عا مشغول شود نیز در یابد و سبب است اکثر اعداد در روز جمعه باینکه موافق ساعت اجابت  
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و امام غزالی گفته  
 که این شبهه اقوال است و جزم باین عساکر و غیره و حجب طبری گفته اظهر معین است و سخن ابن جریر و عامر بن عبد الله بن قیس  
 عن ابیه بضم با و سکون این ابی موسی الاشعری از تابعین است سماعت دارد از پدر خود و علی و ابن عمر و غیر هم قال گفت ابو موسی  
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی صابیت  
 آن مجلس امام الی ان یفقی الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جو پس نشستن میان خطبه  
 مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد و الله اعلم و راه مسکون و ابوداود و این یکی از آن یازده وجه است که صاحب  
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی و عیسیٰ البیهقی و ابن ابی شیبہ و اصح او است درین باب و به قال البیهقی و ابن العربی و جماعه  
 و حجب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین  
 نیست بلکه می باشد در اشغالی این وقت لغو و یقلل و هو خفیفة و جامع ذکر وقت انتقال او است در آن پس این شبهه می باشد از خطیب است





بر منبر تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول اربع اقوال است انتهى و مصنف در فتح الباری نیز گوید که اربع اقوال این  
و قول است و هر چه جزین و قول است یا ضعیف الاستناد است یا موقوف که مسناد کرده فاعلم ان باجتهاد خود بی سلع و توقیف اند  
درین جانبین همین دو قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف بلکه اینین دو قول اربع ترک است یعنی و جماعه از علما قول اول را اربع گفته اند  
یعنی گفته مسلم گوید حدیث موسی صحیح ترین و جدیدترین چیزی است درین باب و قرطبی گفته که این حدیث نص صحیح است در موضع  
خلاف پس الثقات که از این حدیث غیر موسی و امام نووی گوید موسی صحیح بل الصواب الذی لا یجوز خیره و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح  
و در یکی از صحیحین درین باب است و این عبد الله بن سلام گفته و راجع احمد بن حنبل غم العقول روحی بن عبد الرزاقی و گفته که اگر گفته  
اکثر احادیث درین باب است و این عبد الله بن سلام گوید که این اثبت چیزی است درین باب سعید بن منصور یا مسند و صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن  
که مرفوع چند از اصحابه مجتمع شدند و تذکره ساعت چندی کردند پس مفسرین شدند و اختلاف نکردند در یک ساعت آخر ساعت است از روز جمعه  
و ترجمه اسحق و غیره و اکثر ائمه این را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بر آن و اشکال کرده اند که این ترجیح چیزی است که نیست در  
صحیح بر چیزی که در صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیره این است که آنچه صحیحین یا یکی ازین هر دو است مقدم است بر غیر و بر  
و جالبش آنست که این تقدیم جایی است که حدیث صحیحین یکی ازین هر دو از منقذات حفاظ نباشد و همچو حدیث ابو موسی که در مسلم است  
و معلول است با نقطاع واضطراب الاول پس باین جهت که از روایت مخبرین بکلیه است و تصریح کرده اند که موسی از پدر خود ساعت ندارد  
پس شرط مسلم نخواهد بود و آنانی پس باین جهت که اهل کوفه آنرا از ابی بروه غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بروه کوفی است و اهل لمده او  
اعلم اند حدیث موسی از بکر پس اگر نزد ابو بروه مرفوع می بود وقت نمی کردند آنرا از موسی و لهذا جزم کرده اند قطعی که صواب وقت است پس  
این حدیث یعنی حدیث ابو موسی اگر چه در صحیح مسلم است و لیکن باید وجود آن در اتصال سندش مقال است و از جمله آن ساعتی است که  
در احادیث مسلم اتفاقا و اجماعا واقع شده و حفاظ از انتقاد نموده اند و باین جانب است صاحب سفر السعاده نیز که تقدیم و ترجیح هم  
در ترجمه باین وقت چنانکه گفت گفت بنده ضعیف عفا الله عنه و تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و ابی  
سائر اهل بیت النبوة که موسی می گاهشت خادم خود را تا انتظار کند و نگاه بانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتهى بلفظ  
و حفاظ ابن القیم روح میان هر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت مخصوص است در یکی ازین دو وقت  
و سبقتی باین حدیث احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد اختلفت فیما علی اکثر من الاربعمین قولاً اصلتها فی شرح البیضاوی  
و تحقیق اختلاف کرده شده است درین ساعت اجابت که در روز جمعه است بر زیاده از چهل قول بلکه کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح  
صحیح البخاری که موسی است بفتح الباری و این زیاده قول که مذکور شد بخلاف آن اقوال است و قول دوازدهم آنکه وقتی است که اذان گوید  
مؤذن برای نماز یا مداو و فکر کرد این را بعضی متأخرین نسبت کرده تخریج آنرا باین ابی شیبه از عایشه زینب و هم اول ساعت بعد طلوع شمس  
ذکر کرده است این را شارح تنبیه و تباہیت کرد و از محب طبری در شرح چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء با نیز هم بعد از اذان  
تا کشتن سایه نصف ذراع حکاه الحب الطبری و قبله الزکی السندی شانه هم نیز بعد از اذان و لیکن تا کشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض القرطبی  
و النووی هر چند هم از زوال تا خروج امام مخطوب حکاه القاضی ابو الطیب الطبری نیز هم از زوال تا غروب شمس حکاه الروافی عن الحسن و ذکر  
بعضی متأخرین فی شرح البخاری نیز هم نزد خروج امام مخطوب روایت کرده این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب الحسن بصری و گفته که باین

بمروى گذشت که می بخند و درین وقت پس تنبیه کرد و او را بستیم باین خروج امام تا انقاص نماز و این نیز منقول است از حسن بصری  
 و از بعضی تابعین شام بست و یکم از آنگاه که حرام نشود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ از نماز  
 و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجی و یحیی و شرح سنه از ابن عباس آورده است و دوم نزد تافزین و نزد فکیر امام  
 و نزد واقامت و این را بعضی علما از عوف بن مالک اشجی صحابی روایت کرده است و سوم نزد اذان و بر امام و امام و واقامت این را ابن ابی شیبہ  
 و ابن المنذر از ابی امام آورده است چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابی یحیی و ابن کثیر و ابن کثیر  
 ضعیف است بست پنجم تا رسیدن خطیب منبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء است و ششم نزد جلال است و دوی منقول حکاه الطیبی  
 عن بعض شراح البصایح بست و هفتم نزد نزول امام از منبر و او را ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با سنا و صحیح و مسلم و ابی یحیی و تفسیر کرد  
 از دوی غزالی بلغفا اذ اقام الناس الی الصلوة بست و هشتم هنگام قیام ناس و قیام امام در مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری آورده  
 و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سنا و ضعیف است و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد و چهارم جمعه افضل صلوات  
 این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از وقت اذان و خطبه و غیره باشد و سائست  
 و مقصود نماز جمعه است سنی ام در نماز عصر سنی و یکم بعد از عصر سنی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سنی و سوم در وقت غیب است شمس  
 که نصف و بی ظلم باشد و نصف و بی غائب و این را طبرانی در اوسط و اقلنی در علل و مبعی و شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن  
 بن الحسین بن علی سلام الله علیه جمیع روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث  
 کرد مرا فاطمة گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یارسول الله فرمود وقتی که فروید نصف آفتاب برای غروب  
 پس بود فاطمة که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خیره داده می شد فاطمه بدان اقبال  
 میکرد برای غایت آنکه غائب می شد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال و این است آن اقوال که مصنف  
 و شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنجا ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقت آن بیان نموده است چنانکه  
 نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که ترجیح جهات متغایر و متخالف باشند  
 بلکه بسیاری از آن چینیستی است که درست یا غیر خود نیست مراد اکثر آنها که مستوعب شامل است تمامه آنوقت را که تعیین نموده شد  
 بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث دیگر و بی ساعه خفیفه چنانچه از وقت  
 نزول یا وقت اذان یا وقت نزاع از نماز و فائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای منظره آن است  
 خطبه باشد و انتهای آن انتهای صلوة مثلا که تقدم جملا و بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و وقوع آن ساعت را  
 در الوقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعا و الله اعلم بالهدی و القی  
**و** حاکم بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصلا عد الجمعة گذشت  
 سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسته کس با امام و بعضی چار و بعضی پنج و بعضی  
 و دوازده و بعضی بست و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع گفته اند و بعضی گفته اند برای صحت جمعه  
 مصر جامع و بعضی بودن حمام و جامع با تعداد سکه بلده و همچنین دیگر حدود و شرائط مثل بودن انام اعظم و غیره و این همه اقوال





قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعة حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست نیست در حجة الله الباقية لفظة است تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن در جمعه شرط است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای می و ائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلدان و مواضعی که در دین باب بر اهل بدو بلکه جمعه و عجمه ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس از اینجا قریباً بعد قرن و عصر ابد عصر فمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعه واجب است بر بنیادهای که در اینجا کس قریباً متقرب می شود و فرمود جمعه واجب است بر هر قریه و این اقل چیزی است که گفته می شود در حق دی جماعت واجب است که در آن کامل شود جمعه واجب گردید که از آن خلف و وزر گذار باشد انتی مطلقاً و لیکن این حدیث که جمعه واجب است بر هر قریه که در هر بعضی چهار کس بودند و در روایتی و اگر چه نباشند مگر کس چهارم ایشان امام بود بهیچ و این حدیث را روایت کرده اند و لفظة اندک ضعیف است و منقطع نیز است الاصل اربعة مگر چهار کرده واجب نیست مطلقاً یکی نکرده که ملک و نصرت کسی است و امور آنکه در دم زن و حبس سوم بود که با بالغ از رحمت عدم تکلیف بروی و من بعضی چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و نظام اسقاط فرضیت ازینما بدست و در تزیین واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة لفظة شرط واجب جمعه بعد از وجود مصر یا فانی آن باجموع و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین در خلیف است پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادگان نه بر بندگان و بر بقیان نه بر مسافران و بر ندرستان نه بر بیداران و نه بر کوران و نه لشکان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شرب بنظر خود تواند رسید جمعه بروی واجب بود و بعد از آن ابو حنیفه و غیرین آمده است در حدیث ائمه علیهم السلام آواه اللیل اخرجه الترمذی انتی و کون این حدیث را ترمذی و اجماع تضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی قلابة رواه البیهقی مسنداً و در روایتی آمده که جمعه واجب است بر هر که راه یابد سوی وی رواه ابن ماجه عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلاً همین بیان مسافرتی است که اسکان و محل جمعه داشته باشد و او ابو داود و قال لم یسمع طارق بن شهاب من النبي صلى الله عليه و اله و سلم روایت از این ابو داود و گفت لشعین طارق را وی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابو داود و این است طارق قد رای النبی صلی الله علیه و سلم و هم من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و لم یسمع منه شیئاً انتی و اخرجه المجاکر من رواية طارق المزی که قد عن ابی موسی و روایت کرد و این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص صحیح غیر واحد و رواه فی شرح ابیه بلفظ اخر عن رجل من بنی وائل و لم یسمع من ابي حنيفة كحديث باين وجه موصول شده و درین باب است از حدیث تیمم داری و ابن عمر و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تیمم چهار راوی ضعیف اند قال ابن القطان و در مجمع الزوائد لفظة دروی ابراهیم بن حماد ضعه الدارقطني و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط این لفظ آورده پس علم مسافر جمعه و نیز دروی از حدیث ابوهریره است مرفوعاً خمسة لاجمة عليهم المرأة و المسافر و العبد و الصبي و اهل البادية و اخرج الفقهاء و الحاکم ایضاً اسناد ضعیف و حسن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ليس على مسافر الجمعة شيء بر مسافر جمعه نیز اکتفاء این است که مسافر زمانی شود و در دینان است که جمعه بر کسی است که نداشتند و کافی حدیث ابن عمر عبد الله و اختلاف دارند که هر از آن اول است و اذان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و رواه الطبرانی فی الاوسط یا سند ضعیف و تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده و نه وجه ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود



که جمعه بر پیش کس واجب نیست بکی صبی و آن نیز متفق علیه است و دوم ملوک و آن نیز متفق علیه است مگر نزد او که دمی واجب می گوید بنا بر دخول  
 زیر عموم آیات الذین آمنوا اذا نودوا بالصلاة فمروا بها و در اصول مقرر شده که عید داخل است در خطاب و جواب داده اند که احادیث مختصر  
 اوست اگر چه در وی مقال هست زیرا که بعضی او مقوی بعضی مستقیم است و بر عدم وجوب جمعه بروی اجماع است و شافعی گفته است  
 عیال و حاضر جمعه باذن زوج و از روایت مکرر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب است خلاف ما که تصریح بی کتب الشافعیه چهارم  
 مریض و بروی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود و این بیجم مسافر و بروی نیز حضور آن واجب است و بعضی گفته اند که مسافر و بیمار  
 سفر باشد و اما نازل پس واجب است بروی و اگر چه نزول کند بمقدار نماز و این روایت است جماعتی از اهل سنت و وی نیز گفته است زیرا که بکی  
 داخل است در لفظ مسافر و این نیز جماعتی از اهل علم گفته و همین است اقرب زیرا که احکام سفر باقی است برای مسافر و مانند آن گذارد  
 منقول نشده که آنحضرت جمعه بعزات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و اندام وی  
 نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و این حرم و محرم کرده و گفته که گذارد آنحضرت جمعه را در حج خود و علما تعلیل وی کردند  
 ششم اهل یاربیه در نهایت گفته بادی شخص است بابل عمر و خیام نه اهل قری و مدین و در شرح عمده گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه است  
 ذکره فی شرح حدیث لایح حاضر ببادیه در تصنیف گفته و آنرا که مخدور اند و ترک جماعت معذور اند و ترک جمعه زیرا که جمعه بخیر جماعت نمی باشد  
 پس رخصت است و ترک جمعه مبطل است در کتب شافعیه مذکور است که انصراف مریض و ننگ در وقت نماز قبل از خواندن آن  
 حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه و قول نقل کرده اند قول قدیم حار است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید  
 زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت رجوع باشد زیرا که  
 اهل بدو مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر بر آیند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه  
 نبودند و گو که الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض و ننگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهى و عن

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استقوى على المنبر  
 استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما و ارباب و بای خود پس سنت آنست که مردم متوجه  
 بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله بخوانند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن  
 آنچه گفتیم نیز مطیع صحیح است در سبیل گفته حدیث دال است بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجبه اند پس وی و این امری است مستمر و در  
 حکم جمیع علیه است و جزم بوجوب ابو الطیب من الشافعية رواه الترمذي باسناد ضعيف یعنی گفته که این حدیثی است که ثنی ششم  
 آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و اضعیف است زاهدی حدیث یعنی رفته است حدیث او کتایت است از سنن و حفظ وی و نیز  
 تضعیف کرده اند از ادرقطنی و ابن عدی و غیره و روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابيه و گفته امیدوارم که  
 متصل باشد که اقال و نیست صحیح و الدعدی را مگر آنکه مراد از ابریه جدوی باشد که او را صحبت است بر برای بعضی حفاظ متأخرین که  
 فی التخصيص و لا شاهد من حديث البراء عند ابن خزيمة و این حدیث را شافعی است از حدیث برادر نزدیک ابن خزيمة  
 که تقویت او میکند و ضعف دمی می باید و از مندرج بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدو تمام است و نه در سبیل السلام  
 و نه در تلخیص مصنف علام و لیکن حدیث بر حال دال است بر استقبال امام و صاحب ثناء گفته واجب بر همان عدد است که معتقد می شود

جمعه بایشان بفرموده ایشان و من الحکم بن حزن فتح عمله وسکون زاولون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم نام منسخ  
وقیل یوم الیامنه والیوم حزن بن وهب المحرمی قال سجدنا للجمعة مع الشیخ گفت حاضر شدیم باجمعه را جمعه را آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم فقام صوته کما علی عاصما او فقی بن لیس الیستاد تکیه زده چوین دستی یاکیان و تمام حدیث اینست فحمد الله و اشفی  
علیه کلمات حقیقات طیبات کلمات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیعوا ولن تفعلوا کلاما امرتم به ولكن سددوا و سبروا و فی روایت  
والبشر و انیس که از این حدیث و سنادش حسن است و در وی شهاب بن حراشش مختلف فیه است و اکثر حفاظ تو فی وی  
کرده اند و قد ذکر بعض روایتی از ختمه و او را شامی است از حدیث برابن حازب نزد ابو داود و باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی  
پس خطبه کرد بروی و در آن خطبه را رواه احمد و الطبرانی و صحیح ابن اسکن شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتما و سیکر  
بر غنره و غنره مانند نصف رخ است یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان رخ و درین باب است از ابن عباس ابن الزبیر و ابی ایشاخ  
بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم که فی تلخیص غمیه رواه ابو داود و در حدیث دلیل است بر نوب اعتما و خطیب بر سید و بخوان  
وقت خطبه و حکمت در آن ربط قلب است و می باید که اعتما کند بر دو دست خود پس اگر نیاید چیزی که اعتما کند بر آن ارسال کند بر دو دست  
یا بندیمین بر شال یا جانب منبر و مکره است که فتن منبر تیغ و مانند آن زیرا که مافوق نیست پس بدست باشد در سفر سه خاده گفته بشمشیر و نیزه  
بدست نگرفتی بلکه اعتما و بر کمانی یا عصا کردی و این پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنجا از منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتما کرد  
فی عصا ولی کمان و نه غیر آن انهی شیخ در شرح آن گفته اعتما بر سید و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح  
و حافظ ابن قیم گفت که این سخن چیزی نیست چه قرآن این بقرآن و وحی است که افی الواهب و بعضی روایات فقه حنفیه آمده که انکاب بر دو دست  
مکره است و صحیح است که مکره نیست از جهت ورود دست و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتما بر غنره سیکر و کمانی  
می بود و از روضه العیال نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح می یافتند و محاربه است چنانکه مکره معتما و بسلاح است و آنجا که بصالح است  
چنانکه مدینه منوره و بعضا و لهذا شافعی در حرم شریف اعتما بر سید کند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نیز حنفیه بعضا که نزد  
ایشان بصالح است کما بین فی موضعه انهی گویم دلیل این فقره از سنت غیر ظاهر است و آنچه از سنت ثابت است که است بر عصا و قوس و آن قبل از آنجا از منبر و انکاب  
ایشان بصالح است کما بین فی موضعه انهی گویم دلیل این فقره از سنت غیر ظاهر است و آنچه از سنت ثابت است که است بر عصا و قوس و آن قبل از آنجا از منبر و انکاب

### باب صلوة الخوف

این نماز ثابت است از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و انکتاب پس قول تعالی است و اذا کنت فی خطر  
فاقم صلاتک لعلک تسلم و حسین بن زیاد از حنفیه و مرفی و غیره از شافعی بر آن اند که این نماز  
مخصوص بر زمان نبوت است و ظاهر مفهوم آیه و اذا کنت فیهم نیز همین است و لیکن مختار نزد جمهور ایه جواز است بعد از زمان نبوت  
و اما متحایه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم از بعد از آنحضرت دلیل آنست که اوله البیهقی عن علی و ابی موسی  
و ابو داود و النسائی عن حذیفه و هر چه آنحضرت کرده با و ام که اختصاص آن محضرت می ثابت نشود است را اتباع آن لازم است و عموم صفاتی  
صلواتا که از یحیی اصل حجت است بر آن و فیه اذا کنت فیهم اتفاقی است یا مکرر است است او من یقوم مقامک است چنانکه در کرمه حدیث  
أموالهم صدقة ثابت است و گذاردن این نماز بر وجه معتدله صحیح و ثابت شده و هر یکی از ایه و وحی از آن وجوه است یا کرده  
شو کانی رخ در در بر سیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر صفتها می گویند و همه آن صفات کافی است



کرده است این را بخاری با سند دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صاحب بن خوات از سهل بن ابی حمزه که صحابی صغیر است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک چست از وجه صلوات خوف و مدلول می مطابق ظاهر قرآن است قال تعالی وَلَتَكُنَّ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ أَعْرَضُوا عَنْهُ فَلْيَصَلُّوا لَهُمْ فَمَا يَصَلُّوا فَذَكَرُوا أَسْمَاءَهُمْ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا شِدَّةً مِنْ فَضْلِنَا إِنَّهُمْ لَكَاثِبُونَ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا شِدَّةً مِنْ فَضْلِنَا إِنَّهُمْ لَكَاثِبُونَ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا شِدَّةً مِنْ فَضْلِنَا إِنَّهُمْ لَكَاثِبُونَ

و باین وجه اند کرده است جماعتی از صحابه و بن بعد هم و مالک شافعی و درین وجه طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده و دیگری تنها و لیکن در وقت سجده حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة آنحضرت و مشروط کرده است شافعی که دشمن در غیر حجت قبله باشد و این در نماز شانی است که از آن انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه یک رکعت ثالث را و همچنین و رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار و بعضی از امامان سنده پس بفتح میم و سکون نون و ال و هم که امامی کبیر است از ائمه حدیث که ائمه اربعین و سنی

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل یحیی گفت ابن عمر غزوتیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل کسیر قاف و فتح موحده یعنی حجت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری است اعلای تمامه و بین و سفلی عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه نجد بین و یعنی راه و روش هم آید فواز بینا العدو فصافقتنا ههراکسین و شریح دشمن را و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و ازینا بزا و مشناه مخمیه یعنی قایلان و انکار کرد و جهری که و ازین گفته شود بلکه ازین بهمنه بخدوی الفت و لکن بختل که و ازین ازان باشد اما همزه را با و بدل کردند فقار رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا نماز گذارد با ما در نمازی بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی بنا یا لام است تصنف و در فتح الباری گفته ای لا یلنا و ذکر کرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی است بفعل مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفه علی الحد و رکع من رکع معه و سجد سجد تین و نماز گذارد با ما پس ایستاد و گروهی با آنحضرت و و آورد گروهی دیگر بر زمین و رکوع کرد با آن طائفه که بادی بودند و سجده کردند و سجده شمر انصی فوامکان الطائفة التي لم فصل بستر برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذارند بجای آن گروه که نگذارند نماز و ایستاد بودند مقابل عدو فجا فک و رکع به سجده و سجد سجد تین شمر سلم پس آمدن آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کردند و دو سجده بستر سلام داد و فقط امر کل واحد منهم فرفع لنفسه رکعة و سجد سجد تین پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکعت و سجده کردند و دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند بر رسول خدا در یک رکعت و گذارند برای خود دیگر رکعت تنها و این مذاهب ابو حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفی است بنص مشران و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذاهب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و اند گفته اند که در نماز شانی خواه نماز باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارند و در غیر شانی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و مذاهب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول و بی سبحانه و لا اکت فیهم کذا قالوا و گفته اند تواند که اثبات آن در حضر نقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص است بسفر متفق علیه در صنفی زیر کریمه فار بن حنفی و فرجیالا و ذکر کیا الا یہ و اذا صلی بتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تفضلوا الیه و اذا کنت فی حرج فافعلوا

الایافته درایه اول و وقید مذکور شد سفر و خوف و مذہب جمهور فقہا آنست که نماز سفر دیگرست و نماز خوف شرط نیست و نماز خوف دیگرست  
و نماز سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقرار و ادیشان یکی از دو وجهی تواند بود یا اینست که قید سفر اتفاقی است و آیت در نماز خوف وارد شد  
و قصر در نماز دیگر بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت پایده و سواره می توان گذارد و بجای سجود و رکوع  
ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است نزدیک من و اوافق است بسایق آیت که در خوف واقع است با اتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد  
بجست اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر در اینجا بجست آنست که غالباً این صورت در دارالاسلام واقع می شود و بعضی کسان غایباً مقررین سفر خواهند بود  
یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و وی نیز ممکن کرده اند جمهور  
مفسرین استدلال کرده اند بر اتفاق بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنہما  
ان تقصم من الصلوة ان خفتم ان یقتلکم اذن بن کفر او مردمان ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمر  
تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس منمود صدقه تصدیق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته  
و عقیر میگوید این استدلال بر غل است زیرا که ما میگوئیم معنی جواب آنست که قصر مسافر شرع جدیدست و تخفیف است ابتدا از خدا تعالی  
و همینست توجیه قول ابن عمر که گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز بایک فریق و فریق دیگر  
رو بروی عدد و یا بایستند بعد از آن دیگر یا تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد و یا بایستند و این نماز آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم در ذات الرقاع بر وایت جابر بن عبد الله دیگر آنکه بایک طائف یک رکعت گذارد و بعد از آن یک رکعت دوم استاده شود این طائفه و انشای  
قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد بایستند و طائفه دیگر آمده افتد کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد  
مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع  
بر وایت صالح بن خوات عن رجل من اهل البصره ما هم میتوان بود و الله اعلم و قید اذا کنت فیهم و دخل سلاح و حذر اتفاق است باجماع و قال النبی  
فان خفتم الخ و درین آیت دلیل است بر آنکه در حال سابقه نماز واجب می شود و همینست مذہب شافعی و نزدیک ابو حنیفه و حالت مسایقت  
و شنی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت ایسا کن و خوف بحديث خدیج انتمی و اللفظ للبخاری این لفظه خالی است و در کتب  
کتب خمسہ باجمعیان نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل است که آنها  
تمام کردند نماز در حالت واحده و محتمل که علی التحاق تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تضييع حراست مطلوبه و افزای  
امام تنها و مرجع اوست روایت ابو داود از حدیث ابن مسعود بلفظ ثم سلم فقام هو لا یعنی طائف دوم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا ثم ذهبوا  
و رجع اولئک الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا انتمی و اطلاق کرده می شود لفظ طائف بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس گرفته  
کس باشند جائزست امام را که بر یک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست کما راجعه وی با امام بگذارد و این اقل چیزی است که حاصل می شود  
بدان جماعت و ظاهر حدیث در آنست که طائفه ثانیه موات کرد و در میان هر دو رکعت خود بیشتر از طائفه اولی بعد از وی و باین کیفیت  
رفته است ابو حنیفه و محمد و در روایت ابو یوسف و عمر جابر رضی الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلی الله

عليه وسلم صلوة الخوف فصقفنا صقین صف خلف رسول الله والحدو بيننا وبين القبلة ما خشرنا  
همراه آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم و صف یکی در پس آنحضرت و دشمن میان ما و میان قبله بود و فائده این قید معلوم خواهد شد





سجود است فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حر است که نصف مؤخر در حال سجده بین طریق که متابعت امام گذشت  
 سجده کنند نزد قیام نصف اول و بر دو نصف مؤخر بجای نصف مقدم و متاخر شود نصف مقدم متابعت کند مؤخر امام را در دو سجده اخیر  
 پس صحیح شود باینکه از دو طائفه متابعت در سجده بین و حدیث دال است بر اینکه حر است نمی باشد مگر فقط در حال سجده حال رکوع زیرا که  
 در رکوع ادراک احوال عدم متعین نیست و لابی داود عن ابی عیاش الزرقی مثله و در حدیث ابی داود است از ابی عیاش زرقی مانند  
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعصفان و بود سرگروه مشرکان خالد بن الولید و بعد از نماز پیشین و گفتند  
 مشرکان تحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس ابی است و ذی نهر و کهن حاضر شد عصر  
 ایستاد رسول خدا استقبال قبله و مشرکان در پیش او بودند و وصف بستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صف و سلم و این کیفیت همان  
 که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را حر و نسائی هم  
 روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابو داود و درین روایت آنجا که انت بعصفان که این نماز در عصفان بود بضم عین حمایه و سکون سین  
 نام جای مشهور است بر دو مرحله اند که ما فی القاموس شنبی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع  
 و بطن نخل و عصفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد و للسنائی من وجه آخر  
 و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخبر به مسلم **ع** جابر از حدیث جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بطنائفة  
 من اصحابه رکعتین شمس و هاشم بن الصهارکعتین شمس و سلم که بگذارند آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پیشتر  
 سلام داد و باینکه دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذاردند پسر سلام داد و در شرح سند این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت  
 که میگذاشت نماز و در حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس میگذاشت با طائفه دو رکعت پسر سلام میداد پسر آمد  
 طائفه دیگر و بگذارند با ایشان دو رکعت پسر سلام داد و درین صورت سلام باین دو طائفه جدا جدا داد و در اینجا نیز آنحضرت راضی الله  
 علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت  
 در سفر السعاده گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در نشاندن توقف میکرد و تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذاشت و با اتفاق  
 سلام میدادند انتبی و در سبیل گفته یا یکی ازین طائفه فرض بگذارند و با طائفه دیگر نقل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی و عوی کرده  
 که منسوخ است و این معنی است بر عدم صحت نماز مفترض خلف متغیر و نیست دلیل بر نسخ و مثله لابی داود عن ابی بکر  
 و مثل او است ابو داود و از حدیث ابی بکر و گفت ابو داود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه رکعت میگذاشتند  
**و** **عن** حذیفه رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بالخوف بثلاث ركعات ركعة و هاتين ركعتين  
 گذارد آنحضرت در حالت خوف باین طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصور این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته این است که گاه  
 باین طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند و آن طائفه دیگر یا اندکی و یک رکعت بگذارند و پسر  
 و باین پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدند و یکی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت انتبی و ابو داود  
 از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر  
 شاد در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطاء و طائوس و حسن و غیر هم و گفته اند که بگذارند در شرف

خوف یک رکعت ایست که ایما می گویند یعنی کافی است ترا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی و اگر نتوانی پس سجده کن و اگر این  
نتوانی پس تکبیر گو آن که خداست و کمر بقبضه و هیچ کی قصه نکردندی یعنی دیگر را و ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند  
که زانی جامع الاصول رواه احمد و ابوداود و النسائی و صححه ابن حبان و مثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي  
الله عنه و این نماز ابو حنیفه بهین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است  
با آنحضرت نماز خوف؟ من پس گذاردم با ایشان این نماز را آشوکانی رح گفته سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله این  
که در هر جا آنجا است که از آنجا بلغ بودی در حر است بآن تحر می فرمود انتهی و در سفر السعاده گفته و این وجه همدو است انتهى  
یعنی از جهت خوف در احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین است مذکور امام احمد چنانکه قاعده اوست در اشباع ما و رو  
و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیری است که محال قیامت باین پنج صورت بندد و اگر خوف زیاد بود و محال تنگ گردد بگذارد بر وجهی که  
تواند پیاده و سوار بر کعب و سجود بایما و اشارت کما تقدم و عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
عليه وسلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد  
ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بنی قریه گذارده باین کیفیت و لغت مصنف صححه ابن حبان و غیره اما شافعی گفته  
لایشت و حدیث دلیل است برین که نماز خوف یک رکعت است در حق امام و مأموم و به قال النوری و جماعة من اصحابه ابو هريرة و ابو موسی  
مخفی مبارکه مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است  
و مصنف در فتح الباری گفته مروی است در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد این عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر  
بنابر قوت اسناد آن و موافقت اصول و در یک مومتم تمام کند نماز خود را قبل امام و این حزم گفته صحیح شد چهارده وجه و این عربی گفته  
در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف است و قال النوری نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان  
کرد آنرا شیخ حافظ ابو الفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد ولیکن ممکن است تداخل آن و لغت در هر یکی  
که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ده بار و این عربی گفته است و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه با اشکال متباینه  
و تحریری کرد و احوط للصلوة و البالغ فی الحر است را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفق المعنی است انتهى و عنه ای من ابن عمر  
مرفوعا لیس فی صلوة الخوف سهو نیست و نماز خوف سهو آخرجه الدار قطنی باسناد ضعیف و باین هم  
موقوف است و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در آن شرط را از انجمله است سفر لقوله تعالی و اذا حضرتم  
فی الاكرض و محبت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذاشته و رفته اند شافعی و حنفی بعد از شرط سفر لقوله تعالی و اذا اکنبت فیهم  
بنابر آنکه معطوف است بر قوله اذا حضرتم فی الارض پس اخل نباشد و تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است  
بآن و تقیید بر عبارت چنین است و اذا کنبت فیهم مع هذه الحالة التي هي الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی است در تفسیر و تقدم بعضا  
من البصير و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل است از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت حاضر و از آنکه  
اوله الاوقات و از انجمله حمل سلاح است در حالت نماز و شرط کرده است این را و او پس صحیح نباشد مگر تحمل آن نیست دلیل بر اشتراط  
این و اوجه الشافعی للاصر فی الآیه و ایشان را در سلاح تفصیل معروض است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر است که واجب عین بود یا کفایه

و از آنجا که مسلمی مطلوب عدو باشد مطالب و نیز اگر اگ طالب خواهد بود گذاردن نماز او را تمام و کمال میرسد یا خاشی باشد از کرد و بخود و این شرط است  
سقوطی اندر فروغ ما خود اندازد احوال شرعی این نماز ظاهر نیست در شرطیت و شریعت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شأن صلوة جماعت

## باب صلوة العیدین

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی . عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صل الله علیه و سلم  
الفطر یوم یفطر الناس و الاضحی یوم یضی الناس عید فطر آن روز است که مرد و بکشی از آن روز است  
که قربانی کنند مردمان در سبیل گفته تفسیر کرده اند بعضی اهل علم این حدیث را گفته اند معنی آنست که این فطر سبیل است و عید فطر مردم است  
انتهی بلفظه و در وی دلیل است بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم است و هر که متفرقت است بمعرفت عید بر رویت بروی موافقت  
غیر خود واجب است و لازم می شود و او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و تزیین مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن است  
و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را که ریب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روزه جمعه در شام و قدم آورده  
بمدینه در آخر ماه و خبر کرد این عباس را این حال پس گفت این عباس و لیکن ما هلال را شب شنبه دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کمال  
کنیم عددی را یا به پیغمبر ماه را که ریب گوید گفت آیا گفتا کنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفته اند که از امر ما رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و ظاهر حدیث این است که ریب هم از آن است که هلال را دیدند و لیکن ابن عباس او را که مردمان صوم و اگر چه متیقن باشد باینکه آنروز  
عید است نزد وی و باین گفته است محمد بن الحسن و گفته واجب است موافقت مردم و اگر چه خود خلافت آن کرده و همین حکم است حج  
زیر که وارد شده است عرفتم که یوم تفرقون و خلافت کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب است بروی عمل کردن درباره نفس خود آنچه  
یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفتی بخلاف مردم را و چون شکست شد بعد خطا پس کافی شد و آنچه کرده است گویند  
و متاخر است ایام در حق کسی که ملتفت شد بروی امر و عمل کرد و باینکه و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام  
از آن جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف است یا بآن جهت که مخیر واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی  
اگر کرد و ریب را بعمل بخلاف یقین نفس می زیرا که وی خبر نکرد و اگر اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام  
و هم صاحب سبیل رح در رتبه الفقار حاشیه ضو النهار گفته درین حدیث اخبار است که مردم را خراب متحرک کردند و خلافت  
بر وی نبوی مستند پس گروهی عمل کنند بحساب مزین است استی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که استی از مردم اند تقدیر میکنند  
صوم و افطار و قوت را و این شعار ایشان است و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان  
مرا اند درین حدیث و همین است آن کرده که همیشه ماند بر حق ضرر کنند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگر چه  
یک کس تنها باشد و هم الذین بیرون بالحق و به یعد لون و همین است آن جماعت که دست خدای ایشان است من شد و عنهم شد  
فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزهی است که افطار کنند ایشان و اضحی روزهی است که قربانی کنند ایشان بنا بر علم  
ایشان پیغمبری که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیف و علامات انتهی کلامه و آیه المیزان صحیح الدار  
و گفت تزیین حدیث حسن غریب اما حکم این نماز با پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض است چنانکه جمعه و روزه واجب و گویند که تفسیر او  
بست بجهت ثبوت اوست بجهت ثبوت بکتاب و نزد صاحبین است و شافعیه نقل گفته اند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مکرده و مالک گفته سنت واجب و وجوب اینجا بمنفی تا که باشد و احتمال اینجی که در مذہب ابو حنیفہ مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد  
فرض عین است چنانکہ نزد ابی حنیفہ و صحیح نزد ابی انست کہ فرض کفای است و بر روایتی از ابو حنیفہ نیز همچنین آمده و مشکوٰۃ فی گفته حق و وجوب  
زیرا کہ آنحضرت خود ہم بر آن مواظبت کرد و ما را ہم حکم فرمود بخروج برای آن چنانکہ ثابت است در صحیح از حدیث ام عطیہ پس ام خروجا  
مقتضی اصل صلوة است برای کسی کہ نیست او را عذر بقوای خطاب و مردان اولی تر اند از زنان انتہی و عن ابی محمد بن یحیی بن عیین  
بن النس بن مالک السمری گویند کہ نام وی عبد اللہ است و وی از صفار تابعین است و وی عن جماعة من الصحابة و زنده ماند بعد پدر  
خود تا زمانہ روایت کرد از ابی الحسن الصوابیہ روایت میکند از اعمام خود کہ از اصحاب آنحضرت بودند آن را کجا جاؤ افتخروا  
انفسہم را و انفسہم را پاک داشتند برستی کہ سوار پی چند آمدند نزد آنحضرت پس گواہی دادند کہ ایشان دیدہ اند ہلال را و روز  
فاصرہم اللہ تعالیٰ صلوات اللہ علیہ وسلم ان یفطرنا و اذا اصبحوا یصلوا الی مصلاہم پس امر کرد آنحضرت اصحاب را  
کہ افطار کنند و چون سحیح کنند و ند بسوی عید گاہ زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در روایت  
ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمده است کہ قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست کہ صحابہ گفتند پوشیدہ شد بر ما ہلال  
شوال پس برخاستیم بار و نہ دار پس آمدند سواران در آخر نماز پس گواہی دادند نزد آنحضرت کہ ما دیدہ ایم ہلال را و شب و در روایتی بعد از  
آفتاب مذہب حنفیہ عین است چنانکہ در ہا ایگفت و متصلی مکانی است بیرون مدینہ جانب غربی مسجد شریف مدینہ و در زمانہ مصری  
کہ قافلہ مکہ از جانب دریائے میان رومی مسجد شریف ہزار ذراع است کہ افق تاریک المدینہ و در خیال لیل است بر آنکہ بیرون مکہ بر آنجا  
عید یصح افضل است از گذارن وی مسجد چہ آنحضرت با وجود آن فضل و شرف کہ مسجد وی دار و متصل بیرون آمد و امر کرد بخروج بسوی آن  
پس در جای دیگر بطریق اولی بود و ہم برین است عمل ناس در امصار مگر آنکہ عذری باشد رواہ احمد و حدیث دلیل است بریک نماز عید  
گذاردہ می شود و روز دوم نیز کہ تا ہر شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاہر حدیث اطلاقی است بنظر وقت صلوة اگرچہ وقت آن باقی باشد  
زیرا کہ از اول روز معلوم شود و باین رفتہ اند حنفیہ لیکن بشرا معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت کہ درین صورت روز دوم قضا کنند و رفتی  
کہ روز اول را و ایگر دزد و باین بنظر حدیث ادا است نہ قضا و مالک گفته کہ قضا کردہ نشود مطلقا و شافعیہ را در وی تفصیل است و این حدیث  
و رباب عید الفطر است و عید اضحی را بران قیاس کردہ اند و ترک لبس و بران اعداد دیگر را قیاس نمودہ اند و در قیاس نظر است زیرا کہ  
معرفت جاریہ متعین نیست و ابوداؤد و هذا لفظہ و اسنادہ صحیح و التسانی و ابن ماجہ و صحیح ابن المنذر و ابن السکون و ابن حزم  
و رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن انس بن عمر کہ دہو و تم قال ابو حاتم فی علل و علق شافعی القول بہ علی حقہ الحدیث فقال ابن عبد البر  
ابو عمیر مجہول کہ اقال قد عرف من صحیحہ کاف و شکل النس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لا یغدا و یوم الفطر حرا یا کل متحرات یا کل مت و ترا بود آنحضرت کہ بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکہ بخورد و چند نماز بخورد  
آنها را و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبہ بن حمید صریح آمده کہ بخورد و سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن مگر تراخر حرجہ البخارہ  
گفتہ اند کہ حکمت در استحباب کل تحرلات اوست و وی مفید تقویت بصرت کہ صوم مضحک آنست و حل و موافق نزاج ایمان است کہ  
المومن حلوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیبی کرد و شیرین تر قرق قلب است و لهذا بعض  
علمائے گفته اند کہ افطار بخیزی شیرین افضل است چنانکہ عمل و غیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس و فی روایتی معلقہ





اخراج زنان و در وی سه قول است یکی آنکه واجب است و این قائل از خلفای ثلاث علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد  
 ابن ماجه و بیہقی کہ بود آنحضرت بیرون میکرد زنان دختران خود را در عیدین و این ظاهر است در ستم برابر این اخراج از آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم و این عام است در ذات بیعت و غیر ہا و صحیح است در زنان جوان و عجا نیز بالاولی و دوم آنکہ سنت است و امر محمول است بر  
 اندب قالہ جماعة وقواه الشیخ المصنفی و سہ لال کردہ کہ تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات سلیمین اگر واجب بود کہ  
 تعلیل نمی کرد و نیست کہ از این اداسی واجب و امثال امری بود گویم و در وی تامل است زیرا کہ واجب ہم گاہی منحل می شود بقوائدی کہ در وی  
 منحل نمی شود بعضی از ائمہ شافعی کہ در ائمہ است تفرق است در میان ذوی الہیات و عجا نیز لغتہ واجب است شہود عجا نیز و غیر ذلک الی  
 از نسا برای نماز و شہود ایشان در اعیاد شدیر الاستحباب است سوم آنکہ منسوخ است طحاوی گفتہ در اصل اسلام بود بنا بر احتیاج  
 بخروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارباب عدو بود پس منسوخ شد و عقب کردہ اند او را باینکہ این نسخ بخروج دعوی است و رافع  
 اوست بشود این عباس خروج زنان را و حال آنکہ وی صغیر بود و این بعد فتح مکہ است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام  
 درین وقت و نیز تعلیل کردہ اند و حدیث ائمہ عطیہ خروج ایشان را بحضور شہادت خیر و دعوات سلیمین نیز فتوی داد بان ائمہ عطیہ بعد وفات  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلافت نکرد او را هیچ یکی از اصحاب و اما قول عایشہ کہ اگر می دریافت آنحضرت چیزی را کہ احداث کرد نزد زنان بعد وی  
 ہر آیینہ منع میکرد ایشان را از مسجد یا متفق علیہ پس ال نیست بر تحریم و نہ بر نسخ بلکہ دلیل است برینکہ ما ہم منع نمی کنیم زیرا کہ آنحضرت منع نفرمود  
 بلکہ امر کرد باخراج ایشان پس ما نیز سرمد کہ آنچه وی بدان امر کردہ ما از ان منع نمائیم و **ع** ابن عساکر رضی اللہ عنہ قال کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عیسیٰ یصلون العیدین قبل الخطبۃ بود رسول خدا و ابوبکر و عمر و عکرمہ و  
 نماز ہر دو عید را پیش از خطبہ تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت است زیرا کہ آنحضرت فرمودہ اقتدا کنید بعد از من بانی بکر و عمر و می گویند کہ عثمان  
 آنرا تغیر داد و خطبہ پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا ہمہا نماز را میابد و بر سندان و تمام و کمال آن بیایند و داد ابن المنذر  
 بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم است کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز خواند مروان است و قبل سبغہ الی ذلک عثمان و چون ابوسعید  
 انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجہ نشستن چنان گفتہ اند کہ در خطبہ وی سبک کسی بود کہ لائق سب نبودہ و افراط  
 در مدح بعض مردم بود و عبدالرزاق از ابن جریج از زہری آورده کہ اول کسی کہ احداث کرد خطبہ را قبل نماز در عید معاویہ است و بہر تقدیر  
 این تقدیم بدعت است مخالف ہدی صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ گفتہ اند کہ اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانامی ایشان نیز مخالف  
 ہدی صلی اللہ علیہ وسلم است کہ انانی اسبل گویم لفظ ابوسعید این است کہ ہمیشہ بودند مردم برین تا آنکہ پیرن آدم من بامروان وی  
 امیر مدینہ بود در اضحی یا فطر پس ناگاہ منبری بود مدینی از کل و خشت مروان کہ برود بران پیش از آنکہ نماز کند پس شہید من جامہ او را  
 و کشید او را و رفت بر منبر و خطبہ خواند پیش از نماز پس گفتیم اورا تغیر دادید شما بخراست را گفت ای ابوسعید رفت چیزی کہ سیدانی تو آنرا  
 و متروک گشت گفتیم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بہتر از آنچه من میدانم این کلام راستہ بار گفتیم و بر شتم و درینجا دلالت است برینکہ عالم را میسر  
 کہ با میر در این برای تغیر نکردہ او یزد پس اگر وی سخن او پذیرد فیما ورنہ ذمہ عالم بری است و در نسخ الباری درین مقام کلام دراز ذکر کردہ  
 و ما از در شرح مختصر شوکانی ذکر کردہ ایم متفق علیکہ در حدیث دلیل است برینکہ امر دائمی آنحضرت و ہر دو خلیفہ راشد وی ہمین بود و بہتر  
 ستم مانند و ظاہر است وجوب تقدیم صلوة است بر خطبہ بعض اجماع نقل کردہ اند بر عدم وجوب خطبہ در عیدین و مستند ایشان حدیث



تداونا اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و باطله اذان اقامت در نماز عید جمع علیه است و حسن بن کشفه این حدیث دلیل است بر عدم  
 شریعت اذان اقامت در صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شیبہ باسناد صحیح از ابن مسعود که کسی که اذان کرد اذان  
 برای نماز عید جایز است و مثله واهبشافعی عن الثقفی و زیاده که گرفت آنرا احتجاج و قتی که دیگر کرده شد بریدند و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او  
 زیاد است در بصره و گفته اند که اینک اندک در بیان مروان است و گفت ابن حبیب اول محدث ابو عبد الله بن زبیر است و بی اقامت هم گفت و مثله  
 از ثقفی از زهری و روایت کرد از ابن مسعود و مروان را در عیدین پس گفت الصلوة جامعة و شرح گفته ابن مسعود است معتضد بقیاس است  
 زیرا که گفتن آن بعضی است و در وی تأمل است انتهى زیرا که حافظ ابن القیم رخ در پی می گفت آنحضرت چون می رسید بمصلی شریف میگرد  
 نماز را بنی اذان اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس است آنست که هیچ چیز از اینها نماند انتهى و در جای دیگر گفته که هر چه پیش از زمان  
 آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الامیر ولد صاحب بل رحمة الله تعالی  
 گفته شاید وجه تأمل برای منع قیاس همین است والله اعلم و عن ابی سعید رضی الله عنه قال کان التبی صل  
 الله علیه و سلم لا یصلی قبل العید شینا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت کنی گذارد پیش از  
 نماز عید هیچ شی از نو اقل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت و در وقت بعد عید در خانه  
 و محاضرات است حدیث ابن عمر نزد احمد فرماد که نیست نماز روز عید قبل آن و بعد از آن و جمع میان هر دو این است که نیست نماز در خانه و زکشی  
 گفته علی رضی الله عنه خلیفه ساخته بود ابو مسعود و انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از دست که گذارده شود پیش از  
 امام واهب النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و ثقفی بایستادند و نمی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام را و عید  
 و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در موطا  
 آورده که قاسم بن محمد میگذازد روز فطر پیش از آنکه بروی مصلی چهار رکعت و عروہ نماز میگذازد روز فطر پیش از عید در مسجد در مصنف گفته ماخذ  
 فعل حضرت ابن عمر اجتماع عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیت اصل صلوة است و نیافتن دلیل که دلالت  
 کند بر منع زیرا که نگردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل که کراهت  
 نمی تواند شد پس از اختلاف ائمه و دلیل ایشان ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست که تطوع قبل از عید  
 و بعد از آن امام را کرده نیست و در پیش حنفیه امام و اماموم را در مصلی کرده است انتهى گویم خلاف در آن است که این مخصوص بمصلی است یا شامل  
 مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارند فلا باس است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در حدیث گفته متفق است  
 در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاتمه و اگر نماز اشراف و حنی را پیش از خروج بجای نکرده باشد کذا فی شرح و بعضی گفته اند  
 در مصلی و غیر مصلی برابر است و در شرح هدایه گفته این نفی باطل افش متناول است امام را و قوم را جمیعاً و شافعی گوید امام را کرده است نه قوم را  
 و گفته اند مروان بن نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه کرده است فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید  
 و بعد از آن احتمال دارد که مراد از آن منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت کراهت است یا عام تر از آن و بر هر تقدیر خصوص امام  
 یا شامل است امام را و اماموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند گذارد  
 بعد از عید نه بل آن مذہب زاعی و زهری حنفیه این است و بصیران می گویند بگذارند قبل بعد و مذہب حسن بصری جماعت این است مدنیان میگویند

گویند قبل از نماز و پیش از هر چه واجب است از مالک بعل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در منقله و هرگز تجویز کرده است می گویند  
 که آن وقت مطلق نماز است و هرگز منع کرده می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نگذاشته و من اقتدی فقد اقتدی و حال آنست که نماز عید را  
 سببی ثابت تشدید قبل و تا بعد از آن نیست که قیاس کنند و او را بر جمیع اطلاق نقل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت که است که در سایر  
 ایام است انتهى رواه ابن ماجه با سند حسن و ظاهر در سنده که از حدیث ابن عباس آورده که بگذازد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل خطبه  
 در روز عید و گفت صحیح است بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمده مرفوعاً که نیست نماز روز عید نه قبل آن نه بعد آن آنرا خارج احمد و روی الترمذی  
 عن ابن عمر نحوه و صحیح و هو عند احمد و الحاکم و لا طریق آخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی است و روی بنزوک است و درین باب  
 حدیثهاست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل یمن است نزد بعضی اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت است از ابی سعید  
 رضی الله عنه کان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج يوم الفطر والا صلى الى المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز  
 عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه نیر و ن شهر و الآن گردوی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف  
 تا آنجا هزار قدم است قاله عمر بن شیبۀ فی اخبار المدینة و اول شیخ یسید ابیه الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن  
 بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد و شیخ یسعی فیقوم مقابل الناس والناس علیه صاف میوفو و هر چه عظیم بود و یا هر چه  
 بستر بر می گشت از نماز می ایستاد و بر روی مردم یعنی بی آنکه بر منبر ایستد زیرا که در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند  
 بر صحنهای خود پس بعد میکرد ایشان را و او را میگردانید ایشان را یعنی بحال حرام و تمام حدیث این است و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری  
 می فرستاد آنرا یا اگر میخواست که بفرماید کاری را می فرمود آنرا بستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جزآن بسوی خانه متفق و علیه  
 و این حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع است و قباد از آن خروج است بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز  
 پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دو پا  
 خود و اول کسی که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان است چنانکه در روایت تمام مالک است و رواه عمر بن شیبۀ و گویند مروان است و ذکره البخاری  
 عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک و او را با سعید بزان مطلع نشد و فتح القدیر شرح ابن همام بر هر دو گفته اختلاف کرده اند  
 در بنای منبر بچنان بعضی گفت اند کرده است و خواه زاده گفته حسن است و درین زمان و مروی است از ابو حنیفه لا بأس بتی و در بعضی احادیث  
 آمده که خطبه بر ارجاء خواند آنرا چنان است و مثل خطبه جمعه است و لیکن درین حدیث ذکر خطبتین نیست اما مثل خطبه  
 جمعه باشد و میان هر دو نشینند و رسول گفت لعنکم الله لم یثبت فک من فعله صلی الله علیه و سلم و انما صنع الناس قیاساً علی الجمعة انتهى  
 بجمیع استحقاق عظم و تذکیر و درین روز در خطبه چنانکه در حدیث جابر بن عبد الله است که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس  
 ابتدا کرد نماز قبل خطبه بلا اذان اقامت پسترس استاد تکیه زده بر بلال پس ایستاد و مردم را متقوی فرمود از خدا و از انگیخت بطاعت بی تقا  
 و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پسترس بگذشت از ایشان تا آمدن زمان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آن که فرمود ایشان را صله  
 دهید و خیر کنید پس اکثر کسی که رضای کرد و در زمان بود و بگوشتوار با و انگشتی و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد و سخن  
 ابی ابراهیم عمربن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابی هریرة عن سماع و از او از پدر خود و ابی سعید  
 و طاووس روایت کرد از روی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و تخمیر ابیه و جده اگر عاید است بسوی او پس معنی دی



اینست که پدرش غیب روایت کرد از جدوی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را ندیده و از او نقل نموده و عابدست بسوی عمرو و نمیر جده راجع است بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جد خود عبد الله و شعیب جد خود مهرداد نیز از جدیافته پس تخمین باین علت حدیث او را خارج نکرده اند و ذی هجری گفت ثابت شد دستماع شعیب از جدوی عبد الله و احتیاج کرده اند بدان اربابین ابن عزیه و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی اسبل و قد تقدم ذکره فی اینها رخصی الله عنده قال قال نبی الله صلوات الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولى و خمس فی الاخره گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است در رکعت اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل است که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در مصنفی است ظاهر ازین کلام آنست که این سبع خمس در ای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی او گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین است امر مسلم و مفتی بن زید یکبار در سبل گفت اوضح اینست که بی اوست و در وی خلاف است و در دینی نبوی گفت تکبیر افتتاح از اوست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج است و باین مدفئه است جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیه و گفت اندک در هر دو سه است و گفته اند که شش در اولی و پنج در ثانیه گوئیم و اقرب عمل بحديث باب است زیرا که طرق آن اگر چه همه داهی است اما بعضی مشهور بعضی است و آنچه با عدلی اوست از اقوال نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بر آن انتهی کلام اسبل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین سلسله ده مذہب است و این اربع آنهاست و همین است مذہب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قنارت چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قنارت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حدیثی و ابن مسعود است که درین باب آمده و لیکن گفت اندک در سناد حدیث ابو موسی حدیث عبد الرحمن بن ثابت است و او را نکایت بعضی توشیح وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجهول است و گفت یهتقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز ابو موسی مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود است که وی فتوی داد ایشان را چهار و مسند نکرد و از بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی التخصیر گوئیم بطرفانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قنارت و در ثانیه بعد قنارت و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد به تکبیر چهارم و بطرفانی روایت این اثر را توشیح کرده مگر آنکه موقوف است بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوامی تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع رواه ابو داود و الدارقطنی و الحاکم من حدیث عایشه و لیکن در وی ابن لیسیمه است و وی ضعیف است و حق اینست که اصحاب رسول خدا هم درین سلسله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکه زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البالغه گفته هاستنسان و عمل الحرمین اربع هتقی و در مصنف گفته و از همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق باتباع است و از همین جا سلسله صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبه ای عید و الله اعلم انتهی و القراءة بعد هما کلیتیهما و قنارت الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و در اینجا دلیل است بر اینکه قنارت بعد تکبیر در هر دو رکعت است و بقال الشافعی و مالک و گفت ابو ضیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قنارت سه تکبیر سوامی تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قنارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخوجه ابو داود و احمد و ابن ماجه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده و سنادش صالح است کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی بن المدینی و البخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند از حدیث عایشه و در وی ابن لیسیمه است از عقیل از ابن شهاب از عروه از عایشه و ذکر کرد ترمذی در عمل که بخاری تصحیف کرده است آنرا و در وی اضطراب است از ابن لیسیمه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد الدارقطنی

در علل وقوع اورا و روایت کرد آنرا ابن لمجا از حدیث سعد قرظا و ذکره ابن ابی حاتم فی علل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل است و رواه ابوزرار من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد و اوطائی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و ابوزرار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضال هست و وضعی ضعیف است گفت ابوحاتم از خطا و روایت کرد و عقیل از احمد که نیست مروی در تفسیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد است و درین باب است از ابی جعفر از علی رضی اللہ عنہ موقوفه رواه عبدالرزاق و ابن عباس رواه ابن ابی شیبہ ابن رشد گفت جزین نیست که رفتند بسوی اخذ با قول صحابه درین مسأله را که ثابت نشده است در وی انحضرت پیروی و نقل الترمذی عن البخاری صحیح که در حدیث بخاری و ترمذی گفت اندک اندک اصح شیئی فی هذا الباب در سبیل گفت نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمر بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه وایت کثیر بن عبد اللہ عن ابی عمر بن جده آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیئی روی فی هذا الباب عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال فی الباب عن عایشه و ابن عمر و عبد اللہ بن عمر و ابی بخاری جزیل نقل نکرده و همین و هم بیهقی را در سنن کبری بعیده واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سالت حمدا یسے البخاری عن غیر الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیئی اصح منه و گفت حدیث عبد اللہ بن عبد الرحمن طائفی از عمر بن شعیب عن ابی عمر بن جده درین باب نیز صحیح است انتہی کلام البیهقی و یافیتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الاظهار بر چیزی ازین جنبه نموده و گفته عجبت از ابن النجاشی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد از انان الزم و از بنی شاستختی که مصنف رخ و درین نقل از ترمذی از البخاری تقلید حافظه بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتہی کلام سبیل گویم زکشتی گفت که ترمذی گفت هو احسن شیئی فی الباب پس این نیز و هم باشد اما حافظ بن الدین عراقی رخ و در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی علل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتہی بلفظه و غیر عراقی در شرح نکرده گفت قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبد اللہ بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتہی بلفظه و از بنی معلوم شد که این تصحیح را از البخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب بل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف نقل نکرد را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرد میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب بل تقلید بیهقی کرده و نسبت مذکور اطلاق بکار برده و اللہ اعلم بعده در سبیل گفته که اولی عمل است بحديث عمر و بن شعیب لما عرفت و انما اشف شیئی فی الباب و بود انحضرت که میکرد در میان هر دو تکیه سکنه لطیفه و محفوظ نیست از انحضرت ذکر می معین میان هر دو تکیه و لیکن خلال از ابن سعد آورده که گفت جبگوید خدا را و ثنا گوید بروی و در دو فرستد بر نبی صلی اللہ علیہ وسلم و هم از وی طبری را در تفسیر روایت کرده که میان هر تکیه بقدر یک کلمه است و این موقوف است و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف است و بود ابن عمر با وجود تحری اتیان رفع یدین میکرد با هر تکیه انتہی و شوکانی گفته است حدیث عمر و بن شعیب که در متن است صالح است و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرات اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث است که شواهد است و همه صالح احتیاج است و عمر . ابی واقد اللیثی نامش حارث بن عوف است و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام است حاضر شد بر را و قیل انه من مسلمة الفتح و الاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد که را و عمر آنجا در سنته ثمان و سستین و هجده بن خمس و سبعین و دفن بقیه رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الاخی و الفطر بود انحضرت که میخواند در نماز عید و اضحی و فطر بقاف و اقوتت این دو سوره را یعنی و رکعت اولی سوره بقی خواند و در رکعت دوم اقربت و از بنی معلوم شد که قرات این هر دو در نماز عید سنت است و گاهی این هر دو سوره در از بخواندی و اقتدار

بر سر سجده هم رکب الاعلی و بل اشک حدیث الفاشیه فرمودی چنانچه در جمیع مواضع ظاهر آنست که گاهی از این خوانندگی و گاهی این را در دست است  
بنسبت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو معین و دوسوره را خوانندی رسوا اهل السنه و نزد مالک آن اندک این در صورت  
مستحب است و بعضی مستحب تر گفته اند و این را اشتهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دوسوره مذکور چیزی صحیح نشده  
اگر چه حکم فاقه و اما تفسیر من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذرب امام احمد است گفته یقرا فی کل حسیه  
بالحد و سوره انتهی گویم فیه تا بل زیر که در حدیث این عباس نزدیک بزرگ آمده که عم بنسار لون و او الشمس وضحاها میخواند کنانی تلخیص و الله اعلم  
اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و الترمذی و النسائی و ع

صلی الله علیه وسلم اذا کان بوم العید خالف الطريق بود و آنحضرت که چنان می بود در زعید مخالفت میکرد راه را یعنی از راهی که بعید گاه رفتی هم بدان راه باز نداشتی بلکه راه دیگر را دیدی و سرش میگویند آن بود که تا اهل هر دورا هر دوی سلام کنند یا آنکه بکرت دوی هر دورا را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعار اسلام در هر دورا حاصل آید یا آنکه اهل کفر و نفاق بمشاهده عزت اسلام و رفعت علام دین اند و همچنین گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف متکثر گواه طاعات دمی شوند یا آنکه براسه جموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود و کذا فی سفر السعاده شیخ گوید و این جمیع و اولی است چه اسرار و معانی را آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود و خلافت را با جمال درک و حصر آن خنک است و وصول بدان منعذر و الله اعلم اخرجه البخاری

ولا يداود عن ابن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ يوم اعيد في طريق ثم رجع  
في طريق اخرى في سبل كفته ابن عمر بان شديت تحريمي بسنت تكبيره في كفت از خانه خود تا مسلك انتهي و ترمذي از ابو هريره آورده و گفته كه درين  
باب حديث از عبد الله بن عمر و ابى رافع نيز آمده و گفته مستحب و شسته اند بعضي از اهل علم امام را كه چون بيرون آيد بر ابي رجوع كند بر ابي ديگر از حديث  
اجماع اين حديث و باين قائل است شافعي انتهي و حديث را الفاظ است و رواه احمد و الترمذي و ابن حبان و الحاكم من حديث ابى هريره  
و رواه ابن ماجه و الحاكم عن ابن عمر كفت بخاري حديث جابر اصح است و درين باب است از سعد بن قزو ابى رافع و ابوها ابن ماجه و از عبد الرحمن بن عمار  
رواه ابن قانع و ابو نعيم و از سعد بن قزار رواه البزار و در صحيح البخاري مى گويد شافعي در كتاب اتم گفته مستحب است مرا امام را و ما موعرا و اكثر شافعيه

برین اندویشان درویش نظر نکرده مگر ایام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفتند اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرده و مثلاً باقی حکم نیز باقی است و الا منتفی می شود حکم با تنقاصی علت و اکثر علماء بر اینند که حکم باقی است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه در طواف و غیره است نه تویم شیخ عبدالحق دهلوی رح در اینجا می گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در اینجا فی مذهب نیست چنانچه در هر یک از اظهاریات و علامات و شهادت بود بشرکان اما اینجا معافی و علت که پیدا کنی نه بخود و مثال و گمان است چنانچه مذهب یعنی صاحب سفر سعاده در اول و آخر کلام خود ایمانی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لوازمی اتباع و اقتداء و طریق سنت باید از ارشاد انتہی و عن

لش رخصی الله عنه قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلاعبون فيها قدام قدام اورد  
مختصر مدينة او هجرت کرد بسوی می و حال آنکه اهل مدینه را دور و نزدیک بازی میکردند و بدان دور و معلوم نشده که آن دور و نزدیک نام بود بعضی  
گویند که نیز دور و مهر جان بود و یکین استی که کرده اند این را دیر که این هر دو از خصائص فرس عادات ایشان است فقال پس گفت آنحضرت  
بر چیز است این دور و زلفت و بچنین است یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجا است و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دور و زواج است فرمود

قد ابدلکم الله بهما خبراً منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقيق بدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت و بتدوین  
 دور و نزدیک و بهتر از آن هر دو روز عید قربان و عید فطری فرماید که عید حقیقی و فرج و سرور مومن باید که در عبادت باشد پس در حدیث نبی است از  
 ابو حنیفه یا اشاره خفی بجواز چیزی از آن دو روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریق و شتاردین نباشد و منی است از تعظیم اعیان و شکرین  
 و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه محض علمای راه مبالغه رفیع حکم تکفیر کرده اند کما سجدی بقصد زجر و تهدید و سرور و فرح و اتفاقاً از سلطان  
 انصافی منسوخ الباری یا اشاره خفی است باینکه ایام سرور مومنان همین دو یوم است نه غیر آن پس اظهار سرور و دوام و دلجوئی خود بایگان منی نباشد  
 مثل مواسم محافل مولود و قصه شهادت امام حسین رضی الله عنه وید تر ازین همه آنست که بعضی از روسای هندوستان برای پاس طوطی حکام وقت اعیان  
 و جشنها روز ولادت ملکه انگلستان و روز صدارت وی و جز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کاغذ می آید  
 و شک نیست که چیزی از آن بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شامل و محال و ضلالت منازل خدایان باب خیران نصاب بی شبهه  
 و کبار است آنچه ابو داود حدیث دال است بر آنکه آنحضرت این را بعد از مردم بدیده فرمود چنانکه حرف نامقتضی اوست و در تلبس است  
 و اول عید یک مشروع شد و اسلام عید فطر است و سینه دوم از هجرت و سبیل گفت در وی دلیل است بر اینکه اظهار سرور و عیدین مذکور است  
 از آن قبیل است که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی و در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعدین مذکورین لا اله الا الله  
 بلکه بکنند و درین سرور و عید مشروع آنچه اهل جاهلیت در اعیان خود میکردند و خلاف نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی و سبیل گفته  
 و در وی از افعال جاهلیت چیزی است که معطل و نباشد و شاغل از طاعت نبوده انتهی گویم آنچه شایع مغربی گفت در حدیث هرگز بران دلالت نیست  
 بلکه دلالت بر خلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خبراً منهما نقص است بران و از اینجا معلوم شد که اعیان آنها سرور و خیر پس شارع آنرا بخیر بدل کرد  
 و تبدیل آورد و این صریح است در منی از کرون آنچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم و النسائی باسناده صحیح در سبیل گفته و اما توسع  
 و عیال در ایام اعیان و چیزی که محصل ترویج بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلفت عبادت پس مشروع است و استنباط کرده اند بعضی که است  
 ج در اعیان و منکرین تشبیه با ایشان مبالغه کرده و شیخ کبیر ابو حفص بستی بح از حنفیه و گفت هر که بدین فرستد یک پند بسوی شریک برای تعظیم عید  
 من تحقیق کافر شده بخدا انتهی و چون حکم بدین است و در باب حکم شرک و مظهر سرور و چه خواهد بود و لیکن چون عمل است از قرون کثیره موقوف  
 مد و عالم هر چه مخرج گردیده و محدثات گوناگون و بدیع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صد هزار یکی هم آنچنان نتوان یافت که  
 نین اعیان و مواسم خود را و در داد الا اشاره الله تعالی و عن علی رضی الله عنه قال من السنة ان يخرج الى العيد مما يشاء  
 سنت است که بیرون آید بسوی عید گاه پیاده و گاه آخر حدیث این است و بخورد چیزی پیش از آنکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ابی رافع است نزد ابن  
 بون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و برنگی گشت پیاده و هم وی از سعد قراط آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در آن گفته  
 از نهی هر رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عید و نه در خانه هرگز و رواه سعید بن منصور عن الزهیری هر سوار بود ابن عمر  
 ده میرفت و پیاده بر میگشت و نویب کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب اضی و الکرکوب الی العید و لتسویه بنو میمان هر دو نظر بصحی حدیث  
 ع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین است نزد اکثر اهل علم که سبب است بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند  
 مذ انتهی و حسناته و گفت ترمذی این حدیث حسن است در سبیل گفته نیافتم و ترمذی که وی تخمین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم  
 منش کن زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث امور و خدشین را در وی مقال است انتهی کلام اجل گویم سید عالم عید الله بن محمد الکر

فرزند صاحب بل رحمة الله تعالی گفته تخمین ترمذی ثابت است چنانکه مصنف رح گفته در شرح ترمذی است باین لفظ که حکم کرد مصنف  
بر حدیث باب که آن حسن است و قوی و در خلاصه بروی اعتراض کرده و گفته که اهل حدیث متفق اند بر ضعف می و حارث کتاب است مگر ترمذی  
که حدیث را حدیث گفته و دعوی می برین باب مقبول نیست کونیم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و در ضعف می نیز که یحیی بن معین لفظ الایمان  
رواه عباس الدوری عنه و عثمان بن سعید الدارمی گفته که گفت ابن معین ثقة و نسائی یکبار گفته لیسرح باس و بار دیگر گفته لیسرح بالقوس  
و گفت ابو بکر بن ابی داود و بروی گفته الناس و افرض الناس و حسب الناس علم فی الفضل از علی رضی الله عنه آری شعبی گفته حدیثی از انارث  
الا عور و کان کذابا و نیز کاذب گفته اند او را ابو اسحق سبیعی و علی بن المدینی و ابو زرعه گفته لایحیی به و این جابگن است کان غالیاً فی التشیع و ایهما  
فی الحدیث و دارقطنی گفته ضعیف و ضرب یحیی بن معین و عبد الرحمن بن حمدی علی حدیث صاحب میزان گفته چه تو بر تو این امر از سنه  
با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفته حدیث می و در سنن اربعة است و نسائی با وجود گفتن می در رجال احتجاج کرده است  
بومی و قوی نموده است امر او را گفته و این شعبی است که کاذب میگوید او را پس روایت میکند از وی گفت و ظاهر آنست که می دروغ می  
در کایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از او عیبه علم مره بن خالد گفته حدیث احمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود و خمسة یؤخذ عنهم کثرت  
منهم اربعة و فاتی الحارث و لم اره و کان یفضل علیهم و کان اصعبهم و یختلف فی هؤلاء الثلاثة ایضاً ففضل عقیقه و مسروق و عبیدة امی البیلمانی  
اشتی کلامه گفته بنده ضعیف غفیف است که این جواب یکی از دو وجه است که در سبب گفته و یکم چه چنان باقی است یعنی در سبب گفته بود که لم اره  
فیه انه حسنه پس چون در ترمذی تخمین می موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تخمین ایسوی می هنوز باقی باشد و جوابی که  
از تخمین گفت نیز حق مقام قضا کرده زیرا که از تقریر مذکور ظاهر است که هر که از حارث اعور روایت کرده و هر که از وی روایت نکرده تضعیف می نموده  
و توثیق بعض در برابر تجزیه جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جمیع مقدم است بر تعدیل و بودن روایت او در سنن دلیل توثیق  
نی تواند شد زیرا که در سنن اربعة اخبار ضحان و حسان صحاح همه است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چه کار است که گفت تبر

و عن ابی هریرة رضي الله عنه انه مر اصحابهم مطر في يوم عيد فصلة بهم النبي صلى الله عليه وسلم فبأوله  
العید فی المسجد بدستیک رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذار و یا ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد و این  
جز یکبار پیش نبود صاحب بل میگوید که در سنن اربعة از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت گذار و آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران بر رسید  
پس بمصله بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتهی شیخ و شرح سفر سعاده گفته که اهل مکهم از زمین اول عادت برین دارند که در مسجد  
گذارند و بصره امیر و نروند و بعضی گفته اند که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد گذار و بحجت ضعیف بود و بخلاف مسجد  
که وسعتی تمام دارد و الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بروجه  
کفایت است آبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الیمام  
میگوید که سنت آنست که بر آید بجایان و مستحالات نماید کسی را که باضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز است گذار و آن را شهر در دو موضع  
باتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع نیز اگر چه بخلاف کنند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگرد و در بلده لاهور و بعض بلاد  
دیگر همچنین می کنند انتهی کلام اشعیه گفته بنده ضعیف عفا الله عنه که تعدیل گذار و آنحضرت نماز عید را مسجد شریف بضمیق مسجد شریف  
باینکه چون یکبار بعد از مطر در آن بگذارد معلوم شد که مسجد وسعت گذار و آن داشت اما مخرج بمصله را افضل بنده داشت و بهی می درین نماز بگذارد







ووجهی گفته اند انصاف و قبل بقیال بهمانی کسوف و رقت تغییر است بسوی سیاه و منه کسوف و وجه کسوف آتش اسودت و در شش ماه  
و معنی خسوف نقصان است قاله الاسمعی و فی ذلک اقوال آخر و یقال کسوف الشمس یفتح الکاف و تضم ناء و او انکسفت و خسفت یفتح الخاء و تضم ناء و او  
و انکسفت عن المغرب بن شعبه مرخصی الله عنه قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
گفته شد آفتاب بلی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفته کسوف و زلزله آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس ندیده  
و قوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم این جهان در اوائل کتاب انکشاف آورده که منکسف شد شمس در زمان آنحضرت و بار یکی در سنده سادسه و دیگر در  
سنه عاشر روز یک مرد پسرش ابراهیم و خنفس شد و در جمادی الاولی سنه خامسه پس هیود طیاس زدن و رفی بشبب کردن گرفتند و گفتند شوخی  
قمر پس گذارد آنحضرت نماز خسوف انتهی و روات صلوة کسوف از صحابه است و چند کس اند در عده شرح عمره گفته از اینجا معلوم شد که سر کردن جهان  
بنادین و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعلی یهود است یوم مات ابراهیم روزیکه مرد ابراهیم بن رسول الله که از انبیا طیبین بود  
و در مدینه بنه ثمان متولد شده و در مدینه رضاء و در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراهیم پس  
گفتند مردم که گفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم بود او گفته موت او دهم ربيع الاول بود و قبل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا  
و در بخاروست بر خنجان کمی گویند گرفت آفتاب نمی باشد مگر در سنه روز آخر ماه عادت این چنین است و این بر خلاف عادت بود اگر گویند در غیر  
این سنه روز محال است این سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیزی فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بطریق و در ایشان  
ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله برستی که آفتاب و ماه تاب و نشان اند از نشانه های خدا که دلالت می کنند بر وجود وی و نشان  
زیرا که خسوف و کسوف و ال اند بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند مرا بلی دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابدیت تاریک و تیره  
و بی نور شد و همچنین قدرت او تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسفت کند و تاریک گرداند پس در اینجا بخوبی عبادت  
از بابر مسطور خود و حدیث ماخوذ است از قول می تعالی و ما نرسل بالآیات الا تحق نقیلاً لاینکسفان لموت احد و لا حیاته  
گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نه حیات وی این دفع است مراعتاد جاهلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ  
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات با دمی بجهت اشتیاع و انتظار موت بود و در سبیل گفته ایشان ادعای حیات  
هیچ یکی نکرده بودند پس مذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامم یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گوید و همچنین این کسوف برای  
مات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض مانند آنست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود شمس یادت افادت است و بیان آنست که حکم قمر چون احد  
فاذا راایتوها فادعوا الله و صلوا پس چون ببینید شما آنرا پس عاکسید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم است و لفظ بخاری فصلوا  
و دعوا الله است و در وی ارشاد عبادت بسوی آنچه مشروع است نزد و عتقی از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر دلیل و موجب است  
مگر آنکه جمهور محل کرده اند آنرا بر سنت مکرره بنابر انحصار واجبات و در نماز پنجگانه و ابو عوانه و صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زین بن النیر از ابنه  
نقل کرده که واجب است شوکانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و حج و فعل مفید زیادت بر سنت نیست مستثنه  
حاشی ینکشف تا آنکه منکسف گردد و از آن حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است متفق علیه پس در اینجا آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم غایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل است بر نفوذ صلوة با جملا پس چون آفتاب بجلی شود و وی در نماز باشد  
نماز را تمام نکند بلکه اقتضا کند بر آنچه بفضل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است مسلم و قد انجلت و این دلیل است بر اتمام نماز اگر چه چالش باشد با جملا

و مرید اوست قیاس سائر صلوات زیر که اینها مقید اند برکت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و در وی دلیل است بر آنکه گذاردن این نماز مقید  
 بمحصل سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند حضور و نزد احمد و حنفیه ماضی اوقات که رکعت است و نزد مالکیه از وقتی که حلال شد در آن  
 نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر صفت گفته و اوقات ششم بر چیزی انطریق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت و لیکن واقع شده  
 این اتفاقا پس باین که در بنوع ماضی او که فی البدرو فی رواية للبخاری عن النخعي حتى یخلى تا آنکه روشن شود عوض قول وی  
 حتی یكثف و معنی هر دو یکی است و در وی دلیل است بر طول قنات و رکعات این نماز و للبخاری و ابن حبان و الحاكم و النسائی نحوه  
 من حدیث ابی بکر رضی الله عنه فصلوا و ادعوا حتى ینکشف ما بكم پس نماز بگذارد و دعا کند تا آنکه منکشف گردد و  
 چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که سوق کرده و آورده آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف است و مترادف است که مرتفع شود  
 آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تخیلش واقع شده است در خلاصه و شرح مذهب آنچه موهم بود این روایت  
 متفق علیه است حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد و مسلم از ابی بکر در صلوة کسوف هیچ چیز استثنی و عن عایشة رضي الله عنها  
 ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوة الكسوف بقراءة بقرآن بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قنات خود را و مترادف  
 در اینجا کسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خفت الشمس قال ثم قرأ بقرآن بالقرآن و جهر از ندی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده  
 و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقنات در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جهر کند بقنات مطلقا و کسوف  
 شمس و قمر بنابر حدیث باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس لیکن قمر مثل او است بنابر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یک  
 چنانکه فرمود فاذا را بهما ای کاسفین فصلوا و ادعوا اصل استوای هر دو است و کیفیت نماز و مانند آن و این بنابر احمد و اسحق و ابی حنیفه  
 و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحديث ابن عباس که استاد آنحضرت استادانی در از قریب سوره بقره پس اگر  
 جهر میکرد آنحضرت اندازده می کرد و ابن عباس قنات او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تطبیق آورده که وی بایستاد بپهلوی آنحضرت  
 در کسوف پس نشیند از آنحضرت حرفی و بیعتی آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس  
 از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقنات نشنیده سوم آنکه مصلی غیر است در میان جهر و اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ایدر آن است علما  
 بحديث ابن عباس و قیاسا بر صلوات شمس و لیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقا آنحضرت است ازین همه اقوال و در مصنفی گفته ظاهر آنست که  
 جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحديث یحیی عن عایشة و اجماع شافعیه بآنکه اسرار در قمر است و جهر در شمس پس دخول است بآنکه  
 ظاهر از حدیث عایشة آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدد در آن باب از حضرت عایشة منقول است و استقامت  
 خسوف بر شمس غیر ظلیل است انتهی مختصا فصلی اربع رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی  
 دو رکوع کرد و بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجرات و چهار سجده چنانکه معهود است متفق علیة  
 و این حدیث دلیل است بر شریعت جهر بقنات در نماز کسوف و بر آنکه این نماز در رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت  
 دو سجده و باین خلاف دلالتی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجه متعدد او و این وجه  
 این عمر و ابن عباس هم آورده و رواه ابن حبان الحاكم و گفت بخاری حدیث عایشة که جهر در هر رکعت است از حدیث سمره انتهی و لفظ سمره این است





شعر رفع فقام قیام طویلا وهو دون القیام الاول پسر برداشت سر از سجده و ایستاد ایستادن دراز و این ایستادن فرود  
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود و شعر رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول پسر رکوع کرد رکوع دراز و این  
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود و شعر رفع فقام قیام طویلا وهو دون القیام الاول پسر برداشت سر  
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت تا نیک کرده بود و این دلیل است بر اطالته قیام در رکعت  
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داود از عروه آمد که وی خواند آل عمران را این بطلان گفته نیست خلاف در آنکه رکعت  
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند  
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول فی است و هم دون القیام الاول که مراد بدان اول  
از اولی است یا راجع است به پیش هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل است شعر رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول  
پسر رکوع کرد رکوعی طویل این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود و شعر رفع راسه شعر سجده شعر انصرفت پسر برداشت  
سر خود را پسر سجده کرد یعنی دو سجده پسر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر تکرار این را از جهت ظهور وی و قد تجلیت الشمس  
و حال آنکه تحقیق اشکار او روشن شده بود و هر خطیب الناس پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه پیمان است که در حدیث مغیره گذشت  
یعنی صرواه و آیات اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای نبوت احدی و زحیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید  
ممنوع علیه و در اینجا دلیل است بر شریعت خطبه بعد صلوة کسوف و رفته است به استجاب آن شافعی و اکثر این حدیث و حنفیه گویند  
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و نقب کرده اند با حدیث مصرحه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفرموده مقصود از آن خطبه بود  
بلکه قصه بود و بر کسانی که معتقد بودند که کسوف بسبب نبوت احدی می باشد و این قول مستحب است باینکه در روایت بخاری است محمد الله و نبی  
علیه و فی روایت از عبده و رسوله و فی روایت البخاری اند ذکر احوال الجنه و النار و غیره و لکن این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث  
فاطمه از اسامه این است قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فحمد الله و انشئ علیه ثم قال ابا بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا  
حتى الجنة و النار و لکن قد اوجی الی انکم تقتنون فی القبور فمر بها و مثل فتنة المسیح الذی قال لا ادری امی و ذلک قالت اسما و فیوکی احدکم فیقال  
یا علیک بهذا الرجل یا المومن و البوقت لا ادری امی و ذلک قال فقاتل انما فیقول هو محمد رسول الله جاء بالبینات و الهدی فاجبتنا  
ثلاث مرات ثم یقال فذکرا نعلم انک توین بفهم صاحبنا و فی مسلم روایتی آخری فی الخطبه بالفاظ فیهما زیاده تصنف و تلخیص فیهما  
از حنفیه می گویند نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت است در حدیث عایشه و حدیث اسما بنت ابی بکر در  
صحیحین و احادیث از حدیث سمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور است که استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در این بر منبر  
و غیر گفت و در ارادشنا کرد بروی او حدیث انتهی گویم هیچ حاجتی تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب و بعض  
احادیث مضمون ضعیف موجود است تعجب این است که در هدایه زیاده برده جا و در اسه و خطا و داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلق حنفی است  
و اللفظ للجنه از فی و لفظ من بخاری راست و در سبیل گفته نماز کسوف بر وجه کثیره بروی است ذکر ما الشیخان و ابوداود و غیر هم در این  
سنت است باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظرست زیرا که ابو عوانه در مسیح خود تصریح کرده است بوجوب بی و حکمی است از مالک که آنرا  
جاری مجری گفته و گذشته و گذشته از ابو حنیفه ایجاب می دهد شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون است و جماعت گفته اند

و دیگر آن یعنی ابو حنیفه و گروهی که تنها بگذارد و تحت اولین احادیث صحیح است که در آن گذاردن آن حضرت بجماعت آمده و بعد اختلاف کرده اند و در صفت  
 وی جمهور گویند دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و سجده است تغییرها و این کیفیت رفته است اما در شافعی و لیث  
 و دیگران انتقادی در مصنفی گفت اکل نماز کسوف آنست که قیام اول را طویل کنند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندک کمتر از وی و قیام ثالث از قیام  
 ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعضی روایات  
 تطویل سجدهات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطیبان وارد شده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند  
 که آفتاب و ماه تاب و آیت اند از آیات خدا فی تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهی گویم و این همه افعال و احادیث  
 صحیح وارد اند و فی رواية حسنک اسی عن ابن عباس صلی الله علیه وسلم حين کسفت الشمس ثمانی رکعات  
 فی اربع سجرات گذارد آن حضرت و دیگر گفته شده آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع و در چهار سجده یعنی در دو رکعت نیز که هر رکعت  
 دو سجده است و این کیفیت رفته است گروهی و صلی الله علیه وسلم و اخرج مسلم عنه مثل ذلك اسی مثل روایت  
 ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند و لکن مسلم راست  
 عن جابر بن عبد الله صلی الله علیه وسلم اسی البنی صلی الله علیه وسلم سب رکعات بارج سجرات گذارد آن حضرت شش رکوع  
 یعنی در هر رکعت سه رکوع چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معروف است و لابی داود عن ابی بن کعب رضی الله عنه صلی الله علیه وسلم  
 اسی البنی صلی الله علیه وسلم فرسخ خمس رکعات و سجد سجداتین گذارد آن حضرت نماز کسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد  
 دو سجده و فعل فی الثانية مثل ذلك و برگرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده و رواه البیهقی و الحاکم صلی الله علیه وسلم  
 و صححه ابن اسکن و قال الحاکم رواه سونوفون و ابی یحیی از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی که است  
 در رکعت رکوعات است در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مستند آوردن چهار صورت مثبت و سبیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع  
 و باین اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیرهم و برین مال است حدیث جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفته  
 هو اصح ما فی الباب و باقی البر و ایات مسئله ضعیفه دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس  
 و علی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین مال است حدیث جابر چهار رکوع دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند  
 علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند بادل بنا بر کلام ابن عبد البر و نوی در شرح مسلم گفته اند که دو اند به نوعی بعض صحابه گفت  
 جماعتی از محققین که مصلی غیرست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این مبنی است بر تعدد کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاه  
 چنان و لیکن در سبیل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحد است که آن نماز گذاردن آن حضرت است روز و قات ابراهیم  
 و لهذا تعویل کرده اند دیگران بر اعدال احادیث چاکیه صورتی اند و این قیام رکعت کبار اید تصحیح یکست مذکور اند که کلام امام احمد و البخاری و الشافعی  
 و حنیفند آنرا غلط و رفته اند و حنیف بگذاردن دو رکعت همچو سایر نوافل انتهی مذہب جمهور کوفین و ثوری نیز همین است و یک رکوع اقل عدل است  
 و پنج اکثر آن در مصنفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل نماز است و اگر فصلوارا کالبد است و هر که دو رکوع  
 و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهامی حاصل کرد انتهی شیخ و در ترجمه گفت نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است  
 بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است و در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد





کرده بود پس بعضی روایات از ان بخطبه تعبیر کردند و بران اقتضای نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند  
هم بران اقتضای نمودند و دعا قبل نماز ذکر کردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعا یکبار درین نماز باید کرد پس بخیر ماورد عنه صلی الله علیه و سلم  
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و در بخاری و ابی داود و ترمذی و نسائی  
استسقاء و باین رفته اند اکثر این شیخ در ترجمه گفته و نیز ابو حنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم و سبب رزاق و تقاضا  
بعضی آن سبب اذکار انظار است و حقیقه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد  
و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت رسیده و آنچه مذکور است عین دعا است و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقاء کرد و در دعا و استغفار  
اقتضای نمود و نماز نگذاشته و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم باقرین عذر می یزدان نبوت بعید است و ترک می با وجود علم  
ابعد است با وجودیک این دعا از وی و حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه آنست که نیست نماز  
در استسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرطه و اگر هر یک نماز نفل کنند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار  
کنند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقاء خالی از اضطرار نیست پس ابو حنیفه اخذ بتمییز کرده و ابو یوسف و محمد بن یحیی و یحیی بن یحیی و دیگران  
درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الاثنی عشر و حنفیه بر مذاهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اخصار  
آن با آنحضرت علیه السلام انتهى و در شرح سفر السعاده گفته نزد صاحبیه و ایضا گفته در استسقاء نماز است جماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول  
امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است  
الا انکله تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در نزد  
امام احمد روایات است مشهورتر از آنچیزی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب می خطبه است قبل لصلوة او بعد یا و بعد مختار تر است یک  
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی و در روایت است و نزد آنها یکبار تا اقل اند نماز قرار است بجز است و محتوی بر دانها امام را یا قوم را نیز در قول است و نزد  
ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فردی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذاهب ابو حنیفه و عمل بمذاهب صاحبیه است انتهى و امام  
گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری است از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه و سلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت  
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاشتن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بر جهت آنست که  
استسقاء از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از آن وجه بود پس چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت است  
تنبیه چرا باید کرد و محجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتضای بردعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقاء اگر چه در وجوه  
متعدده آمده اما مضطر نیست بلکه هر یک از آن وجوه بجای خود سنت استمره است در حجة الله البالغة گفته استسقاء کرده است آنحضرت بر آنجا  
کثیره و لیکن وجی را که برای امت مسنون کرده آنست که بر آید بسوی مصطفی با مردم در حالت ابتدال متواضع و تضرع و بگذارد و در رکعت بقرات  
جمعه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در طاهر و دانا انتهى و در سفر السعاده گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقاء کرد  
انتهی گویم باین آن شش وجه در روای نبوی باین لفظ ذکر کرده که اول خروج است صلی الله علیه و سلم بسوی مصطفی و نماز گذاردن و خطبه خواندن دوم  
روز جمعه بر زمین در آنجا خطبه سوم استسقاء می بر زمین مدینه حجره در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقاء در ایامیکه نشسته بود  
در مسجد پس بر داشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز و جل بختم استسقاء کردن نماز احیای زیت قرب زو را و این بیرون در وانه مسجد بود



هشتم استسقاء بعض غرات وقتی که سبقت کردند اورا مشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی و از اینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز ثابت است و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صحته الترمذی در مصنفی گفت در مثل این مقام دورای می شود یکی آنکه هر فعلی که یقینی سنت است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر با جور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس هر یک بعضی و بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجاء آرند مثل گله که یک فرض است و در کان و خصوصیات چند آنکه آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفا مسلمین بهم جز او میل شافعی برای اول است و میل مالک دینی حنیفه برای ثانی است و اکمل استسقا آنست که سه روز روزی گیرند و توبه کنند و وجه خیر از صدقه و صله بجاء آرند بعد از آن روز چهارم بجهار و روزی گرفته و جامهای خاکلی پوشیده بمحمد میبشترند منی عن ابن عباس انگاه دو رکعت نماز گذارند مانند عید بعد از آن دو خطبه خواهند و استغفار بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و ماموم همه اینشی گویم و این ظاهر است و در اسلول و صحیح ابو عوانه و ابن حبان و اخرجه الحاکم و البیهقی و الدارقطنی ایضا و حسن عایشه رضی الله عنهما قالت شکی الناس

الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فحجوا المطر کله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادند باران را فامر عند فوضع له بالمصل پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس بخارده شد منبر برای وی و فصلی که بیرون مدینه است و وعد الناس بوجاهه جبرین قیه و نوید داد مردم را بر و زمی که بیرون آیند در آن روز و چنین کرد آن در زمر برای ایشان و در اینجا دلالت است بر یکله استسحب است تقدیم تبیین روزی را مردم تا که طیار شود برای آن و خلاص شوند از مظالم و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا که آنکه با حضور شدت و طلب تفرج وی از او تعالی تمیقین آن زیر که دارد شده است و در اسرئیلات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عاصی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان و غیر هم و از اینجا گفته اند که مشروع است اخراج اهل ذمه لیکن از متصلی بر آنرا باشند فخرج حبن بک احاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بر روی آفتاب یعنی که آفتاب او و بد ابا بلف و هجره هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد حبل المنبر بین شست بر منبر حافظ ابن قیم رح گفته اگر صحیح شود و روند در دل ازین حرف چیز هست فکبر و حمد الله پس تکبیر را در دو ستایش کرد خدا را شمر قال پسر گفت اکتو شکو تخرجت دیا که در دستیک شما کله کردید قسط شهر و دیا بخود را و دیا جمع دارست بمخنی سرا و گله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما و قد امرک الله ان تدعوه و تحقیق فرموده است خدای تعالی شمارا که بخوانید او را قال تعالی ادعونی استجب لکم و وعدک ان لیستجیب لکم و نوید داده است شمارا که قبول کند دعا و رسول را برای شمارا قال و اذا اسألك عبادی عني فاني قریب

الجبیب دعوهم الذراع اذا دعاهم شمر قال پسر گفت آنحضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم جمیع سپاس و ستایش ثابت است فرخانی را که پروردگار جهان است و هر بان است در دنیا و آخرت و اینجا دلیل است بر عدم قتل خطبه مسلمانی که در دنیا و آخرت از این آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تمجید ملایک یوم الدین مالک همه چیز است روز جزا ابوداود گفته اهل مدینه ملک یوم الدین میخوانند و این حدیث حجت است بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود حق سواى خدا میکند و بخیر

الله عز و جل انت الغنی و غنی الفقراء انزل علینا الغیث و اجعل ما انزلت علینا قوه و بلاغا المخرجین فیضا و نرا توئی منسوب بر حق نیست خدای بر حق سواى تو توئی بی نیاز و نیازمند انیم و محتاج فرود و فرست بر ما باران و بگردان چیزی را که فرود فرستاده از باران برای ما تو انائی و رسیدن تا زمانى طولی یعنی برسم بطایب خود بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بکمال بفتح با چیزی

که بوی بطلوب برسد شرف یدیه فلوریزلی حش و روی بیاض البیضاء پست بر داشت هر دو دست خود را پس نگذاشت بر دراز  
 و بر داشت می بود هر دو دست را تا آنکه عابر شد رسیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر لباس شریعت در آن زمان فقط بود ابو و مرد از طهر البیاض  
 علی الحقیقت خواهد بود و اگر قیص بود مرد موضع البیاض است و بر هر تقدیر زبور بیاض البیاض بکنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع صحیح  
 و سله و بطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و در بجا و دلیل است بر شریعت رفع یدین نزد دعا و لیکن در استسقاء سالفه در رفع بطلوب است تا آنکه  
 برابر بر و گرد و تجاوز نکند از سر و بالا و در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نیت داشت هر دو دست خود در چپری از دعا که در استسقاء بگفت  
 سیوطی در توضیح که این نفی رفع خاص است لیکر کفین کافی مسلم و ابی داود و اما در سائر دعا پس بر میداشت هر دو دست خود بطول آنها و ثابت  
 شده است رفع یدین در دعا و در حدیث و قد افردتها بجز و انتهی و این جزو را کاتب حروف عقی عین در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه  
 آورده است و تصنیف روح در فتح البیاضی گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبوی صلی الله علیه و سلم ثم رفع یدیه و رایت بیاض البیضاء و گفت ابن عمر  
 رفع النبوی صلی الله علیه و سلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مناصح خاله و در وی ر دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود و دستها در دعا بجز زرا  
 و تسک کرده است بحديث انس و آن صحیح است و لیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاص است  
 نه مهمل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء و حالش این است که رفع در استسقاء مخالف غیر است یا بمابنه تا آنکه دستها برابر بر و  
 شوند و در دعا برابر هر دو و کوشش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یری بیاض البیضاء بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض  
 در استسقاء ابلاغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقاء متصل می باشند و در دعا بلند نمیزی گفت و بتقدیر تعزیر جمع جانب اثبات را حجت گویم  
 لایسا با اکثر احادیث آورده و در آن نیز که در وی حدیثهای بسیار آمده افرد ما المنذری فی جز و سر و منها النووی فی الاذکار و فی شرح المذهب جملة  
 و عقد کرد بلی آن بخاری باین در ادب مفرد و ذکر کرد در آن حدیث ابو هریره که قدم آورد و طفیل بن عمرو در آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت  
 بدرستی که دوس نفرمانی کردند خدا را پس بدعا کن بر آنها پس دو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهدنا  
 و این در صحیحین است بدون قولی می که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مردی دیگر باری فقال النبوی  
 صلی الله علیه و سلم اللهم و یدیه فاغفر فرغ یدیه و سندی صحیح است و آخره مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبوی صلی الله علیه و سلم  
 یدعو را فایده یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد است و در جز رفع یدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 را فایده یقول لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن عمره در قصه کسوف فانهتیت الی النبوی صلی الله علیه و سلم و هو یدعو و هم نزد  
 مسلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بلقیع فرغ یدیه ثلث مرات  
 و در حدیث طویل ابو هریره است در فتح مکة فرغ یدیه و جعل یدعو و و صحیحین است از حدیث الی حمید و در قصه ابن اللبیده ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة  
 البیضاء یقول اللهم بل بلغت و در حدیث ابن عمر است ان النبوی صلی الله علیه و سلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرغ یدیه و قال اللهم استی و در حدیث عمر  
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل علیه الوحی یسمع عند وجهه که وی یخل فائزل علیه یوما ثم سری عیبه فاستقبل نقبله و رفع یدیه و دعا الی الحدیث  
 اخرجه الترمذی و اللفظ له و الناسانی و الحاکم و در حدیث ابی امامه است کنت روف انبی صلی الله علیه و سلم بعرفات فرغ یدیه فالت به تاقته فسقط خطا  
 فتناوله بیده و هو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه  
 و هو یقول اللهم اجعل صدایک و یجسک علی آل محمد بن عبادة و سنه چند و احادیث درین باب بسیار است و اما آنچه مسلم از حدیث عامه بن روایت

آورده که وی در بیشترین مردان را که بر میدارد و هر دو دست خود پس انگار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسا بر پس صریح  
از بعضی حکایت کرده که وی اخلاطی که کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و در کردن آنرا باینکه در پیش در باره خطب است  
بحال خطبه این ظاهر است و در حقیق حدیث پس نیست معنی بلخی فیثیل آن برقع بدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بشروح و عیت آن و روایت کرده اند ابو داود  
و ترمذی و حسن و غیره از حدیث عثمان مرفوعاً آن ربکم می گویم که یحیی من عبده از ارفع یدیه الیه ان یرزقنا صغراً ای خالیه و سنده حید طبری گفت  
و مکره است رفع بدین در دعا نزد ابن عمر و جبرین مطعم و وید شرح مروی را که بر میداشت هر دو دست خود پس گفت من تشاؤل بهما لا اتمم لک طبری این را  
باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن التمیم از عبداللہ بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت  
و در مدونه گفته خاص است رفع باستسقاء و دیگر اند بلطن آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا بر دوش و گفت که آنها را بر آستین  
باید داشت لکن سنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفت دعا است و ابو داود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت  
مسالت آنست که دستها را دوش برداری و استغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمیعاً دراز نمائی و طبرسی  
از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت بر رفع بدیه حتی بجایزه بهما رسد و ثابت شده است از ابن عمر خلاص ما تقدم اخبرنا البخاری فی الادب المفرد من طریق  
انصاح بن محمد قال رایت ابن عمر یروی عنده انفاص بر رفع بدیه حتی بجایزه بهما رسد و ثابت شده است از ابن عمر خلاص ما تقدم اخبرنا البخاری فی الادب المفرد من طریق  
من فتح الباری و تودوی در شرح مسلم نیز حدیث آنست که نبی داشت آنحضرت دست خود را مگر در استسقاء و لیکن حال این چنین است  
بلکه ثابت شده است رفع بدین می در دعا در مواطن دیگر غیر استسقاء و بی اکثر من آن تحصر و قد جمعت منها نحو من ثلاثین حدیثاً من الصحیحین و احدهما  
و ذکر ترمذی و اخبرنا صفه الصلوة من شرح المذهب و تاویل حدیث آنست که رفع بلغ که از ان بیاض الطین دیده شود و مکر در استسقاء  
یا مراد آنست که وی جزو استسقاء بد و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرد و شونز مشبهین در مواضع کثیره که جماعات اند و واحد که حاضر نشد این مواضع را  
ولا بد است از تاملی که ذکر کردیم انتهی فتحو الی الناس ظهره و قلب رداءه پست بر گردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و در کرد  
بسوی بیک و گردانید چادر خود و اقدسی گفته طول ردای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شش فرع بود در شش ذرع و طول از ار چهار ذرع و یک شبر و ذرع  
فرع و یک شبر و این بر ذرا و از ار در جمعه و عیدین می پوشید گردانی گفته روا آنست که در نصف اعلی پوشند و از ار آنکه در نصف اسفل پوشند  
و طریق قلب را باین وجه است که بگردید برست برست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمن و تقلیب کند  
هر دو دست خود را بر پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمن طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار  
و در بود او و بجای لفظ قلب قول گفت و هو ارفع یدیه در حالیکه بر دارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را شفا قبل علی الناس و نزل  
پست بر او و در مردم و فرود آمد بر نیز و صلی علیکم من پس گذارد و در رکعت و در پنج دلیل است بر آنکه صلوة باران در رکعت است هو قول الجمهور  
فَأَنشَأَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى سُبْحَانَهُ فَرَعْدَتْ وَبَرَقَتْ پس میداد و خداوند پاک بر ترابری را پس غریب آن بود در شش برق بفتح بر  
و کسر هر دو روایت است شفا مطر است پست بر آید آن بر بدست وی خدا و امر وی پس نیامد آنحضرت از شش بسوی خود تا آنکه روان شد سبباً  
پس هر گاه که دید آنحضرت شتاب غنن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شدند اندامهای درون دهن می پس گفت آنحضرت گو این می آید  
که خدا بر هر چیز قادر است و من بنده خدا و رسول ابریم رواه ابو داود و ابو عوانه و ابن جبار و الحاکم و قال غریب و اسناد که جلیل  
وصححه ابوعبید بن اسکن و قصه التحویل و الصبح و قصه التحویل و زاد صحیح بخاری است و آن گردانیدن بدین است بر شمال و زیاده گردانیدن

در این خزیه که در اندیش شمال را بر زمین در و رایت ابو و دوست گردانید عطا فی المن او را بر عاتق ایست خرد و عطا فی السیر او را بر عاتق بر زمین خود  
 در و رایت ابو و دوست که بود بران حضرت خیمه نمود پس خواست که بگریه و فسل آواز گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بر وی قلب کرد آواز و گریه  
 بر دوشش خود و مشر و کرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرج احد لفظ وحول الناس معه ولیت و ابو یوسف گویند مختصر است تحویل را  
 و بعضی گفته اند زمان تحویل نخستند و وقت تحویل استقبال است بسوی قبله و در مسلم است چون خواست دعا کند رو کرد قبله و گردانید چادر خود  
 و مشرفی بخاری من حدیث محمد بن عبد الله بن زید از حدیث عبد الله بن زید فیست وی را وی اذان چنانکه بعضی حفاظ و هم کرده اند و لفظ وی  
 این است که گفت عبد الله بن زید آن رسول خدا با مردم بسوی قبله در حالیکه قصد استسقاء دارد پس بگذارد با ایشان در رکعت چهارم و در آن هر دو  
 بقرارت و رو آورد و قبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را بباله و گردانید روای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله  
 و فی و درین حدیث عبد الله بن زید است فتوجه الی القبلة یدعی پس رو آورد و آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند و بخاری  
 بعد دعای این است و حول رواه و فی لفظ قلب رواه شریک بن جهم فی صحیحهم بالقرائة پسر بگذار و در رکعت چهارم و در آن  
 هر دو بقرارت و درین جا دلیل است بر مشروعت چهارم در آن این بطل گفته اند جمیع علیه یعنی هر دو نماز باران و آنرا بجا بعضی علماء کرده اند که  
 این نماز را جز روز نایب گذارد و اگر در شب گذارد می شود و روز در آن انبار میگرد و در شب چهر می نمود و در سجده و فی هذا الوجه بعد الاستسقاء  
 و گفت بخاری که سفیان گفته خبر کرد مرا استسقاء از ابی بکر که گفت گردانید بر زمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد این خزیه و شمال بر زمین چون در حکمت  
 تحویل اختلاف است اشاره کرده و صنف بسوی آن و در روایت آینده و این حدیث صحیحین حجت است بر کسی که میگوید که در استسقاء نماز نیست  
 صرف دعا و استغفار است و چون در بخاری و مسلم موجود است تعلیلش با شرط بخالی از تشک نیست و لکن دارقطنی من مرسول الی جعفر

الباقی و در روایت دارقطنی است بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب  
 رضوان الله علیهم و سماعت دارد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق و غیره و در سنه ست و پنجاه  
 و اثنی عشر و سیع عشره و ائمه و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در قریع در قبری که در آن پدر و عم پدر وی حسن بن علی  
 بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون است و موسوم شد بنابر آنکه تقریبی توسع کرد در علم کثافی جامع الاصول و حول دداعه لیتحول  
 القسط و گردانید آنحضرت چادر خود را تا بگرد و خشک سالی یعنی این تحویل و تقلید تفاوت بود برای تغییر حال و تبدیل مساکن با مطار و تنگی بفرخی و بعضی  
 گفته اند که این امتثال امری است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده شده بود که بچنین کن تا تحویل یابد حال و مجرد تفاوتی چه شرط تفاوتی است که بقصد  
 و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاوت گیرند قال ابن العربی و گفت بصف که وارو شده است و تفاوتی حدیثی که رجال و  
 ثقات اند و در فتح الباری گفته اند جابر الدارقطنی و الحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر فوصله زید که محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را  
 و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفته دارقطنی ترجمه کرد ارسال آنرا بعد گفت و بر هر تقدیر این اول است از قول باطن و سخن النبی

رضی الله عنه ان مر جلا دخل المسجد يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم قائما يصلي يده مستقيمة ممدی در آنکه مجرای  
 روز جمعه و حال آنکه آنحضرت تکیه ستاده خطبه خواند فقال یا رسول الله هلک الاموال و انقطعت السبل یعنی گفت ای رسول خدا ایهاک  
 شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی ملک المال جماع العیال قاصع لنا و در روایتی قحط الطر و احمر الشجر و هلک البهائم و در روایتی ملک الملک  
 ملک العیال ملک الناس فادع الله عز و جل یغیثنا پس ماکن خدای بزرگ برتر از که باران دهد ما را فرفع یدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا مسعود است و در روایتی از بخاری آمده و برداشتن مردم و ستبای خود شتر قال پسر گفت اللهم اغشنا اللهم اغشنا و در روایتی شکر است و در روایتی چهار گزت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا دوابنا یا سده بار خدا و نذابار ان همارا و بنوشان مار آب فذكر الحسن بن علی پس فرمود انکس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم مادر آسمان قطره ای و هنوز فتنه و دنیا و پرده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستها را تا آنکه برخواست ابرو مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس بیامد همان مرد و یادگیری و گفت ای رسول خدا افتاد و بنیاد و غرق شد مال و عاکن ما را تا بکشاید الله تعالی این ابرو و فيه الدعاء باسمک الهی و درین بقیه حدیث دعا است باز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم حولینا و لا علینا و در روایتی اللهم علی الاکام و لضراب و بطون الاودية و منابت الشجر و بهر که اشارت کرد می کشاد ابراز ان سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی و فتنه تا یک ماه و دنیا و هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابرو در مدینه و می بارید کرد و دیگر و می نمی بارید در مدینه و این قصه در مسجد شریف بود روز جمعه و در آنجا خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاق بود و گفت آنحضرت برو عا درین وقت هم از اینجا است اگر در غیر این وقت استسقا میکرد و غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیها و مالک ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت و هم از انس رضی الله عنه روایت است که ان عصبی بدرستی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا خطب ابا سنیف بالعباس بود چون قحط کردی مردم و اساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و قال اللهم انا کنا نستسقی الیک بنبیتنا فاستسقینا خدا و نذابا بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس میدادی تو ما را آب و تشقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا ننو تسلی الیک بعمر بنی فاسقنا فاستسقوا کن بدرستی که اکنون وسیله میخوانیم بسوی تو در طلب آب بعمر پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم ان لم یزل بلای الابدین و لم یکشف الالبوبه و قد توجهت لی القوم الیک لکمافی من نیک و ههنا ایدینا الیک بالذنوب و نوا صینا الیک بالتوبه فاستسقنا الخیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد زمین اخرج الزبیر بن بکار فی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر عباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت باز در عام رماد سال بعد هم بود و درین قصه دلیل است بر استسقا با اهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در معنی فضیلت عباس است و توضیح عمر و شناختن حق اهل نبی صلی الله علیه و سلم و کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب دیگر صحابه که با وی می بودند دست متسک تو سل حضرت عباس می زدند عباس گفت خدا و نذابا این قوم بر نبیت پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم من تو سل کرده اند خدا و نذابا این پیغمبر را رسوا ساز و مر از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و در اینجا دلیل است بر جواز تو سل صلی بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن نزول رحمت الهی انتهی گویم صحبت رسیده که استسقا کرد معاویه بنیز بنی الاسود از اخرج ابو زرعه الدمشقی فی تاریخین بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللاکانی فی المستفی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق عمر از ابن ابی حبه که گفت رسید قحط مردم را و در مشق پس بیرون آمدن حاکم بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن ابی



پس بایستاد زیز و بود بروی برنش و حاکم و خدا را و تشا و بروی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند من بسوی تو پس کب ده ایشان را پس  
برنگر وید نه ایشان مگر آنکه خوض میکرد و در آب و روایت کرد احمد و در هر که واقع شد مثل این معاویه را یا ابی اسلم خولانی که از انبی التخصیص و هم روایت  
از انس رضی الله عنه قال اصحابنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلمه مطر رسیدار و حال آنکه ابی انصهرت بودیم  
باراسه فحسب عن ثوبه حتى اصحابه من المطر پس بکشا و جامه خود را اندین مبارک تا آنکه رسیدار و را چیزی از باران حسرت بفتح  
حاکم و سکون سین جملتین و در گردن و برداشتن جامه از بعض بن یفتم نامی رسول خدا برای چکر دی این را و قال انه حينئذ عجز به  
فمرود این یاران نور رسیده است از پر و رو کار خود و آمده است از عالم قدس و بهارت و آورده نشده است یا جزای این عالم کثیف است  
ای نفس خرم باد صبا باد از بهر یار آمده مر حیا و بلا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوشش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی  
بیاید و گفته اند از جنت آنکه دست گنگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در اینجا اشارت و تعلیم است مراست را به تقرب  
و ترغیب و از آنچه غیر و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استجاب آن و بر آنکه  
او تعالی و را را الوار است و چیزها از نرغز او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه شیا است نه چنانکه جمعی معتزله و قدریه گویند که وی  
بذاته در هر مکان است و با هر انسان دواة مسلک و یوب له البخاری فقال باب من تطرحی يتجاوز عن الحیثه و سابق حدیث انس بطوله

وعلی عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المظن بربکة یبوء ان یخضر  
 چون می دید باران را یعنی بعد از تسقا قال می گفت اللهم صیبا نافعا خادنا ابفرست باران ریزان بسیار سودمند صیبت بفرست  
 صاد و تشدید یابی تحتیه و بعضی صیبت بوجهه مشدوده روایت کرده اند بمعنی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیبت خسار این بطل گفته  
 در وی دعاست دراز و یاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سه یا خطابی گفته سبب بمعنی عطا و مجرای بار است مجمع  
 سیوب و قد سابت یسوب اذا جری أخرجاه روایت کردند این را بخاری و مسلم و ابن خلاف عادت مصنف است که می گوید متفق علیه

و عن سید رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا في الاستسقاء بدستك رسول خدا  
و عاگرد در استسقاء این کلمات اللهم جلدنا سحابا كثيفا خذا و نذا بپوشش ما را بباران بسیار و انبار قصیفا بی در پی که آواز  
در عرش سخت و درشت باشد و بعضی از او بعضی را قصف کند و این از امارات قوت مطر است ذلوقا هجوم کشته سهل الخروج شدید الفتح  
ضمحی کا خندان و تابان بابرق غمطر ناصبه باران دهی ما را از هیچو ابر در داذ آریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در تنهایه  
فست الرزاذ اقل ما یکون من المطر و در سبل گفته ما کان مطره دون لطش و قطط کسیر هر دو قات باران ریزه یا پیاپی انبوه یا سر  
یا اندک قطره بوزید گفت القطط اصغر المطر ثم الرزاذ و هو فوق القطط ثم الطش و هو فوق الرزاذ سجلا بسیار و سجل مصدر است  
یقال سجلت السحاب سجلا اذا صبت صبا و صف کردند سحاب را بدان مبالغه بنا بر ثلث آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است  
یا ذا الجلال و الاکرام امی صاحب عزت و بزرگی و باطن مست باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا با استغنائی مطلق فیض تمام  
این سه دروازه اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده نظوا بیا ذا الجلال و الاکرام امی الزمونه و اشتبوا علیه اکثر و اسبقوله و التلقا  
و دعا کرم و می ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرمود قضا تجیب لک رواه

بوعوانة في صحبه وعنه إلى هرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرج

سليمان عليه السلام يستقبه يرون ان سليمان يقصد انك تستقنا كند و در روايتي باين لفظ است خرج نبي من الانبياء بالناس  
 و در بخارا دلالت است بر آنكه استقنا شرع قديم است و همچنين خروج براي آن فراي غملة مستلقية على ظهرها پس و در مورچه را در پشت  
 بر پشت خود را قفلة قواشها الى السماء بر دارنده پاهايم خود را بسوي آسمان و در روايتي بعض قواشها آمده پس مراد قواش هميشه باشد  
 كه بنزله دستهاست و در سوي آسمان اخراج بهائهم لغت در استقنا و دلالت بر اوراك آنها آنچه متعلق است بمعرفت خدا و معرفت است بذكر  
 خدا و طلب حاجات از وي در سبيل اسلام گفته و في ذلك قصص طويل ذكرها و آيات من كتاب الله و الله اعلم على ذلك و ايل المتاولين لها لا يلجى لا انتهى  
 تقول مي گفت آن مورچه اللهم انا خلق من مخلقتك ليس بنا غنى عن سقياك خداوند من مخلوق ام از مخلوق تو نيست  
 ملائي نياز بي از آب و هي تو فقال پس گفت سليمان عليه السلام ارجعوا قد سبقتم باز گرديد پس تحقيق آب داده شديد شما بل عود غيركم  
 بر عا غير شما و در روايت دارقطني باين لفظ است برگرديد كه قبول كرده شد و عابراي شما از بهر اين مورچه رواه احمد و دارقطني  
 والطحاوي من حديث ابي الصديق الناجي و ابن ماجه من حديث ابن عمر في اثنا حديث و لولا البهائم لم تمطر و اوصحة الحاكه و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشار بظهره كقبية الى السماء  
 بدستكبر رسول خدا طلب باران كرد پس اشاره كرد بر پشت هر دو كف دست خود بسوي آسمان يعني برداشتن دستها از انحضرت صلى الله  
 عليه وسلم در استسقا آنچه نماند بود كه باطن كفين بجانب مين بود و ظاهر آنها بسوي آسمان برعكس آنچه متعارف است و در دعا كه بطن كف دستها  
 بسوي آسمان كنند گفته اند كه چون دعا بر آبي طلب و سوال چيزي از جنس نجا بود مستحب است كه گرداننده شود بطن كفهاي دست بجانب  
 آسمان و هر گاه كه بر آبي رفع و منع فتند و بلا باشد پشتماني دست بجانب آسمان كنند از براي اشارت با ظفاري نائره فتند و بلا پست كرد  
 و فرود داشتن قوت عاوده و غلبه آن طبعي فتند اين نيز تفاؤل است بقلب حال چنانكه در تحويل ردا و اشارت است بترك عجاب گردانيدن  
 بطن عجاب بجانب زمين و در حق آنها ايمان گويم و حديث خلا و بن سائب عن ابي هريره و واروده كه انحضرت چون دعا ميكرد بطن كف  
 بسوي آسمان ميكرد و چون استعاذه ميكرد و ميگردانيد پشت دست بسوي آن و آنچه در حديث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون الكفكم  
 و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعيف است اما جمع ميانه و در اين طريق است كه حديث ابن عباس مختص است بسوال حصول  
 شئ نه بر استعاذه و دفع بلا و تفسير كرده اند قوله تعالى يذعنون ان عجا و رهباء را باينكه رغب ببطون است و رهباء بظهوره

باب اللباس

يعني چه چيز حلال است از آن و چه حرام لباس مصدر است بمعنى ملبوس چنانكه كتابي بمعنى مكتوب باضي و مضارع از وي از علم عليم آيد  
 و آنچه بمعنى اللباس است از ضرب يضرب بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثاني لبس بفتح لام است عن ابي عاصم الا شاعر  
 در كتاب اطراف گفته اختلاف كرده اند در نام وي فقيل عبد الله بن ماني و قيل عبد الله بن وهب و قيل عبيد بن وهب و زنده بود و تا خلافت  
 عبد الملك بن مروان ساكن شد شام را و نيست عم ابو موسي اشعري شته شد در ايام حنين در حيات انحضرت صلى الله عليه وسلم و نام و  
 عبيد بن سليم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من امتي اقوام يستحلون الخ  
 البهائم باشند از امت من قومها كه حلال كنند پوشيدن خز را اين لفظ را لبحا و را لي مهملتين هم ضبط كرده اند ضبط ابو موسي مراد بدان است حلال  
 زناست چه خز را از اسماءي فرج است و ظاهر ايراد مصنف اين حديث را در لباس است كه مختاروي خز است بخا و را لي مهملتين و برين نفس



بر حریر و دیبا و اوه الخاری ظاهر آنست که نمی درینجا برای تحریم است و باین رفته اند تا به میرامت برای مردان زن زنان و حکایت کرد قاضی عیسی از قومی اباحت آن نسبت کرد و در بحر اباحت را بسوی ابن علی گفت و گفت منقذ شد اجماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در نسخ ابیاری گفته ثابت شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان بود او گفت پوشیده تا آنکه آنست که از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبہ عن جمع منعم و اما جوسن حریر بر حدیث مفید نمی است از آن مصنف در نسخ گفته که بخاری و مسلم حدیث حدیث را از غیر یک حدیث روایت کرده اند و در این زیادت نیست یعنی قوله وان یکس علیہ و این حجج قوی است مانع جلوس و هو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون الکوفین و بعض اشخاص و ارجح در بپجهورست و جائز است اقتراش حریر برای زنان نیز که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس اقتراش بالاولی جائز خواهد بود

و عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير بركا موضع اصبعين او ثلث او اسبع نهي کرد آنحضرت از پوشیدن حریر بگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شاید که در دو زیاده بود و انگشت مباح نبود پس از این رخصت کرده تا چهار انگشت و در بپجهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و در حق تیز همین است و مرد را بوجوب این قدر آنست که یکجا بوده آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد و متفق علیهم مصنف گفته او درینجا برای تخمیر و تنویع است و ابن ابی شیبہ همین وجه باین لفظ آورده که ان الحرير لا يصلح الا هكذا و هكذا علی صبعین او ثلث او اربع و هر که گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را او است که رخصت نداده در میان مگر در موضع چهار انگشت و اللفظ مسلم و این حدیث را حضرت عمر در موضع جامه بپیموده و خوانده که شهری است از ولایت شام و خطیب که آنجا خوانده بود بیان کرد عمر رضي الله عنه

عنه ان التبيتي صلى الله عليه وسلم رخص لعمد الرحمن بن عوف والزبيري رضي الله عنهما في حبس الحرير من حكة كانت بهما بريدتيه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند و پوشیدن جامه افرینمی از جهت خارش ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم است انما تشكا القمل بحسنه آن هر دو شکایت کردند در بعض غزوات پیش را قمل بفتح قاف و سکون یسم پیش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید یسم مضمره و رخصت لهما فی الحرير پس رخصت داد و ایشان را در پوشیدن پیراهنهای افرینمی و زیاده کرد مسلم و در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری القز و مسلم باین زیادت نسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح و عبدالحق و نووی و در بدر منیر گفت در اجابت کردیم بخاری را پس نیا فتم در وک این زیادت و حکه بکسر حای ممل و تشدید کان نوعی از خارش است و ذکر حکه درینجا علت است نه قید یعنی از برای حکه لبس من برای تعلیل است مصنف گفته ممکن است جمع باین طور که چال شد حکه از پیش لبس کرده شد علت قبی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب و اختلا کرده اند علما در جواز وی برای حکه و غیر او طبری گفت رخصت دال است در لبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای منع از ایامی اعظم از حکه پوشیدن همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند و بعض شافعی گویند مختص است بسفر و طبری گفت حدیثی است بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کنند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در آن مسافر علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرده بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و گفت ابن قتیب الحید و شرح امام که منشأ خلاف درین باب اختلاف روایات است در ذکر سفر و عدم آن و متعین است اعتبار قید در روایت و واجب است اعتبار آن در حکم زیرا که برین وصف مطلق است حکم و ممکن است که معتبر باشد لبس ملغی گردانیده نشود و الله اعلم و در ترفوت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن و زبیر گردانید

مستوفی علیه و بالجملة ازین حدیث مفہوم میگردد کہ لبس حریر حرام است الا بلبی حاجتی و مصلحتی مثل حرب قتل و جبر و برد و این نیز شافعی است و نزد مالک جائز نیست اصلا و در ہدایہ گفته لاباس بہ لبس حریر و دیباہ در حرب عندہما زیرا کہ دافع است مخرجی سلاح را و مہیب ترست ہر چشم اعدا و نزد امام ابوحنیفہ مکروہ است از بہت اطلاق نبی و ضرورت مندفع است بخلوط و صاحبین گویند کہ حریر خالص دافع ترست و در علاج قتل محکمہ بحریر کلام درازست و رابعتہ اللہات و غیرہ مذکور و بعضی گفتہ اند کہ لبس حریر از قلمی است کہ حدیث آن برسیدنی تواند شد زیرا کہ فاسد میگردد آنرا کہ حادث می شود و از بیضہای وی پس متولد نمی شود و از آن قلمی و نووی غیرہ گفتہ اند کہ حکمت در لبس حریر برای حکم برودت اوست و تعقب کردہ اند باینکہ حریر جازست پس صواب آنست کہ حکمت در وی دفع قتل است کہ از وی حکم پیدامی شود بخاصیت در ہر گفتہ چون از حریر لباسی گیرند و مزاج خود معتدل الحرات باشد و سخن بین بود و گاہی دور میکنند بزور از تنخین خود و عن

علی رضی اللہ عنہ قال کسا فی التبی صلی اللہ علیہ وسلم حلۃ سیراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حلۃ سیراء از حلۃ جنت جامہ یعنی رد او از ازار قال ابو عبیدہ و این الاثیر گفتہ چون از یک جنس باشد و سیرا بکسر سین محکمہ و فتح تحتیہ و رد او الف ممدود برد مختلط کہ مخلوط باشد بوی حریر و بعضی گفتہ حریر محض در کسبیل گفتہ و ہوا الا قرب انتہی زیرا کہ مختلط از حریر و غیرہ حرام نیست مگر اگر درین حریر زیادہ باشد و دال است بر آن حدیث ابو داود و از ابن عباس کہ نمی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر و اما علم حریر و سدنی ثوب لبس لاباس بہ لبس و تدبیر در رفت خضاب کردن زن است اصابع خود را بخلوط و حلۃ بتنوبین بہت و سیرا بکسر سین او یا بغیر تنوبین بہت بنا بر اضافت خلیل گفتہ نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع اللہ مساوی سیرا و جولا و عنابا کہ گفتہ است در عتبہ فخر جنت فیجاء پس بر آن آدم در آن جنت جامہ یعنی آنرا پوشیدہ بر آدم فرأیت الغضب فی وجہہ پس دیم اثر خشم را در روی مبارک می گویند و گفتہ اند کہ سبب غضب آن بود کہ چرا فکر نکرد کہ آن نہ لباس متقیان بود کہ مثل می رضی اللہ عنہ آنرا پوشید اگرچہ نہ صرف حریر باشد بلکہ مختلط و این

و با وجود آن شان مثل می نبود کہ آنرا پوشید پس بایستی آنرا در نسا قتمت کرد چنانکہ زیادہ کرد و مسلم در روایتی کہ فرمود آنحضرت من لفرشاکم آن حکمہ را بسوی تو تا پوششی آنرا جزین نیست کہ فرستادم بسوی تو تا پارہ کنی آنرا و خمار سازی میان زن و زن و لہذا پارہ کرد آنرا مقدار خمار در میان فواطم فشققتہا بہن نسا فی پس پارہ کردم آنرا و زن آن خود ہر پارہ مقدار و امنی کہ زن آن سر خود را بدان بہ پوشند و مراد بنسافواطم اند و بفواطم چند فاطمہ کہ در خانہ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمہ زہرا بنت رسول اللہ و بعضی می گویند لام دوم فاطمہ بنت اسد بن ہاشم زوجہ ابی طالب آدم علی و جعفر و طالب و عقیل سوم فاطمہ بنت حمزہ بن عبد المطلب سید الشہداء و بعضی گفتہ اند کہ فاطمہ بنت ولید بن عتبہ ابن ربیعہ است و اول صحیح ترست چہ اعطای آنحضرت بابل بہت قریب تر و ظاهر ترست مستوفی علیہ

و استدلال کردہ اند بحدیث بروجواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیرا کہ آنحضرت جامہ را فرستاد و هیچ نفرمود و علی بر ظاہر ارسال فرستہ از وی منتفع شد و لباسی ساخت و چون آنحضرت بر آن مطلع شد پوشیدن آن برای می مباح نفرمود و هذا اللفظ لمسلم شوکانی رح گفتہ اختلاف کردہ اند اہل علم در حریری کہ مشتبہ بغیر خود باشد و استدلال کردہ اند مانعین از لبس حریر بحدیث حلۃ سیرا و لیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حلۃ سیرا گفتہ اند کہ ذات الخطوط است و گفتہ اند کہ مختلف الالوان است و این ہر دو تفسیر دلالت بر طلب تبدل ندارند و گفتہ اند کہ حریر محض است و استدلال کرد مجوز مشتبہ بحدیث ابن عباس نزد اعدا بود و کہ نمی فرمود آنحضرت مگر از ثوب مصمت از قزو در سنادش حصیف بن عبد الرحمن است و در روی ضعف است و مصمت همان است کہ ہلکی حریر باشد بی آمیزش نیشہ



و جز آن و این کتب بسیار در است اثبتی و عمر ابی موسی الاشعری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهل الذهب و الحریر لا یأثمون و حرم علی ذلک و هم حلال ساخته و مباح گردانیده شد استعمال پوشیدن  
 افریشتم مرزبان الزامت و حرام گردانیده شد استعمال هر یکی از آن بر مردان ایشان رواه احمد و الدارقطنی فی المعانی و النسائی  
 و در وی دلیل است بر تحریم لبس جال ذهب حریر را و بواجب لبس آن برای زنان و لیکن گفت اندک که حل ذهب برای زنان منسوخ است که از فی سبل  
 و درین باب است از علی کریم الله وجهه نزد احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و ابن حبان که گفت علی گفت آنحضرت حریر را لبس نهادن را  
 بر دست راست خود و گرفت طلار او نهادن و آفریده دست چپ خود پیر فرمود که این هر دو حرام است بر مردان امت من زیاده کرد این ماجه و حلال  
 برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المذنب نقل کرده که گفت این حدیث حسن است و رجالی می معروف اند و اخراج البیهقی مثلاً با سند حسن  
 و روایت کرد و باز از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن و در سنن ابی حاتم قیس بن ابی حاتم است و الترمذی و صححه گفت ترمذی که این  
 حدیث حسن صحیح است و زیاده کرد و در تلمیض که در سنن سعید بن ابی هند است که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی  
 ندیده او را و گفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی گفت این حبان و صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است و صحیح نیست  
 گویم و زفته است ابن حزم بر ظاهر سنن ابی حاتم و صحیح گفته با وجود محل بودن باقطاع و تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و روایت نمود به هشت طریق  
 غیر این طریق از هشت صحابی و کلاً لا تخلو عن مقال و لیکن بشد بعضاً بعضاً و عمر عمران بن حصین رضی الله عنه ان

التبخی صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب اذا انعم علی عبد ۴ نعمة ان یری اثر نعمته علیه بدرستیکه  
 خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود که انعام را بید اثر نعمت و انعام خود بران بنده و این حدیث را نسائی از حدیث  
 ابی الاوص و ترمذی و حاکم از حدیث عمر بن شعیب عن ابی حنبله روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عطا کند  
 حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میداند که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده و لفظ ابوالاوص عن ابیه این است اذا اتاک الله  
 مالاً فلیری اثر نعمته علیک کرامته یعنی تحسین ثیاب و تنظیف تنجید آن بقدر حالت و قدرت وی بی مبالغه و اسرار و در آن بقصد اظهار نعمت  
 و شکر گذاری آن و تا مردم بدانند و محتاجان بطلب صدقات و زکوٰۃ بوی رو آرند بقصد تکبر و خیال رواه البیهقی و از اینجا معلوم می شود که  
 پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم و فضل باید که ظاهر  
 کند تا مردم شناسند و متفاده نمایند و در صدق و نماز زرقاناً هم تحقیقون دخل شوند و بذات سمیت صورت سوال و اظهار فقر است باین  
 حال و لذا قیل ع و لسان عالی بالشکایة النطق و قیل ع و کفاک شاهد منظری عن خبری و عمر علی رضی الله عنه ان

رسول الله صلی الله علیه و سلم رمی عن لبس القسی بدرستیکه آنحضرت نمی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزل و اهل مصر  
 و بکس قاف نزل و حدیث منسوب است بسوی قس بسین مشدده موضعی است از زمین مصر و در حدیث تفسیرش ثیاب مضله واقع شده که از  
 مصر و شام می آید که از فی مسلم و در بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج و ثیاب مضله آنرا گویند که در وی خطاهای عریض باشد مثل اضلاع  
 حصی استخوان پهلوی گفته اند که ثیاب کتان است مخلوط بحریر قاله الطیبی پس نمی از آن بر تقدیر می است که در وی حریر باشد و از حریر بود  
 و المحصر و نمی کرد از پوشیدن جامه رنگین بعضی فرسخ باشد یا زرد و در لبس وی اختلاف علماء است جماعه بر صحابه و تابعین مجوز انداخته  
 و به قال الفقهاء غیر احمد و بعضی حرام مطلق و اند و بعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حله حریر پوشیده و در صحیحین است از ابن عمر



پس در شستن آن نصیص مال است پس نان خود را بده یا بفروشد یا بخشد تا دیگر زنان از آن تمتع شوند و در روایتی آمده که این عمر و نظر اهل  
 امر رفت و آنها را بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد و فرمود چرا بنوشانیدی آن جامه را با بل خود زیرا که مرد است  
 مرزبان را پوشیدن آن و بقرینه این روایت حمل کرده اند احراف بنابر خلاف ظاهر قاضی هیاصل در شرح مسلم گفته امده صلی الله علیه و سلم با حراقه آن  
 باب تخلیض و العقوبة انتهى و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است در اعلام آثار آن خلاف روایت و درایت است و بعضی گویند درین حدیث بخت  
 بر عقوبت با تلف مال و این معارض حدیث علی است و امر بشستن آن در میان زنان کمافی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمر و امر بنحیون کرد و در  
 گفته فیه نظری و جمیع مکررات که منسب بود و او از این عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دال است بر اینکه احراف بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این  
 روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض هنوز باقی است و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد  
 با حراق ندبا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعضی اهل خود را بنوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندمت است  
 و معارض نمی شود این حدیث با آنچه واروست در لیس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین است از حدیث بر او که گفت دیدم آنحضرت را در حلقه  
 حمر اندویدیم گاهی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثهاست شوقی گفتی جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که منفع همان  
 سرخ است که رنگ کرده شده است بعصر و مباح آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعصر انتهى و در سفر السعاده گفته حلقه عیاریست  
 از دو جامه و حمر آن خطوط سرخ است که در آن بود و حمر آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منتهی است و فی الجملة از پوش  
 سرخ خالص احتراز باید کرد و انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دالالت دارد بر چواری  
 پس اینها و وقوع آن پیش از وقوع نیمی است و در بعضی احادیث معصفر عطف بر حمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل است  
 والله اعلم و حسن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضى الله عنهما انما اخرجت حبة من رسول الله وی بیرون آورد  
 حبة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قاموس گفت حبة ثوب معروف و در کرانی ثوب مخصوص القاضی و مشارق الانوار گفته  
 که حبة جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و جامه و امثال  
 آنست و در روایتی حبة طیارا کسر و انیده آمده و طیارا جمع طیلسان یعنی چادر است و این حبة سیاه و مدور باشد که تازو بود و او هر دو  
 از صوف است و کسر و انیده نسبت بکسری است بفتح کان و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است مکشوفة الحیبة و الکلبان  
 دوخته شده حیب او هر دو استین و اصل معنی مکشوف کشف و کشف هر چیز طرف و حاشیه آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا  
 کشف بضم گویند چنانکه گفته جامه و اگر مستطیل بود کشف بکسر کان خوانند چنانکه گفته مرز و این بفتح نیز آمده و الفرج حین و هر دو فرج یعنی دو کشاکی  
 و پارگی آن حبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جیبها و هر طرف و امان و پیش و پس می کشند بالذیل بیا  
 بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه حیب و هر دو استین و امان این حبه برکت قبر را از حریر یا با ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث  
 معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جایز است بغیر کراهت و غرض اسما و ازیر آوردن این جامه  
 و نمودن آن بمردم اظهار نفعت و برکت این جامه شریف بود و نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بنحیر یا با یا باین طریق دوخته باشند درست  
 و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که ایما فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید  
 علم را و جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودی پوشد حریر را اگر کسی نیست حصه او را پس ترسیدم

که علم هم ازین باشد پس بر او و اسما چیه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمودنی پو شتم من قمیص مکففت بحجره را رواه ابو داود  
این قول است بر آنکه قدر گفته از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که شخص است و درین حدیث که مر از ان یا آنکه حدیث عمران بیان و سب  
و حدیث اسما اصل جواز و خصت و بعضی گفته اند که تجمل و ترفه در قمیص بیشتر از جبهه می باشد چنانکه عادت است اما جواب نسخ یکی ازین  
ببگیری بود چیست چه قول نسخ را تا نسخ معلوم باید که ناخ موخر است از منکوخ و بمجر و احتمال و حساب قائل بدان نتواند شد یا آنکه  
منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برلی بیان جواز و اباحت بیرون آورد و نمود اگر منسوخ بودی ازین جهت  
و امثله وی که آنکه گویند ویر علم نسخ نبود و بر علم خود نمود و این بسی بعید است یا گویند نمودن می جبهه را محض از برای اظهار تبرک نمودن  
بیان جواز لبس قم قول منسوخیت حدیث عمران درست است و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که آن  
یک منسوخ باشد رواه ابو داود و اصله فی مسلم و زاد فیه و اصل این حدیث در مسلم است و زیاده کرد در ان یعنی از برای اسما  
کانت عند عایشه حتى قبضت قبضتها که بر این جبهه زو عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتیم من آن جبهه را  
و بمن رسید آن جبهه ظاهر است که از عایشه میراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند و عایشه را جز وی وارث نبود و دیگر اولاد ابو بکر  
پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان الشیخی و بود و غیره خدا صلی الله علیه و سلم بلیسجامی پوشید آن جامه را اقتض  
فخساج الکلی ضی پس مای شومیم این جبهه را برای بیمار ان لست شفی بهی تا طلب شفا کنیم بدان و در اینجا دلیل است بر جواز استنفا  
بملبسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب جماسات بدن ایشان کما قبل و لیکن در سبل گفته این فعل صحابه است نیست در سبل بر  
و زاد البخاری و زیاده کرد محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح فی در کتاب خود که مسمی است به الادب المفرد در روایت  
اسماء بنت ابی بکر و کان یلبسها للوفد و الجمعة و بود که می پوشید آن جبهه را برای البخیان و روز جمعه و در وی دلیل است  
بر استحباب تجمل برکت برای وفد و مانند آن و اما در حقن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تنج و میفند و ات  
و کیده مصحف و خشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق است زیرا که نمی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عامه را  
بسیار دراز نکنند بلکه کوتاه دارد و در میان هر دو گفت بگذار و جاز است ترک آن بالا صالت و از انجمله تقصیر آستین است و قمیص نیز که  
در حدیث ابو داود و از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا به دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بدعت و اسرار است  
و در میر و مثل می از لباس قمیص این است که زیاده بر نصف سابق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام است کذا فی اسهل الامالین بدعت و درین  
در حرمین شهر یمن بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمامه کالالباج و کمامه کالانجراج و همچنین در دیگر بلاد عجم از فقر غیر  
و تفصیل این مقام در رساله اقرب الساعه فی الاشراف الساعه در باب تفسیر مردم و بدعات ایشان بسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و کتب  
عبد الحق دهلوی رح را درین باب رساله است متفاله که در ان ذکر لباس سنون و لباس مبتدع کرده بوسه رجوع باید کرد

## کتاب الجنائن

جائز جمع جناحه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بر وی بردارند و آنچه مرده بر وی نباشد آنرا انخش و مرده خوانند کذا فی انصراح و در نهایت گفته  
جناحه بکسر و فتح میت بر سر و بعضی گویند بکسر بر سر و بفتح میت و قبل بالعکس مشتق از جنز یعنی ستر علی ابی هنی بقی مرضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر و اذکرها ذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و بزرگ لذتها و مزرا

مفهوم کلام طبعی است که بادم از دم است بدال مملع یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنا بر خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم و کون  
 استواری در ملمات و سبیلی در روضه نیست که روایت بادم است بدال معجزه قاطع و اما بمملع پس معنی منزل شی است و نیست مراد و در جنا  
 مصنف گفته و درین نفی نظر است گویم مراد این است که معنی بدال مملع هم صحیح است زیرا که موت منزل لذات است چنانکه قاطع اوست و لیکن  
 عمده روایت است و در عفر الی گفته جانر است بدال معجزه گویم معنی تواند که باضم بضاً و می باشد از همضم همضم شکستن اگر روایت بآن صحیح شود لیکن  
 در هیچ طریق یافته نشد الموات با لکسر بول است از بادم یعنی آن بریده مراد و ویران کننده لغت همگ است و ذکر موت کنایت است  
 از خوف و خشیت حق و عمل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع و آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در عالم عالم  
 جامی آن بلکه درین مرحله آن پیشه کنم که در مرگ و در آن مرگ خود اندیشه کنم بدین پند گویم و بدانم که مرایم روزی همچنین دست از حیات  
 افشاندنی است و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قنات قلب گردد چنانکه  
 ذکر حق سبحانه بقلبت نسال الله العافیة رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه لائق است  
 انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواضع که موت است انتهی آرسه کفی بالموت و اعطاس امر و ذکر از رفته حریفان خبری نیست و فردا  
 درین نرم زبانه امری نیست و وفایه ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که انکم لا تدرکون فی کثیر الاقله و لا قلیل الا کثره و در روایت طبعی  
 از حدیث ابو هریره آمده اکثر و اکثر الموت فامن عبد اکثر ذکره الا اخی الله قلبه و هو ان علیه الموت و در نسخی اندامین - بان و بهی و در شرحی بیان  
 اکثر ذکر بادم اللذات فانه ما ذکره عبد قطنی ضیق الاوسع و لانی و سعة الاضيق و در حدیث انس است اکثر ذکر الموت فان ذلک تخیض للذنوب  
 و ترهید فی الدنيا اخره ابن لال فی مکارم الاخلاق و نزد ویز است اکثر و اکثر بادم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الاوسع علیه  
 و لانی سعة الاضيق و نزد ابی الدریاست اکثر و امن ذکر الموت فانه یحق الذنوب و یزهد فی الدنيا فان ذکر توه عند الغی بهمه وان ذکر توه عند  
 الفقر لرضاکم بعیشکم کذا فی اسبل و صححه ابن حبان و الحاكم و ابن السکن و ابن طاهر و اعلمه الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انس  
 زود می زبانه و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل الاصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است  
 که شناسنامه نمی شود و آن در طبع است و در ترجمه ملکان و ذکر کرده است آنرا ابو جوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسله کذا فی التلخیص  
 گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فانی ذات انسانی چه نفس ناطقه رشح از ملکوت و پرتو  
 از جبروت است فنا را بساحت بقای اوجمال تطرق نیست و حوادث قرون را بجهز ذات او تعلق نه و از اینجا است که انسان را بدی گویند  
 و لائل این دعوی در علم حکمت ممد گشته است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرشتا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعم  
 شود انسان از انعم این جز در آن است خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین با انتقای عضوی دیگر و لکم جز آن اوقات که انتقای تمام  
 اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجودی یا بد پس موت فانی محض نشد بلکه قطع تعلق  
 نفس با بدن شد و این تمام آثار حقیقت انسانی است حکما و تعریف انسان گفته اند حی ناطق بائس پس موت کمال تمام است نه نقصان  
 ع نشنیده که هر که بمیرد تمام شده و در حجة الله البالغه باین منعقد کرده و ذکر حقیقت موت و باین در حقیقت روح گفته متحقق شد  
 نزد ما بوجه ان صحیح که موت انفکاک جسم است از بدن بنا بر بقدر استعداد بدن برای تولید نشئه انفکاک روح قدیمی از نشئه روحانی  
 شود نشئه در امراض نهفته واجب شود و در حکمت الهی بقای چیزی از نشئه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفت نیست آیه کریمه





و در سیاق موت بعد از این مجازست موطر و سرگان کلین اند و اما مرد های خیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیرا که آنها قبول میکنند آنرا و حضرت اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار صافی شوند لا اله الا الله علیه السلام و تلقین شوق است از تلقین یعنی شریعت نعم و تعیین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است و او را موت بی آنکه تکلیف کنند و او را بخوانند این زیرا که وی در آخر ایام است از ایام دنیا و اولی بوم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او را ذکر خدا و توجیه الی الله تا مغایرت کند نفس او و تیار در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابان غمره آن در عباد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و نافه و اشرف از کار است و مثل است بر خود حیدر الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیرا که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید و از این از این المبارک آمده که مردی او را تلقین کرد و در آن گفتار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتیم هم بر زمین تا حکم بکلام دیگر نکنیم چنین گفتار نیست و دلیل گفت امر تلقین در حدیث عام است برای هر مسلمان محض که در سیاق موت باشد و این امر برای هر یک است و مکرر و داشته اند علماء اکثر بر آن و موالات تا سباده حالش تنگ گردد و کرب و سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تنگ کند یا آنچه نه لائق حکم است و چون یکبار گفت اعاده التبریع است بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بر او دیگر می مقبول نیست شوقانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و او را مستحکم و این فقط مسلم و این جان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ من الدهر و ان اصابه ما اصاب قبل ذلك و لفظ ابن ابی الدنایا این است لفظ ما تا که لا اله الا الله فاما تدمم باقیها من الخطایا در حدیث گفت و فی الباب احادیث صحیحی انتهی گویم ابن جوزی حدیث بابا نسبت به بخدی که سه و تحت طبری آنرا استوفی نماید گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست و در حدیث گفته و قد غلط من نسب الی شیخین او الی البخاری انتهی و احادیث مدین بار بار جماعتی از اصحاب است بالفاظ مختلفه و الاخری بعضی الیود او و و ترمذی و نسائی و ابن حبه و دلیل گفت سخن است و ذکر کردن مر بیض سعت رحمت و کطف و در بخارا و نیک کردن گمان برت خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که شتیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد خدا و هیچکس نیست مرفوعا از حدیث ابی هریره که گفت خدا تا عند ظن عبیدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن وارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو و امان از من کنم و اگر گمان تشدید و عقاب باشد از منان این الی الدنایا از ابراهیم آورده که گفت سخط می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عقل او نزد موت تا گمان نیک کند بارت خود و گفته اند بعضی ایست علم که خوب است جمع کردن چهل حدیث درباره رجاء تا خوانده شود بر وی پس سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود است و محمود است استخراج خوف وی بار جان نزد سیاق موت ترمذی و نسائی و ابن حبه از حدیث انس روایت کرده که در غل شد آنحضرت بر جوانی او و در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گنا مان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو و در حدیث صحیح بنده در مثل این جا که آنکه میدهد او را خدا می تعالی آنچه امیدش میدارد و ناموس نمی کند او را از آنچه می ترسد و الا حق است که بگوید اندر کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت کرده و حاکم و صحیح از حدیث ابی قتاده که بر سر تن آنحضرت قدم آورده بدین و پرسید از حال برابرین معروفت شد بنده و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت کرد که سه وجه کند او را بقیه و وقتی که محضر شود فرمود اصاب لفظه رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در ذکر دم و باز گردانیدم ثلث خود را بر فرزندان می پیست و رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حکم نمی دانم

یسنه قتل الروح من امر ربی و ما اوتیتهم من العلم الا قليلا نص در آنکه نمی دانند هیچ یکی از امت موجوده حقیقت روح را چنانکه می  
میرود زیرا که نیست معرفت بر آن چیز که ساکت شد از وی شرع ناکمن البته بلکه بسیار است که سکوت کرده می شود از آن از جهت آنکه شناختن  
دقیق و دقیق است چه در امت صالح لاطالی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتهى و بالجملة چون موت ضروری است و حقیقت آن خلاص  
مجر و لطیف از تحمل باین کیفیت است و بر و از طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرار گاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سفادت سر می  
مرج داشته درین نشاء قطع تعلقی از علایق جسمانی کرده موت ارادی بمیرد و همین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضائق زمان  
و مکان بصحت اعلی علیین و جوار قدس رب العالمین و مقید صدق که مقرر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و بجا  
طبعی ابدی فائز گردد و افلاطون گفته است بالا اراده تحیی بالطبیعة و نعم ما قبل من فی علی جنات عدن فانما من متازک الا ولی فیها الخیر  
و لکننا سببی القدر و خل تریمی و نعوذ الی او طائفا و نسلم و عن النبی صلی الله علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا یثبت بن احدکم الموت الا بعد ان یبذل ما یدیکه از رو کند یکی از شما مرگ را بجهت گردن می که فرود آمد بوسه  
زیر که از رو می مرگ بجهت ضرورت دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکرده است چه علامت بی صبری و بسته آمدن از تقدیر الهی و تدارک  
بودن از آن است اما از جهت محبت و شوق ببقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سر می فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعم آن  
نشان ایمان کمال ایقان است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکرده نیست از جهت خوف ضرورتی چنانکه از حد الله  
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول هر مزم علیها السلام یا لیس فی صفت فیکل کلنا ازیر که این تمنا  
مخوف کفر و شقاوت بود و دل که حدیث الدعاره از اوردت بعد از آنکه فتنه فاقصصنی الیک غیر مفتون فان کان لا بد من تمنا  
پس اگر هست تا زیر آرزو کنند موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر منقود گردد و عدول کند باین دعا و رنه اولی همان  
که کنند در خاموس گفته لا بدای لا فراق ولا محالة فلیقل یس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله العزیز  
احیی ما کانت الحیوة خیر الی و توفی ما کانت الوفاة خیر الی خداوند ازنده دار مرا و امید باشد زندگی بهتر مرا  
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیها در سبل گفته حدیث دلیل است بر بنی از تمنای موت از وقوع در بلا  
و محنت و مشقت یا شکیست آن از دشمنی مرض و فاقه و اندر آن از مشاق دنیا و عن بزرید بن الحصیب رضی الله عنه  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الموت بعرف الجبین مؤمن می میرد بعرف پیشانی عرق بفتح عین  
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جبین عبارت است از کمایت شدت که از آن پیشانی عرق می آرد یعنی بر وی سختی کنند  
برای تجویض نفسیت و لوب وی دیگر آنکه گنایه است از که وجه مؤمن و طلب حلال التضمین و می بنفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند  
با خدا پس جاز مجرور در محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزوح روح شدید است بر وی پس این صفت کیفیت  
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این است که در می یابد از موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از آن پیشانی  
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در آن حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان  
و اخرجه احمد و ابن ماجه و جامعه و اخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود و عن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما  
قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کما تمیقن کسید مرگان خود را یعنی آنان را که نزدیک مرگ رسیده اند

و در سیاق موت اندوین بجز است و معلوم مردگان کمین اند و اما مردی غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام بزرگ آنرا قبول میکنند آنرا و حضرت اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار خارجی نشوند لا اله الا الله علیه و آله و تلقین مشفق است از نفس یعنی سرعت نعم و تلقین اینجا ذکر این کلمات است در حضور کسی که حاضر شده است و او را موت بی آنکه تکلیف کند و او را بخوانند آن بی آنکه وی در آخر ایام است از ایام دنیا و اولیایم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توحید الی الله تا مفارقت کند نفس او و تیار دارد حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابان غمزه آن در حد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و آئوده و اثر است از کار است و مشتمل است بر توحید الهی و نفی شرک و یکن در تلقین تکلیف و بر ابرام است زیرا که مراتب موت نازک است تا چگونه بر آید و تلقین از این المبارک آمده که مروی و تلقین کرد و در آن اکتفا نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتیم هم بر ابرام تا حکم حکام دیگر کنیم چنین اکتفا نیست وکیل گفت امر تلقین در حد عام است برای هر مسلمان مختص که در سیاق موت باشد و این امر برای هر کسی است و مکرر و داشته اند علماء اکتفا بر آن و منوالات نامیاد احوالش تنگ گردد و کرب و سخت شود پس تا خوش دارد آنرا از دل و شکم کند یا بچانه لافق حکم است و چون یکبار گفت اعاده تعریف است بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بدون دیگری مقبول نیست شوقانی گفته تلقین شهادتین است تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و رواه مسند و این لفظ مسلم و این حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ من الله و ان اصحابه ما اصاب قبل ذلک و لفظ این الی الدنیا این است بقولنا موتا کم لا اله الا الله فانها تدمم ما قبلها من الخطایا و رسل گفت و فی الباب احادیث صحیحہ انتهی گویم این جزئی حدیث باب نسبت به نخل کی و و محبت طبری آنرا متفق علی گفت و نسبت به شخین نموده حال آنکه این چنین نیست و رسل گفته و قد غلط من نسب الی الشخین او الی البحاری انتهی و احادیث حدیث باب از جماعتی از اصحاب است با لفاظ مختلفه و الاخری بعضی یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حب و رسل گفت سخن است ذکر کردن مر بیض سخت رحمت و لطف و در خبر از او نیک کردن گمان بر خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آمده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ کس از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و صحیح است هر فروع از حدیث ابن حب سریده که گفت خدا انا جند ظن عبیدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن در او یعنی اگر گمان مغفرت و عفو و اید او چون کنیم و اگر گمان تشدید و عقاب و اید او چنان این الی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت سحابی دانستند که تلقین کنند بنده خود را محسن علی او نزد موت تا گمان نیک کند یا بر خود و گفته اند بعضی میسلم که خوب است جمع کردن چهل حدیث درباره رجایا بخواند و شود بر در پیش سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود است و محم و دست است از رجایا خوف وی باز خواند و سیاق موت ترمذی را با سه حدیث از حدیث انس روایت کرده که در فعل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت اسید و ایدم خستد را و می ترسم گنا یا من خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو و رسل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهم او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد و نامون می کند خود را از آنچه می ترسد و الا اینست که بگرداند و کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت کرد و حکم و صحیح از حدیث ابن قتاده که بر ستمیک آنحضرت قدوم آورد برینه و پرسید از حال بر این معر و گفت ندیدم و وصیت کرد بر لبی شما بثلث مال خود و وصیت کرد که سوره که بخواند و وقتی که مختصر شود فرمود اصحاب الفطره رسید فطره اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در آخر دم و باز گردانیدم ثلث خود را بر فرزندان می بستر رفت و نماز گذارد بروی گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد ثلثت و گفت حکم می دهم

و توجیه محضر بسوی قلم غیر این حدیث و **و** معقل بفتح میم و سکون عین کسر قاف بن لیسار بختیه و سین جمله صحابی است  
از اهل بیت شجر و سکونت کرد و بصره را و نیز معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از دمی حسن بصری و دمی باقی ماند تا آخر  
دولت مجاوره رضی الله عنه ان الشیء صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا علی موتاکم لیسر بخوانید بر مرد با سه خود  
سوره یس را که اول قرآن است و مقداری صلوات است از ان برای عطا و مژده کرده کسی است که حاضر شد او را موت نه میت و کبره ابن عباس  
فی صحیح و رواه الحلب الطبری فی المناکح و غیره فی القراءه و سلم لم فی التلقین کذا فی التخصیص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بیرون قبر  
باشد شیخ عبدالحق رح گفته تخصیص این سوره موقوف بر اصول دین طیبی نیست است مشترک است میان  
دوی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن سوره مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است با کبر و جود و خاتم دوی  
که مشتمل است بر جمیع بدو گاه صبریت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود و قُبْحَانُ الَّذِیْ یَبْیِئُ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ  
وَرَالِکَ یَوْمَ تَرْجَعُونَ ابن عباس گفت نمی دانستم که این سوره فضل این سوره که واروده بجهت است آخر در فاتحه که بجهت این آیت است  
دوا و احمد و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الحاکم و صحیح ابن حبان مرفوعاً از زید و احمد و ابن ماجه از حدیث سلیمان بن یحیی است از  
ابی عثمان و نیست نه می عن ابیه عن معقل و نگفت نسائی و ابن ماجه عن ابیه و الله ابن القطان بالا اضطراب و الوقوف و بجماله حال ابی عثمان  
و ابیه نقل کرد ابو بکر بن العربی از وار قطنی گفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن و مضطرب الاسناد است و صحیح نشده است درین باب  
حدیث و فی الباب عن ابی ذر و حده اخبر ابو الشیخ فی فضائل القرآن و اخبر بخود صاحب بسند الفردوس عنه و عن ابی الدردار و گفت احمد  
در سنن خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ نمی گفتند که چون خوانده می شود یس نزدیک موت تخفیف کرده می شود از  
بسبب آن و هم ابو الشیخ و فضائل القرآن و ابو بکر مردی در کتاب الجائز از ابی اشعثاه صاحب ابن عباس نقل کرد که مستحب است قرات سوره  
زهد و زیاده کرد که این تخفیف است از میت و نیز در دوی است از شعبی که بودند انصار و ست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

**و** اقرؤا سوره رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمه و قد شق  
بصری کافا فغضه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق باز مانع بود چشم او سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت  
احتضار می باشد پس فرو خوا بانید آنحضرت بصر او را شق بفتح شین و بصره بر رفع باعل او است بکذا ضبطناه و هو المشهور و بعض اشیاء  
بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح است و شین بفتح است بلا خلاف و ضم وی غیر محتمل است بقال شق المیت بصره از حضرت  
الموت و صار بنظر الی الشیء لایر تد عن طرفه و در اغراض وی دلیل است بر استحباب آن و مسلمانان بر آن اجماع کرده اند که قال ان  
الشیء اذا قبض اتبعه البصری پستر فرمود بر بستیکه جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیر وی میکند او را بصر و نگاه می کند  
بجانب می و باین جهت باز می ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیفه است و متخلل در بدن می شود و حیات بر فرق  
از تن نیست عرض چنانکه دیگران گویند و بالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد و قضی ناس من اهل بیت است  
و فرمود کردند مردم از این آیه البسمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بجنبه پس گفت آنحضرت و دعا کنید بر زوایای خود و بگویند  
و تلوید و اولاد مانند آن فان الملائکه تومن علی ماتقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگویند شما و دعا می کنید  
شما قال پس گفت آنحضرت این کلمات را و در اینجا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل عقیبت



بائس و دنیا و آخرت و بریکه میت منعم است و قبرها معتقب الیه و ارفع در جتة فی المهد بین و افسح لک فی دین  
 و نور لک فیہ و اخلقه فی عقبہ خداوند ایما مرزبوسلم را و بلند گردان پای او را دران کسانیکه راه راست نموده شده اند و فرانی  
 کن او را در گور و روشن گردان مهر او را در قبرش و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مصالح و باقی ماندگان از اولاد و دوی و اولاد اولاد و  
 و در روایتی زیاده کرده فی الغابرین و بین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مرزم یعنی اولاد او که کائن باقی مانده و برین معنی  
 فی الغابرین صفت عقبه است و اخلقه بنفزه وصل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر دلد و دلد و دواة مسلم  
 فی صحیح و عمر عایشه رضی الله عنہا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حین توفی سجد و شقیق بدستیکه  
 آنحضرت و وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه جبره بکسر حروف و فتح موحده بر دیمانی تخطط از پنبه یا کتان و این از اشرف ثیاب ایشان بود  
 واجب لباس بود لبسوی آنحضرت و جائز است اضافت بر لبسوی جبره و وصف او بدان و این تطهیر قبل از غسل بود کما هو الظاهر لوفو  
 در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه است و حکمت دران صیانت میت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند  
 تسجیه بعد از نعش ثیاب و کشیدن جامه از تن باید که دران وفات کرده تا بدن می بسبب آن متغیر نشود و مستوفی علیه بن شحین و هم  
 روایت است از عایشه رضی الله عنہا ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه قبل التبی صلی الله علیه و سلم بعد موات  
 بدستیکه ابوبکر بوسه داد رسول خدا بعد از وفات و رواه البخاری و در بخاری دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد موت و در  
 تسجیه و بر طهارت میت خلافاً لبعض جمیع گفته این افعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل دران برای انحصار  
 اوله در چهار چیز آری این افعال جائز است بر اصل اباحت انتہی گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بخاری بعد مرده لفظ  
 همو می گفت و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بدستیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت  
 می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفت حدیث عایشه حسن صحیح است گویم و رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابی  
 و عمر ابی هر بقیه رضی الله عنہ عن النبی صلی الله علیه و سلم قال نفس المؤمن متعلقه بدین حث  
 یقضی عنه جان مومن آویخته است بوزن او تا آنکه او کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسن  
 و واروده است تشدید در دین تا آنکه نگذارد آنحضرت ناز بر کسی که مرده و برومی دین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعضی صحابه و خبر داد  
 آنحضرت که مغفور می شود برای شهید و اولی بقعه از خون وی هر گناه مگر قرض آری قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا بیک کمر این  
 راه گران بود بسک ساخت مراد و این حدیث دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغول است بدین خود بعد موت پس هر وی حث است بخلیص  
 از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اهم حقوق است و چون این حال در قرضی است که برضای صاحب می گرفته شده پس چه حال باشد و مالی  
 که بطریق نهب و غصب سلب و سرقة و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المأثم و المغرم و عمر ابن عباس رضی الله عنہ  
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی الذی سقط عن راحلته فمات بدستیکه فرمود آنحضرت در حق مردی  
 که بیفتاد از سواری خود پس مرده و این مرد محرم بود و در عرفه استاده کما فی البخاری و ناته ایضا انداخت بر گردن او بکشت  
 فاعسلوه بماء و کس از بنشیند او را آب و برگ کنار در بخا و دلیل است بر وجوب غسل میت نمودن میت را با آنکه  
 غسل میت فرض کفای است انتہی یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت است ازین جهت فرض کفای شده که زیاد یعنی اولی بعض

کافیست مصنف بعد غسل قول نووی در فتح الباری گفت این قول سهل شد نیست زیرا که خلاف در آن مشهورست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی  
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت است ولیکن جمهور بر وجوب او بیند و رد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفته  
استوار دست قول و عمل بر آن و غسل و کوفه شد ظاهر بطریق بالغیر می چهره سد می آید بکسیت غسولات در حدیث امام عقیله عنقریب شیخ گفته  
اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الہمام و مخمضه و مستشاق و غسل میت  
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد خلاف شافعی انتهی و ظاهر این حدیث آنست که کنار را آب مخلوط سازند در برابر از قرات  
غسل و نیت می شعار است با آنکه غسل می برای تطهیر است نه تطهیر زیر که بمای مضاف تطهیر میکنند و گفته اند که کنار بغیر نمی گشت  
و نصف آب را پس مضاف نشود و این طور که اول بکنار بمالند بتراب بشویند در برابر و قرطبی گفت کنار را در آب کنند و بمالند  
یا آنکه بر غوث می بر ر و سپس بر آن جسد میت را دک نمایند بعد آب خالص بر روی بریزند این سنت غسل می و گفته اند که کنار  
را در آب بیندازند یعنی تا متغیر نکند و نصف آب طلق را و تسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت برای تطهیر است  
پس آب مضاف به جو گلاب غیر هم کافیست و گفته اند که نیست کرده مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تشبیه  
شرط است در روی آنچه شرط است در غسلهای واجب و مندوب و گفته فی ثقیلین و کفن کتید او را در دو جامه که برای احرام  
پوشیده بود و کفن کفن ساختن مرقه را و کفن در اصل صوف ریشتن و کفن بفتحتین جامه مرده و در آخرین حدیث آنست که کفن  
او را بهیچ نوعی نبوشید سر او را چنانکه حکم محرم است پس بدینیکه می برانگیخته می شود از قبر بیک گویان و مصنف این را ذکر  
نکرده و تحلیل تشبیه دال است بر آنکه علت نمی محرم بودن او است و چون علت منتهی شود نمی برخیزد و این دلالت دارد بر آنکه خود را  
میت امری منقرض بود و نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین میکنند و نزد امام ابو حنیفه و مالک  
حکم محرم حکم سائر متوفی است و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل و نیز درین  
حدیث نمی است از تخمیر و تعظییر پس و بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تعظییر هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص می بود و از امری  
بطریق تشریح نکرده و در روی نیز تامل است در سبیل گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهر است  
و در شرح خلاف و اول آن ایشان ذکر کرده و نیست بنا بر حنفیه علی مخالفه ظاهر الحدیث فلا حاجه الی سردا و قول می کفن کنند  
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بر اینکه شرط نیست در روی که در تر باشد و گفته اند اقتضای بر آن بجهت آنست که می مرده  
در آن هر دو و تلبس بود باین عبادت فاضله و بخیل که جز آن هر دو نیافت و آن از راس المال بود زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و پس  
که برومی دینی هست مستغرق بانه و تو بن درین روایت مطلق وارد شده و در بخاری ثوبه گفته و در نسائی ثوبه الدنمی احرام فیها  
مصنف گفته در روی استحباب تکفین میت است در جامهای احرام او و اینکه احرامش باقیست و کفن کرده نشود در جامه دوست  
و در قول می که برانگیخته شود و تلبس گویان دلیل است بر اینکه هر شروع کرد در عملی طاعت سپس خائل شد میان می تمام آن عمل بموت  
امید است که بنویسد او را خدا می تعالی و آخرت از اهل این عمل و مساعد اوست کریمه و من یخرج من بیته من غیره من یخرج من بیته من غیره من یخرج من بیته من غیره  
و در سوره شوری که الموت قد وقع اجمع علیه الله متفق علیه و عمر عایشه رضی الله عنهما قالت لما را دوا  
غسل النبی صلی الله علیه وسلم قالوا و الله ما ندی بحدی رسول الله صلی الله علیه وسلم كما یخبر د موتنا و امرنا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوزانند و بخارانی و اینهم مایه برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مرد با سینه خود را یا نکنیم  
 اگر بپوشانیم تا آخر این حدیث آن اینست که پیش سرگاه اختلاف کردند انداختند خدای تعالی بر ایشان خواب پست کلام کرد ایشان را  
 کلام کند از گوشه خانه نیندازند که آن کیست که غسل دهد و نه بدین صلی الله علیه و سلم را و بروی جاهی ایست پس غسل دادند آنحضرت را  
 بروی قمیص او بود و قمیص را بالائی قمیص می مالیدند و از آن قمیص بپوشیدند تمام خود و می گفت عایشه اگر بیشتر میکردم از کار خود آنچه  
 پست کردم غسل نمی دادند آنحضرت را اگر زنان او رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام و در روایت ابن عباس  
 که پس بود یک شایعه و گرفت آنحضرت را و کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد و برار از علی کرم الله وجهه وصیت کرد  
 آنحضرت که غسل دهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی  
 پارچه انجامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت است و در روایت طبرانی در مسند از حسن  
 بن علی رضی الله عنه آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس بود آسمان بن زید که می ریخت آب بروی روایت کرد ابن ماجه و حاکم  
 و بهقی از حدیث عقیقه بن مرثد از پدرش که هرگاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که کشید از آنحضرت  
 قمیص را و درین باب است حدیث از ابن عباس ابی جعفر و درین قصه دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست هیچ غیر او را  
 رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان و الحاکم در مصنف گفته مسنون است نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نزد ایشان  
 جایز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و الله اعلم  
**و عن آخر خطبة الانساریه** از کبار صحابیات است و با آنحضرت غز امیکرو و مجروحان را تا دمی می نمود و تقدیم آنها و فیه غلا  
 رضی الله عنهما قالت دخل علينا النبي فقلت و رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم و نحن نغتسل ابنته  
 و اغسل مي اديهم و فخر او را که زینب باشد و زوجه ابی العاص بن سبيع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان و قول اول  
 اصح و شهرت و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم تقع فی شی من روایات البخاری مسماه فقط  
 اغسلنهما ثلثا او خسا او الكشي من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهد او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که بهتر باشد  
 چنانکه در روایات آمده است و در بخارالات است بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع است بر کفایت غسل یکبار و از برای غیرت و برهان  
 آن را باین ذلک اگر مصلحت پسندید شما نیک دانید و احتیاج باشد بدان و با سرف نکشد بماء و سد می شود بآب و  
 بر گاهی درخت کنار و آب می جوشانند که آن داخل است در تطهیر و نظیف و حکمت در آن تلبین جدیدیت است و اجعل فی الاخر  
 کافور و اگر دانید در صرة آخر کافور را و شایان من کافور یا چیزی از کافور شک از راوی است که کافور گفته یا شایان کافور  
 و اول محمول است بر ثانی زیرا که نکره است در بیان اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور است و آب  
 جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در خنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بماند و حکمت در استعمال کافور تطیب  
 رائحه است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تخفیف و تبرید و قوت نفوذ است و خاصیت می تصلیب جدیدیت و صحن همام و دروغ  
 فضلات و تخلله و منع اسراع فساد و بسوی میت است و وی اقوی روایط طهریه است و درین باب و همین بهتر است در گردانیدن وی  
 در آخر زیرا که اگر در اول بار یا بیشتر مثلا آب آب را بر دو گفتند اگر کافور یا بزمشک قائم مقام آن میگرد و و ترندی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از شک پرسیدند که آیا جاوست استعمال آن پس گفت بپا طیب بپسیدم گفته که عمل برین است نبرد بعض اهل علم و این  
قول احمد است و بعض از اهل علم گفته داشته اند شک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام ما کنید  
فلما فرغنا اذناه پس هرگاه که فارغ شدید ما اعلام کردیم آنحضرت در بخاری است انه صلی الله علیه و سلم قال لمن قال اذافرغتن اذ منی  
و در روایت بخاری است فلما فرغ من غرضنا قال فی البیت احقوه پس انداخت بسوی ما و بند خود را و حقوه بفتح حای مهله و دستش را و ده  
و سکه و تان محسنه از از بند هر دو آمده از بایستیم حال آنکه عمل و مراد اینجا از از است و در لفظ بخاری است فاعطانا حقوه فقال  
اشعر لها آتاه پس فرمود شکار گردانید برای من این از از را یعنی زیر کفن را بکنید تا برکت آن بومی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشیده  
از جنت اتصال می بشود یعنی نمود در استیجاب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت و قبر خنایه قبل از موت نیز همچنین بوده  
فتفقوا علیک این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت از جنت نجاست  
که حلول میکند بموت بلکه از جنت حدیث است زیرا که موت سبب استخرجاتی مفصل و زوال عقل است چه انسان نجس نیگردد از جنت که اوست دی  
ولیکن در جی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جنت حرج که سبب حدیث متکرر است از وی و هرگاه شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت  
حرج نبود عائد شد به کل شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست است زیرا که آدمی حیوان و موی است پس شستن کرد  
بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردارند پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جنت حدیث بودی همچو برداشتن میت  
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجنت نکردیم بخلاف کافر که پاک نگردد بغسل و صحیح نمی گردد نماز کامل وی  
بعد از غسل و در روایتی از ابو هریره آمده که ان المؤمن لا یجس حیاً و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول  
ما که سبب وجوب غسل میت حدیث است که انی الترجمة و فی دوایقه و در روایتی نیز یحیی بن ابراهیم عظیم چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا  
هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید اگر بکنند گروهت و در فتح الباری گفته که ایما رطلوبت و سه بار استحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ  
اکثر من یک در روایتی از ابی داود و ترمذی کلین لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس و دو بقال احمد کرده و شش اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته اند نه هیچ  
که قال کثیر زیادت بر سبع و در وی گفته زیادت بر سبع امری است نهی گویم در روایت ابو داود و آمده او سبعا و اکثر من یک قطعا هر شتر غنیمت زیادت بر سبع است  
ابدان عما منجها و مواضع الوضوء منها و آغاز کنید در غسل اعضا از جای راستی و جایای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجود  
اینست که غسل موی بمنزله غسل احیاست و در ابتدا بمیاسن و مواضع وضو اکرام این اعضاست و در سبیل گفته در وی و لاک است بر برایت  
در غسل میاسن و مراد بدان چیزی است که متصل جانب این است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات بنابر امکان برایت هر دو معاً  
و گفته اند مراد برایت میاسن در غسلات است که نیست وضو دران و مواضع وضو ازان در غسل متسله وضو است و حکمت و امر وضو  
سمت مومنین است در ظهور از غره و تجلیل و ظاهراً مواضع وضو و دخول مضمود و استنشق است نهی و فی لفظ للبخاری عن ام عطیة  
فقطرها شعرها ثلثة قرون فالقیبناه خلفها پس باقیم ناموی او را سه کیسو پس انداختیم آن کیسو را بر پشت می و در اینجا  
دلیل است بر یافتن موی میت و خفیه گویند موی را بر پشت ارسال باید کرد و هم بر و منفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرت یا از آن  
بوده باشد یا معلوم بود فعل می بر شمره و الله اعلم انتهى گویم قریب گفتی که ام عطیة این کار را از خود کردند بامر آنحضرت لیکن مصنف گفته که  
لفظ سعید بن منصور این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجعلن شعر الظفائر و در حرج این جبان است و اجل لها ثلثة قرون من البقر

همان طفا نرست و در بعضی الفاظ بخاری صدیقا و قریباً آمده پس در لفظ ثانی قرون تطیبت و هم این جهت است بر تحقیق دیگران و ایشان ارسال شعر  
 و بافتن بعد کشادن بموی سر و غسل اومی باشد و این در بخاری است صریحاً و در وی ثلاث است بر الکفا کشف خلعتی غافل شد این فی الغبار ازین الفاظ  
 در بخاری پسین است قول آن طرف بعضی شافعی کرده و ستانم بخاری غریب در آن نموده در مصحفی گفت غسل دادن میت و همچنین تلفیق نماز جنازه  
 فرض الکفا نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علمای هر ایدان موافقت نمودند و اقل غسل تعیم بدن است بآب بعد از آنکه نجاستی که  
 با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است اکمل غسل است بآب خواه گرم بجهت غم احادیث بسیار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت  
 نگذارند بحديث باب ابتدا کند بمواضع وضو و میامین او بحديث صحیح اُم عطیه و استمال سدر کنند در سر و درش سائر بدن و صفت استعمال سدر است  
 که ورق سدر و نظری صغیر بآب مخلوط کنند و او را مالند و بعد از آن بشویند و در غسل آخره طلیل کافور مخلوط سازند بحديث باب مسکه  
 و طیفه مستمره در میان مسکین است که مردان را مردان غسل دهند و زنان از زنان و هر که اقدار باشد بر غسل احی است و هیچ وسیلی از سنت تعیمین  
 احی نه غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه نان قریش احی بودند و اقرب و آنحضرت اهل بیت  
 غسل دادند و آنکه زن مرده را نه بینه و غسل نه در اگر چه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت به احیاست نه نسبت است  
 و بیلی می طلبد و او بیس فلیس و اگر قیاس کند بر احی قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرو آورده و فرو آوردن ناچای  
 بر سرش کشد و اسرار است عیس غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند حضرت عایشه را لومث قبل لصلواتك گفتنگ  
 رواه ابن ماجه انتهى كلامه المصنف و حسن عایشه رضي الله عنها قالت کفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة  
 اثواب گفت عایشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که از او بردار و لافاف است بیض جامهای سفید جمع امیض بحولیتة شوب  
 بحول بفتح سین که نام قریه ایست ازین نووی گفت فتح اشهر است و همین است روایت اکثر بعضی محول قصار را گویند و محل بعضی مشهور  
 یعنی منسول مقصور بودند آن جامه قاله فی النهایة بتعالله وی و بدین معنی نیز فتح است و بضم سین نیز گفت اند جمع محل که جامه سفید پاک است  
 از جنبه انانیت بجمع شاد است و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بعضی لفظیایمانیه نیز آمده تخفیف یا نمی شوب  
 من کثر سبحة از جنبه بودن آن جامه اگرست بضم کاف و سکون را و بضم سین قطن بمعنی پنبه لیس فیها قمیص و لا عمامة بکفایت در آن  
 سه جامه بپوشانند و ستار بلکه از او بردار و لافاف بود و کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن اشیخ طاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه و کفن  
 آنحضرت نبود و هو صحیح و تاویل بعضی که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع الکفان پنج باشد غلط است در سبب گفته  
 و در البیة جدا انتهى و این اخذ کرده است شافعی و نیز حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده از آن در برابر قمیص را نه عمامه را و سخنان  
 بعضی متأخرین آنرا برای اشرف بدعت است مخالف سنت و مراد بسته جامه سه کفاف است و که از عند احمد و سبب گفته افضل تکفین است  
 در سه جامه سفید زیرا که خدا اشتیاق کند بر این نبی خود مگر افضل در روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که پوشید جامه های سفید که آن اطیب  
 و اطهر است و کفن کشید در آنها و میامین خود را و صحیح الترمذی و الحاکم و در شاهیدی است از حدیث عمره اخیره و اسناد صحیح ایستاد است  
 تعارض میان این حدیث و حدیث عایشه که گذشت و در وی این است که پیچیده شد آنحضرت در برد بمانی مخطوط زیرا که تسبیح بدان آنحضرت  
 بعد از آن کشیدند که آخری مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسبیح پیش از غسل بود و نزد منی گفت تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیز است  
 که وارد شده است در کفن نبی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرد و شد و رفت جامه اخیره و این ابی شیبته و ابن ابراهیم



عبد اللہ بن محمد بن عقیل است و وی سنی الحفظ است حدیث او صالح متابعت است نه انفراد و کیفیت از اختلف کما هنا فلا یقبل مصنف گفته عظیم از حدیث یارب الزمان بن عمر معاضد روایت بر عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی بحدیث حسب اطلاع خود که ستم جامه بود و غیر وی بواقف اطلاع خود یا اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشرت عمل بود متفق علیه واجب از لغو مقدار است که سابق جمع حدیث است باشد پس اگر قاضی باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائر را جانب سر کنند و بر پایا خیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با حمره غم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که در باشد و قضا بر دو جامه هم راست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که ستم جامه از ار و بر و اولفافه است و قبل سیز و در جان افتد اند یک قمیص را و دوخته است دیگر از از از ان تازانو سوم لفافه که از ستر پایش در آن به چپند و گفت اند که تکفین و قمیص در غیر وی برابر است و ستم جامه زیرا که آنحضرت عبد اللہ بن ابی را در قمیص خود کفن کرد و آخر جہ البخاری و وی نمی کند مگر آنچه احسن است و در وی این است که قمیص است مثل قمیص زننه است مکفون و مژر و در وقت سبب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلائقیات در شرح گفته در چهار است بر سیکه بعد شریعت قمیص نیست مگر وقتی که غیر مکفون باشد گویم این موتوف بر آن است که گفت قمیص عرت اهل آن عصر باشد در تصدی گفته اکمل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که ستم لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از آن دوم و سوم بعد از آن به چپند یک را بعد دیگری و ابتدا به بین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرد بعد از آن از جانب یمین بپایسار برند و بهین ستم رسم پوشیدن قبا در میان سر به خلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کنند و یا این است که از ار و قمیص به پوشانند و دوخته باشد یا نادر دوخته مدرض باشد یا بنیز آن زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مدرض باشد بعد از آن در لفافه به چپند انتهی و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال لما توفي

عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبد اللہ بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه حواء ابنته الی رسول الله آمد پس ابو عبد الله بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال اعطني قمیصا کفنه فیه فاعطاه پس گفت بزه مرا قمیص خود را که کفن کنم او را در آن پیرهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مگافات تا مساق را نزد وی بنیستد مانند کافات ناکرده زیرا که وی ستم جامه را و زائر بر جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریعت چنان بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیرهن داد و وی بپایسار کرد پس این احسان و لکرام در حقیقت با وی شدند با پدر وی زیرا که وی عظیم منافقین بود و هم بر نفاق در گذشت و در حق وی این کریمه فرو آمد و لا تفضل علی احد منکم حرمات ابد متفق علیه در حدیث دلیل است بر شریعت تکفین و قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این است آنچه در بخاری است از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد و او را بپوشانید از حفره گود و انداخت و در مید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح است در آنکه اعطا و الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمع میان هر دو باین وجه است که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجاز از برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد از دفن ای دلی فی حضرت پس مراد آن باشد که واقع بعد از خارج او از حفره همان نفث برین است و قمیص پیش از این پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معاندان زیرا که او مقتضی ترتیب نیست و تهمیت پس گویا اگر اکر آنحضرت نسبت لبوسی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند


که آنحضرت اورا در قمیص وادیکی اول دیگر بعد دفن بمسوا ل در وی و فی الاکلیل الحکم مایونید ذلک والله اعلم و عن عباس  
 رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال البسوا من ثيابکم البیض فانها من خیر ثيابکم برسیکه آنحضرت  
 فرمود بر پوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن منجمله بهترین جامهای شما اند و گفتنوا فیها حقاکم و تکفین کسید در آن مرد دای خود را  
 و از اینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی مستحب است و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید  
 و در سبل گفته ظاهر امر وجوب تکفین است در ثیاب بیاض و وجوب بوس آن و لیکن امر در بوس مصروف عنده است بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت  
 غیر از بیض را هم ثابت شده و اما تکفین بوس ظاهر آنست که نیست صاف از آن مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه در تکفین شهدای آن واقع  
 شده که آنحضرت جماعتی را در غره کفن کرد و کما یاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد  
 آنحضرت در قطیفه حمراء پس در سندش قمیس بن ربیع است و او ضعیف است و گویا که بروی شنبه شد این حدیث از جعل فی قبره  
 قطیفه حمراء و کذا ما قبل انه کفن فی برد حمره و تقدم الکلام انه سجد بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی  
 و ابن ماجه و نسائی و صححه الترمذی و رواه الشافعی و ابن جابر الحاکم و البیهقی و صححه من ابن القطان فی معناه احادیث أخری  
 عن عمران و سمرة و ابن عمر و ابی الدرداء و عن جابر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا کفن  
 احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کنند یکی از شما را در خود را پس باید که نیک کند کفن او را و از تحسین آنست که تمام  
 و نظیف و سفید باشد بجز اسراف و تجذیر و نو و شسته و در آن برابری اما آنچه مسرفان کنند بر یا و تکبر حرام است و مکروه است حرمت و کراهت  
 شوکانی گفته کفنی که سائر نیست حسن نیست پس واجب است تکفین او و بخیری که پوشید او را تمام و کمال انتهی هر رواه مسکلم و رواه  
 الترمذی الشافعی حدیث ابی قتاده و قال حسن غریب قال قال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله و یحسن کفنه قال هو اضعافا بالاضافة  
 و الفاء ای الواسع الفالض و در امر با حسان کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد و زوات و صفت و کیفیت حسن ذات  
 آنکه گران قیمت نباشد و نهی از آن بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث  
 در احسان کفن آمده و در آن علت می مذکور شده دلیلی از جامه بر فروغ آورده احسن او کفن متوکل فافهم یتباهون و یتزاورون بهما فی قبورهم  
 و نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن و لا تؤذوا موتاکم بوعیل و لا بترکین و لا بتاخیر و صیته و لا بقطیعة و تعجلوا القضا و ینه و اعدوا  
 عن جیران السور و اعظموا اذا حضرتم و وسعوا و یجمل احسان الی المیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 آورده من غسل میتا فادی فی الامانة و لم یفش علیه ما یكون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیم و ولدته امه و قال صلی الله علیه و سلم السیة اقرکم  
 ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده خطا من وجع و امانة رواه احمد و اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائكة و غسلوه  
 و کفنوه و سطروه و حفره و اخلوا علیه و اخلوا قبره و وضعوا علیه اللین ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم قد انزلناک  
 و اما آنچه ابو داود و حاکم و ابن جابر از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعد گفت  
 شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت بمسوح می شود در ثیاب خود که مرده است در آن پس و ایت کرد آنرا ابن جابر بدون قصه و لغت اراده  
 کرد بر ثیاب اعمال القول تعالی و ثیابک فخطبهم یعنی علی خود را صالح کن و گفت اخبار صریح صحیح در آنست که مردم مشغول میشوند بر سینه یا

عربان انتہی و لیکن قصہ حدیث ابی سعید رومی کند این را و وی اعلم است بمراوا سن بعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که بجهت دریا  
 شود و محذور عربان و بهم روایت است از جابر رضی اللہ عنہ کان التبیح صلے اللہ علیہ وسلم یجمع بین الرجلین عن قتل  
 احد فی ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوہ احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو ثوب است  
 در یک جامه بنا بر ضرورت و این سبب از دو احتمال است دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یک را در پاره کفن کنند و باین رفته اند اکثر بلکه گفته اند  
 ظاهر آنست که قائل نیست با احتمال اول هیچ یکی نیز که در آن اتفاق بشود و دیت است و جائز نیست بر منہ کردن آنها چنانکه هر دو پاره شوند  
 و لیکن چنین نیست که قول جابر و تمام حدیث که کفن کرده شد پدر و عم من در یک غره دلیل است بر احتمال اول و مثال گفته ظاهر احتمال ثانی است  
 یعنی تقطیع کردن ثوب میان هر دو و تقدیم ترعورت آنها چنانکه با حرمه کرده شد و سبب گفته حدیث جابر اوضح است در عدم تقطیع ثوب  
 میان هر دو پس یک از دو جائز باشد و تقطیع جائز است علی الاصل انتہی خطابی گفته جائز است جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند  
 مراد ثوب واحد و قبر واحد است شوقی قول ایتمم الشیخ اخذ القبران فیقد مہ فی اللحد بہتر می گفت و می پرسید که کدام یک ازین  
 هر دو بیشتر است از روی گرفتن یادداشتن هر قرآن را پس پیش میگرد و او را در قبر یعنی جانب قبله گویا وی نام است از جهت بودن او  
 آفر و در وی جواز جمع جماعت است در یک قبر و گویا که این بنا بر ضرورت است و ثوب البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثة فی قبر  
 و آورده حدیث جابر و اگر چه روایت جابر در دو کس است اما ذکر سه کس در روایت عبدالرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلاثة  
 فی القبر الواحد روایت کرده اند اصحاب سنن از ہشام بن عامر انصاری گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم روز احد و گفتند  
 رسید ما را قرح و جسد فرمود بکنند و وسیع نمایند و بنہید و مردی را در یک قبر صحیحہ الترمذی و مثل او است حکم دوزن و ستہ زن و اما دوزن مرد  
 دوزن در یک قبر پس روایت کرد عبدالرزاق با سنا و حسن از واثق بن الاسقع کہ دفن کرده می شد مرد دوزن در یک قبر پس مقدم کرد می شد  
 مرد و نہادہ می شد زن و وی او و گویا کہ میان ہر دو حالتی از تراب میکردند و کبر یغسلوا و غسل داده نشدند شہدای احد و ازینجا معلوم می شود  
 کہ شہید را غسل نیست و عدم غسل متفق علیہ است میان ائمہ اربعہ و مروی نیست کہ آنحضرت شہدا را غسل داده باشد و اما کسی کہ بروی  
 اطلاقی شہید آمدہ ہجو مطہون و بطون و نفسا و غیرہ پس ایشان مغسول می شوند با جماع در سبیل گفته و باین رفته اند جمہور و اہل فہم را تفصیلا  
 از سعید بن المسیب و حسن بن ابن شریح مروی است کہ غسل واجب است و حدیث جہت است بر ایشان و احد از حدیث جابر آورده کہ فرمود  
 آنحضرت در کشتگان احد کہ غسل نہ مید ایشان را پس بدستیک ہر زخم با ہر خون بوی مشک دہد روز قیامت این حکمت عدم غسل است  
 کہ آنرا بیان کردہ و کبر یغسل علیہ صحر و نگذازد بر ایشان نماز و در وی خلائی است معروف و میان علما نیز و خفیہ بر شیعہ است  
 میگذاردند و نزد امام مالک شافعی نماز بر شہید نیست از امام احمد و قول است و مشہور و مختار در مذہب ہی عدم صلوٰۃ است و بقول خیر  
 در گذاردن و نگذازدن از جہت تعارض اولہ در مواہب لدنیہ گفته اختلاف است میان فقیہ کہ منع صلوٰۃ بر شہید نزد شافعی بمعنی حرمت  
 یا بمعنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود کہ مستحب است نہ واجب و متسک لیمہ درین باب باین حدیث است کہ در کتاب مذکور است  
 دلیل ابو حنیفہ احادیثی است کہ در نماز بر شہید آمدہ خصوصاً در قضیہ احد و می گویند کہ آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافذ است  
 مقدم است بر نافعی و گویند کہ جابر در آن روز مشغول بود بآنکہ پدر و خال می کشیدہ شدہ بودند و ہمین آمدہ بود تا نہ ہستی کند ایشان  
 و بر شہید آمدہ و آنها نیکو در حضرت رسول بودند و فعل آنحضرت مشاہدہ کردہ اثبات آوردند و ثمنی گویند حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کردہ

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال درازانچه اعدای دین کرده بودند دید فرمود و دیگر گشت مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را روی انداخت و نماز گذارد شیخ ابن همام زیاده کرده که پسر نماز گذارد بر شهادت داده می شد بایشان در جانب حمزه و نماز گذارد می شد بر ایشان پسر در آشته می شدند و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شد و گفت حاکم که این حدیث صحیح الاسناد است شیخ در ترجمه گفته و بالجملة روایات در جانب صلوة بر راجع تر و غالب تر است انتهی گویم شوکانی گفته در بعضی مجال اسناد روایت حاکم مقال است و گفته مجموع ضعیف است و گویند که این مخصوص بشهادی احد بود این سلسله هم از معارک است انتهی و مختار دوی رح عدم نماز است بر شهید و همین است ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح است چنانکه گفت مصنف رواة البخاری بنمود و احادیث معارض وی مقال است پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غرض  هر دو آمده پس یک را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلامرجح است و تقریر سیل درین سلسله این است که طائفه گفته که نماز گذارد شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم اولاد نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نماز گذارد بر ششگان احد و گفت بر حمزه هفتاد و یکبار و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلی احد و گفت طائفه که نماز گذارد نشود بروی علما بر روایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گو یا که عیان انداز وجه متواتر که آنحضرت نماز گذارد بر ششگان احد و آنکه مروی است که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد و یکبار گفت صحیح نیست و لائق است کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیح را باین روایت که حاکم و شرم نماید بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی محالست می گوید که نماز گذارد نه می شود بر قبر بعد اطاعت است پس استدلال باین تمام باشد و گو یا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قبر باجل خود پس و ادع کرد ایشان را باین دعا و ادال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و گوید یودان او دعاست فراموش نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می بود اصحاب را آگاه می فرمود و نماز بجاعت او امیکم و چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل است قطعاً و اهل احد اولی تر اند با فضل و غیره و نیست از آنحضرت که نماز گذارد باشد بر قبر تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده انه صلی الله علیه و سلم صلی علی قتلی احد بعد ثمان سنین و زیاده کرد این جان و لم تخرج من بیته حتی قبضه الله تعالی انتهی و **عنه** علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تغالوا فی الکفن گر آن بهانگشید در کفن پس در وی منع است از زیادتش در کفن فانما یسلب من یغالی فی کفه و یرویه می شود کتابت یعنی زود کند و خراب می شود پس چه حاجت تفاوت و گر آن بهانگشید در کفن عیال که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیماری شد در آن و در دو باغی بود از زر عرفان پس گفت بشوید این جامه مرا و بیفزایید بر آن و جامه دیگر و کفن کنید مرا در آن گفت این گفته است زنده سزاوارتر است بجای از مرقه این جامه برای بیم و تراب و تراب است و ذکره البخاری مختصراً رواة ابو داود من روایة لشعبي عن علی کرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی است بفتح جیم و سکون یون و بای میوه و دو خناعت فیه است و در وی انقطاع است میان شعبی و علی رضی الله عنهما زیرا که گفت دارقطنی که مروی نشیده است از علی جز یک حدیث و **عنه** عایشة رضی الله عنها گفت عایشة بزرگتر رسول خدا از یقین و من می یابم در دو در سر خود و میگویم و از اسناد یعنی با سر من پس آن التبیح صلی الله علیه و سلم قال لها فرمود آنحضرت مرا عایشة را و وصفت قبلی لعمرك انک انک پیش از من بر آئینه غسل دهم ترا انسلتک بلام تحریف است و آنچه در کتب است فسلتک است بقاء و همین است صواب و فرقی میان این است که اول شرطیه است و ثانی برای تمیزی که از فی الجمله است تا آخر حدیث و آن این است که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا وصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر شود این چنین من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا کنم و در وی دلالت بر آنکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگر را جایز است و هو قول الجمهور و شوکانی گفته اولی است و ترجمه فی المصنف و البوصیفة لغت مرد زن را ندیده بخلاف عکس بنا بر ارتفاع کجاک و نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابو داود و در مسایل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد زن با مردان نیست میان ایشان زنی جز وی و مرد مرد با زنان نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این همدو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد آب را الفح و محمد بن سهل را این جان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لایزال علی حدیث و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فخذک و لا تنظر الی فخذجی و الامیت رواه ابو داود و ابن ماجه و در سنن ابی نعیم حدیث است رواه احمد و ابن ماجه و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن سحیح است و نیست وی سفر دیدان بلکه متابع وی است درین روایت صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و حسن . اسماء بنت عمیس رضى الله عنه ان فاطمة رضى الله عنها اوصت ان یغسلها علی علیه السلام بدرستیکه فاطمة زهرا اوصیت کرد اینک غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه و این نیز دال است بر آنچه دال است بر حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابو داود است از فایشه که گفت لو مستقبل من امری ما استدرت ما غسل سوال الله صلی الله علیه و سلم غیر نشا و صححه الحاکم اگرچه قول صحابه است و همچنین حدیث فاطمه رضى الله عنها دلالت می کند بر آنکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه و سلم و موید اوست بر روایت بیهقی که ابوبکر رضى الله عنه وصیت کرد زن خود را بنت عمیس را که غسل دهد او را و مستیان کرد وی بعد از عمر بن عوف بنا بر ضعف خود از آن و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از آنها انکار نکرد بروی درین امر و این وقت اندر جمهور و همچنین قریب اولی است بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست در نماز اگر بیدار گردانید پس کسی که ببینید در وی هر دو حصه از امانت و در آخر چه احمد و الطبرانی و در سنن او در حدیث جعفری است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قریب را قریب است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال غایت با و است انتهی و خلاف درین سلسله اصحاب بن جلیل راست گفت بنا بر ارتفاع کجاک کذا فی الشرح و در دلیل لطالب که از کتاب خایله است گفته للرجل ان یغسل زوجته و امته و بنت دون سبع و لمرأة غسل زوجها و سیدما و این دو کس هیچ انتهی رواه الدارقطنی و الشافعی و ابونعیم و البیهقی پسنداد حسن و حسن . بریدق فی قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها فی الزناد و روایت است از برید در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حدیثنا و غامدیه فسوب بنت بسوی غامدیه یا بد قصه او در حد و دقال گفت بریده لشرا مریدها فقص علیها ما یستمر امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن کرد و دفن کرده شد و از اینجا معلوم شد که نماز بر جنازه مجذوم و مجنون و سرفه و جز آن رواست ولیکن نیست صدق اینک آنحضرت خود بر آن نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در نماز نگذازد زیرا که فضلا بر فساق برای رجز آمانی گذارند این چنین است در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انما تابت توبة لوقیت بین اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علماء اخلاف است در نماز بر فساق و بر مقتول در حد و بر حجاب و بر ولد زن ابن العریضه مذہب علماء کافه صلوة است بر هر مسلم و مجذوم و قاتل نفس و ولد زن و رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر و حسن . جابر رضى الله عنه قال اتی النبي صلى الله عليه وسلم یوحل قتل نفسه بمشاقص او و رواه آنحضرت را مروی



گفته بود جان خود را بشاقص جمع ششقص است یعنی فصل عریض و در روایت ترمذی ذکر شاقص نیست فله یصل علیه پس نماز گذارد  
بر وی و از اینجا معلوم شد که بقائل نفس نماز گذاردن نیست و اختلاف کرده اند علماء درین باب بعضی گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذارد  
بجانب قبله و بر قائل نفس انتهی و منسوب جمهور این است و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبیه نه و نگذارند آنحضرت نماز را بر وی  
و قائل دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه و به قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارده و دیگران  
بیم منع نکرده چنانکه در حق مدیون و غلام کشیده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام نماز نگذارد  
و دیگران بگذارند و لیکن لفظ حدیث مسلم  روایه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلوة  
عقوبت اوست و در غیر از مثل فعل حی و بود و عمر بن عبد العزیز که بنی دید نماز بر قائل نفس و گذارک قال الاوزاعی و اکثر فقها گویند یصل علیه  
انتهی گفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بر وی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت نماز بر قبر صدرا و اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بر وی  
در سبیل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قائل نفس قول تمام باشد ورنه برای عمر بن عبد العزیز از اوقاف است بحديث مکرر آنکه در  
روایت نسائی است اما انافلا اصلى علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی نماز گذارده انتهی و حسن

ابی هر بق رضى الله عنه في قصة المي آة التي كانت تقبر المسجد روایت است از ابو هریره در قصه زنی که جازوب میاد  
مسجد شریف آنحضرت راضی الله علیه و سلم تقم بفتح تا و ضم قات و نشد بر سیم و مقبره بر سیم کشته یعنی جازوب و قمامه کناسه یعنی خاک روزه و این زن  
سیاد بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جازوب میداد و قال عن رسول الله صلى الله علیه و سلم  
فقالوا ما انت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد فقال افلا كنتم اذ تموني فكانت صغرى امرأ  
پس گفت آیا نمیدید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردند پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و چنان  
کردند که لاف نیست که تکلیف کنیم سب و آنحضرت راضی الله علیه و سلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود و صلی الله  
علیه و سلم مصنف در اینجا جزم کرده که این قصه با زن بود و در بخاری است ان رجلا اسودا و امرأة سودا و لیشک از ثبات راوی حدیث لیکن  
در روایت دیگر بخاری از ثبات صحیح آمده که گفت ولا أراه الا المرأة و باین جزم کرده است ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة  
سوداء و رواه البیهقی ایضا بنسناد حسن و سما ائیم محسن و افادان الذی اجاب صلی الله علیه و سلم عن سؤاله هو ابو بکر و در بخاری است عن فضال  
عنه انتقال فاضل ذاک الانسان قالوا مات یارسول الله الحدیث فقال دلونی علی قبرها فذلک فی فصلی علیها پس گفت آنحضرت راه  
نمائید مرا و برید بر قبر آن میت پس آه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد و بر وی و اختلاف است در نماز گذاردن بر قبر جمهور علماء  
بر آنکه مشروط است خواه گذارده باشد پیش ازین یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست است و در  
روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که گفت که گذارده است یکبار نگذارد و آنما که نگذارده اند اگر بگذارند روا  
نزد ابوحنیفه که درست است بر تقدیری است که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضی بر روز و امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند  
که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر  
تکبیرات و آن روایات که در آن ذکر تکبیرات صحیح نیست چنانکه مردی است از آنحضرت گذاردن نماز بر شهدای احد بعد از هفت سال  
و آن بطریق تودیع بود نه نماز یا از خصائص نبوی است چنانکه از ان الله بنور بالهم بصلواتی علیهم مفهم میگردد و لیکن در حدیث بخاری و مسلم

از این عبارت آنکه آمد آنحضرت بمسوی قبری تازه و نماز گذارد بر وی و صفت کشیدم بایس آنحضرت و بر او چهار تکبیر و همچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ام سعد بعد یکماه آنرجا از نزد من حدیث سعید بن اسباب شنوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه هشت وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت نبوی بحج و احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد و سبب گفت و اما القول بان الصلوة علی القبر من خصائصه صلی الله علیه و سلم فلا ینقض لان دعوی الخصوصية خلاف الاصل انتهى و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه و بعضی یوسه کیست و بعضی تا بد گفته اند قلت هذا هو الحق الا لا دلیل علی تجدید اصل گفته حدیث دلیل آن بدعا و استغفار صرف ظاهر حدیث است و خود نماز دعا و استغفار بیش نیست و نماز بر شهید اسی احد بطریق توفیع محتاج سند است و استدلال در اینجا بحدیث نماز بر اهل احد است بلکه روایات دیگر موجود است که دلالت صریح میکند بر آن مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ابراهیم و موسی و نوح و آنحضرت در یک بود پس چون از یک قدم آورد نماز گذارد بر قبر موسی و این بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلامان که وفات کرده شد شب و آگاه نشد آنحضرت بموت وی آنرجا بخاری در سبیل گفته ویدل که ایضا احادیث و روت فی ابواب عن شقیه من اصحابه اشار الیهما فی اشرح انتهى و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود نه بخاری زیر که این زیادت مخرج است از مرسل ثابت

کما قال احمد شق قال ان هذه القبور ملوكة ظلمة علی اهلها و ان الله بنقدها لجم یصلونی علی صخرة یسره فمرود آنحضرت بدستیکه این قبر را پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرد با اند و تحقیق خدای تعالی روشن میکرد و اند آن قبر را با سبب نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیکرد و بلکه ظاهر از آن جواز نماز است بر قبر اری اگر تنویر قبور را مخصوص صلوة آنحضرت دارند خواهد بر قبر باشد یا علیحدی می تواند شد ولیکن چون دعای اهل صلح از غیر انبیاء هم جزو قبول است این احتمال هم ضعیف پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ و اتم و اکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز ثابت است و سخن

حدیثی رحمه الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم کان یسبحی عن النبی بود آنحضرت که نمی میکرد از نسی بنیخ فون و سکون عین فملا خبر بموت و بنیخ فون و کسبر عین و تشدید باین روایت است بمنی خبر بموت رسانیدن در قافیه سبیل گفته لغاه که لغوا و غایا و نسیانا ان خبر بموت و در نزد منی است از حدیث عبد الله بن مسعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در دید خود از نسی زیر که نسی از عمل جاهلیت است اما در سندش ابو حمزة میمون اعور است و نیست قوی و درین باب حدیثهاست و تفسیر کرده است ترمذی نسی را باینکه نسی نژادشان نذا کردن است در مردم که فلان بمر و نا حاضر جنازه او شوند و بعضی اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت و اخوان خود را و موسی است از ابراهیم لایس ان یعلم الرجل قرابة انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت است که یکی را می فرستاد بر درمای خانها و باز از آنها اعلام کند بخبر موت میت و در نهایت گفته مشهور در عرب آنست که چون در انام مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواران نزد قبایل می فرستادند خبر مرگش باو شان میرسانید انتهی در سبیل گفته و یقرب عندی ان هذا هو النبی عنه گویم بنحله نسی سبیل نسی است از بالایی مناره چنانکه معروف است درین اعصار در موت عظمای ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ما خود می شود یکی اعلام اهل و احباب و اهل صلاح و این سنت است دوم خواندن جمیع کتیب و کتیب مفاخرت و این کرده است سوم اعلام نوع دیگر از نیاحت و خود را که این در کتب انتهی و گویا سنت اول از اینجا اخذ کرده که لابد است از جماعتی برای غسل و نماز و دفن ویدل که قول صلی الله علیه و سلم الاذ یتنونی و نحوه و سن

حدیث نفی النجاشی رواه احمد وابن ماجه والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و حسن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نفی النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی در روزیکه مردوی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح بون و تخفیف جیم و بعد از آن شین مجع و یای مشدوده یا تخفیف لقب پادشاه حبشه است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصحجه بود و بن نصاری داشت هیمان آورد و حضرت و هجرت کردند صحابه بسوی او و وی خدمت های ایشان کرد و خروج بجهنم الی المصلی فصفت بجهنم و اکثر علیه اربعا بیاورن آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی مصلای عید پس صفت بست بمصر و در وی چهار تکبیر و در بنجاء دالات است براكه فی اسم است برای اعلام نبوت آن برای مجر و اعلام جائز است و نیز در وی دالات است بر شرعیت نماز جنازه بر غائب و در وی اقوال است اول آنکه مشروح است مطلقا و بیه قال اشافی و احمد و غیرهما و گفت ابن حزم لم یأت عن احد من لهلک خلافة و گفت شوکانی نیاورد و مانع ازین نماز چیز نیست که معتد به باشد و راست گفته زیرا که حدیث صحیحین خالی است از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بران متعین باشد و دوم منع است مطلقا و این مذکور حنفیه مالک است شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود و بلکه بر او شکی نبود و بر وی آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی و رویت امام کافی است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل معاویه منی که در مدینه مرد و آنحضرت به تنگ بود و بر زمین حله و جعفر بن ابی طالب که در غزوه مؤتة شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در سند آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحیح آن مخصوص بحضرت ریالت است صلی الله علیه و سلم و الا آن در جریمین سخن نرا و هما الله تعظیما و تشرفا متعارف است و بعضی حنفیه نیز می کنند انتی گویم چون در جریمین متعارف است و بعضی حنفیه نیز می کنند مسلما شد که مخصوص با آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویه الزمزی و ذیل اللیثی از ابی امامه بن سعد و طبقا از حدیث انس روایت کرده و سیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده و مصنف در فتح الباری گفت که اگرچنین ضعف دارد لیکن نظر مجموع طرق و تعدد آن قوتی پذیرفته انتی و احادیث نماز بر زمین حارثه و جعفر و ابن رواحه را و اقدسی در مخازنی روایت کرده و هم سیوطی از عطاء بر روایت ابن ابی شیبہ آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در خور است لال نیند باری از مرتبه متابعت و شهادت خود ازال نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تنها برای اثبات ما نحن فیہ کافی است و تاویل و تفسیر بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن با آنحضرت همه احتمال است نه استدلال و احتیاج سند دارد و لهذا ابن ذوق العید گفت که این قول محتاج بنقل است و بجز احتمال ثابت نمی شود و در سفر السعاده گفته بر هر غائب نماز گذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی و معاویه لیش گذارده انتی و عمل جریمین مرجح است سوم آنکه نماز بر غائب جائز است و در همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد اطلالت مدت چهارم آنکه جائز است وقتی که میت در رحمت قبله باشد و وجه تفصیل در قولین مجامع است بر قصه نجاشی در سلفیست مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص نجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت است اقتدار کرده اند بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مرده باشد و زمین که هیچ کس در آن بروی نماز گذارده است همچو نجاشی که مرده بود و زمین شده که اهل آنجا مسلمان نبودند و اختاره ابن تیمیة و نقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و انه استحسنه الرویانی و گفته که این قلیل است و لیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز گذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ یک در بلد وی نماز جنازه نگذارده بود ما بین جبت آنحضرت گذارد تا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه منی در مدینه مرد

وزید و جعفر و ابن رواحه و غیره فوت شدند و مسلمانان برایشان نماز گذاردند و منع نهادند حضرت هم گذارد و پس این همه از هم پاشید  
و این جواب بر فایده حنفیه است که بر شهید نماز میگردد و نه نماز بر معاویه برای حجت کافی است متفق علیها و نیز این حدیث حجت حنفیه است  
در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ است ابن عبد البر و بعضی است که از طریق یحیی بن سلیمان بن ابی حنیفه روایت کرده  
که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصطفی صلی الله علیه و سلم  
مردی او گفت چهار تکبیر بهتر است تا آنکه وفات داد و او را خدا بی عز و قبل رواه ابی نعیم و رواه ابن المنذر و در آخر عن شعبه  
و نیز روایت کرد یحیی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت و این حدیث صحیح است و در بعضی خطابات اصحاب را و خبر داد  
هر کس با پنج دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابی ابراهیم محمد بن محمد بن محمد بن ابی حنیفه و در خانه ابن مسعود  
پس اجتماع کردند بر یک تکبیر بر جنازه چهار است گفت رافعی اولی چهار تکبیر است بنا بر استقرار امر بر آن و اتفاق صحابه و الله اعلم گویند حجت  
از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با آنچه موافق غرض است اگر چه دلالت حدیث بر هر  
امر یکسان باشد چنانکه صیغ ایشان درین جاست که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنا بر غایت که دلالت حدیث بر آن اصرار است از دلالت  
بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صیغ ناظر است و قدیم  
رای و تمایس بر خصوص و اوله و لهذا انکار جماعتی از علما در عصر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مکرر ترجیح بلا مرجع بسیار  
از مواضع چنانکه معلوم شده و بیاید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کرامت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم و قول بکرامت حنفیه و مالکیه است و رد کرده اند باینکه در حدیث نبی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکرر است نزد قائل کرامت افعال  
میت است در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکبیر جماعت مصلین بروی بود و نیز درین حدیث تشریف صفوت  
بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صفت ثانی یا ثالث بود و بوب اله البخاری باب من صفت صفین او ثلثه علی  
الجنازه خلف الامام و درین حدیث از اعلام موت اعلام ایشان است بموت وی در روزیکه وفات کرد و یائیدی که باین مدینه و حشره است

و عن ابن عباس رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ما من رجل مسلم يموت فيموت  
على جنازة اربعة رجال استحيهم مني سلمان که بمیر و پس نایستند بر جنازه وی چهل مرد و درین اشارت است که محمد و  
ایشان و مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرموده لایشتی کون بالله  
شیئا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد و بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احترام باشد از مسلمانان مشرک کما قال قتالی و ما  
يؤمنون الا لله محمد رسول الله لا اله الا هو محمد مبعوث من الله و چون اتفاقا مشرک خصوصاً آنچه از ان در غایت وقت و خفاست خیلی و شوار  
لهذا ذکر این جمیع مقصد تنبیہ غافلان و ایضا ظاهر نامان مناسبت تمام دارد و بمقام و در ذکر عدد و اربعین دلیل است بر فضیلت تکبیر جماعت  
بریت و در روایاتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امی از مسلمانان که برسد ایشان همه با یک صد کس شفاعت کنند و حق  
آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایاتی سه صفت آمده رواه اصحاب حسن قاضی گفته می گویند که این احادیث  
مجاور است بدان واقع شده که هر یک را جواب موافق سوال شان داده و بچگونگی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده باشد هر یک را بشود  
شفاعت هر واحد ازین اعداء و نیست متافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد و مطرح است با وجود نص پس همه احادیث محمول است

وشفاعت او فی هم مقبول است الا شفیع صمد الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می توانی در حق وی و در وی پس است  
بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اند از ده کرده شدند کسانی که  
حاضر شدند جنازه امام احمد بن حنبل رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند  
روزی که مرد وی است هزار لک از نصاری و یهود و مجوس انتی و یحنین در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تمیمه قدس سره از دعای  
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بمشمار درآمد و جنازه امام احمد با ناله عظیمه بود بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او  
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشیر اهل بغداد بودند و هم حاکم حاضر بود سید صفی الدین الحنفی انابلسی در قول حلی  
در ترجمه وی نوشته لم یوجد فی الاساطیر فی جنازه لما مات ما اجتمع فی جنازه الشیخ نفی الدین بن تمیمه بن غیره الامام احمد ما اشار  
الیہ الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر **عن** علی بن ابی حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام انتم شهداء الله فی الارض انتی و ازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت  
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همتام بعد موت ایشان صلیای سلام منامات  
حسنه کثیره دین اند و بر علو مرتبه ایشان در جنت مطلع شده **و الله یختص برحمته من یشاء و عن** سمرق بن جندب

رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفا سحاقا فقام وسطها و گفت  
سمره نماز گذارم پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور است که دست و بسکون  
سین نیز روایت کرده اند و تحریک است میانه و بسکون یعنی میان دست چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد  
و از جانی بجائی نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می جنبد و در مواضع متعدد متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی است که  
میگوید سبب است وقوف امام نزد عجزه امرأة و مذرب نزد آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته  
که این حدیث مثانی صدر است زیرا که صدر و وسط است باعتبار اعضاء زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی بطن و رانها و تحت که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم عازمی صدر ایستاده باشد اهل عجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شنبی گفته که روایت  
از ابی حنیفه بانی یوست که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذرب جماعت است انتی و در حجة الله الباقه است امام و جنازه بجائی ایستد که  
میت در میان او و در میان قبله باشد انتی شکی کافی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی نیاز  
گذار در جنازه مردی و ایستاد نزدیک سر او چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازه زنی پس نماز گذار و بروی و ایستاد برابر و وسط او  
پس رسید و جنازه زن و گفته شد که آیا رسول خدا همچین می کرد وی ایستاد در جنازه مرد و زن گفت بان اخرجه احمد و ابو داود و الترمذی  
و حسن و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذاวด آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجزه زن گفت اری و حدیث صحیحین که  
در کتاب است مخالف روایت عجزه نیست زیرا که عجزه زن و وسط او است و خلف و دین مسلمه معروف است و حق همین است که گفته شد  
انتی و در سبل گفته در حدیث دلیل است بر شریعت قیام نزد و وسط زن و این مذوب است و واجب استقبال خبر وی است از میت مرد باشد  
یا زن و اختلاف علما است در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مردی است از شافعی که بایستد برابر سر مرد  
و عجزه زن و حدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در نسخ گفته که اشاره کرد بخاری باین حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس است  
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **و عن** روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستی که عایشة رضی الله عنها هرگاه



که مروی سعد بن ابی وقاص قال گفت در ایام دراد مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس ایستاده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد  
صلی رسول الله ﷺ علیه وسلم علی ابی میضاه بخدا سوگند هرگز بهینه تحقیق گذار و آنحضرت بر دو پسران نری که نامش زید  
وصفتش پیمارست فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یک سبیل و دیگر سبیل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت بهادر نام پدر ایشان  
و سب بن ربیع است و در روایت آمده که گفت عایشه عجب است زود فروپاشی مردم علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و او مسکون در حجره مشرفه  
گفته علماء اختلاف است در گذاردن صلوٰه جنازه در مسجد پس نزد ما کرده است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا بیست خارج مسجد باشد  
و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت  
بنابر آنست که مسجد یعنی برای نماز فرض و تواج است از نوافل و ذکر و تدبیر علم و بعضی گفته اند نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد  
و این بنابر آنست که کراهت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق ترست باطلای آنست که کراهت تنزیه است  
یا تنجی و اول ظاهر ترست و تنویر شافعی جائز است بکراهت و بدیه مالکی موافق است و از امام احمد رضی نیا فتیم و ظاهر آنست که با  
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و تنسک ابی حنیفه و مالک حدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجز نیست مراد  
و اما حدیث عایشه روایت واقع مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت حضور  
باشد که باعث بران شده باشد و در روایت آمده است که آنحضرت مستکلف بود ازین جهت بگذارد و نیز در روایت آمده است که جنازه خارج  
مسجد بود و درین صورت اختلاف میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوٰه در مسجد باعتبار  
قرب بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجره که از او و مطهره ایضا معنی بران است و ظاهر  
می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز است و روی بکراهت و نیز انکار صحابه و تابعین  
با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسب آن محل سخن است بلکه  
وی رضی الله عنهما فراموش کرد نسخ فعل سابق را که قبیل و شرح سخن در اینجا بسیار است فلیتم نظر ثمتی گفت کتاب حروف عفی عنه و سب  
بهم و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوٰه جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد  
حنفیه ذکر کرده را می محض است معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده حقیقتش اینست  
که حدیث مذکور نزد ابو داود و باین لفظ است من صلی علی جنازه فی المسجد فلا شیء و امام احمد رضی کرده بر ضعف می زیرا که متفرد است بدان صالح  
مولی الترمذی و ضعف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود و بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائلان حجاز  
و قول مخصوصیت واقع بر ویه عایشه تند فوج است باینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد بر  
بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسب آن را بسوی آنها بر جامی خود است و قول بنسب آن وی  
رضی الله عنهما نسخ فعل سابق را منظره فیه است و نسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نفی از نماز جنازه در  
موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پسر میضاه با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج  
عایشه است و در سبیل گفته اند یعنی بوده و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصد نجاست  
که آنحضرت در مسجد بروی نگذارد بلکه بسوی قضا بر آمد و جواب از آن گذشت و نیز اینجا جنازه نجاستی حاضر نمود و از جنازه غائب چیزی دیگر

و نماز بر جنازه حاضر در مسجد چندی دیگر و آنکه شیخ حواله شرح یعنی لمحات داده که در آن سخن بسیار است این شرح از نظر عمر بن الخطاب و عمار بن ابی حفصه در روز  
در سخن بسیار سخن میرفت و طریقه حضرت ایشان عفا الله عنا و عنهم در جواب مخالفین خفیه غالباً ایجا و ادباً و تولید اجتهالات است الا ما اشار الله  
و جائزیکه استدلال بر روایات کرده اند سرمایه آن همه شیخ القیر شیخ ابن القام است پس این سخن ظاهر است که روایات صحیح و سنی ثابت با احتمال و تاویلات  
در سند هرگز در و نسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح سبیل از دو امر است یکی از وجوه  
ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرر شده است فافهم **و سخن** ابی عیسیٰ عبد الرحمن بن ابی کبیر و ولادت وی در سنه ششم  
از بقیه خلافت عمر بود و مراد از ابی رباح بن است صد و بیست صحابه را در یافته روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان  
و غیر ایشان می در کوفه بود و در سنه هشتاد و دو وفات می در سنه هشتاد و دو و در سبب وفاتش اقوال است قبیل فقه بدر الجراح  
و قبیل قتل بدیل و قبیل غرق فی نهر البصر و در سنه هشتاد و دو و در سبب وفاتش اقوال است قبیل فقه بدر الجراح  
گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است **و سخن** ابی رباح بن است صد و بیست صحابه را در یافته روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان  
جنازه و در سبب وفاتش اقوال است قبیل فقه بدر الجراح  
پس سیدیم او را از اینکه تو همیشه چارمی گفتی امر و زنجیر چه گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر بخسته احیاناً پنج هم می گفت  
در سبب گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازه پنج بار تکبیر و مرد می است این از ابن مسعود و ابو هریره و عقیب بن عامر  
و زید بن عازب و زید بن ثابت و در صحیحین است از ابن عباس که نماز گذارد بر قبر می و گفت چهار تکبیر و ابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد  
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر و گفت ابو داود و لیس فی الباب اصح منه و یابن رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند  
فقهای اربعه و روایتی است از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هر دو باینکه پنج تکبیر گوید و احتجاج کرده اند باینکه علی بن فاطمه رضی الله عنهما  
پنج تکبیر گفت و حسن بن علی بر پدر بخود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که ملا و بر روایت اربع ماعدانی تکبیر افتتاح است و هر یوید و تنهی  
کلامه گویم شوکانی گفت اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعد هم در عدد و تکبیر جنازه جمیعاً و گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین  
بر آنست که پنج است قاضی غیاث گفت اختلاف صحابه و تابعین و من بعد هم در عدد و تکبیر جنازه جمیعاً و گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین  
زیر آنکه خلعت درین سنه از زمان صحابه تا هذا الآن معروف است هیچ وجه برای عدم حل بر جنس نیست زیرا که خارج است بخارج هیچ  
با آنکه این زیادت غیر منافی است انتهی پس حق خیار است در اربع و خمس و رواه مسلم و الاخر اربعه یعنی ابو داود و ترمذی  
و نسائی و ابن ماجه شیخ در ترجمه گفت ایما اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از اصحاب می زیاده از آن مروی  
و ماورست و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار داد و در شرح زیاده ازین کلام که در حدیث  
انتهی و مانیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **و سخن** ابی رباح بن است صد و بیست صحابه را در یافته روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان  
بضم حمله و نون و تحتیه یستاقال انه بددی تکبیر گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بدری است حاضر شد و او  
بدر را رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و اصله فی البخاری آنچه در بخاری است اینست ان علیاً  
کبر علی سئل بن حنیف زیاده کرد بخانی در استخراج خود یستاقال که البخاری فی تاریخیه و رواه ابن خثیمه من وجه آخر عن عبد الله بن مسعود  
و قال محسن مصنف در شیخ البخاری گفت که از علی رضی الله عنه که وی در میان بدر شش تکبیر میگفت و بر سایر صحابه پنج و بر سایر ناس چهار

واین ابی شیبہ از چهار آورده که نماز گذارد آنحضرت بر صبیحه بکبیر و این عساکر از وی آورده که اگر مردی بدست کبیر و خنجر در حاضر شده بود  
بر روی کبیر گشته و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بدر را بر روی هفت کبیر بر آوردی و اگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشده چهار  
کبیر بگشسته و در مسوط حقیقه گفته که ابو یوسف پنج کبیر می گفت و از احمد نیز روایتی هست و بکبر بن عبد الله مزی بران رفته که کم از سه  
و زیاده بر هفت نباید گفت انتهی و باطلی در کسیت کبیرات جنازه اختلاف است یحیی از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود  
چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواه ابن المنذر من و آخر عن سعید و روایت کرد نیز یحیی از ابی وائل که گفت کبیر می گفتند بر عهد  
آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را و خبر داد هر یک با آنچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان بر چهار  
کبیر و این عبد البر با سناد خود در سند کار آورده که کبیر می گفت آنحضرت بر جنازه چهار کبیر می گفت و هفت و هشت تا آنکه آدموت نجاشی  
پس برآمد بسوی صلی و صف بستند مردم و زیاده کرد که گفت چهار کبیر بکبر ثابت ماندند <sup>این حدیث را تا آنکه وفات داد و از خدای تعالی پس</sup>  
اگر صحیح شود و این پس گویا که عمر و آنکه با او بودند استقرار بر این کبیر نشانختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت و مشورت کرد  
با ایشان درین باب و عمر **جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** یکبر علیه جنازة ناراً بارعاً  
بود رسول خدا که می گفت بر جنازه با چهار کبیر نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن و یقراً بقاحة الکتاب فی  
المشکیب <sup>این حدیث را تا آنکه وفات داد و از خدای تعالی پس</sup> اولی و بخواند سوره فاتحه را و کبیر اولی و سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء در قرات فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر  
از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشروعیست آن و یقال الشافعی و احمد و یحیی و نقل کرد از ابوهریره و ابن عمر که نیست در وی قرات  
و یقول مالک الکوفیین و استدلال کرده اند اهل قول اول مابین حدیث و اگر چنانچه ضعیف است و شاید اوست حدیث طلقه چنانکه می آید انتهی  
گویم اگر فاتحه را مخصوص دارند از قرات منفی و جمعی دارند چنانکه در قرات خلف امام داشتند و در سفر سه خاده گفته چون نماز شروع کرد  
بعد از کبیر اول فاتحه بخواند انتهی و ترجیح داد این را علی قاضی در رساله خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دهلوی رح و الذی شاه ولی الله  
رح و در حجة الله البالغ گفته از سنت است قرات فاتحه زیرا که فاتحه خیر الا و عیده و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی  
بضیافه خود در حکم کتاب خویش انتهی و قاضی ثناء الله بانی بنی قدس ستره در وصیت نامه خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود  
رواه الشافعی با سناد ضعیف این حدیث از شیخ شرح مغربی ساقط شده فلماذا شارح بران محکم نگرفته لیکن مصنف و رفیع گفته  
که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح و شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف است و در تلخیص گفته رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد  
عن محمد بن عبد الله بن عقیل عن جابر انتهی و رواه الحاکم ایضاً من طریق و ابن عقیل را تضعیف کرده اند و عمر **طلحة بن عبد الله**  
**بن عوف الخراعی** از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف قال صنبت خلف ابن عباس علیه السلام فقلت قال خلف  
الکتاب فقال لتعلموا انی ناسیته گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سوره فاتحه را و گفت تا بدانی شما  
که خواندن آن در نماز جنازه سنت است و این حدیث دلیل است بر وجوب قرات فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریق ما لوقد است  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه است چنانکه اصطلاح عرفی است و قول می چنانکه در بعض روایات است باین  
منفید تا کبیر واجب است و زفته اند بوجوب وی شافعی و احمد و غیره ما من السلف و الخلف و بعضی بعد مشروعیست زفته اند بقول ابن مسعود  
لم یوقت لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم قراته فی صلوة الجنائز بل قال کبر اذا کبر الامام و اخر من اطایب الکلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را



وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل لكرهه ان اورا سهرای در ان عالم بهتر از سهرای اودرین جهان؟ اهل خانه بهتر  
 از اهل خانه وی فی اضراح اهل کسان وکسان سهرای وچقدر بهتر از حضرت زوی وزوج بر مرد و زن هر دو اطلاق یابد ودر اراد را  
 در پشت ونگاهدار اورا از رفتن وآنرا بایش گور واز عذاب آتش عوف بن مالک را وی این حدیث است می گوید که چون این عاز حضرت  
 در حق آن میت شنیدم رشک بر دم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این  
 دعائی است که هر مسلمان سلیم الله علیه و آله را بخواند رشک بر دم بروی وآنرا و خبر داد هر یک با آنچه دیده بود پس تا این دعای نبوی در حق و  
 صاحب می و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آنرا و نمی کند باری من حضرت بر جنازه چنانکه می خواند و هفت یا بحسبی و اذ اقی صلاه و ضوای  
 الا سنی امید وارم که این دعا بر جنازه من خوانده شود که اگر چه از بارالاه بیشتر ثابت ماند و آنرا که در وفایه مالیس فی غیره عرف من  
 عرف و بالله التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جبر کرده باشند باین نماز تا آنکه عمر ایشان ایتمل که از آنحضرت پرسیده باشد  
 و حضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته و فقها گفته اند اسرار مند و ب است و بعضی علیه السلام و بعضی گویند در روز اسرار کند  
 و در شب جبر و در دعای میت اخلاص لائق ترست لقوله صلی الله علیه و سلم اخلصوا له بالدعاء و رسول گفته ثابت عنه صلی الله علیه و سلم  
 اولی واضح الاحادیث الواردة فی ذلک هذا الحدیث و كذلك الحدیث الآتی انتهى یعنی **وعمر** ابی هر یق مرحمی الله عنه قال  
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى على جنازة يقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت  
 اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا واغفر لنا اللهم من اجبتك ميتا  
 فاجبه على الاسلام ومن توفيتك متا فتقفه على الايمان خداوندایام زنده ما را و مرده ما را و حاضر ما را و غایب ما را  
 و خرد ما را و بزرگ ما را و زما را و ماده ما را خداوند اگس را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام دس را که بمیرانی از ما پس بمیرانی او را  
 بر ایمان و در حیات اسلام ذکر کرد و در مات ایمان نیز که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت نیز قصد  
 قلبی که عبارت از ایمان است همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه  
 و اعمال حسنه اللهم لا تحقر منا اجرا ولا تضلنا بعتك خداوند اجر و مگر دان ما را اجر او را یعنی اجر یک بصیبت می بار سیده  
 و گمراه مگردان ما را پس از وی تحریرنا بفتح و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نویسد کردن از چیزی رواه مسلم و احمد و الاخرجه  
 یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم او را شاهد صحیح است و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از  
 عایشه عائشه مانند آن و ترمذی بعد از خارج شاهد مذکور اعلال کرده است آنرا بکفری بن عامر و گفته که وی و هم می کند در حدیث خود و نسائی و ترمذی  
 و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشلی عن ابیه بن زوفا کرده و مسلم ابی ابراهیم مذکور را در کتب ذکر نموده و گفت بخاری اصح این روایات  
 روایت ابی ابراهیم عن ابیه است نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پرسش ساخت او را نقل کرد و ابو امامه  
 از پدر خود که ابو ابراهیم جمول است و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک است انتهى بعضی علما گفته اند که اختلاف احادیث  
 درین باب جمول بر آنست که دعای مسکرات آنحضرت بر مرده دعا و بر مرده دیگر دعای دیگر و آنچه بدان اصرار کرده اصل دعاست که اذ اقی التلخیص  
 گویم احادیث و دعا برای میت بسیار است و در سنن ابو داود و از ابو هریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز جنازه اللهم انت ربها  
 وانت خلقتها وانت ربها للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرها و علمانیما جنتنا شفاعا له فاغفر له و زید و ابن ماجه از حدیث آنکه



بن الاستیع آورده که گفت نماز گذارو با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان  
فی ذمتک و حمل جوارک ثم فتمت القبر و عذاب النار وانت اهل الوفا و الحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانک انت الغفور الرحیم و اختلاف روایات برینکه  
امر درین باب متشخصست بمقصود بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه و غیره برای خود دعا اختیار کرده و بالجمله روایت نسائی درین حدیث  
تمام شده است از قول او و انشأنا و اللهم من حیة الی اخره در روایت وی نیست و لفظ الی داود اینست فاحیه علی الایمان و توفی علی الاسلام  
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در موت نیز که تمیز نماندست و عام شمرلی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی است هر دو درست است  
در سبیل اسلام گفت و اما فی یک شات نیست تا که بعضی از روایات فی روایت نسائی و لیکن در وی یقین سوره نیامده و همچنین نیست  
کرشان و اخلاص و عابر است تا سینه که گویند است و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان النبی  
صلی الله علیه وسلم قال من صدک بصدقک لم یصدقک و صدک بکفرک لم یصدقک و صدک بکفرک لم یصدقک و صدک بکفرک لم یصدقک  
کنید برای وی دعا را اخلاص بگویند که این دعا آوردن طاعت خدا و امر با خلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند و شافع  
سباغ می کنند و طلب قبول شفاعت بطرفی از این عمر روایت کرده که چون جنازه را می دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله  
اللهم زدنا ایمانا و تسلیما بعد هذا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند و گوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعدنا الله ورسوله  
اللهم زدنا ایمانا و تسلیما نوشته شود برای او بشت حسن و او را ابو داود و ابن ماجه و البیهقی و در سندش ابن اسحق است و حدیث را  
سختن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع و لهذا گفت مصنف شرح و صححه ابن حبان  
و عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اسرعوا بالجنائز فاشتابی کنید بجنازه یعنی  
برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم بپیر رفتن نیست این قد گفته است امر باسراع برای ندب است بلا خلاف بین العلماء و این مزم  
گفته برای وجوب است و مراد بدان شدت مشی است و برین حمل کرده اند بعض سلف و نزد شافعی و جمهور مراد باسراع زیاد بر رفتار  
مستأدست و اسراع شدید مکرده است حامل آنکه اسراع مستحب است لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود و خوف حدوث مقصد نیست  
یا مشقت بر حامل و مشی که در قطعی گفته مقصود حدیث ویر نکردن است در دفن میت زیرا که بسیار است که دیرمودی بمباهات و  
اختیال می شود و این معنی بر آنست که مراد بجنازه حمل او است بسوی قبر و گفته اند که مراد شتابی تجیز و تکفین است از وی گفته  
این باطل مردود است بقوله فی الحدیث تضعونه عن رقابکم و تعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیری کنند بدان از معانی که نقول حل  
فلان علی رقبتنا و نوبا و مویدا و است اینکه بگمان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته و مویدا و است حدیث بن عمر که شنیدم  
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس کنشید او را و شتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخراج الطبرانی باسناد  
حسن و ابی داود و مرفوعا لا یتقی حیفة مسلم ان یرقی بین ظرانی اهل و حدیث و دلیل است بر مبادرت بجهیز میت و دفن وی و این در غیر مفلج  
و مانند است زیرا که در امر وی ثبت لایق است فان تلك صالحة فخير لقد مونیها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت بیکو کالپس  
شتابی کردن و زود و بقیه رسانیدن آنرا یکی است که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی و از آن سوی ذلک فتنه تضعو فیها  
عن یحیی بن یساف و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شری است که می نید آنرا از گردن متفق بحکمیة و احمد و نسائی  
و ابو داود و حاکم از ابی هریره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بودیم که شتابی میکردیم بجنازه شتابی



قول حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنائزۃ اذنا و لکن من صلی و رجع فله قیراط و اما حدیث ابی ہریرۃ امیران و لیسما بامیرین الرجل یکون مع الجنائزۃ یصلی علیہا فلیصل ان یرجع حتی یستافن و لہما اخرجه عبد الرزاق پس منقطع بموقوف است و مروی است در معنی وی احادیث مرفوعہ کہ ہمہ ضعیف است و چون ما را هیچ راہی بسوی معرفت حقیقت و نزل اعمال در آخرت نیست و لا یعلم الا اللہ و تقریف کردن ما آنرا جز بطریق تشبیہ باحوال مقلدین است و گنایم مقدار اجر کہ حاصل می شود از ان تشبیہ و او ند بقیراط تا معقول در صورت محسوس نمایان شود و چون است زیرا کہ تشبیہ بایست و جام مستحکم می شناسیم حقیر بود تشبیہ کردہ بر معرفت قدر وی کہ یک قیراط بزرگتر یک کوبہ احدث کہ معروف است یک شات است تا کہ بعد از آن کہ وقوع مطلق دفن اگرچہ از ہند فارغ نشده و ہمچنین است لفظ حتی یوضع فی الخد و در روایت است تا شمس تشریف آوردن و تفسیر چیزی است کہ در غیر این روایت است و در حدیث ترغیب است در حضور ہمہ صد کہ سجدہ یک کہ سجدہ برای کسی کہ احسان کردہ است بسوی شیخ بغداد کوفت وی تشبیہ کردہ در رجل جنازہ بیوقتی و در سن کبری بسند خود تا عبد اللہ بن مسعود آورده کہ گفت اذنا یرجع احدکم الجنائزۃ فلیأخذ بجواب السریر الاربعة ثم لیطوئ بعد و یدر فاند من اسنتہ و ہم بسند خود روایت کردہ کہ ان عثمان بن عفان محل بین العمودین سریر اتمہ فلم یفارقہ حتی وضعہ و نیز بسند خود آورده ان اباجہ ریدہ محل بین عمودین سریر سعد بن ابی وقاص ہم روایت کردہ کہ ان ابن الزبیر محل بین عمودین سریر المسور بن محرزہ و از حدیث یوسف بن مالک آورده کہ گفت شہدت جنازۃ رافع بن خدیج و فیہا ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمشقم السریر بین القامنین فوضعه علی کابلہ ثم مشی بہا انتہی و عن سالمہ کنیت وی ابو عبد اللہ یا ابو عمر و است عن ایبہ روایت میکند از پدرش کہ عبد اللہ بن عمر بن الخطاب است رضی اللہ عنہ یک از فقہای مدینہ و ساوات تابعین و اعیان علمای ایشان است مات سنہ ۶۸ ہجری و ہست و ستون سنہ ۶۸ ہجری عن ابیہ و غیرہ اندہ را ہی التبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابابکر و عمر ہشون امام الجنائزۃ کہ ہی وید آنحضرت و ابو بکر و عمر را کہ پیادہ می رفتند پیش جنازہ و علما اختلاف کرده اند و ان برین قول اول آنکہ سنت است کہ رفتن پیش جنازہ افضل است و دلیل ایشان برین حدیث سالم است گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند کہ قوم شفعاء اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفق را پس خود و انداختہ می برد و باین رفتہ اند جمہور و شافعی و احمد و مالک دوم آنکہ رفتن پس جنازہ افضل است بدلیل آنکہ ابن طاووس از پدر خود روایت کردہ کہ رفت آنحضرت تا آنکہ مردنک پس جنازہ و سجدہ بن منصور از حدیث علی رضی اللہ عنہ آورده کہ مشی خلف جنازہ افضل است از مشی پیش او بخجہ فضل نماز جناخت بر صلوة تنہا و سجدہ حسن است و این موقوف را حکم فروع است و اثرش حکایت کردہ کہ امام احمد در سندش محکم کردہ است و باین رفتہ است امام ابو حنیفہ و او را می و در بعض کتب فقه حنفیہ مذکور است کہ باک نیست بر رفتن پیش جنازہ و چپ و راست وی و باین قول حاصل می شود جمع بین الاحاد شیخ گفتہ پس رفتن از اول و اخیل است در اعتبار و انفاط و تفکر و اقرب است بمعانیت نیز و احتیاج بدان انتہی سوم آنکہ برود پیش و پس و چپ و راست و علقہ البخاری عن انس و اخرجه ابن ابی شیبہ موصولاً و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع است بر شایعت کنندگان و موافق سنت ہر اے بالجنازہ است و در وی عدم الزام مکان احدث برای مشی کہ در ان مشقت است بر آنما کذا فی سبل و شوکانی گفتہ کہ حق ہمین است کہ ہمہ برابر است و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت منافی تشبیہ نیست زیرا کہ رفتن با جنازہ ہمین پیش و پس را جواب است

از چپ در است و آنحضرت این همه را شاکر کرده پس هر کس از آنکه مذکور و مخیر از شاد و غم است انتهی چهارم آنکه بپایان هر طرف که خواهر بود  
و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفه از علما بلیل حدیث سفیر مرفوعا را که بخت الجنائز و الماشی حیث شفاء منها  
انخرجه اصحاب یسمن و صحیح ابن حبان و الحاکم و بیهم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه رود و نه پس آن و الله اعلم و باین رفته است ثانی و غیره  
و الله اعلم یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و تیر و اقطنی و بیهم و صحیح ابن حبان و ابن ماجه و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان  
و الترمذی و طائفه من اهل الحدیث بکلام رسالت احمد گفت انما یحب را و خبر از هر یک با آنچه دیده بود پس علی ابن عمر بن حفصه ترمذی گفت  
اهل الحدیث یرون المرسل اصح قال ابن المبارک و زیات کرد آنرا ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان  
و عمر و عثمان زهری گفت و کذا کذا است و ذکر کرد و اقطنی و در علل اختلاف و سیرت تائید ما فی کل شیء حدیث است و باین رفته است ثانی و غیره  
عن ابیه ان کان یبشی گفت و رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان و ابی بن کعب و ابی بن کعب و ابی بن کعب و ابی بن کعب و ابی بن کعب  
ارجح لانه من روایت ابن عیینة و من یقتضی حایضه و من یقتضی حایضه و من یقتضی حایضه و من یقتضی حایضه و من یقتضی حایضه و من یقتضی حایضه و من یقتضی حایضه  
خالف الناس فی هذا الحدیث گفت سبقتن زهری حدیثه مراراً است احصیه بعد و یبشی سمعته من فیه عن سالم عن ابیه صنف گفت ابن ثانی  
و نه نیست از آن زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال یحیی بن است مگر آنکه در وی ادراج است و شاید که زهری  
وزان او را که کرده یا حدیث کرده و بدان ابن عیینة را و صلیه الغیر انتهی و گفت نسائی که حمل این حدیث خطاست و صواب مرسل است قابل  
آنکه روایت این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان است مختار نزد یک اهل حدیث و بعضی موصول نموده و آن ضعیف است  
نزد محدثین و از اینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل است یا پس او یا راست چپ یا هر طرف که اقدم و عقب است  
رضی الله عنهما قالت هیهنا عن اتباع الجنائز و لم یعن علینا گفت ام عطیه بنی کرده شریح ما از پیروی کردن جنازه  
در فتن با وی و واجب و غیرت گردانیده نشد بر اظاهر نبی کریم است نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید و نه اصل نبی تحریم است  
و رفته اند بسوی کریمت و اهل علم و دلائل میکنند بر آن روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس و پدر  
شفا را و مانگ زود پیروی پس فرمود آنحضرت بگذارد او را ای عمر الحدیث و انخرجه النسائی و ابن ماجه من طریق اخری و رجاله با نقایح شافعی علیه  
جمهور اهل حدیث و اصول گفت اندک قول صحابی نمیدانم و اما مراد بدون ذکر فاعل حکم وی رفع است زیرا که ظاهر است که امر و نهایی جز آنحضرت نیست  
و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ انما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحدیث که آنکه مرسل است زیرا که  
ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم سماع ندارد و صحیح ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان  
قال اذا لم یبق الجنائز فرمود چون بهینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد و بیت جنازه است در وقتیکه  
نشسته باشد و جنازه و نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است ففهموا پس بایستد برای ترحیم و تکریم میت و تعظیم ایشان  
بجست هر دو در شش مثال آن هنر تنبها فلا یجلس و در روایتی یقعد حاشیة توضع پس سیکه پیروی میکند جنازه را و نه هر دو  
باید که نه نشیند تا آنکه نهاده شود و جنازه یعنی بر زمین یا در حجر و اول اصح و او فی نیست با حادیت امر ظاهر است در وجوب قیام برای جنازه  
چون بگذرد بر کف اگر چه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه است از مومن و غیر او و مؤید او است روایت بخاری قیام آنحضرت  
در جنازه پیروی که گذشت بوسی و تعلیل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فرج است و در روایتی نیست نفسا و حاکم آورده که انما قن الملک

بواجب و حاکم روایت کرده اند انما نعیم اعظاما للذی یقبض النفوس و لفظ این جهان اعظاما بدست و نیست منافات میان هر دو تفسیل و مدبر  
این امر بدست حدیث علی کریم الله وجهه انه صلی الله علیه و سلم قام للجنائز فغم قد و این قول که مراد آنست که بایستاد و باز چون جنازه در درون  
بمنشست مدفون است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرده و میفرماید که نشینند بعد از این حدیث بیان کرده و چون این هر دو حدیث متعارض آمد  
علماء در آن اختلاف کردند و شافعی گفتند که در این حدیث امر بقیام است و ذکر کرده اند باینکه حدیث علی نیست لکن در نسخ بنابر احتمال  
این معنی که خود وی صلی الله علیه و سلم است زیرا که تمیز مایه است و عام است که گفتند مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن ابی  
که بود آنحضرت می بایستاد بر آن یک شات است تا که بعد از آنکه او را از آنجا بردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند  
اخرجه صحیح البیاض الا النسائی است تا که بعد از آنکه او را از آنجا بردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند  
انفرد به بشر و هو لین الحدیث که در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند  
و اما قیام باشی خلف جنازه تا وضع پس شستن و مسح نشده بهین حدیث و محتمل که مراد نادان آن بر زمین باشد یا در روی و مروی  
حدیث بهر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری غیر روایت تو وضع فی الارض را و رفته اند بعضی سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه  
بنابر افاده نبی آنرا و حدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی است ما را اینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شد جنازه قط مجلس حتی تو  
و جهو و گویند مستحب است و روى ابو داود و نحوه من حدیث ابی هریره رضی الله عنه و عن ابی یسحق السبیعی  
بسیار جمله و کسر بای موحده و عین و کله المدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه است و ولد بن شیبان  
خلایفه عثمان و مات سنه تسع و عشرين و مائة ان عبد الله بن جندب الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد بر را و بود هفده ساله و بود امیر  
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و جل فرموده ابن عبد البر فی الاستیجاب ادخل الميت من رجل القبر بدست که عبد الله بن  
در آورده مرده را و گویا از جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنه  
و گفت که این چنین در آوردن از سنه است و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد  
یعنی از جانب پایان او و مروی است از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مروی از او و عبد المطلب پس حکم کرد  
بسر بر پس نهاده شد جانب پای قبر و امر کرد پس کشیده شد کشیدنی شافع مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی  
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و یعنی از ابن عباس و ابن مسعود و بریده  
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بهیچ تضعیف می کرده و با جمله دین مسئله قول است یکی در آوردن  
از جانب پایان قبر و این رفته است شافعی و احمد و م شیعین می از جانب سر باین طریق که چنانچه را در پایان قبر نهاده از جانب سر  
بیرون آورده و در قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی است سوم آنکه از جانب قبر معترضه در قبر بیاورند و این آسان تر است و مذاهب ابو حنیفه  
این است شیخ در ترجمه گفت سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد یا پایان جنازه بجانب پایان یا آن قبر  
برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت انقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورند  
یا که قبر شریف ملحق بحدی است انتهی گویم و درست است لکن در این مذاهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاورد و شوکانی گفته نیست این  
عارض مانع از بعضی اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل مخیر است









دین از همنور و کفار بسیار اندر مروج و اعلامی شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است انتهى کلام الشیخ ساجده الله تعالی و نیست برین  
 مصلحت انارت از علم و از شغل حضرت شیخ نجح جرات برانها را بچو مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق است و احادیث صحیح در آن وارد  
 بنایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رساله ایست مستقله منشی بشرح اصدور فی تحریر رفع القبور که از مکة معظمه آورده ایم در آن نوشته  
 قد اتفق الناس سابقهم و لاحقهم و اولهم و آخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور و البناء علیها من البدع التي لیست من انبی  
 عنها و اشتد و عید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما یست و عام المعنی ذلک احد من المسلمین اجمعین و لکنه وقع للامام یحیی بن حمزة مقالة تدل علی ان  
 لا یاس بالقباب المشاهدة علی قریب یک شات تا که بعد از آنکه از آنکه سواد و هذا خلاف واقع بینة و بین سائر العلماء من الصحابة و التابعین من  
 المعتقدین من اهل البیت است تا که بعد از آنکه از آنکه سواد و هذا خلاف واقع بینة و بین سائر العلماء من الصحابة و التابعین من  
 علیه آله و سلم فی غیر حدیث من اهل البیت است تا که بعد از آنکه از آنکه سواد و هذا خلاف واقع بینة و بین سائر العلماء من الصحابة و التابعین من  
 القننة العظيمة لهذه الامة و من المکیة که فی حدیث من اهل البیت است تا که بعد از آنکه از آنکه سواد و هذا خلاف واقع بینة و بین سائر العلماء من الصحابة و التابعین من  
 الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه و فی هذا العظم الدلالة علی ان التوبة کل قبر مشرف بحیث يرتفع علی زیادة القدر المشرع و اجماع متخمة فمن اشرف  
 القبور ان يرتفع حکما او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلک منی عن بلا شک و شبهة و هو یصدق علی من بنی علی جانب حفرة قبر کما  
 یفعل کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فاما قوله ذلک لا یکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یدل علی ان المراد بعض ما یقرب ما یصل  
 و یصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب و المساجد و المشاهدة الکبیرة علی وجه یتوکل القبر فی وسطها او فی جانب منها فان  
 هذا بناء علی القبر لا یغنی ذلک علی من له ادنی فهم و من زعم ان فی لغة العرب ما ینع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب و لا یفهم لسانها و لا یدرس  
 بما استعمله فی کلامها و اذا تقررت لک هذا علمت ان رفع القبور و وضع القباب و المساجد و المشاهدة مثلها قد لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعل تارة  
 و تارة قال شتة غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فدعی علیهم ما فعلوه من هذه المعصیة و ذلک ثابت فی الصحیح و تارة نعی عن ذلک تارة یحدث  
 من یدیه و تارة جملة من فعل الیهود و النصارى و تارة قال لاتخذوا قبری و شتا و تارة قال لاتخذوا قبری عیدا ای موتما یجتمعون فیه کما صار  
 یفعل کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یعتقدونه من الاموات او قاتنا معلومة یجتمعون عند قبورهم و یعکفون علیها یعرف ذلک کل احد من اناس  
 من فعل هؤلاء الخذولین الذین ترکوا عبادة الله الذی خلقهم و رزقهم ثم یحییهم و یمیتهم و عبدوا عبدا من عباد الله صار تحت اطباق النثری  
 لا یقدر علی ان یجلب نفسه نفعا و لا یدفع عنها ضررا انتهى **مخصوصا و محرم** . عاصم بن سیرین رضى الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله  
 صلی الله علیه و آله عثمان بن مظعون بدستیک رسول خدا نماز بگذارد و بر عثمان بن مظعون بظای سجد و وی اول کسی است که قبر و از مهاجرین بنده  
 فاتی القبر پس آمد آنحضرت قبر ابرار حقی علیه ثلاث حشیات و هو قائم برین خاک انداخت بروی ستم بار دست و حاکیکه استاده بود  
 یعنی نزد سر وی حشو خاک زدن بر روی کسی و حشی بر وزن رمی آنچه یکبار دست بردارد و در اینجا دلالت است بر مشر و عیت جنو بر قبر ستم بار و حشو بزرگ  
 دست می باشد ستم بار بر شوی و وی در حدیث عامر بن ربيعة بلفظ حشی بیدیه و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست که بگویند نزد خاک انباشتن حشیا  
 حلقنا کثر و فیهما نعید کثر و من هنا یخرج کثر تا سرة اخرى رواه الدارقطني و اخرجه البزار و زاد بعد قوله و هو قائم عند راسه و زاد و انما  
 امر فرش علیه المار کنت بهیقى و این را شاهدی است از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابیه مرسل و روایت کرد ابو الشیخ در کمال الاخلاق  
 از ابی هریره مرفوعا که هر خاک انباشت بر مسلمان با امید ثواب نوشته شود برای می بهر خاک وی یک حسنه و اسنادش ضعیف است و روایت از





می بیند وی هر دو معتقد خود را حیثاً و می گوید بگذارد بر سر بر روم و نوید رسانم کسان خود را بپشت می شود و او را خاموش باشد و نشاید  
 برای می در قبر این شخصت گز و پیر میشود از سبزه و تار و ز قیامت و در نقطه است و لغت می شود و او را خشپ پس می خسپد و خجسته پیدان بر کوس  
 که پیرانیکند او را گم و بهترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگوید او را بر دو فرشته کیست ب تو میگوید باه باه نیدانم میگوید چپست این تو پس میگوید باه باه نیدانم  
 و میگوید کیست این هر دو که فرستاده و فرشته شد میان شما میگوید باه باه نیدانم پس گفته می شود او را لا دیت و لا یتلیت یعنی ندانستی و ندانندی و تفسیر کرده می شود  
 بطارقی آهنی زندنی که گرفته شود بداند  
 در تذکره الموتی و القبور گفته و در کتب معتبره است که بعضی مردم را از بعضی اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از جموع  
 آن بپارادی در روایت بر بعضی یک شات است تا که بعد از آن یک مجلس شده بپار سوال کرده خواهد شد و از طوایف مردمی است که  
 تا بهفت روز سوال کرده شود  
 سوال و عذاب یا قوابل نصیب هر چه بود و سبقت یک گویند  
 بدین اسلام مخالفان کافر حجاز و قرطبی و ابن تیمیّه می گویند که کافر با هم باشند و بیوطی نیست که قول اول اصوب است فاعل این سخن گفته  
 احوال و متواتر و دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن خود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در انوقت ببدن نوعی علاقه  
 باشد اگر چه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدین روح سوال کرده شود و چه در انکار این قول می کنند و این خبر غریب  
 می گویند که سوال از روح باشد بغير بدن فاعل بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی تکیه بسوی  
 هر نمره و کس از ان می روند انتهی بلفظ و رسول اسلام گفته و از شده اند احادیث و دلالت بر اختصاص این است بسوال در قبر نه اعم سالقه  
 ملائکه اند و سروران آنست که اعم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعتشان کردند فوالمرا و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند  
 از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون اوقالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و خلق فرستاد و باند داشت از ایشان عذاب را  
 و قبول کرد اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا بر سرست که با خلاص گردانید و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان  
 تا بیرون آر و خدا سر ایشان را بسوال و تنبیه کند بحیث از انطیب و رفته است حافظ ابن قیم بهموم مساکت و بسط کرده است و ان در کتاب البرج  
**و عن حماد بن عمار** یفتح ضاد و سکون یحیی بن حبیب بحاجی عماله مفتوحه الحیصه احد التابعین یکی از تابعین ثقه است روایت دارد  
 از شداد بن اوس و غیره سخی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را بپرسیدند از اسامی بعضی از  
 عماله از تنبیه علی المیت قبره دوست می داشتند و قتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او و انصرفت الناس عنه ان یقال عند قبره  
 و بر میگردد و ندیدم از انجا اینکه گفته شود نزد یک قبر او یعنی بقصد تلقین می یا فلان قتل ای فلان بگو و در اینجا نام میت هر چه باشد می گویند  
 لا اله الا الله ثلاث مرات این راسته بار می گفتند یا فلان قتل ای فلان بگو و لی الله و حیاتی الا سلام و نبی محمد  
 پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و موقوف بر خبره بن حبیب  
 یعنی این قول او است حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفته خواندن اول سوره بقره تا مسفلون و آخر آن از امن الرسول نیز آمده است  
 و اگر ختم قرآن کنند اولی بر فضل باشد و از بعضی علما شنیده شده است که اگر مسلم از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر  
 سله قرآن است و باعث نزول رحمت است و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مرده نیست خلفا با بعضی از انتمی شیخ و در هر گفته

و انما فرات فاتحة الكتاب وسوقتين وقيل هو الله احد وكروا ندين ثواب برى اهل مقابر ائمتنا است واختلاف کرده اند و در و انديدن  
ثواب قرآن برای ميت و وصول ثواب آن بدو و صحيح وصول ايت شيخ عبد الله باضي در روض الراحين آورده كه شيخ محي الدين  
عبد السلام را در خواب و در گفت مادر دينا حكم کرده بوديم كه ثواب قرآن ميت نمی رسد و دين عالم بر خلافت آن ظاهر شد و در بايقتيم كه مير  
انتهی و الطبرانی نحوه من حديث ابي امامة مرفوعاً مطلقاً و طبرانی را می آید من حديث صفه از حديث ابي امامة بطريق  
رفع و طول و لفظ و دي اين است كه چون من بميرم بكنيد با من چنانكه را و خبر و او هر يك با نچه ديده بود پس عليه وسلم امر كرد انحضرت نارا  
كه بكنيد با من و كان خود پس سر بود چون مردی از برادران شام بر جنازه چله <sup>من حديث</sup> و هفت <sup>بايد كه</sup> باليست مردی از شما نزد  
مردی و بگويد يا فلان بن فلانة و دي ميت نمی شود آنرا و جوارحه ثابت ماند <sup>من حديث</sup> و هفت <sup>بايد كه</sup> باليست مردی از شما نزد  
پستر گويد يا فلان بن فلانة دين نيت می گويد ارشاد كن مرا رحمت خدامي كه خست تا انكه عمر ایشان ازيد پستر گويد يا دكن اي فلان ان  
كلمه را كه بر آمد تو بران از دنيا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسله <sup>من حديث</sup> و هفت <sup>بايد كه</sup> باليست مردی از شما نزد  
نيت و قرآن امام تو چون گفت اين را ميگير و كي از منكر نيكوست ديگر است را و مي گويد پيرون آزيد از پيش اين بنده چه كار داريم ما  
با و دي انكون كه حج سجا نة تلقين كرد او را و اجحت او را مردی گفت اي رسول خدا اگر نام ما در ميت ندانيم چه گوئيم و بكنه نسبت كنيم او را  
فرمود نيت كن بگو كه ما را بكنان است انتهى مصنف در تخيص گفت اسناد اين حديث صالح است و قد قواه ايضا في الحكماء و اخرجه  
عبد العزيز من لشافعي گويم بهيئي بعد سياق اين حديث گفته اخبره الطبرانی في الكلبية و في اسناده جماعة لم اعرفهم و در ما مش و دي گفت  
در و دي عاصم بن عبد الله ضعيف است بده گفت و را و دي از ابی امامة سعيد بن دبی است بياض گذاشت برای و دي ابن ابی حاتم و دي  
او را شواهد است و ذکر کرد مصنف رح اين شواهد را نزد سعيد بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و صحيح مسلم است از حديث عمر بن ابي اسلم  
كه گفت و دي نزد يك سوت خود چون دفن كنيد شما را پس باليستيد كرد قبر من بقدر آنچه دفع کرده می شود شتر و تقسيم کرده می شود و گوشت  
و دي تا انكه استيناس كنم با شما و بدانم آنچه مرا جت ميكنيم بان رسل پروردگار خود را اثرم گويد احمد بن حنبل را گفتم حديث اينكه مردم ميكنند  
كه چون ميت دفن شد مردی استاده ميگويدي يا فلان بن فلان گفت نديدم بهيئي كه را كه كند آنرا مگر اهل شام و قتي كه ابو المغيرة و بزم مردی  
درين باب از ابی بكر بن ابی موسی از شياخ آنها كه اين چنين می كردند و بيان رفته اند شافعية و گفت در سنن كه اين حديث ناقلين شك  
نمی كند اهل معرفت بحديث در وضع آن و سعيد بن منصور آنرا در سنن خود انداخته و بزي حبيب از شياخ و دي از اهل حمص آورده پس اين  
حمصی است و نيت شهادت برای و دي درين جمله كه فاسالوا للتثبيت فانه الآن ايسال و بچنين عمر و بن العاص كما تقدم و بزم كرد  
حافظ ابن القيم رح در هي بشل كلام منار انا در كتاب الروح اين حديث را از اوله سمع ميت برای كلام احياء گردانیده و نیز عمل بحديث تلقين  
بنغير نكير كافي در عمل بيان گردانیده و حكم بصحت نكرده بلكه گفته كه اين حديث ضعيف است و جاهل می شود از كلام ائمه كه اين حديث ضعيف  
و عمل بران بدعت و بكثر فاعلمين و مفر و زياد بود و الله اعلم بالصواب و عمل بر اهل قن الحصب الكاسلي بضم با و فتح را  
از مشايير صحابه است رضي الله عنه و ترجمه دي گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فليت كبر عن زيارة القبور  
نهي کرده بودم شما را اين پيش از اين از زيارت كردن قبر ما و زود و ها پس بارت كنيد آنها را الآن و آن حكم اول را منسوخ دانيد گفته اند  
كه سبب نه قرب عمه جاهليت بود و خوف انكه نگويند و كنند آنچه در جاهليت می كنند و می كردند اما الآن پس بختين مقرر و ثابت شد و الله اعلم

روایه مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن حبان الحاکم و در قول شیخ زکریا با برست برای زیارت و بهرام زب انفاقا و است که است  
در حق والدین بنا بر آثار تاری که در دست درین باب شیخ زکریا که زیارت قبور است با اتفاق زیرا که سبب رفت قلب و ترک مروت و  
یوسیدگی سخنان و فحاشی نیست و جز آن و از خواص عمده در آن و عابر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین دارد شده است سنت  
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به یقین معنی سلام میگردید بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جملة آداب زیارت است که در اینجا قیام  
و پشت بجانب قبله مقابل بر سرست زیرا که تمیز مائست و حاکم که قبر را بدست و بپوشد نه بر آنرا و سخن نشود و در و بخاک نمالد که این عادت  
انصاری است و حرارت قرآن یک شات است که بعد از آنکه میگوید که نیست و مصدر شنید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد بن زکریا  
و فتوی هم برین است و شیخ نیست تا نیست که گویند که است و اما مخالفت لا باس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم  
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا بر سر صد گویند یک گویند که جز و مخالفت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بر آن و زیارت روز جمعه  
فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً کوفه نیست که حد و زمین است متعارف و در حرمین شریفین زادگاه الله تعالی و تشریف که بر درون می آیند  
و در اول روز جمعه بخلی و یقین برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزهای  
دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهى مخصوصاً در تذکره الموتی و القیود گفته این ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنهما روایت  
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مروی که زیارت کند قبر برادر خود را و نشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد  
و همچنین بهقی و غیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً و موقوفاً صحیح مسلم از ابوهریره مروی است که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی مقبره برآمد  
السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا انشاء الله بکم للاحقون گفته و از عایشه مثل آن و زیاده کرده بر حرم الله المستقین متنا و المستأخرین  
و سنائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد للاحقون زیاده کرده انتم لنا فطر و نحن لکم تیج اسال الله لنا و لکم العافیة و عرفت  
از ابن عباس و طبرانی از علی بن حوآن و ابن ابی الدنیا از ابوهریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب مغفرت کند و بر آنها  
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنها گذارده انتهى فاشل که او که زیارات سنو نه بلکه واجب زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه  
و آله و سلم در حق کسی که مرده و او بر دیده طایفه شود و بشرف حضور آن بقدر کثرت سعادت اند و بزرگ در دو مشروعت و استحباب می ثابت است با دل که هیچ  
و هیچ کس در مذبح و استحباب بلکه ایجاب می خلافی نیست و بعضی اجماع بر آن نقل کرده اند و از ترک زیارت شریف با وجود حضور در اینجا تذکره  
بلوغ نموده اند و اختلاف کرده اند و آنکه افضل نیست تقدیم زیارت و زمین سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم حاج مختار زیاده و عطا و محاسب  
و شخصی و احمد و شافعی تقدیم حج است و به قال الامام ابوحنیفه و مذبح علفیه و اسود و عمر و بن میمون تقدیم زیارت مذکوره است فاکدل شیخ الاسلام  
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی محدث لا تشذ الرحال الا لاثمة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عیداً استدل  
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن حجر عسقلانی می شافعی تبعاً لاسی که و غیره شایع و شایع بسیار بروی کرده و لو بیت  
تفضلیل و تکفیر مانع رسانیده و حجر سطور چون مباحث بمناسبت می روح که بر طریق ماوراء نوشته است کرده معلوم شد که وی روح را انکار از اصل  
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت برد و گونه است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی می باشد و دیگر بدعی که مقصود از آن  
از آن طلب حاج خود از آن میت بود یا و حاملودن نزد قبر وی یا قصد دعا بر آن میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ائمه که از استحباب  
بعده و بر بیان این هر دو زیارت اطاعت کلام کرده و از آن معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت است هر زیارت که باشد که راسته را

که قصد رونق و شرف بقدیم و غیر قبور صلحا و اولیا و شهدا و انقبای برض طلب حاجات و مطالب خود از ان بطریق که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند  
 و در ضمن آن مرکب صد باب را یکدیگر بعضی کفریات از بیاریت سفر تا نهایت آن می شوند باینکه فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه  
 اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحا ناما مشروع است حاشا عن ذلک پس طعن طاعنین بر روی سببی بر غلط فهمی خودشان است  
 و اعجب العجای این است که امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی حیاض و عینی و ابوالامام الحسین و غیر هم نیز منع میکنند از سفر بزیارت  
 سید سجد که در حدیث وارد شده بلکه ملک بکر است زیارت قبر وی صلی الله علیه و آله و غیره و هر یک با آنچه دیده بودند و طار و در جوابش گفته اند که بر آن  
 قطع نهیم بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده اند که بر جنازه جلیقه می بینیم و هفتاد و یک بار می گویند یا علی یا محمد یا عیسی یا عیسی  
 اما هیچ یک از تنکیر ایشان پیراخته و این اول دلیل است بر نفسانیت این بزرگواران و ثانی آنکه در حدیث آمده ولی الله حدثت و ابی حاتم  
 در رساله عربی خود که در ذیل از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند: **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره**  
 کلامه ذلک دلیل صحیح فائده مند می باشد از زیارة مطلقا منع پس سفر زیارتی حدیث **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره**  
 مسلخ اجتهادی لاینبی ان یشد علیه ذلک باشد انتهی بلفظه و در شامی وی اطاعت بسبب یاد کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و در سطور  
 و در شرح که در شامی اجری نموده بر کتابی واقف شده سبی بالصام الشکی علی محررین السکی از تصانیف حافظان عبدالهادی المقدسی رحمه الله تعالی  
 و آثار باقیم خود نقل گرفته در وی جواب داده است سبکی را از جمله آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سلسله بروی که هیچ مصنف را چاره نباشد  
 از قبول آن و او تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده طبرجانی و آنرا که اعتراض کرده اند بروی درین سلسله یا مسائل دیگر بیشتر علم و فضل  
 و تفاوت وی تر سیده اند و علو مرتبه و رفعت شان می از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین  
 دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بران علمای ذهاب را به تقریر نموده اند بعضی این رسائل پیش عمر سطور نیز  
 موجود است و آنرا از حرین شریفین زادها الله تعالی همراه آورده و ترجمه او در انحاء النبلا و یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت  
 حال واضح شود زاد الترمذی فانها تذکر الاخره زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدستیک زیارت کردن قبور یا دعوی به آخرت در آن  
 جزین عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خیرت باید بود نه غافل و ابله و بر زمین که همین  
 میگذری ساکن روزه که عیون است و خطوط است و قد و دست و خود و این همه چشمه خورشید جهان افزوست که کمی یافت بر آرا که عاود نموده  
 و نراد این ماحجه من حدیث ابن مسعود و تزهید فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور به رغبت  
 میکرد اند و دنیا و نفرت می بخشد از ان که چون سر انجام کار این است این همه قلع بنیاد چیست **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره**  
 که نقش علماء باطل افتاده است و درین باب حدیثی است از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب افزون کردن رب خود را که زیارت کنم قبر  
 مادر خود را پس افزون دادم از زیارت کفید قبر مادر زیرا که آنها یاد می دهند شمار اموات و رواه الحاکم و ابن ماجه مختصرا و از ابن مسعود و از ابن  
 وحکم و در وی ابوب بن یابی جنات فی زیست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این است بودم من که نمی  
 میکردم شمار از زیارت قبور پس ظاهر شد که آن رقیق میکند دل را و می گرداند چشم را و یاد میداند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگویید  
 بهیوه و از ابی ذر رواه الحاکم **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره** **ما یستحب زیارة قبره** و از عایشه رضعت و او آنحضرت  
 در زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبیل گفته این همه احادیث دال است بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در دست و آن اعتبار است

یعنی چند گز فتن از حال مژگان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بر اعمال خود زیرا که در نظر اهل بیت مسعود است فانما عبادة و ذکر لاخرة والترهيب  
 فی الدنيا و چون زیارت از این امور خالی است مراد و مقصود شرع نیست انتهى **فصل** در مقرر ارواح بر روایات مختلف آمده جمله از احادیث را  
 دلالت است بر آنکه ارواح مؤمنان در بهشت باشند و ارواح مشرکین و کفار در عذاب و ارواح اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در عذاب و روایتی که  
 در قرآن و حدیث ذکر مؤمنان و کافران آمده مؤمنان کامل مرادند و صفات مؤمنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول بر عموم مؤمنان  
 کامل که انبیا و صدیقین و شهدا است زیرا که تمیز مایه است و احادیث دلالت دارند که جای فرشته را بیرون بهشت است و بعضی احادیث دلالت  
 بر آنکه ارواح مؤمنین در آسمان است تا که بعد از آنکه از این عالم میروند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بر آن باریک بعضی  
 مؤمنان اعمالشان آن است تا که بعد از آنکه از این عالم میروند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بر آن باریک بعضی  
 زمین و آسمان باشند لیکن چند مرادند که بعضی یک گویند و بعضی دو گویند و بعضی سه گویند و بعضی چهار گویند و بعضی پنج گویند و بعضی شش گویند  
 و ارواح کفار همه شان در جهنم است و بعضی گویند که بعضی در جهنم است و بعضی در عذاب است و بعضی در عذاب است و بعضی در عذاب است و بعضی در عذاب است  
 عند و او عشیة و یوم تقوم الساعة اذ خلوا ال فرعون اشد العذاب و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مؤمنین در  
 کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیاء هم در قبورشان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علماء درین باب مختلف آمده  
 ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیث سوال منکر و نیک و نمودن بر مرده مکان او در بهشت یا در عذاب و قبر و ثواب در آن  
 و زیارت قبور و سلام بر آن و خطاب ایشان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواح شان در قبورشان باشند و تسفی و ذکر الکلام  
 گفته ارواح انبیاء چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جایگزینند و همچنین ارواح  
 شهدا در شکم پرند و سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مؤمنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد  
 مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مؤمنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میان هوا و ارواح کفار در جهنم باشند در شکم جانور  
 سیاه زیر زمین هفتم و آنرا ابوجهی القصابی باشد یا جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را در درسد چنانچه آفتاب بر آسمان است و نور و  
 در زمین و مصنف روح گفته ارواح مسلمانان در عیالین و ارواح کفار در جهنم و هر یک روح را با جسد خود اتصالی باشد معنوی که شبانگاه  
 اتصال نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر شبانگاه داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر است بطوری  
 گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میان حدیث که موافق قول مصنف آمده که تقریر ارواح سجین و  
 عیالین است و قاضی ثمار الله بانی بی و در تذکرة الموتی و القبور بعد ذکر اقوال مذکور و سایر احادیث و اخبار و آنرا بر آن فرموده فقیر جمع درین  
 مقام بین الاحادیث در آن می بیند که ملائکه چون روح مؤمن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از آنجا حکم می شود  
 که نامه او در عیالین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بسوی عیالین می برند از آنجا بیرون آیم پس  
 روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و نیک می شود و انبیا و کسی که شبانگاه تمامه با انبیا بهم رسانند شان آنها از سوال ارفع است و بعد سوال  
 چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرشتگان بپوشانند و پوشاننده از بهشت و یکشنبه برای او در وازه بسوی بهشت نگاه ارواح  
 صعود کنند همان راه که از قبر بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان اولیا در آن بهشت باشند و هر چاکه خواهند  
 سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جایگزینند و در عیالین و اعلی عیالین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مؤمنان را ظاهر است







پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اندوگمین شدن دل و لیکن عذاب می کند باین و انکار کرد پس زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول می صلی الله علیه و سلم کسی را که حکم کرد او را که نمی کند زنان محبتات را برای یکجا بر حفرین ابی طالب بحث فی انوارهم التراب پس حمل است بر یکجا با و از نیاحت بود پس امر کرد بنی از ان اگر چه بحال انداختن باشد در میان آنها و عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المیت یعذب فی قبره بما شیخ علیه منه عذاب کرده می شود در قبر خود بخیزد که نوبت که در آن سخن است که می گوید از انانکه برای است و گفته می شود بوی بطریق است و از تحریرت گویا که دوی را و خبر داد هر یک با و دیده بود پس است و راضی بود بدان پس محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند مراد از جازایه است و بعضی مراد از یکجا چنبری است که از نیاحت منعی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه می رسد و از ازادی است ثابت ماندن است و از انکه در ان ایستاد می نماید که دست این اجماعی از انکه از ایشان شیخ تقی الدین بن تمیم است و الله اعلم ان ابن علان در شرح ریاض در باب شرح نوحه از نودی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمیع آن مبت است که وصیت کرد به یکجا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جباری شد و وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان می بروی لیکن کسی که نوحه کرد و گریستن بروی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود و اورا قوله تعالی و لا تزر وازف الذی و آخری گفت طائفه که این حمل است بر یکجا اجمال کرد و وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می معذب گردد به طریق خود در اجمال و وصیت بر ترک نوحه و هر که وصیت کرد که بروی نگرند و می معذب نشود زیرا که از وی درین باب به طریق خود داده و اصل قول ایجاب وصیت است بر ترک نوحه و در ان اقول می گریست اما بنگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن یکجا بصوت نیاحت است نه مجرد شک چشم انتهی ملخصا و طحا نخوع و بخاری و مسلم راست ماند حدیث ابن عمر که گفت مغیره بن شعبه از رسول خدا از اصری علیه و سلم می فرمود که نوحه کرده بروی پس بدستیکه آن عذاب کرده می شود بخیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغیرة بن شعبه از حدیث رسول الله عنه در سبب گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت است بر تعذیب بسبب نیاحت و مشکال کرده اند این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابا عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی و لا تزر وازف الذی و آخری و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعد قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال بر نوحه ملحق است باحوال دنیا و جباری شد تعذیب در ان گناه غیر چنانکه مشیر است بان قوله تعالی و اتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة پس معارض حدیث تعذیب آیه مذکور نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح و بسیاری از علما بتاویلش فتنه اند بوجه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود و بعضی بجای اهل خود و حالش معذب شدن عذاب بفعل غیر خود چون او را در وی ببوی باشد دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت و وصیت نوحه و این تاویل جمیع است گویند که این معذوف بود نزد قداما قال طریقه بن العبد است اذ امت فابکینی بما انا اهل به و شقی علی الحبيب یا اتم معبدی و لازم نیست که اگر اقبال

[illegible][illegible]

وَسَلَّمَ جَالِسٌ عِنْدَ الْقَبْرِ فَرَأَيْتُ عِنْدَهُ تِلْكَ مَعَانِ الْكَفِّ وَالْحَازِشَةِ  
لِللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَذْفَنُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت کشته بود و زوجه پس در مدینه رحلت نمودند و چون حضرت ام کلثوم زوجه عثمان برادر حاکم

و از اینجا معلوم شد که اگر لیستین بر سر دره بی توجه و بی فکر آید از آنجا که در آنجا

برای همین بن رسول الله صلی الله علیه و آله از حدیث انبیا آمده که از این روایت که اگر از

ی کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عرب اشک بخندت چرا میگری

نمایر رحم البدن عناده الرضا متفق علیه و تحقیق فی حدیثه و کلامه و روایت و دیگر آمده فرمود بزرگ رحمته جعلها الله فی قلوب عباده

رای ظاهر و باطنه است چنانچه لایحه بیجا را بشریت که در عالم غایت

خیر راجع و مظاهر مبدء انوار است و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود و آنحضرت که میزاد

شده بحکام طبیعت واضطرار و اگر نه این چند اشیا را نیز

من آنحضرت را برستم و تمهید که از تمام مرتبه های آن بزرگوارتر است

حدیث برای هر که می‌خواهد بهشت را بداند و این بی از وجود و جود سکرات نبوت است در حق وی صلی الله علیه و سلم و الله اعلم بالصواب

و نسبت درست کنند که باز از آن آید و این کلمات را در حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیرهاست جمعی است روشن و دیگر از آثار رحمت اله است

[illegible]

ط و الله و نكح: رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدفوا موتاكم باللبا الا ان

و من متعبد و دای خود را بشب ملر آنکه مضطر گردید بستی آن ازین حدیث معلوم شد که در وقت شب با کسی است

علاصحه قلند

محمّد بن عقیبه در بیان اوقات حدیث عقیبه بن عامر گذشته که ساعست است که نمی میکرد و اما از آن حضرت که از او بپرسید که چگونه گذران

و اما در این مورد و متنی که بر لید افتاد در خشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم خشنده تا آنکه بلند شود

واصله فی مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و مسلم و لفظ وی این است که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد و مروی را  
 از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد و کفنی غیاطا و قبری کرده شد و شب و لکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد از  
 ذکر کردیم زجر آن یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرد از یکدفعه کرده شود و شب تا آنکه نماز گذارده شود  
 بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن این ظاهر است در آنکه نمی جانی است که مضطر شود آدمی تا جایی که مضطر شود و حق میت بترک نماز یا عدم  
 کفن چون جاهل شود و تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که اسرار او خیر او هر یک با نچه دیده بود پس این تقدیر تاخیر باید کرد و در  
 بدان و اگر چه در روز باشد و ال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را و در شربت بر جنازه چلیب و هفت و آن عباس آورد و در آنکه آنحضرت  
 قبری را در شب پس افزوده شد برای آنحضرت چراغی پس گرفت آنحضرت پس بستر ثابت ماند و بپاژ تا آنکه دفن بودی تو بسیار آه که نه دفن  
 قرآن تری گفت این حدیث حسن صحیح است و در شرح گفته اسناد وی ضعیف است و نزدیکی گفته در آنکه عمر ایشان است و ازین حدیث معلوم می شود  
 که دفن در شب رست است و وجه اوست در شب شاید آن باشد که در از وقت اجتماع مسلمین صلوات الله علیه جنازه و حمل آن دشوار است اسلام  
 و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن شب این خرم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت  
 دفن اصحاب از و اوج آنحضرت شب بظهورت خوف زحام یا تغییر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح است و حلال نیست  
 هیچ یکی را که گمان کند بآنها جزین انتهى و عن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعی جعفر  
 گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مئنه شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لاج جعفر طعاما  
 بسازید برای او لا و جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشتغلون پس تحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میراد ایشان را از نظام حق  
 که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشتان و ندان همسایگان و دوستان را تهیه طعام  
 مرا اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکره است از جهت شغل تجنیز میت و روز دوم مکره است  
 اگر زنان نوحه کر جمع شوند زیرا که این اغانت است براغم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته  
 بآل نیست مگر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی  
 و ابن ماجه و شافعی نیز صحیح این است و حسن الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجه من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر  
 در سبیل گفته درین حدیث دلیل است بر شریعت این است بساختن طعام برای شغل بنا بر شغل آنها موت و لیکن احمد و ابن ماجه با سنا  
 صحیح از حدیث جریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم کسی شمر دیم جمع شدن مردم را نزد یک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او  
 از زیادت پس جمول است حدیث جریر بر آنکه ساختن اهل میت است طعام را برای کسی که همراه وی بود و در دفن و حاضر بودند نزد  
 شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان با ایشان تحمل طعام بسوی ایشان پس لا باسن است و همین است مفاد حدیث جابر و سبیل  
 حرام است بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده است نبی از ان احمد و ابو داود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر  
 در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند اهل را بر قبر مروی و می گفتند جزای فعل او میدهم زیرا که وی در حیات خود شمر عقر کرده همانان را میخوردند  
 پس ما هم نزد قبر وی جانور فح کرده خوردن درند با و پرند با میبدمیم تا بعد وفات هم طعام باشد چنانکه در حیات خود بود و در سبیل بعضی  
 از ایشان آن بود که چون را حلا و را نزد قبر وی فح کرده شود روز محشر سوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده بر خیزد و این برند



تأئین حشر از ایشان راست می آید پس این پنج است جایی محرم انتقی و حسن سلیمان بن بربطه الاسلامی رومی غنی ابنه و عمران بن حصین و جماعتی است نه عشره و ثمانه عن ابیه روایت می کنند از پدر خود که بریده است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرجهم إذا خرجوا إلى المقابر ان یقولوا بود و آنحضرت که تعلیم میکرد صحاب را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره یا اینکه گویند این کلمات السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین سلام است بر شما ای اهل سرای از مؤمنان و مسلمانان و گفته اند که سلام اینجا بمعنی استسلام است یعنی تسلیم است نیز آنکه تفسیر مایه است و عام شریفی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال در منازل اعیان و در اموات نیز اطلاق کردند و آنرا آن شان یک شان است تا که بعد از آنکه از آن خدای تعالی بشمارندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء است در اینجا بجهت تبرک و رغبت است تا سوره که گویند در آن خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و گرته فضا بود که با هم رویم و میسر میسر صد و سیصد یک گویند در آن دعا و فات که بعضی ماکول سبع اند و بعضی غریق و بعضی سوخته و جز آن لحوق بظاهر مقتضی فزون است و اینها غیره فزون است که در فیه است که و لکم العافیة می طلبم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم و اخرجه ایضا من حدیث حاشیه و فیه زیاده یرحم الله المتقدمین مناول المتأخرین و حدیث دلیل است بر شریعت زیارت قبور و سلام بر قبور خطاب گفته اسم دار واقع می شود بر قباور و همچنین زیر که دارد در رفت بر برج مسکون و بر خراب غیر ماهرول هر دو واقع می شود و دعای میت سلامت اوست از عذاب مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور و دعاست برای ایشان احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد دنیا و اما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و تصریح و ستفاه و سوال کردن از خدا سعی شان و طلب حاجات از ایشان که این همه از بدع و جهالات است و حسن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله کذبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بقبور المدینه بقبر ما که در مدینه بود و فاقبل علیهم بوجه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم سلام است بر شما ای کسان قبور بیا مرز و خدای تعالی بار شما را انتو سلفنا و نحن بالاثر شایمیش گذشتگان بمانید و مادر پی شما میسر است امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست و فراست بین بزم زبانه اثری نیست و در اینجا دلیل است بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگر چه قصد زیارت آنها نکرده است و در روی ولایت بر آنکه مردی اندکی را که میگذرد بر ایشان سلام میکند بر آنها در نه اضاعت باشد و ظاهرش جمعه و غیره است و در هر دو حدیث اول و این حدیث دلیل است بر آنکه چون انسان برای بی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد است او عینه قرآنی و تبتا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و استغفر لذنوبک و لا المؤمنین و در روی دلیل است بر آنکه این او عیه و ما نملک ما نملک برای میت بلا خلاص و اما غیره می آید بر قدرت قرآن پس شافعی گویند میرسد او را و احمد و جماعتی از علما ابو صول می نیست رفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه بآن رفته اند که میرسد انسان را اگر و اندین ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقه یا قنوت قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد و سبیل گفته اند القبول هو الارجح و لایلا و دارقطنی بر روایت کرده که پرسیدم می آنحضرت را چگونه نگوئی کند با ما و پدر خود و بعد موت ایشان فرمود نماز کند و برای ایشان با نماز خود و روزه دارد و برای ایشان بار و زده خود و در حدیث بخاری و مسلم است که از حقیقه میگرد آنحضرت از طرف نفس خود گویند می و از طرف است خود گویند می و در روی اشارت است بر رسیدن نفع بانسان از عمل غیر وی و سبیل گفته و قد بیطنا الکلام فی جوشی ضوئها انما یرتفع به قوة هذا المذهب انتهى و رواه الترمذی و قال حسن بن غریب و گفت عایشه بود آنحضرت هر گاه که می بود شب

نیت وی بیرون می آید در پایان نیت بسوی بقیع و میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرزمین بر شما و انا لم مانع عدل  
 خدا را جلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فرمودی قیامت مدتی معین و مملکت داده شده اید شما و انا ان شاء الله کم للاحقون و اما اگر خواسته شد  
 بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه خداوند بیا مرزا اهل بقیع غرقه را و او اسلام بقیع بفتح موحده نام گوستان برین است  
 و غرقه یعنی مجده و قات نام درختی است که در آن بین بر زمانه پیشین بسیار بود و او هم از عایشی است که وی پرسید از آنحضرت چگونه گویم  
 یعنی در زیارت قبور فرمود و گوید السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و یرحمهم الله و تجرد هر یک با آنچه دیده بودیم بخدای تعالی پیش روندگان از انا  
 و سایر یارندگان را و انا ان شاء الله کم للاحقون رواه مسلم

عن عثمان بن حنیف عن حماد بن عمار عن ابي عبد الله علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول  
 لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قد جوا و لم یبق لهم ما ینکفون و انما انکروا انکروا و انما اذنبوا اذنبوا و انما اخطوا اخطوا و انما اصابوا اصابوا  
 چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای علی که کردند اگر خیرست بدی یاد در آنجا خشن تا آنکه عمر ایشان را به خشنند و ذکر کردن شما آنرا وقوع  
 در ایا یعنی است رواه البخاری و غیره و در مذبی و ابو داود و از حدیث ابن عمر و در حدیث ابن عمر و در حدیث ابن عمر و در حدیث ابن عمر و در حدیث ابن عمر  
 نیکوهای مردمانی خود را و باز استید از ذکر کردن بدیهای شان شیخ گفته و این مخصوص است بمسلمانان صالحان و انا انکرا اشکارا فیه یستند  
 و ظلم حکمتند انتهی و در سبب گفته حدیث و دلیل است بر تحریم سب اموات و ظاهرش عموم مسلم و کافر است و در شرح مغربی گفته ظاهر تخصیص  
 اوست زیرا که سب کافر جائز است لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتاب العزیز که او شود و شباهتم گویم و لیکن قول وی قد افضوا الی ما قد جوا  
 علت عامه است مرفر یقین را یعنی وی آنست که نیست هیچ فائده در نگویی شان و تفکر در آبر و نامی آنها و آنچه از تعالی ذکر ابرام خالیه و ضلالت آنها  
 کرده مقصود از آن تم شان نیست بلکه تحذیر این است است از افعالی که نفسی به وبال و کمال فاعل آن شدند و بیان محرمات است که از کتاب آنها  
 که زنده و ذکر خصال مجوره فاجر بغرض صالح جائز است و از قبیل سب منی عنه نیست پس مخصوص بخفای باشد آری حدیث مخصوص است  
 بعض مؤمنین چنانکه در حدیث دیگر است که گذشت بر آنحضرت جنازه پس شش افکند بروی بشر الحدیث و آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر آن بلکه  
 فرمود واجب شد یعنی نارعبده گفت شما شدای خدا اید و نتوان گفت که آنکس که شنای بد بروی کردند مؤمن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت  
 کرده که بد مردمی تحقیق بود و فقط غلیظ و ظاهر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود و تعرض بدیم وی بغیر کفر نمی کردند و قوطی جواب داده  
 از سب آنها را و اگر که محتمل که دومی مستظهر بالشهر بود تا از باب لا غیبه لکنا سبق باشد یا محمول شود دومی از سب اموات بر ابعده دفن گویم مناسب  
 تقلیل با فضاء الی ما قد جوا همین است زیرا که افضای حقیقی بعد دفن است و روی الترمذی عن المغیره و ابن عباس بخوف

مانند حدیث عایشه درنی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام دهید مرد و بار افتو و الا حیا پس ایضا و حدیث زنده ما را  
 و در سنادش صالح بن بهمان است و او ضعیف است و لیکن حدیث سهل بن سعد یعنی شاهد اوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته  
 سب کافر حرام است و قتیکه متاخری شود بدان مسلم زنده و حلال است قتیکه حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام است مگر وقتی که  
 داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی مصلحت میت بود و مر او تخلیص او از مظالم باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب  
 است او و نظیر وی چیزی است که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از احیایا بر بعض امور تنذیه منجمله اذیت میت است مستثنی  
 بر قبر وی به دلیل حدیث عمرو بن حزم انصاری که گفت دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و من تکیه زده ام بر گوری پس فرمود ایذا کنر چنانچه  
 قبر را از هر چه اجد مصنف گفته سنادش صحیح است و مسلم از حدیث ابو هریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر بنشیند یکی از شما بر خاک

وکیونکه چنانکه او و برسد کسی جسم وی بر سرست و او را ازینکه بشنید بر قبر و بهم مسلم از ابی مرثد فرموده که نه نشین بر قبر و نماز نگاهدارید کسی  
آن و نه نماز بر سرست و در تحریریم گفت مصنف شرح در فتح الباری نقل عن الثوری که در مورد قایل اند که بر امت جلوس بر قبر و گفت تا که مراد بقعود حد است  
و این تعلیل ضعیف است یا باطل انتهی و مثل قول الکمال ابو حنیفه که کافی الفتح نویم دلیل مقتضی تحریریم قعود بر ویست و مرور بالای آن نیز که قول می  
اینکه ما صاحب قبرانیست از ادبیت مقبور از مؤمنان از ادبیت مؤمن حرام است بعض قرآن و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یحظر  
ما اکسبوا فقد احموا و اینجا شاعرت زهد شیعه توان دریافت که افاضل مؤمنین را بعد وفات شان  
ست بر سرست زیرا که تمیز مایه است و عام است نه در مذہب معلوم و اهل مذہب معلوم

نیک شات است که در این روز و از راه کوه قزوین

[illegible]

در حالیکه ساعی است و در وی است از حدیث عباد بن ابراهیم که فرستاد او را آنحضرت بر صدقات و فرستاد و بید بن عقبه را ساعی  
 بر وی المصطلق و روایت کرد و بعضی از شافعی که می فرستادند ابو بکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد است که فرستاد آنحضرت بر صدقین را بکسر  
 غرب بلال حرم سینه تسع و این و بخاری و احمدی است با سنانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معا و را بسوی یمن فرستاد و مشا  
 کرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و سنا و سوار و فرمود شاید که باز در نیایی ما را نویی معا و هم چنین واقع شد فذلک الحدیث  
 پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معا و را که فرمود آنحضرت که تومی آئی قومی را که اهل کتاب اند یعنی یمنی و بنی سبئ و بنی کلب و بنی نضیر و بنی  
 لاکه الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مرا و خبر داد هر یک با آنچه دیده بودند و تحقیق خدای تعالی منزه  
 گردانیده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان را بر جنازه جلیس نمایند و بخت و بهفت و ایشان را و فیه  
 و درین حدیث بعد از آنچه مذکور شد این است که ان الله افترض علیکم خمسین ثابث ماند و آنکه خداوند تعالی تحقیق و منزه  
 گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تا خود من اغنیایم هر گاه که فقر و احتیاج را از ایشان و درینجا و دلیل است بر آنکه  
 متولی بعضی زکوة و صرف آن امام است بنفس خود یا نایب وی و هر که متع شود از دادن آن <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> در وی بقدر و بیان کرد آنحضرت این مقدار را  
 بفرستادن اعیان فقره علی فقرا و هر یک پس باز گردانیده شود و بر وی نشان ایشان و باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی است  
 اخراج زکوة و صرف واحد و گفته اند بحدیثی که تخصیص فقر را بحدیث آن کرده باشد که غالب بهین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر مذکور  
 و شاید که مراد بفقیر کسی است که حلال است صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسی که می گوید که مسکین اعلی حال است از فقیر  
 و هر که با کفایت پس امر واضح است متفق علی کیه تمام روایت اینست پس اگر ادا اعیان است صدقه را پس در و در خود را از فقر  
 اسوال ایشان و بر نیز کن دعا می گم کرده شده را که نیست میان غایب مظلوم و میان خدایه سه شرس از آیه مظلومان که حکام عاقلان  
 اجابت از در حق بهر استقبال می آید و اللفظ للبحر و چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را از الخ و عن  
 النس رضی الله عنه ان ابا بکر کتب له روایت است از انس که بدستیکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه نوشت بر ای  
 وی این کتاب و وقتی که متوجه گردانید او را بسوی یمن و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة این  
 نسخه فريضة زکوة است مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم است و در وی جواب اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند  
 از آن در بخاری این کتاب با سنانیده شروع کرده که تقدیم التي فرخصها رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين  
 زکوة که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی لالت است برینکه این حدیث مرفوع است و مراد بقرض تقدیر است زیرا که  
 و جوب آن ثابت است بنص قرآن که یا ادر الله و التي امر الله بها رسول الله و ان صدقة امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خود را  
 یعنی بتقدیر انواع و اجناس می و قدر خرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که ببرد  
 آنرا و کسیکه طلبیده شود و فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که نهد فی کل امر و عشرين من اهل فاد و نجا الغنم  
 در هر بیست و چهار از شتران و آنچه با بیان است چهارست که سفند است فی کل خمس شاة و در هر پنج شتر یک گوسفند در صفی  
 گفت ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر اهل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دوسه  
 و بهین است مذکور شافعی و تا می رسید به این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه می کند











گفته که درم از آن برابر هفت مثقال باشد و همین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بر آن استقرار یافت و در شرح و تفسیر گفته یک درم باین وزن سبعة نیم مثقال پنجم حصه است پس درم هفت مثقال شش مثقال است قیاس است و قیاس پنج خورس یک درم چهار خورس قیاسی وزن هفتاد و شش و ربعی چهار خورس است پس هفتاد و شش و نیم ربعی است و نیم ربعی است بحساب فی مائه هشت ربعی دو مائه و یک نیم ربعی شد و یک درم دو مائه و یک نیم ربعی شد و درم شرعی است و دو مائه یک ربعی که گوید که بحساب فی مائه یازده مائه و دو و یک ربعی که یعنی یا و آن چهارم کم تقریباً باشد پس درم که نصاب زکوة است باین حساب بی شش توله پنج و نیم مائه می شود و واجب زکوة در آن ده مائه هفت نیم ربعی است و بحساب روپیه چهل و پیم تقریباً یعنی سی و دو و دو و ده و آن یک نیم با و نالاکسری کم خواهد شد واجب در آن بیع عشر خیل است یعنی یک پیم و اگر تقدیر پنجم حصه زیاد شود یعنی بر چهل مائه و یک پیم و نالاکسری که پیم و نالاکسری زیاد بدو و زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی است زیاد نباید و از زیر اکثر و حقیقت در کسور زکوة نیست ناز زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر چهل روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاد شود یک روپیه بدو و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آن کسری زیاد و دو و سه زیادت همین قدر خمس معتبر است مثلاً در چهل و شش و ده روپیه که زیادت و خمس است یک روپیه و شش و نیم آنقدر کافی باید داد و نصاب طلا است و مثقال است و مثقال است قیاسی که وزن است پنج ربعی که مقدار مائه مائه و یک ربعی است پس یک مثقال مقدار مائه مائه و یک ربعی است و مثقال مقدار شصت و دو نیم مائه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم مائه شد این است نصاب طلا و بحساب اشرفی راجع وزن ده و نیم مائه و نیم ربعی است شش اشرفی هفت ربعی کم می شود پس درین نصاب چهارم حصه که نیم مثقال است یعنی یک نیم مائه و نیم ربعی زکوة بدو و نیم طلا می جود درین وقت شش و ده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک نیم مائه و نیم ربعی طلا دو روپیه یک پیم و نالاکسری کسری زیاد می شود پس زکوة در نصاب طلا می تواند که احتیاطاً دو روپیه و ده و نالاکسری باشد و اگر برای فقیر انفع است و تفصیل سله در کتب الحکام و غیره باید جست فان کم قلن الا تسعین ومائة فلیس فیها صدقة الا ان لیشاء ربها پس اگر نالاکسری کم کرد صد و نود و نیم کمتر از دویست اگر چنانکه هم کم باشد پس نیست در آن چیزی که اگر نالاکسری باشد مالک آن چیزی بدو اگر چه واجب باشد بطریق تطوع و از قول می صد و نود و نیم می شود که چون زیاد شود صد و نود و نیم رسیدن بدو صد و دو می صد و نیم است حال آنکه چنین نیست بلکه از روی محبت آنست که این آخر عقد است قبل ماند و حساب چون تجاوز می کند از احاد می باشد ترکیبی بعقد و عشرات و همین والوف پس ذکر تسعین نیز از همین جا است و من بلغت عندی الا بل صدقة الجزعة و لیست عندی جزعة و عندی حقة فانها تقبل منه الحقة و یجعل معها مثا تین ان استیسر له او عشرین درهما و کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جزعه است نزد او جزعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی و گویند اگر آسان شوند او را یا است و در هم اگر نشوند و گویند و در حدیث دلیل بر آنکه این قدر تفاوت باین حقه و جزعه است و من بلغت عندی صدقة الحقة و لیست عندی الحقة و عندی الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسی که برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد او جزعه است پس قبول کرده شود از وی جزعه و اگر باشد را اندر بر قدر لازم پس تکلیف نکند و تحصیل چیزی که نیست نزد وی و یعطیه المصدق او بدو را و صدقه است تا آنکه تقابل چیزی که زیاد شده است نزد وی مثا تین او عشرین پس در حدیث و گویند یا است در هم که اسلف فی عاکسه اختلاف کرده اند و در تفاوت و در سائر اسان در حدیث شافعی آنست که تفاوت میان

بهر دو سن موافق حدیث باب ست رواه البخاری و روایت کرده اند این حدیث را احمد و ابوداود و ترمذی و ابن جریر  
 گفت که این کتاب در نهایت صحت است و عمل کرد بر این حدیث عتیق رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یک خلاف نکرد و انتهی و روایت کرد از  
 بخاری در فقه موضع از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحیح کرده اند از ابن حبان و غیره و روایت کرده اند  
 احمد و ابوداود و دارقطنی و حاکم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن اجمیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را و لیکن بزرگ  
 از ابوسوی غلامان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بر این تا آنکه وفات یافت بعده عمل نمود بر این عمر  
 بن الخطاب و در گذشت وی روزی که در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بوصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمن جری  
 کند بعده سالم این حدیث را ذکر کرد و ترمذی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این لفظ صحیح است ثابت است در حدیث النس و ابن عمر  
 زکوة ابل مغنم و واقع است اجماع بر این انتهی و سخن معاذ بن جبل رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه  
 الى اليمن و روایت است از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فاصره ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبعا و ثبعا  
 پس امر کرد او را که بگیرد از گاوان از هر تنی گاو یک ساله یک ساله زیاده یعنی وی خیر است میان هر دو امر و تنبع یک ساله اگر بزرگتر باشد یا ما  
 و من كل اربعين مسنة و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله را یعنی بیش در تنبع مذکور و ثبوت هر دو را ذکر کرد و در سنه بر ثبوت گفت  
 زیرا که در تنبع هر دو برابر است و در سنه مده متعین و نزد خفیه هر دو زیاده برابر است و هر دو جاف تر است و بر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو  
 پس نیست در وی چیزی تا آنکه برسد به فتاد و در هر فتاد یک تنبع و یک سنه است تا هشتاد و در هشتاد دو سنه است پست بر همین قیاس کند  
 ابن عبد البر و از کار گفته که نیست خلاف در میان علما که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث است و همین است انصاب جمع علیه انتهی و عمل  
 گفته حدیث دلیل است بر وجوب زکوة در گاو و بر اینکه انصابش همین است که مذکور شد و جمع علی الامرین و در وی ثلاث است بر آنکه واجب  
 نیست در کمتر از تنی چیزی و در وی خلاف است زهری را چه و نمی گفته که واجب است در هر پنج گاو یک گوشت قیاسا علی الابل و جواب  
 داده اند جمیع که ثابت نمی شود انصاب بقیاس هر وی است که نیست در کمتر از تنی گاو چیزی و این روایت اگر چه جمول الاستاد است و آن  
 مفهوم حدیث معاذ نموده است و من كل حال و بگیرد از هر محتمل یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است از ابوداود و مراد بآن  
 جزیه است از غیر مسلمان دینار او صدقه بفتح عین مملو و سکون ال حمله معاف یا یک دینار یا برابر آن معاف می نسبت است بسو  
 معاف بر وزن مساجد قبیل است در یمن ثیاب معاف می مشوب باوست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن  
 و هم دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و اللفظ لا احمد و این لفظ که مذکور شد امام احمد است و حسنه الترمذی گفت  
 ترمذی حدیث حسن و اشارت الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد از ترجیح  
 این حدیث آنست و روی بعضهم هذا الحدیث عن الاعمش عن ابی وائل عن مسروق ان انبی صلی الله علیه وسلم بعث معاذ الی اليمن فامرک  
 ان یاخذ گفت و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را از ابن جریج کرد که روایت  
 انصار متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق بعد از انساب است از و ادعایانی الدار و ابوداود  
 معاذ در یمن پس لقاسمان هر دو ممکن است پس حدیث محکم بالاتصال است بر رای جمهور در سبیل گفته رای ترمذی رای بخاری بود در  
 الا برست از تحقیق لقائ انقی گویم دارقطنی هم در عمل ترجیح روایت مرسله رفته بهمن و دیگر مسروق از معاذ سماع ندارد و سبیل گفته کرد





آورده اند که فرمود انحضرت تحقیق عقو کردم شمار از صد قیر سپ و برده در سفر سعاده گفته عادت نبوی نبود که از سپ برده و در از کوزه  
 زکوة بستاند و این سله مختلف فیه است و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة است در آن و به قال الشوکانی و مذمت شافعی و صاحبین نیز همین است  
 که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان است و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده است یعنی صاحب خیل حق خدا را در زکوة  
 و رقاب اولیس نه از ازان نزد شافعیه غمخواری و خبر گیری آنهاست بدانگاه و آب و دفع ضرر از آنها و خفیه گویند که هر او با سپ که در آن صدقه  
 نیست اسپ غازیان است و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب خیره است که در شرح فارسی مختصر  
 شوکانی فکر کرده ایم و آن آثار صالح انقراض با حدیث صحیحین نیستند چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاد نموده است بلکه محمول بر رضا  
 ارباب خیل است و تحویل ناظر در تطوع است و میل خاطر صاحب حجه الله الباقیه نیز همین جایز است چنانکه گفته اما خیل پس قلیل الصبر است  
 یعنی نسل او بسیار نمی شود و مگر در اقطار سیاره مثل ترکستان انتهی پس راجع عدم وجوب است و مسلم راست از حدیث ابی هریره  
 لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث النص است در آنکه نیست زکوة در عبید  
 و نه خیل و این اجماع است در آنچه برای خدمت و رکوب باشد و اما خیل که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در و خلافت و تفاسیل است  
 مرحفیه را و احتیاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة وینار او عشرة درلهم اخرجہ الدارقطنی و البیهقی و صفاه و جواب داده اند که این مقایم  
 حدیث نفی صحیح تواند شد و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و می درین باب با صحابه مشاورت کرد و ابو هریره حدیث لیس علی الرجل  
 فی عبده و الا فرسه صدقه روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت توجیه میگوئی ای اباسعید ابو هریره گفت عجب است از مروان من را و حدیث  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گویم وی می گوید ای اباسعید توجیه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و بدان فرس  
 غازی است و اما تا جگر از وی نسل می جوید و وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر سپ یک نثار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب  
 نیست در خیل و اگر چه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب است با جماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع است  
 باین خلاف ظاهریه انتهی و عن بعض بفتح موحده و سکون ما و زاتای مختلف فی الاحتیاج است یحیی بن معین و درین ترجمه  
 گفته است و حدیث صحیح است وقتیکه من دون هزار نفره باشد و ابو حاتم گفته بهوش یک تب حدیثه و لا یحتج به و شافعی گفت لیس محجه  
 و ذیهی گفت ما ترک عالم قط بن حکیم بن معاویه بن حیده القشیری بفتح حای مطه و سکون تحتیه و فتح وال عن ابیهم عن جده  
 هو معاویه بن حیده صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون  
 در هر سیر و ن چرند شتر در چهل یک بنت لبون است آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بهر چه دیگر را که زائیده است و گذشت  
 در حدیث النس که بنت لبون واجب است و درسی و شش تا چهل میخ و این صادق است بریکه واجب است در چهل یک بنت لبون و مفهوم  
 عدد و در اینجا مطروح است زیاده و نقصان از آنکه شطوق صریح که حدیث النس است معارض او است لا یفرق الا بلی عن حسابها  
 جدا کرده نشوند شتران از شمار خود و یعنی مالک ملک خود از مالک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد و من اعطاها مو تخرابها  
 فله اجرها هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او است اجر او و من منعها فانا اخذوها و هر که منع کند آنرا و ندید پس ناگزیده ایم آنرا  
 و شطره مال الله عن مکه من غزوات ربنا و نیمه مال او تا و ان است از تا و انهای پروردگار ما معنی عزیمه جدد و امر است یعنی در اخذ  
 وی جدا کنیم زیرا که واجب مغروض است و عزیمه مرفوع است بنا بر خبرت مبتدای محذوف و نصب می بر نصدریت است این مصدری

مؤکد و غیر خود مثل علی الف در عجم اعترافاً و ناصحاً و فعلی است که دلالت میکند بر آن جمله فاما نأخذوها لا یجوز لای احد منکم و علی شریک و علی  
 حلال نیست برای آل محمد از آن خبری رواه احمد و ابوداود و النسائی و صححه الحاکم و علق الشافعی القول به علی شریک و علی  
 و تعلیق کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوتی زیر که وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم  
 بدان این جهان گشت بهر خطا بسیار میکرد و اگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم و او را در ثقات و وی یکی کسان است که استخاره میکنند خدا را در وسع  
 و بالجمله حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقهر و ظاهراً نیست که این اخذ جمع علیه است و بر اینکه نیت امام کافی است و خبری  
 از کسی که بروی زکوة است اگر چه از وی اجز فوت شده مگر واجب ساقط گردیده و قول می شطرنج عطف است بر ضمیر منصوب در اخذ و مراد  
 از شطرنج بعض است و ظاهراً نیست که این است باخذ جزوی از مال بر من و او را از خارج زکوة و گفته اند که این منسوخ است امامی  
 و دلیل بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر و ال اند بر عدم نسخ ذکر ما فی الشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بهر جواز عقوبت  
 بمال زیرا که روایت و شطرنج بقیم شین فعلی برای جمیع است ای جمل ماله شطرنج و اختیار علیه المصدق و یاخذ الصدقة من غیر شطرنج  
 عقوبت لمنه الزکوة گویم در نهایت است قال الجری غلط الراوی فی لفظ الروایة فاما ما هی و شطرنج ای بجمل ماله شطرنج تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد  
 و مثل می صاحب صنو النهار هم مائل شدن در سبب گفته و ذکر کرده ایم در خوشی می که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیرا که  
 گرفتن از بهترین و دو حصه عقوبت است باخذ زیاده بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است  
 باین در خوشی صنو النهار قبل و قوف بر کلام وی و دیدیم نوی را بعد مدت طویل که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه بطریق رد بر اینکه  
 گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال و لفظ وی اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من خیر الشطرنج فقد اخذ  
 زیاده علی الواجب و می عقوبت بمال مگر آنکه این حدیث بهر اگر صحیح شود دلالت می کند برین عقوبت بخصوصه و مانع زکوة نه در غیر وی  
 و این شطرنج از حکم وی حکم زکوة است در اخذ و صرف و لاحق نمی شود بر زکوة غیر او و درین حکم زیرا که آن بقیاس خواهد بود و نیست نص بر علت و سبب  
 و غیر نص از آنکه علت غایی ظن محمول نیست یا چون حرث مال مسلم مقرر باشد باده قطعیة همچو حرث خون می پس حلال نیست گرفتن چیزی از آن  
 مگر بوسیله قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بهر وارد شده احادیث جز طین افاده دیگر نکند پس بحث می چه قسم می توان گرفت و بر  
 مقدم تواند شد لیکن اهل امر درین اعصاب مترسال کرده اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی که منکر است نزد شرع و عقل و مناظر و ایالات بر جا  
 نهاده اند که از شرع و دین هیچ شی امر نمی شناسند و نیست در قصد و نیت ایشان مگر قرض مال از هر کسی که بروی ایشان را ولایت حاصل است  
 و این را ادب و تادیب نام کرده اند و از ادعای حاجات اقوات کسب اطمینان عاریت میکنند در اوطان صرف می کنند فاما نأخذوها و اما ایست چون بعضی  
 از ایشان اینچنان اند که حدیث قد یا شرب سکر را ضائع می کنند و بر آن مان گیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند و این همه حرم است بقدر  
 و بنیه لکنه شاب علیه الکبیر و شرب علیه صغیر و ترک علماء الزکیه فزاد بشر فی الامر الخلیف انتمی کلام سهل و سحر علی علیه السلام

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كانت لك مائتا درهم وحال عليهما الخ لفقها خمسة دراهم  
 چون باشد ترا دو صد درهم و حوالان کند و بگذرد بر آن یک سال کامل پس واجب بر آن پنج درهم است و واقع است اجماع بر اینکه نصاب بقره دو صد  
 درهم است و نیست هیچ یک مخالف در آن مگر ابن حبیب اندلسی و خلس و قیبه که در حدیث آینده بیاید و دو صد درهم است زیرا که وزن  
 هر اوقیه چهل درهم است و در الا بینه گفته نصاب نیم دو صد درهم است که پنجاه و شش رویه سکه دهل و وزن آن می شود اثنی درهما

وی گفته وزن و صد درم شرعی پنجاه و دو نیم توله می شود پس از رویه گفته که بازده داشته می باشد پنجاه و هشت رویه سکه و سه داشته می می شود و در وقت  
 کدرا چون در وزن بازده داشته و چهار براتی است پس قدر نصاب از آن پنجاه و چهار رویه و نه داشته می می شود و انتی در سبیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه نصاب  
 فضه دو صد درم است و این اجماع است و خلافی که هست در قدر درم هم است فان فی خلافا کثیر اسروده فی الشرح و لم یلت بما یشتفی و بما تسکن النفس النبی  
 فی قدره در شرح و میری گفته هر درم هم شش و دوا بنیست و هر ده درم هم هفت مثقال و مثقال بیست و نه در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند اما  
 برین و مقرر کرده است در شمار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده بر راسی شافعی چهارده و بر راسی حنفیه بیست و اندکی زیاده است و نصاب سبب  
 نزد حنفیه بیست و احمدرست بعده گفت و این تقریب است و در روی این است که قدر زکوة دو صد درم ربع عشر است و بهو اجماع انتی گویم بیان وزن  
 سبعة و قدر نصاب زکوة سیم ساین گذشته و شاه ولی الله حدیث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثنائی <sup>رح</sup> در مکتوبی رح نوشته اند که فقیر را هم و فقی سنی  
 مثقال و درم شش و نیم حاصل شده بود زیرا که سنجات هندوستان توله داشته و در تیست و اینها در عرب نیست و سنجات عرب شصت و قیاط  
 و امتحان کرده شد که شصت عرب و هندوستان برابر می باشد لهذا در تعیین مقدار درم را بهی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح  
 یافته شد که درم هم شش دانق است و دانق کامل از ضرب صکر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم داشته و قدری بر آمد انقدر در بعض و و شصت و شصت و شصت  
 و در بعض کم زیاده بقدر نصف شصت و بود چون شش دانق را وزن کردیم سه داشته و پا داشته بر آید بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی است و مثقال  
 مختلف نبود و اول اسلام لهذا معیار درم مثقال را نهادند و بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی است چهار داشته و نیم داشته می باشد شاید بعض قلیل  
 کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دینار عرب اخذ کرده شد آیم بر نقل از کتب بهی و در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه  
 نقود مختلفه از دینار عجمی آوردند و همان معمول رایج بود چون حضرت عمر خلیفه شدند و دینار عجم مفتوح شد و دینار عرب بدست مسلمانان افتاد  
 حضرت عمر برای تطبیق آن بعات زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده که اخته قسمت  
 علی السویه کردند سی درم متساوی القدر درم سید بوزن سبعة یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمود و از سونق کلام فهمید  
 میشود که در زمان آنحضرت شخصی که نقد را بخود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن دراهم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط همان مثال  
 امروز کم نقد و یا خود دارد و معامله هیچ و شرا میکند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری با هم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر شد  
 پس در صورت خلط چون علی حده تحقیق کثرت و قلت و توسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای ثلاثه  
 رضی الله عنهم مقرر شد و در اهل آن زمان شائع گردید و بعمل آمد دلیل شرعی است بلکه اجماع است پس درین باب قیل و قال جایز نیست بر همین  
 مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند رسول الله همان است و این سخنی است که بسط می خواهد اگر این راه را بگذریم دستاویزی در دست ما نخواهد ماند  
 بگفته فتوی نویسان تشویش خاطر شریف راه نهند شیخ طیب عرب و درامی عرب می ماند درین سنجات سخن بسط دارد و انقدر نقل اقوال مختلفه  
 کرده که امن از تقدیر برخواست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دوبالا شد بالجمله مقرر پیش فقیر و معتقد فقیر  
 همین است و الله اعلم انتی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این است که دراهم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بود و در هر سه  
 بعضه از آن دراهم بیست قیاط بود و نه مانند وزن دینار که بیست قیاط است و بعضه از آن دراهم دوازده قیاط که سه خمس دینار است و بعضه از آن  
 از پنج حصه دینار و بعضه ده قیاط که نیم دینار است پس اول حصه درم که بوزن بیست قیاط بود و آنرا وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن  
 بمقدار ده دینار بود و ثانی حصه درم که بوزن دوازده قیاط بود و آنرا وزن سته گفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بود و









پس هر گز این گمان است که مال کسی از عباد الله حصصا کسی که قلم تکلیف از وی مرفوع است حلال است واجب است بروی آوردن بر این و بر نصف است  
و قوت بر موقوف منع تا آنکه منزه خرج گردد و از او را دلیل و واجب نگردیده است خدای تعالی بر والی یتیم و محتون بر آوردن زکوة از مال می و نه حکم داده است  
ولی ربا بان و نه او را جایز است بلکه وار دست عدل اموال ثانی آن قواصی که مستضعیف می شوند از آن دلمه و متراجعت میگردد از آن انفسه انفسی گویند  
خفیه نیز همین است که نیست در مال صبی محتون زکوة و مترادیده ثلثه واجب است و گویند ولی از طرف وی او انکند و حق همان است که شریکانی گفته  
و خفیه بدان رفته ولیکن در حدیث ابن مسعود نزد یهقی که گذشت سخن است شافعی آنرا تعلیل با قسط کرده و راوی وی یسیت بن ابی سلیم است و او قضا  
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در پنداش ابن مسیه است و وضعیف است و استناد ضعیف زیرا که در وی مشتی بن اعیان است و بشدت  
بای موصوده در روایت ترمذی و وی اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی ضعیف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه و مروی است  
از عمر بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفه علیه و گفت من با رسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمر و راه انداخت  
من حدیث ابی اسحق اشیبانی الصناعتی عن عمر بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی است و او ضعیف است و مندل لقب اوست و نام و عمر و  
و هم از حدیث عمر بنی از عمر و آمده و عمر بنی ضعیف است و عمر و که است در راه این عدی من طریق عبداللہ بن علی افریقی و وضعیف است و گفت و اقطبی در  
علل رواه حسین العلم عن مکحول عن عمر بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح است مصنف در تلخیص گفته و آیه قصه الترنس  
و لک شاهد هر سلسل عند الشافعی شرح و مر او را شافعی است هر سلسل نزد شافعی باین لفظا ابتغوا فی اموال الایتام لانا کلها الزکوة  
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخور و آنرا زکوة اخراج من بولایت ابن جریر عن یوسف بن ماکک هر سلسل و موکرده است آنرا شافعی  
بعموم احادیث صحیح در اجاب زکوة مطلقا و مروی است مثل حدیث عمر و ایضا از انس از ابن عمر موقوفه و از علی رضی اللہ عنہما چه و اقطبی از حدیث  
ابن ابی رافع آورده که بود در مال ابی رافع را اموال نزد علی پس چون و او را علی ایشان یافتند که ناقص است پس شمار کردند زکوة پس یافتند تمام  
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندیم و از عایشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوة ای تمام که ذکر کرد بر شریک  
بود پس فرین آثار و لالت است بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب است بروی اخراج آن و این را می جمهور است و مروی است  
از ابن مسعود و ابن شیرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف رفته اند ابن عباس جماعتی باینکه لازم است او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم اول  
نه غیر آن حدیث نفع القلم گویند مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل است در غیر وی که حدیثی فی الرقة ربع عشر انتهی و حسن و حسن و الله  
بن ابی اوفی پدر یسیر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم اذا اتاه قومه یصد قحهم گفت بود آنحضرت چون می آورد نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات  
و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کند قال و عامیکه و ایشان را وی گفت اللهم صل علی محمد و در روا  
صل علی آل فلان خداوند او در دست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی گفت عبد الله  
پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین است که چون می آوردند  
نزد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیه و از بنجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان است و آل معقم است چنانکه آل داود و آل  
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت مراد و داخل اند گویند و این اشتغال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی  
تخذ من أموالهم صدقة الی قوله و صل علی محمد پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را بر رحمت فرستادن بر آنها

و آنحضرت بلفظه آنرا بجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده است که دعا کرد برای ایشان بکبرت کما اخبرنا الناس انی کفرستادم مردی رکوعه نزد آنحضرت بگفت  
 اللهم بارک فیہ و فی ابلہ و لفظ مصنف و تلخیص این است که درین باب است از ائمه بن حجر کفرستادم مردی ناقد را نزد آنحضرت یعنی در رکوعه و ذکر کرد و ائمه  
 آنرا بگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم بارک فیہ و فی ابلہ انتهى بعض ظاهریه گفته اند که این لفظن واجب است بر ائمه گویا که از ائمه که در آیت است آنقدره  
 و مکرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را لفظن آن و منقول نشده پس امر در آیت محمول است بر آنکه خاص است با آنحضرت  
 زیرا که صلوة و ی سکن است برای ایشان و استلال کرده اند بحديث بر جواز صلوة بر غیر انبیاء و برینکه دعا و هدیه صدق بمصدق و کرمه مالک  
 و گفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعوله پس صلوة آنحضرت بر است و دعاست بر این آنها آنحضرت و صلوة ایشان بر است

و دعاست مر او را بر زیادت قرنی و زلفی و ... غیر او نیست و عمر . علی علیه السلام ان العباس رضى الله عنه سأل النبي صلى الله عليه وسلم في تعجيل صدقة قبل ان يحل بدستیکه عباس سوال کرد آنحضرت را در شتاب دادن زکوة خود پیش از آنکه تمام شود سال و فرمود آید وقت وی و شغل یکسر حاست از حلول مین و حلول در مکان یکسر و ضم هر دوست که اذ قالوا فرخص لنا في ذلك پس شخص داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است نه هیچ حنفیه و نه در اکثر ایامه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و دلیل گفته حدیث دلیل است بر جواز تعجیل زکوة و باین گفته اند اکثر کما قاله الترمذی و غیره و لیکن مخصوص است جواز آن بآلک و صحیح نیست از متصرف بوضایت و ولایت و استدلال کرده است مانع تعجیل بخیر است لازکوة حتی بحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال است بر آن و جواب داده اند که معنی آنست که نیست و وجوب تا آنکه بگذر دسال و این منافی جواز تعجیل نیست و گویا آن نماز قبل وقت است و جواب داده اند که نیست قیاس با الفرض رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و احمد و عبد الرزاق و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این مرسل است و مروی است از علی بالفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتكم بعد يومی پس چه بیشتر و اما را عباس صدقه دو سال بدوالبیهقی و رجال می ثقات اند لیکن در کمال انقطاع است ترمذی گفت و درین باب است از ابن عباس اختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوة قبل محل وی و رای طائفة از اهل علم آنست که تعجیل نکنند و ببقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتفی در سبیل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و حاکم و سنن و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی است که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال یعنی در آنکه ثابت شده است یا نه بیهقی گفت مرادش همین حدیث است و آن معتقد است بحديث ابی الخضر عن ابي رضى الله عنه كما تقدم و وارد است از طریق ما یلف آنکه مجموع آن دلائل میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوة دو سال و در روایات مختلف است در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی پیشته داد و آنکه اهل اقصای آن انتفی گویم در حدیث متفق علیه است از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت در زکوة عباس که این زکوة بر من است و مثل او باوست گویند که آنحضرت زکوة دو ساله از وی پیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در آن امتناع عباس از تا دایه زکوة مذکور است مساعد تسلف زکوة دو ساله نیست و لاند بعضی اهل علم گفته اند که آنحضرت حملت داد و تاخیر کرد در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز است که حملت دهد و نظر بصلح باین امر خاص بود با آنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل حملت خود را بودن حجت تعجیل و لیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالا اولی و را بود و دلیل تعجیل حد

عَلَيْكَ وَسَلَّمَ. جَابِر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسٍ أَوْاقٌ مِنَ الْوَرَقِ  
صَدَقَةٌ نِيسَتٍ فِي شَيْءٍ كَمَا أَنْ يَجْعَلَ أَوْقِيَةً أَوْ نَفَقَةً زَكَاةً فِي مَسْلُومٍ أَوْ أَقِيَةً سَيِّئًا وَغَيْرِ هَذِهِ يَحْذَرُ أَوْسَتٌ وَهِيَ وَصِيحٌ يَسْتُزِيرُ الْكَاسِبُ  
أَوْقِيَةً وَجَائِزَتٌ فِي جَمْعٍ أَوْ هَرْدُ وَجْهٍ كَمَا صَرَّحَ بِهِ أَهْلُ اللَّغَةِ وَأَوْاقٌ يَفْتَحُ هَمْزُهُ وَأَوْقِيَةٌ بِضَمِّ هَمْزِهِ وَكُؤُنٌ دَاوُدُ كَسْرَتَانِ وَتَشْدِيدُ يَدِ اجْتِلٍ فِي هَمْزٍ

پس پنج اوقیه دو است در هم باشد و ورق بفتح و او و کسر را یعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه است که فرمود آنحضرت یارب چهار یک  
از دیک که از چهل در هم یک در هم است و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود و نیست در هم پس چون باشد و نیست در هم پس هر دو  
پنج در هم است پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس حساب آنست رواه ابو داود و حسن هر چه باشد آنکه یا بیش و در زیر و سیم این چنین نیست که آنچه  
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند است و تفصیل این سلسله بیشتر گذشته است و لیکن فیما دون خمس  
ذود من الاصل صدقة و نیست در یادون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود است باضافت  
و مروی است بتفویض خمس ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر و القاضی و غیره ما معروف اول است و نقله ابن عبد البر و القاضی عن الجمهور انتهى و ذود  
بزال مجیه از دو تانه یا از سه تانه و نیست و اصل را از لفظ ذوی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ ذود شتر نیست بر دو معنی واقع می شود و قوتا  
مشا و یا لیس احدی من الاخریکه یعنی اقل دیگر یعنی غیر قال عز وجل لا تفرحوا بفرح الذین هم یفرحون و ذود ذی و یا لیس احدی من الاخریکه  
و اخر بن حزم ذود فی حدیثی من غیر هم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر است پس جایز نیست هیچ یکی را که اقسا کند  
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل بمعنی غیر و ما چون حل کردیم لفظ دون را در اینجا بمعنی غیر دخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا بران از نصاب  
یست پس صحیح شد یقینا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و ثمر و واجب است در زیاده بر پنج شتر و پنج و سق بر نصاب رسول الله صلی الله علیه  
و آله سلم و یا جامع متیقن بران انتهی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیکن فیما دون خمسة اوسق من الشتر صدقة و نیست  
در پایان از پنج و سق از ثمر صدقه ثمر مثله مفتوحه و سیم و سق بفتح و او و سین جمله شصت صاع و صاع چهارم و دیک رطل و ثلث رطل چنانکه  
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود و سق شصت صاع است و در روایتی از احمد و ابو داود و ابی بن کثیر و سق شصت صاع است گوئیم  
سفر حدیث جابر مذکور ضعیف است و رواه الدارقطنی و ابن جابر عن ابی سعید بن خدیجه در رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه الاصحاح عن ابی سعید بن خدیجه  
گفت ابو داود و منقطع است زیرا که در سندش ابو البختری است و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابو حازم وی ندر یافت او را و رواه البیهقی  
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب است انزاله و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نذر شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی است و نذر  
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گوئیم صاع حجازی که نذر شافعی است بحساب اعران و یا بر یک آن را دیک نیم با و نیم چهارم یک رطل و نیم چهارم یک رطل  
و صاع که نذر حنفیه است دو سیر و نیم با و نیم چهارم یک دو ماشه کم است بخوبی گفته و سق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل است  
و اوقیه چهل در هم را گویند و در هم یکی شش دانگ است و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکه و الکیال کیال اهل المدینه و ذود جماعة شتر را  
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چنان زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد  
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمسک کم کرده نشود آنرا با اتفاق علما که ذاق المصنف گوئیم در سیر السعاده گفته و غلات و ثمار شتر  
من شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد انتهی و در شرح و گفتی که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسة اوسق گفته اند غلاتا خمسة اوسق  
بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسلم و در سبیل گفته این حدیث مصرح است بمفاهیم اعداد و یک ذکرش در بیان النصاب  
گذشت آری نصاب طعام گذشته و ازین حدیث معلوم شده یعنی واجب از یادون پنج و سق که در پنج واجب است بمفهوم نفی و له ای مسلم  
من حدیث ابی سعید الخدری لیکن فیما دون خمسة اوسق من ثمر مثناة فوقیه و لا تحت صدقة نیست  
در چیزی که کمتر است از پنج و سق از ثمر و او دانه صدقه و این نهیب اینه ثلثه است و نذر ابو حنیفه در خارج از از رضی عشر است مطلقا کم یا بیش



مرونی و هیزم و کاه و حجت ایشان حدیث ماخر حجة الارض فیه العشرست و روی النسائی مثله و سبل گفته حدیث و سبل است بر آنکه  
 نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و خر و تمر و نطفان من الله تعالی بعباده و تحقیقا و این بالاتفاق است در اول ثانی و در ثانی  
 خلاف است بسبب ماخره حدیث آئیده انتهى و اصل حدیث ابی سعید متفق علییه این حدیث هم مصرح است با آنچه گذشت از ثانی  
 اجماع حدیث مگر تمر که ذکرش گذشته و آوساق جمع و سق است بفتح و او و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع است و صاع چهارصدست  
 پس پنج سق سه صد صاع باشد و مدیک رطل و ثلث رطل است و او مدی گفته معیار روی که مختلف نمی شود چهارصدست بهر دو کف  
 مروی که نه عظیم الکفین است و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جزی است ذلک فوجده صحیحاً انتهى انتهى

**و عمر** سالم بن عبد الله عن ابيه يعني ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقبت السماء  
 والعيون و در چیزی که آب داده است آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل و چشمه یا یعنی آنرا جاریه کمی نوشاند از آن آب را با ساحت بغیر آن  
 بآله او کان عشر یا یا باشد زمین عشری بفتح عین جمله و ناسی ثلثه و کسر را و تشدید ثانیة تحتیه در قاموس گفته عشری آنچه  
 آب داده است آنرا آسمان بیزین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شده  
 بعاثور و عاثر و گوی است که کنده می شود زمین مانند جوی آب میرسد از روی بسیر تا و تره با و درخت خرما و گشت کار و عشری نیز فردی را  
 میگویند که فاعل است از دنیا و آخرت کار نمیکند برای هیچ کس ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عشری است یعنی مرد  
 فاعل از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدانه و مانند آن تعب نمی کشند عشری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس بدان قاله الشيخ  
 فی العزجة و این خطاب گفته بود النبی یشرب بعروقه لانه عشر على الماء و ذلک حیث کان الماء قریباً من حبة الارض فیغرس علیه فیصل الماء الی  
 العروق من غیر سقی در سبل گفته و فیه اقول الخ ما ذکرناه اقرها انتهى و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظی اینست عشری چیزی است  
 که آب می نوشند بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و حیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن بجوی بی آنکه بدو نماند  
 آن یکشد العشر و ده را یکی واجب است و این بدست خبرش قوله فما سقت است یا فاعل فعل مخوف است امی فسیما ذکر بحب  
 و فبما سقتی بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است یکشد بدین آب از چاه و جز آن نصف عشرست یعنی بست  
 یک است نضح بفتح نون و سکون ضا و طای جمله مراد بدان چیزی است که آب داده شده است بسا نیه از ابل و بقدر غیره با این رجال  
 رواه البخاری و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفته ابو زرعه صحیح و قع او است بر این عمر و ذکره ابن حازم عند فی الجار  
 و رواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی و ابن بایه عن ابی هريرة و النسائی و ابن بایه من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم  
 او کان کعباً یا یا باشد فعل عوض قول ضی عشری و قبل بفتح موحده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین است و نفسیه کرده است  
 آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود یا آنچه آسمانش آب داده و آن نخلی است که برگهای خود آب می نوشند العشر و ده را یکی واجب است  
 و فبما سقتی بالسواني و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده است بسا نیه و یکشد بدین آب از چاه و غیره نیم ده است  
 مراد بسوانی و آب است از ابل و بقدر نضح آنچه بغیر و آب باشد همچو نضح رجال بآله و مراد از همه چیزی است که سقی آن بتعب معنای باشد  
 در سبل گفته این حدیث و ال است بر تقدیر در میان سقی بسوانی و سقی بماء سما و انهار و حکمتی می ظاهر است که آن زیادت تعب و عثا  
 پس بعضی واجب را کم کردند و نطفان من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب است زکوة در قلیل و کثیر و بحر و چاه و بطن و آنچه ذکر شد

واین معارض است بحديث جابر وحديث ابی سعید وعلی مختلف اند و حکم آن جمهور گویند حديث او ساق مخصوص حديث سالم است و نیست کوة  
 و آنچه پنج و سق غرسیده و رفته است جماعتی که از ایشان اندر یزید بن علی و ابو حنیفه بآنکه مخصوص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس در آن  
 باشد و در قلیل و کثیر انچه زمین آنرا برآورده و حق باطل قول اول است زیرا که حديث او ساق حديث صحیح است و ارد شده است برای بیان قدری  
 که واجب است در آن زکوة چنانکه وارد شده است حديث و صد در هم برای بیان وی با وجود و زود فی الرقة ربع العشر و لکنه است هیچ یکی  
 که واجب است در قلیل فضه و کثیر فنی زکوة و خلوات در قلیلی است که بعد ثصاب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نیست و زود  
 فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر انچه واجب است در آن پس موقوف است بسوی حديث که حسین است  
 بدو صد در هم همچنین در اینجا قول فیما سقت اسمار العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان انچه واجب است در آن پس موقوف  
 بسوی حديث او ساق و زیاده کرد ایضاً آن قول می درین حديث پس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویند که وارد نشده است مگر برای بیان  
 دفع انچه توهم می شود از عموم فیما سقت اسمار العشر چنانکه وارد شده است در قول می لیس فیما دون خمسة اوقی من البورق صدقة بعده چون  
 خاص عام متعارض شوند عمل بر خاص باشد و زود جل تاریخ چنانکه در اینجا است فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهى کلام سهل و حسن ابی جوسی  
 الا شعیری و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال طمعا که هرگاه فرستاد  
 آنحضرت ایشان بسوی من فرمود باین هر دو لا تأخذ فی الصدقات الا من هذه الا صنف الاربعة غیر بدشما هر دو  
 در صدقه مگر ازین چهار جنس الشعير و الخمصة و الزبيب و التمر و گویند و مویز و خرما حديث دلیل است بر آنکه واجب است  
 زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فقه است حسن بصری و حسن بن صالح و ثوری و شعبی و ابن سیرین و مروی است از احمد و واجب نیست  
 در زره و خج و باین باجه و دارقطنی از حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم و  
 و مویز و خرما و زیاده کرد باین باجه و زره و در سندش محمد بن عبد الله عزیزی کوفی است و وی مجهول است و متروک مصنف گفته این حد  
 واهی است و بیستی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کرده این هر پنج را و هم از طریق حسن آورده که گفت  
 فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس فکر کرد این پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زروسیم را و نیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت  
 باهل من که نیست صدقه مگر در گندم و خج و مویز و خرما و درین باب احادیث است مفید مذکور و این مرسل طریقی و مختلف است و بعضی  
 موقوف بعضی است و با او حديث ابی موسی و معاذ است و باین قول عمر و علی و عایشه که نیست زکوة در زره با در سبل گفته و درین باب مرسل است  
 که در وی ذکر زره است بیستی گفته اند یقوی بعضها بعضاً که اقال و اظهر آنست که آن مقاوم حديث کتاب که مفید حضرت نتواند شد  
 و الحاق کرده است شافعی زره را بقیاسین چهار چیز مذکوره بجامع اقتیاض در اختیار و احراز کرده است باختیار از اقتیاض در مجامع  
 زیرا که در وی واجب نیست پس هر یکی می عمل بقیاس است و در این لازم است اگر دلیل قائم نشود بر آنکه علت اقتیاض است و هر که در رای او  
 این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعموم ما خرجت الارض رفته اند و حديث معاذ و ابی موسی دارد دست بروی زیرا که این حضرت  
 عموم مقاوم او نتواند شد و نه قیاس از اینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حديث خذ الحب من الحب اخرجه ابو داود و زیرا که این عموم است  
 پس دلیل واضح با حصرین و وجوب است در اربعه در شمار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذ و ترک و الذي یقوی انه لا یؤخذ من غیرها  
 گویند اصل مطلق به حرمت مال مسلم نیست و نیست مخرج از آن مگر بدلیل قاطع و این که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست منیر اصل بر آنست

و این هر دو اصل را هیچ دلیل که مقادیر آنها تواند شد رفع کرده پس مستحکم احتیاطا مگر ترک از ذره و غیره از آنچه نیاید بدان مگر مجرب و عموم که تخصیص ثابت شده انتہی و آنچه را غنی گفت که ثابت است اخذ زکوٰۃ از ذره و غیره بامام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد نقل این قول در تلخیص گفت در وی نظر است زیرا که سناد ذره سخت ضعیف است و اما غیر ذره پس واقع است در روایت مرسل است که از طریق عمر بن عبید آمده و وی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و ایه اخذ توان کرد انتہی رواه الطبرانی و الحاکم بیہقی گفت روایت این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و ظنی از حدیث موسی بن طلحہ از عمر آورده که جزین نیست کہ مسنون کرد آنحضرت زکوٰۃ را درین چهار چیز پس فکر کرد این هر چهار را ابو زرعه گفته این حدیث مرسل است زیرا کہ از روایت عزرمی است و وی متروک است و للدارقطنی و الحاکم و البیہقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما القشائ و البطح و الزمکان و القصبہ فقد عفا عنه رسول اللہ لیکن خیار و غیرہ و الا و لکن تحقیق عفو کرد از آن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ را در سبب گفته قضیب بقاف و صادمه و صادمه هر دو است و اسناد ضعیف است و سید این حدیث ضعیف است زیرا کہ در روایت اسحق بن یحیی بن طلحہ است و وی ضعیف است و سید علامہ محمد بن ابراہیم بن الفضل رحمہ در حاشی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبد اللہ العزیمی القزازی است و وی متروک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ایه کہ گفت بر سیدہ شد عبد اللہ بن عمر از نبات ارض بقل و قنار و خیار گفت نیست در بقول زکوٰۃ و این حدیث از روایت عزرمی است و اما روایت معاذ کہ در کتاب است گفت مصنف در تلخیص کہ در وی ضعیف و انقطاع است مگر آنکہ معنی او مفید حضرت در اربعہ اش تپای مذکورہ در حدیث اول و حدیث پس فی الخضرات صدقہ نزد دارقطنی است مرفوعا از طریق علی بن طلحہ و معاذ و قول ترمذی کہ صحیح نشده است رفع آن بلکہ وی مرسل است از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و موسی بن طلحہ تابعی عدل است لازم کسی است کہ مرسل را قبول می کند و ثابت شده است از علی و موقوفات آنرا حکم رفع است و خضرات آنست کہ کبیل و قوت کرده نشود و کذا فی اسمیل گویم دارقطنی در علل گفته حدیث خضرات مرسل و بیہقی بعضی آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفته نزدیک کتاب معاذ است و رواہ الحاکم و گفت موسی تابعی کبیر است انکار کرده نشود و دیدن معاذ را مصنف در تلخیص گفت منع کرد این را ابو زرعه و گفت ابن عبد البر ندید وی معاذ را و نداریافت او را و درین باب است از محمد بن حنفیہ نزد دارقطنی نیست در ابن جریر عبد البر بن شعیب و گفته اند کہ می می در ذره حدیث را و از عایشہ نزد دارقطنی و در وی صالح بن موسی است و وی ضعیف است و با کماله باین رفته اند ایہ ثلاثہ الا با حنیفہ کہ نزد وی در ہر چہ از زمین روید کم یا بیش دہ یک است یعنی عشر مگر گاہ وئی و ہنیرم و و دارقطنی از علی آورده کہ نیست در سببنا و قرہ ہا صدقہ و در سندش صفیر بن حبیب است و ہو ضعیف گاہ او روایت کرد و از قراری از طریق حارث بن بہنان از عطاب بن اسائب از موسی بن طلحہ عن ایه مرفوعا نیست در سببنا صدقہ گفت بزار نمی دہم هیچ نیکی را کہ گفته باشد دران عن ایه مگر حارث و رواہ ابن عدی للحارث بن بہنان و حکایت کرد تصحیف او را از جماعتی و مشہور از موسی مرسل است کما تقدم و رواہ الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السخاوی عن جریر عن عطاء بن اسائب عن ایه عن ابن عباس گفته و شاید این تصحیف است از وی مروان خلی ضعیف است کذا فی التلخیص و لفظ بیہقی این است نیست در خضرات و بقول صدقہ و لفظ دارقطنی از عمر و انس این است نیست و سببنا صدقہ و ابن جریر از عبد البر آورده کہ نیست در نقل و تاویل و زعفران و فاکندہ و خشک زکوٰۃ و در قنار و کنہی نیز مخصوص حدیثی آمده کہ نیست زکوٰۃ دران و ہین است مگر صاحبین کہ ہر چہ قرۃ باقیہ ندارد در ذرہ عشر واجب نیست



تفرست باین خبری و این قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیثی را شنیده ام که می گویند عیسی بن جعفر  
عمیر بن الخطاب را کرده اند که گویا از شاه بخبر می کرده که عبد الرزاق و این ابی شیبہ و ابو عبیدہ از روایت کرده اند که عمر میگفت خالص را بگذار بر  
ایشان چند آنکه بخورند و چند آنکه بنشینند یعنی بر زمین و این عبد الرزاق را بر مرقا آورده و تخفیف کنی در خرص یعنی اندازه کردن زیر کله و مال عریه  
و واطیه و کله است الحدیث و **عندنا** بفتح صین مملو و تشدید نشاء فوقیه در آخر موجود بن استین بفتح هجر و کسر سین  
فرشی اموی است اسلام آورد و در فتح عامل گردانید و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر که و هم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت  
روز وفات ابی بکر بودست و پنج ساله از سادات قریش بود و خیر و صالح سرخی **الله** **عنه** قال امرنا رسول الله گفت امر کرد  
ما را آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن شخص **العنب** کما **نخر** **من النخل** ای که اندازه کنیم تا که را یعنی میوه او را که انگور است بر درخت  
چنانکه اندازه کرده می شود و خراب درخت و قوت آن در کثرت آن و بسیار گرفته شود و زکوة آن در طایفه نسیب است چنانکه گرفته می شود  
زکوة نخل در طایفه نسیب است چنانکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خراشیدنی پس اندازه کند شخصی که ماهر است در آن که انگور می چون  
میوز شود یعنی خشک گردد و این طایفه که مکرر و یعنی خشک شود و چه مقدار خواهد شد اگر نصاب رسد زکوة آن بدهد و رسول گفته حدیث  
دلیل است بر وجوب خرص و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فمیوه می شود از وی که آن حضرت صلیه مفید گفته بود و اصل در لغت وجوب  
و وجوب قائل است شافعی و ابو حنیفه گفته خرام است زیرا که رجم بالغیب است و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل است بظن و وارد  
شده است بدان امر شارع و کافی است و آن یک خالص عدل زیرا که خراشیدن را عارف قبول نمی کند چنانچه ابی ابل اجتهاد نیست  
زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر ابل خیمه فرستاد و هم خالص گویا حاکم است اجتهاد میکند و عمل  
میکند این عنب را گفته اجماع کرده اند آنرا که یاد گرفته می شود و از ایشان علم که چون برسند مخصوص اقی قبل جدا پس نیست بخان فائده  
خرص این جنایت است از رب المال و همچنین واجب است برومی میوه در دعوی نقص و خرص و ضبط حق فقر ابراک مطاله و ضبط  
بقدر مخصوص و ارتفاع مالک کل نخوه و نص در خرص نخل و عنب و اوست و قیاس کرده اند بروی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر  
حکمی است و گفته اند مقتضی است بر محل نص همین است اقرب بنا بر عدم نص و علت و نزد شافعی و در ذریع خرص نیست از جهت تعدی ضبط  
زیرا که پنهان است در قشر و چون دعویست مخصوص علیه نقص را بسببی که ممکن است اقامت بین بران واجب است اقامت بین و نه صدق  
باشد همین خود و صفت خرص است که طواف کند بدختر و به پند هم شمره او و بگوید خرص و اندازه این درخت را طلبا چندین و چنان  
و یا بسا که او را و **العنب** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی و فيه انقطاع  
و در حدیثش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب از از عتاب روایت کرده ابو داود گفت نیست او را سماعت از وی این قانع گفت  
وی ندیافت او را و گفت ترمذی که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و منوب عتاب روز وفات ابو بکر صدیق است  
و سبقه الی ذلک ابن عجب الزهری و گفت ابن مسکن مروی نیست از آن حضرت جز باین وجه و روایت کرده است از دارقطنی بسندی که در رو  
واقعی است و گفت ابو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آن حضرت عتاب را امر کردند و وی گفت این حدیث را اگر چه مرسل باشد لیکن  
معتضد است بقول ابی یوسف از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن مسیب گفت جابر  
شعیر است باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خرص و هیچ و سن را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه تا مگر



و عنبت گفت عالیه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشایخ صحابه بود بسوی یهود و نصیر پس از آنکه در وی می فرمایند که این را ببرد  
بنگامیکه خوش می گشت و یا بدی ظاهری شد در وی شیرینی پیش از آنکه خورد می شد از آن خبر ببرد و او را این احادیث و دلالت دارند بر کفایت  
خاص درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را و لیکن فقهای گویند که این منضمی میگردد بر یاد می گویند که در رو  
این احادیث پیش از تحریف ریاست شیخ در ترجمه گفته در رو این احادیث و در باب صدقه است و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استبداد مال  
است تا بار بالا زم آید و قول فقهاء در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع نیست فلذا اشکال و اگر نام است مخصوص ریاضت شود بغیر آن  
انتهی و در ضمنی است مسنون است خرص در تر و زرب نزدیک به و صلاح با نگر یک خالص عادل تخمین کنند و قدر واجب بر مالک لازم کند و در  
تجربا نماید پس منقطع شود و زکوة از عین مخصوص ثابت شود بر ذمه او و اگر من بعد بپاک خرص دعوی کند اگر راست دانسته شد ضرر با او  
آورده شود و انتهی و تقدیم مثل ذلک من اجل **عمر بن شعیب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه و آله** امر آنکه بیست  
زنی که نامش اسماء بنت زید بن اسکن بود آنست الشیخ آمد آنحضرت را صل الله علیه و سلم و معها ابنة لها و فی بین ابنتها  
سبکستان و با او دختر او بود و در دست و خنجر وی دو پاره بود مسکستان بفتح میم و فتح سین جمله واحدی مسکه است و بی الاسود و الخنجر  
من ذهب از طلا فقال لها اتعطين زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را با آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را  
گفت نمی دهم قال الیسرک ان یسورک الله یهما یوم القیمة سوادین من ثلث هر فرمود آیا خوش میدارد و ترا ایست که بپوشاند ترا  
خدای تعالی بسبب این هر دو روز قیامت و دو سوار از آتش و درخ فالتجهمایس انما انت آن زن هر دو را بپوشاید و این حدیث دلیل است  
بر وجوب زکوة در خلجی و ظاهرش این است که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر تنزیه کرد و اغلب است که بیج اوقاف نخواهد بود  
در این مسله چهار قول است اول وجوب زکوة و این مذهب جماعتی از سلف و قولی از شافعی است علما بهذا الحدیث دوم عدم وجوب و این مذهب  
مالک و احمد و شافعی است در احد الاقوال با ثانی که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث بیج اثری برای آثار  
نیست سوم آنکه زکوة زیوریه جایز و اذن اوست لما روی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب است اما یکبار و رواه البیهقی  
عن انس و سبل بعد نقل این اقوال گفت که اکثر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوت می و اما نصاب و بی پس و چون  
نصاب فضه و طلاست و ظاهر حدیث اطلاق است و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا با حدیث نقیین و مقومی و وجوب اوست حدیث آیند و  
انتهی گویم در موطاست کسی که باشد پیش از تر غیر مسکوک یا نذر از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از آن از جبت پوشیدن و استعمال  
نمودن پس بر آئینه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال و زن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه نقص  
شود و زن آن از بیست و نثار خالص یا از صد دهم پس اگر کم شد از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جزین نیست که زکوة لازم  
و مت یکند بندگان را برای غیر پوشیدن اما ز غیر مسکوک و زیور شکسته که میخاند اهل آن دست ساختن آن و پوشیدن آن پس چنین  
که آن بشارت متاعی است که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب می در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در هر وارید و در مسک  
و غیر در تصنیف گفته درین مسله و قول مشهور آمده است و مثلاً اختلاف ایشان است در آن که زکوة نقد بجا اوست یا بیع کثر  
که بی از استغفای ارتفاع باین است پس بلعل واجب شود بر خلجی و بر ثانی نه و اگر خلجی غیر مباح باشد مانند سوار و خلخال برای هر دو ارتفاع و کلاً  
ارتفاع نیست انتهی و راه مشکلة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفته این حدیثی است که روایت کرده است آنرا شنی بن

از عمر بن شعیب بن ثنی بن صباح و ابن امیة که وی نیز از روایات ابن حدیث است ضعیف و داشته می شود و در حدیث صحیح نشده است درین باب  
یعنی زکوة علی از آنحضرت چیزی و لیکن مصنف فرمود و اسناد که قوی تر از آنکه ابو داود و آن از حدیث حسین المعلم عن عمر و یلفظی که مذکور شد  
روایت کرده و حسین ثقیف است پس در وی دوست برتر نمی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن امیة و شنی و قد تابعهما حجاج بن اطاة  
ایضا گفت بهیقتی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمر بن شعیب حدیث ام سلمة و حدیث عائشة و روایت کرد حدیث ام سلمة را ابو داود و وحاکم  
چنانکه بیاید و صححه الحاکم من حدیث عائشة و حدیث عائشة نزد حاکم و غیره باین لفظ است انما دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم فرأی فی یدیه مفتحات من ورق فقال یا ایها عائشة فقالت صنعتن انزلین لک بهن یا رسول الله فقال التوین زکوۃ من قال  
قال بهن حبسک من النار حاکم گفت اسناد علی شرط الشیخین و أخرجه ایضا ابو داود و الدارقطنی و البیهقی و رومی ایضا عن اسماء بنت زید  
عند احمد و رومی الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابو بکر بن ابی شریک است و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما  
انها كانت تلبس ابوصاحا من ذهب روایت است از ام سلمة که وی می پوشید او ضلع از طلا جمع و وضع بضاد و مجمر و حامی جمله  
نوعی از زیور است که از سیم می سازند و وجه تشبیه او بوضع از جنت و ضریح و سفیدی و روشنی اوست و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین  
حدیث است در صراح گفته و وضع درم سر و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله آلتز هو کس گفت ام سلمة  
ای رسول خدا آیا گنج است این که بران وعید واقع شده قال فرمود اذ ادیت زکاته فلبس بک زکوة چون ادا کردی و دای زکوة آن  
پس نیست گنج که بران وعید است هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطة وعید خارج است رواه ابو داود و الدارقطنی و صححه  
الحاکم و در وی مالک نحوه و حدیث دلیل است بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و بریکه هر مال که زکوة بر آن زکوة نیست  
که شامل وعید آنکه کریمه الذین یکثرون الذهب و الفضة باشد شکوکانی گفته نیست زکوة در غیر فقره و طلا از جهات هر چه در وی اوقات  
وزن و الماس و لو و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة در آن و بودن برات اصلیه مستحب و انتهی و کن  
سنة یفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن رضی الله عنه قال گفت سمره کان رسول الله بود رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم یا امرأان ان خراج الصدقة من الذی نعد للبیع امریک و ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی  
که آماده میگردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بر آن زکوة نبود و این حدیث  
دلیل است بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فرش و اقمشه و اسب و ابل و کتب و غیر آن و استنباط لال کرده اند و چون  
آن بقول می توانی آنفقوا من طینت ما کسبتهم الا بهیة گفت نزالت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم است بر وجوب زکوة  
مال تجارت و بخلاف تالمین و می فقیهانی سببه اند لیکن گفته اند که باحد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در ویست گویم و بوجوب رفته اند از ائمه  
بالاتفاق و ظاهر هر گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی و هو الصواب زیرا که لیس بر ایجابش قائم نیست شکوکانی گفته  
بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرت درین باب آنچه مفید وجوب زکوة اندران باشد انتهی  
و در جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعضی تخمین می کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفت که در سندش جهالت است و آنکه حاکم و دارقطنی از عمر بن  
مرفوعاً آورده اند که در شتران است صدقه آنها و در گوسفندان است صدقه آنها و در بز است صدقه آن پس مصنف در فتح الباری الضعیف  
جمله طرق می کرده و در طریق واحد از آن گفته که اسناد این طریق للباس است و لیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود و انتهی

و یکنیت عامه البلوی با آنکه ابن عبدالبر گفت که درست درین حدیث بر روایت کرده اند بر این بنیاد و او اذنی بنیاد روایت کرد و لیکن بطریق ضعیف این محلست پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفت چنانکه در محلی شرح مناجات تا هم محروم احتمال است اما ضابطه این تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظه که در مناخر از عصر اوست ایشان مستدرک اند بر وی موبعد عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسب بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است این مندر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و او کسی که خلا می کند در آن ظاهر بر این و ایشان اند فرقی از فرق اسلام انتهی و با بجملة شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و درونه خطا و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانه های کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجمت عدم دلیل دال بر ایجاب آن حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسب تناول این حالت است یعنی استغلال بکری اگر چه حاجت استغلا نیست بلکه قیام بمقام منع کافیست ذکره اشوکانی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و الهیثمی حدیث سلیمان بن عمره عن ابیه و در شانیدر جمالت است و لهذا گفت صنف و اسناد کثیر و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجهول و هو ای حریه

رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس است رکاز یکسر را و در آخر زانی معجمه در قاموس گفته معدن و دینه جاهلیت و در نهایت گفته رکاز هر دور گویند و حدیث وارد است در وفیه انتهی شیخ گفته معنی اول النسب است بسباق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن مستحین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیکن این حدیث را بهیچ روایت کرده است و سندش ضعیف است و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله بن مسعود الحدیث است پس حجت نباشد مالم گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیکی و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که رکاز مال مدفون است که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود مال کشیده نمی شود در آن موت خراج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود بمال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصنفی گفته اختلاف دارند علما در تفسیر رکاز ظاهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز است و یک قول شافعی موافق این مذهب است انتهی و شیخ در ترجمه گفت نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهاب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است سبب اشتراط حوالان حول انتهی گویم و لیکن جمهور مخالف جفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و آنچه کرده اند بهمین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول وی این است و معدن جبار است و در رکاز خمس است پس عطف لالت دارد بر غایت و لهذا مالک و شافعی گفته اند که در رکاز دینه جاهلیت است متفق علیک لیه و این حدیث را بطریق است و سبیل گفته علما را در حقیقت رکاز و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جاهلیت دوم آنکه معدن است مالک قائل اول است و اما معادن پس هر دو زکوة گیرند زیرا که بنظر او زرع است و مثله قال الشافعی و ثبانی رفته است ابو حنیفه و دال است بر اول قول صلی الله علیه و سلم العجا جبار و المعدن جبار و فی الرکاز الخمس أخرجه البخاری زیرا که این ظاهر است در آنکه رکاز غیر معدن است و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحیث شافعی که انهم قالوا و مالک رکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک الحمد نصایب ای بی شافعی پس قیامون خمس اوراق صدقه در نصایب

ذهب وفضله واینکه واجب است در آن ربع عشر بحديث وفي الزکوة ربع العشر بخلاف رکاز که در وی خمس واجب است و مستحب نیست در وی  
انصاب و وجه حکمت در تفرقة آنست که اخذ رکاز بسهولت است بغیر تعب بخلاف استخراج از معدن که لابد است در وی از مشقت انتهى قدس سره  
گفت و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی است و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة است  
یعنی اصناف ثمانية که در آیه انما الصدقات للفقراء ذکر شده و مراد از رکاز در اکثر اقوال شافعی نقدی است که در جاهلیت  
دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک  
رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمین بی که خود آنرا احیا کرده باشد یا بدو اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در غیر  
یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجد رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فخرقة فرموا تخضرت دریا  
کنج که یافت آنرا در دیوانه که اگر یافته توان آنرا در قرية آبادان پس شناسان آنرا تا از آن هر که باشد ستاند و ان وجدته في  
قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس است در اینجا  
دلیل است بر آنکه رکاز ملک یا بنده اوست و بروی اخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قرية یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که  
آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قرية یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط است یکی  
جاهلی بودن دیگر دیوات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بر دست و مالک او مجهول است  
پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد  
و همچنین تا آنکه منتهی شود بلسوی محی ارض و وجه شافعی حدیث عمرو بن شعيب است که خودش روایت کرده است باین لفظ ان النبي  
صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة جاهلية ان وجدته في قرية مسكونة او طريق بيتا فخرقه وان وجدته في خربة جاهلية  
او قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس کذا فی اسبل أخرجه ابن ماجة باسناد حسن و رواه شافعی و ابو داود و النسائي و ابی  
والبيهقي نحوه و گفت سعيد بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شيباني از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضي الله عنه پس  
گرفت از وی خمس و باقی را بیا بنده داد و رواه من وجه آخر عن الشعبي و كذلك ابن ابي شيبة كذا في التلخيص و عن بلال  
بن الحارث مرفی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینة قدم آورده بود در سنه خمس ساکن شد مدینه را و حامل الوبر مزینة  
بود و زفتح روی عنه ابنه الحارث مات سنة ستين و ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
أخذ من المعادن القبليّة الصدقة بدريّة استیکه آنحضرت گرفت از کانامی قبله صدقة را قبله لفتح قات و بای هر دو نام  
ناحیه ایست از ساحل بحر میان دی میان مدینه پنج روزه راه است و لفظ حدیث این است که قبله از جانب فرع است بضم فاء و سکون را  
موضع است در جانب بالای مدینه میان حرمین و زکوة وی چهل یک است یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن است و این نیز  
امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا  
بعتب و نمونت چهل یک دهد و الا خمس در سبل گفته حدیث و ال است بر وجه صدقة در معادن و یحتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است  
باول احمد و اسحق و ثانی غیر ایشان لقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال است رواه ابو داود و الطبرانی و الحاکم و البیهقي

و مالک و لفظ مالک این است اطلاع کرد آنحضرت بلال مرنی را معادن قبله گرفت از روی زکوة و این ناحیه ایست از فرج پس پس این معادن گرفته نمی شود از روی زکوة تا مروز در لفظ این است و اخذ منها الزکوة و دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنست که اهل حدیث آنرا اثبات می کنند و نیست در وی روایتی از آنحضرت بگویند اطلاع کردن آن و اما زکوة در معادن نه خمس پس نیست از آنحضرت گفت بهیچیه که مالک اقل شافعی فی روایت مالک گویم در مصنفی زید روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیه نظام می شود آنست که قبله از ذهب و فضه نبود و الا اهل تاریخ متعجب آن می شدند و این فرج نزدیک است بدین خفای خال او بصد می نماید بلکه از سایر منطیحات مثل سرب و آهن یا غیر منطیج مانند مغزه و نوز و این آنرا قرب می نماید و الله اعلم پس قول آنحضرت که واجب می شود در هر معدن برابر است که منطیج باشد یا غیر منطیج و احتیاط کرده اند و رقبه واجب از معدن بر سه قول خمس مانند کار و سرب مانند نفوذ و قول ثالث تفصیل است اگر بقتب حاصل می شود مانند نقد است و اگر بغیر قتب مانند کار است فقیه گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه وجه می تواند شد اگر محسن خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ربح اعشر باشد منظور حضرت نسبت خمس و اقرب در معدن ذهب و فضه محل او بر کار است یا داخل او در لفظ کار از آنست

## باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست که می داند که روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان عمر بن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را و حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر لقوله فرض کبیر یعنی الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی واحد و ظاهر فطر است یعنی گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است و او و بعضی شافعی را که قائل اند بآنکه سنت است و تاویل کرده اند که مراد بفرض قدر است و رد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر است شیخ در ترجمه گفت و سنت مؤکده است نزد مالک واجب است نزد حنفیه یعنی مقابل فرض و حنفیه گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل غنی سفید و وجوب است انتهى و بعضی گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عباد امر کرد و اما رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکه نازل شود زکوة و چون نازل شد امر کرد و اما و نه نمی اما درین حدیث را وی مجهول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر صحت است تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقة فطر ثانیاً شیخ شرح اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر اربع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس هر که قادر باشد لازم می شود بر او بخلاف کسی که فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا یكلف الله نفساً الا و سعه شیخ در ترجمه گفته شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بے شرط نماز و زکوة شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه خود و بر کسی که برومی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتهى و بخلاف گفته خلاف است در تقدیر نقد از معتبر و وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک قوت ده روز و گفت مالک و شافعی واجب و عطا و اگر حق معتبر نیز همین است که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتهى یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلی شرط است اگر چه نافی نبود لقوله صلى الله عليه وسلم الصدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه صحیح آمده لا یجب الا علی من تملک لهما باصباحه



یک صاع مضروب است بر تیز یا بدل است از زکوة و بیان است برای او من است صاعا عامرا من متعبد از تر یا صاعا من اجوبت  
 خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین در دست صاعی از مویزد و درین حدیث ذکر گندم نیست و از اینجا قیاس کرده اند که اگر از نصف  
 صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معاملات می بصاعی از خرد یا جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر کرده  
 درین حدیث بحسب غلبه وجود و این وجوب باشد و گویند که این عمر از خرد یا سیداد و چون وجود خرد یا در دست کم شد از جو سیداد و آن جز  
 یکبار نبود که لافی الترجمة شوکالی گفته رفته اند جمهور یا اینکه صدقه فطر یک صاع است از گندم و غیره و رفته اند بعضی صحابه باینکه از گندم نصف  
 صاع است و یکگاه ابن السند عن علی و عثمان و ابی هريرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسامه بن ابی بکر یا سید صیحه و همین است در  
 ابو حنیفه و تسک ایشان بحديث مرفوع ابن عباس است که صدقه فطر دو در دست از قمح یا خرد یا الحاکم و اخرج الترمذی نحوه من حدیث عمر و بن  
 عن ابیه عن جده مرفوعا و ابوداود و الترمذی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم این صدقه را یک صاع  
 از خرد یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یک آزاد یا شبد یا بنده مرد یا شبد یا زن خرد یا شبد یا بزرگ انتهی در تصفی گفت در جنس صاع پنج  
 چیز صحیح شد طعام که مفسر است بگندم بقیرینه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زریب و اقط و تنقیع چهار جنس اول قوت معتبر است و ظاهر  
 آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلاً منخیر است در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد و الحر و الذکر  
 و الانثی و الصغیر و الکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل است بر عموم و وجوب وی بر عبید و احراز کور و انا  
 و صغیر و کبیر اخصیا و فقرا و بیعتی از حدیث عبدالله بن قلیه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعا آورده که او گفت یک صاع از گندم از هر انسان  
 مرد یا زن خرد یا کلان تو اگر بادی و رویش و ملک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از آنچه وی داد و است  
 مندری در مختصر شن گفته در اسنادش نعمان بن راشد است لایحج بحیثه آسی بنده چون ملک ندارد و وجوب بروی بعضی وجوب بر مالک  
 وی خواهد بود از جانب وی نزد کسی که می گوید که بنده مالک نیست و کسی که او را مالکی می گوید نزدش خود بروی لازم است و همچنین صدقه زوج  
 بر زوج است و صدقه خادم بر خردوم و صدقه قریب بر کسیکه نفقه وی بروست بحديث ادوا صدقة الفطر عن تموتون اخرج الدارقطني  
 و البیهقی و اسناد ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در مسئله چنانکه در بر تمام مسوط است و همچنین وجوب بر صغیر بحسب وجوب بر بزرگ  
 اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال می خواهد بود مثل ازوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم است بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد  
 و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شریعت وی بر است طره صائم است از لغو و رفت و طعمه مساکن است و جواب داده اند که این خارج  
 منخرج اغلب پس تخریج حدیث ابن عمر یا بجایش بر صغیر مقاوم وی تواند شد و گفته اند که مراد بعبده بنده ایست که بر ایمی خدمت است و آنکه بر  
 تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد خفیه و مذہب ثوری و مخفی نیز همین است من المستملین از مسلمانان الیه حدیث را درین زیادت کلاما  
 طویل است زیرا که روایات بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر تقدیر این زیادت از عدل است مقبول باشد و ولایت میکنند بر اشتهار اسلام در  
 وجوب صدقه فطر و بریکه نیست واجب بر کافر از نفس می و این متفق علیه است و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند و نزد خفیه  
 و غیر هم واجب است بحديث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص است و خاص حکم بر عام  
 می توان کرد پس عموم قول می عبده مخصوص است بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست  
 و بر مسلمانان از عوض کافر انتهی و اما قول ثمالی که من المسلمین صفت منخرجه است در صفت منخرجه پس ظاهر حدیث آبی است از آن که

در وی عید و صغیر نه هست و ایشان بجهت خروج عنهم اولی دلالت کرد بر آنکه صدقۃ اسلام محض بخرمین نیست و مؤید است حدیث مسلم بلفظ علی کل نفس من المسلمین حر او عبد و امری بجان تقدی قبل خروج الناس الى الصلوة و امر کرد بصدقۃ فطر که او کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهراً حدیث در آن است که او بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ایله اربعه اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر درینجا بر استحباب است تا که ایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیک به در صدقۃ در اول وقت و وجوب زکوة فطر سه روز آمده است اول شب عید طلوع صبح عید و هر دو مختار و ثلث و خلافت ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد مستحب است که پیش از نماز عید بر آرد و اگر بعد عید بر آرد نیز جایز است و تاخیر روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در سبیل گفته در وی دلالت است بر آنکه مبارک باخراج وی مانور به است پس اگر تاخیر کرد و آنم شد و صدقه خارج شد از صدقه فطر بودن بلکه صدقه از صدقات است و مؤکد این است قول او و لا بن عدی و الاخر قطبی من حدیث ابن عمر یا سناد ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدی است اغنی عننی نیازی گردانید ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و کدایان را عن الطوائف از کوچ بکوچه گردیدن و رفتن در برابر بی طلب معاش درین روز که روز عید الفطر باطل است صدقه بایشان در اول روز زیرا که اعیاد ایشان در دادن صدقه بایشان است و عن ابی سعید الخدری رضى الله عنه قال کنا نعطی فی زمان النبی صلی الله علیه و سلم صاعاً من طعام بودیم ما که می بر آوردیم صدقه فطر را در زمان آنحضرت یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بعضی ذال تخمه و نشدید که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب تواتر ایشان آن بود اوصاعاً من تمر اوصاعاً من شعیر اوصاعاً من خر و بیب یا صاعی از خر یا می خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انار و خشک که آنرا انویر می خوانند متفق علیک به در قاسوس گفته الصاع و الصواع بالضم و کسر و الصوع و الضم الذی یکال و وید و علیه احکام المسلمین مهوراً بینه اما دکل در ظل و ثلث قال المیه بالضم کیال و مهور طرلان او رطل و ثلث او رطل و ثلثی الانسان المعتدل اذا ملا به او دیدار بهما او بیعی و ما و قد جرت ذلک فجهت صحیحی در بیان گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد بن هبشت رطل عجمی و نیز ابی یوسف پنج رطل و سوم حصه رطل است و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفته بعضی خلافت میان ابی حنیفه و محمد و ابی یوسف رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل میانه و این رطل یازده است از رطل بغداد و این رطلی است و آن بیش است و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نیز بعضی این اختلاف حقیقی است نه لفظی و در شرح و تالیف گفته مراد از صاع در صدقه فطر نزد اصحاب عراقی است که هشت رطل است که چهار من باشد و هر من چهل ستار و هر ستار چهار و نیم مثقال پس یک من یکصد و هشت مثقال باشد پس صدقه فطر بیست و هشت مثقال بود و شش من و دو پیوسته و هر پیوسته یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آنار و شش آنار و سه ماشه باشد و از جو دو و چند آن یعنی دو آنار و نیم پا و و شش ماشه که وزن صاع است و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد و دو پیوسته چهره دار و هر پیوسته یازده ماشه و چهار رتی است یک سیر نیم پا و و نیم چنانکه و یک تولد و سه ماشه می شود و احتیاطاً در صدقه فطر دو سیر انگریزی گندم باید داد و صاع از جو دو و چند آن یعنی دو سیر و یک پا و و یک نیم چنانکه احتیاطاً از جو چهار سیر باید داد و فی رواية اوصاعاً من افوط و در روایتی اینست یا صاعی از اقطا یعنی همنه و کسرات و طای محله قوت که آنرا ماضی نیز گویند و آن شیر ترش است که خشک می شود و مثل سنگ میگرد و کفای نهایت و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیز با خلافتی که هست در خطم است در سبیل گفته ابن خزیمه از سفیان از ابن عمر زده که چون معاویه حلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صالح برانند و قول بانیکه مراد ابو سعید از طعام و زین حدیث حمله است غیر صحیح است کما حقیقه المصنف ابن منذر گفته در کتب چیزی ثابت که بروی  
اعتماد تو مان کرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم نیست و نبود در سینه در آنوقت مگر شکی نیست و چون در زمان صحابیه بسیار شد و دیدند که نصف صاع  
از وی بجای یک صاع از شعیر است و هم الاینه پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست و لیکن مخفی نیست که ابو سعید خلافت  
آن کرد چنانکه مفید است قولی قال الرازی قال ابو سعید اما انما فلا زال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث است لیکن ابن  
پس پیش منی برآمد صدقه فطر را یک صاع کما حدیث اخرجه فی بعض رسول الله چنانکه بود من گوی برآدم دم آنرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین  
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع است و بعضی احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حقیقی مطلقا مستحب طوع و قبیح تخصیص است چنانکه روی از بعضی  
نیز چنین است و از عمر فاروق نیز آمده که وقت شیوع شعیر و اشال آن اظهار آن کردند پس ابو سعید صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر است چنانکه نصیب حقیقت است و بکس  
منسوب بغیان نوری و ابن المیارک قمر تروا و یثبته حکم خود را و در هر یک گندم و زرد صاعید و زرد شعیر است و از احادیث باب بنی ظاهر همین است و غالب  
آن باعتبار اختلاف زبان است و قیمت و زرد واحد و شافعی و مالک یک صاع است و اقرب با حیات و توسع همین است و الله اعلم و کلابی داود عن ابی سعید  
لا اخرج ابدا الا صاعا منی برآدم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت این خزیه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید و حال آنکه ذکر کرده شد نزد  
صدقه رمضان برآدم مگر آنچه بی برآدم بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاعی از تمر یا صاعی از حنظل یا صاع از جو یا صاع از اقط لیس گفت او را برو  
از قوم یاد و ندان گندم گفت نه این کار معاویه است قبول نکنم آنرا و نه عمل نایم بر آن لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنظل و زرد ابو سعید غیر محفوظ است و نمی دانم  
که در هر یک از کسیت نووی گفت تمسک کرد بقول معاویه هر که قائل شد بدو مد از حنظل و در وی نظر است زیرا که آن فعل صحابی است و ابو سعید و غیر او  
از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند بحال نبی صلی الله علیه و سلم خلاف کرده اند او را و معاویه تخریج کرده که این را می است که وی آنرا  
دیده نه آنکه از آنحضرت شنیده کما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویه جاجا و معهما فحکم الناس علی الشعیر فکان فیما حکم الناس  
انه قال انی اری من سمر الشام تعدل صاعا من تمر فافاض به لک الناس فقال ابو سعید اما انما فلا زال اخرجه پس ابن صریح است در آنکه آن  
را می معاویه بود یعنی بعد از احادیث باب گفته قد روت اخبار عن النبی صلی الله علیه و سلم فی صاع من زرد و در کتاب فی نصف صاع و لا یصح شی  
من ذلك فیمیت عنه کل واحد منها فی الخلافات انتهى بلفظه و حسن ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله  
صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر طهره للصیام من اللغو و الزفت فرض کروانید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزی  
از سخن پیوده و لا یعنی گفتن و از رفت که مرقع باشد در صوم رفت بفتح را و قایم مع جمیع و غش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن و از زرد  
و آنچه خطاب کند مردن را از غش بعد از آن استعمال کرده می شود در هر کلام معنی مراد تقصیرات و گنا یان است که در ادای روزیها بلکه آنچه  
بوجود آمده باشد و طعمه للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از رسول  
در آن روز در سفر سعاده گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و در اصناف ثمانية تمت می گرداخی بهم بدان وارد نشده و بعضی  
از علما بدان قائل شده که صرف آن با اصناف ثمانية جائز نیست بمساکین خاص است انتهى و در شرح وی گفت شک نیست که افضل و احوط  
بمقتضا اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهى و گفته اند که مصروف آن مصروف زکوة است  
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از ترتیب این اربعه نیز همین است که مصارف آن مصارف زکوة است و در کتاب خرفی که در زهد باب امام احمد  
نصریح است بآن و گفته تعطی صدقه الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقه الاموال و زکری در شرح وی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء والمساكين من ان تخصيص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص بر آنکه در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی تخصیص مصرف وی قائل نیست و در حدیث مجازست امرت ان اخذها من اغنیاکم و ارد با فی فقرکم و شواکی لکفة لائق تقدیم فقر است بنا بر این یعنی کردن ایشان درین روز و آنچه میفرماید از ایشان صرف کرده شود در سایر اصناف انتهی من اذا اها قبل الصلوة فی زکوة مقبولة پس هر که ادا کرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی مترتب بر وی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرمست از زکوة فطر البرسوی شخصی که جمع میکرد شده نزدیک او پیش از عید فطر بدو رویتان سه روز و راه مالک فی الموطا و در وی است که امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطر و اوقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه برود نمازگاه در مصغی گفت تجمل زکوة فطر و حکم یومین او نهمه ایام است از اول رمضان تا آخر آن استی ومن اذا اها بعد الصلوة ففی صدقة من الصدقات و هر که ادا کرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقات نیست مقبول از فطر رواه ابو داود و الدارقطنی مرفوعا و البیهقی و صحیحه الحاکم و درین حدیث دلیل بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مکفر سیمات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید است و بر آنکه وجوبش موقت است و گفته اند واجب از فجر اول شوال است لقوله اغنهم عن بطواف فی یوم الایوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان است لقوله طهر للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت عملاً باللیلین در جواز تقدیش اقول است بعضی ملحق بزکوة کرده اند و گفته اند جایز است تقدیم آن اگر چه تا دو سال باشد و بعضی گویند جایز نیست در رمضان نه قبل از آن زیرا که او را دو سبب است یکی صوم و دیگر افطار پس تقدیم آن باشد نصایح حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت و جوب نکند مگر آنچه معتبر باشد مثل یک روز یا دو روز و اوله الا قول الکاتبی کذا فی اصل

## باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقه تطوع و مراد بر آن صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاعات است و تعلیمه آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تشبیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بر صحت ایمان و کمال فی الله عز و جل . ابن هبیره روى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يطهرهم الله في ظله يوم يبعثون لا ظلال الا ظلاله هفت کس اند که جادهد ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزی که نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصردین عدد نیست زیرا که در پنج خصلتهای دیگر است که مقتضی ظل بوده است و مصنف روح در فتح الباری آنرا تا به است و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بر آن افزوده و هشتاد خصال کرده اند و در تالیفی مفریاد کرده تمهید القرض الخصال الموجهة بظل العرش نام کرده و بعد از آنرا سه شخص فرموده ما شرب من ماء السماء فی الخصال المتقضية للظلال نهاده فن ذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر و بعد از تسبیح و ایشان امام عادل است و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آمیخته به مساجد است و آن دو کس که دوستی گرفتند با هم برای خدا جمع شدند بر آن و جدا شدند بر آن و مردی که خواند او را از بی صاحب غضب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی و فیه در آن حدیث این است و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق بهميسة و مردی که صدقه داد و صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی دانند دست چپ او چیزی را که صرف کرده است راست او متفق علیه مراد باینجا حمایت و گفت است یا سائیه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمد سبعة يطهرهم الله في ظل عرشه و به جزم القبطی و قول اخفاها باللفظ افعال صیغه ماضی است حال است تقدیر قد و قول لا يعلم شماله مبطل است در اخفا و تمیز صدقه از مظان ریا و بجهت آنکه هر حذف مضاف باشد از می من عن شماله و در وی دلیل است بر فعل اخفا

صدقه را برای آن مگر آنکه برانکه اظهارش موجب ترغیب مردم است و را قند او سترو می جاس است از داعیه ریا و قد قال تعالی ان تبتعدوا  
 الصدقات فینجی کما هی الایه و صدقه در حدیث شامل واجب نافله هر دو است پس گمان نباید کرد که خاص نافله است چنانکه مصنف در باب تطوع  
 آورده نیست و مفهوم معمول در قول می ورجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین است مگر در امت **و** عقبه بن عامر رضی الله  
 عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول کل امرء فی ظل صدقته هر آدمی در سایه صدقه خودست روز قیامت  
 خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتی بفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان و الحاکم در روی حدیث است  
 بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت است که اعیان صدقه بیایند و از وی جز شمس دور کنند یا در کف و حمایت اوست و از قول صدقه نافله توفیه  
 صدقه فرض است اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کئی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقه بنده من اگر ضائع کرده است از آن چیزی نیست  
 به نیست اگر می یابد برای بنده من نافله تا تمام کند بر او آنچه کم است از زکوة پس گرفته شود صدقه نافله بر او فرض خدا و این بر حمت و عدل  
 او تعالی است **و** ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ایما مسلم کسا  
 مسلما ثوبا علی عمری هر مسلمانی که پوشاند مسلمان را بر سر بگی عمری بضم عین و سکون را بر سر بگی صدقه بضم لام کسا الله  
 من خضر الجنة پوشاند او را خدای تعالی از عبادی سبز بشت خضر بضم خاء می مجبه و سکون ضاد جمع اخضر تلخیص است بقوله تعالی  
 علی نعیم خضیات سئل من خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جمع اطعمه من ثمار الجنة و هر مسلمان که بخورد از مسلمان  
 بزرگ سرنگی بخورد او را خدای تعالی از میوه های بشت و ایما مسلم سقی مسلما علی ظمأ سقا الله من الریحی الحق و هر مسلمان  
 که بنوشاند مسلمان را بر سرنگی ظمأ یفترقین مهور ز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن  
 از جهنم نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یستقون من ترحیق تحقیق ختمه مشکاف یعنی مهر کرده اند او را بشک بجای گل که  
 او ابی را بدان مهر می کنند از جهنم نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید رواه ابوداؤد و الترمذی و فی اسنادک لابی  
 منذری و تحقیق السنن گفته اند که در اسنادش ابو خالد بن یزید بن عبد الرحمن معروف بدالانی است غیره و اخبر وی تنها کرده اند و غیره و اخبر وی  
 تکلم نموده و در حدیث شریف است بر انواع پرودا و آن کسی که محتاج است بسوی می و بودن جز از جنس عل **و** حکیم بن حزام  
 بکسر حاء و زاحی است برادر زاده ام المومنین خدیجه تولد او در کعبه بود و از اشرف قریش است عمر او بعد و بست سال رسید بشت و دعایت و  
 در اسلام **و** رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود الیل العلیا  
 خیر من الیل السفلی دست بالاتر بهتر است از دست پایین تر او بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند کمافی اکثر  
 التفاسیر و علی الاکثر گفته اند به متعفف است که سوال نمی کند از کسی اگر چه معطی برای دادن او دست خود دراز بکند پس علی این دست  
 معنوی است و گفته اند به اخذ است بشیر سوال گفته اند علیا معطی است و سفلی مانع و قومی از متعفف گفته اند به گیرنده بهتر است از بدنه  
 مطلقا این قیسه گفته ناری مولد الاقوام استطابوا السوال فهم یحجون للذنابة و در سبیل گفته و لنعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی تا آنکه  
 به علیا آن است که به می گیر از خیر حق فی سنده عن حکیم بن حکم گفت ای رسول خدا چیست به علیا پس که در آن او در صحیح بخاری و مسلم تا این که فرمود آنحضرت به علیا  
 به متعفف است یعنی خیر کننده و علی بدینا است یعنی سوال کننده و چنین ذکر کرده است ابوداؤد و ترمذی است در اکثر روایات و در روایتی از ابوداؤد و متعفف گفته اند  
 از سخت بجا می نفقه یعنی باو ایستادن از سوال از مردم و این معنی است بسیار حدیث اگر چه در روی صحیح است از خود می تقول است که روایت اولی صحیح



و بر هر تقدیر در حدیث نهم از سوال میان فضیلت ترک سوال است و لهذا در روایتی مستخرج گردانید حکیم بن حزام بروی قول خود را سئو کند کسی که فرستاد ترا بختی در سنی سوال نکنم بعد از آنکه تو هیچ یکی را ندانم که چه کار کنی و دنیا را سه از خدا خواهم و از غیر خواهم بخواند که نیمه ندهد و غیره و نه خدای دیگر است و اید آئین تعویذ و آغاز کن با اتفاق بر کسی که غنوی را می می کنی از عیال نیز که ایشان اندام فالاهم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک دینار که اتفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دنیا را می دیگر است که اتفاق کرده آنرا در کار دین بنده و دنیا را می دیگر است که تصدق کرده بدین بر کسی که اتفاق کرده آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن و دنیا را از روی اجرائ آن و دنیا است که اتفاق کرده آنرا بر عیال خود رواه سلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در مروت او باشد و خیر الصدقة ما کان عن ظلم غنی و بهترین صدقه چیزی است که ناشی شد از قوت غنا که اعتماد کند تصدق بران و انتظار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگردد از این قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیاده از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و اگر ستم ندارد زیرا که صدقه کننده به هیچ مال خود نادم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد چه است که صدقه کند خطاباً گفته اند لفظ ظلم در مثل این مقام برای تسامع در کلام است و قیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد به توکل و شکر بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون برادر از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیار است و من یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و از خدای تعالی محتاج نمی گرداند بمردم و من یستعفف یعفه الله و کسیکه استغنا ورزد بی نیازی گرداند خود را از سوال مردم غنی میگردد و بی نیازی می سازد و از خدای تعالی بی نیازی همی دارد و در ایمان اقامت انداخته ما هم از دست رد خود چیز را بخشیده ایم به متفق علیه در سبیل گفته علماء اختلاف کرده اند در صدقه رجل بهیچ مال خود قاضی عیاض گفته جوزة العلم و گفته الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتضای کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابر اندیش نیست کلام در حسن آن و بدیل له قوله تعالی وَ یُؤْتِرُونَ عَکَ أَنْفُسِهِمْ خِرَآلَهِ وَ یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبٍّ و هر که باین مشابه نباشد او را کم بوده است و اللفظ للبخاری و لفظ حدیث مر بخاری است و عن ابی هریره رضی الله عنه قیل یا رسول الله ای الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یکی از انواع صدقه فاضل تر است فرمود صدقه مرد قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدید جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت است و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت است و گفته هر دو لغت یک معنی است در نهایت گفته امی قدر ما یجمله القلیل من المال و این یعنی این حدیث است که سابق شد یک در هم صد هزار در هم را مردی است که او را دو در هم است یکی را نگاه داشت و دیگری را صدقه کرد و مردی است که او را مال بسیار است پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد و آخر جالبه انسانی من حدیث ابی ذر و آخر جبه ابن حبان و الحاكم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بهیچ گفته این است که این مختلف است باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و التفت باقل کفایت و بعد احادیثی و آله بران سوق کرده و باجماع این بر تقدیر صحت و توکل قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند و آیت است و لهذا فرمود و اید آئین تعویذ و بایست کن بکسی که عیال مندی آنها می کنی و نفقه ایشان واجب است بر تو باین روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل ترین دیندگی که اتفاق کند آنرا مرد دنیا را است که اتفاق کند آنرا بر عیال خود و دیندگی است که اتفاق کند آنرا بر چار پای خود در راه خدا و دنیا را می است که خرج کند آنرا بر اهلان خود در راه خدا

برواه مسلم اخرجه احمد وابوداؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضليت صدقة باعتبار انست که آن در وفات خود  
 نافع است مردم را و بسيار است احتياج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج است در وقتي و حال يانست بقومي يا واقع است بر حالت محمود که موجود  
 و در تصدق مثل جبرئيل بود و بنوي بزرگتر غني و صدور آن بوجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بلي من ملافي و مانند آن يا بصفتي که مرعي است در  
 متصدق عليه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عيال متصدق و فی رحم وی يا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و چهارم روايت  
 از ابو هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار  
 فرمود انخفض تصدق کنيد و صدقه دهيد و شنيت و انيد وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من يك دينار است قال تصدق به  
 على نفسك فرمود صدقه كن و خرج كن آنرا بر ذات خود قال عندي اخر گفت آن مرد نزد من يك دينار ديگر است قال تصدق به  
 على ولدك فرمود صدقه كن آنرا بر فرزند خود قال عندي اخر گفت نزد من يك دينار ديگر است قال تصدق به على زوجك  
 فرمود خرج كن آنرا بر زن خود قال عندي اخر گفت نزد من ديگر است قال تصدق به على خادمك فرمود صدقه كن آنرا بر خدگار خود  
 و گويا مگر بدارم خادم داشته قال عندي اخر گفت نزد من يك دينار ديگر است قال انت ابصر به فرمود تو بيناتري بآن يعني  
 بحال کسیکه مستحق است نيز که بهر که ميدانی که مستحق است بده زواه ابوداؤد و النسائي در سبل گفته ذکر کرد و درين حديث زوجت را  
 حال آنکه وارست و صحيح مسلم مقدم بر ولد و در وی اين است که نفقه بر نفس صدقه است و بويي نيست کند پسر بر زوج پسر بر ولد پسر بر بنده اگر  
 باشد يا مطلق کسی که خدمت او ميکند پسر بر جاکه خواهر و بيايد در نفقات تحقيق نفقه که بر کلام يك واجب است اولافا و الا نهي گويم در بعض نسخ  
 متن زوجه را گرفته و لهذا آنرا ايراد کرديم وليکن بعد نفقه بر نفس و صححه ابن حبان و الحاكم و از بنجا معلوم شد که اين همه محل افضل مصارف  
 صدقه است از غير وی و افضل آن انفاق بر عيال است و عمر عايشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه  
 وسلم اذا انفقتم المرأة من طعام بيتها غير منفسدة كان لها اجرها بما انفقتم چون انفاق کند و تصدق  
 نمايد زن از طعام خانه خودش از آنچه خورده می شود و ذخيره نهاده نمی شود و در حالیکه تباه نگند و اسراف ننمايند است باشد مرزن را ثواب آن  
 بسبب انفاق کردن می و لزوجها اجره بما اكتسب و باشد مرشوه او را اجر وی بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست و الخازن  
 مثل ذلك و باشد مگر تخينه دار را که اين طعام حلال است مانند آن ثواب که زن و شوهر او راست که لا ينقص بعضهم من اجر بعض شيئا  
 کم نمی گردانند بعضی از اين سه تن ثواب بعضی را يعني همرا اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقه زن و عبيد و خادم نفقه  
 بر عيال صاحب مال در مصالح اوست و اين درست از لفظ حديث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حق است در مال زوج  
 و تصرف است و در خانه او پس او را تصدق جائز است بخلاف خادم که او را تصرفي در مال مولای خود نيست پس در وی افزن شرط باشد و او بر می شود  
 بين که زن را نيز تصرف نيست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون از ان تصدق کرد و مختص باجر خود شد و ظاهر آنست که اين همه باجر برابر اند  
 و بجهت ملکه مراد بهل حصول اجر باشد في الجملة و اگر چه باجر مکتسب با و فر باشد مگر آنکه در حديث ابو هريره و لما انصفت اجر آتاه و اين مشعر به مساويت  
 متفق عليه و در حديث دليل است بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد انفاق طعامي است که او را در ان تصرف است بصرفه خود  
 برای زوج و غيره بشرطیکه غير ضرر و تحمل بنفقه کسان خانه باشد اين العمل گفته سلف اختلاف کرده اند در بين بعضی جائز گويند در چيزی که  
 لا يوجب است و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگر چه بطريق اجمال باشد و اين اختيار بخارست است

ووال است برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سه گفته شد ای رسول خداوند طعام فرمود این فصل اموال است ولیکن معارض است روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه کردن از کسب شوهر خود از غیر او پس او راست نصف اجر وی و شاید که در جمیع میان هر دو می توان گفت که در اتفاق با اذن مستحق اجر کامل است و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از اتفاق زن قتی است که در صورت خیر اذن فساد و تحمل از وی معلوم شود پس چون اذن او را نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که در وقت او را اتفاق بغیر اذن وی جائز است و او راست نصف اجر

**وعم** ابی سعید بن خالد رقی رضی الله عنه قال جاءت خریب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زین زن ابن مسعود که صحابی است و متعلق بکرم و غنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خبری و عایشه از وی روایت دارند فقالت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که تو امر کردی امروز بصدقه و اذن یعنی فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگر چه از زیورهای شما باشد و کان عندی حلی فاردت ان تصدق به و بود نزد من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا با مسدود ثواب و نعمت ابن مسعود آن و لکن احق من تصدق به علی صحر پس نعم کرد ابن مسعود که فرزند ان من حق تر کسی اند که تصدق کردم بآن زیور برایشان فقال التبی صلی الله علیه

وسله صدق ابن مسعود زوجك وولدك احق من تصدق به علی صحر پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود شوی تو و فرزند ان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده فرمود او را و اجرت او و خویشی و اجر صدقه پس اکمل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از ام سلمه که گفت گفتیم ای رسول خدا آیا فرمودی ایست از جهت آنکه اتفاق میکنم بر پسران ابی سلمه نیستند آنها مگر پسران من فرمود اتفاق کن بر ایشان مگر تراست اجر ای اتفاق کنی بر ایشان اتقی و در دلالت است بر اجر ای صدقه در صرف بر ولد و این مندرجی کرده که اجماع است بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرد حدیث را بر غیر این اجزاء و غیر صدقه واجب است یا مرد و بان اتفاق بر زوج است که منفق است بر او و یا مرد و بان اولاد و زوج است که از شکم این زن باشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایقام که در کنار من اند و شاید که این اولاد و زوج است و ایقام با اعتبار تیمم از طرف ام گفته

روایه البخاری در حدیث دلالت است بر یک صدقه بر اقرب از تصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث در صدقه واجب است و حمل که مراد صدقه تطوع باشد و اول اوضح است و مؤید است روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما یکصد مگر و انهم صدقه در شوهر فقیر و برادر زادگان تیمم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و اجر خیر الیضا مسلم و این اوضح است در صدقه واجب بنا بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که تبار در عند الاطلاق صدقه واجب است و بهذا جزم المازری و این دلیل است بر جواز صرف رتبه زن و در زوج و هم قول الطبرانی و در وی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را دلیل که مقاوم نص تو اند شد و این دلیل که آن صدقه وی در نفقه هم بر وی عود کند پس گویند که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت من صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید با آنکه بالاتفاق جائز است چه آن هم در نفقه وی در آید کسی زوج را صرف واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب نیست بی نیاز است از زکوة قال المصنف فی الفتح در سبیل گفت نزد من درین صورت اخیر توقف است زیرا که غنای زن بوجود نفقه بر زوج انچنان نیست که از مل زکوة بی نیاز گردد و اندر اتقی **وعم** عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة همیشه است که سوال میکند مرد و زن از مردمان اسوال ایشان را تا آنکه می آید روز قیامت و ليس في وجهه مزعة لحم در حالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت منزعه یعنی میم و سکون زا و عین منظر پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زاضبط کرده اند و محققان از محدثین ضم و سکون است خطائی گفته بحتم که مرد آن باشد که بنیاد ساق که نیست او را قدر و نه جاده یعنی کنایت از خوارگی بی آبروی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عتق شود ساقط شود در موضع جنایت زیر که وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود و روی او استخوان باشد تا شناخته شود باین شعار یعنی استخوان بی گوشت باشد چه صورت در آخرت تابع معانی است و مؤید اول است روایت طبرانی و بزار از حدیث مسعود بن عمر و لایزال العبد يسأل و هو غني حتى يحل في وجهه فلا يكون له عند الله وجه و در اینجا اقوال دیگر است متفق علیهم حدیث و دلیل است بر قبح کثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی بقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسطان است چنانکه بنیاید و حدیث مطلق است در قبح سوال مطلقا و بخاری آنرا مقید کرده بکسی که سوال میکند از برای تکثر و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی است و بر روی رحم کرده چیزی میدهند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند او را سبب است درخواستن آن وی آید بیان غنا که مانع از سوال است و **و عن**

ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أمواله هرقه كثر کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمرا پس چنین نیست که سوال میکند از گوشت پاره از آتش را ابن عمر علی گفت معنی وی آنست که معاوب شود بنا بر و بحتل که حقیقت باشد و بان از گوشت روی او را داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمده فلیستقل پس گو که کم طلبد این امر است برای تمک و مثل او است معطوف بر روی یا برای تهدید است از باب اعلموا ما شئتم اولیست کثرت یا بسیار طلبد بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش دواة مسکون و این مشعر است بخوار سوال برای استکثار و **و عن** ابی عبد الله الزبیری عن ابي عبد الله عن عین و تشدید و اوصحابی مشهور یکی از عشرة بشره بخت است مادرش ضعیفه بنت عبد المطلب عمة آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد و بعد شازده سالگی عم وی او را بخان تغذیه کرد تا اسلام بگذارد و او نگذاشت و همه شاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بود و سفید رنگ و از قامت مایل بخت لحم و گوشت گندم گون بود بسیار موسی خفیف العارضین عمیه بن جریر و در سفوان که از زمین بصره است در سنه شصت و شش او را بکشت لاریع و ستون سنه و دیفون شد و در او سیب و پسته و بصره آوردند و قبر وی در آنجا مشهور است روی عینه ابناءه عبد الله و عروة و غیره ما عن الشیخی صلی الله علیه و سلم قال لا ن یاخذ احدکم حبلا فیأتی بحزمة حطب علی ظهره و یکی از شمارین خود را پس بسیار و پشته هیزم بر پشت خود و خیزم یعنی میم و سکون را باندن بر میم و عیبه را پس بفروشد آن پشته هیزم را فی کف الله بها وجهه پس باز دارد و خدا بقیعت آن پشته هیزم آبر و جاده او را و درین عبارت اشارت است بآنکه نگاه داشتن آن روی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار شقت در کسب مال و ترک سوال خیر له من ان يسأل الناس بهتر است مراد از اینکه سوال کند مردم را اعطوا او منفعی بدهند او را مردم یا ندهند اگر ندهند خود آبر و میر و دود و محروم می باند و اگر بدهند برتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در بر پشته عبودیت و استفال ایشان می آید و بطبع و سوال عبادت میکند و داغ احسان بر تابد و است والای ما از خوارگی نگیر دست استغنائی ما و رواة البخاری حدیث دال است

بر پنج سوال مع الحاجة و در وی چیست بر کتاب اگر چه نفس خود را در شقت در آورد و غرض او خال فل سوال بر نفس خود و ذلت و اگر در اندیشه  
و غرض شوق که در مال مسؤل عنه می در اید اگر چه سائل را چیزی بدو شافعی را دو و چه است در سوال کسی که قدرت دارد بر کس با صحت آنست که حرام است  
بشاید حدیث دیگر آنکه نکرده است بسته شد یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را اید اند به پس اگر کسی  
از این سه چیز منفک و در سوال حرام است بالاتفاق **مسئله** بن جناب صحابی مشهور حلیف انصاریست از شما فایده کثیر است  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند با بصره ستمه تسع و خمین او شین رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسئلة کدوح نیکدح فها الرجل وجهه سوال خراشها و خراشها  
که مجروح میگردد و اندانها مرد وی خود را پس یکم خواهد نگاه دارد و وی خود را از خراش سوال نکند و کسی که خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد  
اموال مردم را خدش یعنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مکر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر رازی که در سوال کردن از پادشاه  
نیت نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیزی هیچ منت بر سائل نیست چه وی ذلیل است پس  
سوال از وی پنج سوال آدمی از ذلیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان نکند سوال کند لا باس نیست و نیت اثم  
در آن زیرا که آنحضرت او را قسم امری که لا یرت از آن گردانیده او فی امر که لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست از آن چاره یعنی حصول  
تمام نیست با وجود ضرورت مگر سوال چنانکه احتیاج مگر سنگی و نیا یافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبضه چنین آمده که حلال نیست سوال  
مگر کسی را صاحب فقر مدق یا مد موح یا غرم مفتاح الی ریش رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صححه و در حدیث ابن مسعود است  
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مرد را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداندا و می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او  
در روی او بود و نموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیزی بی نیاز میگردد و اند او را یعنی حد فغانا سوال یا آن حرام است چیست و فرمود  
بجایه درهم یا قیمت بجایه درهم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و بجایه درهم حساب و پیله دیار یا قریب بدو رویه  
می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب یعنی اند و او بجهت شک را وی است و بعضی گفته اند که متباین اند و یعنی خدش پوست کندن بچوب و خش  
کندن بناخن و کج بندان اشارت است به تفاوت احوال سالکان و قلت سوال اکثر آن وقت وسط و در حدیث حدیث عطاء بن یسار است که فرمود  
آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست او قیله که چهل درهم است یا مثل او قیله در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف و الحاح  
که مذموم و منه عی است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مدح فقر گفته اند لا یستکون الناس الحافا و در حدیث سهل  
بن حنظل است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداندا و از سوال پس چنین نیست که وی  
می کند طلب بسیاری از آتش تنبلی که یکی از روایات این حدیث است در جامی مگر گفته و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن مقدار چیزی است  
که آنرا قوت باشد و گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این است که باشد مر او را چیزی که سیر گرداندا و روزیاد و شب و روز  
اخرجه ابوداود و تفسیر حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال بجایه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطاء دلالت بر چهل درهم که نیت  
بر پیوه می شود و درین حدیث تقدی و غشی و شمع یوم و لیل مذکور است پس شاهی اخذ ادا کرده و آخر و بحق و ابن المبارک بثالث و بعضی ثانی  
و ابو حنیفه و اصحاب او ملک دو بیت درهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و در آن ذکر پنج او قیله  
طبیعیست که این آسان تر است بر مردم لیکن در بنیاد و چیز است یکی منع از اخذ کوه دوم منع از سوال اعتبار و ولایت در هم نزد ابو حنیفه در اول



و در ثانی قدر تقدیری توفیقی است و درین باب حدیثی است شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علمای ربی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرمت یا حلال یا مکروه بسته شرط کا تقدم و تقول است از این المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خدیس است و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد و او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بهجت زجر و منع و اگر بگوید حق خدا و بحق محمد برده واجب نمی گردد بر رسول عنه چیزی و دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر گوید بدو غم که من علوی ام و سائل که طلب زود بر دریا میگردد و در مطرب را که از همه افخم تر است نباید داد و انتهی مخصوصا و در حدیث ثوبان است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن نشود مرد و عید کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمی کرد و هیچ یکی را از چیزهای آخر جبر بود او و النساء

### باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقه را در مصرفهای وی **عمر** ابی سعید باحدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحل الصدقة لغنی حتی حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقوال در حدیثی که بآن قبض صدقه حرام است و نیست علیها ما تسکن لنفس من الاستلال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در امری نسبی است در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث و تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد ابو داود و ما یغنیه و یعیشیه و صحیح ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال است و اما غنا که بآن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک دو صد درهم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان اخذ با من اغنیاکم و اردو ما فی فقرکم پس در اینجا مقابل کرده آنرا با غنا و افاده کرده غنی کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرده فقیر را و فرمود که فقیر کسی است که باز گردانیده می شود در وی صدقه بنا اقرب مایقال فیه و قدیمتا فی رساله جواب سوال انتهی الا خمسة مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد لحاصل علی هر یک مگر کسی را که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحضیل آن پس گرفتن او گرفتن منزه دعوت بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او و سرجل اشتراها بما له دوم مردی که خریه است صدقه را بال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غاسر بنوم مگر کسی را که مدیون است و دینی بر ذمه دینی داشته که غنای وی با دای دین و دینی و فاقمی کند اگر این دین از غیر معصیت است یا توبه کرد و نیست برای او و فایز برای اصلاح ذات البین اگر چه لکن باشد او عاذ فی سبیل الله چهارم غزا کنند و او را و خدا شایع مغربی در بد تمام گفته و طحی است بایشان هر که قائم است بمصلحت علم از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدلیس اگر چه غنی باشند و داخل گرد ابو عبید و در آن عالمین را نیز اشاره کرده بخاری بسوی آن و گفت باب بر ذوق الحاکم و العالمین علیها و مراد داشته بر ذوق چیزی را که سید همام از بیت المال بقیام بمصلح مسلمانان همچو قضا و افتا و تدلیس پس او را گرفتن زکوة میسر در قیام بمصلحت اگر چه غنی باشد طبری گفته اند چه و بخوان اخذ قاضی اجرت را به حکم زیرا که حکم شاغل اوست از قیام بمصلح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا حرام گفته و فرمود گروهی اخذ زرق بر قضا اگر از بیت المال باشد جائز است بالا جماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق توفیق ترک داده و در محل شبه ترک اولی است و حرام است وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از محتاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

که در باب اقتصاد باید و لیکن چون شاخ و درینجا بآن تعرض کرده ما بهم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها پیغمبر صلی الله علیه و آله که تصدق کرده شد بر وی از صدقه فاقدی منها الغنی پس هدیه فرستاد آن سکین برای تو گمری چنانکه در حدیث عایشه در قصه بریده سیر لاله وی است که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریده پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریده صدقه است و برای ما بهر شفق علیه حاصل آنکه اگر چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهتر که بدو بر و است و استحقاق غازی زکوة را نه به شافعی است و نزد حنفیه عامل فحاشم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا و فقر در آن برابریست و عارم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست است که دین وی را باید به غازی را از جهت اطلاق حدیث مسأله بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیایک بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدق مرغی را ولیکن می توان گفت که هر که صدق مرغی حلال نکرد همان کس صدق براسی غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بخی غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد و ابوداؤد و ابن صلیح و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالارسال ظاهر آنست که روایت بهمان معلول است ولیکن در شرح مغربی گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن نموده انتهی گویم و چرا حلال آنست که مرغی است از عطار بن یسار تابعی که بیشتر از حدیث مولای ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابوسعید خدری و در روایتی از ابی داؤد و از ابی سعید خدری و ابی سبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال می از ملک می برآمده و وی حکم فقیر دارد و با شارت قولی تعالی **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَامْأَوَاهُمْ** پس گرفتن زکوة او را درست باشد **و عن عبد الله بن جدي بن الحيار** که بخی می بخیر و تحقیق محتاجان را که نیاز تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود و وی عن عمر و عثمان و شمس بن حمان و حنن بن نافع و غیره روایت کرده اند و ابیاریا رسول الله که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قیمت میکرد صدق را یسار الله من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما البصر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده **فرع فی النظر و فقهه فرأهما جلدین** پس دید آن هر دو را چایک و توانا فقال ان شئتما اعطیت کما ایتسبب بود اگر خواهی شما بهم شمارا و لا حظ فی الغنی و حال آنکه نیست بفسیب و حدیث مر تو را را و لا القوی مکتسب و نه مر تو را را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذہب شافعی این است که صدق خوردن بر شما حرام است و اگر شماراضی می شود بر خوردن حرام نیست بهم شمارا و این نظر باین تشدید و تفریع است نه تخمیر باین معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع همچنین آید که تو را نیز حلال نیست شمارا و لا بهم شمارا و در مذہب حنفیه آنست که در صدق خوردن خواری و رزاق است اگر باین صفت راضی آید شمارا بهم و درین نیز نوعی از تشدید و تفریع است و آنچه حمیدی در بحث گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسی حاصل است که بدان غنی تر اند گشت پس مستحب است باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از او که تحریر صدقه بر غنی است و این تصریح مفهوم آیت است و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب را که حرفه می دارد و حکم غنی گردانید و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تا وکیل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و فواء و لفظ وی این است ما جوده من حدیث و ابوداؤد و الترمذی و در حدیث ابن عمر بن العاص بن جند حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند ثبوت درست اعضا را رواه الترمذی ابوداؤد و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه من ابی هريرة و درین باب است از طبرانی ذکر الدار قطنی فی الحلال و رواه ابی

واز ابن عمر بن کامل بن حدی و عن جشی بن جنادة فی الترمذی عن جابر عن الدارقطنی و رواه احمد بن حنبل عن رجل من بنی مالان  
 و عن عبد الرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی و عن قبیصة بن قیس قات و کسر موحده و سکون تحتیه و صا و جمله بن مخارق بضم  
 و خای مجید و کسر او قات و آخر صحابی است محد و در اهل بصره الهلالی بنسب بسلام و فود آورده و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 روی عنه ابنه قطن ابو عثمان السندی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المسئلة لا تحل  
 الا ل احد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روانیست مگر یکی را از سه مرد در جل بکسر بدل است از ثلثة و صحیح است رفع او بقدر اجازت  
 تحمل جماله اول کسیکه برداشته است جماله را یعنی مالی را که او کند از آنچه ضامن شده است بدان جماله بفتح حامی جمله مالی که بر سر دارد  
 و بر خود می گیرد و آدمی از قوم نجات دیت و مجزآن و دیون می گرد و بخت اصلاح ذات البین یعنی جماعت و رسیان خود جنگ می کنند  
 و خون یکدیگر می ریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و ویتها که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد و ضامن میگرد و بخت آن  
 و بنی بر ذمه او می نشینند فخلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال است امر او را سوال کردن تا برسد آن جماله را و اگر چه غنی باشد  
 زیرا که لازم نمی آید او را تسکیم کردن آن از مال خود شمس است پسترباز دارد و خود را از سوال بعد ادای جماله و زیاده بر قدر حاجت سوال  
 کنند و رجل اصابت به حاجة اجتاح ماله و دم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک گردانید و از پنج بزرگند مال او را  
 بوجع هلاک گردانیدن و از پنج بزرگند بانه شدت و سختی که هلاک کند مال را از قسط و فتنه فخلت له المسئلة حتی یصیب قواما  
 من عیش پس حلال است او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز نشود و بر پاشود بدان حاجت جزو  
 وی از زندگانی و در روایتی آمده که گفت سدا من عیش یعنی بجای قوام من عیش یعنی چیزی که به بند و حاجت او را از زندگانی قوام بکسر  
 قات چیزی که قائم شود بوجی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی که نظام و عمار و ملاک می بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام  
 بفتح قات بمعنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید است وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا و سدا و بکسر سین چیزی که بسته بشود  
 بوجی حاجت و هر چیزیکه به بند چیزی را سدا و است چنانکه سدا و فار و ره و جزآن و سدا و بفتح سین بمعنی راستی و میان روی و قول  
 و عمل و در نزد قوام یاسد و مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه و اساطیل را به ضبط که حلال است او را اکل میتة برای ستر بوق  
 و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان ثبوت یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال  
 فقیر این است که میفرماید و رجل اصابت به فاقة سوم مردی که رسید او را حاجت در ویشی فاقه حاجت افتیاق حاجت شدن  
 حتی یقول و در روایتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قوله تا آنکه بگویند یا بایستند و خبر دهند که کس از خداوند  
 عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن و تخمین و قیاس نمی گویند و حتی بکسر ممله و جیم مفتوحه بمعنی عقل و باین گفته اند  
 شافعی و گفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس و غیر ایشان می گویند که دو هم کافی است بر قیاس سایر شهادت و حمل کرده اند  
 حدیث را بر ذی و نیز محمول است بر کسیکه معروف باشد بفاقة فقیر شود و چون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال است اگر چه  
 برای نمی شهادت فاقه ندهند و قول او مقبول است لحد اصابت فلا فاقه بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه  
 فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکه برسد قوام را  
 و در روایتی سدا و از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد محمول

قول من خبرت چنانکه روایت بشود و در ذکر بقوم مبالغه است که چنان یقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام تقدیر است نیز  
 تاکید است و ذکر ثانی نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال مسألت در آن قاسوا هون  
 من المسألة یا قبیصة سخت یا کله ضاحیه سخت پس چیزی که جزین سه صورت است از صور تناسلی سوال کردن ای قبیصة حرام است  
 که می خورد آنرا خداوند می حرام را و در روایتی یا کله آمده ضمیمه نوشت زیرا که سخت را عبارت از آنان گردانیده و در ضمیمه برای سخت است و در سبیل  
 ضمیمه نوشت گرفته سخت یا شیم سین و سکون جای مملتین حرام و سخت و اجات در اصل یعنی ابلاک و به اتصال است در سبیل گفته سخت حرامی که حلال است  
 کسیان نیکو گدن می در یکت او را راه اسلام و ابوداؤد و ابن خزيمة و ابن حبان و ابن سبیران ابی ایلی موافق این حدیث تحریر سوال است و اینکه ساقط می شود  
 عدالت از سوال و ظاهر حدیث تحریر سوال است که کسی مذکور را یا باشد مسئول سلطان کما سلف و عن عبد المطلب بن سبیر بن الحارث  
 بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پسر بر مشق رفت و هنگامی  
 در گذشت و در سینه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعضی زکوة پس سه مزد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در تبت جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب فقال لفت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد بر سببیکه صدقه حلال نیست مرآل محمد را مراد به آن  
 لا تحال است پس غیر تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک می اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین او برای اطاع  
 کرد و این قدس بر حرمت آن بر آل می صلی الله علیه و سلم و منقول است جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث  
 بر تحریم است و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر احتیاج بسوی  
 آن قائم شود و تحلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقه را مگر چه گامی مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند  
 قاضی است بر تحریم صدقه و واجب بر ایشان نه نافله زیرا که مگر هر چند صدقه و واجب است کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة قطعت لهم  
 و زکوة قطعت لهم و کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة قطعت لهم و زکوة قطعت لهم و کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة قطعت لهم  
 در سبیل گفته و اخترا نه فی حواشی ضویر النهار العموم الاولیه و در وی مکرر فرمودن آنحضرت است آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف و  
 صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین است علت منصوصه آن و داده شده است تعلیل نزول ابو نعیم مرفوعا باین لفظ که بآن هم  
 فی خمس الخمس یا یفینهم او یفینهم پس این هر دو علت مخصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس علت صدقات برای ایشان زیرا که  
 منع انسان از مال حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لذا فی روایه و در روایت  
 آمده و انتها لا تحل الخ و لا یحل الخ و لا یحل الخ که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مرآل محمد را و نه آل محمد را در سبیل گفته و در مرآل  
 خلاف سنت و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفت که مرآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی و کوم و آل  
 بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیر وی کما عرفت فی علم الاصول پس رجوع بآن و تفسیر آل محمد  
 در اینجا ظاهر است زیرا که لفظ آل مشترک است و تفسیر راوی دلیل است بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم است و اما تفسیر آل در اینجا یعنی هاشم  
 که لازم از وی دخول اولاد مسلم و ابی اوب و نحو ایشان است پس این تفسیر است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة  
 بنو المطلب از عده مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در خمس خمس کما یفیه الحدیث الا انی انتهی رواه مسلم کثیر شیخ در ترجمه گفته اند

که بر حضرت دی مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب خفیه نوشته که صدقه  
نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و در روایت انتهی یعنی جواز عدم جواز و انچه عدم جواز است زیرا که حدیث ازین تفصیل  
ساکت پس شامل هر دو باشد تا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایت  
از امام ابو حنیفه جائز است درین زبان و ممنوع در آن زبان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتهی گویم حدیث  
باب و اوست برین روایات و علت تحریم که او ساخت بود آن اموال است در آن زبان و درین زبان هر دو موجود است و تعلیل با احتیاج  
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج هم در آن زبان آنحضرت موجود بود و در هر یک عدم حصول  
اختیار برای ایشان حلال می ساخت شوکائی گفته درین باب حدیثی است و بهر حال احتیاج است و حکایت کرده است این رسلان اجماع  
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و در شرح سنن و علما خلاف کرده اند و رأی که صدقه بر ایشان حرام است و ظاهر احوال این است که بنی هاشم اند و مولی  
ایشان را درین باب حکم ایشان است انتهی و در عموم بنی هاشم کلام است کما تقدم در مصنفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علما  
و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند و مولی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتهی و سخن جابر بن مطعم  
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار و قبل غیر ذلک پس بر صبیحه  
تغصیر است و پدر بر صبیحه فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی الشیء صلی الله علیه و سلم

فقلنا یا رسول الله اعطیت منی المطلب من خمس خبیر و ترکتنا و نحن و هم بمنزلة واحدة گفت جبریر رفتم من  
و عثمان بن مسوی رسول خدا پس گفتم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پس آن مطلب از خمس خبیر و ترک کردی ما را و غلامی حال آنکه ما و او و عثمان  
یعنی بنو مطلب و یک مرتبه ای هم نسبت بنو نیر که اولاد عبد مناف ایم که جبر رابع ما و است چه باشم و مطلب عبد شمس و نوفل همه پس آن جبر  
و من جبر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو مطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیست پس آن هاشم  
و پس آن مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بودند و اسلام و در قضیه تخالف بنی عبد شمس و نوفل  
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر جدا هستند که بنی هاشم منافقت و مباہلت نکردند تا آنحضرت را سلمه تسلیم ایشان ننمایند بنی مطلب بنی هاشم  
یک بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شیء واحد را بعضی سی واحد پسین مملو روایت کرده اند یعنی مثل و برابر و واحد تفسیر است غرض که  
جبریر بن مطعم گفت که قیمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آن عبد شمس را که عثمان و خویشان اویند و در پس آن نوفل را که من و اقربان من باشند  
شیخ خیر رواه البخاری و در سبیل گفته مراد بنی هاشم در اینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل عمارت است و آل ابی لهب و در آن کار  
نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و محبت پس آن ابو لهب ایمان آورده بودند و در حدیث و حدیث اول  
بر اینکه بنی مطلب مشارک بنی هاشم اند و در سهم دوی القربی و در تحرم زکوة نیزه من عدای ایشان اگر چه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل  
کرده است آنرا با ستمار ایشان بر بوالاات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند  
در احکام و این دلیل واضح است و باین رفته است شافعی و حاکم الحیم و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفصیل دادند و باستحقاق  
و این خلاف ظاهر است بلکه لفظ شیء واحد دلیل است بر شاکت ایشان در استحقاق خمس و تحرم زکوة انتهی و سخن ابی رافع موالی





قبولش تسلیمش یا کائنات یا اجناس اگر تکلیف است پس نیک است بر سختی دی هفت کند و اگر عین مال جائز است پس در وی تقلیل باطل است که آنچه باطل است آن استغناء بر صمیمیت میکرد از وی گرفته در سبیل بعد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جابر علی قواعد الشریعه لیکن در گرفتن این مال شرطی که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت حسن که نفوس بر حجت وی مجبور اند و در و هم نمیداند که سلطان بر حق است و لهذا وی عطیه او قبول کرده و قد یسطنانی فی هواشی صور النهار فی کتاب البیج ما بر او مسخ من ذناتی

## کتاب الصیام

صیام و صوم در لغت بمعنی اساک است و اساک عام است از قول و عمل مردم و دو اب و غیره را بر عیبید گفته هر حکم از کلام یا طعام یا سیر صائم است و در شرع عبارت است از اساک خاص که بازداشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جزآن از آنچه وارد است شرع بر آن بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم اساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر دو روایت درنی از آن در صوم زیاده بر چیزی در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و سبب افرضیت می رسد دوم آن جهت بود و اختلاف کرده اند در آنکه کسب افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده خیر اعمالکم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است یا مراد آنست که قیمت او را عدل بعد از نماز و بهر حال صوم رکعتی است از ارکان اسلام و فرضیه است از فرائض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافرست و تارک بے عذر آن فاسق

عن ابی حمزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقعدوا رمضان بظهور یوم و لا یومین پیشی ننگید ماه رمضان را بر روزه یکروز یا دو روز در بیجا دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره نزد احمد و فروعا که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث صحیح است مقادیر این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا سرجل و در نسخ بلوغ المرام همچنین است و لفظ وی در بخاری این است الا ان یکون رجلاً مصنف گفته کیون تا میست امی بود رجلاً لفظ مسلم الا رجلاً است به حسب در سبیل گفته به قیاس الغریبه لانه متشابه متصل من مذکور مکان یصوم و صوماً مگر مردی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی صوم مثل دو شنبه یا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقاً پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان میگوید این است آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمر بن حصین یا مردی دیگر را که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار کنی بدار دو روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا بعد کرده بود و چون نه شنید از صوم آن دیوم باز ماند پس آنحضرت فرمود که روزه منته و محتاد منعی عشت نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و متفق علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دیوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت این حدیث گفته و العمل علی هذا عند اهل العلم که بهر آن بتعجل الرجل الصیام قبل دخول رمضان بمنع رمضان انتهى در سبیل گفته قوله بمنع رمضان تفسیر نیست باینکه آن مشروط است بمردن روزه احتیاطاً نه آنکه صوم مطلق باشد و آنچه نقل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدیم رمضان به صوم که باشد و این خلاف ظاهر نمیست زیرا که نهی عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم سیکه عادت صوم ایام معلومه دارد و آن ایام موافق افتاد باخر یوم از شعبان اگر مراد آنحضرت صوم متقید می بود چنین می فرمود الا متقیداً یا مانند این لفظ حال آنکه نهی از تقدم رمضان کرده

زیر که شارح دخول را در صوم رمضان مطلق بر وقت هلال نمی گرد و پس مقدم علیه مخالف نص است امر او نیست و در وی ایضا قیل باطنیه است که تقدیم صوم  
یک با و یوم می کنند قبل بر وقت هلال رمضان و نیز ایشان آنست که لازم در قوه صوم را روتیه در معنی اتساع است می مستقبلین اما نیز که حدیث نمید  
عدم صحت حمل لام است برین معنی و اگر چه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعضی علما بآنکه نمی از صوم بعد از نصف اول از شب از یوم شعبان  
حدیث ابی هریره مرفوعا که چون بنیبر رسید شعبان پس روزه نداری و دیگران گفته اند جائز است بعد از انقضا و می حرام است قبل و یکی روزه  
یا در روز اما جواز اول پس بخت آنست که اصل همین است و حدیث ابی هریره ضعیف است احمد و ابن معین گفت منکر است و اما تحریر ثانی پس  
بحدیث کتاب هو قول سن انتهی کلام اسهل سید علامه عبداللہ بن صاحب اسهل گفته مولفند در اینجا چنین گوید و در باب صوم قطع و جزم  
بصحت حدیث ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابی هریره را ترقی و ابوداود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره تصحیح  
وی نموده پس احتیاج بدان درست باشد و به قال الشوکانی روح و گفته درین باب حدیثهاست و خلاف طویل است و در طولات بسط انتهی  
و آنچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی است که قوت ندارد بر پیامی و دشمن روز یا انتهی خلاف ظاهر حدیث است و حسن  
بن یاسر رضی الله عنه قال من صام اليوم الذي يشك فيه فقد عصى ابا القاسم کسی که روزه دارد و روزی را  
که شک کرده می شود و روزی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله و ابوالقاسم کذبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و یوم الشک عبارت است از روزی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد پیوسته شدن هلال در برابر و مانند  
و عمل از اختلاف است در صوم آن یوم و ذوات حدیث و مافی معناه دال است بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و ابوحنیفه  
و عیین است مختار اکثر ائمه میگویند که روزه ندارد و روز شک و مکروه است صوم آن یوم و اگر دارند به نیت نقل دارند و ثانی الحال اگر این روزه  
از رمضان ثابت شود و روزه از رمضان باشد و مشتب است نزد حنفیه هر کسی را که موافق اقتدایوم عادت صائم و مرفوضا و غیر ایشان افطار  
کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علمای گویند که اگر آسمانی باشد یوم شک نیست و حساب کرده شود و روزه وی از رمضان و بسیاری از اصحاب ابن عمر و بن مسعود  
از شعبان است و نه و ظن میکردند هلال اگر رسیدند آنرا باین شکی نیست که از روزه میدهند و اگر مطلع صاف بی علت میبود افطاری نمودند و اگر علت بودی روزه  
می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نقل و حدیث باب راحل می کنند بر روزه به نیت رمضان در سبل گفته صحاب هم درین مختلف اند بعضی  
بجواز رفته و بعضی بمنع و عصیان ابوالقاسم و اوله با محرمین است و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی الله عنها آورده که علی کرم الله وجهه  
گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان دو ستر است بسوی من ازینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع است یا آنکه مجرد باره  
روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد و مردی نزد وی بر رویت خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بر روزه و گفت اگر روزه دارم از  
و نخواه که نص است درین باب حدیث ابن عباس است پس اگر حامل شود میان شما و میان او بر یک کل گفت سپید شمار بستی روز و استقبال کنید  
ماه را از حجه احمد و صاحب سن و ابن خزیمه و ابویعلی و از حجه الطیالسی بلفظ ولا تستقبلوا رمضان بهیوم من شعبان از حجه الدارقطنی و حجه  
و ابن خزیمه فی صحیح و ابی داود و ابن حبان از حدیث عایشه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحفظ من شعبان بالا یحفظ من غیره یصوم لرویه  
هلال رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام و ابوداود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا القدره  
ثم صوموا حتی تروا الهلال او تکملوا القدره فی الباطن و ابی داود و ابن حبان از حدیث ابی هریره مرفوعا آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا القدره  
در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخارجی حکم صحیح دارد و وصل کرده اند آنرا بسوی عمار و زیاد که مفسرین



فان انشی علیک کم فاقد رواة ثلثین من اگر پوشیده شود هلال برشمال پس اندازده کنی ماه را می شود روز و رستی تمام افطار کنید و تمام ماه  
بشمارید و رسول گفته و هذا حسن التمسیم و غیره تفاسیر از نقلها الشارح خارجیة عن ظاهر المراد من الحديث انتهى در مواب حسب الذمیه گفته این مذهب ما و غیره  
مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیم نازل قمر ضبط حساب نجوم است تا دانه است شود که این مذهب را روز است  
یا است من در و این قول غیر سدیدست زیرا که قول نجمین نامستقبل و نامستبر است در شرع و اعتماد بر این عنوان کرده و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و اصحاب و اتباع و خلف و سلف بر آن عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بر آن واقع نشده و چنانکه در حدیث ابن عمر است که فرمود است  
ایما یوم حساب کتاب را نمی دانیم و چنان است مبارک گفت و عقد کرد ایها ام را و بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی بی روز  
و گاهی بیست نه روز متفق علیه و للبخاری و در روایت بخاری است فاکملوا العدة ثلثین من اگر پوشیده شود ماه برشمال تمام  
گردانیدستی روز را و این مذهب است در شرحی روز و رعایت نکردن حساب نجوم و منازل قمر بر این بطلان گفت فی الحديث دفع المراجعة للنجمین  
و اما الموعول علیه روية الالهة و قد نهینا عن التکلف و قد قال البخاری فی الرد علی من قال انه يجوز الحساب النجوم و غیره الصوم و الاطفا و اعتقاد و اطلاق  
النجوم ان اجماع السلف الماخضین حجة علیه و قال ابن برزیه هونذیب باطل قد ثبت الشریعة عن النوف فی علم النجوم لانهما حدیث و تخمین لیس فیها  
قطع انتهى صاحب سبیل بعض مسائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهر می معرفت وقت آنرا بر روست مال خولا و خروج  
یا اکمال حدیثی روز چنانکه درین روایت است فهل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد از قول اکملت لکم دینکم و تکمیل  
و بوندن المذمومیت و اصحاب و بران و می شناختند زیادت و نقصان منازل را و آنرا که متاخران میزان معرفت و قتش گردانیده اند و در این  
امور را که تکلیف موقت بران است و توقیت ایام و شهر و سنوات بحساب منازل قمر به بحث است باتفاق است انتهى و لکن و خارجی است  
فی حدیث و حدیث ابی هریرة سمعی گفته تفرد البخاری عن آدم عن شعبة فاکملوا عدة شعبان پس کمال کنی شمار شعبان را  
ستی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهر عن شوکانی گفته روزه دارد رستی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پیش از انکال  
آن زیرا که دارد است و آنکه صحیح بر این که چون پوشیده شود هلال روزه دارد رستی روز تا آنکه حدیث ابی هریره و مثل است حدیث ابن عمر  
نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد ترمذی و نسائی و صحیح حدیث عایشه نزد احمد و ابو داود و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث است  
و باجمله این احادیث نصوح است در آنکه نیست صوم و افطار مگر بر ویت هلال یا کمال حدیث کذا فی سبیل و حسن ابن عمر رضی الله  
عنه قال تراى الناس الهلال گفت این عمر بنیک دیگر نموندند مردم ماه بقرای یعنی جمع شدند بر دیدن آن و هلال نام نمود  
قمر است و بعضی گفته اند تا در شب و بعضی گفته اند تا شنب و بعضی شب نیز گفته اند و قبل و در و شب خرا به است و شب  
و است و در غیر این شبها قمر است کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اول است که دیده می شود و در شب نخست از رمضان فالحديث  
الشیخی پس خبر دادم من آنحضرت راضی الله علیه و سلم آتی راایت که من دیده ام ماه را فصار و امر الناس بهیضا منه  
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن رواه ابو داود و الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان  
و الحاکم و صحیح ایضا ابن حزم کلمه عن طریق ابی بکر بن نافع عن نافع عن حدیث ابن عمر حدیث دلیل است بر عمل کردن بخبر واحد و صوم  
گرفتن و این مذهب گویا از اهل علم است و مذهب خفیه و صحیح از مذہب شافعی و مشهور از مذہب احمد نیز همین است و لیکن عدالت شرط  
و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر و مذهب است که متعلق است بدان مجوب بین صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را



خبر واحد عدل و نزد مالک در قولی مشافعی را و در روایتی از احمد بن حنبل شرط است شهادت دو کس مثل سایر شهادتات و مستدلال ایشان  
ببخیر نسائی است از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت ششم صحاب بنی راضلی علیه السلام و پرسیدم ایشان را و حدیث کردند که فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارید بیدین وی و افطار کنید بیدین وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کمال کنید شمار شعبان را  
سی روز مگر آنکه گواهی دهند و شما پس این حدیث بمفهوم خود ادا است بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم است  
و منطوقی که مفاد حدیث این عمر و حدیث اعرابی که میاید اقوی است از آن و لیکن عدالت بخبر شرط است بالاتفاق و طحا و کثیست قبول کرده اند  
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث آئینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول است  
خبر زن و عبد و این در صوم است یا غیر هم و در فطر بلغیم شرط است شهادت و عدالت و تحریت و بی علت و در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت  
عدد و ترست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد و عمر بن عبد الله رضی الله عنه ان اخر ایضا  
جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رايته الهلال اما اعرابي نزد آنحضرت و گفت بدرستی که من دیده ام هلال را  
یعنی ماه رمضان را فقال التمسك ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدی بحدیث حق قال نعم گفت اعرابی  
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدی که محمد مرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن في الناس يا بلال  
ان يصوموا پس نگران مردم ای بلال را اعلام کن ایشان را که روزه دارند خدا را فردا و درین حدیث دلیل است بر اینکه خبر مردی  
مستور الحال یعنی آنکه مشق او معلوم نیست مقبول است در ماه رمضان و نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحا و کثیست رواه الخمسة  
یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و در وی دلالت است بر قبول خبر واحد در صوم و برینکه اصل  
در مسلمانیان عدالت است زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی که شهادت دهد و در وی این است که امر در هلال جاری مجرای اخبار است نه شهادت  
و اینکه کافی است در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سایر ادیان و صحیح ابن خزيمة و ابن حبان و گفت ترمذی  
رویی مرسل و گفت نسائی ابتدا اولی بالصلوب و مالک که یکی از روایات این حدیث است و راوی است از عمره از ابن عباس چون متفق شود  
باصطیحت جت نباشد و لهذا گفت مصنف و شرح النسائی ارسال و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط  
از طریق طاووس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بیدین  
هلال رمضان پس پرسید والی نزد کور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز در شهادت او را که تحقیق برشول خدا جائز است  
شهادت یک کس را بر برویت هلال رمضان و نبود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس و دارقطنی گفته متفق است  
با بن جعفر بن عمر الانبلی و او ضعیف است تشوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول و قوی گفته اصح همین است  
و رفته اند مالک از ارحم و قوی بسوی اعتبار دو کس بحديث عبد الرحمن و گذشت و آخره احمد ایضا و بی یث امیر که حارث بن حاطب و لفظی  
که نیست که عمر کرد بسوی یا آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بنیتیم ما گواهی دهند و شما بعد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرج ابوداود  
والدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح است و غایت آنچه درین دو حدیث است آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم  
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجح است ازین مفهوم و عدالت بخبر شرط است باتفاق انتهى و عمر بن حفصه أم المؤمنين  
رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من لم يثبت الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پس است روزه مرور او در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجتماع بعضی درستی عزم و ثبات العزم بود  
بر کارهای دور و بری من لم یجمع یعنی هرگز نیت نکرد و آه الخسنة یعنی اخذ و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و غیره روایتی در مصنفی گفته یکی از  
ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنيات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر التفاتیست زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت  
درین حدیث قصد فعل باشد و تعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد علت غائیست از فعل نه قصد نفس فعل محض این لفظ  
قرار بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرة الحديث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث صحیح صحابه نیت میهم کردند و آنحضرت صلی  
علیه و سلم جازم شدند استقامت احتمال اول و ثانی می کند پس ظاهر نیست که قصد فعل جمعی است شارع متوجه آن نشده بلکه مراد فرضیت خلاص است  
و آن باضا و فعل باشد بخدای تعالی از جهت اشتغال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روز و طاعتی جداست  
و انداگاهی مسلح می شود و فطر بعضی واجب می شود صوم بعضی آخر پس هر روزه واجب است و تمییز نیت در فرض واجب است و متصل شدن  
باول جزو صوم یا ایقاع آن و جزوی خاص از لیل یا نیت نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستمره صوم  
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اکثر این چیزها حرج عظیم است و از صاحب شرع لغوی بآن ظاهر نشده یا وجود شدت حاجت و معلوم  
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد  
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفته میماند ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و بخیری یوم مشکک بحمت معنی  
رمضان لفظی باشد یا فرض منهی است بحديث عامر و علت نمی آنست که این تعمق است و ردین و اگر لایماه ثلثین از رمضان نیت کند و میداند که  
اگر ثابت شد لایا ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس این قدر شک مخوف باشد روزه انتهی و صال اللرمذا  
و النسائی الی وقفه و سئل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفضه در رفع مکرده اند از اما آنحضرت ابو داود و گفت لا یصح فیه  
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی و علل از بخاری که وی گفت این خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت  
ابن ابی حاتم الوقت اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد و ابی حاتم و گفت بهیقی رواست  
ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی اسنده عبد المذین ابی بکر و زیادت از ثقیف مقبول است و در سبب گفته اختلاف کرده اند  
ایمده و رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته اختلاف فیه یزید الخجوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق  
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابو داود و وقف کرده اند بتمتع میمین و عین معله در میان آنبا و زبیدی بضم ز و نام او منیه بن صعب است  
و ابن عیینة و ابی یوسف و ابی و سفیان این حدیث را بر حفضه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن حزمه و صحیح گفت  
از ابی یوسف رفع ابن خزيمة و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط اشخین و گفت در شد که صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین  
باب است از عایشه از خیرة الدار قطنی و در وی عبد الله بن عباد است و وی مجهول است و ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمون بن سعد رواه  
ایضا و در وی و اقصی است شیخ و در ترجمه گفته این حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتاب بسته جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز  
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و لکن دارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفضه باین لفظ است لا صیام  
لکن لیه یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نگردانید آنرا از شب این حال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر بربیت از شب  
پس باید که نیت صوم کند و هر جزا از شب که خواهد و اول وقت می مغرب است زیرا که صوم عمل است و اعمال نیت اند که تقدم واجب از نماز

غیر منفصل اند از شب بقا صل تحقیق پس صوم محقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علمیه باید که مقدم برین مشهور است از مذهب احمد و او را قوی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی است و تقویت کرد این قول را بر عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لکل امری بانوی و بان کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت است و فطر در شبهای او عبادتی دیگر است که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند و سبیل گفته و ابطال فی الاستدلال علی بذا بما یبدل علی قوته انتهی و حدیث عام است از یکروزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل و لیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب شهرت هر روز که باشد نظر بصوم این حدیث و بهر حال الشافعی و احمد فی غیر النفل و انا نفل پس جائز است نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائز است بر نیت از نصف نهار شرعی که قبل از نیت و اول است و برلی روز قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شهرت است از شب و سبیل گفته فیه غلط و تفاسیل و مستدلال کرده است قائل عدم وجوب تبیین بحديث بخاری که بر این گفت آنحضرت مروی را که ناکند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و بهر که نخورده پس باید که نخورد گفته اند که واجب بود پسترسوخ شد و وجوب او بصوم رمضان نیست نسخ و وجوبی رافع سایر احکام پس رمضان و آنچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع مقین باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد این قیاس و حدیث عالیه که بیاید و آن دال است بر آنکه آنحضرت صوم قطع بغیر تبیین نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک لازم اکل و غیر اکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص است و کفایت عاشورا بغیر تبیین بنا بر تعدد اوست پس قیاس کرده شود بر او آنچه مساوی اوست مثل کسی که نیت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که از نیت مجزی است و محقق

عائشه رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندك من شيء قلنا لا قالت عائشة ثم امد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فاني اذا اصاحتم فرموی پس هر کون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب حنفیه و بان قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ایمنه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض و در حجة الله البالغ گفته نیست اختلاف در میان قول آنحضرت که هرگز نیت روزه از شب روزه او نیست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیات طعام را زیرا که اول و در فرض است و ثانی در نفل و مراد نفی نفی کمال است انتهی شهادتا تا نایوما اخری است اما آنحضرت نذر و نذر دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حییس گفتیم فرستاده شده است برای ما حییس بفسح حای حمله سکون تثنیه و در آخرین جمله طعامی است که ساخته می شود از تر و قروت و روغن و گاهی بجمای قروت آورد یا سویق اندازند و حییس در اصل معنی غلط و مزج است فقال اری سنیه فرمود بیایشه بنیامرا حییس را که چگونه است بسیار در روایتی قریبه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فقلنا اصیحت صامنا پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بر نیت روزه فاکل پس خود آنحضرت از ان حییس از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحاب بی برانند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد رضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منعی عنه است لقول الله لا تطیعوا النیام اکثر و همچنین هر عمل که مشروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشرع و اگر نقض کند واجب است قضا آن

و در روایتی جایز است مطلقاً زیرا که قضا و خلف او است پس آنی نیست مقتضی و معذور بوجوب قضای صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر در روز  
نقض کرده است رواه مسلم و ابو داود و ابن حبان و الدارقطنی و البیهقی نحوه در سبیل گفته اند حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی  
اعم است از آنکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تنبیهت زیرا که تحمل بر کرده می شود بسوی عام و خوان با آنکه در بعضی روایات حدیث عایشه  
انی کنتم اصبحتم صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تنبیهت و عدم فرقی میان نفل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد دلیل بر فرم  
این هر دو اصل پس بقای بران هر دو متعین است انتهى و **مسئل** بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشایخ صحابه است  
و آخر کسی است که در روز بدین از اصحاب رسیده بود و یک قبل بر شتا و دو هشت و بود و وقت وفات آنحضرت پانزده ساله ناسم اول حزن بود  
آنحضرت بدل کرده سهل نام کرد و رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر  
برستی که فرمود آنحضرت همیشه اندر مردم ملائیس بخیر ما دام که شتابانی گسند در گذاردن روز و این بهجت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر  
می کنند و افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعاع بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق  
وقت و یقین بدان و احتیاط و ران بود و مستحبال با ترد و باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف و دشمن می کنند تو را بشی گفته اگر قصد در تاخیر تا در  
نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا موصلت عتائین بنوافل باشد بی اعتقاد و جوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح  
که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود وصال نکسید و هر کدام از شما که خوابد و صال کند گوید وصال کند تا سحر  
و تاخیر افطار بسیار است نفس قطع شهادت امری است که کرده اند آنرا بسیاری ربانین در ارباب احوال و سالیات اعاد الله علیه ثامن برکات آنست که  
محرر سطوح بید بعد و در نص صحیح صریح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیار است نفس و جز آن خوب نیست زیرا که اصل مقصود موافقت حق است  
نه شکست نفس و لا ید صلی که در تعجیل م نظر شارع بوده است افضل است از مصلحت دید آحاد و امت خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه  
دین غالب است ما و امیکه شتابانی گسند مردم افطار را زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه ابو داود و ابن ماجه پس علت مخصوص شارع را  
گذاشته اختراع مصلحت و خلاف آن در ذوق اهل اتباع و الله حفظ می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر تاخیر افطار است بلکه ترک  
نقشی است بعد افطار پس از ناخن فین باشد و امید اعاده برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتداء متفق علیه زیاده کرد و اجود و اخیر  
السحر و زیاده کرد ابو داود و ابن الیهود و انصاری یو خرون الافطار الی اشتباک النجوم و شرح مصابیح گفته شمس صافی ملتنا شعار الانبیاء  
و نبیة لهم و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول و  
و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری است حمل بر گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز میفرزاید و نیز تعجیل ارفع است  
بصایح و اقوی است برای او و عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار سبب است و کرده نیست تاخیر مگر کسیکه تعجیل آن کند و در وی فضیلت بیند  
و لکن مذهب من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال گفت آنحضرت من بود  
الله عز وجل احب عبادي الی الله و احبهم فطره دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه  
کشادن از جهت او را که شرف متابعت و شکر گزاری هر شخص و اعتنا و نعمت انظار بندگی و احتیاج و عباد عام است از همه پس لیکن از مسلمانان  
نیز که یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر غنم احمد و حدیث دلیل است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی فی تعالی از تاخیر پس احب  
مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار یا بعد از عباد می کسانی اند که افطار می کنند و سحر مواصلت نمی نمایند اما آنحضرت پس خارج است

از نوم این حدیث بنابر تفسیر فرمودن وی که نه لیس منکم کما یاتی پس وی احب صائمین است بسوی خدای تعالی اگر چه تحصیل فطر نیز از این  
 چه اورا اذن بود در وصال و اگر چه چند روز متصل باشد **و عن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم السحور و افان فی السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است  
 اگر بفتح است مستحان طعام سحر است و اگر بضم است معنی آن طعام سحر خوردن و محفوظ از ذاکثر محمدین بفتح است و اظهر در معنی ضم است زیرا که  
 بركت در فعل است بتا بیت سلت نه و نفس طعام کذا قبل و اگر در هر دو بركت اعتبار کنند نیز می رسد و در اینجا دلالت است بر سلیت تا  
 سحور متفق علیه و زیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلانة عوه و لو ان تجرج احدکم جرعة من ماء فان الله و ملائکته یصلون علی المتسحرین  
 و ظاهر امر و وجوب سحر است لیکن بواسطت آنحضرت و مواسلت اصحاب وی آنرا مندرج فرود آورده و ابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه سحر  
 مندرج است و بركت در وی اتباع سنت و مخالفت اهل کتاب است بحديث مسلم فروغ افضل میان صیام ما و صیام اهل کتاب خوردن  
 سحر است و تقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط و تسبیحی صدقیر یکسکه سوال کند وقت سحر کذا فی البطل گویم و رومی حدیث الباب بالنسائی  
 و ابو عوانه فی صحیح من حدیث ابی لیلی الانصاری و رومی النسائی و الزبیری من حدیث ابن مسعود و النسائی من و جین عن ابی هريرة و اخرجه  
 البزار من حدیث قرقین ایاب الزبیری و روایت کرد ابن ماجه و حاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نها  
 و بقیلولة نه بر قیام لیل و شاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هريرة و در ابوداود و دست بروایت ابن واسه و در ابن حبان از ابی هريرة  
 که نعم سحر المؤمن القوم و در ابن حبان است از ابن عمر فروغ بركتیکه خدا و فرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین و هم فروغی است از ابن عمر  
 سحری کنید و اگر چه بجزه از آب باشد و در روایتی از بخاری است که گفت انس سحر کرد و رسول خدا و زید بن ثابت و هرگاه که فارغ شدند  
 از سحر خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحر و دخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی  
 بچاه آیت بخواند و اخرجه مسلم ایضا و این حدیث اخیر است بنص شارع پس تعیین باشد بران عمل و لا یلتفت الی غیره **و عن** سلمان بن  
 عمار الصبی صحابی است ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابہ جزوی کسی شبی نیست دعی الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر  
 علی تمر و فرو و چون خوابد که افطار کند یکی از شبایس باید که افطار کند بر خرمزیر که سبب کت است چنانکه در روایت ترمذی است فانه بركت حافظ  
 ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بر امت و نصیحت ایشان زیرا که داون شی طلو طبیعت را باطل و معده داعی ترست  
 بسوی قبول او و انتفاع گرفتن قوی بدان خصوصاً قوت باصره که تقویت وی بجلالوت بیشتر است و اما آب پس که در از صوم نوعی از بیس حاصل  
 میشود و چون آب ترش انتفاع او بعد کامل تر باشد بعد وی با آنچه در قرآن است از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا اطباء  
 قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طم و در پس اگر نیا بدتر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را و از آرایش  
 و صاف کننده است آنرا و موجب شفاست و رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی نیز و صحیح ابن خزيمة  
 و الحاکم و ابوجاهم الرازی ایضا و رومی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه و اسناد ضعیف و رومی الترمذی و الحاکم و صحیح من حدیث انس  
 بن حدیث الباب و او رواه احمد الترمذی و النسائی و غیر هم عن انس فعله صلی الله علیه و سلم و در سندش مقال است و لفظ وی این است کان رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حاسوات من ماء و او روده است در عدد و عمر که آن سه است در سبب گفته و فی  
 الباب روایات فی معنی ماذکر و دل علی ان الافطار بما ذکره هو السنة اتفق **و عن** ابی هريرة رضی الله عنه قال ففی سؤال الله صلی



الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نقل کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بلی اکل و شرب در میان  
 آن فقال رجل من السبلین پس گفت مردی از مسلمانان منی از اصحاب تصنیف در فتح الباری گفته اند که گفت علی بن ابی طالب که تو حاصل  
 یا رسول الله پس بپرستی که تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن وصال آنکه تو میخواهی ما را دایم با اتباع خود قال فتشبهوا  
 آنحضرت بجاوب آن مرد و اینکه مطلبی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکاریست یا تو شیخ یعنی ایکم علی صفی و من زنتی من ربی بود و روایتی  
 که میگویم در روایتی است مشکوک و در روایتی است که حکم انی ابیت بطهینی دینی و یسعی بپرستی که من شب میکنم در حالیکه طعام میدهم  
 آنکه پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدهم و در روایتی اطلق عذر ربی لیکن در فتح الباری گفته اند که لفظ ابیت است نه اطلق و در روایتی  
 انی اطعم و اسقی و در لفظی انی اطعم بطهینی و اساق لیسعینی و حاصل هر یک است در سفر السعاده گفته اند که درین شراب و طعام چند قول است  
 یکی آنکه طعام و شراب محسوب بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حل حقیقت  
 مستعین بود و دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان اطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه توابع آنست از  
 نعیم روح و شادی نفس و ریح دل و روشنائی چشم که بآن چندین قوت و قدرت و سرت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود و لها احادیث  
 من ذکر ان تغلظا به عن الشرب و تلذیها عن الاذاهما بوجوه که نویسنده تضاریر و من حدیثی که غنی اعتبارها حدیثی است و از اشتکات من کمال السیر  
 و اعتدای روح القلوب فقیحی عند معاد و این قول دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حل افتد و حاصل متصور نبود بلکه باطل شود آنگاه  
 گویم این قول دوم منقول است از ابن رجب در اطائف و از حافظ ابن القیم در ردی و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذا لک لم یکن هو اصلا  
 و جوابش آنست که طعام میکند از حیث بر وجهی که آیه سنائی تکلیف نیست و نه از احکام طعام دنیا است و بعضی گفته اند که مراد طعام فم شراب نیست  
 که لازم است گویند فرمود که غذای من مرا قوت اکل و شراب می بخشد و چیزی که قائم مقام طعام و شراب میگردد و افاضه میکند یا مراد طعام و شراب  
 عدم احساس الم جمیع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته اند که معنی اول را راجع است چه نیز برای و سیری سنائی حال ضائم است و نفوت  
 مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال حرج بود تا آنکه سنگ بر شکم می افتد قاله الحنفی  
 فی الفتح شیخ در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبت های حجازی و مسرت های  
 حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود و انتهی و درین جا اقوال دیگر است و احسن آن تسلیم است با نقول بعض  
 مآین چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوا ان ینتقوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثم یوما پس هر گاه که سر باز زنند تا آنکه  
 باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان بیک روز بیشتر بیک روز یعنی تا دو روز تا روا اهللال فقال لو تاخر اهللال لزدکم  
 بستر دیدند بلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد بلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شمار وصال کامل شکل لحو حین ابوا ان ینتقوا  
 و این از شاد و هیچ عقوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تکلیف عقوبت کردن و عجز دیگران گردانیدن کمال عقوبت  
 و این دل است بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است و مباح است وصال تا مگر حدیث ابی سعید فایکم اراد ان یو اصل فلیو اصل الی الله  
 رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه اساک بعض لیل مواصلت است و این را درست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست  
 پس منعقد نمی شود بدین حدیث و اما حدیث ابن عمر و صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت و او روزانینجا و وفودت آفتاب پس تحقیق اظهار کرد  
 وصال من نیست منافی وصال زیرا که مراد با نظر دخل فی وقت الافطار است نه آنکه وی حقیقه منقطع شراب چه اگر حقیقه منقطع میشد نه حث بر تحمل و از و

و نهی از وصال و نه روائب وصال تا سحر مستقیم می ماند و هم در وی دلالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست یعنی این علی  
و سلم شوکانی گفته حرام است وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر نهی از ان انتهی زیرا که قول اقوی است از فعل چه خطاب است یا ست  
نص کرده است بر کراهت و اگر است در استعمال سلف در معنی حرمت است و لهذا اصحابی می گفتند در آنکه این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول  
صح است و باخصاص می رفته اند بهر دو حرمت و نفی نهانی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای حرمت بود و اول سلوک که موله اند بر داشت نفوس  
و اگر اعتنای واج افتاد می کنند کفایتی از حقیقت وصال بر این مصنف می گویند که اگر باطل است که در طاعت می راند که کفایت است و نهی و نهی بر طاعت  
باطل آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب داخل است پس اگر با اتفاق چیزی خورد و ناسامید و اصل نباشد و همچنین نیت روز و گرفتن  
خود داخل است پس اگر در این نیت ترک اکل و شرب کرد و اصل نباشد انتی متفق علیه من حدیث ابن عمر و عایشه و ابی هریره و انس و قزو و مسلم و باخرجه  
عن ابی سعید و قبیل الجاری الی قوله یستعینی و اختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی مطلق حرام گفته اند که لشوکانی  
و غیره و در مالک ابو حنیفه نیز حرام نیست و علی الاکثر گفته اند حرام بر کسی است که در شققت شده یا فقه و مباح گسی را است که بروی شاق نیست و اول  
راهی اکثر است و هر که قائل تحریم نیست بگوید که اگر حرام می بود وصال نیز که آنحضرت با ایشان و تقریبند ایشان را بدان و این قرینه اگر است  
و ابو داود و در وی از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از جماعت و با واصلت و حرام نکرد این بر دو بار با جواب خود و اسنادش صحیح است و بر او طبرانی در  
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال نیست عزیمت وصال است و او را واصلت صحابه چنانکه این ابی شیبه با اسناد صحیح آورده که ابن الزبیر  
تأیید کرده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جوفی روایت کرده پس اگر از این نهی تحریمی فیهما وصال نیز که در حدیث زالی است بر جواز روایت ابن السکون می گویند  
که الله تعالی فرض نکرد صیام لیل را پس هر که نخواهد پیروی من کند و نیست او را اگر گفته که تکلیف یا تکلیف وصال فعل نصاری است متفقین نیز بر اینست که اعتدال  
جمهور از واصلت آنحضرت که این بطریق تقریب و تکلیف آمده بود و احتمال جوازش از برای صحت نهی در تأکید و جواز ایشان است زیرا که چون آنها مباحتر  
وصال شد محکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی تر شد بسبب قبول نهی مذکور بنا بر آنچه تریب مشربان از طلال در عبادت و تقصیر در احکام  
از ان بارجح تر از وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل است **و عنه** ای ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
علیه و سلم من لم یذبح قول النذر و روزه دار که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و برهان نیز آید و زور قسمی از زور است  
و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بر زور و باطل فلیس لله حاجه فی ان یدع  
طعاما و یشرابه پس نیست مراد را حاجتی یعنی عبادتی و سبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از  
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن که سنگی تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطعمای نازنه نفسانیت است تا نفس از امارگی بر آید  
و مکنه گردد و اه الی حدیثی و در حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار روزه دار است که نیست او را حاصلی از  
روزه و خود و اگر تشنگی و سباسب خیر نماند اگر است که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری روزه الدار می برود و دروغ و غیبت و دیگر منافی  
و نماز در برین منسوب است و اعتنا نکردن بجاعت بار عایت ارکان و آداب آن و ابو داود و اصحاب السنن و اللفظ له و لفظه لم یولدوا  
راست حدیث دلیل است بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفه بر صائم و این هر دو بر خصایم حرام است مگر آنکه تحریم در حق و بی مگو که تر است  
و همچنین تحریم زنا و شیخ و خیلا از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دو بار کسی بگوید بگوید پس باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام نماند  
نه بدایت نه جوابا **و عن** عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم و بود آنحضرت که

بوسه بیداد و حال آنکه روز و دار می بود و حاکم گفته اند معنی حدیث آنست که شماران میرسد که بوسه گیر بد بلکه احترام کنی از آن و گمان می دهیم که بشمار  
شما مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستقید در استنباح قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود از اینکه از وقوع در قبله از وی انزال  
یا شهوت یا بهیجان نفس یا مانند آن بیدار شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس است از آن امام محمد در موطا گفته باز داشتند خود  
از آن فضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علمای که پیش از ما بوده اند و بیاض و هفتی صاخر و بود که مباشرت میکرد یعنی بشیره  
و اندام را بشیره زنانه و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روز و دار است پس مراد به مباشرت ملاست است و گاهی بعضی طایفی الفرج  
و آن در بنیام او نیست نسائی از طریق سود آورده که گفتیم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتیم آیا نیست که آنحضرت مباشرت میشد و وی صائم  
گفت وی مالک بود و حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با آنحضرت کرد و قرطبی گفته این اجتهاد است از عایشه  
و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکرر نیز می نه تحریمی اعتقاد میکرد و کمایدل نه قولها الملکم لاربه و در کتاب الصائم قاضی پو  
از طریق حماد بن سلمه است که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکرر داشت آنرا و امام محمد در موطا گفته مباشرت و حکم تقبیل است در  
ظاهر روایت و مکرر است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطای مالک است این عمر بنی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر  
نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت هیچکس را آنچه بود و آنحضرت را در سبل گفته قول می صوامم دالالت میکند بر آنکه وی نیز صائم  
می بود این حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعضی زنان خود را در رضیه و قطع بعد با ستاد خود روایت کرده که بود آنحضرت  
مس نکیر و روی او را و حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک است خود بود و تنبیه فرمود لفعیل خود بر جوانان بر آن  
کسی که مثل وی صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائم باشد یا علم یا شیخ ترکیب داده شده است در زنان از  
ضعیف نزد و در بر آنها انتهی و لکن به کان اصل گفته که لاربه و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی گفته  
اربع فتح بجزه و را یعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر بجزه و سکون را و این نیز یعنی حاجت است  
و یعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ازاده عضو و اعضا مخصوص خواهد بود و توریشتی گفته که حل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس  
حسن حل است بر حاجت و بای حال جمع وی را بر است مثل حل و واجال و در حدیث دلیل بر آنکه در واقع بین الزوجین لا یاس به است مگر وقت نماز  
و نهی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است مرصعاً من الدلیل الناسی صلی  
علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است باباحت بلیل فعل می صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این  
عبارت را در سبل نگرفته و لکن در الفاظ ترمذی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب حفصه و ام سلمه و ابن عباس و النبی ابی هریره و حدیث عایشه  
حسن صحیح است و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم می میگید زبان او را رواه ابو داود و ابن بر تقدیری باشد که آذان  
و حلقی فرو نرود و گفته که مراد این حدیث ضعیف است زیرا که نمی از روایت وی محمد بن دینار الطاهای البصری است و دیگر سعید بن اوس هر دو ضعیف اند  
و الله اعلم و زاده فی روایتی که در اسلام در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سبل اقوال است اول مالک را  
که مکرر است مطلقاً و مگر آنکه محرم است بقوله تعالی فالان با شهوین زیرا که در وی منع مباشرت است در بنمای گفته و جواب داده اند که مراد به مباشرت  
درین آیه جمع است و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد و صوم و  
باطل شد صوم آنکس و بیاح است و بعضی ظاهر پنهان کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل است یعنی جوان را مکرر است و بر را صباح و این مروی است

از این عباس و دلیلش بر وایت ابوداود است که آمد آنحضرت را مروی و رسید او را از نباشرت صائم پس بخصت کرد او را و آمد دیگری پس رسید  
 او را پس غمی کرد از آن پس ناگاه آنکروی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان بنجم آنکه جان برست نالک قادر بر نفس خود را  
 و الا فلا و این مروی است از شافعی و دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون رسید از آن خبر داد او را و او را و ام سلمه که آنحضرت  
 این چنین می کند پس گفت ای رسول خدا تحقیق بنشیند او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمودانی اشتاکم بعد و این دال است  
 بر عدم فرق میان شیخ و شاب الالبان میگرد آنحضرت آنرا برای عمر لاسیام در ابتدا می تکلیف بود در سبب گفته از آنچ شناختی ظاهر شد که ایت  
 اتوی الاقوال است و دال است بر این وایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمد آنحضرت را و گفتم کردم  
 ام روز کاری پس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر دمار اگر روزه کنی بکب تو صائم باشی گفتم لا باس بک پس فرمود فقیتم پس این فکر  
 و رجیست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام یا اندام رسانید و انزال کرد یا نهی ریخت شافعی و غیره گویند قضاکند و غیره نظر چون  
 انزال کنند و نیست قضادارند او مالک گوید قضاکفار و در هر دو است مگر در نسی که صرف قضاست و نسیه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء ولا كفارة

الا علی من جامع و احاق غیر الجائز بعد از این **و عن ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم**  
 وهو حرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجه الوداع پس محرم را جاز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه روی نپوشد  
 و اگر نپوشد جزای آن بدهد و احتجم و هو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم و حجامت فاسد نیست که در روز و ابوحذیفه کرده هم نیست  
 و کفارت لازم نگردد و در این گفته نیز از امام احمد که باطل میگردد صوم حرم و حجیم و واجب میگردد بر وی قضاکند کفارت نزد خطا باطل میگردد صوم حرم و واجب میگردد بر وی کفارت  
 قاله الطیبی رواه البخاری و ابوداود و النسائی و الترمذی و این را طریقی دیگر است نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه میگردد و در اینجا  
 استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان سیام و احرام زیرا که نبود از شان می صلی الله علیه و سلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر است  
 و سفر کرد و در رمضان با حرام گردید و فسخ و نبود در آن وقت محرم مصنف و تلخیص گفته گفتیم در جمله اولی نظر است زیرا که کدام مانع است از آن شاید  
 یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و بشل این اخبار صحیح و نه توان کرد و بیشتر ظاهر شد که بعضی و است جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وجهی که در آن  
 هر دو معا وقوع یافته و اصول و ایت بجاری است احتجم و هو صائم و احتجم و هو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی از این دو امر در حالت مستقله  
 و الا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر است و در صحیحین است که نیست در ما صائم مگر آنحضرت  
 و عبد الله بن و احد و تقوی این است در و و غالباً حادث مفصل و بعضی از خطا گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی است اول احتجم  
 و هو محرم دوم احتجم و هو صائم سوم احتجم و هو محرم چهارم احتجم و هو صائم محرم پس اول مروی است بطریق شتی از ابن عباس متفق علیه است  
 از حدیث عبد الله بن احیمه و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر است و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس وایت کرد و لیکن معلول است  
 مسجع نیست از حکم و قدر و او ابن سعد بن طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلك کسرت الحجامه للصائم و حجاج ضعیف است و قدر و او  
 البزار من طریق داود بن علی عن ابی یونس ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فحشی علیه و ثلث را بخاری وایت کرده و خطا هر آنست که راوی جمع کرد میان  
 هر دو وجهیست که گفته اند در این را نسائی و غیره از طریق میمون بن جهران از ابن عباس وایت کرده اند و اعلمه احمد و علی بن المدینی و غیره با احتجم در  
 سبب گفته بخیل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علی و در ترمذی بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام است و محتمل شداد  
 بفتح مجحه و تشدید حمله بن اوس بفتح همزه و سکون و او الضاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت است و رضي الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع اما اخفرت مروى را ببقيع که متعبد مدینه مسطره است وهو یختصم وآن مرد  
حجاست میکرد و آنحضرت گیرنده بود و دست مرا وقتی که پیچیده شب گذشته بودی در رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والحجی من مرموز ورویه  
حجاست گفته و حجاست کرده شد یعنی فاسد شد و روزه هر دو وجه و هر علم را برانند که حجاست نمیشکنند روزه را و مکر و نیست صائم را مگر بهجت طریبان  
ضعف و این مذنب امام ابو حنیفه و شافعی است و همین است مروی از فضل اخفرت صلی الله علیه وسلم و این قائل است جماعتی از صحابه مثل سعد  
بن ابی وقاص و عبداللہ بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ و گویند حدیث شد و منسوخ است بحديث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر است  
چون صاحب اخفرت بود و سال حجة الوداع که سنہ دهم است و شد و صاحب عام الفتح بود که ذاعن الشافعی و گفت شافعی توفی از حجاست احتیاطا  
احب است بسوی من و میگوید نسخ است حدیث النس در تصحیح جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید و اخرج الحارمی من حدیث ابی سعید مثله ابو محمد بن حزم  
گفته حدیث شد و ثابت است باریب لیکن اقلیم در حدیث که نمی کرد آنحضرت از حجاست مرموز را و از مواصلت و حرام نکرد این هر دو را آنفا بر  
اصحاب خود و اسنادش صحیح است و روایت کرد ابن ابی شیبہ حدیث ابی سعید که خصمت کرد آنحضرت در حجاست صائم را و زخصت نمی باشد مگر  
بعد از غزیت پس این قال است بر نسخ برابر است که حاجم باشد یا حجوم و گفته اند دلالت حدیث بر کراهت است و بدل که حدیث النس الا ان  
و گفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجاست از تکاب امری دیگر میکردند و منفسد صوم یعنی غیبت مرموز را و ابو حاطی  
عن زید بن ابی ریحیة عن ابی الاشعث الصنفی ابن خزيمة درین تاویل گفته اند انما حجوة زیرا که قائل آن یکنگوید که غیبت مرموز صائم است و گفت  
احمد و کلام یک سالم می ماند از ان غیبت اگر غیبت مرموز صوم است ما را خود صومی نیست و قد وجه الشافعی هذا القول و حمل کرد شافعی اوطا  
صوم را بغیبت بر سقوط اجرام صائم مثل قوله صلی الله علیه وسلم لا شکم و تطیب یطلب لا جمعة له اگر چه امر نکرد او را با عاده پس معلوم شد که مرموز سقوط اجرت  
و درین وقت هیچ وجه برای انچه بدون این تاویل نیست کما قال ابن خزيمة یعنی گفته مرموز با فطار لغرض آن هر دو دست با فطار زیرا که حاجم ناموست  
از آنکه چیزی از خون بخوف می برسد نزد مکیدن و حجوم که ناموست از ضعف قوت بخروج دم و انجام کار فطار باشد و الا الخمسة  
الا الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیح البخاری احمد و ابن خزيمة و ابن حبان مصنف در تخیص طرق این  
حدیث را با اختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبیل گفته اخبره الائمة عن ستة عشر من الصحابة و حافظ سیدوطی در جامع صغیر گفته اند متواتر و حدیث  
و نیل است بر آنکه حجاست مرموز صائم است چه حجوم و چه حجول و باین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المارک و او زاعی و یحیی  
و ابی ثور و واجب است قضا و كفارة و بقال بعض الشافعیة مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی است  
از آنحضرت که حجاست کرد و وی صائم بود و مروی است افطر الحاجم و الحجوم له و من هیچکدام را از این دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند  
صائم محبوب تر باشد نزد من و اگر بکند حجاست میگویم که فطار کرد و ترمذی گفت شافعی چون در یغیاد بود و منع میکرد از حجاست و چون بمصر آمد  
میل کرد در خصمت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتیاط اخفرت مثل دار حجست من حیث  
الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند خوب است احتیاطا و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجاست بیرون می آید چیزی از داخل  
بمخرج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجاست بموجب ضعف است و کسر شہوت و موافق مصلحت صیام است و جامع هم اگر چه مجتهدین  
ولیکن ثابت شده است از ان اجتناب بفض جمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجاست است و علمای مذکور  
احمد و بخاری و ترمذی حدیث شد و تا میسرند مذنب خود و نصرت آن بمقبول و منقول و گفته اند که دو آورده اند از صحابه روایت کرده اند حدیث



درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک شبانجام و محجوم گذشت و این حدیث فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب بود که جماعت کردید و لیکن آن نیست که وقت شام در سیده است انتهى ذکره الشیخ فی الترمذی و بعضی گویند صرف محجوم له افطار میکنند و اما حاجم پس افطار وی نمیشود و عمل برین حدیث در طرف اول و سبب گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل بجمعه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته قوله صلى الله عليه وسلم افطار الحاجم و المحجوم لنفسه است در حصول فطر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بجمعه و هر دو اخبار آنحضرت از فطر را سیما و این قول اطلاق بدون قرینه و الا بهر آنکه ظاهرش غیر مراد است پس اگر جائز باشد اراده بمقاربت فطر نه حقیقت و بی این حدیث تلبیس باشند به بیان حکم انتہی و سبب گفته لا ریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث النسائی **عن انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كنت اهل الحجة للصائمه** گفت انس نخست که مکروه داشته شد جماعت برای روزه و در چنین است که ان جعفر بن ابی طالب احجم و هو صائم جعفر را در علی رضی الله عنه جماعت کرد و او صائم بود و در سیده النبی صلی الله علیه و سلم فقال افطر هذا ان پس گذشت بوسه آنحضرت و فرمود روزه کشاد ندانم هر دو که حاجم و محجوم اند **فخص النبي صلى الله عليه وسلم في الحجة للصائمه** پیوسته است و اجازت داد آنحضرت در خون کشیدن هر روز و در افطار کان انس بجمعه و هو صائم پس بود انس که جماعت میکرد و او روزه داری بود رواه الدارقطني و قواه روایت کرد این اثر را دارقطنی و گفت قوی است و لفظ وی این است ان رجال ثقات ولا نعلم له علة و این حدیث از اول الشیخ حدیث شد و دست و از وی معلوم میشود که آخر امر رخصت است بر تقدیر ثبوت که است نیز در حدیث ابوسعید خدری است که فرمود آنحضرت سه خصمیت که روزه و نمیکشاید روزه و در جماعت و قوی و احتیاط است رواه الترمذی و لیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن یزید که راوی او است تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و قوی و قوی کرده است آنرا ابو داود و از مردی از اصحاب علی الصدیق علیه و سلم ابوجاتم گفته که حدیث ابو داود و شبه است لاصواب ابو زرعه گفته که صحیح است و گفت ثابت ثمالی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پسند آنته جماعت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن ضعف جماعت یعنی از جهت آنکه فاسد میگردد و اند صوم را و مکروه است در آن رواه البخاری و هم در بخاری است تعلیقا بود این عمره که جماعت میکرد و حال آنکه صائم است پیوسته ترک کرد جماعت کردن را پس بود که جماعت میکرد و شب **وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم التحل في رمضان** و هو صائم بدستیکه آنحضرت سر که کشید چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار بود از اینجا معلوم شد که سر که کشیدن بنیان نمیکند بر روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکروه گویند و هو قول سفیان ابن المبارک و احمد و سحن و نه هرب ابو حنیفه رخصت است و نه هرب مالک که است و نیز ابو داود و است از انس که بود رسول خدا که سر که میکرد و در حدیث دیگر است که فرمود و نیز بکنید از آن و هر دو ضعیف است و ابن شهر آشوب و ابن ابی لیلی گفته اند که محل فطر صوم است لقوله صلى الله عليه وسلم الفطر حاد و حل و لیس ما خرج و اذا وجد طعمه فقد دخل و جواب داده اند که دخول محل غیر مسلم است زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیرا که انسان گاهی خطا را بیای خود می خورد و در دهن می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر حاد و حل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس و وصیله بن ابی شیبه و آنکه ابو داود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده که فرمود در اشهد ليقعة الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث رواه ابن مساجة باسناد ضعیف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از شام و سنی ضعیف است و قوی گفته اتفاق کرده اند ظاهر برینکه روایت بقیه از محمولین مکروه است و لیکن سعید بن ابی سعید محمول نیست بلکه ضعیف نام پذیرش است

علی الصبح و فرقی کرد این عدی در سعید بن ابی سعید الزمیری پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار و گفت وی ضعیف است  
 و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت بهیقی لیس بالقوی و رواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابی عن جده که بود آنحضرت که  
 سر می کشید و حال آنکه وی روزه دار است گفت ابن ابی حاتم عن ابیة که این حدیث منکر است و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا  
 قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث  
 ابن عمر ایضا و لفظ وی این است که بیرون آمد بر ما رسول خدا و بر دو چشم او پرا اندازانند و این در رمضان بود و وی صائم است و درین باب  
 از بریده مولای عایشه نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بهیقی در شعب الایمان و قال الترمذی لا یصح فیہ شیء گفت ترمذی  
 بصحت نرسیده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد مدی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کرد  
 من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بدر آورده پس آیا سرگشته شدم چشم و حال آنکه من روزه دارم فرمود سرگشته کنش ترمذی گفت سند این حدیث ضعیف  
 و ابوعاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و رواه ابو داود و من فعل انس و لا باس باسناده **و عن** ابی هريرة رضي الله  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب أو شرب فليتم صومه هر که فراموش کرد روزه را  
 و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد و آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد و قاضی الله و سقاه زیرا که  
 بخورانیده است او را و نوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا  
 در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود احوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود  
 روایت ابی این حدیث را قائل میشدم بقضا و در یاد نگرفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استواء  
 در کینت حافظ شوکالی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعضی اهل علم با کمال و شارب  
 ناس و بعضی منع کرده اند و راجح الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزيمة و الحاکم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ  
 وی این است چون بخورد روزه دار بغیر اموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که را ندانند او تعالی بسوی وی و نیست قضا بر وی  
 و للحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریرة من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضاء علیه و لا كفارة هر که افطار کرد در رمضان  
 فراموش کنده پس نیست قضا بر وی و نه كفارة و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان ایضا  
 و سرور سعد در دانشن صائم ناسی آنست که صوم را بهیستی یاد ندهند نیست بخلاف صلوة و احرام حج که این را بهیسات نداده است از استقبال  
 قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احتی است بخورد داشته شدن در بطل السلام گفته لفظ من افطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب  
 بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن قتیق العید و حدیث لیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد و نسیان روزه وی شکست  
 بلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم است حقیقه و این قول جمهور است و بعضی با فطر اذ نذیر که مساک از منطرات رکن صوم است پس حکم وی حکم  
 کسی است که کنی از نماز فراموش کرده و واجب است بر وی اعاده و اگر چه ناسی است و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را با آنکه از اذان فلیتم مساک عن لفظ است  
 و جواب او اند که قوله فلا قضاء علیه و لا كفارة صریح است در صحت صوم ناسی و عدم قضای او و اخرج کرد در ارقطنی استقاط قضا در روایت ابی رافع  
 و سعید قمری و ولی بن عبد الرحمن و خطاب بن سيار که هم عن ابی هريرة و فتوی داده است بان جماعتی از صحابه بنهم علی بنی العننه و بنی بن ثابت ابی هريرة  
 و ابن عمر قال ابن المنذر و ابن جرم و در سقوط قضا احادیث است که بعضی او مشد بعضی است و تمام است احتجاج بدان اما قیاس بر نماز نسیان است

فاسد الاعتبار زیرا که در مقابل نفی است با آنکه در اصل منازع است و احد از مولا بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد  
یک قصه از نزدیکان پس خوردن از آن سیر یاد کرد که وی صائم بود پس گفت او را و الیدین اکنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت  
تمام کن روز خود را پس نیست آن مگر رزق که راند از خدا بی تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را  
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت پیتر داخل شد بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله  
و سقاک گفت پیتر در دم بر دیگری پس انسان کردم پس خوردم طعام گفت ابوهریره انت انسان لم تتعود الصیام و **عنه** ابی هریره  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذرعه القیغی فلا قضا علیه کیسه سبقت کند و غلبه آرد و در آن  
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیرا که عدم قضا فرج صحت است و من استقفا فعلیه القضاء کیسه که می کند بقصد پس بر ک  
قضا است که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق است که فی پری و من باشد یا کمتر ازین پس است بدیهه  
و اما نزد حنفیه پس امام محمد موافق آمده است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگردد و از تعدد اطلاق پس اگر قلیل باشد  
قضا نکند چنانکه در حدیث است در هدایه ندیب ابو حنیفه ذکر کرده اما در بعضی بار شروح وی گفته که قول محمد روایتی است از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته  
امام محمد در توطای خود نوشته که همین است قول ابی حنیفه انتی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر سبکه تعمق بفسد صیام است شوکانی گفته در ک  
نظر است زیرا که ابن مسعود و عمر و ربیع گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه فی غالب باشد یا مستخرج تا وقتی که چیزی را با اختیار خود نبرد و اگر اندک  
کرده اند باین حدیث که افطار میکنند صوم را تنه چیز کی فی دوم حجامت سوم احکام و این بر ترمذی و بیهقی با سنا و ضعیف روایت کرده اند زیرا که  
در سندش عبد الرحمن بن یزید بن اسلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحديث ابوهریره زیرا که  
آن مطلق است و این مقید انتی و در سبیل گفته جواب داده اند بجمعی از ادوات و حمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست فی خاص از جهت  
از وی سند پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض باوست برات اصلیه انتی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت  
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود شبه است بصواب ابو حنیفه  
صح است پس فی عدم مبطل صوم باشد گو نگاره مباش مصنفی گفته آیا فساد استقا صوم را از جهت عین او است پس فاسد کند اگر چه چیزی  
که چیزی را بوجوه نکرده است یا از جهت آنکه غلط رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزد فقیر آنست که  
استقار بجنس لازم است که شارع آنرا مفسد رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه با اختیار است حکم بفساد صوم  
نموده است چنانکه بوم را مفسد تخریج رجوع گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد و اگر بر علت خود پس  
حق آنست که وی مفسد است از جهت مفسد رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز فساد لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع  
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر متر فکه اصلا حرج ندارد انتی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی  
و ترمذی و ابن ماجه و نیز در می و ابن جابر و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ است از حدیث ابوهریره و اعلمه احمد و اعلمال کرده است آنرا امام احمد  
با آنکه غلط است و گفت ابو حاتم منکر است زیرا که در وی سلیمان بن قثم الضبی البصری النحوی است و وی را نفی است اما توشیح کرد او را احمد و  
و اخرج له البخاری و مسلم متابعه و در سواد ترمذی گفته این حدیث غریب است فی شناسم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفر دست بدان  
حمیدی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتی و محفوظ است و گفت بخاری مروی است

ان غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زخم کرده اند اهل بصره که هشام و هم کرد و هست در آن و گفت بود او و بعضی حفاظ که نمی بینم آنرا  
 محفوظ و احکام کرد آنرا احد و گفت در روایت خود لیس من و اشی گفت خطابی را و می کند که آن غیر محفوظ است و نقل کرد منها از احد که حدیث کرد  
 آن غیبی نیست در کتاب بی غلط کرد در آن و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شرطها و اخر چه من طریق حص بن غیاث  
 و اخر جابر بن ماجه ایضا و قوا ه الدارقطنی ولیکن قوی گفته است آنرا و اوطقی و گفت اسنادش صحیح است و حسن جابر بن عبد الله  
 رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفقه الى مكة في رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح مکه  
 که در رمضان در سه ششم از هجرت و ابن اسحق و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشور از رمضان فصام حتی بلغ کراع الغمیه تا آنکه رسید کراع غمیه را  
 بضم و تخفیف و فتح غین معجمه مضی است میان که مدینه نزدیک بسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردان نذر عا بقدح  
 من ماء پس ستر طلبید قدحی از آب فروغه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم سبوی قدح نذر شرب بستر کوه  
 آب را فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته شد آنحضرت بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی  
 بر روزه ماندند و افطار نکردند این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آنحضرت  
 بغیر ما کنندگان آنحضرت بغیر ما کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کرد و فعل رسول اصلی الله علیه  
 و قبول نکرد و حضرت خدای عزوجل را و واروده است که خدا دوست دارد که کرده شود در خصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورد و شود  
 عزیمتهای او نه از آن جهت که روزه داشتند حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که بیرون  
 آنحضرت از مدینه بکعبه یعنی بسال مسج مکین روزه داشت در راه تا آنکه رسید سفان پس ستر طلبید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود  
 تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه قوم آورد و بکه و این واقعه در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد  
 پس هر که خواهر روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکا فی گفته مذرب جمهور رخصت صوم است در سفر و مروی است از بعضی ظاهر  
 و حکمی است از ابوهریره که فطر در سفر واجب است و روزه کافی نیست انتهى و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را  
 ان الناس قد شق عليهم الصیام و انما ینتظرون فی ما فعلت بدستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان و روزه و جزین نیست  
 که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فد عا بقدح من ماء بعد العصر فشراب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر و نوشید آب  
 در مصنفی گفته اختلاف کرده اند سلف و صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی  
 در مشقت نیندازد و در صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که مشقت رساند و اگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قبول رخصت را  
 رواه مسلم و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه مسافر بهتر است روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگر چه اکثر روز صائم بوده باشد  
 و خلاف کرده است و طرف اول او و گفت کافی نیست مسافر و صوم لقول تعالی فعدة من ایام اخر و لقوله اولئک العصاة و قوله لیس من البر  
 الصیام فی السفر و خلاف کرده اند او را جابره و گفته اند که مجزی است صوم لعله صلى الله عليه وسلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء  
 و قوله اولئک العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این است که نیست در حدیث  
 که امر کرده باشد ایشان را بلکه فعل می مقتضی و وجوب است و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی است که روزه بروی دشوار است آری حکم  
 است لال تجزیم صوم در سفر کسیکه شاق است بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت است که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار است

پس آنکه روزه گرفتن بجا ازان موجب که در آنها البصوات و ابواب افطار و اگر چه اکثر روز صائم بوده باشد پیش نه سبب جهو و جواز است و تعلیق روزه است  
 شافعی قول را بان در بوطی بر ثبوت حدیث و گفته هر که صبح کرد و در حضر در حالیکه صائم است بپس سفر کرد و پس نیست و او را اینکه افطار کند مگر آنکه  
 ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد و روز که پدر گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و مدینه هشت روز است و هر که پیش  
 آنست که آنحضرت روزه نداشت روز را در سفر بپس افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بران باب را که افطار صام یا ما من رمضان ثم سافر  
 واحد و حتی گویند جائز است و او را افطار بعد از آمدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشانست زیرا که وی سافر است و اما افضل پس نه سبب ابو حنیفه  
 و شافعی و مالک ثوری و جزی ایشان آنست که صوم افضل است مسافر اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل است و او را  
 و سعید بن مسیب احمد و حتی و غیره گفته اند فطر افضل است مطلقا و احتیاج کرده اند با حدیثی که احتیاج کرده است بدان قائل عدم اجزائی  
 و گویند که این احادیث اگر چه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که باید و قول پس احب ان یصوم فلا جناح علیه نفی جناح مفید لا باس  
 بهست نه آنکه محرم است و افضل نیست و حجت قائل فضیلت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر همین صوم بود و لیکن  
 لابد است از دلیل بر اکثریت آن و تاویل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی است که صوم بر وی شاق است و بعضی گویند هر چه آسان تر است  
 همان افضل است و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر است زیرا که احادیث درین باب متناول آمده و این ظاهر حدیث انس است که سفر کردیم  
 با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر و نه مفطر بر صائم **و عن** حمزة بن عمرو الاسلمی کینت و می ابو صالح یا ابو حمزه است معذرت  
 در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد و عائشه و غیره ما مات سنة احدى وستین و له ثمانون سنة رضي الله عنه قال یا رسول الله اجل فی

قوة علی الصیام فی السفر فضل علی جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یا بنم من در خود قوت بر روزه داشتن و سفر پس آیا است  
 بر من گناه قال هی رخصة من الله فهو و این افطار رخصت است از خدای عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس یکم اخذ کرد و بر خضت  
 و عمل کرد بران پس نیک است فطر بشه و دیگرم و تنسیر آهی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم فلا جناح علیه و سیکم  
 دوست داشت که روزه دار و پس نیست گناه بروی و درین اشارت است با فضیلت افطار و ظاهرش تخیر است میان صوم و فطر و دلیل  
 بر جواز صیام در سفر و راه مستحکم باجماع احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تضرر با فضیلت یکی و بعضی در  
 تخیر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند جهو و علی از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند  
 و اصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است از حدیث عائشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو قال یا رسول الله اجل فی  
 بن عمر و سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن  
 ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود و صفت در تلخیص گفته او عا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم مگر صوم تطوع را بلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسر و الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این او با اینکه نزد او دوست  
 در روایت صحیح که وی سوال نکرد دیگر از فرض و صحما الحاکم انتهى و در سبل گفته است لال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم و  
 زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بصر و صوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد  
 وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حتی بسبب آن فوت نشود و بشرط فطر و عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر ابن عمر و صوم دهر را پس  
 معارض این نیست زیرا که آنحضرت ضعف وی از ان دریافت و در واقع نیز چنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته و میگفت یا یسینی



قبلت رخصته صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگر چه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بر آن انتمی گوئیم که  
محتاجه و امام مالک آنست که چون ایام منهریه افطار کردند در صوم دهر هیچ باک نیست که زانی العالم گیرد **و عن ابن عباس** رضي الله  
عنه قال رخص للشیخ الکبیر ان یفطر رخصت کرده شد بهر کسان سال او را فطر کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند  
هر روز یک مسکین او را قضا علیه و نیست قضا بروی و مصفی گفته و در حکم بهر الیست کسی که ضعف دارد و جلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست  
و قدرت بر صوم با آن ضعف ندارد و آیا این فدی بر بدیل و جوب است یا بر بدیل احتیاج شافعی را درین مسئله و قول است اظهر آنست که بهر  
طریق و جوب است زیرا که عوض قضا است و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از مرده او مطلقا ساقط میشود یا یافتن  
قدرت ظاهر اول است مانند صدقه الفطر انتهی در سبیل گفته و مسئله اختلاف است در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم است و در حق  
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ است و نیست اطعام بر کبیر  
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب است او را اطعام و قلیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که عاجز  
از صوم و ظاهر آنست که حدیث متوفوف است و تخمیل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تفسیر صیغه بهجت حصول علم است بآن زیرا که  
ترخیص بطریق توقیف می باشد و تخمیل که ابن عباس آنرا از آنکه مرید فصدیه باشد و بهو الاقرب انتهی گوئیم مراد باینکه مرید قول وی تعالی است و علی  
الذین بطبقونه فدیة طعام سکین در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته در صحیحین است از حدیث سلمه بن الاکوع که چون  
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد از آنی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابوداود و متفق شد  
مسعودی بخواتم زیاد و قس شهید منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات  
ثابت کردند صوم را بر مقتضی و رخصت کردند و بعضی مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیری که روزه نمی تواند داشت انتهی گوئیم مرد  
ابوداود من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق حکمرته عنه نحوه و زیاده کرد  
که نیست قضا بروی و درین باب است از ابن عمر نزدیک از قطنی بر روایت نافع از وی که هر که در یافث او را رمضان می نبود که روزه داشت  
رمضان ایس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و نیست بروی قضا و درین باب است از انس بر روایت شافعی از مالک  
که انس بن مالک چون پیشد فاد نبوذ بر صیام پس فدیة پیدا و رواه البیهقی من حدیث قتاده عن انس موصولا مصنف و تلخیص گفته  
و تعلیق کرده است این ابجاری و صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطریق کشیره و تعلیق التحقیق گفت ابن عبد البر رواه الحادان و عمر بن ثابت  
چون پیشد انس تا آنکه نمی تواند داشت روزه داشت پس افطار میکرد و میخورد و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء  
که وی شنید او را که میگفت کسی که دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی است نه روز را ندی از گندم انتهی و دو  
گفته این آیت غیر منسوخ است نه هم ابن عباس که آنها و مروی است از وی که میخواند و علی الذین بطبقونه ای یکلفونه و لا یطبقونه و می گفت  
نیست منسوخ بلکه در حق کبیر وزن سالخورده است ابن عبد البر گفته مروی است این قرات بطریق از ابن عباس عایشه و مجاهد و  
انتهی و در سنن دارقطنی است از ابن عباس و علی الذین بطبقونه فدیة طعام سکین و احد من تطوع خیر اقال از مسکینا فمخیره و قال  
بنسوخه الا انه رخص للشیخ الکبیر الذی لا یستطیع الصیام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر بر پیری  
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از خط آمده و هم در



از اهل خانه ما فصحک الذی صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پید آمد نابهای آنحضرت و آب دندان پیشین و در سبب دندان یشک میگویند و آن دندانهاست متصل بر اعیان و در بعضی روایات خوانده آمده و عوض انیابه و آن دندانهاست و در نهایت دندان که آنرا سرس العقل و سرس الحکم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل بر آید و پید آمدن آنها نزد خنده محکم نیست محمی گویند که از بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطمه اهلاک پیتر فرمود برو و بخور آن تهر را اهل خانه خود را و در روایت نسائی باین لفظ است اطعمه عیالک و در بنیاد و قول است یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود و نفیس لیکن آنحضرت مخصوص کرد و او را بدان و رد کرده اند که اصل عدم خصوصیت است دوم آنکه کفاره ساقط است از وی بنا بر عسری و دلیل آن حدیث علی علیه السلام کلامه انت و علیا فتدکک لیس عکاک مگر آنکه این حدیث ضعیف است یا آنکه صدقه باقی است در زنده او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی او بر اهل بیت بحکم آنکه آنرا در رعایت احتیاج یافت بگوئی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بنیان نمود آنحضرت آنرا کرد انید کفارات را با وقت و امر کرد و او را که آن تهر در حاجت خود صرف نماید انتی و در مصنفی گفته درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در زنده او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی است انتی و شافعی در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارات اکثر علماء بر این اند و بعضی بر آنست که مخصوص است با تهر و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قدیم همانست که گفته شد انتی گویم حدیث مطلق است و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر است ثم قال السیفه یعنی بجاری و مسلم و احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سیل گفته حدیث دلیل است بر وجوب کفاره بر مجامع در نهار رمضان عامه و او که کرد و وی که این اجماع است محصور باشد یا موسر پس مسر ثابت است در زنده او بر یکی از دو قول شافعی و دوم آنکه مستقر نیست بر زنده او زیرا که آنحضرت بیان نکرده که کفاره بر وی باقی است و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و جمهور عقیده کرده اند آنرا بموسر حلالا للمطلق نهنا علی المقید فی کفاره القتل و گویند کلام الله و حکم خطاب احد است پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید و حنفیه گویند حمل مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی است رقبه کافره و گفته اند در اینجا تفصیل است یعنی تقیید مطلق بجائی است که قیاس مقضی تقیید است پس این تقیید بقیاس خواهد بود و همچو تخصیص بقیاس و این مذہب جمهور است و علت جاسعه در اینجا آنست که این کفاره است از گناهی که کفر خطیئه است و الله سبحانه و تعالی فی الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر محصور نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن بر او میباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر نامحسوس است زیرا که امر ظاهر در وجوب است و اباحت اکل کمال بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات است که گذشت و محمدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن بآنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله و صم و یا مکره و ذکر و کفاره را و جواش آنست که روایت امر بکفاره ازین حدیث که نزد سبعة است ثابت شده انتی حافظ شوکانی گفته و همین کفاره چهار گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرده ابر سبب که باشد بلکه فقط جماع و لیکن نیست در جماع مرد با زن خود و گویان کفاره که در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال است و حرام نشده مگر بمرض صوم و واقع است در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست در جماع کرد و انتی و لفظ مختصر وی این است و بر کسیکه افطار کند بعد کفارات است همچو کفاره چهار حدیث جماع در رمضان بگوئی گفته و اگر افطار کن یا کل یا شرب پس مانند افطار جماع است در وجوب کفارات نزد ابو حنیفه و مالک و کفاره مخصوص است بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و ابی داود و در مصنفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابو هریره است پس آنچه در حدیث ابن السیدبک اندست از ابی امامی بدنه ما خود نیست و آنچه تفسیر است

مثل بیان عرق یا خودست مسلّم هر که این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تفضیل نمودند بر صیام  
 که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و قضا در آن وصف مختلف شد تا قوی درین باب قول شافعی می نماید که اکثر  
 مجموع چند چیز است افساد صوم ادای رمضان و عذر یا جماع که آثم شده است بآن سبب معنی صوم پس بر جماع ناسی کفاره نیست زیرا که روز و ماه  
 فاسد نشده و نه بر کسی که نیست روزه نگرفته است اصلاً و نه بر نفس صوم نفل و نه در قضای رمضان و نه بر نفس اکل و شرب و اشتغال و تنقارت  
 و نه بر مسافر که جماع کند بنیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسی که خطا کرده است در اجتهاد خود  
 پس گمان کرد دلیل را و تحقیق نه را بود و نه بر کسی که فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفطر است بعد از آن بنا بر آن فاعل  
 جماع کرد و نه بر کسی که زن یا کنه بنسیان یا در حال حقیر زیرا که آثم درین صورت بجهت معنی ترناست نه بجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل  
 نتوان کرد زیرا که جماع افش است و لهذا در اعتکاف اکل شرب و غیره از دست برداشتن و جماع و غیره از ادای رمضان ابروای رمضان و نه خطا و جمل را بر تعرض صوم  
 عدا انتی در سبیل گفته اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین وایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت بود او از حدیث ابوهریر  
 این لفظ آمده که انت و اهل بیتک صوم یوما و استغفر الله انی گویم این جماع اطلاق کرده است این وایت ابی هشام بن محمد و قد بلغنا به من سجد کمار و اه ابو عوانه  
 فی صحیح و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اولیس و عبد الجبار بن عمرو عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریره و هو بهم فی اسناد و کذا  
 فی التلخیص لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت  
 امر نکرد و اگر بکفاره لا غیر جواب داده اند که آنحضرت استحکال کرد بر آنچه از آنکه میگوید معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و اما نه فی جماع  
 کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و احوال اصح من قولی شافعی  
 و به قال لا و زاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن کرده باز و ج بهجت آنست که وی اعتراف نموده و اعتراف زوج  
 موجب کفاره بروی نیست یا با احتمال آنکه زن ضامن نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق و مثبت حکم است در  
 حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تعلیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن  
 نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی اینست و امره ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة است و در وی کلامی است  
 معروف و در وصفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد  
 و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم است از حکم و چنانکه در بنا بر هر دو واجب و غسل و غسل و ظاهر آنست که اگر در روز و تعرض صوم کرد و جماع  
 و کفاره لازم آید و داخل کفارات امری است که از شرع رضی بر آن لالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست  
 که لازم است انتی و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث مرسل است و اخبرناه ایضا من حدیث عائشة و له الفاظ عندنا و در سبیل گفته ان هذا  
 حدیث جلیل کثیر الفوائد و تصنف و فتح الباری گفته اند قد استثنی بعض المتأخرین من ادرك شیوخنا بهذا الحدیث فتکمل علیه فی جلدین جمع  
 فیما ألف فائدة و فائدة انتی آنچه مذکور کردیم در وی کفایه است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقل از عن فتح الباری و عن عائشة  
 و ام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم جنباً من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد  
 در حالیکه جنب است از جماع و در روایتی باین لفظ است که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود  
 از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع است بر غسل و در روایتی بجای شتم فآدمه یعنی پس غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه پیدا شد متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از روی سند و گفت ابن عبد البر ائمه صحیح و تواتر و اکثر  
در حدیث ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون نماز کرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب است پس روزه ندارد آن روز  
رواده احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از آن جمهور که این منسوخ است ابوهریره از آن جموع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوی سیده  
و فتوی داد قبول این هر دو صحابه و دال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد مدنی آنحضرت را در حالیکه هفتفتا میکند از روی و عایشه را  
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا درمی یابم را نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انا تدرکنی الصلوة و انا جنب  
فاصم پس گفت آنمردیستی تو مثل ای رسول خدا قد غفر الله لک اتقدم من ذنبک و اما آخر فرمود و الله انی لا رجوان اکون اخشاکم بعد و اعلمکم  
بما اتقی و بنسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیره و این حدیث واقع قول کسی است که میگوید که این خاص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و زاد مسلم فی حدیث ام سلمه و لا یقضی روزیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا میکند روزه را و اکثر علماء بر این اند و طیبی از تحفه  
نقل کرده که در روزه نفل و رست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صحیح کند قضا کند  
آن روزه را و قول اول صحیح تر است و حدیث وارد است برخالف اند اعلم و عیسی عایشه رضی الله عنهما آن رسول الله صلی  
الله علیه و سلم قال من مات و علیہ صیام صام عنه ولیه کسیکه مرد و بر وی صومی است واجب که قضا کرده است آنرا  
روزه دارد از جانب بی ولی وی این خبر در معنی امر است و اصل در وی وجوب است لیکن او کار کرده اند اجماع را بر آنکه در اینجا برای ندب است  
و مراد بولی و ارث است خاصه یا قریب یا عصبه و در سله خلافت است اصحاب حدیث و ابو ثور و ابو زاعی و احمد و شافعی در قولی و صحیح النووی  
نظایر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که خیر است میان صیام و اطعام و جمهور علماء بر آنند که با نذر است اما اطعام مستعین است که  
آنرا فدییه میگویند و باین قابل است امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب بی دلیل حدیث این عمر مرفوعاً و لفظ وی این است  
که هر که مرد و بر وی روزه است بخوراند و از جانب بی بجای هر روز یک سکین یا خرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب است نمی شناسم  
او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول او مست و گفت دا قطنی محفوظ و وقت او مست بر این عمر و تابعه البیهقی  
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگر چه  
در حکم مرفوع باشد لیکن معارض حدیث صحیحین که اقوی است از وی در سنه نتواند شد و نیز تمسک ایشان با آنست که از ابن عباس  
و عایشه فتوی باطعام مروی است و همین است موافق سایر عبادات که هیچ سگلف از طرف هیچ سگلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص است جواب  
داده اند که آثار مروی از فتوای عایشه و عباس و حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است و هیچ بنص صحیح پس  
و خصوص هم ثابت باشد و غرض از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض است بهین حدیث باب اعتذار مالکیه بعد عمل اهل بدینه بر آن مبنی است بر آنکه  
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است و لیس کذلک که اعرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه با آنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد  
عذر می غیر مقبول است زیرا که عبرت مبروی است خدای راوی که اعرفت فیما ایضا و صنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر با صحیح  
از ابن عباس که گفت نماز نگذار و هیچکی از هیچکی و روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مشکه عن ابن عمر من قوله و در بخاری است  
در باب انداز ابن عباس این عمر تقیاً امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی باتباع است انتی گویم حدیث ابن عمر را  
مالک هم در روایا آورده و در مصنفی زیر آن گفته این انتقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید یکمن است جمع میان حدیث و ابن عمر گویم که معنی قول



این عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد و در حال حیات آن شخصی که مرخص یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه نگذرد  
 تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض نمیگیرد حج را سبامی تواند آورد و در باب شخصی که بمیرد و بر وی اجبت  
 صوم و حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است  
 و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشیه است بخلاف توفیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه  
 عمل هر دو ممکن است چنانکه از نظر اوزان باب کفارات تخمیر در حیض صلت واقع شد پس گوئیم بر اوست و در حدیثی حاصل میشود و یکی از دو چیز  
 صوم ولی و قریه طعام و جمع کردن میان هر دو مجمل نمیتواند شد زیرا که هر یکی مشعرست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجه الله الباطن است  
 که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز است که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در صنفی گفته تخصیص کرده اند و از آنجمله  
 بعد از آنکه از قضا تقریر کرده باشد فقیر گویند لفظ حدیث منعی نیست از تمکن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت انتهی و باجماع نیز در حقیقت  
 میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نیز در شافعی وصیت کند یا نکنند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص  
 بولی است یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم با هم وی روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزای باشد کافی الحج و ذکر ولی در حدیث  
 بطریق غالب آورده و گفته اند اجنبی بغیر ام ولی هم بدان قیام می تواند آنست که وزیر که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه درین مختص  
 بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سده که دیگری را نائب گیرد و در صنفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدر قیاسا  
 علی نظر المسئله انتهی متفق علیه و صحیح احمد و علی الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گوئیم حدیث ثابت شده بهیچ وجه خلافیافته  
 که این سنت ثابت است و نمی دانم خلا فی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در انشکاف و احاطه  
 صحیح ثابت صریحی حکم ذکر کرده و زیاده که در بار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخمیر است میان صیام  
 و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف است زیرا که از طریق ابن امیه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن است و در حدیث  
 مسلم است از بن ابی بکر که ای رسول خدا بود بر ما در سن روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر چیش خود ده بود آیا روزه دار من از جانب وی  
 فرمود روزه دار از طرف وی بعضی حاکم گفته اند جائز است که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دار و دو کانی باشد از چند روز  
 صاحب سبل گفته و در حقا ما فیه من الاختلاف فی حواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن قیمین العید بیا نا شافیا و بعد الحدیث انتهی

## باب صوم التطوع و ما لھی عن صوم

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توراتی گفته  
 توانائی نمودن و آنچه بفرض باشد آوردن عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت نمیکند بی آنکه  
 شارع او را تکلیف کند **عن ابی قناده** قال انضاری رضی الله عنه روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است و قطعه ویل  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عن صوم یوم عرفة بدستیکه آنحضرت پرسید و شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم  
 از یحیی در روزه در وی فضل تمام دارد و بلکه فاضل تر است از صوم یوم عاشورا قال فرمود بمحمد بن فضل خدا یکفر السنة الماضية  
 و الباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از دست باین سخن که  
 حکم دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفة مستحب است مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز برین است که مستحب است افطار و افطار عرفت را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثواب است از فعل آنحضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم غسل عن صوم یوم عاشوراء و پیرسیده شد از روزه یوم عاشوراء و عاشورا نام روز دهم محرم است و بعضی او یوم کرم کرده اند که نام روز نهم است و این خطاست فقال یلکفر السنة الماضیه پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت است بر آنکه صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که کفر ذنوب و دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرموشند مستحب گردید این عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزه و روزی را که تفضیل پیدا و آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان است مستفق علیه و گفته اند که فضیلت این روز که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فهم این عباس است که از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید و در زیوم عرفه افضل سایر ایام است غیر جمعه که در فضیلت وی و عاشورا اختلاف است و غسل عن صوم یوم الاثنین و پیرسیده شد از روزه روز دوشنبه فقال پس گفت ذلک یوم ولدت فیہ و بعثت فیہ و انزل الی این روز است که زائیده شده ام من در آن روز یا فرستاده شده ام من در آن یا نخست فرستاده شده است و وحی بر من در سبیل گفته گویا این شک از راوستی و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتهی گویم حرف او چنانکه برای شک می آید معنی صحیح بهم می آید کما قال الشافعی سیان کسر غیفه و عطفه پس تخمیل که اخبار از وقوع هر سه ام درین روز باشد و ادعای علم و در حدیث اسما تلعیل صوم آنحضرت درین روز و روز پیرسیده چنین آمده اند یوم تعرض فیہ الاعمال و انه یحب ان تعرض عنه و نهو ما تم و نیست منافات میان هر دو تعلیل که کافی اسبیل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان ابن عمرو و رواه احمد من حدیث عایشه و فی الباب عن النضر بن شیبان در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب وزده داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استیجاب روزه داشتن درین روز و روز پیرسیده سبب آن شک را که لغت وجود آنحضرت و وجود دین شریعت اوست انتهی و در سبیل گفته فیہ دلالت علی انه یتبغی تعظیم الیوم الذی احدث فیہ علی عبده نعمه بصومه و التقرب فیہ انتهی و عن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل می بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صام رمضان ثم اتبعه سننا من شوال فرمود آنحضرت کسی که روزه دارد در رمضان ایستد تا بچهار روز و آنرا بشش روزه را از شوال کان کصیام الدعی باشد همچو روزه روزگار همیشه و وجوب آن ظاهر است و این بر تقدیری خواهد بود که بکلی عمر بدان وفا کند و الا در هر سال که دارد و برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوابان بهم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان او شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شود و روزه تمام سال که من جابر باحسنه فله عشر اشالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که بیایي دارد بلکه تفریق بهتر است و دور تر از شش به رمضان رواه مسلم و در سبیل گفته در وی دلیل است بر استیجاب صوم شش روز و شوال و این مذهب احمد و شافعی است و مالک گفته مکره است زیرا که وی هیچکس را از اهل علم ندیده که این روز را داشته باشد و تا گمان موجب نکند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم ماین تعلیلات را نیست و خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجماع حاصل است و خواهد تفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اشیا و درین ترتیبی است از این المبارک که وی این شش روز را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که متفرق دارد جایز است گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهاده بروی صداق است که وی تابع گردشش و روزه را از شوال در صفتی گفته مستحب است نزد شافعی و بی در پی داشتن آن افضل است و نزد ابوحنیفه مکره است خواهی در پی باشد یا متفرق و نزد ابویوسف

متابع آن مکرده است دون التفرق وفي العالم کثیره و لکن غایه المتأخرین لم یروا به بأسا ولا حرجا انه لا بأس به انتهى و نسبت در حدیث دلیل  
مستخرجت حسیام و هر ویاتی بیانه فی آخر الباب تفسیری سبکی گفته طعن کرده است دین حدیث آنکه نیست و در فهم مستخرج بوده بر قول ترمذی که این  
حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید الضاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اخترا آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده  
بلکه حسن گفته و گوید که این در شیخ از وی است و آنچه مادر سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب  
حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بن خنیس بن سعید الانصاری و قد حکم بعض اهل الحریث فی سعد بن سعید من قبل خطه انتهى گویم آنچه  
گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابو حاتم الایجونی لما اشتغال بحديث سعد بن سعید  
و ابن السکون گفته قد اتنی شیخنا ابو محمد الدیلمی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة و عشرين رجلا و هو عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظا ثقیاتهم السعیدان  
و ابی سعد اعلی و ابی اخوه یحیی و عبد رب و صفوان بن سلیم و غیرهم و رواه الیضاعن النبی صلی الله علیه و سلم ثوبان و ابو هریره و جابر و ابی اس  
و البراء بن عازب و عایشه و لفظ ثوبان بن حسیام رمضان فشهد بعشرة ايام و من صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صیام السنة رواه احمد  
و النسائی انتهى گویم حدیث ثوبان نزد نسائی و ابن ماجه و احمد و دارجی است و حدیث ابو هریره نزد بزار بد و طریق و نزد ابو نعیم از طریق  
مثنی بن الصباح و وی ضعیف است و نزد طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نزد احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث

ابن عباس نزد طبرانی در اوسط و حدیث برانز در اوسطی است **و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه و قال قال**  
**رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله** نیست هیچ بنده که روزه دارد و دیگر روز در راه خدا  
در سبیل گفته لفظ سبیل اس چون طابق آید مراد بدان جهاد باشد انتهى در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طبعی گفته تواند که مراد بدان  
لوجه الله باشد الا بعد الله بذلك اليوم عن وجهه الذان مکرر آنکه دور دارد و او را الله تعالی بسبب روزه آنروز از روی او  
اگشاد و در رخز اسبعین خریفا هر قدر ساله راه متفق علیه و در حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
کسیکه روزه دارد و روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی و در سبیل و اندا و اخدای تعالی از دوزخ نماند و روزی از غیر  
در سبیل چاره است تا آنکه بمیرد در غایت پیری و راه احمد و وی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه عمر زاغ  
در است در تمام عمر که بهر قیاس باید که در چه مقدار سافت قطع خواهد کرد و این حدیث مؤید قول طبعی است و الله اعلم و اللفظ لمسلم و لفظ  
حدیث مسلم است و در وی دلالت بر فضیلت صوم در جهاد و اوقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بجهت  
آنست که وی جمع کرد میان جهاد و نفس خود و ترک طعام و شراب شهوت و غنی بقوله باعد الله عن سبب من عذابها و عن

عایشه رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر و يفطر حتى نقول لا يصوم  
بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و تفطر و در هر وجه  
بنای فوائده نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل و اوم و استمرار و تخیص  
شهر و در شهر نبود گاهی چند آن فصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطار میکرد که گمان می  
کرد که هرگز روزه نخواهد داشت و در سبیل گفته و لعله کان یفعل باليقصيص الحال من تجرد عن الاشتغال بمتابع الصوم و من عكس في القیاس ان افطار  
انتهی و هم عایشه میگوید و ما روایت رسول الله صلى الله عليه وسلم است کمال صیام شهر قطا الا رمضان و ندیدم من

آنحضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را و ما که ایته فی شهاد الکث منه صیام ما فی شعبان  
وندیدیم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت  
و در روایتی آمده روزه میداشت شعبان همه شعبان او در پنجاه مبالغه است باعتبار اقامت اکثریت ام کل ابن المبارک  
گوید جائزست در کلام غریب که چون یکی اکثر ماه روزه دارد گویند تمام ماه روزه داشته چنانکه گویند تمام شب قیام میکند و نماز میکند و  
حال آنکه در شب طعام خورده و بکارهای دیگر مشغول شده متفق علیه و عایشه تنبیه کرده است بر تخصیص شعبان بکثرت صیام  
چنانکه طبرانی از وی روایت کرده انه صلی الله علیه و سلم کان یصوم ثلثة ایام فی کل شهر فربما آخر ذلک فجمع علیه صوم السنة فی صوم شعبان در  
سندش ابن ابی لیلی است و اضعیف است و گفته اند که برای تعظیم شان رمضان میداشت چنانکه ترمذی از حدیث انس غیره آورده که  
پرسیده شد آنحضرت که کدام روزه افضل است پس گفت شعبان برای تعظیم رمضان ترمذی گفته در وی صدقه بن موسی است و بنو  
عندهم لیس بالقوی و گفته اند بحجت آن میداشت که این ماه در میان رجب و رمضان است و مردم از وی غافل اند چنانکه نسائی و ابوداود  
و ابن خزيمة و صحیح از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت اسامه گفتتم ای رسول خدا منی بینم ترا که روزه داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان  
فرمود این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی عمل بدرگاه رب العالمین پس دوست دارم  
که برداشته شود عمل من صائم باشم و در حدیث دیگر باین لفظ است که شعبان شهری است که نوشته میشود در وی احوال و اعمال تا آنکه  
که ام یک درین سال زند و ماند و که ام یک از عالم برود من دوست دارم که نوشته شود نام من صائم باشم و از احادیث دیگر معلوم میشود  
که این نوشتن در نیمه شعبان است و آنحضرت روزه در تمام شعبان میداشت در سبل گفته و تحتل انه یصوم منه از حکم کلام و اللفظ مسلم  
و لفظ مسلم راست و معارضه کرده اند که صوم شعبان افضل صوم است بعد رمضان بحیث مسلم از ابی هریره و فروغاً افضل الصوم بعد رمضان  
صوم محرم و وارد کرده اند بروی که اگر آن افضل بودی بر اکثر صوم وی محافظت فرمودی و حدیث عایشه مقتضی آنست که اکثر صیام و  
در شعبان بود و جواب داده اند که تفصیل صوم محرم بنظر بسوی اشهر حرم است و فضل شعبان مطلق است و عدم اکثر او و صوم محرم بحجت  
آنست که در آخر عمر معلوم شده قاله النووی و همچنین معارض نیست صیام شعبان باینی تقدیم رمضان بصوم یوم یا یومین یا صوم  
نصف تانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی است که این ایام داخل ایام عبادت وی نباشد و جواز برای صاحب عادت است و الله اعلم  
و عن ابی خضر جندب بن جنادة الغفاری از اعلام صحابه و ما و ایشان است و یکی از مهاجرین اسلام آورد و بجه بود و پنجم در اسلام  
آوردگان پیشرفت بسوی قوم خود و اقامت کرد در آنها تا آنکه قدم آورد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مدینه بعد خندق و ساکن شد روزه را  
تا انتقال در مدینه و خلافت عثمان و تعبیر میکرد قبیل بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه عن خلق کثیر من الصحابة و التابعین رضى الله  
عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نصوم من الشهر ثلثة ایام گفت ابو ذر حکم کرد ما را رسول خدا بر روزه  
از هر ماه سه روز نلت عشره و اربع عشره و خمس عشره و سیزدهم چهاردهم و پنجم و آنرا ایام میض گویند یعنی روزی که شبها  
آنها روشن اند و الا النسائی حدیث وارد است از طرق عدیده در حدیث ابو هریره و این لفظ آمده فان كنت صائماً فصم الغری فیض  
اخرجه احمد و النسائی و ابن حبان و در بعض الفاظ وی نزد نسائی این است فان كنت صائماً فصم البیض ثلث عشره و اربع عشره  
و خمس عشره و اصحاب بنی از حدیث قتاده بن مغان آورده که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یأمر ان یصوم البیض ثلث عشره و اربع عشره

وخمسة عشرة وقال هي كمية الدهر والنسائي از حدیث جابر بن فروغ آورده صیام ثلثة ایام من کل شهر صیام الدهر ایام البیض الحدیث ودر سنن صحیح ست والترمذی ودر حجة الله البالغة گفته روایت در اختیار ایام بیض فحلت ست در حدیث ابو ذر سید و در چهاردهم یازدهم و در روایتی شنبه یکشنبه و دوشنبه و در ماه دیگر سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه و در روایتی از عروه ماه ناسه روز و برای هر یکی وجبی ست آنست مخصوصا گویم احادیث درین سه روزه از هر ماه مطلق و معین هر دو آمده و در حدیث ابن مسعود ست ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم عدة ثلثة ایام من کل شهر اخرجه اصحاب السنن و صحیح ابن خزيمة و مسلم از حدیث عائشة آورده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام یا یالی فی ای الشهر صام و از اینجا معلوم شد که روزه داشتن از هر ماه در هر سه روزه باشد کفایت ست و تنقید باین تواریخ نیست ولیکن اکثر احادیث در آن واقع شده پس احب و افضل باشد و اما معینة بغير ثلث پس در حدیث حفصه ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم فی کل شهر ثلثة ایام الاثنين و الخميس و الاثنين من الحجعة الاخری اخرجه ابو داود و النسائی و سیل گفته نیست تعارض میان این احادیث زیرا که این همه دال ست بر ندبیت صوم هر روز که وارد شده و هر یکی از روایات انچه بر این مطلع حکایت کرده مگر صومیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن امر کرده و بر آن حث نموده و وصیت فرموده اولی و افضل ست و اما فعلی صلی الله علیه وسلم پس شاید اشغال عارضه او را ازین مراعات مشغول میداشتند و شارع ایام بیض تعیین نموده است و طهارا و تعیین سه روز که روزه آن در هر ماه مندوب ست و ده قول ست بر دانی الشرح انتہی شیخ در ترجمه گفته در بعضی روایات ایام است یعنی روزی که شبهای آن سیاه ست شب ششم است شب هفتم است شب هشتم است شب نهم نیز آمده و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول ست و مجموع اقوال ده ست در لمعات آنرا ذکر کرده ایم و صححه ابن حبان و رواه ابن حبان من حدیث ابی هريرة ایضا و رواه ابن ابی حاتم فی الحلی عن جبریر بن فروغ و صحیح عن ابی زرقة و اخرجه ابو داود و النسائی و ابن ماجه من طریق ابن طحان العیسی عن ابیه و اخرجه البزار من طریق ابن اسماعیل عن ابیه عن ابن عمر **و حسن** ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لامرأة ان تصوم و زوجها شاهد الا باذنه و انیست مرزن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر ست مگر به ستوری و او این شامل ست ابتدای صوم را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام تضام میکنند بر ندب بلی حنیفه و هر که موافق اوست با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن متفق علیه و روی دلیل ست بر آنکه و فاجح زوج اقدم ست از تطوع و اللفظ البخاری زاد ابی و غیر هم ضاک سوای رمضان که در داشتن روزه آن ضرورت و ستوری شوهر نیست بلکه این روزه واجب ست بر وی و اگر چه زوج ناخوش شود و تضام قیاس ست بر آن آری اگر روزه نفل بغير اذن وی خواهد داشت فاعل محرم خواهد بود **و حسن** ابی سعید الخدری رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن صیام یومین یوم الفطر و یوم النحر نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان ست و این متفق علیه ست میان ائمه و نهی بر آن تحریم ست و البیه ذهب الجمهور و در بطائیر روایت سلیمان بن بسیار آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن صیام ایام منی یعنی ایام شریف متفق علیه و در بعضی گفته اگر شخصی نذر کرد که روزه بخیزد و آنرا این نذر منعقد میشود فطر یا بخت و انیمه یا نه زیرا که محل صایع نبود و بکرم شرع دو قول ست اول مختار حنیفه ست و ثانی مضی شافعیه و در صورت انقضاء قضا باید کرد و اگر روزه گرفت روزه او درست شد اگر چه آنهم صد ساله تمتع چون هر ی نیافت و قبل از ایام شریف روزه گرفت آیا درین ایام روزه دیگر و تفاوت



نزدیک ابو حنیفه روزه گیر و دهی تخمین شد و نزدیک مالک و زهرا گفتن جائز نیست باین عذر و الشافعی قولان کاندیدید فی الاطهر و الا  
**وعن** نبیثه بضم نون فتح موحده و سکون تخانیه و شین محجه الهمدانی بضم هاء و فتح ذال معجه منسوب بنیدین بن مدرکین الی  
صحابی است و اورا نبیثه الخیر گویند بن عمر و قیل بن عبداللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام التشریق  
ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است  
و آنها را ایام ضیافت اندیز که بیز و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است در آفتاب که در این ایام میکنند و نیز فرج هدی در وقت  
طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خداست عز و جل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید و چنانکه در قرآن تشریق  
فرموده نذارد الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را در این آیت تفسیر کرده اند تکبیرات بعد از نماز فرض و نیز در سجده و یا نهار و جری بخار و خزان چنان  
در کتاب الحج باید رواه مسلم و له طرق اخری ذکر المصنف فی التخصیص و اخره مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک ابن جابر من حدیث ابی بکر  
و الشافعی من حدیث بشیر بن شمیم و اصحاب السنن من حدیث عقبه بن عامر و البزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب و صلوة فایضا  
احد روایت کرد ابو داود از حدیث عمرو قنطکه که آنحضرت امر میکرد ایشان را با فطران آن و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از  
حدیث عبداللہ بن حذافه السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب بعل بعل بمعنی مواقعت است این احادیث دال اند بر نهی  
از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه چنانکه از سلف و غیر هم تحریم زفته مطلقا و الله و سبب الشافعی فی انفسه بود  
و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد و نه خیر او و این تخصیص قول او تعالی کرد اندیده اند بلکه ایام فی الحج زیرا که آیت عام است در ناقبل و بعد  
و حدیث خاص است بایام تشریق و اگرچه در وی هم عموم است نظر بسبوی حاج و غیره و بسبب خصوص فی امر حج باشد زیرا که مقصود است بدلاله بر آنکه  
این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار بای می بود و است برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع و کسیکه برومی هدی معتذر  
مثل محصر و قارن روزه و از اعتبار عموم آیت حدیث آینده بیوکالی گفته حرام است روزه در سیه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی  
از صحابه ثابت شده انتهى **وعن** عائشه و ابن عمر رضی اللہ عنهما قال لا یخص فی ایام التشریق الا لمن له بحال الحد  
رخصت کرده نشده در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر است که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل  
تخصیص آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم و آن مرفوع است و در وی سه قول است فلان است که اگر مضایف بعد آنحضرت است حجت است  
و الا فلا و وارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف است و لفظ وی این است و رخص رسول الله صلی الله  
علیه وسلم للمتمتع اذا لم يجد الهدی ان ایام صوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی است فضل  
والی و کبر و فتاوی علی علیه السلام و جماعتی بآن گفته که نهی برای تنزیه است و صوم وی جائز است مگر برای راد سبیل گفته و به قول لایخص علیه دلیل  
رواه البخاری عن عائشه و الدارقطنی عن ابن عمر من طریق حمی بن سلام و گفت نیست بحی قوی المصنف در تخصیص گفته این حدیث و حکم  
مرفوع است و مثل قول صحابی است امرنا بکذا و نهینا عن کذا و رخص لنا فی کذا انتهى **وعن** ابی هریره رضی اللہ عنہ عن النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین الیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین  
الا ایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مخصوص نکر دانید شب جمعه را بشب خیمری از میان شبها و مخصوص نکر دانید  
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز و هم

بیاوردیم شما عادت کردید اندر کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین غرض تهنات روز جمعه روز دوشنبه منوع نیست و حدیث  
دلیل است بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معناه و اگر آنچه بدان منضم دارد شده همچو قدرت سوره گفت که وارد شده است تخصیص  
لیله الجمعة بقرات وی و دیگر سوره که احادیث بدان وارد شده در وی انتقال است و نیز دال است این حدیث بمجموع خود بر عدم مشروعیت صلوة رتقا  
در اول شب جمعه از جهت اگر حدیث آن ثابت شود تخصیص او باشد از عموم نمی لیکن در حدیث وی علما حکم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال است  
بر تحریم تغافل بصوم یوم دی بالا افراد این سنده گفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبرانی گفته  
فرق است در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقد است بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزی دارد و جمعه و یک روز قبل از وی  
که نهی از افراجه بصوم هم تشریف است بحديث ابن مسعود که روزی سید داشت آنحضرت در غره ماه سدره روز و گفته بود که انظار کند روز جمعه  
اخره الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قریب آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب اده اند خلیل که یک روز قبل یا بعد وی روزی داشته باشد  
و منع الاحتمال لایتم الاستدلال باین عبدالبر گفته این حدیث صحیح است و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول  
بر آنکه وصل سید و آنرا بر روز جمعه اندر علم و احادیث مسلم اختلاف کرده اند و وجه حکم تحریم صوم جمعه بالا افراد بر قول ما در سبیل گفته اظهر  
اقوال آنست که این روز عید است چنانکه روایت از حدیث ابی هریره مرفوعاً یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبہ با سنا و حسن از علی علیه السلام  
آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کنند از ماه پس باید که روزه دارد و روز پنجشنبه و روزه ندارد و روز جمعه زیرا که این روز خوردن و نوشیدن  
و این نیز از اوله تحریم صوم جمعه گرفته اند و از معنی آید که از هر وجهی در روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بر روز دوشنبه یک روز قبل  
یا بعد از وی زائل میشود و انتهی گوئیم احوال مذکوره را هیچ در طاعات استیفاء کرده و گفته اقرب جوده آنست که در افراد جمعه بصوم مشاهرت است بپوش  
و مضامیری که روزی عین تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یوم لیسیت از فضائی یوم الاحد و الاخر و غیره در شرح او تعظیم  
و تخصیص فی واقع شده آن ثابت است و منوهم آن معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و بعد و شیخ در جمعه گفته گفت بنده ضعیف  
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متفرغ من فضیلت آبی غزاسمه بود و وقت را  
مخصوص ساختن در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب نیست لکن لا یخفی علی المتفطن انتهای  
گوئیم هر وجه تعظیم من است و دلیل قوی بر آن موجود نیست پس اولی اغویض است بمشایع حاجت در وی رعایت کرده باشد و الا ما لم یکن  
مقتل کرده اند که در موطا گفته میشنیدم من هیچکس را از اهل علم و فقه از آنما که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدیم  
بعضی از ایشان که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تخری میگرد و نوی گفته اینکه مالک گفته معنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالفت  
و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در این باب است  
قول بدان مالک محذور است که او حدیث نرسید و او دی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک او اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد

**و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم من أحدكم يوماً الجمعة**  
الا ان يصوم يوماً قبله او يوماً بعده روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه مگر آنکه روزه دارد و روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه  
یعنی تهنات روز جمعه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد و بهتر است متفق علیه  
و درین باب حدیثهاست در سبیل گفته این دال است بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تهنات روزه دارد و از آن روز واجب است

ظن آن چنانکه سفید است روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویری که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این جهات بود پس گفت تا روز دوازده دشتی و دیر و زکات نه فرمود و در روز دوازده و خوابی داشت گفت نه فرمود و افطار کن اصل در امر و خوب است انتهی **و عنه** ای ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه ندارد این دلیل است بر نهی از صوم بعد از انتصاف شعبان لیکن قید است بموافقت صوم نعمتا و کما تقدم و علما را در آن خلاف است بسیاری از شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل بکراهه الا قبل رمضان بیوم اول یومین فانه محرم و گفته اند نیست مگر و قیل انه مندوب و حدیث بود که بحسبیک ضعیف گردانید و او را صوم و گوید که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان ابر رمضان لیکن مخفی نیست که چون قول قیل متعارض شود مقدم کرده خود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و یحیی و نسائی و ابن ماجه و استنبط احمد گفت احمد که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علام بن عبد الرحمن است گویم وی از رجال مسلم است مصنف در تقریب گفته اند صدوقی و با و هم صحیح ابن حبان غیره **و عنه** الصماء فتع صام محله و تشدیدیم و بهر صحابه است و گویند که صام لقلب است و نام وی بهیته است یعنی موحه و فتح ما و تشدید تحتیه و قیل اسمها بهیته زیادت سیم اخو عبد الله بن سبک لبس الما زینیه بضم موحه و سکون محله رضى الله عنها است رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصوموا يوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه دارد روزه شنبه یعنی تنها مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگر چه این اقراض بنذر باشد فان لم یجد احدا کم الا الحاء عنبه پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انور کجا بکسر لام و حاء می محله ممدوده عنب بکسر محله و فتح نون و موحه و در سبیل گفته فاکر ممدوده و مراد قشر است او عقی شجری یا نیاید مگر خوب درخت فلیک صغره پس باید که بنجاید آنرا یعنی افطار کنند و بشکن روزه شنبه را که داشته است اگر طعام نیاید بماند پوست انور یا خوب درخت هم بشکن و سبب نهی از صوم سبب از صوم تغذیم است بصوم و در تغذیم وی تشبیه است بیود و اگر چه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان لیکن تغذیم میکنند باین وجه در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن بجهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبب و احدا را تا تغذیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است که اقبل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و رجال ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب است زیرا که روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علی قاضی نیست بلکه وی صحابی است و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته بحتم که از عبد الله بن عمر و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه صحیح است و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح و در قطنی لیکن ابن کلبان در حدیث واحد با سند واحد با وجود اتحاد و ترجیح صحیحی روایت است و ثنی است بقلبت ضبط مگر آنکه از حفاظ کثرین حر و فین جمع طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود و لیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از عبد الله بن بسر و قد انکس مالک و تحقیق آنکار کرده است آنرا مالک و گفته بود که ب نفعه عنه ابوداود و قال ابوداود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ است گوید امر او وی آنست که ناخ است حدیث آیند یعنی **و عنه** ام سلمه رضى الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اکتز ما كان يصوم من الايام يوم السبت ويوم الاحد

درستیکه آنحضرت بیشتر از پنج روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول و بود که میگفت و سبب و زنده داشتن  
 درین روزها نهضت و معیند و لشکر کن بدستیکه این دو روز دور و دور عید اندم مشرکان را و انا ازیدان اخالفه و چون  
 بنیوایم که مخالفت کنم ایشانرا و بدستیکه کان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز ایشانرا یافته بود و بت پر  
 یهود و نصاری خود امری شش فصل چون روز عید ایشانست روز نه نهار ندیش در روزه داشتن بدین روز مخالفت ایشان باشد  
 و تتمه این کلام در حدیث صحاح است بسنگدشت اخوجه النساء و احمد و البیهقی پس نمی از صوم و راول امر بود که آنحضرت  
 موافقت اهل کتاب دوست میداشت و که حرام است صوم منبت و احادیث برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی  
 الافراد و الاجتماع است و گفته اند که نمی از افراد صوم بود اگر آنکه قبل یا بعد از روزه دارد و در حدیث عالیه است نزد نزدی که بود آنحضرت  
 که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و صحیح ابن حبان و هذا الفظه  
 و این فظ ابن حبانست در حدیث صحاح است که فرمود آنحضرت روز و نهار در روز شنبه مگر در پنج مفرض است بر شما اخوجه احمد و اصحاب السنن  
 و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صحیح ابن السکین نقل کرده حکم از زهری که چون ذکر کرده میشد و این حدیث میگفت این حدیث  
 حصی است از او زاعی و همیشه تا بم بودم آنرا آنکه دیدم که شته رش و گفت ابو داود و در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است  
 و او را معارض است با سواد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حکم زعم کرده است بکام محمول است بر افر و است  
 بصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد و الله اعلم **و عن** ابی هریره رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 طی عن صوم یوم عرفه بعضه نمی کرد رسول خدا از روز و داشتن روز عرفه در عرفات از جهت و جدان شقت و جهد در او  
 و طائف آن در سبیل گفته حدیث ظاهرست در تحریم صوم و باین گفته است یحیی بن حمید انصاری و گفته واجب است افطار آن بر حاج  
 و گفته اند لا باس به است اگر از دعائیان و نگر دو این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و هم بر آنند که افطار مستحب است  
 و اما آنحضرت پس صحیح اینست که روز عرفه بعرفه مفرط بود در حج خود و لیکن دل نیست ترک صوم بر تحریم او آری دل است بر نیک افطار  
 افضل است زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل گز آنکه گاهی مفضل هم برای میان جواز بعل آرد و معنی او حق وی افضل باشد بنا بر  
 آنچه در دست از تشریح و تبلیغ بفعل لیکن اظهر تحریم است زیرا که اصل نهی اینست رواه الحنفیه غیر الترمذی یعنی حمید  
 و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش خوشب بن عقیل است راوی از محمدی اجبری و وی مجهول است و صحیح  
 ابن خزیمه و الحاکم و اقاره الذہبی فی مختصر المستدرک و لم یعبه من الضعفاء فی المعنی و استنکاه الغفیل و گفت عقیلی منکر است  
 زیرا که در سندش محمدی اجبری است و او ضعیف است رواه العقیلی فی الضعفاء من طریق و قال لا تابع علیه و الراوی عنه مختلف  
 و گفت عقیلی که مروی است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم با سنانید چنانکه وی روزه نداشت روز عرفه و عرفه صحیح نیست از آنحضرت  
 نمی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توشیح کرد محمدی مذکور را ابن حبان انتہی و گفت ابن معین لا اعرف کذا فی اصحاب  
 و در تقریب و حق خوشب بن عقیل گفته اند گفته و مروی است از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بعضی گفتند که روزه دارد بعضی گفتند که روزه ندارد پس ابن ساد میونه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در توقف بود بغرفه  
 سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متعقی علیه و اخوجه النساء و الترمذی و ابن حبان بن حدیث ابن عمر و لفظ وی اینست که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و ابالی بگریختن با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان نه نهی میکنم از آن آخره النسای  
 من حدیث ابن عباس و یوفی الصبح من حدیثه عنه عن ام الفضل و از اینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابو بکر و عمر و عبدالمطلب  
 و عمل سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بفرقات و ظاهراً مختلف میشود باختلاف احوال و قوت  
 و ضعف **و عن** عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صام من صام الا بد  
 روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی است یکی آنکه عای بدست  
 برصائم بطریق زجر بر صبیح و می دوم آنکه اخبار است بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست این عربی گفته اگر این عای بدست پس و یا  
 بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر است پس و ای کسیکه خبر داده آنحضرت که وی روزه دار نیست همچون روزه اند  
 ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبیل گفته اختلاف کرده اند علما و صیام اندگر و بی تحریم رفته و بهو اختیار این خبر  
 لهذا حدیث و بانی معناه و گرو بی بجزا رفته و بهو اختیار این المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد از آن صیام  
 مع ایام منعی عنماست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود است بحجت نهی کردن آنحضرت این خبر را از صوم دهر و تعلیل فرمود  
 بآنکه نفس او را بروی حق است و اهل او را حق است و ضیف او را حق است و لقوله اما انما فا صوم و افطر من غلب من سبقتی فلیس منی پس  
 تحریم او برست از روی دلیل و از ادله تحریم است حدیث ابی موسی مرفوعاً بر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین قبض کرد  
 گفت مبارک خود را و در لفظی عقدیده آخر جاحد و ابن حبان و ابن خزيمة و البیهقی و ابن ابی شیبة و لفظ ابن حبان این است که تنگ کرده شود  
 بروی جهنم این چنین عقد کرد تسعین او را بالش حال صحیح اند و جمیع گویند مستحب است صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق  
 و تاویل کرده اند احادیث نهی را تاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه او شش روزه شوال ایاضاً  
 در روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر سختی ثواب میشد تشبیه چشم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعت  
 اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز چنانکه معنی است از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب النسته بگذارد  
 سختی ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گرد آید این پس از حدیث ابوهریره مرفوعاً آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انما  
 احتش محض نیست و لمسلم عن ابی قتادة بلفظ لا صام ولا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت  
 آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر است اما در توجیه عدم صوم مختلف کرده  
 بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر او است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منعیه او  
 گفته اند از جهت زیان ده شدن شخص بدان مشقت القای نفس در تملک و عجز از جاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد  
 بکسیکه افطار نکند و ایام منعیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجزا آن گفته اند کسی را که حالش خلاف آن بود  
 و استدلال کرده اند بآنکه محلی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحة انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت  
 ایشان ابدان و منقول است از بسیاری از تابعین و خبر آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و گوشت گرفت بآن اهل میگردد  
 کلفت و مشقت که مدارا و ثواب بر آنست که مقصود از مشرعت صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجداول با فاده کرده اند از  
 وقوع در کلفت و مشقت و اندک حکم گذاری شدة اللغات ترمذی در جامع خود گفته قوی میگوند که صوم دهر بر تقدیری سختی پذیرد که روزه



و غیر آنی و ایام شریقی نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد که است و صوم و هر نداشتن باشد و همچنین مردی است  
از مالک بن انس و این قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهى گفت مجری سطور عینی عندها هر سیاق حدیث نمی آید  
در این است که علت این نهی صوم ایام منزه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدالی و دخول در حد ربانیت و قوت حق نفس و اهل  
و عیال و وجود سقوت و اعتیاد بصوم است و لهذا اختیار این را برعهده نمی است از آن و کفایت میکند از آن صوم و او و علیه السلام که صوم این  
و افطار یوم است و سنت مقدم است بر همه توضیحات و تعلیلات احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

## باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم تنهایی است و حبس نفس بران و در شرح درنگ کردن در سبب بر صفت مخصوص قریکه آنرا درنگ خوانند  
نیست و در بعضی گفته اند درنگ کردن پس ناخود دست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت لقال عکف و اعتکف ای اقام  
و کثرت پس مجرم در در سبب بر صفت درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است سجد را در اعتکافات خویش  
و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب رابط است در سجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیست  
پس بحديث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر بر آنکه کثرت در سجد دو قسم است قسمی است که در اعتکاف گویند و قسمی است که آنرا انتظار  
و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لا بد است  
از کثرت طویل که صلیان آنقدر نمیکند مثل یکروز و اندک علم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای می از جهت  
ایمان و حسب الله نوی گفته حاصل میشود و قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله

در آن می آید آنچه در کلام نوی است **عن** ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قام  
رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسی که قیام کند رمضان را یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کند در شبهای می و  
از روی ایمان بخدا و امتثال بامر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثوابی آنرا زید شود و او را آنچه پیش گفته است از گناه و  
نصب ایمان و احتسابا بامر مفعول له بودن است و احتساب از حسب است همچو اعتداد از عدد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد و احتساب  
از آن جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گوید خال مباشرت آن فعل اعتداد و آن کرده قاله فی النهاية متفق علیه زیاده  
نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما آخر و اطلاق ذنب شامل است صفات و کبائر را و نوی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به  
جزم امام الحرمین نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این معنی است بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر بکرتوبه و حدیث  
دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و کثرت که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعضی لیالی کن حاصل نشود او را استغفر مذکور و بوظایف  
و ظاهرا آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترک بازده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث  
عائشه و اما تراویح بطریقیکه الآن معاد است و عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع نشده و عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداء نموده و ابی  
بن کعب را جمیع مردم حکم کرده و در وقت بصلوة ابی اختلاف است گفته اند که بازده رکعت میکردند و گفته اند بشت و یک و گفته اند بشت و گفته اند  
بشت و سه و قیل غیر ذلک که انی سئل السلام **و عن** عائشه رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل  
العشر الاخير من رمضان شد میزد و بود رسول خدا چون در می آمد و دهه اخیر از رمضان این تفسیر درج است از کلام را وی حکم می

از آن خود انکسایت است از اجتهاد و در غنا و اوقات زیاد و عبادت یا از گوشه گرفتن از زنان و طاهر اول است چنانکه در حدیث غایب است  
 بر او مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید و در عمل و در عشره و آخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشره و آخر و در روایت علی است  
 شد نیزه و اعتراف السناد و عطف مقتضی غایت است و احب لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را  
 در شب آجایی لیل که میگویند و معنی دارد یا معنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و نازکی وی در عبادت کردن است در آن  
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً عبادت و خواب در حکم موت است و بیکارگی  
 حکم مرده دارد و در عشره رهن دیده شب زنده دارد و ششم آنکه تلخ کرد برای تو خواب شیرین را به در سل گفته اقلع حبس ابر لیل حجاز  
 عقلی است زیرا که زمانه آجایی نفس خود است و مراد بران بیداری است و ایقظ اهل و بیدار میگردد و انید اهل خانه خود را اما آنها نیز  
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمه العمل و الاعمال و خوابها ششهر شام را بشمیرم گلی نوازش کن  
 نسیم خالیه سار و وزیدن است نخست متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی الله عنها  
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذاشت نماز را  
 بعد از آنکه معتکف پیوسته می درآمد در جای اعتکاف خود استلال کرده است باین حدیث سبکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز  
 عشره اخیره کند و باین قائل است از داعی و ثوری و لیت در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در اید پیش از غروب آفتاب  
 چون خواهد اعتکاف شهر یا عشره و تحمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در سجده می درآمد و چون نماز صبح میگذاشت و در سجده می کرد برای او  
 سینا خفتند و اخل میشد و منقطع میکرد دید از خلق و متفر و میگشت و مراد جنگ آن حجره است که از حصر و ماندن آن برای اعتکاف و میسختند  
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تکلی و افراد وقت صبح که اقامه میکنند ظاهر حدیث ظاهر در مذمت  
 اول است و لفظ اول از آن بیگانه می رسد در آنست که از اول اعتکاف وقت صبح واقع میشدند از ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتمال  
 عقلی متفق علیه و روایه ابو داود و ابن ماجه و ایضا و باقی صحاب کتب ستم نیزه طول و در سبیل این حدیث را اگر نوشته لیکن در بعض نسخ متین  
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذمت خفیه است بلکه است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت از این عالم  
 چنانکه در صحیحین است از حدیث غایب که گفت زهری عجیب ارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد و موافق گاهی و ترک میکرد  
 گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب گفتند آنرا با وجود یک سال نهشت در سال دیگر قضای آن در عشره شب است زیرا که واجب  
 آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت سبکه دوست میداد از آنکه  
 اعتکاف کند یا بداند که کمانی صحیحین و شستن در سال دیگر در عشره بجهت قضای او بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمهید و استعداد  
 به حصول درگاه و عیسی و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاخر من

رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را رضای تعالی و این بعد از آنکه  
 در عشره اول و او وسط نهشت و شب قدر را ندید یافت و نمودند که شب قدر در عشره و آخر است و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر سبکه اعتکاف سنت است ابو داود و از احمد نقل کرده که گفت تمیز آنم هیچکس را از علنا خلائی در سبکه اعتکاف سنت  
 و اما مقصود از وی پس جمع قلب است بر الله تعالی بخلوت با ظهور و اقبال بروی تعالی تو نعم بزرگ وی و اعراض از ماعدا می او سبحانه تعالی

مستوفى عليه شح در ترجمه گفته است که اعتكاف بر سه قسم است واجب و آن اعتكاف نذر است که واجب گردانیده است آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشره و اخير رمضان است و جز این دو قسم مستحب است انتهى گوئیم اختلاف است در آنکه سنت موكده اعتكاف است یا در غير رمضان یا در بعض عشر اخير و یا نه بعضی فصل گفته اند نعم فی الكل منها و بعضی دیگر گفتند جاهل نمیشود موكده خارج در رمضان نه زیرا که مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض و ایت باین لفظ آمده است کان یعتكف فی العشره الاخير من رمضان فهمیدند که در بعض عشر اخير هم جاهل نمیشود و همچنین و آیات فقیده دارد بجهلی که دال است بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول سنت موكده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بر آن مگر با استیعاب عشر اخير چنانکه در جمیع الجوامع است از حدیث ابی که بود آنحضرت اعتكاف میکرد و در دو اخير از رمضان پس سفر کرد و کینال و اعتكاف نکرد و چون شد سال قابل اعتكاف کرد و دست روزاخره احمد و ابو داود و النسائی و ابن خریمه و ابو عوانه و ابن جبان و مالک و در حدیث البقره برده است نذر بخاری که اعتكاف میکرد و هر سال ده روز و ریس اعتكاف کرد و دست روز را یک قبض کرده شد در آن پس عشر دین طرق بمبار اعتكاف موكده واقع شد و این بیان آن طرق است که در وی مكره فی واقع شده و تیر عشرت اعتكاف برای التماس شب قدر است در او نوار عشر اخير پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک والا شدید فعل بخانین باشند و عبارات است خفیه نیز عوارض است خفیه درین باب قاصد غیر محرجی التعمیر واقع شده و بعضی اهل علم را درین باب مضطر و ایست که در مکره خطمه بعض اصحاب خود کرده و در آن گفته که چون مرا فدا این عمر بخم و حضرت استاد علامه و حجه فیهما شیخ محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم و همیشه گفت که نفس اعتكاف سنت است علی العموم و اما سنت اعتكاف پس خاص است بمواظبت یعنی بر عشره اخير از رمضان مع الاستیعاب و لا علم الاصل و عنهما قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدخل على راسه وهو في المسجد لكانت عايشة يورس رسول خدا که می فرمود سهر سار که خود را برین حال آنکه وی در مسجدی بود و فارجه پس شامه میکردم سر آنحضرت را رحیل شانه کردن بنوی فرو بستن و در وی جواز بر آوردن معتكف است بر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر است و اینکه جایز است عمل سیر از افعال خاصه بالشان و حال آنکه وی در مسجد باشد و شریع است او را لطافت و غسل و طهر و تزین مجاز است استخدا هم زوج از وجه و کان کا دید خل البيت الا لحاجه و بود که دینی آمد خانه را و بر می آمد از مسجد مگر برای حاجت النسائی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این بهر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از اجازت بوجوه اکل و شرب و طه و غسل و بول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین مجاز است خروج برای علاج لبث بارجح خروج از مسجد نذر آن و همچنین برای نذر جمعه اما غسل جمعه پس و ای صریح دوران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح او را گفته که بیرون می آمد برای غسل فرص باشد یا فضل قال الشيخ گوئیم و قاضی حجت گفته مجاز است مختلف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضوء و اغتسال فضل باشد یا فرض و جمعه و حاجت سلطان و امری که لابد است از آن و چون فارغ شود از اینها و در برگرداند آنگاه معتكف چون می بود اعتكاف کند مستوفى عليه در کتب خفیه مثل تدریس غیر نوشته اند که اگر بزیاد برای جازه یا نماز وی و اگر چه معتقین شود بروی یا برای انجامی غریق یا حریق یا جاهد اگر چه نفی عام باشد یا برای شهادت باطل شود اعتكاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومه الوقوع است پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتكاف کرده است منهدم شود و از آنجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتكاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نامده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز نمیکند نگذارده باشند و همچنین اگر طامی یا اگر ایه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار بر سرکه درین مورد هم اعتكاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتكف باشد و مطاعه کرد و او را بر سر که بخانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتكاف خود دست و این هم در اعتكاف واجب است که بر نفس خود واجب گردانیده

و اما در اعتکاف فعل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعد از ولی غدر لا باس بهست در ظاهر روایت و اللفظ للبخاری در مصنفی گفته  
 در اعتکاف دورانی ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی مثل شافعی بآنست که اعتکاف مطلق است در مسجد و استحباب آن از  
 جهت معنی مطلق است الا که خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشره و اخیره مثلا ساخته اند جهت ضرورت و جهت آنکه گوشتی است  
 در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خودست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضرورت  
 یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بر آن که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورت  
 در اعتکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر درینجا فطرست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت خود دارد و برای حاجت ضروری برآید  
 بر اعتکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود  
 الا خروج بر نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشره و اخیره رمضان او اسے  
 مانوی نمی تواند شد مگر بکثرت این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثناء  
 آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف است یا قاطع آن نیت یا غیر نیت قطع یا قاطع  
 آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جایز نیست و مشروعیت استثناء مانع از آنست که  
 که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه میکند از جهت آنکه کالمستثنی است پس آنچه استثنای او هیچ کجاست  
 اولی است بعدم نقض بر رانی دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثناءست و تغییر گوید محل اختلاف بین الرازمی آنست که اگر مطلق اعتکاف  
 یعنی کثرت در مسجد نیت کرده است تحقیق میشود و صورت استثناء و غیر آن و ظاهر در آن می شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که محض  
 صلی الله علیه و سلم در عشره و اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود و استثناء و مانند آن و ظاهر در آن صورت  
 رای مالک ابی حنیفه است و بر روایت است از نایب رضی الله عنهما قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا  
 جنازة ولا یجس امرأة ولا یبشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و باسنان  
 زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن است و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مباشرت  
 و روی بطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند بطل است و بعضی گویند بطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند  
 مطلق است و الا نه و در بایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد و اعتکاف وی زیرا که این  
 در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و وی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در معنی گفته حرام است بر معتکف جماع کردن  
 در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی و لا تبشروهن و انتم جالفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بجا کفون پس وقتی که معتکف است  
 اگر چه از مسجد برای حاجت ضروری برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت و در جماع مانند لمس و قبله نیز حرام است بحجت  
 عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بدنیان ناقض نیست مانند جماع صائم بدنیان است و لا یخرج لحاجة الا لیس الا بد منه  
 و بیرون نباید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در سلسله خلاف بسیار است ولیکن دلیل قائمست بر مفهوم این حکم  
 در معنی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را باید است اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 اجتناب فرمودند از آن و اگر مطلق کثرت در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگرست ظاهر اینست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروری است

و کما المستثنی من شریعت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الدنیا منی مصنف گفته بزم کرده  
 و ارقطبی که حدیث عایشه تابعین لفظ است و معادای وی از روایت دیگر است که ان فی الفتح و در اینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه باید و  
 اعتکاف الا بصوم و نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف و به قالت الحنفیة شوکانی گفته و آورده شده است چیزی که  
 دالالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را داده است و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه  
 و ال با شایر برینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت است خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود و عایشه  
 مرفوعه که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر او این را نقل قول عایشه روایت کرده و همین را ترجیح داده اند خطاط حدیث انتمی گویم هر ادب حدیث عایشه  
 حدیث باب است و روایت کرده است آنرا انسائی و نیست در آن لفظ قالت السنه ابو داود گفته سوامی عبد الرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین  
 حدیث لفظ قالت السنه است و در سبیل گفته در شرط صوم خلاف است و این حدیث موقوف دال بر شرط است و در وی حدیثی است  
 در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و کمالی از بعضی حجت مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف است و وی اعتکاف نکرد و مگر صائم و اعتکاف  
 او در شرط اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت و در آن اعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسبب  
 چنانچه است و لیکن مگر در فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و کلا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع و مسجد جامع  
 و در اینجا مسجد جامع است یا بیان افضل اولی است و اکثر علماء بر شرطیت مسجد اند مگر بعضی علماء و این گفته است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند  
 جائز است در هر مسجدی مگر کسیکه لازم است او را جمعه که مستحب است برای وی جامع نزد شافعی و حنفیه مرزبانان و در مسجد بیت بخیر کرده اند و قول قدیم شافعی  
 نیز همین است امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین است و لیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود و شوکانی  
 گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد یا هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شریعتاً همین است که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد بنشینند  
 معتکف نامیده نمیشود و وارد شده آنچه دال است بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامعاً و این ابی شیبته و معتمد بن منصور من حدیث خذیفه  
 و اتفاق اند و علماء بر شرط صوم در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که باینکه داشت آنرا در هر مکان استی و او ابو حنبله و کلاس بحال  
 روایت کرد این ابو داود و نیست باک بر حال سند وی الا ان الراجح وقف آنرا مگر آنکه راجح وقت آخر است یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف  
 مگر بصوم مالک در موطا گفته جائز است معتکف را که اعتکاف کند در آن مساجد که خوانده نمیشود در اینجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که باید  
 ازین مسجد بروی مسجد دیگر که خوانده میشود در آن جمعه بخوی گفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست و از آنرا که  
 و اختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضاء حاجت  
 انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل نمیشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام است این حدیث و عن ابن عباس رضی الله  
 عنه قال لیس علی المعتکف صیام الا ان یجعله علی نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب کرده اند بر نفس خود یعنی  
 نذر صوم کنند و اما الدارقطنی و الحاکم و الدالرجح و قفه ایضا و راجح وقت او است نیز بر ابن عباس بهیچ گفته اصحیح انه موقوف  
 در قفه هم گویم اجتهاد را درین باب حدیثی است پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر التزام آن بنده چنانکه در حدیث ابن عمر  
 که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نذر کرده بودم در جای است که اعتکاف کنم شبی در مسجدی حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیس که  
 صوم شرطی بود اما با نیای این نذر نمیشود و خفیه بجا آن گویند که در روایتی بجای شب نظر روز آمده پس شب بار و زمر است چنانکه



از روز شب بار و زمراوی باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر دال است بر شریعت اعشاک در هر وقت بنا بر ورود و ادای نماز  
در آن و نیاید چیزی که دالالت کند بر تخصیص **و عن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجلا من اصحاب النبي صلی الله علیه و سلم  
از الیلة القدر فی المنام گفت ابن عمر بدستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب صفت گفته و من  
نشدم من بر نام بیچکی ازین حاجت و بالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر است بحکم که  
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای ای الطن رو یا که قد تو اطاعت ای تو انقت لفظا و معنی فی السبع الاواخر می بینم و سب نام  
و گمان میکنم خواب شما را که تحقیق مطابق افتاده است و هفت شب اخیر من بمان مقربا فلیتحی فی السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کند  
شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر و در وی دالالت است بر عظم شان رو یا و جواز استنا و بسوی وی در امور و وجوب تطهیر  
مخالف قواعد شرعیه نباشد و لیلة القدر الیلة القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود و روی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آجلی  
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریر ال است و بعضی گفته اند از جهت عظمت و  
و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست شمع شبی و صلواتی شده نامه بهر چه سلام  
حتی مطلع الفجر متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بخوبی یاد آورده آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس  
سجود نشود بر سبع بواقی و در روایت احمد است که دیدند دو مرد در شب قدر را شب بست چهارم پس فرمود آنحضرت بخوبی یاد آورده آخر بواقی و در روایت  
در از آن و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرد و نشوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی و در روایت  
باین طریق است که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که غلبه آن همین است و هر اقصی یا یقین فیه الا در آنکس گوییم حافظ ابن تیمیة  
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که بر سید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است  
در شب قدر که طلب کنید او را در عشر و آخر و ترس در که ام و ترشامی بیند گفت ابن عباس پس انکار کرد و مذکور در بیان و ترشامی  
و تری ذکر و پس گفت عمر حبیب ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای قومی پرسیدم گفت دیدم شما را  
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت چهار و ماشاء الله من بک و بیدار دانسا  
از هفت و گردانید رزق او را از هفت و در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که بیدار کرد انسان از  
هفت گفت ابن عباس گفت خلق الانسان من سلاله من طین ثم جعله نطفة فی قرار کلین الی قولنا خلقا آخر لیستر خواندم اما صبینا الله صبا  
الی قوله و ابایس نمی بینم لیلة القدر اگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتمونی علی ان لا تا تون با جابته هذا الغلام که  
کم جمع شوین را سناستی **و عن** معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال فی  
لیلة القدر لیلة سبع و عشرین شب قدر شب بست و هفتم از رمضان است رواه ابو داود و الراجم و تفرقه روایت کرد این را  
ابو داود مرفوعا و راجح و قف او است بر معاویه و لیکن او را حکم رفع است ازین حدیث بکسر او نشد و در گفته بر سیدم ای ابن عباس  
که برادر تو باین مسعود میگوید که قیام کند سال تمام وی در جمعی یا در شب قدر گفت رحمت کند خدا این مسعود را بخواهد که اعتماد کند  
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان است در ده اخیر در شب بست و هفتم بده سوگند خور دانی بن که کتب است



بر حال مانده که مستمیر گیرند و بخواهند نذریم غیر از تو فرمایند پس به قولی عاصمیان را خطا بخش و بسند رواه الحسنه غیریابی داود  
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و الحاکم که در سبل السلام گفته قبل علامت می آنست که شخص طلع بران هر چیزی را  
ساجده می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل می شنود و سلام با خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت  
وی استجاب دعا می بیند و اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود  
و اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود و ثواب مرتب هر کسی را که اتفاق افتاد و در این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف  
بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من یغم  
لیلۃ القدر فیا انعم الله و ی کویدای یعلم انها لیلۃ القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب لیلۃ القدر است  
و مصنف همین ترجیح داده و گفته انکار کنیم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیلۃ القدر اگر چه موافق نشود و او را و است  
کلام کرد حصول ثواب معین موعود بیکه آن مغفرت و ثواب مقدمه است انتهى و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشد یضم دال محله بنا بر آنکه نفی است و مبره می است بسکون بنا بر آنکه نهی الرجال  
جمع اصل یعنی پالان که برای شتر بخورین برای اسب باشد و شد و ی در اینجا کنایه است از سفر زیرا که غالباً برای همین باشد الا ان تلتله  
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه سبی یعنی سفر کنفیه بقصد دریافت نفس اکنه و بقهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن  
در آن افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن  
از آنچه در آن رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی است که در آنجا نیست مثل این گفته است شیخ نورانی که  
در تفسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغه گفته حق نزد ما آنست که قبر و محل عبادت ولی را از اولیاء الله و بطور همه برابر است و این  
نهی و در سبوی گفته بدلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منتهی عنه است و شاید که  
حکمت در آن باز داشتن باشد از آنچه میگرداند آنرا اهل جاہلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصنفی گفته تحقیق در اینجا  
آنست که در جاہلیت سفر میکردند بمواضع متبرک که بزرگم خولیش پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرک  
غیر این سه بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود و اما در جاہلیت رواج نگرفت و آیات منی که بصرف غفاری نمی را شامل طور داشت ابو هریره  
را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و مصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه در اینجا محذوف است پس یا عام تقدیر کند که بسوی هیچ جای بر  
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول السبب مقضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت  
و صلح و رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کنیه المناصب است باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجد  
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقهاء و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در سال  
منتخبی المقال مذکور است و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سواي این سه مسجد پس شد حال کند  
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر بری آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها خواهد کرد تا وقتی که  
نماز در آن خواهد گذارد از عهده نذر خواهد بود قاله البغوی و ابن بطال و التور شیتی شارح المصابیح و ابن عبد البر و محمود بن حنبل و غیره  
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکنند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعضی بسوی آنکه صحیح نیست

اعکاف بگردین مسجد یا نه دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعکاف از همین جای است و بعضی میگویند  
 مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال نکند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول است  
 از جوی و قاضی عیاض و قاضی حنین گفته اند که این نهی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخطئه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری سیطران آن  
 و نووی حکم بطلان بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث و ال است بر فضیلت این مساجد و و ال است بمنزله مخصص خود بر آنکه حدیث  
 بقصد غیر ثلثه مجوز زیارت صاحبین احیا باشد یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان نماز گذاردن در آن حرام است  
 و قد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوزی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و ال است بر آن روایت اصحاب سنن ارحم بخار  
 الی ابصره و غفاری برای هر سه در خروج بسوی طور و گفت لو ادکر تک قبل ان تخرج ما خرجت و استدل لال کرد و همین حدیث و و افقه ابوهریره  
 و رفته اند چه بسوی آنکه غیر محرم است و استدل لال کرده اند با آنچه ناهض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب را تا ویل لعید و لا یغنی  
 الس و یل الابدان نهض علی خلاف ما اولوه لاندلیل استی گوئیم میگویند آنکه ابوصبر و غفاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده و بهش آن بود که  
 ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بودند برای مجوز زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بر آن دلالت دارد و پس فهمیدن نفی سفر  
 برای زیارت صحابا و دیگر حاجات جائزه از آن مسامحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این مسجد  
 از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مخرج هیچ مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد یعنی غیر از اول  
 در عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز است  
 در آن پس پس و مقصود این است که شد حال بطرف هیچ مسجدی اگر چه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة در آن نکنند زیرا که این هر سه مسجد  
 منصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلیم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی منع نیست  
 کاتب حروف که ید عفا الله عنه مسئله سفر برای زیارت قبور صالحان و انبیا مختلف فیه است با اتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه  
 سنت است اما شد رطل برای آن پس نزد بعضی جائز نیست اگر چه وجه مسنون باشد یعنی مقصود از آن دعا برای اموات و استغفار بر سر  
 شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و و لیلش حدیث نهیم عن زیارة القبور فزوروها است  
 اخریه سلم گویند در وی دلالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه  
 و صیغۀ امر بوجه خطر برای وجوب است و ضرورت که جانب فعل در آن راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در حصول خفیه است پس لفظ فزروها  
 عام است خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک است گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون است نه زیارت  
 ممنوع که آن در سفر و حضر و در منعی عنه است و آنکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت  
 وارد است نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید او است ما ثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون  
 شهود و ما باخیر پس اگر دلالت فزروها عام می بود از سفر و حضر لامحال که بعضی از صحابه و تابعین این معنی از وی فهمیده بعمل می آوردند  
 حال آنکه از هیچیک ازینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشد آری اگر یکی در شهری بتقریری دیگر مثل تحصیل علم یا سب  
 غیر آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به است که این سفر خاض برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریر  
 نارع و فعل اصحاب ثابت شده لهندا و اخل حدیث لا تشد الی حال نباشد و سفر زیارت اگر چه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست

اما از خواص کثر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشود و در فرضی دادن بدان نسخ باب اوست مخصوصا درین بیان و دلایل با جماعتی شیعیه و جمعی غیر مستثنی  
 را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و بمقتضی شارع فی برده و هو الصواب در تعقیبات گفته هر که رفت بسوی مکه یا اجبیه یا بسوی قبر سارار  
 مسعود غازی یا آنچه ما نیست بدان از برای حاجتی که طلب میکند اگر پیش می آید ششم است یا شمی که اگر است از قبل و زانو نیست مانند او مگر کسی که  
 جی برست و مصون عبارت را یا مانند کسی است که میخواند لات و عزیزی را اگر آنکه مالتصریح میکنیم بتکفیر وی بنابر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس  
 مقتضی و مانع از سفر زیارت نظر بقدم و در و در خصت آن از شارع صراحتی ندارد و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید است  
 المسجد الحرام یکی مسجد حرام و در آن تمام حرم است چنانکه بود او و طیب السی از طریق عطار وایت کرده که گفته شد و از این فضل تنها در مسجد  
 یاد حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی لهذا دوم مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه و المسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شده است  
 بهجت آنکه و رای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و بر اینکه افضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم  
 ذکر دلیل فریت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس دال است برین و ایت هزار از حدیث ابی الدرداء و فروغ عباس و حسن الصلوة  
 فی المسجد الحرام بایة الف صلوة و الف صلوة فی مسجدی بالف صلوة و الف صلوة فی بیت المقدس بنحس بایة صلوة و درین معنی حدیثی دیگر است  
 و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام است از فرض و نقل یا خاص است باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه و سلم  
 افضل صلوة المرء فی بیتة الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معروف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة  
 چون طلاق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فرضیه پس شامل نافله باشد و الله اعلم بمتفق علیه این حدیث در صورتی است که در آن نبی است مجازا گویند و در آن  
 شرعاً بقصد المساجد بالزیارة الالهة البقاء الاختصاصها باختصاص به من الزمة التي شرعها الله تعالى فی احوال اصول گفته اند که خبر شارع اگر درست است از ارم و نهی

## کتاب الحج

بفتح خا و کسرة و محله هر دو لغت است بمعنی قصد و در شرح قصد بیت الله است بوجه مخصوص فرضیت می در سال ششم است از جهت نزدیکی  
 و حافظ ابن قیم در مدی سنده نهاده اختیار کرده و همچنین و سفر السعادة و عربی گفته که چون فرض حج در سال نهم اشتغال کرد تجنیز اسباب سفر  
 فی الفور و اما قول تعالی و اتوا الحج و العمرة فبذلک الآیه پس نزول وی در سال ششم است و این لالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه  
 در وی امر است باتمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهی می در سبل گفته و فیه خلاف و این کن ارفع و اعلای ارکان دین نمایان ترین شعائر  
 اسلام است و جامع است میان عبادت مالیه و عبادت بدنییه و هر دو میکنند گنا مان غنیه و را با اتفاق و کبیر و رانیه و خلا فی که هست حقوق العباد  
 نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در منزلته بعفو ما و وسطا لم از امت و استجاب شد و الله اعلم و دلیل فرضیت می از قرآن است  
 این کریمه است قد علی الناس حج البیت من استطاع الی سبیلها و منکر فرضیت می کافرست لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

## باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است با حدیث صحیح و بیان سیکه فرض کرده شده است بروی عن ابی هريرة رضي  
 الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و عمره و تاعمره و دیگر کفارت است مگر آنرا  
 را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان ار و شده است و علماء در اینجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این است  
 که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج است عمره و لغت بمعنی زیارت است و قيل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف



وخلق بالقصیر نام نهاده شد عمره زیر که زیارت کرده میشود بسبب فی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول می گویند که  
 دلیل است بر تکرار عمره و بر یکبار نیست که آنست در آن وقت و نه محدود بوقت و مالکیه گویند کرده است زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند آنکه  
 اگر در آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را اگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم  
 از احوال آنحضرت که بغض چیز را ترک ننهاد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت بخواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود  
 و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند که شلبس حج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مگر  
 شهر حج برای غیر متعین و قارن و انحراف آنست که مشرق است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در شهر حج را و قول بکراهت اوست در ایام مذکور  
 زیرا که نبود هر چهار عمره او مگر در شهر حج که ما هو معلوم اگر چه عمره را بعه در حجه الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن ننموده که تا طاقت علیه الادلته و الیه  
 من الایمة الاجلّه و الحج المبرور سالیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جز اگر حجت حج مبرور گفته اند آنست که در وی از کجاست  
 متاهی نکنند و بمعذور یا نباشد و این صحیح است در حجه النودی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول  
 بهمان است که گفته اند ولیکن فضل خدا و اسبب است گاهی قبول میکنند از بند دومی که از دار تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج بر  
 آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی خود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته  
 ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعیفی هست و اگر این حدیث بنیوت رسد تفسیر بدان متعین گردد  
 متفق علیه و درین باب حدیثانیت کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت  
 قلت يا رسول الله علي النساء جهاد قال نعم قلت عایشة گفت ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد  
 بدان استقامت فرمود آری هست علیه جهاد بر زنان جهادی است که لا قتال فیہ نیست قتال در آن گویا وی گفت ما هو فرمود  
 الحج و العمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو جهاد است تشبیه جهاد و اطلاق وی بر آن بجامع مشقت است و در  
 قول وی لا قتال فیہ ایضاح مراد است و بذكر آن خارج شد از استعاره بودن جواب از اسلوب حکیم است رواه احمد ابن حنبل  
 و اللفظ له ای لابن ماجه و استناد صحیح و در حج زن شرط است و بخود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم در حدیث شخین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نمی خوف فتنه فهمیده است و جماعة از سنن و ثقات  
 بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان  
 بخاری باشد زیرا که فرد کامل و صحاح اوست و لفظ وی این است که گفت عایشة بنت طلحة گفت ام المؤمنین عایشة طلب ستوری کردم آنحضرت را  
 در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر فرمایید جهاد فرمود جهاد شما ای طایفه از زنان حجست یعنی این است از زنان که حج بیرون آیند و جهاد نیست که بجهاد بیاورند و در لفظ  
 گفت عایشة ای رسول خدای منیم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد کنیم فرمود نه لیکن فضل جهاد حج مبرور است و اطلاق روایت احمد افاد آن کرد  
 که حج و عمره قائم مقام جهاد است در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب است مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب است **و عن**  
 جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اني النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة واجبة  
 هي فقال لا وان نعم خير لك آمد باین شینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب است آن فرمود واجب  
 و اگر عمره کنی تو بهتر است ترا اعرابی بفتح بر و نسبت است بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان مساقط غنث و کلام اند برابر است که از عرب باشند

یا از مالی ایشان و عربی کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع ادعرب است و جمع اغرابی براعرب و ادعرب هر دو آید و خیریت عمره  
 دال است بر ندب و و بر آنکه غیر مستقوت الطرفین است تا آنکه باشد از مبلح و اتیان باین جلد دفع توهم ترد و دوست میان اباحت و ندب  
 وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر و اباحت است زیرا که اصل همین است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود و او احمد الترمذی  
 مرفوعا و البیهقی و در سندش حجاج بن ارطاة است و او ضعیف است گفت بهیقتی محفوظ از جابر و قوف است و الراحم وقفه علی جابر کذا  
 ر و او ابن جریج و غیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد را در وی مسرح نیست و مروی است از جابر بن  
 و در وی یحیی بن ابی نعیم ضعیف است و آخرجه ابن عدی من وجه آخر ضعیف زیرا که در سندش ابی نعیم است و او را کاذب گفته اند و حجت  
 از ان ایمره که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اساسا نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تنبیه کرد و مؤلف امام پرانکه در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر  
 بر تضعیف حجاج اند و اتفاق دارند بر آنکه وی مدلس است و گفت بودی الا لوق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند  
 حفاظ بر تضعیف وی مثل آمده و ابن السمارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن سعید و احمد بن حنبل و غیرهم و افراط کردند بر حرم نیست  
 که آن کذب باطل است در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شیء ثابت انھا  
 تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کحیث عایشة الماضی انتهی **و عن** جابر بن عمر و روایت است از جابر بطبرق رفع  
 الحج و العبرة فیضستان حج و عمره و در فضیله اندیش اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف در اینجا ذکر مخبرین  
 این حدیث نکرده و ذکر نگردان و لیکن در تخریص گفته آخرجه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن ابی نعیم عن عطاء بن جابر و ابن ابی نعیم ضعیف  
 و قال ابن عدی یوخیه محفوظ عن عطاء و آخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزيادة ولا یضکر بایضا بدات و فی احدی طرقه  
 و انقطاع فی الاخری و رواه البیهقی عن یزید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفاً و اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهی و در حدیث ابن مسعود است  
 مرفوعاً که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدستیکه آرزو دارید و میکنند فقر و گنا مان اینجا که  
 دور میکنند و نه آشنگری بریم و چرا که آهین را رواه الترمذی و النسائی و احمد و ابن ماجه و چون اول ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده  
 علما هم در وی سلفا و خلفا مختلف اند این عمره بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقاً و وصله عنه ابن خزيمة و الدارقطنی و علق ایضاً عن  
 ابن عباس انهما قرئتا فی کتاب العمد و التماس الحج و العمرة و وصله عنه الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری بوجوب و تنویب کردن بر ان بقول  
 باب وجوب العمرة و فضلها بعد حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بر وجوب بی بحدیث حج عن ابی بکر و اعتمر و ابن  
 حدیث صحیح است صحیح الترمذی و رواه الترمذی شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اجماعاً و منه و زیاد و احمد و الاصح منه بوجوب رفته اند خفیه لذا ذکر  
 الاول و لیکن در عالمگیری گفته العمرة عندنا سنة و لیست بواجبة و اما استدلال بقوله تعالی و اتوا الحج و العمرة فبما استطعتم آیت تنبیه  
 و وجوب تمام است و این متفق علیه است بعد احرام عمره و اگر چه بطریق تطوع باشد و ظاهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض است و سبل گفته و الا  
 لا یمتنع عن التحقیق علی الايجاب لندی الاصل عدمه انتهی گویم جامعاً از اهل حدیث بوجوب بی رفته سهم اشق و الثوری و الدلمزنی و مروی است نقل  
 بوجوب عمره از علی و عایشة و زین العابدین و طاووس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و عطاء و هو الراحم **و عن** ابن  
 رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال لا زاد و الا حلة گفت انش گفته شد ای رسول خدا چیست مراد  
 بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلاً فرموده توشه یعنی آنقدر که در فقر و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و را حله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در مصطفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از زواج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او رفتن  
و بی مسکن و عید که بآن محتاج باشد ضروریست و کسیکه در میان می و مکّه در سفر نیست و قوت شش و در در راحله در حق او شرط نیست  
زیرا که عرف از استطاعت می شمرد انتهای رواد الدار قطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شرطها و البیهقی ایضا من طریق  
سعید بن ابی عمرو عن ابی قتاده عن انس بن النبی صلی الله علیه و سلم قال راجع ارسل الله بهیقى کوید الصواب عن قتاده عن الحسن  
مرسله مصنف گفته یعنی الذی اخرج الدارقطنی و سنه صحیح الی الحسن و الاربی الموصول الا وها و روایت کرده است آنرا حکام از حدیث  
حدابن سلمه از قتاده از انس نیز که راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن اقدح عن ابی سنان و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث است و رواد هشتاد  
واحد از مصدق و ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا می که انحراف غیر من حدیث انس و فی اسناد ضعیف و اگر چه  
ترندی گفته که حسن است زیرا که در وی البراهیم بن یزید الخوزی است احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث است و رواد ابن ماجه و الدارقطنی  
من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف است و رواد ابن المنذر من قول ابن عباس و رواد الدارقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب  
علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عایشه و من حدیث عمر بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف است عبد الحکیم گفته  
طرقه که ضعیف و ابو بکر بن المنذر فرموده لا یثبت الحدیث فی ذلک سنه و الاصحیح من الروایات روایة الحسن المرسله و رفته است باین تفسیر  
اکثر است پس او شرط است مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر سافت است از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست  
بقوله تعالی یا تو که رجالا و نیز گفته هر که سوالی عادت اوست لازم است او را حج و اگر چه بداند نباشد و لیکن آنچه بران دلیل دال است اعتبار از  
و راحله هر دو است شیخ الاسلام بن تیمیه در شرح عمده بعد سر و احادیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و مقبول  
و آلات میکنند بر نیکه بنا و واجب او و راحله است با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی  
فرمود من استطاع الیه سبیلا یعنی قدرت معتبر و در جمیع عبادات و آن با مطلق کنت است یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج بآن  
قد نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران است و نیست آن مگر اول و نیز حج عبادتی است  
که افتقار است در آن بسوی سافت پس وجوبش نیز منتظر باشد بسوی ملک او و راحله همچو جهاد و دلیل صلی قول وی تعالی است و لا علی الذین  
لا یجدون ما یفقیون حرج الی قوله و لا علی الذین اذا ما اتوا لکم لتعلموا الا ینتهی و مذ هب باین زبیر و عطاء و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که  
استطاعت عبارت از صحت است لا غیر بقوله تعالی و تزد و و افان خیر الزاد التقوی زیرا که تقوی درین آیه تفسیر است بزد و جواب داده اند  
که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال است بران و حدیث بآلالت میکنند بر آنکه مراد بزد و حقیقت اوست و این حدیث اگر چه طرق وی  
ضعیف است اما کثرت وی شش ضعیف وی میکند شکافی در ذیل الا و طار گفته ان هذه الطرق بعضها یقوی بعضها لا یقوی فیصل الاحتیاج بها انتی و مراد بآن  
کفایت فاضله از کفایت محمول است اعمد بقوله صلی الله علیه و سلم کفی بالمرء ان یضع من یقول اخرجه ابو داود و صحیح مجزئ است و اگر چه  
مال حرام باشد و لیکن آنچه میشود نزد اکثر گفت حج مجزئ نیست غزالی در احیاء گفته شد در روز حج چیز است اسلام عقل و حریت و استطاعت  
و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمر و انتی گویم و امن طریق نیز داخل است در استطاعت و معتبر در آن خالص است و غالب در  
که در موسم سوار شود سلامت است و خوف علم و هم دارد و عقل و مصطفی گفته از انچه امن طریق است از قطع طریق و سبایع و نایافته طبع  
و آب و ریواضعی که مسافر در آن حمل میکنند آب را از آن مواضع و نایافته من علف در مراحل انتی و دلیل بر جواز سفر دریا که ب صحابه است

در حجت مشبه و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر استننان به تسخیر و جریان کشتی طران و در حدیث آمده خیار شد از آنگاه که کشتی ایشان ابرسم زده **و عن ابن عباس** رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي مركباً بالاً و حاءاً بربك  
 آنحضرت پیش آمد سواری چند را در رواج بقیع نوا سکون و او وحاشی حمله نام جانی است بر منبر طرد از مدینه منظره و قاضی عیاض گفته  
 یحتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و یحتمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند  
 و ركب بقیع را و سکون کاف جمع را کب است فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم  
 فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فروغت الیه امرأه صبیان پس برداشت بسوی آنحضرت  
 و پیش آورد زنی کو دوکی را فقالت هذا حج پس گفت آن زن آیا این کو دو را اگر حج کند ثوابی و اجر می هست با وجود آنکه بالغ نیست  
 و حج بروی فرض نه قال نعم و لاک اجر فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر سیداری و غنخواری می کنی اجر می و ثوابی هست  
 یا بهجت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و النسائی و ابن حبان و له الفا و عندهم  
 و زواه المتهذی من حدیث جابر و استقر به این حدیث دلیل است بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر است که نمیز باشد یا نه و ولی وی از  
 طرف وی آنچه حاج میکند بعل آرد و باین فتا و اندجه و هر دو لیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب است بروی حج چون بالغ گردد  
 و حدیث ابن عباس ای غلام حج به البته ثم بلغ فعلیه حجة اخرى اخرجه الخطیب الضیاء المقدسی من حدیثه و فیه زیاده قاضی عیاض گفت  
 اجماع کرده اند بر اینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فرضیه اسلام گرفته شده که با جزا نیست لقوله نعم چه ظاهرش این است که آن  
 حج است و مقید از حج عند الاطلاق چیز نیست که مستقط و واجب باشد ولیکن علما بخلاف وی رفته اند و مذرب گروی از ابطال منع صغیر  
 از حج ثوابی گفته و این مرد و دست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحابی وی و اجماع است بخلاف وی و ولی که از طرف صبی  
 غیر مجزیه احرام می بندد کسی است که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و موصوب از طرف حاکم و او اقامت پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر  
 آنکه وصی وی باشد از جانب می یا موصوب از جهت حاکم و قبل صحیح است احرام او و هم احرام موصوب و اگر چه آنها را اولادیت مال نباشد و صغیر  
 احرام وی از طرف وی این است که بگوید بدل خود که گردانیدم او را و محرم است و دلیل لا اوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علما گفته فیوخذ من  
 مجموع هذه الا حادیه انه یصح حج الصبی و لا یجزیه عن حجة الاسلام او بالغ و ذلک هو الحق فتعین للضیاء الیه جماعین الاولادیه انتهى و هم روایت است  
 از ابن عباس رضي الله عنهما قال کان الفضل بن عباس رد لیس رسول الله گفت ابو فضل بن عباس روایت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در حجة الوداع و این در منی بود و بود و فضل و رغایت حسن جمال و جوانی و خوبی فجاءت امرأه من حاتم بن ادد زنی از قبیل  
 حاتم بقیع و سکون و بقیع و فتح محله و اکثر زنان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فحمل الفضل ینظر الیهما و تنظر الیه پس  
 نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد و چشم در چشم میکرد و عند فضل مشاهده  
 جمال او و آنکه آن زن نیز ندیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد و آنکه او را بنظر اعلان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد امن از  
 خنده و شند با که در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن زن را حکم بتغذیه و جنک کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جانور است پس از آنکه او را نگاه کرد  
 آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر میکرد و او را بر آن که آن فی التخصیص و جعل النبي صلی الله علیه و سلم بصرف وجه الفضل الی  
 الشق الاخر و شرح کرد رسول خدا که بر میگردد و اندر وی افتد که در فقره و آنکه  
 صلی الله علیه و سلم را بسوی جانب دیگر آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر میان فضل

بن عباس و بر تافت کردن و او را در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا! چرا برمی تابی گردن پسر عمر خود را فرمود ای عمر شیطان سست  
برخی آوم و در آینده است در گ و پوست ایشان فقاالت یا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادركت ابی  
شیخا کبیرا پس گفت آن زن ای رسول خدا! بد رستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافتہ است پدر مرا در حالیکه پیر کبیر  
و ضعیف است بجدیکه لا یشیت علی الراحلة نمی تواند بر جای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده و اگر بر بندم او را می تسم  
بروی یعنی از ترک در تصفی گفته و از انجاقوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیدہ زیرا کہ چون سائله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم از وجوب مباشرت بنیابت انتقالی فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائلند بیاید و این فقیر را درین مسألہ نظرست زیرا کہ  
خدا تعالی فرمود تا یغیرنا یغیر علی الاعمی حجج الایہ و این آیه اگر چه در جہاد است در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتمی افاجع عنہ  
آیا حج کف من از جانبی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیر و عجز تا وقت مرگ  
و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نقل است جائزست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده و کہ از  
والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت و ذلک فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود و در سبیل گفته در حدیث دلیلست  
بر آنکہ مجزی است حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت کہ زوال آن مایوس است و اگر عدم قدرت  
از جهت مرض یا جنون است کہ امید صحتش نیست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث باز یاد د در السنۃ کہ لابد است وصحت تخفج از دو چیز  
عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس یک شدت مضرا نیست همچو قادر است بر حنفه و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند  
ما خود میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تر عا کند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد و اگر چه بروی واجب نیست و وجوب نیست  
کہ آن زن بیان نکرد کہ پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نہ آنحضرت تفصیل آن از وی جست و در کرده اند باینکہ نیست در حدیث بکر  
اجزائه و وجوب و تعرض نکرد بان و جائزست کہ شناخته باشد آن زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکہ دالست بر آن قول وی ان فريضة الله على  
عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل و وجوب کہ آن استطاعت است و اتفاق کرده اند آنانکہ قائل اند باجرائی حج از طرف  
غیر بریکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نقل کہ مذہب احمد و ابو حنیفہ جواز نیابت است و ران از غیر مطلقا  
بنابر توسع کہ در نقلست و مذہب بعضی آنست کہ حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکی را و این حکم خاص بهمین ن نبود و اگر چه اختصاص بخلاف  
اصلست و لیکن مستدل لال کرده اند بزیادت کہ مرویست درین حدیث بلفظ حجی عنہ و لیس لاحد بعدک و در کرده اند این را باینکہ این  
زیادت مرویست با سنا و ضعیف و بعضی گفته اند مختصست بولد و جوابش آنست کہ قیاس بروی دلیل شرعیست و آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم تنبیہ فرمودہ است بر علت بقوله فی الحدیث فدين الله الحق بالقضاء كما ياتي بسنن آرائين قرار داده و دین صحیحست کہ قضایند  
آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق علیہ و اللفظ للمخاري و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده کہ سائل مروی بود و رسول  
ان حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد و قسم و ہم روایتست از ابن عباس رضی اللہ عنہ ان امرأۃ من جھینۃ جاءت  
الی النبی بد رستیکه زنی از قبیلہ جھینۃ ہمچو بروی با و ثنات تخانیہ نام قبیلہ ایست آمد بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفت  
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقاالت ان امی تذا لت ان حج فلم یحج حتی ماتت افاجع عنها بد رستیکه مادر من نذر کرد  
لحج کند پس حج نکرد تا آنکہ مرد و آیا پس حج کف من از جانبی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانبی و اریب لو کان علی امك



حین انکسب قاضیه آیدیدی که اگر می بود برادر تو و اوی آیمای بودی تو که میگذاردی و اوم ویرا اقصوا الله فالله احق بالوفاء  
بگذارد و اوم خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفاء و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت  
و اتفاق و این مذهب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گرون وی حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال و  
مقدم بر وصایا و میراث انتهی گوئیم در سبیل است که حدیث دال است بر تنجیح از نیست برابریست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجب است قضای  
درین مطلقا و همچنین سایر حقوق مالی از کفار و بخوابین بفته اند این عباس بن زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجب است اخراج اجرت  
از راس مال تزوایشان و ظاهرش آنست که این مقدم است بر دین آدمی و هواد احوال الشافعی نیست این معارض قول وی سبحانه  
و کان یسئل الانسان الا ما سئى زیر که این عام است حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام در آیه بمعنی علی است ای ایس  
علیه السلام و اوم اللعنه ای عظیم و قدیر طعن العول فی هذا فی حاشی فیض البهار و اذ البخاری حدیث دال است بر آنکه نافر حج چون میرود و آن  
و ولد وی از ظرفش حج بکند مجزئی باشد از وی و هم از نفس وی اگر حج نکرده است از ظرف خود زیرا که آنحضرت از وی انپرسید که تو حج از ظرف خود کردی  
یا نه و بجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای این از ظرف غیر قبل از دین خود جائزست و در کرده اند بحدیث شبرمه که دال است بر  
عدم اجزا اگر حج خود نکرده است و اما مسئله دین پس غیر جائزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب است و در حد  
و دلیل است بر شرعیت عباس و ضرب مثل تا واقع باشد و نفس سامع و تشبیه بمجول الحکم معلوم زیرا که قضای دین از نیست معلوم بود  
تزوایشان و از ذال الحاق بدان تحسن افتاد و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم ایضا صبی حج ثم بلغ الحنث فعليه ان يحج حجة اخرى نه که اوم کود که حج کرد پیتر رسید بلوغ را پس لازم است  
بر وی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر جا و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم برگارند یعنی بالغ شد این بطل گفته  
اجماع کرده اند از فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معذرا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او  
و لازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بر طریق تدریب است و تقدم الکلام فی ذلک و ایضا عبدل حج ثم عقی فعليه  
حجة اخرى و هر بنده که حج کرد پیتر آزاد کرده شد پس بروی است گذاردن حج دیگر و باین رفته اند حنفیه و اذ ابن ابی شیبة و ابن جریر  
و الا سمعیلی فی مسند الاعمش و الحاکم و صحیح الخلیف فی التاریخ و البیهقی و رجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه و رجال من  
ثقة اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن و المحفوظ انه موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست که موقوف است بر ابن عباس  
این خرمیه گفت صحیح موقوف است و محدثین اکلام کریم است در رفع و وقت وی و اخرجه کذا ابن عدی منی و اینه عن شعبه بهیقه گفته شد  
بر رفع آن محمد بن المنزمال و رواه الثوری عن شعبه موقوف فاصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حرب بن شریح  
از زید بن زریع است از طریق متابعت محمد بن منزال و مؤید صحت رفع اوست انچه روایت کرد ابن ابی شیبة در مصنف خود از ابن عباس  
که گفت احفظوا عني و لا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش این است که اراده رفع کرد و اندانمی کرد و ایشان را نسبت نمودن آن بسبوی  
و درین باب است از جابر نزد ابن عدی و سندش ضعیف است و اخرجه ابو داود فی المراسیل و در وی یک اوی مترجم است و احتجلی که  
بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انی ارید ان احد فی صندور المؤمنین ایضا صبی حج باهله  
فما اجره فان ادرک فعليه الحج و مثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس این تمیز گفته مرسل چون عمل کرد

بر آن صحابه حجت است بالاتفاق و گفت که این صحیح علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد مگر مخفی نبود زیرا که قبل از مخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخاطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت يقول من لم يفرموا ولا يخلو رجل بامرأة باهله باهله که خلوت نشاز مردی با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع است و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین امر می تواند شد باین طرز که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت را اهل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی خواند ایضا شیطان است فتنه را می آید هر دو خلوت و بغت یعنی تنهایی ساختن الا و مع هذا و هم مگر آنکه باشد با وی مخفی و محرم کسی که کساح با وی جائز نباشد ابد خواه جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهاء آمده است که اگر با وی زنی باشد که برومی و ثوق و عجم و صلح و عفت است جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدد و ثقات و پاکان و اینست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرک است زیرا که اقامت در آنجا حرام است فقال گفته لابد است از محرم عملاً بلفظ الحدیث ولا تسافر المرأة الا مع ذي محرم و باید که سفر کنند بکر یا همراه محرم و اصل در نهی تحریم است و این مطلق است در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث معتبره این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها مختلف است در لفظی الا تسافر المرأة سيرة ليلة الا مع ذي محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی سيرة يومين و در لفظی ثلثة اسيال و در لفظی برید او در لفظی ثلثة ايام و قوی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافرت که نامیده شود سفر زن منتهی عنه است از آن مگر با محرم و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بخموش آن نتوان کرد و علمای ادرین جاتفصیل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت از دار حرب و مخالفت برفس خود و برای قضای دین و رد و وعلیت و رجوع از نشوز و این صحیح علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج و حبس جهود گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد که عیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق با منون باشد ولیکن دلیل برین ناهض نیست ابن دینار العید گفته قوله تعالى ولس على الناس حج البيت عموم است شامل حال و نسأ و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذي محرم عموم است برای انواع سفر و عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح است میان هر دو و جواب میباید که احادیثی نیستی زن از سفر مگر با محرم مخصوص عموم آیت اند پسر حدیث عام است از پیر و جوان و جماعتی از ائمه گفته که پیر زال اسفرفی محرم هم جائز است و گویا ایشان نظر بر معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجز و نحو شایع است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقات بجای محرم بدلیل افعال صحابه ولیکن ناهض نیست حجت بر آن زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با ششم و ادله دال نیست بر آن فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام و بی فقال یا رسول الله ان امرأتی خرجت حاججة فلیس گفت ای رسول خدا ابد رستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی الکتبت بضم همزة و سکون كاف و ضم تائی اول و کسرتا ثانیة و سکون بائی غزوة کذا و کذا و بد رستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعت که جنگ کافران در غزوات کردند نوشته اند که همراه ایشان بغیر از ایم پس چه کار کنم بجای دو هم وزن را تنها بگذارم که حج رود یا نه زن و هم قال ایضاً الحج مع امرأتک فرمود و برین حج کن باز زن خود زیرا که غازیان بسپاراند و باز زن تو حجر تو کسی نیست که برود و تفرقه علیه و اللفظ لمنسک اما احرازین حدیث اخذ کرده که زوج را باز و بر برای حج بیرون آمدن واجبست چون با و غیر این کس همراه نباشد و غیر این گفته واجب نیست و امر را بر نذب حمل کرده اند اگر چه حمل بر آن بی قرینة نباشد و قرینة در اینجا قاعده دین است که بر هیچیک بدل منافع نفس خود بر آن



لیکن این تقویت رفع میکند زیرا که از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعضی در تصحیح آن در حاشیه تخیص گفته رفع مقدم است بر وقف و وصل  
برابر سال انتهای آن بنیده گفته حکم کرده احمد در روایت پس خود صالح که آن مرفوع است پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند  
آنرا جماعتی بنا بر آنکه اگر توقف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفتی برای وی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه  
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را  
رسول خدا پس گفت در آن خطبه که بدستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفای تمیم در فتح که  
اسلام آورد و او را کوفه القلوب بود و در جا بلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج  
یا رسول الله قال لو قلتها لو جبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی برای وجودی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد  
در هر سال و اگر واجب گرد در هر سال عمل نکنید بدان و نمی توانید گرد بخت غایت مشقتی که در دست به بدل اموال و چران اهل و اولاد و مفارقت  
اوطان خصوصاً اهل بلاد و بعد و در وی بعد از قول بخت زیاده کرده و لو جبت تم تقووا و اولو تم تقووا بما لکم ثم ظاهر این حدیث در آن است که احکام فرائض  
آنحضرت چنانکه در بعضی سنت و روایات آمده که آن مرفوع و مود تراود و بار جواب میدهند که قول عام است بوجی باشد یا از پیش خود محلی  
مسئله علم اصول است و در وی خلاف بین العلماء است فالجج من پس حج در عمر یکبار فرض است فما زاد فهو تطوع پس سیکه زیاده بر  
یکبار کند نفل است رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و  
ابن حبان و صحیح مسلم است من از حدیث ابی هریره رضی الله عنه و اتفاقاً وی این سنت که گفت ابو هریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال  
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را بسیار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال و هر آینه  
نمی توانستید گرد بخت گفت بگذارید مرا اما سیکه ترک کردم شمار را پس بگویند آن کسانیکه پیش از شما بودند و بسبب بسیار رسیدن ایشان و اختلاف کرده اند  
بر پیچیدن ایشان پس چون من گفتم شمار را چیزی پس بیارید از آن بکنید آنچه می توانید و در طاق شماست چون نمی گنم و باز دارم شمار را پس بگذارید  
آورد اتمام و کمال و نشاهد من حدیث النسخ عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی له شاهدان من حدیث علی کرم الله وجهه و سندش منقطع

## باب المواقیت

جمع موقیات است و موقیات هر نظام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند و هر موقی را موقی  
معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت کاهل  
المدینة ذاک الحلیفه بدستیکه آنحضرت موقیات گردانیده است برای اهل مدینه ذاک الحلیفه که نام جای است بزود و هر حله از مکه و از مدینه  
بر یک فرسخ و آنجا حدیث است که احرام بستن از آنجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چای است که سسمی است به پیر علی و این بعد از اقرع است  
شیخ الاسلام ابن تیمیه کرم الله وجهه که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیرا که از آنجا تا مکه چند راه است و نامیده میشود  
بودی عقیق و مسجد شمسعی است مسجد شجره و در وی چای که علامه جمال چاه علی گویند بجان آنکه علی در آنجا با جن مقاتله کرد و این دروغ است زیرا که  
باجن هیچیک از حابه مقاتله نکرده و شان علی از آن بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست هیچ فضیلتی برای این چاه و نه مذمت  
و مستحب نیست رنگ و غیره و انداختن در آن انتی و حلیفه بضم حاء صغیر حلیفه است و علفه واحد حلفاء است تصنیف در فتح گفته بجان مرفوع

میان می و مکه دو کم دو صد میل است قال ابن جریر و تو وی گفته میان می و مدینه شش میل است و و هم کرده که گفت میان هر دو یک میل  
و هو ابن الصباغ انتهى و لاهل الشام المحققه و مراحل شام را حفته است بضم حیم و سکون جای جمله و فاما موضوعی است بر سه  
مرحله از مکه و آخر مدینه هم گویند قاله النووی فی شرح المذهب و در وی نظر است زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل است از مکه  
و استجاست غریب هم که قال صاحب النهایه و مصنف در فتح گفته میان می و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیّه گفته این قرینه  
قدیمه معجوره است که مدینه اش با مکه و ام و در ایران است و لهذا احرام می بر نه و دم از مکه کافی که قبل از و است و آخر از بالغ گویند بسبب  
یافته شدن آب در اینجا برای غسل و این بریقات کسی است که حج کند از ناحیه مغرب یک شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند  
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین است بالاتفاق و اگر تا شیر کنند احرام را تا حنین  
ترجیح است و با فعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بکسره رجوع کنند و در واخلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رافع یا کنت  
از میقات نزدیکه از بعد و ظهور علم اثم و موجب از دم است بلکه نزد سفید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانی که شافعی المذهب اند چون از راه  
دیر و در محاذوی یلمی رسد احرام حج و عمره می بندند تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از آنجا با طینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعی  
حج حجاز از میقات گناه و موجب م است مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی است که در تحفه المحتاج شرح المذهب نوشته که  
مسافت یلم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را می رسد که احرام از یلم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما نه بر سه و و غیر آن و برین علم تحقیق  
کرده اند زیرا که مسافت یلم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه با ثبات رسانیده و لیکن مقاصد جبل و تقصیر بسیار است و لاهل نجد قرن المنازل  
و برای اهل نجد موضوعی که نام وی قرن المنازل است قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما  
و غیر هم صاحب صحاح آنرا بفتح راضی کرده و صاحب قاموس تغلیطوی نموده و حکایت کرده و نووی اتفاق بر خطی و می و گفته اند که بسکون نام  
جبل است و بفتح نام طریق حکا و حیاض و يقال لقرن الغالب موضوعی است نزدیک طائف برد و مرحله از مکه و اما قرن که اولین ابوی نسبت  
بفتح راست از بلاد یمن که ذانی القاموس و این بریقات اقرب موافقت است بسوی مکه و تجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که معنی زمین است  
والآن نام بلاد عرب است که از یمن تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلم و برای اهل یمن یلم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام  
جبل است از جبال تهامه برد و مرحله از مکه که ذانی القاموس و در فتح گفته اند که و زیاده کرده میان می و مکه سنی میل است انهی و همین است بریقات  
اهل یمن و ام و زمین یمن این مواضع مذکوره بریقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع بریقات اند لیکن این  
علی بن عمر کسائی را که بیانید و بر سندی برین مواضع و بگذرند از آن من غیر اهل یمن از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آقا  
معینه نباشند اما لازم است ایشان را بسنن احرام وقت گذشتن بران بقصد استیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام بر سه  
از حفته احرام بندند و اهل شام که بر مدینه رسد از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل یمن بر راه یمن برسند از سمت یلم احرام بندند و این اجبت  
و اگر تاخیر کند تا میقات خود میسی باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز است او را تاخیر تا میقات خود اگر چه فضل بر سه  
و خلاف او است و حدیث محتمل است زیرا که قوله یمن ظاهرش عموم است برای اهل این اقطار برابر است که بر میقات خود گذرند یا بر  
میقات دیگر و او را درست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از آنجا بلکه او حفته بندد  
و عموم قول وی و لیس اتی طینان قال است بر آنکه معین نیست بر شامی و مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اصل او نیست



ابن دقیق العید گفته قوله لا یل الشام الحنفی شامل کسی است که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسی که گذشته و قوله لمن اتی علیین شامل کسی است که از اهل شام نبوی الحلیفه در کرده و کسی که در کرده پس در ایجاد و عدم معارض یکدیگر اند معنی گفته و حاصل میشود انشاکک باینطور که قوله من این مسخر قول اوست وقت لا اهل البدرینذ الحلیفه و مراد با اهل مدینه سکنة اویند و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته است نه گویم اگر صحیح شود و خیرت عروه که آنحضرت توفیق کرد برای اهل مدینه و کسانیکه گذشت بر ایشان ذوالحلیفه را ظاهر شود که حنفی میقات شام است چون مدینه نیاید زیرا که این مواقیف محیط بیت اند و هیچ احاطه جوانب عزم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب عزم لازم آید و اعظم حرمتی و اگر چه بعض جوانب وی دور تر از بعض باشد معنی اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و آخرین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراد حج و عمره لازم نیست و اگر احرام برای دخول که صحیح از مذاهب شافعی همین است و داخل شدن بر عمر بغیر احرام و بالاتفاق ثابت است که حج و عمره نزد قائل و جوب وی یکبار واجب است پس اگر بر هر داخل که حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب بود و در حدیث جابر است که در آمد آنحضرت روز فتح مکه و بوی عمامه سیاه بغیر احرام رواه مسلم و النسائی و فی الباب عن انس عند احمد و البخاری و در ترمذی لا اوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت مکه آمد و شد میکردند برای حجاج خود و مقبول نیست که امر کرده باشد کسی را از اینها با احرام قصه الحجاج بن علاط و کذا قصه الی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل الميقات و هو حلال و قد كان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز الميقات لا بدیة الحج و لا العمرة فقصر صلى الله عليه وسلم مع ما يقتضي لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلية الى ان يقوم دليل ينقل عنها استثناء و من خفيه روايته و انيست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراد حج و عمره ندارد و از جهت قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم تجاوزت ميقات رايح کي احرام است و این حدیث مطلق است مقید بآراده حج و عمره بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابریست حاج و عمره و حجاز ایشان و اما آنکه داخل میقات است و او را حائز نیست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حج است پس حکم اهل مکه است که نافی الهدایه در سبیل گفته هر که جائز نبود تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو خطا بین پس دلیل او آثار سلف است و لا تقوم بهما حج و عمره که در آید یکبار باره خود و نیست هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعد از ظاهر شود او را اراده مکی از دو نسک و بی احرام بندگان از جایگاه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی و الله اعلم و من كان دون ذلك فمن حيث انشا و کسیکه باشد و رای این موضع پس احرام بندگان از جایی که انشا کرده است احرام را با اهل خود یا وطن یا از غیر او و در وایتی باین لفظ است پس کسی که باشد و رای این موضع داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در اینجا ساکن است و همچنین در چنین حق اهل مکه من مکه یا آنکه ساکنان مکه احرام بندگان از مکه و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام بندگان و الا آن متعارف موضعنی است که نام او تعظیم است و این موضع قریب ترین موضع حل است مکه و عایشه از همین جای برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و در اینجا موضعنی است که او را سجد عایشه میگوید یعنی جای که اسنخ عایشه نماز کند و احرام بست در صغری گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرمت است موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسیکه در حرمت حل است بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تعظیم فرستاد و تعظیم اقرب اطراف حل است مکه و در آنحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرمت نمیتوانست شد آنحضرت در حیان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند و انتهی گویم در سبیل گفته اهل مکه عام اند از آنکه سکنة مکه باشند یا حجاز و این و از آن بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از اینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان یکبار

ولیکن محبت طبری گفته که وی نمیدانم هیچ کس را که مکّه را میقات عمره گردانیده باشد و جوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکّه گردانید  
 باین حدیث و آنچه از ابن عباس مروی است که گفت ای اهل مکّه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسّر را  
 و نیز گفت هر که اراد کند از اهل مکّه عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و شجا و زکند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوعه نتوانست  
 و اما آنحضرت عایشه را بخرج بسوی تنعیم پس برای تطیب قلب او بود و دخول در مکّه در حالیکه مستقره است همچو دیگر صوابات خود زیرا که وی  
 احرام عمره بسته بود و آنحضرت مگر عارض شد و در آمد بکعبه و طواف نکرد و بیت چنانکه دیگر زمان کردند کمایدل نه قولها یا رسول الله یصدّر الناس  
 بتسکین فی صدر بنسک قال انظر فی فاخر جی الی تنعیم فاحلی منه الحدیث و این محتمل است که اراد او تشابه داخلین از محل بسوی مکّه بعمرو بود  
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از نعل برای کسیکه در مکّه باشد با احتمال نه که وقتها و حدیث کتاب نتواند شد و وقت طاف و س  
 نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یا بنده یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشد گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند  
 و بیرون می روند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند عظم باشد در اجراء رفتن در غیر می  
 مگر آنکه این کلام وی در تفصیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بکعبه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام طواف را اختیار کرده  
 و نزد احباب احمد عمره می چون احرام آن از مکّه بند صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبیل گفته وی آید  
 اینکه الزام دم بروی بی دلیل است متفق علیه در مصنفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر  
 پیش از مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل است  
 و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از  
 تلبس بنسک و اگر از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم نشود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شیئا او ترک فلیه ق و اما نسی گویم و به  
 قال مالک و ابو حنیفه و الشافعی و احمد و الجمهور و عطاء و نخی گفته نیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعی گفته اند پس  
 اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم و بهم در مصنفی است و اگر برای کسی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد و نزدیک مجاز  
 میقات می باید که احرام بندد و اگر مجازات کرد و بر میقات احتیاط آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب که رجوع لازم نیست  
 زیرا که عمل بخصت شرع نموده است انتهى و عن عائشہ رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لاهل  
 العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین جمل و سکون را و بعد وی قاف و ضعیفی  
 شرقی مکّه بر دو مده موازی قرن عرق بکسر عین کوچه خردر گویند و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قاف  
 تا حله ان و شمره او بمراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق و جله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و راه ابو اود و النساء و اهل  
 عند مسلم من حدیث جابر و آن این است که گفت آنحضرت مهمل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر جحفه و مهمل اهل عراق ذات عرق  
 و مهمل اهل نجد قرن و مهمل اهل یمن یلم که آن را ویه شاک فی رفعه مگر آنکه را وی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که  
 در صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از حمل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی  
 نبی صلی الله علیه و سلم پس حرم نکرد و رفع و فی صحیح البخاری ان عم هو الذی وقت ذات عرق و در بخاری است بدرستیکه  
 عمره بکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی این است که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که به پیغی مقابل قرن

از راه خود پس محمد و کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بر آن تجمیع در منتهی گفته نص بر توفیق ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بشنود رسد بدین نباشد وقوع اجتماع عمر بر دوش آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتماع و کرد موافق نص و مروی است رفع آن بلاشک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه و رواه احمد و فروعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمر و در اسنادش حجاج بن ابراهیم است و رواه ابو داود و النسائی و الدارقطنی و غیر هم حدیث عایشه از مصعبی الله علیه و سلم وقت لایل العراق ذات عرق با سنا و جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عندهما و قد ثبت مرسلان محول و عطاء ابن تیمیه گوید به الا حدیث المروءة البجیاء و الحسنان بحجبال عمل بمثلها مع تعدد و یا مجیها سند و در مسلم من وجه شنی و عند احمد ابی داود و الترمذی عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت عمر بن اهل المشرق عقیق را نزدی گفته این حدیث حسن است نووی گفته لیس كما قال زیرا که در سندش یزید بن زیاد است که روایت میکند از محمد بن بن عبد الله بن عباس از ابن عباس بن یزید بن عقیق است اتفاق محمد بن یزید بن عقیق کرده اند و مروی غیر واحد از ابی بصیر و در تخریص گفته در نقل اتفاق نظر است که شناخته میشود از ترجمه وی و او را عقیق دیگر است که مسلم در کتب گفته نمیدانم و او را اسماعیلی از جدوی محمد بن علی انتهی و تحقیق نصیح عینی و کسوف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از تحقیق است و عقیق هم نام وادی است بر سهیل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانی باین موضع رسیده باشد و طبیعی گفته صح است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نکرده مراد اهل شرق میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حدیث وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جماعین احمد شین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر یک احرام اهل عراق از ذات عرق احرام است از میقات عقیق است از ذات عرق گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توفیق ذات عرق در حجه الواء بود و چین اکل الله دینه و اهل او را روایت حارث بن عمر سحی که گفت آدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و وی در سنی بود یا عرفات و گرد شده بودند و او را مردم گفت پس چون دیدند اعراب وی او را گفتند این وی مبارک است گفت و توفیق کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود و الدارقطنی فاضل کاد حجه و اهل الکتاب اصل در ساقیت این است که چون آمدن بکه بفرموده در حالت ثرو لیدگی سو و عرفات که بدن و ترک غلای نفس مطلوب است و در تکلیف مردم بلبستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر است چه نظر بعضی از ایشان بر ساقیت یک ماه دو ماه است اندا واجب شد که البته معلومه را حول که خاص کنند تا از آنجا احرام بسته بمانند و تاخیر کنند احرام را بعد از آن ضرورت که این موضع ظاهر و مشهور باشد و بر هیچیک مخفی نبود و گذر اهل آفاق بر آنها باشد پس استغفار کرد شارح آنرا و حکم نمود باین موضع و اختیار کرد برای اهل مدینه البعد و اوقات از برای که مدینه مبطوحی است و ما را ز ایمان دار الاجرة و اول قریه ایست که ایمان آورد و بخدا و رسولش پس اهل مدینه اخی آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اغلای کلمه الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز بفره اقربا و طاعت که ایمان آورد در زمان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلای حوالی و طائف و یمنه و جز آن که نیست حرج در آن انتهی

باب وجوه الاحرام و صفتها

وجوه جمع وجه است و مراد بدان انواع است که متعلق است بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو احرام و تحریم حرام گردانیدن چیز و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریم نماز نیز ازین باب است یا احرام مبنی در آمدن در حرمت است و چون احرام سبب استباحه دخول حرمت نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیت است که فاعل آن بسبب می محرم می شود عن عائشة

رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم بابا آنحضرت  
از مدینه روز شنبه بیست و پنج ذی قعد و بعد نماز ظهر که در مدینه گذارد چهار رکعت و غلبه کرد ایشان او آموخت در وی احرام و واجبات  
و سنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و در او ایستاد و بپوشید و در او ایستاد و بپوشید و در او ایستاد و بپوشید و در او ایستاد و بپوشید  
نیز که مردم را در آن بعد تعلیم شرع و دواع کرد و خبر داد بر حلت خود و گواهی گرفت ایشان را بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و گواهی کرد خدای تعالی را  
بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنوات عمر شریف نبی صلی الله علیه و سلم است فمنا من اهل بعضی پس بعضی  
از ناکسانی بودند که با گاهی بر او در تعبیه نهاده و احوال در اصل بخوبی آواز بلند کردن است و اینها احرام مراد است که در وی بتلبیه آواز بلند میکنند و  
آنست که احرام بند از حل و اگر کافی است از میقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و من اهل بعضی و بعضی از ناکسانی بودند  
که بتلبیه میگفتند حج و عمره هر دو یعنی قارن بودند و قرآن آنست که احرام بند و آفاتی برای حج و عمره مساود داخل شود بکوبانی مانند بر احرام تا آنکه  
قارن گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی است و در قولی و دو طواف و دو سعی در قولی بعده فحج کند آنچه میسر آید از هدی و چون  
که کوچ کند از آنکه طواف کند برای وداع و من اهل بعضی از ناکسانی بودند که بتلبیه میگفتند حج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که  
احرام بند و آفاتی از میقات پس در آید بکعبه و طواف قدم کند و رمل کند در آن و سعی نماید میان صفا و مروه و همانند بر احرام خود تا آنکه استاده شود  
در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و از اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم است یکی مفرد بضم میم و سکون و نا  
و کسر یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنهاست دوم قارن یعنی قرآن کننده که احرام برای حج و عمره هر دو است  
سوم متمتع که اول عمره میکند و اگر ساقی هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می براید بعد از آن در که می بینند  
و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکنند و درین حدیث دلیل است بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت  
درین حج بودند بوقوع آمده و مروی است از عایشه روایات دیگر مخالف این وجه جمع میان آنها بنیاید و اختلاف کرده اند در آنکه فصل ازین  
انواع کدام نوع است خفیه قرآن را ترجیح میدهند و گویند قرآن فصل است بعد از آن تمتع بعد از آن افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین  
فایده دیگر و قول جماعتی از عظامای شافعی نیز همین است و در سبب گفته الادله تدل علی ان فصلها القران و قد استوفی ادله ذلك ابن تیمیة و نزد امام  
و مالک فصل است و جماعتی از صحابه و تابعین من بعد هم و ائمه با ایشان است و به قال الشوکانی و نزاع درین سبب در از است و دلیل الاول  
استیفای آن کرد و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم با حج و ایال کرد آنحضرت حج تنها و علمای اختلاف است در آن بنا بر  
اختلاف احادیث و ارد درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند متمتع و بعضی گویند مفرد و چنانکه درین حدیث عایشه است محرر  
در رحلة الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادله این هر سه قول کرد و محصل آن این است که هر که روایت افراد کرد و حل بر او حال نمود که ایال  
بهمان بود و هر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده و هر که قرآن میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر است و شیخ الاسلام  
ابن تیمیة هر جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه متنازل قرآن است پس محمول باشد بر آن و هر که روایت افراد کرده روایت تمتع و قرآن هم نموده  
پس تعیین شد حل بر آن و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبب گفته اکثر بر آنست که احرام حج و عمره هر دو در پس  
قارن باشد و حدیث عایشه دل است بر آنکه مفرد بود و لیکن الادله الدالة علی انه حج قارنا و اسعه جدا انتهی و در سبب الاول طاف گفته بدان البعثان  
اعنی تعیین ما حجه النبی صلی الله علیه و سلم من الانواع و بیان ما بهوا الا فضل منها من المصلح و موطن البسطة و فی ما خزانة مع کونه فی

غایة الايجاز ما يغني اللبيب فاما من اهل بعثه فحل ليس كسبكه اهل الاله كروجه پس حلال شد و بیرون آمدن از احرام نزد قدوم مکه بعد از ادا  
بقیه اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل حج اوجع الحج والعمره فلم یحکو و اما کسانیکه اهل الاله کردند حج تنها جامع کردند حج و عمره پس  
حلال نشدند و نه برآمدن از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل ضمیر مفرد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج  
و برآمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و در اینجا دلالت است بر آنکه ازین کتب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم حج مفرد بود و محرم عمره  
مستحب و محرم هر دو قارن و بهم دلالت است بر آنکه محرم حج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از احوال  
از چهار وجهی در جمیع غیرها که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی بی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس قبول باشد حدیث عایشه بنحیه و  
بکسبکه با وی بی بود و احرام حج تنها بسته و بی مانند کسی است که بی فرستاده و احرام بیرو و محاسبه و علما اختلاف کرده اند قدما و محدثان  
در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص است بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا نه و در سبب گفته و قد بسط ذکرک ابن القیم فی زاد المعاد  
و افرده ماه بر سهاله و لا یحتمل هنا نقل الخلاف و الاطلاق انتهى گویم جائز است فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و بقال احمد  
و مالک الشافعی ابو حنیفه و بسط کلام درین مقام در سنن خود کرده ایم فیر حج الیه متفق علیه در صنفی گفته ارکان حج پنج چیز است  
احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که درین مدت بحر احرام تصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفه پیش  
الحج عرفه و شقی بین الصفا و المروه و بحدیث حسن دارقطنی و بهقی یا ایها الناس سوا فان السعی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه بیاید و قی  
بقول خدای تعالی لیقفوا القشمر و طواف بقول خدای تعالی و لیطوفوا بالبيت العتیق و ارکان شمره همین چیزهاست  
سوا و وقوف عرفه از جهت استقرار افراد سب و و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره تبرک  
یکی ازین چیزها تیه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم و بعض غیر مجبور است

### باب الاحرام وما يتعلق به

باب در بیان و در یکی از دو تنگ و چیزی که متعلق است بدان و محرم کسی است که شامل است باعمال حج یا عمره یا نیت در صنفی گفته  
و اگر نیت نکرد و تکلیف است احرام مستغنی نشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و تکلیف نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تکلیف  
است و فرضیت او آنچه ثابت نشده است و احرام در حج و عمره بجای تکلیف تحریمه است در نماز چه در آن تصور خلاص و تنظیم  
و ضبط غیریت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی بر هر ملاذ و عادات مالوفه و انواع تجمل تحقیق معان  
تعب و مشقت و شغف و تغییر است برای خدای و اخذ قدیر جل جلاله و عمره ناله **عن** ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل رسول الله  
صلی الله علیه و سلم الا من عند المسجد گفت این عمره اهل نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در و  
ر دست کسی که گفت احرام نیت آنحضرت از بیدار و در روایتی است از نزد شجر چون برخاست شتروی و درخت مذکور نزد مسجد بود  
و در سبب است که بگذار و در و رکعت بذی الحلیفه پشتر چون ستوی شدند ناله نزد مسجد ذی الحلیفه اهل کرد و در لفظی این است بود رسول خدا چون  
می در او رد پای مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را بر پشت خود ناله اهل سبب و از مسجد ذی الحلیفه و از اینجا پیدا شد اختلاف در آنکه  
تکلیف بعد از نماز بود یا بعد از استعاب پشت ناله آنچه ازین حدیث مفهومی شد گفتن او است بعد استعاب پشت ناله و باین اخذ کرده است  
شافعی و نزد حنفیه تکلیف بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز چنین است در هر دو گفته تکلیف که تحقیق صلوات و مروی است از آنحضرت و اگر



بعد از استوار بستن راحله کند نیز درست است ولی کم بعد از نماز افضل است و مشهور در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استنوا است و شرح کتاب عمری گفته معید بن جبر گفت گفتیم باین عباس عجب از صحابه رسول خدا اصلی است علیه و سلم که اختلاف کرده اند در اہلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از دست تار بستن ناقہ پس گفت ابن عباس بدرستی که من در انارم تحقیق حال اہلال کرد آنحضرت بعد از فراغ کھتن احرام پس شنیدم آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اہلال کرد پس شنیدم آنرا قومی و گفتند اہلال آنحضرت بعد از این حال بود و بعد از آن روان شد و رسید که موضعی بلند است برآمد و اہلال کرد و شنیدم قومی و گمان بردند که الآن ابتدای اہلال کرد و ابتدای اہلال آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم دایم در صلائی او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان ولایات و از حرام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفتند کہ میروان از شمار بود و از صد ہزار کس متجاوز بود و از ہر طرف کہ چشم نگاه میکرد آدمی بنظر می آمد و مرا از مسجد ذی الحلیفہ مسجدی است کہ بعد از زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد بود و راوی سخن موافق این زمان کرده و بہر حال آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینہ روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفہ گزارده و شب آنجا بسر کرده و حاج احرام بست و چون بر پشت ناقہ برآمد و بایستاد و تکبیر گفت متفق علیہ در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکہ فضل احرام بستن است از بیعت قبل وی و اگر احرام بست پیش از آن پس گفت ابن المنذر کہ اجماع کرده اند اہل علم کہ این حرام است یا کرده زیرا کہ قول صحابہ کرام توفیق کرد آنحضرت برای اہل مدینہ ذی الحلیفہ را متفق است کہ اہلال از ہمین موافقت می باید بست و قاضی است منقی نقص مزایدت پس اگر زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن فضل باشد و اگر نی از و اجماع بخوان آن قائل میشویم بخیریم یا دلالت توفیق و بنا بر آنکہ زیادت بر مقدار است و شریعت با جوارح صلوات و بری جوارح شریعت است مانند نقص از آن و ما جزم نمیکویم بخیریم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه شریعت است از چند صحابہ تقدیم احرام بر بیعت چنانکہ احرام بست ابن عمر از بیت المقدس انس از عقیق و ابن عباس از شام و اہلال کرد عمران بن حصین از بصرہ و ابن مسعود از قادسیہ و وارد شده است در تفسیر آریہ کہ حج و عمرہ تمام این ہر دو است کہ احرام بندد برای آنما از ذریعہ اہل خود از علی و ابن مسعود و اگر حج تاویل می توان کرد کہ مراد ایشان است کہ انشائی از اہل خود کند زیرا کہ در بیت اثر علی کہم اللہ فہم باین لفظ کہ تمام عمرہ است کہ بشی گئے برای آن از بلاد خود یعنی انشائی برای آن سفر فرمود از بلادہ خویش چنانکہ انشائی کرد آنحضرت در عمرہ حدیبیہ و قضیہ یعنی عمرہ القضاء سفر از شہر خود و اہل است برای ابن تاویل کہ علی خود آنرا کرد و نہ هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمرہ مگر از بیعت بلکہ خود آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم نکرد پس چه حرام تمام حج و عمرہ باشد یا آنکہ نہ آنحضرت کرده و نہ احدی از خلفا و نہ جماعہ صحابہ آری در احرام از بیت المقدس مخصوصہ حدیث ام سلمہ کہہ کہ گفت شنیدم رسول خدا را اصلی اللہ علیہ و سلم میفرمود من اہل من مسجد الاقصی عمرہ او حج عقر کہ ما تقدم من ذنبہ رواہ احمد و لفظی این است من احرم من بیت المقدس غیر ما تقدم من ذنبہ رواہ ابو داود و لفظ وی این است من اہل من حجہ او عمرہ من مسجد الاقصی الی مسجد الحرام غیر ما تقدم من ذنبہ و ما ناخر او و بیت لہ البتہ شک از راوی است و رواہ ابن ماجہ بلفظ من اہل بجره من بیت المقدس کانت كفارة لما قبلها من الذنوب ليس این مخصوص باشد بیت المقدس و احرام از آنجا بخصوص فضل باشد از احرام از سوا قیست و دلیل است و در احرام ابن عمر از آنجا و نکرد این از مدینہ یا آنکہ بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل کرد مراد انشائی نفرست از آنجا استی و امید علم و عن خلاد بن فتح خای حمیر و تشدید لام از قنات تابعین است بن السائب عن ابیہ بسند صحیح روایت میکنند از پدر خود کہ سائب است من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم قال انما جبرئیل فامرني ان امرأحتي ان يرتعوا صواهم بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبریل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با بلال و در روایتی عوض اهل لفظ تلبیه گفته  
 و مراد یکی است و اگر چه اختلاف در ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت افضل است و اما مالک فی الموطا و الدارمی و الشافعی و ابن حبان  
 و الحاکم و البیهقی الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست شنید  
 لبیک گفتن را عجب بر نازی و بالای هر بلندی از زمین و شنید وی از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز گفتن  
 لبیک باید که بشنوند زن نفس خود را خرج فی الموطا و صحیح الترمذی ابن حبان الحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم کدام اعمال افضل است فرمود ع و ش و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبریل و گفت باش عجل عجل  
 ع و رفع صوت است و ش و خیر بران و این همه احوال است بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگر چه ظاهر امر واجب است و بوجوب گفته است ابن ابی هریر  
 و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخطابی عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبهر و روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را  
 بتلبیه تا آنکه بلند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین فتنه اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع کنند  
 آواز بتلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی در صحنی گفته مستحب است بلند کردن آواز بتلبیه در حق مردنه در حق زن و مستحب است گذاران  
 در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیک تفایر احوال باشند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاف ارتفاعی و اختلاف کرده اند در وجوب دم  
 به ترک تلبیه ابن شماس از مالک و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق است بجمع و توجیه بر طریق  
 و حکایت کرده است ابن عبدالبر از ثوری و ابو حنیفه و ابن حبیب الکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن کنی است در احرام منعقد نمیشود بدو  
 احرام و ابن سعد از عطاء بسند صحیح آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طائوس و عکرمه و عن زید بن ثابت  
 از فقهای حابه و کبار ایشان است کاتب جمی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضي الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم یجوز  
 لاهل الکاه و اغتسل بدستیکه آنحضرت بر نه شده برای احرام خود و غسل کرد و اهل لیل یعنی رفع صوت است و مراد بآن در اینجا احرام است  
 که سبب بلال باشد و در نسخه مصابیح لا حرام واقع شده و این غسل مستحب است و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی است و در صحنی گفته  
 مستحب است غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول که و قوف عرفین اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قول آمده  
 و ظاهر آنست که غسلی که برای تطهیر و قطع را حرام نمیداند تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی عزالی گفته اغتسلات مستحبیه سنونیه در حق غسل  
 اول برای احرام از میقات پستبر برای دخول که پستبر برای طواف قدم پستبر برای وقوف عرفه پستبر برای وقوف بزدلفه پستبر برای طواف  
 زیارت پستبر غسل برای رمی هر سه جار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستبر برای طواف و دواع و ندید شافعی در قول جبرید غسل برای طواف  
 زیارت و طواف و دواع پس هفت غسل باشد انتهی و آنرا گفته سنون سنت برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بپندی طووس  
 و داخل شدن پیاده یا از تنبیه که او خارج شدن از آن و این تنبیه علیاست در بطحار و اه الترمذی و الدارمی و البیهقی و مالک از قطنه  
 و الطبرانی که می چنانکه غسل برای احرام مستحب است همچنان مستحب است گرفتن از ریش و بروت و غیره با محلی گفته مستحب است تا به پیرا  
 احرام بمحلق عانه و تطهیر البط و قص شارب و تقلم اطفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مشکه فی العالمیه و فیه یاد کرده  
 در وی حلق راس برای کسی که عادت آن داشته باشد از مردان و الا تصریح وی و در صحنی گفته و کسی که معتاد باشد بموی سر از ابتدای حلق  
 که اول اشهر حج است موی گها بار و تا نزدیک حل از احرام شعاع خارج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس است مرفوعاً که نفسا و بعض

غسل کنند و احرام بپوشند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود و الترمذی و حسن بن علی و غیره و وضعه العقیلی فی روی  
والبیهقی عن ابن عباس قال غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لبس ثیابه الحدیث و سجدت ضعیف است زیرا که در وی یعقوب بن عطا  
بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کنند چون اراده احرام نمایند و در آمدن مکه خواب مروی آید  
استحباب تلبیس قبل از احرام و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم غسل ما یلبس الحرام  
من الثیاب بدستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز است که پوشد محرم از جامها و چه چیز نه پوشد قال فرموده لا لبس الا قمیص  
و ثوب و سیرا نه ناقص نصفین جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد و در مناسک شیخ الاسلام ابن تیمیه است که نیست محرم را پوشیدن  
قمیص نه با آستین و نه بی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود درآرد و بپوشد یا محمورق و همچنین نه پوشد جبهه و نه قبا  
که در وی دست داخل توان کرد و همچنین ریح که نامش عرق چین است و اسنال و لک با اتفاق آید و اگر بپوشد از دو سهای خود غیر  
ادخال بدین پس در وی نزع است و این است معنی قول فقها که پوشد محمورق یا یعنی لباسی که بقدر عضو باشد استی و لا العمامه  
و پوشد دستار مارا و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق سر باشد و لا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریم است  
و اما روی پس مالک ابو حنیفه گفته هر که راسه و شافعی و حنبلی گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تعظیبه آن و جزین نیست که  
واجب است کشف وجه در حق زن و حاجت حجت است برایشان و همچنین است کلام در محرم نیست که جائز نیست تعظیبه سر او و نه شافعی و احمد  
و اسحق و همچنین جائز نیست لبس محمورق و مالک او زاعی و ابو حنیفه که بپوشد جائز نیست تعظیبه راس و المایس او بخیط و حدیث وارد است برایشان  
و اما تعظیبه وجه محرم نیست پس جائز است نزد قائل تحریم تعظیبه راس استی و لا السرا و یالات و پوشد از آنرا او را و لبس قمیص و سرویل  
پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف چنانکه بر این ادر بر آید و تنبان را در پایها بکند و الا اگر بر تن آنگند مثل رد و چیزی لازم نمی آید زیرا که در تن  
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده و از آن پوشیده و سرویل گفته اند و قمیص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و جامه مانجه محیط سر باشد پس  
طی است باین غیر این از آنچه معطی راس باشد خطابی گفته ذکر عامه و بر لبس عموال است بر آنکه جائز نیست تعظیبه راس نه بمقتاد و نه بنادر  
بمحمورق و لا الذال و پوشد بر لبسها و بر لبس بعضی موحده و سکون را بعده ثوب تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویل یعنی کلاه دراز و آن  
تفسیر قاصه است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد  
و موافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته بر لبس هر ثوب است که سرش از روی باشد و مترق  
بود بدان جنبه باشد یا در عم یا غیر آن و لا الخفاف و پوشد موز بازا و آنچه در معنی اوست همچو موق و جوب و غیره الا احد لا یجد  
نقد این اگر کسی که نیاید تعلیل را که فروخته میشود یا بد آنها را و لیکن نیست با او شمن فاضل از حوائج جمله خود و فی لبس الخفان پس پوشد  
موز بازا و لیقطعه ما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و موز را یا بایان ترازد و پوشد تا از حد خنجر بر آید بجاری و مسلم از حد ایشان بجا  
آورده اند که شنیدیم رسول خدا را خطبه گفت بفرمات هر که نیاید از آن لبس باید که پوشد سر و لبس را و هر که نیاید تعلیل پس باید که پوشد خنجرین را و مثله  
عند احمد و طاهرین است که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خنجرین است زیرا که این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث  
ابن عمر و مدینه قاله ابن تیمیه فی المنتقی و رحمه الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مناسک خود گفته اگر تعلیل نیاید بخنجرین پوشد و نیست بر او  
قطع آن زیرا که در کعبین زیرا که آنحضرت امر کرد بقطع او و لا یستترخصت که بعد از آن در عرفات و لبس سر و لبس برای فاقد از او و لبس خنجرین

برای فاقد نعلین و اول باز که خضت بقطع که رجبت آن کرد که قطع مانند نعلین می شود و مانند صحیح جواز لبس مادی و ان الکعبین است  
 مثل خضت مذهب و مداس و حجم و خود که برابر است که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین و آنچه قائم مقام اوست نیاید مثل حجیم  
 و در این موزه پوشیده قطع کنند آنرا و همچنین چون از از نیاید سر او را بپوشد و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود که راه این عمر و همچنین جایز است  
 بهر آنچه از حبس الزام و زدن باشد پس مجرم راست که ملحق شود به با وجبه و قمیص مانند آن و مستطی شود بلواف و غیره و لیکن سر نپوشد مگر از  
 برای حاجت انتهی گویم جمهور را و اول کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حل مطلق بر مقید و گویند که ایام احمد که بعد از قطع خضین رفته نیز  
 قابل است باین قاعده و این جوی گفته اند بقطع را حل بر اباحت باید کرد و نه بر اشتراط علایم حدیثین شوکانی در نیل الاوطار گفته خفی نیست که  
 این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید بنا بر امکان جمع میان هر دو بجل مطلق بر مقید و تاجع ممکن است جمع کرد  
 و اجابت بر جمع نتوان رفت و اگر مضی بسوی ترجیح جائز باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس و جابر  
 و روایت دو کس از حج است از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل در اینجا ترجیح  
 مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حل مطلق بر مقید و البتة اعلم و بقیة کلام درین سلسله در افاده الشیوخ بمقدار التناسخ و المنسوخ کرده ام  
 و لا بد بسوا شیشا من الشیاب مسدود عن ان و پوشیده از جامه یا چیزی را که سوده است آنرا از عفران و اخلاط کرده اند در علتی که  
 رجبت آن نمی کرده اند که آیا زینت است یا ریح جمهور گویند راحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او ندهد جائز باشد  
 احرام در آن قرار داده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگر چه در وی مقال است و حرام است لبس غیر و مومس بر مردمان در حال حل  
 مثل احرام و لا و مومس و نجاریه که سوده است آنرا و برین منسج و او و سکون را گاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا نیز گویند  
 و رسول گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مرد تحریم در اینجا تحریمش بر مرد است و لایق نیست زن بدان درین حکم متفق علیہ شیخ الاسلام ابن تیمیہ  
 در سنن خود گفته جائز است احرام در جامه سفید و حجر آن از الوان جائزه و اگر چه ملون باشد و مستحب است که احرام بندد در دو ثوب لطیف پس  
 اگر مرد و سفید باشد فضل بود و جائز است که احرام بندد در حجج اجناس شایب یا صاه از قطن و کتان و صوف و سنت آنست که احرام بندد  
 در ازار و ردای برابر است که مخیط باشند یا نه باتفاق اینهمه و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر هست از ان جنبش که پوشیدنش  
 رواست انتهی و اللفظ مسلّم و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المیثاقه من ثوب و نقاب بر روی نبیند  
 زن احرام کننده و اختلاف کرده اند علماء در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و بهر روایتی عند الشافعیة و المالکیة شوکانی گفته این مردود است  
 بنص حدیث و در فتح الباری گفته ام مختلفه فی سنها من ستر و جامه و کیفه ما سوا النقاب و التفازین انتهی و گفت فاطمه بنت المنذر گوید  
 که خارجی افکنده زوایای خود را و ما محرمینم همراه اسما و بنت ابی بکر پس انکار نکرد بر راه مالک فی الموطا و بسوی گفته معنی وی آنست  
 که می پوشیدیم روی خود را بسندل ثوب برای منیع البصار مردم و برین انداز اهل علم چون محتجانی باشد از بشرة وجه و اعتراض کرد صاحب کتاب  
 در مذنب احمد بر قید محتجانی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است  
 زیرا که ثوب مسدول سال از اصابت بشرة نمی تواند ماند پس اگر محتجانی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی بهیچیک از آنکه از ابی حنیفه  
 نقل کرده که قوله لا تنقب المرأة از قول ابن عمر است در حج در خبر و گفت صاحب امام که این محتاج دلیل است و حکایت کرده است ابن منذر  
 نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر است یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن ارفع عن ابن عمر موقوفه او و افرط است در بخاری معنی موقوفه

ولا ملبس القفازين وينوشد بر دست قفاز از البضم قاف و تشدید فا و زای در آخر کوششی است که زمان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشند و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها پوشند و روالا احمد و الترمذی و النسائی و صحیح و ابوداود و الحاکم و البیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین و احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر است گویم حدیث وارد است بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام است بر زن محرمه نیارده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب است و مثل اوست برقع که مفصل باشد بر قدر ستر و جد زیر که وارد است بدان نص می پوشند زن روی خود بغیر این شل خمار و ثوب و هر که گفت روی او همچو سر مرد است بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل باوی و حرام است بر وی لبس قفازین و لبس ثیاب مورس و مفرغ و مباح است حلیه و خمر لکن و اما صید و طیب و خلق را اس لبس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم مردانند و اما التفاس و آب و مباح شرت محل بر اس و ستر اس بدست و همچنین نهاده و او بر محذور و لوا لبس غیر مضر است زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدیة بر لابس خنین لعدم النعلین و خفیه گویند واجب است و عین عاکشه رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم کف عاکشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را وی مالیم طیب ابرائی احرام وی پیش از آنکه احرام بندد و کحل قبل ان یطوف بالبيت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بجا نه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه یعنی حی آیند بعد از ری حمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زمان لبس بکمی آیند و طواف می کنند بعد از آن لبسوی منابر میکردند و زمان نیز حلال میشد پس مراد بکل اجلال کامل است که هر محذور بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعض اجلال مثل طیب و غیره برمی حلال شده بود و هم حالت زمان باقی است و ظاهرش آنست که خلق که در می کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب میکردم طیبی که در وی مشک بود گویا من می بینم و دشیدن طیب او تارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در نهان باقی میماند و عذبه الفاظ غیره و متفق علیه در حدیث دلیل است بر تحایط تطیب و داده احرام و جواز استلامت او و این احرام و بر آنکه بقای لوان ریح او بعد از احرام مفسد احرام و ضرر است و حرام بتلای و دست و حال آنکه مفسد استعمال اوست بعد از احرام و این رفته اند جاسر ائمه از صحابه و تابعین و مشهور در مذہب خفیه و احادیث مستند بهین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و ابو حاتم از احمد کرده است تطیب بخیری که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیة را قول ابو حنیفه ساجته و آنچه ما گفتیم مذکور است در هدایه و شرح و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و بر خاست صبح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران و دوست تروdam که آخر آنم و این خبر بجایست رسید پس انکار کرد و بر این عمر و روایت که حدیث باب را و ابن التمری را دیدند که احرام بسته بود و در سروریش وی طیب بود و در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این روایت که گفته اند درین روایت یعنی تاویل آن بخیری که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو نالید پس غسل کرد پس خوشبو برفت و وی در شرح مسلم بعد تصویب قول جمهور گفته استجب است تطیب برای احرام لقولها الاحرام و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل برخلاف آن قائم است چه از حدیث عاکشه ثابت شده که کنانضج و جوهنا با الطیب المسک قبل ان یحرم فیغرق فیسبل علی وجوهنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلاینها ناروا و ابوداود



واحد و لفظ احرام است که خارج مع النبي صلى الله عليه وسلم الى مكة ففصد جباهنا بالمسك الطيب عند الاحرام فاذا عرفت احرامنا  
سال علی وجه ما فراه النبي صلى الله عليه وسلم فلهذا ما و نتوان گفت که این خاص است بزمان زیرا که زمان و مردمان برابر اند و برین حکم  
باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام است نه قبل از آن و اگر چه حال وی دائم باشد همچو کحاح زیرا که این از دواعی اوست و جزئین  
ک منع کرده میشود و محرم از ابتدای کحاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب است و طیب از نظافت است که مقصود از وی دفع رائحه  
که بریده است چنانکه مقصود از نظافت از رائحه منجست که در اشعار و اخبار فرخنده می شود و او را مستحب شد اخذ شعر و نظیر قبل احرام زیرا که  
بعد از آن ممنوع است و اگر چه باقی ماند اثر او بعد و اما حدیث مسلم و بخاری از زینبی بن امیه در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
اما خوشبوی که باست و آوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار با حدیث پس جوابش آنست که این سوال در جواب در خبرانه بود و در  
سنة هشتم و آنحضرت در سنده شانزد و چ گذارده و اخذ با تحریر اوست زیرا که آخر پاسخ اول باشد یا بجبهت آنکه استعمال زعفران بر مردمان  
حرام است نه باجبهت که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح محقق گفته خوشبوی نمائند ابتدا اگر جمعا بین الادلة همین است راجح  
و جائز است استعمال طیبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده و باشد بعد  
احرام نه آنکه نزد اراده احرام بکار برده و اثر لئون و ریح او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائز است استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز  
استدامت لباس زیرا که استدامت لبس بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلبا استوائی هر دو لیکن این قیاس در  
مقابله الضرر است و هو فاسد الاعتبار و انتی **وعن** عثمان بن عفان رضي الله عنه ان سوال الله صلى الله عليه وسلم قال لا ينكح المحرم

ولا ينكح ولا يخطب نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری بولایت و وکالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ رفع و جبر  
مروی است و خطبه بکس خای زن نخواستن و این مذہب جمهور علما و شافعی است و منی ازین هر سه تحریمی است و گفته اند در خطبه تفسیری است  
باجماع پس اگر اجماع ثابت شود و زن گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همین است که برای تحریم است در سبل گفته نقلی از ابن عقیل صلی دیدم که  
خطبه هم حرام است این تمییز گفته زیرا که آنحضرت نمی کرد از همه بایک نمی تفصیل فرمود و موجب نمی تحریم است و هیچ اثر و نظر معارض او  
موجود نیست انتی و نزد عطا و عکرمه و اهل کوفه جائز است محرم را تزویج چنانکه جائز است اشتراکی جاریه برای وطنی و تعقب کرده اند بآنکه این  
قیاس است در مقابله نص و هو فاسد الاعتبار و ظاهر منی عدم فرق است در میان کسیکه تزویج کند غیر بولایت خاصه یا عامه کالسلاطین  
و القاضی و بعض شافعیه گفته اند جائز است محرم را تزویج غیر بولایت عامه و این تخصیص است عموم نص ابلاتخصیص و نزد حنفیه جائز است  
هر سه امر و دلیل ایشان تزویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم است میمونه را و حال آنکه محرم بود کمافی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مروود است  
زیرا که روایت ابی رافع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه محرم بود کمافی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مروود است  
قاضی عیاض گفته منی نشده که تزویج کرده باشد میمونه را و حال احرام مکرر ندارد حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن مسیب که سه غلام کرد  
ابن عباس اگر چه میمونه خاله اوست زیرا که تزویج نکرد او را رسول خدا اگر بعد از آنکه حلال شد ذکره البخاری انتی و در نیل الاوطار گفته حدیث  
ابن عباس حکایت فعل است پس معارض صریح قول یعنی منی از آن نشود و لیکن مصیبه میمونی آن نزد قهوجج است جمیع ممکن است در تجا بر فرض ارجحیت  
روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را تخصیص عموم قول او گردانند بکما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کنند  
تاخیر فعل از قول و اگر تقدم وی فرض کنند پس در آن خلافی است مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم بعام و این

یا گویند این عام متاخر است و کما ذهاب الیه البعض و چون این تفرق شد پس حق آنست که حرام است محرم را ترویج خود و ترویج دیگر  
 کما ذهاب الیه الجمهور انتهى و اما جماعه الا البخاری و همچنین مجموع و منی عند ست جلع و مسوی شرح مؤطا گفته اگر حج را قبل  
 و قوف حج فاسد شد نزد یحیی و بروی یک گویند نیست و حج کند سال آینده نیست و هر دو تفرق و اگر حج کرد و بعد و قوف حج فاسد نیست  
 و بروی ست بدنه و نزد شافعی اگر حج پیش از تحلل اول است حج فاسد است برابرست که قبل و قوف بعرفه باشد یا بعد آن و بروی ست بدنه و  
 مضی در فاسد و قصدا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو تفرق شوند برابرست حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر حج  
 کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسد است و لیکن بروی فدیة است نه قضا و این فدیة در قوی شاة است و در قوی بدنه و ذیل الاوطا  
 گفته کفاره و طی شاة است زیرا که اقل صدق هدی است و این مروی است از ابو حنیفه و دال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اید به یا  
 کما فی مثل ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و بدنه زوج واجب است بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن  
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و محمد گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیه هادی و احد و شریع است تفرق و محکم است  
 در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقها و اختلاف کرده اند در آنکه واجب است یا نه مذنب عطا و مالک و شافعی در احد القولین وجوب  
 و در قوی مندوب ابو حنیفه گفته نه واجب است و نه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من الرفوع ما تقوم به الحجة و الموقوف  
 لیس من قبل المرسل و لا رای حجة اقول الصحابة فی شعبة عن الترمذی هذه الاحکام و له فی ذلک سلف صالح کذا و الظاهر هی انتهى **و عن**  
 ابی قتادة الا نضاری رضي الله عنه فی قصة صیدة الاحمار الوحشی و هو غیر محرم مروی است از ابی قتاده در قصة شکار کردن  
 او حمار وحشی را در عام حدیثیه و وی محرم نبود و در اینجا استشکال کرده اند بعد از احرام وی و تجاوز از میقات و از آن جواب داده اند و از آنچه  
 آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه ابله مدینه او را فرستاده بودند یا سواقیت تا آن وقت موقت نشده بود و ذکره فی السبل گویم مصنف تلخیص  
 انهم گویند صحاب حدیث را حجب میکردند ازین حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را تجاوز از میقات بلا احرام و حج  
 نمیدانند و بعد آن دیدیم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام تمیم  
 پس چون رسید آنحضرت در میان چنین و چنان ناگاه ما بای قناده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و چیزی که نام برد آنرا  
 پس ذکر کرد حدیث حمار وحشی را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا حجاب به و کان فی محرمین پس فرمود  
 آنحضرت سیاران خود و بودند آنها محرم هل منکم احد امرا و انا اذ الیه آما از شما یکی اگر کرد او را بصید کردن این حمار وحشی یا شاة  
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجه بزرگ کار کردن آنرا قالوا گفتند نکرد قال فکلموا ما بقی من کلمه فرمود پس بخورید  
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر اگر صائد غیر محرم است یعنی خود صید نکرده  
 و دلالت و اشارت و اعانت بر آن ننموده و این ای جای هرست و حدیث نص است درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگر چه بر  
 اعانت بخیزی نکرده و این مروی است از علی و ابن عباس و ابن عمر علی باطاهر قوله تعالی و حریم علیکم صید الیه ما دمتم هم ما بنا بر آنکه مراد از صید  
 در اینجا صید است و جواب داده اند از آن که مراد در آیه اصطیاد است و لفظ صید اگر چه متردست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب  
 بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید الیه لکم حلال الا المقصود  
 او بصید لکم اخرجه اصحاب السنن ابن خزیمه و ابن جبان و الحاکم مگر آنکه در بعض روایات وی مقال است که مصنف در تخصیص ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مراد از آیت

حیوانی باشد که صید کرده پیشود پس ثابت شده است تحریم صید از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص است و در حدیث زیادت است و بی توفی الله علیه وسلم قال بل حکم من لحمه شیء و در روایتی بل حکم منه شیء قالوا استنار جله فاخذ ما رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلها لکن شیخین اخراج این نبادت کرده اند و استلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آئینه شیخ در ترجمه گوید اخذ و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی مانع بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار است که کوفیان و طائفة از سلف بآن رفته اند که جائز است محرم اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذمت مستلزم اطراح بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذمت جمهور است جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و او را پذیرفتن از آن برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و بنویس این جمع است حدیث جابر که تقدم رواه انحنه الا این ماجة شافعی گفته اند احسن حدیث روی فی هذا الباب و اقیس این حدیث صریح است در تفرقة مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب و طلحه و ابی قتاده و تخصص است برای عموم آیه مقدمه انتهی متفق علیه و در عندها الفاظ کثیره و **عن الصعب بفتح صاد و کون عین مجملین بن جثمه الليثی بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصديق رضي الله عنه انه اهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا** که وی هدیه آورد و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گوزر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار و وحش و در روایتی لحم حمار و وحش و در روایتی عجز حمار و وحش و در روایتی عضد اسن لحم صید و این همه روایات در مسلم است و هو با لا بواء و آنحضرت را ابو ابو بکر بفتح بزره و سکون موحده و الف معدود و این در حجة الوداع بود ابو بکر ان یاد روان بود بفتح و او و تشدید دال جمله تام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر مدینه و میگویند که قبر عبد الله آنحضرت در ابوامی است و این صعب بن جثمه در انجا ساکن بود و فرموده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد و هدیه او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی او است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه می قال فرمود بطریق معذرت از رد آنکه اندک بفتح دال رواه المحدثون و انکره المحققون من اهل العربية و قالوا صوابه ضمها زیر که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین است علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه است اوضح ضم است و ثانی کسر و بر وضعف سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نخور دال که آن بفتح است علیک الا انا حرام بضم حا و راجع حرام است بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحیح گفته که جمیع حرام است یعنی بدستیکه باز نگردانیدیم آنرا بر تو مگر بحجت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثمه حمار و وحشی را زنده و هدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار و وحشی بود یا سرین او که خون میچکید از روی ایشان و شوق بکسر نیز نه چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بطاهر ظاهر و مستارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و جوده توفیق و تطبیق میان آنرا ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که نخورد صید صعب الا این جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال بر آن که تقدم پس اگر صید محرم نیست مذمت مالک و شافعی این است و این متون وسط است میان دو مذمت و مذمت ابو حنیفه آنست که حلال است خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان نموده و موافق حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فرماید

امام شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در سبب گفته نافعین گویند که این حدیث دال است بر آنکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیر اگر در راه  
تعلیل محرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام است مطلقا و جواب داده است قائل جواز  
با آنکه این محمول است بر آنکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع مست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و جامع بین الاحادیث نمی باشد  
اولی است از اطراح بعضی و دال است برای این آنچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و این ماص با سنا و جید اما صحت نه و نه امر اصحابه یا کلون  
ولم یأکل حین اخرته انی صحت له ابو بکر بنیسا بوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یأکل منه فیه انتم یحیی را که گفته باشد درین حدیث خبر عمر که عمر شریف است  
تفر دایم نیست و شاهد زیادت است حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل است بر آنکه لائق است قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد  
و الفاظ روایات مختلف است شافعی گفته اگر صعب حار زنده فرستاده بود پس محرم رانج حار و خشکی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس  
محمول است بر آنکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن که نزدیه بقی است حاقط  
ابن القیم تصحیف آن کرده و بخیر و روایات روایت لحم حار را قوی گردانیده و گفته زیر که این منافی روایت جاریست چه گاهی خبر را با ستم کل خوانند  
و این شائع است در لغت و اکثر روایات متفق اند بر آنکه آن بعضی از ابغاض حار بود و جزین نیست که اختلاف درین بعضی است یعنی بای بود  
یا مبرن یا جزآن نیست تناقض میان آن زیر که محتمل که چندی شق باشد که در وی عجز بود که در وی زجل شد **وعن** عایشه رضی  
الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس من الدواب کلهن فاسق فمرو بخیض فیرت حیوانات و جنبوا  
بر زمین که همه آن فاسق است و دواب بشدیده موجوده جمع دایه است و هوادات من حیوان و ظاهرش آنست که ظاهرهم نامیده میشود بدایه و این  
مطابق قوله تعالی است و آمن دأب فی الارض و الأعلی الشجر و منها و کائن من آیه لا یحکم فیها و گفته اند که خارج است از این لفظ دایه لقوله تعالی  
و آمن دأب فی الارض و لا طائر یطیر فیها حیة و نیست حجت درین آیه زیرا که محتمل است که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص است در عرب لفظ  
دایه بذات توأم اربعه و تمثیل آن بفاسق بجهت آنست که فسق در لغت خروج است و منه فسق عن امر به ای شرح و نامیده شد عاصی بفاسق بنابر  
خروج وی از طاعت خدا و وصف این هر پنج بفاسق بنابر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریر قتل و گفته اند بنابر خروج  
اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل البیة لیسر پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه  
و لا یفسق و گفته اند بنابر خروج اینها از حکم غیر خود باید او فساد و عدم انتفاع پس این سه علت است که علما در حل قتل این هر پنج از استخراج کرده  
یقطن فی الحکم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد از محرم و این اخبار است بحل قتل اینها و بلفظ امر به واقع شده و بلفظ نفی الحرام  
و نفی الخرج علی قائلین این دال است بر حل امر بر اباحه الغراب یکی زناغ و در روایتی غراب البقع بموجوده و قاف زناغ همیشه که سیاه و سفید  
می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و از پنج ذفته اند بعضی ایله بسوی تقیید بطلاق با بقع و همین است قائل  
در حل مطلق بر تقید و قبح درین زیادت بشد و ذود و تلبیس او می مدفوع است با آنکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تلبیس نباشد این باو است  
از عدل ثقه حافظ پس شد و ذنب و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زراع گویند و فتوی  
داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند بامدای البقع از غرابات لطیف با بقع انتهی و الحداة و در روایتی حدیاء تصغیر حدایه بکسر حاء و فتح دال  
و همزه بر وزن عذبة جانوری معروف است که آنرا علی و از میگویند و در صراح خات گفته و بهندی چیل است و العقب و کزوم و الفاراة  
و موش و الکلب الحق و سگ جراح کینه که زنده و تقیید کلب که معروف است بعقور دالت میکند بر آنکه کشته نشود و غیره منقول

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باشد و از زید بن اسلم بحجه و از سفیان که آن گرگ است خاصه و گفت مالک هر جا نور که گزوم و مراو برساند  
اینها را و حجت کند مثل انس و نمروند و ذنب آن کلب عقور است و مقبول است از سفیان و هو قول الجهم و رواستدلال کرده اند بر آن  
این تفسیر قول صلی الله علیه و سلم اللهم سلط علی کلبا من کلابک پس گشت او را شیر و بود حدیث حسن باخرجه الحاکم و در روایت بخاری  
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس است زیادت ما نزد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم است و روایت کرد آنرا  
ابو حنانه بلفظ است و بیان کرد هر پنج مذکور را با ما نزد ابو داود و از زیادت سبع عادی آمده و باین حساب میشت میشتند و نزد ابن خزمیه  
و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شده پس باشد مگر آنکه منقول است از ذیل که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده و وقوع  
شده است ذکر گرگ در حدیثی مرسل و رجال و جمیع ثقات اند و احمد مرعوفه اقر بقتل فئب برای محرم روایت کرده و در وی را وی ضعیف است  
و این روایات دال اند بر آنکه مفهوم حد و از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کرده اند علای اهل فتوی آنرا که قائل بانه بعلت اول در وجهیه  
بفاسق یا آنکه ملحق است بخمس هر آنکه جائز است قتل او برای حلال و هر که قائل ثانی است قائل است باحقا که هر کول مگر آنکه قتل وی ملحق نیست  
و این با اول شریک است و هر که قائل ثالث است خاص کرده است الحاق را با آنکه حاصل میشود از وی افساد قاع المصنف فی فتح الباری  
در سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیل برین علل پس الحاق غیر مخصوص بدان بعید باشد و الا عدم الحاق محفوظ بود و باین قائل اند خفیه  
مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر ثبوت خبر و ذنب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و الحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی است بعد از  
وادی ابن دقیق العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر مودی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر است از جهت ایما تحلیل  
بفسق بر سه قول که اعرفت پس تمام نشود تعیین یکی از آنها برای علت با یا پس تمام نشود و الحاق بآن و چون کشتن اینها برای محرم جائز باشد  
برای حلال بالا اولی جائز باشد و وارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی اهل و الحرم نزد مسلم و در لفظی این است لیس علی الحرم فی قتله من  
جناح و این دال است بر آنکه بکشد آنرا محرم و در صل بالا اولی انتهی کلام السبل گوئیم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد  
او را چرگ گفته شد موش را فوی سقه گفت لان النبی صلی الله علیه و سلم استیظن بها و قد اخذت الفتیله لتحرق بها البیت پس در اینجا دال است  
بر آنکه وجه تشمیه ایندای اوست و فعل او مشابره فعل فساق است و این ناظر است و تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل قائل است  
متفق علییه در مصنفی گفته علماء اجماع دارند بر آنکه بقتل این اعیان خمس فدییه بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است  
بر این اعیان خمس هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع مودی را ذکر کرده اند و بعضی هوام را و بعضی جانوران دیگر را که  
داخل اند در سباع و نه در هوام و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک همان میباید قتل است و امام عظم ذنب را و کلب عقور  
داخل ساخته و سباع و دیگر اشیاء فیه و نمروند و خنر کشتن آنها پیش او موجب جزا است مگر آنکه ابتدا از ظروف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها  
بکشد پس در این صورت فدییه واجب نیست انتهی و در شرح و فای گفته نیست چیزی در کشتن بغوص و بر غوث و قراوه انتهی و باجماع اتفاق علم است  
بر جواز قتل محرم این چیز را و هر مودی را در صل و در هر دو و همچنین جائز است قتل جانی خواه در حریم جنایت کرده باشد یا در صل نزد شافعی و نزد  
اگر در حریم کرده باشد یا بیجا و محرم برده تنگ ساخته شود بروی مجال منع اکل و شرب تا مضطرب گردد و بخرج پس قتل کرده شود و حذرده شود و تنگ  
حاجی رفیع الدین مراد آبادی و حالات الحرمین نوشته اند که از غرائب حوادث این بلد مکرم و دیگر بلاد این نواحی مثل جده و حجاز آنست که اگر  
کسی ظلمی بر کسی کرده باشد یا دیون است و قدرت بر وفای آن ندارد و بر مزار یکی از اولیاء که ولایت وی متفق علییه اهل بلد باشد رفته قاضی نماید



صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابو طالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید گفت بخدا از من قتلی واقع شده و از چهار راه دورینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای می تقبّل زار بر من دسترس نیست و بر دروازۀ گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند بهر نحو می گزیند درینجا می آید قیود خود را بر او زده فارغ البال می نشیند و از من نجات می یابد انتمی بلفظه گفت محرم بطور عفا الدنّه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبرست مرا ایشان را پس خود شرک جلی است که لا ضار و لا نافع الا الله . همین صورت مقابر و حقا را اولیا را حکم عزم دادن است و اگر ترک حدود خداست بر عایت ادب صاحب قبر خود در اہنت است در دین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این عادت غریب بالفعل در آن دیار نیست

**و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم** احجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبد الله بن مالک بن نجینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود و در موضع لحي جلی که میان مکّه و مدینه است در راه مکّه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحي جلی است لام و میم و مروی است لحي به تنه بکری و تخم خود گفته این بر جل است که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تخم آمده و غیر وی گفته بی حقیقه علی سبعة امیال من السقيا و با جمله در حدیث دلیل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کند نشود و اگر کند شود جزا آن بدد و اگر در جانی باشد که آنجا موی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید او است حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا را و ابوداود و النسائی و پاچا موی نیست غالباً و معذرا در داشت و قومی گفته مکره است و واجب است در وی فدیة و حدیث دارد دست بر ایشان و اگر حجامت بی فدیة است و در سرست حرام است اگر کند شود همراه آن موی بنا بر حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه است بر قاعده شرعی و آن این است که محرمات احرام از معلق و قبل صید و نحو بهامباح است بجهت حاجت و بروی است فدیة پس هر که محتاج شود بخلق راس یا البس قمیص مثلاً از جهت حر یا بروی مباح است برای او و لازم است او را از وی فدیة علیه یل قوله تعالی فمن كان منكم مریضاً أو بهاء فلیتأخر عن الحجة و قدیر بیان فدیة در حدیث آئینده می آید **و عن كعب بن عجرة** بنضم عن جهم و سکون جیم و بر اصحاب الفزاری جلیل القدر حلیف الضمار است نزد دل کرد بگو فدیة در مدینه سینه بخدا و یک از اصحاب شجره است گویند او را بتی بود که می پرسیدند از او عبادۀ بن الصامت یا را و بود روزی بروی درآمد دید که بت را پرستید و از خانه بیرون آمد عبادۀ در خانه او درآمد بت را بکشست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عبادۀ را دشنام دهد باز بفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان بن شد رضي الله عنه قال حلیت ال رسول الله صلی الله علیه وسلم والقمل یقتل یقتل و حجی گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و پیشه های افتادند بر روی من فقال ما کنت آری بنضم حمزة امی النمن الوجج بلغ باک صا اری بفتح حمزة از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم در دراکه رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من لیسه گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است انجل شاة ایای یابی کو سفندی که فوج کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلاثة ايام فرمود پس روزه دار سه روز و اطعم سنة مساکین یا بخور آن شش سسکین بر کل مسکین نصف صاع هر سسکین را نیم صاع جمایه علی الباطن مقدار این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از یکم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از بخاری باین لفظ است که گذشت بمن رسول خدا در حدیث و سر من می ریخت شپش پس فرمود یا ایذا میسر دتر ابعوام کو گفتم آری فرمود



لما قلعه ابو ثور و اجازہ جماعه غيره و تعليل کرده اند بآنکه موزي مست پس مشابه فواسق باشد گوئيم اين از باب تقديم قياس است بر نقل آن  
باطل است بنا بر آنچه شناختي که تمام نيست دليل اين يعني که علت قتل فواسق اذيت است و اتفاق کرده اند علماء بر تحریم قطع اشجار و می که آدمیان  
آنها انبات نکرده اند در عادت و بر تحریم قطع خلای او گیاره تر را خلا گویند و خشک را خشیش و در انبات کرده آدمیان اختلاف است قریباً گفته  
جمهور بر جواز انداختن گوئیم در هدایه گفته هر که خشیش حرم یا درخت آنرا برید که حملون نیست و خود رسته است بر پوست قیمت آن مگر آنچه  
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چنانچه نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خروابو یوسف گفته  
باکی نیست بجز این جهت وجود ضرورت و تقدیر منع و ابایان و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از اصل حکم  
پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رمی به اثم در کلای او و مذہب امام احمد و محمد مذہب حنفیه است شیخ در جمیع  
گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مری بود که او را احمد سقا میگفتند روز  
کلی از حرم آورد و بدست ما داد و بتقدیر آبی سهوشد ما آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن المی در بینی ما و دید چنانچه مورچه دو و دو باغ رسید و از  
دماغ هر دو چشم بر آمد و روزی زیاد شد تا رسید بجاییکه رسید ما شاء الله بقدره انتی آدمی مع نزدیکان را پیش بود و خیر است  
ولا تحل ساقطاً و حلال نیست بر زمین افتاده حرم مکه الا لمنشأ من منشأ را و انشاء تعریف کم شده کردن و در روایتی باین  
لفظ است ولا یلتقط لقطه الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتاده او را مگر یک تعریف کند و بنشاند چنانکه حکم لقطه بقیع دیگر است از حریف  
کند و اگر فیه باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بداند یا نبیند یعنی در لقطه حرم جز تعریف نیست و این ظاهر قولین شافعی است اکثر  
علماء فرموده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اماکن و مذہب حنفیه تیر همین است و دلیل بر آن اطلاق حدیثی است که وارد شده در لقطه و میگوید  
که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال در ست چنانکه همه جا میبند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف  
ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای فصل حرم مکه ذکر خصائص اوست و اگر حکم لقطه بوی حکم لقطه سائر بقیع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم و من  
قتل له قتیله فهو بخیر المنظرین و کسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر است یا فزیه دهد یا بکشد و در روایتی از قتله  
ابی شریح انحرای آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجز احتی پس وی خیر است میان یکی از سه خصال یا تخصص گیرد  
یا دیت ستاند یا بخشیش پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندان سفیان بن ابی العوجا است و در وی مقال است  
و نیز در وی محمد بن یحیی است و حدیث معصن است و با جمله در وی دلیل است بر آنکه خیاری است و یاتی الخلاف فی ذلک فی باب الحجاب  
فقال العباس الا الاذخیر رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خیرای رسول خدا که آنرا استثناء کن از  
میان خلا و آخر مگر سوز و سکون ذال سحبه نام گیاره مشهور است خوشبوی فانا نجعله فی قبورنا و یبعنا بنزیه که تا سیکر و انیم آنرا در قبر ما  
و خانه های ما چه عرب از خردار میان گور ما نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که از خیر برای آیه نگران و خانه های مردم است  
که بدان سقف خانه می سازند و کلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا و گفت  
که این چیز است که حاجت بسوی او داعی است و از شریعت عدم حج معهود است فقال پس گفت آنحضرت و مقروء است کلام و استثنای  
را ابو جی یا اجتهاد خود و فرمود الا الاذخیر مگر گیاره و آخر که رواست قطع کردن آن و رمی آن برای عوارض مذکور و غیر او کمات نیز مستثنی است زیرا که  
از جمله نباتات است و مذہب بعضی آنست که احکام مغفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتماع کفایت و اول اصح و اظهرست متفق علیه شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه شامل ترمذی گفته از خویش اسمی که آنست که چون خوشه  
 بر پیشانی بر معروف با هم عاف مکه وسط البلاد و اندرون بالعباد منقطع شود دوم در دم و علی بن عبد الله بن زید بن عاصم ان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکه و دعهلا حلهما بدستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام  
 حرام گردانید مکه را و عاکر و بر لای که و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد و در روایتی آمده ان الله حرم مکه و نیست منافات چه مراد  
 آنست که خدا حکم کرد و بجهت فی او ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود انجل الی الله امنا و ارضی الیکه من الثمرات  
 و غیره من الایات و انی خضعت للمدینه و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم است زیاد کرده که حرام گردانیدم چیزی را  
 که میان دو طرف اوست از کوهی که ریخته نشود در وی خون و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی هیچ گنجی درخت  
 مگر برای خورشید و ستاره حرام ابراهیم مکه چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را و مدینه علم است بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 که بجهت کرد نسوی آن پس متبادر نشود و نزد اطلاق این لفظ مگر همین بله منار که و انی دعوت فی صاعها و مدنها و بدستیکه بر دعا کرد  
 در صاع مدینه و مدینه و صاع و مدینه و دو و یک یال معروف اند که یک یال و یک ثلث است نزد اهل حجاز و دو یال است نزد اهل عراق و صاع  
 چهار یال است مراد توسع رزق و برکت در آن است و در حدیث ابوهریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا و بارک لنا  
 ابراهیم بدو مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را و چندان میخواهم آنچه که راست که اهل مکه برای اهل مکه در حجة الله الباقه گفته  
 از این حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهت و تاکد غریمت باشد دخل عظیم است در نزول توقیعات انتهی و مراد از تحریم مکه تا بین  
 اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل اول قوله تعالی و من دخله کان امینا و تحریم صیدا و قطع شجر او و بریدن شوک او و مراد از تحریم مدینه  
 تحریم صیدا و قطع شجر اوست و عدم احداث حدی در آن و در تحدید حرم مدینه خلاف است و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح  
 روایت ما بین لایقهاست بنا بر تواتر و رواات بر آن که ذاتی السبل و در مصنفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لاخ له  
 بنو نضر بن عبد المطلب و غیره شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود شکار کردن آن در مدینه و نه آئینه الحاکم میفرمود آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم این ابراهیم پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند و در  
 یا بر درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد است از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار بجهت حدیث انس و بعضی تحریم شجر مدینه قائل اند و میگویند  
 بحدیث انس و جماعه دیگر تحریم هر دو فیه اند و حمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از آن داخل کرده شد بحدیث قال الخلی  
 بعضی سلب الصائد و قاطع الشجر و اخلا انتی متفق علیه گویم درین باب حدیثهاست از جماعه صحابه و در سنن مذکور است و در ترتیب حکم تحریم بر آن است  
 علم است مذہب ابوحنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجزئ تعظیم و تحریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و از مکرر خبری  
 از ان که میگویند و در حدیث از ان اینست قول مالک روایتی است از احمد و قولی است مرشافعی را و قولی گفته مشهور از مذہب مالک و ثقفی  
 و جمهور علما آنست که سخنان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توقیعتی گفته قائل نشدند تحریم صید مدینه مگر چندی سعد و از  
 صحابه و جمهور ایشان مگر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه و در سیده است ما را انسی از ان بطریق که اعتماد توان کرد بر ان و بعضی علما گفته اند  
 واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص است  
 و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم که ذاتی ترجمه الشیخ گفت کاتب حروف عفی عنه و باین قائل است جماعتی از

اهل حدیث و اهل ذنب الشوکانی و هو الراجح نظرانی الا دلالة و ثابت است حدیث اخذ مذهب نزد حاکم و گفته که صحیح است و نزد ابو داود و غیره و همچنین  
 ثابت است احادیثی از قطع درخت و قتل صید و حمل سلاح و ابراق دم در صحاح و سنن و لفظانی حرمت المذنبه تکمیل احرام ابراهیم که و لفظ وانی  
 دعوت بمشلی ما دعوا فی معناها اول دلیل است بر تحریم حرم مدینه و مشعل تحریم که بدون نقص چیزی از آن بلکه بر زیادت بر آن شاکست  
 که سنت مقدم است بر مذنب و تفصیل مقام در مذنب است **و مسلم** علی رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم  
 المذنبه حرام ما بین عیارالی تقاضی مدینه حرام است و حدودی از غیر است تا ثور غیر بفتح عین حمله و سکون تحتانیه و تور بفتح مثلثه و سکون  
 و او نام دو کوه است در مدینه و قاضی گفته ثور جبل بالمذنبه و گفته و فی الحدیث الصحیح و این حدیث را ذکر کرده بعد گفته و اما قول ابی عبید قاسم بن بلال  
 و غیره از اکابر اعلام که این تصحیف است و صواب الی أحد است زیرا که ثور یک است پس غیر حدیث زیرا که خبر دافرا شجاع بغلی را از اها زحافط ابی  
 محمد عبدالسلام البصری که مجاذی احد مائل بسوی و رای کوی است کوچک که او را ثور گویند و نوشت بسوی من شیخ عقیف الدین المطری از والد  
 خود حافظ ثقه گفت بدرستی که خلف أحد از جانب شمال وی جبلی است صغیر مدور که نامیده میشود ثوری شناسند آخر اهل مدینه خلف از  
 سلف انتهی در سبل گفته و این منافی باین لایته نیست زیرا که هر دو لایه دو حره اند که کثافت کرده اند اگر المکانی القاموس و غیره و ثور ثقیف  
 اند بعد پس حدیث غیر و ثور تفسیر لایته است رواه مسلم و بخاری هم از اترار وایت کرده و در حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم ما بین المذنبه و جبل اثنی عشر میل احوال المذنبه حی متفق علیه و حدیث باب طویل است شیخ ابی ابراهیم باجوری و ابو ابراهیم  
 حاشیه شامل محمدی گفته منعقد شده است اجماع برینکه مکه و مدینه افضل بقاع اند و ایضا ثلثه برانند که مکه افضل است از مدینه و مالک عکس آن  
 و خلاف و غیر بفتح ثقیفه است زیرا که بفتح ثقیفه افضل است از سموات و ارض همه انتهی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم که تحقیق شکار و حج و درختان و حج حرام است حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد و ضعفه که ذکره الخلال ابو داود  
 و البخاری فی تاریخ و لفظ ان صید و حج حرام گفت بخاری و لایته علی و سکوت کرد از وی ابو داود و حسنہ المنذر می و سکوت عنه عبد الحق  
 ایضا و ذکر الله بهی ان الشافعی صحیح و گفته نووی در شرح مذهب اسناد و ضعیف و گفته ابن حبان تفرد است بدان محمد بن عبدالله بن انسان  
 الطائفی و بود وی که خطا میکرد و گفته عقیلی لایته الاس جهه یقارب فی الضعف و حج بفتح و او و تشدید جیم ابن سلمان گفته زمینی است در  
 طائف نزد اهل لغت و علما گفته اند نام وادی است بطائف و قیل کل الطائف و جازمی در مکتف و مختلف گفته که حج نام حصون طائف است  
 و گفته اند نام یکی از انهاست و حدیث دال است بر تحریم صید و شجر و حج و مذنب شافعی که اهرت است در بحر زار بعد ذکر این حدیث گفته ان  
 صح فالتیاس التحریم لکن منع منه الاجماع انتهی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر است زیرا که جمهور اصحاب شافعی حرم کرده اند تحریم خطای  
 گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حی بود برای نوعی از منافع مسلمین و بحتمل که این تحریم در وقتی معلوم باشد  
 محصور باشند پیش و رخ شده ابو داود و زمین گفته و کان لک یعنی تحریم و حج قیل نزد و صلی الله علیه و سلم بالطائف و حصاره ثقیفا انتهی و ذیل الاطراف  
 گفته ظاهر حدیث تأیید تحریم است هر که دعوی نسخ کند بروی است دلیل زیرا که اصل عدم است و اما ضامن صید و شجر و بر حدیثان حرم مکی و مدینه  
 برورد دلیل دال بر آن چه اصل بر اوست و نه است ثبوت ملازم میان تحریم و ضامن انتهی گویم اکثر علما برانند که حرم مدینه و حج هر دو باعتبار رعایت تقصیر  
 و احترام است نه باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا و شوکانی در مختصر گفته حرام است و حج و درخت و او در شرح وی گفته که باین گفته است شافعی  
 و یکتا حق و قیاس و دقایق درین حدیث چیزی که صالح قبح باشد و مستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بضمون حدیث انتهی و الله اعلم بالصواب



## باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و در آمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و اتمیان بدان است بترتیب و کیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر  
 ذکر کرده و هو و ات بحجج ماذکر و مکه مشتق است از مک بمعنی هلاک و نقصان و بیت الله را مکه از آن گویند که وی هلاک و نابود می گرداند گناهان  
 و کسی را که ظلم و الحاکم کند در آن و بکس نیز می گویند بوجه دیگر و یک بمعنی کوفتن است زیرا که وی کوبنده اعناق جباران است یا از دحام  
 خلایق آنجا موجب ق اعناق میگردد یا باین جهت که می گویند قوت و تیزی مردان را بر ریاضت و مجاذبت گذاشتند و اگر همه این معنی ها را در  
 نیز می تواند شد و در کتاب حله الصدیق الی البیت العتیق باین مستقل در بیان فضل مکه و اسماء القاب و حدود و وجایال و فضل زائر و فضل مجاور  
 وی فضل بیت در آن و لزوم ادب بی و آثار و بی و فضیلت خطا و نشی در آن و فضل نظر بسوی آن و اکتفا به مستجاب الدعوه آن و بعضی آیات  
 بینات آن معتقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست **عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** ان رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم روایت است از جابر که درنگ کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزمینه نه سال که حج نگذازد و پشترند کرده شد در سال و هم که آنحضرت حج  
 گذارنده است پس آمدند بزمینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصو احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در  
 غزه و تبوک که آخر غزوات آنحضرت است صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن باشند و در روایتی یک لک و چهار و  
 هزار بودند و در روایتی یک لک و بیست و چهار هزار و الله اعلم و بهر حال حج که آنحضرت درین سال و تعبیر باین جهت آنست که روایت  
 این قصه بعد از تقصای حج کرد و وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید که ما فی صحیح مسلم فخر چنانچه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت  
 و در رکاب بی حتی آمدنا ذال الحلیفه تا آنکه آمدیم ذوالحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء  
 دختر عمیس بضم حمله و فتح سیم زوجه ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسم از بی بود جمیله عاقله که همه کس او را اینجا استند نخست در تحت  
 سفرین بجا لک بودند و مشایخ کلام که آنرا ابو بکر صدیق بعد از آن علی مرتضی و آخر وقتی که حضرت حج بر آمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید و پس  
 فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چکار کنم که چسبیت احرام بدم یا نه و چگونه بدم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسل باستنج  
 بتوب و احو می پس گفت آنحضرت غسل کن و برین جای خون اجمامه و احرام بند و صورت استغفار بشاری شسته و فائست که چیزی را  
 در خود بر بند و غرقه پس گرفته بر جای خون بند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس آن کمر بند محکم کند تشبیه و او آنرا بشرف لفتح ثا و فای بخشی با و  
 دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این صحیح علیه است و صلی رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المسجد و نماز گذار  
 آنحضرت نماز فجر گذار و ذکر النودوی فی شرح مسلم و در حدیث نبوی گفته نظر بود و هو الاولی در مسجد ذی الحلیفه و در رکعت زیر که آنحضرت در ذی الحلیفه  
 پنج نماز گذارده نماز پنجم همین نظر بود و بعد از آن سفر کرد و رکب القصو پیست و سوار شد و نایقه خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صا و حمله  
 و تشبیه و بقصوی بهبت آنست که سابق بود در سیر و غایت جبری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن نایقه  
 را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و نایقه قصوی و نایقه قصوی و جل قصی گویند و گفته اند که قصوی و غضبا بفتح عین حمله و سکون ضا و حمله  
 و بوجه و جد عابجیم و ال حمله نام یک نایقه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشد جد عابست و اگر ربع است قصوی  
 و اگر زیاده بر ربع است غضباست و اگر از پنج بریده اند صلبا است بضم صا و حمله و روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش  
 نایقه آنحضرت بریده نبود بلکه در محل خلعت مجین واقع شده و هر گفته قصوی لقب نایقه شریف است نه نام او وی خطا کرده حتی اذ السخی

آنکه چون برداشت آنحضرت را تا روی علی البیضاء بر پیداک نام مومنی است و بمنی بیابان نیز اهل بالتق حیدل و ازین کوه  
 بتوحید یعنی افزاد تبلیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک می ایستم برای خدمت  
 و طاعت تو ای بار خدایا نیست شرک مرتزاد استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میکردند اهل جا بلیت در تبلیه الاشرک با هوک  
 نمیکند و مالک آن الحکد بکسر حمزه و بفتح نیز روایتی است و معنی واحد است و هو التقلیل و النقص به رستیکه ستایش و نکوئی و سبست  
 لک مرتزاست و الملک بضم هم معنی پادشاهی لا شریک لک نیست انبار مرتزاد و بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و این هم  
 گفته اند برین معنی که بکلمات است زیاده و تنیک و بران یعنی همین مقدار کافی است و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و مسلم آمده که بود رسول خدا  
 که میگفت لا شریک لک و در روی الحلیفه دو کعبه و چون بر رسیداشت او را تا که ایستاده بود و نزدیک سبزی روی الحلیفه اهلال میکرد و این کلمات  
 لبیک اللهم لبیک و سعیدیک و انخیر فی یدیک لبیک الرغباء البیک العمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعیدیک یاری میدهم ترا یاری داد  
 بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم و نصرت دین و امتثال امر تو و نمکی در و دست تو قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز  
 بسوی تست زیر که خیر در دست تست و عمل نیز معنی بسوی تست و توئی مقصود از عمل و بسوی تست خود آن و با جمله اهلال کردن مردم  
 بر همین لفظ که بدان اهلال میکنند و در کعبه آنحضرت چیزی را از آن و آنحضرت تبلیه خود لازم گرفت تا برگویند ویم که نیت میکردیم که حج را  
 بنودیم که می شناختیم عمره را یعنی در شهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الکرنی تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کردیم و حج را  
 را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود و مکرر است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد  
 و اطرافش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر یانی همین لفظ است و استلام بوسه دادن اوست یا سجدن بهست افتعال است از سلام  
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و انداز اهل بمن این رکن را حتما گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد  
 سلمه بکسر لام پس استلام از دست چنانکه اکتحال از کل استلمت الحجر بمعنی لمسته و مسخته بیدی است و وجه دیگر نیز هست که در ملغات و غیره  
 مذکورند و مکمل پس مل که آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بختین جمیدن در شعی که سخت نبود یا جنبانیدن دو شهر چنانکه بهلوانان  
 و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گاه نازد یک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمره و القضا  
 بک آمد مشرکان گفتند که ایشان اتی شرب لا غرست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع شعی و حرکت انبار  
 جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجه الودع نیز گردن اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه فی الجمله  
 اما اینجا حکم باقی ماند نکش و مشی اربعه در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نه شته فطواف سبعا و رمل و در بخا ذکر طواف کرد  
 از جهت ظهور و شهرت و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه و طواف وواع  
 که از قبل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز بخنونی است و در احادیث دیگر  
 و اضطباع بضاد مجمله و بای موحده از ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلید است چنانکه در رمل پس اضطباع از انستن  
 چادر است از زیر بغل راست بردوش چپ و همین است کیفیت وی بخرائی و در بعضی تقدیر الی مقام ابراهیم و سیرت بعد از طواف افاضه آمده  
 یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام است و از آن در پیش خانه در حجه نهاده اند پس بخاند آنحضرت  
 این آید را و آنحضرت ازین مقام ابراهیم عبور بجای نماز و آنحضرت واقع بخانه و کسراں در قرآن مجید هر دو قرات است در

حدیث روایت بکسر آمده فصل پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف و ظاهراً آنست که ای بی تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوة بود و در  
 یومئذ فی روایت ابن حبان و البیهقی و ابن جریر و واجب است نزد و تنقیه بعد از طواف از جهت ورود و امربیان نزد شافعی سنت است  
 پس گردانید و مقام ابراهیم و اسمیان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فصل مواضع است برای گذاردن این دو رکعت  
 و جائز است هر جا که گذارند و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله  
 بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است  
 و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم کافرون بکسر آمده چنانکه  
 ظاهر است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره مقدم جائز است و این را شواهد بسیار است و را حدیثی که رجوع  
 الی الکن فاستلیم بستر بیرون آمد از در سحر حرم بسوی کوه صفاء و بر آمدن هم از در صفاء بود و صفاء درخت سنگ مطهر صلب است گویند  
 و الآن نام کوهی است متصل بابا بقیس و طول سبجی حرام از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجدی صد و چهار  
 ذراع و مسافت زمین مسجد و مسدود است و مسدود است و درخت ذراع است کذا فی منسک محمد بن شمس و منسک ابن ابی بکر  
 فلما دنا من الصفاء قرأ پس هرگاه سیکه نزدیک شد آنحضرت پنهان خواند این آیت را ان الصفا والمطمح من شعائر الله بکسر سیکه  
 صفاء و مروه از نشانهها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بجزیرة که آغاز کرده است  
 خدای تعالی بآن پس آغاز کرد و صفاء چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده و نسائی این را به همین لفظ از حدیث جابر روایت کرده و صحیح  
 ابن جریر و او را طریقی است نزد اقطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ بصیغته خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن ماجه و ابو داود  
 و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و نسائی نیز بلفظ نبدأ بخون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان و احد است و اجتماع کرده اند  
 مالک و سفیان و یحیی بن سعید و طحان بر روایت نبدأ بنون که برای حج است مصنف در توفیص گفته ایشان حافظ تراند از باقیین انتی مصنفی  
 همین است مذکور علم که ابتدا الصفا ضرورت پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا سمره کند در آن مختلف شده اند صحیح آنست که نبدأ  
 اول اعتدال نماید و الله اعلم ثم یأبى الصفا پس برآمد کوه صفاء احقری رای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفاء نمودار شد  
 و جبابی در میان نمود و الآن بنامی حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظیر حجر اسود از بعضی دزدانی حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل  
 القبلة فی حد الله و کعبه پس وی آورد و قبله را پس به گنگاکی یاد کرد خدا را و به بزرگی یاد کرد او را و بیان کرد این توحید و تکبیر بقول خود  
 و قال و گفت لا اله الا الله و حده لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمه وی  
 ظاهر است و در باب ذکر و ذکر علی بابیاء الحزب و عده را و اگر دور است گردانید و عده خود را که بفتح که و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم  
 کرده بود همه بوجود آورده و فی عبده و یاری داد بنده خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم باشد و هزم الا حزاب و حده  
 و شکست داد و گروای کافران را و دشمنان دین را و تنهار و زخند یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاهری از اسباب انحرافشان که در  
 البیة قوله تعالی فاستلیم بستر بیرون آمد از در سحر حرم بسوی کوه صفاء و بر آمدن هم از در صفاء بود و صفاء درخت سنگ مطهر صلب است گویند  
 ذلک بستر دعا کرد میان این اذکار و گفت مانند این ثلث مراتب سمره یا یعنی ذکر کرده و دعا کرد باز ذکر کرده و دعا کرد تا سمرت ذکر کند و ذکر کرد  
 ثم نزل الی الموضع فاستقر و فرود آمد از صفاء و رفت بسوی سمره که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفاء حتی انصببت قدما فی بطن الوادی

نشد سخی تا آنکه بدستی فرو آید و پایی او در مفاک وادی یعنی از بلندی وادی بدستی آمد پیتر و دید و شتاب رفت در صحنی گفته نزدیک البو  
چون در بطن وادی رسید در میان میلین خضرین سعی نماید و نزدیک شافیه چون از صفا فرو آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت  
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین خضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته برود و انتهی انصباب در اصل  
ریخته شدن آب است و سبب لغتین تریب چون پایی از بلندی بدستی زیر آن می آید تغییر انصباب کردند و بطن شکم و مفاک زمین قاضی عیاض  
گفته درین عبارت لغتی ساقط شده که لابد است از آن و آن این لغت است حتی انصببت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده  
و گفت تا آنکه این لفظ در روایت مسلم و کذا ذکر و انجیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوئیم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته اند تا قول عیاض نقل کرده اما  
در بعضی نسخ متن این لفظ موجود است پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعود متشی و در روایتی اذا صعود متاشی  
بفتح تهمزه و سکون صادا تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا بر آمدن کرد بهر دو قسم آنحضرت یعنی از بدستی وادی به بلندی برآمدنشی کرده و آهسته رفت  
و سعی گذاشت قاضی عیاض در شارقی گفته صعود و اصعاد بیک معنی است و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواهد در بلندی باشد یا در  
و اینجا ارتفاع مراد است کما قبل و اصل درین باب آنست که با جبر بفتح جیم ام ستمیل علیه السلام در وقتی که ستمیل طفل بود و روزی بطلب آب رفت  
و چون درون وادی بود آمد ستمیل از نظری پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت  
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مفاک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد سعی بجبهت بیا آوردن  
تا آنکه آمد علی المرتضی بر مروه که کوچه دیگری مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجهد و جمیع مسافت میل  
صفا و مروه هفت صد و بیست و شش ذراع است از انجمله با بین میلین خضرین یکصد و دوازده ذراع و مروه بذراع دست است و آن نسبت  
اصحیه مضموم باشد سوامی ابرام ففضل علی المرتضی کا فضل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکیه و دعا و حتی  
بین الصفا و مروه واجب هفت بار است از صفا مروه یکی و از مروه بصفا و پس ابتدا از صفا است و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا  
و مروه بهتر است از سواره رفتن فذلک الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث است حدیث را تمامه و اقتضای هر دو مصنف بر حمل است  
و تمام وی این است تا آنکه چون یافته شد آخر طواف مروه گفت آنحضرت اگر میشد که من بیشتر سید انستم از امر خود و حال خود چیزی را که از این پس در  
نمیرانم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ما و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردد و انیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس یک  
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و براید از احرام و بگوید اندک را عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه مستطیر و ادای عمره کرده اصحاب را که هر که ساق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر فرج کند نیاید و  
عمره کند و از احرام براید و فسخ حج بعمه کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که ساق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود  
بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام براید و آنحضرت خود ساق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی ابو جهم بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه  
از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرم باشد و ترک متابعت او بکنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه و جبرئیل روز نماند پس آنست  
که از احرام برانیم و پیش زنان برویم و بنویز از نیکو یا منی بچکید و باشد و بعرفه در انیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج از فسخ  
شناس نبود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غنیمت در آمد و فرمود و چرا کار کنیم که ای چنین است که اگر من پیش ازین سید انستم براندن از  
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز ساق هدی بکنم و از احرام می برآمدم و فسخ حج بعمه میکردم و من نمیدانستم که حکم ای چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین جمله بن مالک بن چشم بضم جیم و سکون عین و شین مجیم پس گفت ای رسول خدا آیا برای ایصال است این حکم  
 یا برای همیشه است پس در هم آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت در آخر  
 و رج دو بار گفت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم با ایصال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست  
 که وجوب است بود از امتناع عمره در آن هر چه دادند علی رضی الله عنه از من بپند بای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدن بضم با سکون ال  
 جمع بدنه بفتح با و ال شروکا و قربانی که مجرم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص شتر است پس گفت آنحضرت بعلی کیفیتی و نیت کردی تو  
 هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی گفت علی این گفت و نیت کردم که خداوند ابرستیکه من احرام بستم بخیری که اگر احرام بستم با حق  
 پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدیه است و از احرام نمی برایم پس حلال نشو و از احرام بیرون میا گفت یا بر او ای این حد  
 پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از زمین و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مدینه همراه خود  
 صد گفت جابر پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه و موسی قصر کردند مردم همه گویا قصر روی با وجود افضلیت حلق خیا نچه در حد  
 آمده است برای آن بود تا بقیه از موسی باند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند  
 در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام نه برآمد و دیگر کسیکه  
 با و بی بود هر ی و فیه و درین حدیث انچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شدر و ز ترویة و این نام روز شتم  
 از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجبت آنکه ابراهیم علیه السلام را می می زد و فکر میکرد در رویای خود که  
 در فوج دیده بود که ذی القاموس و فوج هوالی منی و روی آوردند بسوی منا و منی را منا از آن میگویند که در وی ریخته میشوند  
 خونهایا بجبت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیه السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و فوج منی  
 و بیوت در آن نذر حنفیه واجب نیست بلکه سنت است و منی از مکه بر سه کروه است و اطلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویة و یک  
 الی منی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی منا و رسید بمنی فصل بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والحجر  
 پس بگذارد و درنا این پنج نماز و شب در منی بپیوت کرد و تو مکتب قلیلا پیستر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز ببادا و حتی طلعت  
 الشمس تا آنکه برآمد آفتاب و امر کرد و خیمه از موسی که زده شود برای وی صلی الله علیه و سلم در وادی غمره بفتح نون و کسر سیم که قریب و ادب  
 عرفات است و نهضت از من حرم است و آنجا کوهی است که بروی بنا ره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده  
 و عرفات از حل است و غمره نام حیوان شهسور است که او را پلنگ گویند این کوه را کنگه های سیاه و سفید دارد بان تشبیه کردند پس رفت و راند  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی است  
 بمنزله که آنرا فتح میگویند و بمنزله بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جابلیت زیرا که ایشان وقوف بمنزله میکردند آنرا  
 موقف حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف  
 بمنزله خواهد کرد فاجاد پس تجاوز کرد و در گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از غمره و لفه حتی اتی عسفنا آنکه آمد غمره را یعنی قریب شد  
 بآن و عرفه یعنی رافعه و معنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بخط جمع مخصوص بر مکان است و وجه تشبیه بعرفه بیاید و عرفات بر سمت مابین شرق  
 و جنوب از که واقع است نیا صلی الله علیه و سلم که کروه فوج جدا القبه قد صخری بت له بمنزله پس یافت خیمه را که تحقیق زده شده است برای وی بمنزله



بفتح فون و کسر سیم محل معروف است فذل بها پس فرود آمد بنجره و نیست از عرفات گذرانی الترح و لیکن در قاموس گفته نمره کفره موضع  
 بعرفات او بجبل الذی علیه انصاب الحرم کلی میدک خارجا من المازمین تریه الموقوف انتهى حتی اذا زالت الشمس اس بالقصواء  
 تا آنکه چنان برگشت آفتاب و وقت زوال شد امرو که بالان کرده شود قصوی را که نافه آنحضرت بود و فرج حلیت له پس بالان کرده شد  
 قصوی برای آنحضرت فانی بطن الوادی پس آمدرون وادی عرفه و منجا آنرا الخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم  
 و گفت بدرستی که خونهای شما و الهای شما با حق حرام است بر شما هیچ حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است  
 درین شهر شما که کعبه است و این تاکید و تقریر است حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز ماه و شهر که نابالستهار و روی حرام است  
 آگاه باشید که هر چیزی و هر رسم از کار جاہلیت زیر پر و پای من نهاده شد و بایست و پابل است یعنی خوار و باطل و متر و ک است و خونهای زمان جاہلیت  
 موضوع و متر و ک بدرست یعنی رسم جاہلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند بر کس از هر قبیل که خون کرده هر چند که بدترها بران میگذاشت کینه کشیدن  
 و می کشتن پس آنحضرت آن بجهت را باطل گردانید و فرمود و بدرستی که سخت خونی که می خنم و بدرستی که از خونهای قبیله یا خون پسریع بن الحارث  
 بن عبدالمطلب است حارث عم آنحضرت بود و در سینه پسری صحابی است در خلافت امیر المومنین عمر و وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم و تمام  
 یا ایاس در جنگی که میان سعد و بنی نضل بود سنگی بوی رسیده و کشته شد و بود پسریع شیر داده شده در قبیله بنی سعد پس کشتند او را بنی نضل بضم ن  
 و فتح و ال معرب سبب جنگی که میان سعد و بنی نضل شده و ربای زبان جاہلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و سخت زیانیکه می خنم  
 از ربای قبیله را ربای حباس بن عبدالمطلب است پس آن را بر موضوع است همه و باطل و عباس در جاہلیت را بنیخورد و اموال می بکمر ربای  
 بر دزد مرم بود آن همه را از دزدان ایشان نهاده و باطل گردانید و باز فرمود پس نفوی و پر و پر کینه از عذاب خدا در زمان وادای حقوق ایشان  
 پس بدرستی که شما گرفته اید از زمان را با بان خدا و محمد وی که باشد کرده یا عندی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و صلال کرده اید  
 و هر ربای زمان را بیکدیگر که امر فاکو است یا یا بجا و قبول که بران امر کرد و یا بیکدیگر تو خید زیرا که عذاب است آن زمان جزو سلمان و او شمار حق است  
 در زمان اینکه پانال نگردانند فرستهای شمار را هیچیک را که ناخوش میدارید شما را که گنایت است از قادر گردانیدن غیر بر دادن بر ایشان  
 و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه حادث عرب بود پس اگر بکنند زنان آنها پس بر نیر ایشان را زنی غیر مؤثر و مولم و از بی معلوم است که  
 البطایح شش گنایت از زمان نیست و الا حقوبت آن حقوبت زنا می بود و در زمان راست بر تبار و می ایشان و جامه ایشان بر تو خید و عذاب و تحقیق  
 گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشود بعد از وجودی و گذاشتن وی با اختیار و قمرل وی و عمل بوی اگر چنانکه در زمین و پناه گیرید بان چیزی  
 و که ام است آنچه کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت در حکم دی و تسمیه او است یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما  
 پر سیده میشوید و رقیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین وادای امانت و نصیحت پس چه خواهم گفت شما گفتن صحابه گویند  
 میهمیم یعنی پیش خدا که تو تحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی است را پس اشارت کرد آنحضرت به گشت شما و است  
 خود و حالیکه بر میدار و آنرا بسوی آسمان و مائل میگردد و می خمد آنرا بسوی مردم خداوند آگاه باش خداوند آگاه باش شما گفت این کلمه را  
 یا سنده بار کرد اشارت و اناله و استشهاده را و در اینجا دلیل است بر ثبوت علو فوق برای او و تعالی و علیه تظافت الادله و هو الصواب عند جمیع امتین  
 من اهل الحدیث و الفقه و الاپیتر باک نماز گفت بلال ثم اقام یسیر اقامت گفت و تکیه بر او و فصلی الطهر پس گذارد آنحضرت نماز و تکیه  
 بطور جمع بغیر از آن ثم اقام فصلی الطهر یسیر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را و ایصل بدینجا نشیما و نگذاشتن

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن برداشت و نوافل و درین استعجال و قوت است ایجابی برسد بیچ جای است که فرض را بجهت نفل ترک دهند  
 جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال و قوت که نفل است ترک میدهند نه نفل بلکه حتی اتی المواقف پیوسته  
 آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقته خود را که قصوی بود بسوی  
 صخرات جمع صخر سنگ بزرگ که در روایتی صخرات بلغة تصغیر سنگهای غور و سیاه نزدیک جبل رحمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل  
 جبل المشاة بین یدیه و استقبال القبلة و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش و دست خود یعنی پیش خود و در و  
 آورد و بجانب قبله جبل بفتح حای مهله و سکون بای نوحه ریگ که در از افتاده باشد و گفته اند توده ریگ منظر و جمع و بی حبال است و بعضی  
 گفته اند بحال بجای مهله در ریگ مانند جبال بجم در غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت جبل بمشاة از جهت اجتماع الیست است  
 در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة نصف مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه که در وصف را بحبل رمل و موقوف آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گردین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا  
 نزدیک به بنای قدیم که آنجا است که عامه مردم آنرا سطح آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گرد و باین نعمت مشرف شود  
 فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه فروفت آفتاب و ذهبت الصفر قلیدا و فروفت در  
 انبلی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا کسبی گمان نبرد که مراد قریب غروب است  
 و شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین است و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ و لیکن صواب این است حتی غاب القرص  
 و محتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الیما بشد زیر که اطلاق غیبوبت مجاز از غیب است بضم هم می آید پس قوله حتی غاب القرص  
 این احتمال را زایل کرد و پس خود سوار گرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجای  
 دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر  
 بر دفع بجهت آن گردانیدن چون از حمام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس مرکب است و قد شنی تخفیف لون للقصو  
 الزهام و تحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقته قصوی زمام راحتی آن را سها لیک صیب مؤدک بفتح هم و کسر را حله  
 بجای مهله تا آنکه سران ناقته می رسید با شپ پیش پالان او را و يقول بیده اليمنی و سیفر مود و اشارت میکرد بدست رست خود یا ایها  
 الناس السکينة السکينة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکينة بتقدیر الزمواست و در  
 حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیزراندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن  
 بلکه باجتناب از کمرویات نمودن و از رفت و فشق دور بودن است و حکما الی جبالا ارضی طاقا قلیدا و هر گاه می آمد آنحضرت کوهی را  
 از خاک میکرد و عثان ناقته را از تنگی و در حدیث متفق علیه است که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد و میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیز تر میرفت و لفظ جبل در اینجا یا  
 جبل الرمل است بجای مهله یا بجم است حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو است تا آنکه بر می آمد ناقته آن کوه را ایقال صعود و اصعد حتی لب  
 مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است میان عرفات و منی و بیوت است در وی نزد خفیه واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شایع  
 و نزد بعضی از ایشان فرض است و مزدلفه از عرفات بر سه کرده است و از اینجا منی سه کرده و از اینجا که بمزدلفه سه کرده و وجه تسمیه مزدلفه است



وامام شافعی در این گفته جائز است که این نیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین است و الله اعلم ثم سلك الطريق الوسطی پیسترفت آنحضرت میانه راه را و این نیز برای است که از آن رفته بود بعضی وقت و آن راه تخت را طریق صفت گویند بضاد مجمله و تشدید موصوده و این را طریق مازنین که نام دو کوه است بکسر زاء و فتح میم و الله ادر وقتن بروادی مسخر گذشت بود التي تخرج علی البحر الکبری آن راهی که بیرون می آید بر جبهه اولی که در جانب مغرب و لفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است اما امر و از آن جبهه میگذرند و پیچ می آیند که در جانب مکه است و او را جبهه العقبة گویند و عقبه یعنی قاف راه در کوه و این جبهه در ته اوست و سبعة العقبة که انصار کردند نیز مضان باوست و احکام می چهار بیاید حتی اتی الحجة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جبهه را که زیر درخت است مراد همین جبهه عقبه است که مذکور شد و این درخت حد منی است و از منی نیست که در جبهه جاک فراهم شدن سنگریزه منعی شد آن سبب اجتماع مردم در آن بقال اجمرو فلان اذا اجتمعوا فماها لیسبع حصیات پس انداخت در وی هفت سنگریزه را و این کبر مع کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با کل حصاة مثل حصی الخذف هر حصی مانند سنگریزه ای خذف یعنی خا و سکون و ال جمع بین سنگریزه انداختن با انگشتان نخذفه بکسر میم و سکون و خافلا ض و صورت خذف آنست که سنگریزه یا خسته در دو انگشت سبابه و بیانی که نزد نامیان ترا انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا نخذفه میسازند از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است و صغرو کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه با قلاب بعضی گفته اند که آن تر از نخود و در تر از بندق و بعضی مثل پیشک گو سفند می بینان الواحی انداخت آنحضرت سنگریزه را از میانه وادی که جبهه در آنجا است قهرا نصف الی المنحی پیست برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در منی بود فخص لبس خمر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و خمر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه پیسترد و آنحضرت یعنی شتران را یا کار در ابلی پس خمر کرد و علی خمری را که باقی ماند بعد از خمر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شتر یک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود پیسترد که دیگر فتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره را در دلی پس پنج شتر آن گوشت پاره را پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت و علی از گوشت پاره یا یا از گوشت قدر و نوشیدند از شور بای آن بجهت آنکه مستحب است که از قربانی چیزی نخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایت آمده که شتر کرد و در فرمود هر که خواهد بگیرد و تاراج کند قدر کب پیسترد سوار شد به رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا حل ال البيت پس شتابان را ند بسوی خانه که به بطوان کرد و این را طواف افاضه گویند و این کن دیگر است از حج بعد از توقف بعرفة و این تمام میشود و و این افضل است روز خروجه از منی نیز جائز است فصلى بكة الظهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاضه کرد پیسترد نماز ظهر گذارد این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو این طریق است که اول یکم گذارد سپس بمنی رسید تا صاحب فضل جماعت در پس وی دریا بند قال المنذری و این جمع مبنی است بر جواز نماز مفترض خلف ثقل و لیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را و ذکر کرد خلاف علماء درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر سران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه زمزم بدست ایشان بود و در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع

واز دحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این نصاب از دست شاهزاده میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و کرم  
 این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر  
 بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا الیک کنند در محل خود مذکور است و او را مسلم مطلقاً روایت کرد این حدیث را مسلم مطلقاً  
 چنانکه در مطاوی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا مجذوف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتضای کرده و این حدیثی است  
 عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جعل از نفاس و فراد از محامات قواعد قاضی غیاض گفته حکم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است  
 از نفقه و اکثر کرده اند دران و تصنیف نمود دران ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد در وی از نفقه زیاده بر یک نیم صد نفق  
 و گفت اگر استیضا کرده شود برین عدد هم بپذیراید در سبل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت درج و وجوب  
 بدو جهت بی آنکه افعال وی درج بیان حجی است که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان وجوب  
 محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه و سلم خذوا عنی مناسککم دال است بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین  
 افعال درج کند دلیل بسیار و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل  
 احرام سنت است برای انفسا و حالض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استنثار حالض و انفسا و بر صحت احرام این هر دو بر بودن  
 احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد از آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که اصح آنست  
 که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در اینجا تصریح کرده اند و بیشتر اهلال کرد و بلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند استحب است اقتضای بر تلبیه آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و اگر بپذیراید لا باس به است زیرا که زیاده کردیم لبیک ذاللتها و الفضل الحسن لبیک مرنو با منک مرغوب الیک زیاده کرد  
 ابن عمر لبیک و سعدیک الخیر فی بدیک والرغباء الیک و العمل زیاده کرد انیس لبیک حقا قاعد و اور قائل است حاجی را قدم  
 آوردن اول بگه برای طواف قدم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع شنی است با تقارب  
 خطا و هو الحجب و این رمل را در معادای هر دو رکن بمانی کند که ما قدمانه و در چهار باقی مشی کند موافق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام  
 ابراهیم سیاید و بخواند و آنخدا من مقام ابراهیم صلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و واجعا کرده اند علما بر آنکه  
 لائق است هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند و آنکه این دو رکعت واجب است یا نه  
 بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و نه سنت است و واجب خلف مقام اند حتما یا جائز اند در غیر وی گفته اند واجب در  
 پس مقام اند و قبل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از آنکه جائز است اما فضیلت فوت شده  
 و وارد شده است قرائت کافرون بعد فاتحه در اولی و صد بعد فاتحه در ثانی و رواه مسلم و در وی دلالت است بر آنکه شروع استلام نزد خروج از سجده  
 چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بپیش نهادن و بالای آن برآمده مقابل قبله ایستاد  
 ذکر و دعا کند سه بار یا ثور مذکور و در روایت مؤطا است که چون بیستی آمد هر دو قدم او در بطین و ادنی سعی کرد و در روایت مسلم این حرکت  
 ساقط شده که تقدیم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطین ادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این شروع است در هر بار از  
 هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدم به بیت بود و بر اید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و دعا نماید و تمام این افعال  
 تمام میشود و عمره و انیس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین کرده بودند صحابه آنکه امر کرده بود رسول خدا ایشان را بقتل حج و عمره و هر که قمار باشد



خلق و قصر کنند بلکه بر احرام خود باقی ماند و چون روز ترویج که هشتم ذیحجه است بیاید یک سیکار ادا و حج دارد و از عمر خود حلال شده است احرام تمام  
و همچنین قارن بیاید بسوی منی که اقال جابر فدا کان یوم الترویج و هو الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که  
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجع آنحضرت بسوی منی بر کعب بود و نزول فرمود بر سنا و نماز گذارد و بچگانه و در وی این است که  
بر کعب افضل است از منی درین موطن در طریق نیز و در وی خلاف است و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در منی  
هر پنج نماز بگذارد و این شب بهمانجا برسد و در این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه بر آید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آنست  
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد بطبر و عصر جمیعاً بعرفات زیرا که آنحضرت بنزد فرود آمد و نفره از عرفات نیست که در آنجا نماند  
مگر بعد هر دو نماز و گذارد میان هر دو نماز بیج شئی یعنی از فضل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوٰه عصر و این یکی از چهار خطبه  
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز نهم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نهم چهارم روز نهار اول و آن روز دوم  
از ایام تشریق و کلام در آن بیاید و در قول وی ثم ركب حتى اتى الموقف سنن و آداب انداز آنجا که رفتن بسوی موقف نزدیک از هر دو  
نماز کند دیگر و وقت سواره افضل است دیگر و وقت نزول صحرات مفرشته در اسفل جهل رحمت کند و این کوه در میان تین  
عرفات است دیگر استقبال قبله است و قبله دیگر باقی ماندن است در موقف مانع و آب آفتاب و در وقت دعا کند بر هر دو دست و بر دو سه بار  
تاسیدن خود و آنحضرت خبر کرد ایشان را که خیر الله عاده و عاده یوم عرفه ذکر کرده اند اندک دعای آنحضرت در موقف اللهم لك الحمد كالذي نقول وخير مما نقول  
اللهم لك صلواتي ولسكني وحياتي وولائي واوليائك بائي وراك ثوابي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و من سواس الصدور وشتات الاموال اللهم اني  
اعوذ بك من شر ما يجي به الریح ذكره الترمذي و دیگر بیرون بر آمدن است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و اگر کند مردمان را یگان اگر  
سطح است و یکشد و ضم کند تمام مرکوب خود تا سرعت نکند و منشی مگر وقتی که بیاید جلیلی انجال که آنجا دعای ثنا کند اندکی تأخر مرکوب شود و  
آسان شود و چون برسد بزدلفه فرود آید آنجا بگذارد و نماز مغرب و عشاء جمیعاً بیک اذان و دو قاف است و این جمیع متفق علیهم است و اختلاف در سبب  
اوست گفته اند بحجت آنکه نسک است و گفته اند بحجت آنکه ایشان ساقران اند و گذارد میان این هر دو فریضه بیج نافله و قوله ثم اطلع حتى  
طلع الفجر در وی سنن نبویه است بقیوت بزدلفه و نسک بودن و اجماع علیهم است اختلاف در آنست که واجب است یا سنت و اصل از افعال  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی واجب است که اعرف و سنت آنست که صبح بزدلفه گذارد از انجار وانه شود و بیشتر حرام سیده و قوت  
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک است سپس از انجار وانه شود و از اسفار فخر چون اسفار لم یغش شود و بیاید و بطریق ادی محسنه و شتابی کند  
در سیر از انجار زیرا که محل غضب خداست بر اصحاب فیل و لائق نیست امانت در آن و آهسته روی و نه ماندن در آنجا و چون برسد جمره را که  
جمره عقبه است نزول کند بطن وادی و رمی کند از راه بخت سنگریزه هر سنگریزه بر بزرگ دانه با قلا باشد و بکینه گوید یا هر سنگریزه پستتر هر دو  
بعد آن بسوی خمر پس قربانی کند آنجا بداند که باشد نزد او اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شخصت و سینه بدنه خر کرد و  
وی صد بدنه بود علی کرم الله وجهه را امر کرد بدینج بانی آن پستتر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد  
این طواف حلال میشود و او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطنی نساء نیز و آما هر که رمی جمره عقبه کرد و این طواف نموده و پس  
حلال است او را همه چیز زان آیین است جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل است از افعال وی صلی الله علیه و سلم که ظاهر میشود  
از آن کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مذکورات این حدیث که سوق کردیم خلاف مبت میان علماء و در وجوب و عدم وجوب آن حج در روز دوم





و اگر غسل کند جائز است و علیه ایل العلم و در انوار گفته سنت است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در زمی طوی و در آمدن بنیاد  
از نیت که استغفار علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب در آمدن مکه در روز است تا به بینه کعبه را و دعا کند و الا آن عبادت جاری نیست  
در آمدن وقت سحر هر کسائی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگر چه جلوه جمال سحر قوی و دالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت  
و اہمیت و جلال است بیت العز و اہل البعد تطہیر و تشریفاد و وقت یا شات اطہر و اہر است عرف ذلک بالذوق و الحمد لہ انتہی سحر سطور چون در شمس  
و ثمانین و مائتین و الف توفیق نماید فیرضہ چ و عمر و دریافت نیم شب بود کہ از بیرون بلدیہ یاد گشته و سراز قدم ساخته لیلیک گویان و از شرم گنگد  
و بر این نیم شب سحر کبریا رسیدگی از غرائب اوقات و حالات آن مقام کریم طواف نیم شبی است کہ تجلی خاص و عظمتی مخصوص بر در و دیوارش می آید  
کہ تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم و کیف کہ میگویند در جمال انشای مدرک میگرد تا کسیانیکہ بصاحب خانه آشنا باشند چہ می بینند  
خدا و اندک در آن دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نہادہ اند ششم ز فرق تا بقدم ہر کجا کہ می گزیم ہد کہ ششم و اسن ال می کشد کہ جای شایستہ  
انجام دہد کہ با آنکہ عین موسم بود و زمانہ ہجوم حجاج عجب خلوت و فرصت در آن وقت بہم داد کہ در ہر طواف استلام حجر بی رحمت میخ  
مینہ آمد و ہمہ انچہ در خاطر بود بی گفتہ اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمر و بقیہ شب نیز تا صبح ہما گجا گذاردہ شد کہ گفتہ اند ششم  
شب وصل ست طی شد تا سہ ہجرت سلام فیہ حتی مطلع الفجر و کیف عرفا و رباب قلوب منزع میشدند نزد در آمدن بکہ و طالع میشد ایشا  
انوار کعبہ و نام میشدند مشاہدہ جمال با جلال او چہ رویت منزل یاد از صاحب منزل میدہد قطعہ غریبی گزوی بشہر و دیارہ روی در  
مسجد مصفا کن ہد دوست را گزینی توانی دیدہ خانہ دوست را تماشا کن ہد زن عابدہ حج کہ چون بکہ دید گفتن گرفت این نیت کن این نیت کن  
یعنی خانہ رب من کجاست و چون بخانہ رسید از دور دیدہ و دیدہ و جبین را بدیوار خانہ چسبانید و از انجا برداشتہ نشد مگر مردہ و جان  
شعر گشتار قدم یار گرامی نگویم کہ ہر جان بچہ کار و گرم باز آید **و عن ابن عباس** رضی اللہ عنہ انہ کان یقبل الحجر  
و یسجد علیہ بود وی رضی اللہ عنہ ہوسہ میداد حجر اسود را و سجدہ میکرد و بروی در سفر السعاده گفته و گاہ بر حجر اسود پیشانی می آید  
و بر انجا سجدہ میکرد و انگاہ می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شدہ انتہی و در نیل الاوطار است حکایت کردہ است ابن منذر از  
عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاووس و شافعی و احمد کہ استحب است سجدہ کردن بروی بہ پیشانی بعد از تقبیل آن و بہ قال ابو ہریرہ و مروی  
از مالک کہ آن بدعت است و اعتراف کرد قاضی عیاض اشند و ذاین روایت از مالک و واہ الحاکم و البیہقی من حدیثہ من فی عا  
و الشافعی و البیہقی موقی فا و حسنہ احمد و رواہ ابو داؤد الطیالسی و الدارمی و ابن خزمیہ و ابو بکر البزار و ابو علی بن اسکن و البیہقی  
من حدیث جعفر بن عبد اللہ ابن اسکن گفته مروی است از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار از جعفر بن عثمان خضرمی و گفت حاکم  
وی ابن الحکم است روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر کہ ہوسہ داد حجر اسود سجدہ کرد بروی پست  
دیدم خال خود ابن عباس کہ می بوسید و سجدہ میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را کہ می بوسید انرا و سجدہ میکرد و بروی پست  
گفت دیدم رسول خدا را اصلی اللہ علیہ وسلم کہ کرد این را این لفظ حاکم است و وہم کہ در قول خود کہ جعفر بن عبد اللہ ابن الحکم است  
و حال آنکہ نص کردہ است تحبیل کہ وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم دہم و اضطراب است و در سبل گفته رواہ الارزانی بسندہ الی محمد بن عبا  
قال رایت ابن عباس جاکم الترویہ علیہ سلمہ و جاکم فی حجر اسود و سجدہ علیہ ثم قبلہ و سجدہ علیہ ثلثا و حدیث عمر کہ در صحیح مسلم است انہ قبل الحجر و اللہ  
و قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسجد بکعبۃ خیماء یؤید اوست و در وی شریعت تقبیل حجر و سجدہ بر آن است و ہم روایت است از ابن عباس

نهی اند حکمتی که قال امرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يوصلوا البغيم ثم ثلثة اشواط گفتن بن عباس امر کرد او و شرکان را  
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عمره قضیه بود و طواف که عبارتست از هفت بار گشتن هر یک از آن  
هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی یک و در رملی مناسب همین لفظ واقع شده و در قاسوس گفته بجای از فقها این لفظ را کرده اند  
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نگزیده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جا بلیتست چنانکه  
در کرامت اطلاق لفظ شرب بر بدنه طیب گفته اند و عیشوا اربعاً و بر و نبر و ش معناه در چهار شوط مابین الرکنین در میان دو رکن  
که یکی حجر اسودست و دیگر رکن یانی که حمادی دوست و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج با عمره اول قدم  
سه طواف میکرد یعنی بر رمل و منشی میگوید در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت  
و اصحاب با و یک مشرکان گفتند بر شما و قدی می آید که سست گردانیده است ایشان را تپ شرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط  
و منشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخراج الشیخان و در لفظی از مسلم این است که  
مشرکان نشستند نزدیک حجر چون دیدند ایشان را که رمل میکنند گفتند ایشان ماند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را  
ایشان اجله اند از که او نکلد و در لفظی غیر مسلم است نیستند ایشان مگر همچو آهوبر با این است حمل رمل و شهبش اغاظه مشرکین و رد  
قول آنهاست و این در عمره قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میان  
رکنین از آنحضرت رمل میکنند که مشرکان از ناحیه حج نزو قیقان بودند و از اینجا مابین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل است بر ایاس  
بودن اغاظه اعدای عبادت و اینکه نیست آن منافی احکام عمل بلکه اضافت طاعت است بسوی طاعت و قد قال تعالی و لا یبالیون  
من حادّ یثیلا الا کتابکم علیهم متفق علیه و رمل خاص است بر مردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد حج و نیست  
مسنون طواف قدم برای حرم از که و علیه اهل العلم و عتبه و هم روایت است از ابن عباس قال گفت لمواد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یستلم من البیت ندیم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم هر دو  
خیر الرکنین الیما نین سوای دو رکن یانی که حجر اسودست و رکنی که مقلیل او ست رکن یانی نام همین رکن است و لیکن اینجا  
هر دو رکن را یانی خواند بطریق تغلیب یانی تخفیف یا ست و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی این  
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یانی را افضل است برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر حمل بنای خلیل علیه السلام و جهت  
مختص بوده اند باسلام و رکن اسود افضل است بوجه و حج اسود روی و لهذا التقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یانی  
را و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسیدن رکن یانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است و شیخ آنرا  
در شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه مسح کنند طواف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع آن  
بر عدم استلام این هر دو رکن و علیه دل حدیث الباب رواه مسلم شکیانی در رمل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از  
شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل حجر چون تقبیل مستحق التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه  
و سلم و تقبیل قبر او پس ندید بآن باس و بعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را از وی و منقول است از ابن ابی الصیف یانی یکی از  
علمای که از شافعیان تقبیل صحیف و اجزای حدیث و قبو و صاحبین گذرانی القح انتهی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعده کنند



اورا حج دلیل شرعی چه قوی و چه ضعیف و قیاس بر حج اسود و تقبیل وی قیاس مع الفارق است زیرا که اعمال حج خاص اند حج القیاس علمیهما  
والقصر علی المود و هو الاحوط والاولی والله اعلم **و عن** روایت است از عباس بن بیهق از عیسی بن الخطاب رضی الله عنه انه قيل  
الحجی کہ وی دید اورا کہ بوسید او و حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب است تقبیل حجر اسود و باین رفته اند جمیع صحابہ و تابعین و سائر علی التبع  
وقال و گفت ای علم انک حج لا تضر ولا تنفع بدستیکه من میدانم کہ تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا و زیان نمیرسانی و سود نمیکشی  
بلو لا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلک و اگر نمی بودم من کہ دیدم پیغمبر خدا را کہ بوسید او و حجر اسود را  
نمیدادم من **و عن** روایت است از حدیث سید بن غفله است کہ گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را و الترام کرد اورا و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
بتومر بان اخر حجره سلم و در بخاری است کہ پرسیدم دی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم استلام میکرد و آنرا وحی بود  
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا کہ اگر غلبه کرده شوم و نتوانم استلام و تقبیل کردن گفت دُعُ اُرَایت یا عیسی یعنی این لفظ را در زمین گذار  
و در اینجا گوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم استلام میکرد آنرا و تقبیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از رقی بن زبادة ان غلبه عمر چون این  
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود بازمان ازین سخن ای امیر المؤمنین کہ وی نفع و زیان نمیکند از حج اعمی و جمل گفت عمر ان کجاست گفت لکن غلبت  
کتاب خدا کجاست قال الله تعالی و اذ اخذنا منکم بیعتی آدمی آدمی من **و عن** روایت است از حدیث سید بن غفله و آنست که فرمود قالوا بلی شہودنا گفت  
علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بیرون آورد در دزیت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان کہ وی رب است  
و ایشان عبید اند پس تفرشت میثاق ایشان در کاغذی و بود این سنگ را دو چشم و یک زبان پس گفت اورا بکشاد و بن خود پس اقرار او اورا  
این و بیق را و خدا او را درین موضع و گفت گواهی دهی برای کسی کہ بیاید ترا بایمان روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعیش فی  
قوم است فیم یا ابا الحسن یعنی پناه میجویم بخدا از اینکه زنده مانم در قومی کہ نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن و این کنیت حضرت امیر است خبری گوید  
عمر این قول از جهت آن گفت کہ مردم قریب العهد بودند لعبادت اصنام پس ترسید عمر کہ تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احبار است چنانکہ عرب  
در جاهلیت میکردند پس خواست عمر کہ باگامانند مردم را کہ استلام وی اتبع فعل رسول خدا است صلی الله علیه وسلم نه آنکہ حج بذاته نافع  
و ضار است چنانکہ اهل جاهلیت در حق او ثمان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تخریص گفته کہ در سند حدیث از رقی از علی رضی الله عنه  
ابو یارون عبیدی است و هو ضعیف جدا انتهى ولیکن حدیث ابن عباس کہ نزد ترمذی و ابن ماجه و دارمی است مؤید او است و لفظ و  
این است کہ فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخدا سوگند کہ برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکہ او را دو چشم  
کہ می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را کہ استلام کرده است او را و بانی است کہ سخن میگوید بآن گواهی میدہد بکسی کہ استلام کرده است  
او را بحج یعنی بایمان و صدق و یقین حسبہ شد متفق علیہ و رواہ الحاکم مطولاً شیخ در ترجمہ حدیث ابن عباس نیز محمول است  
بر ظاهر زیرا کہ حق سبحانہ قادر است بر ایجاد بصر و لطف در جادات تا و بیل میکنند آن کسانی کہ در دل ایشان زینغ و تفلسف است و میگویند کہ ان  
کنایت است از تحقق ثواب مستکم و عدم ضیاع اجر و حی او و عجب است از بیضی او کہ میگوید غالب برطن آنست کہ مراد همین است اگر چه  
محقق نیست حمل او بر ظاهر و بیع عجب نیست از بیضی او زیرا کہ وی مجبول است نیز بر تفلسف و تاویل و تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاویز  
عنہ انتهى **و عن** ابی الطفیل صحابی است و آخر صحابہ روی زمین است در موت و از خواص یاران و تابعان علی کرم الله وجهه است  
رضی الله عنه قال روایت گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم یطوف بالبيت طواف میگرد و میگشت گرد خانه پیغمبر

و یستلم الکرخیمن بکسر سیم و سکون هائی جمله و فتح جیم معه و یقبل الحنن و استلام سیکر در کن را بچوب سر کج مانند چوگان که با او بود و بوسه میداد آن چوب سر کج را در سفر السعاده گفته که آن چوب عصائی بود و کتاه سر کج انتهی شایح وی گفته عصا و عرف عرب چوب خرد را گویند و در دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوبی بود و درین روز طواف نیز داشت و رای غمره که خادمان برای ستروی داشتند و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روی نیست که راه باین عصای متعارف که بران در دست گیرند و با اعتماد آن راه روند میرفت انتهی گویم و از اینجا معلوم شد که عصای موسی که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود و وقت ضرورت بران تکیه میکردند آنکه با اعتماد آن راه میرفت و در روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجه الوداع بر شتر در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود بآن چوب اشارت میکرد و چوبه ابوسه میداد و راه البخاری و مسلم و هم از وی است که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر و هر گاه که می آمد بر حجر اسود اشارت میکرد و بسوی وی بخیزی یعنی بچوبی که در دست وی بود و تکیه میری بر آورده و راه البخاری و درین حدیث ذکر یوسید بن آن چیز نیست اما ذکر رکوب در حالت طواف است و در مصنفی گفته بر همین است اتفاق علما حلی گفته که سنت است طواف پیاده مگر بغیر و اگر بغیر سواره طواف نمود جائز است بلکه اگر است محل آنکه ازین احادیث هم استلام مکن ثابت شده و هم اشارت بحج و هم تقبیل آن عرض که بهر چه استطاعت دارد بکند در فتح الباری گفته در بوس کردن باید که آواز ننگد چنانکه در بوسه کردن زنان در سفر السعاده که حجر اسود را بوسه میداد و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که بهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و گاه دست مبارک بران می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله و الله اکبر و هر گاه که بر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر انتی و الله اکبر از زنی با سند صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این کن باین خداست در زمین مصافحه میکنند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد و برادر خود را و هم احمد از وی آورده که رکن باین خدای تعالی است در زمین که مصافحه میکنند بآن خلق خود را و سؤگند کسیکه نفس این عباس در دست او است نیست هیچ مرد و مسلمان که سوال نمیکند خدا را نزد او چیزی مگر آنکه میدهد آن چیز را بآن کس و در اینجا صحت اطلاق لفظ باین وید است بر خداوند و تسمیه بلفظ الباقی باین قسم الفاظ است بر نظام و اعتقاد کردن موافق آن بی تاویل و تشبیه و هو الصواب و در سبیل گفته حدیث ابی الطفیل دال است بر آنکه مجرب است از استلام بید استلام با و تقبیل آنکه همچون عصا و چنین تقبیل بید بعد استلام آن بید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطار را دیدی هیچکس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون استلام کردند بوسیدند و دستهای خود را گفت اری دیدم جابر بن عبد الله و ابن عمر و اباسعید و اباهریره را که چون استلام میکردند تقبیل می نمودند و میدید خود را گفت پس اگر نباشد استلام وی از جهت رحمت بایست مقابل او بود و در هر دو دست خود و بگوید تکیه زیر که مروی است که گفت آنحضرت عمر را که ای عمر تو مردی قوی بوده از رحمت مکن بر حجر پس ای ادهی ضعیفان پس اگر بای خلوت استلام کن و الا استقبالش کن و بلیل گو و تکیه بر راه احمد و الازرقی و چون اشاره کند بدست پس بوسد آنرا زیرا که بوسیده نمیشود چیزی جز حجر را چیزی که مس کرده است حجر را انتهی و صحابه که دستهای بوسیدند بعد مس حجر بوسیدند مصنف در فتح گفته سنت آنست که استلام کند و دست بوسد و اگر استلام بدست نتواند چیزی که در دست باشد استلام کرده آن چیز را بوسد و اگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی و بران گفتا نمید و اما گفته دست بوسد و بقال القاسم بن محمد بن ابی بکر و در روایتی از مالکیه است که بزند دست بر دامن بی تقبیل انتهی لیکن در عطا و در دست بر مالک و اتباع او و عن یعلی لفتح تخانیه و سکون جمله بن امیه لضم هزه و فتح سیم و تشدید یا صحابی است

طایف قریش اسلام آورد و زقرح و حاضر شد جنین و طائف و تبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضی الله عنه قال طاف  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بمضطبعاً گفت طواف کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطبع است اضطباع افتعال است  
 از مضیع که معنی خضد است و نامیده شد بآن تا باطن زیر که وسط دراز زیر بغل کرده ساعدین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را  
 نمایان دارند و گفته اند باین است که از ابرو دراز زیر بغل راست بر او رده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو انداز  
 انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت ببرد اخضس بجای سبز و اضطباع قبل ابتدای طواف است باندک زمان و داخل است  
 در تجلید و نشاط و حکم او استحباب است در طواف و آئیه ذهب الحجه و سواى مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی است که  
 در وقتی رتل نیست و در مصنفی گفته اضطباع و رمل مخصوص است بر حال دون النساء و در اشواط سبعة مولات کند و در سبیل گفته اضطباع کند  
 در اشواط سبعة و چون تمام کند طواف جاها را برابر نماید و اضطباع نکند و گفته اند که اضطباع در سه شوط اول است لا غیر استنبه  
 رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن مسعود  
 نزد ابوداود و طبرانی که عمره کردند آنحضرت و اصحاب و از جمره که نام موضعی است پس رمل کردند در طواف بیت امینه شوط و گردانیدند  
 ردای خود را زیر بغلهای خود پیستر انداختند آنها را بر دو شهای چپ خود و این معنی اضطباع است و چهارم نزد ابوداود و است از وی رضی الله  
 که اضطباع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پیستر رمل کرد در طواف و بودند صحابه چون می رسیدند رگن بانی را و غایب  
 میشدند از قریش مشی میکردند پیستر طالع میشدند بر آنها و رمل میکردند گویا آهوان اندازن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطباع که کردند  
 در عمره القضاء بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و بیدیند مشرکان قوت ایشان را پیستر گردید سنت و محسن انس رضی الله  
 عنه قال کان یهل من الیهل فلا ینکر علیه و یکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد و از ما اهلال کنند  
 پس آنکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس آنکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تکبیر گویند اگر تکبیر گویند رواست  
 ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و تکبیر گفتن سنت و تکبیر روز عرفه واجب است و سنت نیست بلکه سنت تکبیر گفتن سنت تارمی  
 جمره العقبه و تکبیر سنت است در پس نماز یا حاج و غیر حاج هر دو را در سبیل گفته حدیث دال است بر عدم آنکار بر تکبیر یا تکبیر سنت است  
 زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه شد  
 واردست در صفت بگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی روست بر یک قافل است بقطع تکبیر بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینک  
 اهلال رفع صوت است بتکبیر و اول وقت وی از حین احرام است تا شروع در اهلال و آن درج تا شروع کردن است در رمی جمره و عقده و عمره  
 اطواف انتهی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمد در نحو حاکه وی باز می ماند از تکبیر در عمره وقتی که استلام کرد و جمره را خرجه الترویج  
 و صححه و هم از وی است از آنحضرت که فرمود تکبیر گوید محترماً آنکه استلام کند جمره را رواه ابوداود گویم ظاهرش در تکبیر گفتن است در حال دخول  
 مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی است از وی او قاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند بجلول  
 این حدیث ابوحنیفه و شافعی در جدید و در قدیم گفته تکبیر گوید ولیکن بخفض صوت و هو قول ابن عباس و احمد و عن ابن عباس  
 رضی الله عنه قال یبعثنی النبی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفة من جمع بلیل گفت ابن عباس  
 فرستاد مرا رسول خدا در بار وخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زنان و اطفال از مردانه شب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است چه لا بدست از بیت جمع و افاضه نگیرد و روان نشود بمیت کند دوران مگر بعد از نماز فجر  
 همانجا بگذارد و پست بر شمع حرام رسیده و قوف کند و روانه نشود از آنجا مگر بعد از سفار لیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند  
 از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق بشیر کما تفسیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این چاه را در شب فرستاد  
 و فرمود که رمی جمره العقبة نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب و همین است قول ابوحنیفه در بعضی احادیث مطلق آمده که بر وید رمی جمره العقبة کنید و نظر  
 باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمر و شافعیه آنست که مطلق را  
 حمل بر عقیده میکردند و الله اعلم انتهى متفق علیه و رواه الشافعی و النسائی و البیهقی نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند  
 بر رخصت برای ضعف در عدم اشکال بمیت و زنان در حکم ضعف اند بخبر حدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد  
 برای نفس بضم غا و عین محله و سکون آن چنان طعینه است بمعنی زن در مروج بعد از اطلاق وی بر زن بلا مروج و بر مروج بلا زن هم آمده  
 کافی النماهی **و عن عائشة رضي الله عنها** قالت استأذنت رسول الله گفت عایشه اذن خواست سوره  
 ام المؤمنین را آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیلۃ المن خلفه شب مزدلفه آن تدفع قبله که برود قبل آنحضرت و کانت شیطنة  
 و بود سوزن فریاد شیطنة مشدنه و سکون بوجه تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی ثقيلة گرانبار فاذن طها پس اذن داد آنحضرت او را  
 رفتن پیش از خود و در اینجا اشارت بمیت است تعجب وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکند حمرات را مگر بعد از برآمدن آفتاب مگر زن  
 و کودکان که ایشان را جائزست قبل از طلوع هم انتهى و همین حدیث ابن عباس و عایشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست  
 متفق علیه در حدیث دلیل بمیت پر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت شیطنة و جمره علی بر آنکه بمیت  
 مزدلفه واجبست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از انهم و دم هیچ بروی لازم نیاید  
 و بمیت اکثر لیل مقیمست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قبل غیر ذلک و اما قبل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بمیت تا صلوة فجر بود  
 و فرمود خدا و منی مناسکم فافهم **و عن ابن عباس رضي الله عنه** قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا ترموا البحر حتى تطلع الشمس رمی کنیه جمره عقبه را تا آنکه بر آید آفتاب و طلوع کند و اگر چه رمی بخمسه که انی باشد که متباحست  
 او را تقدیر بسوی منی و اذونست در عدم بمیت مزدلفه و درین سبله چهار قولست یکی آنکه جائزست رمی بعد از نصف لیل برای قادر  
 و عاجز برای اسارت قاله الشافعی و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائزست و لیکن  
 اساتذی دارد و هر قول را بحدیث سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائزست و قول بدو اینست چهارم آنکه قادر را  
 بعد طلوع شمس جائزست و این قول نخی و نوویست در سبل گفته و هذا اقوی الاقوال دلیل او از چهار قیلا رواه الخمسة **و عن عائشة رضي الله عنها** قالت ارسل النبي صلی الله علیه و سلم بام سلمة لیلۃ النحر گفت عایشه فرستاد  
 آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرستاد الحجر قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پستتر گذشت ام سلمه پس  
 طواف افاضه کرد و بود این در روز یکم بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود و گویا این اشارتست بسبب استعجال وی در رمی

وافتانبت واند علم و در فرستادن ام حبیبیه و سوده نیز احادیث آئیده و ظاهر آنست که هر یک را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص  
 بام سلمه و سبل گفته حدیث دلیل است بر جواز رجی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آن حضرت مخفی نبود مگر این را آنست و حدیث ابن عباس  
 معارض است و جمع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود و انتهی سید عالم را عذر نبود و انتهی  
 گفته قاضی است و نیز جمع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آن حضرت او را شجره زلفه و جعنه اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ  
 و ترجمه گفته درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکر اند از انتهی ولیکن منصف فرموده و اسناد داده علی بشرط مسلم  
 که سند این حدیث بر بشرط مسلم پس قوی باشد و **و عن** عروة بن ماضی بن بضم میم و تشدید یاء میم و فتح ضاء و جمع کف نیست حاضر شد  
 حجة الوداع را عید حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در وقت یعنی جمع و گفت آدم ای رسول خدا از جبل طری پس ماند که روز نوافه  
 سواری خود را در بنایندم نفس خود را در روایتی بجای نفس فرس آورده و اندک گذاشتم هیچ کوی حکم که استادم بران پس است حج پست بران  
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاتنا هذه فغفرت له ذنوبه و من شهد عروه فرمود رسول خدا  
 هر که حاضر شد نماز ما را که این است یعنی بالمنی دلفه مراد میدارد آن حضرت از نماز نماز زلفه را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود حج اگر چه  
 صلوة فجر در زلفه و وقوف در انجا تا دفع امام فی وقف معنای پس ایستاد بااحتی نذیع تا آنکه روان شودیم از زلفه و قد وقف بعضی نفر  
 قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگر چه ساحتی باشد و اگر چه در خواب باشد بیکساحت که درین موضع ایستاد و بعد  
 از وصال یا در شب صبحی حاجی شد این حرم و ابن بر شید ا دعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب گفته خنا بکه است  
 که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر بوقت غروب است تا طلوع فجر بوقت غروب در منخ الفکار گفته حاصل این است که نیست دلیل بر اینکه وقوف کند بر کعبه زوال  
 این تمیید در مستقی بعد فوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت است در عرفه تمام آن وقت است برای قوف انتهی لیل او و نصرا استاد و  
 یا روز و قوف عرفه یکی از دو رکن حج است بلکه رکن عظیم است تا آنکه وارد شده الحج عرفه و در وصفی گفته این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور شخصی است  
 از عرفات و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمع در میان جبر و از هزار و از لیل سنت است انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص است  
 و معنی زمان که روز عرفه است نیز یک و بعضی گویند که شش از عرفه است بالفتح و سکون را یعنی بوی شخص و چون در دنیا بوی بوی بخت کند بدین  
 ذبائح پس این میشود در مقابل آن عرفه گفتن از بخت خالی بودن او از آن روائح و لیکن درین زمان خلاف آن روائح گریه می آید بخت کثرت غایط  
 مرموم که در آن وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از بعد راول ماثور نیست از آفات این زمان است فقد توجه حجة پس تحقیق  
 تمام شد حج او و قضی نقتضیه و تمام کرد گفت خود را گفت و لغت بمعنی از باب شعث است قاله النضر بن سبیل و قبل قضاء المناسک رواه  
 الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه بالفاظ مختلفة  
 و صححه الترمذی و ابن جریر و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابوبکر بن العربی علی شرطها و شروطه و شهادت آنست که هر که این همه نکند  
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه جمع علیه است و امام زلفه پس نزد جبر و در تمام است و اگر چه وقوف در آن و نماز صبح آنجا فوت شده باشد  
 ولیکن قدم لازم است و نذیب ابن عباس و جماعة از سالت آنست که وقوفش در کتب است مثل عرفه و این منبر هم دلیل است و نبود یا و است  
 روایت نسائی که هر که ندیافت حج را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذا فرغوا فاعلوا المشعر اطهر و فعل آن حضرت با قول وی خدا و معنی ما کم  
 و جواب داده اند جبر و ازین روایت با آنکه مراد از حدیث عرفه آنست که هر که نزد جبر و در کتب تمام شد حج او و آنکه حج کامل و ابل است بران



روایت اهل سنن ابن حبان وحاکم ودارقطنی ویهقی که آمدند نزد آنحضرت درحالیکه استاده بود بفرقات مردم چند از اهل نجد وگفتند  
کیف الحج فرمود الحج عرفه هر که آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او در روایتی از ابو داود دست هر که دریافت عرفه را قبل از  
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را در روایت دارقطنی است الحج عرفه حج عرفه گویند این صریح سنت در مراد و جواب اده اند از این روایت  
که هر که نیافت حج را پس نیست حج برای او با احتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیله است و با آنکه این روایت را ابو جعفر عقیلی اشکار کرده  
و در اشکارش جزوی تا بلفظ نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نشعر حرام مگر بر آنکه رکن است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان واجب  
استکمال الفضیله است کذا فی السبل **و عن** عمر بنی الله عنه قال ان المشرکین کافوا لا یفیضون حتی تطلع الشمس

گفت عمر بدستیکه بودند مشرکان بنی راندند و روان می شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب آفاخت ریختن اشک و آب کشته و بکیا  
روان شدن از عرفات و یقولون اشرق فبید و میگفتند تا بلان شوای کوه بشیر بفتح شلثه و کسر موحده و سکون تختیه کوهی است معروف  
بر بسیار رونده می دوی کلان ترین کوه های که است و اشرق بفتح هزه فعل امر است از اشرق ای اوخل فی الشروق و ان النبی صلی  
الله علیه و سلم خالفهم و بدستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را تا آفاض قبل ان تطلع الشمس پشیر راند و سیر کرد و بشتابی از  
عرفات پیش از آنکه بر آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن خمره است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت بودند در آنجا  
روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان است در روی ایشان پیش از آنکه فرو رود آفتاب روان میشدند  
از عرفه بعد از طلوع آفتاب پس گام میگذاشتند آفتاب گویا که عامه مردان است در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب  
و روان شویم از عرفه پس از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف هدی عبده او شان و شرک است رواه البیهقی فی شعب الایمان و اخرج  
نحوه من حدیث مسور بن مخرمه رواه البخاری و در روایتی اشرق بشیر کما ان غیر آمده اخر جلال السمعلی و ابن ماجه از اعاره بمعنی اسراع  
در دیدن اسب و در حدیث دلیل است بر شریعت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسف جذا **و عن**

ابن عباس و اسامه بن زید رضی الله عنهما و اوجاب رسول الله صلی الله علیه و سلم میگفتند قال لم یزل النبی صلی الله  
علیه و سلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود بغیر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را در روز نحر و بعد از آن  
تلبیه تمام کرد و رواه البخاری و مسلم در وی دلیل است بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تاری جمرة و قطع آن نزد رمی اول حصاة کند  
یا بعد فراغ از آن جمرة را بول رفته اند و بعض اصحاب شافعی بسوی نانی و دال است او را روایت نسائی ظم نزل یلبی حتی رمی الجمرة فلما  
رجع قطع التلبیه و روایت ابن خزيمة از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عرفات پس  
همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را و تلبیه میگفت با هر سنگی که بستر قطع کرد تلبیه را تا آخر سنگی که این خزيمة گفته این حدیث صحیح است  
و همین مراد است از قول فی حتی رمی جمرة العقبة ای آخر میمانستی در نزل الاوطار گفته الامر کما قال ابن خزيمة زیرا که این زیادت خارج  
مخرج صحیح است و نیست منافی مزید فیه و قبول آن متفق علیه است کما تقر فی الاصول انتهى در سبیل گفته علماء احواف است که کی قطع تلبیه کند  
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده اند گویم مذهب جمیع قطع است نزد رمی جمرة مذکور و گویا گفته قطع کند وقت در آن  
در حرم و مذهب ابن عمر و لیکن اعاده کند آنرا چون بر آید از یک بسوی عرفه و گویا گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقوف رواه ابن المنذر  
و سعید بن منصور با سنانید صحیح عن عائشة بن سعد بن ابی وقاص علی کرم الله وجهه و یزید قال بالک و یقید ذکر و مالک آنرا زوال شمس و زعفر

و هو قول الذراعی واللیث وعن الحسن البصری شمله و لیکن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه و التوباب ما قدرناه **و عن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره و منى عن يمينه بدستیکه و ی گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ وقت رمی حجره عقبه و گردانید منی را بجانب دست راست خود یعنی وقتی که بر سید حجره کبری که در جانب سیخ چپ است رمی الحجره بسبع حصیه و انداخت حجره را بهفت سنگ نزه و یکبیر میگفت با هر سنگ نزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت مگویند کسیکه جز او خدائی نیست که این است جای کسیکه فردا آورده شده است بروی سوره بقره چهار است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود از نزال قرآن است و تسبیح است بر اکثر امور و آیات و احکام که در این سوره الطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوئی است و کوئی آن قرآن سوره بقره است و در وی جو از گفتن سوره بقره بخلالت کسیکه مکروه میگردد آنرا در سبیل گفته لا دلیل علیه مستفق علیه اجماع قائم است بر اینکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب است و این را ابن مسعود بطور دیگر گفته که میگفت رمی نکست آنرا از بالای آن و اتفاق کرد و اندام بر رمی سایر خار از فوق آنها و از اینجا معلوم شد که در رمی رجا عدد طاق می باید کرد و در سبیل از حدیث جابر آمده که انداختن سنگ نزه را در حج طاق است یعنی بهفت سنگ نزه می اندازند **و عن** جابر رضي الله عنه قال رمی رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجره يوم النحر حتى رمى كل رسول خدا حجره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد ذلك فاذا زالت الشمس لیکن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی رمی کرد که گشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب و راه مسلم کلام در وقت رمی حجره گذشت و این حدیث دلیل است بر اینکه وقت رمی چهار ثلثه بعد از زوال شمس است و هو قول جابر بن عبد الله **و عن** ابن عمر رضي الله عنه كان يرمى الحجره الدنيا بود این عمر که رمی میکرد حجره را که نزدیکتر است از منازل که در جانب سیخ چپ است و این اول حمرات است که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصیهات بهفت سنگ نزه و یکبار علی او کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت بر بی هر سنگ نزه و تصدیق قدم پست بر پیشتر میرفت حتی لیسهل بفهم حرف مضاعف و کسر را از سهل بسکون جمله و در روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در می آمد زمین نرم را و قصد آن می نمود سهل ضد حزن بفتح حای جمله و زای حمزه زمین درشت قیوم فیستقبل القبلة قیاماً طویلاً پس می ایستاد و مقابل قبله استادانی دراز و تفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبہ با سند صحیح چنین آمده که این عمری استاد نزد جبرین آن مقدار که کسی سوره بقره بخواند ویدعو و یرفع یدیه و دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را بن قاضی گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی است از مالک که رفع کند دست را بر ای دعا و این حدیث حجت است بروی و تقدم الکلام فی ذاک فی کتاب الصلوة تقریر می الی وسطی پسترمی میکرد و حجره را با بهفت سنگ نزه تکبیر میگفت هرگاه که می انداخت حصات را هم یا خذ ذات الشمال فیسهل و یقوم مستقبل القبلة تقریر می و یرفع یدیه و یقوم طویلاً پسترمی گرفت راه و می رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را و می ایستاد و مقابل قبله پسترمی میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را و می ایستاد دراز تقریر می حجره ذات العقبة من بطن الوادی پسترمی کرد و حجره عقبه را از مناک واک بهفت سنگ نزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگ نزه و لا یقف عندها و فی استاد نزد حجره العقبه تقریر می و یقول هكذا راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعله پسترمی گشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میگردد آزار و اه البخاری سنت چنین گفته شده است که بعد از رمی دو حجره اول می باید ایستاد و بسیار ایستاده درود عاباید کرد و حجره اخیر را رمی میکنند و برگردند و ایستند و دعا کنند ستر از اجز شاعر کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدی است که عقل را بدریافت گشته آن راهی نیست و این نیز از ان قبیل است

ولهذا گفت ابن عمر که چنین دیدم آنحضرت را که سیکر و آنرا بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در آنجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود  
از فرج و خلق و افاضه بیکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مشقود است و بعضی گویند حجة القعدة در واقع است پس قوت نزد آن موجب  
از دحام و تقصیق طریق است و آنچه ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو حجة دیگر که بر گزیده راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند دعا و جلب  
عبادت و وسط و می می باشند در نهایت دمی و دعا و جلب عبادت افضل است و اکثر دعای آنحضرت در نماز و رتبه بود و پیش از سلام  
و بر آمدن از نماز و دو حجة اولی در وسط اندیش دعا کرد و در آنها و بعد از حجة حقیقه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در باب  
و شنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این و چندین خالی از معنی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و این کار  
بعد از نماز مانور شده و دعا بعد از اوقات صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز نایم فرض است و عقیب  
تلاوت قرآن و حشر آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بنده ضعیف تجاوز از حد و غنی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و  
بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این حجة یعنی حجة القعدة و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف  
نزد این حجة اشارت است از رب جمیع رسول که یکم که بنده چون در دو حجة اولی تجاهد کرد و ریاضت و شقت کشید و سبأ لذه کرد و در آن  
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و بی تعالی کار را بروی و صباح گردانید  
و او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بروی آثار رحمت و خف و مغفرت خود و لایسها درین عبادت که حج است که شرف نیت آثار رحمت  
و نتائج مغفرت است چنانکه بیک وقت و در غایت تمام گنایان می بخشد گو یا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تقصید کنید و می  
کردید یکدیگر می آرام گیرید و آسوده باشید گنایان شمارا بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر کار علمای مکه که در آن وقت درین مشاهد حاضر بودند  
عرض کردم مخصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشیخ ابی نوره پس همه قبول کردند  
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم انتهى بصارت و هم روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که ایشان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم قال بدستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواه النوی و قال هو الصحیح المشهور ایدع و حجة  
و خبر به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جایب و نوی گفته این هم فیه و بمشده قال ابن دقیق العبد تصنف گفته و قد اجمعت المتعین لکتاب  
الروایات بذلك اللهم احرم المخلقین خداوند رحمت کن بومی سر ترا شنبه گان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از آن وقت احوال  
و المقصودین گفتند صحابه و کوفه گان بومی سر را نیز و عابر رحمت کن بصف و در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر ایام متولی این  
سوال بعد بحث شد باینکه یا رسول الله ای فرستاده خدا بسوی بندگان و رحمت می برایشان قال گفت آنحضرت خداوند  
رحمت کن مخلصان را گشتند و مقصودین را هم قال فی الثلاثة گفت آنحضرت در کثرت سوم و المقصودین و مقصودین را هم رحمت کن  
و در روایتی چهارم با جمیع که مختصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای مخلقین دوبار کرد و برای مقصودین یکبار و در روایات آمده که  
سه بار برای مخلقین و مقصودین را بر آن غلط نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هريرة و المسلمین من اممکم  
و لا حد من ابی سعید و حدیث دلیل بر شریعت خلق و تقصیر خلق افضل است و در خلق استکمال را پس باید نزد مالک و اسود قبیل  
هو الا فضل و اقل هم مجزی است و قبل الراجح و قبل النصف و گفته اقل چیزی که واجب است خلق آن است که در آن است و قبل شریعت و اقل  
و خلاف و تقصیر فی الفضل مثل این است و اما مقدار وی پس بقدر یک گشت و گفته اند که کمتر ازین هم کافی است و این حدیث مردان است

بالتفصيل خلق ببقية ربح حاج ومعتبر مست وشمع را انحضرت مخیر گردانیده وخلق و تقصیر کمافی روایة البخاری بلغظ ثم یلقوا اولی قصیرا  
و ظاهرش استوائی امرین است و ربح و شمع و مصنف در فتح تفصیل کرده و گفته ان کان حیث یطلع شعرة فالاولی له الخلق و الاثنا تفصیر  
یضع الخلق فی الحج و وجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نسأ پس شروع در حق ایشان تقصیر است اجماعا بود او و از حدیث ابن عباس آورد  
که نیست بر زنان خلق جزین نیست که بر ایشان تقصیر است و ترمذی از حدیث علی آورد که نهی کرد از آنکه بر ایشان زن سرخورد و نزدش نمی  
آید خلق کند مجزئ است با کر ابرت **و عن** عبد الله بن عمر بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
وقعت فی جهة الحجاج استاذ انحضرت و توقف کرد در جائی در جهة الوداع بمنی برای پاس خاطر دوم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان فرمود  
جموعه فاعلموا ایسا لواء پس پرسیدن گرفته اند دوم و استکشاف ابهام و تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی  
مصنف گفت لم اقف علی اسم بعد البحت الشریک لما شعر فخلق قبل ان اذبح آگاه نشدم پس خلق کردم و تراشیدم موسی سرش را  
و ربح کنم و حال آنکه خلق بعد از ربح باید کرد قال اذبح و لا حرج فرمود و ربح کن هدی را و نیست هیچ تنگی و باک و ربح آنست که در خلق باشد  
و جاء اخر فقال لما شعر فحرت قبل ان ارمی قال ارم و لا حرج و آمد مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس سرخ کردم پیش از آنکه رمی  
جمرة عقبه را فرمود و بینداز و نیست حرج و درین حدیث خلق قبل رمی آمده و در روایتی خلق قبل نحر و در روایتی خلق و در روایتی نحر  
قبل رمی و در روایتی خلق قبل نحر و در روایتی زیارت قبل رمی در تیل الما و طواف گفته و الاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض  
و هی الرمی و الخلق و التقصیر و النحر و طواف الافاضة و هو اجماع كما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الذم فی  
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم و لا اخر الا قال افعل و لا حرج پس پرسیده نشد انحضرت آرد از ربح چه کرد که تقدیم  
کرده شد و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن ربح باکی نیست افعال روز نحر چهار است یکی رمی جمرة عقبه دوم نحر هدی یا ربح او سوم  
خلق یا تقصیر چهار طواف افاضة و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علماء که شافعی و احمد از ایشان اند بر آنست که  
سنت است تمسک بهمین حدیث و گویند که انحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در همین سنت اتی منی فاتی البجرة فرما تا تم اتی منزله بمنی فخر و قال  
للخالق خذ لیس همین ترتیب شروع و مسنون باشد در مصنفی گفته ترتیب میان رمی و ربح و خلق و طواف سنت است نه واجب بعد ریش الحاج  
انتهی و جماعتی که ابو حنیفه و مالک از ایشان است میگویند واجب است و مراد بنی حرج رفع اثم است از جهت جبل و نسیان و طبیعی گفته که روایت کرد ابن عباس  
مثل این حدیث و واجب گردانیدم را پس اگر نمی فهمیدی این منی را امر میکرد بخلاف آن گویم این تا و ایل ضعیف است و فهم صحابی معارض نقص  
صحیح صریح نمیدانند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس و لم یثب عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقهاء نزاع کرده اند در حق  
قارن و گفته اند که خلق نکنند تا آنکه طواف کنند و در علیه النوی بالا جماع و حدیث صریح است در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیا بر بعض و بر آنکه نیست  
ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و نه بیهب شافعی و جمهور سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز است با عدم وجوب دم بر فاعل اقوال صلی الله  
علیه و سلم للمسائل لا حرج زیر که این ظاهر است در رفع اثم و فدیة نجاچه اسم ضیق شامل اوست بطبری گفته ساقط نکرد انحضرت حرج را اگر آنکه کسی  
فعل را و اگر کافی نبی بود امر میکرد او را با عاده زیر که جبل و نسیان وضع نمیکند از تکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی فاعل  
را اثم نمیشود و تبرک وی بنسیان یا جبل لیکن واجب است بروی عاده و اما فدیة پس اطر سقوط است از جابل و ناسی و عدم سقوط از عالم اثم و تبرک  
گفته قول سقوط دم از جابل و ناسی نه از عاده قوی است از جهت دلیل ال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه و سلم و در حج و قیام و غیره

و سوال سائل مقرون است بلم شعر پس این حکم مختص بهین حالت باشد و قول وی لا حرج بحصول باشد بر نفسی دم و اتم هر دو معاد در ناسی قابل  
و باقی ماند عام بر اصل و جوب اتباع رسول و رج و قائل تفرقه میان عام و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که  
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف و و اخذ است و حکم معلق است بدان پس حکم نیست  
اطراح آن بالحق عام بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فاسل عن شیء الحج که مشعر بعد ممرات ترتیب مطلقا  
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی معلق بمسئول عنه است و آن مطلق است نسبت بجال سائل مطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو واقع  
پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه و من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثی است و بر قه است شوکانی  
بمفهوم حدیث و در ذیل الاوطار طالت بسیار کرده و زان و ترجیح داد آنرا و در حجه الله الی الله گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
در باره کسیکه حلق کرد و قبل فح یا نخر قبل رمی یا رمی بعد سار یا اضافت قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفار و سکوت نزدیک  
حاجت بیان است و کاش آگاه میشدیم که آیا کدام صیغه صریح تر است در بیان استحباب از اینکه نیست حرج و عن المسوق کبیر  
و سکون سنین جمله و فتح و او بن حجر صفة بفتح میم و سکون خا نه هر سه قرشی است در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما شیخ  
از آنحضرت و یا و دار از وی صلی الله علیه و سلم بعد انتقال عثمان از مدینه بکافل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد و که را لشکر نزدیک  
پس کشته شد پس از سنگهای منجنیق در حالیکه نماز میگذازد و در اول سوره اربع و ستین بود از اهل فضل و دین رضی الله عنده ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم نخر قبل ان یحلق و امر اصحابه بذلك بدستیکه آنحضرت نخر کرد پیش از آنکه بتراشد موسی سر او امر کرد  
یا ران خود را به نخر کردن قبل حلق و این را دل است بر تقسیم نخر قبل حلق و این اخبار است از فضل آنحضرت در عمره حدیثیه وقت حصر پس  
برآمد از احرام بدیع و تبویب کرد بخاری و گفت باب النخر قبل الحلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص است بصر حجت  
و جوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه و قد اخرجه بطوله فی کتاب الشروط و در وی این است که فرمود اصحاب ابر خیزید و فح کنید  
پس ترموی سر بر شید و در وی قول ام سلمه است مرا آنحضرت را که بیرون رو و سخن کن با بیچکی از ایشان سخنی تا آنکه نخر کنی بدن خود را  
پس بیرون آمد و نخر کرد بن اوستخواند حلق را و تراشید موسی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد  
تا باب الاحصاء انتهی لغوی در وی می آوردند در بخار و ا کا البخاری و نیز درین حدیث دلیل است بر افضلیت حلق و وجوه افضلیت  
آنست که مقصود باقی دارنده است بنفس خود و نیز نت را از موسی و حاج و معتز با مو اند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر  
اقرب است نسبت اگر چه ربع بهمن نزد خفیه کافی است و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حرج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که  
حلق راس چهار نوع است یکی شروع و جوب یا استحبابا و آن عبادت خدا است در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد  
دوم شرک محرم است چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشیدند و این نوعی از عبادت برای مخلوق است چه حلق و چه تذل و تعبد  
و عادت عرب بود که چون اسیری را یا میکردند ناصیه او می بریدند و موسی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عبودیت و اذلال  
و تواضع و شریعت جاری ماند برای خدای و صده لا شریک له که جزوی کسی استحق عبادت نیست و تشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار  
و تذلل تفریض است که آن حج است پس هر که موسی سر را می خیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده بتراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او نمیشد و در غیر مباح  
سوم حلق برای حاجت است از مرض و قتل و حکم و جز آن و این جائز است بحدیث کعب بن عجره که در صحیحین است چهارم حلق برای راحت و ترفه بغیر حاجت



و در باب حیض و قول است از احمد و احتیاج کرده است بر جواز و بعد از این عمر که را می رسول الله صلی الله علیه و سلم صبیحا خلق بعضی شغره  
و ترک بعضی فنها هم عن ذلک و قال خلقوه کله و اترکوه کله رواه ابو داود و باسناده صحیح و اسناد علی شرطها و بعد از این عمر که را می رسول الله صلی الله علیه و سلم صبیحا خلق بعضی شغره  
ان النبی صلی الله علیه و سلم عمل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبکو اعلی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد اخی فحیی بیثا کانا افران  
فقال ادعوا لی الخلاق فامر و یخلق برؤسنا و اسناد علی شرط الشیخین و لیکن در استدلال باین هر دو حدیث نظر است زیرا که این  
حکایت دو واقعه و فعل است که نیست عموم برای آن چه خلق در آن هر دو برای کو دوکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب التماس برین  
آنها و عدم التفات شان بجانهای خود باغتسال و دادن و ترجیح پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسی که تجوز اباحت  
حریر برای ولی صبی و صغیر میکند و احتیاج بینمای بغیر تکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم خلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر تکلف است  
و الا فرقی چه باشد و قد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الخلق و المنع منه حتی قال عمر بن الخطاب لو وجدتم محمدا فاحذوا منه الذی فیه عینا کفی فی الخلق  
فی فضاة الخواص سیاهم التخلیق و کان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعره و اخذه بالجمل و لم یخلق و فعله الامام احمد رحمه الله فی التی کلها  
و و خلق سائر شعور بدن کلام است و نیست کلام در صلح جواز و لیکن اولی ترک آنست و **و علی** عایشة رضی الله عنها قالت قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشة فرمود آنحضرت اذا رمیت و خلقت و فقد حل لک الطیب و کل شیء الا  
النساء چون رمی کردید شما جعفر عقبه را و موسی سترشید پس تحقیق براید از احرام و حلال شد شما را طیب و همه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنان  
که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند و از اینجا معلوم شد که بمجرد این دو کار که رمی و خلق باشد حلال میشود  
بر محرم هر محرم مگر زنان و طاهر آنست که حل طیب و غیره صحیح علیست نه و طی بعد رمی اگر چه خلق کرده باشد و مؤید اوست حدیث شیخین  
و احمد از عایشة که گفت بودم من که طیب میکردم آنحضرت را قبل از آنکه احرام بندد و روزی قبل از آنکه طواف کند به بیت طیبی که در رمی شکر  
و تسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست و برای حل بعد از آنکه رمی کرد جعفر عقبه را قبل از آنکه طواف کند بیت  
کذا فی المنتقی لابن تیمیة و این را شواهد است نزد ابو داود و حاکم و بیهقی از حدیث ام سلمة در قصه که در رمی این است که فرمود آنحضرت این  
روزی است که رخصت کرده شد شما را در آن چون رمی کردید شما جعفر را و نحر کردید هدی را بد رستیکه حلال شد بد شما از هر شیئی که حرام بود بر شما  
از آن مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را و چون شام کردید شما و طواف نکردید گردیدید شما حرام چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت  
و لیکن علی بن اسحق الحکاشی کرده که در فیه ضوء النهار و شواهد است روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محسن و پیشی گفته رجالتان اند  
گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محسن در نضی از بنی اسد قیس پوشیده عشیره یوم نحر پسر رجوع کردند بسوی من وقت عشا و قصص این  
بر دستهای ایشان است بر میدارند آنرا گفتیم ای عکاشه چیست شمار که بیرون رفتی بقیص بر گردیدید و پیراهنهای شما برایدی شماست بر میدارند آنرا  
گفت غیر است ای ام قیس این بدی است که رخصت کرده شد ما را در آن که چون رمی کنیم جعفر را حلال شویم از هر چیز که حرامیم از آن مگر زنان پس چون  
شام کردیم و طواف ننمودیم گردیدیم حرام همچو بیت ما قبل از رمی جعفر پیشی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر و جیم و اخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ  
و ذکر فیه فی ثمار غرر عالم یعنی فیه کذا فی نسخة النظار و ابی احمد و ابو داود و اندا و طبری و البیهقی و فی اسناد ضعیف و در سندش ضعفی  
زیرا که ما روی هر جرجان بر باطاة است و وی ضعیف و در سندش بیستی گفته این حدیث از تحذیلات است و مست و این طریق دیگر نیز هست که در  
نیز در دست **و علی** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ایس علی النساء خلق و انما تقصرون

نیست بر زمان خلق یعنی سوی ستردن و جزین نیست که گناه میکنند سوی سرای خود را در مصطفی گفته وظیفه زمان قصرت بهمین حدیث  
 و این خلق یا قصر کن است و اقل او را يطلق علیه الخلق است تنقیح خلق و قصر از اله شعور است بهر صفت که باشد تنقیح یا خلق یا قصر با سنان  
 و بمقراض بهتر است و سیکه می سر ندارد و او را مستحب است را ندان استره بر سر استی رواه ابوداود و الدارقطنی و الطبرانی و الدارمی  
 با سند حسن و قواه ابو جاتم فی العلل و البخاری فی التاریخ و اعلم ابن القطان و رد علیه ابن المواقی فاصاب و در حدیث حسن  
 و حاشیه است نزد ترندی که نبی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نیکه خلق کند زن سرش را پس خلق به بر زنان حرام است و نزد شافعی  
 اگر کند مجزبی باشد بکراهت **و عن** ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذ رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ان بیعت بمکه لیاالی منی من اجل سقایته فاذا ان له گفت ابن عمر طلبا اذان کرد عباس عمر آنحضرت  
 که شب باش کند بیکه در شبهای منی از هر منصب سقایه زعفرم که عواله بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذان کرد  
 آنحضرت و از این بیوتت مکه و سقایه جای آب اذن مراد بستاند آب زعفرم است که شب هنگام از چاه کشیده در عوضها بطریق سبیل میکردند  
 و بیعت منی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی واحد و معتبر در بیعت اکثر لیل است و همچنین  
 حکم مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سنیست وی همین حدیث  
 سیکویند که اگر واجب می بود عباس آنچه هم اذن میکرد و بیوتت مکه و جواب سیکویند که بجهت عذر ضرورت بود و در بعضی روایات لفظ رخصت  
 بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطرناک بود  
 نزد ایشان و مثل این مقام از بیعت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک  
 سنت اتمام است و بیعت اذن لیلی اسقاط آن اشارت بود و در حدیث گفته بیوتت منی از مناسک حج مقصود از آن نیست بلکه برای آسانی رمی است لکن  
 لیلی بیوتت کند در غیر منی و حاضر گردد و در وقت رمی لازم نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین  
 ادب میکرد و بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص است بعباس و غیر وی و گفته اند و بجهت محتاج است بسوی آن در سقایه خود و در سبیل  
 و هو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای آنها عباس ایاد و ما برای شاربین و آیا مختص باب است یا ملحق است بآن هر چه در معنی آنست از اکل و غیره  
 و همچنین حفظ مال و علاج مریض این الحاق را می شافعی است حدیث عاصم که می آید و اذن است بر آن انتهی متفق علیها و شرح السنه گفته هر که ترک کرد  
 سبیت این لیلی در منی از غیر مریض پس بر وی دم است نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اسناد و الاشی علیه انتهی **و عن** عاصم بن حذافه  
 کثرت او ابو عبد الله ابو عمر بن ابوعمر و بنت حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بدر را و مشاهد با بعد او را  
 و گفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت و از بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از آنها بگوش و صلی الله علیه و سلم  
 رسیده ولیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود و آنست سنه خمس از بعین گفته اند شهید شد روز یامه و عمر می کسب  
 و نسبت سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم رخص لوعاء الا بل فی البیت تعان منی بدر سیکه آنحضرت  
 رخصت کرد و بی چراغندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیوتت نکند رخصت است بر موان یوم النحر می کنند روز  
 چهارم و بجهت پستری کوچ کنند و شب بمنی نمانند و بر موان الغد من بعد الغد لیومین ثم یرموان یوم النحر پستری می کنند فردا  
 و بعد از فردا روز پستری می کنند و روز نهم یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و در نیجا دلیل است بر جواز عدم سبیت منی بعد از روز نهم



ابن دنا گفت نمیدانم من شاید ملاقات کنم شمار این سال آگاه باشید که خونهای شما و بارانهای شما و آب و دمای شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلد شما درین سال شما آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بر شما از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بدور شما آگاه باشید آیا تبلیغ کردم پس چون قدم آوردم باینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه موصولی الله علیه و آله وسلم رواه ابو داود و ابی اسحاق حسن

**وعن** عایشه رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك به الصفا

والمروة يكفيك كجأت وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه و سعی تو میان صفا و مره کافی است ترا

برای حج و عمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر اینکه کفایت میکند قارن را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفقه است

جامعتی از صحابه و شافعی و غیره و حنفیه گویند لابد است از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عایشه از عمره و جابر و غیره و دلیل

حنفیه قوله تعالی است و انتم الحج و العمرة فليكن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه هر یک طواف کرده و اگر چه هر یک طواف کرده و اگر چه هر یک طواف کرده

آنحضرت بر یک طواف و سعی و بود قاری که ما هو الحق پس این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و نیز استلال کرده اند بحديث زیاده این مالک

با آنکه در سیران گفته روایت زیاد از ابن مسعود و حجت نیست و بخاری گفته لا تعرف له سماعا من عبد الله و غيره و در حدیث القارن بطواف و سعي

و سعی سعید بن انتی در تبیل الموطا گفته قول بیک طواف و سعی قول مالک و اسحق و داود و ابن عمر است و دو طواف و دو سعی قول زید بن علی

و ابن مسعود و شعبی و نخعی است و اجابوا عن احادیث الباب با حجة مستشفقة بعه اوله فریقین ذکر کرده و گفته ابو ثور احتیاج کرده است بر الکفا

بطواف واحد و حجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما بمکنا ان را برای حج و عمره یک سفر و یک احرام و یک تلبیه همچنین یک طواف و یک سعی هم

کفایت میکند یکی ندانند ابن المنذر و بخاری حج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة است و هو صحیح زیرا که بعد دخول عمره

در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست و السنة الصریحة الصحیحة احق بالاتباع فلا یلتفت الى ما خالفها انتهى در سبل گفته عایشه ایلا عمره کرده بود

چون حاضر شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره و نوی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف و سعی و تقصیر شعر را پس امر کرد او را

آنحضرت با عرض از افعال عمره و احرام بستن حج پس قارن شود و وقوف کند بعمرات و بجا آورد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا ظهور

و متجاوز الیه بودن فی قارنه حدیث باب است که طواف بالبيت آنچه صریح است در آنکه وی متلبس بود بحج و عمره و تاویل قول آنحضرت که ترک کن

عمره را همان است که نوی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج و عمره بعد احرام بستن نیست

خروج بلکه تحلیل از آن هر دو بعد مشرعا از آنها است **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ير مل في السبع الذي افاض فيه

علیه و سلم لم ير مل في السبع الذي افاض فيه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه و آنرا نیجا معلوم شد که درین طواف که آنرا

طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف و داع هم نیست بلکه شریعت آن در طواف قدم است و علیه الجمهور رواه الخمسة الا

التوصل اليه یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیحه الحاکم و مصنفی گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدم باشد

یا طواف فرض در حج یا عمره و سعی رمل اسراع است در سعی یا تقارب خطی و اضطرار بهجت اتباع و آن غیر خاص است بطوافی که در آن رمل باشد

در رمل مخصوص است بر حال و نسا و انتهى **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر

و المغرب و العشاء ثم رقد رقا بالخصب بگذار و آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز تحنن بستر خواب کرد و بجان خوابیده

بخصب یعنی صادق شده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الا آن نام موضعی است همین بیرون که در جانب منی متصل بمحلی آنرا بطریق و بطریق

نیز گویند و حقیقت بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذیحجه و بعد از آنکه بکمال البیت  
 طاقان به بستر سوار شد بعد خواب بسوی خانه کعبه و طواف کرد بیت را طواف وداع و این روز نفر آخر بود که روز سوم یا ام تشریق است زیرا که  
 آنحضرت رحی چهار روز نفر بعد از هر که دو و نماز ظهر را تا خیر نموده محصب رسید و آنجا همه نماز را گذارد و اذاعه بخاری داد و روی عن ابن عمر بمقتضاه  
**و عن عائشة رضي الله عنها** انها لم تكن تفعل ذلك اى الذول بالاطح ونقول انما نزله رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم لانه كان منذ ان سمع نحر وجهه مروى است از عائشه که وی نمیکرد این را یعنی فرود آمدن در اطح و میگفت که نیست نزول اطح است  
 یعنی از آنجا که میگوید فرود نیامد رسول خدا و وی مگر بجهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسان تر بود برای پیروان آمدن آنحضرت زیرا که  
 چون در اطح نزول فرمود و اسباب و مستراح در آنجا گذاشته بود و طواف کرده از همان راه برگشته و جمع نمودن آسان باشد گوئیم و همین است آنجا  
 که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم و حقیقه قطیعه نوشتند و قصه معروف است در سبیل گفته و چون حکمت نزول این باشد پس این بستی  
 بر دست می باید که اقامت هر که چنگ زد از امت فرود آید در آنجا انتهی و اذاعه مسلم و بخاری هر روایت کرده بگویند تفاوت لفظ و فی الباب عن  
 ابی ارفع آخر صبح مسلم و علما اختلاف کرده اند و آنکه تحصیل یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از سنن صحیح  
 و ترمذی است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سنی گفت ما فرود آمده ایم انشاء الله تعالی فرمود آنحضرت بنی کنانه که آنجا ششکان بیکدیگر  
 حمله کرده بودند و سوگند خورده که بانی هاشم و بنی عبد المطلب مناکحت و مبايعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت تسلیم نماندند و بپایان رسید  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شفا کر کفر را و شکر نعمت خدا و تحفظ و حق و اعلای  
 او نماید و تلک الی و او سطر از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول با بطح و دلیل یوم النفر و التبرک در دم  
 را بدان و در حدیثی گفته صح است که نزول آنحضرت بمحصب بقصد از ارات مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه در بطح و  
 در سبیل و الاوطا گفته شد که نیست که نزول محصب است بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و گردن صحابه آنرا بعد وی بکار و او سلم  
 و در آل است بر استحباب تحصیل حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال نحن نازلون نجیف بنی کنانه حیث قاسمت قریش  
 علی الکفر یعنی المحصب آخر صبح مسلم و البخاری و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و ترمذی گفته آنحضرت الوادی و در حدیث ابی هریره است ان  
 صلی الله علیه و سلم حين اراد ان یفر من منی قال نحن نازلون عند فخذ کر نخوه و حکایت کرد و وی از قاضی عیاض استجاب آن نزد جمیع علما  
 مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنت کرد همچو عایشه و ابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بر هر کسی چیزی  
 و هر که اثباتش نموده همچو ابن عمر را در دخول را در عموم ناسی بافعال و صلی الله علیه و سلم نه التزام آن و استحباب آنست که بگذارد آنجا ظهر  
 و عصر و غروب و غشا و شب باشد اگر چه بعضی شب باشد که اذاعه حدیث انس و ابن عمر انتهی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاق بود  
 و ابو ارفع مولی آنحضرت که گاه شده و عهده دار بارخانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت  
 چنانکه مسلم از وی روایت کرده و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری از وی آورده و عایشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه  
 و تطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود  
 اتباع وی احب است باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا کرده اند و امام محمد در مؤطای خود گفته نزول در محصب احسن است و اگر نکنند  
 چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد و نفر نمود با وی از منی و رسید بمحصب نزول فرمود



حضرت شیخ و مکرّم از نماز ظهر و عشاء رخت و گذاردند و در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود و سوار شود و این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی  
و فرمود که فی الزمان و این قول شیخ سنی است بر آنچه گفته اند که نزول محسوب سنت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره عایشه بود  
و الله اعلم انتهى گویم اگر چه توقف تا عشا برای عمره عایشه باشد تمام اتباع در توقف در آن تا نماز عشا است زیرا که گذاردن این سه بار نماز در آنجا  
بحدیث صحیح ثابت شده و لیکن درین زمانه این سنت یا سبب ترک گشته از هزار یکی بهم آنرا بجای آورد **و عن ابن عباس** رضی الله عنه  
قال گفت ابن عباس اصل الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم است که جزوی حملی الله علیه و سلم امر نیست یا امر کرده شد ندیدم که  
فی اهل و در این صورت همزه امر مضموم باشد و ناس نائب فاعل آن یکنوا آخر عهد هم بالبلیت که باشد آخر زمان میان ما و امان ایشان  
بجانه که بعد کنایت است از طواف و ادع الا الله خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد  
از وی طواف و ادع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بودند مردم که بر سبک دیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت  
نه بر گرد و هیچیک تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانه خدا و این دلیل سنت بر وجوب طواف و ادع و به قال جابر السلف و اختلف و این سنت مذکور نیست  
و احمد و صحیح از نه بشافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و وجوب  
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چرا که واجب نمی بود و لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب اوست  
بر وی پس انتظار نظر کنند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در حمل از وی ساقط بوده است متفق علیه و له الفاظ و وقت این نشاء  
از ثالث نحرست و مجزئی است اجماعا و آیا مجزئی است پیش ازین وقت یا نه پس انظر عدم اجزاست زیرا که آخر مناسک است و اختلاف کرده اند که  
اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعاده کند یا نگفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و آنچه  
گفته اگر دوام اقامت کند اعاده نکند و آیا شروع است در حق معتبر یا نگفته اند لازم نیست او را زیرا که وارفته است مگر در حج و تودی گفته بهتر هم  
واجب است ورنه لازم آید او را دم **و عن ابن النبی** ز و اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله **صلی**  
الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجدین  
که این است فاضل تر است از هزار نماز در مسجدی که سوا می اوست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل است ازین مسجد اشارت افادت کرده که مراد  
مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند در وی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر  
و در روایتی بعد الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بما ائمه صلوة و نماز در مسجد حرام  
فاضل تر است از نماز در مسجدین که این است بعد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن نجیم و ابن عساکر از حدیث انس چنین است صلوة فی  
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوة فی المسجد الحرام افضل من بائة صلوة فیما سواه و در لفظی  
از جابر این است افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
الصلوة فی المسجد الحرام بائة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بائة الف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر  
من طریق الزبیر و گفته که گفت بزار نه اسناد حسن و سبیل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بائة صلوة  
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و در حدیث متوافق شدند ابو مجاهد بن جزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب پسند کاظم  
فی الصحة و لا يخالف لهما من الصحابة فصار كالاجماع و قد روی بالفاظ كثيرة عن جماعة من الصحابة و عددوهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهى

و تا هم این صحابه بر شمرده و این حدیث را نیز در معنی اوست و ال است بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر  
 تفاضل این هر دو میان خود نامختلف شده اند و مضافت که اعرف و اکثر ال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن سرچ  
 و سابق شد اشارت به آنکه افضلیت در مسجدی صلی الله علیه و سلم خاص است بموجود در عسوی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای حدیث  
 گویم و لقوله نه و امثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف از ابن عقیل جنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود  
 هر گاه کلام وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام فرید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص و است باین فضیلت از میان  
 دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احترام است از نزدیک گویم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند و معاف گفت قابل عموم فضیلت که شایده است روایت  
 ابن ابی شیبہ و ذیل در مسند الفرووس از حدیث ابوهریره مر فوعلو لودهند المسجد الی مسجدا لکان مسجدی و روایت کرد و علی مرفوعا نه مسجد  
 و ما زید فیه فهو منه و در سندش عبد الله بن سعید قمری است و هو واه و نیز ذیل حدیثی دیگر معنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث متصل است و ابن ابی شیبہ از  
 ابی عمر آورده که گفت زباده کرد و عمر در مسجد از شامیه پیغمبر گفتند صحابه اگر زباده کنیم در آن تا آنکه برسد بخندان باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و در سندش عبد الغزیز بن عمران مدنی متروک است و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع متصل است و آنچه جزاوست کلام صحابی است  
 پیغمبر عام است این مضاعفت فرض و نقل را یا مختص است باول نووی گفته عام است و خالفه الطحاوی و المالک و استلال کرده اند اینها بحدیث  
 افضل صلوة المرفی بینه الا المکتوبه گوشت مصنف ممکن است بقای حدیث افضل صلوة المرفی بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مدینه است  
 مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد و اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد  
 نه در بیوت در که مدینه زیرا که وارد نشده است در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو زکشتی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه که  
 و گذاردن آن در بیوت فضیلت گویم و ال است بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصلوة نافله در خانه خود  
 و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعبه این تضعیف مخفی نیست به نماز بلکه غیر  
 گفته هر عمل در مدینه یا بیرون از بیوت و بیعتی از بیرون مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این است فضیلت از هزار نماز در مساوی او مگر مسجد حرام  
 و جمعه در مسجد من که این است افضل است از هزار جمعه در مساوی او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این است افضل است از هزار  
 ماه رمضان در مساوی او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل و بالذاتوفیق و اذ احمل  
 نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بلکه ابوحنیفه و سبکیه موافق اوست گفته مکره است  
 و احسن جنبلی و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکره میگویی بجهت خوف ملل و قلت خیر از انس و ملاست ذنوب میگویی زیرا که گناه  
 در اینجا اقیح است از غیر او چنانکه حسن در آن عظم است از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در اینجا اقیح است بنا بر قول  
 عمر و مجاهد و جماعتی است که گفته اند سینه مضاعف نمیشود در اینجا مثل تضاعف سینه و بر سینه شده احسن جنبلی که آیا نوشته میشود سینه زیاد  
 بر یک گناه گفت نه مگر بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه عارض است من جاز بالسینة فالنجرانی الا سئلها و حدیث فان علما امی السینة قال الله تعالی  
 اکتبوا سینه واحدة فیسح است که آن سینه یک سینه است اگر چه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بر آن زکشتی در احکام المستح  
 انتهی گویم مراد بقول عمران قول است خطیبه اصیبها بلکه اعتر علی من سبعین خطیبه تنبیه را و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعفت  
 اجز صلوات در که و همچنین اجز سایر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما به مضاعف سیمات در آن نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احسن جنبلی

شارح او ابن عساکر گفته قول او و من قال ذلک مجاب و احرامی تبع الاینها بن عباس بن ابی سعید رضی الله عنهما و بعض متأخرین گفته اند مراد من مضاعفت  
مقدار است نه کمیت زیرا که حصیان گفته اند ملک بر بساط ملک او هیچ غیر وی نیست و درین نظر است زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین  
بر آن اگر گوئی که مقره تغلیط سیدات با آنکه سیده و احده است و بودن او بر ابر صدها رسیدنه چیست گوئیم در روایت آمده بر من اوت سیاته علی حسنة  
فی العدو و دخل النار و من استولى حسنة و سیداته عدد اکابر من اهل الماعرف انتهى و الله اعلم و صححه ابن حبان گوئیم عبد الله بن عبد  
شعید که آنحضرت میفرمود و احدها که نجر ارض الله و احب ارض الله لانی و لولای فی اخرجه ما خرجت رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه  
و این حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکرم افضل است از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی الله علیه و سلم افضل بقاع ارض است  
و مکرم مدینه افضل بقاع رومی زمین است و احتمالات کرده اند بر فضل این هر دو و احادیثی موضع قبر شریف پس قول اهل مکرم و کوفه و شافعی و ابن سب  
و ابن حبیب مالکی آنست که مکرم افضل است و الیه مال الجرم و مؤدب عمر و بعض اصحاب دیگر و مالک و الثرمذیین آنست که مدینه افضل است  
و استدلال کرده اول بحديث مذکور است و قد اخرج ابنه ايضا ابن خزيمة و ابن حبان و غیرهما و گفت ابن عبد البر این نص است در محل خلاف پس  
لا نقف نیست عدول از آن و ادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعه قبر که در وی رسول خداست و بر آنکه بقعه مذکور افضل  
بقاع است و کسانیکه قائل اند بر فضیلت مدینه استدلال کرده اند بحديث ما بین قبری و منبری روضه من یا ضل الخبثه کما فی البخاری و فی غیره و  
الامم انهم اخرجوا من من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجها الحاکم فی المستدرک و نیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر و مثل مکرم پس فضل آن  
از آن شوکتی در نیل الاوطار بعد از آنکه استدلال فریقین بسبب تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببيان الفاضل من یزین الموضوعین لشریقین کمالا  
ببيان الافضل من القرآن البی صلی الله علیه و سلم و اکمل من فضول الکلام الذی لا یتعلق به غیر الجدل و الاختصاص و قد افاض فی النزاع فی ذلک و اشباهه  
الی قرن و تلیق حجج و ایه که استدلال الملک علی الفضیلة المدینه با نهایی التي ادخلت مکة و غیره من القری فی الاسلام نصرا لجمیع فی صحائف اهلها  
و با نه انقیاد انجیث که ثبت فی الحدیث الصحیح و اجیب عن الاول بان اهل المدینه الذین فتحو مکة معظمهم من اهل مکة فالفضل ثابت للفریقین و لا یزیم  
و کما تفصیل احد لبقعتین عن الثاني بان ذلک انما هو فی خاص من الناس من الزمان بایل قوله تعالی و من اهل المدینه قد ودا علی التفات و المناقض بحیث  
بلا شک و قد خرج من المدینه بعد البی صلی الله علیه و سلم معاذ و ابو عبیدة و ابن مسعود و طائفة ثم علی کرم الله وجهه و طلحة و الزبیر و عمار و آخرون و هم من اهل مکرم  
فدل علی ان المراد بالحديث تخصيص ناس دون ناس و وقت دون وقت علی انه انما یدل علی انهم افضلیة لانها فاضلة انتهى کلاما

## باب الفوات والاحصاء

باب در بیان فوت شدن حج و منع از آن بخصر بعضی منع است قاله اکثر ائمة اللغة و احصاء حسب بازداشتن کسی را از سفر و کاری و تنگ شدن  
بر کسی در سبب گفته احصاء آنست که بمرض و عجز و خوف و نحو آن باشد و چون از دشمن باشد آنرا احصر خوانند و قیل بها بمعنی انتهی و ایه نشانه نوبت  
که احصاء نمی باشد مگر بغیر چنانکه در واقع مدعی شده و مریض نزد ایشان باقی بماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر اید از احرام  
بطل عمره و نزد حنفیه احصاء بمرض نیز می باشد **عن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال احصى رسول الله صلی الله علیه و سلم  
خلق را سه و جامع نساء و و شجر هدیة گفت ابن عباس احصاء کرده شد آنحضرت یعنی در حدیث و منع کردند مشرکان مکرمه او را از  
در آمدن بکرمه و عمره گذاردن پس بر اید آنحضرت از احرام و خلق کرد و سمر مبارک خود را و جماع کرد زمان خود را و شکر کرد و شتران خود را که همراه داشت  
و این نحر و زحمت و صل بود و با حرم اختلاف است در آن و طاهر قوله تعالی و انهم یسئلونک عن ان یخرج من مکة و انهم یسئلونک عن ان یخرج من مکة و انهم یسئلونک عن ان یخرج من مکة

هنی برای محصر احوال است جمهور گویند فح کندی که حلال شود در حل یا حرم و خفیه گویند فح کنند مگر در حرم این عباس و جماعتی گفته اگر قدرت  
 رسیدنش بجرم دارد بجرم فح کند و در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در خبر آنحضرت در حدیثی که در حل  
 یا حرم محل گفته فح کنند مگر در حرم و واقعه ابن احنق و اهل مخازی و غیره عمل گفته اند در حل کرد و بقال الشافعی و گفته حدیثیه از زمین حل است  
 و خفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بجرم پس بحکم ضرورت کرد و در نه شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص  
 و بعضی گویند حدیثیه پاره از حل و پاره از حرم است و شاید که فح در حرم وی کرده باشند و در مواهب الدنیه از محب طبری آورده که حدیثیه  
 اکثرش از حرم است و ظاهر اول است یعنی از حل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علماء در آنکه احصار بچه چیز میشود و اکثر بر آنند که بحسب حال  
 از عدد و مرض و غیر ذلک میشود تا آنکه قوی داد این سعود و مگر زنده شده را که وی محصر است و باین گفته اند که وی از علماء و منهم الخفیه و گفته اند  
 که میشود بمرض و کسر خوف و این مخصوص علیهاست و سائر اعداء را منع مقیس اند بر آن و عموم قول تعالی فان احصرتم الاية دال است بر آن اگر چه  
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعد از آنکه علم بر سبب خود مقصود نبی باشد و در اینجا سه قول است یکی آنکه خاص است با آنحضرت و نیست  
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است بمنزل انچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق بشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدد و کافه  
 سوم آنکه نبی باشد احصار مگر بعد و کافریا بانی در سبب گفته و القول المصدرة هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انما روفا و ای الصحابة  
 حتی اعتمر عاماً قابلاً تا آنکه عمره کرد سال آئینده بقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دال است بر ایجاب تضایح و مراد کسی است که محصر  
 از فضل اما محصر از واجب ج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب بیان آن در صورت منع از ادواحق این است که نیست دلالت در کلام  
 ابن عباس بر ایجاب تضایح بلکه ظاهرش اخبار است از اعمار عام قابل نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه و لیکن آن عمره دیگر است  
 تضایح عمره حدیثیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب و در حدیثیه و فح کردند هدی را و حلق کردند سر را و حلال شدند  
 از هر شیئی قبل از آنکه طواف کند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا هدی پیستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد  
 احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضای چیزی را و نه آنکه اعاده چیزی بکنند و گفت شافعی که فح کند یا نجا که محصر شود  
 و حلال گردد و نیست تضایح بر وی بسال آئینده زیرا که او تعالی ذکر قضا کرده و از متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیثیه دم معروف بودند  
 و اینها عمره قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را  
 بعد تخلف از خود و عمره قضا و قضیه از آن گویند که میان آنحضرت و قریش مقاضات صلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب است در نایل الاطراف  
 گفته و نه از الدلیل الذی یثبت التعلیل علیه و لکن یعارضه رواية الواقدي انتهى در خبر خارج گفته بر محصر قضا است بالاجماع و در فرض و بقال ابو حنیفه  
 و اصحاب و کذا فی الفضل انتهى و نحن احمد و ایتان و الصواب ما قدمناه و رواه البخاری و اختلاف کرده اند علماء در وجوب هدی بر محصر  
 جمهور بر آنند که واجب است و هو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الحدیثیه و دال است بر آن قول تعالی فان احصرتم  
 فما استیسرن من الهدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف و تفسیر آیت و مخالف است در آن مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر  
 و عمل علی قیاس المحصر الاحصار علی الخرج من الصوم للعذر شوکانی در نایل الاطراف گفته و التمسک بمنزل هذا القیاس فی مقابلة ما یستلزم  
 من الخراج السنه فی الغرائب التي تجب من وقوع مثلها من اهل العلماء انتهى و لیکن در سبیل گفته که حق با مالک است زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این  
 هدی که با آنحضرت بود و آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود و همین است مراد بقوله تعالی و الهدی سئلوا فما ان یبلغن حجاً و آیه دلالت نمی کند

برای اجاب اعنی قوله تعالی فان حجرتکم فما استئذنینکم من الذمی وحققناه فی منحه الغفار حواشی ضوء النهار **وعن** عایشه رضی الله عنها قالت دخل البنی صلی الله علیه وسلم ضباعه بنت الزبید گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاء و معجمه و یف موحده و بعین محله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کینست او ام حکیم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ترفیح کرد او را مقداد بن عمرو پیش آید برای او عبدالله و کریمه را روی عنما ابن عباس و عایشه و غیره ما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر و ضباعه صحابیة هاجره است و و هم که در غزالی و گفت ضباعه سلمیه است و تعقب کرد او را نووی و گفت صواب هاشمیه است و باجمله آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیه سن ارادو میکنم حج را و من پیام فقال البنی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند و انشد طی و شرط کن و بگو ان حلی حیث حبستقنی خدا یا مکان بر آمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در اینجا محل الفتح میم و کسر حاکمان با زمان حل متفق علیه و لمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصاء بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامع میگوید که نیست احصاء بمرض و میگوید که اگر مرض هیچ تحلیل می بود احتیاج با اشتراط چه بود و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلیل است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد تحلیل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلیل میتوان کرد و همچنین است مذاهب ابو حنیفه و هر که موافق است و در تحقق احصاء بمرض و بعضی گویند جائز نیست تحلیل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضمضاعه و الله اعلم و بجهت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد و در حج و قول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمار است پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برادر و از احرام براید و بعد از آن حج را قضا کند بحجت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است با حصار از حجت مرض و مصنف در تلخیص گفته مروی است از ابن عمر که اشتراط و تسک کرده است بدان کسی که قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنا بر مخالفت احادیث ثابت و او را کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و مروی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و زعم کرد و صلی که ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این لایست از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در بستن ثنایا تجاوز نکردن از آن بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بهیچ گفته ثابت شده است این حدیث با وجه و گفت تخمیلی مروی است از ابن عباس قصه ضباعه با ساند ثابت و بیاد و اخر جابن خرمیه من حدیث ضباعه نفسها و من حدیث النس جابر و ابی البیعتی و اخرج البیضا عن ابن مسعود و عایشه و ام سلمه الا اشتراط و گفت بهیچ اگر می رسید ابن عمر احادیث ضباعه میرفت بسوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد و پدر وی رضی الله عنهما انتی و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه محرم چون اشتراط کرد و در احرام خود پیستر عارض شد او را مرض پس میرسد او را که حلال شود و با این گفته است که روی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمد و اسحق و ابو بصیر من مذاهب الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصاء داخل است گفته که مریض احکم محصر است و ظاهر حدیث آنست که وی محصر است بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض لازم نمی آید او را آنچه لازم است محصر از هدی و غیره و گوی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط و نیست او را حکم حدیث ضباعه قضیه شخصیه است و موقوف یا نسخ یا حدیث ضعیف است و این همه تاویلات مردود است زیرا که اصل عدم خصوصیت و عدم نسخ نیست و حدیث ثابت است و در صحیحین و حسن ابوداؤد و ترمذی و نسائی و مساکر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده با ساندیند که نشود از جامع از صحابه و مفهوم حدیث دال است بر آنکه اشتراط نکرد در احرام خود نیست و تحلیل بلکه محصر میشود و او را حکم محصر است علی با هو الصواب



زیرا که احصار بغیر عمر و هم میشود چنانکه بیاید **و عن** عکرمة گفت او ابو عبد الله است مولای ابن عباس بود اصل وی از بر سرست  
 ساخت دارد از ابن عباس و عائشه و ابی هریره و ابی سعید و غیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمه وی در مقدمه فتح البک  
 و ذریه و نیز این اطالت کرده و اکثر اطراح و عدم قبول وی **و عن** الحجاج بن عمرو بن ابی غزیه بفتح غین عجمه و کسر زاء و تشدید  
 یای تحتانی که تصدیق المازنی منسوب است بسوی جد خود مازن بن النخاس صحابی است معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم دو حدیث یکی از ابن دوهمین حدیث که مکرر و جزوی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او ایالت شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام براید کسر بلفظ  
 مجهول و عرج کسر البصیغه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظا هر این حدیث ابو ثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس و عرج  
 و بقیه علما اجماع کرده اند بر تحلل لیکن حجاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بآن و چون یافته شود در شرط حلال گردد و از غم  
 دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نبوی دیگر و مخالفت وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و حج و حلق انتهی و در سبب گفته حد  
 دل است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره پس بی محذور حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط نکرده است و نمیشود  
 محصور و را بقوله فقد حل آنست که ایچ که ذاک صراحه لا پس این هر سه حدیث فاده کرده اند که می براید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصار به مانع  
 که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در و  
 اختلاف است بعضی گویند عمره گذارد و سال آیند حج کند و آخره البیهقی عن الاسود عن عمرو زید بن ثابت بعضی گویند ایضا کن بمره و استیناف نماید  
 احرام را و نیست واجب برومی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شرعیت دم برای تحلل است و وی تحلل شد بمره و بهمین است ظاهر محبت عدم دلیل  
 بر ایجاب دم و الله تعالی اعلم و علیه الحج من قابل و بر و است حج از سال آینده این حدیث لالت دارد بر آنکه احصار بغیر عمره و هم می  
 چنانکه مذکور است و گویند تقدیر با شرط تکلف است قال عکرمة قال ابن عباس اباه و قرع عن ذاک فقا اصدق گفت عکرمة  
 پس پرسیدم ابن عباس ابو هریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو و الا احصاری رواه الخمسة یعنی احمد  
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود و المنذری و حسنه الترمذی و در نسخ حسن صحیح و در  
 مصابیح گفته این حدیث ضعیف است و تو بشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است انتهی و آخره ایضا ابن خزمیه و الحاکم و البیهقی و ابو عمر بن الحاکم  
 و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیاد بن ابی اسفند آمده او مرض بر پیشانی الا و طار گفته احصار مختص نیست با عذار مذکور بلکه هر عذر را بهمین حکم است همچو  
 اعواز نفقه و ضلل در طریق و نفی سفینه و زجر و این قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حضر کسره و مرض و نحوین است دیگران که مالک  
 و شافعی و احمد از ایشان اند گویند نیست حصر مگر بعد و ابن جریر قوی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبب این اختلاف  
 آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که خفش و کسائی و فراء و ابو عنبید و ابن السکیت و ثعلبی و ابن قتیبه  
 از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مگر مرض اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند محصر و محصر یک معنی است و احصاری که در عهد حضرت

صلی الله علیه و سلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بر آن مومنین الا حاکم بنی الفارق و الله اعلم

تذکره

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید و حمید پاک علامت است که از فرشت زین تا عرش برین هزاران دلائل  
یکتا نیست و از انهمک تا سماک فراوان علامات نلی همتایش بودید و نحو شریفین مرام که بیان و انچه چرخ  
مسک الختام تواند چشید و نعت شفیق یوم الحشر مخصوص لطیف الفسرت که جز استشمام روح خلق عظیمش راه بس منزل  
مقصود نبوده اند و در شیب فراز نشاتین غیر یونیه عظیم و واسطه مستقیمش شکی برای ارتقای مدارج سعادت حاصل  
نگرده و صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار بعد ازین برضائرا باب حدیث مستمر سباده کدرین  
ایام برکت انعام توفیق قرع انعام طبع جلد اول و عبادات از مجلدین کالتین کتاب مستطاب فوائد انساب سفینه بحر  
احادیث نبوی صحیفه شرح اخبار مصطفوی و معرات حقیقت سنای آثار جناب سالت پهاپی و مطلع انوار تجلیات معارف  
حضرت الی و احکام شرافع راجله و نگاهی آراسته و ارکان دین اسلام را خلوت نگه پیراسته و فتاوی مستند محدثین  
گرام و دستور العمل معتمد علمای اعلام یعنی مسک الختام شرح بلوغ المرام که قلمی است مشون سجا هر  
آبدار معانی لطیفه و صدیقه ایست مملو با زمار و آثار مبانی شریفه و دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی با نوار  
بلاغت آراسته و حقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت باز بار فصاحت پیراسته و از تصنیفات قدی  
صفات کشف معارف علوم و نقل جوهر فوهم و پیر و منت مصطفوی و متادب باداب نبوی و بحر الفائق تحقیق  
بحر الیق تحقیق و مقدم المفسرین و امام المحدثین و مستند آرای ایوان فضل و کمال و جناب مولانا مولوی  
سید محمد صمد یق حسن خان بنیاد الخطاب بنواب و الاحاجه امیر الملک سلمه الله بالفیض و الاقبال و که در توضیح  
مطالب و تفتیح آرب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فحیم بکار برده و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را علی یا یلیق بر  
روی کار آورده و غیر ازین تاب بیان ندارم که نختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم و با اهتمام خاص  
به چون راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم



حاجی محمد روشن خان  
تربیت یافته خدمت برادر معظم

محمد مصطفی خان فیض علیه ساجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل  
محرم الحرام ۱۲۹۹ هجری تأیید و عنوان متین دست داد و انشاء الله تعالی  
جلد ثانی هم عفت سرب قدم فراغ از مشکین سواد  
استتاب ارشام در بیاض ویده مطالعه  
خواهد رسد و فقط و آخر دعوانا ان  
الحمد لله رب  
العالمین

دیده ام و در کتب خطی خانه برای کسب نایب نبی که انبار خدا  
مطبع نظامی است و در دست خط  
مطبع در آن خوش نشین  
تو در دست خط

# فهرس مجلد اول بلوغ المرام

## كتاب الطهارة

باب	المياه	باب	الانبة	باب	الوضوء	باب	نوافل الوضوء	باب	الغسل وحكم الجنب	باب	الحيض والنفس
١٥		٣٥		٤٢		٨٢		١٠٦			
باب	ازالة النجاسة	باب	المسح على الخفين	باب	اذاب قضاء الحاجة	باب	التيهم				
١٥٤		١٨٠		١٩٢		٢٤٥		٣٢٢		٣٤٨	
باب	المواقيت	باب	شروط الصلوة	باب	الحث على الخشوع في الصلوة	باب	صفة الصلوة	باب	صلوة التطوع	باب	صلوة المسافر والمريض
١٥٩		١٨٠		١٩٢		٢٤٥		٣٢٢		٣٤٨	
باب	الاذان	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة
١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	الاذان	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة
١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	الاذان	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة
١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	الاذان	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة
١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	

## كتاب الصلوة

باب	المواقيت	باب	الاذان	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة
١٢٤		١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	المواقيت	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة	باب	صلوة الكسوف
١٢٤		١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	المواقيت	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة	باب	صلوة الكسوف
١٢٤		١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	المواقيت	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة	باب	صلوة الكسوف
١٢٤		١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	
باب	المواقيت	باب	سنة المصلي	باب	المساجد	باب	مجنود السهو وغيره	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة الجمعة	باب	صلوة الكسوف
١٢٤		١٥٤		١٨٥		٢٥٩		٣٠٢		٣٢٢		٣٤٨	

## كتاب الزكاة

باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	قسم الصدقات	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر
٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢	
باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	قسم الصدقات	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر
٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢	
باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	قسم الصدقات	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر
٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢		٢٩٥		٢٨٢	

## كتاب الصيام

باب	صوم التطوع وما نهى عن صومه	باب	الاشتراك في قيام رمضان	باب	المواقيت	باب	الاحرام وما يتعلق به	باب	القنوات والاحصار	باب	فضل وبيان من فرض عليه	باب	وجوب الاحرام وصفته	باب	صفة الحج ودفع مكة
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
باب	صوم التطوع وما نهى عن صومه	باب	الاشتراك في قيام رمضان	باب	المواقيت	باب	الاحرام وما يتعلق به	باب	القنوات والاحصار	باب	فضل وبيان من فرض عليه	باب	وجوب الاحرام وصفته	باب	صفة الحج ودفع مكة
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
باب	صوم التطوع وما نهى عن صومه	باب	الاشتراك في قيام رمضان	باب	المواقيت	باب	الاحرام وما يتعلق به	باب	القنوات والاحصار	باب	فضل وبيان من فرض عليه	باب	وجوب الاحرام وصفته	باب	صفة الحج ودفع مكة
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	

## صحت نامه مسک احتتام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب داده و جناب حضرت علام

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۲	نایدی سالت	نایدی سالت	۵۵	۵	نایدی سالت	نایدی سالت	۵۵	۵	نایدی سالت	نایدی سالت	۵۵	۵	نایدی سالت	نایدی سالت
۴	۳	شرح	شرح	۵۶	۹	شرح	شرح	۵۶	۹	شرح	شرح	۵۶	۹	شرح	شرح
۵	۴	الحجر	الحجر	۵۸	۱	الحجر	الحجر	۵۸	۱	الحجر	الحجر	۵۸	۱	الحجر	الحجر
۶	۵	مجمع	مجمع	۶۴	۲۴	مجمع	مجمع	۶۴	۲۴	مجمع	مجمع	۶۴	۲۴	مجمع	مجمع
۷	۶	و الجواهر	و الجواهر	۶۵	۲۵	و الجواهر	و الجواهر	۶۵	۲۵	و الجواهر	و الجواهر	۶۵	۲۵	و الجواهر	و الجواهر
۸	۷	و القلح	و القلح	۶۶	۲۶	و القلح	و القلح	۶۶	۲۶	و القلح	و القلح	۶۶	۲۶	و القلح	و القلح
۹	۸	در دوس	در دوس	۶۷	۲۷	در دوس	در دوس	۶۷	۲۷	در دوس	در دوس	۶۷	۲۷	در دوس	در دوس
۱۰	۹	باین	باین	۶۸	۲۸	باین	باین	۶۸	۲۸	باین	باین	۶۸	۲۸	باین	باین
۱۱	۱۰	سلام	سلام	۶۹	۲۹	سلام	سلام	۶۹	۲۹	سلام	سلام	۶۹	۲۹	سلام	سلام
۱۲	۱۱	مرادم	مرادم	۷۰	۳۰	مرادم	مرادم	۷۰	۳۰	مرادم	مرادم	۷۰	۳۰	مرادم	مرادم
۱۳	۱۲	لے	لے	۷۱	۳۱	لے	لے	۷۱	۳۱	لے	لے	۷۱	۳۱	لے	لے
۱۴	۱۳	راجی	راجی	۷۲	۳۲	راجی	راجی	۷۲	۳۲	راجی	راجی	۷۲	۳۲	راجی	راجی
۱۵	۱۴	ادعیه	ادعیه	۷۳	۳۳	ادعیه	ادعیه	۷۳	۳۳	ادعیه	ادعیه	۷۳	۳۳	ادعیه	ادعیه
۱۶	۱۵	مترزی	مترزی	۷۴	۳۴	مترزی	مترزی	۷۴	۳۴	مترزی	مترزی	۷۴	۳۴	مترزی	مترزی
۱۷	۱۶	خمریه	خمریه	۷۵	۳۵	خمریه	خمریه	۷۵	۳۵	خمریه	خمریه	۷۵	۳۵	خمریه	خمریه
۱۸	۱۷	ان	ان	۷۶	۳۶	ان	ان	۷۶	۳۶	ان	ان	۷۶	۳۶	ان	ان
۱۹	۱۸	در الانقاد	در الانقاد	۷۷	۳۷	در الانقاد	در الانقاد	۷۷	۳۷	در الانقاد	در الانقاد	۷۷	۳۷	در الانقاد	در الانقاد
۲۰	۱۹	قول	قول	۷۸	۳۸	قول	قول	۷۸	۳۸	قول	قول	۷۸	۳۸	قول	قول
۲۱	۲۰	و حکم	و حکم	۷۹	۳۹	و حکم	و حکم	۷۹	۳۹	و حکم	و حکم	۷۹	۳۹	و حکم	و حکم
۲۲	۲۱	جیب	جیب	۸۰	۴۰	جیب	جیب	۸۰	۴۰	جیب	جیب	۸۰	۴۰	جیب	جیب
۲۳	۲۲	مستبرین	مستبرین	۸۱	۴۱	مستبرین	مستبرین	۸۱	۴۱	مستبرین	مستبرین	۸۱	۴۱	مستبرین	مستبرین
۲۴	۲۳	مارودی	مارودی	۸۲	۴۲	مارودی	مارودی	۸۲	۴۲	مارودی	مارودی	۸۲	۴۲	مارودی	مارودی
۲۵	۲۴	خندق	خندق	۸۳	۴۳	خندق	خندق	۸۳	۴۳	خندق	خندق	۸۳	۴۳	خندق	خندق
۲۶	۲۵	مجبب	مجبب	۸۴	۴۴	مجبب	مجبب	۸۴	۴۴	مجبب	مجبب	۸۴	۴۴	مجبب	مجبب
۲۷	۲۶	مجبب	مجبب	۸۵	۴۵	مجبب	مجبب	۸۵	۴۵	مجبب	مجبب	۸۵	۴۵	مجبب	مجبب
۲۸	۲۷	سنة	سنة	۸۶	۴۶	سنة	سنة	۸۶	۴۶	سنة	سنة	۸۶	۴۶	سنة	سنة
۲۹	۲۸	سنة	سنة	۸۷	۴۷	سنة	سنة	۸۷	۴۷	سنة	سنة	۸۷	۴۷	سنة	سنة
۳۰	۲۹	سنة	سنة	۸۸	۴۸	سنة	سنة	۸۸	۴۸	سنة	سنة	۸۸	۴۸	سنة	سنة
۳۱	۳۰	سنة	سنة	۸۹	۴۹	سنة	سنة	۸۹	۴۹	سنة	سنة	۸۹	۴۹	سنة	سنة
۳۲	۳۱	سنة	سنة	۹۰	۵۰	سنة	سنة	۹۰	۵۰	سنة	سنة	۹۰	۵۰	سنة	سنة
۳۳	۳۲	سنة	سنة	۹۱	۵۱	سنة	سنة	۹۱	۵۱	سنة	سنة	۹۱	۵۱	سنة	سنة
۳۴	۳۳	سنة	سنة	۹۲	۵۲	سنة	سنة	۹۲	۵۲	سنة	سنة	۹۲	۵۲	سنة	سنة
۳۵	۳۴	سنة	سنة	۹۳	۵۳	سنة	سنة	۹۳	۵۳	سنة	سنة	۹۳	۵۳	سنة	سنة
۳۶	۳۵	سنة	سنة	۹۴	۵۴	سنة	سنة	۹۴	۵۴	سنة	سنة	۹۴	۵۴	سنة	سنة
۳۷	۳۶	سنة	سنة	۹۵	۵۵	سنة	سنة	۹۵	۵۵	سنة	سنة	۹۵	۵۵	سنة	سنة
۳۸	۳۷	سنة	سنة	۹۶	۵۶	سنة	سنة	۹۶	۵۶	سنة	سنة	۹۶	۵۶	سنة	سنة
۳۹	۳۸	سنة	سنة	۹۷	۵۷	سنة	سنة	۹۷	۵۷	سنة	سنة	۹۷	۵۷	سنة	سنة
۴۰	۳۹	سنة	سنة	۹۸	۵۸	سنة	سنة	۹۸	۵۸	سنة	سنة	۹۸	۵۸	سنة	سنة
۴۱	۴۰	سنة	سنة	۹۹	۵۹	سنة	سنة	۹۹	۵۹	سنة	سنة	۹۹	۵۹	سنة	سنة
۴۲	۴۱	سنة	سنة	۱۰۰	۶۰	سنة	سنة	۱۰۰	۶۰	سنة	سنة	۱۰۰	۶۰	سنة	سنة
۴۳	۴۲	سنة	سنة	۱۰۱	۶۱	سنة	سنة	۱۰۱	۶۱	سنة	سنة	۱۰۱	۶۱	سنة	سنة
۴۴	۴۳	سنة	سنة	۱۰۲	۶۲	سنة	سنة	۱۰۲	۶۲	سنة	سنة	۱۰۲	۶۲	سنة	سنة
۴۵	۴۴	سنة	سنة	۱۰۳	۶۳	سنة	سنة	۱۰۳	۶۳	سنة	سنة	۱۰۳	۶۳	سنة	سنة
۴۶	۴۵	سنة	سنة	۱۰۴	۶۴	سنة	سنة	۱۰۴	۶۴	سنة	سنة	۱۰۴	۶۴	سنة	سنة
۴۷	۴۶	سنة	سنة	۱۰۵	۶۵	سنة	سنة	۱۰۵	۶۵	سنة	سنة	۱۰۵	۶۵	سنة	سنة
۴۸	۴۷	سنة	سنة	۱۰۶	۶۶	سنة	سنة	۱۰۶	۶۶	سنة	سنة	۱۰۶	۶۶	سنة	سنة
۴۹	۴۸	سنة	سنة	۱۰۷	۶۷	سنة	سنة	۱۰۷	۶۷	سنة	سنة	۱۰۷	۶۷	سنة	سنة
۵۰	۴۹	سنة	سنة	۱۰۸	۶۸	سنة	سنة	۱۰۸	۶۸	سنة	سنة	۱۰۸	۶۸	سنة	سنة
۵۱	۵۰	سنة	سنة	۱۰۹	۶۹	سنة	سنة	۱۰۹	۶۹	سنة	سنة	۱۰۹	۶۹	سنة	سنة
۵۲	۵۱	سنة	سنة	۱۱۰	۷۰	سنة	سنة	۱۱۰	۷۰	سنة	سنة	۱۱۰	۷۰	سنة	سنة
۵۳	۵۲	سنة	سنة	۱۱۱	۷۱	سنة	سنة	۱۱۱	۷۱	سنة	سنة	۱۱۱	۷۱	سنة	سنة
۵۴	۵۳	سنة	سنة	۱۱۲	۷۲	سنة	سنة	۱۱۲	۷۲	سنة	سنة	۱۱۲	۷۲	سنة	سنة
۵۵	۵۴	سنة	سنة	۱۱۳	۷۳	سنة	سنة	۱۱۳	۷۳	سنة	سنة	۱۱۳	۷۳	سنة	سنة
۵۶	۵۵	سنة	سنة	۱۱۴	۷۴	سنة	سنة	۱۱۴	۷۴	سنة	سنة	۱۱۴	۷۴	سنة	سنة
۵۷	۵۶	سنة	سنة	۱۱۵	۷۵	سنة	سنة	۱۱۵	۷۵	سنة	سنة	۱۱۵	۷۵	سنة	سنة
۵۸	۵۷	سنة	سنة	۱۱۶	۷۶	سنة	سنة	۱۱۶	۷۶	سنة	سنة	۱۱۶	۷۶	سنة	سنة
۵۹	۵۸	سنة	سنة	۱۱۷	۷۷	سنة	سنة	۱۱۷	۷۷	سنة	سنة	۱۱۷	۷۷	سنة	سنة
۶۰	۵۹	سنة	سنة	۱۱۸	۷۸	سنة	سنة	۱۱۸	۷۸	سنة	سنة	۱۱۸	۷۸	سنة	سنة
۶۱	۶۰	سنة	سنة	۱۱۹	۷۹	سنة	سنة	۱۱۹	۷۹	سنة	سنة	۱۱۹	۷۹	سنة	سنة
۶۲	۶۱	سنة	سنة	۱۲۰	۸۰	سنة	سنة	۱۲۰	۸۰	سنة	سنة	۱۲۰	۸۰	سنة	سنة
۶۳	۶۲	سنة	سنة	۱۲۱	۸۱	سنة	سنة	۱۲۱	۸۱	سنة	سنة	۱۲۱	۸۱	سنة	سنة
۶۴	۶۳	سنة	سنة	۱۲۲	۸۲	سنة	سنة	۱۲۲	۸۲	سنة	سنة	۱۲۲	۸۲	سنة	سنة
۶۵	۶۴	سنة	سنة	۱۲۳	۸۳	سنة	سنة	۱۲۳	۸۳	سنة	سنة	۱۲۳	۸۳	سنة	سنة
۶۶	۶۵	سنة	سنة	۱۲۴	۸۴	سنة	سنة	۱۲۴	۸۴	سنة	سنة	۱۲۴	۸۴	سنة	سنة
۶۷	۶۶	سنة	سنة	۱۲۵	۸۵	سنة	سنة	۱۲۵	۸۵	سنة	سنة	۱۲۵	۸۵	سنة	سنة
۶۸	۶۷	سنة	سنة	۱۲۶	۸۶	سنة	سنة	۱۲۶	۸۶	سنة	سنة	۱۲۶	۸۶	سنة	سنة
۶۹	۶۸	سنة	سنة	۱۲۷	۸۷	سنة	سنة	۱۲۷	۸۷	سنة	سنة	۱۲۷	۸۷	سنة	سنة
۷۰	۶۹	سنة	سنة	۱۲۸	۸۸	سنة	سنة	۱۲۸	۸۸	سنة	سنة	۱۲۸	۸۸	سنة	سنة
۷۱	۷۰	سنة	سنة	۱۲۹	۸۹	سنة	سنة	۱۲۹	۸۹	سنة	سنة	۱۲۹	۸۹	سنة	سنة
۷۲	۷۱	سنة	سنة	۱۳۰	۹۰	سنة	سنة	۱۳۰	۹۰	سنة	سنة	۱۳۰	۹۰	سنة	سنة
۷۳	۷۲	سنة	سنة	۱۳۱	۹۱	سنة	سنة	۱۳۱	۹۱	سنة	سنة	۱۳۱	۹۱	سنة	سنة
۷۴	۷۳	سنة	سنة	۱۳۲	۹۲	سنة	سنة	۱۳۲	۹۲	سنة	سنة	۱۳۲	۹۲	سنة	سنة
۷۵	۷۴	سنة	سنة	۱۳۳	۹۳	سنة	سنة	۱۳۳	۹۳	سنة	سنة	۱۳۳	۹۳	سنة	سنة
۷۶	۷۵	سنة	سنة	۱۳۴	۹۴	سنة	سنة	۱۳۴	۹۴	سنة	سنة	۱۳۴	۹۴	سنة	سنة
۷۷	۷۶	سنة	سنة	۱۳۵	۹۵	سنة	سنة	۱۳۵	۹۵	سنة	سنة	۱۳۵	۹۵	سنة	سنة
۷۸	۷۷	سنة	سنة	۱۳۶	۹۶	سنة	سنة	۱۳۶	۹۶	سنة	سنة	۱۳۶	۹۶	سنة	سنة
۷۹	۷۸	سنة	سنة	۱۳۷	۹۷	سنة	سنة	۱۳۷	۹۷	سنة	سنة	۱۳۷	۹۷	سنة	سنة
۸۰	۷۹	سنة	سنة	۱۳۸	۹۸	سنة	سنة	۱۳۸	۹۸	سنة	سنة	۱۳۸	۹۸	سنة	سنة
۸۱	۸۰	سنة	سنة	۱۳۹	۹۹	سنة	سنة	۱۳۹	۹۹	سنة	سنة	۱۳۹	۹۹	سنة	سنة
۸۲	۸۱	سنة	سنة	۱۴۰	۱۰۰	سنة	سنة	۱۴۰	۱۰۰	سنة	سنة	۱۴۰	۱۰۰	سنة	سنة
۸۳	۸۲	سنة	سنة	۱۴۱	۱۰۱	سنة	سنة	۱۴۱	۱۰۱	سنة	سنة	۱۴۱	۱۰۱	سنة	سنة
۸۴	۸۳	سنة	سنة	۱۴۲	۱۰۲	سنة	سنة	۱۴۲	۱۰۲	سنة	سنة	۱۴۲	۱۰۲	سنة	سنة
۸۵	۸۴	سنة	سنة	۱۴۳	۱۰۳	سنة	سنة	۱۴۳	۱۰۳	سنة	سنة	۱۴۳	۱۰۳	سنة	سنة
۸۶	۸۵	سنة	سنة	۱۴۴	۱۰۴	سنة	سنة	۱۴۴	۱۰۴	سنة	سنة	۱۴۴	۱۰۴	سنة	سنة
۸۷	۸۶	سنة	سنة	۱۴۵	۱۰۵	سنة	سنة	۱۴۵	۱۰۵	سنة	سنة	۱۴۵	۱۰۵	سنة	سنة
۸۸	۸۷	سنة	سنة	۱۴۶	۱۰۶	سنة	سنة	۱۴۶	۱۰۶	سنة	سنة	۱۴۶	۱۰۶	سنة	سنة
۸۹	۸۸	سنة	سنة	۱۴۷	۱۰۷	سنة	سنة	۱۴۷	۱۰۷	سنة	سنة	۱۴۷	۱۰۷	سنة	سنة
۹۰	۸۹	سنة	سنة	۱۴۸	۱۰۸	سنة	سنة	۱۴۸	۱۰۸	سنة	سنة				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجر نیرال	فجر نیرال	۲۲۰	۵	او	اوست	۲۹۱	۱۱	لقوت	لقوت	۳۹۵	۲۴	حسی	حسی
۱۳۷	۱۴	یا آنکه	یا آنکه	۲۲۷	۲۵	باوجود	باوجود	۲۹۵	۱۹	با المنذر	با المنذر	۳۹۸	۲	المخزومی	المخزومی
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	مرفوع علیه	۲۲۹	۱۷	میخواند	میخواند	۳۰۷	۱۵	وایشان	وایشان	۳۷۹	۱۳	عدو	عدو
۱۴۲	۸	متناول	متناول	۲۳۱	۱۹۵	تهوی	تهوی	۳۰۸	۱۱	جامع منزه	جامع منزه	۳۸۰	۲۵	بار	لاب
۱۴۳	۲۷	اعاز	اعاز	۲۳۲	۱۶	یقوم	یقوم	۳۱۰	۱۹	روایت	روایت	۳۸۱	۹	جفر حنفی	جابر حنفی
۱۴۷	۷	مفلس	مفلس	۲۳۴	۱۷	یکفت	یکفت	۳۱۴	۲۵	بانچه	را با نچه	۳۸۴	۷	اونید	اونید
۱۴۸	۱۲	در جامع	در جامع	۲۳۷	۷	تشر	الشعر	۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیط	۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد
۱۸۲	۵	بسته	بسته	۲۳۵	۲۲	انجما	آرخما	۳۱۷	۱۳	استال	استال	۳۸۸	۲۷	بالفرد	الفرد
۱۸۹	۱۷	جیش	جیش	۲۳۸	۵	اوست	بش اوست	۳۱۹	۱۲	بر شامت	بر شامت	۳۹۴	۱۳	محازق	محازق
۱۹۰	۹	فلیصق	فلیصق	۲۴۰	۱۱	مر	مراد و حسن	۳۲۳	۱۲	وای	وای	۳۹۹	۱	صبری	طبری
۱۹۱	۲۰	خبر	خبر	۲۴۵	۲۵	از روی	از روی	۳۲۷	۱	نار	نار	۴۰۳	۲	دوار	دراز
۱۹۷	۱۷	متوسط	متوسط	۲۴۷	۱۹	از روی	از روی	۳۲۹	۷	حضر	حضر	۴۰۵	۲۷	فرج	فرج
۱۹۸	۷	بسیج	بسیج	۲۴۹	۱	موقفه	موقفه	۳۲۹	۱۸	اگر چند	اگر چه	۴۰۷	۱۲	نمازا	نمازا
۲۰۰	۲۰	سلیس	سلیس	۲۴۰	۴	خبر	جز	۳۳۰	۷	نیت	بنت	۴۰۸	۸	بلجلی	البجلی
۲۰۰	۸	عص	عص	۲۴۲	۱	دلک	دلک	۳۳۰	۲۳	د	د	۴۱۰	۴	نمودی	نمودی
۲۰۳	۱۵	مارودی	مارودی	۲۴۹	۲۵	تحفیض	تحفیض	۳۳۱	۲۳	د	د	۴۱۲	۲۱	مکایت	مکایت
۲۰۶	۱۸	بقی را	بقی را	۲۷۱	۷	هفتاد	هفتاد	۳۳۱	۴	روایت	روایت	۴۱۷	۲۷	قالا	قالا
۲۰۷	۱۸	ابی عمرو	ابی عمرو	۲۷۲	۲۶	خیز	خیز	۳۳۱	۱۶	تبوک	تبوک	۴۱۸	۱۵	الشعشاه	الشعشاه
۲۰۷	۱۹	نسبت	نسبت	۲۷۳	۲۴	بعضی از	بعضی از	۳۳۵	۲۰	البجلی	البجلی	۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدن
۲۰۷	۲۳	عن	عن	۲۷۶	۷	بدست	بدست	۳۳۷	۲۱	خبر	خبر	۴۲۰	۲۷	اجل	اجل
۲۱۲	۲۳	حبال	حبال	۲۸۰	۸	صلی قبل	صلی قبل	۳۳۷	۲۲	هشام	هشام	۴۲۰	۱	یسی	یسی
۲۱۴	۷	می بیند	می بیند	۲۸۷	۲۶	بعیدی	بعیدی	۳۳۷	۱۷	قدّر	قدّر	۴۲۵	۱۳	از قنونی	از قنونی
۲۱۹	۱۳	الانام	الانام	۲۸۸	۳	ابن	ابن	۳۴۵	۹	حاجدان	حاجدان	۴۲۶	۲۷	جابر	جابر



صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	در آنا	ورا نا	۴۲۹	۱۸	اجرة	اجرة	۴۲۹	۱۸	اجرة	اجرة	۴۲۹	۱۶	در آنا	ورا نا
۴۳۰	۳	بصيرت	بصيرت	۴۳۰	۲۴	يراي	يراي	۴۳۰	۲۴	يراي	يراي	۴۳۰	۳	بصيرت	بصيرت
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر	۴۳۱	۹	المبيرة	المبيرة	۴۳۱	۹	المبيرة	المبيرة	۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه	۴۳۲	۸	القضيب	القضيب	۴۳۲	۸	القضيب	القضيب	۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه
۴۳۳	۱	لقوم	لقوم	۴۳۳	۱۵	لازم كى	لازم كى	۴۳۳	۱۵	لازم كى	لازم كى	۴۳۳	۱	لقوم	لقوم
۴۳۴	۳	غيرار	غيرار	۴۳۴	۵	بست	بست	۴۳۴	۵	بست	بست	۴۳۴	۳	غيرار	غيرار
۴۳۵	۱۰	اللحاج	اللحاج	۴۳۵	۲۶	منبى	منبى	۴۳۵	۲۶	منبى	منبى	۴۳۵	۱۰	اللحاج	اللحاج
۴۳۶	۱۹	يعيد	يعيد	۴۳۶	۲۵	ثباتى	ثباتى	۴۳۶	۲۵	ثباتى	ثباتى	۴۳۶	۱۹	يعيد	يعيد
۴۳۷	۱۰	متحمته	متحمته	۴۳۷	۱۶	النجاء	النجاء	۴۳۷	۱۶	النجاء	النجاء	۴۳۷	۱۰	متحمته	متحمته
۴۳۸	۱۹	الحمصى	الحمصى	۴۳۸	۱۶	يتسا	يتسا	۴۳۸	۱۶	يتسا	يتسا	۴۳۸	۱۹	الحمصى	الحمصى
۴۳۹	۱۲	مصنف	مصنف	۴۳۹	۱۴	تقولون	تقولون	۴۳۹	۱۴	تقولون	تقولون	۴۳۹	۱۲	مصنف	مصنف
۴۴۰	۴	تخصيص	تخصيص	۴۴۰	۱۳	ببايد	ببايد	۴۴۰	۱۳	ببايد	ببايد	۴۴۰	۴	تخصيص	تخصيص
۴۴۱	۱۹	بدرد	بدرد	۴۴۱	۱	براي آن	براي آن	۴۴۱	۱	براي آن	براي آن	۴۴۱	۱۹	بدرد	بدرد
۴۴۲	۴	صريحه	صريحه	۴۴۲	۶	المسألة	المسألة	۴۴۲	۶	المسألة	المسألة	۴۴۲	۴	صريحه	صريحه
۴۴۳	۴	وت	وت	۴۴۳	۴	معنا	معنى	۴۴۳	۴	معنا	معنى	۴۴۳	۴	وت	وت
۴۴۴	۱	آالم	آالم	۴۴۴	۲	رور	رور	۴۴۴	۲	رور	رور	۴۴۴	۱	آالم	آالم
۴۴۵	۱۲	قد قضوا	قد قضوا	۴۴۵	۳	تسجروا	تسجروا	۴۴۵	۳	تسجروا	تسجروا	۴۴۵	۱۲	قد قضوا	قد قضوا
۴۴۶	۱۷	منقبه بال	منقبه بال	۴۴۶	۱۲	ابن داسه	ابن داسه	۴۴۶	۱۲	ابن داسه	ابن داسه	۴۴۶	۱۷	منقبه بال	منقبه بال
۴۴۷	۲۵	ابن اللبتيه	ابن اللبتيه	۴۴۷	۱	روايب	روايب	۴۴۷	۱	روايب	روايب	۴۴۷	۲۵	ابن اللبتيه	ابن اللبتيه
۴۴۸	۴	زا	زا	۴۴۸	۵	مصنعه	مصنعه	۴۴۸	۵	مصنعه	مصنعه	۴۴۸	۴	زا	زا
۴۴۹	۴	شات	شات	۴۴۹	۱۳	موقع	موقع	۴۴۹	۱۳	موقع	موقع	۴۴۹	۴	شات	شات
۴۵۰	۲۱	نشده	نشده	۴۵۰	۸	كروه	كروه	۴۵۰	۸	كروه	كروه	۴۵۰	۲۱	نشده	نشده
۴۵۱	۱۴	نشات	نشات	۴۵۱	۲۳	شد	شد	۴۵۱	۲۳	شد	شد	۴۵۱	۱۴	نشات	نشات
۴۵۲	۱۹	ساكنها	ساكنها	۴۵۲	۴	صاعم	صاعم	۴۵۲	۴	صاعم	صاعم	۴۵۲	۱۹	ساكنها	ساكنها
۴۵۳	۴	شياه	شياه	۴۵۳	۲۰	وردود	وردود	۴۵۳	۲۰	وردود	وردود	۴۵۳	۴	شياه	شياه
۴۵۴	۵	حجرى	حجرى	۴۵۴	۸	رضى الله	رضى الله	۴۵۴	۸	رضى الله	رضى الله	۴۵۴	۵	حجرى	حجرى
۴۵۵	۲۳	فراز	فراز	۴۵۵	۲۵	ليفه	ليفه	۴۵۵	۲۵	ليفه	ليفه	۴۵۵	۲۳	فراز	فراز